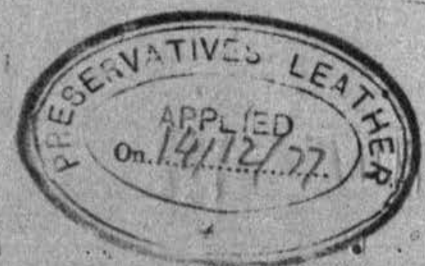
Sahifah II. up to A.H. 1025.

عالم آرای عباسی
صحیفه دوم





صحیفه دوم تاریخ عالم آرای عباسی

تصنیف منشی اسکندر بیگ

دار الخلافه شاهجهان آباد محله چاندنی چوک

بسم الله الرحمن الرحیم

صحیفهٔ دوم از تاریخ عالم آرای عباسی عنوان صحیفهٔ سلطنت و عالم آرائی پادشاهان کامکار دیباچه دیوان خلافت و کشورکشائی شهریاران گردون اقتدار که بر حسب الملک والدین توامان ناظمان مناظم دین و دولت و مسندآرایان محافل ملک و ملت اند بتاسیس مبانی عدل و احسان و بسط بساط رافت و امتنان نسبت بعالمیان زینت پذیر است چه هر یک از این گروه والا که خود را از درگاه احدیت مامور بامر ان الله بالعدل والاحسان دانسته این شیوهٔ ستوده را پیش نهاد همت ساخته در نگهبانی خلق الله کوشش نموده اند برفعت شان بذروهٔ بلندی نیکنامی و رفعنا مکانا علیا رسیده بدولت جاودانی و عزت دوجهانی فایز گردیده اند و ارباب تحقیق و دیده وران عالم تمیز و تدقیق که نظر بصیرت بمشاهدهٔ مصنوعات کارخانهٔ خلقت گشوده اند صاحبان این نشاء کامله و دریافتگان این کیفیت شامله را که از مظاهر صفات کمال احدیت است بر حسب خطاب بلا ارتیاب السلطان العادل ظل الله ظلال ربوبیت و جزوی از اجزای نبوت و ولایت شمرده اند

شعر

عدل کین زانکه در ولایت دل ؛ در پیغمبری زند عادل ؛
حق جهان را بنور عدل آراست ؛ آسمان و زمین ز عدل بپاست

بحمد الله والمنه که ذات کامل الصفات عالم آرای صورت و معنی خدیو جهان و قهرمان زمان شاهنشاه قضا قدرت قدر توامان خسرو کامکار کامبخش کامران عنوان صحیفهٔ خلافت و عالم آرائی آرایش ایوان معدلت و کشورگشائی زینت افزای سریر سروری آرایند دیهیم عدالت گستری فرمانروای جهان خرد و دانش یکانه گوهر دریای آفرینش

سلطان جهار بالش دولت و کامکاری زیبنده اورنک نصفت و بختیاری سمی عم نبی آخر الزمان غلام باخلاص حضرت
شاه مردان که از وفور عقیدت و پاک اعتقادی خود را کلب آستان ملایک آشیان آنحضرت میداند ☙ درة
التاج تارک اقبال ☙ شاه بیت قصیدهٔ اجلال ☙ فخر آل نبی عرش اساس ☙ خسرو عهد شاه دین عباس اعلی الله تعالی
لوای دولته و خلافته بدین شیوهٔ ستوده موصول و باطن فیض مواطنش بدین شیمهٔ کریمه مفطور و مجبولست لاجرم
از دیوان رفیع الارکان رب کامیاب شاه و مختار توقیع سلطنت و پادشاهی ممالک فسیح المسالک ایران که
خلاصهٔ ربع مسکون و بهترین عرصهٔ جهانست از زمرهٔ شاهزادکان این دودمان صفوت نشان بنام نامی
آن خسرو عالیمقدار بلند مکان زیب و زینت یافته و منشور این موهبت عظمی باسم سامی آن سلطان
سلاطین نشان توشیح و تزیین پذیرفته بعد از انکه ساحت نزهت آباد ارم نهاد مملکت ایران که ممدوح
جمهور صاحب خردان عالم تمیز است از خشکسال حوادث زمان پژمردگی یافته کلشن احوال ساکنان
آن دیار از سموم هموم بی طراوت شده بود از ابتسام صبح اقبال و انتسام نسیم عنایت ذو الجلال
و زلال کوثر مثال نهرین جاه و جلال آنحضرت طراوت تازه و نکهت بی اندازه یافته نضارت و خرمی
از سر کرفت و همچنانکه در صحیفهٔ اول این اوراق نکاشتهٔ کلک بیان کردید مقر سلطنت روز افزون و
مستقر خلافت ابد مقرون نزول موکب مسعود رشک دار الخلود کردانیده اعادی مخذول العاقبة
که خس و خار کلشن همیشه بهار دولت ابد پیوند آنحضرت بودند از نایرهٔ قهر قهرمان زمان سوخته راه عدم
کرفته اند و آنحضرت بعنایت واهب منان و تفویض والد عالیشان بی مانع و منازعی بر مسند فرمانروائی
ایران و تخت فیروز بخت آبا و اجداد عالیمکان تکیه زده جمیع طوایف قزلباش که سرکردانان بادیهٔ حیرت
و بی سرانجامی بودند وجود کرامی آن کوهر دریای سلطنت و پادشاهی را کزین هدیه از هدایای آسمانی و بهین
عطیه از عطایای یزدانی دانسته از میمنت قدوم فرخنده لزومش آثار بشاشت و شادکامی بحیز ظهور آورده غلغلهٔ
بشارت و مبارکباد از میانهٔ طوایف انسان بملکوتیان افتاده فراز منابر و وجوه دنانیر باسم و لقب همایونش
سکه و آرایش یافته صیت سلطنت و پادشاهی و آوازهٔ خلافت و شاهنشاهی آن برکزیدهٔ الهی در اقطار
آفاق اشتهار یافت خلایق از اطراف و جوانب روی ارادت بدرکاه کیوان اشتباهش آورده بجنکش مر
نثار ایثار مینمودند و زبان حال کافهٔ انام بدین مقال کویا بود ☙ شها ملک و دولت بکام تو باد ☙ فلک پیرو بخت
رام تو باد ☙ مبارک بود بر تو تاج شهان ☙ که بر تست زیبنده تخت کیان ☙ برآرای اورنک فرماندهی ☙

که هستی سزوار شاهنشهی ❁ بود از عنایات پروردگار ❁ قضا با تو رام و قدر با تو یار ❁ بعمر طبیعی رسد سال تو
بود گیتی افروز اقبال تو ❁ بمانی بفرخندگی و جلال ❁ بر اورنگ شاهی صد و بیست سال ❁ تاریخ جلوس میمنت مانوس
آنحضرت را مستعدان عراق ظل الله یافته اند و این ذرهٔ احقر بدین طریق در رشتهٔ نظم کشیده قطعه گرد در مسند
شهنشاهی ❁ چون جلوس آن شه همایون گاه ❁ بود چون سایهٔ خدای جهان ❁ سایه انداخت بر عباد الله ❁ سال
تاریخ دل طلب میکرد ❁ هاتفی بانگ زد که ظل الله ❁ و اسم شریفش عباس بهادرخان نیز تاریخ جلوس همایونش
شده و از الهامات عالم غیبی و رموز و اشارات لاریبی است شعر بر مسند خاقانی زد تکیه شه ایران ❁
تاریخ جلوسش شد عباس بهادرخان ❁ بعضی مروج مذهب نیز یافته اند و برین وجه بنظم در آورده شعر
تاریخ خرد مروج مذهب یافت ❁ ظل الله عباس بهادرخان هم ❁ امید که زمان دولت سعادت پیوندش بظهور
حضرت صاحب الامر متصل بوده انوار معدلتش بر بسیط عرصهٔ گیتی گسترده باد و قواعد قصر خلافتش از اختلال
حوادث روزگار مصون بوده بهار دولتش را آفت خزانی مرساد و سالکان مسالک اخلاص و دولتخواهان
عتبهٔ علیهٔ گردون مناص که ابا عنجد حلقهٔ ارادت و نیکو بندگی این آستان رفیع بنیان در گوش و غاشیهٔ عقیدت
و خدمتگذاری بر دوش جان دارند بتخصیص صاحب سعادتی که در خدمت این خدیو زمان بمنصب
والای وزارت دیوان معزز و سربلند و این دیباچهٔ اقبال بنام نامی و القاب سامی آن سعادتمند موشح
و مزین و صدر صحیفهٔ اول باوصاف کمالش معنون است از نهال برومند حدیقهٔ رافت و امتنان و شجرهٔ سعادت
ثمرهٔ ریاض معدلت و احسان آن سلطان سلطان نشان بهره مند بوده بیمن توجه خاطر آفتاب اشراق
آن خسرو آفاق کامیاب عزت و عافیت باشند امابعد راقم این مقالات و محرر این حالات که در زمرهٔ
کمترین غلامان باخلاص این دولت ابد پیوند معدود است بتوفیق و یاری حضرت باری عز اسمه شرح
وقایع ایران و ظهور دولت این خاندان ولایت نشان و شطری از حالات اجداد کرام عالیمقام
حضرت اعلی شاهی ظل اللهی را که در شهریاران عالم معنی اند و قضایای زمان ولادت باسعادتش تا خلاصهٔ
احوال خیر مآل بر سبیل اجمال تا این سال که سنه تنگوزییل مطابق نه صد و نود و شش هجری است در جلد اول
بی عبارات منشیانه و استعارات مترسلانه بطریق رموز بی تکلفانه تسوید نموده باتمام رسانیده همچنانکه در
صحیفهٔ اشارتی بآن رفته اگر از عمر امان یابد و فرصتی بدست افتد مسودهٔ مذکور را که رموزی از حکایات است
بعبارات شریفه و استعارات لطیفه در سلک تحریر کشیده بیاض برد و زواید را که در وقت کتابت احتیا

بزبان قلم جریان یافته وضروری فن تاریخ نیست اندا خته نسخهٔ بنظم و نثر پرداخته آید که مقبول طبع بالغ نظران صاحب سعت
و مستعدان عالی فطرت کردد واکنون بنا بر وعدهٔ سابقه اراده چنان است که درین صحیفه که یک قرن سعادت
اقتران از قضایای زمان سلطنت ایران آنحضرت که فی الحقیقه آغاز دولت و سال اول تمکن براورنک
خلافت است سال بسال مرقوم قلم وقایع نکار کرداند باخود اندیشید که اکر بروش اهل تاریخ سنه هجری را
که ابتدا آن بعرف اهل عرب اول ماه محرم است منظور دارد اکثر اهل عجم نمیفهمند زیرا که درمیانه اتراک و اهل عجم
مبدا سال نوروز سلطانی است که اول بهار عالم آراست و تا انقضای چهار فصل که نوروز دیکر میشود یکسال است
و ماه محرم در عرض سال ترکی واقع میشود و تواریخ که ارباب استعداد بجهت وقایع عظیمهٔ روزکار در سلک
بلاغت انتظام میدهند با سال ترکی مختلف است بعضی موافق سنه سابق هجری و بعضی مطابق سنه لاحق است
یعنی کم است یا زیاد چون ذرهٔ حقیر ملتزم است که این نسخهٔ عالم آرا از غوامض مشکلات بری و عاری بوده
عام فهم و خاص پسند باشد نظر از ان اختلاف پوشیده بسال ترکی که عام فهم تر است قرار داد که هم مستخبران
احوال را دانش افزا باشد و هم بر سالکان مسالک جهانداری روشن کردد که در عهدهٔ خلافت این یکانه
دوران در هر سال چکونه قضایا روی داده و بتوفیق حضرت ذو الجلال و حسن سعی این شهریار بی همال
و نیروی اقبال در هر سنه چه مقدار ترقی در امور دین و دولت واقع شده اکرچه در دو سه سال اوایل
دولت ظفر مآل چون هنوز اختر بخت ایرانیان در حضیض وبال بود بعضی مکروهات که در لوح قضا مثبت شده بود
بحیز ظهور آمد اما بتوفیق الله زمان ادبار سپری شده زمانهٔ ابواب سعادت و اقبال بر روی اولیای دولت
بی‌زوال کشاد و بیمنت بخت همایون و نیروی همت والا رفع مکاره کردیده ریاض مملکت از رشحات
سحاب الطاف الهی و حسن اعتنا و اهتمام پادشاهی خرمی تازه یافت فی الواقع بی شایبهٔ تکلیف و سخن پردازی
اکر بدیدهٔ بصیرت مشاهده شود کردار خجسته آثار این تایید یافتهٔ حضرت آفرید کار کارنامهٔ سلاطین جهان
و دستور العمل پادشاهان عالیشان است اکنون بر سر سخن رفته بنوعی که خامهٔ وقایع نکار قبل ازین تحریر آن
پرداخت می نکارد که چون مرشد قلیخان بنوعی که قبل ازین سمت یافت خاطر از امراء عراق جمع نموده
من حیث الاستقلال تکیه بر مسند وکالت زده و قطع فیصل مهمات دیوان پیش کرفت و حضرت اعلی
شاهی ظل اللهی بجهت استحکام قواعد قصر سلطنت و صلاح دولت دست تصرف او را در انتظام امور
جهانداری قوی و مطلق داشته روز بروز عظمت و اقتدارش می افزود و در اوایل حال در دولتخانهٔ مبارک

بسر برده صبح و شام امرا و وزرا و ارکان دولت در دولتخانهٔ همایون نزد او حاضر گشته کلی و جزوی مهام دیوان
برای وصلاح او فیصل مییافت بعد از چند روز از دولتخانه بیرون رفته در منازل پریخان خانم صبیهٔ شاه جنت مکان
که در جنب دولتخانه بود نشیمن ساخت و از امرای اطراف ولیخان حاکم کرمان و یوسفخان ولد قلی بیک قورچی
باشی افشار را از ابرقوه و علیخان ذوالقدر و میرزا عبدالله ولد میرزا سلمان از شیراز و علیقلی سلطان نوادهٔ
شاه قلی خلیفهٔ ذوالقدر مهردار از قم و امیر حمزه خان طالش از استراباد بپایهٔ سریر سلطنت مصیر رسیده بشرف
پابوس مشرف شدند و منصب قورچی باشیگری بیوسف خان قرار یافته مهرداری بعلیقلی سلطان ذوالقدر
مقرر گشت و ایالت شیراز بمهدیقلیخان تعلق گرفت و قورخمس ولد دلو بوداق منصب خلفائی یافت اما در باب
وزارت دیوان اعلی که بمیرزا عبدالله ولد میرزا سلمان وعده نموده رقم فرستاده بودند بملاحظهٔ خاطر میرزا
شاه ولی ولد میرزا احمد که وزیر مرشد قلیخان بود و پدرش حق خدمت درین دولتخانه داشت تغافل ورزیده
وخدمت وزارت را نیز میرزا شاه ولی متمنی میشد و ولایت دلگشای اصفهان که بشاهزادهٔ مغفور سلطان حمزه میرزا
وبعد از و با بوطالب میرزا تعلق داشت بمرشد قلیخان تعلق گرفت و این بی ادبی و خطائی بود که از و در وجود
آمد و الکای قم بسلیمان خلیفه ترکمان تعلق گرفته قورخمس خان شاملو بحکومت همدان منسوب گشت و سایر ممالک
بنوعی که رای مرشد قلیخان اقتضا کرد بامرای عظام تقسیم نموده از هریک فراخور الکای و ایل و اویماقی که داشتند
در باب قشون و لشکر سند گرفت که در سفر خراسان حاضر سازند و قرار یافت که در اول بهار موکب جهانگشای
شاهی بجانب خراسان در حرکت آمده با لشکرهای عراق و خراسان بدفع عبدالله خان پرداخته محصوران
هرات را از مضیق محاصره خلاصی دهند **ذکر حالات تنگوزئیل سال اول جلوس میمنت مانوس همیون علی مطابق سنه ست**
وتسعین وتسعمایه هجری و بیان فتنه که در درگاه معلی میانهٔ امرا روی داده جمعی از اعاظم امرا بقتل رسیدند
چون حضرت شاهی ظل اللهی از اوان طفولیت در دار السلطنت هرات نزد علیخان لله و طایفهٔ شاملو نشو و نما
یافته بالطبع ایشان بود و بعد از انکه میانهٔ او و مرشد قلیخان چنانچه در صحیفهٔ اول رقم نگارش یافته نزاع واقع شده
مهم بمحاربه انجامید و آنحضرت بدست مرشد قلیخان در آمده بمشهد مقدس تشریف آورده لللکی مرشد قلیخان
و در میانهٔ استاجلو بودن مکروه خاطر شریفش بود اما بجهة صلاح دولت رضا بآن داده بود درینوقت
که بر تخت فیروز بخت موروثی جلوس نموده مرشد قلیخان پایهٔ قدر و منزلت بایوان کیوان رسانیده
شوکت و اقتدارش از دیاد پذیرفت امرا اعظام خصوصاً بر غیب خان استاجلو برادران او که از مشهد مقدس معلی

آمده از ته کار خبر داشتند و اکراه خاطر اشرف را در شوکت و اقتدار پیش از بیش مرشد قلیخان فهمیده بودند تاب تسلط
واقتدار او نیاورده آتش حقد و حسد در کانون درون شان اشتعال یافت و همگی همت بدفع او گماشته با غوای میرزا
عبد الله ولد میرزا سلمان که بهوس وزارت دیوان اعلی آمده مقصودش بحصول نه پیوسته بود با مهدیقلیخان حاکم
شیراز و یوسف خان قورچی باشی و علیقلی سلطان ذو القدر مهردار و ابو المعصوم خان ترکمان و قورخمس خان خلفا
اتفاق نموده عهد و پیمان بسته در دفع مرشد قلیخان یکجهت گشتند و منتظر فرصت بودند و چون مرتضی اعظم میرزا
محمد امین ولد میر میران صدر که از اعاظم سادات عالیشان بود از اصفهان آمده بحوالی قزوین رسیده بود
و مرشد قلیخان قرار داده بود که باتفاق امرا باستقبال او روند اصحاب مواضعه قرار دادند که در سر آب
او را بمیان گرفته خاطر از مهم او جمع سازند و صباح آنروز دو سه کس از مردمی که از مواضعه و قرارداد مذکور خبر داشتند
نزد مرشد قلیخان آمده ازینحال خبر دادند و مرشد قلیخان هواخواهان خود را جمع نموده از راه میدان اسب
بدولتخانه آمده حضرت اعلی شاهی را از فتنه و فساد امرا خبر داده امرای طاغی بمنزل یوسفخان قورچی باشی جمع شده
چون واقف گشتند که مرشد قلیخان از کید و غدر ایشان خبردار شده خود را بدولتخانه انداخته در ملازمت
اشرف است بهیأت اجتماعی بدر دولتخانه آمدند و بهانهٔ سواری و استقبال میرزا محمد امین اکثر ملازمان و قشون
ایشان یراق بسته بودند ایشک آقاسیان و قاپوچیان خواستند که لشکریان از دخول مانع آیند هجوم نموده
تمکین ننمودند و بی اعتدالانه باندرون دولتخانه درآمده با سلحه و یراق بایوان چهل ستون درآمدند و اعتقاد
ایشان این بود که این اراده موافق مزاج اشرف است و معاونت از آنحضرت یافته دفع مرشد قلیخان
باسانی خواهند کرد حضرت اعلی هر چند که از اطوار مرشد قلیخان و زیادتی دخل و اقتدارش ناراضی بود اما
بعطانت رای و حسن تدبیر رعایت جانب مرشد قلیخان نمودن و بدین وسیله طاغیان مذکور را که بخود
سری بر آمده بودند اکثر در ایام شورش و فترات بتغلب مرتبهٔ ایالت و بزرگی یافته طریق سلوک ملوک
طوایف داشتند از میان برداشتن اولی و اهم دانستند زیرا که جهت دفع این جماعت بهانه بهتر ازین
بدست نمی آمد بالجمله چون حضرت اعلی در آمدن امرا بایوان چهل ستون واقف شد کس نزد ایشان بایوان
چهل ستون فرستادند که مطلب شما ازین هجوم و ازدحام چیست و باعث این شورش و غوغا کیست ایشان
کوته خردی کرده دلیری که میبایست کردند و جرأت بیشتر رفتن نموده حصول مطلب خود را بوقت دیگر
حواله نمودند و در جواب عرض کردند که ارادهٔ استقبال میرزا محمد امین داریم و آمدیم که اگر خان میل استقبال

داشته باشد باتفاق باستقبال رویم والا از خدمت اشرف مرخص گشته روانه شویم چون ایشان حرف دیگر نگفتند
نواب اشرف رخصت ایشان داده فرمودند که شما بروید که خان در خدمت اشرف بمهمی مشغول است و نمیتواند آمد
ایشان از کمال سفاهت و بیعقلی بازگشته بعد از استقبال بهیات اجتماعی بباغ سعادت آباد رفته و دانستند
که بعد از این از مرشدقلیخان ایمن نمیتوانند بود دیده از روی کار برداشته مخالفت او ظاهر ساختند و جمع
نمودن لشکر مشغول شدند و مهمی را که اول حال در کمال آسانی میسر بود دشوار کرده بنحو دراجح ساختند مجملا
چون خبر جمعیت و شورش غوغای ایشان در باغ بسمع اشرف و مرشدقلیخان رسیده قورخمس خان شاملو را
نزد ایشان فرستاده استفسار کردند که سبب این شورش چیست و چه مدعا دارد ایشان علانیه گفتند
که به تسلط و اقتدار مرشدقلیخان راضی نیستیم و سلوک ناهنجار او نسبت به بندگان حضرت اعلی مشاهده
مینمائیم که مرضی قزلباش نیست و ما را با او تعیش و صورت صحبت نه بندد حضرت اعلی فرمودند که شما ملازم
این درگاهید اگر حرف دولتخواهانه بشما رسد یا از بدسلوکی مرشدقلیخان و دیگری شکایتی داشته باشید قاعده
آنست که بما عرض کنید که بهرچه فرمان ما صادر گردد بعمل آورید بخودسری در میانه قزلباش فتنه انگیختن و سرکشی
نمودن موجب عصیان و طغیانست و بملاحظه آنکه مبادا اندیشه دیگر نموده و سودای دیگر در سر داشته
باشند دفع ایشانرا بر ذمت همت لازم دانسته بجهت آنکه سلک جمعیت ایشان از هم پاشیده گردد شاهی
سیون کرده جار فرمودند که هر کس سر مبارک شاه را دوست میدارد بدولتخانه همایون جمع آید طوایف
قزلباش گروه گروه بدولتخانه و میدان اسب جمع آمده رفته رفته جمعیت ایشان بتفرقه و پراکندگی روی
آورد و ایشان از حصول مقصود مأیوس گشته قورخمس خانرا بمجمع خود طلب نموده مصحوب او بخدمت اشرف
پیغام کردند که قصوری در اخلاص و بندگی ما نشده و از نواب کامیاب اشرف کمال رضا داریم نهایتش
از مرشدقلیخان آزرده خاطر شده ایم که با ما بدسلوکی مینماید و چون هر یک بمنصبی عالی از مناصب دیوان
اعلی سرافرازیم لوازم آن منصب از ما متمشی نمیشود و هیچکدام در مهم خود استقلالی نداریم و توقع تقویت و عزت
بیشتر از بیشتر داریم و کمتر بظهور میرسد ملتمس آنست که بندگان حضرت اعلی بنفس نفیس متوجه شده بنوعی
که لایق دولت قاهره باشد میانه ما و او اصلاح فرمایند چون قورخمس خان پیغام امرا را گذارد قرار یافت
که ایشان بمنزل قورخمس خان رفته امشب مهمان او باشند روز دیگر مرشدقلیخان استرضای خاطر ایشان
جسته از همه جهت مطمئن گرداند و قورخمس خان وسیله صلح شد که ایشانرا با یکدیگر صلح دهد قورخمس خان ایشانرا

تکلیف خانهٔ خود کرده آخر روز از بی سعادتی از باغ سعادت آباد بیرون آمده بمنزل او رفتند و شب در آنجا بودند
قورخمس خان که مبلغی بلوازم مهمانی پرداخت اما جماعت شاهی سیون که در دولتخانه جمع آمده بودند در آن شب
تا صباح پاس داشته طریق حزم و احتیاط مرعی داشتند روز دیگر که خسرو ثوابت و سیار برا و رنگ چهار پایهٔ
فلک مینا رنگ برآمده جنود کواکب را بشعشعهٔ تیغ آتشبار متفرق و معدوم گردانید قورخمسخان بدولتخانه آمده
و مهدیقلیخان ذوالقدر مهردار حاکم شیراز که اعقل آنجماعه بود باتفاق او آمده از جانب خود و امرا از خدمت
اشرف عذر بی ادبیها خواسته شروع در گله گذاری کرد و عرض کرد که مرشدقلیخان برای خود و بی عرض اشرف را
در گردن آویخته آنچه ارادهٔ خاطر اوست بفعل می آید قاعده آنست که مرشدقلیخان مهرهای مبارک را
من بعد خود نگاه نداشته به بندگان اشرف سپارد که بطریق زمان شاه جنت مکان در حرم محافظت
نمایند و در هر هفته دو روز دیوان کرده امرای عظام که هریک منصبی از مناصب دیوان دارند و ریش
سفیدان اویماق خود اند جمع شوند و مهمات هر طایفه باستصواب و ریش سفیدان طایفه فیصل یابد قورچی
باشی را در میانهٔ قورچیان عظام و هریک از امرا که ارکان دولت اند در میانهٔ ایل و اویماق خود عزت
و اعتباری باشد بندگان اشرف فرمودند که در زمان نواب سکندرشان بجهت اقتدار امرا و امتداد
مداخلت ایشان و نقیض گیری یکدیگر چندین فساد در میانهٔ قزلباش روی نموده درین زمان آن قاعده
را فراموش میباید کرد اختیار مهمات با پادشاه است ما مرشدقلیخان را محل اعتماد دانسته حل و عقد امور برای
صایب او تفویض کرده ایم هر کس که رضای خاطر مبارک ما میخواهد او را بزرگ و ریش سفید خود میباید دانست
مهدیقلیخان در اثنای محاوره و گفت و گوی آواز بلند کرده با مرشدقلیخان سخنان خشونت آمیز گفت حضرت اعلی
را نایرهٔ غضب مشتعل شده فرمودند که ای مردک مفسد ترا بایالت شیراز و رتبهٔ خانی سرافراز فرموده ایم
زیاده ازین چه توقع داشتی که میانهٔ قزلباش فساد میکنی وجود امثال شما مردم که بخود سری برآمده اید
خار گلزار دولتید ع رخنه گر ملک سر افکنده به ؛ یعقوب بیک ولد ابراهیم خان ذوالقدر که در زمان شاه
جنت مکان حاکم شیراز بود حکومت داده مهدیقلیخان را باو حواله کردند مشار الیه در مجلس بهشت آیین او را
گرفته دست بسته تاج از سرش برداشته بیرون کشید و حسب الاشاره مرشدقلیخان در آنجا بقتل او مبادرت
نمود و همان لحظه برتبهٔ ایالت شیراز سرافراز شد بعد از قتل او اسلمش خان ولد شاهرخ خان ثانی اغلی ذوالقدر
که مهردار نواب سکندرشان بود و بشامت ابوطالب میرزائیان معزول گشته بمصادره و مواخذه گرفتار بودند

بدستور منصب مهرداری عنایت فرموده مهم علیقلی سلطان مهردار را باو حواله کردند و همچنین شاهقلی سلطان
خلفا را که همین حالت داشت بمنصب خلفائی سرافراز فرموده مهم قورخمس خان را که خلفا شده بود بکفایت او
مقرون گردانیدند و بدرخان افشار برادر سکندرخان را قورچی باشی فرموده بگرفتن یوسف خان مامور ساختند
او هم خان ترکمان بگرفتن ابو المعصوم خان معین گشت و امراء استاجلو رفع پیرغیب خان و برادران متکفل شده
و نام بردها با عموم شاهی سیونان سوار شده روبخانه قورخمسخان آوردند امراء طاغی که تصور اینمعنی نکرده
نکرده بودند ازینحال آگاه شده چون اکثر مردم ایشان متفرق شده بودند تاب توقف نیاورده در کمال اضطراب
اکثر بی یراق سوار شده روی بدامن کوه قزوین آوردند که شاید خود را بگیلان توانند رسانید هنوز قدم
از شهر بیرون ننهاده بودند که طلیعهٔ لشکر ظفر اثر بایشان رسیده ملازمان سر خود گرفتند و امرا بعضی که بجنگ
ایستادند در همانجا کشته شدند و بعضی که صرفه در جنگ ندیدند دستگیر شدند سوای یوسفخان قورچی باشی
که مرشدقلیخان بجهت آشنائی قلی بیک پدرش و اینکه حالا در روم است راضی بقتل او نشد و امیر اصلانخان
برادر پیرغیب خان که نواب کامیاب اشرف را با او شفقت تمام بود واحدی از آنجماعه را زنده نگذاشتند
و این دو کس اگر کشته نشدند اما محبوس گردانیده بقلعه فرستادند و بعد از ایامی که در قلعه بودند یوسفخان
بالتماس ولیخان حاکم کرمان که عمزادهٔ اش بود نجات یافته امیر اصلان بقتل رسید میرزا عبدالله پسر میرزا
سلمان که محرک این فتنه بود با میرزا نظام الملک برادرش گرفتار شده مهم ایشان تبرجان قرار یافت
درین روز میرزا شاه ولی برتبهٔ وزارت اعظم سرافراز گشته اعتماد الدوله لقب یافت و نسبی او میر ابو الولی
انجو که در زمان ابوطالب میرزا صدر شده بود بدستور باعلی منصب صدارت سربلند شده مهرداری مهر
اشرف بسید بیک کمونه شفقت شد بعد ازین قضایا مرشدقلیخان سر بایوان کیوان رسانیده من حیث
الاستقلال بر مسند وکالت دیوان اعلی تکیه زده بانتظام مهام ممالک پرداخت و نواب کامیاب اشرف را
تکلیف دامادی کرده از شاهزادگان و بنات مکرمه این دودمان صبیهٔ سلطان مصطفی میرزا که تا غایت
بحبالهٔ احدی در نیامده بود و صبیه سلطان حسین میرزا ولد بهرام میرزا که در حبالهٔ نواب غفران پناه شاهزادهٔ
مغفور سلطان حمزه میرزا بود جهت نواب همایون اختیار نموده آن دو زهرهٔ زهرای آسمان سلطنت را
با مشتری اوج سعادت عقد بستند در میدان اسب شاه جنت مکان جشن ملوکانه و مجلس پادشاهانه آراسته
سه شبانه روز عروسی کرده خلایق بعیش و طرب گذرانیدند و در شب سیوم با هر دو زفاف واقع شده حرم

سرای مقدس بوجود شریف آن دو همایون طلعت آرایش یافت و درین سال امام قلیخان قاجار بیکلربیکی قراباغ باجل طبیعی فوت شده
ایالت آنولایت بمحمدخان ولد خلیل خان ابن شاه وردی سلطان زیاده اغلی قاجار که در زمان شاه جنت مکان بیکلربیکی
قراباغ بود مفوض کشت راقم حروف بتوفیق الله تعالی شرح قضایای ایران از زمان ولادت باسعادت شاه جمجاه
ملایک سپاه ظل اله تا آخر این سال که تنکوزییل ترکیست و تاریخ هجری نهصد و نود و شش رسیده بی عبارات منشیانه
و استعارات مترسلانه بطریق رموز تسوید نموده باتمام رسانیده که اکراز عمر امان یابد و فرصتی بدست افتد و صاحب دولتی
سایه اهتمام بر تالیف این نسخه شریفه انداز د بنوعی که در خاتمه صحیفه اول اشارتی بدان رفته مسوده مذکور را که از حکایات
رموزی خالی نیست بعبارات شریفه و استعارات لطیفه آراسته به بیاض برده و زواید را که در وقت کتابت
بر زبان قلم جریان یافته و ضروری فن تاریخ نیست انداخته نسخه بنظم و نثر پرداخته آید که مقبول طبع بالغ نظران
صاحب طبیعت و مستعدان عالی فطرت کردد و اکنون اراده چنانست که قضایای زمان سلطنت حضرت اعلی
شاهی ظل اللهی را از مبدء سال سیچقان ییل که سال دویم جلوس سعادت مانوس همایون و تمکن بر اورنک خلافت
عظمی است و فی الحقیقه آغاز دولت و سال اول تمکن بر سریر سلطنت سال بسال مرقوم قلم وقایع نکار کرداند
که مستخبران احوال را دانش افزا باشد و هم بر سالکان مسالک جهانداری روشن کردد که در عهده خلافت این
یکانه دوران در هر سال چکونه قضایا روی داده و بنیروی اقبال و حسن سعی این صاحب دولت در هر سنه چه مقدار
ترقی در امور دین و دولت واقع شده اکرچه در دو سال اوایل ظفر مآل هنوز اختر بخت ایرانیان در حضیض وبال بود
بعضی مکروهات که در لوح قضا ثبت شده بود بحیز ظهور آمد اما زمان ادبار زود سپری شده زمانه ابواب سعادت
اقبال بروی اولیای دولت بیزوال کشاد و بیمنت بخت همایون و نیروی همت والا رفع مکاره کشته ریاض
مملکت از سحاب الطاف آلهی و اجتهاد و اهتمام پادشاهی خرمی تازه یافت و فی الواقع اکر بدیده بصیرت
مشاهده اعمال و کردار این بتائید یافته آلهی نمایند کارنامه سلاطین جهان و دستور العمل پادشاهان عالیشان
امید که دولتش بزمان ظهور صاحب الامر متصل باد ذکر وقایع سیچقان ییل ترکی که سال دوم جلوس همیون
مطابق سنه سبع وتسعین وتسعمایه هجری و شرح استیلای اوزبکیه بر بلده فاخره هرات و کشته شدن
علیقلیخان و استیصال طایفه شاملو چون زمستان بپایان رسید و نوروز عالم افروز بفرخی و
مبارکی روی داد و نشو باد بهاری طرب انکیز شد و روی هوا لخلخه آمیز شد از اثر ژاله کوثر سرشت صحن چمن
کشت چو باغ بهشت و بساتین عرصه جهان که غارت زدکان لشکر دی بودند از آسیب حوادث اطمینان یافته

با هزاران برگ و نوا از بهجت و خرمی از سر گرفتند و شاهدان ریاحین که سر بجیب اختفا برده بودند بجلوه گری درآمده
بهجت افزای خلایق گشتند مرشد قلیخان تهیهٔ اسباب یورش خراسان پرداخته همه روزه اوقات صرف انتظام
احوال لشکر مینمود و نواب سکندرشان و ابوطالب میرزا را از بیم فتنهٔ قزلباش اول حال بقلعه الموت که طهماسب
میرزا نیز در آنجا بود فرستاد که تا معاودت سفر خراسان دران قلعه باشند و ثانی الحال بجهت نزدیکی گیلان بودن
آنجا را مصلحت ندیده بقلعه ورامین ری که وسط ملک عراق است و منازل مرغوب دارد مسکن ایشان قرار یافته
یکی از معتبران طایفهٔ استاجلو که محل اعتماد بود بمحافظت قلعه و خدمت ایشان معین گشت و مرشد قلیخان اگرچه
همه روزه یساق خراسان و استخلاص قلعهٔ هرات در میان داشت اما باطنا چون از علیقلیخان شاملو حاکم
هرات خایف بود و توجه خاطر اشرف را باو میدانست بملاحظهٔ آنکه مبادا دیگرباره وکیل و رکن السلطنت گشته ازو انتقام
کشد در رفتن خراسان تاخیر مینمود تا آنکه مسامله و اهمال از حد اعتدال گذرانید و محصوران قلعهٔ هرات از فقدان
آذوقه و عفونت هوا و بیماری که در قلعه بهم رسیده بود بیتاب و توان گشته و قدرت مصادمه و قوت قلعه داری
نداشتند و طایفهٔ اوزبک بر قلعه مستولی گشته آن بلدهٔ فاخره بدست معاندان افتاد و شرح این احوال بر سبیل
اجمال آنست که چون عبد الله خان از اطاعت و انقیاد علیقلیخان مایوس گشته کمر همت بتسخیر قلعه هرات بست و طایفهٔ
اوزبک بمحاصره قیام نموده قلعه را سرکزوار در میان گرفتند علیقلیخان و طایفهٔ شاملو مردانه پای ثبات
و قرار استوار داشته بلوازم قلعه داری پرداختند همه روزه از جانبین محاربه و مصادمه وقوع یافته بازار
گیر و دار گرم بود و دمبدم صفیر تیر و تفنگ پیام اجل میگذارد و بعد از آنکه توجه همایون اعلی از خراسان بعراق
و تمکن آنحضرت بر سریر سلطنت موروثی ایران مسموع طایفهٔ جلیلهٔ شاملو گردید اگرچه علیقلیخان بنابر عنادی
که فیما بین واقع شده بود از امداد مرشد قلیخان مایوس بود اما بمحض غیرت و خلوص طویت و غلامی چندین ساله
این دولت تا ممکن و مقدور ایشان بود کوشش نموده نمیگذاشتند که اوزبکیه قدم بر خاکریز توانند نهاد
و چند مرتبه بیرونیان هجوم نموده بخندق درآمدند و محصوران مردانه بمدافعه کوشیده بسیاری از بهادران
نامی را بر خاکریز هلاک انداختند تا آنکه مدت محاصره بامتداد کشید و از هیچ طرف نسیم امدادی نوزید و از فقدان
آذوقه و ماکول نامناسب و عفونت هوا بیماری عظیم در شهر بهم رسیده از عوام بخواص لشکر سرایت کرده هر روز
خلقی کثیر از ترک و تاجیک راه عدم پیمودند و بدین جهت اختلال تمام باحوال محصوران راه یافته از مصادمه عاجز گشتند
و بعضی از اهل خراسان که در قلعه بودند خصوصا ملا باخرزی که سالها نمک پروردهٔ این دولت بود حرام نمکی کرده

برجی از بروج را که در عهدهٔ اهتمام او بود خالی گذاشته به بیرونیان ملحق شد و بی سرانجامی قلعه و عجز و اضطرار بقیهٔ
سپاهیان و عدم قوت و قدرت ایشان را چنانچه بود بعبدالله خان خاطرنشان کرد و اظهار دولتخواهی اوزبکیه
نموده در تسخیر قلعه سعی کردن گرفت علیقلیخان ابوطالب بیک ساروبادی مستوفی خود را که با او نسبت قرابت
داشت و چند نفر از معتمدان خود را فرستاد که با عبدالله خان تمهید مصالحه نموده قرار دهد که بجماعت قزلباش
راه دهند که دست از مملکت باز داشته با خانه کوچ و اهل و عیال بیرون روند عبدالله خان که در اول حال
اینمعنی منتهای مطلبش بود درینوقت بتحریک ملا میر راضی نشد و با آنکه در آئین شاهان و رسم کیان
پیام آوران ایمنند از زیان و در هیچ عهد و زمان کشتن ایلچیان معمول نبوده و هیچ یک از کشورگشایان
والاشکوه مرتکب آن نگشته بلکه مذموم شمرده اند عبدالله خان بان امر شنیع اقدام نموده فرستادها را
در دهان توپ نهاده بجانب قلعه انداخت و آتش بیداد در خرمن عمر آن بیچارگان زده فی الحقیقة اسباب
ناموس خود را سوخت فی الجمله چون علیقلیخان و اعیان شاملو از مصالحه مایوس شدند و ابواب خلاصی را
مسدود یافته بهر طریق که بود قریب بدو ماه دیگر با آن لشکر خونخوار مقاومت نموده قلعه را نگاه داشتند
اما اکثر از بروج نگهبانان خالی مانده بود در ماه یازدهم روزی بوقت استوا که علیقلیخان از برج خود بمنزل رفته
بود و اکثر قزلباش از استیلای جوع بخانهای خود رفته بودند شخصی از برج فریاد زد که این برج از نگهبانان
خالیست جمعی از بهادران اوزبکیه که همیشه مستعد یورش بودند خود را بپای برج رسانیده بارسیمان بالا رفتند
و چند کس را بالا کشیدند و همچنین در دو سه برج این عمل کردند علیقلیخان و لشکر قزلباش ازینمعنی غافل
بودند ناگاه آواز کرنا از برج و باره برآمده اوزبکیه بشهر ریختند و از غایت سراسیمگی و عدم قدرت احدی
از مستحفظان بمدافعهٔ ایشان نپرداخت و دست از محافظت بروج و باره کشیده در کمال اضطرار بی اختیار
خود را بحصار اختیار الدین که در میان شهر واقع شده و از مستحدثات ملوک غور است رسانیدند و شهر
هرات بدست اوزبکیه در آمده قتل و غارت و یغما در شهر شیوع یافته آتش بیداد بنوعی مشتعل گشت که زبانه
بکرهٔ اثیر کشید علیقلیخان و جمعی از طایفهٔ شاملو و غیرهم که در حصار اختیار الدین پناه جسته بودند دو روز
در کمال پریشانی و اضطرار بسر برده چون آذوقه در حصار نبود حیران کار خود گشتند عبدالله خان چون
خبری از احوال حصار مذکور نداشت و تصور مینمود که محصوران آنجا چون جمعی قلیل اند و آذوقه بسیار دارند
در نگهداشتن آن اندک سعی بسیار خواهند کرد و معامله بامتداد خواهد کشید بوساطت محمد باقی اتالیق و

و میر قلبا باکو کلتاش و امرای معتبر اوزبکیه بعلیقلیخان پیغام کرد که اگر ترک قلعه داری کرده ارک را بسپارد
و متملکات خود را پیشکش نماید او را مرخص میسازیم که با طبقهٔ قزلباش بهر طرف که خواهد برود مشروط بآنکه
آمده مارا کورنش نماید علیقلیخان و اتباع او اگرچه اعتمادی بسخن عبد الله خان و شرط و عهد طایفهٔ اوزبکیه نداشتند
اما از فقدان آذوقه جز بیرون آمدن چاره نیافتند و رضا بقضای کردگار داده روز سیوم بیرون آمده باتفاق
امرا عبد الله خان متوجه کریاس او گشتند و اوزبکیه ارک را بتصرف در آوردند عبد المومن خان پسر عبد الله خان
بارادهٔ خود یا باشارهٔ پدر علی اختلاف الروایتین و ای التقدیرین جمعی از بهادران اوزبکیه را که اکثر برادر و پسر
و اقوام ایشان در محاربات ایام محاصره بدست قزلباش کشته شده بودند تحریک نمود که از طبقهٔ قزلباشیه
انتقام کشند در وقتی که علیقلیخان و مردم او بحوالی خانهٔ عبد الله خان رسیدند امرای اوزبکیه گفتند که با شمشیر
و یراق بخدمت پادشاه رفتن خوب نیست شمشیرها را از میان ایشان گشودند دران اثنا یک دو نفر اوزبک
شمشیر کشیده قزلباشیه چون مشاهده این حال کردند بهم برآمده دانستند که حال چیست کلمهٔ شهادت بر زبان آورده
مجموع بیرون آمده ها شربت شهادت چشیدند و عبد الله خان بعد از وقوع این حال حکم بقتل عموم قزلباش
نموده اوزبکیه بنوعی مبالغه در قتل و غارت نمودند که بسیاری از مردم تاجیک نیز با وجود موافقت مذهب
با ایشان باولیای قزلباش کشته شدند نسا و صبیان طایفهٔ شاملو و غیر ذلک را باسیری گرفته بجانب
ماوراء النهر فرستادند خواتین معظمهٔ شاملو را بدست آوردن ذخایر و دفاین بتعیین و شکنجه کشیده دقیقه از
دقایق نامرعی نگذاشتند و بعد از شکنجه بسیار و اخذ اموال برهنه و عریان سر میدادند کمتر کسی ازان بلیه نجات
یافت و قلیلی ازان طبقه که در پیغولها خزیده بودند شبها بیرون آمده در ظلمت لیل پیاده و برهنه پای
سر بصحرا نهاده راه فرار می پیمودند چند گاه شیعه کشتن دران ملک رواج داشت هرکس که عداوت قدیم
با کسی داشت فی الحال برفض منسوب ساخته دو جاهل نادان را گواه گذرانیده قاضی متدین مذهب حنفی بی
تامل حکم بحرق و قتل آن بیچاره مینمود و بهر کس گمان اندک تمولی بود بمصادرهٔ اوزبکان گرفتار بود مجملا چندگاه
رعایا و عجزه پایمال رنج و عنا بودند تا آنکه عبد الله خان حکومت آن ولایت را بمیر قلبا باکو کلتاش که از اعیان
سمرقند و مرد فاضل صاحب طبیعت بود و حق خدمت قدیم در خدمت خان داشت و محل اعتماد او گشته
رتبهٔ امارت را با منصب عالی صدارت جمع ساخته تفویض نمود و مشار الیه شیوهٔ ملک داری و رعیت پروری
پیش گرفته ابواب جور و اعتساب مسدود نمود و متعصبان مذهب حنفی را از آزار و اضرار خلایق ممنوع

ساخته بالتیام جراحات و بیچارگان پرداخت فی الجمله استقامتی دران ملک پدید آمد القصه عبدالله خان بعد از
فتح و تسخیر هرات عنان عزیمت بصوب مشهد مقدس منعطف نمود ابراهیم خان جاجی شاملو برادر مرشد قلیخان که در انوقت
حاکم مشهد مقدس بود خواست که بمتانت رای و حسن تدبیر شر آن گروه را درین سال از سر ساکنان آن
بقعهٔ شریفه دفع نماید با وکلای عبدالله خان ابواب الفت و آشنای مفتوح ساخته تحف و هدایا بخدمت خان
فرستاده عرض کرد که چون لشکر اوزبک مدت مدید است که از اوطان جدا افتاده در تسخیر قلعهٔ هرات مشقت
بسیار کشیده اند و هرگاه متوجه محاصرهٔ قلعه مشهد مقدس کردند استعداد قلعه داری در مردم اینولایت بیشتر است
و جهت حفظ و حراست روضهٔ مقدسهٔ حضرت امام الجن و الانس در قلعه داری زیاده از مردم هرات سعی
و کوشش خواهند کرد و موکب عالی را توقف بسیار درینولایت میباید کرد و لشکریان زحمت بسیار خواهند
کشید و مع ذلک پادشاه ما بر مسند سلطنت و پادشاهی موروثی تمکن یافته با عموم سپاه قزلباش از پای
تخت همایون بیرون آمده متوجه خراسان است و اگر در اثنای محاصرهٔ مشهد مقدس باین ولایت نهد معلوم نیست
که طایفهٔ اوزبک که درین سال بیاق خراسان کشیده باشند تاب مقاومت لشکر بیحساب قزلباش توانند
آورد اولی انیست که درین سال بسعادت کوچ فرموده متوجه مقر سلطنت کردند و ما را مهلت دهند که در سال
آینده اگر پادشاه ما در خراسان باشد ایشان نیز صلاح دولت خود دانند عمل نمایند و الا احتیاج نهضت موکب
عالی نیست هرکس از امرای اوزبکیه را فرستند ما مملکت را سپرده راه خود میگیریم عبدالله خان را این سخنان
معقول افتاده و آوازهٔ توجه موکب همایون نیز باو رسیده بود بعد از کنکاش بمکر صلاح در مراجعت داشته
ترک محاصرهٔ مشهد نموده بمختصر پیشکشی قناعت کرده طبل ارتحال فرو کوفته متوجه جانب سرخس شد و چون
بپای قلعه رسیدند در حوالی شهر فرود آمده میرابن حسین خان حاکم آنولایت که ولد میر حسین سلطان فیروز
جنگست و از زمان شاه جنت مکان در سلک امرای جغتای خراسان منسلک و درین عهد حاکم سرخس بود
ابواب شهر و قلعه مسدود ساخته لوازم حفظ و حراست مرعی میداشت و جماعهٔ بسیاری از جنود اوزبک
در محاربانی که فیمابین روی داد ضایع شدند بالاخره سخنی از وعده و وعید کرده جنگ را درباقی گذاشتند
عبدالله خان بمحقر پیشکشی قناعت کرده طبل رحیل کوفت بعد از رفتن او امرای قزلباش با غوریان در تصرف
داشتند و از غوریان تا کنار مرغاب بتصرف اوزبکیه درآمده میر قلبابا حاکم و فرمانروا گشت در ایامی
که عبدالله خان در حدود مشهد مقدس بود اوزبکیه چنانچه عادت ایشانست نهب و غارت و خرابی مملکت

قیام داشتن صلحا و اتقیای مشهد مقدس عریضهٔ موعظه آمیز بیرون فرستادند که شاید بدان وسیله دست از خرابی
باز داشته متعرض محصولات که اکثر بر کار فیض آثار متعلق است و مدد معاش جمعی کثیر از خدمهٔ آن روضهٔ مقدسه است
نکردند علما و فضلای اوزبکیه در جواب عریضه مکتوبی باتقیاء مشهد مقدس فرستادند و مولانا محمد مشکک رستمداری
جوابی نوشته فرستاد صورت هر دو مکتوب بی زیاده و نقصان درین صحیفه درج افتاد که ارباب فطنت و ذکا
از مطالعهٔ آن بهره ور گردند و حسن و قبح عقاید ایشان و حق و بطلان ظهور نماید **نامه که علمای ماوراءالنهر
در جواب بعضی از فضلای مشهد مقدس نوشته اند** پوشیده نیست بر هیچ مومن عالم که تعرض باموال و
نفوس کسانی که گویندهٔ کلمهٔ طیبه لا اله الا الله محمد رسول الله اند ما دامی که از ایشان افعال و اقوالی که موجب
کفر است صادر نشود و عمل بطریق مرضیه سلف و ائمه اثنی عشر رضی الله عنهم نموده باشند جایز نیست اما وقتی
که تکلم باین کلمهٔ طیبه نموده مذهب اهل سنت و جماعت و طریقهٔ علما و اتقیا را بالکلیه مهجور گردانیده اظهار
طریقهٔ شیعهٔ شنیعه نموده سب و لعن حضرات شیخین و ذی النورین و بعضی از ازواج طاهرات رضوان
الله تعالی علیهم که کفر است تجویز کنند بر پادشاه اسلام بلکه بر سایر انام بنا بر امر حضرت ملک علام قلع و قمع
آنها اعلاء الدین الحق واجب و لازم است و تخریب ابنیه و اخذ اموال و امتعهٔ ایشان جایز و اگر پادشاه زمان
و خلیفهٔ دوران خلد الله ظلاله در جهاد که باتفاق و اجماع علما واجب و طریقهٔ حضرت رسالت پناه صلعم
و اصحاب کرام است با وجود استطاعت و قدرت تساهل نماید چگونه از عهدهٔ جواب و سؤال ملک متعال
یوم لا تجزی نفس عن نفس شیئا و لا یقبل منها شفاعة و لا یؤخذ منها عدل و لا هم ینصرون که بآیهٔ کریمهٔ و لنسئلن
الذین ارسل الیهم و غیرها ثابت شده تواند بیرون آمد و بر هر عاقل که بمقتضای عقل رفته در آیات و احادیث
تامل نماید ظاهر میگردد که جماعتی که مشرف بشرف صحبت حضرت رسالت پناه صلعم گشته طریق تبعیت و خدمت را
مرعی داشته سالها در اعلاء کلمهٔ حق با کفار در رکاب آنحضرت مقاتله نموده باشند خالی از شوایب نقصان
و مستحق چنان خواهند بود خصوصا آنها که بمقتضای آیهٔ کریمهٔ لقد رضی الله عن المومنین اذ یبایعونک تحت الشجره
بشرف رضوان حضرت ملک منان مشرف گشته اند اولئک الذین هدی الله فبهدیهم اقتده و شک نیست که
حضرات شیخین و ذی النورین ازین جمله اند و بمصاهرت و مصاحبت آن سرور معزز و مکرم اند و صدیق اعظم را
حضرت علیم در کلام قدیم صاحب او خوانده کما قال اذ یقول لصاحبه لا تحزن و بمقتضای و ما ینطق عن الهوی
ان هو الا وحی یوحی جمیع اقوال و افعال آنحضرت موجب اثبات وحی است و آنحضرت کمال تعظیم و توقیر و احترام

ایشان میداشته و در توصیف هریک احادیث کثیره ورشده پس منکر کمال ایشان در کمال گمراهی و خذلان
و فی الحقیقه منکر قران و نسبت کننده نقص بسرور انس و جان و معتقد و محب ایشان مرضی و تابع آن سرور باشند
و بنا بر فرموده حق تعالی قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله و یغفر لکم امید است که بشرف محبوبیت سبحان
و غفران برسند و ایضاً شجاعت و اهتمام حضرت امیرالمومنین علی صلوات الله و سلامه علیه در اعلای
دین حق از ان مشهور تر است که بر کسی پوشیده ماند و آنجناب در زمان مبایعت و متابعت خلفای این
بوده و خود نیز متابعت و مبایعت کرده پس انجماعت که اثبات نقص بآنحضرات میکنند غافلند از انکه
ثبوت نقص بآنجناب لازم می آید و ایضاً چگونه است نسبت کردن صدیقه را رضی عنها با آنکه متفق علیه است
که شرف فراش آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم یافته و محبوبه آن سرور بوده بعضی از امور شنیعه که گفتن
و شنیدن آن جایز نباشد و در قرآن مجید واقع است که الخبیثات للخبیثین و الخبیثون للخبیثات و الطیبات
للطیبین و الطیبون للطیبات پس ملاحظه باید نمود که نسبت خبث باو منجر بکجا میگردد و ایضاً زوجه کمینه
بازاری را که نسبت بامر شنیع نمایند آن بازاری در کمال وحشت میگردد پس چگونه صاحب فراش خیر البشر را
با مثال آن چیزها که بعضی از طایفه شیعه نسبت میدهند توان داد نعوذ بالله من ذلک فاعتبروا یا اولی
الالباب و اگر بعضی گویند که از ما امثال این امور واقع نشده و نخواهد شد شک نیست که این مهملات را
میشنوند و منع نمیکنند پس ایشان نیز حکم اینها داشته باشند و آنچه نوشته اند که بحکم آیه و لا تاکلوا
اموالکم بینکم بالباطل و حدیث لا یحل مال امرء مسلم الا من طیب نفسه چگونه اتلاف محصولات و زراعات
مشهد مقدس سعی حلال باشد جوابش آنست که در آیه و حدیث اموال تخصیص بمومن و مسلم یافته و آنچه بتواتر ثابت شده
که جماعت شیعه میگویند از زمره اهل اسلام و ایمان بیرون آمده اند و این آیه و حدیث بنا بر مفهوم مخالف که بعضی
علما اعتبار کرده اند و آیات و احادیث دیگر که احتیاج بنوشتن نیست دلالت دارد بر انکه قتل و غارت اموال
و سوختن و ویران کردن زراعات و عمارات و باغات اهل کفر جایز است و هیچکس را دران خلافی نیست
و ایضاً حرب با جماعتی که بیعت با پادشاه اسلام و خلیفه انام نمایند و بعد از بیعت عصیان ورزند جایز است
باتفاق علما هر چند آنجماعت گوینده کلمه [illegible] ید و مسلمان باشند و برین دالست بعضی حروب که اسد الله الغالب
علی ابن ابی طالب ع در زمان خلافت خویش کرده اند و ازین قبیل است حروبی که اعلی حضرت خاقانی با بعضی
از مسلمانان نموده اند و آنچه نوشته اند که زراعات و باغات اطراف مشهد مقدس وقف سرکار مزار فایض الانوار است

که آبا و اجداد حضرت خاقانی وقف کرده اند چون این دیار از جمله دار الحرب است و نزد لشکر اسلام موقوفات

ممتاز و معین نیست او نیز حکم سایر باغات و زراعات دارد و بر تقدیری که تعیین و امتیاز یابد مصرف آنها

مسلمانان خواهند بود و وقتی که بمصرف نرسیده باشد خلیفه را جایز است که آنرا بغازیان و لشکر اسلام حلال گرداند

وآنچه نوشته اند که اکثر ساکنان این دیار از ذریه پیغمبر اند صلواة الله علیه واله وسلم بر تقدیر تسلیم گویا آیه

کریمه انه لیس من اهلک انه عمل غیر صالح را نشنیده اند وآنچه نوشته اند که همه صالح اند صلاح فرع اسلام است

وآنچه نوشته اند که در مکه و مدینه و شام با علما صحبت داشته اند هر کرا روی به بهبود نداشت

دیدن روی نبی سود نداشت وآنچه نوشته اند که علما تحسین ایشان کرده اند ممنوع است بر تقدیر تسلیم

بنا بر عدم اطلاع بر عقیدهٔ فاسدهٔ ایشان خواهد بود وآنچه نوشته اند که ماه رجب از جملهٔ اشهر حرام است و قتل

و حرب در ان ماه باجماعتی که در مقام حرب نیستند جایز نیست جواب آنست که حرمت اشهر حرام منسوخ است

بنا بر احادیث صحاح مشهوره و بعضی از غزوات حضرت امیر المومنین علی صلواة الله علیه و رفتن آنحضرت

بر سر اعادی درین شهر دالست برین وآنچه نوشته اند که آیه و ما خلقت الجن والانس الا لیعبدون

از جملهٔ محکماتست دران شک نیست ولیکن شک نیست که حرب با کفار از اعاظم عباداتست و ای بر آنجماعت

که ترک عبادت نموده سب و لعن اکابر صحابه مینمایند وآن کفر و ذنوب را باعث ثواب میدانند با آنکه متفقست

در میان علما در لعن کردن شیطان که نصوص بر ملعونیت او وارد است ثواب نیست و عجبست با آنکه

در میان ایشان جمعی هستند که معانی ظاهرهٔ آیات و حدیث را میتوانند دریافت و در ترجمهٔ آیات و احادیث

مکتوبه اظهار اینمعنی نموده اند ازین رو ازین ظاهر البطلان بر نمیگردند و تبعیت ایمهٔ اثنا عشر و سلف مینمایند

قد بین الآیات لقوم یعقلون و اگر بعضی از مضلین افترا نموده از بعضی ایمه و سلف در تقویت معتقدات

فاسد ایشان چیزی رسانیده اند یا در آنچه ذکر کرده شد کسی را سخنی باشد باید که راس و رییس خویش ملا عبد الله را

بیرون فرستند تا امان داده با بعضی از ملازمان رکاب همایون مناظره نماید باشد که مذهب حق بر همه

ظاهر گردد والسلام علی من اتبع الهدی جواب نامهٔ علماء ماوراء النهر از فضلاء مشهد مقدس مولانا محمد

مشکک رستمداری نوشته شآیح افکار و شیحات اقلام دُرربار افاضل ماوراء النهر هداهم الله و ایانا الی سبیل الرشاد

و حفظهم الله و ایانا عن التعصب والعناد بوقوف پیوسته دران باب آنچه صواب و موجب اجر و ثواب است

مذکور میشود و بر رای حکومت آرای حضرات عالیات مخفی نماند که حضرت سید المرسلین بر وجهی که در کتب شیعه

واهل سنت مسطور است امت خود را بمتابعت کتاب الله ومحبت عترة طاهره مامور ساخته اند وچون حضرت
امام الجن والانس ابو الحسن علی ابن موسی الرضا علیه التحیة والثنا در بلاد عجم غریب واقع شده اند راقم حروف
محمد خادم برای احترام غربت آنحضرت وبواسطهٔ فیوض وبرکات که از روح مطهر آنحضرت یافته وذکر آن
درین صحیفه مناسب نیست از سایر حضرات ملازمت ایشانرا اختیار نموده نه باقزلباش الفتی دارد ونه
از اوزبک کلفتی بی میل عناد نسبت با طایفه بعد از تحقیق وتفتیش در امور دین تحصیل یقین کرده آنچه مقتضای
حدیث وقرآن وموافق امر حضرت ملک منانست اختیار نموده از روی انصاف کلمهٔ چند بعرض میرساند
اگر قبول انظار افادت آثار حضرات شود فهو المراد والا من آنچه شرط بلاغست باتو میگویم تو خواه از سخنم
پند گیر وخواه ملال وممیز این سخن کسی که صاحب ادراک کامل وانصاف شامل باشد میتواند بود وآنچه از طلبه
ماوراء النهر که متردد دین اینجا بودند مسموع شده آنست که نواب اعلی خاقانی باین دو صفت حمیده آراسته اند
واز امرای ایشان نواب کوکلتاش بهادر وجمعی دیگر بفنون فضایل وتمیز پیراسته اند اما التصدیقی که از ایشان
الی الآن بحکایات علمای ماوراء النهر واقع شده بنا بر مثل مشهور که چون تنها بقاضی روی راضی آئی
معتبر نیست چه فضلاء مذهب ایمه اثنا عشر بمجلس سامی ایشان مشرف نشده اند وعلمای اهل سنت چنین خاطر
نشان کرده اند که مذهب شیعه مبتدع ومخترعست واصلی ندارد واگر بعد از تحقیق حال وتفتیش اصول ادلهٔ
فریقین در اختیار احد المذهبین امری فرمایند بحکم کلام الملوک ملوک الکلام مطاع ومنقاد خواهد بود مجملا
در طریق شیعه وسنی کتب کثیره در احادیث مثبوت شده اما احادیثی که متفق علیه هر دو فرقه باشد معتقدات
واحتیاط مقتضی آنست که آنچه متفق علیه باشد بواسطهٔ منافات حدیث مختلف فیه متروک نشود زیرا که
اهل اسلام منحصر درین دو فرقه اند چه اگر خلیفه بعد از پیغمبر ص بلا فاصله ابو بکر را میدانند اهل سنت اند واگر حضرت
امیر المومنین علی ابن ابی طالب ع را میدانند شیعه اند وقول ثالث نیست پس آنچه متفق علیه فریقین باشد
مجموع علیه اهل اسلام است وترک مجموع علیه برای مختلف فیه باطل بعد از تمهید مقدمات گوئیم آنچه
مرقوم قلم حضرات عالیات شده بعد از تنقیح وتلخیص حکم بکفر شیعه آل پیغمبر است بدلایل متعدده دلیل اول آنکه حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم مدح خلفا ثلاثه فرموده اند وسخن آنحضرت بمقتضی آیهٔ کریمه وما ینطق عن الهوی ان
هو الا وحی یوحی وحی است وشیعه که سب خلفاء ثلثه میگویند مخالفت وحی میکنند ومخالفت وحی کفر است
جواب آنست که ازین دلیل قدح خلفاء ثلاثه وبطلان خلافت ایشان لازم می آید زیرا که در شرح مواقف ترمذی

که از اکابر علمای اهل سنت است منقول است که قریب بوقت رحلت حضرت پیغمبر صلعم در میان اهل اسلام مخالفت
چند واقع شد اول آنست که حضرت پیغمبر صلعم در مرض الموت فرمودند که ائتونی بقرطاس اکتب لکم شیئا لن تضلوا
بعدی عمر بدین امر راضی نشد و گفت ان الرجل قد غلب علیه الوجع و عندنا کتاب الله حسبنا پس صحابه اختلاف
کردند تا آواز بلند شد و حضرت پیغمبر صلعم از سخن آزرده شده فرمودند که برخیزید که پیش من نزاع سزاوار نیست
و این حدیث در اوایل صحیح بخاری و اکثر کتب اهل سنت بعبارات مختلفه مذکور است و مخالفت دویم آنکه حضرت
پیغمبر صلعم در مرض الموت جمعی را مقرر ساخت که همراه اسامه بن زید بسفر روند و بعضی از آن جمع تخلف نمودند بسمع
مبارک حضرت صلعم رسید بمبالغه تمام فرمودند جهزوا جیش اسامه لعن الله من تخلف عنه و مع هذا خلفاء ثلاثه داخل
جیش اسامه بودند و متابعت نکردند پس گوییم امری که حضرت صلعم در باب نوشتن وصیت فرمودند بمقتضای
آیه کریمه مذکوره بمنزله وحی است و منعی که عمر کرده رد وحی است و رد وحی کفر است علی ما اعترفتم به و علی ما
دل علیه قوله تعالی و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون و کافر قابل خلافت پیغمبر نیست پس هرگاه کفر
و سلب قابلیت خلافت برو ثابت شد بنابر دلیل مذکور لازم که ابو بکر و عثمان نیز خلیفه نباشند تا خرق اجماع
مرکب نشود چه بمذهب جمهور اهل سنت هر سه ایشان خلیفه اند و بمذهب شیعه هیچکدام خلیفه نیستند انکه
عمر خلیفه نباشد و ابو بکر و عثمان باشند موافق رای هیچکس از اهل اسلام نیست و نیز تخلف از جیش اسامه
بمقتضای دلیل مذکور کفر است و متخلفان خلفای ثلاثه اند باتفاق و از هر یک از روایتین مذکورتین
بوجوه متکثره اثبات مذهب شیعه و نفی غیر آن لازم می آید و تفصیل آن درین صحیفه نمیگنجد و اهل تشیع
در اثبات مذهب خود و نفی آن جماعه چندان دلیل معقول و منقول دارند که احصای آنرا ملک متعال
میداند و این صحایف گنجایش تذکر آن ندارد والله یحق الحق و هو یهدی الی السبیل المطلق دیگر چون
حضرات در صحیفه شریفه اعتراف [illegible] که فعل حضرت صلعم مروانرا از مدینه وحی است و آوردن عثمان او را
بمدینه و تفویض امور عظیمه باو نمودن خلاف وحی و مخالفت وحی کفر است بدو دلیل اول آنکه حضرات فرموده اند
و دویم قوله تعالی لا تجد قوما یؤمنون بالله والیوم الآخر یوادون من حاد الله و رسوله و لو کانوا اباءهم
و ابناءهم و اخوانهم و عشیرتهم الآیه و دلایل متین برای تحقیق حق و تزییف باطل بر مسئله امامت برهانا و جدلا
بسیار است ولیکن در خراسان مثل مشهور است که بوسه بدشنام میشود اگر شرف ملازمت میسر شود معروض
خواهد داشت شعر بهر جمعیتی وصل تو جویم لعل الله یجمعنی و ایاک اما بشرطی که مناظره بمقدمات علمی باشند نه شمشیر

وبوکده وعلمتراشس ونیز درنبود ومدح خلفا ثلاثه از حضرت پیغمبر متفق علیه فریقین نیست چه در کتب تتبع اثری ازان ظاهر نیست
وانچه دلالت بر ذم ایشان کند مثل روایتین مذکورتین وغیرهما در کتب فریقین مسطور و مذکور است ونیز بعضی از
اهل سنت تجویز وضع حدیث برای مصلحت کرده اند پس اعتماد بر حدیث غیر متفق علیه نیست خصوصا وقتی که
ناقل آن تجویز وضع حدیث کند تا عادل نباشد وخبر متفق علیه دلالت بر خلاف آن کند ومخالفت خبر واحد سیما
با خصوصیات مذکوره لانسلم که کفر باشد والا لبس در همه ده هر یک مسلمان نبود چه مخالفت اخبار احاد از
مجتهدین واقع شده وتعظیم وتوقیر پیغمبر صحبت بخلفای ثلاثه قبل از صدور مخالفت از ایشان بود ودلالت بر سلامت
عقیدت وحسن فعل ایشان نمیکند چه عقوبت قبل از صدور عصیان با آنکه معلوم الصدور باشد لایق نیست ولهذا
حضرت علی علیه السلام از عمل ابن ملجم علیه اللعنه خبر دادند وعقوبت نفرمودند وروایتی که دلالت بر حسن
فعل مخصوص کند مفید نیست چنانکه در آیه لقد رضی الله مذکور میشود دلیل دوم آنکه بمقتضای لقد رضی الله
عن المومنین اذ یبایعونک تحت الشجرة خلفای ثلاثه برضوان ملک منان مشرف شده اند پس سب ایشان
کفر باشد جواب آنکه مدلول آیه عند التدقیق رضاء الله است ازان فعل مخصوص که بیعت است وکسی
دغدغه ندارد که بعضی از افعال حسنه مرضیه از ایشان واقع شده سخن در آنست که بعضی افعال قبیحه از ایشان
صادر شد که خلاف عهد وبیعت است چنانکه در امر خلافت مخالفت نص حضرت پیغمبر صلعم که در کتب
فریقین مذکور است نمودند وغصب خلافت کردند وحضرت فاطمه علیهم السلام را آزرده ساختند چنانکه
در صحیح بخاری مسطور است واین عبارت در صحیح مذکور تتمه این روایت است فغضبت فاطمة فهجرت
عنه ولم تتکلم معه حتی ماتت وفقیر خود در صحیح مذکور مشاهده کرده ام ونیز در صحیح بخاری در مناقب حضرت
فاطمه علیها السلام مذکور است من اغضبها فقد اغضبنی ودر مشکوة در مناقب آنحضرت منقول است
من اذاها یوذون الله ورسوله لعنهم الله فی الدنیا والآخرة ناطق است حاصل که بواسطه این افعال ذمیمه
مثل منع وصیت حضرت پیغمبر صلعم وتخلف از جیش اسامه وغیرها که در خیر بیان در نمی آید مورد مذهب
شدند چه سلامت عاقبت بحسن خاتمت اعمال ووفا کردن بعهد وبیعت حضرت رسول متعال است
صلی الله علیه واله وسلم وهر کس بسعادت سلامت خاتمت مستسعد نشود بواسطه نقض بیعت ومخالفت
حضرت رسول الله صلی الله علیه واله وسلم مستوجب عقوبت میشود چنانکه آیه کریمه فمن نکث فانما ینکث علی
نفسه ومن اوفی بما عاهد علیه الله فسیوتیه اجرا عظیما بران شاهد است دلیل سیوم آنکه حضرت الله تعالی

ابوبکر را صاحب خوانده و صاحب قابل لعن و ذم نیست جواب آنست که آیه کریمه قال لصاحبه وهو یحاوره اکفرت
بالذی خلقک من تراب والآیة برآنکه مصاحبت میان مسلم و کافر واقع است و مصاحبت از نسبت متوافق الطرفین است
همچون اخوت پس همچنانکه هریک از برادران نسبت بدیگری برادر است خواه مسلم و خواه کافر و هریک از همراهان
با دیگری مصاحب و همراه است خواه مسلمان و خواه کافر و آیه کریمه یا صاحبی السجن ارباب متفرقون خیر ام الله
الواحد القهار نیز موید مقصود است چه صاحب کشاف و بیضاوی تفسیر آن بصاحبی فی السجن کرده اند
یعنی ای دو صاحب من در زندان پس یوسف ع که پیغمبر است دو کس را صاحب خود خوانده که بت پرست بودند
چنانکه تتمه آیه مذکوره دلالت صریح دارد بر این پس ظاهر شد که صاحب پیغمبر صلعم بودن دلیل خوبی نیست و
نیک جاری شده بقلم خجسته رقم حضرات که شعر هرکه را روی بهبود نداشت دیدن روی نبی سود نداشت
اما از حضراتی که دعوی ادراک دقایق قرآنی نموده اند بغایت مستبعد نمود که در بیت مذکوره بجای هرکه او هرکرا
نوشته رابطه مصرعهای مذکور را بر داشته هر مصرع را فی نفسه ناتمام گذاشته اند و باین دقیقه متفطن
نشده روح پرفتوح ملا جامی را آزرده ساختند ولیکن چون غارت و تالان بر کافه اهل خراسان واقع
شده و خانها خراب شده و حضرت مولوی نیز از آن جماعت است اگر یک بیت او نیز خراب شده باشد باکی نیست
البلیة اذا عمت طابت از حضرات آنست که بمجرد ایهام لفظ بلا تامل در معنی استدلال نفرمایند دلیل چهارم
آنکه حضرت مرتضی علی علیه السلام با وجود کمال شجاعت در وقت متابعت مردم با خلفای ثلث بودند
مخالفت نفرمودند و مبایعت و متابعت فرمودند این دلیل حقیت بیعت است و اگر نه قدح آنحضرت
لازم می آید جواب آنست که قبل از آنکه حضرت امیر از تکفین و تجهیز حضرت رسول ص فارغ شود خلفای ثلث
در سقیفه بنی ساعده اکثر اصحاب را جمع [illegible]ده برای ابی بکر بیعت گرفتند بوجوهی که ذکر آن در این صحیفه نمی گنجد
و آنحضرت بعد از اطلاع برای [illegible] اتباع و بیم هلاک اهل حق و یا باعث دیگر مباشر حرب نشدند و این
دلالت بر حقیت بیعت ایشان نمیکند چه حضرت امیر با کمال شجاعت در ملازمت حضرت پیغمبر بوده و
حضرت پیغمبر در شجاعت و قوت از آنحضرت کمتر نبوده چنانچه اخبار و آثار بران دال است حضرت پیغمبر ص
و حضرت امیر ع و سایر صحابه باتفاق با قریش جنگ نکردند [illegible] مکه معظمه مهاجرت نمودند بعد از مدتی که
متوجه مکه شدند در حدیبیه صلح فرموده مراجعت نمودند پس هر وجهی که برای [illegible] کردن حضرت پیغمبر و
حضرت امیر و سایر صحابه گنجد برای جنگ نکردن حضرت امیر تنها کافیست مع شیء زاید چه ظاهر است که

حقیقت کفار قریش مطلقا متصور نیست و نزد اهل تحقیق این نقص در بالاتر نیز جاری نیست چه فرعون با وجود دعوی
خدائی چهار صد سال بر مسند سلطنت بود و هر یک از شداد و نمرود و غیرهم مدتی برین دعوی باطل میبودند
و حضرت الله تعالی با کمال قدرت بالغه و حکمت کامله ایشانرا هلاک نکرد تا خلق بسیار بدان گمراهان اعتقاد
آورند هرگاه در بارهٔ الله تعالی تاخیر در دفع خصم گنجد در باره بنده بطریق اولی خواهد بود و آنچه فرموده اند
که حضرت امیر علیه السلام با ایشان بیعت کرده وقوع آن بلا اکراه و تقیه ممنوعست و تحقیق آن درین صحیفه
نمیگنجد غرض که شارح عقاید نسفی درین که سب شیخین کفر باشد اشکال کرده و صاحب جامع الاصول شیعه را
از کبار فرق اسلام شمرده و صاحب مواقف نیز برین رفته و وجوهی که برای تکفیر شیعه توهم کرده اند رد کرده
و امام محمد غزالی سب شیخین را کفر ندانسته و شیخ اشعری شیعه را بلکه اهل قبله را کافر نمیداند پس آنچه حضرات
در تکفیر شیعه فرموده اند نه موافق سبیل مومنانست و نه مطابق حدیث و قران با وجود آنکه مفهوم شد که تشیع آنست
که در صدر صحیفه معلوم شد و سب و لعن در و معتبر نیست و میگنجد که نام خلفای ثلاثه هرگز بر زبان شیعه جاری
نشود و لعن ایشان واجب نیست اگر جاهلان شیعه حکم بوجوب لعن کنند سخن ایشان معتبر نیست همچنانکه جاهلان
اهل سنت حکم بوجوب قتل شیعه میکنند و این حکم مطلقا مقتضی افکار سلف و انظار خلف نیست و اما آنچه
فرموده اند که هرکس استماع بعضی حکایات کند و منع نکند کافرست عقلا و شرعا دلیل برین نیست قال الشیخ
ابن السینا من تعود ان یصدق من غیر دلیل فقد انسلخ عن الفطرة الاسلامیة و آنچه از خبث و فحش در بارهٔ
عایشه بشیعه نسبت کرده اند حاشا که هرگز واقع شده باشد چه نسبت فحش بکافهٔ آدمیان حرامست چه جای
حرم حضرت رسول صلعم اما چون عایشه مخالفت امر و قرن فی بیوتکن نموده ببصره آمد و بحرب حضرت امام زمان
اقدام نمود بحکم حدیث حربک حربی که فریقین در مناقب آنحضرت نقل فرموده اند حرب حضرت امیر حرب حضرت
پیغمبرست و محارب حضرت پیغمبر صلعم مقبول نمیتواند بود بنابرین مورد [illegible] شده و این ضعیف در کتاب حدیثی
از کتب شیعه دیده که عایشه در خدمت امیر عم از حرب توبه کرده هر چند قضیه حرب متواترست و حکایات
توبه خبر واحد اما بر تقدیر وقوع بعد از خرابی بصره و قتل چهل هزار نفس از صحابه و غیرهم اگر آن توبه مقبول باشد
لعن او برای حرب نباید کرد و [illegible] الامور و هو یحکم بالحق یوم ینفخ فی الصور و آیه کریمه الخبیثات
للخبیثین این معنی ندارد که زوجین در محمودیت [illegible] میت من جمیع الوجوه شریک اند چنانکه اگر یکی از ایشان
مستحق بهشت یا دوزخ باشد آن دیگر را نیز چنین باید بود و الا منقضی نشود بحضرت نوح علیه السلام و لوط عم

وزوجهٔ ایشان و آسیه زن فرعون بلکه میتوانند بود که آیهٔ مذکوره دال باشد بانچه در آیهٔ دیگر صریح شده که
الزانی لا ینکح الا زانیة او مشرکة والزانیة لا ینکحها الا زان او مشرک و فیه نظر وله جواب و آنچه در تکفیر سادات عظام
که فرزندان سید انام اند مرقوم ساخته بودند محل تعجب است چه هرگاه حرم پیغمبر صلعم بر خلاف امر آنحضرت سفر کند و
با شخصی که باتفاق کافهٔ مسلمانان خلیفهٔ پیغمبر صلعم باشد محاربه نماید و او خود مناقب آنحضرت را از حضرت پیغمبر
شنیده روایت کرده باشد و بواسطهٔ این حکم حدیث صحیح محارب پیغمبر شود و باعث قتل هزار نفس از صحابه
و تابعین گردد و فرزند پیغمبر نسبت بکسی که پیش بعضی خلیفهٔ پیغمبر صلعم باشد سخن سست گوید حال آنکه نزد آن فرزند
پیغمبر صلعم خلافت آنکس ثابت نباشد و بمقتضای دلایل بر وی چنین ظاهر شده باشد که آنکس که مخالفت پیغمبر صلعم
و نقض عهد آنحضرت کرده و نیز از آن سخن فرزند پیغمبر صلعم اصلا آزار بدنی و ضرر مالی بکسی نرسد و اگر آن سخن
خطا باشد بر آنکس که در حق او گوید ثواب حاصل شود آیا کدام ازین دو عمل اقبح و اشنع باشد و سبب آنکه اول اصلا
باعث قدح نشود و دویم موجب کفر باشد چه تواند بود اگر بمضمون حدیث موضوع سب الشیخین کفر متمسک
شوند جواب آن ظاهر شده اگر چیزی دیگر افاده فرمایند مستفید شویم بهر حال انصاف مطلوبست و منقول
در کتب شیعه چنین است که در وقت حضور ابن مکتوم اعمی در خدمت حضرت پیغمبر صلعم کسی از اهل حرم آنحضرت صلعم
عبور نمود حضرت پیغمبر صلعم از نمیعنی اعراض فرمودند چرا بحضور ابن مکتوم آمدی آن شخص گفت یا رسول الله این
شخص کور است پیغمبر صلعم فرمودند اگر آن کور است تو خود کور نیستی و علمای اهل سنت نقل کرده اند که حضرت
پیغمبر صلعم عایشه را بر کتف خود نگاهداشت تا تماشای جمعی کند که در کوچه ساز مینواختند و بعد از مدتی گفت
یا حمیرا اهل شنعت این قباحت را بار اول شخصی نسبت نمیتوان کرد قباحت این بمرتبه ایست که تصریح آن مقدور
نباشد و بانچه لازم این قضیه است اگر کسی اعتقاد کند هیچ شک نیست که کافر باشد بهر حال ما بعد از حضرت
الله تعالی هیچ موجودی را اشرف و اکمل از حضرت رسالت پناه صلعم نمیدانیم و بچیزی که منافی شان و جلالت
آنحضرت باشد اعتقاد نمیکنیم اما فریاد از جراتهای حضرات که بواسطهٔ میل تعصب باحادیث موضوع شرع و دین را
ضایع کرده اند شعر اندکی پیش تو گفتم غم دل ترسیدم * که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیار است * و آنچه در مادهٔ
نسخ حرمت اشهر حرام فرموده اند اصل عدم آنست تا دلیل معتدبه که نسخ حکم قرانی تواند بود ظاهر نشود حکم بنسخ
نتوان کرد و محاربهٔ حضرات امیر بر تقدیر تسلیم که در بعضی ازین اشهر باشد بعد از تعدی خصم بوده نه ابتدا بلکه
حروب آنحضرت همه ازین قبیل بوده هرگاه کفر اهل شیعه ثابت نباشد چنانچه از اجوبهٔ سابقه معلوم شد وجهی

که برای حلیت قتل و غارت ساکنان مشهد مقدس فرموده اند تا تمامست و بر تقدیر تسلیم حضرات را اطلاع بر جناب
و سرایر جمعی که هرگز ندیده اند چون حاصل شد و الله علیم بذات الصدور علی ای حال مزاج پادشاهان همچون آتشست
و لایق علماء کرام آنست که بزلال موعظه تسکین التهاب آن آتش فرمایند تا خلق الله نسوزند نه آنکه بباد فنا
آتش را مشتعل سازند و اصل و فرع نهال اعمار آل بندگان خدایرا سوخته بخاک مذلت اندازند شعر چو آتش
مشو تند و سرکش مبادا که دود از دل مبتلائی برآید • و ظاهر است که باین فتویهای بی ملاحظه سپاهی را
بهانه اهتمام در استیصال بندگان خدای تعالی بهم میرسد و استیصال ایشان اگرچه کافر باشند ملایم حضرت الله تعالی
که در کمال و رحمت حلم است چنانکه روایت شرمندگی حضرت نوح عم در روز قیامت برای هلاک کفار خلایق
و آثار و اخبار دیگر نیز برین دالست که تفصیل آنها درین صحیفه نمیگنجد هرگاه سپاهی بفتوی علما این کار کند معظم
جواب آن در روز جزا بر علما خواهد بود شعر در آن روز کز فعل پرسند و قول اولو العزم را تن بلرزد ز هول
بجائی که دهشت برد انبیا تو عذر گنه را چه داری بیا • مخفی نماند که ابن طاوس که از علمای شیعه بوده
و در اصول و فروع از مجتهدین بوده و مع هذا در فقه تصنیف نموده بنابر آنکه حضرت الله تعالی در مادهٔ حضرت پیغمبر
صلعم که دوست آنحضرت است عم و دنیار الطفل او خلق کرده و گفته و لو تقول علینا بعض الاقاویل
لاخذنا منه بالیمین ثم لقطعنا منه الوتین فما منکم من احد عنه حاجزین هرگاه در مادهٔ حضرت پیغمبر صلعم این همه تهدید و
مبالغه واقع شده باشد اگر دیگریرا در امری غلطی واقع شود چون از عهده بیرون آید پس اگر حضرات عالیات
طریق اتقیای سلف را مرعی داشته شیوهٔ احتیاط را منظور دارند بهتر خواهد بود و در عرصهٔ عرصات جواب
مظلومان خصوصاً اطفال که بمضمون رفع القلم عن الصبی حتی یبلغ و المجنون متمسک اند بغایت صعبست شعر
بجرم عشق سرا گر کشی چه خواهی گفت • جواب خون غریبان که بیگناهانند • مرا مراد ازین جمله نیکخواهی تست • و گرنه
زین همه گستاخیم چه مقصود است • چون اکثر مقاصد عالم از اغراض فاسدهٔ دنیویست و مناسب آنست
که ارباب فضل ازین اغراض منزه باشند بلکه بعد از عمری که افاضل ما وراء النهر بحوالی مشهد مقدس معلی
تشریف آورده اند فقیرانرا از ابنای جنس شمرده بشرف حضور مشرف و مسرور سازند و اگر بواسطهٔ قهاری
نواب خاقان فریدون مکان این فقیران از شهر بیرون نتوانند آمد ایشان حرمت امام انام عم بجا آورده
بسعادت زیارت مستعد شوند و این فقیران بیرکت قدوم آن عزیزان فیروزی یابند و انمعنی بوجود نیامده
فتوی بقتل فقیران دادند و خون چندین هزار بیگناه بر خاک مذلت ریختند بارک الله اعظم اجورکم و اصلح امورکم

شعر مکن مکن که ره جور را کناره نباشد مکش مکش که پشیمان شوی و چاره نباشد والسلام علی عباد الله الصالحین

ذکر توجه رایات ظفر نشان بصوب خراسان و بقتل آوردن مرشد قلیخان و قضایائی که درین سفر روی داده

چون اخبار خراسان بنوعی که مرقوم کلک بیان گشت بعراق رسیده یکایک از گریختگان آن حادثه عظمی بجائی که کس
نبیناد بپایه سریر اعلی آمدند نواب کامیاب اعلی شاهی ظل اللهی از قضیه کشته شدن علیقلیخان و قتل و نهب و اسیری
طایفه شاملو بغایت آزرده گشته موجب غبار خاطر مبارک گردید مرشد قلیخان نیز ظاهراً اظهار ملالت نموده
بحکایات سپاهیانه زنگ زدای مرآت خاطر اشرف میشد و در توجه خراسان اهتمام نموده در ساعت سعد
از مقر سلطنت عظمی پیشخانه همایون بیرون بردند و محمد شریف بیک چاوشلو را که نواده حسین آقا قورچی تیر و
کمان حضرت اعلی شاهی ظل اللهی شده بود تربیت فرموده برتبه ایالت و خانی رسانیده حکومت قزوین و حراست
پای تخت همایون باو رجوع شد و در اول بهار که صحرا و هامون از کثرت سبزه و ریاحین رشک سپهر بوقلمون
بود موکب همایون در حرکت آمده بجهت جمعیت لشکر ظفر اثر به ییلاقات رفتند و قرار یافت که هنگام ارتفاع
محصولات بتأنی طی مسافت مینموده باشند در ییلاق لاریجان از ملوک رستمدار ملک بهمن والی لاریجان
و ملک ولایت نور و کجور که هر دو ملک جهانگیر نام داشتند و پدران ایشان چون در جبال رستمدار بخودرائی برآمده
بودند دیگری را بنظر در نمی آوردند و از ملاقات امرای قزلباش بغایت تحاشی مینمودند و همیشه طاغی بوده
اطاعت قزلباش چنانچه بایست نمیکردند درینوقت بیمن اقبال همایون آن وحشی صفتان بر دم راشته
برهنمونی بخت بی دهشت باردوی همایون آمده بتشرف ملازمت و عتبه بوسی علیا مشرف گشته و حلقه اطاعت
در گوش و غاشیه بندگی بر دوش گرفتند والحق وقوع اینحال در نظر دانایان روزگار دیده از مؤیدات
اقبال نمود و موکب همایون چند روز [illegible] در ییلاقات بسر برده و همه روزه عساکر اقبال باردوی ظفر مآل آمده میرسیدند
در ییلاق مذکور دهنده بی منت [illegible] بتایید [illegible] لت نواب کامیاب فرزندی ارجمند کرامت فرموده سلطان
حسین میرزا موسوم گشت القصه موکب همایون از راه فیروزه کوه بدامغان رفته در آنجا نزول اجلال فرمودند
مرشد قلیخان چون خاطر از سر[illegible] حد آذربایجان جمع نداشت و در اول حال بتمهید مصالحه که میانه نواب
غفران پناه جهانبانی و فرهاد پاشا شده بود نوا[illegible] از نزد او بآن مهم آمده بود راضی نبود
و تجویز فرستادن شاهزاده و ترک طلب ولایت تبر[illegible] م مصالحه بود نمینمود بعد از آنکه خبر تسخیر بلده هرات
و استیلای عبدالله خان اوزبک بر بلاد خراسان رسید اگر خود را مشغول مهمات آذربایجان و محاربه رومیان

میباخت قطع تعلق از خراسان میبایست کرد و از دو طرف یا دو پادشاه ذی شوکت و دو دشمن قوی دست صاحب
قدرت دشمنی کردن از عقل دوراندیش دور مینمود ناچار راضی بآن مصالحه شده قرار داد که چند روز در حمن بسطام
توقف کرده بترتیب اسباب فرستادن شاهزاده مشغول گشته او را با [illegible] در مرافقت ولی آقا روانهٔ
دیار روم گردانند که خاطر از طرف آذربایجان جمع گشته از روی اطمینان قلب بجانب خراسان کوچ کرده همت بلند
بر کنگرهٔ تسخیر هرات اندازند چون از دامغان کوچ کرده در شاهرود نزول اجلال واقع شد از اقتضای
قضا قضیهٔ قتل مرشد قلیخان بوقوع انجامیده آن اراده معوق گشت تبیین این مقال آنکه سابقاً مقوم قلم وقایع
رقم گردید که مرشد قلیخان از وقتی که در معرکهٔ سوسفند ترشیز بر علیقلیخان شاملو ظفر یافته حضرت اعلی شاهی
ظل اللهی بمشهد مقدس آورد دایم معنی موجب اندوه خاطر اشرف گشته بالطبع با او التیام نداشت و از بدسلوکی
او نیز خاطر شریفش آزرده بود غایتش باقتضای وقت و رعایت سلسلهٔ ظاهر و استحکام بنیان دولت قدسی
سرایر با او بسر میبردند بعد از آنکه بعراق آمده بر سریر دولت و فرمانروائی ایران تمکن یافتند با وجود سلوک
ناهنجار و کثرت اعوان و انصار بجهت حسن سعی و خدمات او درین دولت تاب تسلط و استیلای او آورده
عنان اختیار و اقتدار را بنوعی بکف کفایت او گذاشته بودند که در هیچ امری دخل نمیفرمودند تا آنکه دار
السلطنت قزوین بعد از خبر واقعهٔ هرات و بقتل در آمدن علیقلیخان پای از اندازه بیرون نهاده ارادهٔ
وصلت با دودمان طاهره نموده خواست که یکی از بنات مکرمهٔ شاه جنت مکان یا اولاد نامدارش بحبالهٔ
نکاح درآورد و بعد از قیل و قال بسیار و ارادهای دور از کار که مرضی خاطر مبارک نبود قرعهٔ اختیار بنام
صبیهٔ غفران پناه سلطان حیدر میرزا که نوادهٔ شاه جنت مکان و پدرش برگزیدهٔ طایفهٔ استاجلو بود
افتاده در خواستکاری آن شاهزادهٔ پاک طینت نیکو[illegible] ساعی گشت والدهٔ محترمهٔ میرزا در قید حیات
بود و راضی بآن نشد هر چند حضرت اعلی ظاهراً بتکلیف مر[illegible]لیخان [illegible]ین باب توجه فرمودند آن عفیفه
لجاج ورزیده رضا بآن نمیداد چنانکه یکمرتبه نواب سکندرشان حسب الاستدعای مرشد قلیخان جهت
تمشیت این مهم بمنزل سلطان حیدر میرزا قدم رنجه فرمودند و مبالغه بسر حد افراط رسانیدند صورت
نیافت مرشد قلیخان را مظنه آنک[illegible]رت اعلی ایشان را از قبول این مدعا منع نموده والا عورات
را چه قدرت آنست که سر از حکم پادشاه به پیچد و باین تهمت بد مظنه گردیده از عالم غرور ترک آن نموده اما فی الجمله
خفیف گشت و بعضی از طایفهٔ استاجلو که نیکخواهان او بودند خصوصاً محمود بیک اغلی استاجلو علاوه باو میگفتند

که این پادشاه باطناً با تو صفای ندارد و شب و روز در اندیشهٔ دفع تست و عنقریب ترا ضایع کرده اویماق استاجلو بخاک تیره برابر خواهد شد و خیالات فاسده در سویدای خاطر او جای داده بودند بنده از صحیح القولی استماع نمودم که محمود بیک صوفی اغلی بمرشد قلیخان میگفت که ای جوان عاقل چرا از احوال خود و ما چنین غافلی اولی آنست که نام سلطنت و پادشاهی بر اسمعیل میرزا ولد سلطان حمزه میرزا که طفل شش ساله بود نهاده والده او را خواستگاری نمائی و خاطر ازین دغدغه فارغ ساخته بمقتضای ربانی در میان قزلباش بعزت و کامرانی فرمانروا باشی حضرت اعلی این مقدمات را بفراست و دانش خداداد یا باخبار بعضی از خاصگیان مرشد قلیخان که از ته کار خبر یافته از انجا که بمقتضای عقل دور اندیش بود بمرشد قلیخان بدمظنه شده بفکر تدبیر کار او افتادند والحق طبع نا پسند مرشد قلیخان از قبول آن ابا داشته باشد از واقعهٔ این نوع حادثهٔ عظمی غفلت ورزیدن از عقل کامل دور بود و لیکن چون سفر خراسان و امور عظیمه در پیش بود آنحضرت از غایت تهور تغافل ورزیده بمحض اطمینان قلوب ظاهر بینان عالم صورت با مدارائی میگذرانیدند و لفظ خود کرده با حتیاط تمام روزی میگذرانیدند تا آنکه مرشد قلیخان بدسلوکی بسرحد افراط رسانیده بعنوانی که در زمان طفولیت با آنحضرت سلوک مینمود در ینوقت نیز که اوان نشو و نما استیلای قوت غضبی و حدت طبع و آتش مزاجی بود بهمان طریق سلوک میکرد و بچشم حقارت در ان حضرت نگریسته آنقدر اختیار نمیداد که باراده خاطر مبارک عطای بکسی تواند کرد و واحدی از ترک و تاجیک را قدرت آن نبود که به رضای او بخدمت اشرف باز گشت و آشنائی تواند نمود زیاده تغافل ورزیدن در حوصلهٔ شریفش نگنجید و عرق ناموس سلطنت و حمیت پادشاهانه بحرکت آمده نایرهٔ غیرت در کانون ضمیر منیرش اشتعال یافته و مع هذا با او بدمظنه شده العیاذ بالله دغدغهٔ جانی علاوه آنها شده بود و دفع او شرعاً و عرفاً بر ذمت همت لازم گشته میخواستند که دست مبارک بخون او آلایند چرا که از خراسان آمده که حسب الصلاح مرشد قلیخان در خدمت آنحضرت بودند هیچکدام جرأت آن نمیکردند چون اهل عراق باطناً با او صفائی نداشتند ارادهٔ خاطر اشرف بدان متعلق گشت که بوسیلهٔ ایشان او را دفع نمایند در خفیه معتمدی نزد میرزا محمد که در زمان ابوطالب میرزا وزیر و اعتماد الدوله شده بود و او را فرستاده او را بمنصب وزارت مژده دادند که با اهل عراق که محل اعتماد باشند قرار این امر دهند مشار الیه با امت بیک قراساد لو و کوشک اغلی که از نیکخواهان علیقلیخان بودند و بدان جهت بمحنت مصادره گرفتار گشته کمال آزردگی از مرشد قلیخان داشتند و الله ویردی بیک نوکر باشی و محمد بیک ولد

اسلمش بیک سارو قچی قرار داده اند که این خدمت بتقدیم رسانید از خراسان آمده با حسن چاوشلو قورچی تیر و کمان
که دولتخواه و یکجهت حضرت اعلی شاهی بود در رفیق ایشان گشت و انتهاز فرصت مینمودند تا آنکه در شبی که نزول
اجلال در شاهرود بسطام واقع شده و مرشد قلیخان بطریق معهود بکشک آمده در خیمه دولتخانه که در پیش
اتاق خوابگاه اشرف نصب مینمودند خوابیده بود نصف شب که اهل کشک اکثر در خواب بودند نام بردها با شمشیرهای
کشیده بر سر او آمده اول امت بیک شمشیری زد بعد از آن قراحسن و دیگران کارش با تمام رسانیدند و وقوع
این قضیه نتیجه کمال بی اخلاصی تواند بود همانا اینهمه سعی و ترددات او که در اعتلای لوای دولت همایون نمود
محض جاه طلبی و استقلال بر مسند بزرگی و اغراض دنیوی خود بوده که در آینه خاطر فیض مظاهر همایون
پرتو ظهور انداخته بود بالآخره کار باینجا کشید القصه بعد از کشته شدن او همان لحظه میرزا محمد را طلب فرموده
حسب الوعده بمنصب وزارت سرافراز شد و برادر مرشد قلیخان که حاکم مشهد مقدس بود از آن مهم
معزول گشته مواخذه گردید امت بیک برتبه بلند خانی و ریش سفیدی اویماق استاجلو سرافراز گشته
یراق مرشد قلیخان باو عنایت شد ملازمان او بملازمت مشار الیه نامزد گشتند و الله ویردی بیک
زرگرباشی برتبه امارت سرافراز شده الکای جرباذقان باو شفقت شد محمد بیک سارو قچی را داروغه
اصفهان فرموده قراحسن نیز برتبه خانی و التفاتهای گوناگون سربلند گردید و حضرت اعلی شاهی ظل اللهی
که تا غایت در امور سلطنت و پادشاهی مدخل نیفرمودند بنفس نفیس امور دین و دولت گشته در خاطر
انور رسوخ یافته بود که هرکس از مفسدان قزلباش بخودسری و خودرائی برآمده باشد دفع نموده
گلزار همیشه بهار دولت که از خس و خاشاک اهل بغی و عصیان و خسکپال حوادث و نوایب دوران
پژمرده گشته برشحات سحاب الطاف الهی و فکر صائب و حسن تدبیر حضرت اعلی شاهی ظل اللهی طراوت
افزاید بالجمله بعد از قتل مرشد قلیخان در همان روز کوچ ... در چمن بسطام نزول اجلال واقع شد محمد خان
ترکمان که در آن چند روز باردوی همایون داخل شده بود میخواست که بطریق زمان نواب سکندرشان
صاحب اختیار مطلق بوده هیچ مهمی بمشورت و صلاح او فیصل نیابد و حضرت اعلی خود از چند جهت کمال
بی التفاتی باو داشتند و وجود او ... گلزار دولت میدانستند یکی آنکه باعث قتل نواب مرحومه مهد علیا
بیگم والده آنحضرت و همین شریک آن امر شنیع بود دیگر آنکه با نواب جهانبانی رضوان مکانی سلطان حمزه
میرزا عصیان و طغیان ورزیده بجهت قتل امیرخان در مقام فساد درآمده و طهماسب میرزا را دست آویز

خود کرده بآن شاهزاده مرحوم که فرزند اکبر ارشد و ولیعهد پدر نامدار بود صف آرائی کرده محاربه نمود
چون بیراهه رفته بود تائید نیافت ثالث آنکه از جمله بقایای مفسدان قزلباش بود در روز سیوم از قتل
مرشد قلیخان فرخ خان پرناک را که منظور نظر شفقت شاهانه بود طلب فرموده اظهار کردند که چون همگی
همت والا مصروفست بر آنکه فتنه و فساد از میانه قزلباش برطرف شده مفسدان هر اویماق را ارباب اخلاص
آن اویماق از میانه بردارند تا در میانه هیچ طایفه تعصب اویماق نبوده باشد و طوایف قزلباش عموماً
با پادشاه و ولی نعمت یکدل و یکجهت گشته از امر پادشاهی رو تابی از احکام الهی شمرند و عالمیان را معلوم است
که از محمد خان چه مقدار فتنه و فساد در میانه قزلباش وقوع یافت مجملاً قتلش بچار مذهب واجب
قتل افعی واین حدیث بوفور اخلاص و یکجهتی تو منوط و مربوطست فرخ خان طوعاً و رغبتاً زمین خدمت بوسیده
از خرگاه همایون بیرون آمده محمد خان را که در بیرون خرگاه نشسته بود گرفته تاج از سرش برداشت و از خیمه دولتخانه
بیرون آورده در همانجا بقتل او پرداخت و سر او را بر نیزه کرده گرد اردو گردانیدند طایفه استاجلو که
بجهة قتل مرشد قلیخان تزلزل تمام داشتند از قضیه قتل محمد خان خوشوقت گشته بشفقت شاهانه
امیدوار شدند صایبه مردم ازین دو واقعه که در نظرها بعید مینمود از باس و سیاست پادشاهانه
اندیشه مند گشته پای در دامن ادب پیچیدند بدر خان افشار بایالت استراباد منصوب گشته احمد سلطان
ذوالقدر حاکم خوار و سمنان بکومک او معین گشت و منصب قورچی باشیگری که معظم مناصب
دیوان اعلی است بولیخان افشار که حاکم کرمان بود شفقت شد و حکم ایالت کرمان باسم بیکتاش خان
ولد او که در یزد بود بغواصدار یافته مقرر شد که بکرمان رفته با طوایف افشار که درین چند سال از خدمت
و یساق تقاعد ورزیده بودند بخراسان آمده با قشون آراسته بنظر رسانند و تا قریب بچهل روز
بجهت جمعیت عساکر در ان [illegible] توقف فرموده از راه اسفراین بمشهد مقدس تشریف بردند و
بشرف زیارت آستان ملایک آشیان حضرت امام الجن و الانس مشرف گشته چندگاه جهت تفحص احوال
خراسان و قضای حاجت خراسانیان و تحقیق احوال اوزبکیه که در هرات اند در مشهد مقدس توقف نموده
خلاصه اوقات را صرف خدمت روضه مقدسه امام [illegible] نمودند و میرزا محمد وزیر لوای اقتدار افراخته
در کمال عظمت و استقلال بامر وزارت دیوان اعلی قیام داشت و در امور ملکی دخل نموده در کل
مواد بصوابدید او عمل میشد و بوداقخان چگنی را منظور نظر شفقت گردانیده بمنصب والای للگی و اتالیقی

شهزاده سلطان حسین میرزا معزز و سربلند گردید و حکومت مشهد مقدس معلی باو نامزد شد و الکای خبوشان و محالی که
سابقا باو متعلق بود با ولاد او حسین علی سلطان و حسن علی سلطان و سایر برادران تقسیم یافت در خلال این احوال
سلطان علی خلیفهٔ شاملو ولد فولاد خلیفه که حاکم قاین بود بجهت آنکه در روز معرکه سوسفند ترشیز صف سپاه
علیقلیخان شاملو را ویران کرده بمرشد قلیخان پیوست و اینمعنی موجب انهزام علیقلیخان گردید و سلیمان خلیفه
ترکمان که داماد مرشد قلیخان و با او متحد بود مواخذ گردیده از اوج عزت بحضیض مذلت و خواری افتادند از
وقوع اینحال بود اتفاقا خان چکنی که دختر خود را بمرشد قلیخان داده با او وصلت کرده بود اندیشه مند گشته با غوای
پسرانش که همگی داعیه صاحب و بی اعتدال و بدنهاد بودند از جادهٔ اخلاص منحرف گشته شهزاده را بر داشته بقلعه
خبوشان گریختند و بی آنکه از جانب اشرف بوی بی التفاتی بمشام ایشان رسد مرتکب این عمل شنیع گردیدند
سلمانخان ولد شاه علی میرزا نوادهٔ عبدالله خان استاجلو که حاکم تون بود واهمه نموده در قلعهٔ تون را
بسته شعار خلاف بظهور رسانید آقایان ذو القدر شیراز نیز که بخودسری برآمده بمخالفت حاکم معتاد شده بودند
با یعقوب خان همان شیوه پیش گرفته واهمه نموده از مشهد مقدسه فرار نمودند یعقوبخان جهت بدست آوردن
ایشان مرخص گشته روانهٔ شیراز شد اما آقایان که سرکردهٔ ایشان حمزه بیک جامشلو بود چون بیزد رسیدند
بیکتاش خان ایشانرا بدست آورده بعلیقلی بیک قورچی ترکس شاملو که داروغهٔ یزد بود سپرد که در قلعهٔ نگاهدارد
چون یعقوبخان متعاقب ایشان بیزد رسید بیکتاشخان او را استقبال نموده بشهر در آورد اما یعقوب خان
از اطوار بیکتاشخان تفرس نموده بود که بافساد میرمیران اراده کرده که او را گرفته حمزه بیک مذکور را با یالت
شیراز مقرر نماید و طایفهٔ ذو القدر را با خود متفق ساخته لوای مخالفت برافرازد یعقوبخان شیوهٔ احتیاط
مرعی داشته در همان شب احمال و اثقال را گذاشته از یزد بطریق فرار روانهٔ شیراز شد و بیکتاشخان
جمعی را بتعاقب او فرستاد باو نرسیده باز گشتند بالجمله حضرت اعلی اینمقدمات را زیاده اعتباری نفرموده
حکومت مشهد مقدس معلی را بامت خان استاجلو تفویض فرموده قشون و لشکر مرشد قلیخان و ابراهیم خان
برادرش را که خانه کوچ در مشهد مقدس داشتند بملازمت او مامور ساختند و رایات جهانگشائی بجانب
هرات در حرکت آمده تا بند فریمان نام تشریف بردند و در خلال این احوال اخبار موحش از جانب عراق
رسیده آن عزیمت را عایق گشته باز گشتن بجانب عراق لازم شد اولا خبر رسید که فرهاد پاشای سردار روم
که در ارزن الروم توقف داشت با لشکر بحید و مر بقراباغ آمده آنولایت را از تصرف امرای قاجار بیرون آورده

در بلدهٔ گنجه قلعه ساخت و دیگر آنکه جغال اغلی حاکم بغداد با لشکر عراق عرب بجانب همدان آمده با قورخمس خان
حاکم آنجا و امرای آنحدود محاربه نموده قورخمس خان گرفتار شد و آنولایت عرضهٔ نهب و غارت گشت و از همدان
بیشتر آمده و در نهاوند که بقرب جوار ملک عراق است قلعه ساخته و ینیکچری و آذوقه و یراق سامان نموده
مراجعت نمود و از وقوع این اخبار بسیاری از عساکر منصوره و قورچیان عظام که در ولایت همدان و آنحدود
خانه کوچ گذاشته در کمال اضطراب و اضطرار بی اختیار باز گشتن گرفتند و فی الجمله پریشانی بر ضمیر انور راه
یافته در رفتن هرات متردد خاطر گشتند و محتمل بود که اگر متوجه محاصرهٔ قلعه هرات گردند ایام محاصره بامتداد کشد
و در اول بهار عبدالله خان و پسرش عبدالمومن خان بغلبه و ازدحام تمام بخراسان آیند و عساکر منصوره را بجهت
امتداد یساق خراسان و تفرقهٔ سپاه تاب مقاومت نبوده باشد هر گاه غلبه از جانب اوزبکیه روی دهد بیم آنست
که مضرت بسیار بدین دولت لاحق میگردد و ماکولات نیز در خراسان روی بنقصان آورده عساکر منصوره
تنقص میکشیدند درین سال در مهم هرات تغافل ورزیدن و باز گشتن بجانب عراق و خاطر از جانب رومیه
جمع نمودن اولی و انسب و بصلاح دولت اقرب نمود و رای جهان آرا بعزیمت جانب عراق تصمیم یافته بعضی
از امرای خراسان را که نصب کردهٔ زمان مرشد قلیخان و محل اعتماد شاهانه نبودند عزل فرمودند که از راه یزد بعراق
رفته چون مهمات یزد و کرمان و فارس بجهت نیامدن بکتاشخان حاکم کرمان و توقف نمودن در یزد و حمایت
آقایان شیراز نمودن مختل گشته بود در اثنای عبور انتظام دهند و بکتاشخان اگر انشاء دولت روز افزون
داشته باشد و بشرف ملازمت رسیده آثار سعادت از ناصیهٔ حالش هویدا باشد آقایان شیراز را ازو گرفته
بجزا و سزا رسانند و او را بجانب کرمان گسیل کرده خاطر از مهمات یزد و کرمان و فارس جمع نموده بدار السلطنه
قزوین روند بدین عزیمت متوجه دوغ آباد و زاوه و محولات که بر سمت راه یزد واست گردیدند و چون آوازه
مخالفت بوداقخان شیوع یافته باعث دلیری دیگران نیز میشد که باعمال ناصواب جسارت مینمودند از آنجا
کور حسن استاجلو را که از معتبران طایفهٔ استاجلو بود نزد بوداقخان بخبوشان فرستادند که او را بمواعید
پادشاهانه مستظهر گردانیده بپایهٔ سریر اعلی آورد و چندگاه در آنمکان توقف نموده انتظار خبر بوداقخان کشیدند
مشار الیه بمعاذیر مموهه تمسک جسته در آمدن تقاعد [illegible] عزل میرزا محمد وزیر مغضوب گشته او را نوبد
خان گیرانیدند سبب انحراف مزاج اشرف اگرچه معلوم همگنان نشد اما آنچه بر عقلا ظاهر بود و خرد تصدیق آن مینمود
اولا آنکه بعد از نواب جهانبانی سلطان حمزه میرزا باعث تربیت ابوطالب میرزا شده از جانب امرای عراق

سنخان وی ادبانه نسبت بحضرت اعلی بخراسان نوشته بود ثانیاً میخواست که بطریق مرشدقلیخان غالبانه سلوک کرده مهام
ممالک را بی عرض اشرف برای و صلاح خود فیصل میداده باشد و دیگر آنکه با میر میران تمهید مقدمات وصلت کرده و اراده
نمود که چون به یزد رسد با بکتاش خان هم داماد گردد و داور اجامی خود گردانیده باستظهار طایفه افشار پادشاه
نشان باشد و بوداق خان نیز پیغام کرده بود که با فساد میرزا محمد این جسارت از من بظهور آمده مجملاً چون
صاحب نفس قوی و همت بلند پرواز بود بمقتضای این مضمون که ع اندر سر آن روی که در سرداری اسباب
ادبار او سرانجام یافته بتحریک مقربان بساط اقدس که عظمت و اقتدار او مکروه طبع ایشان بود گرفتار شد و چون
پیمانه حیاتش پر شده بود همگنان عدم او را بر وجوه ترجیح نهاده بدست پیرقلی آقا اربطان ملازم فرهاد خان بقتل
رسیده اموال و اسباب او بدیوان تعلق گرفت درین منزل ملک بهمن لاریجانی در اردو بود بجهتی ظاهر فرار
نموده بلاریجان رفت و بعد از وقوع این حالات حضرت اعلی امرای عظام را جمع نموده مکرر مجالس کنکاش
انعقاد یافت که توجه موکب همایون بعراق از کدام راه مناسب دولت است ولیخان قورچی باشی که پدر
بکتاش خان بود عرض کرد که اگر موکب همایون بطرف یزد در حرکت آید موجب ازدیاد توهم بکتاش خان
و میر میران گشته جرأت آمدن بپایه سریر اعلی نخواهند کرد و محتملست که مشاغل عظیمه پیش آید اولی این است
که از اعمال ایشان که همه ملازم و نمک پرورده این درگاهند اغماض فرموده از راه ترشیز و سبزوار بعراق
رفته در مقر سلطنت نامدار نزول اجلال فرموده متوجه انتظام سرحد آذربایجان و دفع صولت رومیان
گردند و هرگاه درین امر تغافل پادشاهانه شعار خود ساخته از اطوار ناهنجاری که بظهور آمده اغماض فرمایند
این پیر غلام متقبل میشود که در کار پسرم بکتاش رضای خاطر مبارک حاصل نموده بعد از اطمینان او را بپایه
سریر اعلی آورم نواب کامیاب حسب التماس او فسخ عزیمت یزد نموده از راه ترشیز و سبزوار متوجه عراق
گشتند و چون بدامغان رسیدند زمستان بپایان رسیده بود سه روز در دامغان توقف فرموده
بجشن نوروز و لوازم آن روز فیروز قیام نمودند و از آنجا روانه ری شدند و چون در وقتی که مرشدقلیخان
نواب سکندرشان و شاهزادها را بقلعه ورامین میفرستاد و فرستادن نواب سکندرشان مکروه طبع
شاه جمجاه بود درینوقت اراده فرمودند که آنحضرت را از قلعه بیرون آورده مصحوب خود گردانند در موضع
ایوانک جشن عظیم و مجلس عالی آراسته نواب سکندرشان را از قلعه بیرون آوردند و چون باردو نزدیک رسید
حضرت اعلی باستقبال آن بزرگوار سوار شده چون موکب اعلی نمودار شد حضرت اعلی شاهی از اسب پیاده شده

در کمال ادب ران و رکاب مقدس پدر نامدار را بوسه دادند نواب سکندرشان فرزندان عالیشان را در آغوش
مهربانی کشیده بدیدار یکدیگر ابتهاج و استبشار نمودند و از خیمهٔ دولتخانه تا کنار اردو پای انداز انداخته چون
بسر کریاس گردون اساس رسیدند چند جا زرها نثار نموده آنروز را بعیش و خرمی گذرانیدند و از مجلس بحرم
سرای مقدس تشریف برده همشیرهٔ محترمه اش زینب بیگم و پرده گیان سرادق اقبال شرف ملازمت دریافتند
و از انجا کوچ فرموده در مرافقت یکدیگر بدار السلطنت قزوین رسیده بفیروزی و اقبال در مقر سلطنت
ابدی الاتصال نزول اجلال فرمودند گفتار در بیان وقایعی که بعد از توجه فرهاد پاشای سردار روم بجانب قراباغ روی داد
سابقا مرقوم قلم وقایع نگار گشت که قبل ازین قرار یافته بود که امر مصالحه با رومیان بنوعی که در زمان حیات
نواب غفران پناه جهانبانی سلطان حمزه میرزا تمهید یافته بود بعمل آید مرشد قلیخان ولی آقا جاشنی گیرباشی
را که از روم بدین مهم آمده بود باردو طلبیده متوجه سرانجام این امر بود که قتل او بوقوع انجامید لاکن آن کار
در آنوقت صورت نیافته در حیز تاخیر ماند رومیان از استماع توجه رایات نصرت آیات بخراسان انتهاز
فرصت نموده فرهاد پاشا با عساکر بیحد و مر که در ارزن الروم توقف داشتند متوجه تسخیر قراباغ که
در مابین شروان و آذربایجان واقعست گشتند و از سلاطین گرجستان سمایون خان که همیشه دولتخواه
اینطرف بود دگربار رومیان محاربات قوی نموده بود درین هنگام فرهاد پاشا با او ابواب ملایمت مفتوح
داشته او را بمواعید دلپسند و هدایای ارجمند فریفت و مشار الیه نیز که مرد عاقل بود بعلت بطبیعت
داده پهلو از مخالفت که فی الحقیقه مقدورش نبود خالی کرده برومیان راه داده برکنار نشست فرهاد پاشا
خاطر از کار او جمع ساخته بفراغبال از مضایق گرجستان گذشته قدم بولایت قراباغ نهاد محمد خان که دران
ایام برتبهٔ ایالت رسیده هنوز استقامتی نیافته بود مضطرب گردید از امرای قراباغ نظر سلطان با ایل خود
روگردان شده برومیان پیوسته برتبهٔ پاشاهی یافت طایفهٔ قاجار و ایل و اویماقات قراباغ بنوعی
بهم برآمدند که مطلقا سامان و سرانجام جمعیت نیافتند و مقاومت با آن لشکر نیز مقدورشان نبود دست
از مملکت کشیده در کمال اضطرار و پریشانی کوچ کرده از آب ارس عبور کرده بارسبار آمدند و پریشانی
و اختلال تمام باحوال آنجماعت راه یافته بسیاری از اموال و اسباب ایشان عرضهٔ نهب و غارت گشت
و فرهاد پاشا چند روز در بلدهٔ گنجه رحل اقامت انداخته قلعه در کمال حصانت و متانت ساخته و پرداخته
بمردان کار و آلت کارزار و آذوقه و یراق بسیار استحکام داده مراجعت نمود و جعفر پاشا که در قلعهٔ تبریز بود

خدمت سلطان حیدر میرزا بود و سید سلیمان مشهور بسید بیک کمونه از سادات و نقبای نجف اشرف از اولاد سید محمد کمونه
بود که در زمان خاقان گیتی ستان بنا بر خدمات و دولتخواهی که از و بظهور آمده بود مورد تربیت گشته در سلک امرا منتظم شده بود
و در معرکه چالدران شهادت یافت و شاه جنت مکان او را منظور شفقت گردانیده از امرا معتبر درگاه معلی و مهردار
مهر شرف نفاذ بود و دیگر امرا و حکام در ممالک از هر طایفه بودند که در تفصیل آنها زیاده فایده نیست و از یوزباشیان
و از ارباب مناصب و قورچیان معتبر از هر طایفه جمعی کثیر در درگاه معلی بودند که اگرچه برتبه امارت سرافراز نشده بودند اما
در اعتبار کمتر از امرا نبودند ذکر سادات عظام و فضلاء کرام زمان شاه جنت مکان که در حین ارتحال بعضی در درگاه و بعضی
در ممالک بودند اگرچه مناسب این بود که بنا بر اعزاز و احترام این طایفه جمله اسامی شریف ایشان بعد از اسامی شاهزادهای عالمیان
رقم زده کلک بیان گردد اما چون تاریخ انسب والزم بود قلم جسارت رقم تحریر آنرا تقدم داد بالجمله از سادات عظام و علمای
انام و ارباب عمایم که در درگاه معلی بودند میر غیاث الدین محمد میر میران که اباً عنجد از اعاظم سادات حسینی اصفهان بنقیب
النقبا بود و در درگاه معلی بعالی رتبه صدارت عظمی سربلندی داشت و بغایت خوش طبع و پرهیزکار بود و میرزا احمد و میر خلف صدق
او از افاضل و دانشمندان روزگار بود و میر غیاث الدین محمد میر میران یزدی که ولد شاه نعمت الله که بشرف مصاهرت این
دودمان سرافراز شده بود و خود مورد تعظیمات شاهانه گشته در یزد بسر میبرد و لقب مرتضای ممالک اسلام داشت و مریدان
سلسله شاه نعمة الله ولی با او بپیر مریدانه سلوک کرده اقتباس انوار سعادت مینمودند و حاصل ادرارات و محصولات و مسلمات
آن سلسله پنجهزار تومان میشد و او نیز از اعظم سادات یزد بود و شاه قاسم نوربخش از احفاد قدوة السالکین سید محمد نوربخش است
که در طرشت ری مسکن داشته اند و خود در درگاه معلی منظور نظر التفات شاهی و مرجع مریدان سلسله عالی نوربخشیه اند
شاه غیاث الدین الله النقیب اصفهان در اردوی معلی منظور نظر التفات شاهی و مرجع مریدان آن سلسله بود و منصب قضای
عساکر داشت و بغایت متشرع و پرهیزکار بود و میر سید حسین مجتهد کرکی جبل عاملی دخترزاده مجتهد مغفور شیخ علی عبد العالی در زمان
شاه جنت مکان از جبل عامل آمده مدتی بشیخ الاسلامی و متصدی امور شرعیه دار الارشاد اردبیل قیام داشت و بعد از آن
در درگاه معلی بر وساده اجتهاد تکیه زده منظور نظر التفات شاه جنت مکان شد صاحب نفس عالی فطرت کامل و حافظه
عظیم بود و به زبان فصیح تکلم مینمود و گاهی متوجه فیصل قضایای شرعیه شده و جمعی کثیر همه روز بمحکمه علیه او رجوع مینمودند
و در اسانید شرعیه کتاب محکمه مشار الیه در القاب او خاتم المجتهدین مینوشتند اگرچه علما درین باب بحث داشتند اما کسی
در مقام منع از نوشتن این عبارت نشد و تصانیف معتبر در فقه و در حقیقت مذهب اثنی عشر و رد مذاهب مبتدعه دارد
است اما دمی از افاضل علما و دانشمندان روزگار خود در درگاه معلی منظور نظر حضرت خاقانی بود و همه روز

جمعی کثیر از طلبهٔ علوم معقول و منقول بمدارس او حاضر گشته استفادهٔ علوم مینمودند میر رحمة الله قال النجفی از سادات نجف

اشرف و شاگرد و بیواسطهٔ شیخ زین الدین علیه الرحمه بود در درگاه معلی منصب پیشنمازی داشت و مورد شفقت شاهانه

و بغایت متقی و پرهیزکار بود و شعر عربی بسیار خوب میگفت و در علم فقه و حدیث مرتبهٔ عالی داشت و اکثر اوقات او

صرف درس و افاده میشد میر علاء الملک از سادات مرعش قزوین در درگاه معلی بمنصب صدارت گیلان امتیاز داشت

و جامع الکمالات صوری و معنوی و در علم وصول و رجال سرآمد روزگار خود و محدث خوب بغایت خوش صحبت

و بذله گو و مطبوع الطبایع بود و همیشه در مجلس بهشت آئین زیاده از دیگر علما بشرف مکالمه و همزبانی اشرف اختصاص مییافت

میرزا مخدوم شریفی ولد میر سید شریف شیرازی دخترزادهٔ قاضی جهان وزیر قزوین بود و پیوسته در درگاه معلی بسر میبرد

و بغایت فاضل و صاحب کمال و مفسر و محدث و خوش محاوره بود و وعظ را بسیار خوب میگفت و همیشه در ایام متبرکه در مسجد حیدریه قزوین

بگفتن وعظ اشتغال نموده و جمعی عظیم در پای منبر وعظ او حاضر میشدند چون تهمت زدهٔ تسنن بود بدینجهت از شاه جنت مکان

زیاده توجه نمییافت اما بعضی اوقات پرتو انوار توجه و التفات نواب شاهزادهٔ عالمیان پریخان خانم بر وجنات احوالش

میتافت میر ابو الوفا و شاه ابو احمد ولدان میر شاه محمود انجوی شیرازی اند میر ابو الولی سید فاضل فقیه متعصب در

تشیع بود در فضایل و کمالات از برادرش در پیش بود در اول متولی آستانهٔ مقدسهٔ رضویه علی مشرفها الف الف

صلوة و تحیه شده از آن مهم بجهت نزاعی که میانهٔ او و شاه ولی سلطان ذو القدر حاکم مشهد مقدس واقع شده معزول

شده باردو آمده بشراکت برادر متولی غازانی شد و در آخر ایام مذکور منصب تولیت خطیرهٔ مقدسهٔ حضرت سلطان الاولیا

یافته بدار الارشاد اردبیل رفت و برادرش من حیث الانفراد متولی غازانی گشت و بعد از آن باردو آمده قاضی عسکر شد

و در زمان خجسته نشان حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بمنصب والای صدارت ترقی نموده ذکر حالش در محل خود خواهد آمد

شاه مظفر الدین واو نیز ولد میر شاه محمود از افاضل بود در دار الملک شیراز بمنصب شیخ الاسلامی و وکالت عالیات خاصهٔ

شریفه امتیاز داشت شاه نقیب الدین نسابه از سادات نسابهٔ شیراز است بسیار فاضل و دانشمند از تلامذهٔ شاه فتح الله

بود و با مولانای میرزاجان مباحثات نموده در معقولات ترقی فاحش نمود و جمعی کثیر از طبقهٔ علما بمدرسهٔ او حاضر شده استفادهٔ

علوم مینمودند میر محمد شولستانی از سادات شولستانست بغایت فاضل متدین و نیکو اخلاق فقیه خوب و از شاگردان

شیخ زین الدین علیه الرحمه بود و کسب معقولات در خدمت سلطان العلما میر غیاث الدین منصور نموده میر محمد باقر المتخلص

باشراق آنحضرت خلف الصدق مرحوم سید محمد داماد استرابادی و دخترزادهٔ مجتهد مغفور شیخ عبد العالی است بدرش بدینجهت

بداماد اشتهار یافته بود و بحدت فهم و جودت طبع اتصاف دارد در صغر سن بمشهد مقدس معلی رفته در صحبت مدرسان و افاضل

امکان فیض آثار اکتساب علوم مینمودند در اندک وقت واسرع الزمانی عظیم ایشان گردیده و در زمان نواب سکندرشان بربو
معلی آمده بصحبت علمای افاضل درگاه معلی مشرف شده مدتی با میر فخر الدین سماکی استرابادی و سایر دانشمندان مباحثات
نموده در علوم منقول و معقول سرآمد روزگار گشت والیوم پرتو اشراقات انوار فضایل و کمالاتش بر ساحت اهل طلبه علوم
درخشان و لمعات کوکب طبع آفتاب مثالش بر عالمیان تابان شد و از تاریخ ارتحال شاه جنت مکان الی الآن که
سنه هجری خمس عشرین والف رسیده لحظه از مطالعه مباحثه غافل نشده و لمحهٔ اوقات شریفش بی مطالعه نگذشته
والحق جامع الکمالات صوری و معنوی و کاشف دقایق آفاقی و انفسی گردیده و در اکثر علوم از حکمت و کلام و فنون ریاضی
وطب و فقه و تفسیر و حدیث درجهٔ علیا یافته ادعای رتبهٔ عالی اجتهاد مینماید و از تصانیف معتبرش کتاب صراط المستقیم
و کتاب افق المبین است که مملو از لآل ثمین و نکات دقیق شیرین و حکمت و کلام شرح کلینی و تفسیر قرآن که بسدرة المنتهی
موسوم است و رساله خلق اعمال که با یقاظات مسمی گشته و عیون المسایل و ضوابط الرضاع و حاشیهٔ شرح مختصر اصول
و ایقاضات و جلیقة الملکوت و شرعیة التسمیه و سبع شداد و رساله عشر عسیر و یسیر منه و چند رساله و کتاب دیگر از تصانیف
او کسوت ظهور پوشیده است و حافظه اش بمرتبه ایست که از اول حال الی غایت هر نقد عبارتی که بخازن طبیعت
سپرده در حفظ آن شرط امانت کماینبغی بجای آورده حرفی از آن فلسفهٔ دوران فوت شده و در طاعت رتبهٔ عالی دارد
و خلاصهٔ اوقات حیاتش صرف مطالعه و مباحثه و عبادت الهی میشود و گاهی بنظم اشعار که دون مرتبهٔ عالیهٔ اوست
زبان گشوده اشراق تخلص مینماید و در قصاید و غزل و مثنویات معانی رنگین و حکایات و نکات دلپذیر شیرین آن
جناب بر السنه و افواه دایر و سایر است این رباعی در نعت حضرت رسالت پناهی تیمناً و تبرکاً از منظومات
او ثبت افتاد رباعی ای ختم رسل دو کون پیرایهٔ تست * افلاک یکی منبر نه پایهٔ تست * گر شخص ترا سایه نیفتد عجبست
تو نوری و آفتاب در سایهٔ تست * والیوم در دار السلطنهٔ اصفهان سکنی دارد امید که وجود شریفش سالهای بسیار
زینت افزای گلشن روزگار بوده طلبه علوم از پرتو انوار خاطر آفتاب اشراقش مستفید و مستفیض گردند میر محمد مومن
استرابادی از سادات عظام استراباد خواهرزادهٔ امیر فخر الدین سماکیست بسیار فاضل متدین نیکو اخلاق و صاحب
طبیعت بود گاهی ملتفت بنظم اشعار میبود و قصاید و رباعیات مرغوب دارد و در علوم عروض رساله تصنیف نموده که
تا غایت در آن علوم مثل آن رساله تالیف ننموده اند و در صلاح و تقوی درجهٔ عالی داشت بتعلیم شاهزاده عالمیان
سلطان حیدر میرزا قیام داشت بعد از وقوع واقعهٔ هایله میرزا و استیلاء اسمعیل میرزا تاب توقف ایران نیاورده
بجانب هند دکن رفت از ولاة عظام دکن بجهت وفور تشیع ملازمت محمد قلی قطب شاه اختیار نموده در آنجا بعبادت

معتبر شد و مرتبهٔ وکالت و پیشوائی یافت و اکنون که تاریخ هجری بخمس عشرین و الف رسیده در قید حیات است و مستحقین هر دیار
بوسیلهٔ او از سلسلهٔ قطب شاهیه تمتع می‌یابند میر کلان استرابادی از سادات عظام استراباد است و از اقوام میر فخرالدین
بود در علم فقه مهارتی تمام داشت و بغایت خوش صحبت و بذله‌گو و صالح بود و به نیابت شاه جنت مکان بتولیت محال
وقفی حضرات چهارده معصوم که همشیرهٔ اعیانی شاه جنت مکان وقف نموده تولیت بنواب جنت مکان و اولاد نامدار او
که مسندنشین تخت پادشاهی باشند تفویض نموده قیام داشت و بوفور دیانت و رای اتصاف داشت میر سید علی خطیب
از سادات استراباد بوده است و در درگاه معلی منصب خطیبی و خطابت داشت و بعضی اوقات محتسب الممالک بود و در
امر معروف و نهی منکر مبالغه مینمود تا بسرحد افراط میرسانید چنانچه مشتبه بریا و اغراض دنیوی میشد و از تندی مزاج و استیلا
نفس اماره او طبقهٔ علما و فضلا بملاحظه زندگانی میکردند و با وجود آن از دست و زبان آن نمیرستند میر طاهر کاشی
از سادات عظام کاشان در درگاه معلی دست افراز میر سید علی خطیب بود میرزین العابدین محتسب او نیز از سادات
عظام کاشان است بمیر دکله اشتهار داشت و داماد میر یحیی علوی قزوینی بود و در درگاه معلی منصب احتساب دار السلطنه
قزوین داشت او نیز بجالت میر سید علی خطیب و میر طاهر در جمیع امور مقتدی برایشان بود میر شجاع الدین محمد اصفهانی
از سادات عظیم القدر اصفهانست که در آن ملک بسادات خلفا مشهورند بسیار فاضل و دانشمند و صاحب فطرت
همت
عالی و در علم متداوله و معقولات سرآمد روزگار و مجلس شریفش هرگز از طلبهٔ علوم و درس و بحث خالی نبود و از وفور
فقرا و درویشان و طلبهٔ علوم را از خالص محصولات خود رعایت مینمود میرزا ابراهیم همدانی از سادات عظیم الشان حسینیست
و پدرش در همدان منصب قضا و تعدی امور شرعیه داشت و او در دار السلطنت قزوین در خدمت علامة العلماء میر فخرالدین
سماکی استرابادی اکتساب علوم عقلیه نموده در حکمیات ترقی عظیم کرد و بعد از ارتحال شاه جنت مکان در همدان منصب
موروثی قضا داشت اما خود کمتر متحمل مشاغل امر قضا میگشت و نایبان محکمه اش بقطع و فیصل مرافعات می پرداختند
و جناب میرزا خلاصهٔ اوقات شریف را صرف معانی و مباحثه کرده جمعی کثیر از طلبهٔ علوم در حوزه درس او مستفید میشدند
و در معقولات حکمیات حواشی دقیق دارد مثل شرح اثبات واجب ملا جلال و شرح الهیات شفا و حاشیهٔ شرح اشارات
و رسالهٔ انموذج و غیر ذلک و در زمان دولت همایون اعلی مکرر باردوی معلی آمده منظور انظار التفات خسروانه
گشته از سیورغالات و ادرارات معزز بانعامات وافره شاهی بهره ور میگشت چنانچه یکمرتبه موازی هفتصد تومان
شفقت شده او را از دیوان مسلمین سبکبار گردانیدند و در سال مطابق عشرین الف هجری که از سفر گرجستان
رخصت انصراف یافته روانهٔ همدان میشد در راه مراحل زندگانی او طی گشت میر ابوطالب از سادات امامی اصفهانی

وستولی بقعهٔ شریفهٔ منسوبه بامام الساجدین وقبلهٔ العارفین امام زین العابدین عم والتحیة بود و در اصفهان او نیز باعتقاد
۸۵
خود در معقولات وحکمیات خود را از اقران برتر میدانست سید علی شوشتری ولد امجد میر اسد الله صدر است که حدود سن
سال من حیث الاستقلال در خدمت شاه جنت مکان بعالی رتبهٔ صدارت معزز ومکرم بود واو در آخر ایام حیات بجهت
کبرسن وشیخوخیت از ان شغل دامن درچیده وبعضی اوقات متولی سرکار فیض آثار رضیهٔ رضویه شد ودر مشهد مقدس معلی
اقامت داشت سید آدمی بزرگ وپاکیزه روزگار بفضایل حمیده واطوار پسندیده موصوف بود ودر ایام آو بمنصب تولی
دامن همت وپرهیزکاری خود را بلوث طمع آلو ده نکرد آبا واجداد ایشان در ولایت شوشتر بغایت بزرگ ومحترم و
مرجع خلایق بودند ومیر عبد الوهاب برادر موحی الیه از غایت دولتخواهی وحسن خدمات برتبهٔ امارت ذرفول سرافراز شده
حکومت شرعیات وعرضیات آن ملک برای ورایت او مفوض شده بود میرزا ابو القاسم از سادات عظام اصفهان
بود که بسادات خلیفه مازندرانی اشتهار دارند وبشراکت میر کمال الدین بخدمات سرکار شرعی قیام داشتند میر کمال الدین
استرابادی از اعاظم سادات عظام استراباد بود واو در اواخر ایام شاه جنت مکان بمنصب تولیت سرکار فیض آثار
سرافراز گشته در مشهد مقدس معلی بخدمت خود مشغول بود واز طبقه مشایخ شیخ عبد العلی خلف الصدق مجتهد مغفور شیخ علی
عبد العالیست ودر علوم منقول ومعقول سرآمد روزگار بسیار خوش محاوره ومنظور صاحب اخلاق بود ومن حیث
الاستقلال برمسند عالی اجتهاد تمکن داشت واکثر اوقات در بلدهٔ طیبهٔ کاشان اقامت نموده بدرس وافادهٔ علوم
اشتغال مینمود وجمعی را بفیصل قضایای شرعیه واصلاح بین الناس میگماشت وگاهی بدرگاه معلی آمده شاه جنت مکان
در تعظیم او نهایت مبالغه میفرمودند وهمیشه باب سعادت آتش خواه درار دو وخواه در کاشان مرجع الفضلا والعلما
ودانشمندان بود واکثر علما تصدیق او کرده در اصول وفروع عمل مینمودند شیخ علی نیشابوری فاضل وفقیه ودانشمند
کرد ارشد مجتهد مغفور شیخ علی عبد العالی بود ودر رسایل شرعیه واخذ فتاوی قولش معتبر وموثوق بود ودر انتظام
امور شرعی وعرفی وبصیانت رای سرآمد اقران بود وانوار توجه والتفات شاه جنت مکان بر وجنات احوالش
تافته بمنصب شیخ الاسلامی ووکالت حلالیات اصفهان که معظم ممالک واز بلاد مشهور آفاقست منصوب بود ودر ان
ودران مهم استقلال یافته در تنظیم معاملات دینی ودینوی ید بیضا مینمود مولانا عبد الله که مولد شریفش دار الملک
شوشتر است وچون همت او مقصور بر تحصیل علوم منقول بود بعد ازین مدتی در شیراز بکسب علوم معقول روزگار
گذرانیده متوجه سفر عربستان شده بصحبت بسیاری از دانشمندان خصوصاً فقهای جبل عامل رسیده در وصول
شرایع وارشاد مرشدین درجهٔ کمال یافت واز انجا باردوی معلی آمده بعد از استسعاد سعادت بساطبوسی شاه جنت مکان

رخصت توطن بمشهد مقدس معلی و مجاور روضهٔ مقدسهٔ متبرکهٔ منورهٔ امام ثامن ضامن حاصل نموده مدتی در آن مکان
شریف بافادهٔ علوم و هدایت خواص و عوام بسنت محمد و شریعت غرا و امر معروف و نهی منکر بر وجهی قیام نمود که پسندیده
اکابر و اصاغر بود و گاهی بنفس نفیس در جمعات متوجه وعظ شده جمعی از بزم وعظ او مستفیض شدند تا آنکه سنه ۹۹۸
هجری که آن بقعهٔ شریفه بدست جماعهٔ اوزبکیه در آمد حضرتش را گرفته بماورالنهر بردند و میانهٔ علمای ماورالنهر در حقیت
مذهب امامیه مباحثات و مناظرات واقع شده با وجود آنکه مشار الیه تقیه کرده خود را شافعی مذهب باز نموده متعصبان
مذهب حنفی غلبه کرده او را با بوکده و قلمتراش بدرجهٔ شهادت رسانیدند مولانا میرزا جان شیرازی فاضل معتبر
و از علمای دانشور و دانشوران فضیلت گستر که در دار الملک فارس امتیاز داشت اکتساب علوم در مدرسهٔ خواجه
کمال الدین محمود شیرازی که شاگرد بیواسطه علامة العلماء فی زمانه جلال الدین محمود دوانی بوده ترقی عظیم کرده
مجملا در علوم معقول و حکمیات سرآمد روزگار خود بود اما متوجه علوم منقول کمتر شده بود در زمان شاه جنت مکان
در خطهٔ طیبهٔ شیراز بر مسند تدریس تمکن یافته جمعی کثیر از طلبهٔ علوم هر ولایت که بجهت تحصیل مطالب علمی در آن خطهٔ طیبه جمع آمده
بودند بحوزهٔ درس او حاضر گشته استفاده علوم نقلیه مینمودند و از تلامذهٔ او اکثر مرتبهٔ مدرس داشتند در تصانیف
عالی بر کتب متقدمین حواشی دقیق دارد و در زمان اسمعیل میرزا باردو آمده چون علمای شیعه گمان تسنن باو داشتند
مظنه برده بودند که مشار الیه باستظهار شفقت اسمعیل میرزا باردو آمده موما الیه از آن ابا نموده بلکه باظهار
اینمعنی زبان گشوده بعد از فوت اسمعیل میرزا بدینجهت در ایران توقف نتوانست نمود بجانب ماورالنهر و هندوستان
رفته در آن ولایت رخت هستی بباد فنا داد خواجه فضل الدین محمد ترکه که از نژاد قضات ترکه دار السلطنت اصفهان بود
و در اوایل حال باکتساب علوم عقلیه و نقلیه قیام نموده ترقی فاحش کرد و از اصفهان باردوی معلی آمده منظور نظر
شفقت شاه جنت مکان گردیدند و بعضی اوقات از مباحثات او تمتع تمام می یافتند و در زمان اسمعیل میرزا
بر خلاف سایر علما بدستور معزز و محترم و اکثر اوقات آراینده مجلسیان بود و بعد از فوت اسمعیل میرزا بدینجهت
باصفهان رفته بامور شرعیه و امر قضا که همیشه در سلسلهٔ ترکه بود قیام داشت و بجهت ناهمواری حکام و اتراک
دامن از آن شغل در چیده منصب تدریس و خادمی روضهٔ مقدسهٔ رضویه یافته ایامی در مشهد مقدس معلی بود تا نواب
سکندر شان بخراسان تشریف برده بودند در حین مراجعت همراه آورده در ولایت ری بجوار رحمت حق پیوست
شیخ حسین عبد الصمد از مشایخ عظام جبل عامل و در جمیع امور خصوصا فقه و حدیث و تفسیر و غیر آن دانشمند کامل
و صاحب بود و خلاصهٔ ایام روزگار جوانی را در صحبت شهید ثانی و زنده جاوید شیخ زین الدین علیه الرحمه

بسر برده در صحیفة الصحیح حدیث در رجال تعدیل و مقدمات اجتهاد کسب کمال شریک و سهیم هم بودند و بعد از فراغ از تحصیل و فوز
بمرتبهٔ اجتهاد از توطن مالوف متوجه پایهٔ سریر اعلی شده بتاریخ سنه نهصد و پنجاه و شش ۹۶۶ بعز بساط بوسی شاه جنت مکان
استسعاد یافت و بشمول عواطف بیکران شاهی گردیده مرتبهٔ فقاهت و اجتهاد او در معرض تصدیق و اذعان علمای عصر
درآمد و در اقامت نماز جمعه بعد از انکه مدتی بود که بنابر اختلافی که علما در شروط آن کرده اند متروک و مهجور بود سعی بلیغ بتقدیم
رسانیده با جمعی کثیر از مومنان بآن قیام مینمود آخر منصب شیخ الاسلامی و تصدی امور شرعیهٔ ممالک خراسان عموما
در دار السلطنت هرات خصوصا بامتیاز خدمتش رجوع شده مدت مدید در خطهٔ دلگشای هرات به ترویج شریعت غرا
و نظم و نسق اوقات و تعمیر و تنسیق بقاع الخیر قیام نموده بافادهٔ علوم دینیه و افاضهٔ معارف یقینیه و تصنیف کتب و رسایل و
افتای فتاوی مشکل روزگار میگذرانیدند تا انکه شوق حج بیت الله الحرام و زیارت روضهٔ سید انام و سایر ائمهٔ عالیمقام
علیه و علیهم الصلوة الله الملک العلام در خاطر شریفش رجحان نموده بآن صوب با صواب توجه نموده بعد از استسعاد بآن
سعادت عظمی در حین مراجعت چند روزی در لحصا و بحرین رحل اقامت انداخته با فضلاء آن مرز و بوم بسر می برد تا انکه
بتاریخ ثامن ربیع الاول سنه هجری در بحرین بجوار رحمت ایزدی پیوست شیخ بهاء الدین محمد خلف صدق شیخ حسین
مشار الیه است در صغر سن با والد ماجد بعجم آمد و از روی جد تمام وراثة للاباء و الاجداد در تحصیل علوم و کسب کمالات
اشتغال نموده در علوم تفسیر و حدیث و فقه و علوم عربیه و امثال آن از برکات انفاس پدر بزرگوار مرتبهٔ کمال یافت و حکمت
و کلام و بعضی علوم معقول را از فیض صحبت مولانا عبد الله یزدی بدست آورده در فنون ریاضی نزد ملا علی مذهب
و ملا افضل قاینی و بعضی دیگر از اهل فن تلمذ نموده و در علم طب و قانون دانی با بقراط زمان حکیم صدر التبریکه گیلانی
و جالینوس دوران حکیم عماد الدین محمود طرح مباحثه انداخته بهره و کامل از آن یافت بالجمله در اندک زمانی حضرتش را در
علوم معقول و منقول ترقیات عظیم روی نمود و در هر فن سرآمد فضلای عصر شد و تصانیف معتبر در هر فن از نتیجات
اقلامش مطرح انظار علمای ذوی الاعتبار گردید مثل کتاب عروة الوثقی در تفسیر قران مجید و کتاب حبل المتین در جمیع
بیان احادیث صحیح و موثق و شرح هر یک از احادیث کتاب مشرق الشمسین در تفسیر آیات احکام و احادیث صحیح حاشیه
قواعد شهیدی و کتاب حدایق الصالحین در شرح صحیفهٔ کامله و کتاب عین الحیات فی تفسیر ایاب و کتاب اربعین حدیث
و شرح الشرح چغمینی در هیات و رسالهٔ تشریح الافلاک در هیات و رسالهٔ خلاصة الحساب و رسالهٔ صفیحه در اسطرلابات
و اثنا عشریات خمس در طهارت و صلوة و صوم و زکوة و حج و کتاب زبدة الاصول و حاشیهٔ شرح مختصر و شرح حاشیهٔ
مطول و چند رساله و کتاب دیگر بعضی از آن تا تاریخ تحریر این صحیفه که ۲۵ سنه هجریست باتمام رسیده اتمام بعضی من از میان

توفیقات الهی و برکات سعی آن قبلهٔ احرار میداشت که بعد از ارتحال شیخ علی منشار منصب شیخ الاسلامی و وکالت

حلالیات و تصدی امور شرعیه دار السلطنت اصفهان با و مرجوع شده چند وقت بطریق استقلال بدان شغل پرداخته

آخر شوق ادراک بیت الله الحرام و ذوق سیاحت او را از اشتغال باقبال این مهمات مانع آمده متوجه آن سفر

خیر اثر شده بعد از استسعاد بدان سعادت عظمی نشان فقر و درویشی بر مزاج شریفش غلبه کرده جدیده در کسوت درویشان

مسافرت اختیار کرده مدتها در عراق عرب و شام و مصر و بیت المقدس سیاحت مینمود و در ایام سیاحت بصحبت بسیاری

از علما و دانشمندان و اکابر صوفیه و ارباب سلوک و اهل الله رسیده از صحبت فیض بخش ایشان بهره مند گردیده

جامع الکمالات صوری و معنوی گشت اکنون در علم ظاهر و باطن سر آمد روزگار است و باعتقاد جمیع علما و فضلا رتبهٔ

عالی اجتهاد دارد درین زمان خجسته امان اعلی شاهی ظل اللهی وجود شریف آن یگانهٔ روزگار را اهل روزگار مغتنم

دانسته از ملازمان رکاب اشرف اند و اکثر اوقات در سفر و حضر بوثاق او تشریف قدوم ارزانی داشته از صحبت

فیض بخش او مسرور میگردند اگرچه شعر و شاعری دون مراتب عالی اوست اما ذوق سخن پردازی بسیار دارد و در

فنون سخنوری قطب السبق از اقران ربوده اند و بعربی و فارسی اشعار آبدار و معانی رنگین و نکات شیرین از آن جناب

زیاده نزد خواص و عوام است و بتخفیض بعضی مثنویات بروش ملای رومی از نتایج طبع وقادش بر مثال درر غرر

در رشتهٔ نظم کشیده و این یک بیت از آنجمله شعر رنج و راحت دان چو شد مطلب بزرگ گرد گله توتیای چشم گرگ

و مجموع ترتیب داده و در ضمن هفت مجلد از سخنان رنگین و عبارات بلاغت آئین و اشعار آبدار قدمای متأخرین

و نکات دقیقه از هر فن و حکایات لطیفه از هر باب مکشوف ساخته بکشکول موسوم گردانیده و جمعی کثیر از طلبهٔ علوم

فاضل عصر از استفادهٔ مجلس او کامیاب اند امید که عمر طبیعی یافته ارباب اخلاص از فضایل و کمالاتش محفوظ و بهره مند

باشند شیخ علی مشهور باین خاتون از مشایخ آل خاتون جبل عامل بوده و در اواسط سن شباب بقصد زیارت مشهد

مقدس علی ساکنها شرایف التحیة و السلام بعجم آمده بعد از استسعاد بسعادت پابوس شاه جنت مکان چندگاه

در مشهد مقدس رحل اقامت انداخت و در زمان نواب سکندر شان بمنصب جلیل القدر تدریس آن آستانهٔ متبرکه

سرافراز گردیده مدتی در مشهد مقدسه بامر مذکور قیام داشت و طلبهٔ علوم دینیه از افادهٔ مجلس درس او بهره مند میبودند

و در اوایل حال جلوس اعلی شاهی ظل اللهی منصب والای خادمی آن آستانه متبرکه نیز علاوهٔ تدریس مذکور شده در زمان قضیهٔ

فترت اوزبکیه شومیه در سلک شهدا از آن مکان در آمد شیخ فضل الله از زمرهٔ فضلا و نقبا ساکن مشهد مقدس معلی

و از آن سرکار فیض آثار موظف و صاحب اجری بود و بغایت فقیه و متقی و پرهیزکار در مسجد جامع مشهد مقدس تدریس

و پیشنمازی قیام نموده جمعی کثیر باو اقتدا میکردند الحق شایسته آن بود و در فترات اوزبکیه از آسیب آن طبقه نجات یافته با سایر
صلحا و اتقیا درجه شهادت یافت شیخ لطف الله پسر شیخ ابراهیم میسی است که از فضلاء متبحر و فقهای مشهور عصر است مولد شریفش
موضع میس جبل عامل است و در اوایل سن شباب احرام زیارت امام ثامن ضامن علیه الصلوة والسلام بسته مدتی
مدید در آن مکان شریف به تحصیل علوم روزگار گذرانیده و از برکات صحبت مولانا عبدالله شوشتری و غیر او افضل از
فضلای آن دیار شده بهره کامل از علم و فقه و حدیث بدست آورده در زمره مدرسین آن آستانه متبرکه انتظام یافت
و در زمان اعلی شاهی ظل اللهی منصب والای خادمی نیز علاوه آن شده از آن سرکار مواهب آثار موظف بود و در فترات
اوزبکیه از آسیب آن طبقه نجات یافته بدرگاه معلی آمده مدتی در قزوین بود و بدرس و افاده بسر برده حالا در دار السلطنه
اصفهان در جوار مسجدی که برابر دولتخانه مبارک نقش جهان احداث کرده حضرت اعلی شاهیست متوطن و در آنجا
بامامت خلق و درس فقه و حدیث و عبادت مشغول است و از اوقات خالصه آنحضرت موظف و جمعی کثیر در نماز و جماعت
باو اقتدا مینمایند شیخ حسن ولد شیخ محمد داود استرابادی در سلک خدام رفیع مقام روضه مقدسه ملتزم است و والد ماجدش
در زمان شاه جنت مکان بغایت معزز و محترم بود و در بزم بهشت آئین زیاده از علمای سخندان موعظت آمیز حقیقت بنیان
گستاخانه زبان صدق بیان میگشود و در نهی منکر مسامحه جایز نداشته مبالغه بسر حد افراط میرسانید چون خالی از اغراض
دنیوی بود شاه جنت مکان نصایح او را بسمع شریف رضا اصغا میفرمودند و لهذا ولد امجدش بغایت متقی و پرهیزکار است
و در زمان فترات اوزبکیه بسلامت و سعادت بعراق آمده چند سال در ظل عاطفت همایون اعلی روزگار گذرانیده
در اکثر اسفار ملازم رکاب همایون بود و بعد از وقوع اوزبکیه و تسخیر خراسان مورد توجهات پادشاهانه گشته سرکشک
صاحب خدام روضه عرش مقام گردیده به نیابت نفس همایون منصب خدام باشیگری و کلیدداری ضریح مبارک
نیز باو متعلق است و در ایام و لیالی با سایر کشیکچی باشیان از نیابت حضرت اعلی خدمت نموده تا غایت الان در آن
آستان قدس آشیان بفراغبال روزگار میگذرانند و در مشهد مقدس معلی صلحا و اتقیا و ارباب فضل و کمال در هنگام
ارتحال شاه جنت مکان غفران مآل بیشمار بودند درین هنگام اگر قلم وقایع نگار بتحریر اسامی مشاهیر ایشان بپردازد
موجب اطناب و طول کلام میگردد و لهذا بذکر این چند نفر اختصار نموده دیگر از علمای سایر ممالک مولانا محمد علی تبریزی
ولد مولانا عنایت الله است مرد سلیم النفس و فاضل و پرهیزکار و بغایت حق خلقی و پاکیزه روزگار بود و پدرش مدتها
در دار السلطنه تبریز شیخ الاسلام و وکیل حلالیات سرکار خالصه شریفه مامور بود و بعد از فوت والد ماجدش مناصب مذکوره
باو مفوض گشت اما موحی الیه در فضل و کمال از والد ماجدش درجه بیشتر از پدر داشت در ایام فترت رومیه از تبریز

بعراق آمده در دولت ری رحل اقامت انداخت و دران دیار عزیمت سفر آخرت نمود ذکر وزرای عظام و ارباب دولت
وزرای عظام زمان دولت شاه جنت مکان بنوعی که از السنه و افواه معلوم این ذره حقیر گشته در اول زمان جلوس خواجه
جلال الدین محمد تبریزی و بعد از و میر جعفر ساوجی و بعد از و احمد بیک پدر آقا کمال اصفهانی و بعد از و قاضی جهان حسینی
قزوینی بوده بعد از و بعضی اوقات امر وزارت میانه خواجه غیاث الدین علی شیرازی مشهور بغیاث کهره و آقا محمد
فراهانی و امیر بیک تبریزی کججی مشهور و امیر بیک مهردار و خواجه میرزا بیک سابقی در دیوان موزع گشته چون بعضی
از ایشان معزول گردیده مستوفی شدند امر وزارت دیوان اعلی بمعصوم بیک صفوی امیر دیوان متعلق گشته
مشار الیه چند سال من حیث الاستقلال وزیر و اعتماد الدوله بود بدلالت هادی رفیق اراده حج بیت الله الحرام
نموده چون فیمابین شاه جنت مکان و سلطان سلیم فرمان فرمای روم قواعد مصالحه استحکام داشت از هر دو
پادشاه مرخص گشته باتفاق خان میرزای پسرش که در زمره افاضل و دانشمندان بود در و براه آورده جماعت اروام
با او غدر نموده در حینی که محرم شده بود در لباس اعراب بر سر او ریخته او را با پسرش و چند کس دیگر از رفقا بدرجه
شهادت رسانیدند و در حین غیبت او میر سراج الدین علی قمی وزیر او به نیابت بدان خدمت قیام داشت
بعد از قضیه معصوم بیک چند سال مسند وزارت از وزیر مستقل خالی بود در اواخر ایام حیات میر سید حسن فراهانی و خواجه
جلال الدین علی تبریزی بمنصب والای وزارت سرافراز شده یکسال بدان خدمت اقدام نمودند و اطوار ایشان مستحسن
طبع اشرف نگشته از آن منصب عالی معزول شدند یکهزار تومان که از خزانه عامره بمواجب ایشان مرحمت شده بود
مسرور گردیدند و تا حین ارتحال احدی برتبه وزارت سرافراز نگشت میرزا شکر الله مستوفی الممالک برتق و فتق
مهمات دیوانی قیام داشت و از وزرای ممالک میرزا هدایت الله ولد میرزا شاه حسین ساروتقی که سابقا وزیر محمد خان
بود بوزارت گیلان منصوب گشته بود و در زمان نواب سکندر شان بعد از قتل میرزا سلمان وزیر دیوان اعلی شد دیگر
خواجه قاسم علی وزیر حسن بیک یوزباشی بود بوزارت آذربایجان سرافراز شده چند سال بدان خدمت قیام داشت
اما تا حین ارتحال شاه جنت مکان در درگاه معلی مانده بآن ولایت نرفت و خواجه محمد شریف طهرانی که از وزارت یزد
معزول شده بود بوزارت دار السلطنه اصفهان منصوب بود دیگر میرزا بدیع الزمان ولد آقا ملا قزوینی دوات دار
نجم ثانی بوزارت دار المومنین کاشان قیام داشت دیگر میر عبد الباقی مشهور بزاده مخدوم ولد میر فضل الله
شهرستانی اصفهانی بعد از فوت میر سید علی رضوی قمی بوزارت دار السلطنه قزوین سرافراز گشته الحال بدان قیام
داشت احمد بیک ولد آقا ملا دوات دار وزیر سبزوار و بعضی محال خراسان بود میر حسن قاینی خطیب دار السلطنه

هرات بوزارت محال خاصهٔ شریفه قیام داشت میرزا احمد ولد میرزا نور الله کفرانی وزیر خالصهٔ شریفه فارس بوده در زمان
نواب سکندرشان بجهت حسن خدمات که در شیراز از مشار الیه صدور یافته بمنصب نظارت کل سرافراز گشت
و میرزا محمد کرمانی که وزیر احمد بیک قورچی باشی بود بوزارت دار الارشاد اردبیل قیام داشت و در تفصیل سایر
وزرای جزو زیاده فایده نیست دیگر از ارباب قلم زمان شاه جنت مکان میرزا شکر الله مستوفی الممالک است مشار الیه
ولد خواجه حبیب الله اصفهانیست مرد سلیم النفس و صاحب تمکین و وقار و مناسب منقح و خوش نویس و نیکو اطوار
بود و هر چند سال از دیوان اعلی بخدمتی مامور میگشت و چند سال در درگاه معلی بی آنکه بمنصبی از مناصب دیوان
سرافراز باشد در مجلس بهشت آئین راه خدمت یافته از زمرهٔ مجلسیان و متفرقه نویسان بود و بعد از آن مستوفی بقایا
گردید چون سلوک و حسن خدمت او بغایت مستحسن طبع اشرف گردیده بود میر غیاث الدین محمود شهرستانی اصفهانی را
از منصب استیفای ممالک معزول فرموده آن منصب عالی بمشار الیه تفویض گردید و تا حین ارتحال شاه جنت مکان
من حیث الاستقلال بدان خدمت مشغولی داشت و در زمان اسمعیل میرزا چنانچه اشارتی بدان خواهد رفت وزیر
و اعتماد الدوله شد در زمان نواب سکندرشان بوزارت و میری خراسان و تولیت سرکار فیض آثار منصوب گشته
بدان ولایت رفت بجهت تکبر و بزرگ منشی که از سیمای او مشاهده میشد میانهٔ او و امرای خراسان طرح بدنشست و مهمات
چنانچه بایست تمشیت نیافت در بلدهٔ دامغان از دار فانی بجهان باقی انتقال نمود میرزا سلمان ناظر ولد خواجه میرزا علی
جابری اصفهانی که پدرش چند سال وزیر ابراهیم خان حاکم شیراز بود و مشار الیه در آن بلدهٔ فاخره اکتساب فضایل و
کمالات نموده بوفور قابلیت و رشد و کاردانی متصف گردیده بعد از فوت پدر بدربار دوی معلی آمده بتقویت میرزا عطاء الله
وزیر آذربایجان چند سال بخدمات جزو آن ولایت مشغول بود از جانب مشار الیه باردو آمده چون آثار قابلیت و
کاردانی از ناصیهٔ احوالش هویدا بود دستور و تربیت ساها گشته بعد از اخذ و قید آقا جالی کرمانی ناظر بمنصب نظارهٔ
اکثر بیوتات خاصهٔ شریفه سرافراز شده در سلک مقربان مجلس همایون منسلک گردیده تا حین ارتحال شاه جنت مکان
من حیث الاستقلال بدان خدمات قیام داشت و در زمان اسمعیل میرزا بعد از عزل میرزا شکر الله بمنصب وزارت
دیوان اعلی سرافراز شد و اسماعیل میرزا در تربیت و تقویت او مبالغه نمود و حکم شده بود که بجهت تعظیم هیچ یک از امرای
عظام از مسند وزارت قیام نکند و بعد از فوت اسماعیل میرزا و جلوس نواب سکندرشان بدستور وزیر و اعتماد الدوله
گردید بیشتر از پیشتر استقلال و در آن مهم درجهٔ کمال یافت مآل و حال در زمان نواب سکندرشان مرقوم کلک بیان میگردد
و میر شاه قاضی از سادات اصفهان و بجماعت علاقه‌بند مشهور است و نویسندهٔ محاسب کاردان بود چند سال در زمان

شاه جنت مکان بممیزی و سایر خدمات دیوان قیام مینمود و در اواخر ایام حیات که میرزا شکر الله ولد میر محمود معموری
از استیفای بقایا معزول شد مشار الیه مستوفی بقایا گردید تا حین ارتحال شاه جنت مکان بدان خدمت قیام داشت
و در زمان اسمعیل میرزا که میرزا شکر الله وزیر شد او را مستوفی الممالک کردند و در زمان نواب سکندر شان بدستور
منصب ممالک سرافراز شده در آن مهم کمال استقلال داشت چون میرزا سلمان را نسبت باو سوء مزاجی بهم رسیده او را
معزول نموده منصب استیفاء ممالک بخواجه محمد باقر یزدی متعلق گشت و میر شاه قاضی روی توجه بوطن اصلی آورد و از آنجا
متوجه حج بیت الله الحرام شد و در آن سفر خیر اثر مستوفی گردیده خواجه ابو القاسم ناظر از اعیان ولایت فراهان
و وزیر مهردار دیوان اعلی بود مرد راست و درست صادق القول نیک روش و ستائی منش بود اطوار او بسند طبع
اشرف آمده از وزارت مهردار بنظارت بعضی از بیوتات خاصهٔ شریفه ترقی نمود و تا حین ارتحال بدان خدمت قیام
داشت و چندگاه در زمان اسمعیل میرزا نیز متکفل خدمت و بغایت معتبر بود بالاخره دامن شغل در چیده روی
بوطن اصلی نهاده و جمعی دیگر از وزرا و ارباب قلم در خدمت اشرف راه خدمت داشتند اگرچه بمهمی از مهمات دیوان
اختصاص نیافته بودند اما در بهشت مجلس آیین مشیر و مشار الیه و صاحب دخل بودند خصوصا میر هاشم قمی که از سادات
موسوی دار المومنین قم بود مرد شیرین سخن و همزبان و صاحب املاک و رقبات و ثروت و مکنت بود و در خدمت
اشرف راه سخن و عرض مطالب و مدعیات مردم زیاده از دیگران داشت گاهی رائحهٔ منصب وزارت دیوان
اعلی بمشامش میرسید اما بدین رتبه سرافرازی نیافت و شاه جنت مکان همیشه با او بهزل و مطایبه پیش آمده توجهات
هزل آمیز میفرمودند و اکثر اوقات در اثناء عزت و اعتبار بمواخذه و مصادره گرفتار بود و تا حین ارتحال شاه جنت مکان
معزز و محترم از حوالت و طلب عنف خالی نبود دیگر از اهالی و اعیان این طبقه خواجه عبد القادر کرمانی ولد خواجه رشید
بود او از اعاظم و اکابر و اعیان ممالک بزیادتی املاک و رقبات و حاصل و منافع منفرد و ممتاز بود و از دار الامان
کرمان حسب الفرمان قضا جریان بپایهٔ سریر اعلی آمده و از زمرهٔ مجلسیان محفل بهشت آئین بود و گاهی نوید وزارت
دیوان اعلی مییافت فاما او نیز بطریق میر هاشم با وجود عزت و اعتبار از تنقید ارباب حوالات آسودگی نداشت
و برضا و رغبت دوازده هزار تومان پیشکش قبول نمود که رخصت رفتن کرمان یافته بدستور در آن ولایت بعزت
و عمارت قیام داشته باشد اما این مسئول درجهٔ قبول نیافته تا حین ارتحال شاه جنت مکان در اردوی معلی بود و
در زمان نواب سکندر شان رخصت انصراف یافته متوطن وطن اصلی گردید اما در آن ملک از سلوک ناپسند بکتاش خان
افشار که رایت خودسری افراخته تحصیل دار تقبل مشار الیه بود مجال اقامت نیافته متوجه عتبات عالیات گردید

التفاتی بحال او نکرد اما در زمان حضرت اعلی شاهی در سلک ملازمان ترقی تمام داشت آخر بمضمون آن که محرم یک
نقطه مجرم شود گرفتار آمده پیمانهٔ حیات که از شربت ناگوار ممات لبریز شده بود لاجرعه بسر کشیده بر بستر فنا غنوده حکیم رکن علی
طهرانی مشهور بحکیم خیری مرد فاضل صاحب حال و از اصحاب فضل و کمال بسیار خوش صحبت و شگفته طبع و مطایبه دوست بود
شاه جنت مکان را توجه و التفات تمام بمشار الیه بود و بخدمت معالجه مرضی غربا و مردم بی مونت با مور گشته رتق و فتق
شربتخانه خیری بآنجناب تعلق داشت و بدینجهت بحکیم خیری مشهور شده بود و دو پسر قابل داشت حکیم نور الدین علی و حکیم شرف
هر دو مورد تربیت پدر بودند و در خدمت مرجوعه معاونتش مینمودند مردی سخن سنج و مهمان دوست بود تا آخر عمر او
و پسرانش هر دو از زراعت و عمارت محصول حلال خود سفرهٔ درویشانه بر سر راه گشاده بخدمت اعزه آینده و رونده
قیام مینمودند میر روح الله ولد میرزا اشرف بن قاضی جهان که از سادات عظیم القدر سیفی حسینی قزوین اوصاف حمیده
صفات والد و اجداد او از غایت شهرت از بیان مستغنی است آثار جلالت و بزرگ زادگی از ناصیه احوالش ظاهر و نمایان
و باخلاق رضیه و اطوار مرضیه بین الاکابر و اعیان موصوف و بحلیهٔ فضل و دانش آراسته و بوفور حکمت و استعداد پیراسته بود
بعد از اکتساب علوم متداوله ذوق علوم طب یافته دران فن شریف مهارت تمام یافت اگرچه بمعالجه مرضی کمتر پرداختی
اما تصرفاتش در معالجات علل و امراض پسندیدهٔ خواص اطبا می افتاد طبیب زادگان قزوین اکثر در خدمت او مباحثهٔ
علم طب نموده بشاگردی او افتخار مینمودند و شکسته تعلیق را بسیار خوش مینوشت و در زمان نواب سکندرشان
در قزوین سقمی بر مزاجش مستولی گشته طبیب قضا دست از تصرف معالجه بدنش کوتاه کرده در عالم جوانی متیم منزل جاودانی
گردیده و دیگر اطبا حاذق در ممالک محروسه بودند مثل حکیم نور الدین علی یزدی و میر ابو القاسم شیرازی و حکیم علای تبریزی
و حکیم رشدی قمی و اطبای اصفهان و دیگر اطبای حاذق از بلاد ایران چون عرض تعداد ملازمان رکاب اقدس شاه
جنت مکان و اعزهٔ اردوی معلی بود زبان قلم از توصیف کل آنها کشیده داشته بذکر احوال خوشنویسان پرداخت
از خوشنویسانی که دران عهد بحسن خط شهرهٔ جهان و آرایش زمان بودند و نظیری و مانندی و مثلی نداشتند و قلم
نسخ بر خطوط سایر استادان کشیدند از نستعلیق نویسان اول باعتقاد اهل هرات و جمهور مردم خراسان و عراق
مولانا محمود اسحق سیاوشانی است ثانی میر سید احمد مشهدی که هر دو شاگردان بیواسطه مولانا میر علی اند دران عصر
کسی نسخ تعلیق را بنزاکت و اندام مولانا محمود مذکور ننوشت و اهل هرات خط او را از خط میر سید احمد بهتر میدانند و
اعتقادشان آنست که جناب مولانا میر علی او را رخصت داده بودند که قطعه بنام مولانا بنویسد اما اهل مشهد این معنی را
مسلم نمیدارند و این چند بیت مولانا میر علی را شاهد مدعای خود میآرند قطعه خواجه محمود کرچه بکجندی بود شاگرد این فقیر حقیر

ورحق او نرفت تقصیری * گرچه او هم نمیکند تقصیر * هرچه خود مینویسد از بد و نیک * میکند جمله را بنام فقیر * میر سید احمد را
ازو بهتر میشمارند الحق جناب میرا از خوشنویسان بی بدل و قطعه بی قرینه بود و در خراسان و عراق بل تمام آفاق شهرت
تمام داشت و اصحاب خط را اعتقاد تمام بخط او هست الحق درین امر منفرد و از اقران ممتاز بود و خط او اعتبار تمام
داشت و قطعهٔ او باطراف و جوانب عالم خصوصا هند و ما وراء النهر و روم میبردند و جمعی کثیر شاگردی او کرده ازو
فیض بسیار یافتند اما در اواخر تغییر روش داده تصرف چند نمود که پسند ارباب تمیز نبود و دیگری نسخ تعلیق نویسان
آن زمان مولانا محمد حسین تبریزیست و او پسر مولانا غیاث الدین و برادر مولانا محمد علی که ذکر او در زمرهٔ علما مرقوم کلک بیان
گردید اگرچه نستعلیق که اهل عراق و آذربایجان نوشته اند در نظر خوشنویسان خراسان اعتباری ندارد و این شیوه
باهل خراسان مسلم است اما مشار الیه در مشق نسخ تعلیق ترقی عظیم کرده بسیار قلم پرمغزی داشت و آنچه از قلم او بر صفحهٔ مشق
ریخته میشد بی عیب و بی آرایش اصلاح بود و دیگر ترقیات عظیم در شان او آن بود که اگر از عمر امان مسامحت مییافت
قلم نسخ بر خطوط استادان ما تقدم میکشید در عالم جوانی کلک حیاتش از آسیب قصاص شکسته و صحیفهٔ عمرش از رقوم
کامروائی ساده گشت اکنون صفحهٔ مشقی ازو در پیش کسی اگر ظاهر شود دست بدستش میبرند و ولی لسان این فن
از یکدیگرش میربایند میر معز الدین کاشی که دران حین دعوی خوشنویسی میکرد و خوب مینوشت و کتابت میکرد و قطعه نویسی
بود و بنهایت خوبی غایتش اعتقادی که اهل کاشان و عراق باو داشتند خالی از صحت بود و بخوشنویسان خراسانکه
اسم آنها مذکور شد برابری نمیکرد اما مولانا بابا شاه اصفهانی از نستعلیق نویسان عراق منفرد و در کتابت مشهور
آفاق بود الحق کاتبی مثل او در عراق بهم نرسیده و دران حین در خراسان نیز نبود اوقات بکتابت صرف کرده
تحصیل وجه معیشت ازان مینمود و اکابر و اعالی خواهان خط او بودند رعایتها مینمودند کتابت او نزد مردم عراق
بسیار بود اما درین حین کمتر بدست می آید اکثر باطراف و جوانب برده بقیمت اعلی میفروختند میر صدر الدین محمد
ولد میرزا اشرف قاضی جهان نیز نسخ تعلیق نویس و از خوشنویسان عهد بود وی از سادات سیفی حسینی قزوین است
و برادرش میر روح الله از اکابر سادات و مستعدان روزگار بودند و والد ایشان از غایت شهرت و وفور قابلیت
و استعداد فضایل و کمالات صوری و معنوی محتاج بتوصیف نیست و غزلهای رنگین عاشقانهٔ میرزا اشرف که بطرز خاص
در رشتهٔ بلاغت انتظام داده و او از غایت ملاحت شور در میانه سخن دانان آن عهد انداخته بود و بدین دعوی شاهد
عدلست و اولاد کرام مذکور او بر حسب الولد الحر یقتدی بآبائه الغر در اکتساب علوم متداوله قصب السبق از اقران ربوده
هر دو بوفور اخلاق حسنه متخلق و بحلیهٔ فضل و دانش و استعداد متحلی بودند مناسب این بود که اسم شریف جناب میر و برادرش

در زمرهٔ سادات عظام واکابر ذوی الاحترام ترقیم یابد چون هر دو از ارباب قابلیت و مستعدان دهر بودند اسم جناب
میر در زمرهٔ خوشنویسان و اسم برادرش در سلک اطبا مرقوم کلک بیان گردیده بالجمله جناب میر نستعلیق نویس و خوب شاگرد
مولانا مالک دیلمی قزوینی بود که از خوشنویسان مسلم الثبوت عراق بود و تعلیم خط از او داشت و محرّف نویس بود در ایام
جوانی بسیار بسیار با نزاکت و بامزه مینوشت اما در اواخر بجهت ضعف باصره ترک مشق کرد بر آنچه در اوایل بود اکتفا کرد و
در روش نسخ تعلیق و تتبع خط مولانا سلطان علی و تعلیم دقایق آن خط از صاحبان این فن ممتاز بود و او اعتقاد
بخط مولانا سلطان علی بیشتر از مولانا میر علی داشت و تتبع او بهتر از دیگران کرده سالها مطالعهٔ کتب تواریخ و تتبع اشعار
متقدمین و متاخرین کرده تذکرهٔ تالیف نمود که در ازمنهٔ سابقه کمتر تالیف یافته و در ربع مسکون از هر کس مصرع موزونی سر زده
جناب میر پیروی حال او کرده در تذکره‌اش درج نموده و اکثر شعر او را نوشته و با آنکه اوقات حیاتش صرف آن شد چنانچه
می‌خواست اتمام نیافت و در علم موسیقی و ادوار بسیار سعی نموده سرآمد روزگار گشت و در تصنیف قول و عمل نادرهٔ کار و
بنقشهای بدیعش مجلس آرای شکفته طبعان روزگار و گویندگان زمانست و در زمان سکندرشان از زمرهٔ مجلسیان
و مقربان شاهزاده کامران سلطان حمزه میرزا بود و در زمان خجسته نشان حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بیشتر از بیشتر منظور
نظر التفات گشته همواره ملازم سرکار اقدس بود و در بعضی از اسفار خراسان آهنگ سفر آخرت ساز داده بطریق
روندگان مرحله ساز و بش روان راه حجاز زنگوله هستی بر راحلهٔ نیستی بسته عزیمت عالم بقا نمود میرزا ابراهیم
ولد میرزا شاه حسین اصفهانی او نیز وزیرزادهٔ قابل مستعد خوشنویس جناب میرزا الطریق میر محرّف نویس بود اما خط او
رتبهٔ میر نداشت سخی طبع و صاحب همت قلندر روش بود آنچه دست مکنتش بآن میرسید در شیوهٔ اخلاص نهاده و نقد وثاق
سراسر نفاقش از آمد شد ظرفا و شعرا مردم اهل حالی نبود و گاهی بزرگانه در کمال تنعم بسر روزگار گذرانید و گاهی ایام هفته را
بنای جوی قناعت میکرد و بر در توکل نشسته بود از ارباب مناصب و اعیان بقدر رعایتی مییافت اما بسیار مرد
خوش طبع صحبت دوست بوده راه ستم ظریفی و خباثت و بدگویی وضیع و شریف در خدمت جناب میرزا گشاده بود
در شعرفهمی و تتبع لغات فرس دعوی انفراد مینمود و در رساله که در لغات فرس تصنیف نمود اکنون در عراق شایع است
دیگر نسخ تعلیق نویسان در میانهٔ هر طبقه بودند مثل عیسی بیک ولد شاطر محمد نوادهٔ شاطر علی که زنگله نویس بی بدل بود و
انیس و بیر بداغ بیک و یولاد آقا بیک قبلان اعلی شاملو که در نسخ تعلیق ترقی کرده در میانهٔ اتراک ممتاز بود و پسران بکلو ولی
و بکر بو نیز نسخ تعلیق نویس بودند که اگر قلم غرایب رقم بتوصیف هر یک از امثال اینجماعت زبان گشاید قصه بطول می
انجامد و از طبقهٔ تعلیق نویسان کسی که در آن عصر خوشنویس بیقرینه بود خواجه علاء الدین منصور منشی که از جملهٔ منشیان [illegible]

همایون بود و اسم او در سلک منشیان مرقوم گشته چون از جمله خوشنویسان بود از تکرار آن اندیشه نموده تحریر نمود و وی از کلانتران الکا کرهرود است تتبع خط مولانا درویش را بسیار خوب کرده در ان عصر مسلم الثبوت بود اما جمعی دیگر که دغدغه خوشنویسی این خط داشتند میگفتند که خط او مرتبهٔ کمال دارد اما بسیار درشت نویس است و دایرها را بزرگ مینویسد اما در کتابت فرامین و نشانها آن روش خوشتر است زیرا که مولانا عبد الحی منشی سلطان یعقوب ترکمان نیز که از خوشنویسان عدیم المثال تعلیق نویس بود درشت نویس دایرها بزرگ کشیده و نوشته خواجه مذکور شکسته نستعلیق را نیز خوب مینوشت

میرزا احمد ولد میرزا عطاء الله نیز از خوشنویسان تعلیق است اگرچه در اوایل شاگردی خواجه علاء الدین منصور کرد اما در اواخر ترقی عظیم کرده تتبع روش شکسته مولانا درویش را که بقلم کند نوشته بسیار خوب کرده و دایرهٔ خط بر خلاف خواجه علاء الدین منصور کرد کاواک بود اما زیاده رطوبتی ندارد و وی از وزیرزادگان معتبر زمان شاه جنت مکان بود در ایامی که پدرش وزیر آذربایجان و شروان و منظور نظر شاه جنت مکان و بعنایتهای گوناگون محسود تازیکان بود او در ار دوی معلی مجلسی و از اهل خدمت بود و خدمت مجبرهٔ دوات قلم و قلم تراشیدن شاه جنت مکان باو تعلق داشت و در اواخر عمر معاندان سعایت کرده او را از نظر فیض اثر انداختند و مدتها پریشان حال میگردید اما هر گاه کتابت روم نوشته میشد او را احضار مینمودند و در انشاء کتابات دخیل بود و بعد از بیماری شاه جنت مکان وزیر شوشتر و خراسان شد و در زمان نواب سکندرشان بتقریب وزارت مرشدقلیخان بخراسان رفته چون بسیار بلند پرواز بود محرک قضای خراسان شده در قلعه تربت بدست برادرزادهاش مقتول گشت میرزا محمد حسین ولد میرزا شکرالله که پدرش مستوفی الممالک شاه جنت مکان بود و اسم او در سلک سامی وزرا در آمده تعلیق نویس بی بدل و خوشنویس بی مثل و مانند بود و بعد از و میرزا احمد ترقی عظیم کرده خط تعلیق را بسر حد کمال رسانید او نیز تتبع مولانا درویش کرده اما باعتقاد مسود اوراق اگرچه هر دو بنای خط را بر سطح بنیان مولانا درویش نهاده اند اما هر دو صاحب طرزند هر کدام این خط را بطرزی علیحده نوشته اند که هیچ کدام کمتر از طرز مولانا درویش نیست رطوبت در طرز خط میرزا محمد حسین بیشتر از خط میرزا احمد است او در زمان حضرت اعلی بجانب هند رفته در سلک منشیان و ملازمان فرمان فرمای هندوستان منسلک گردیده در ان سواد اعظم خط زندگی بر صحیفهٔ حیات کشید حسین بیک منشی ولد خواجه غیاث الدین وزیر حسین بیک تعلیق خوش و خوب و شاگرد خواجه علاء الدین منصور بود و در سلک منشیان دار الانشاء همایون منسلک گردید بروش استادش کاواک نویس بود و بسیار سریع الکتابت بود و شکسته نستعلیق را نیز خوب مینوشت و دیگر خوشنویسان مثل مولانا محمد امین منشی قزوینی و غیره بودند از طبقهٔ ثلث نویسان استاد زمانه و یگانه دوران مولانا علاء بیک

تبریزی بود که جوهر خط او در میان جواهر خطوط یاقوت نما بود در روش مولانا عبدالله صیرفی نوشته اما رقم نسخ بر خطوط دیگر استادان
کشیده و این معنی نزد صاحب تبریز و سایر ارباب تمیز متحقق است و ارشاد گردان او مولانا علی رضای تبریزی و حسن بیگ ولد محمود بیک 91
سالم ترقی کردند مولانا یوسف ..... کتابدار نیز خوشنویس بود و جمعی دیگر در تبریز و در شیراز و خراسان و عراق بودند که اگر قلم شکسته رقم
بتحریر ذکر آنها پردازد قصه بطول انجامد و لهذا اسامی مشاهیر این طبقه و جمعی که بسمت ملازمت بارگاه پادشاهی دارند مرقوم گردانیده
زبان قلم را از ذکر دیگران کشیده داشت ذکر نقاشان بدایع نگار و مذهبان سحر آثار که هنرمندان روزگار بودند و در ان حسن
اوراق زمانه بوجود ایشان تذهیب و تزیین داشت شعر نگارنده نقاش بهزاد دست * حریر سخن را چنین نقش بست * که حضرت
شاه جنت مکان علیین آشیان نقاش نادر کار مصور نازک قلم سحر نگار بودند هر چند اسم شریف آنحضرت را در مقدار هنروران
روزگار در آوردن نوعی از گستاخی است اما چون صحیفه حال سعادت مآلش بدین نقش بدیع آراستگی داشت بذکر آن جرات
نمود آنحضرت شاگرد استاد سلطان محمد مشهور بودند طراحی و نزاکت قلم را بمرتبه کمال رسانیده بودند در آغاز جوانی ذوق
و شغف بسیار باین کار داشتند و استادان نادر کار این فن مثل استاد بهزاد و سلطان محمد که درین فن شریف طاق
و در نزاکت قلم شهره آفاق بودند و در کتابخانه معمور کار میکردند و آقا میرک نقاش اصفهانی انیس خاص و مونس بزم اختصاص بود
آنحضرت با این طبقه الفت تمام داشتند هرگاه از مشاغل جهانداری و ترددات مملکت آرایی فراغی حاصل میشد بنقاشی
ترطیب دماغ میکردند و در اواخر از کثرت مشاغل فرصت آن کار نمییافتند و استادان مذکور نیز که در صورت هستی را از رنگ
آمیزی حیات پرداختند آنحضرت کمتر متوجه آنکار میشدند اصحاب کتابخانه بعضی که در حیات بودند مرخص ساختند که بجهت
خود کار میکردند و در آخر ایام حیات مولانا یوسف غلام خاصه را که خط ثلث خوب مینوشت و تربیت از آنحضرت یافته کتا
داری کرده کتب سرکار خاصه شریفه تحویل او بود و جمعی از استادان این فن که بعد از ارتحال شاه جنت مکان زینت افزای
صحایف زمان بودند اول نادره دوران و وحید زمان مولانا مظفر علی که بقلم موشکاف چهره گشای صور اهل انصاف است
و نسبت خویشی باستاد بهزاد دارد و در خدمت او کسب هنر نموده بمرتبه کمال ترقی نمود و جمیع استادان در کار و چهره
گشایان بدایع نگار او را درین فن بی عدیل و مسلم میداشتند و مصور خوب و طراح بی بدل بود و تصویرات دولتخانه همیون
و مجالس ایوان چهل ستون طراحی مشار الیه و اکثر نگاشته ارقام زرین فام اوست بعد از واقعه هایله شاه جنت مکان بر
صحیفه هستی طرح مجانبت انداخت میر زین العابدین دختر زاده استاد سلطان محمد مصور استاد شاه جنت مکان بغایت مرد
سلیم النفس نیکو اخلاق و پاکیزه روزگار بود آهسته روی و حسن آداب شیوه و شعار خود گردانیده در خدمت وضیع و شریف
معزز بود و نقاش خوب و مجلس سازی قرینه پاکیزه کار و چهره پرداز بود شاگرد دانش کارخانه نقاشی دایر ساخته کار میکردند

اما خود همیشه جهت شاهزادگان و امرا و اعیان کار کرده رعایت مییافت و انوار توجه و مرحمت اکابر بر صفحهٔ حالش میتافت و در
زمان اسمعیل میرزا که ابداع کتابخانه مجدد نموده مشار الیه نیز از اصحاب کتابخانه گردید صادقی بیک از اتراک طایفهٔ افشار مرد رنگین
صاحب طبیعت بود و صادقی تخلص میکرد و در آغاز جوانی ذوق نقاشی یافته ملازمت شبانروزی نادر العصر والزمان استاد مظفر علی
اختیار نموده آثار قابلیت و ترقی از ناصیهٔ احوال او مشاهده نموده همت بر تربیت او مصروف داشته در شاگردی او بمرتبهٔ کمال
ترقی نمود مدتی از غرور نفس و سرکشی طبیعت که در کار نقاشی رواجی نبود و زمانه بر حسب حالش دوران نمینمود ترک آن کرده از
لباس ظاهر پرستی عریان گردیده و شیوهٔ قلندری پیش گرفته با زمرهٔ قلندران سیاحت پیشه دوران مینمود امیرخان موصلو در حینی
که حاکم همدان بود از حال او خبر یافته او را از لباس قلندری بیرون آورده ملازم خود ساخت و با او سلوک آدمیانه میکرد و بمقتضای
طبع ترکیب و شیوهٔ قزلباشی دعوی جلادت و شجاعت نموده شجاعان آنزمان را بباد بروتش نمی آورد و در زمان نواب سکندرشان
ملازمت اسکندرخان افشار و بدرخان برادرش اختیار نموده در معرکه بقیهٔ ترکمانان استراباد جلادتهای بی عقلانه از و بظهور
رسید اما هیچ وقت از مشق نقاشی غافل نبود و در اواخر ترقی عظیم کرده مصوری بیبدل نازک قلم و نقاش و طراح بی نظیر شد
و بقلم موشکاف هزاران هزار پیکر بدیع بر لوحهٔ مقصود مینگاشت و بزیور قابلیت و استعداد آراسته و بحلیهٔ شاعری و
سخنوری پیراسته قصاید و غزل و مثنویات مرغوب دارد و این بیت را در مثنوی جنگنامه بسیار خوب گفته شعر ملخهای
پیکان به پرندگی ، شده آفت مزرع زندگی ، چون در سلک شعرا ابیات او چند بیت مرقوم خواهد شد در اینجا بهمین قدر
اکتفا نموده در زمان اسمعیل میرزا از اصحاب کتابخانه بود و در زمان اعلی حضرت شاهی ظل اللهی منصب جلیل القدر کتابداری
یافته مورد شفقت و منظور نظر عاطفت گردید اما بغایت بدمزاج و غیور و تنک حوصله بود و خوی زشت و بدمزاجی هرگز او را
از اعراض نفسانی آسوده نمیگذاشت و همیشه با یاران ابنای جنس بمقتضای طبع عمل نموده بدسلوکی را از اعتدال میگذرانید
و ایشان این متاع کاسد را که در بازار اهلیت بی رواست از و بجان خریدار بودند و او پای از دایرهٔ انصاف
بیرون نهاده در درشت خوئی با همه کس افراط مینمود و بدینجهت از بساط قرب و منزلت دور و از خدمت مرجوعه
مهجور بود اما تا آخر ایام حیات تغیر در مواجب او نشده مواجب کتابداری از دیوان اعلی میگرفت و مولانا عبدالجبار ولد
حاجی علی منشی استرابادی تعلیق نویست در اوایل حال کسب فنون نقاشی نموده در آن فن رتبهٔ عالی و مهارت تمام
یافت و مشق خط ثلث نیز کرده کتابه نویس خوب بود دلبیار مرد رنگین خوش صحبت و بذله گوی و شیرین زبان بود و اکابر
و اعیان بصحبتش رغبت نموده فرصت کارش نمیدادند و مدتی بگیلان رفته در سلک ملازمان و ندما و مجلسیان
خان احمد گیلانی منسلک بود و بعد از شورش آنملک و گرفتاری خان احمد بدار السلطنه قزوین آمده رحل اقامت انداخت

اگرچه کارخانهٔ نقاشی دایر ساخته بود اما اکثر اوقات خود را صرف مجلس امرا و اعیان نموده خود بدان کار کمتر پرداختی خواجه عبد
پسرش که مانند پدر بلکه از پدر بهتر خلقت یافته کسب استعداد نموده بود با شاگردان کار میکرد و زیاده از دیگران با حسین بیک
یوزباشی که سرکرده سلطان حیدریان بود مربوط و مختلط بود بنابران در زمان اسمعیل میرزا از خدمت کتابخانه مهجور
گشته پسرش در سلک اصحاب کتابخانه منسلک گردید و در زمان نواب سکندرشان که خان احمد بحکومت گیلان نصب شد
مجددا ملازمت او اختیار کرده بگیلان رفت و دران دیار بجوار رحمت حق پیوست سیاوش بیک گرجی غلام شاه جنت
مکان بود و آنحضرت آثار قابلیت از اطوار او مشاهده فرموده او را بکسب نقاشی دادند شاگرد استاد حسن علی
منصور بود چون بقدر مهارتی دران علم یافته بود نزاکت قلمش خاطرنشان اشرف گردید بنفس نفیس بتعلیم او متوجه گشته
در شاگردی آنحضرت که بر حسب احسن صورکم تصویر یافته قلم قدرت مصور الاشیا بود ترقی عظیم کرد بسیار نازک قلم
و دقیقه کار و صور بهتر بنه بود سیاه قلم و گونه پردازی و تصویر او را هیچ استادی بدست نمیتوانست گرفت و مجلس
سازی بی بدل بود در زمان اسمعیل میرزا از اصحاب کتابخانه شد و در زمان نواب سکندرشان او و برادرش
فرخ بیک در سلک معتمدان شاهزادهٔ جوان بخت کامکار سلطان حمزه میرزا منتظم بودند و در زمان اعلی شاهی ظل اللهی
مدتها ملازمت اشرف نموده در رکاب مقدس آنحضرت بکلر عمرشان نابود گشت مولانا شیخ محمد شیرازی مردی بذله‌گوی شیرین
قیافه و خوش اختلاط بود در فن تصویر و رنگ آمیزی صورت دم از یکتائی میزد و الحق دران دعوی صادق بود و همه استادان
نقاش درین ماده با او موافق بودند و نستعلیق را بسیار خوب مینوشت و نقل قطعات استادان چنان میکرد که تمیز آن
از منقول عنه نزد دیده وران خطاط بسیار دشوار بود صورت فرنگی را در عجم تقلید نموده شایع ساخت و کسی بهتر ازو گونه
سازی و چهره برداری نکرد در سبزوار ملازمت سلطان ابراهیم میرزا اختیار نموده در خدمت او بعراق آمد و در زمان
اسمعیل میرزا از اصحاب کتابخانه شد و بعد ازان بخراسان رفته ادراک زمان فرخنده نشان حضرت اعلی شاهی ظل اللهی
کرده در ملازمت آنحضرت در عمارت نو دولتخانهٔ مبارک قزوین کار میکردند در بندگی این آستان جان داد مولانا علی
اصغر کاشی استاد بی قرینه و مصور پاکیزه ساز در پرداخت و در رنگ آمیزی منفرد و در گونه پردازی و در مجلس سازی
از اقران در پیش بود و او نیز در خدمت سلطان ابراهیم میرزا بود و در زمان اسمعیل میرزا از اصحاب کتابخانه شد و
پسرش آقا رضا در فن تصویر و یکه صورت و چهره‌گشائی اعجوبهٔ زمان گشت و درین عصر و زمان مسلم الثبوت است
از جهالت نفس با آن نزاکت قلم همیشه زورآزمائی و ورزش کشتی گیری کردی و ازان شیوه محظوظ بودی و از صحبت ارباب
استعداد کناره جسته با آن طبقه الفت داشتی درین عهد فی الجمله ازان هرزه درائی باز آمده اما توجه بکار کمتر میشود و افزون از نظر

صادق بیک بدمزاج و تنک حوصله و سرد اختلاط است اما الحق استغنائی در طبعش هست در خدمت حضرت اعلی شاهی ظل اللهی
مورد عواطف و الطاف گردید و رعایتهای کلی یافت اما اطوار ناهنجار صاحب اعتبار نشد و همیشه مفلس و پریشان حال بود و
این بیت مناسب حال او افتاد   طالب من همه شاهان جهانند مرا   در صفاهان جگر از بهر معیشت خون شد   میرزا محمد
اصفهانی مصور نازک قلم شاگرد خواجه عبدالعزیز کاکا بود در پرداخت مجلس سازی بیقرینه و در ریزه کاری هیچکس ازین طبقه
با او برابری نمینمود و در زمان اسمعیل میرزا در سلک اصحاب کتابخانه منسلک گردید و مولانا حسن بغدادی در فن تذهیب
زبده و یگانه روزگار و وحید دوران بود مجملا فن تذهیب را بسرحد اعجاز رسانیده بود جمیع استادان این فن او را درین
هنر مسلم میداشتند و تذهیب مولانا یاری که این شیوه را بر طاق بلندی نهاده در برابر ریزه کاری و دقیقه پردازی او
آب و رنگی ندارد در اواخر زمان شاه جنت مکان او را بآن متهم ساختند که تقلید مهر اشرف کرده الحق در آن کار بیضا
نموده بود شاه جنت مکان او را گیرانیده همواره تهدید قطع ید میفرمودند اما بآخره بجهت آنکه در گنبد مبارک حضرت
ابی عبدالله الحسین ع کار کرده زیب و زینت آن روضه مقدسه داده بود از سیاستش اغماض نموده توبه اش دادند که دیگر
مرتکب چنین امری نگردد و در زمان اسمعیل میرزا داخل اصحاب کتابخانه شد پسرش نیز از هنر بهره مندی تمام یافته تذهیب
و تصویر با یکدیگر جمع کرده مولانا عبدالله شیرازی نیز مذهب خوب بود و در ملازمت سلطان ابراهیم میرزا میبود و بعد از
قتل سلطان ابراهیم میرزا از جمله اصحاب کتابخانه اسمعیل میرزا گردید و در ان عصر دیگر نقاشان و مصوران ماهر بودند
مثل محمدی هروی و نقدی بیک کوسه و غیرهما اما بذکر چند نفر که مشاهیر این طبقه و شهره این فن بودند اختصار نمود ذکر

شعرا و ارباب نظم سعادت نشان که در حین ارتحال شاه جنت مکان سخن پرداز بودند شعر

پیش و پسی بست صف کبریا   پس شعرا آمد و پیش انبیا   از طبقه علیه شعرا که اکثر ناظمان مناظم سخن سرائی و پیرایه بندان سلسله معنی
آرائی اند دران هنگام در اردوی معلی و در ممالک محروسه شاعران و سخنوران بلاغت گستر بیشمار بودند در اوایل حال حضرت
خاقان جنت مکان را توجه تمام بحال این طبقه بود و چندگاه میرزا اشرف جهان و مولانا حیرتی از همصحبتان بزم اقدس و معاشران
مجلس مقدس بودند در اواخر حیات که در امر معروف و نهی منکر مبالغات عظیم میفرمودند چون این طبقه جلیله را وسیع المشرب
شمرده از فرقه صلحا و زمره اتقیا نمیدانستند زیاده توجهی بحال ایشان نمیفرمودند و راه گذرانیدن قطعه و قصیده نمیدادند
مولانا محتشم کاشی قصیده غرا در مدح آنحضرت و قصیده دیگر در مدح مخدره زمان شاهزاده پریخان خانم بنظم آورده از کاشان
فرستاده بود بوسیله شاهزاده مذکور معروض گشت شاه جنت مکان فرمودند که من راضی نیستم که شعرا زبان ما زبان بمدح
و ثنای من آلایند قصاید در مدح حضرت شاه ولایت پناه و ائمه معصومین علیهم السلام گفته صله اول از ارواح مقدسه حضرات

و بعد ازان از ما توقع نمایند زیرا که بفکر دقیق معانی بلند و استعارهای دور از کار در رشتهٔ بلاغت درآورده بملوک
نسبت میدهند که بمضمون از اکذب اوست احسن او اکثر در موقع خود نیست اما اگر بحضرات مقدسات اسناد نمایند
در شان معالی نشان ایشان بالاتر ازان ثابت و محتمل الوقوع است غرض که جناب مولانا صلهٔ شعر از جانب اشرف
نیافت چون این خبر بمولانا رسید هفت بند مرحوم ملا حسن کاشی را که در شان حضرت شاه ولایت سلطان سریر ولایت
در رشتهٔ نظم کشیده همانا از الهامات آسمانیست و دست سخنوران زمان از پیرامن آن کوتاه جواب گفته بخدمت
اشرف فرستاد و صلهٔ لایق یافت شعرای خود نمای پای تخت همیون نیز شروع در هفت بند گوئی کرده قریب به پنجاه
هفت بند غرا بتدریج بمعرض عرض درآورده شد و همگی بجایزه و صله مفتخر و مباهی گشتند بالجمله از مشاهیر این طبقه که
بعضی در اردوی معلی بودند و بعضی دیگر در ممالک گوی تفوق و رجحان از اقران میربودند اول افصح الفصحا مولانا
ضمیری اصفهانیست که زبده و خلاصهٔ سخنوران زمان و یگانهٔ دوران بود و علم رمل را خوب میدانست ازانجهت
ضمیری تخلص کرده بود زیرا که ساحت ضمیرش منبع معانی و سرمایهٔ فکرش فصاحت سحبانی خاص و عام این طبقه او را
سرخیل سروران میدانستند لآلی اشعار بلاغت انتظامش [illegible] از حیز شمار بیرون است بسیار سریع الفکر بود بهر روز لا اقل
ده غزل از مطلع طبعش سر میزد زمین شعرای ما تقدم را جواب گفته دیگر مبتهای عالی بر مثال درر غرر از بحر امواج طبعش
بساحل ظهور آمده و از جمله این بیت از غزل سر دیوان جواب بابا فغانی که نسخه از سحر سامریست و هر مصرع مدیوان اساس گفته
شعر گرنه فریب وعدهٔ روز جزا بود ز تو ⁂ سوی بدن که آورد جان گریزپای را ⁂ و این بیت هم در مداحی عالی افتاده
روزی که شد افراخته ایوان قصر رفعتش ⁂ بوده زمین مشت گلی گر دست بنا ریخته ⁂ و از ابیات عاشقانه اش باین چند بیت
اکتفا نمود بیت لب بگزیدی و من از ذوق فتادم بیهوش ⁂ با تو این کیفیت باده ندانم چون کرد ⁂ این بیت نیز از ابیات
مولانای مشهور بغایت عالی است جمعی بمولانا داغی پسرش نیز نسبت کرده اند تا در قدرت بدان نوگلی بیت آفرید
پیش ازین خوبی بظرف حسن گنجایش نداشت ⁂ در راه کربلای معلی پای جناب مولوی را سرما برده بود قطعه در این باب
گفته این دو سه بیت ازانجاست قطعه بسر بایست رفتن در طریق کربلا ای دل ⁂ که در پای طواف پادشاه دین و دنیا را
غلط کردم بپا رفتم ازان سرما ربود از من ⁂ گناه از جانب پا بود جرمی نیست سر ما را ⁂ ولی معذور میدارم که در راه محبت
چنان بودم که از مستی ز سر نشناختم پا را ⁂ ابیات بلند و معانی رنگین دلپسند او بسیار است و این صحیفه گنجائی زیاده
ازین نداشت استاد سخنوران عالم مولانا محتشم از خطهٔ کاشان است و در شاعری شهرهٔ آفاق و شعرش پر
طمطراق صنایع بدایع که مولانای مذکور در شعر درج مینماید دست فکرت ارباب نظم بآن نمیرسد از جمله قصیده در مدح

اسمعیل میرزا گفته بود که هر مصراع ازان تاریخ جلوس اوست قصاید مطبوع بسیار و غزل و ترجیع بند و ترکیب بند بیشمار دارد ام
که جهت سید الشهدا خامس آل عبا در سلک نظم در آورده ابیات بلند و معانی دقیق دران مرثیه درج کرده که گوشوارهٔ گوش
سخنوران عالمست و بر مرثیهٔ شیخ آذری که تا غایت هیچ یک از شعرا تتبع آن نتوانستند نمود رقم نسخ کشیده این دو بیت
ازانجاست شعر روزی که شد بنیزه سران بزرگوار خورشید سر برهنه بر آمد زکوهسار ترسم جزای قاتل او چون رقم زنند
یکبار بر جریدهٔ رحمت قلم زنند در فوق اشاره شده که مولانا قصیدهٔ جهت شاهزاده پریخان خانم گفته بود این چند بیت
ازان قصیده است نظم در خواب نیز تا نتواند نظر کند نامحرمی بران مه خورشید احتجاب نبود عجب اگر کند از دیدهٔ ذکور
معمار کارخانهٔ احساس منع خواب خود هم بعکس صورت خود گر نظر کند ترسم که عصمتش کند اعراض در عتاب فرمان دهد
که عکس نپذیری بعهد او بیرون برد قضا هم از آینه هم ز آب و غزلهای رنگین بسیار دارد این مطلع بغایت زیبا و عناست
ای گردن بلند قدان در کمند تو رعنائی آفریدهٔ قد بلند تو چون این مختصر گنجایش آن ندارد که محل رقم اشعار شعرای بلاغت
آثار گردد بهمین قدر اختصار رفت املح الشعرا مولانا ولی جناب مولوی از اعیان ولایت دشت بیاض من اعمال قاین است
شاعر شیرین زبان و مرد رنگین خوش صحبت فصیح البیان بود و هر بیتی از غزلهای آبدارش دردانه ایست از کمال لطافت
و قصاید غزلش در غایت فصاحت و بلاغت در زمان شاه جنت مکان برفاقت سادات دشت بیاض که یکی ازیشان
مطلوب مولانا بود بدار السلطنه قزوین آمد مدتها توقف نمود با مولانا ضمیری و شعرای پای تخت همیون معاشر و همصحبت بود
در زمان نواب سکندر شان بخراسان رفت در قرب وصول خراسان تاجم سلطان اوزبک بعلت رفض در مقام آزار او
در آمده بقتلش فرمان داد و عذر آن میگفت که شاعران سیه زبان میباشند چون مولانا از ما آزرده شده بود ملاحظه کردم
که مبادا هجو ما بکند و بر صفحهٔ روزگار باقی بماند شخصی از اهل خراسان در جواب گفته که کدام هجو بدتر ازین که جناب سلطان
قتل مولانا ولی را ارتکاب نمود و این بدنامی جهت خود بر صفحهٔ روزگار گذاشت آن شخص نیز در ازای این سخن بقتل آمد مولانا
وحشی یزدی از شعرای سخنور و سخنوران فضیلت گستر بود همیشه در دار العباد یزد اقامت نموده بمحل دیگر فکر شعر مینمود مکرر در وقت
راه رفتن در غزل و مثنوی یگانهٔ دهر است و کتاب فرهاد و شیرین که از نتایج طبعش در رشتهٔ بلاغت انتظام یافته بین الجمهور
مشهور است و ابیات بلند و شیرین از نتایج و معانی دقیق و رنگین دران صحیفهٔ بلاغت آئین مندرجست و از دیوان غزلیاتش
ابیات عاشقانه بر زبان آشنا و بیگانه بسیار است خواجه حسین ثنائی دران حین در خدمت سلطان میرزا بود و از جانب میرزا
رعایت می یافت شاعر قصیده گوست و معانی بلند دارد اما در شعر قصدهای بیجده میکرد که طبع سنجان روزگار از ادراک
معانی آن قاصر است وحید زمان و فرید دوران میر حیدر معمائی کاشانی از سادات طباطبا حسینی صاحب سوز غالات الجناب

در شیوهٔ معمائی شل و در تاریخ گوئی بی بدل بود و مدت عمرش از نود متجاوز بود و هرگز از زمرهٔ عاشقی خالی نبود و در زمان شاه جنت مکان
در کاشان بمیرزا جعفر ولد میرزا بدیع الزمان وزیر آنجا صاحب میل و مصاحب بود و میرزا جعفر بهند رفته رتبهٔ آصفخانی یافت
جناب میرزا در زمان حضرت اعلی شاهی شوق ملاقات میرزا غالب آمده بهند رفت و بوسیلهٔ او بخدمت پادشاه والاجاه
جلال الدین محمد اکبر پادشاه رسید و در زمرهٔ مجلسیان آن پادشاه انسلاک یافته آصفخان مآ[ل] ای اساکی که در طبیعت داشت موازی
یکهزار تومان بجناب میر رعایت نمود و از پادشاه نیز رعایتهای کلی یافت بعد از ایامی که در آن ولایت بسر برد میر بزرگوار
ارادهٔ حج بیت الله الحرام نموده بدان سعادت فایز گشت دو سال در مکهٔ معظمه اقامت داشت بمقتضای حب الوطن من الایمان
دست قاید قضا گریبانش گرفته بخطهٔ کاشانش کشید و از حضرت اعلی همایون بانعامات و سیورغالات بهره ور گردید اشعار میر
در قطعه و قصیده و غزل و تاریخ بسیار است درین صحیفه بیک رباعی از مناجات اختصار نمود رباعی زاهد نکند که قهاری تو
ما غرق گناهیم که غفاری تو او قهارت خوانده و ما غفارت یارب بکدام نام خوش داری تو مولانا ملک طیفور انجدانی و برادرش
مولانا داغی هر دو برادر صاحب حال و از اهل فضل و کمال اند ملک طیفور در زمان شاه جنت مکان در مدرسه در بنای شهر قزوین
بود هرزه گرد و بسیار شیوه و عاشق پیشه بود با کمال صلاح و تقوی با جوانان خوش روی خوش سیما خط وافر داشت و وسواس
بر طبعش غالب بود که با وجود فقر و تنگدستی در زمان حضرت اعلی شاهی همیون رخت امل از قزوین بکاشان کشید غایت استغنا
در طبعش بود که با وجود فقر و تنگدستی بنای جوی قناعت کرده هرگز بکبر سرای بزرگ گردکان ایزدی نمیکرد و خود را در زری
اهل طمع در دنیا و ر دو از اشعار او این یک بیت بدیوانی برابر است شعر خون چکانست ملک تیغ ستم میترسم که بی آخر بدر خانهٔ قاتل
برود مولانا داغی برادرش در انجدان میباشد گاهی بکاشان آمده با شعرای کاشان صحبت میداشت او نیز قانع و درویش
نهاد است اشعار آبدار از او بسیار سر زده قصاید و غزلیات مرغوب دارد از اشعار او بیک رباعی اختصار رفت رباعی
تا آن سر زلف تابدارش نه داست مانند کسی دلم که مارش نه داست آزار دل عاشق بیچاره چرا او را چه زنی که روزگارش نه داست
مولانا حزنی اصفهانی مرد فاضل خوش طبع بذله گوی بود و در دیوان غزلهای رنگین و ابیات عاشقانه بسیار دارد و این
بیت از آنهاست شعر هنوز این اول عشقست حزنی گریه کمتر کن که وقت نالهای در وجان بردار می آید مولانا هلاکی همدانی
مرد درویش نهاد بود و چیزی نخوانده بود و سواد نداشت و شعری که میگفت در کوچه و بازار بهر کس که میرسید التماس میکرد
که جهت او مسوده میکردند و تنها این شیوه از مردم مخفی بود قصاید و غزلیات مرغوب دارد درین صحیفه بیک بیت اختصار مینماید
شعر تو طور من همه دانی و بگذری به تغافل هلاک طور تو گردد هلاکی همدانی مولانا مظهری کشمیری جوان خوش سیمای
وجیه صاحب حسن و ملیح بود حسن خطش قلم نسخ بر صفحهٔ عارض خوبان کشیده و سخنان شیرینش شور در میان سخنوران جهان انداخته

در آغاز نشو و نما از ولایت دلپذیر کشمیر بعزم سیر و با دراک صحبت شعرا بایران آمده چندگاه درین ولایت بود و ازینجا عزم سفر کرده
هماناً مراجعت بدیار خود نمود مولانا ملک قمی شاعری خوش شعر است در آغاز شاعری چاشنی تمام در سخن داشت
که در اشعار دیگران نبود و در اوان جوانی در شعر ترقی کرده کلامش نهایت مزه و پختگی یافت از ایران بهند بدکن رفته در ملازمت
بعادل خان روزگار گذرانیده مولانا ظهوری کتاب نورس را که نه هزار بیت است بنام عادلخان تمام کرده هر یک چهار هزار
و پانصد بیت گفته اند و نه هزار هون مال بالمناصفه صله یافتند مولانا فهمی کهنه شاعر سخنور بود بعد از مولانا محتشم کاشان در
دم از یکتائی میزد و از سایر شعرای کاشان منفرد و ممتاز و قولش حجت با برگ و ساز بود و این بیت در قصیده که جهت وزیر
اصفهان گفته بود و بسیار خوش ادا است شعر کلاه زنگله مهر بر سر صحبت بعهد خواجه مگر آب کرده است بشیر مولانا حاتم
کاشی شاعر شیرین گوی بود از حد زیاده ذهن مولانا بسیار سبز چهره و سیاه لون واقع شده بود و ظرفای کاشی طعن هندی بروی
میزدند و در حضور او سخن هندوستان میگفتند مزاج او ازین ظرافت بهم بر می آمد وقتی چاقشور سیاه پوشیده بود یکی از
خوش طبعان گفته که مگر ملا پاچه تنبان را در مالیده جناب مولانا همیشه مورد این ظرافت بود و در شیوه غزل بی بدل بود میر حضوری
قمی سید صالح پاکیزه روزگار بود سالها در عتبات عالیات بطاعت و عبادت گذرانیده مولانا صبری روزبهان اصفهانی
در بلده اصفهان اقامت داشت میرزا احسانی از آدمی زادهای قصبه نطنز و خویش خواجه قاسم مستوفی بود چون مستعد قابل بود
شعر را خوب میگفت و در علم موسیقی ماهر بود تصنیفات با مزه و نقشهای بدیع نادر او زبان زد گویندگان عراق است در بلده قزوین
اوقات بعشق گلرخان و ادراک صحبت خوبان صرف نمودی از اشعار او در حین کتابت این بیت مشهور در خاطر بود شعر
بر جای رشک دارد مدعی خوش صحبتیست رشک میبود بحسرت کشتم میدارم هم **اسامی گویندگان خوش آواز و
مطربان نغمه ساز** چون شاه جنت مکان از مناهی اجتناب تمام مینمودند و این طبقه را در نظر شریعت پرورش پر امتیازی و
اعتباری نبود و جمعی را که ملازم بودند اخراج فرمود مگر استاد حسین ششتری بلبانی که سورنائی نقاره خانه همیون بود
دیگر کسی ازین طبقه ملازم نبود و در اواخر حیات بمظنه آنکه مبادا شاهزادگان بصحبت ایشان رغبت نمایند و بعضی
از امرا که لله بودند علت بطبیعت دهند یا وجود ایشان در اردو باعث میلان خاطر مردم گردد و مناهی این طبقه که در اردو
بودند مثل حافظ احمد قزوینی که در گویندگی طاق و در بخشش آواز و نمک خوانندگی شهره آفاق بود و حافظ بنه تبریزی
برادر مولانا جعفر غال و غیرهم را از اردو اخراج کردند و استاد حسین سورنائی را که چون بمجلسها میرفت گرفته چندگاه
محبوس کردند آخر قسم دادند که سورنائی که در نقارخانه همیون نوازد در جای دیگر ننوازد اما جمعی که در آن زمان موجود
بودند در زمان اسمعیل میرزا در اردو جمع شوند از گویندگان حافظ احمد قزوینی که در شیوه گویندگی و قدرت آواز در میان

امثال و اقران امتیاز داشت حافظ جلاجل باخرزی خوانندگی و گویندگی را جمع نموده در هر شیوه مرتبهٔ کمال داشت والحق در تصنیف

بر سایر این طبقه رجحان داشت در زمان اسمعیل میرزا چالچی باشی شد و این بیت مناسب حال اوست شعر ای خوش آن دایره
دامن صحرا که در وی پر زنان همچو جلاجل بفغان آمده جل و در زمان فرخنده نشان حضرت اعلی قرب و منزلت تمام یافته در دار السلطنه
اصفهان آهنگ سفر آخرت نمود حافظ مظفر قمی قرار داد خاطرهاست که خوانندگی مخصوص اهل خراسان و گویندگی
مخصوص اهل عراق است و حافظ مظفر اگرچه از اهل عراق بود اما بروش خراسان خوانندگی کردی و الحق درین شیوه
در عراق طاق بود حافظ هاشم ولد درویش قزوینی اگرچه در ان زمان در جنب دیگران نبود و زیاده شهرتی نداشت
اما در اواخر ترقی کرده شعلهٔ آوازش زبانه بفلک میکشید و در خدمت نواب سکندرشان و نواب شاهزادهٔ مغفور
سلطان حمزه میرزا قرب و منزلت یافته از امثال و اقران درپیش بود و از زمرهٔ سازندگان استاد محمد کمانچی سازنده
بیقرینه بود عود هم مینواخت و در زمان اسمعیل میرزا ملازم شده از اکفا و اقران ممتاز بود و استاد محمد مومن ولد استاد
قلی بیگ عودی عوده نوازی بیقرینه و سازنده بی مثل بود تیزی مضراب و چاشنی دست و رطوبتی در ساز او بود
که دست دیگری بدان نمیرسید و الحق درین فن منفرد و ممتاز بود در اواخر ملازمت خان احمد گیلانی اختیار نموده
بگیلان رفت در آغاز جوانی عمرش در انجا سپری گشت استاد تیمور چارتاری که چارتار طنبور مینواخت و در یادداشت
و استادی دم از یکتائی میزد اما سازش زیاده مزه نداشت استاد محمد شتر قولی و رامینی استاد بیقرینه و صاحب
یادداشت بود و تصنیفات بامزه داشت در زمان شاهزادهٔ مغفور سلطان حمزه میرزا ملازم شده در خدمت او معزز
و محترم و مورد شفقت و تربیت بود و در زمان حضرت اعلی نیز قرب و منزلت تمام یافت و بیقرینه بود در خطهٔ ورامین
جمعی کثیر از برادران او فیض یافته بمرتبهٔ سازندگی رسیدند و هنگام نغمه سرائی مور انجا از برادران مرتبهٔ بالاتری
داشت و استاد معصوم کمانچی در شیوهٔ نوازندگی بی مثل و مانند بود و در مشهد مقدس معلی در خدمت سلطان ابراهیم
میرزا میبود و از انجا بجای دیگر نرفت سلطان محمد طنبوری درین فن ترقی عظیم کرده در عراق در طنبور نوازی
استاد محمد اما در عالم جوانی بعالم بقا رفت میرزا حسن طنبوری در چنگ نوازی استاد بود و این هر دو شیوه را بمرتبه
کمال رسانیده بود دیگر سازندگان در اطراف بسیار بودند باین چندکس اختصار رفت از طبقهٔ قصه خوانان و شاهنامه
خوانان و امثال ذلک جمعی بودند اما باسم این دو برادر ختم نمود استاد سلطان محمد کلکی قصه خوان بی بدل در عهد خود
نظیر و عدیل نداشت مولانا حیدر برادرش شاهنامه خوان بی مثل بود و شعلهٔ آوازش یک فرسنگ زبانه میکشید و این شیوه
بسر حد کمال رسانیده بود والسلام

ذکر شهادت شاهزادهٔ مغفور سلطان حیدر میرزا و قضایائی

که بعد از ارتحال شاه جنت مکان روی داده سابقا سمت گذارش یافت که در شبی که واقعه هایله شاه جنت مکان دست
داده سلطان حیدر میرزا که مدعی سلطنت و خود را ولی عهد میدانست حسب الاشاره پدر عالیمقدار یا باختیار خود علی الصباح درین
شاهزاده عالیقدر در دولتخانه توقف [illegible] از اینمعنی غافل افتاد که اعوان و انصار او در بیرون اند و درین شب کشیک دولتخانه
همیون بحسب اتفاق از جماعتی بود که با او اتفاق نداشتند بالجمله نواب میرزا صباح آنروز تاج شاهی بر سر نهاده و
شمشیر خاصه شاه جنت مکان را حمایل کرده وصیت نامه بمهر مبارک آنحضرت ظاهر ساخته مدعی آن شد که آن وصیت نامه
سراسر بخط اشرف آنحضرت است که او را ولیعهد و قایم مقام ساخته تمامی شاهزادگان و امرا و صوفیان و هواخواهان
آن دودمان بایوان چهل ستون برآمدند معاندان گفتند که این وصیت نامه بخط مبارک اشرف خاقانی نیست بلکه خط
یکی از مخدرات حرم است که بخط اشرف مشابهتی داشت بعد از فوت آنحضرت نوشته شده و انگشترین از انگشت مبارک
بیرون آورده مهر کرده اند العلم عند الله بالجمله شاهزادگان یوزباشیان و قورچیان و ایشک آقاسیان و جماعتی
که اهل کشیک و اهل خدمت در دولتخانه مبارک بودند ملایمت بسیار کرده و انعامات داده وعده های نیکو میدادند و چند
مرتبه گفت که در را گشوده ملازمان شاهزاده که در بیرون مجتمع شده بودند باندرون آورند آنجماعت از صباح تا چاشتین
بطریق معهود با او از روی ادب سلوک کرده هر لحظه بهانه دفع الوقت میکردند و او را بلیت و لعل تسلی میدادند و در گشودن
در عذرهای مناسب میگفتند از ولی بیگ یوزباشی حرم قوم تولی بیک افشار حاکم کرمان که در آنشب در کشیک بود در روایت
ثقات منقولست که گفت نواب میرزا مرا طلب نموده وعده حکومت کرمان و قورچی باشیگری داده فرستاد که
نزد قورچیان محافظ درگاه رفته این مهم را نوعی صورت دهم که در را باز کرده ملازمان خاصه میرزا را باندرون آورم
من تا پیش در رفته باز آمدم و صریحا گفتم که قورچیان بیحیائی میکنند و میگویند که پادشاه از میانه رفته و طوایف قزلباش
دو گروه شده و هر گروهی جمعیتی نموده اند ما ترک هر دو گروه گفته حراست دولتخانه مبارک و حرم و محافظت ناموس
پادشاهی پیش نهاد همت ساخته ایم و امرا و ارکان دولت هر گروه تا باتفاق امری نکنند و بصلاح دولتمندان
و ریش سفیدان هر فرق این مهم باصلاح نیاید و خاطر ما دولتخواهان که بجز پاس حقوق ولینعمت امری دیگر مرکوز خاطر ما نیست
از فساد و دست درازی تا خاطر جمع نشود مجال دخول و خروج احدی نمیدهیم شاهزاده دانست که این جماعت با او بحیله
و مکر سخن میگویند دست بشمشیر کرد که من بقتل خود راضی شدم والده اش از عقب پرده مشاهده این حال کرده فریاد
برآورد و مانع آن شد شاهزاده اعراضی شده بحرم رفت و تا آخر روز مضطرب الاحوال گاهی در بیرون و گاهی در
اندرون بود و مشخص او شد که در حبس آنجماعت مانده مجال دخول اعوان و انصار نیست ما امرا و ارکان دولت صبح که

بر قضیهٔ هایله اطلاع یافتند امیر اصلان خان افشار با سلطان احمد میرزا بمنزل حسین قلی خلفا رفته سلطان محمد میرزا نیز که در منزل
ارس خان روملو بود بآنجا آمده و اسمعیل میرزائیان همگی جمعیت نمودند و جماعت شیخاوند و طایفهٔ حالش و استاجلو و کرجی و سایر
سلطان حیدریان که معظم ایشان صدر الدین خان صفوی و حمزه سلطان حالش و سید بیک کمونه و امیر خان بیک ولد زال بیک
کرجی و آله قلی بیک سلطان الجک اغلی بود بمنزل حسین بیک یوزباشی جمع شده بملازمت سلطان مصطفی میرزا که در خانهٔ او بود
پیوستند و سلطان ابراهیم میرزا ولد بهرام میرزا بآنجا آمده مجملا جمعیتی عظیم درین محل دست داد و جمعی از اعیان امرا نیز مثل حیدر سلطان
سابق ترکمان و آله قلی بیک افشار حاکم کرمان و محمد قلی خلیفه ذو القدر مهردار و میرزا علی سلطان قاجار و بعضی دیگر تا آخر روز
در منزل خود توقف نموده و بمجمع هیچکدام حاضر نشدند مجملا هر دو گروه در باب حصول مطلب خود ساعی بودند سلطان حیدریان
چندان بقوت مغرور بودند که از آن طبقه حسابی بر نمیداشتند و ارادهٔ ایشان آن بود که بهیئت اجتماعی بدر دولتخانه آمده
داخل دولتخانه شوند و میرزا را بدست آورده جلوس فرمایند و هر کس تخلف نماید بدفع او پردازند خاطر ایشان از جانب
اسمعیل میرزا که در قلعهٔ قهقهه محبوس بود بجهت اتفاق خلیفة الخلفا قرا اغلو حارس قلعه جمع بود که بعد از جلوس سلطان حیدر
میرزا در باب او بآنچه حکم شود عمل خواهد نمود اما بعضی عقلا از ایشان میگفتند که چون قورچیان کشیک ابواب دولتخانه را
مسدود کرده نسبت بشاهزاده آثار خلاف بظهور آورده‌اند ما چون بدر دولتخانه رویم فی مابین جنگی واقع شود و انجماعت
بالضروره قصد شاهزاده نمایند هر ساعت تغیر رای داده اندیشهٔ دیگر میکردند آخر باین امر قرار یافت که تا آخر روز که
وقت کشیک است صبر نمایند و آخر روز بهانه آنکه شب گذشته کشیک انجماعت بود و امشب بطایفهٔ استاجلو نسبت دارد
بطریق معهود بخدمت خود و کشیک دولتخانه میرویم و از میانهٔ انجماعت آله قلی سلطان الجک اغلی گفت که براق بسته بدر دولتخانه
پادشاه رفتن از صوفیگری و اخلاص دور است و نیز چندان نفعی نمی‌بینیم هنوز تا در خانهٔ حسین قلی خلفا چندان جمعیتی نشده
اولی آنست که اول بسر او رفته مهم او را بر وجه دلخواه ساخته بعد از آن بفراغ خاطر متصدی کار و اتمام مهمی که پیش نهاد همت ما است
پردازیم و فی الواقع عقل این بود اما چون ادبار قرین حال این طبقه شده بود پردهٔ غفلت بر روی دانش و بینش آن قوم
که هر کدام مدبر عالی بودند کشیده شد حسین قلی خلفا که مدبر روزکار بود در اوایل حال دغدغهٔ عظیم داشت که مبادا سلطان
حیدریان بر سر او آیند تدابیر می اندیشید که باعث خلاصی او گردد اولا بداق خان روملو و شاهقلی سلطان مستاغلی ذو القدر
را که مردم ریش سفید بودند برسالت از جانب سلطان محمد میرزا و اتباع او بخدمت سلطان مصطفی میرزا و حسین بیک
و اتباع او فرستادند که پای در میدان مصالحه نهاده در دفع شر و فساد سعی نمایند خلاصهٔ پیغام آنکه ترک دوئی کرده
همگی با یکدیگر اتفاق نمائیم اول لباس سوگواری پوشیده بلوازم تعزیت شاه جنت مکان و تکفین و تجهیز جسد مبارک

آنحضرت پردازیم بعد از آن ریش سفیدان با هم یکجا نشسته و صلاح و فساد اراده هر دو طرف را با یکدیگر گفت و گو نموده بدانچه
مصلحت دین و دولت باشد هر یک ازین دو شاهزاده که حصانت دین و دولت بهتر توانند کرد و شایسته‌تر باشند به پادشاهی
اختیار نمائیم هر چند میدانست که مفاده است اما بجهت تعویق ایشانرا فرستادند و ایشان آمده پیغام گذاردند و از طرف
نیز جوابهای عنیف داده شد و مدتی باین قیل و قال گذشت بعد از آن تدبیر دیگر اندیشیده کسی بیک فرسخ قزوین فرستادند و قرار دادند
که بایلغار آمده مژده رسانیدن اسمعیل میرزا رساند اول شب بود که راکب مرکوب عرق عرق خود را بشهر رسانیده مژده آورد
که اینک اسمعیل میرزا بایلغار رسید و شهرت یافت که شاه جنت مکان ده دوازده روز قبل ازین در خفیه کس بطلب شاهزاده فرستاده
بود و او را نیز بر سبیل تعجیل می آورند و اینک بسرعت استعجال رسید خلایق و عوام الناس که بالطبع خواهان او بودند بشورش
و غوغا در آمده رو بجانب خانهٔ خلفا نهادند و کثرت عظیم در آنجا واقع شد و سلطان حیدریان ازین حال بغایت افسرده و پریشان
خاطر گشته تا آخر روز باعث توقف ارادهٔ ایشان شد تا آنکه در آخر روز مشخص شد که این خبر کاذب محض بود و تدبیر خلفا بوده الحق
در مطلب او دخل عظیم داشت تا آخر روز اکثر مردم از اطوار سلطان حیدریان با فسردگی تمام تفرس نموده از دولت ایشان
مایوس شدند و بعضی امرا مثل محمد قلی خلیفه مهردار دیگر که در خانهای خود توقف داشتند بخانهٔ خلفا رفتند و حسین بیک و
اتباع او آخر روز در طرفین دولتخانه وکشیک عازم و جازم گشته در رکاب سلطان مصطفی میرزا سوار شده رو بدولتخانه نهادند
در وقت سواری و کثرت و ازدحام لشکریان سلطان ابراهیم میرزا تخلف نموده بخانهٔ خود که در آن حوالی بود انداخت و ... در
در بسته همچنین الله قلی سلطان الجک اغلی بمنزل خود رفته موافقت ننمودند و حسین بیک اول از راه معهود که راه خیابان
بود روانه شده چون بحوالی خانه خلیفه مهردار و الله قلی بیک افشار رسید مردم ایشان کوچه بند کرده بودند از پشت بام تیر
و تفنگ بسیار انداخته آن جماعت را راه ندادند حسین بیک مصلحت در جنگ ندیده از آن راه عبور نموده از راه دیگر که پشت
خانهای خزانهٔ عامره بود روانه شد غربان خزانه نیز بملاحظهٔ آنکه مبادا ایشان بر سر خزانه آیند قدم ممانعت پیش نهادند
در اول حال تیر و تفنگ بسیار انداختند و حسین بیک فریاد کرد که ما را با کسی جنگ نیست و بکشیک میرویم شما را با ما چکار است
آن جماعت دست از جنگ کشیده تا آنکه حسین بیک و رفقا بدر دولتخانه رسیده در راه مقفل یافتند هر چند در کوفتند فتح الباب
نشد خبر بایشان رسید که خلفا و اتباع او از راه خیابان آمده بمیدان اسب که متصل باغچهٔ حرم است از آنجا داخل شدند
سلطان حیدریان دغدغه کردند که مبادا آن جماعت پیشتر از ایشان از آن راه بباغچهٔ حرم درآیند و قصد شاهزاده کنند
در دولتخانه را با دیگی گرفته شکستند و بدولتخانه ریختند میرزا در حرم بود و در ... و ایشان بهر طرف که رفتند
راه نیافتند و بهر دری که رسیدند در را شکستند و داخل شدند و شاه حیدریان فریاد زنان بحجهای خود درآمدند اما از طرف خلفا

حکیم ابونصر ولد صدر الشریعه گیلانی که در سلک اطبای خاصهٔ شریفه منسلک بود از جملهٔ سلطان حیدریان بود و بعد از ارتحال شاه جنت مکان
مرافقت سلطان حیدر میرزا اختیار نموده در دولتخانه توقف نمود چون واقعهٔ مذکور بوقوع انجامید راه بیرون شدن نیافت
و در یکی از منازل دولتخانه در میان نجاری پنهان شده بود قورچیان جوضخانه بتحریک و اغوای بعضی از اهل عناد او را متهم داشتند
که در معالجه خیانت نموده و در نوره حب الفرموده سلطان حیدر میرزا سم جان گداز داخل کرده بود که باعث جراحت شده
او را بیرون آوردند و همانجا پاره پاره کردند صدر الدین خان شیخاوند را مقید نموده سپردند که در باب او هرچه حکم پادشاه باشد
عمل نمایند مدار حکم و فرمان بر نواب پریخان خانم بود و در رسالهٔ امرا حسین قلی خلفا که چنین کاری بزرگ از پیش برده بود سر نخوت
و غرور بر فلک می افراشت و جمیع امرا حسب الصلاح نواب خانم از میانهٔ امرا احمد سلطان جابوق ترکمان بجهت آوردن اسمعیل میرزا
بقلعهٔ قهقهه فرستادند و امرا و مشایخ جمع شده نعش شاه جنت مکان و سلطان حیدر میرزا را غسل داده شاه جنت مکان را
در تابوت محفوف برحمت حی لایموت نهاده در خانهٔ شروانی که در دولتخانه بود گذاشتند که بعد از وصول پادشاه بدانچه
مقرر شود عمل کنند و شرح نقل آن بمشهد مقدس معلی در زمان اسمعیل میرزا مرقوم کلک بیان میگردد و نعش سلطان حیدر میرزا
را باستانهٔ فردوس نشان امام حسین ع و آبا یه التحیة الرحمن بردند و دفن کردند مجملا از روز سه شنبه که این قضایا بوقوع پیوست
تا روز جمعه در دار السلطنه قزوین آتش فتنه و آشوب بنوعی مشتعل بود که آشنا و بیگانه را میسوخت فزع روز اکبر در میانهٔ خلق
پدید آمده اجامره و اوباش محلات سر بشورش و فساد بر آوردند هر کس با هر کس عداوتی داشت جغل کهنی نام نهاده بملاحظه
بقتل او می پرداختند و احدی را قدرت آن نبود که از بیم مضرت اجلاف سر از خانه بیرون تواند آورد و هر کس بقدر حال مردم
یراق دار جمع کرده محافظت خود میکرد تا آنکه روز جمعه بیست و چهارم شهر صفر چارچیان مقرر داشتند که باتفاق میرزا سلمان
قاجار در محلات منادی کردند که کوچه بندها بگشایند و من بعد هر کس متعرض کسی گردد سیاست خواهد یافت و اسواق را گشوده
بسودا و معامله مشغول گردند مردم را بمسجد جامع ترغیب کرده جمیع شاهزادگان و امرا بمسجد جامع حاضر شدند خطبهٔ سلطنت
و پادشاهی باسم اسمعیل میرزا خواندند خطیب اول بار بغزا و تعزیت شاه جنت مکان شروع کرد چون این مصراع خواند که
شهر یست پر ز حسرت و غم شهریار کو ∴ فریاد و فغان از زمین و آسمان برخاست تا آمدن اسمعیل میرزا همه روز جمیع امرا بدولتخانه
حسین قلی خلفا جمع شده او را ملازمت مینمودند و همراه او بدر خانهٔ نواب پریخان خانم آمده مهمات ضروری که در امور ملک و
مال بود بعرض میرسانیدند و احدی را حد آن نبود که از حکم و فرمان پریخان خانم تجاوز تواند کرد و درین اثنا سولاغ حسین وارد
و غدی خلیفه تکلو که در سمام و اشکور گیلان میبودند بدار السلطنه قزوین آمدند بعد از آن طایفهٔ تکلو اراده کردند که عداوتی
که در سوابق ازمان میان تکلو و استاجلو بوده تازه کرده آنچه از طایفهٔ استاجلو در زمان شاه جنت مکان نسبت به تکلو خصوصا

در دفع قزاق خان ولد محمد خان شرف الدین اغلی حاکم هرات که بافساد آن طبقه سمت وقوع یافته بود بدان سبب از سعادت
بساط قرب و منزلت دور افتادند درین هنگام که فرصتی چنین بدست افتاده در مقام انتقام شوند و چون از ان طبقه الله قلی
سلطان ایلک اغلی و جمعی کثیر از میرزادهای استاجلو در قزوین بودند و اراده قتل ایشان کردند بحسین قلی خلفا مصلحت دیدند
او بجهت انکه شنیده بود که الله قلی سلطان در روزی که استاجلو بر سر دولتخانه میرفتند گفته بود که رای صواب این است
که اول بر سر حسین قلی خلفا بریزیم یکمرتبه در اثنای تکلمات کنایه باو گفت که اگر سلطان حیدر یان برای تو عمل میکردند مهم ایشان
تمشیت می پذیرفت لهذا ارخای عنان کرده زیاده در مقام منع الجماعت نشد ایشان از اطوار و عدم مضایقه تفرس نموده
بیت اجتماعی سوار شده رو بخانه الله قلی سلطان نهادند و ایشان واقف شده درها را مضبوط ساخته در مقام مدافعه
در آمدند ملازمان بی حقیقت اکثر دست از معاونت کوتاه کرده سر خود گرفتند سی چهل نفری که از ارباب یقین بودند
پای ثبات افشرده بجنگ مشغول شدند طایفه تکلو که قریب یکهزار و پانصد نفر بودند از در و بام فرو ریخته تیغ بر سر الجماعت
نهادند الله قلی سلطان با چند نفر از پسران و اقوام و علیخان بیک ولد بیره محمد خان با چند نفر از جماعت چاوشلو و اقوام او
و دیگر اعیان استاجلو تا بیست و چهار نفر مقتول گشتند خانهای ایشان را تاراج و غارت نمودند حتی اطفال و عورات ایشان را
برهنه و عریان کردند و همچنین اجامره و اوباش و عوام الناس بهانه تکلو دست بغارت و تاراج خانهای
سلطان حیدریان گشاده کسی متوجه ضبط و منع اینها نتوانست شد و از خانه حسین بیک و صدر الدین خان و حمزه سلطان
و سایر سلطان حیدریان چندان از نفایس و اموال و امتعه و اجناس بیرون آمد که در خزانه خیال نمیگنجید و نهایت
خفت و خواری بر سر عیال و اطفال آن طبقه آمده و امیر خان موصلو ترکمان که در خوارزمی میبود باتفاق حسین خان شاملو
اراده قتل پیری بیک قوجلو و استاجلویان که با او در دار امین میبودند نموده بر سر خانه او رفته محاصره کردند و اکثر قشون
از سر او پراکنده شده سی و چهل نفر که اسم و رسمی داشتند توقف نموده دست به تیر و کمان گشادند تا تیر در ترکش داشتند
جنگ کردند تکلیان و ترکمانان و طایفه قوجلو که قریب ده هزار کس بودند سعی بسیار نموده پیری بیک را با تمامی آن قوم
بقتل آوردند و اسباب و جهات ایشان هباء منثورا شد و باعث کل ازین همه شورش و غوغا آن بود که ده پانزده روز اصلا
خبری از جانب قلعه قهقهه نیامد و امرا و مردم را دغدغه شد که مبادا سلطان حیدریان باستصواب خلیفه انصار قراداغلو
نسبت باسمعیل میرزا غدری اندیشیده باشند و عالم را بی صاحب تصور نموده مردم شروع در بی اعتدالیها کردند تا آنکه
خبر صحت اسمعیل میرزا و خروج او از قلعه رسیده نواب پریخان خانم حکم کردند که امرای تکلو باستقبال پادشاه رفته در شهر
توقف نمایند و ایشان عزیمت رفتن کرده شورش و غوغا فی الجمله تسکین یافت بعد از رفتن ایشان نواب سکندر ابراهیم میرزا

و مدتها در دار الاسلام بغداد و آن حدود توقف نموده از بیم خفت و بی اعتباری آرزوی وطن نکرده در آن ولایت ایام
حیاتش سپری گشت و از وزرا و امرای عظام و کلانتران ارباب اهالی ممالک جمعی کثیر که در درگاه معلی و مجلس بهشت آیین
راه مطایبه و همزبانی داشتند و بخدمات مامور میگردیدند که تفصیل آنها موجب اطناب بود از منشیان محمد بیک تبریزی که از
اقوام میرزا کریماست که منشی الممالک بود و سابقه خدمتکاری قدیم داشت فوت شد و منصب انشاء ممالک باخدی مفوض
نشد میرزا محمد ولد خواجه علی بیک سرخ کرمانی که نسبت خویشی با محمدی بیک مذکور داشت و قاضی عبد الله طوسی خواجه
علاء الدین منصور هروی بخدمت انشاء ممالک قیام نموده از زمره مجلسیان بودند میرزا محمد در زمان اسمعیل میرزا منشی الممالک
گشته بغایت معزز و محترم گردید و در زمان نواب سکندر شان بعد از قتل میرزا سلمان مستوفی الممالک در زمان ابو طالب میرزا
بمنصب وزارت ترقی نموده مآل حال در زمان خجسته نشان حضرت اعلی شاهی ظل اللهی رقم زده کلک بیان خواهد گشت و سهم
از ارباب قابلیت و استعداد در زمرهٔ خوشنویسان بودند اما قاضی عبد الله در فن انشا بر اقران رتبه رجحان داشت
ذکر حکماء مسیح انفاس از این طبقهٔ فضیلت نشان در ممالک ایشان جمعی کثیر بودند بذکر چند نفر که بسمت ملازمت اشرف
قیام داشتند و مشاهیر این طبقه بودند اقدام رفت حکیم غیاث الدین علی کاشی مردی صادق القول و راست گفتار
ساده لوح بود در اکتساب علوم متداوله کما ینبغی سعی نموده در علم طب مرتبهٔ کمال داشت بعد از فوت برادرش حکیم نور الدین
بملازمت اشرف فایز گشته در سلک حکما انتظام یافت در معالجات مرضی ید بیضا نموده و قولش در میانهٔ حکماء قدوه
قانون بود در خدمت شاه جنت مکان بجهت صدق اخلاص و راست گفتاری زیاده از اقران محل اعتماد بود حکیم
کمال الدین حسین شیرازی طبیب فاضل دانشمند نیکو اخلاق بود در اول حال حکیم مرتضی اعظم شاه نعمت الله یزدی گردیده
در خدمت او میبود بعد از فوت او در سلک علمای درگاه معلی منسلک گردید اختیارات خاطر بدیع نما و تصرفات منطق مسیح
آسایش اکثر اوقات از مسلک خطا دور افتاده معلولان علل مزمنه و مریضیان امراض مختلفه بیمن معالجاتش صحت
مییافتند چون بتوسیع مشرب مشهور گشته بطریق ارباب ریا زهد فروش نبود باحتمال ارتکاب شرب خمر که اطبا بجهت صحت
ابدان عموم جایز میشمارند از شاه جنت مکان زیاده توجهی نیافت و در زمان نواب سکندر شان ملازمت خان احمد
گیلان اختیار نموده بدان ولایت رفت و مدتها در خدمت او معزز و معتبر بوده والی مذکور با او مباحثه طب مینمود و اوقات
حیاتش در آنجا سپری گشت حکیم ابو نصر ولد صدر الشریعه گیلانی مردی وجیه و خوش محاوره و خوش کلام و بغایت
صالح و معالج خوب بود اگرچه معالجاتش در اردوی معلی موافق امزجه مرضی افتاده و در آن فن شهرت تمام یافت
و در بیماری شاه جنت مکان راه خدمت شبانروزی یافته محسود امثال و اقران گردید و در خدمت شاهزادهٔ مدار

سلطان حیدر میرزا قرب و منزلت تمام یافته بمحض توجه و التفات بر سایر حکما تعظیم جاهلانه می جست و بالآخره همین باعث
آن شد که در قضیهٔ ارتحال شاه جنت مکان او را در معالجه بخیانت متهم داشته در دولتخانهٔ همایون بدست قورچیان
حوضخانه بقتل رسید میرزا محمد شیرازی قوم حکیم کمال الدین حسین حکیم فاضل دانشمند نیکو اخلاق بود در معالجه مرضی ید بیضا
کار میفرمود و اکثر حکماء عصر قول او را معتبر و تصرفاتش را در معالجاتش معتمد علیه و موثوق میدانستند جمعی از اطبا شاگردی
او افتخار کرده مباحثه کتب طب با او میکردند و الحق بقراط زمان و افلاطون دوران بود عایتش او نیز بطریق حکیم کمال الدین
حسین بتوسعه مشرب مشهور و از توجهات پادشاهی مهجور بود و راه خدمت کمتر داشت و بعضی اوقات در اردوی معلی
و بعضی اوقات در دار العبادهٔ یزد روزگار میگذرانید حکیم عماد الدین محمود او نیز نسبت قرابت و خویشی با این دو حکیم
دانشمند داشت و در علم و حکمت میانهٔ همگنان طاق و در دانشوری و حذاقت مشهور آفاق بود و رسالات مرغوب
و نسخهای غریب از و در علم طب و ترتیب معاجین و مصالحه امراض مزمنه خصوصاً جرب و جذری صغیر و کبیر که بین الجمهور آتشک
مشهور است در میان اطبا معتمد علیه است در اوایل حال در خدمت عبد الله خان استاجلو حاکم شروان میبود عبد الله خان
بجهتی از جهات تغیر مزاج با او نموده آتش غضبش افروخته گشته او را بسرما و برف تعذیب کرده یکشب تا صباح او را در میان
برف گذاشته بود چنانچه جناب حکمت مآب دران قضیه باقراط خوردن افیون علاج خود کرده از آن بلیه سالم ماند و چون خود
افیونی بود بافیون اعتقاد تمام داشت و چون شاه جنت مکان در رواج و رونق آستانهٔ مقدسه حضرت امام الجن و الانس
باقصی الغایة توجه مرعی داشته از هر طبقه آنچه بهتر بود بخدمات آن سرکار تعیین میفرمودند او نیز بطبابت سرکار فیض آثار
مامور گشته مدتها در مشهد مقدسهٔ معلی بمعالجهٔ مرضی مشغولی داشت و الحق جامع صفات کمال و زبدهٔ اصحاب فضل و گزیدهٔ
ارباب افضال بود حکیم ابو الفتح تبریزی مشار الیه از اطبا شهر تبریز است و چون حقیر الجثه بود بین الجمهور بحکیم کوچک
استهار دارد و دران شهر از سایر اطبا امتیاز تمام داشت در تشخیص مرض و احوال مرضی منفرد بود و اگر مریض حبط
زده بود ولی انگه بسوال احتیاج داشته باشد از دیدن نبض ادراک آن حبط زده اظهار مینمود که این کوفت از اکل و شرب
غذای کدام شربت است بکسی اگر واقع شده بوده است آن را نیز اظهار میکرد و اکثر اوقات مطابق واقعه می افتاد
و این شیوه را بسرحد اعجاز رسانیده بود جناب حکمت مآب در زمان سلطنت اسمعیل میرزا در خدمت او قرب و منزلت تمام
یافته از جملهٔ مقربان و محرمان حریم عزت گردیده از سایر اکفا و اقران بشرف قرب و منزلت امتیاز تمام داشت و در
زمان نواب سکندر شان که امیر خان موصلو ترکمان حاکم تبریز و امیر الامرای آذربایجان بود جناب حکمت پناهی در
سلک ملازمان خان آمده در خدمت او تقرب بسیار داشت و بعد از واقعه امیر خان چون از خواهان او بود نواب جهانبانی

کرمنصب ایشیک اقاسی باشی گری داشت باتفاق میرزا سلمان ناظر اسباب سلطنت و پادشاهی و چتر زرین و نقارخانه و میوتاکی
برداشته باستقبال رفته در چمن زنجان بسعادت ملازمت مشرف شدند و ذکر جلوس اسمعیل میرزا سابقا سمت تحریر یافت که اسمعیل میرزا
ارشد اولاد شاه جنت مکان و برادر اعیانی نواب سکندرشان بود بجهت ارتکاب بعضی از محرمات که لازمه نشاء جوانیست مثل
مصاحبت با دیوانه حیران که مرضی خاطر اشرف شاه جنت مکان نبود گذاشتن او را در اردوی همیون مصلحت ندیده نواب
سکندرشان را از دار السلطنه هرات طلب فرموده او را در عوض بحکومت خراسان فرستادند و محمد خان شرف الدین اغلی
تکلو بدستور لله میرزا شده سلوک او در خراسان نیز پسند اشرف نیامد و بطایفه تکلو اندکی بی اعتماد شده بودند بدستور
نواب سکندرشان را بهرات فرستاده او را طلب داشتند و بی انکه بشرف ملازمت دریابد سوندوک بیک قورچی باشی حسب الامر اعلی
او را از حوالی قزوین گذرانیده و بقلعه قهقهه برد و حکام قلعه که هرچند سال دیگری تعین میشد بمحارست شاهزاده قیام داشتند
تا انکه نوزده سال و ششماه و بیست و یک روز در قلعه روزگار گذرانیده و درین هنگام حکومت قلعه بخلیفه انصار تعلق داشت
و جمعی از قورچیان حسب الامر شاه جنت مکان بحراست شاهزاده مشغول بودند که خبر ارتحال شاه جنت مکان و قتل سلطان
حیدر میرزا باو رسید بحسب اتفاق خلیفه انصار بشکار رفته در پای قلعه نبود چون اسمعیل میرزا بخلیفه انصار بی اعتماد بود و او را
سلطان حیدری میدانست و بقتل سلطان حیدر میرزا متیقن نبود و احتمال کذب میداد با قورچیان متفق شده احتیاطاً
در قلعه را بسته ابواب دخول و خروج مسدود ساخت تا اخبار صحیح رسیده قضایای مذکور بوضوح انجامید و اعوان انصار
جمع آمده و خلیفه انصار در شکارگاه خبر جزم شنیده دانست که قضیه سلطان حیدر وقوع یافته بپای قلعه آمده در را مسدود یافت
هرچند تضرع نمود و اظهار بندگی کرد مفید نیفتاد مجملا تا سه روز هیچ آفریده را مجال دخول بقلعه ندادند تا انکه جمعی کثیر از اهل
اردو و مردم آذربایجان بپای قلعه حاضر شدند و قضیه قتل سلطان حیدر بتحقیق بظهور پیوست در را گشوده جوق جوق
مردم بقلعه رفته بشرف سجده میشدند و از طایفه استاجلو نیز جمع آمده بودند میر یار بیک از مصاحبان سلطان حیدر میرزا
که غایبانه ایشان را میشناخت در قلعه بقتل آوردند و سایر اعیان استاجلو نیز جمع آمده بودند خایف و ترسان گشته خود را
بدار الارشاد اردبیل انداخته در حظیره مقدسه سلطان الاولیا متحصن شدند بالجمله اسمعیل میرزا بعد از رسیدن حیدر سلطان
جابوق که از قزوین بطلب او آمده بود و اجتماع عساکر در ساعتی که خود اختیار کرده بود از قلعه بیرون آمده در خیمه حیدر
سلطان اقامت نمود همه روز جمعی کثیر وارد گشته بشرف سجده و پای بوس مشرف میشدند جماعه فرادا علو اراده قتل خلیفه انصار
کردند مشار الیه خود را بشرف خدمت رسانیده عرض کرد که سرتاپا مقصرم و مستوجب سیاست و اگر رضای اشرف مقرون
بقتل بنده است اشاره فرمایند که ملازمان این آستان بدان امر مبادرت نمایند و اگر رقم عفو بر تقصیرات بنده کشیده میشود بقدر

مورد توجه و التفات کردانند که این خجالت و سرافکندگی بیرون آیم اسمعیل میرزا فرمودند که من نذر کرده ام که اگر از کید
و غدر اعدا خلاصی یابم و روزگار بکام من کردد با هیچکس در مقام انتقام نباشم و چون تو شرط خدمت و نوکری بجای
آورده پاس امر ولی نعمت خود میداشتی که مرا مضبوط داشته باشی و با مر و نهی من التفات نمیکردی نوکر خوب چنین میباید
که در خدمت مرجوعه از هیچکس حتی فرزندی همچو من محابا نکند حکم شد که مشار الیه بدستور سابق در سلک امرا منتظم بوده باشد او
اندکی از دغدغه برون آمده آن اراده از خاطر قراداغلویان محو شد بالجمله نواب اسمعیل میرزا بعد از سه روز از پای قلعه کوچ
کرده باهستگی طی مسافت مینمود تا بدار الارشاد اردبیل آمده شرف زیارت حظیرهٔ مقدسه دریافت و از انجا منزل بمنزل می آمد
تا در چمن زنجان سلطان ابراهیم میرزا و میرزا سلمان ناظر و اکثر اهل خدمت شاه جنت مکان رسیده دولتخانهٔ مبارک از حرم
و دیوانخانه و بیوتات پادشاهی نصب کردند و چتر زرنگار پادشاهانه بر سر او افراخته بعظمت و شوکت هر چه تمامتر بار دو آمده
در دولتخانه نزول کرده سلطان ابراهیم میرزا بشرف ملازمت رسیده سجدهٔ تحیت مبارکبادی بتقدیم رسانید و اسمعیل میرزا
او را در آغوش مهربانی کشیده انواع تفقد و دلجوئی بظهور آورده او را بابا خطاب کرده انیس مجلس و مصاحب دائمی کردانید
در منزل مذکور پیره محمد خان استاجلو نیز از گیلان رسیده و امام قلی میرزا را آورده قبل ازین نگاشتهٔ کلک بیان گشت
که مراد خان استاجلو عمدهٔ سلطان حیدریان بود و شاه جنت مکان بعد از صحت از بیماری او را به تسخیر قلعهٔ لکور فرستاده
هنوز در پای قلعه بود که قضیهٔ ارتحال شاه جنت مکان و شهادت سلطان حیدر میرزا بوقوع انجامید مراد خان از لکور
بلاهیجان رفته به پیره محمد خان استاجلو ملحق شد و پیره محمد خان در میانهٔ امرای استاجلو بدوستی اسمعیل میرزا متهم بود برا که
شاه جنت مکان او را با بعضی امرا جهت آوردن خزاین و تحقیق تصرفی که اسمعیل میرزا در خزاین نموده بود بجانب قلعه
فرستاده همگی رفقا بنا بر خوش آمد گوئی شاه جنت مکان با شاهزاده بی اندامی بسیار کرده بودند اما پیره محمد خان
با او بادب سلوک کرده بود و بین الجمهور چنین اشتهار یافته بود که با شاهزاده عهد و پیمان در میان آورده دختر خود را
نذر او کرده صوفیان و ارباب اخلاص او را بدوستی اسمعیل میرزا مطعون میساختند و چون جمعیت ایشان در لاهیجان
بمسامع جلال رسید بنا بر آن که پیره محمد خان را از دولتخواهان خود میدانست خاطر از و جمع داشت اما دغدغه کرده که مبادا
مراد خان او را از جادهٔ اخلاص منحرف سازد و امام قلی میرزا را دست آویز خود کرده در مملکت گیلان که جای محکم و حصن متین است
توقف نمایند و طایفهٔ استاجلو آنجا را مامن خود ساخته لوای طغیان مرتفع کردانند علیخان بیک ترکمان داروغهٔ دفترخانه را
نزد پیره محمد خان فرستاد که فیمابین عهد و شروط همان است که در قلعه نموده ایم و در هر باب طایفهٔ استاجلو هر گونه التماس
نمایند بانجاح مقرون است اما چون مراد خان باعث فتنه و فساد گشته در میان قزلباش رسم دو بی انداخته چشمهای او را کنده

خود با برادرم امام قلی میرزا را بر داشته باستقبال موکب همیون آید چون علیخان بگیلان رسید و پیره محمد خان فوز را امتثال
امر اعلی کرده کلمهٔ بالراس والعین بر زبان آورده علیخان بیک بخدمت مرجوعه قیام نموده بازگشت و پیره محمد خان
در رکاب شاهزاده والا متوجه استقبال شده در چمن زنجان بسعادت ملازمت فایز گشته و بانواع تفقدات پادشاهانه
سرافراز گشت اسمعیل میرزا امام قلی میرزا را فرزند نامید در آغوش مهربانی کشیده از انجا منزل بمنزل با کمال شکوه و عظمت
و کامرانی بتانی طی مسافت نموده در قزوین نزول نمودند شاهزادکان و حسین قلی خلفا و امراء عظیم ایشان که در شهر
بودند بسعادت ملازمت فایز گشتند و بجهت ملاحظهٔ ساعت بشهر نیامده بجانب شمالی شهر نزول کرده و در این منزل
حسین بیک را در کسوت شبانان نمدپوش و کلاه نمدی بر سر برسوائی آوردند که کس چنان مبینا د همه خلایق از اطراف
و جوانب بطعن و لعن یاد میکردند و کارد و شمشیر و خنجر برو حواله کرده بودند و محافظان مانع میشدند چون بنظر عالی اسمعیل
میرزا در آمد سجده کرد و بمصلحت وقت خود نگاهی بر اطراف و جوانب حضار مجلس کرده گفت سبحان الله از میانه این همه
مردم همین گناه کار ما بوده ایم اسمعیل میرزا فرمودند که جمعی دیگر در باب سلطان حیدر از تو بجد تر بودند کاسهٔ همه بر سر تو شکست
حسین بیک سر بر آورده گفت که ای پادشاهم عالی سلطان حیدری بودند غایتش اقبال تو بلندی نمود و خدای تعالی
بمصلحت خود عمل کرد اگر در مقام انتقام خواهی بود عالمی را قتل کن اول مرا اسمعیل میرزا تصدیق سخن او کرده این مقدمات
باعث تاخیر قتل او شده او را بمجلس فرستاد حضار مجلس خصوصاً خلفا که در سیاست او مبالغه داشتند ازین سخنان زبان
بکام کشیده خاموشی گزیدند روز دیگر از انجا بسعادت آباد که احداث کرده شاه جنت مکان و باغ ارم نشان است
تشریف آورده سیر فرمود و بملاحظهٔ ساعتی که اختیار کرده بود داخل دولتخانهٔ مبارک نشد و جهت سکنی چند روز
خانههای حسین قلی خلفا تعین یافته از باغ بمنزل او رفت و در انجا سلطان مصطفی میرزا را حاجی اویس سلطان بیات
آورده بود بپای بوس اشرف مشرف شد و اسمعیل میرزا روی شاهزاده را بوسیده استمالت داده میان برادران بمجلس
امر کرد و شاهزاده را اراده نشستن هیچ یک از برادران تعظیم او نکردند و خود پائین تر از سلطان سلیمان میرزا که بسال از و بزرگتر
بود جا اختیار نموده بر سایر برادران تقدیم کرد و اسمعیل میرزا در مقام تفقد برادران در آمده مهربانیهای زبانی بظهور
آورده گفت اگر شما با من در مقام محبت و راستی باشند انشاء الله تعالی من با شما بنوعی سلوک خواهم کرد که هیچ پادشاهی
با برادران نکرده باشد اما دل او از این حکایت خبر نداشت و مکنون خاطرش جز افنا و اعدام ایشان چیزی دیگر نبود و عاقبت
آنچه در خاطر داشت بمنصهٔ ظهور آورد چنانچه در محل خود سمت گذارش خواهد یافت فتح الله بیک و شاه قلی بیک و نذر علی بیک
و شاه وردی بیک برادران حسین بیک را آوردند ایشان را بامراو سلطان گنگرلو که در سلک امراء استاجلو منتظم بود سپردند

او بجهت رشد و اعتبار خود هر چهار را در خانه خلفا بقتل آورد چنین قرار یافته که هر کس را با یایاق یکانه می سپردند نگاه

میداشتند هر کس را با یایاق خودش می سپردند همان لحظه بقتل می آوردند و چهارده روز در خانهٔ خلفا بسر برده اکثر

امرا بطریق معهود ملازمت در خانه نواب پریخان خانم مینمودند اینمعنی را باعث اعتبار و رفع درجات نزد پادشاه

میدانستند و کلای نواب مشار الیها آیین پادشاهانه و تزدک و طمطراق در خانهٔ زیاده از ایام شاه جنت مکان طرح

نهاده بوابان و وکلا و ملازمان بطریق سلاطین نظم و نسق درگاه مینمودند و اعتقاد نواب خانم این بود که چون سلطنت

اسمعیل میرزا بسعی او صورت بست و در زمان شاه جنت مکان نیز همیشه ممد و معاون او بود زیاده از شاهزاده سلطانم

همشیرهٔ شاه جنت مکان در امور پادشاهی صاحب دخل خواهد بود بحجب تقدیر بر عکس مطلوب نتیجه داد بام استخان کنایه آمیز

در باب ملازمت در خانه خانم میگفت نوبتی تصریح کرده گفت که مکر یاران نفهمیده اند که دخل عورات در امور مملکت

لایق ناموس سلطنت و پادشاهی نیست و آشنائی مردم بمخدرات استار دودمان علیه قبیح است امرا از حقیقت کار آگاه

شده ترک تردد نمودند درین اثنا مزاج جناب اسمعیل میرزا از خلفا منحرف گشته در مقام کسر شوکت او در آمد سبب ظاهری

که بمقتضای عقل دور اندیش بمیزان خرد سنجیده مینماید جز این نبود که ظرف طبیعت خلفا از بادهٔ غفلت و غرور بالا مال و زیاده

از حد اعتدال بزرگ شده بود و خود را پادشاه نشان قرار داده منت عظیم بر اسمعیل میرزا داشت و این بار بر خاطر خطیر

پادشاهان بسیار گران میباشد و بر صاحب وجودی که خود را موجود مجازی نساخته باشند القا مینمایند و سبب دیگر

که بعد از ان ظهور یافت آن بود که چند روز که از قتل سلطان حیدر میرزا گذشت خبری از جانب قلعه نمی آمد خلایق مضطرب بودند

خلفا گفته بود که بسبب اضطراب مردم حیث سلطان محمود میرزا هم پسر شاه جنت مکان است جوانی قابل و شایسته پادشاهی هست

و نواب پریخان خانم نیز عرض کرده بود که ظن غالب آنست که اسمعیل میرزا در شب اول که خبر فوت شاه جنت مکان

بقلعه رسیده سلطان حیدریان ضایع کرده اند اگر اینمعنی بوضوح پیوندد سلطان محمود میرزا را پادشاه کنیم نواب خانم

فرمودند که برادر اعیانی من سلطان سلیمان میرزا از وبن بزرگتر و بجهت برادری من بپادشاهی سزاوارتر است او را

پادشاه میکنیم درین اثنا خبر صحت ذات اشرف از قلعه رسید دران چند روز که اسمعیل میرزا در خانهای خلفا بود معاندان او

این مقدمات را در خلوت بعرض رسانیده چنانچه مزاج پادشاه را از و منحرف ساخته بودند نی نی غلط گفتم هیچ یک از اینها

نبود بلکه حق سبحانه و تعالی که منتقم حقیقی است بمصداق کلام صدق انجام من اعان ظالما فقد سلطه الله علیه مزاج اسمعیل

میرزا را بدو متغیر ساخت و زمانه بطلب خون ناحق ریختهٔ شاهزادهٔ مظلوم سلطان حیدر میرزا برخواسته زیاده ازین تاب

اقتدار آن ظالم بدنهاد نیاورده عنقریب ساعیان قتل آن شاهزادهٔ مغفور و قاتلان او هر یک به بلائی گرفتار آمدند بالجمله

چون اسمعیل میرزا نسبت بخلفانی اعتماد شد اول اورا تکلیف منصب عالی وکالت دیوان اعلی و نیابت نفس همیون کرد مشروط
برآنکه منصب دیگری بخلافت داده شود و مطلب اسمعیل میرزا آن بود که چون صوفیان خلفا را خلیفه و نایب مرشد کامل
و حکم او را ثانی حکم مرشد میدانند دران هنگام قریب ده هزار کس ازان طبقه در قزوین اقامت داشتند که از اول و
جان محکوم حکم خلفا بودند و خلفا باستظهار ایشان اینهمه تسلط و اقتدار یافته بود خواست او را امتحان نماید گفت که
پایهٔ تو از مرتبهٔ خلفانی گذشته باید که متکفل منصب وکالت دیوان اعلی گردی مشار الیه در جواب گفت که منصب خلافت را
از دست نمیگذارم اگر وکالت و خلافت هر دو باشد فبها و الا بوکالت راضی نیستم چون پایه خود را از وکالت برتر
میدانست قبول نکرد اسمعیل میرزا ازین حکایات اظهار آزردگی کرده شکوه بر زبان آورد و امرای روملو را مخاطب ساخته
گفت که هرگاه صوفیان و طالبان از سخن مرشد کامل تخلف و تجاوز نمایند در طریق صوفیگری و سلوک مشایخ صفویه
چه مکافات دارد ایشان گفتند که هر کس از رضای مرشد کامل تخلف و تجاوز نماید صاحب خطا و مردود است گفت
پس خلفا چرا از سخن ما گذرد این حکایات بخلفا رسید صباح که بخدمت اشرف آمد که بعضی حکایات بعرض رساند چون بدر خانه رسید
ایشک آقاسیان باشارهٔ علیه مانع شده گفتند که هر چند که این خانهٔ تست اما پادشاه درین خانه اقامت دارد و تا محل
نزول پادشاه است دولتخانه قزلباش است و تو در خدمت پادشاه که مرشد ماست صاحب تقصیر و خطائی تا دامی
که مرشد کامل از خطای تو نگذرد در طریق صوفیگری و سلوک جایز نیست که داخل دولتخانه شوی در برابر درگاه نشین
تا مرشد کامل برضا آید خلفا امری که هرگز تصور و تعقل نکرده بود مشاهده نموده و دود حیرت بدماغش راه یافت و
تا وقت ظهر در در خانه بطریق گناهکاران نشست و جمعی کثیر از مردم روملو و غیره در اول روز با او موافقت نمودند اسمعیل میرزا
کس بیرون فرستاد که خلفا بمنزل خود رود که ما هر سخنی که با او داشته باشیم خود با او گفته و شنید خواهیم کرد خلفا ازین حکایات
فی الجمله اطمینان قلب حاصل نموده همکنان را تصور آنچنان که پادشاه بمنزل او رفته تدارک خاطرش خواهد کرد آن روز
خانه نشین بود و بتغافل گذشته صورت ملاقات روی نموده امرا روملو بدستور رفیق او بودند روز سیم اسمعیل میرزا
بداق را که از امراء روملو مردی ترک راست اعتقاد بود طلب نموده گفت که خلفا چه میگوید او جواب داد که از تخلف امر
پادشاهی نادم و پشیمان است و بهر خدمتی که اشاره شود که اگر همه سگبانی این آستان باشد منت بجان داشته بدان
قیام مینماید میرزا اسمعیل گفت که اگر راست میگوید و مطیع امر ماست ما به ازین خدمت او را بامری مامور میسازیم که موجب
رفع درجات دنیا و آخرت او باشد او را قورچی باشی مشهد مقدس معلی کردیم که من بعد در روضهٔ مقدسهٔ حضرت
امام الجن و الانس خدمت کرده هم در خراسان اعتبار دنیا و هم اجر آخرت داشته باشد باید که همین لحظه او را

سوار کرده روانه سازی دلوبداق امرا و روملو و سایر خواهان خلفا دانستند که اسمعیل میرزا باو بی اعتماد است و بودن او
در اردو ممکن نیست شخصی را که سر نخوت و غرورش بوکالت دیوان اعلی فرو نمی آمد تکلیف قورچی باشیگری مشهد مقدس
که درخور او نبود ملازمتش نمیدانست و باو حواله نمودن علامت غضب و بی التفاتیست از و دوری گزیده عموم طایفه روملو
حتی ملازمان بدرخانه اش نرفتند و او حیران در کار خود مانده بود که درین اثنا دلوبداق آمده پیغام شاهی گذارد و اورا
بسخن نگذاشته فی الفور سوار کرد و از شهر یک فرسخ بیرون برده باز آمده یراق و اسبابش همان لحظه بار کرده روانه کرد
چون خلفا بدامغان رسید علی خلیفه اقچه قوینلو حاکم دامغان حکمی ظاهر ساخت که خلفا در دامغان توقف نماید و هرچه بعد از ان
حکم شود بعمل آورد بعد از چند روز کور شاه علی روملو حسب الامر اعلی بدامغان رفته دیده عبرت بینش را از مشاهده صور تماشای
عجیب و غریب دنیا عاری و عاطل ساخته معدوم البصر گردانید مجملا چون اسمعیل میرزا خلفا را از شهر بیرون کرده از
منزل او بیرون رفته خانه شاهقلی سلطان یکان استاجلو که در ما بین میدان اسب شاهی قریب خانهای نواب پریخان خانم
واقعست فرود آمده در انجا نواب خانم و مخدرات استار سلطنت بشرف ملاقات فایض و فایز گشته زیاده مهربانی که متوقع
نواب خانم بود بظهور نیامد از انجا در ساعتی که خود تعین نموده بود بدولتخانه مبارک آمده تغیر و تبدیل بسیار در عمارت
دولتخانه کرده بعضی منازل طرح انداخت و همه روزه بجیابانها کار میکردند و بدینجهت گاهی بمنزل شاهقلی و گاهی در
خانهای نواب پریخان خانم و گاهی در باغ سعادت آباد بسر میبردند و طوایف قزلباش از اطراف و جوانب ممالک رو
بدرگاه معلی آورده کثرت و ازدحام خلایق در دار السلطنت قزوین بمثابه گشته که در کوچها و اسواق تردد و عبور دشوار
بود و تحف و هدایای سلاطین و پیشکش امرا و ملوک اطراف و ارباب و اهالی ممالک چندان در دار السلطنت قزوین جمع
شده بود که محاسب وهم از تعداد آن بعجز و قصور اعتراف داشت و چون ساعتی بجهت جلوس اختیار کرده بود جمیع
مهمات سلطنت و پادشاهی را موقوف داشته بروز جلوس وعده میکرد و مردم روز میشمردند و انتظار وقت میکشیدند
و طوایف قزلباش بنوعی مطیع امر و فرمانش گشتند که از جانب او نسبت بهرکس سوء مزاج فهم میکردند خویشان و اقربایش
بهانه انکه از سلطان حیدری بود بقتلش می پرداختند و بدینجهت جمعی کثیر از طایفه استاجلو راه عدم پیمودند حسین و الله قلی بیک
(حسین سارو سولاغ)
برادران محمدی خان تخماق که بالچیگری روم رفته بود ایشان خود همه روز در ملازمت اشرف میبودند ابوتراب بیک ولد
یعقوب بیک میرزا که از ایماق ایشان بود در وقتی که ایشان از دولتخانه بیرون آمده بمنزل خود میرفتند در کوچه تنگ
با چند نفر از مردم خود که در کمین غدر نشسته بودند شمشیر آخته آن دو میرزاده را پاره پاره کردند چون این قسم اعمال
قبیح در اردو بظهور می آمد و باز خواستی نمیشد مردم دلیر گشته این امر را بسند بمالک محروسه سرایت کرده هرکس در صدد تقبل

یکی از اعیان استاجلو قدرت مسافت بلاتاخیر مبادرت مینمود و از جمله حسین قلی سلطان افشار حاکم فراه و سایر امراء حد
که در دار السلطنه هرات بودند اتفاق نموده شاهقلی سلطان یکان استاجلو بیکلربیکی خراسان را بقتل آوردند مبین
اینمقال انکه شاه قلی سلطان بیکلربیکی هرات لله نواب کامیاب اشرف اعلی شاهی ظل اللهی بود و بعد از شرح واقعه شاه جنت مکان
امراء محال قریبه هرات را بجهت حراست سرحد طلب نموده بودند از امراء مذکوره حسین قلی سلطان افشار حاکم فراه قتل
شاهقلی سلطان را با خود تخمر ساخته با امراء رفیق مواضعه نموده در بیرون دروازه ملک جمعیت نمودند چون خبر مواضعه ایشان بگوش
اعیان استاجلو رسید ایشان نیز در درخانه سلطان جمعیتی با یراق و اسلحه بر خود مرتب داشته مترصد جنگ و پیکار گشتند
و امرا باو پیغام فرستادند که طایفه استاجلو مغضوب پادشاه اند و محل اعتماد نیستند و ما شهر و قلعه هرات را بتصرف تو
که در معنی خانه پادشاه است نمیگذاریم و استاجلو را دخل نداده خود حراست قلعه و مملکت مینمائیم که تا از جانب پادشاه بهر کس
تفویض کرده بسپاریم اولی اینکه سلطان از شهر بیرون آمده و اگر اراده رفتن بدرگاه معلی داشته باشد روانه شود
والا در گوشه نشسته منتظر امر پادشاهی باشد و جماعت استاجلو در مقام منازعت درآمده جواب دادند که ما حسب الامر
پادشاه حاکم این ممالک بودیم و مادامی که حکم عزلیت از جانب پادشاه حال بما نرسد دست از حکومت و مملکت کوتاه
نخواهیم کرد جهلا و سبکسران هر دو گروه بجوش و خروش درآمده از جانبین لشکرکشی و قیل و قال در میان بود
هرچند مردم صلاح اندیش در هرات بودند که اطفاء نایره فتنه توانند کرد اما بملاحظه سوء مزاج پادشاه بعموم طایفه
استاجلو ارخای عنان کرده در مقام دفع فتنه نشدند شاه قلی سلطان که مردم بزرگ صلاح اندیش عاقل بود از بیم
بدنامی طایفه استاجلو را از یراق بستن و لشکر کشیدن منع کرده ابواب ملاقات مردم را مسدود ساخته بحال خود نشست
و دست از داد و ستد مملکت کوتاه کرده منتظر بود که از جانب اسمعیل میرزا در باره او و حکومت هرات چه حکم شود انطایفه
بدین اکتفا نکرده علی الغفله بر سر خانه او هجوم کردند و جمعی که حاضر بودند در مقام مدافعه درآمده کاری نتوانستند ساخت
طایفه افشار بجانها درآمده در حالتی که او بی یراق و اسلحه ایستاده و مردم خود را منع میکرد تیغها کشیده در رو او بخشید
و بقتلش پرداختند رخوت خانه او بغارت و تاراج حادثات رفت بعد از وقوع این حال جماعت استاجلو از هرات
پراکنده شده غارت زده و پریشان حال بعضی نزد ابراهیم سلطان پسر شاه قلی سلطان که حاکم سرخس بود رفتند
و بعضی روانه اردو شدند و نواب کامیاب اشرف اعلی شاهی ظل اللهی که در آنوقت هفت ساله بود در هرات با لله و
محافظت مانده طایفه افشار و غیره که در هرات بودند بمظنه توجه اسمعیل میرزا زیاده ملتفت نمیشدند چون خبر قتل
شاه قلی سلطان باردو رسید اسمعیل میرزا علی قلی بیک ولد سلطان حسین بیک شاملو نواده درمیش خان را تربیت

فرموده بمرتبهٔ خانی و شرف مصاهرت این دودمان سرافراز نموده بحکومت دارالسلطنه هرات و امیر الامرائی خراسان
نصب فرموده و در قضیهٔ شاهقلی سلطان تغافل ورزیده در مقام بازخواست نشدند اعیان استاجلو که در اردو بودند
بیشتر از بیشتر پریشان حال گشته حیران کار خود بودند و هیچکدام آسوده حال شبی در بستر آسایش نمی غنودند و لحظه از دغدغه
خالی نبودند درین اثنا محمدی خان تخماق که از امراء معتبر استاجلو و بیگلربیگی چخور سعد بود و با ایلچیگری روم رفته بود معاودت نموده
بدارالسلطنه قزوین آمده بپای بوس اسمعیل میرزا مشرف شد و توجه و التفاتی که متوقع بود مشاهده ننمود بلکه در مقام
آن شد که الکاء چخور سعد را ازو تغییر داده جای او را بابو تراب سلطان که عم زادهٔ او بود دهد و شاهقلی سلطان قاتل حیدر اغلی
استاجلو نیز که از تابعین سعد بود و آمده بود التفات نیافت و طایفهٔ استاجلو در میانهٔ قزلباش خجلت زده و مضطرب الاحوال
شبی بروز می آوردند و گفتند که چون ما در خدمت مرشد کامل صاحب تقصیر و خطا شده ایم و تا مرشد کامل رقم عفو بر جراید
تقصیر و خطای ما نکشد خانه و زن و فرزند و آسایش بر ما حرام است همگی امرا و اعیان و یوزباشیان این طبقه بدر دولتخانهٔ
مبارک جمع شده در برابر درگاه رحل اقامت انداخته شب و روز آنجا بسر میبردند پیره محمد خان و محمدی خان تخماق نیز خود را در
سلک گناهکاران استاجلو در آورده در میان آن جماعت نشسته بودند و این معنی پسند خاطر اشرف نیامد مکرر اظهار نمود که پیره محمد خان
هرگز داخل این جماعت نبوده حالا چرا خود را داخل کرده حمایت و شفاعت مینماید مشار الیه ازین سخنان ترک رفاقت ایشان
نکرده و قریب بده شبانه روز بدر دولتخانه نشسته منتظر شرف عفو و امان بودند اما سایبانها در یکدیگر کشیده اسباب
و تجملات بزرگانه در آنجا آورده همه روزه شیلانها کشیدند و ظروف نقره و یراق ملوکانه در نظر ارباب و اعیان جلوه و جلوه
جلوه میدادند بعد از مدت ده روز اسمعیل میرزا تیری که در شب قتل سلطان حیدر میرزا جماعت استاجلو انداخته بیکی از
درختان چنار برابر چهل ستون بند شده تا غایت مانده بود کشیده بدست یکی از مقربان داده بمیان مجمع استاجلو فرستاده
که شما دعوی اخلاص و صوفیگری میکنید این چه تیر است و به چه باعث اند که این تیر را بجانب دولتخانه مرشد کامل و بطرف
نعش شاه جنت مکان انداخته اند آن جماعت در جواب گفتند که ما از بدو طلوع آفتاب دولت این دودمان قبله گاهی
نداشته ایم ابا عن جد خدمت این آستان کرده بجز این درگاه پناهی و امید گاهی نداریم جمعی از بیدولتان باغوای دیگران
راه صواب گم کرده مرتکب امور ناصواب شدند و هر کس این عمل کرده بجزای خود رسیده و میرسد دیگر آنرا چه گناه است
و مع ذالک همگی گناهکار و مستحق سیاستیم و در عالم اخلاص آنچه از جانب اشرف بما رسد از لطف و قهر آن شه کریم
گر تیغ بارد در کوی آن ماه، گردن نهادیم الحکم لله درین اثنا جمعی را بیرون فرستاد که سایبانها بر سر ایشان فرود
آورند و عوام الناس اسباب ایشان را غارت کنند و مردم هجوم کرده دست بغارت برآوردند و آن جماعه برسوائی تمام

واتباع که بمیدان اسب درآمدند شمخال سلطان در باغچه را گشوده باتفاق الجماعت اکثری سواره بباغچهٔ حرم درآمدند و بجست
جوی شاهزاده مشغول شدند سلطان حیدر میرزا چون دید که مخالفان هجوم آوردند از حرم متوجه بیرون شد رهها را مسدود و د
یوارها را باخود مخالف یافت و راه بیرون شدن نیافته دیگرباره باندرون حرم نزد والده رفت باستظهار آنکه قزلباش
حرمت حرم نگاه داشته باندرون نخواهند آمد تا لحظهٔ خود را در آنجا حفظ نماید که مردم او برسند ندانست که جمعی که سواره
بباغچهٔ حرم که تا غایت محل حیاء ارباب اخلاص بود درآمده باشند ملاحظهٔ ادب نخواهند کرد الجماعت خود پای از دایرهٔ ادب
بیرون نهاده بحرم خاص میان عورات درآمدند و او را طلبیدند شاهزاده علاجی دیگر نیافت با والده و بانسوان لباس
ایشان پوشیده از خانه بیرون آمده بخانهٔ دیگر میرفت حسین بیک مذکور از زمرهٔ کشیک آقاسیان حرم و علی بیک شاملو او را
شناختند اشاره کردند که مطلوب شما اینست جمشید بیک چرکس غلام سلطان سلیمان میرزا و علیخان بیک یوزباشی روملو
درو آویخته بیرون کشیدند خلفا و شمخال سلطان فی الفور تجویز قتل او کردند چندان خنجر و شمشیر و نیزه و تیر برو نهادند تا آنکه
سرو ریاض سلطنت را که در گلشن اقبال نشو و نما یافته بود و نسیم ممات را از حوالی او مجال وزیدن نبود از پای درآوردند
و همان لحظه سر فرخندهٔ او را که بخنجر چرخ فرو دنمی آمد از بدن جدا کردند در حینی که علیخان بیک گرجی خال شاهزاده و ارلق بیک [?]
و جمعی کثیر از فدویان شاهزاده درها را درهم کوفته شاه حیدریان نعره زنان بدر حرم نزدیک رسیده بودند سر سلطان
حیدر را از میان ایوان بمیان آن گروه انداختند و فریاد کردند که اینک سر پادشاه شما از مشاهدهٔ این حال آتش
سطوت و استیلای آن قوم بآب یأس و دشمن کامی منطفی گشت و دست شان از کار و کار شان از دست بیرون رفت
چون دولت از آن طایفه روگردان شده بود با وجود آنکه شاهزادهٔ جوانبخت کامکار سلطان مصطفی میرزا جوان
قابل هژده ساله و شایستهٔ دولت و اقبال بود در دست داشتند و ممکن بود که سلطان حیدریان او را در عوض
پادشاهی بردارند دیدهٔ بصیرتشان از مشاهدهٔ این حال تیره و تاریک شده قدرت این نیافتند که در شهر توقف
نموده اندیشهٔ دیگر بحال خود نمایند بهیئت اجتماعی از دولتخانه بیرون آمده روی بصحرا نهادند که بر سر اسب جانقی نموده
رای ایشان بهرچه قرار یابد عمل نمایند چون زمانه اسباب پادشاهی و سلطنت حضرت اعلی شاهی را سرانجام میداد
هرگونه فکری و تدبیری که عقلا و ارباب فطنت هر دو گروه می اندیشیدند از خطا و صواب آنچه منتج حصول مقصود بود بحیز
ظهور نمی آمد چون مقدر الهی بود که اسمعیل میرزا چند روزی قدرت و اقتدار یافته مصالح خلافت و پادشاهی نواب کامیاب
تا بر وجهی که بر لوح قضا نوشته بود سرانجام دهد هیچ رای این طبقه موافق تقدیر نیفتاد و آنچه صواب پنداشتند خطا
نتیجه داد بالجمله چون از دولتخانه بیرون آمدند چهار دانگ لشکریان و مردمی که زیاده تعین بودند و اسم و رسمی داشتند

بخانهای خود رفتند و با سلطان مصطفی میرزا و حسین بیک کسی چنان نماند ایشان لاعلاج روی بفرار نهادند چون جمعی که مانده
بودند همه از یکدیگر خایف و هراسان بودند بعضی از طایفه استاجلو از ایشان جدا شده بورامین رفته به پیری بیک موصلو که
از سلسلهٔ سلطان حیدریان فدوی بود پیوستند و چون طایفهٔ بیات که ده هزار خانه بودند و در گرهرود و آن حوالی
اقامت داشتند ملازم سلطان مصطفی میرزا بودند و شاهزاده اراده نمود که بمیانهٔ آن جماعت رود تفرقه و پراکندگی بآن جماعت
راه یافت حسین بیک که دو سه منزل در رکاب شاهزاده بود از غدر طایفهٔ بیات اندیشیده چون با محمدی لر که حاکم نصف
لرستان میلی بود و طریقهٔ محبت و آشنائی تمام داشت اراده نمود که نزد او رود و برادران خود را نزد شاهزاده گذاشته خود
به تقریبی جدا شده از لباس بیرون آمده و اسباب خود را الشبانی داده خود بکسوت شبانان در آمده پیاده قطع طریق مینمود
که خود را بلرستان رساند چون مرد منعم پاکیزه نهاد بزرگ منش بود بجفای پیاده وری و گرسنگی زیاده صبر نتوانست نمود
بآبادانی میل کرد صحرانشینان از اطوار و سیمای او بزرگ منشی تفرس نمودند و دانستند که از گریختگان است گرفته نگاهداشتند
در آن روزی که اسمعیل میرزا داخل قزوین شده او را بقزوین آوردند اما احوال سلطان مصطفی آنست که چون شاهزاده
بمیان بیات رسید حاجی اویس سلطان بیات از تشریف قدوم شاهزاده خبر یافته او را بدست آورده اما زیاده
احترامی نکرده بحسب ظاهر مرعات ادب نموده باطناً جمعی را بمحارست شاهزاده گماشت فی الفور کسی بقدغن بدار السلطنهٔ قزوین
فرستاده خلفا و اسمعیل میرزائیان را باین اعلام نمود که شاهزاده را گرفته نگاهداشته ام هرگاه موکب همایون پادشاهی
از قهقهه بمقر سلطنت رسد و مردم متوجه بپایهٔ سریر اعلی گردند او را بخدمت می آورم باقی احوال او و حسین بیک و سلطان
حیدریان در ایام سلطنت اسمعیل میرزا رقمزدهٔ کلک بیان خواهد گشت بالجمله خلفا و اسمعیل میرزائیان بعد از قتل سلطان حیدر
میرزا و تفرق هواخواهان او در آن شب جمعی را کشیک دولتخانه گذاشته بمنازل خود نزول نمودند و جمعی کثیر از هر طایفه در آن شب
سوار شده روی بقلعهٔ قهقهه نهادند چنانچه بعضی از طایفه استاجلو نیز که از آن معرکه بیرون آمده بودند متوجه خدمت
اسمعیل میرزا شدند و صباح آن روز جمیع امرا و شاهزادگان بدولتخانه همیون جمع شدند و سلطان ابراهیم میرزا باستظهار
آنکه در وقت سواری از آن جماعت تخلف نموده بر سر دولتخانه نیامد و خود را اسمعیل میرزا دانسته بدولتخانه آمد و امرا تعظیم
و تکریم بقاعدهٔ مقرر کردند الله قلی سلطان ایجک اغلی نیز که در وقت سواری از ایشان تخلف نموده بخانه خود رفته بود با نعیم
مستظهر بود با علیخان بیک ولد پیره محمد خان و جمعی از میرزادهای استاجلو بدولتخانه آمده در جرگهٔ امرا نشست اما آبروئی
نداشت زال بیک و فرخ بیک گرجی و حمزه سلطان طالش و جمعی دیگر از سلطان حیدریان و بعضی دیگر که از حسین بیک تخلف
نموده نرفته بودند کس فرستاده از خانهای خود گرفته بدولتخانه می آوردند و بضرب تیغ انتقام روانهٔ راه عدم می نمودند

که کس پناه و پراکنده شده خود را بمساکن خود رسانیدند و چند روز پیره محمد خان مغضوب بود بعد از چند روز طلب نموده اظهار کرد
که سلطان مصطفی میرزا بجهت دوستی سلطان حیدر و سلطان سلیمان بجهت آنکه از همشیره‌اش پریخان خانم بسبب اعتبار
ظاهری نشده و آنچه توقع داشتند بظهور نیامده با من عداوت دارند و من از ایشان ایمن نیستم پیره محمد خان عرض کرده بود
که هرگاه خاطر مبارک پادشاه از ایشان غبارآلوده باشد یکی از قلاع فرستند که عمر ایشان در قلعه سپری شود اسمعیل میرزا
بطنز باو گفته سلطان مصطفی پرورده طایفه استاجلوست او را شما و سلطان سلیمان را شمخال چرکس که خال اوست
می‌سپاریم که هر کدام را میخواهید تربیت کرده پادشاه کنید روز دیگر حکم شد که حاجی اویس سلطان مصطفی را بمنزل
پیره محمد خان برده باو سپارد و قبض بگیرد و همچنین سلطان سلیمان میرزا را بخانه خالوی او فرستادند چند روز این گفتگوی
در میانه طایفه استاجلو بود و هر چند نمیخواستند که بخون اولاد شاه جنت مکان دست آلایند اما عقلای این طایفه دانستند
که اسمعیل میرزا جز بافنا و اعدام شاهزاده بنوعی دیگر راضی نمیشود علاج دیگر ندانستند عاقبت رای همگی قرار یافت که او را ناچیز
گردانند شاهزاده از عقل و فراستی که داشت این معنی را فهمیده در آن چند روز که در منزل پیره محمد خان بود همه شب
مترصد قتل بوده بطاعت و عبادت میگذرانید تا آنکه شبی چند نفر از ضال این طایفه بخوابگاه شاهزاده رفته او را
ناچیز کردند شمخال نیز با سلطان سلیمان میرزا همین عمل نموده هر دو را در یکشب شربت شهادت چشانیدند و نعش ایشان را
بآستانه مقدسه امامزاده حسین عم برده دفن کردند بعد از این قضایا پیره محمد خان مورد شفقت و مرحمت تربیت گشت
دختر او را که نامزد اسمعیل میرزا بود عقد نموده و طوی پادشاهانه کرده با او زفاف کرد و دختر حسین خان سلطان خنوسلو را که نیز
خواستگاری نموده هر دو را در یکشب بحرم محترم درآوردند بعد از دامادی استاجلو در مقام شفقت درآمده و ابراهیم
سلطان و مرشد قلی سلطان پسران یکان شاهقلی سلطان را تربیت کرده ابراهیم سلطان را حاکم قزوین و مرشد
قلی خان را بحکومت سیستان نامزد کرد طایفه استاجلو فی الجمله آبروئی یافته دیگر کسی دست درازی با ایشان نتوانست کرد
و از شاهزادگان نامدار سلطان ابراهیم میرزا مصاحب و انیس مجلس خاص بود باو گفت که تو شاه جنت مکان را بمنزله
فرزند بودی و بر سر پا خدمت او میکردی و حالا ما را بمنزله برادری ایشک آقاسی باشیگری لایق تو نیست تغیر آن داده او را
مهردار خود کرد که همه وقت در پیش نظر نشسته باشد و بشرف همزبانی و مکالمه مشرف باشد و منصب ایشک آقاسی باشیگری را
بحسین قلی سلطان شاملو تفویض نمود و میرزا شکرالله اصفهانی که مستوفی الممالک شاه جنت مکان بود بوزارت
دیوان اعلی منصوب ساخته میر شاه غازی مستوفی بقایا را مستوفی الممالک قرار دادند چون روز چند که جهت جلوس
تعیین کرده بود هنوز دور بود دخل در انتظام مهام ممالک نکرده انجاح مطالب خلایق را از ترک و تاجیک و سپاهی و رعیت

که در پایهٔ سریر اعلی جمع شده بودند بروز موعود وعده میداد و عمارات عالیه در دولتخانه طرح انداخته استادان ماهر همه روز

بکار میگروند و بهر جماعت از ارباب صناعت یکی از مقربان قزلباش سرکار دار بود مجملا اساس سلطنت و طمطراق پادشاهی

بنوعی طرح انداخته بود که قیصر و خاقان را از کمترین ملازمانش میشمردند صیت و صولت جهانبانی و آوازهٔ شکوه سلطنت و کامرانی

او بنوعی در اطراف و آفاق بلند شد که نقش مخالفت در آینهٔ خیال هیچ پادشاهی ذی شوکت صورت نمینمود و جمیع سرحدها از

امرا و حارسان و لشکریان خالی مانده بود و هیچ مخالفی را قدرت آن نبود که بجز طریق انقیاد قدم در عرصهٔ ممالک تواند نهاد

یا از سرحد ثغور قلمرو قزلباش بزغاله تواند برد الحق طرفه شکوهی عظیم و صلابتی سهیم داشت و چون روز وعدهٔ جلوس

نزدیک رسید اول اراده کرد که جهت ترویج نواب جنت آشیانی آتش داده نعش مطهرش را که همچنان در دولتخانه بود

باستانهٔ مقدسهٔ امام زاده حسین برده در آنجا نگاه دارند که در وقت بانیر نقل بمشهد مقدس معلی شود و یراق و اسباب آنرا

بروی قبر امام زادهٔ مذکور برده و خیمه و سراپرده بسیار نصب نموده مجلس عظیم آراستند و دوازده هزار ظرف اطعمهٔ الوان

شیلان و حلاوه سرانجام نموده نعش مطهر شاه جنت مکان را از دولتخانه بیرون آورده آن جنازهٔ مغفرت اندازه را اسمعیل

میرزا بدوش خود گرفته و سایر شاهزادگان موافقت نمودند تا بیرون دولتخانه آورده در آنجا اسمعیل میرزا سوار شد

شاهزادها تا آستانهٔ مقدسهٔ امام زاده حسین جنازه را کشیده باستانه رسانیدند و بعضی امرا نیز موافقت نموده نعش

در اندرون آستانه در جوار مرقد امام زاده با صندوق نهادند و صندوق پوش بر و انداختند و حفاظ بتلاوت کلام

ملک علام و ختمات قیام و اقدام نموده از انجا بمجلس آش رفته دوازده هزار قاب طعام و حلاوه کشیده فقرا و مساکین بل کافهٔ

انام مومنین از سپاهی و رعیت از ان بهره ور گشتند و چون خاطرش ازین امر فراغت یافت و در روز معهود جلوس همیون

بوقوع انجامید در ایوان چهل ستون جشن عظیم الشان و مجلس عالی ملوکانه ترتیب یافت و امرا و شاهزادگان و ارکان دولت

جمع شده اسمعیل میرزا با شکوه و عظمت تمام بایوان آمده بر فراز مسند پادشاهی جلوس نموده در مکان مبارک شاه جنت مکان

قرار گرفت و زمانهٔ غدار ناپایدار بر زبان حلال اینمقال ادا مینمود فرد خوش گرفتند حریفان سر زلف ساقی گر فلکشان

بگذارد که قراری گیرند بالجمله اول شاهزادگان و بعد از ان سادات و علما و مجتهدین و بعد از ان امرای عالیشان

و اعیان قزلباش و وزرا و ارباب قلم و اکابر و اعالی ممالک بشرف پای بوس مشرف شده و پیشکش و هدایا از ملوکه

اطراف که از بدایت خروج از قلعه تا حین جلوس در درگاه فلک اشتباه جمع شده بود بنظر عالی در آوردند و بعد از

جلوس همچنان مهمات ممالک در عقدهٔ تعویق بود و هیچ مهمی فیصل نمییافت و انتظار خلایق از حد گذشت بجهت رفع

تشنیع مردم نواب سلطان ابراهیم میرزا را مقرر کرد که باتفاق محمدی خان تخاق و میرزا علی سلطان قاجار و میرزا شکرالله

بعد از تسخیر آنولایت اکثر قبایل اوزبکیه که لشکر حاجم خان بودند کوچانیده بولایت دیگر فرستاده بود و از اعوان
و انصار او صاحب وجودی در خوارزم نمانده بود بالجمله عبد الله خان بعد از استماع خبر ورود حاجم خان جمعی
از امرای معتبر خود را با لشکر عظیم بر سر او بخوارزم فرستاد و بآن اکتفا ننموده خود متعاقب بدان صوب در حرکت آمد
حاجم خان چون از ورود لشکریان عبد الله خان خبر یافت متجنده آنولایت را جمع آورده بمقابلهٔ ایشان شتافت
و بین الفریقین محاربهٔ عظیم اتفاق افتاد چون آوازهٔ قرب وصول موکب عبد الله خان رسید تزلزل در بنیان ثبات
و قرار خوارزمیان افتاده درین حرکت شکست بجانب ایشان افتاد و حاجم خان منهزم گشته مجال توقف در آنولایت
نیافت و نخواست که خود را در یکی از قلاع محصور گرداند بالضروره باتفاق عرب محمد سلطان پسرش منهزم و پریشان
حال خود را از ولایت خوارزم بیرون انداخته روی بجانب استراباد آورد و در آنجا بمدد و معاونت بقیهٔ ترکمانان
صاین خانی خود را بسرحد قزلباش رسانید حضرت اعلی شاهی ظل اللهی از آمدن او خبر یافته کس باستقبال
او فرستاده بدرگاه معلی طلب فرمودند او دیگر باره بخدمت اشرف آمده در دار السلطنت قزوین بعز ملاقات
همایون فایز گردید از جانب اشرف لوازم تفقد و دلجوئی و اشفاق پادشاهانه بظهور پیوست اما بابا خان برادر
زاده اش که در شهر وزیر بود قلعهٔ آنجا را قایم کرده توقف نمود هر چند میدانست که هرگاه محصور گردد از هیچ
طرفی مددی باو منصور نیست و عاقبت گرفتار اعادی خواهد شد از عالم غیرت و مردانگی بجانب نیکنامی کشته
گشتن را بر حیاتی که بمذلت و خواری کذرد راجح دانسته مردانه وار دران قلعه اقامت نمود و لشکریان عبد الله
خان قلعه را محاصره نموده قریب بچهار ماه با لشکر بیشمار عبد الله خان تلاش کرده قلعهٔ شهر وزیر را نگاهداشت
عاقبت لشکریان او و مردم شهر و قلعه از مخاطرات قلعه داری واهمه نموده باو بیوفائی کرده میل بجانب عبد الله خان
نمودند او این معنی را دریافته با معدودی از ارباب حقیقت و وفا دروازهٔ قلعه را گشوده خود را فدائی وار بجانب ایشان
زد مجملا در دریای حرب غوطه خورده اوزبکان عبد الله خان بر دور او محیط گشتند و لحظه بلحظه عرصهٔ کارزار را
بر و تنگتر میکردند و بهیچ طرف راه بیرون شدن نداشت بالاخره در معرکهٔ رزم کشته شد و بقیة السیف پراکنده
شدند و الیوم حرف شجاعت و دلاوری بابا خان در خوارزم مذکور السنه و افواه است و عبد الله خان را مجددا
فتح تسخیر ولایت خوارزم تیسر پذیرفته بهر کس از مردم آن ولایت گمان خلاف داشت او را از میان برداشت
و قلاع را استحکام داده بماوراء النهر مراجعت نمود

ذکر منازعتی که درین سال میانهٔ مهدیقلیخان شاملو حاکم
شوشتر و جماعت افشار به سید مبارک والی عربستان بجنگ ظهور آمد

درین سال جمعی از مفسدان طایفهٔ افشار کوه گیلویه

خصوصاً جماعت افشلو با امیرخان حاکم آنولایت یاغی شده و در رامهرمز از قصبات کوه کیلویه جمعیت نموده الوفتح
بنک نوادهٔ خلیلخان را در میان خود بخانی برداشته در مقام عصیان و خلاف در آمدند مهدیقلیخان شاملو بر سر
ایشان رفته در مابین شوشتر و رامهرمز میانه ایشان حرب اتفاق افتاده طایفهٔ افشار از فوج قلیل شاملو منهزم گشته بپناه
بسید مبارک والی عربستان بردند و مهدیقلیخان همیشه سید مبارک را از مخالفان دولت قاهره شمرده متعرض
احوال اعراب حویزه و مردم او میشد و از سید مبارک زیاده حسابی نمیگرفت و با او غالبانه سلوک میکرد سید مبارک
از بدسلوکی مهدیقلیخان متشکی بود و مکرر اعرایض بدرگاه معلی فرستاده از و شکایت مینمود و میخواست که مهدیقلیخان را
گوشمالی داده او را اندکی از خمار بادهٔ نخوت و غرور بهوش آورد و منتظر فرصت میبود و در ینوقت جماعت افشار محرک
سلسلهٔ نزاع گشته او را بمحاربهٔ مهدیقلیخان ترغیب نمودند و او در مقام معاونت جماعت افشار در آمده با جمعی
از جنود عرب بر سر مهدیقلیخان آمده در وقتی که او از رامهرمز معاودت نموده بشوشتر می آمد سر راه برو گرفته
و بین الفریقین اندک محاربه واقع شد چون اعراب اضعاف مضاعف لشکر مهدیقلیخان بودند او صرفه در جنگ
صحرا ندیده خود را بحصاری که دران حوالی بود انداخت و اعراب آمده حصار را محاصره کردند چون حصار مذکور
زیاده استحکامی نداشت و ذخیره در آنجا نبود بالضروره با سید مبارک طرح صلح انداخت سید مبارک نیز
چون از حضرت اعلی شاهی ظل اللهی خایف بود و ملاحظه بسیار داشت بصلح راغب گشته میانهٔ ایشان صلح
وقوع یافته قرار یافت که سید مبارک کوچ کرده بطرف حویزه رود و مهدیقلیخان از حصار بیرون آمده بشوشتر
مراجعت نماید از جمعی مسموع شد که سید مبارک نسبت بمهدیقلیخان غدری در خاطر داشت و با اعراب قرار داده
بود که چون مهدیقلیخان از حصار بیرون آمده روانهٔ شوشتر گردد عطفهٔ عنان نموده بر سر او تازند و تنبیه و تادیب
او بپردازند سید بدر ولد سید مبارک که اظهار ارادت و اخلاص بدین آستان کردن مناص مینمود مهدیقلیخان را
از کید و غدر اعراب خبردار کرد او چند روز خود را در حصار محافظت کرده بیرون نیامد سید مبارک معلوم کرد که او
استشمام رایحه غدر نموده حزم و احتیاط مرعی میدارد بنابران توقف ننموده بجانب حویزه رفت والعلم عندالله
و شاهوردی خان عباسی در لرستان این مقدمات را استماع نموده اظهار دولتخواهی کرده بمعاونت
مهدیقلیخان متوجه آنصوب شد تا رسیدن او میانهٔ ایشان صلح مذکور اتفاق افتاده بود بالجمله چون مهدیقلیخان
خاطر از کید اعراب جمع کرد از حصار بیرون آمده متوجه شوشتر گردید و حقیقت حالات را عرضه داشت نموده بپایهٔ
سریر اعلی فرستاد چون حضرت اعلی نمیخواستند که سید مبارک ازین دولت روگردان شده اند و اعمال سابقه را بعفو

واغماض مقرون گردانیده بودند بمهدیقلیخان احکام مطاعه فرستادند که باسید مبارک من بعد سلوکی مستحسن نموده
اصلا دست درازی بالکا و مملکت او نکند و مطلق با عشایر و قبیلهٔ اعراب متعلقهٔ او کاری نداشته باشد
و ماناير غضب قیامت نهیب شاهانه دربارهٔ مفسدان افشار اشتعال یافته حکومت کوه کیلویه را ضمیمهٔ مهمات
فارس گردانیده بالله وردیخان مفوض گردانیدند و تنبیه و تادیب متمردان افشار و قلع و قمع بیدولتان آن طبقه
را بسعی و اهتمام او منوط فرمودند و خان مشار الیه بدان ولایت رفته جمعی کثیر از مفسدان افشار سیما ارشلو و
کندو نلو که خمیرمایهٔ فساد بودند بقتل رسانیده خرمن عمر بسیاری از قبایل سرکش جانکی و بندانی الوار را که
همیشه در آن ولایت آتش فتنه و فساد می افروختند بباد داده بر سایر الناس تحمیلات نموده سیدولتان
بدبخت و سرکشان افشار و الوار را چنان گوشمالی دادند که بعد از آن خیال فساد پیرامن خاطر ایشان نگشت
و مهمات آن ولایت را حسب المدعا سرانجام داده از غلامان خاصهٔ شریفه حاکمی در کوه کیلویه تعین نموده
مراجعت کرد و حقیقت حالات را بپایهٔ سریر اعلی عرض کرده خدمات او درجهٔ استحسان یافت و مشمول نوازش
و التفات شاهانه گردید ذکر آمدن جنود اوزبکیه از خراسان بتاخت و بعاد یزد و محاربه نمودن قزلباشیه با
ایشان و مغلوب شدن اوزبک خاطر ایشان درین سال جمعی از جنود اوزبکیه پای از دایرهٔ اعتدال بیرون نهاده بارادهٔ تاخت
و غارت دار العبادهٔ یزد از راه طبس و رباطات بغاره و خندق آمدند علیقلیخان شاملو قورچی ترکش حاکم
یزد بود محمد انجان قاجار حاکم طبس کس نزد او فرستاده او را از آمدن جنود اوزبکیه آگاه گردانید و او شهر را
مضبوط کرده دروازها را بست و جنود اوزبکیه بظاهر شهر رسیده در کمال قدرت و اقتدار در حوالی شهر فرود
آمدند و بهر جا دست ایشان رسید نهب و غارت نموده آنچه بنظر ایشان در آمد رقم تملک و تصرف بر ان کشیده
اموال بینهایت جمع آوردند علیقلیخان در اول حال سالک طریق حزم و احتیاط گشته بمحافظت شهر و قلعه
و دروازه پرداخته جرأت بیرون آمدن نکرد روز دیگر که از کیفیت و کمیت لشکر اطلاع یافت با قشون آراسته
از شهر بیرون آمده طرح جنگ انداخت دلاوران جنود قزلباش و تفنگچیان و غیر ذلک مردانه بمحاربهٔ اعدا اشتغال نمودند
چون اوزبکیه را غرض ازین آمدن تاخت و غارت اموال بود خواستند که بازگشته اموالی که فراهم آورده اند
بیرون برند علیقلیخان با غازیان ... بر گشته بر سر ایشان تاختند و سلک جمعیت ایشان را از هم فرو ریختند
اوزبکیه روی بوادی فرار آوردند و قطع نظر از اموال کرده سلامت رفتن را غنیمت شمردند و علیقلیخان
بفتح و ظفر اختصاص یافته غازیان شاملو چند فرسخ اوزبکیه را تعاقب کرده جمعی را بدست آورده مظفر و منصور بازگشته

محرابخان از طبس با فوجی از جوانان کارآمدنی که از عقب ایشان بدار العباده یزد می آمدند در رباط خرانق بجنود شکسته
اوزبک رسیده در نیم مرتبه شکست فاحش بحال آن جماعت راه یافت و جمعی کثیر بقتل در آمده بقیة السیف پراکنده گشته
سر بکوه و بیابان بی آب نهادند و مولانا فخر الدین احمد بافقی با جمعی از تفنگچیان بافق و بهاباد سر در پی ایشان
نهاده بسیاری از آن طبقه را بدست در آوردند و جمعی که از هول جان سر بکوه و بیابان نهاده بودند از تشنگی
هلاک شده جان از آن مهلکه بیرون نبردند القصه از جمعی که آمده بودند کمتر کسی نجات یافت و هم درین سال
جمعی از اوزبکیه لشکریان عبد المومن خان بر سر علیخان کرایلی رفته جمعی از مردم او را بقتل آوردند و او بقلعه
وعده آمده آن قلعه را مامن خود ساخته در کمال ندامت و پشیمانی بسر میبرد تا عاقبت بکفران نعمت گرفتار آمد

ذکر آمدن نعش مبارک شاه جنت مکان از مشهد مقدس بدار السلطنت اصفهان و نقل نمودن بعتبات عالیات ملایک پاسبان

در صدر صحیفه اول این اوراق رقم نگارش یافته که اسمعیل میرزا در زمان سلطنت خود نعش مبارک شاه
جنت مکان را نقل بمشهد مقدس معلی نموده مرتضی قلیخان پرناک حاکم مشهد بدین خدمت مامور گشت و او در روضه
مقدس حضرت امام الجن والانس در سه چهار موضع حفر قبر نمود که بمصلحت متولی و خدام هر کدام که انسب و بصیانت
از اعدا اقرب باشد مدفون سازد چند روز قبور محفوره منظور خلایق بود تا آنکه در شبی که اراده دفن داشت باتفاق
باتفاق میر سید علی صدر شوشتری و شیخ حسن حفار مشهور مشهدی در حرمگاه مقدس را البته در جوار ضریح مبارک
علامت قبر گذاشته محل دیگر حفر نموده آن ذکر انمایه را در صدف آن خاک پاک مخزون ساختند و قبور دیگر را
بخاک انباشته در صفه پایین پای مبارک علامت قبر گذاشته شهرت دادند که دفن شاه جنت مکان
دران صفه و همان مکان است که علامت گذاشته شده و حفاظ سر قبر مبارک همیشه در آن مکان تلاوت مینمودند
و خادمی که بخدمات سر قبر مبارک شاه جنت مکان مامور بود در آن مکان شموع افروخته خدمت میکرد و بین الجمهور
در همان صفه و مکان قبر شاه جنت مکان اشتهار یافته بود در حینی که عبد المومن خان مشهد مقدس را تسخیر نمود و
آن بقعه شریفه بدست اوزبکیه در آمد آن جاهل بی عاقبت از غایت جهل و تعصب اراده نموده که اجساد شاه
جنت مکان و شاهزادگان صفوی که دران صفه مدفون بودند بیرون آورده لوازم بیحرمتی بظهور آورد
آن قبور را حفر نموده استخوان چند بیرون آوردند بعد از چند سال شخصی از اهل ضلال بعرض عبد المومن خان
و عبد الله خان رسانید که نعش شاه جنت مکان در مکان دیگر مدفون است و من اطلاع دارم ایشان
باغوای ارباب تعصب رستم بهادر نام اوزبکی را فرستادند که آن مکان را حفر نموده نعش را بیرون آورده

بجا ارسانند که هرگونه استخفافی که در خاطر شان رسوخ یافته باشد بظهور آورند و رستم بهادر حسب الامر نقاب
آن مخذول النفس را از امکان بیرون آورده راه ما وراء النهر پیش گرفتند رضاقلی بیک ولد پهلوان شاه علی
انبار دار سرکار فیض آثار که اصفهانی الاصل است در تون بود رستم بهادر در خانهٔ او مهمان شده او از
بردن نعش مذکور اطلاع یافته چند روز رستم بهادر را نگاه داشته تواضعات آدمیانه نسبت باو بجا آورده
روزی در اثنای محاوره با او بر سبیل مطایبه گفت که اگر این نعش را از راه طبس بمیانهٔ قزلباش بری
ده مثل آنچه از عبدالله خان و عبدالمومن خان در برابر این خدمت توقع داشته باشی بتو میرسد رستم
بهادر که حرف انعام و احسان شنید اظهار کرد که مرا در ما وراء النهر کاهلی نیست و چندان تعلق در آنجا ندارم
اگر راست میگوئی و متعهد میشوی که آنچه میگوئی بعمل آید چنین میکنم و او تعهدت نموده باتفاق یکدیگر نعش را
برداشته بر سبیل ایلغار بطبس آوردند و محراب خان قاجار حاکم طبس ایشان را تعظیم و تکریم بسیار کرده حقیقت را
بعرض اشرف رسانید حضرت اعلی شاهی ظل اللهی ازین خبر بهجت اثر مسرور و شادمان گشته حکم همایون
صادر شد که از طبس تا دار السلطنهٔ اصفهان منزل بمنزل استقبال کرده نعش را در کمال توقیر و احترام
بدار السلطنهٔ اصفهان رسانند و حسب الامر الاعلی بولایت عراق رسیدند و خلایق باستقبال بیرون آمده
نعش را بر دوش کشیده بمنزل میرسانیدند و نسبت برضاقلی بیک و رستم بهادر که حامل و محافظ آن جسد
مطهر بودند خدمات شایسته بجا می آوردند چون بدین نهج بحوالی اصفهان رسیدند حضرت اعلی شاهی ظل اللهی
با جمیع امرا و ارکان دولت و اعیان حضرت باستقبال شتافته آن جنازهٔ مغفرت اندازه را از دوش
یکدیگر ربوده در کمال توقیر و احترام بشهر رسانیده در بقعهٔ شریفهٔ منسوبه بامام الساجدین و قبلة العارفین
امام علی زین العابدین ع که مدفن دو امامزادهٔ عالیمقدار است گذاشتند و خلایق بشرایط زیارت آن
جنازه قیام مینمودند و این خبر خجسته اثر در اطراف و اکناف ممالک شهرت یافت هر چند صدق و کذب این قضیه
مخفی بالفرض بود اما بنا بر احتمال وقوع بمصلحت وقت و شهرت بین الاعادی جانب صدق راجح نموده
بالفرض که احتمال وقوع داشته باشد چون در اوایل حال عبدالمومن خان بر مشهد مقدس معلی مستولی شده
استخوانی چند از عظام رمیم مدفون [illegible] پائین پای مبارک باعتقاد اینکه استخوان شاه جنت مکان و شاهزاده است
بیرون آورده مورد استخفاف ساخت و چون ارادهٔ ازلی بدان متعلق گشت که سلب بدنامی از جسد مطهر آنحضرت
نموده شود چه امری که خلاف توقیر و احترام مینمود نسبت بدان پادشاه سعید دین دار پاک اعتقاد پسندیده

درگاه الهی نبود چنین امری روی نمود تا بر عالمیان ظاهر شود که جسد مبارک آنحضرت سزاوار استخفاف و شایسته سوی
ادب نیست بالجمله رستم بهادر و رضا قلی بیک هر دو در سلک ملازمان درگاه انتظام یافته زیاده از مامول بانعامات
وافر سرافراز شدند و حکم شد که جمیع امرا و اعیان قزلباش و هواخواهان این سلسلهٔ علیه در رعایت ایشان
تقصیر ننمایند و مطایای آمال ایشان بانواع عطایا گرانبار گردید و آن نعش مطهر را العتبات عالیات سدره
مرتبات نقل فرموده در یکی از اماکن شریفه که بنابر مصلحتهای وقت تصریح آن لازم نبود مدفون گشت بعد از
فتح خراسان راقم حروف از شیخ حسن حفاظ شنیدم که می گفت دست نامحرم بجرم قبر مبارک شاه جنت مکان
نرسیده ع نقد گنجینه بدان مهر و نشانست که بود ؛ و آن نعش که آورده اند یکی از سادات روضهٔ مقدسه بود
که ببرکت روح مقدس شاه جنت مکان از شر اعادی مصون مانده در چنان مکان شریفی مدفون گشت ع
زهی سعادت دنیا و دین زهی توفیق ؛ والعلم عند الله وهو اعلم بحقایق الامور بیان وقایع متنوعه که
درین سال بتقدیر خالق عباد روی داد از سوانح اقبال که درین سال روی نمود قضیهٔ فوت سلطان حیدر میرزای ابن سلطان حمزه
میرزاست که بنابر ضرورت باستنبول فرستاده شده بود چون خال رخسار این دولت بود شایسته نمینمود که
سیدزادهٔ پاک اعتقادی از شاهزادگان صفوی نژاد در بلاد روم بوده اولاد و اعقاب بهمرساند در استنبول
بمرض طاعون درگذشت و هواخواهان این دودمان قدس نشان بل کافهٔ اهل ایران وقوع این قضیه را
از نتایج دولت و اقبال این خاندان کرامت نشان دانسته از دغدغهٔ مآل حال آن شاهزادهٔ مغفرت مآل
فارغ بال شدند دیگر از وقایع این سال آنکه علی یار خان ایلو در حدود استراباد فوت شده پسرش محمد
یارخان نام که هنوز ملتحی نشده بود از طایفهٔ کوکلین و داغلو سیاه پوشان استراباد خایف گشته بوساطت
میرزا بیک فندرسکی ولد میر ضیاء الدین که از زمرهٔ سادات عظیم القدر استراباد بدولتخواهی و نیکو بندگی
این دودمان سعادت نشان منفرد و ممتاز بود روی ارادت بدرگاه معلی آورده در دار السلطنه اصفهان
بسعادت بساطبوس فایز گشت جماعت ایلو از بقیه ترکمانان صاین خانی اند که بسلاطین خوارزم متعلق اند
و در حدود استراباد اقامت دارند اگرچه نسبت بسایر قبایل و عشایر صاین خانی گروه کمتر اند اما علی یار خان
مذکور در میانهٔ آن جماعت بعقل و دانش و رشد و کاردانی [illegible] سایر قبایل بزرگی او را پذیرفته بودند
و این طایفه در زمان شاه جنت مکان در حدود استراباد در کنار رود گرگان اقامت داشتند و زراعت
بسیار در آنجا کرده بعضی اوقات مطیع حکام استراباد بوده مال زراعت میدادند و بعضی اوقات عصیان و طغیان

وررسیده ازجهلا واوباش ایشان دست درازی بحوالی مملکت میرسید بعد از فوت شاه جنت مکان که اختلال دراحوال
قزلباش پیدا شد از حکام قزلباش دراستراباد کسی اقامت نتوانست نمود ودرهر جابلوکی از اعیان رسم سیاه پوشی
بنیاد نهاده بجهت دفع شر یقه ترکمانان صاین خانی برای حفظ مال خود قلعه ترتیب داده تفنکچی وکماندار بسیار بهم رسانیده
دران بلوک ندای انا ولاغیری بکوش هوش دیکران میرسانیدند وعلی یار مذکور باآن طایفه عاقلانه آمیزشی کرده
باندک هدیه وتکلفی قناعت نموده زیاده درمقام تسلط درنمی آمد ودرزمان خجسته نشان همایون اعلی چون اوزبکیه درخراسان
لوای اقتدار افراخته ولایت خوارزم ونسا ودرون که بولایت استراباد متصل متصرف اوزبکیه درآمده بود حضرت اعلی
بنابر رعایت حزم واحتیاط بملاحظه آنکه مبادا یقه ترکمانان مذبور که با اوزبکیه هم کیش ومذهب اند مطیع آن طبقه کشته
اوزبکیه باستراباد دراه یابند با علی یارخان مذکور که بوسیلهٔ میرزا بیک بدرکاه معلی بازکشت میکرد بمصلحت وقت
تلطف آغاز کرده حکم ایالت استراباد بنام او فرستاده با او مدارا فرموده واو بهمان خورسند کشته داروغه بمشهد
میفرستاد وچند روز در کان اقامت نموده باسیاه پوشان بمدارا زندکانی میکرد وبوسیلهٔ او اهل استراباد از شر
سایر قبایل صاین خانی محفوظ بودند وچند سال بدین نهج کذشت درین اوقات که علی یارخان فوت شده پسرش
بدرکاه معلی توسل جست چون هنوز آن ملاحظه واحتیاط باقی بود بدستور حکم ایالت استراباد باسم محمد یارخان
پسراو عز صدور یافته اورا مشمول نوازش والطاف بیکران نموده روانهٔ آنصوب فرمودند ودرین سال ایلچیان از اطراف
وجوانب بدرکاه عالم پناه آمده بعضی درقزوین وبعضی در اصفهان سعادت بساطبوس دریافتند ودردرکاه
معلی از ایلچیان ومهمانان مجمعی دست داد که درسنوات ماضیه کمتر وقوع یافته واز هر دیار تحف وهدایای شهوار
بنظر کیمیا اثر رسانیدند واز جملهٔ ایلچیان مذکور میر ضیاء الدین کاشی وابونصر خوافیست که از جانب پادشاه والاجاه
فریدون بارکاه جلال الدین محمد اکبر پادشاه فرمان فرمای دیار هندوستان همراه یادکار علی سلطان ارومنلو
که هفت سال بود که بایلچیکری هند رفته بود برسم رسالت آمده دردار السلطنت مذکور سعادت بساطبوس دریافتند
میر ضیاء الدین مذکور ولد میر رفیع الدین قاضی کاشانست که قریب به بیست سال بود که بولایت هند رفته در
سلک ملازمان آن پادشاه عالیجاه درآمده اعتبار تمام یافته بود وابونصر از مردم ولایت خوافست که درین اوقات
هردو باتفاق یادکار علی سلطان ار[illegible] [illegible]ت ایران [illegible] امو[illegible]ته از راه کیچ ومکران بکرمان واز انجا بدرکاه
سعادت نشان آمدند وحسب الفرمان قضاجریان مدا[illegible] [illegible]ادت آباد قزوین راچراغان کرده بازارها را آیین
بستند وحضرت اعلی چند روز ایلچیان مذکور را درمیدان طوی داده قرین اعزاز واحترام کردانیدند وتحف وهدایا

که آورده بودند با شتران کوه پیکر همچنان بابار در میدان سعادت آباد از نظر همایون گذرانیدند و بعد از فراغ از سیر

و صحبت میدان هوای سیر اصفهان و عشرت سرای نقش جهان از خاطر خطیر سر زده بعشرت و کامرانی متوجه آنصوب شدند

و دران خطه فردوس نشان یکیک از ایلچیان اطراف رسیده بعز عتبه بوسی مشرف میشدند و یکی از ایشان امیر بیک کره

کراق تبریزیست که چند سال قبل برسم رسالت نزد سلاطین عظام هند دکن رفته بود درین سال مراجعت نموده بار

خانها از اجناس و امتعه نفیسه هند آورده پیشکشهای لایق گذرانید و اسلام بیک یوزباشی شاملو که برسم رسالت نزد

میر قلبا باکو کلتاش حاکم هراة فرستاده بودند آمده ایلچیان مشار الیه که دیگر باره برفاقت او بخدمت اشرف فرستاده

بود با تحف و هدایا بنظر انور درآمده بنوازشات پادشاهانه سرافراز شدند و چون ظاهر بود که الفت و آشنائی

میر قلبا بحضرت اعلی بی امر و اشاره عبد الله خان نیست و چون او مفتح ابواب آشنائی شده حضرت اعلی نیز

بنا بر صلاح وقت با عبد الله خان ابواب مراسله مفتوح داشته محمد قلی بیک ایشک آقاسی غر بکر لو را بایلچیگری

تعیین فرموده باتفاق فرستادگان میر قلبا روانه نمودند و همچنین ایلچیان سلاطین عظام گرجستان رسیده

مشمول نوازش و الطاف بیکران شاهانه شده معاودت نمودند و دیگری از سوانح این سال آنکه از جانب

بیگلربیگی دار السلام بغداد رسولان سخندان رسیده بعد از عرض عبودیت و اخلاص خبر فوت خان احمد والی گیلان

رسانیدند که در استنبول باجل طبیعی درگذشته دیگر از وقایع این سال آنکه امیر تاجمیر بختیاری که آبا عن جد میر و میرزاده

الوار بختیاری بود تا غایت مانند وحشی صفتان بادیه خلاف با هیچکس رام نشده بود از وفور عقیده و اخلاص بدرگاه

گردون مناص آمده پیشکشهای لایق گذرانیده بعد از عذر تقصیرات ایام گذشته تقبلات کلیه نموده که واصل

گرداند بخلاع فاخره معزز و ممتاز گردیده مقضی المرام رخصت انصراف یافت دیگر از سوانح آمدن ملک جلال الدین

خان ولد ملک محمود والی سیستان است که از تسلط و طغیان سپاه اوزبک در سیستان مجال اقامت نیافته

بود از روی اخلاص و ارادت موروثی احترام ملازمت عتبه اقبال شاهی بسته از راه کرمان بدار السلطنت

اصفهان رسیده در انجا تشریف مجالست مجلس خلد تزئین سرافراز شد و حضرت اعلی شاهی بقدوم او استبشار

نموده اعزاز و احترام تمام فرمودند دیگری از سوانح این سال مغضوب شدن طایفه تکلوست عموما و حکم

قتل ایشان بسبب آنکه حضرت اعلی قطع نظر از اعمال و ذلات سابقه ایشان که اولامه و غازی خان تکلو

با جماعت خود در زمان شاه جنت مکان ازین دولت روگردان شده بروم رفتند و با محمد خان شرف الدین اغلی

حاکم خود مخالفه نموده بولایت عراق عرب و بغداد را بسلطان سلیمان خواندکار روم دادند و مجددا بجهت مخالفت

۱۰۹

ونزاع ایشان با نواب جهانبانی سلطان حمزه میرزا با ایشان توجهی داشتند درین سال که فرهاد خان بتسخیر مازندران مامور شده

بود بعرض اشرف رسید که چند نفر از طایفهٔ تکلو ملازم ملک بهمن شده قلعهٔ آمل را ایشان نگاه میدارند و اینمعنی موجب

اشتعال نایرهٔ غضب شاهانه بقتل آنطایفه فرمودند مقرر شد که هرکس از انطایفه در هر جا که باشد حاکم آنجا او را بقتل

آورده بر متملکاتش رقم تملیک کشد چون اکثر در همدان و قلمرو علیشکر اقامت داشتند حکم اشرف درین باب

باسم حسن علیخان چکنی عز اصدار یافت و او بسیاری از انطبقه را براه عدم فرستاد از عظماء آنطبقه که درین قضیه

راه عدم پیمودند مصطفی خان ولد مسیب خان شرف الدین اغلی و ولی بیک یوزباشی ولد الیاس بیکست و بر

بقیة السیف ترحم فرموده جمعی از قورچیان تکلو که مانده بودند بدستور قورچی شدند دیگر از متوفیات این سال

مرحومی آقا شاه علی دولت آبادی اصفهانیست که مستوفی الممالک بود در ایامی که رایات جلال در دار السلطنت

اصفهان نزول اجلال داشت در انجا مریض گشته بمرض ذات الجنب و ذات الصدر از عالم رحلت نمود

مشار الیه مرد آدمی پرهیزکار نیک نفس بود در ایام عمل با خلایق سلوک پسندیده مینمود و در علم سیاق و نویسندگی

بی بدل و استاد المحاسبین بود مستعدان اصفهان این قطعه در تاریخ فوت او گفته اند قطعه مستوفی

پادشاه ایران : از دهر بجای راستان رفت : زین واقعه شیون خلایق : از غصه بهفتم آسمان رفت :

دل میطلبید سال فوتش : در بحر سخن بفکر آن رفت : یک نقطه ز قاف سر زد و گفت : قانون حساب از میان رفت

مراد از اسقاط یک نقطهٔ قاف آنست که فا شود و بیست از عدد کم شده خمس و الف موافق تاریخ آید نواب اشرف

باز ماندگان او را نواخته منصب استیفا را با آقا میرزا علی برادر او مرحمت فرمودند آغاز سال تخاقوی ئیل

ترکی مطابق سنه ستة والف که سال یازدهم جلوس اشرف اعلی شاهی ظل اللهی است نوروز طرب افروز این

سال همایون فال در روز جمعه دوم شهر شعبان المعظم اتفاق افتاده اعنی شهریار کامکار فلک اقتدار اعلیحضرت

شاهی ظل اللهی در دار السلطنت قزوین اقامت داشتند هوا بر خلاف طبع بهار مانند تیره بختان روزگار روی

درهم کشیده چشم سحاب لحظهٔ از قطره افشانی خالی نبود برودت هوا بر مثال فصل شتا اشتداد پذیرفته از کثرت برف

و باران که از آسمان متواتر و متقاطر بود چند روز بلوازم جشن نوروز قیام نتوانستند نمود بعد از آنکه جنود برودت

سرما انهزام یافته افواج قاهره ریاحین بدارالملک عشرت آباد بهار در آمده فرمانروای اقالیم شادمانی گشتند

فرمانبران حسب الفرمان شهریار گیتی ستان در ایوان چهلستون دولتخانهٔ مبارک مجلس بهشت آیین آراسته سلاطین

و سلاطین زادهای اطراف و اکناف و ایلچیان که در پایهٔ سریر اعلی بودند بآن محفل ارم تزیین در آمده صحبت پادشاهانه

انعقاد یافت وطبقات انام بسعادت بساطبوس استسعاد یافته به تهنیت نوروزی اقدام نمودند در خلال این حال
واوایل این سال فرخنده فال اختر تابان وکوکب درخشان از مشرق سعادت طالع واز مطلع اقبال لامع گردید یعنی
بخشندهٔ عطیت وعطابخش بی منت شاه جمجاه را از عطیه خانه لم یلد ولم یولد فرزندی ارجمند عطا فرموده آن مولود
مسعود بسلطان محمد میرزا موسوم گشت وجهت تبلیغ این خبر مسرت اثر منهیان باطراف وجوانب ممالک فرستاده شد
چند روز نقارهای شاهانه بنوازش درآورده صغیر وکبیر برنا وپیر بشکرانهٔ این موهبت عظمی وتهنیت قدوم سعادت
لزوم آن مولود خجسته ورود بعیش وسرور مشغولی داشتند وحضرت اعلی همه روزه در میدان سعادت اباد
بچوگان بازی وقبق اندازی اوقات شریف صرف نموده چند روز در تقسیم طربخانه فراغت وخوشدلی بودند چون
ازان امور فراغت دست داد برای صواب وفکر دوربین ناظم امور دین ودولت ومشاطهٔ عروس مملکت گردیده
بمهمات ضروری سلطنت برداختند در اوایل این سال جماعتی از اوزبکیه پای از دایرهٔ اعتدال بیرون نهاده
از دو سه طرف بحدود ممالک تاخت آورده آسیب غارت ویغمای ایشان از خراسان بعراق رسید وجمعی از
بردلان جنود اوزبک ببسطام ودامغان آمده بعضی بجهت غارت اموال در مواضع ومحال پراکنده شده بعضی
دیگر در کمین مددکاری نشسته بودند حسن علیخان چکنی که بعد از معزولی از ایالت همدان حاکم بسطام شده بود و
میرزا علی بیک عرب عامری مستحفظ شوارع که در انولا در بسطام بود سر رشتهٔ حزم واحتیاط از دست داده
بعد از اطلاع بر وصول لشکر غارتگر اوزبک مقید بجمعیت لشکر نشده اسب جلادت پیش راندند واز
جنود اوزبکیه جمعی از کمینگاه بیرون آمده جلو ریز بر سر ایشان تاختند وسلک جمعیت ایشان را از هم پاشیده
رخنه در بنیاد حیات جمعی کثیر انداخته حسن علیخان ومیرزا علی عرب بعد از محاربهٔ بسیار شربت ناگوار ممات چشیده
راه عدم پیمودند وفوجی دیگر ازان فتنه انگیزان غارتگر از ترشیز خراسان راه بیابان وکوه زر وبلوک بسان
بیابان دامغان پیش گرفته سر از الکای خوار برآوردند واثر تاخت ایشان تا آران وبیدگل کاشان که یکطرف
آن ببادیه پیوسته است رسیده داروغهٔ سمنان نیز بطریق حسن علیخان زیاده جسارتی از الطبقه برنگرفته
بعزم دست برد با معدودی که اکثر تاجیک سمنان بودند بتعاقب ایشان سوار شده ببادیه رفتند اوزبکیه
در بادیه عطفهٔ عنان کرده بین الجانبین محاربهٔ صعب اتفاق [illegible] داروغه کاری نساخته بدحال ومنهزم
بازگشت اما شاه علیخان میر جمشکزک در الکای خوار ازین حال آگاه گشته با جمعی از غازیان جمشکزک بتعاقب
الخاذنعت درحرکت آمده در بادیه بجنود اوزبکیه رسیده جنگ در پیوستند وچند نفر از بهادران اوزبکیه از پای در آورده

بر خاک هلاک انداختند جماعه اوزبکیه تاب مقاومت نیاورده شکسته و پریشان حال دست از اموال برداشته راه فرار
پیمودند و شاه علیخان استرداد غنایم ایشان نموده مظفر و منصور بازگشته سرهای قتیلان و گرفتاران را بدرگاه
عالم پناه فرستاده بعد از واقعه مذکور اوزبکیه پای در دامن کشیده دست درازی بهیچ طرف نتوانستند کرد
و بجهت دست درازیهای جنود اوزبکیه و طغیان عصیان علیخان کرایلی که در آن سرحد بشورش و فساد مشغول
بود لازم شد که جمعی کثیر از جنود ظفر ورود قزلباش را بطرف بسطام فرستند که از حدود خراسان خبردار بوده
بدفع فتنه علیخان پردازند و ایالت بسطام به بیرام علی سلطان برادر حسن علیخان عکلی شفقت شده امارت
ایل کرایلی بدرویش علی خلیفه کرایلی ولد میرزا علی خلیفه که میرزاده قدیم الخدمه است تفویض یافت حسین خان
شاملو حاکم قم و ولیخان میرزا نواده دورمیش خان و حسین خان قاجار حاکم ری را با قشون و لشکر آراسته
به بسطام فرستاده مقرر شد که تا حصاد غلات خراسان در بسطام اقامت نموده اگر از جانب اوزبکیه دست درازی
واقع شود بمدافعه قیام نمایند و از اطراف و جوانب خود و سرحد خراسان خبردار باشند بعد از آنکه محصولات
رفع شده ذخیره بقلعها کشیده شود و خاطر از ممر مخالفان فارغ گردد حسین خان قاجار بالکای خود معاودت نموده
و حسین خان حاکم قم با جنود شاملو بمیانه کرایلی رفته قلعه های حصار را از تصرف علیخان بیرون آورده درویش علی
خلیفه را بر مسند حکومت آن ولایت متمکن سازد و امرای عظام حسب الفرموده عمل نموده چون خاطر از آن ممر فراغت
یافت حسین خان قاجار بازگشته حسین خان شاملو حسب الفرمان قضا جریان متوجه قلعه های حصار شد
و به نیروی دولت قاهره قلعه مذکور را گرفته بدرویش علی خلیفه سپرد و مقضی المرام بپایه سریر اعلی عود نموده
مشمول نوازش پادشاهانه گردید علیخان کرایلی بدر حین اضطرار دست از قلعه باز داشته در آن حدود بی سر و
سامان میگردید اکثر ریش سفیدان کرایلی شاهی سیونی اختیار نموده از و جدا شده بخدمت درویش علی خلیفه
رسیدند و او از مخالفت باین دولت پشیمان شده چاره جوی بود اما چون سررشته اخلاص از دست داده
بود و ادبار باو روی آورده عاقبت حرام نمکی دامنگیر او گشت و ابواب فتوحات بر چهره امانی و آمال اولیای
دولت ابدی الاتصال مفتوح گردیده درین سال مبارک فال چند فتح عظیم روی نموده کل ولایت طبرستان
و قلاع سپهر ارتفاع مازندران و رستم[illegible] و لرستان بحیطه [illegible] و تصرف اولیای دولت قاهره در آمده
ارباب عصیان و طغیان خصوصا علیخان کرایلی و ملکان [illegible] ولاریجان و رستمدار و شاه وردی خان حاکم
لرستان گرفتار شدند چنانچه در ذیل وقایع این [illegible] مرقوم قلم وقایع نگار میگردد ذکر وقایع تسخیر ولایت

رستمدار و بدست در آوردن قلعه [illegible] ولایت رستمدار در میانه گیلان و مازندران

واقع شده طولش از حد و د آمل تا تنکابن گیلان و عرضش از کوه دماوند تا کنار دریاست در عهد خلفاء عباسیه
کل ولایت رستمدار مع مضافات در تصرف ملک کیومرث نامی بود که نسبت خود بکیان درست میکرد و بتصاریف
زمان خلل به بعضی محال خصوصا شهر رومال که در ازمنه سابقه حاکم نشین و دار الملک رستمدار بود در راه یافته و بعضی
دیگر از ولایت مذکور بحوزه تصرف سلاطین ایران در آمده داخل دار الملک عراق شد و آنچه در تصرف رستمداریان
مانده لاریجان و نور و کجور است که میانه اولاد ملوک انقسام یافته در عهد شاه جنت مکان سه طبقه از ایشان
بحکومت و دارائی قیام داشتند ملک بهمن والی لاریجان و ملک عزیز والی نور و ملک سلطان محمد والی کجور
ملک سلطان محمد و ملک عزیز فوت شده پسران ایشان که هردو ملک جهانگیر نام داشتند هر یک متصرف
ملک موروث بودند چنانچه سبق ذکر یافت در وقتی که موکب همایون در ییلاق لار بود هردو بپایه سریر اعلی
آمده ملازمت شده سیئه پادشاهی اختیار نمودند والی نور مردی درویش عافیت دوست بود الکای
خود را پیشکش کرده در عراق محلی که بمعاش او کافی باشد التماس نمود حسب الاستدعای او محلی باقطاع او
مقرر گشته در آنجا باجل طبیعی درگذشت و ملک کجور ملک جهانگیر در سلک مقربان و مجلسیان خاص منسلک گشته
محسود امثال و اقران و متصرف ملک موروث بود جهالت و جنون برو غلبه کرده بتوهم غلط در کمال عزت
و اعتبار روی از آستان سدره نشان شاهی تافته از پایه سریر اعلی فرار نموده بکجور رفت و قلاع خود را
استحکام داده سالک طریق عصیان و طغیان شده ملک بهمن اگرچه بحسب الکا و ولایت کمتر از ایشان بود اما
بوفور عقل و رشد کاردانی و اشتداد زمان حکومت صاحب جاه و مکنت شده بود و چون الکای او بمازندران
اقرب بود و از نژاد والیان آن ملک صاحب وجودی نمانده بود و مردم آن ولایت طریق ملوک طوایف پیش گرفته
هر یکی ولایتی را بخود مخصوص ساخته بودند و ملک بهمن را بجهت قرب جوار حامی خود ساخته و ولایت امل را که
از بلاد مشهوره طبرستانست باو باز گذاشته بودند و حضرت اعلی شاهی ظل اللهی کمند همت بر کنگره تسخیر
ملک مازندران که موروثی آنحضرت بود انداختند ملک بهمن بطمع ولایت آمل از جاده اخلاص منحرف گشته با آنکه
بپایه سریر اعلی بمکر و حیل سلوک نموده اشال نفاق آمیز از و به تندن گرفت و بالاخره منجر بآن شد که ولایت
موروثی را بطمع آمل بباد داد خواست تا نان بکرا آلاید بعد ازین شهد با شکر خاید عاقبت بمکر و حیله کارش ساخت
دولت و بخت روی از و برتافت طمع خام و بخت خفته او روکرفتند نان بخته او چون قلب زر اندود یعنی سخنان کذب آمیز

نفاق آلود او بر محک طبع وقاد اشرف کم عیار نموده فرهاد خان بر حسب فرمان بلاریجان شتافته ملک بهمن را
چنانچه سبق ذکر یافت بدست آورده بپایهٔ سریر اعلی رسانید بجزای اعمال ناثواب رسید اولاد او در قلعهٔ دشمن
کور بودند و او خزاین و دفاین خود را بآنجا نقل نموده اعتقادش این بود که تا آن قلعه در دست اولاد او باشد
آسیبی باو نخواهد رسید اما خاطر انور بندگان اعلی آنمقدار از اطوار ناهنجار او غبار آلوده بود و بنوعی نایرهٔ غضب
دربارهٔ او التهاب یافته بود که جز بزلال تیغ آبدار منطفی نمیشد تخصیص در باب ملک سلطان حسین لواسانی
و فرزندان بیگناه او که با وجود قرب قرابت بی اشارهٔ پادشاهی کرده قطع صلهٔ رحم روا داشته و انواع
جور و ظلم بیرحمی نسبت بایشان بظهور آورده بمکافات عمل گرفتار گردید و او را بدست ملک سلطان حسن
برادر ملک سلطان حسین و بسیاست تمام بقتل رسید ارشد اولاد او ملک کیخسرو بود در سن هفده سالگی
که با برادران و اهل بیت در قلعهٔ دشمن کور مقام داشتند بعد از واقعهٔ پدر از غضب پادشاهی اندیشیده
قدرت آن نیافت که دم از مخالفت و قلعه داری زند ملازمان و اتباع ملک بهمن آنمقدار از اعمال ناپسندیده
و ظلم او آزرده بودند که عدم او را موجب آسایش خود دانسته در مقام حفظ و حراست قلعه و صیانت
فرزندان او نیامدند چه قساوت قلب عظمی داشت و باندک جریمه عقوبت بسیار میکرد و در زندان او جمعی
بودند که بیست سال و سی سال در سیاه چاه محبوس بودند القصه ملک کیخسرو چارهٔ کار خود را منحصر در آمدن
بپایهٔ سریر اعلی دانسته با چند کس از ریش سفیدان آن سلسله بدرگاه جهان پناه آمده سعادت بساطبوس
دریافته مستقبل شد که قلاع خود را تسلیم گماشتگان دیوان اعلی نماید محمد بیگ بیگدلی که از عظمای طایفهٔ
شاملو و مقربان بساط عزت بود بضبط اموال ملک بهمن و بدست در آوردن قلاع و فرزندان او مامور گردیده
روانهٔ آنصوب شد و به نیروی دولت قاهره قلعهٔ لاریجان و قلعهٔ دشمن کور را که در حصانت و محکمی شهرهٔ
آفاق است تصرف در آورده اموال ملک بهمن را از نقود و نفایس اموال و توپ و تفنگ و اسلحه و یراق
قلعه و اسباب ایالت و بزرگی که بحیطهٔ ضبط در آورده بود با اولاد و اتباع بدار السلطنت قزوین آورد
و چون بندگان حضرت اعلی با ملک سلطان حسن وعده فرموده بودند که هرگاه بعنایت الله تعالی و حسن توفیق
ملک بهمن را بدست در آورده استیلا بر قلاع و فرزندان او میسر گردد تمامت ایشانرا بدست او دهند
چون ارادهٔ ازلی بدینمعنی متعلق گشته بود که عنقریب مکافات اعمال ناصواب ملک بهمن باو و فرزندان او عاید گردد
و بغضب پادشاهی که نمونه از غضب الهی است گرفتار آمده ایشانرا ذکوراً و اناثاً بدست ملک سلطان حسن داد

داو برحسب تقدیر مقسم حقیقی گردانچه گرد الکای لواسان بملک سلطان حسن شفقت شده لاریجان تیول حاکم قزلباش
مقرر گشته دولت آن سلسله سپری شد ذکر فتح و تسخیر ولایات کجور [illegible]

چون خاطر خطیر همایون از فتح و تسخیر قلاع لاریجان و بدست در آمدن اولاد ملک بهمن فراغت یافت متوجه تسخیر کجور و بدست
آوردن ملک جهانگیر گشته قورچیان عظام را بسرکردگی الله قلی بیک قورچی باشی بدین خدمت مامور فرمودند و ایشان از
دار السلطنت قزوین متوجه آن صوب شده ملک جهانگیر بقلعه کجور که بقلعه ماران کوه اشتهار دارد متحصن شده قورچیان
عظام قلعه را محاصره نموده در لوازم قلعه گیری اهتمام مینمودند و توپچیان خاصه شریفه در پای قلعه توپ بزرگ
ریخته بقلعه نصب نموده همه روزه بین الجانبین جنگ و جدال وقوع مییافت و تا چهار ماه مدت محاصره امتداد
یافته درین اثنا واقعه غریب روی داده رستمداریان در مقام غدر در آمدند و بمقتضای من حفر بئرا لاخیه وقع فیه
شامت غدر با آن جماعت راجع گردید تبیین این اجمال آنکه جمعی از ملکان قلعه از قلاع آنجا باکدیگر مواضعه نموده بخیال
آنکه قورچی باشی را که سردار لشکر است بتیغ غدر از پای در آورده محصوران قلعه ماران کوه را از ضیق محاصره خلاصی دهند
اظهار اطاعت و شاهی سیونی کرده قریب پنجاه نفر از مردم متعین از قلعه خود بیرون آمدند و در تسخیر قلعه ماران کوه
تعهدات نمودند قورچی باشی حقیقت آمدن ایشانرا بپایه سریر اعلی عرض نموده خلاع فاخره بدیشان عنایت شد
اما حضرت اعلی بالهام ملهم غیبی سفارش نمودند که از مکر و کید رستمداریان ایمن نبوده احتیاط خود را از دست ندهند
آن جماعت ملبس بلباس دولتخواهی گشته بعد گاهی در اردوی قزلباش خدمات بتقدیم میرسانیدند و همه روزه
بخرگاه قورچی باشی در آمده تدبیرات میکردند و منتظر فرصت بودند و قورچی باشی با وجود کمال عقل و دانش
فریب ایشان خورده بقول و فعل ایشان اعتماد نموده بود و در روزی که قورچی باشی بحمام رفته آن جماعت ببهانه
آنکه در باب قلعه حکایت ضروری دارند با اسلحه و یراق بر سر حمام آمده بودند و شخصی از ارباب مواضعه آن جماعت
او را ازین حال آگاه ساخته قبل از بیرون آمدن کس بطلب یوزباشیان فرستاده بگرفتن آن جماعت اشاره
نمود و بطرفة العینی همگی بقید سلاسل و اغلال در آمدند بعد از تحقیق فی الحال بخیال تباهی که باخود اندیشیده بودند
معترف شدند غازیان عظام تیغ تیز را بر آن قوم [illegible] ساخته نقش وجود نفاق آلود ایشان از لوح هستی
سترده گشته بعد از قتل آن گروه و بدر [illegible] را [illegible] ملک جهانگیر از قلعه داری بتنگ آمده برادران
خود را در قلعه گذاشته خود شبی از قلعه ماران [illegible] بیرون آمده بقلعه دیگر رفت و در آن قلعه نیز اقامت
نتوانست نمود به بیشه و جنگل در آمده هر روز در مکانی و هر شب در مقامی بسر میبرد بعد از چند روز قورچیان عظام

اطلاع یافتند که ملک جهانگیر بیست چون در میان دیوار قلعه چوب بسیار کشیده بودند از ضرب توپ خشت و گل برجی از برج
قلعه ریخته چوبها نمایان شده بود دو سه نفر از قورچیان در جوف لیل پوشیده و پنهان بپای دیوار برج قلعه رفته
نفط و آتش همراه برده بران چوبها آتش افروختند و چند برج سوخته محصوران سپند وار از تاب آتش باضطراب
درآمدند و از مصادمه قلعه داری عاجز گشته فریاد الامان برآورده چاره بجز انقیاد نیافتند و ابواب قلعه بر روی
اولیای دولت قاهره گشوده گشت و قورچیان عظام بقلعه درآمده ملک اشرف و ملک کاوس برادران ملک
جهانگیر را که در قلعه بودند بدست آوردند و معظم سپاهیان بجزا و سزا رسیده عوام الناس در سلک رعایا منتظم
گشتند و بعد از فتح قلعه مذکور غازیان عظام گروه گروه در بیشه‌ها پراکنده شده بتفحص و تجسس ملک جهانگیر مشغول
گشتند از قضای الهی جمعی از طایفه صوفی ملازمان ولی سلطان حاکم رانکوه گیلان که حسب الحکم اشرف بامداد و
کومک قورچی باشی می‌آمدند در راه بملک جهانگیر دوچار شدند که با چند نفر از مخصوصان در میان بیشه تغیر مکان
میکرده و چون صوفیان مذکور مشاهده آن جماعت کنند ملک جهانگیر رفقای خود را بر محاربه و مدافعه مشغول ساخته
فرار نمود و صوفیان آن جماعت را مغلوب گردانیدند و از ایشان ملک را شناخته رفقای خود را آگاه کرده آن جماعت
دست از تعاقب او نداشته به نیروی دولت قاهره و امداد قاید اقبال در یکمنائی باو رسیده از اسپان پیاده شده
گریبان گیر او شدند و او را شب هنگام باردوی قورچی باشی رسانیدند و قورچی باشی حقیقت این فتح مبین را بپایه
سریر اعلی عرضه داشت نموده در وقتی که رایات نصرت آیات بتسخیر لرستان توجه فرموده شاه وردیخان عباسی را بدست
درآورده بودند این خبر مسرت اثر قرع سمع همایون گردیده موجب انشعاب طبایع گشت حضرت اعلی لوازم حمد و سپاس
حضرت مفتح الابواب بتقدیم رسانیده بجایزه و جلدوی این خدمت الکای گور بقورچی باشی شفقت شد و او نظم
و نسق آن ولایت داده گماشته‌های خود تعیین کرده ملک جهانگیر و برادران و سایر گرفتاران مصحوب خود کردانیده
روانه دار السلطنت قزوین گردیده در ساوخ بلاغ حسب الفرمان قضا جریان نقش وجود ملکان مذکور و اتباع ایشان
به تیغ قهر پادشاهی از صفحه حیات سترده گشته دولت طبقه ملکان سنجدار سپری گشت و کل آن ولایت متصرف امرای
قزلباش قرار گرفت

صحیفه پرداز حوادث روزگار اعنی کلک بدایع نگار در صفحه سخن

جنین نگاشته که در هنگامی که فرهاد خان و جناب آصف صفات اعتماد الدوله حسب الفرمان شهریار جهان از راه
خرم آباد و لرستان متوجه عربستان بودند شاه وردیخان عباسی بایشان توسل جسته از اعمال سابق در مقام

اعتذار ورآمده تعهدات وتقبلات کرد وایشان بمصلحت وقت او را استمال عنایت شاهی کردانیده مجدداً بتفویض
الکای لرستان نوید دادند حضرت اعلی اگرچه رضا بآن نداشتند ومکافات جرات وجسارت که ازو در ازای تربیت
وشفقتهای گوناگون شاهی در بدو حال در کشتن اغورلو سلطان بیات وبعد ازان در کشتن سلطان حسین برادر
بزرگ خود که از دیوان اعلی منصوب شده بود بظهور آمده در ضمیر انور جایگیر گشته غیرت شاهانه رضا باین اغماض و
مسامحه نمیداد اما بجهت صلاح اندیشی ساخته و پرداخته اعتماد الدوله و فرهاد خان را بامضا مقرون ساخته رد آن
نفرمودند و مع هذا او ترک حیل و فتنه اندوزی نمیکرد و همواره آثار نفاق وشقاق از اطوار او بظهور می آمد و بوی خلاف
ازو بمشام دولتخواهان میرسید و چنانچه شیوهٔ والیان جبال است رعایت هر دو طرف کرده با جماعت رومیه
وحکام بغداد و ترک مراسله وآمد و شد نمینمود و این معنی بر مزاج مبارک اشرف گران آمده پسندیده خاطر انور نبود
و او نیز نظر بر افعال سابق ولاحق خود کرده همیشه متوهم و ترسان میبود و هرگاه بخرم آباد می آمد که به بروجرد و سیلا
خور نزدیک است از ایلغار حضرت اعلی خوفناک بوده هیچ شبی بفراغت نمی غنود و همیشه اظهار مینمود که عنقریب
شاه عالم پناه ایلغار بر سر من می آورد و درین سال که بجهت حرارت هوا در محال دوردست توقف نتوانست نمود
و دواب و غنایم ایل و الوس او در معرض تلف بود بمبالغه وتکلیف سفیدریشان قبایل الوار بخرم آباد آمده و منهیان
تعیین کرده بود که هرگاه موکب همایون از دار السلطنت قزوین بطرفی در حرکت آید منزل بمنزل خبر باو رسانند
که بکدام طرف توجه میفرماید درین اثنا بمسامع جلال رسید که شاهوردیخان بخرم آباد آمده خیمهٔ اقامت نصب نموده
ارادهٔ ایلغار نمودن بر سر او از خاطر خطیر سر زد و در آن امر با خواص و مقربان مشورت نمودند اما سایر لشکریان
اطلاعی از مکنون خاطر اشرف نداشتند و آنحضرت بعقل دوراندیش یقین دانستند که شاهوردیخان که مردی آگاه
باراى و هوش است از محافظت حال خود غافل نیست و منهیان گماشته که هرگاه موکب همایون از دار السلطنت
قزوین بر سمت لرستان در حرکت آید خبر باو رسانند لهذا ارادهٔ رفتن اصفهان فرموده بدان صوب در حرکت آمدند
و تا ساوه رفته از ساوه بآوه تشریف بردند و از آوه عطف عنان بجانب لرستان نموده ایلغار کردند و از آوه تا
قصبهٔ بروجرد که قریب پنجاه فرسخ است در شبا [illegible] ها هژده فرسخ طی کرده لحظه چون فلک الافلاک از حرکت
نیاسودند و اسبهای اکثر ملازمان رکاب اقدس همایون اعلی از کار مانده در حوالی بروجرد زیاده از پانصد
کس از موکب مقدس همایون اعلی نمانده و [illegible] اندک توقفی بجهت جمعی از جنود ظفر ورود نموده آخر روز
باز سوار شدند و در راه خواب آلود شده لحظه استراحت فرمودند بعد ازان سوار شده تا صبحی هفده فرسخ راه

نموده چاشتگاه بظاهر خرم آباد رسیدند و دران حین زیاده از چهل و پنجاه نفر از قورچیان و مقربان و غلامان همراه
نبود از کنار باغات بتصور آنکه شاه وردیخان در قلعه و منازل خود خواهد بود بدان طرف توجه فرمودند که بر دور
خانهٔ او محیط گشته بتوفیق رب الارباب او را بدست آورند اما چون منهیان او خبر بیرون آمدن حضرت اعلی از قزوین
بارادهٔ اصفهان باو رسانیده بودند و تا ساوه هر روز قاصدی مجدد میرسید و خبر توجه اصفهان میگفتند مع هذا اعتماد
نمیکرد و میگفت که از ساوه به بروجرد راهیست محتملست که نواب اشرف از انجا عطف عنان بجانب لرستان
نمایند حزم و احتیاط مرعی داشته در کنار رودخانه بر سمت راه صیمره خیمهٔ لری که بلایمردان مشهور است
زده از انجا می‌بود و چند اسب دونده آزموده را از خامی بیرون آورده با زین و لگام در پهلوی خود بسته بود
و چون قاصدی که از ساوه آمد گفت که تا آوه همراه موکب همایون بودم که متوجه اصفهان گشتند فی الجمله خاطر
جمع کرده بود اما در روزی که حضرت اعلی چاشتگاه بخرم آباد رسیدند صبحی شخصی آمد گفت که از طرف بروجرد
سواران دیدم که بایلغار می آمدند مشار الیه بنابر حزم و احتیاط فی الفور مستعد سواری شده فرزندان و
عورات را سوار کرده نقود و جواهر مرصع الات خود را بار کرده در لایمردان خود ایستاده بود که چند نفر از
غلامان خاصهٔ شریفه که از عقب می آمدند در کنار باغات راه غلط کرده بطرف رودخانه که محل اقامت شاه
وردیخان بود افتادند شاه وردیخان چون از دور سواران بیگانه دید راه فرار پیش گرفت و غلامان باو رسیده
تا نیم فرسخ تعاقب کردند چون از عقب کومک نرسید لا علاج بازگشتند اما حضرت اعلی چون بمنازل او رسیدند
متشخص شد که او در خیمه میبود و باغات بیرون آمده بخیمه رسیدند او نیم فرسخ راه قطع نموده بود لحظهٔ توقف فرمودند
که جمعی از عقب برسند دیرتر رسیدند و اسبان ملازمان رکاب اقدس چنان از کار مانده بودند که قدرت
پیش رفتن نداشتند و چون تعاقب او بنفس همایون در انوقت مقتضای عقل دوراندیش نبود و از حزم و احتیاط
دور مینمود تا سه روز در خرم آباد رحل اقامت انداخته توقف فرمودند و اکثر قبایل الوار که در انجا اقامت داشتند
بملازمت اشرف مشرف شدند حضرت اعلی حسین خان ولد منصور بیک سلوری را بمحافظت ایل و الوس مامور
ساختند و چون درین سال دو کس از مخالفان دولت ارباب عصیان و طغیان که علیخان کرایلی و ملک
جهانگیر والی کجور باشند بدست دولتخواهان اخلاص شعار گرفتار شده بودند حضرت اعلی نمود ارای صدق
انتمای حدیث مجرب لا تثنی الا وقد تثلث همت والا بگرفتاری شاه وردیخان مصروف داشتند و شاه وردیخان
در انجا بود و توقف ننموده خود را از لرستان بیرون انداخته بود چون حضرت اعلی در صیمره توقف فرموده

غلامان خاصهٔ شریفه را بسرکردگی الله وردیخان قوللر آقاسی و جمع دیگر از ملازمان رکاب اقدس را بسرکردگی قنبر بیک اسلحه
دارباشی استاجلو بطلب او فرستادند و ایشان هر یک بطرفی که مظنه رفتن او بود رفتند و شاه وردیخان
بشاهرخ نامی از اقوام خود که از جانب رومیان سنجق قلعه جنکله از توابع بغداد بود پناه برده باعتماد آنکه لشکر
قزلباش پای بر زمین ولایت رومیه نخواهند نهاد دران قلعه توقف نموده چون ادبار باو روی آورده بود
قایدان اقبال راه طلب کاری او می نمودند از حسن ظفر ورود الله وردیخان و غلامان را از قضای ربانی
بی آنکه از و خبری نداشته باشند صبحی بر سمت آن قلعه عبور افتاد و از شخصی که کاو یاری مینموده خبر گرفتند و مشخص شد
و شاه وردیخان با کوچ و فرزندان باین قلعه آمده همان لحظه از گرد راه بپای قلعه تاختند و جمعی از شجعان
جنک دیده و کار آزموده در پای قلعه پیاده شده از روی تخته پل بدروازه شتافتند و مردم قلعه آگاهی
یافته ببروج و باره برآمده بمدافعه مشغول شدند و از جانبین صفیر تیر و تفنک آمد شد آغاز نهاد و غلامان
که بدروازه قلعه رسیده بودند از بیم سیاست پادشاهی و ضبط سردار لشکر قدر بازگشتن نداشتند و
آتش بدر قلعه زده سپرها بر سر کشیده انتظار فرجه میکشیدند که خود را بقلعه اندازند و چون آتش زبانه کشیده
بود درونیان قدرت پیش آمدن و افسردن آتش نیافتند چون در قلعه نیم سوز شده بود فرجه بهم رسیده
غلامان سپرها در سر درع و خفتان دلاوری در بر از میان آتش بقلعه دویده داخل حصار شدند و اهل
قلعه بسیاری بر باروی حصار بودند و بعضی دیگر ببام خانها برآمده مشغول شدند و شاه وردیخان ببام
خانهٔ خود برآمده تفنکی در دست داشته هر چند خواست که بجانب غلامان اندازد آتش نگرفته اعراضی
شده تفنک را از دست انداخته و تیر و کمان برداشته صحیح القول از و نقل نمود که چون تیر اول انداختم
زه کمان گسیخت دانستم که رشتهٔ دولت من گسیخته بخت از روی بر تافته ادبار غالب است و اقبال مهارب
کمان را دور انداخته دست از محاربه برداشتم و فریاد زدم که از طرفین دست از جنک باز دارند که [illegible]
با قضا بر نمیتوان آمد با قدر در نمیتوان آویخت و کس فرستاده از الله وردیخان التماس نمودم که
حکم کند که احدی با اولیای من متعرض اهل ا[illegible] و بالجمله غلامان متعاقب یکدیگر سمندروار از آتش
عبور نموده بقلعه درآمدند و چون [illegible] قلعه دست از جنک کشیدند غلامان نیز حسب الفرموده الله وردیخان
متعرض حال کسی نشدند و چون شاه ور[illegible] نیاز نزد الله وردیخان آورده بود لوازم مردمی بجا آورده جمعی را
بمحافظت و محارست حرمها و فرزندانش تعیین نمود و خویش شاه وردیخان مذکور که میر سنجق رومی حاکم این قلعه بود

چون پیری باو رسیده بود از هم گذشت و مردمی که با شاه وردیخان و با فرزندان و متعلقان او بودند مصحوب خویش
گردانیده باردو آورد و در کنار آب صیمره زنجیر در گردن او نهاده سر زنجیر را الله وردیخان بدست گرفته او را
بدولتخانه همیون آورد و زبان منهی اقبال بدین مقال مترنم گشت که سری که گردن از امرت کشید گردونش
بر آستانه تو اینک کشان کشان آورد شاه وردیخان جوان زیبا روی خوش قیافه نمایان بود و اگر اندکی تواضع
و مردمی و افتادگی که در چنین وقتها بکار آید میکرد احتمال قریب داشت که مضرتی باو نرسد اما او در کمال نخوت
و عجب و تکبر که در همه وقتی خصوصا در خدمت پادشاهان هنگام بخت برگشتگی مذموم است سلوک کرد و ناصیه
احوالش غرور و نفاق نمایان بود و در میدان خرد عدمش بر وجود سنجیده تر آمد او را با چند نفر از هواخواهان
او بقتل آوردند و حکم شد که قنبر بیک استاجلو و جمعی از عساکر منصوره که بسر کردگی او بطلب شاه وردیخان
رفته بودند باز گشتند اما ایشان بطرف باورای رفته در آنجا دست درازی چند بر رعایای تابع الکای روم
نموده دواب و اغنام بسیار غارت کردند و چون باردو آمدند اینمعنی مرضی خاطر اشرف نموده غارت مذکور را
جمع نموده مصحوب یکی از قورچیان عظام نزد حاکم بغداد فرستادند که بصاحبان باز دهند و از صیمره کوچ
کرده بخرم آباد آمدند و حسین خان ولد منصور بیک سلوری را تربیت فرموده حکومت لرستان را باو تفویض
فرمودند صیمره و هندمین و محالی که قریب سنور بغداد بود بطهماسب قلی سلطان اینانلو افشار شفقت شد
چون جماعت سیاه خانه تندیل با جماعت سلوری عنادی ورزیدند و بهواخواهی شاه وردیخان و اولاد شجاع
الدین اطاعت سلوری نکرده حکومت حسین خان را کاره بودند آن طایفه مورد غضب شاهانه گشته مفسدان
آن طبقه با جمعی دیگر از الوار که مظنه بایشان بود در خرم آباد بیاسا رسانیدند و جهانگیر نامی از اولاد شجاع
الدین که در میانه جماعت عباسیان بود مکحول گردید دولت عباسیان در لرستان بسری شد و سایر
الوار بملازمت حسین خان شتافته و بیمن تربیت شاهانه روز بروز در حکومت آن ولایت استقلال یافته
پایه قدر و منزلتش در آن ولایت ارتفاع یافت **ذکر گرفتاری علیخان کرایلی و عقوبت او بکفران نعمت**
سابقا نگاشته کلک بیان گردید که علیخان کرایلی از طریق اخلاص و یکدلی منحرف گشته سالک بادیه عصیان
و طغیان شد و حضرت اعلی شاهی از الکای او جاجرم و بعضی محال به توکل خان کرایلی و قلعه های حصار و
بعضی محال دیگر را بدرویش علی خلیفه تفویض فرمودند و حسین خان شاملو حسب الامر اشرف قلعه های حصار را
که مامن علیخان بود گرفته درویش علی خلیفه را در آنجا متمکن ساخت و اکثر عظما و ریش سفیدان کرایلی که از و

روگردان شده رضای خاطر مبارک اشرف جستند و بخدمت درویش علی خلیفه و توکل خان کمر بستند علیخان قرین یاس و حرمان
در انجد و بی سر و سامان میگشت چون یکمرتبه بمیان اوزبکیه رفته بود و عبدالمومن خان متوهم گشته فرار نموده بخدمت
اشرف آمده بود و اعتمادی بر اوزبکیه نداشت بدانجا نتوانست رفت کس نزد منصور بیک کرایلی که با او نسبت
قومی داشت و از جمله شاهی سیونان بود و با یکدیگر عنادی ورزیدند فرستاده التماس ملاقات نمود و منصور بیک
رضا داده مشار الیه با چند نفر از ملازم و خدمتکار بخانه او آمده و خواست که بحیله و تزویر او را با خود متفق ساخته
بمعاونت یکدیگر در آنولایت بفتنه و فساد قیام نمایند منصور بیک چون همیشه از فتنه و فساد مجتنب بود سخنان
نفاق آلود او را بسمع رضا اصغا نکرده و ملاحظه عاقبت کار خود و ایل و عشیرت کرایلی کرده از بیم سیاست و غضب
پادشاهانه او را از دست نتوانست داد و او را گرفته مقید و محبوس ساخت و حقیقت بپایه سریر اعلی انها نمود
حکم همیون بارسال او صادر شد منصور بیک علیخانرا کنده و دو شاخه کرده در وقتی که رایات نصرت آیات
از سفر مقرون بفتح و ظفر لرستان معاودت نموده به بروجرد رسیده بود بنظر اشرف رسانید چون نایره
غضب شاهانه در باره او اشتعال داشت و فی الواقع قدر شفقتهای پادشاهی ندانسته بکفران نعمت که بدترین
ذمایم است اقدام نموده مستوجب انواع سیاست شده بود شحنه غضب بتادیب او پرداخته همچنان که دیده
بصیرتش از مشاهده الطاف پادشاهی پوشیده گشته چشم جهان بینش را از حدقه بیرون آورده از نعمت دیدن
عاطل ساختند و قطع بعضی از اعضای جوارح او کرده عبرة للناظرین بدان هیات او را در ان بیابان انداختند
و اردو کوچ کرده از بیم غضب و سخط پادشاهی احدی از رعیت و سپاهی را قدرت آن نشد که بقصد ثواب آخرت
بمحافظت او پردازد شعر بکافر نعمتی گردید مشهور ؛ ببدبختی کرد جان از کالبد دور ؛ خوشا حال ارباب فکان بساط قرب
و منزلت که دیده عبرت بین گشوده نظر بر مآل حال و عاقبت احوال اندازند و قدر عافیت شناخته خود را
بدنام نمک حرامی دنیا و آخرت نسازند اما ع گوش سخن شنو کجا و دیده اعتبار کو ذکر فتح و تسخیر قلعه مازندران که
از قلاع مشهور عرصه جهان است دیگر از سوانح اقبال که درین سال خجسته مآل بظهور آمد فتح قلعه اولاد است
که از قلاع مشهور مازندرانست تبیین اجمال و تفصیل این اجمال آنکه در سال گذشته که فرهاد خان بمازندران
رفته بود اکثر محال مازندرانرا بحیطه تسخیر و تصرف در آورده الوند سلطان برادر خود را در مازندران گذاشته قلعه اولاد
که محکم ترین قلاع طبرستانست و در تصرف الوند دیو بود و او سر بچنبر اطاعت در نمی آورد و بعضی از مازندرانیان
و یوسار بتحریک الوند دیو و مفسدان آنولایت که چاشنی حکومت در مذاقشان جایگیر شده دل از ان برنمیداشتند

بالوند سلطان یاغی شده اطاعت شایسته بتقدیم نمیرسانیدند و لوند سلطان بمصلحت وقت با لوند دیو و الجماعت
مدارا میکرد چنانچه بعضی از ارباب غرض او را بمخالفت برادر و موافقت باغیان مازندران متهم ساختند
اگرچه مشارالیه اندک بهره از جنون و افعالش موافق قانون عقل نبود اما اینمعنی که جز مقتضی جنون کامل تواند بود
از و دور مینمود بالجمله رایات جلال از سفر لرستان عود نموده بمقر سلطنت نزول نمود و فرهاد خان را رخصت مازندران
دادند که الوند دیو و قلعه او را بتصرف در آورده ساحت آن ولایت را از خار تعرض ارباب طغیان و عصیان
پاک سازد و فرهاد خان تکیه بر اقبال بیزوال شاهی کرده روانه آن صوب شد نخست برادر خود را که متهم به یاغیگری
شده بود گرفته بپایه سریر اعلی فرستاد و چون بر ضمیر منیر اشرف ظاهر بود که اینمعنی نسبت باو تهمت و افتراست
و اگر ارتکاب بعضی امور خلاف آمیز کرده باشد از سفاهت و بیعقلی و نشاه شراب جهل و جنون است او را مطلق
العنان ساختند و فرهاد خان در کمال شوکت و اقتدار متوجه انتظام مهام کل طبرستان شده میانه او و الوند دیو
نخست مراسلات بوقوع پیوست و او از حال ملک بهمن قیاس حال خود نموده اصلا از خوف جان راضی
بملاقات فرهاد خان نمیشد فرهاد خان از اطاعت او مایوس گشته متوجه تسخیر و محاصره قلعه اولاد شد الوند دیو
چون بالفعل و ناصری که او را از مضیق محاصره لشکر قزلباش خلاص سازد گمان نداشت خود را محصور ساختن
اولاد و اتباع و فرزندان را در قلعه گذاشته خود با معدودی از موافقان روی بجنگلستان آورد و فرهاد خان
بمحاصره قلعه پرداخته بحسن سعی و تدبیر کار بر محصوران تنگ ساخت و جمعی از اهل قلعه را بدانه انعام و احسان رام
ساخته چاره بجز بیرون آمدن و قلعه سپردن نیافتند و بیمن اقبال بیزوال پادشاهی فتح قلعه میسر گشته تمامت
اموال و اولاد و اسباب متملکات الوند دیو و اولاد و اتباع او بدست در آمد و حقیقت این فتح مبین را
بخدمت اشرف عرض کرد در وقتی که رایات جلال از قزوین برسم سیر و صحبت باصفهان توجه نموده بکاشان
رسیده بودند خبر فتح قلعه اولاد رسید و فرهاد خان بخلع فاخره و جایزه و جلدوی متکاثره سرافراز گشت
و الوند دیو بی سر و سامان در جنگل و بیشه گردیده هر روز در جائی و هر شب بمقامی در کمال بی آرامی آرام
اداشت باقی احوال او در سال آینده مرقوم قلم بیان خواهد شد **ذکر وقایع گوناگون باقتضای سپهر بوقلمون که درین سال
بوقوع پیوست** در اوایل این سال ذوالفقار خان که بایلچیگری روم رفته بود مقضی المرام معاودت نموده
مکتوب محبت آمیز محتوی بر استحکام بنیان صلح از جانب حضرت خواندکار آورد و هم درین سال میرزا ضیاء الدین کاشی
و خواجه ابونصر خوافی ایلچیان جلال الدین اکبر پادشاه فرمان فرمای هند را رخصت انصراف ارزانی داشته بخلاع فاخر

وانعامات سرافراز ساختند منوچهر بیک ایشک آقاسی غلام خاصهٔ شریفه بایلچیگری هند مامور گشته برفاقت
میرضیاء الدین روانه شد و تحف و هدایای لایقه و تنسوقات فایقه فرستادند از جمله تحف یکصد راس اسب خانه زاد
پاک نژاد دیگر از اسپان نامی ولایت عربستان و گرجستان و بیات بحاصل آمده بود و بادبهای تازی نژاد
که هر یک بعالمی برابر بودند و سایر تحف و هدایای نفیسه ایران علی هذا القیاس و مکتوب محبت آمیز در جواب
مکتوب آنجناب در قلم آوردند و دران نامهٔ نامی بقلم صداقت و یگانگی نگاشته شد که چون همت والا نهمت
بتسخیر خراسان و استرداد ملک موروث مقصور است و درین چند سال که جلوس بر مسند سلطنت و فرماندهی
ایران روی داده بجهت مشاغل عظیمه که در دفع دشمنان خانگی پیش آمده برفع دشمن بیگانه نپرداختیم و یکدو
مرتبه که سفر خراسان واقع شد از حوادث روزگار تسخیر آن ولایت همچنانکه پیش نهاد همت بود تیسیر پذیر نگشت
واکنون که ازین امور فراغت روی داده و فرمان فرمای روم در مقام محبت و دوستی در آمده از جانبین
ابواب خلت و اتحاد مسلوک گشت کمر بمحاربهٔ اعدا و دفع مخالفان اوزبکیه بسته اراده آنست که بمقتضای ربانی
با جنود ظفر ورود قزلباش و یراق چند ساله روانهٔ آن ولایت گردیم و به نیروی بخت و مددکاری اقبال تا استرداد
ملک موروث بالکلیه ننمائیم معاودت نکنیم بهمت یار و متوجه باطن مددکار باشند که   هرچه کند همت مردان کند
و ایلچیان را قرین اعزاز و اکرام از راه کرمان و کیچ و مکران روانه فرمودند و چون درین سال رای جهان آرا
بدان قرار گرفت که دار السلطنه اصفهان را مقر دولت ابد پیوند گردانیده عمارات عالی طرح نمایند بدین نیت
صادق متوجه آن صوب گشته رستاخیز العیش و خرمی در دولتخانهٔ مبارک نقش جهان گذرانیده اکثر اوقات
بسیر و شکار صرف میفرمودند و شبها مجالس جنت آسا آراسته بساط عشرت گسترانیده میشد عمارات عالی
در نقش جهان طرح انداخته معماران و مهندسان در اتمام آن میکوشیدند و از جانب اسکندر خان و
سیمون خان سلاطین گرجستان ایلچیان از ناوران بپایهٔ سریر اعلی آمده اظهار اخلاص و بندگی نموده پسران
یوسف لقا و دختران حور سرشت ماه سیما از اولاد عظماء گرجستان که سزاوار خدمتکاری حریم اقبال شهریار
بیهمال و قابل خدمت محفل بهشت آیین ارم تز[illegible]ند بودند ارسال داشته آثار اخلاص و یکجهتی بظهور
آورده ایلچیان مذکور قرین اعزاز و احترام و غریق بحر احسان و انعام معاودت نمودند و کارکنان قضا
بپیوسته اسباب آنحضرت را سرانجام میدادند و دیگری از وقایع این سال آنکه محمد یار خان ولد علی یار خان
ایلو که بعد از فوت والد برتبهٔ ایالت و خانی سرافراز شده حکومت استراباد بدستور زمان والد او شفقت شده بود

بدست طایفهٔ ادخلو بقتل آمد و قلیچ بیک نام برادر کوچکتر او بعد از قضیهٔ کشته شدن برادر از استراباد احرام ملازمت سدهٔ سنیهٔ
فلک بنیاد بسته روی ارادت بدین آستان آورد حضرت اعلی شاهی ظل اللهی او را در کنف مرحمت و الطاف خسروانه
جای داده بتفویض ایالت استراباد و نوازشات ارجمند معزز و سربلند گردانیده روانه فرمودند و زمستان را
دران بلدهٔ جنت نهاد در کمال فراغت و کامروائی بپایان رسانیدند اما هیچ وقت از تدبیر امور دولت غافل
نبودند و پیوسته نقش استرداد مملکت خراسان از ید مخالفان در صفحهٔ خیال می نگاشتند و استدعاء حصول
این مطلب اعلی از درگاه واهب العطایا نموده همواره از روح مقدس حضرت امام الجن و الانس استمداد می نمودند
و عاقبت به نیت صادق و رجای واثق بمنتهای مطلب رسیدند در اول سال میمنت مآل ایت ئیل ترکی ابواب
فتح و فیروزی بر چهرهٔ امانی و امان گشایش یافته نسایم نصرت و فیروزی وزیدن گرفت و شرح این داستان
در طی وقایع سنه مذکور بتوفیق ملک منان رقمزدهٔ کلک بیان میگردد و منه الاعانة و التوفیق

ذکر سوانح ایام سعادت فرجام سال مبارک ایت ئیل ترکی مطابق سنه سبع و الف که سال دوازدهم جلوس همایون شاهی ظل اللهی است

باز فلک انجمن افروز شد ٭ نوبتی خسرو نوروز شد ٭ کوکبهٔ خسرو گردون بلند ٭ غلغله در گنبد مینا فکند ٭ صحن چمن
باز چو صحن بهشت ٭ تازه شد از مقدم اردی بهشت ٭ خسرو گل گشت ریاحین سپاه ٭ زد بصد آیین چمن بارگاه ٭
نوروز دولت افروز این سال خجسته آغاز فرخنده انجام در روز سه شنبه سیزدهم ماه شعبان المعظم اتفاق
افتاده حضرت اعلی شاهی ظل اللهی در دار السلطنت اصفهان عشرت پیرا بوده در فصل بهار که دماغ
روزگار از نسیم عنبر شمیم شکوفه و ازهار عنبر آگین بود در کمال مسرت و شادکامی و فراغت و خوشدلی بسیر و صحبت
مشغولی داشتند در اوایل این سال محمد قلی بیک ایشک آقاسی عرب گرلو که برسم رسالت بجانب اوزبکیه
فرستاده شده بود و در هرات با عبدالله خان ملاقات نموده بود آمده بابلیق بهادر که بایلچیگری آمده مفتح
ابواب الفت و آشنائی شده بود و میر قلبابا کوکلتاش عریضهٔ اخلاص آیین بخدمت اشرف نوشته چون
در هراة پسرش را که خدا کرده بود طوی الوشی ارسال داشت و میرزا بیک نامی از اعاظم نقبای ماوراءالنهر
و خواجهای سلسلهٔ نقشبندیه با کوچ خود که از [illegible]ات سلاطین کاشغر بود بقصد گذاردن حجة الاسلام
همراه محمد قلی بیک و بابلیق بهادر بدینولایت آمده و حضرت اعلی شاهی ظل اللهی اعزاز و احترام بسیار نموده روانهٔ
سفر مبارک بیت الله الحرام فرمودند اما افور راه باجل موعود درگذشته بمطلب صوری نرسید و چون از اقتضای
زمان معظم ملک خراسان که ممدوح جمهور سخنوران روزگار است بدست اوزبکیه در آمده بود و حضرت اعلی

همواره استرداد آنرا پیش نهاد همت ساخته هرگز از فکر و اندیشه آن خالی نبودند علی الخصوص مشهد مقدس معلی
و آستان ملایک آشیان حضرت امام الجن والانس که خال رخسار ملک ایران و آرایش دیباجه سلطنت این
دودمانست و دار السلطنت هراة که مولد و منشاء نشو و نمای آنحضرت است اما بمقتضای الامور مرهونة باوقاتها
صورت این مدعا در پرده تعویق مستور بود و درین اوقات که فی الجمله فراغتی از مهم ضروری حاصل گشته
عرصه ممالک از خس و خاشاک ارباب طغیان و گردنکشان اطراف پاک گردیده بود و متواتر اخبار کدورت
و نزاع عبد المومن خان با پدرش میرسید بخاطر غیبی سرایر اشرف اعلی خطور نمود که چون میرقلبا باکوکلتاش حاکم
هراة که از تربیت یافتگان عبد المومن خان است بادی الفت و آشنائی شده ایلچی اظهار محبت و دوستی بپایه
سریر اعلی فرستاده درینوقت که میانه عبد الله خان و پسرش اسباب وحشت آماده گشته و کار بنزاع و جدال
انجامیده ما نیز بنابر مصلحت روزگار ازینطرف با عبد الله خان طرح خصوصیت و آشنائی انداخته همراه ایلچی او ایلچی به
فرستاده پسر ناخلف او را از جسارت و بی ادبی که نسبت به پدر نموده و مینماید نکوهش و سرزنش نمائیم و بقصد
تسخیر مشهد مقدس معلی و محالی که در تصرف عبد المومن خان است روی توجه بخراسان آوریم و درین هنگام که پدر
و پسر با یکدیگر مشغول اند و عبد الله خان بجهت عقوق و عصیان که از پسرش سر میزند در کسر شوکت و قدرت او
کوشیده متوجه امداد پسر نخواهد شد بتوفیق الله تعالی محتملست که تسخیر آنمحال بآسانی دست دهد از فرستادن
ایلچی قصوری به بنیان قصر دولت نمیرسد لهذا محمد قلی بیک مذکور را که مرد چرب زبان سخندان بود برسالت
تعیین فرموده تحف و هدایا مرتب داشته آماده فرستادن ساختند و تهیه اسباب سفر خراسان برداخته
ده هزار نفر تفنگچی مقرر شد که در ممالک محروسه سرانجام نموده در موکب همایون باشند و قرارداد خاطر اشرف
آن بود که بعد از رفتن ایلچی مذکور میرقلبا باکوکلتاش را از توجه موکب همایون خبر داده روی توجه بتسخیر
مشهد مقدس آورند درین اثنا قاصدان از اطراف و جوانب خراسان رسیده خبر رسانیدند که عبد الله خان
عالم فانی را وداع نموده رخت بعالم عقبی کشیده و اکثر امرای اوزبکیه مثل محمد باقی که دیوان بیگی و عمده الملک
عبد الله خان بود طوعا و کرها بسلطنت و پادشاهی عبد المومن خان پسر او اتفاق نموده او را طلب داشته
زمام مهام ملک و دولت را بکف اختیار و قبضه اقتدار او نهادند اما هزاره سلطان برادرزاده عبد الله خان
و رستم سلطان و اوزبک سلطان و اقربا و بنی اعمام او که در سمرقند و تاشکند بودند بجهت آنکه اعتمادی
بجانب او نداشتند از تبعیت سرباز زده باتفاق یکدیگر خاطر بمخالفت عبد المومن خان قرار دادند و از امرا

واعیان اوزبکیه هرکس از عبد المومن خان خوفی داشتند بر سر ایشان جمعیت نمود و عبد المومن خان متوجه فتنه ایشان گردید

و در میان اوزبکیه شورش و آشوب در هیجان است بعد از تحقیق این اخبار توجه خراسان بیشتر از بیشتر در خاطر اشرف

رسوخ یافته همت والانهمت بامضاء این عزیمت مصروف داشتند چون در صدر صحیفه اول ایمائی شده که بعضی از

احوال اوزبکیه و رومیه که در طی قضایا و سوانح احوال ایران و وقایع ایام سلطنت شهریار کامبخش کامران اعنی

حضرت اعلی شاهی ظل اللهی روی داده بنابر ارتباط کلام و تناسب مقام در رشته تحریر در می آورد

در ینوقت ناگزیر است که برخی از احوال عبد الله خان و عبد المومن خان و سبب وحشت و نزاعی که میانه

ایشان بتدریج پدید آمد و قضیه فوت عبد الله خان و جلوس پسرش و اختتام احوال او که در طی حالات سفر

خراسان ازان چاره نیست بر سبیل اجمال رقمزده کلک نکته پرداز گرداند بنابران عنان کمیت خوش خرام

قلم را در میدان قضایا اندکی بجولان در آورد ذکر مجملی از قضایای ماوراء النهر و بیان احوال سلاطین

اوزبکیه شاهدان سیر و اخبار بدستیاری کلک بدایع نگار در عرصه ضمیر بزم آرایان طرب خانه آگاهی بدین آیین

جلوه مینمایند که عبد الله خان با عبد المومن خان پسرش که یگانه والد بود محبت مفرط داشت و او را بایکجهت

و مردم ماوراء النهر اوزبکیه عبد الله خانرا خان کلان و او را خان خورد میگفتند حکومت ولایت بلخ و توابع را

باو داده بود و او بسعی خود و امداد پدر ولایت بدخشانرا نیز از تصرف سلاطین زادهای جغتای بیرون آورد

و در سال تنکوزییل اربع و تسعین و تسعمایه که عبد الله خان بلده فاخره هرات را بعد از یازده ماه محاصره بنوعی

که در طی قضایای آن سال بتحریر پیوسته تسخیر نمود چون عبد المومن خان در تسخیر آن بلده و قتل قزلباش سعی بسیار

نموده بود و بلخ که الکاء اوست قرب جوار داشت چشم میداشت که پدرش الکاء هرات را باو دهد عبد الله

خان بجهت حداثت سن و قلت تجربه روزگار ملتمس او را مبذول نداشته هرات را بمیر قلبابا کوکلتاش

که از برکشیدگان دولت او و مرد صایب رای کارآزموده بود ارزانی داشت و آنچه از ممالک خراسان

که بحیطه تسخیر او در آمده بود بامرای اوزبکیه قسمت نموده دین محمد سلطان ولد جانی بیک سلطان خواهرزاده

خود را که به تیلیم سلطان مشهور بود با برادران [illegible] خراسان الکا داده در انجا گذاشت و از ولایت مفتوحه

خراسان چیزی به پسرش نداد و او را باین سخن تسلی مینمود که چون [illegible] عهد منی همه بتو تعلق دارد اگرچه این معنی باعث

آزردگی پسر گردید اما در انوقت قدرت اظهار آن نداشت بعد از دو سال از پدر التماس نمود که من بعد

آنچه از مملکت خراسان بسعی او مفتوح گردد با و تعلق داشته باشد این ملتمس مبذول افتاده در سنه اودییل ازنج

لشکر بمشهد مقدس کشیده محاصره نمود و دران قضیه تیلم سلطان و امرای عبدالله خان که در خراسان بودند حسب الامر
بامداد او آمدند بعد از انکه آن بلدهٔ شریفه بحیطهٔ تصرف و تسخیر او در آمد از جانب خود حاکم تعیین نموده همچنین نیشابور
و ترشیز و آنچه از محال خراسان بتدریج تسخیر نمود از جانب خود حکام تعیین میکرد و بعد ازین قضایا کمر همت
بر تسخیر ولایت نسا و ابیورد و درون و سایر محال که ملک موروث نور محمد خان ولد ابو المحمد ابن دین محمد خان بود
بسته آنولایت را مسخر ساخته نور محمد خان را از ملک موروث بیرون کرد و ازین فتوحات که او را دست داد
طرح سلطنت انداخت و شوکت و قدرتش روی در ازدیاد نهاد و چون عبدالله خان یک پسر داشت و
دمیخواست که در ایام حیات خود او صاحب قدرت و شوکت بود لشکر عظیم داشته باشد که بعد از فوت او
بنی اعمام و سلاطین اوزبکیه که الیوم گردن بطوق فرمان برداری داده اند با پسرش منازعه نتوانند نمود هر روز
در تربیت او میکوشید تا آنکه بیست هزار جوان کارآمدنی در ظل موکب او جمع شده کمال استقلال یافت و بخار
نخوت و غرور بکاخ دماغش راه یافته نسبت به پدر عظیم الشان در مقام عصیان در آمده پای از دایره
ادب بیرون نهاد و چون در وقتی که عبدالله خان بر بلدهٔ بخارا استولی گشته بسلطنت رسید اسکندر خان
پدرش در حیات بود او بتوره و یاسای جنگیزی اسم سلطنت بر پدر اطلاق نموده خطبه و سکه بنام او کرد اما
رتق و فتق امور در قبضهٔ اقتدار عبدالله خان بود و اسکندر خان از پادشاهی جز نامی نداشت او نیز گاهی از
جهل و غرور میگفت که پدرم پیر شده اولی اینست که بطریق اسکندر خان در گوشه نشسته مهمات سلطنت را
بمن گذارد و چون معظم بلاد خراسان بتصرف او در آمده بود میخواست که کل الکاء خراسان تا بلخ و کنار آب
جیحون او را اصاف کرده دیگر را طلب هراة از پدر کرده مقبول نیفتاد و از آزردگی میگفت اگر پدرم هراة را
بمن نمیدهد خود بر سر میر قلبا باکوکلتاش رفته بقهر و غلبه هراة را میگیرم و این سخنان بعبدالله خان رسیده
نسبت به پسر سوء مزاجی بهم رسانیده و هر چند همان یک پسر داشت که ولیعهد خود میدانست اما از جهل و غرور
او اندیشه و ملاحظه داشت که مبادا بی صبری کرده اراده نماید که پدر را بی اقتدار کرده خود پادشاه شود
و او در زمان حیات بین السلاطین خفیف و بی ناموس گردد چون ملک عقیم است و شریک بر نمی تابد نمیخواهد که در زمان
حیات قطع نظر از سلطنت و پادشاهی نماید بو نجهت در مقام کسر شوکت و اقتدار پسر در آمده او را از نظر انداخته
از تردادات ملک گیری منع کرد و بامرای خراسان پیغام داد که دیگر با مر و نهی او التفات ننموده بهر طرف لشکر کشد
رفاقت و همراهی ننمایند و لهذا چند مرتبه که عبدالمومن خان به تسخیر سبزوار و بعضی محال خراسان که در تصرف قزلباش

مانده بود آمد و از عراق حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بمدافعه او توجه مینمود تسلیم سلطان و برادران او و امرای
عبدالله خان که در خراسان بودند رفاقت و همراهی او نمیکردند و چون مقرون برضای پدر نبود او نیز دیگر کاری
نتوانست ساخت و پدرش باو پیغام کرده بود که ترک زیاده روی نموده در بلخ بحال خود باشد و الکای که
باو داده شده قناعت نموده پای در دامن ادب پیچد و نظر بحال من و پدرم اسکندر خان نکند که او همچو من
نمیتوانند بود و من همچو اسکندر خان نیستم اما عبدالمومن دل از آرزوی ملک هراة بر نمیداشت و همواره در باب
میر قلبا با عرایض شکایت آمیز به پدر میفرستاد و عبدالله خان پسر را درین ماده صاحب غرض دانسته التفاتی
بسخنان او نمینمود و ازین مقدمات میانه پسر و پدر بقدر غبار نقاری ارتفاع یافت اما جانبین ایمعنی را در پرده
داشته امری که مشعر بر خلاف بوده باشد بحیز ظهور نمی آوردند تا آنکه در سنه تخاقوئیل سته و الف عبدالله خان
با خواص امرا و ندما و مقربان از راه چهارجو بمرو آمده بسیر و شکار مشغول بود و میر قلبا کوکلتاش از هرات
آمده خانرا بآمدن هرات تکلیف نمود درین اثنا عبدالمومن خان از بلخ با دو سه هزار کس بعزم ملاقات
پدر بمرو آمد هر چند امرا عرض کردند که با خان مردمی همراه اند و اعتمادی بجانب عبدالمومن خان نیست
در ارک مرو نزول نموده لشکریانرا از دخول ارک مانع آیند و او را با معدودی در ارک رخصت کورنش
دهند خان چندان حسابی ازو نگرفته قبول ایمعنی ننموده در باغ شاهم بی نزول نموده پسر را در آنجا ملاقات
نمود عبدالمومن خان نیز مصلحت وقت را در اطاعت و انقیاد پدر بزرگوار دانسته در مقام تواضع و
ادب بوده عذر تقصیرات خواست و باتفاق یکدیگر چند روز در مرو بسیر و شکار پرداختند و میر قلبا با
حسب الامر عبدالله خان عبدالمومن خانرا نیز تکلیف سیر هرات کرده خود پیشتر بهراة رفته سامان
ضیافت نمود پدر و پسر باتفاق بشهر هرات آمدند میر قلبا بلوازم میزبانی پرداخته طویهای بزرگ
سرانجام نمود بخان کلان و خان خورد پیشکشهای لایق کشید اما عبدالمومن خان از میر قلبا همچنان
آزردگی داشت و سخنان عتاب آمیز و خشونت انگیز نسبت باو بر زبان می آورد و او را بتغلب و تصرف
اموال دیوانی متهم داشته محمد باقی دیوان بیگی و جمعی را که در مزاج عبدالله خان راه سخن داشتند
تحریک مینمود که درباب او دوستی که بقزلباش میکند سخنان بعرض رسانیدند اما عبدالله خان از غایت
التفاتی که باو داشت اصلا گوش بسخنان ارباب غرض ننمود القصه عبدالمومن خان در هرات از پدر
التماس نمود که مراجعت بمقر سلطنت از راه بلخ نموده چند روز در بلخ مهمان او بوده باشد عبدالله خان

ملتمس او را مبذول داشته پسر را رخصت داد که ببلخ رفته تهیهٔ اسباب ضیافت پرداز دکه اینک رسیدیم عبد المومن خان ببلخ بار رشته
در سر انجام و یراق مهمانی کوشید جمعی از ثقات نقل نمودند که عبد المومن خان تخت مرصع از طلا و جواهری که در خراسان
و بدخشان بدست آورده بود و نردبان سه پایه از نقره که از ان نردبان بر تخت بر آیند ساخته بود و می گفت که جهت
پدرم ساخته ام که چون بمهمانی من آید جهت او نصب نمایم و خود در پای تخت بخدمت پدر بایستم و آنرا با سایر اموال
و اسباب که دارم پیشکش کنم و جمعی که از و خایف و هراسان بودند خصوصاً میر قلبابا میگفتند که حیله سازی مینماید
و سخنان او فروغی از صدق ندارد و غرضش آنست که پادشاه بی وهشت بمنزل در آید و پادشاه را در ارک بلخ نگاه داشته
بی اختیار سازد و بر سلطنت ماوراء النهر و خراسان و ترکستان و بلخ و بدخشان رقم اختصاص کشد مجملا عبد الله خان
بتحریک میر قلبابا و بعضی امرا بنابر مقدماتی که مذکور شد ببلخ نرفته از همان راه چهار جو بسرعت و استعجال عود نموده
داخل بخارا شد و این خبر بعبد المومن رسیده بر و محقق گشت که پدر با وی بی اعتماد شده و این مقدمات را از میر قلبابا
دانسته ارادهٔ تسخیر هرات نمود و با لشکر عظیم بخراسان آمده اول ببهانهٔ زیارت مشهد مقدس معلی آمده از راه
هرات عبور نمود و چون بحوالی هرات رسید کس نزد میر قلبابا فرستاده او را طلب داشت و خواست که
بلطایف الحیل او را بدست آورده هرات را متصرف گردد و میر قلبابا که مرد عاقل روزگار دیده بود این معنی را
دریافته از ملاقات او ابا نمود و محقر پیشکشی بیرون فرستاده دروب شهر و قلعه را مسدود ساخته در مقام
قلعه داری شد و عبد المومن هر چند خواست که بملایمت و تزویر برو دست یابد صورت نیافت و خود
روزی با پنج شش کس از مقربان بپای حصار آمده خواست که بواسطهٔ میر قلبابا کوکلتاش مکالمه نموده او را
فریب دهد میسر نشد و چون تسخیر قلعهٔ هرات بآسانی تیسر پذیر نیست عبد المومن خان صلاح در محاصره ندیده قرین
یاس و حرمان بجانب بلخ باز گشت و میر قلبابا کس ببخارا فرستاده حقیقت بخدمت عبد الله خان عرض کرد
عبد الله خان او را در آن باب تحسین کرده جهت او جایزه و خلعت فرستاد و بین الجمهور مشهور است که عبد الله خان
یکدسته تیر و کمانی فرستاده پیغام کرد که هر گاه عبد المومن خان بحوالی هرات آمده بپای حصار چشم او را
نشانه کرده این تیرها را یکیک بجانب او انداز د و این مقدمات باعث زیادتی کلفت پدر و پسر گشته روز
بروز میانهٔ ایشان وحشت زیاده تر میشد تا آنکه شنید عبد الله خان با معدودی از میر شکاران و توشمالان
و ندما و مقربان و ارباب طرب از بخارا بشیر و شکار قرشی آمده در باغ بزرگ که آنجا طرح جشن و صحبت انداخته
اکثر اوقات در ان باغ بفراغت و عشرت مشغول اند با خود قرار داد که از بلخ ایلغار نموده چون برق و باد خود

بقرشی رسانیده آن باغ را که عشرتگاه خان و مقربان است احاطه نموده بمطلب خود فایز گردد و این معنی را با شاه محمد
ایله چیان که از مخصوصان و امرای معتمد و مشیر و مشار الیه او بود در میان نهاده ببهانه یورش جانب بدخشان
لشکر جمع نموده چهار هزار کس کار آمدنی انتخاب کرده از معبر ترمذ عبور نموده بسرعت برق و باد روی بقرشی نهاد
شاه محمد ایله چیان همیشه در خدمت عبد الله خان مطعون بود و میگفت که پسر مرا بد آموز میکنند و بتحریک و اغوای
او این اعمال از پسرم بظهور میرسد در نیوقت شاه محمد مذکور بجهت رفع آن مظنه جلال بکی خان کلان منظور داشته
معتمدی فرستاده او را از ما فی الضمیر پسرش آگاهی داد و عبد الله خان در وقتی که بزم پادشاهانه آراسته با ندما
و مطربان بصحبت و شادکامی مشغول بود خبر آمدن پسر بایلغار باو رسید چون با معدودی با یراق سیر و صحبت
آمده بود بدافعه و محاربه پیش نتوانست آمد یراق و اسباب و خیمه و خرگاه برجا گذاشته اسبان باد رفتار سوار
شده بایلغار روی توجه ببخارا نهاده دو سه فرسخ مسافت طی کرده بود که عبد المومن خان بباغ فرود آمد و اصلا
ملتفت باسباب و یراق مذکور نشد و از عقب خان ایلغار کرد که شاید در راه او را بدست آورد اما بگرد او نرسید
عبد الله خان خود را انداخته دروب شهر را سد و ساخته عبد المومن خان چون دانست که پدر همعنان
شمال و صبا طی مسافت نموده و باو رسیدن ممکن نیست عنان از ایلغار باز کشید و باهستگی ببخارا آمده چون
تیر مدعای او بر هدف مراد نیامد در بیرون شهر نشسته کس بخدمت پدر فرستاد که چون شوق ملازمت غالب
بود بقرشی تشریف آورده ببلخ نزدیکتر شده بودند مقید برخصت نشده بعزم پابوس آمدم اکنون التماس دارم
که رخصت دخول و کورنش ارزانی دارند و هر روز شفیعی انگیخته استدعای کورنش میکرد و عبد الله خان
اعتماد ننموده رخصت دخول نمیداد از صحیح القولی استماع شد که درین قضیه عبد الله خان را نوعی شعله غضبش
درباره پسر اشتعال یافته بود که مکرر اظهار میکرد که ای عبد المومن اگر از عمر امان یابم جان نکنم که تو خود اب
خود را زین میکرده باشی مرد نباشم و اعراض برو مستولی شده دست بر سر میگرفت و با خود خطاب میکرد
و میگفت که ای عبد الله بعد از شصت و پنج سال که لوی مردانگی از عرصه جهان ربودی آخر از شاخه خود نگیختی
و یرلیغ بجانب سمرقند و تاشکند و اطراف ممالک فرستاده لشکرها طلب داشت و عبد المومن خان هرچند
سعی نموده قسم نامها بخدمت پدر فرستاد که این مظنه باین فرزند غلط است خان التفاتی نمیکرد مجملا عبد المومن
خان چون بمطلب خود نرسید و بر و ظاهر شد که شاه محمد ایله چیان افشای راز او نموده بود او را در همانجا
بسیاست رسانیده بتحقیق پیوست که لشکر عظیم از خراسان روی ببخارا دارند خوف و هراس برو مستولی شده

روی بطرف بلخ آورد و بعد از رفتن او لشکرها از اطراف ممالک بخارا رسیده در موکب خان جمع شدند عبد الله خان
بعزم تادیب وگوشمال پسر از بخارا بیرون آمده روانهٔ طرف بلخ شد و عبد المومن خان مضطرب الحال بکنار آب رسیده
میخواست که عبور نماید درین اثنا شاهم بی حاکم مرو که از عبد الله خان رنجش داشت و از مرو قصد ملازمت عبد المومن
خان نموده بود رسید و او را از رفتن بلخ منع نموده اغوا نمود که لشکرها خود را که در بلخ اند جمع نموده در کنار آب
مستعد قتال گردد و عبد المومن خان بصوابدید او عمل نموده در کنار آب پای ثبات استوار داشته توقف نمود
عبد الله خان که کوچ بر کوچ بر سر او می آمد استعداد محاربهٔ او را شنیده در آمدن تامل شد ریش سفیدان و مشایخ
پای در دامن اصلاح نهاده هر دو را بسخنان موعظه آمیز ازین اراده منصرف ساختند و خان شاهم بی را با
دو سه کس که مادهٔ فساد میدانست طلب داشت عبد المومن خان آنجاعت را پیش پدر فرستاد عبد الله خان
ایشان را سیاست نموده بازگشت و هر دو بصحت و سلامت بمقر دولت خود مراجعت نمودند از صحیح القولی مسموع شد
که او از عبد الله خان نقل میکرد که بعد ازین قضیه مکرر گفت که مدتی در معارک و محاربات عظیم فیروزبخت آمده
پشت بدشمنی ننموده ام عبد المومن خان که از عمر و دولت او را تمتع مباد درین آخر عمر کرد و عار فرار بر چهرهٔ روزگار
من بخت و چون عقوق و عصیان نسبت بپدر ظاهر ساخت عاقبت بنفرین پدر گرفتار آمده از عمر و دولت
تمتعی ندید چنانچه از کلام آینده بوضوح می پیوندد و بالجمله چون اخبار مخالفت و نزاع پدر و پسر در ترکستان
شیوع یافت سلاطین قزاق که از صولت و سطوت خانی چون زباد زندگانی نمیکردند سر بطغیان بر آوردند
از انجمله توکل سلطان قزاق اسم خانی بر خود اطلاق نمود و با لشکر عظیم بر سر تاشکند آمد و عبد الله خان
او را شایستهٔ مقابلهٔ خود ندیده امرای ثغور ممالک و لشکریان خود را بدافعهٔ او نامزد نموده در مابین تاشکند
و سمرقند میانهٔ آن دو گروه حربی عظیم اتفاق افتاده لشکر عبد الله خان که از بدایت جلوس الی غایت
در جمیع معارک فیروزجنگ بودند درین معرکه شکست خورده اکثر امرا و معارف سپاه عبد الله خان و چند نفر
از اقربای او بقتل آمده بقیة السیف شکسته و پریشان حال ببخارا آمدند و اینمعنی علاوهٔ کدورت و پریشانی
خاطر او که از اطوار پسر داشت شده همت بتدارک آن گماشت و کس بطلب میر قلبا با کوکلتاش بهرات
فرستاده همیشه درین فکر و اندیشه بود که لشکر جمع نموده جبران شکستگی نماید بعد از آمدن میر قلبا با و اجتماع
عساکر متوجه دفع فتنه و انتقام توکل خان گشته بجانب سمرقند نهضت نموده در آنجا از غایت اعراض که
از مخالفت و نفاق پسر و خیرگی لشکر قزاق داشت مزاجش از جادهٔ اعتدال منحرف گشته پهلو بر بستر ناتواند

نهاد و عاقبت ودیعت حیات بمتقاضی اجل سپرد ذکر فوت عبدالله خان و جلوس عبدالمومن خان پسر او

۱۲۰

و اختتام احوال سلاطین اوزبکیه در آخر سال تخاقوی ئیل سنه ستة والف در خطهٔ سمرقند بیماری عارض ذات
عبدالله خان گشته صاحب فراش گردید هر چند اطبا در معالجه و مداوا کوشیدند مفید نیفتاد و محمد باقی اتالیق دیوان
بیگی که از سایر امرای عبدالله خان بمزید شوکت و اقتدار امتیاز تمام داشت هر چند از عبدالمومن خان خایف
و هراسان بود و اعتمادی بر وی نداشت اما چون میدانست که با وجود پسر صلبی بسلطنت یکی از برادرزادگان
اتفاق نمودن خلاف عقیدهٔ مردم است و تمشیت نخواهد پذیرفت طوعاً و کرهاً بسلطنت او راضی شده در مقام
دولتخواهی درآمد و در خفیه کس فرستاده او را از بیماری پدر و اینکه آن مرض علاج پذیر نیست خبر داده بآمدن
سمرقند ترغیب کرد و دران هنگام میر قلبا بالسبب خوفی که از عبدالمومن خان داشت از خبر مرض عبدالله خان
متوحش و مضطرب شده ارادهٔ توسل بحضرت اعلی عراق و آمدن نمود و چون اسم او مکرر درین صحیفه بتقریبات
مذکور شده لازم نمود که برخی از احوال مشارالیه و اختتام حال او در رشتهٔ تحریر کشد مشارالیه سمرقندی الاصل
و تاجیک زاده است مادرش دایه عبدالله خان شده او را شیر داده بود بعرف اوزبکیه و جغتای برادر رضاعی
را کوکلتاش میگویند بدینجهت او کوکلتاش عبدالله خان بود و بقدر کسب فضایل و کمالات نموده بنظم
اشعار زبان میگشود و در بدایت حال که عبدالله خان از مرتبهٔ نوکری سلاطین ماوراء النهر پای فراتر نهاده
لوای جهانگیری برافراخت او خدمات شایسته بتقدیم رسانیده همواره جان سپاریهای او بمنصهٔ ظهور
میرسید و حقوق خدمت بر ذمهٔ خان بسیار داشت و بعد از آنکه عبدالله خان پای بر مسند جهانبانی نهاد
از و آثار رشد و قابلیت و کاردانی دید بنابر حقوق خدمات و نوازش تربیت یافته یوماً فیوماً اعتبارش
می افزود و عالی منصب صدارت با امارت جمع داشت و محل اعتماد بود تا آنکه بحکومت هرات منصوب گشت
و چند سال در کمال عظمت و اقتدار بآن مهم پرداخته با مردم آن ولایت معاش و سلوک پسندیده کرد و همیشه
بالتفات جناب خانی مستظهر بوده محسود جمیع امرا و ارکان دولت بود و بالجمله چون عبدالله خان دران بیماری
از صحت خود مایوس گشته بموت خود متیقن گردید و از غایت اشفاق و التفاتی که بمیر قلبا داشت و میدانست
که عداوت عبدالمومن خان با او در چه مرتبه است صلاح در توقف او ندیده رخصت انصراف ارزانی داشت
و گفت تا هنوز قطع رشتهٔ حیات من نشده روانه شده خود را بقلعه هرات برسان که از آسیب عبدالمومن خان
ایمن گردی و در آنجا هر چه مصلحت دانی چنان کن مشارالیه اخلاص ورزیده در آنوقت جدا شدن خود را لایق

نمیدانست و تا روزی که حال او دگرگون شد میر قلبابا صلاح در رفتن خود دیده از خدمت پادشاه بیرون آمده اظهار

کرد که خان مرا بخدمتی مامور ساخته و با پسران و ملازمان که همراه داشت سوار شد که روانه شود محمد باقی اتالیق

دیوان بیکی که از قضیه آگاه بود دید و لتخواهی عبد المومن خان و کدورتی که از میر قلبابا بجهت رشک و حسدی که ارباب

دولت را با یکدیگر میباشد در خاطر داشت در مقام ممانعت درآمده گفت که اگر عبد المومن خان مرا مواخذه

نماید که او را چرا از دست گذاشتی چه جواب دهم میر قلبابا چون دید که ستیزه با او کردن مفید نیست و در این وقت

که مردم از حیات خان مایوس شده هواخواهی عبد المومن خان اظهار مینمایند و کدورت او را با میر قلبابا

معلوم دارند بگفته محمد باقی دیوان بیکی معامله بگرفت و کیر سرایت میکند پسران و ملازمان و مردم خود را

همچنان سوار گذاشته خود بخدمت خان رفت که از و استعانت جوید چون بر سر بالین خان آمد حال او را دگرگون

یافت و مشاهده نمود که اطبا دست از معالجه داشته اند و او را شعوری نمانده دست محمد باقی اتالیق را گرفته

او را بگوشه برد و بچرب زبانی و سخنان عاقلانه او را از مقام ممانعت باز آورده خاطر نشان او کرد که صلاح ما

و هر دو در رفتن است چه عبد المومن خان همچنانچه بمن بی التفاتست با تو هم هست ما هر دو گریبان خود بدست او

دادن که هرچه خواهد با ما کند از عقل دور است و تا من در قلعه هرات متمکن باشم او بجهت تالیف قلوب دیگران

و بدست آوردن من مافی الضمیر خود را نسبت بتو و هیچ یک از دولتخواهان عبد الله خان بظهور نمیتواند

آورد و چون انیمعنی در عالم معامله دانی راه بجائی داشت محمد باقی دیوان بیکی برفتن او راضی شد و با یکدیگر

عهد و شرطی چند کرده بیرون آمد سوار شد و در وقت رفتن او عبد الله خان ودیعت حیات بمتقاضی اجل

سپرده بود و او بیرون آمده اظهار آن بکسی نکرده از ملازمان احدی خبر نداشت و مقتضای عقل دوراندیش

او آن بود که تا خود از محال مخوفه نگذارند و بمامنی نرسد اظهار آن بکسی نکند او از غایت اعتمادی که بمولانا

قرا که از امرای تابین میر قلبابا و تربیت یافتگان او بود داشت قضیه فوت خان را با او در میان نهاد چون

بکنار آب جیحون رسیده لحظه بجهت آوردن کشتیها توقف نمود دو سه کس کشتیبانان برو سلام کرده تفحص

احوال خان کردند میر قلبابا بی اختیار شروع در گریه کرده حقیقت حال بر همه کس ظاهر شد مولانا قرا با بعضی

ملازمان دیگر مواضعه نموده گفت که این مرد از پادشاه میگریزد و نمیان قزلباش یا ختای خواهد رفت ما با او بکجا

میرویم هیچ تحفه امروز در پیش عبد المومن خان مثل میر قلبابا نیست در وقتی که میر قلبابا خواست که بکشتی

درآید مولانا قرا گفت که عبد الله خان ازین عالم رفته و حالا پادشاه اوزبک عبد المومن خان پسر اوست شما تا او را

ملازمت نکنید و از جانب او بحکومت هرات نصب شده منشور او در دست نداشته باشید شمارا بقلعهٔ هرات نخواهند گذاشت
اولی آنست که بر سمت راه بلخ روانه شده بکورنش پادشاه مشرف شویم میر قلبابا خواست که بسخنان معقول
خاطرنشان او نماید که درین وقت دیدن او مصلحت نیست مشاهده نمود که جمیع ملازمان با یکدیگر اتفاق نموده
همین سخن میگویند مولانا قرا گفت که اگر شما خلاف این رای خواهید کرد این جماعت شمارا گرفته محبوس ساخته
بخدمت خان خواهند برد میر قلبابا غلوی مردم درین باب دیده هرچند دست و پا زد فایده نکرد و او بجماعت
او برابر رفتن مجبور ساخته روی بدرگاه عبدالمومن خان نهادند میر قلبابا بالضروره قطع تعلق از ملک و مال بلکه
حیات کرده محبوس وار روانهٔ آنصوب شده در وقتی که عبدالمومن خان از بلخ بیرون آمده روانهٔ سمرقند بود
میر قلبابا را دیدند و او در اول حال از آمدن مشار الیه اظهار بشاشت و خرمی کرده اظهار التفات کرد میر
قلبابا معروض داشت که تقصیری که تا غایت در مواد خدمتکاری واقع شده بجهت رعایت نمک خوردگی
و پاس حقوق ولی نعمت بود بعد الیوم حضرت خان ولی نعمت اند و آنچه از دست آید در خدمتکاری و جان
سپاری تقصیری نخواهد نمود اما مولانا قرا و رفقا در خلوت بخدمت خود ظاهر ساخته عرض کردند که او میخواست که
بهرات رود و قلعهٔ هرات را بپادشاه قزلباش دهد مجملا روز نسیم مغضوب گشته او را گیرانیده بتفحص اموال
و اسباب او پرداخته تفصیل اموال از و و از وزیر او گرفت از مردم خراسان استماع شده که از اموال
میر قلبابا پنجاه هزار تومان در خراسان و ما وراء النهر بحصول پیوست و بعد از اخذ اموال در مقام سیاست
درآمده اول فرمود که هر دو پسر او را در برابر پدر بطریق گوسفند ذبح کردند و گفت هیچ قتل پسران در نظر
پدران تلخ میباشد یا نه پس تو چگونه در میان من و پدرم فساد کرده میخواستی که پدر مرا ضایع کرده از پای
درآوری و بعد از آن چنین مسموع شد که اول خود تیری بر سینهٔ او زد و دیگران با تمام کار او پرداختند و بعقوبت
تمام کشته شد و در اول حال سلیمان یساول را بجراست هراة فرستاده بعد از آن حکومت آن ولایت را بحاجی
بی که از ملازمان دولتخواه او بود داده روانه نمود و او بسرعت و استعجال بهرات رسیده بر چهار بالش حکومت
تکیه زد اکنون بر سر احوال عبدالمومن خان باز گردیم در وقتی که فرستادهای محمد باقی اتالیق متعاقب یکدیگر
ببلخ رسیدند و او را از بیماری پدرش و خرابی احوال او خبر دادند از مبالغه که محمد باقی اتالیق در آمدن او بزودی
کرده بود بفکرهای دور افتاده چون با امرای عبدالله خان بجهت مخالفتی که در زمان حیات پدر با او داشتند
اعتمادی نداشت بانها گفت که چون پدرم بیمار است بعبادت او میروم همان روز که خبر فوت عبدالله خان در سمرقند

شیوع یافت چند کس دیگر بجهت رسانیدن اینخبر بطریق قرد کانی روانهٔ اردوی عبد المومن خان شدند که از وی جایزه
وصله و بهره ور گردند کسی که اول رسید مژده داد و دانست که وقوع دارد با و اعراض کرده گفت که خبر فوت
پدران به پسران آسان میتوان گفت شما چرا بی تامل بمن خبر داده خاطر مرا محزون میسازید گریهای شادکامی
میکرد اما از بشاشت و خرمی در پوست نمیگنجید شخص سیم که آمده خبر رسانید و اتفاق محمد باقی دیوان بیگی
و سایر امرا را مژده بسلطنت خود شنیده ترک خودداری کرده مجلس عالی پادشاهانه آراسته بتخت سلطنت
جلوس کرد و نقارهای شادمانی باسم او بنوازش در آوردند و خبر رسانان تربیت یافتند اما همچنان
تانی میرفت و روز بروز امرا و عساکر اوزبکیه از اطراف و جوانب باستقبال شتافته بکورنش او مشرف
میشدند در اثناء طریق شنید که بهزاره سلطان برادرزادهٔ عبد الله خان که در حدود سمرقند و تاشکند
بود لقب خانی بر خود نهاده مخالفت عبد المومن خان اظهار نماید و رستم سلطان و اوزبک سلطان
که از اقربای اویند اطاعت و انقیاد بهزاره خانی نموده لشکرهای تاشکند و سمرقند در ظلال اعلام دولت
او مجتمع اند عبد المومن خان که پادشاهزادهٔ سفاک خونریز و بقساوت قلب موصوف بود با اقربای اعمام
توجهی نداشت و ایشانرا خار گلزار دولت خود میدانست بهزاره خان و اقربا و خویشان چون بر اطوار او
اطلاع داشتند و از آنچه میانهٔ او و پدرش واقع شده قیاس حال خود میکردند بجهت حفظ جان فرزندان
در مقام خلاف او شده بودند بالجمله عبد المومن خان در کمال عظمت و اقتدار بخطهٔ سمرقند در آمده پای بر مسند
جهانبانی نهاده با لشکرهای بلخ و بخارا و قرشی در آنحدود دفع فتنهٔ بهزاره خانرا وجههٔ همت خود ساخته بجانب
تاشکند رفت و ایشان بمحاربه پیش آمده بین الجانبین حربی صعب اتفاق افتاد چون اکثر خلایق میل بجانب
عبد المومن خان کرده بودند ایشان منهزم گشته بدست در آمدند و عبد المومن خان ایشانرا با فرزندان
ذکور از پای در آورده در قطع صلهٔ رحم دقیقهٔ فرو گذاشت نکرد و حکومت سمرقند را بمحمد باقی دیوان بیگی
داده بر هر محل حکام تعیین کرده مظفر و منصور بنجارا مراجعت نمود و سلاطین زادههای قزاق و حکام
اطراف کس بخدمت او فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد کردند و در بخارا نیز از اقربا و خویشان هر کس
مظنهٔ رشد و قابلیت و شایستگی امور دنیا داشت از پای در آورده دود از دودمان خود بر آورد
سوای پیر محمد سلطان نامی که مرد کوکناری درویش بود همیشه در کمال فقر و نامرادی در کوکنار خانها
بسر میبرد او را قابل کشتن ندانست و دو سه طفل دیگر هیچ صاحب وجودی از اقربای عبد الله خان

۱۲۲

زنده نگذاشت و از بخارا با لشکر عظیم باراده یورش خراسان روانهٔ بلخ گردید و بعضی اوقات عموماً با امرای عبدالله خان
مخاطب عتاب آمیز نموده سخنان کنایه آمیز میگفت جمعی که گمان عداوت او بخود داشتند بفکر کار خود افتاده گمان
بردند که چون او به بلخ میرسد نسبت بایشان مکنون خاطر خود را بفعل خواهد آورد عبدالصمد بهادر میرآخور عبدالله خان
و محمد قلی بهادر که در اوزبکیه جوانان بهادر نامی بودند متقبل قتل او گشته با یکدیگر مواضعه نموده در کمین فرصت نشستند
عبدالمومن خان بجهت اشتداد گرمی هوا شب کوچ میکرد و در وقت سواری ایشک آقاسیان و یساولان
و اهل خدمت و مقربان یک تیر پرتاب پیشتر و امرا و چهرگان و سایر لشکریان یک تیر پرتاب پس تر میرفتند و او در
میان با جلوداران و دو سه پسر ساده رو و چند نفر از ندما و مطربان روانه شده طی مسافت مینمود شبی از شبها
که از پهلوی دهی میگذشتند عبدالصمد بهادر و محمد قلی بهادر از میان لشکر جدا شده بدیوار بست آن ده در آمده
در کنار راه پس دیواری نشسته کمانها بر سر جنگ آورده انتظار رسیدن او داشتند بعد از آنکه مردمی که از
پیش میرفتند گذشتند عبدالمومن خان با دو سه مشعلدار و جلودار و دو سه نفر از ندما رسید و قصه خوانی
در پهلوی او میرفت و بجهت او قصه میخواند چون بمحاذی کمینگاه رسیدند هر دو در روشنائی مشعل شصت گشادند
از قضای الهی هر دو بر اهدف مراد رسیده خطا نشد و از اسب غلطیده ایشان با شمشیرهای آخته پیش او رسیدند
مشعلداران مشعل را انداخته گریختند و مطربان و قصه خوانان که مردم تاجیک بودند از بیم شمشیر سر خود
گرفتند و ایشان فی الفور سر او را جدا کرده یک کس از پری چهرها که بر سر او ایستاده بود او هم پاره پاره
کردند و سوار شده رو به بخارا آوردند بعد از لحظه که مردم رسیدند او را در سر راه کشته یافتند بعضی که از این مقدمه
واقف بودند همانشب روانه بخارا شدند اما اکثر مردم در آن شب اطلاعی نیافته صباح که بار دور رسیدند
از خان اثری ظاهر نشد تصور مردم آن بود که صبح بشکار رفته تا آنکه مردم از عقب رسیدند صورت قضیه
باز نمودند و فترت و آشوب عظیم در میانهٔ خلایق بدید آمد امرا و لشکریان دو گروه شده ملازمان قدیم عبدالمومن
خان و امرای بلخ از احمال و اثقال او آنچه توانستند برداشته روی توجه به بلخ آوردند و امرای عبدالمومن خان
و لشکریان بخارا اکثر بیوتات او را غارت نموده به بخارا باز گشتند و کسی که شایستهٔ سلطنت بوده باشد در بخارا
نبود ناچار سلطنت به پیر محمد سلطان که از افراط نشاء کوکنار او را از کار آمده از تلاطم امواج بحر غضب عبدالمومن خان
بکنار افتاده بود راضی شده اسم سلطنت و خانی برو اطلاق کرده خطبه و سکه بنام او نمودند و صورت حال
بمحمد باقی دیوان بیگی که در سمرقند بود اعلام دادند و امرای عبدالمومن خان به بلخ رسیده بعضی اراده نمودند

که پسر عبدالمومن خان را که طفل دو ساله بود بجای پدر در بلخ پادشاه کرده الکا و مملکتی که در تصرف عبدالمومن خان بود
از کنار آب جیحون تا سرحد قزلباش ضبط نموده از کشندگان او انتقام کشند بعضی دیگر خلاف کرده گفتند که طفل
دو ساله شایستهٔ سلطنت نیست ما را جوان کارآزموده می باید که با اعادی مقاومت تواند نمود و جانی بیک
سلطان خواهرزادهٔ عبدالله خان را که پدر دین محمد خان و باقی خان است عبدالمومن خان گرفته محبوس نموده بود
چون پسران او در خراسان حاکم بعضی محال بودند اراده کردند که او را بیرون آورده زمام سلطنت بلخ در قبضهٔ
اقتدار او نهند و همگی بدین انگاشت عمل نموده سلطنت جانی بیک سلطان در خاطرشان رسوخ یافته بود از تقدیرات
ایزدی زوجهٔ عباد الله سلطان برادر عبدالله خان که در حبالهٔ عبدالمومن خان بود ببلخ آمد او از یار محمد میرزا
و بعضی ریش سفیدان که باستقبال او رفته بودند تفحص احوال مینمود ایشان او را از قرار داد خود آگاه کردند
او انکار این معنی نموده ریش سفیدان عرض کردند که چون پسر عبدالمومن خان طفلست و دیگری از دودمان سلطنت نیست
لا علاج بسلطنت او بجهة خواهرزادگی عبدالله خان راضی شده ایم آن بانوی عظمی گفت که اگر از دودمان پادشاهی
پادشاهزاده قابل و سزاوار سلطنت هست ایشان استفسار نمودند گفت شوهرم عباد الله سلطان پسری
از جاریه داشت عبدالامین نام و بعد از شوهرم چون مادرش فوت شد من او را محافظت نمودم از خوف
عبدالمومن خان که کمر بقتل اقربا و بنی اعمام خود بسته بود من او را در لباس دختران پرورده نگاهداشته ام
و اینک در کجاوه ایست که در عقب شتر من است ایشان ازین سخن تعجب کردند چه هرگز نشنیده بودند که عباد الله سلطان را
پسری باشد همان ساعت او را از میان کجاوه بلباس نسوان بیرون آورده بدیشان نمود هر چند میدانستند
که این حکایت فروغی از صدق ندارد اما چون جوان قابل رسیده بنظر در آمد و اسم برادرزادگی عبدالله خان
در تمشیت امور سلطنت بسیار دخیل بود راضی باین معنی شدند همان روز او را بحمام برده موی سرش که بطریق
گیسو دراز بود تراشیده بلباس ذکور متلبس ساختند و اسم خانی بر او اطلاق نموده او را بر مسند سلطنت نشانیده
جمیع امرا و اعیان بلخ کورنش نمودند و از خزاین و اسباب سلطنت و پادشاهی عبدالمومن خان آنچه در بلخ
موجود بود بقبضهٔ تصرف و اقتدار خود گرفت و امرا و ریش سفیدان بی صلاح و مشورهٔ او هیچ مهمی فیصل نمیدادند
سبحان الله چه بوالعجبهاست که از شعبده بازیهای فلک لعبت باز از پس پردهٔ غیب بظهور می آید چون
اخبار بخارا و جلوس پیر محمد سلطان مسموع اوزبکیهٔ بلخ گردید برای و صلاح عفیفهٔ مذکوره با امرای بخارا بساط
مخالفت در نوردیده از جناب عبدالامین خان مکتوب اخلاص آمیز به پیر محمد خان نوشته او را تهنیت و مبارکباد

جلوس خالی گفتند والتماس نمودند که عبد الامین خان فرزند خود دانسته بطریق زمان عبد الله خان و عبد المومن خان
هر یک در مقر دولت خود متمکن بوده بمعاونت یکدیگر بدارای مملکت مشغول گردند که بیگانگان را مجال مداخله نموده
باشد و امرای بخارا از مخدرات استار سلطنت آن دودمان تحقیق حال نمودند متفق اللفظ گفتند که عباد الله سلطان را
هرگز پسری نبوده اینمعنی قرع سمع هیچکس از مردم بیرون و اندرون و محرم و نامحرم نشده و این مکر و تدلیست که از روی حیله
عباد الله سلطان بظهور آمده اما عقلا و ریش سفیدان بجهت آنکه آن مردم را بخود رام سازند مصلحت وقت
در تصدیق دانسته تکذیب و انکار اینمعنی نکردند و از جانب پیر محمد خان یرلیغ باو نوشته فرزند خطاب کردند
و شکر این عطیه گفته اظهار بشاشت و خرمی کردند و مملکت عبد المومن خان را برو مسلم داشتند مشروط بر آنکه
سکه بنام خود زنند و در خطبه اسم پیر محمد خان بر اسم او مقدم باشد چون منشور دولت بقلم تؤتی الملک من تشاء
آرایش نیافته بود مهم هیچکدام تمشیت نپذیرفت و در همان چند روز بساط دولت ایشان درهم نوردیده گشت
چنانکه از سیاق کلام آینده بظهور می پیوندد

ذکر احوال خراسان و جلوس دین محمد خان در هرات بر مسند سلطنت و ختم احوال او و ارتفاع لوای دولت باقی خان برادرش در ماوراء النهر

سابقا سمت گذارش یافت که تیلم سلطان ابن
جانی بیک سلطان خواهرزادهٔ عبد الله خان با برادران در بعضی محال خراسان بحکم یرلیغ حکومت مینمودند و میانه
عبد المومن خان و پدرش وحشت و نزاع پدید آمده بود ایشان بملاحظه حقوق تربیت عبد الله خان نمیکردند
و بامر و نهی او زیاده التفاتی نمینمودند بعد از فوت عبد الله خان که عبد المومن خان در سلطنت و پادشاهی
استقلال یافت و قطع رشتهٔ حیات اقربا و بنی اعمام نموده جانی بیک سلطان پدر ایشان را گرفته محبوس کرد
خوف و دهشت بر ایشان استیلا یافته التجا بسایهٔ دولت حضرت اعلی شاهی ظل اللهی آورده بوسیله گنجعلیخان
حاکم کرمان دست در فتراک معاونت قزلباش زدند و تیلم سلطان باستظهار معاونت و همراهی منسوبان
دولت قاهره شاهی در خراسان کوس مخالفت عبد المومن خان کوفته خواست که بلطایف الحیل قلعه هرات را
که پای تخت خراسانست بدست آورد و بدین عزیمت با اندک مردمی بحوالی هرات آمد و امرای ازبکیه که در هرات
بودند با وجود کثرت جنود ازبکیه قدرت بیرون آمدن ننموده قلعه کشیده در مقام ممانعت شدند و او چون
راه بقلعه نیافت در مقام تاخت و غارت آمده اطراف و جوانب هرات را غارت نموده بازگشت و در
همان ایام نوبت دیگر با دو سه هزار کس بر سر فراه آمده قلعه فراه را گرفت و همچنین سبزوار را بجهت تصرف در آورد و
عزیمت هراة کرد و جاجی لی حاکم هرات در شهر توقف نموده ملا قرا را با دو سه هزار کس بمقابله او فرستاد

و ایشان تا پل مالان آمده کس نزد تیلم سلطان که در سبزوار بود فرستاده پیغام دادند که ترک بی اعتدالی کرده باز گردد والا محاربه را آماده باشد مشار الیه بدین سخن التفات ننموده از سبزوار ایلغار نموده بزیارتگاه هرات رسیده مستعد محاربه و مجادله شد ملا قرا و سید محمد سلطان صف سپاه آراسته در مقابله او ایستاده هنوز از جانبین دست بآلت قتال نبرده بودند که از جانب بلخ و بخارا قاصدان معتمد رسیده خبر کشته شدن عبد المومن خان بهرات رسانیدند حاجی بی در بحر تحیر و اندیشه غوطه خورده مضطرب شد و چون آوازه توجه موکب همایون حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بخراسان رسیده بود و در ماوراء النهر کسی که شایسته پادشاهی باشد گمان نداشت و با این حال با تیلم سلطان مقاومت نمیتوانست کرد آخر با اعیان اوزبکیه قرار دادند که چون در ماوراء النهر از نژاد سلاطین کسی که شایسته سلطنت باشد نمانده تیلم سلطان را که بشجاعت و دلاوری اتصاف دارد بهرات آورده او را بلقب ارجمند خانی ملقب سازند امرای خراسان بر سر او جمع شده بحراست مملکت مشغول شوند و همگی صلاح حال خود را در اطاعت و انقیاد او دانسته حاجی بی همان روز کس نزد او فرستاده ازین قضیه خبر داده تیلم سلطان که بعد ازین بدین محمد خان تعبیر خواهد رفت بعد از تحقیق این خبر مسرت اثر کلاه شادمانی بر تارک اقبال نهاده بخار نخوت و غرور بکاخ دماغش راه یافته قرار سلطنت و پادشاهی بخود قرار داده ملا قرا و سید محمد سلطان که با او اظهار عناد و بی اندامی نموده بودند از و اهمه فرار نموده لشکریان با او پیوستند و حاجی بی با اشراف و اعیان هرات و عظمای اوزبکیه که در هرات بودند بی یراق و اسلحه باستقبال او شتافته در پل مالان بملازمت رسیدند و پیش او زانو زده کورنش نمودند و در رکاب عالی او بشهر آمدند اما در آن روز ساعت بد بود و قمر در طریقه محترقه بود دین محمد خان از خوف آنکه مبادا صورتی دیگر روی نماید مقید بنیک و بد ساعت نشده در آن ساعت نحس داخل شهر شده در باغ شهر که محل نزول سلاطین است نزول کرده طرح سلطنت انداخته یرلیغها باستمالت سادات و ارباب و اهالی باطراف و جوانب خراسان و مستحفظان قلاع و بلاد فرستاده بتوره چنگیزی و شیوه عبد الله خانی عمل نموده چون یار محمد خان پدر کلان او که از سغنج آمده همراه بود اسم پادشاهی بر و اطلاق نموده خطبه و سکه بنام او کردند و امرای خراسان بقدم اطاعت و انقیاد پیش آمده بر سر او جمعیت نمودند و او بازگشت و آشنائی که با حضرت اعلی شاهی نموده بود در بر طاق نسیان نهاده در مقام ضبط مملکت خراسان درآمده انقیاد هر یک از امرا و اعیان اوزبک را فراخور حال مناصب ارجمند عالیه اختصاص داده فارغ البال بر چهار بالش سلطنت تکیه زد

خوش گرفتند حریفان سر زلف ساقی

کر فلک شان بگذارد که قراری گیرد چون خبر کشته شدن عبد المومن خان و آوازه توجه لشکر قزلباش اوزبکیه خراسانرا سراسیمه
ساخته بود جمعی راه صواب گم کرده اندیشه‌های تباه و فکرهای بیحاصل نموده حفظ حال خود دران تصور مینمودند از جمله سلیمان
یساول که از امرای معتبر اوزبکیه و درانوقت حسب الفرمان عبد المومن حاکم مرو بود بعد از شنیدن قضیه عبد المومن خان
قاسم سلطان نامی را که میگفتند از نژاد جانی بیک است که از اجداد عبد الله خان بود در لباس فقر و درویشی درانولایت
بی نام و نشان بسر میبرد بدست آورده اسم سلطنت برو اطلاق کرده بولایت مرو شاهیجان و چهارجو و نسا
و ابیورد و آخد و در رقم اختصاص کشیده و بعد از آنکه خبر استیلاء دین محمد خان در خراسان مسموع او کردید از آن حرکات
نادم و پشیمان کشته عرضه داشتی مبنی بر اخلاص و دولتخواهی بخدمت او نوشت و بقاسم سلطان نیز تکلیف نمود
که عرضه داشت باو نوشته اظهار اطاعت و اخلاص نماید قاسم سلطان که از سلطنت جز نامی نداشت از اطوار
سلیمان یساول آثار ندامت و پشیمانی تفرس نموده در مقام آن شد که او را دفع نموده دم از استقلال و استبداد
زند سلیمان یساول اگرچه تعظیم و تکریم او میکرد اما او در ملک و مال مدخلی نداشت و چون دین محمد خان از احوال
مرو اطلاع یافته عرایض اخلاص از جانب سلیمان یساول رسید ولی محمد سلطان برادر کوچک خود را بمرو فرستاد و
منشور استمالت باسم سلیمان یساول ارسال داشت از نیک و بد مهمات آنولایت را در قبضه اقتدار او نهاد که
بهرچه رای او اقتضا نماید بعمل آورده در مرو سکه باسم یار محمد خان پدر کلان او زند ولی محمد سلطان بمرو رسیده
سلیمان یساول باستقبال او شتافت و قاسم سلطان را نیز تکلیف استقبال کرده باکراه با خود همراه برد
در وقتی که بدروازه رسید سلیمان یساول بملازمان اشاره کرده در سر تخته پل کردن آن بیچاره بیگناه را
زدند و ولی محمد سلطان را قرین اعزاز و احترام بشهر در آورده سلیمان یساول بلوازم خدمتکاری قیام و اقدام
نموده هنوز ولی محمد سلطان در مرو آرامی نگرفته بود که درهمان چند روز طنطنه رایات نصرت آیات حضرت
اعلی شاهی ظل اللهی بخراسان و آمدن نور محمد خان که ابا عن جد وارث مرو شاهیجان و آخد بود درانولایت
بلندآوازه شد و ایشان مجال توقف نیافته چنانچه در ذیل این دفتر سمت گذارش خواهد یافت دل از ملک
و مال برداشته از راه چهارجو بماوراء النهر رفتند و ابو المحمد بی که حاکم مشهد مقدس بود از آمدن لشکر قزلباش
خبردار شده [illegible] یراق قلعه داری شد و از کدخدایان بلوکات بهرکس اعتباری داشت تکلیف کرد
که خانه کوچ بشهر در آورده در محافظت قلعه سعی نمایند درین اثنا خبر یافت که ولایت نیشابور بدست قزلباش
افتاده در اندیشه تدارک انحال درآمده چند کس را از اوزبکیه نیشابور بجهت انداختن مملکت سماست نمود

همانشب خبر کشته شدن عبد المومن خان رسید و بتحقیق انجامید ابو المحمد چون ماهی در شبکهٔ اضطراب افتاده اراده نمود
که اگر ارباب و اهالی مملکت در مقام دولتخواهی باشند و بذخیره و اسباب قلعه داری مدد نمایند قلعه داری
کرده شهر را محافظت نماید تا وقتی که پادشاهی اوزبک مشخص شود که بچه کس قرار یافته درین اندیشه بود که از قلعهٔ
دستجرد و رادکان خبر رسید که فرهاد خان با دوازده هزار کس از لشکر قزلباش آمده بدستجرد فرود آمدند ابو المحمد
بی ازین خبر سراسیمه گشته مجال توقف و قلعه داری نیافت و اوزبکیه عموماً مضطرب الاحوال گشته گفتند که ازین اوضاع
چنین معلوم میشود که دولت از دودمان اوزبکیه کناره جسته ادبار رو باین طایفه آورده است و پادشاه
مستقلی نیست با چنین حال بر سر مملکتی که الکای صد ساله قزلباش است و تازه بتصرف ما در آمده تلاش نمودن
از عقل دور است تا فرصتی هست و محصور نشده ایم از تلاطم امواج بحر محن خود را بساحل نجات رسانیده اهل
و عیال را بمامنی رسانیم بعضی جهلا گفتند که چرا شهر معموری بقزلباش گذاریم شهر را غارت نموده محجر طلای
ضریح مبارک حضرت امام الجن والانس و میل مرصع سر گنبد مبارک و آنچه از حلل و زیور در آستانه موجود
باشد تصرف نموده روانه جمعی از سادات و عقلا که در انوقت در مشهد مقدس بودند ازین اندیشه اطلاع یافته
بابو المحمد بی گفتند که از غارت نمودن شهر که متجدد اوزبک نماید هیچ نفعی بامیر نمیرسد و ممکنست که اوباش
و اجلاف مشهد بل عامهٔ خلق بممانعت برخواسته بجهت حفظ حال و اموال خود دست درازی باوزبکیه نمایند
و فتنهٔ عظیم حادث شود و طلا محجر مبارک و سایر طلا و نقره را تنگ چشمان اوزبک بامیر مسلم نداشته تکلیف
قسمت خواهند کرد و پیدا است که درین صورت بامیر چه رسد و اگر مسلم نیز دارند همیشه امیر مطعون زن و مرد
خواهد بود و بهر یک پادشاه اوزبک خواهد شد یکمثقال طلا را ده مثقال حساب نموده در مقام باز خواست خواهد آمد
اولی بحال امیر آنست که ترک این اراده نموده جهلای اوزبک را ممنوع سازد که چون مدت ده سال است
که این طایفه نمک مردم این ملک خورده اند حق نمک خوارگی را منظور داشته در هتک عرض ناموس مردم این شهر
نکوشند و بصحت و سلامت روانه شوند مجملاً بدلایل معقوله خاطر نشان او کردند چون ابو المحمد بی که مرد معقول
و سخندان بود ازین اراده ها گذشته گفت امشب کوچ مینمائیم اما متوقع آنست که بریش سفیدان محلات تنبیه
نمایند که اجامره و اجلاف متعرض احدی از اوزبکیه و اهل و عیال ایشان نشوند و تا سه روز کس بمیانهٔ قزلباش
نفرستند و ازین حال خبر ندهند تا اوزبکیه از بیم آفت ایمن بوده خود را بمامنی رسانند و همانشب ندای کوچ
در دادند و تمامی اوزبکیه مستعد بیرون رفتن شده بعضی که مؤنتی نداشتند پیاده دست اهل و عیال گرفته

از دروازه میر علی آمده بیرون رفته براه سرخس روانه شدند و بسیاری از اوزبکیه که با مشهدی وصلت کرده دختر
از ایشان بغضب گرفته بودند قطع نظر از فرزندان کرده در مشهد گذاشته رفتند بعد از رفتن اوزبکیه در همان روز
سادات و ارباب و اهالی مشهد مقدس کس نزد فرهاد خان و امرا بدستجرد فرستادند و ازین حال خبر دادند
فرهاد خان همانساعت کوچ کرده بمشهد مقدس آمد و داخل شهر شده بسعادت زیارت آستان ملک آشیان
حضرت امام الجن والانس مشرف شده عرضه داشتی مشتمل بر عرض این احوال و فتح مشهد مقدس بازیارت نامه
حضرت بخدمت اشرف فرستاده در وقتی که موکب همایون شاهی بموضع اشاجی شقان و جوربد رسیده
بود که کس فرهاد خان و مردم مشهد مقدس رسیده این اخبار مسرت آثار رسانیدند و بعد از انکه ابوالمحمدلی
و اتباع او از حد سرخس گذشته بزورآباد آمدند شنیدند که دین محمد خان در دار السلطنت هرات بر مسند سلطنت
جلوس نموده و امرای خراسان بدرگاه او شتافته طوق فرمان برداری برگردن نهاده اند او نیز با اتباع
بدان طرف رفت دین محمد خان از قضیه آمدن او و از دست دادن مشهد مقدس معلی خبر یافته کس فرستاده
او را با لشکریان و اتباع بهرات برده در معرض یرغو و عتاب و خطاب در آورده مواخذه نمود که چرا ولایت
مشهد را از دست گذاشته بیرون آمدی او عذرهای معقول میگفت اما مسموع نداشته او را تا سه روز رخصت
کورنش نداد و دین محمد خان سید محمد سلطان را که از بنی اعمام او بود بحکومت مشهد مقدس معلی تعیین کرده
با چهارصد کس از بهادران کارآمدنی بایلغار فرستاد که پیشتر از لشکر قزلباش بمشهد مقدس در آمده آن بلده
مبارک را ضبط نمایند ایشان چون بتربت جام رسیدند از وصول قزلباش بمشهد مقدس خبر نداشتند کلانتر
جام قاصد صبا رفتار بمشهد مقدس فرستاده فرهاد خانرا از آمدن آنجماعت خبر داد و فرهاد خان همانساعت
ذوالفقار خان برادر خود را با بعضی امرا بدفع ایشان نامزد نمود و ایشان بایلغار بجام رسیدند و در وقت
سواری اوزبکیه کلانتر ایشانرا بتکلیف آش خوردن نگاه داشته بود که طلیعه لشکر قزلباش ظاهر شده اوزبکیه
بی دست و پا گرده مجال محاربه و صف آرائی نیافته فرار بر قرار اختیار کردند و لشکر قزلباش بایشان رسیده
اکثر را بقتل آوردند و قریب هشتاد نفر اسیر و دستگیر کرده بمشهد مقدس مراجعت نمودند سید محمد سلطان
شکسته و پریشان حال بهرات رسید و دین محمد خان را از ورود لشکر قزلباش خبر داد و در میانه اوزبکیه
چنین شهرت یافته که فرهاد خان و گنجعلیخان حاکم کرمان خبر فوت عبدالله خان و کشته شدن عبدالمومن خان را
شنیده بخراسان آمده اند و بوداقخان و امرای قزلباشیه که در خراسان مانده بودند بایشان ملحق شده

در مقام ضبط خراسان درآمده اند و از توجه رایات منصور شاهی خبر نداشتند از وصول این اخبار دین محمد خان
اظهار قدرت و اقتدار کرده بعزم دفع لشکر قزلباش از شهر بیرون آمده در باغچه خواجه نور نزول کرد اما
امرا و ریش سفیدان و اتالیقان در محاربه قزلباش تامل داد داشتند مکرر قرعه مشورت در میان انداخته
مجالس کنکاش انعقاد یافت بعضی عقلا و ریش سفیدان خصوصا میرزا عبدالله منقط که از سلاطین زادهای
منقط و مرد کاردیده با رای و تدبیر بود و حاجی محمد بی و ابو المحمد بی گفتند که ولایت خراسان یورت و مسکن
صد ساله قزلباش بوده در هیچ زمان اوزبکیه در خراسان استقامتی نیافته اند و یورت و مسکن قدیم
ما ماورالنهر است یورت قدیم خود را گذاشته بر سر خراسان تلاش نمودن مصلحت نیست و چون در ماورالنهر
کسی که شایسته سلطنت باشد نیست اولی آنست که روی توجه بدان صوب نهاده کمر همت بضبط آن ولایت بندند
و اگر خواهید که بالکلیه دست از خراسان کوتاه نکنید باقی سلطان برادر خود را با دو سه هزار کس و ذخیره یکساله
در قلعه هرات بگذارید و قلاع تون و قاین و سیستان و محال اینطرف هرات را بمعتمدان بسپارید و چون
با حضرت اعلی شاهی اظهار دوستی و اخلاص کرده کس فرستاده اند مجددا مکتوب محبت اسلوب قلمی نموده
اعلام نمایند که بعون الله تعالی و بحسن موافقت حضرت اعلی و یمن همت ایشان از تسلط و استیلای
عبدالمومن خان ازو فراغت حاصل شد و اوزبکیه طوق فرمان برداری این محب بر گردن جان نهادند اکنون
سخن همانست که عوض شده خراسان بملازمان تعلق دارد ما روی توجه بماورالنهر که مرکز دولت این سلسله است
داریم مشهد مقدس معلی نیشابور و ترشیز و قلاع بعضی محال را خالی کرده بملازمان سپردیم چون درین وقت
بردن خانه کوچ متعذر بود تکیه بر عنایات الهی و الطاف شهریاری و مروت جبلی ایشان کرده فرزندان
و اهل و عیال خود و امرای اوزبکیه را با برادرم باقی سلطان در قلعه هرات گذاشته ناموس خود را
بملازمان آنحضرت سپردیم همت دریغ ندارند که انشاء الله تعالی چون یورت اصلی بتصرف درآید و بنیان
سلطنت استحکامی یابد در سپردن هرات و سایر محال خراسان از فرمان آنحضرت تخلف نخواهد ورزید
و ظن غالب آنست که پادشاه روی موافقت و دوستی را بناخن مخالفت نخراشد و درین نهضت
بفتح مشهد مقدس و محالی که از اوزبک خالی شده راضی گشته متعرض هرات و توابع نگردد بعد از آنکه مهمات
ماورالنهر و ترکستان و بلخ و بدخشان حسب المدعا صورت یافته امور سلطنت انتظام یابد اگر چنانچه میل
خراسان داشته باشید از روی اقتدار و استظهار بخراسان آمده تسخیر مشهد مقدس و سایر محال بردازیم

والا بمقتضای وقت عمل کنیم اکثر ریش سفیدان این رای را پسندیده داشته قرار نامه نوشتن و تهیه اسباب قلعه داری
بخود داوند و جمعی از اهل هرات را که مظنه خلاف در ایشان بود گرفته مقید ساختند اما بعضی جهلا و جنک
جویان باین صلاح اندیشی راضی نشده گفتند که حالا از پادشاه قزلباش خبری و اثری نیست و جمعی که پیش آمده اند
ده دوازده هزار کس بیش نیست و مع هذا بسیار نزدیک شده اند و در بدایت سلطنت از ده دوازده هزار
قزلباش که قریب بما شده اند خوف نموده پشت بر ایشان دادن نوعی از ضعف و هزیمت است و هرگاه
باینطریق بماوراءالنهر برویم و انهزام نواب خانی در انولایت اشتهار یابد و خراسان را از دست داده باشیم
مردم ماوراءالنهر ما طعن نموده بتقصیر و نامردی متهم میدارند درینصورت بد است که چه مهم از پیش خواهد رفت
چون هنوز بر اوضاع ماوراءالنهر قرار داد خاطر امرای آنجا اطلاعی نداریم دست از ممالک خراسان برداشتن
و نقد را به نسیه دادن مقتضی عقل و مردانگی نیست مگر محاربه این جماعت بر میان جان بسته مردانه وار روی
همت بدفع ایشان آوریم و اگر مظفر و منصور بر گردیم آوازه اقتدار خانی باطراف و جوانب رسیده کل
مهام برحسب مرام تمشیت خواهد یافت و اگر عیاذا بالله مهم بنوعی دیگر صورت بندد باری همکنان معذور باشیم
چون طبیعت دین محمد خان بشق ثانی راغب بود و اکثر لشکریان پرخاشجوی جنک دوست که لذت حکومت
خراسان از مذاق ایشان بیرون نمیرفت این کنکاش را ترجیح نهاده در مقام مزاج کوئی در آمدند و دین محمد خان
چون یکمرتبه در ایام حیات عبدالله خان با دو هزار کس در ترشیز با امرای قزلباش که اضعاف لشکر او بودند
محاربه نموده بجهت اختلاف و نفاق امرا شکست بجانب قزلباش افتاده بود محاربه قزلباش را سهل
و آسان انگاشته از غروری که داشت قرار محاربه با خود داد و بعضی امرا که حرف رفتن میگفتند درینوقت
بجهت آنکه بجبن و بددلی منسوب نگردند از آن حکایت ساکت شدند ابوالمحمد بی که مرد عاقل کاردان
بود و محاربه او را با قزلباش صلاح نمیدانست و اوضاع او را بر وجه دلخواه مشاهده نمینمود شبی با جمع
کثیر از اوزبکیه از وجدا شده راه فرار پیمودن گرفت دین محمد خان ازین معنی واقف شده چون مسافت
بعید قطع کرده بود علاجی نتوانست کرد درین اثنا خبر رسید که امرای قزلباش بقلعه باغند باخرز که از آنجا
تا سر پل هرات [illegible] شش فرسخ است رسیده بودند بجهت اخبار موحش که از جانب عراق بایشان رسیده
بازگشتند ازین خبر اندیشه قلعه و قلعه داری بالکلیه از خاطرها بیرون کرده بعزم تعاقب قزلباش و حفظ مشهد
و سایر ولایت از باغچه خواجه نور کوچ نموده پیشتر آمدند و قراولان تعیین نموده بتهیه اسباب جنک پرداختند

روز دیگر قراولان مجهولی از مردم ذوالفقار خان را گرفته آوردند و دین محمد خان او را از قتل ایمن گردانیده
تحقیق احوال قزلباش و توجه رایات منصورهٔ شاهی نمود چون فرهاد خان و ذوالفقار خان در حوالی بسطام
از موکب همایون شاهی جدا شده پیشتر آمده بودند و اکثر ایشان خبر نداشتند که موکب همایون شاهی بکجا رسیده
او در جواب گفت که اردوی معلی در حدود بسطام نزول اجلال دارد و امرا که پیش آمده اند فرهاد خان و
ذوالفقار خان و اکثر لشکر آذربایجان اند که چون راه دور و دراز پیموده اند اسبهای ایشان تمام زخمی
و لاغر بسیاری پیاده اند و حالا بموجب حکمی که از جانب شاه رسیده بازگشتند ازین خبر کمال مسرت و شادمانی
بدین محمد خان روی آورده رسوخ او در جنگ قزلباش و تعاقب ایشان بیشتر گشت آخر روز شخصی از اعراب
میش مست که حضرت اعلی را دیده بود و میشناخته آمده بحاجی بی حاکم هرات گفت که من شاه عالم پناه را
با بعضی امرا در سر پل هرات رود دیدم که بایلغار می آیند و دور نیست که صباح باین حوالی رسند و با اندک
مردمی بودند و لشکر از عقب بی فاصله می آیند حاجی بی ریش سفیدان و اتالیقان را ازین حال آگاه گردانیده
در جنگ کردن با پادشاه قزلباش متردد شدند و چون شدت و غلظت دین محمد خان در امر محاربه میدانستند
جرأت عرض این حکایتها نمیکردند و بقاعده که تمهید یافته بود بباقی سلطان برادرش گفتند که بتحقیق پیوست
که پادشاه قزلباش با این لشکر است و لا اقل سی چهل هزار کس همراه دارد و اصلا محاربه با او لایق و مناسب
دولت نمیدانیم اولی آنست که بقلعه هرات باز گردیم و صلاح اندیشان فرستاده بقاعده که تمهید یافته
بود نامهٔ مخلصانه نوشته گفت و گوی صلح بمیان آوریم باقی سلطان برادر را از آمدن حضرت اعلی و
گفت و گوی امرا و ریش سفیدان آگاه کرد و شخصی را که خبر آورده بود حاضر ساختند او بر صدق قول خود
قسم یاد نمود و دین محمد خان با امرا و اعیان مبالغه کرد که این حکایت را از لشکریان پنهان داشته
شهرت ندهند که مبادا درین شب که فردا احتمال جنگ دارد لشکریان خایف گردند و خود بجواب گفتگوی امرا
پرداخته گفت که وقت تنگ شده اگر امشب سوار شده خایف روی بشهر نهیم نصف این لشکر متفرق
میگردند و ما را فرصت قلعه قایم کردن و تهیه اسباب قلعه داری نمانده و در شهر آنقدر مجال توقف
نخواهد شد که دست اهل و عیال گرفته بطرفی رویم و بی جنگ و جدال ننگ انهزام یافته گرد عار فرار بر
روزگار ما نشسته خواهد شد بهتر آنست که مردانه وار پای ثبات و قرار استوار داشته روی بمعرکهٔ کارزار
نهیم اگر غالب گردیم پادشاه قزلباش را شکسته باشیم و آوازهٔ اقتدار ما بعالمیان رسد و اگر مغلوب گردیم

از پادشاه شکست خوردن عیب نیست اما جنگ ناکرده فرار نمودن غایت ننگ و عار است امرا و ریش سفیدان که لب باین حکایت
کشودند بایشان خطاب کرد که یاران و بهادران شما را چه واقع شده هرگز طبقهٔ اوزبک چنین بد دل و ترسناک
نبوده‌اند همیشه جمعی قلیل با لشکر بسیار صف قتال آراسته کارزار نموده‌اند و حالا کار از آن گذشته و آنچه مقدر الٰهی است
چنان خواهد شد ازین مقوله نباید گفت و راه حرف ایشان بست که درین اثنا قراولان رسیده خبر آوردند که
لشکر قزلباش درین شب مشاعل افروخته بخوف و دهشت می‌آیند و در حوالی پل سالار فرود آمدند و مشاعل
متفرق شده اما بنجاه مشعل در یک مقام دانست که رایات جلال شاهی نهضت فرموده‌اند صباح آن شب که
روز جمعه ششم محرم الحرام بود از جانبین صف سپاه آراسته شد و فیما بین حربی صعب بشرحی که در ذیل مرقوم
میگردد اتفاق افتاده شکست بر لشکر اوزبک افتاد و دین محمد خان در معرکه زخم خورده بیرون رفت و چند روز
حیات و ممات او معلوم نبود آخر مشخص شد که در راه خون بسیار از زخم او رفته بود غالب شده و دیعت
حیات بمتقاضی اجل سپرد راقم حروف قضایای مذکوره را بنوعی که در رشتهٔ تحریر کشیده از مولانا ابراهیم
مشهدی که از ملازمان سلسلهٔ میرزا ابوطالب رضوی بود و در ایام استیلای اوزبکیه اول منشی پیر قلباباکوکلتاش
شده بود و بعد از آن در خدمت دین محمد خان رتبهٔ انشا یافته بود و در مجالس کنکاش راه داشته استماع نموده اما
باقی سلطان بعد از شکست بی آنکه از حال برادرش خبر داشته باشد از معرکه بطرفی رفته از آنجا با سی چهل نفر
بجانب اندخود رفته از معبر کرکی عبور نموده بطرف بخارا رفت و از آنجا بسمرقند رفته و از آنجا لوای دولت
او روی در ارتفاع نهاد تا آنکه بسلطنت عظیم ترقی نموده کل ممالک عبدالله خان بتدریج بقبضهٔ تصرف و اقتدار
او درآمد باقی حالات ماوراءالنهر و تفصیل قضایای باقی سلطان و ارتفاع لوای دولت او که بچه عنوان
واقع شد بعد از تحریر تفصیل داستان فتح خراسان رقم‌زدهٔ کلک بیان خواهد شد ان شاء الله وحده العزیز

داستان فتح خراسان و بعضی حالات که در خلال این احوال باراده ملک متعال بوقوع روی نمود قبل ازین نگاشته کلک نکته پرداز شد

که درین سال حضرت اعلی شاهی ظل اللهی یورش خراسان در ضمیر الهام پذیر تصمیم داده تهیهٔ اسباب آن سفر بودند
که خبر فوت عبدالله خان اوزبک رسید آن اراده در خاطر خطیر ازدیاد پذیرفته بعزم درست و طالع میمون
در سیوم شهر رمضان المبارک سنهٔ ستّ و الف که ساعت سعد بود از دار السلطنت اصفهان بیرون
فرموده چند روز در کاشان بجهت تنخواه مرسومات لشکریان و سرانجام ضروریات آن سفر توقف فرموده
اردوی معلی را رخصت فرمودند که از راه خوار و فیروزکوه رفته بچمن بسطام توقف نمایند چون آرزوی سیر و شکار

مازندران که ملک موروث حضرت اعلی شاهیست بسیار داشتند و تا آنملک بحیطهٔ تصرف درآمده بود ندیده بودند
درینوقت که فرهاد خان در انجا بود بنفس نفیس حسب الامر یده و سپاهی از راه سیاه کوه روانهٔ مازندران شدند که
بعد از فراغ سیر و شکار ازان راه به بسطام آیند و احکام مطاعه باحضار امرا و عساکر قلمرو همایون فرستاده
مقرر داشتند که قورچی باشی با قورچیان عظام که در طهران بودند روانهٔ بسطام شده باردوی ظفر قرین بپیوندند
و الله ویردیخان با غلامان و لشکر فارس و گنجعلیخان با لشکر کرمان از راه یزد و بیابانک بخراسان آمده
در هر محل که رایات جاه و جلال نزول اجلال داشته باشد بموکب نصرت قرین ملحق شوند مجملا عساکر و امرا
قزلباش حسب الفرمان قضا جریان روی توجه بخراسان آورده در چمن بسطام جمعیت نمودند و حضرت اعلی
نیز چند روزی در متنزهات مازندران بهشت نشان بسیر و شکار پرداخته بعد از اجتماع عساکر باتفاق
فرهاد خان از راه سارو جهارده باستراباد آمده باردو ملحق شدند و حاجی محمد خان پادشاه ولایت خوارزم
و عرب محمد سلطان ولد او و نور محمد خان ابن ابو المحمد خان والی مرو شاهیجان و نسا و ابیورد چنانچه سبق
ذکر یافته از صولت سپاه عبد الله خان از مملکت موروث برآمده بسایهٔ دولت همایون استقلال جسته
در رکاب اشرف بودند و چند روز چمن بسطام معسکر همایون بود دو سه روز بیان عساکر نصرت نشان در آنجا
سوای لشکر فارس و کرمان که نیامده بودند سی هزار کس بنظر درآمدند در خلال این احوال اخبار متواتر شد
که عبد المومن خان میر قلبا باکو کلتاش حاکم هرات را که از مولانا قرا و جمعی از ملازمان نمک حرام او گرفته
نزد عبد المومن خان برده بودند بسیاست رسانید و دود از دودمان او برآورد و از بلخ و بخارا و سمرقند
و تاشکند لشکر کشیده با هزاره خان و اوزبک سلطان چنانچه در طی احوال ما ورا النهر سمت گذارش یافته
محاربه نموده بر ایشان ظفر یافت و ایشانرا با هر کس از سلاطین زادها که مظنهٔ فتنه داشت از میان برداشته
تمامی اوزبکیه طوق فرمان برداری او بر گردن گرفته در کمال استقلال و غلبه و ازدحام متوجه بلخ و خراسان
از رسیدن این خبر اختلاف در رای ارباب تدبیر پدید آمد و بعضی از کوته اندیشان رفتن خراسانرا مصلحت وقت
نمیدیدند و صلاح دران دانستند که درین سال متوجه نظم و نسق استراباد گشته خاطر از ضبط آن مملکت جمع
نموده عنان عزیمت بصوب مراجعت انعطاف دهند که قرار داد خاطر عبد المومن خان معلوم گشته سال
دیگر بمقتضای وقت عمل نموده شود و چون حضرت اعلی شاهی شهباز بلند پرواز همت را بصید عقاب مملکت
خراسان در پرواز آورده بودند زیاده التفاتی بسخنان پست همتان خطا اندیش نمیفرمودند بالجمله چند روز

که در چمن بسطام سراپرده و بارگاه باوج مهر و ماه برافراشته بودند متوجه نظام و نسق استراباد شدند و چون حکومت
مازندران بفرهاد خان تعلق داشت بجهت قرب جوار استراباد را نیز ضمیمه آن ساخته احکام مطاعه بنام ارباب
و اکابر استراباد که هر یک بر بلوکی از بلوکات رقم اختصاص کشیده صاحب جیش و لشکر شده چند سال بود که بخود
سری برآمده اطاعت و انقیاد حکام قزلباش و بقیه ترکمانان صاین خانی نمیکردند در قلم آورده فرستادند و
فرهاد خان قراخان بیک نامی از اقوام خود بداروغگی نصب نموده با سیصد نفر از قرامانلو و غیره فرستاده اهالی
استراباد که در اطاعت و متابعت متردد بودند چون بیکدیگر خصومت داشتند از دو رویه همایون با عساکر
قزلباش بدولت و اقبال در بسطام نزول اجلال فرموده بودند جز اطاعت و انقیاد چاره نیافته تمکین داروغه
مذکور کردند در خلال این احوال یوسف قوش بیگی نامی از تیلم سلطان که هنوز رتبهٔ خانی نیافته بود و عبدالمؤمن
خان در حیات بود برسم رسالت رسیده و خلاصهٔ پیغام آنکه در زمان عبدالله خان بجهت آنکه در میانهٔ او
و پسرش مخالفت و نزاع بود از متابعت او سر باز زده در مخالفت پدر با او اتفاق نداشتم و او بدین جهت
کینه بنده در دل گرفته اظهار عداوت میکرد حالا که در دار السلطنت استقلال یافته کمر بقصد اقربا و بنی
اعمام بسته در قتل ایشان و قطع صلهٔ رحم دقیقه فروگذاشت نمیکند و از میر قلبابا کوکلتاش و هر کس
که در زمان پدر با او متفق نبود انتقام کشیده کینه گستری را شعار خود ساخته و یقین حاصلست که چون
بخراسان آمده باین دولتخواه دست یابد بی تاخیر و توقف از پای درمی آورد و یک روز بلکه یکساعت بمن و برادران
ابقا نمیکند درینصورت بجز از آستان ملایک آشیان شاهی پناهی نداریم و هرگاه آفتاب موکب همایون
پرتو وصول بخراسان اندازد در سلک ملازمان درآمده غاشیهٔ اطاعت و بندگی بر دوش میگیریم حضرت
اعلی ازین خبر مسرور گشته مکتوب محبت اسلوب یارانه و برادرانه باو نوشته نوید عطوفت و الطاف شهانه
دادند و محمد قلی بیک ایشک آقاسی عرب گرلو را که در سال گذشته بهرات رفته بود همراه یوسف قوش بیگی
نزد مشار الیه فرستاده تحف و هدایای لایقه بجهت او ارسال داشتند القصه در چمن بسطام بعد از اجتماع عساکر
فیروزی مآثر سلطنت پناه حاجی محمد خان از راه استراباد بجانب خوارزم روانه فرموده بقبیلهٔ بقیه ترکمانان
صاین خانی که از کنار رود گرگان تا حدود خوارزم اقامت دارند و قدیماً تابع امر و نهی سلاطین خوارزم بودند
مناشیر استمالت فرستاده باطاعت و انقیاد و مرافقت حاجی محمد خان ترغیب فرمودند و مشار الیه بزندق
سلطان و الغ میرزا پسرزادهای خود را در ملازمت اشرف گذاشت که همیشه ملازم رکاب اقدس باشند

دنود با عرب محمد سلطان پسر بزرگتر و سایر فرزندان روانه گشت و حضرت اعلی بفیروزی و اقبال از بسطام کوچ
فرموده از راه جاجرم روانه شدند و فرهاد خان را با ذوالفقار خان بیگلربیگی آذربایجان و بعضی امرا که عدد
لشکریان ایشان به ده هزار میرسید چرخچی و مقدمة الجیش فرموده یکمنزل پیشتر فرستادند در خلال این احوال بخاطر
انور خطور نمود که یکی از ملازمان جان نثار رکاب اقدس را برسم رسالت نزد عبدالمومن خان فرستاده کتابتی
مشتمل بنصایح مشفقانه و سخنان دلپذیر پادشاهانه و وعده و وعید با و قلمی نمایند و روح الله بیک یساول
صحبت ذوالقدر متقبل این خدمت شده مکتوب مذکور در قلم آمد خلاصهٔ مضمون آنکه چند سال است که بعزم
ملک ستانی همه ساله بطرف خراسان نهضت مینماید بجهت آنکه ما را در عراق و دار المرز بعضی گرفتاریها بود او
در هنگام فرصت مشهد مقدس و بعضی محال خراسان را متصرف شده در تسخیر سایر محال تک و دو مینمود هر مرتبه که ما
بآرزوی ملاقات او از عراق متوجه خراسان شده راه دور و دراز طی مینمودیم او بمقابلهٔ عساکر منصوره دیده نداده
فرار بر قرار اختیار مینمود و بدین بهانه متمسک بود که پدرم که پادشاه هست رخصت مقابله با پادشاه قزلباش نداده
و درین آمد و شد ولایت خراسان از عبور لشکر طرفین پایمال سم ستور و رعایا و زیردستان آواره و بیخان و
مان شده اند حالا پدر بزرگوار عالم فانی را وداع نموده سلطنت ماوراءالنهر و ترکستان و بلخ و بدخشان بآن
والا نژاد قرار گرفت و اضداد بنی اعمام را رفع نموده او را منازعی نماند و کمال تمکن و استقلال یافته و عموم
سپاه اوزبکیه مطیع و فرمان بردارند و ما بجهت استخلاص ملک موروث بخراسان آمده کمر همت بتسخیر آن بسته ایم
ان شاء الله تعالی درین مرتبه تا استرداد ممالک خراسان دست ندهد معاودت بمرکز دولت ممکن نیست اگر
نصایح مشفقانهٔ ما را بسمع رضا اصغا نماید اولی اینست که دست از ملک خراسان که قدیما داخل ایران
و موروثی یکصد سالهٔ این دودمانست باز داشته در مقام اعتذار و الفت و اتحاد بوده باشد که ما نیز
بجهت جمعیت آوارگان و آسودگی بیچارگان دیار خراسان بمضمون الماضی لایذکر عمل نموده بساط منازعه
و انتقام را در نوردیده با او در مقام محبت و دوستی و الفت باشیم و در استقامت امور دولت او سعی نموده
بمال و لشکر معاون و مددکار گردیم و اگر پنبهٔ غفلت در گوش مصلحت نیوش نهاده ابواب دوستی
مسدود گرداند و در مخالفت و عناد و لجاج اصرار نماید و بطریق سالهای گذشته در مقام مکر و حیله بوده
باشد و از عار فرار که در هنگام استقلال و اقتدار پسندیدهٔ عالمیان نیست اندیشیده بی تأمل پای مردانگی
در معرکهٔ کارزار نهد که دیگر گنجایش بهانه نمانده و در هر محل که مصلحت داند تلاقی فریقین را که سالهاست

که عالمیان چشم انتظار بران دارند قرار دهد که آنچه مقدر الهی باشد از پردهٔ خفا بجلوه گاه ظهور آید و الا داشته
باشد که ما ملتفت بویرانه قلعهای خراسان نشده بتوفیق الله تعالی اشهب تیزگام اندیشه را بعزم رزم آن
عالی نژاد در حرکت آورده تا بلخ و بخارا عنان یکران باز نمیکشیم و خدا داند که از آسیب لشکر قیامت اثر
دران دیار چه طوفان بلا خیزد و این ابیات دران نامه مندرج گردیده بود شعر که ای دوحهٔ خاندان کهن
ز من گوش کن عاقلانه سخن ¤ ندارم تمنای آن مرز و بوم ¤ که آرم ببلخ و بخارا هجوم ¤ گر این کینه ور لشکر بیشمار
گذار آورد جانب آن دیار ¤ شود مال تاراج و مردم اسیر ¤ وبال چنین را بگردن مگیر ¤ سخن بشنو از گفت من هیچ
بدین ماجرا بیش ازین در مپیچ ¤ اگر ملک موروث را ببری ¤ خرد را بدانش کنی رهبری ¤ بخدام باد خراسان مهین
مکن تنگ بر خود جهانی چنین ¤ که تا بلخ پاینده ماند بتو ¤ چنان ملک فرخنده ماند بتو ¤ و روح الله بیک مذکور را
روانه فرموده موکب فیروزی نشان بجانب مشهد مقدس معلی در حرکت آمده چون حضرت اعلی شاهی
ظل اللهی امری عظیم و کاری بزرگ پیش نهاد همت والا ساخته قدم توکل بوادی مخاطرات عظیم نهاده
بودند رای جهان آرای پیش بین مصلحتهای نهانی که در عرصهٔ ضمیر پادشاهان و برگزیدگان درگاه الهی جلوه
ظهور دارد و دیگران را خبری ازان نیست اقتضای آن نمود که درین سفر شهزادهٔ کامکار محمد باقر میرزا
که خورد سال بود همراه نبوده از معارک خطرناک برکنار باشد از همان منزل او را بشیخ احمد بیک ایشک آقاسی
حرم سپرده روانهٔ اصفهان فرمودند و اردوی همایون بعد از عید ضحی کوچ فرموده چون محل
نزول لشکر دریا خروش گردید امارات فتح و فیروزی و علامات نصرت و بهروزی ظاهر شدن گرفت
و اختر همایون فال ظفر از مطلع اقبال درخشیدن آغاز نهاده نخست ولایت نیشابور بتصرف اولیای
قاهره درآمد تبیین این مقال آنکه حکومت آن ولایت با احمد سلطان نامی که از نژاد سلاطین اوزبک بود
تعلق داشت چون خبر قرب وصول موکب پادشاهی با احمد سلطان رسید آثار هواخواهی قزلباش
در ناصیهٔ احوال عامهٔ خلق الله یافته قدرت حراست قلعه داری در خود ندید و از خوف سیاست عبدالمؤمن
خان بمیان اوزبکیه نتوانست رفت و ملاحظه داشت که در وقت خروج اجامره و اوباش نیشابور دست
بغارت و نهب اموال او و اوزبکیه برآورند باراده سفر حج بیت الله الحرام بیرون آمده احرام ملازمت درگاه شاهی
بسته با معدودی روانهٔ مقصد گردید و اوزبکیه نیشابور متفرق شده بعضی بمشهد مقدس و بعضی بطرف هرات
رفتند و هنوز احمد سلطان از دروازهٔ شهر بیرون نیامده بود که اهل نیشابور نقارهای شادمانی باسم سامی همایون

بلند آوازه گردانیدند چون در کالپوش نیشابور و بیرون آمدن احمد سلطان از آنملک بعرض اشرف رسید میرابو
المعالی نیشابوری را که ابا عن جد از سادات رفیع مکان و کلانتر و مطاع آنملک بود و از تاریخی که آنولایت بتصرف
اوزبکیه درآمده بنابر دولتخواهی این دودمان ترک وطن اصلی کرده بعراق آمده در رکاب نصرت انتساب
میبود جهت ضبط مملکت روانهٔ آنصوب فرموده حکومت آنولایت بمحمد سلطان بیات که در آنوقت حاکم
سبزوار بود تفویض یافت و احمد سلطان بعد از ادراک سعادت بساطبوس رخصت حج یافته قرین اعزاز و
احترام روانه گشت و رایات اقبال از کالپوش کوچ فرموده از راه شغان وجور بد متعاقب فرهاد خان
و امرای مقدمة الجیش بودند بجانب مشهد مقدس معلی در حرکت آمده چون موضع اسپاضی من اعمال شغان
محل نزول موکب ظفرنشان گردید منهیان از جانب فرهاد خان و اهالی مشهد مقدس رسیده خبر کشته شدن
عبدالمومن خان و بشارت فتح مشهد مقدس بنوعی که در طی احوال اوزبکیه سمت تحریر یافت رسانیدند و
حضرت اعلی شاهی ظل اللهی از ورود این خبر بهجت اثر که از عطایای ایزدی بوقوع پیوسته بود و شوق
ادراک سعادت طواف و زیارت آستان ملایک آشیان حضرت امام الجن والانس که مقصد اصلی و علت
غائی این یورش آن بود سجدات شکر اللهی بتقدیم رسانیده عموم سپاه کلاه گوشهٔ شادمانی بر تارک
خورشید شکسته غلغلهٔ بشارت و مبارکباد باوج کیوان رسیده در شهر طوس نزول اجلال واقع شد و
فرهاد خان و امرا و اعیان مشهد باستقبال موکب همایون برآمده در طوس بسجدهٔ اشرف مشرف شده
لوازم دعا و ثنا و تهنیت بجا آوردند و حکم شد که فرهاد خان و جمعی امرا جرجی بعزم تسخیر هرات روانه شده
آن بلدهٔ فاخره را بتصرف درآورند و هنوز اخبار سلطنت دین محمد خان و جمعیت اوزبکیه و قرارداد خاطر او
چنانچه واقع بود بتحقیق نه انجامیده بود در روز دیگر که بیست و پنجم شهر مذکور بود و احرام طواف مرقد منور حضرت
امام ثامن ضامن که مطاف سبحان ملاء اعلی و سجده گاه کروبیان عالم بالاست روانه شدند و چون شعشعهٔ نیر عالم
افروز گنبد مبارک که مهبط انوار اللهی است خورشید مثال درخشیدن آغاز نهاده روشنی بخش دیدهٔ نظارگیان
عالم شوق گردید حضرت اعلی شاهی ظل اللهی پیاده گردیده بشکرانهٔ این عطیهٔ ایزدی پیشانی مسکنت
بر خاک نیاز سودند و اشک شادمانی از دیدها باریدن گرفت و از آنجا با جهان جهان اخلاص و عالم عالم
نیازمندی و برهنه پای و گشاده پیشانی طی مسافت فرموده زبان حال شاه و سپه بدین مقال مترنم بود

شعر
شکر خدا که از مدد بخت کارساز ... کامی که خواستم ز خدا شد میسرم
آن دولتی که می‌طلبیدم سالها

ایست از عنایت حق در برابرم کافهٔ خلایق بدین آیین قدم در راه نهاده کفهای پا از آسیب خار مغیلان گل گل شکفت
وگویا گل و ریحان بی سر غازیان بود و بدین طریق در وقت استوا که از حرارت هوا ماهی فلک بر تابهٔ چرخ بریان
میشد و عرق جبینها بر مثال تگرگ باران بود بروضهٔ مطهره رسید بعد از تلثیم عتبهٔ عالیه جبههٔ اخلاص بر آن خاک
پاک سودند و بلوازم دعا و ثنا پرداخته آستانهٔ مقدسه را بغارت بی سامان و از قنادیل طلا و نقره خالی
یافتند و از حلی و زیور ایام قزلباش سوای مجمر طلا چیزی نمانده بود و در همانجا بوداقخان چکنی را بحکومت
مشهد مقدس سرافراز گردانیدند و از آستانهٔ مقدسه بچهار باغ تشریف برده در انجا اسیران اوزبکیه را
که در هنگام گرفتاری غازیان خون آشام شده بودند بنظر اقدس رسانیدند و از اقوال ایشان و فرستادن
سید محمد سلطان بتحقیق پیوست که دین محمد خان در هرات طرح سلطنت انداخته خاطر بحراست
ولایات خراسان قرار داده و عدد لشکریان او را آنجماعت تا بیست هزار زنده گو میساختند اما اهل خراسان
تکذیب قول ایشان کرده زیاده از پنجهزار نمیدادند و عقلا این قول را ترجیح مینهادند چه همیشه مسموع میشد
که تیلم سلطان و برادران او دو هزار کس دارند حاکم هرات با جماعت بلوچ و میران اویماق شاید
دو هزار کس باشند و سایر مردم نیز یکهزار باشند و زیاده ازین نیستند و بخاطر خطور نمیکرد که در وقت
که در میان اوزبک پادشاه مستقلی نیست و در ماوراءالنهر فتراتست ایشان با اینقدر مردم در هرات
توقف توانند نمود و با وجود عدم امیدواری مدد و کومک ارادهٔ قلعه داری توانند کرد بالجمله حضرت
اعلی فرهادخان را با امرای چرخچی همانروز بجانب هرات روانه فرمودند که تا هنوز اوزبکیه استقامتی
نیافته اند و اسباب قلعه داری مرتب نساخته آن ولایت را از ایشان خالی نمایند و از اسیران چند نفر
که ملازم دین محمد خان بودند در مشهد مقدس سپرده فرمودند که چون او با ما دعوی اخلاص کرده اگر در
قول خود صادق باشد ملازمان او را خلعت و یراق داده هر جا باشد نزد او فرستیم و تتمه بیاسا رسیدند
و قرار داد خاطرها آن بود که چون آنجماعت خبر وصول موکب همایون شاهی و ورود لشکر قزلباش استماع
نمایند چون از مدد مایوس اند جرأت قلعه داری نخواهند کرد بغیر از رفتن و مملکت خالی کردن چاره ندارند
بالجمله موکب همایون اعلی سه روز در مشهد مقدس بجهت نظم و نسق سرکار فیض آثار توقف فرموده تولیت آن سرکار را بقاضی
سلطان تربتی که از سادات تربت حیدریهٔ خراسانست و در فترات اوزبکیه بعراق آمده در ان اوقات داروغهٔ اصفهان
بود عنایت فرموده تربت حیدریه را بتیول او مرحمت کردند و بوداقخان چکنی و شاهقلی سلطان بیات را با پانصد نفر

از قورچیان عظام و ملازمان رکاب اقدس همراه نور محمد خان بجانب نسا و ابیورد و مرو فرستادند که مملکت موروث او را
بدست آورده بشار الیه سپارند و بیست و هشتم شهر ذی حجة الحرام از مشهد مقدس بیرون فرموده در سنگ بست
نزول فرمودند و در بیست و نهم بقرهٔ جرد جام آمدند درین منزل محمود بیک شاملو برادر اسلام بیک یوزباشی که در
فترات هرات بهند رفته بود درینولا از هند بازگشته بهرات رسیده بود که این قضایا روی داده از جمیع حالات واقف
بود رسید و از کماهی حالات خبر داده عرض کرد که دین محمد خان بنوعی دل در سلطنت خراسان بسته که آسان دست از آن
بر نمیدارد و حالا ده دوازده هزار اوزبک جرار و دو سه هزار کس از هزاره جات قبایل بر سر او جمعند اما از رسیدن موکب
همایون شاهی بدین مقام اطلاع ندارند و گمان دارند که هنوز در حدود بسطام اند و قرار مقابله و مقاتله فرهاد خان
و امرای عظام که پیش رفته اند با خود داده اند بعد از آنکه وصول موکب همایون نزد ایشان محقق گردد اگر قدرت
مقابله نداشته باشد باقی سلطان برادرش را با دو سه هزار کس در قلعهٔ هرات گذاشته خود بماوراء النهر میرود
که لشکر جمع نموده بخراسان آید و بهیچ وجه قطع تعلق از خراسان نمینماید و بآسانی مملکت را از دست نمیدهد چون
بر قول او وثوق و اعتماد بود حضرت اعلی متردد خاطر و متفکر گشتند که چه تدبیر اندیشند که نتیجهٔ آن حصول مقاصد باشد
از الهام ربانی تدبیری بخاطر اشرف رسید که موافق ثبت صحیفهٔ تقدیر آمده صورت مطلوب بر وجه مدعا
چهره گشود و تبیین این مقال آنکه بعد از اطلاع بر احوال هرات حضرت اعلی ارکان دولت قاهره را طلب فرموده
بزبان الهام بیان گذرانیدند که جمعی کثیر از لشکر اوزبک در هرات اند اگر فرهاد خان و امرا که پیش رفته اند
پیشتر روند اوزبکیه دلیرانه با ایشان محاربه مینمایند و این معنی لایق دولت قاهره نیست زیرا که پادشاه ایشان
همراه است و محاربهٔ لشکر و ثبات قدم ایشان در معرکه که پادشاه همراه باشد نسبتی بمحاربهٔ امرا و سرداران ندارد
محتملست که چشم زخمی بقزلباش رسد بعد از آنکه مردم ما مقهور گردند موجب دلیری اوزبکیه شده دین محمد خان بفراغت
خاطر تهیهٔ اسباب قلعه داری پرداخته لشکر جرار گذاشته خود بماوراء النهر میرود و هرگاه مهم بمحاصرهٔ قلعه رسد
معامله بدور و دراز میکشد زیرا که قلعهٔ هرات قلعه ایست در کمال استحکام که خاکریزش با فلک الافلاک دعوی
مساوات مینماید و عبد الله خان و پسرش که با چهل و پنجاه هزار کس محاصره نمودند مدت محاصره یازده ماه امتداد
یافت بخاطر چنین خطور مینماید که کس نزد فرهاد خان فرستیم که یکمنزل بازگشته آوازه اندازد که از جانب آذربایجان
و عراق اخبار موحش رسیده که رومیه انتهاز فرصت کرده بممالک محروسه آمده اند و موکب همایون شاهی
ازین خبر مضطرب شده مراجعت بجانب عراق کرده هرگاه که خبر بازگشتن قزلباش بدین اضطراب باوزبکیه رسد

اندیشهٔ قلعه داری باز آمده شک نیست که دلیرانه بعزم دست برد تعاقب امرا و ضبط مشهد و آنحدود عاجلاً از هرات بیرون خواهند
و ما اردوی اغرق و حرم را با جمعی که اسب زبون داشته باشند گذاشته سپاهی با بعضی که اسب کوتل داشته باشند
ایلغار نموده بفرهاد خان و امرا ملحق گردیم و مقید بآمدن لشکر فارس و کرمان نشده بایلغار بر سر ایشان رویم
و فرصت قلعه بندی و قلعه داری ندهیم ان شاء الله تعالی اگر چنانچه خدا نخواسته باشد محتملست که حسب المدعا تمشیت
پذیرد جمیع عقلا و ارباب رای و تدبیر این مقدمه را پسندیده داشتند و علی الفور رقمی بفرهاد خان نوشته فرستادند
که بقاعدهٔ که مذکور شد یکمنزل بازگشته مترصد وصول موکب همایون باشد و کس نزد الله وردیخان و گنجعلیخان که لشکر
فارس و کرمان از راه طبس آمده داخل الکاء خراسان شده بودند فرستادند که مقید بآوردن لشکر نشده خود با جمعی
که اسب ایلغار داشته باشند جریده و سپاهی ایلغار کرده در خدود و غوریان خود را بموکب همایون رسانند
و جناب اعتماد الدوله حاتم بیک وزیر را برای سرانجام اردوی اغرق و حرم گذاشتند که باهستگی کوچ کرده می آمده
باشند و در وقت پیشین روز یکشنبه غرهٔ شهر محرم از فره جرد جام سوار شده برهنمونی قاید اقبال و همعنانی فیروزی
بایلغار روانه گشتند و در راه فرهاد خان و امرا که یکمنزل از قلعهٔ باد غیس آمده بودند بموکب همایون ملحق شدند
و الله وردیخان و گنجعلیخان نیز اردوی خود را انداخته با جمعی که اسب ایلغار داشتند ایلغار کرده در سر پل هرات
رود بموکب همایون پیوستند مجملاً موکب همایون مسافت ده روزه راه را در چهار روز طی فرموده پنجشنبه پنجم شهر محرم
در حوالی پل سالار هرات که چهار فرسخی شهر است بمخالفان رسیدند و صباح روز ششم صف قتال آراسته گشته
فیمابین در رباط پریان محاربه اتفاق افتاد **ذکر محاربهٔ لشکر ظفر اثر با جنود اوزبکیه و فیروزی یافتن بر ایشان**
و قتل دین محمد خان سابقاً رقم پذیر کلک سوانح نگار شد که دین محمد خان از وصول موکب همایون شاهی خبر نداشت
و آمدن فرهاد خان و امرا را شنیده از شهر بیرون آمده بود و خبر بازگشتن امرا و قزلباش او را از فکر قلعه و ترتیب
اسباب قلعه داری انداخته بعزم استقبال ایشان پیش آمده بحوالی پل سالار فرود آمده بود که شب از وصول
موکب همایون شاهی خبر یافت و چون وقت تنگ شده بود و هیچ اندیشهٔ دیگر محاربه نتوانست کرد و از غایت
جهل و غرور محاربهٔ قزلباش را سهل و آسان انگاشته بنوعی شعلهٔ نخوت و پندار در کانون ضمیرش زبانه کشیده بود
که خبر ترشحهٔ تیغ آبدار انتقام نمی پذیرفت صباح آنروز که ششم شهر محرم بود طلیعهٔ لشکر قزلباش ظاهر شده دین محمد
خان جرنغار و جوانغار و برانغار آراسته باقی سلطان برادرش را با میرزا عبدالله منقط و حاجی بی حاکم هرات
در دست راست و بعضی امرا در دست چپ و قول گذاشت و مقرر کرد که چون از جانب قزلباش کمارند و خود

یکهزار نفر از جوانان یکه گزیده اعتمادی همراه گرفته در طرف دست چپ ایستاده مقرر کرد که اگر خود اوزبک غالب
گردند و اگر مغلوب آن یکهزار کس از و جدا نشوند و رایات جلال چون به پل رسید از حرارت هوا و شدت ایلغار اکثر
اسپها از کار باز مانده از ملازمان رکاب اقدس زیاده از هزار کس بموکب همایون نرسیده بودند و باقشون فرهاد خان
و امرای چرخچی به ده هزار کس نمیرسید تکیه بر عنایت الهی و اقبال پادشاهی کرده فرهاد خان و ذوالفقار خان و امرای
چرخچی را با چهار پنج هزار کس پیشتر فرستادند و قول همایون بوجود اقدس آرایش یافته امرا و قورچیان و غلامان دست راست
و دست چپ هر یک در محل خود قرار گرفتند و چون در رباط پریان تلاقی فریقین روی داده چرخچیان هر دو گروه بیکدیگر
آمیختند غازیان عظام تیز عنانی کرده بیکبار بهیأت اجتماعی خود را بمخالفان زده چرخچیان اوزبک را منهزم ساختند
و تمامی لشکر تیلاش مردانگی و آوردن سر و اخترمه روی بمخالفان آوردند چنانچه بر سر فرهاد خان کسی بجان نمانده بود
باقی سلطان چون انهزام لشکر چرخچی مشاهده نمود با لشکر جوانغار جلو انداخت غازیان قزلباش تاب صدمهٔ آن
لشکر نیاورده بازگشتند و چون فرهاد خان علم که علامت سردار لشکر است همراه نداشت لشکریان چرخچی در
در معرکه فرهاد خان را نیافتند که بر سر او یکجا جمع شوند و چون اوزبک هجوم آورده بود راه انهزام پیموده شکست
فاحش خوردند چنانچه شکستهٔ قزلباش بقول همایون رسیده نزدیک شد که موجب برهم خوردگی قول گردد فرهاد خان
با چند نفر در میان معرکه مانده خود مباشر حرب شد و در اثنای کر و فر زخمدار شده طریق انهزام پیموده با وجود جلادت
و مردانگی بین الاقران تهمت زده گریز گشته غبار عار فرار بر چهرهٔ روزگار او نشست چون نواب اعلی مشاهده
فرمودند که فرهاد خان و امرای چرخچی منهزم شده شکست بلشکر آذربایجان افتاد الله وردیخان و قورچی باشی
و امرای عظام و غلامان و قورچیان دست راست و دست چپ را رخصت محاربه دادند و ایشان حسب الامر اعلی
بمدافعه اعدا شتافتند و از آن طرف لشکر جوانغار و برانغار بمعرکهٔ کارزار شتافته هر دو سپاه بیکدیگر آمیخته
گرد معرکهٔ نبرد بذروهٔ فلک تیزگرد رسید اگرچه اکثر اوزبکیه در آن روز از وصول موکب ظفر قرین شاهی واقف شده
دل از دست داده بودند اما ثابت قدمی و مصابرت ورزیده جنگهای مردانه کردند آخر الامر از صدمات دلیرانهٔ
دلاوران که از قول همایون رکاب اقدس بجنگ مامور شده بودند تزلزل باحوال اوزبکیه راه یافته از ستیز و آویز
عاجز آمده روی بانهزام نهادند و نسیم فتح و فیروزی بر ناصیهٔ احوال غازیان جان نثار وزیدن گرفت دین محمد
خان که شکست لشکر اوزبک مشاهده نمود با یکهزار نفر از بهادران نامی که همراه داشت از طرف دست چپ
که بمقابل دست راست قول همایون بود بارادهٔ آنکه خود را بر قول همایون زند پیش رانده از کثرت گرد و غبار

مشاهده غازیان نکردید حضرت اعلی با بعضی از مقربان و ملازمان رکاب اقدس اشرف که کما بیش دویست نفر بودند در معرکه
ایستاده بودند که سلطان علی چکنی ولد بوداق خان با بعضی از دولتخواهان که پیش پیش موکب همایون میرفتند ملاحظه نمودند
که از میان نی زاری که در آن حوالی بود طلیعهٔ لشکر نمایان شده برق کلاه خود و درع و خفتان درخشیدن گرفت
مقربان حضرت اعلی را خبر داده ملازمان رکاب اقدس از قلت لشکر اندیشیده بقدر خوفی بخاطرها راه یافت حضرت
اعلی که ازین حال اطلاع یافتند بنور فراست دانستند که دین محمد خان است که بعزم نبرد قول همایون آمده از کمال تهور
و مردانگی بملازمان رکاب نصرت انتساب خطاب کردند که چه ایستاده اید از عار فرار اندیشیده مردانه وار قدم
در معرکهٔ کارزار نهید که بمردی کشته شدن بهتر از زندگانی و حیاتی است که بی ناموس شده باشیم بیائید تا تن
بکشتن دهیم مبادا که فرصت بدشمن دهیم اول کسی که از جوانان قزلباش اسب جهانده بهادری از بهادران
اوزبک را انداخت علی بیک میرشکار استاجلو بود محلاسی چهل نفر از جوانان نصیری منش که در پیش موکب
همایون بودند استقبال آنطبقه کرده هر کدام یکی از مخالفان را که اسب جلادت پیشتر رانده بودند از صدر زین
زبوده بر خاک هلاک انداختند چون قضا کردار بر فرق روزگار دین محمد خان بیخته بود عنان یکران بازکشیده به پیش
آمدن دلیری نتوانست کرد و خوف و دهشت بران گروه استیلا یافته روی از معرکه برتافتند و حضرت اعلی
خواستند که بنفس نفیس مباشر حرب او گشته با دین محمد خان درآویزند و بهر طریق که باشد او را بدست آورند
که ملازمان کنجعلیخان رسیده از جانب او پیغام آوردند که قول دین محمد خان هنوز در عقب است از آنجهت
حضرت اعلی از آن اراده منصرف گشته صبر کردند که بقول او رسند اما غازیان دست از تعاقب باز نداشته
بسیاری از بهادران نامی را بر خاک هلاک انداختند و دین محمد خان زخم سنان یافته از معرکه بدر رفت
سوندک بیک کرجی که در سلک غلامان خاصه شریفه انتظام داشت میگفت که من بدین محمد خان زخم نیزه
زدم و طاقیه اش افتاد دیدم که یکی از بهادران طاقیه خود را برداشته بر سر او نهاد و خود سر برهنه بدر رفت
دانستم که دین محمد خان بود و آن طاقیه را یکی از غازیان برداشته بود اما هیچکس این مقدمه را از و قبول نمیکرد
و بیرزادهٔ طالش ابدال بیک نام با او منازع بود و میگفت من زخم زدم و مسود اوراق از مولانا ابراهیم
منشی دین محمد خان که تفصیل احوال و شرح جنگ او از تقریر مشار الیه بتحریر پیوسته استماع نمودم که میگفت همراه
خان بودم در وقتی که بقصد قول همایون رانده از میان آن نی زار بیرون آمد مشاهده نمود که اندک مردمی
ایستاده اند از دور سیاهی دیگر بنظر آمد بهادران اوزبک جملگی را تصور شد که تیپ همایون شاهی انست که از

دور سیاهی آن مینماید و بمشاهدهٔ آن سیاهی رعب و هراس در دلها افتاده اعیان اوزبکیه و اتالیقان که همراه بودند
عنان او را گرفته عرض کردند که مردم ما شکست خورده لشکر شکسته قریب بشهر رسیده اند پس پیش ما را قزلباش
گرفته اگر ما خود را بجنگ این فوج قلیل مشغول سازیم تیپ شاهی از دور سیاهی آن مینماید پیشتر آمده ما را در میان میگیرند
و یک کس را امید نجات نیست کار از سعی و کوشش گذشته با وجود این حضرت خان بسلامت و آسیبی نرسیده
و کار صعب نشده بیرون می باید رفت چون خان آثار کراهت حرب و خوف در ناصیهٔ آن مردم مشاهده نموده دانست
که اراده فرار دارند ناچار روی از معرکه برتافت اما همین که عنان گردانیده کام پس نهادند نوعی تفرقه و پراکندگی
میان آن جماعت واقع شد که با دین محمد خان زیاده از بیست کس نماند و قزلباش که از عقب می آمد دو سه مرتبه
داخل ایشان شدند خان در حین فرار زخم خورده بود اما از رفقا پنهان کرده در حوالی چهل دختران مشاهده شد که
خون بسیار از جیب و بغل او در فوزان آمده در آنجا بمن رخصت داده گفت تو اهل و عیال در شهر داری
بکجا می آیی باز گرد و من از آنجا بازگشته خود را بشهر انداخته مخفی گشتم تا وقتی که استقامت در شهر پیدا شد انتهی
کلامه و باقی سلطان با چهل و پنجاه نفر بطرف کهدستان افتاده از آن راه رفت و بسیاری از معارف سپاه
کشته شده و اکثر امرا زنده اسیر شدند و حاجی بی حاکم هرات دران معرکه بقتل رسیده میرزا عبد الله منقط و
محمد مراد بی و محمد یار اغلان و سایر امرا گرفتار شدند و سرداران معتبر سوای ابو المحمد بی که پیشتر از جنگ با جمعی
کثیر فرار نموده بود کسی بیرون نرفت غازیان جلادت شعار تا سر خیابان و حوالی کازرگاه و از آنجا تا کهدستان
مخالفانرا تعاقب نموده قتلی بافراط کردند و عدد قتیلان بچهار هزار کس رسید اما از شدت ایلغار چند روزه
و بسیاری تک و تاز معرکهٔ نبرد و حرارت هوا اکثر اسپهای لشکریان از حرکت باز مانده از آنجا بیشتر نتوانستند
رفت و شب نیز حایل شده و از جماعت اوزبکیه که از معرکه جان بسلامت بیرون بردند هر کس اهل و عیال
در شهر داشت رو بشهر آورده دست اهل و عیال گرفته از اموال آنچه توانستند برداشته راه میمنه و فاریاب
پیش گرفتند و جمعی که اهل و عیال نداشتند از جنگگاه راه فرار پیمودند و حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بفیروزی
و اقبال بکاروان سرای پریان و سواد هرات رسیده بشکرانهٔ این موهبت عظمی که از عطایای ایزدی
قرین حال خیر مآل گشت ملتفت استیصال بقیة السیف که اکثر ضعفا و عورات و اطفال همراه داشتند نشده
اغماض فرمودند و لشکریان در سر خیابان فرود آمدند و درین معرکه از عساکر منصوره کسی که نام و نشانی داشته باشد
بغیر از ولی بیک یوزباشی استاجلو و قاسم بیک حلوادار شاملو ضایع نشد و عدد کشتگان قزلباش بصد نفر نرسید

واردوی اغرق واهل حرم که خاتم بیک وزیر وبقیه لشکر که متعاقب می آمدند بکاریز باخرز رسیده بودند که شاه وردی
بیک یساول صحبت از جانب اشرف رسیده مژده فتح وفیروزی رسانید وکوچ در کوچ آمده در سر خیابان هرات
بیکدیگر رسیدند وجماعه اهالی هرات ومیران قبایل وهزارجات قبچاق وطاهری وجمشیدی بملازمت اشرف رسیده
بتلطفات پادشاهی اختصاص یافتند وچون در عراق نوید حکومت هرات بفرهادخان داده بودند اگرچه در نوبت
جهت شکستی که از سوی تدبیر خورده بود باطن اقدس ازان غبار آلوده بود اما بوعده وفا فرموده زمام حکومت
هرات وامیرالامرائی خراسان بکف اقتدار او نهادند درین اثنا قضیه کشته شدن دین محمد خان بتحقیق انجامیده
خاطر اهل خراسان اطمینان یافت اما طریق کشته شدن او که برچه نهج واقع گشت معلوم نشد جمعی گفتند که در معرکه
بقتل رسیده جسدش درمیان کشتگانی بوده که دران نی زار افتاده بود واما از تقریر مولانا ابراهیم منشی که بتجربه پیوسته
وگفته بود که تا چهل دختران همراه بودم منافی این قول است واصح آنست که چون بحوالی ماروچاق بمیانه ایل
قاقچی رسیده بود خون بسیاری از زخم او رفته ضعف برو غالب شده بود وچند نفری که همراه بودند اورا در
گوشه فرود آوردند که لحظه استراحت نماید جماعت قاقچی کار اورا باتمام رسانیدند ودرهمانجا رخت بسرای آخرت
کشیده ورفقا جسد اورا دران حوالی بخاک سپرده رفتند القصه چند روز حضرت اعلی در بیرون شهر بجهت دیدن
سر واخترمه وبازگشتن مردانکی هرکس توقف فرموده کار فرهادخان بوقوع انجامیده وحکومت هرات بحسین خان
قورچی شمشیر شاملو قرار یافت **ذکر قتل فرهادخان وبیان قضایائی که دران اوان دست داد ومراجعت موکب همایون بطالع
سعد وبخت میمون** سبب ظاهری قتل فرهادخان آنکه همیشه در خدمت اشرف لافهای گزاف میزد ومیگفت
آرزو دارم که در معرکه که حضرت اعلی شاهی تشریف داشته باشند جان خود را نثار موکب همایون سازم چون
پیمانه نخوت وغرورش از باده پندار لبریز گشته بود ومست باده غفلت شده در جنگ دین محمد خان سستی کرده
شکست خورد واز شکست او نزدیک بود که چشم زخم بذات اقدس رسد وازینجهت مستحق عقوبت بود تا من
بعد تربیت یافتگان بارگاه معلی در معارک کارزار جان خود را در راه ولی نعمت نثار نموده گران رکابی نکنند
وسبب دیگر که بتدریج ظاهر شد آن بود که حضرت اعلی گمان غدری باو برده بودند ودر مقام امتحان درآمده
رفته رفته از اطوار او آن گمان بسرحد یقین رسیده وخود نیز استشمام این رایحه نموده بود اگرچه ازمشارالیه
که مرد با رای وهوش وصاحب خرد بود ومکرر مشاهده فراز ونشیب حوادث نموده لطمه روزگار خورده بود
دور مینمود که باوجود اینهمه تربیت وجاه وبزرگی که بدولت اشرف یافته بود قدر شفقتهای پادشاهی ندانسته بوسوسه

شیطانی از راه رفته طریق غدر و کافر نعمتی سپرد اما چون بدلایل و براهین قاطعه نقد این معنی در دار الضرب طبیعت
همایون سکه قبول یافته بود و پرتو شعور او بر این معنی تافته اعتنا در انمیشایست مجملا تحریک کار فرمایان قضا و قدر اسباب
قتل او آماده گشته بود الله وردیخان و بعضی امرا و غلامان بدین خدمت مامور گشتند و ایشان بمنزل او رفته با تمام
مهم او پرداختند و وقتی که الله وردیخان دست بمیان او زده خنجر او را از غلاف کشیده بود او دانست که مهم چیست
همین قدر بعبارت ترکی گفته بود که بیله اولدی یعنی کار با چنین شد ذو الفقار خان برادرش که امیر الامرای آذربایجان
بود در کمال اضطرار خود را بدولتخانهٔ همایون رسانیده مترصد قتل میبود چه گمان نداشت که با وجود قتل برادر او را
زنده گذارند اما حضرت اعلی در باب خیر لطف و شفقت امری دیگر بظهور نیاوردند و همانروز او را بخلاع فاخره
سرافراز فرموده خاطر او را اطمینان بخشیدند و مشار الیه از روی اخلاص عرض کرد که چون فرهاد خان مستحق قتل
شده بود چرا این خدمت به بنده رجوع نشد آری عنصر قرب سلاطین بخون سرشته شده و عرصهٔ ضمیر پادشاهان عالم دیگر است
حکیم بیدار دل هشیار مغزی باید که از نشاء باده جاه و بزرگی سرمست نگردد و در جولانگاه قرب سلاطین پای اندیشه اش
نلغزد بسی عقلای صایب رای در خدمت سلاطین بمراتب عالیه رسیده در عالم قرب از شاهراه اخلاص منحرف
گشته سیلی روزگار خورده اند و آتش قرب را بدامن بیدانشی افروخته عاقبت سوخته اند خوشا شعار تمندی که در الحال بتوفیق
آگهی یافته مضمون این رباعی را که از منظومات راقم حروف است سرمایهٔ قرب و منزلت خود سازد رباعی ای دل ز شراب
وصل بیهوش مشو : وز بادهٔ قرب مست و مدهوش مشو : هر چند ز دوست بیشتر بینی ناز : در عرض نیاز کوش و خاموش مشو
اما حضرت اعلی همیشه ازین دو جهت اظهار ملال میفرمودند یکی بر توجهات شاهانه که در عرض چندین سال در تربیت او بظهور
آورده او را بدین مرتبه رسانیده بودند حیف میخوردند دیگری آنکه مبادا دور نشینان بساط عزت که چیزی از اطوار او ملکان
ندارند بر امور دیگر حمل نمایند بالجمله بعد از کشته شدن فرهاد خان حکومت هرات را بحسین خان قورچی شمشیر شاملو
تفویض فرموده بکتاش خان استاجلو را که تا غایت در سلک ملازمان بود بمرتبهٔ امارت سرافراز فرموده بقلعهٔ
مار و چاق و ضبط مرغاب فرستادند مشار الیه قلعه مار و چاق را تعمیر نموده حدود مرغاب را بحیطهٔ ضبط در آورده
در آبادانی آنجا سعی نمودن گرفت و حکومت هر ولایت از ولایات خراسان بیکی از امرای اخلاص پیشه عنایت
شده درین اثنا ملک جلال الدین سیستانی که از صدمات لشکر اوزبک ترک ولایت سیستان کرده بدرگاه جهان
پناه آمده بود و از خدمت اشرف رخصت یافته درین هنگام در قندهار بود بملازمت اشرف رسیده حکومت سیستان
که نامزد اسمعیل خان شده باو اختصاص یافت و محرابخان قاجار که حاکم طبس بود از آن راه می آمد که باردوی همایون

۱۳۲

پیوندند و درتون الله یار اغلان حاکم آنجا را محاصره نموده درگرمگاه روز که غازیان بعد از ترددفرو دآمده استراحتی نموده بودند او با ملازمان از دروازهٔ شهر بیرون آمده راه انهزام پیموده محمد خان واقف شده تعاقب نموده او را بدست آورده سایر اوزبکیه را به تیغ انتقام گذرانیده و او را در هرات بپایهٔ سریر اعلی رسانیده عنایت و سیورغامیتی یافته حکومت خواف و باخرز باو تعلق گرفت اما بوداقخان و قورچیان عظام که همراه نور محمد خان بودند در اول سال بیغوار رسیده محمد ابراهیم سلطان ولد ترسون محمد سلطان که از بنی اعمام عبدالله خان و خالوزادهٔ عبدالمؤمن خان جوان صبیح الوجه هژده ساله بود و در بیغوا بحکومت قیام داشت از اخبار برهم خوردگی ماوراءالنهر و آوازهٔ وصول موکب ظفر قرین حضرت اعلی و رسیدن نور محمد خان با لشکر قزلباش که مقارن یکدیگر بوقوع پیوست تزلزل باحوال او راه یافته تاب توقف نیاورده اراده نموده بود که خود را بمرو رسانیده از راه چهارجو بنجارا رود قورچیان عظام و غازیان حکمی کالبرق الخاطف بطلب او شتافته کالهاله بالبدر او را در میان گرفتند اوزبکیه که در ملازمت او بودند تاب صدمهٔ لشکر قزلباش نیاورده بعد از محاربه راه انهزام پیمودند و محمد ابراهیم سلطان بدست غازیان ظفرنشان در آمد و همچنین نسا و ابیورد را بتصرف در آورده روی توجه بمرو شاهیجان نهادند سلیمان بیاول و ولی محمد سلطان برادر دین محمد خان که در مرو بودند از آوازهٔ وصول موکب همایون و ورود نور محمد خان پریشان خاطر شده اکثر قبایل که در ولایت مرو اقامت داشتند و عامهٔ خلایق آن دیار را بجانب نور محمد خان که وارث بود راغب یافتند لاجرم توقف را محال انگاشته بد کلکل یاس و حرمان دل از ملک و مال برداشته طالب امنی گشتند و بتحقیق که رایات ظفر آیات شاهی از مشهد مقدس بجانب توجه هرات نموده و لشکر قیامت اثر قزلباش اطراف و جوانب خراسان را فرو گرفته اند ازین جهت نتوانستند که بهرات رفته بدین محمد خان ملحق گردند بالضرورت از راه چهارجو بنجارا رفتند و اهالی مرو شعار دولتخواهی نور محمد خان را ظاهر ساخته باستقبال او شتافتند از قبایل جلایر و سالور و سایر ترکمانان آنحدود جمعی کثیر بر سر نور محمد خان جمع شده همعنان ظفر و اقبال بخطهٔ مرو در آمد و مقارن اینحال خبر فتح هرات و استیصال لشکر اوزبک بدیشان رسیده نقارهای شادمانی بنوازش در آوردند و در آنولایت خطبه و سکه باسم و لقب همایون آرایش یافت و بوداقخان و قورچیان عظام بیامن دولت ابد مقرون شاهی نور محمد خان را برمسند سلطنت ملک موروث متمکن ساخته حقیقت بخدمت اشرف عرض کردند و محمد ابراهیم سلطان را با جمعی از ملازمان قزلباش بخدمت اشرف فرستادند غازیان او را در دارالسلطنت هرات باردوی گردون شکوه رسانیده بنظر اشرف در آوردند

و او منظور انظار ملاطفت شاهی و ملحوظ عین عنایت شاهنشاهی گردیده او را بطهماسب قلی بیک گرجی غلام خاصه
شریفه سپردند که معزز و محترم نگاهدارد و خاطر او را بتوجهات خسروانه اطمینان داده نوید سلطنت ماوراءالنهر باو دادند
و همچنین از جانب حاجی محمد خان نیز عرایض اخلاص آثار رسید که بیمن توجه و الطاف شهریاری ممالک خوارزم
بدستور زمان سابق بتصرف او درآمده عرصه آن ولایت از خار و خاشاک ارباب خلاف پاک گردید و دیگر باره
این دولتخواه بر سریر عز و جاه تمکن یافته همواره بزبان حال باین مقال گویاست شعر اگر هر موی من گردد زبانی شود
هر یک ترا تسبیح خوانی هنوز از بی زبانی خفته باشم ز صد شکرت یکی ناگفته باشم و بالجمله بعد از قضایای مذکور حضرت اعلی
از خیابان بباغ شهر تشریف برده چند روزی بانتظام مهام خراسان و انجاح مطالب و مدعیات ارباب حاجات
و دولتخواهان پرداخته جمعی از اهل خراسان را که در ملازمان اوزبکیه خلاف دولتخواهی بظهور آورده بودند بعضی که ترک
اوطان نموده بعراق آمده و بعضی که با اوزبکیه مخالفت نموده قلاع خود را نگاهداشته بودند بسیورغالات و انعامات
و خلاع فاخره نواخته بین الاقران سمت امتیاز بخشیدند و بعد از فراغ از مهمات مملکت و انتظام احوال سپاهی
و رعیت عزم مراجعت فرموده موکب ظفر نشان بجانب مشهد مقدس معلی در حرکت آمد و قریب یکماه در
مشهد مقدس توقف فرموده بواجبی بنظم و نسق آستانه معتبره پرداختند وظایف خدام و مدرسان و حفاظ
و سایر عمله و خدمتکاران و اطعام فقرا و راتب خواران بدستور زمان شاه جنت مکان تعیین یافت و از قنادیل
مرصع و طلا و نقره و شمعدان و قالیهای بتکلف کرمانی و جوشقانی و اوانی و ظروف آنچه ضروری سرکار فیض آثار
بود سرانجام یافته در زیب و زینت روضه مقدسه کوشیدند و تا در مشهد مقدس نزول اجلال داشتند هر صبح و شام
بسعادت زیارت فایض گشته از غایت ارادت و حسن اعتقاد اکثر اوقات بنفس نفیس بخدمت خادمی و فراشی
حرم محترم و سایر خدمات قیام نموده بدان مفتخر و مباهی بودند و چون در خراسان امری که باعث توقف باشد
نماند روضه مقدسه را وداع فرموده رایات فیروزی آیات از راه رادکان و خبوشان بعزم استراباد بجانب
دشت بجریان در حرکت آمد **ذکر شکار کردن خاقان والامکان در محل رادکان** چون رادکان محل نزول موکب
ظفر نشان گردید نشاط شکار از خاطر خطیر همایون سر زده طرح قمرغه یعنی شکار جرگه انداخته عساکر منصوره را مقرر
داشتند که از دو سه روزه راه جانوران شکاری را در محل معین جمع نمایند فرمان بران بخدمت قیام نموده
چون دایره جرگه دست بهم داد آنمقدار از جانوران شکاری بجرگه درآمدند که محاسب وهم از تعداد آن بعجز
و قصور اعتراف نموده هنوز از اردوی نصرت قرین تا عرصه جرگه یکفرسخ بود که حضرت اعلی بمیان جرگه درآمد چند خر گور

بنظر درآمد اشهب صبا رفتار فلک پیما را که به تیز گامی بر برید سریع السیر فلک پیشی میگرفت دران عرصهٔ نشاط افزا
بجولان درآورده عنان بجانب کورخران انعطاف دادند و بعد از تک و تاز بسیار بضرب تیغ آبدار همه را از پای
درآورده از صبح تا پیشین که عرصهٔ جولان فراخی داشت باسب تاختن و صید انداختن پرداختند و یک دو نفر از
مقربان در رکاب اشرف تک و دو مینمودند اما رخصت صید افکندن نیافته بودند آنحضرت کمان بهرامی بر سر جنگ آورده
جلوداران تیرهای خدنگ دسته دسته چون عقابان تیز پر میرسانیدند و از جنگ آنحضرت بال گشاده بصید آهوان
و جانوران در پرواز می آمدند و هر صیدی که بنوک ناوک دلدوز خسرو گیتی افروز از پای در می آمد نزدیکان رکاب
اقدس حساب شمارهٔ آن نگاه میداشتند در آن روز یکصد و شصت و چهار جانور بضرب تیر شهاب آسای حضرت اعلی
بر خاک هلاک افتاده بود و چون حلقهٔ شکار دایره کردار تنگتر شد بعضی از امرا و مقربان رخصت دخول و صید افکنی
یافتند بعد از لحظهٔ اکثر ملازمان رکاب اقدس از قورچیان و غلامان و غیر ذلک مرخص گشته شکار انداز گردیدند
بالاخره عموم سپاه رخصت شکار یافته کار بجائی رسید که آهو و جانوران شکاری از تک و دو باز مانده قدرت
حرکت نداشتند و مردم پیاده درآمده بدست میگرفتند کسی نماند که صیدی نیامدش در دام هنوز تا موازی
دو هزار آهو در میان جرگه سرگردان و متحیر مانده بهر طرف میشتافتند و خود را بابسته دام عنا دیده راه فرار
مسدود می یافتند از نوادر غرایب حالات امری غریب از آن حیوانی چند مشاهده شد که آهوان بیچاره چاره
دیگر نیافته بالهام ملهم غیبی رو بجانبی که حضرت سواره ایستاده بودند آورده بر دور آنحضرت محیط گشته بعد از آنکه
دو سه مرتبه گشتند همگی بزانو درآمده خوابیدند و انعام بر مثال تیاق گوسفند بنظر درآمده حضرت اعلی بعد از مشاهده
اینحال مردم را نهی فرموده حکم شد که کسی متعرض جانوران نشود و بعد از زمانی ممتد که وقت غروب آفتاب بود
و جانوران ساعتی آرامیدند رقم آزادی بر صحیفهٔ حال ایشان کشیده امر فرمودند که طرف دست راست را
گشوده راه دهند و هیچ آفریده را قدرت نبود که پیرامون جانوران باز مانده گردد و تخمینا دو سه هزار شکاری از عرقاب
بلانجات یافته بجانب دشت شتافتند روز دیگر حکم شد که هر کس که شکاری داشته باشد بنظر انور رساند
و همگی را جمع نموده درمیانهٔ عساکر منصوره قسمت یافت و از آنجا شکارکنان از راه خبوشان و شملغان و
و جرمغان بدشت بجریان نزول اجلال فرموده ارادهٔ توجه استراباد و نظم و نسق آن ولایت و تادیب متمردان
اوخلو و گوکلن و سایر الوس صاین خانی که همیشه متعرض الکاء مذکور میشدند از خاطر خطیر سر زده عنان عزیمت
بدانصوب معطوف ساختند **ذکر توجه رایات ظفرآیات شاهی بصوب استراباد و تنبیه متمردان بدنهاد و تعمیر قلعه مبارک آباد**

هرچند در طی وقایع هر سال بمناسبت مقام برخی از احوال استراباد و فتن و فتور آنملک مرقوم قلم واسطی رقم گشته

دیگر باره بتحریر آن پرداختن موهم شایبهٔ تکرار و موجب اطالت و تجدد تذکار است اما در ینمقام انسب نمود که مجملی

از احوال آنولایت مرقوم صحیفه بیان گرداند که طالبان سیر و اخبار را اطلاع بر آغاز و انجام آن حاصل آید القصه

دار الملک استراباد که از متنزهات عرصهٔ ایرانست و صحاری دلگشای آنولایت که از یکطرف بدریای خزر پیوسته

بنزاهت و خرمی در ربیع و خریف یکسان و قطعه ایست از روضهٔ جنان و مردم انجا به تشیع فطری و بحلیهٔ

ایمان آراسته و در زهد و تقوی درجهٔ عالی دارند اما خالی از اجامره و اوباش هم نیست و بجهت قرب جوار

مازندران و نظر بدیو ساران آنجا گاهی هوای تمرد و عصیان در سر ایشان می افتد و این طبقه را سیاه پوش

مینامند و در زمان شاه جنت مکان که امنیت و استقامت ممالک ایران در نصاب کمال بود و از ضبط حکام

قزلباش سیاه پوشی از سر بیرون کرده در کمال همواری رعیتی مینمودند اما قبایل و عشایر الوس صاین خانی

از اوخلو و کوکلن و ایلور و سالور و غیر ذلک که از اتباع والی خوارزم اند در کنار آبی که میانهٔ ولایت

جرجان و خوارزم فاصله است اقامت داشتند و تا کنار رودخانهٔ گرگان آمده زراعت بسیار در آن صحرای

بی پایان نموده مال فروعی بحکام میدادند و حکام نیز بجهت آبادانی مملکت مانع نمیشدند تا آنکه رفته رفته الطبقه

سر بطغیان بر آورده همیشه دست درازی بمملکت استراباد میکردند و حکام استراباد بدفع فتنهٔ ایشان می پرداختند

بدین جهت اکثر اوقات حدود استراباد از فتنه و آشوب خالی نبود و شاه جنت مکان بجهت دفع فتنهٔ ایشان

قلعه مبارک آباد را در کنار آب گرگان ترتیب داده مقرر کرده بود که حکام از شهر بقلعه نقل نموده در انجا اقامت کرده

بحراست مملکت قیام نمایند که از یقه ترکمانان مضرتی نرسد بعد از رحلت شاه جنت مکان که نواب سکندر شان

و لشکر عراق باذربایجان رفته بدفع صولت سپاه روم مشغول و امرای خراسان و دوجوق شده بایکدیگر در مقام

جدال در آمدند طوایف قزلباش را چندان مشاغل دست داد که چند سال بضبط استراباد نپرداختند و آن مملکت

از حاکم مستقل خالی مانده جماعهٔ یقه ترکمانان خصوصاً علی یار الیور دلیر شده تا خراسخانه و قلعهٔ مبارک آباد آمده

رحل اقامت انداختند و قلعه را ویران کرده فارغ البال نشستند و اهالی استراباد جهت دفع مضرت آنقوم

یکجند بحفظ حال خود پرداخته احوال ایشان نیز بالاخره بتمرد و عصیان سرایت کرده در هر بلوکی متغلبی سر بطغیان

بر آورده رسم سیاه پوشی تازه کردند و در ان بلوک قلعه ترتیب داده تفنگچی و کماندار جمع کرده سر بدیگری فرود

نمی آوردند و دیگر باره هوای حکومت و خودسری متغلبان و سرداران سیاه پوش افتاده باستظهار ضیق

طرق وصعوبت راه جنگل بالکلیه گردن اطاعت وانقیاد از قزلباش پیچیدند ومحالی که در کنار رودخانهٔ گرگان ودشت
وصحرا واقع بود به یقه ترکمان بازگذاشتند وایشان بهمان راضی گشته بفراغ بالی در صحرای دلگشای جرجان ییلاق
وقشلاق مینمودند واز بیم سیاه پوشان شهر وبیشه وجنگل ومحال صعب المسالک نمیتوانستند بشهر در آمده وبعضی
اوقات نیز با یکدیگر مدارائی میکردند چندین سال احوال ایشان بدین وتیره گذران بود تا در اواخر ایام دولت
نواب سکندرشان واوایل جلوس حضرت اعلی شاهی بعضی اوقات مرتضی قلیخان پرناک وایامی بیدرخان ولد
اسکندرخان افشار بحکومت آنولایت منصوب گشته بشهر استراباد رفتند سرداران سیاه پوش که هرکدام
در یکی از بلوکات دم از حکومت واستقلال میزدند طایفهٔ یقه ترکمانرا حامی خود ساخته تمرد وعصیان ورزیده
بحاکم بازگشت نمیکردند وملازمان حاکم یکفرسنخ از شهر بیرون نمیتوانستند رفت وتمتعی از انولایت نمیتوانستند
یافت بالآخره از خوف یقه ترکمانان وطغیان سیاه پوشان در انولایت مجال توقف نیافته باقبح
وجهی بیرون میرفتند واز سرداران سیاه پوش خصوصاً خواجه شرف الدین ساوری بی اندامی بسیار
صدور یافته جمیع اموال واسباب مرتضی قلیخانرا غارت کردند واسب ویراق از غازیان گرفته برهنه
سر میدادند تا آنکه اکثر محال خراسان بتصرف اوزبکیه در آمده ولایت ابیورد ونسا ودرون وتقوا که بولایت
کبود جامهٔ استراباد اتصال دارد بتصرف امرای اوزبکیه قرار گرفت وعبدالله خان مملکت خوارزم را تسخیر
نموده حاجی محمد خان والی آنولایت را بیرون کرد حضرت اعلی بملاحظه آنکه مبادا سرخیلان الوس صاین خانی
اطاعت اوزبکیه نموده باغوای ایشان ولایت استراباد بتصرف اوزبکیه در آید وتسلط ایشان بمازندران
و دار المرز که بولایت عراق پیوسته است سرایت کند باقتضای زمان وحسن تدبیر بالنطبقه بتلطف آغاز نهادند
واز زمرهٔ آن گروه علی یار بیگ ایلور که از سایر سرخیلان قبایل صاین خانی بمزید اعتبار امتیازی
داشت ودر حوالی مبارک آباد بود بوسیلهٔ میرزا بیگ ولد میر ضیاء الدین فندرسکی که سید بزرگ
عالیشان واز زمرهٔ دولتخواهان این دودمان ولایت نشان مرد عافیت طلب وصلاح اندیش بود
وبلوک فندرسک استراباد باو تعلق داشت وبخدام آستان سدره نشان شاهی اظهار دولتخواهی واخلاص
مینمود حضرت اعلی بنابر صلاح دولت قاهره اورا برتبهٔ خانی سرافراز فرموده منشور حکومت استراباد بنام او
فرستادند اما سرداران سیاه پوش زیاده تمکین او نمیکردند واو با ایشان بمدارا سلوک کرده بهمین قدر
راضی بود که نایب او در شهر نشسته سمت حکومت داشته باشد وخود در میان ایل وصحرای کنار گرگان میبود

و بعد از فوت او محمد یار خان پسرش بدرگاه عالم پناه آمده بجای پدر منصوب گردید و طبقهٔ اوخلو با او در مقام
خلاف در آمده بالآخره بر دست جماعت اوخلو بقتل رسید قلیچ خان برادر کوچکتر او بپایه سریر اعلی آمده منشور
ایالت استراباد حاصل کرد و مهم او نیز از طغیان و بی اعتدالی اوخلو تمشیت نپذیرفت تا درین سال که رایات
نصرت آیات شاهی بتسخیر خراسان در حرکت آمده در چمن بسطام نزول اجلال واقع شد متوجه ضبط ولایت
جرجان شده حکومت آن ولایت بفرهاد خان که حاکم مازندران بود تفویض یافت و او چنانچه سابقا سمت
گذارش یافت داروغهٔ خود را بآن ملک فرستاد چون مازندران بتصرف قزلباش در آمده بود و آمدن لشکر
از راه مازندران باستراباد آسان بود سرداران سیاه پوش از تمرد اندیشیده جز اطاعت چاره نیافتند
و بدرگاه جهان پناه آمده در سفر خیر اثر خراسان مرافقت اختیار نموده بعد از قتل فرهاد خان حکومت آن ولایت
بحسین خان زیاده اغلی قاجار نامزد شد چون دفع فتنهٔ اوخلو و متمردان یقه ترکمانان و نظم و نسق استراباد
بر ذمت همت لازم گشته توجه موکب همایون بدان صوب پیش نهاد همت والا بود درین وقت که دشت گرگان
محل نزول اردوی سعادت نشان گردید اکثر اغرق اردوی سپاه لشکر را از راه بسطام بعراق فرستاده
با خلاصهٔ ملازمان رکاب اقدس و امرای عظام روی توجه بدان صوب آوردند و جهت اطمینان قلوب طایفه
یقه ترکمانان محمد قلی بیک میرآخور باشی جغتای را نزد قاریخان میر اوخلو که در سمت راه اقامت داشتند فرستاده
احکام استمالت باسم امرای قبایل یقه ترکمانان عز اصدار یافت که چون ایشان از قدیم الایام بسلاطین
خوارزم تعلق دارند و اکنون حاجی محمد خان پادشاه خوارزم و اولاد او که از حوادث روزگار پناه بسایه
دولت شاهی آورده مدتی در ظلال اقبال همایون بسر بردند بیمن معاونت و معاضدت همایون مجدداً بر مملکت موروث
استیلا یافته خود را از منسوبان درگاه همایون میشمارند و فی الحقیقه منسوبان حاجی محمد خان بما تعلق دارند باید که باتفاق
محمد قلی بیک باستقبال موکب همایون آمده بعز بساط بوسی سرافراز گردند و اصلا دغدغه از وصول موکب همایون بخاطر نرسانند
که هرگاه ایشان در جا و مقام قدیمی ساکن گشته پای در دامن ادب پیچند جز لطف و شفقت امری دیگر درباره ایشان
بظهور نمیرسد و موکب همایون بدلالت سرداران سیاه پوش متعاقب او از راه کبود جامه در حرکت آمده
و قاریخان اوخلو نخست محمد قلی بیک را اعزاز و احترام نموده قرار داد که با سایر امیران و ریش سفیدان الوس
مشوره نموده همگی را باطاعت و ایلی و انقیاد همایون اعلی ترغیب نموده در مرافقت آن قوم بپایهٔ سریر اعلی آید اما
آن گروه که چندین سال بود که از خوارزم خود را بکنار کشیده در میان ایل بخود سری بر آمده بودند و درین اوقات

اطاعت والی خویش نیز میکردند از وصول موکب عز و جلال اندیشیده بکمال سراسیمگی بحال ایشان راه یافت و از آمدن
بپایه سریر اعلی تقاعد ورزیده در مقام فرار شده بجانب اترک کوچ کردند و جمعی از یلی باکان آن طبقه که سالها با طور خودسری
در بادیه تمرد و عصیان تک و تاز نموده بودند همچنان بر سر خرگاه محمد قلی بیک آمدند و ملازمان او بمدافعه قیام نموده بین الجانبین
جنگ و جدال وقوع یافت و محمد قلی بیک را چند جا زخمهای منکر زده چند نفر از ملازمان او درجه شهادت یافتند و
اموال او را غارتیده از عقب قوم خود شتافتند بعد از ورود این خبر حضرت اعلی همانروز از کبود جامه بیرون آمده
بتعاقب ایشان ایلغار فرموده شب بیورت ایشان رسیده دیدند که خیمه و خرگاه و الجوق بر جا گذاشته فرار نموده
بودند و آن شبی بود مظلم در غایت تیرگی از جاه بابل نشان میداد و هوا متراکم گشته چشم سحاب از گریه و اشک
فشانی باز نمی ایستاد شعر شبی از تیرگی چون جعد کاکل ‌ شبی تاریکتر از جاه بابل ‌ هوای قیرگون آنشب تا ز حبشی
برده ز جعد سنبل یار ‌ ز بس تیره بدان شب تا سحرگاه ‌ نبردی دستها سوی دهن راه ‌ حضرت اعلی شاهی ظل اللهی
اراده داشتند که تا بقاریخان نرسند و او را بدست نیاورند عنان از ایلغار باز نکشند و در هیچ مکان نزول
نکنند دولتخواهان نیک اندیش که بتجربه روزگار مهذب بودند عرض کردند که دستور نیست که درین نوع شبی
مظلم پادشاهان بنفس خود یاغی را تعاقب نمایند حضرت اعلی که بنور رای ثاقب حوادث غیبی را در آئینه حال
مشاهده میفرمودند و همیشه کردار صواب نمایش با صورت قضا و قدر مقارن افتاده کارنامها که در امور سلطنت
و فرمانروائی از آنحضرت صدور یافت دستور العمل سلاطین روزگار است تصدیق قول نیک اندیشان فرموده
در یورت ایشان فرود آمدند و چون مطلب اصلی از آمدن استراباد آن بود که آن ولایت و الکا را از خس و خاشاک
ارباب طغیان پاک سازند اردوی کیهان پوی را در همانجا گذاشته مقرر شد که روز دیگر کوچ کرده بکنار آب رود
گرگان رفته رحل اقامت انداخته مترصد مراجعت موکب همایون باشند و برخوردار بیک انیس توپچی باشی را
با جمعی تفنگچیان بر سر اغرق گذاشتند و چون طلیعه صبح صادق نمایان شد با آنکه هوا همچنان ترشح و ابر قطره افشان
بود بفیروزی و اقبال سوار شده در کنار آب اترک بکوچ قبایل اوخلو رسیدند قاری خان از کوچ و متعلقان
جدا شده با معدودی سپاهی از آب گذشته راه دشت پیموده ایل و احشام او بسر غازیان ظفرجام
گشته مردان ایشان طعمه شمشیر آبدار و نسا و صبیان اسیر و گرفتار و اموال و اسباب و مواشی و اغنام بباد غارت
و تاراج رفتند و چون معلوم شد که قاریخان بکدام طرف فرار نموده عنان از تکاپوی آن دشت و بیابان بی
پایان باز کشیده بصوب مراجعت انعطاف دادند و در کنار رودخانه آب گرگان حوالی گنبد مدفن شمس المعالی قابوس

باردو ملحق شدند و از انجا بفیروزی و اقبال بجانب قلعهٔ مبارک آباد توجه نموده در پای قلعه نزول اجلال واقع شد
ریش سفیدان سایر قبایل صاین خانی از ایلور و کوکلن و سالور و غیر ذلک از قهرمان غضب پادشاهی اندیشناک
گشته بپایهٔ سریر اعلی آمده نوازش یافتند و رای صوابنمای بتعمیر قلعهٔ مبارک آباد متعلق گشته مقرر شد که حاکم استراباد
با قشون و لشکر خود بدستور زمان شاه جنت مکان در قلعهٔ مذکور اقامت نماید و اطراف و جوانب قلعه بر امرا
و عساکر قسمت شده معماریان شروع در کار کرده در عرض دوازده روز حصار قلعه که در نهایت وسعت و بزرگی
بود اتمام یافت و بخاطر اشرف خطور نمود که در میانهٔ سرداران سیاه پوش کسی که ایام تسلط حکام و زمان استقامت
ملک دریافته رعیتی قزلباش نموده باشد نمانده و جوانانی که درین عصر بعرصه آمده اند قریب بیست و پنجسال متجاوز است
که حاکم ندیده خود را حاکم تصور کرده اند و بخار پندار در دماغ ایشان جایگیر شده حالا گردن برعیتی نهادن
بر ایشان دشوار است این طبقه مردم هر چند امان یافته اند و از اعمال سابق ایشان اغماض شده بحال اصلی
گذاشتن مصلحت نیست و استقامت درین ملک بهم نمیرسد و حزم و احتیاط مقتضی آنست که ایشان را از حلیه
از خواب غفلت بیدار سازند بعد از اتمام قلعه یکروز جمیع سرداران سیاه پوش را طلب نموده بلفظ گهربار
با ایشان فرمودند که چند سال این مملکت از حلیه ضبط و نسق حاکم قزلباش عاری بود و شما هر یک بحفظ حال خود
از طریق رعیتی عدول نموده قدم در عرصهٔ سپاهیگری نهاده اید و از خوف یکدیگر و آسیب طایفهٔ لیقه ترکمانان سیاه
پوشان جمع کرده بی اندامیها از شما نسبت بامرای قزلباش نیز واقع شد اکنونکه از اعمال سابق نادم گشته
در مقام اعتذار و انقیاد در امده اید ما نیز اغماض عین از افعال سابقه و سوی اعمال که در زمان هرج و مرج واقع شده
بود نموده کان لم یکن انگاشته ایم اما حالا که حواشی مملکت بیامن اقبال همایون و سطوت قهر پادشاهی مهبط
امن و امان گشته ممالک طبرستان و جرجان و خراسان تا کنار آب مرغاب در تصرف اولیای دولت قاهره است
و سلاطین خوارزم طریقهٔ اطاعت و انقیاد می سپرند و متمردان الوس صاین خانی بجزای خود رسیده بقیة السیف
سر بحلقهٔ بندگی در آورده اند و حاکم ضابط درین مملکت بدارائی قیام مینماید و من بعد بتوفیق الهی از حوادث
روزگار و تعدی و تسلط ابنای جنس ایمن خواهید بود اگر ترک اطوار سابق و رسم سیاه پوشی بالکلیه کردید
باید که قلاع خود را منهدم ساخته اسلحه و یراق از تفنگ و زره و تیر و ترکش و کمان آنچه در قلعه نزد سیاه
پوشان هر یک بوده باشد بسرکار حاکم دهید که یراق قلعهٔ مبارک آباد نمایند و خود خانه کوچ بقلعهٔ مبارک آباد
آورده در انجا اقامت نموده بدستور قدیم بزراعت و عمارت رعیتی مشغول گشته رسم سیاه پوشی را منسوخ سازید

که حاکم مملکت از شما و شما از حاکم ایمن بوده محل اعتماد کرد دیده چون آن جماعت بجز انقیاد چاره نداشتند متقبل آن معنی شدند
و حضرت اعلی شاهی مهم هر یک را بیکی از معتمدان حواله نمودند که مردم هر بلوک را جمع نموده و قلعه که در آنجا باشد ویران
سازند و یراق قلعه و اسلحه سیاه پوشان را بنوعی که مقرر شده جمع نموده با کوچ سرداران بقلعه مبارک آباد آورده
بحاکم سپارند که من بعد ایشان با کوچ خود باتفاق حاکم در قلعه باشند و در گرفتن یراق مبالغه عظیم نموده مقرر داشتند
که محلکا از ایشان بگیرند که اگر یک قبضه شمشیر بلکه یکعدد تیر پنهان نمود و بقلم ندهند مجرم دیوان و مستحق عقوبت بوده باشند
آن جماعت خود را در ورطه عجبی که از غایت بیعقلی و خود رائی هرگز تصور نکرده بودند دیدند و باکراه اختیار کردن طوق
فرمان نهادند و بقاعده که مقرر شده بود قلاع ایشان انهدام یافت و قرب دو سه هزار تفنگ و چندین هزار
ترکش و کمان جمع شد و چون فرزندان و متعلقان ایشان بقلعه آمدند آنها را بحاکم سپرده ایشانرا از دست گذاشتند
در خلال این احوال حضرت اعلی شاهی ظل اللهی روزی که بحمام شهر تشریف برده بودند ملاحظه کردند که ناله و نفیر عورات
بیچارگان از ظلم و داد خواهی بیداد سیاه پوشان بکره اثیر میرسد چه در ایام هرج و مرج از این طبقه نسبت بمردم
شهر استراباد که اکثر از عباد و زهاد و صلحا بودند بی اعتدالی بظهور آمده بهر کس اندک گمان تمولی داشتند شب جمعی
از سیاه پوشان با مشعل بدر خانه ایشان رفته تهدید بقتل داده ما یعرف ایشانرا بعنف میگرفتند و زنان و دختران
و پسران ایشانرا بجور و تعدی کشیده از هتک عرض ارباب ناموس اندیشه نمیکردند و بعد از ایامی مبلغها رسم
قدمتانه گرفته سر میدادند بتخصیص خواجه شرف الدین ساوری که دو مرتبه با گروه انبوه بدر حمامی که از عورات اعیان
و ارباب ناموس مملو بود آمده سواره ایستاده ملازمان او باندرون رفته زنان جوان را برهنه و عریان از حمام
بیرون آورده بنظر رسانیدند حسن و اندام هر کدام که مرضی و مقبول او بود بعنف کشیده همراه می برد و سیاه پوشان
او بطریق اساری فرنگ عورات سادات و علما و ارباب ناموس را برده بعد از مدتی که نگاه میداشتند بیک تومان
بصاحبان میفروختند چون جزای این گونه بدکاران ندادن هر چند در ایام هرج و مرج باشد در میزان عدالت
و مقیاس داری از سلاطین که ظلال ربوبیت اند سنجیده و پسندیده نمینمود و خاطر ضعفا و ستم دیده بی سیاست
بدکاران اطمینان نمی یافت و ساحت آن ملک را از وجود طاغیان چنین پرداختن اولی نمود شعر چو بد کردی مباش
ایمن ز آفات ٭ که خواهی یافت از گردون مکافات ٭ رای جهان پیرا و خاطر خطیر معدلت آثار صواب نما بجزای
ستمکاران خود رای قرار یافته در روزی که متوجه حال سادات و علما و ارباب عمایم و اصحاب سیورغالات بودند
هر کدام از آن جماعه و اولاد ایشان که بحالت اصلی باقی مانده در سلک اجامره و بیدولتان سیاه پوش در نیامده بودند

سیورغال ایشان بامضاء همایون مقرون گشت و از جمعی نا اهل که داخل سیاه پوشان شده بودند قطع سیورغال
فرمودند بعد از فراغ ازین امر حضرت اعلی از خواجه شرف الدین ساوری تحقیق فرمودند که مرتضی قلیخان بچه
کیفیت باستراباد آمد و چگونه رفت مشار الیه در طی آن احوال بامیدواری حضرت اعلی ذلات ایشانرا که در زمان
فتور و هرج و مرج قبل از جلوس همیون واقع شده عفو فرموده اند از غایت بیعقلی باعتماد الیها خود را خفت و بی
ناموسی که بمرتضی قلیخان و مردم او کرده بود عرض کرد که مطلبش آن بود که با وجود اینهمه گناه تکیه بر مروت شاهانه
کرده قبل از فتح خراسان نیز خود را بآستان ملایک آشیان آورده ایم و حضرت اعلی چنین تقصیرات و ذلات
بزرگ و جنایات عظیمه که اکثر قبل از جلوس همایون و زمان هرج و مرج بود عفو و اغماض فرمودند که شاید باین سخنان
از تلاطم امواج بحر غضب شاهانه ایمن گردند اما چون تیر آه مظلومان و دعای مستمندان بهدف اجابت اقتران
یافته بود و سیاست این گونه ظلمه در صحیفهٔ تقدیر ایزدی مرقوم گشته بود این سخنان واقع قضا گشت و همگی را
گرفته شحنهٔ قهرمان بسیاست ایشان پرداخته خواجه شرف الدین در آن میانه قطعه قطعه کرده هر قطعه را در یک محله
و سر او را از در حمام آویختند و بعضی دیگر را بعقوبت تمام بقتل آورده اجساد خبیثهٔ ایشانرا عبرة للناظرین
از دروازه نگونسار ساختند و چند نفر را که چندان بی اعتدالی نکرده بودند چشم کنده از دست گذاشتند غلغلهٔ
فرح و انبساط خلایق و شعف سرور ایشان بکیوان رسیده در ازدیاد دعای دوام دولت روز افزون کوشیده
دلهای رمیده آرامش یافت و جراحت ناسور دلخستگان التیام پذیرفت و بعد از آنکه رایات جلال متوجه عراق
شد حسین خان حاکم استراباد نیز بتفحص حال ارباب طغیان پرداخته از هر کس مظنهٔ فساد داشت از میان برداشت
و در سلب صلب و آلت جارحه و یراق بنوعی مبالغه کرد که هر کس من بعد زهگیر در شصت داشته باشد شصت او را
بریده آن زهگیر را بیرون آورند طبقهٔ سیاه پوشان در کمال خوف و هراس هوای سیاه پوشی از سر بیرون کرده
پای در دامن رعیتی پیچیدند و آن ولایت نیز بدستور سایر ممالک مهبط امن و امان گشت

ذکر بدست آمدن الوند دیو و توجه موکب نصرت نشان بصوب مازندران و نظم و نسق آن ولایت بهشت نشان

حضرت اعلی شاهی ظل اللهی
بعد از فراغ از مهمات استراباد جهت بدست آوردن الوند دیو و سایر دیوساران مازندران که هنوز در بیشهٔ
خلاف مانده بودند عزم توجه آنصوب جزم کردند و قرار داد خاطر اشرف آن بود که اگر درین زمستان در مازندران
توقف باید کرد توقف فرموده چون بیشه از برگ و بار عریان گردد او را با سایر یاغیان بدست آورند و تا عرصهٔ
آن ولایت بهشت نشان از ارباب طغیان و متغلبان پاک نگردد بجانب عراق حرکت نفرمایند و اعیان مازندران را

بوعده و وعید تنبیه کرده به بیداکرزن الوند دیو و باغیان مکلف ساختند و جمعی را پیشتر از موکب همایون بتفحص و تجسس

سنه ۱۱۶۹

ایشان مامور فرموده روانه نمودند این اخبار بالوند دیو رسیده راه نجات را منحصر در استیمان و آمدن بدرگاه فلک
نشان یافت نخست کس خود را بدرگاه معلی فرستاده بشهزادهٔ پاک طینت نیکو سیرت بعضی نواب مستطاب علیهٔ
عالیه عمهٔ محترمهٔ حضرت اعلی که رحمة للعالمین است توسل جست که اگر از خدمت اشرف درخواست گناهان این گناهکار
فرموده متقبل عفو تقصیرات من گردند از سر قدم ساخته بدرگاه خلایق پناه می آید و نواب مهد علیا ملتمس او را
بعرض اشرف رسانیده حضرت اعلی تقبل فرمودند که اگر او بدرگاه معلی آید بجان و مال و عرض و ناموس در امان است
و الا دانسته باشد که انشاء الله تعالی تا دفع شر او نشود حرکت از مازندران بهیچ طرف واقع نخواهد شد الوند دیو
از نوید عطوفت و جان بخشی مستظهر گشته تکیه بر مروت شاهی نموده روی امید بدرگاه جهان پناه آورده خود را
بدولت سرای همایون انداخت و حضرت اعلی حسب الوعده او را نوازش فرموده رقم عفو بر زلات کشیدند مشروط
بر آنکه هوای سواد کوه و از روی حکومت از سر بدر کرده با اهل و عیال بعراق آمده مرفه الحال در ظلال دولت ابد قرین
بسر برد مشار الیه ازین عاطفت و جان بخشی کلاه شادمانی بآسمان انداخت و حیات چند روزه را غنیمت شمرده
با پسران و فرزندان و اهل و عیال بعراق آمده بالآخره متوطن دار الملک شیراز مامور شده خاطر اشرف از
دغدغهٔ او فراغت یافته چند روز بسیر و شکار مازندران مشغولی فرمودند و هر کس را مظنهٔ عصیان بود بعضی را
سیاست فرموده و بعضی را بعراق کوچ دادند مجملا آن ولایت نیز مانند جرجان از خس و خاشاک ارباب طغیان
پاک گردیده کل ممالک دار المرز از جرجان و مازندران و رستمدار و گیلانات و گسکر و طوالش تا سرحد شروان
که در قرون سابقه میانهٔ چندین ملوک و حکام ذو الاحتشام انقسام یافته بود صافی گشته عرصهٔ آن ولایت که
همیشه از شورش و فساد و نزاع حکام چون زلف بتان برهم زده و پریشان بوده چون دلهای آرمیده اطمینان
یافت و رایات همایون فال همعنان ظفر و اقبال از راه دامنهٔ کوه دماوند که راهیست بغایت صعب و از غایت
اشتهار محتاج بشرح و بیان نیست شعر فرازش چو قدرت بلند و نشیبش ٭ ز بختم نگون تر بچندین مراتب ٭ و در آن وقت
زیاده از یک نیزه برف داشت روانهٔ عراق گشتند و لشکر ظفر اثر در آن راه صعب تعب و تشویش بسیار کشیدند چنانچه
حضرت اعلی پیاده شده جلو اسب خود را بدست مبارک گرفته تا یک فرسنگ که راه باریکی بود و عبور از آن راه بجز یک
کس را میسر نبود پیاده رفتند و از آنجا بسعادت و اقبال بقصبهٔ دماوند رسیده از راه طهران روانهٔ دار السلطنت
قزوین شدند و دار السلطنت قزوین از ورود موکب ظفر قرین نزاهت و خرمی از سر گرفت و خلایق استقبال

موکب همایون نموده نقارهای شادمانی بلندآوازه گردیده صیت فتح خراسان و آیین جهانبانی و ملکستانی شهریار گیتی‌ستان
باطراف و اکناف رسید و دران خطهٔ عشرت بنیان بمعموری خراب آباد دلتنگی کوشیده زینت افزای عالم شادمانی گردیدند
و عساکر منصوره را بمساکن و اوطان رخصت داده از قزوین عنان عزیمت بدار السلطنت اصفهان انعطاف داده
در ساعتی که نیرین را با کواکب سعدین مقارنه اتفاق افتاده از تربیع و مقابله برکنار بودند میدان نقش جهان تبارکی
از غبار موکب همایون عطرسائی آغاز نهاده زمستان را در کمال بهجت و سرور دران بلدهٔ جنت نشان بپایان رسانیدند

ذکر بعضی سوانح و قضایا که در سفر خراسان باراده تقدیر ملک منان حضرت سبحان وقوع و ظهور یافته است

از سوانح این سال که در اثنای سفر خراسان بوقوع پیوست قضیهٔ کشته شدن ولیخان میرزا ولد علیقلیخان نواده دیو سلطان
شاملو است که بین الاقران بشرف مصاهرت این دودمان سمت امتیاز یافته صبیهٔ اسمعیل میرزا در حبالهٔ نکاح او بود بدست
صالح بیک نام جوانی تبریزی که از پیش خدمتان محفل بهشت آیین بود و سبب ظاهری آنکه همانا یکدو مرتبه بصالح بیک مذکور
اظهار خصوصیت خاص نموده بود و او مکرر از زبان صدق بیان حضرت اعلی شنیده بود که میفرمودند که هرکس منسوبان
و ملازمان ولی نعمت خود بچشم خیانت نظر کند مستوجب زجر و عقوبت و قتل و سیاست است در اثنای سفر خراسان شبی
که در حوالی جاجرم ولیخان میرزا در مجلس بهشت آیین در حالت کیفیت باده و عدم شعور با صالح بیک مذکور همزبانی
شوق آمیزی کرده در وقتی که از مجلس بیرون آمده دست صالح بیک را گرفته شروع در دست بازی و امثال این حرکات
نمود صالح بیک شمشیری بر و انداخته سر او را از بدن جدا ساخت و بخدمت اشرف آورده محل تحسین گردید و جسد او
تا صبح در همان مکان افتاده برادرش را یارای آن نبود که بتدفین او پردازد صبحی ملازمانش رخصت تدفین حاصل
کرده قشون و لشکر او به حسین خان میرزا برادر کوچکتر که او نیز با برادر هم داماد بود و شفقت شد و در اوایل این سال
جماعت اوخلوی یقه ترکمان بر محمد یار خان ولد علی یار خان ایلو که بعد از پدر بحکومت استراباد منصوب شده بود در مقام
عذر و خلاف درآمده بلطایف الحیل با و دست یافته در آغاز جوانی که زیاده از بیست مرحله از مراحل زندگانی طی نکرده بود
نهال عمرش را بصرصر تیغ از پای درآوردند قلیچ خان برادر کوچکتر او بناه بپایهٔ عز و جاه آورده بساطبوسی دریافت
و بدستور برادر مورد الطاف پادشاهانه گشته برتبهٔ حکومت استراباد سربلند شد اما چنانچه باید و شاید بلوازم حکومت
نتوانست پرداخت و زیاده تمکن نیافت تا آنکه رایات نصرت آیات از سفر خراسان عود نموده متوجه نظم و نسق
استراباد گردیدند و طایفهٔ اوخلو چنانچه گذشت بجزای اعمال ناصواب رسیدند قلیچ خان حسب الامر اعلی کوچ و متعلقان
خود را برداشته بعراق آید و سایر ریش سفیدان سالور سیکا نظر بیک مشهور بنظر کور و غیر ذلک بملازمت حسین خان

حاکم استراباد مامور گشته خانه کوچهای خود را قلعه آورده‌اند و دران حین که رایات جلال در استراباد نزول اجلال داشت
ذوالفقار خان برادر فرهاد خان بنوازش بیکران اختصاص یافته بدستور سابق بحکومت آذربایجان منصوب گردیده
رخصت رفتن یافت و دیگر از سوانح آنکه در دار السلطنت هرات میرزا علی بیگ کرامیلو را که در سلک یوزباشیان
شاملو انتظام داشت برسم رسالت بجانب هندوستان فرستاده مکتوب صداقت اسلوب محتوی بر حقیقت
فتح خراسان و بیان محاربه دین محمد خان بپادشاه عالیجاه جلال الدین محمد اکبر پادشاه مرقوم قلم عنبرین رقم گردید
وهمچنین محمد قلی بیگ ایشک آقاسی عرب کرلو را برسالت روم تعیین فرموده مکتوب محبت اسلوب بسلطان محمد
خان بن سلطان مراد خان فرمان فرمای ممالک قیصری نوشته فتوحاتی که روی نموده بود اعلام داده‌اند از
عواطف و اشفاق شاهانه که درین سفر ظفر اثر نسبت بعموم رعایا و زیردستان عراق بظهور آمد اول تخفیف وجوه
چوپان بیکی است که از شماره گوسفندان بازیافت میشود قریب بیست هزار تومان عراقی هر ساله از آن وجه بحصول
می‌پیوست چون از ابتدای فطرت خراسان الی یومنا هذا اهل عراق بمال و جان امداد عساکر نصرت نشان و
خراسانیان و هر طبقه از مهمانان کرده تعب و تشویش بسیار کشیده بودند حضرت اعلی در ازای آن نیکو خدمتیها
وجوه چوپان بیکی ایشان را بتخفیف مقرون داشته تصدق فرمودند که من بعد یک دینار باین علت از احدی بازیافت
نشود دیگر تخفیف دیناری پنج دینار که عمل حکام است که بمرور ایام در عراق معمول شده بود که اصل مال تقدیر را
با منافع بیتولداری و داروغگی و آنچه حسب المقطع از رعایا میگرفتند چون خلاف قانون قدیم و دستور العمل
شاه جنت مکان بود برطرف شده مقرر گشت که همان اصل مال را با فروعات تابعه بدستور زمان شاه جنت مکان
بازیافت نموده رسم محدث که معمول ساخته بودند منظور ندارند دیگری تخفیف مال و منال یکساله کل اصفهان بود
که در ازای خدمات نیکو بندگیها که از اهل اصفهان بظهور آمده بود از جانب اشرف بدین عطیه سرافراز گشتند و
مال و منال یکساله آن بلده که قریب چهار هزار تومان میشد بارباب و رعایا بخشیدند والحق این عطیه عظمی بود که
از کمال رافت و رعیت پروری نهایت شفقت و مرحمت گستری بظهور آمد امید که ذات خجسته صفات این
پادشاه والاجاه و تائید یافته درگاه اله از آفات مصون بوده پرتو انوار معدلتش بر مفارق حال عجزه و زیر
دستان پاینده و تابنده باد چون کمیت نیکو خرام قلم در مضمار سخن گذاری بقدر الطاقت تک و تاز نموده سوانح
این سال میمون فال را بر صحیفه بیان نگاشت رجا واثق است که همت بلند دانشوران روزگار و مساعدت
بخت سدار همعنانی نماید که در عرصه قضایا سال آینده تکاپو در آمده آنمرحله را نیز بر حسب آرزو طی نموده سمت عنان

نکند والله بالتوفیق آغاز سال فرخنده فال تنکوزییل ترکی موافق سنه ثمان و الف که سال سیزدهم جلوس شاهنشاهی است

باز نوروز میمنت فرجام، فرخ آغاز گشت و خوش انجام، از برای نشاط خسرو عهد، گسترانید فرش زرین مهد، گشت فصل
بهار چون دل جام، خرمی بخش خاطر ایام، نوروز عالم افروز این سال مبارک فال در روز یکشنبه بیست و سیوم شعبان
المعظم اتفاق افتاده یعنی خاقان مشرقی انتساب آفتاب بر مسند بیت الشرف برآمده ساحت جهان را از طغیان لشکر
غارتگر دی پرداخته بیمن تربیتش دیگرباره نضارت و خرمی افزوده رشک گلزار جنان ساخت خسرو گیتی ستان
در باغ جهان آرای نقش جهان که از شکوفه و ازهار رشک باغ روزگار عنبرین آگین بود بترتیب جشن عالی فرمان داده
مقربان و ارکان دولت ابدی بنیان و اهل اصفهان و همه طبقه مردم که در پایه سریر خلافت مصیر بودند دران
باغ دلگشا بر دور دریاچه باغ مجالس بهشت آسا ترتیب داده چهار طاقها بفنون غریبه آراسته چراغها بران
تعبیه کردند شعر ز بسیاری شمع و نور چراغ، دل روشنان فلک بود داغ، چو عکس چراغان نمودی در آب، خجل گشتی از
پرتوش آفتاب، ز عکس چراغان در آب روان، نمود آب و آتش بهم اقتران، و شهریار رزم جوی بزم آرا و کافه
ملازمان رکاب فلک فرسا با عموم برایا چون شیر و شکر با حوران زیبا و بتان ماه سیما دران سرای با باده های دوستکامی
عشرت پیرای گشتند شعر چو شیرین و شکر حوران زیبا، همه شب با بتان ماه سیما، دران عشرت سرای شادمانی
کشیدی باده های ارغوانی، و تا سه شبانروز بساط شادکامی گسترده ابواب بهجت و خرمی بر روی خلایق گشودند
در خلال این احوال رای عالم آرای همایون متوجه امور مملکت داری گشته دیگرباره جهت تجدید طواف مرقد منور
حضرت امام ثامن ضامن و استحکام مهام خراسان و استطلاع احوال ماوراءالنهر و اوزبکیه داعیه آن سفر خیر اثر
فرمودند و نیز مذکور شد که نور محمد خان بجهت آنکه اوزبکیه نایمان که ملازمان و نمک پرورد قدیم آبا و اجداد او بودند
در هنگام تسلط عبدالله خان با او بی وفائی نموده بعبدالله خان و عبدالمومن خان پیوستند و او را از ملک موروث
بیرون کردند تا درین ولا بیامن اقبال شاهی و امداد ملازمان موکب پادشاهی استیلا یافته آن طبقه را اعتبار
نکرده آن مردم از اطوار او آیین قزلباشی مشاهده نموده در مقام غدر و نفاق اند و معاونت نور محمد خان و استحکام
مهم او نیز که فی الحقیقه نصب کرده نواب همایون بود محرک آن داعیه گشته امضای این عزیمت برای ثاقب صایب
نمود و بعد از انقضای ایام بهار که محصولات بحصاد رسیده بود عنان عزیمت بصوب خراسان معطوف داشته
سوای جمعی که همیشه ملازمان رکاب اشرف اند دیگری از امرا و عساکر ممالک را احضار نفرمودند در مبادی این سفر
خیر اثر ایلچی از جانب پیر محمد خان و امرای بخارا باتفاق ملازم نور محمد خان بپایه سریر والا آمده مکتوب صداقت

اسلوب و عرایض اخلاص آوردند خلاصهٔ مضمون بعد از تحیت شمیم و ثنای محبت آنکه فرزند اعز محمد ابراهیم که از بنابر پادشاه
مرحوم جانی بیک خان و بنی اعمام عبدالله خان و این مخلص دولتخواه است در بقوا گرفتار ملازمان اشرف اعلی گشته بود
درینولا چنین مسموع شد که با او بمقتضای مروت جبلی که از آبا و اجداد ائمهٔ معصومین میراث دارند عمل نموده منظور نظر
شفقت گردانیده اند چون نوبت سلطنت اینولایت حسب الارث بمخلص رسیده و او این محب را بمنزلهٔ فرزند است
اگر عنایت شهریاری او را رخصت این دیار دهند غایت مرحمت و مخلص نوازیست اما امرای بخارا بنور محمد خان درین
متوسل گشته پیغام نموده بودند که ما بالضروره سلطنت پیر محمد خان راضی گشته ایم اگرچه او از دودمان سلطنت بحسب
ارث شایستهٔ پادشاهی است اما مرد درویشی است که کنج قناعت و فراغت را بر مشاغل سلطنت و ترددات
که لازمهٔ مملکت داریست راجح میداند و بدین سبب خللها در امور ملک و دولت پدید آمده باقی سلطان بر ولایت
سمرقند استیلا یافته کوس مخالفت میزند و در بلخ طرح دیگر افکنده اند و اکنون بسلطنت ماوراءالنهر و قایم مقام پادشاهی
که اختیار کرده ایم بحسب ارث و استحقاق شایسته تر از محمد ابراهیم سلطان نیست ملتمس آنست که آنحضرت وسیله شده
از خدمت حضرت همایون اعلی شاهی استدعا نمایند که او را رخصت این دیار دهند و مردم اینولایت را رهین
منت خود گردانند که در مدت العمر با منسوبان درگاه شاهی برادرانه و مخلصانه سلوک نماید و من بعد میانهٔ طبقهٔ اوزبکیه
و قزلباش طریقهٔ اتحاد و دوستی مسلوک و مرعی باشد چون از بدو حال که محمد ابراهیم سلطان را از بقوا بخدمت اشرف
آورده بودند مکنون خاطر اشرف آن بود که او را بر مسند سلطنت ماوراءالنهر متمکن سازند این مسئول درجهٔ قبول یافته قرار
یافت که از مشهد مقدس یکی از امرای عظام را همراه او نموده نزد نور محمد خان بمرو فرستند که اگر امرای بخارا در
قول خود راسخ و صادق باشند باستقبال او بمرو و چهارجو آیند و نور محمد خان از ایشان عهد و میثاق گرفته خاطر
از غدر و نفاق جمع نموده او را روانه نماید اما چون رایات نصرت آیات بخطهٔ سمنان رسید کسان از جانب نور محمد
خان رسیده اخبار ماوراءالنهر عرض کردند که میانهٔ پیر محمد خان و باقی سلطان محاربه واقع شد و پیر محمد خان بدست
باقی سلطان بدست رسیده اکثر امرا کشته شده خدای نظر بی که موسس مرتب امور دولت پیر محمد خان بود از
معرکه بیرون آمده بمرو آمده است و باقی سلطان بر بلدهٔ بخارا استیلا گشته طایفهٔ اوزبکیه طوعا و کرها قدم
در وادی متابعت او نهادند و او تمامی مملکت ماوراءالنهر را حیطهٔ ضبط در آورده بعد از استماع این خبر حضرت اعلی
مقرر فرمودند که نور محمد خان خدای نظر بی را بدرگاه جهان پناه فرستد که چون بمشهد مقدس برسیم و خدای نظر بی
ببارگاه فلک اشتباه رسد از تقریر او بر کماهی حالات اوزبکیه اطلاع تمام حاصل شود و درباب محمد ابراهیم سلطان

به آنچه مصلحت وقت و صلاح دولت قاهره باشد عمل رود اکنون بنابر قاعده سابقه و ارتباط سخن برخی از وقایع ماوراءالنهر
و بیان احوال باقی سلطان که بچه کیفیت بر مسند جهانبانی عروج نموده نگاشته کلک وقایع نگار گردانیدن اولی بود

ذکر وقایع ماوراءالنهر و بیان احوال باقی سلطان و ارتفاع لوای دولت و کامرانی او

سابقا نگاشته کلک سخن پرواز گردید که بعد از
قتل عبدالمومن خان امرا و اعیان اوزبکیه عبدالله خانی به بخارا آمده پیر محمد خان را که از اقربای عبدالله خان و سلاطین
زادها و دودمان خانی بیکی بود پادشاه کردند چون خبر قتل عبدالمومن خان در بلاد ترکستان اشتهار یافت
توکلخان قزاق ماوراءالنهر را از پادشاه صاحب وجود خالی یافته لشکر بیحد و مر از قبایل ترکستان و اوزبکان صحرانشین
سخت کمان جمع آورده بعزم تسخیر آن بلاد روی توجه بدان صوب نهاد اکثر مردم آن ولایت مقاومت با آن لشکر
انبوه و حشر کوه شکوه را در حیز قوت و قدرت خود نیافته طوعاً و کرهاً مطیع و منقاد گشتند و توکلخان مذکور
با مبارزان بخارا که هر روز از یک دروازه بیرون تاخته آتش محاربه می افروختند و خرمن عمر جمعی بشعله تیغ آبدار
میسوختند یازده روز بین الفریقین نیران محاربه و مقاتله اشتعال داشت روز دوازدهم عموم لشکریان و ارباب
جلادت و بهادران بهیات اجتماعی بیرون آمده از طلوع آفتاب تا غروب میانه هر دو گروه محاربه عظیم بوقوع پیوست
و در این روز بخاراییان آثار غلبه بظهور آورده شکست بر لشکر توکلخان افتاد و خود تمش از مقام خود حرکت کرده
منهزم باردوی خود آمد و اکثر لشکریانش متفرق و پراکنده روی بصوب فرار آوردند و چون شب بمیان درآمد
مردم بخارا مظفر و منصور بازگشته بشهر درآمدند و نقارهای شادمانی بنوازش درآوردند و توکل خان خایف و هراسان
گشته مجال توقف نیافت و آتش در اردوی خود افروخته در ظلمت شب روی بصوب مراجعت آورد و دیگر تحیکان
لشکر بسمرقند رسیده ایشم سلطان را از حقیقت حال و بازگشتن خان آگاه گردانیدند ایشم سلطان از این معنی آشفته
گشته کس بخدمت برادر فرستاد که عاری عظیم باشد که لشکری عظیم که در رکاب عالی بودند از فوج قلیل بخارا
شکست یافته بصوب هزیمت شتابند و اگر خان منهزم بسمرقند آید ممکن که سمرقندیان ابواب خلاف گشوده در موافقت
بر روی ما بندند صلاح دولت آنست که خان بازگردد که من نیز با این لشکر برکاب عالی ملحق میگردم توکل خان الصواب
دیده برادر عمل نموده عطف عنان نمود و ایشم سلطان با و پیوسته دیگر باره آماده جنگ و پیکار گشتند پیر محمد خان
و اتباع او بعد از فرار توکل خان بعزم تعاقب او و استرداد محالی که بضبط مشار الیه درآمده بود از بخارا بیرون آمده بود
و اطراف و جوانب ماوراءالنهر خلقی کثیر با یشان پیوسته همت بدفع لشکر پیکار متصور گردانیدند و در اردوی متصل
و میان کال بمخالفان رسیده بین الفریقین آتش محاربه اشتعال یافته در اثناء این حال باقی سلطان برادر

۱۴۳

دین محمد خان که از معرکهٔ پل سالار از صدمات لشکر نصرت شعار قزلباش نموده بود بخدمت پیر محمد خان رسید شرح
آمدن او آنست که چون دین محمد خان بنوعی که ذکر یافت در معرکهٔ پل سالار غلبه از غازیان جلادت شعار و ملازمان
رکاب مقدس نصرت آثار حضرت اعلی شاهی ظل اللهی شکست یافته زخمدار از معرکه بیرون رفته در راه عنان بصوب
عالم فنا تافت باقی سلطان برادرش با معدودی از چندکاه بیرون رفته ببخارا آمد چون پیر محمد خان از بخارا بتعاقب
توکل خان متوجه شده بود اهل بخارا برخصت او باقی سلطان را بشهر راه ندادند او لا علاج از مزار خواجه بهاء الدین
گذشته متوجه اردوی پیر محمد خان شد و در ازون سقل بموکب او پیوست و بوسیلهٔ امرا شرف ملاقات دریافته
باداب و قاعدهٔ چنگیزیه با او کورنش نمود امرا پیر محمد خانی آمدن او را مغتنم دانسته بوجود او استظهار نمودند و مقدم
او را معزز و گرامی داشته تقویت او کرده او را بمحاربهٔ مخالفان نامزد کردند باقی سلطان با مردم توکل خان
محاربهٔ قوی کرده در اکثر معارک بظفر و نصرت اختصاص یافت و عبد الواسع بی که از امرای معتبر عبد الله خانی
و شریک قتل عبد المؤمن خان بود و بان سلسله کفران نعمت ورزیده بخدمت توکلخان رفته او را بتسخیر ماوراء النهر
ترغیب و تحریک نموده بود بدست باقی سلطان بقتل رسید و قریب یکماه که میانهٔ دو گروه آتش حرب
و پیکار اشتعال داشت باقی سلطان بهواخواهی پیر محمد خان آثار جلادت و یکجهتی بظهور می آورد تا آنکه
توکلخان از محاربه بستوه آمده شبیخونی عظیم بر لشکر پیر محمد خان زد ازینطرف نیز مردم پیر محمد خان سپر ممانعت
بر روی کشیده بازوی جلادت گشادند و حربی صعب میانه اتفاق افتاد اگرچه سید محمد سلطان قوم پیر محمد خان
و محمد باقی اتالیق دیوان بیکی عبد الله خان دران شبیخون بدست لشکریان توکلخان بقتل رسیدند اما توکلخان
نیز زخمی شد و کاری نساخت عنان عزیمت بصوب مراجعت تافته بتاشکند رفت و در آنجا بیماری عارض
ذات او گشته بعالم بقا پیوست پیر محمد خان در ازاء نیکو خدمتیهای باقی سلطان بمصلحت نیک اندیشان
زمام ایالت ولایت سمرقند را در قبضهٔ اقتدار او نهاده روانه آنصوب گردانیده خود ببخارا باز گشت و باقی
سلطان کامیاب و کامران بسمرقند رسید سمرقندیان که از تسلط لشکر بیگانه به تنگ آمده بودند مقدم او را غنیمت
شمرده بقدم شوق باستقبال استعجال نمودند و دست در فتراک دولت او آویخته در مقام یکجهتی در آمدند
و باستصواب مشایخ نقشبندیه با لشکر قزاق و والی ایشان که در تاشکند بودند صلح گونه کردند و مشروط
بر آنکه لشکر سمرقند متعرض تاشکند نگردند القصه باقی سلطان در کمال اقتدار بر مسند حکومت آن خطهٔ فردوس
نشان که تختگاه صاحبقران امیر تیمور گورکان و اکثر اولاد نامدار او بود تکیه زده خطبه و سکه بنام پیر محمد خان

آرایش یافت و حواشی مملکت را بحیطهٔ ضبط در آورده در انسال آثار اطاعت و انقیاد از و بظهور می آمد رفته رفته از بادهٔ نخوت
و غرور سرمست گشته بدستی آغاز نهاد و چون خود را در امر سلطنت و فرمانروائی از پیر محمد خان شایسته تر میدید و بی مانع
و منازعتی مثل سمرقند مملکتی وسیع در تحت او آمد و عرصهٔ ولایت را از صاحب وجودی خالی میدید هوای سلطنت و پادشاهی
در سرش افتاده بخار نخوت و غرور بکاخ دماغش راه یافت و دل ببذل عطا کشوده حاصل ولایت را متجنده و لشکریان
میداد و خود چیزی ذخیره نمیکرد و تا گروه انبوه از طوایف اوزبکیه بر سر او مجتمع گشته جمعیتی عظیم دست داد و درحمن
قلی سلطان و عباس سلطان و ترسون محمد سلطان و برادرش و سایر اقربا و اعیان بسمرقند جمع آمده پای در دایره
اطاعتش نهادند و روز بروز لوای دولتش ارتفاع مییافت و بلقب خانی مخاطب گشت و از مردم او دست
درازیها بحواشی مملکت واقع میشد امرا و ارکان دولت پیر محمد خانی بعد از انکه دو سه مرتبه او را ازین زیاده روی
و حرکات ناملایم منع کردند و ممنوع نشد در مقام تادیب و گوشمال او در آمده لشکر عظیم جمع کرده قصد سمرقند کردند
باقی سلطان که بعد ازین از و بباقی خان تعبیر خواهد رفت ازین معنی خبر یافته صلاح در ملایمت و فروتنی دیده کسان
فرستاده بتمهید معذرت پرداخت و چون تا غایت تغیر سکه نکرده بود آنرا دلیل اطاعت و انقیاد خود ساخت و
قرار داد که من بعد پای در دامن ادب پیچیده بولایت سمرقند که هرگز تصور نکرده قناعت نماید امرا بخارا نیز تن بمصالحه
داده بین الجانبین گرگ آشتی واقع شد و روزی چند شعلهٔ نزاع فرونشست اما از اطوار باقیخان آثار خلاف ظاهر
و باهر بود و احکام و مناشیر که در خفیه باعیان اوزبکیه فرستاده ایشانرا بمتابعت خود دلالت مینموده ظاهر
گشته بر عقلاء دولت پیر محمد خان واضح گشت که باقی خان بهیچوجه سر بخط اطاعت در نمی آرد و چون خیال سلطنت
و پادشاهی در دماغ او جای گرفته و حاصل سمرقند وفا بعلوفه و مرسومات آن جمع کثیر نمیکرد درین مرتبه بر دفع از
روی کار برداشته عزم مخالفت جزم کرد و باراده تسخیر ولایت میانکال با لشکر موفور از سمرقند بیرون آمده
نخست قلعهٔ دبوس میانکال را محاصره نمود شاه کوچک و درمی حاکم میانکال از قلعهٔ کهنه نزد باقیخان رفته
اطاعت او کردند بدینجهت بر قلعهٔ دبوس دست یافته بتصرف در آورد و محمد شریف سلطان قوم پیر محمد خانرا که
دران قلعه بود بقتل آورد و علم تسلط و اقتدار برافراخت و در حواشی مملکت آنچه توانست بحیطهٔ ضبط در آورد
و پیر محمد خان و اتباع او در بخارا ازین اخبار موحش بی آرام گشته عساکر و اتباع خود را جمع آورده کمر همت
بدفع و استیصال او بستند و کس ببلخ نزد عبد الامین خان و امراء آنجا فرستاده ایشانرا از طغیان باقیخان خبر داده
استمداد نمودند اتالیقان و ریش سفیدان بلخ چون تسلط و اقتدار باقیخانرا موجب انکسار خود میدانستند و سلطنت اورا

کاره بودند بعد از مشاوره و کنکاش خاطر بمعاونت قرار داده قریب به ده هزار پیاده و سوار بسرکردگی شاه خواجه نقیب
که از سادات عالی درجات آن ولایت است و دیگر سرداران معتمد آماده ساخته روانه نمودند و پیر محمد خان بعد از جمعیت عساکر
که قریب چهل هزار کس بلکه زیاده بودند باستظهار تمام بر سر سمرقند لشکر کشید چون قریب بدان بلده رسید باقی خان بدستور
در مقام اعتذار و فروتنی درآمده هر چند خواست که بلطایف الحیل و چاپلوسی آن حادثه را رفع نماید مفید نیفتاد و پیر محمد
خان و ارکان دولت او باقیخانرا در قول خود کاذب یافته اعتماد بعهد و شرط او ننموده در تنبیه و تادیب او راسخ بودند
باقی خان از مصالحه مایوس گشته چون قوت و قدرت جنگ صحرا در خود ندید ناچار در حصار سمرقند خزیده اسباب حصار
داری مرتب ساخته و دروب شهر را مستحکم گردانیده حارسان شجاعت اشعار بران گماشت مردم بلخ اگرچه بمعاونت
پیر محمد خان آمده بودند اما سرداران ایشان از امرا بخارا بی جهت اندیشه مند بودند و باین لشکر نمی آمیختند و بهیات اجتماعی
در طرفی علیحده فرود می آمدند بالجمله پیر محمد خان با لشکر بلخ و بخارا بظاهر شهر سمرقند رسیده هر یک در محل مناسب فرود آمده
مستعد محاربه و پیکار گشتند و مردم سمرقند از دروازه بیرون آمده پشت بقلعه داده دست بآلت قتال بردند و
در آن روز بین الجانبین محاربات عظیم واقع شد روز دیگر باقی خان فوجی کثیر از لشکریان خود را از دروازه بخارا
بیرون فرستاده در مقابل لشکر بلخ صف قتال آراسته جنگهای مردانه میکردند و پیر محمد خان نیز صف سپاه آراسته
لشکریان او بمدافعه سمرقندیان بطرف دروازه بخارا رفتند درین روز دوستم ارغون که از امرای عبدالله خانی بود
حرام نمکی کرده از پیر محمد خان روگردان شده بباقیخان پیوست و موجب قوت و قدرت باقیخان گشته مردم او
در محاربه پای ثبات و قرار استوار داشته آثار غلبه ظاهر ساختند و داد جلادت و مردانگی میدادند لشکر بخارا و عموم
لشکر بلخ بمعاونت یکدیگر کمر بستند و بمحاربت مشغول گشتند و رفته رفته اکثر لشکر بعزم استیصال معاندان از قول
پیر محمد خان بیرون رفته بمحاربه پیشتافتند و از طریق حزم و احتیاط غافل افتادند درین اثنا باقیخان با خلاصه لشکریان
که با خود داشت رحمن قلی سلطان عم خود را چرخچی کرده خود با بعضی از فدویان دلیر جان نثار که تقبولی یکهزار کس و تقریبا
پانصد کس بیش نبودند از دروازه شمال بیرون آمده مانند برق لامع متوجه قول پیر محمد خان شدند و چون از فرار نمودن
دوستم ارغون وهمی عظیم بلشکر پیر محمد خان راه یافته بود در حمله اول که رحمن قلی سلطان آورد قول بهم برآمده و قدرت
مدافعه نیافتند و شکست برایشان افتاد و پراکنده شدند مجهولی از اخبار به پیر محمد خان رسیده و ناشناخت او را زخمی قوی
زد و بعد از آن شناخته گرفته نزد باقیخان برد و همان لحظه بقتلش پرداختند و خبر کشته شدن پیر محمد خان و فرار لشکریان
قول بمعرکه رسیده عموم لشکر شکسته و پریشان حال دست از اموال و اسباب ظاهری باز داشته راه انهزام پیمودند

مردم بلخ از لشکر بخارا جدا شده زیاده فتوری بحال ایشان راه نیافت و بهیات اجتماعی از معرکه برکنار آمده بقرشی آمدند محمد سلیم سلطان ولد پیر محمد خان را که کودک خورد سال بود در قرشی میبود برداشته روی توجه به بلخ آوردند و باقی مظفر و منصور با لشکر موفور بی لبث و درنگ روی بصوب بخارا نهاد و بعضی از امراء بخارا که جان از معرکه بسلامت بیرون آورده بودند خصوصاً خدای نظر بی که از معتبران آن طایفه بود به بخارا رسید چون پادشاهی نداشتند و سرانجام قلعه داری در خود ندیدند در همان شب بی سر و سامان از شهر بیرون آمده از معبر چهارجو گذشته نزد نور محمد خان آمده و باقی خان روز سیم بدار السلطنة بخارا رسیده اشراف و اعیان بخارا بمراسم استقبال استعجال نموده آداب کورنش و تهنیت بظهور آوردند و خدمتش بعظمت و کامرانی قدم در بلدهٔ فردوس نشان بخارا نهاده در تختگاه عبد الله خان بر سریر سلطنت جهانبانی جلوس نمود طوایف اوزبکیه پای در دایرهٔ متابعتش نهادند و از مردم پیر محمد خان هر کس بدست افتاده و جمعی را که مظنهٔ خلاف داشت بتخصیص کوکلتاش و برادرش و دوست چوره اقاسی و غیر ذلک را بقتل آورده با سایر مردم برفق و مدارا سلوک کرده از پاس و ضبط خود ایمن ساخت و روس منابر و وجوه دنانیر باسم و لقب او زینت یافت سلاطین اطراف از تاشکند و ترکستان و بلخ و حصار شادمان و بدخشان ایلچیان فرستاده او را تهنیت و مبارکباد گفتند و آوازهٔ اقتدار و جهانبانی او باطراف و اکناف رسید الحق باقی خان دلیر مردانه بود و در امور سلطنت و پادشاهی خرمی جرئت و رای درست داشت که بیاوری بخت و بحسن تدبیر و مردانگی از درجهٔ نوکری و یکه سواری بمرتبهٔ سلطنت و فرمانروائی عروج نمود و بالآخره بر ولایت بلخ و بدخشان و حصار نیز استیلا یافته اعلام دولتش سر بقبهٔ جوزا بر افراخت و ماهچهٔ طوق پر فروغش در لمعان آمده ساحت ممالک را روشن ساخت چنانچه پرتوی از آن بدستیاری خامهٔ بدایع نشان روشن زبان که شمع آسا فروغ بخش انجمن سخن سرایانست بر ساحت ضمیر مطالعه کنندگان کلام آینده خواهد تافت

ذکر توجه موکب همایون بصوب مشهد مقدس معلی و آنچه در آن اوان دست داد

مرقوم کلک سعادت سلک شده بود که در حین سفر خراسان در خطهٔ سمنان اخبار ماوراء النهر و استیلاء باقی خان چنانچه نگاشته کلک بیان گردید رسید و فرستادن محمد ابراهیم سلطان بدین جهت بتعویق افتاد و از آنجا کوچ واقع شده از راه کالیوش روانه جانب مشهد مقدس گردیدند و چون موضع خباشش کهار از توابع کالیوش مخیم سرادقات جلال گشت مزاج وهاج اشرف از جادهٔ اعتدال منحرف گشته تب محرق عارض ذات همایون گشت و بیماری امتداد یافته قریب یکماه صاحب فراش بودند اطباء مسیحا نفس معالجه پرداخته هر کس بچیزی که بیشتر تعلق داشت آنرا تصدق همایون میکرد تا آنکه از اثر دعای خلایق لطف الهی شامل حال عالمیان گشته از شفاخانهٔ و ننزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین شفاء عاجل کرامت گشته مرض روی بصحت نهاد

وزمانه لوای شادمانی افراخته ابواب بهجت وخرمی بر روی خلایق کشود وایام نقاهت را نیز دران منزل گذرانیده بعد از صحت
تام کوچ فرموده از راه شبغان وجوربد باسغراین تشریف برده تا بیست روز در انجا توقف نموده حسب الصلاح اطبا
تنقیه فرمودند و دراثنا بیماری حضرت اعلی خدای نظربی در موضع خباش از مرو باره دوی معلی رسید وچند روز بجهت
عارضه ذات مقدس بشرف سجده مشرف نشد بعد از صحت مزاج مبارک بسعادت بساطبوس مشرف گشته حقایق حالات
ماوراالنهر چنانچه مرقوم خامه بلاغت نشان گشت عرض نمود حضرت اعلی تحقیق حالات بلخ نیز ازو طلب فرمودند از تقریر او
وارکان چنین معلوم شد که عبدالامین خان که بپسری عباد الله سلطان موسوم گشته بسعی زوجه عباد الله سلطان
بسلطنت بلخ رسیده پسر او نیست پسر مجهولیست که آن مخدره عظمی اورا دستآویز خود ساخته واین گفت وگو در میانه
اوزبکیه هست غایتش بضرورت تصدیق این حکایت کرده اند بر رای عالم آرای همایون که مرآت حقایق اشیا و آئینه
گیتی نماست پرتو انداخت که چون اوزبکیه بلخ در صحت نسب عبدالامین خان شبهه دارند وفی الحقیقه مالک الملک زوجه
عباد الله سلطانست و محمد ابراهیم سلطان برادرزاده اوست اگر اورا بجانب بلخ فرستیم محتمل که همگی بجانب او میل نمایند
ومهم او در بلخ تمشیت پذیرفته از انجا باستعداد تمام کمر همت بتسخیر ماوراالنهر بندند ومطلب بحصول پیوندد واگر احیانا
مخدره مذکوره جانب برادرزاده فروگذارد دور نخواهد که خلل در بنیان سلطنت عبدالامین خان شود ومملکت که بایکدیگر
اتفاق نموده لشکر بماوراالنهر کشند ومملکت موروث را از تسلط بیگانگان خالی نمایند خدای نظربی این رای صایب را
مستحسن شمرده درین اثنا از جانب بلخ نیز ایلچیان بپایه سریر خلافت آشیان رسیده از جانب بانوی عظمی و ریش سفیدان
بلخ مکاتبات وعرایض آوردند که درینوقت که باقی خان بر ماوراالنهر استیلا یافته ایشان نیز خایف گشته‌اند
وبدرگاه جهان پناه شاهی بازگشت نموده واستدعای اطلاق محمد ابراهیم سلطان نیز نموده بودند از وصول
این اخبار این داعیه در ضمیر انور رسوخ یافته اورا بسمت فرزندی موسوم وملقب ارجمند خانی معزز وگرامی
گردانیده بخدای نظربی سپردند واورا اتالیق و دیوان بیگی کردند ورخصت فرستادن او به بلخ دادند و بعبدالامین خان
مکتوب عطوفت آمیز قلمی فرموده بمصلحت وقت رعایت ظاهر کرده با او نیز فرزند خطاب کردند خلاصه مضمون آنکه
مملکت ماوراالنهر یورت قدیم موروث پادشاه مرحوم جانی بیک خانست و بحسب ارث باولاد او تعلق دارد و حالا
از اولاد نامدار او آن سمو النژاد و محمد ابراهیم خان مانده اند و هر دو مارا بمنزله فرزنداند و چون خاندان قدس نشان از
دودمان ولایت و کرامت است و محمد ابراهیم خان بحسب تقدیرات ایزدی درین دودمان واقع شده و آن والا نژاد
نیز باین دودمان بازگشت نموده توسل جسته ما نیز بمحض حصول نیکنامی زنگ کلفت و عداوت سابقه را از آئینه خاطر دوده

همت باحیای خانوادهٔ جانی بیک مصروف داشته ایم و در امداد و همراهی ایشان حسب المقدور توجه مبذول داشته خود را معاف
نمیداریم و مطلب دیگر سوای حصول نیکنامی نیست غیرت و مردانگی مقتضی آنست که برادرانه با یکدیگر اتفاق نموده همت
بتصرف ملک موروث مصروف دارند و دست تغلب بیگانگانرا که بمملکت مستولی گشته اند از یورت و مسکن آباو
اجداد کوتاه سازند و احکام مطاعه نیز بامرا معتبر اوزبکیهٔ بلخ صادر شده که نمک خوردگی چندین ساله سلسلهٔ جانی
بیک خانرا منظور داشته در راه ولی نعمت زادها جان سپاری نمایند و بیگانه را بر ایشان اختیار نکنند
که در میانهٔ عالمیان به بیوفائی و کفران نعمت منسوب نگردند و محمد ابراهیم خان از خدمت اشرف نشان همایون
درباب تفویض سلطنت کل ماوراء النهر و ترکستان باسم خود التماس نمود نواب اشرف ملتمس او را مبذول داشته
راقم حروف حسب الامر اعلی نشان همایون بدیباچهٔ مناسب در قلم آورد و بمهر مهر آثار مزین ساخته تسلیم او نمودند
و از اسفراین او را روانه فرموده بوداقخان حاکم مشهد مقدس باقتون و لشکر خود برفاقت او مامور گشت
لیکن بعد از رفتن ایشان بخاطر اشرف خطور نمود که اگر یکمرتبه از مردم بلخ استمزاج نموده قصد آنمردم فی الجمله
سمت ظهور یابد و آمد و شد تکرار یافته بر کماهی احوال اطلاع تام حاصل شود و بمقتضای آن عمل نموده در هنگامی
که رایات جلال در دار السلطنت هرات که ببلخ اقربست نزول اجلال داشته باشد او را از آنجا باستعداد
تمام روانه نمائیم هر آینه بصواب اقرب خواهد خواهد بود چون حزم احتیاط مقتضی آن بود باین رای صایب
عمل نموده او را در مشهد مقدس توقف فرمودند و روح الله بیک یساول صحبت ذو القدر را با مکاتیب و
احکام مطاعه همراه ایلچیان بلخ بدانصوب فرستادند و از اسفراین متوجه مشهد مقدس گشته بشرف طواف
مرقد منور حضرت امام الجن و الانس مشرف شدند و زمستانرا دران بقعهٔ متبرکه بپایان رسانیده در لیالی
و ایام متبرکهٔ شریفه بلوازم دعا و زیارت پرداخته همواره بخدمت خادم باشیگری که دران روضهٔ مقدس
بذات اقدس همایون اختصاص دارد مشغولی مینمودند که نسیم عنبر شمیم بهار چون مشک تتار در وزیدن
آمده دماغ روزگار را معطر ساخت آغاز سال خجسته مآل ییچقائیل ترکی مطابق سنه تسع و الف که سال چهاردهم
جلوس شاهی ظل اللهی است نوروز عالم آرای این سال میمنت مآل در روز چهارشنبه پنجم شهر رمضان المبارک اتفاق
افتاد یعنی سلطان سیارگان که فیض بخش عالمیان است با شکوه و اقبال بر سریر شرف بر آمده لوای
بلندنامی برافراخت و نسیم اردی بهشتی از شمیم گلهای بهار عطرسائی آغاز نهاده دماغ روزگار را معطر ساخت
شاهد بهار دلگشا با هزاران زیب و بهار حجلهٔ زمستان چهره نما گشته سرور افزای خاطر عالمیان گردید شوخ

چشمان ریاحین که از دست برد لشکر غارت کردی در نهانخانهٔ خاک سر بجیب اختفا فرو برده پای در دامن خمول پیچیده بودند
سر بجلوه گری بر آورده شوخی آغاز نهادند شعر باز نوروز گشت مهر آیین ٭ کرد صحن چمن چو خلد برین ٭ شد نسیم بهار عنبر بیز
در و بام جهان نشاط انگیز ٭ از نسیم بهار فیض صبوح ٭ هر دمی جان دهد بقالب روح ٭ بمشام جهان ز لطف بهار
میرسد بوی ذوق و نکهت ٭ حضرت اعلی در مشهد مقدس معلی کامیاب دولت بوده لوای شادمانی برافراختند و
در میدان بچوگان بازی و قبق اندازی نشاط افزای خاطر انور بودند و بعد از سرور و نشاط ایام نوروز عنان عزیمت
بصوب دار السلطنت هرات معطوف داشتند و بفیروزی و اقبال بدان خطهٔ جنت مثال رسیده در باغ شهر
نزول فرمودند حسین خان شاملو حاکم آنجا با اهالی و اعیان رسم استقبال بجا آورده بخدمات لایقه قیام نمودند
مثال عالی بطلب حاجی محمد خان والی خوارزم و نور محمد خان والی مرو شاهیجان شرف اصدار یافته مضمون بملازمان
رکاب اشرف فرستاد که در باب مهمات ماوراء النهر با ایشان مشوره نموده بدانچه صلاح دولت باشد عمل رود حاجی محمد
خان امتثال فرمان نموده از خوارزم بیرون آمده روانه بود که در راه بیماری عارض او گشته چند مرحله در محفه آمده
آخر الامر ضعف او قوت گرفته نتوانست آمد و بتمهید معذرت بی اختیار قیام نموده بندگان حضرت اعلی نیز عذر
پذیر گشتند اما نور محمد خان بمعاذیر بیهوده تمسک جسته از آمدن تقاعد ورزید و در دار السلطنت هرات روح الله بیک
از بلخ باز گشته عرض نمود که بعضی از مردم بلخ بفرستادن محمد ابراهیم خان راضی اند و بعضی دیگر از ملاحظهٔ خاطر عبد الامین
خان که حاکم بالفعل علی الاطلاق ایشانست راضی نمیگردند بعد از آنکه مکرر مجالس کنکاش معاشر اوزبکیه انعقاد یافت
از حضرت اعلی شاهی ظل اللهی اندیشه نموده باکراه راضی شدند مشروط بر آنکه عبد الامین خان برادر بزرگتر دانسته
پیش گورنش نماید و منقاد امر و نهی او باشد و در ممالکی که در تصرف اوست آنچه عبد الامین خان بر او مسلم دارد
بحکم یرلیغ متصرف بوده تا فتح ماوراء النهر بهمان قناعت نماید که بعد از آنکه بتوفیق الله ماوراء النهر متصرف در آید یک
کدام در بخارا و یکی در بلخ متمکن گردند و از جانب او بمحمد ابراهیم خان نشان استمالت نوشته برادر عزیز خطاب
کرده بودند هر چند این معنی مرضی خاطر اشرف نبود اما مصلحت وقت مضایقه نفرموده گفتند که شعر دولت همه ز اتفاق
خیزد ٭ بیدولتی از نفاق خیزد ٭ چون اعتماد تمام برای صایب و حسن تدبیر خدای نظر لی بود گوش هوش محمد ابراهیم
خان را بدرر نصایح گرانبار گردانیده سفارشات بلیغ نمودند که از رضا و صلاح خدای نظر لی در نگذرد و بمصلحت وقت و
با عبد الامین خان ملایمت و اظهار محبت نموده بمقتضای عقل و دانش عمل نماید و اسباب و یراق پادشاهانه
مرحمت فرموده بود اقخان حاکم مشهد مقدس معلی را همراه کرده روانه نمودند و امام قلی بیک پاکیزه برکان را به بلخ نزد

عبد الامین خان و علمای اوزبکیه فرستاده مناشیر عطوفت ارسال داشته سخنان حقیقت نژاد در باب وفاق و اتفاق
قلمی فرموده اعلام نموده بودند که در تسخیر ملک موروث ساعی گشته اگر بکومک قزلباش احتیاج داشته باشد اعلام نماید
که فرستاده شود و محمد ابراهیم خان در ساعت سعد از خدمت اشرف جدا شده با جنود قزلباش و خدای نظر بی
روانه شد امام قلی بیک بکیزه را پیشتر بشهر فرستادند که مژده آمدن او رسانیده عمده اش مردم را باستقبال او ترغیب نماید
و مشار الیه ببلخ رفته ادای رسالت نمود اما مردم بملاحظه خاطر عبد الامین خان که بالفعل بر مسند سلطنت تکیه دارد
اظهار خواهش نمیتوانستند نمود و بی رخصت او جرأت استقبال نمیکردند بالاخره بصلاح و صوابدید ستیزه بانوی
عظمی بعضی از ریش سفیدان صلاح اندیش باستقبال او رفتند و در خدو و میمنه فیما بین ملاقات واقع شد و در مجلس
در باب گفت و شنید بسیار واقع شده آن جماعت از اطوار محمد ابراهیم خان دانستند که سر مجهول النسبی فرو نخواهد آورد
و بعضی که از عبد الامین خان تربیت یافته هوای دولتخواهی او را در سر داشتند اظهار خلاف نموده از آنجا بازگشته
بشهر رفتند و بعضی دیگر گفتند که لشکر قزلباش بازگشته پادشاهزاده ما را بما گذارند که اوزبکیه بنهجی که مصلحت دولت دانند
عمل نمایند بود اقخان و خدای نظر بی بالجود سر راضی باینمعنی نشده قرار دادند که از جانبین حقیقت بخدمت اشرف عرض
نمایند که بدانچه از جانب اشرف اشارت شود عمل رود و محمد ابراهیم خان و رفقا بجهت رعایت جانب حزم و احتیاط
چون وثوق و اعتمادی با جماعت نداشتند کوچ کرده یکدو منزل پس نشستند که بکومک قزلباش نزدیکتر باشند و
کس بملازمت اشرف فرستاده حقیقت عرضه داشت نمودند و ریش سفیدان مذکور ببلخ مراجعت نموده چون از
بندگان حضرت اعلی واهمه داشتند ایشان نیز کس بپایه سریر اعلی فرستاده عرض مدعای خود نمودند و فرستادگان
در دار السلطنت هرات بدرگاه فلک اشتباه آمدند و حضرت اعلی فرمودند که همت ما مصروف آنست که محمد ابراهیم خان
لشکر بر سر بخارا کشیده مملکت ماوراء النهر را از ید متغلبه انتزاع نماید و از عبد الامین خان و امرا و اعیان بلخ توقع مرافقت
و همراهیست و اصلا توقعی بر مملکت بلخ و محالی که در تصرف عبد الامین خانست ندارد و چون بآمدن لشکر قزلباش
راضی نیستند اگر عهد و میثاقی بمیان آورند که با او غدری نیندیشند و بجانرا با یمان موکد سازند که خاطر اشرف از غدر
و نفاق ایشان اطمینان یابد و بعد از عهود و مواثیق بوداقخان بازگشته او را با جنود اوزبک بسلامت روانه
بلخ گردانند و بکیزه امام قلی دیگر باره بجهت این مهم ببلخ رفت و مردم آنجا ظاهرا بر وفق رضای عبد الامین خان
سخن میگفتند اما باطنا اکثر علما اوزبکیه با او عهد و میثاق بستند که هرگاه محمد ابراهیم خان تشریف آورد ما جانب پادشاهزاده
صحیح النسب خود را فرو گذاشته جانب مجهول النبی که بالضرورة اختیار نموده ایم برو راجح نخواهیم داشت و در خفیه عهدنامها

ناصها درست کرده بپاکیزه امام قلی سپردند و او خاطر از موافقت و متابعت آنجماعت جمع کرده بازگشت محمد ابراهیم خان با خدای لطرا
بخوف و دهشت و ملاحظهای سپاهیانه بجانب بلخ بردو قزلباشیه از همانجا مراجعت نمودند و محمد ابراهیم خان چون بحوالی بلخ
رسید عبد الامین خان از آمدن او اطلاع یافت جمعی را باستقبال او مامور ساخت و از آنجماعه که باستقبال او رفته بودند
بسعادت ملازمت کورنش او فایض گشتند آثار نجابت و پادشاهی از ناصیه احوال او مشاهده کرده خاطر بملازمت او
قرار دادند روزی که بشهر می آمد امرا و اعیان که در شهر مانده بودند عبد الامین خانرا باستقبال او ترغیب نمودند و او بجهت حفظ
رتبه سلطنت از آن ابا مینمود تا آنکه مردم بمخدره عظمی عرض کردند که اگر نواب خانی باستقبال محمد ابراهیم خان تشریف نبرند
و اظهار عطوفت و اشفاق برادرانه نفرمایند عالمیان شمارا نسبت به برادرزاده نامهربان خواهند فهمید اینمعنی مخدره کبری
را مستحسن افتاده عبد الامین خانرا باستقبال محمد ابراهیم خان ترغیب نموده عبد الامین خانرا با امرا و اعیان طوعاً و کرهاً
باستقبال محمد ابراهیم خان سوار شد و چون از شهر بیرون آمده موکب اعلی محمد ابراهیم خان نمایان شد اکثر مردم
که اشتیاق دیدن او داشتند پیشتر آمده کورنش کردند و رفته رفته کسی بجای خان نماند و چون هم بتلاقی انجامید اعیان اوزبکیه
بعبد الامین خان تکلیف کردند که پیاده شده محمد ابراهیم خانرا در آغوش مهربانی کشیده با او برادرانه معانقه نماید و تواضعات
مشفقانه بجای آورد اول بیچاره ساده لوح از مرکب فرود آمده و محمد ابراهیم خان چون ملاحظه نمود که او فرود آمده سواره
ایستاده مقرر کرد که او را پیش آورده کورنش فرمایند فرمان بران امتثال امر نموده چون وقت نازک بود واحدی را مجال
دم زدن نشد و عبد الامین خان کورنش بجای آورده محمد ابراهیم خان بملازمان اشاره نمود که اسب سواری و کوتلهای
او را صاحبی کنند آن بیچاره بعد از کورنش هر چند جلو می طلبید که سوار شود یافت نشد و زیر دست و پای مراکب لشکریان
حیران مانده بود عاقبة الامر محمد ابراهیم خان او را بیکی از اهل اعتماد سپرد که مضبوط نگاه داشته بشهر آورد و بدولت و
اقبال و عظمت و اجلال داخل بلخ شده در سرای سلطنت نزول نمود عمه محترمه برادرزاده نموده چون کار از دست
رفته بود اظهار علاقه و مهربانی کرد و استدعا نمود که نسبت بعبد الامین خان مروت و احسان بجای آورده بدی در
حق او نپسندید اما در همانشب یار محمد میرزا اظهار دولتخواهی کرده او را از میان برداشت و محمد ابراهیم خان بفراغ
بال بر مسند سلطنت تکیه زده طوایف اوزبکیه پای در دایره متابعتش نهادند و حکام حصار شادمان نیز اظهار
انقیاد نموده لوای دولتش ارتفاع یافت بعد از استیلای او و کشته شدن عبد الامین خان استماع یافت که
عمه اش پرده از روی کار برداشته گفت که چون مردم بلخ بسلطنت جانی بیک سلطان پدر باقیخان اتفاق نمودند
خانواده جانی بیکی بالکلیه مستاصل میشد من این تدبیر اندیشیده مملکت را بجهت تو حفظ نمودم اما محمد ابراهیم خان نسبت بعمه

بجهت گفت و گوی مردم که صدق و کذب آن خدای داند زیاده التفاتی ننموده یراق سفر حج او مرتب داشته رخصت راه
حج داد و مشار الیها در راه مذکور بعالم آخرت پیوست و عریضهٔ اخلاص آمین مشتمل بر حقیقت حالات بپایهٔ سریر اعلی
فرستاد حضرت اعلی از ورود این اخبار مسرور و شادمان گشته تهنیت و مبارکبادی او با معتمدان فرستاده انواع تفقدات
و انعامات فرمودند و آوازهٔ سلطنت و اقتدار او بماوراءالنهر رسیده باعث اضطرار خاطر باقیخان گردید و ولایت
چچکتو و میمنه و فاریاب و اندخود و شبرغان و بلخ و مضافات آن تا حدود بدخشان بمحمد ابراهیم خان صافی گشت و تارات
جلال در خراسان بود همیشه قاصدان بپایهٔ سریر اعلی فرستاده وقایع یومی عرض مینمود و خدای نظری دیوان بیکی
رائق و فائق مهمات گشت

ذکر نهضت رایات نصرت آیات بجانب ابیورد و مرو شاهجهان و تسخیر آن ولایت و بدست آوردن نور محمد خان

سابقاً رقمزدهٔ کلک بیان گردید که نور محمد خان در آمدن بدرگاه فلک پناه تغافل ورزیده عذرهای
بیمزه دور از کار گفت مزاج مبارک اشرف ازین حرکت ناهنجار او متغیر گشته فی الجمله خاطر انور غبار آلود گردید اما
بهمان دستور اظهار عطوفت و اشفاق فرموده خسرو بیک یساول مجلس بهشت آیین مشهور بچهار یار را که از زمرهٔ
مقربان درگاه و محرمان بساط عزت بود نزد نور محمد خان فرستاده فرمان عطوفت مشتمل بر توجهات شاهانه و صرف
همت والا بانتظام اموری که موجب ارتفاع لوای دولت او باشد شرف اصدار یافته اظهار عذری که در نیامدن
بپایهٔ سریر اعلی القا نموده بود پذیرفته او را از آمدن معاف داشتند اما در خفیه پیغام دادند که توجه موکب همایون
درین مرتبه بخراسان بمحض معاونت آن برادر و استحکام بنیان دولت اتفاق افتاد خصوصیت و اتحاد و معاشرت
و همصحبتی شبانروزی چندین ساله که فیمابین مسلوک بود اقتضاء آن میکرد که بی آنکه از جانب همایون ما اظهار اشتیاق
و خواهش ملاقات شود آن برادر بیتابانه موکب همایون ما را در دامغان و بسطام استقبال نماید بجهت طغیان باقیخان
و فترت ماوراءالنهر تجویز حرکت او درین شش ماه که در خراسان بودیم نفرمودیم اما حالا که بدولت و اقبال در دار السلطنت
هرات ایم و باقیخان از مثل محمد ابراهیم خان خصمی در برابر پیدا شده من بعد ضرری از و متصور نیست اگر فیمابین صورت ملاقات
روی ننماید در نظر عالمیان مشتبه بعدم ارتباط گشته مظنهٔ خلاف میبرند و جمعی که در لباس دولتخواهی او را از
ملازمت اشرف مانع اند در حقیقت دولتخواه او نیستند بلکه اسباب بیدولتی او سرانجام میدهند اولی و انسب
بحال او آنست که درین باب سخن هیچکس را نشنوده یارانه و مخصوصانه عزیمت ملازمت نموده چند روز در دولتخانهٔ
همایون مهمان باشد و عهد ملاقات تازه نموده قرین اعزاز و احترام باز گردد غرض از ایراد این حکایات آنکه از طرف
بهیچ وجه رضا بعدم ملاقات نمیدهیم و اگر او نمی آید مهمان پذیر باشد که بتقریب شکار مرو آمده او را ملاقات مینماییم

ازین دو شق هر کدام مرضی اوست بآن عمل میکنیم خسرو بیک چهار یار حسب الامر شهریار گردون اقتدار نزد نور محمد خان رفته ادای
پیغام سعادت فرجام همایون نمود و اورا بآمدن ترغیب کرد و او مکرر قبول آمدن مینمود و باز بصلاح و باز دید قاضی پدر که شیر
و مشار الیه او بود و میر غیاث وزیرش ازان پشیمان گشته عذرهای بیحاصل میگفت تا آنکه خسرو بیک را بی نیل مقصود باز گردانید
و خوش آمد گویان خانه برانداز خاطر نشان او کرده بودند که حضرت اعلی شاهی ظل اللهی طمع درینولایت کرده درینمرتبه که تو بدست
درآمدی ترا همراه بعراق برده اینولایت را بامراء قزلباش میدهد حافظک سلطان چبوشانی که حق خدمت قدیم در ان سلسله
داشت و همراه نور محمد خان بعراق آمده بود و اورا از ارتکاب اموری که خلاف رضای خاطر اشرف باشد منع نموده میگفت
که اگر نواب کامیاب همایون درین مختصر ولایت طمع میداشت در سال اول که فتح خراسان شد بامراء قزلباش سپرده
بتو نمیداد این اندیشه غلط بخاطر راه مده او طریق صواب گم کرده بحرف دولت خواهانه گوش نمیکرد تا آنکه حافظک سلطان را
بقتل آورده مجملاً آثار طغیان و کفران نعمت ازو بظهور میرسید درین اثنا محمد ابراهیم خان بیکدلو کتابت اورا که بعبدالمومن
خان نوشته بود بدست آورده بخدمت اشرف فرستاد که با او عهد و میثاق بمیان آورده اغوا نموده بود که راضی
بآمدن محمد ابراهیم خان نشود و قزلباش را دخل ندهد که مقصد شاه از فرستادن او آنست که بتقریب او بلخ را تصرف
درآورد و سخنانی که مشعر بر خلاف و عدم ائتلاف بود در ان مکاتبات مرقوم شده بود و این اعمال ناهنجار موجب
ازدیاد نقار خاطر اشرف گردید اما همان اظهار علاقه و ارتباط میفرمودند تا آنکه نور محمد خان بخواجه کلان جغتای که
از جانب او حاکم ابیورد بود بجهت آنکه همیشه اظهار اخلاص نسبت بحضرت اعلی شاهی ظل اللهی مینموده بدظنه شده در
مقام دفع او درآمد مشار الیه ازو خایف گشته مرشد قلی سلطان جلایر را که در پاکوه مشهد مقدس میبود و با او بود
نزدیکست طلب نمود که قلعه ابیورد را باو سپارد و خود التجا بعتبهٔ علیهٔ شاهی آورد مرشد قلی سلطان که توجه التفات
شاهانه دربارهٔ نور محمد خان بدرجهٔ کمال میدانست جرأت رفتن بعرض اشرف نمیکرد تا مراسلهٔ خواجه کلان تکرار یافت
و چون فی الجمله حرکات ناملایم او و غبار خاطر اشرف از نیامدن بدرگاه جهان پناه زبان زد مردم دور و نزدیک
شده بود تا عرض کردن و جواب باو رسیدن ایامی میگذشت جرأت رفتن کرد و میرزا خواجه کلان قلعه بدو سپرده خود
روانهٔ درگاه جهان پناه گردیده در دار السلطنت هرات بسعادت ملازمت و کورنش همایون مشرف شد و از
عصیان و طغیان نور محمد خان خبر داده حضرت اعلی را بتوجه آنولایت ترغیب نمود چون این اخبار در مرو مسموع نور
محمد خان گردید سراسیمه شد و بجانب ابیورد نهضت نموده در پای قلعه نزول کرد و کس نزد مرشد قلی سلطان فرستاده
اعلام نمود که چرا بخلاف حکم جهان مطاع دخل در ولایت من کرده اگر حکمی درین باب صادر شده ظاهر سازد والا از

قلعه بیرون رود او در جواب گفته بود که حکمی درین باب بمن نرسیده و بخود سر آمده ام اما حالا که واقع شده بحکم اشرف
بیرون نمیتوانم رفت چند روز صبر نما که کس بپایه سریر اعلی فرستاده عرض نمایم بهر چه امر اشرف صادر گردد عمل رود
نور محمد خان راضی باینمعنی نشده او را از غضب شاهانه تخویف مینمود چند روز قبل از آمدن میرزا خواجه کلان از شیراز
بارخانه بسرکار خاصه شریفه آورده بودند حضرت اعلی یک قطار استر حصه بارخانه مصحوب ولی بیک قورچی ایواغلی جهت
نور محمد خان فرستاده بود در وقتی که نور محمد خان در پای قلعه ابیورد نشسته میانه او و مرشد قلی سلطان مراسله و گفتگو
در میان بود ولی بیک رسید و بارخانه آورد و اظهار عواطف و الطاف شاهانه نمود نور محمد خان درینوقت این معنی را
فوزی عظیم دانسته ولی بیک را که مرد ترک ساده لوحی بود فریفت که بمرشد قلی سلطان حرف زده او را منع نماید
مرشد قلی سلطان که جوان جاهل و نادان بود از سخنان او و اهمه بخود راه داده از غضب شاهانه اندیشه نموده
قلعه سپرده متوجه نساکوه گردید مردم نور محمد خان در وقت رفتن بتاراج جلایر بی اندامیها کرده چند کس را بقتل
آوردند و نور محمد خان قلعه ابیورد را بمحمد صادق بیک جغتای و قاسم بیک کبوترباز که از امرا و قدیمیان معتمد اعتمادی
او بودند سپرده چون از حضرت اعلی شاهی ظل اللهی خایف و دغدغه ناک بود خواست که خود را از حوالی موکب همایون
دور تر انداخته هفت هشت هزار کس که همراه داشت متوجه نسا و بقوا شد و حضرت اعلی عزم ملاقات نور محمد خان
جزم فرموده بسعادت و اقبال از دار السلطنت هرات بیرون آمده از راه سرخس روانه شدند و چون بقصبه
چهچه رسیدند در آنجا مشخص شد که نور محمد خان طریق بی مروتی سپرده پهلو از میزبانی مهمان عزیز خالی کرده
و قلعه مرو و ابیورد را بمعتمدان سپرده اسباب حصارداری مرتب داشته اند و خود بطرف نسا و بقوا که قلاع
مستحکم دارد رفته که بمعتمدان سپرده خاطر جمع نماید و معلوم نیست که چه اندیشه دارد و حضرت اعلی را غرض ازین نهضت
امتحان او بود که اگر بر جاده وفاداری مستقیم بوده دل اخلاص گزین بغل و غش خلاف نیالوده باشد و استقبال موکب همایون
کرده سعادت و ملازمت دریابد چند روز با یکدیگر در آن سرزمینها شکار کرده از راه ابیورد بمشهد مقدس معلی رفته
از آنجا روانه عراق گردند و اگر آینه خاطر را از غبار خلاف مکدر ساخته مست باده غفلت و غرور شده باشد او را از
خواب غفلت بیدار سازند و چون او بقدم مخالفت و قلعه داری پیش آمد گوشمال او بر ذمت همت شاهانه لازم شد
حسین خان شاملو بیگلربیگی خراسان را با بکتش سلطان حاکم مارو چاق و قنبر خان شاملو حاکم غوریان و ابن حسین خان
حاکم سرخس و میران قبایل اتباع حاکم هرات را از چهچه بر سر مرو فرستادند که قلعه را محاصره نمایند و خود با ملازمان
رکاب اشرف که بعزم شکار همراه بودند و در آن هنگام عدد ایشان چهارصد و شصت نفر بود بر سر ابیورد تشریف

بردند قلعه را محاصره فرمودند و چون در نسا خبر وصول رایات نصرت آیات بابیورد بنور محمد خان رسید با وجود قلت عساکر
منصوره و کثرت لشکریان او بمقابله ملازمان موکب همایون در حوصله خود ندیده متحیر و سراسیمه گردید و تفرقه و پراکندگی در
میان مردم او افتاده قریب پنجهزار نفر از جماعت جلایر و علی ایلی و اویماق صاین خانی که در حدود نسا و درون و تقوایورت
مسکن دارند و ملازمت او اختیار نموده بودند در همانجا از و جدا شده بمساکن خود رفتند و او با دو سه هزار کس از راه
چول ایلغار نموده بمرو رفت در راه آنجماعت نیز از و تخلف گشته در هر محله جمعی راه فرار می پیمودند تا باندک مردمی بمرو رسیده
شب از دروازه جانب اورکنج داخل مرو شد خبر آمدن او بامراء عظام که در مرو بودند رسیده بکتش سلطان استاجلو
و ابن حسین خان و فوجی از غازیان او را استقبال نمودند که در راه باو رسیده او را بدست آورند در اثناء طریق
متشخص شد که او از راه غیر متعارف گذشته امرا بازگشته در راه جمعی از خدمتکاران او که یراق رکابخانه و غیر همراه داشته‌اند
رسیده تحقیق نموده که او از کدام راه رفته از عقب ایلغار کردند اما تا رسیدن امرا او خود را بقلعه انداخته بود و حضرت اعلی
که محاصره ابیورد فرموده بودند مناشیر مطاعه باحضار لشکر عراق و فارس و خراسان فرستادند و مقرر داشتند که
بوداق خان حاکم مشهد مقدس معلی و محمد سلطان بیات حاکم نیشابور بکومک حسین خان بر سر مرو روند و حسین خان قاجار
حاکم استراباد را امر فرمودند که بر سر قلعه نسا رود و حاکم اسفراین و بعضی محال بکومک او معین شدند ملازمان رکاب اقدس
بتسخیر قلعه ابیورد مشغول گشته حوالتها ترتیب دادند و چند جا نقب زده از خندق گذرانیده بدیوار قلعه رسانیدند و محافظان
در قلعه داری میکوشیدند و روز بروز عساکر اقبال باردوی همایون رسیده سپاهیش برده در انجام اسباب قلعه گیری
اهتمام مینمودند تا کار بر محصوران تنگ گردید و تفرقه و پراکندگی لشکر و پریشانی احوال او شنیده دست در فتراک استیمان
زدند و طلب عفو و امان نموده در روز بیست و چهارم از زمان محاصره قلعه را سپردند و محمد صادق بیک و قاسم بیک
خلعت امان پوشیده در سلک ملازمان رکاب اشرف منسلک گشتند ابراهیم بیک برادر حافظک سلطان که شرف ملازمت
دریافته بخدمات قیام داشت برتبه امارت سرافراز گشته بعضی از الکاء خراسان باو مرحمت شد و رایات جلال
بعد از تسخیر قلعه ابیورد بفیروزی و اقبال متوجه مرو شاهیجان گشته اردوی ظفر اثر در پای قلعه نزول اجلال فرمودند
نور محمد خان از وصول موکب فیروزی نشان و بدست آوردن قلعه ابیورد خبر یافته در بحر تفکر فرو رفته انگشت تحیر
بدندان گزیده و بجز اظهار عجز و مسکنت چاره نیافته کس بیرون فرستاده اعتماد الدوله حاتم بیک وزیر و بسطام
آقا ترکمان را طلب داشت و ایشان رخصت رفتن یافته بقلعه رفته با او ملاقات کردند و او را از اعمال و افعال ناهنجار
که موجب غبار خاطر مبارک اشرف گشته بود نکوهش بسیار نمودند و حضرت اعلی شاهی ظل اللهی مصحوب فرستادگان

سفارش نموده بودند که اگر نور محمد خان از کرده‌ها نادم بوده بتقدم اعتذار پیش آید اصلا مضرت جانی و مالی باو و اهل قلعه نرسانند
وایشان متقبل عفو تقصیرات او شده بدلایل معقوله او را بدریافت ملازمت اشرف راغب ساختند مفسدان لشکر او خصوصا
میر غیاث الدین وزیر و قاضی بدر که رکن الدوله و مدار الملک او بودند راضی باینمعنی نبودند و او همه بسیار از حضرت
اعلی داشتند اما چون استعداد قلعه داری در ایشان نمانده بود و مددی از هیچ طرف متصور نبود از خواب غفلت بیدار
شده طوعا و کرها رضا به بیرون آمدن او داده بودند او در همانروز با کمال خجالت و شرمندگی بیرون آمده در مرافقت
اعتماد الدوله و بسطام آقا بشرف ملازمت اشرف مشرف گشته سجدهٔ خجالت و انفعال بتقدیم رسانید و حضرت
اعلی شاهی بمضمون صدق مشحون که ع در عفو لذتیست که در انتقام نیست منظور داشته انواع تفقد و دلجوئی بظهور آورده
خاطر او را از باس و سخط پادشاهی ایمن گردانیدند و در انشب بطریق معهود با او در کمال شگفتگی صحبت داشته وقت
خواب بتکلیف بازگشتن بقلعه فرمودند و چون اندکی از مستی غفلت بهوش آمده بود عاقلانه پیش آمده از رفتن قلعه ابا
نموده دیگر بقلعه نرفت و در صباح آنروز که جمعه بود حضرت بقلعه تشریف برده در مسجد جامع مرو خطبهٔ ایمهٔ اثنی عشر علیهم
صلوات الله الملک الاکبر بنام نامی همایون خوانده شد اما مرویان و کافهٔ خلق آن دیار بجهت شهرت تسنن و مغایرت
مذهب از طایفهٔ قزلباش خایف و هراسان بودند بنابر اقتضای قواعد معدلت و رعیت پروری از جانب همایون نوید
عاطفت و اطمینان یافته حکم شد که بجهت اختلاف مذاهب و مشارب متعرض احدی نشوند و ایالت و دارائی
آنولایت به بکتش خان استاجلو حاکم ارو جاق تفویض یافت و چون ساکنان شهر و قلعه بجان و مال امان یافته
بودند مقرر شد که هر کس سپاهی و مواجب خوار بوده اسلحه و یراق را سپرده بهر جا خواهد رود و من بعد در قلعه نبوده
باشد و آنچه رعیت اند مرفه و آسوده برعیتی خود مشغول گردند و متوجه استحکام قلعه شده و در حصار را برامرا و عساکر
منصوره تقسیم نموده خندق عمیق حفر نمودند و تعمیر برج و باره و اهتمام ذخیره و یراق قلعه داری کماینبغی سرانجام
یافت و نور محمد خانرا با فرزندان و متعلقان کوچانیده بجانب عراق فرستادند و مقرر شد که از آنجا بفارس رفته
در بلدهٔ فاخرهٔ شیراز رحل اقامت انداخته بفراغبال در ان بلدهٔ ارم تمثال روزگار گذراند و هر یوم مبلغ بیست
هزار دینار عراقی که بعرف اهل عجم دو تومان تبریزیست جهت معیشت او تعیین یافت و فی الواقع در برابر اعمال ناشایست
که از او بظهور آمد نهایت مروت و الطاف درباره او مبذول افتاد و اگر دیده وران عاقبت بین بدیدهٔ انصاف
در خاتمت امور و عواقب احوال نگرند نور محمد خان بمیامن عواطف و الطاف شاهانه بسلطنت صوری و معنوی فایز
گردیده و حسین خان زیاد اغلی قاجار حاکم استراباد و بعضی امرا که بتسخیر قلعهٔ نسا مامور بودند آنقلعه را بتصرف در آورده

حقیقت بخدمت اشرف عرض کردند و ملکش سلطان ولد بکیش خان را برتبهٔ امارت سرافراز فرموده ولایت نسا و ابیورد و
بقوابا و عنایت شد و بعد از انتظام مهمات آنجا عنان عزیمت بصوب مراجعت انعطاف داده از راه نساکوه بمشهد
مقدس معلی تشریف برده بعد از طواف آستان ملایک آشیان حضرت امام الجن والانس متوجه عراق شدند و بفیروزی
و اقبال بدار السلطنه قزوین رسیده یکماه در آنجا گذرانیده بدار السلطنت اصفهان تشریف برده دیگرباره آن بلدهٔ
جنت نشان از یمن قدوم موکب ظفر نشان طراوت و نضارت یافته رستا[خیز] العشرت و شادکامی بپایان رسانیدند
در خلال این احوال اخبار فوت محمد ابراهیم خان و در آمدن ولایت بلخ و مضافات بتصرف باقیخان بمسامع جلال رسیده
فی الجمله موجب اندوه خاطر گشت **ذکر قضایای بلخ و فوت محمد ابراهیم خان و تسلط باقیخان بدان ولایت و آمدن
یار محمد میرزای اوزبک و رفقا در موکب سلاطین نژادهای اوزبکیه بدرگاه فلک نشان** چون مهمات محمد ابراهیم
خان بنوعی که سبق ذکر یافت در بلخ بر وجه دلخواه تمشیت پذیرفت و خدای نظربی دیوان بیکی و راتق و فاتق مهمات
مالی و ملکی گردید عظماء اوزبکیه بلخ خصوصا یار محمد میرزا که در تمشیت مهمات محمد ابراهیم خان سعی نموده بود تاب تسلط و اقتدار
خدای نظربی نیاورده بنیاد غمز و سعایت کرده خاطر خان را بسخنان جاهلانه از و متغیر ساختند و خاطر نشان او کردند که هدم
بنیان عمر نظربی موجب استحکام مبانی دولت و افزونی شوکت و اقتدار جناب خانی است و او سخنان غرض آمیز حاسدان
و ساعیان را در دل جای داده در اندیشهٔ دفع او شد و چون برخصت حضرت همایون اعلی بدین حرکت اقدام میتوانست
نمود مکرر عرایض خفیه درین باب بپایهٔ سریر اعلی فرستاده حضرت اعلی رضا بآن نمیدادند تا آنکه رسل و رسایل
تکرار یافته عرض نموده بود که میانهٔ او و اعیان اوزبکیه اینولایت التیام ممکن نیست و اگر در دفع او اهتمام نرود
محتملست که معاملات بفساد انجامیده ضرر کلی روی دهد نواب اشرف در جواب قلمی فرمودند که غرض اصلی ما آنست
که چراغ دولت آن فرزند سعادت پیوند که بسعی و قرار او که مرد کاردان و بتجربهٔ روزکار مهذبست افروخته گشته روشنی
افزای انجمن کامکاری گردد درین باب آنفرزند نیکو سیر تامل نموده آنچه در هر باب متضمن صلاح دولت و استقرار مبانی
سلطنت خود اند مختار است محمد ابراهیم خان بعد از ورود این منشور سعادت بدین حرکت ولایت تقبل کرده خدای نظربی
اقدام نموده فی الحقیقه تیشه بر پای دولت خود زده آنچنان مرد هوشمند صایب رای معرکه آرای که او را در هنگام ادبار
و اقتدار در کار بود از پای در آورد زمام دولت او بدست نادان جاهل و جاهلان غافل افتاد یار محمد میرزا دیوان
بیکی و راتق و فاتق مهمات گشت و هر یک از تیره دولتان خودستای بار ادهای متخالفه ابواب حسد و ضدیت گشوده
بازار نفاق گرم گردید و محمد ابراهیم خان با جندی از بدمستان بادهٔ جهل اقامت صرف عیش و فراغت نموده با انتظام

امور دولت کمتر می پرداخت چون در مشیت ایزدی بقلم تقدیر نگارش یافته بود که زمام مهام دولت طایفه اوزبکیه بقبضه
اقتدار باقیخان در آمده تماشاییان کارخانه قدرت الهی را موجب مزید بینائی و آگاهی گردد محمد ابراهیم خان از افراط
شرب مدام سقیم المزاج گشته تب محرق عارض او گردید و مادهٔ حصبه و آبله قوی گشته بصد حسرت و هوان عالم عمر و جوانی را
وداع نمود باقیخان که باز بلند پرواز همت را در آرزوی صید عقاب آن مملکت در پرواز داشت دران حین لشکر بطرف
حصار کشیده آن ولایت را محاصره کرده بود از استماع این واقعه مسرور و شادمان گردید فرصت غنیمت شمرده مهم حصار را
معطل گذاشته تسخیر بلخ را که عمده تر بود اهم و اولی دانسته بر سبیل استعجال روانهٔ جانب بلخ شد و ولی محمد خان برادر
خود را مقدمهٔ لشکر گردانیده پیشتر روانه ساخت یار محمد میرزا و عظمای اوزبکیه بلخ را از وقوع این حادثهٔ عظمی دل
از جان رفته چاره جوی شدند بعضی از خواص و معتبران که اعتقادی بجانب باقیخان نداشتند خصوصاً یار محمد میرزا
و شیر افکن میرزا و عرب بهادر اتالیق و شاه خواجه نقیب عبد الله سلطان نامی از اقربای سلاطین جانی بیکی را
که در حصار شادمان میبود و بعد از استیلای محمد ابراهیم خان الطاعت و انقیاد او بر خود لازم دانسته ببلخ آمده بود دست
آویز خود ساخته بمدافعه بیرون آمدند اما اکثر سپاهیان و معارف لشکر که از سلوک ناهموار یار محمد میرزا آزردگی داشتند
مخالفت باقیخان را مناسب وقت دانسته باطنا دل باطاعت و متابعت او بسته بودند از مرافقت ایشان باز ماندند
و قلیلی که با عبد الله سلطان بیرون رفته بودند تاب صدمهٔ لشکر باقیخان نیاورده بعد از ظهور طلیعهٔ سپاه مقدمه
از یکدیگر پاشیده راه انهزام پیش گرفتند عبد الله سلطان در معرکه نایاب بلکه مقتول گردید یار محمد میرزا و رفقا
جز توجه خراسان و التجا نمودن بسایهٔ اقبال شهریار گیتی ستان چاره نیافته در کمال اضطرار راه فرار پیمودند و از
اقربای محمد ابراهیم خان جهانگیر میرزا ولد سید محمد را که در شبرغان میبود و محمد سلیم سلطان ولد پیر محمد خان که در آن بلده
خود میبود مصحوب خود گردانیده روی توجه بخراسان آوردند و ولی محمد خان بلطف و نصرت اختصاص یافته مژدهٔ
فتح و ظفر باستقبال برادر فرستاد و باقیخان در کمال عظمت و کامرانی ببلخ در آمده بقیهٔ لشکر را بعواطف پادشاهانه
امیدوار ساخته از زبان و سخط خویش ایمن گردانید و تمامی اوزبکیه آن ولایت پای در دایرهٔ الطاعت و متابعت او
نهادند و مملکت بلخ و اندخود و شبرغان و میمنه و فاریاب و چیچکتو و مضافات تا کنار آب مرغاب بحیطهٔ تصرف او
در آمد و بعد از فتح و تسخیر آن ولایت تمامت قندز و بغلان و ختلان و حصار شادمان تا حدود بدخشان ضمیمهٔ
ماوراء النهر و سایر ممالک گشته پایهٔ قدر و منزلتش شهریار رسید اما شاه خواجه و یار محمد میرزا و رفقا در موکب سلاطین
زادها بسلامت بهرات رسیده چند روز از رنج راه آسوده عزیمت درگاه جهان پناه نموده در دار السلطنت اصفهان

بسعادت آستان بوس فایز گشته مورد نوازش و الطاف شاهانه گردیدند و چند روزی در ظلال دولت بیهمال و سایهٔ
چتر همایون فال از آسیب آفتاب حوادث و محنت روزگار آسودند و باقی احوال ایشان انشاء الله در محل خود رقم زدهٔ
کلک بیان خواهد شد وقایع احوال و سوانح اقبال که درین سال میمنت مآل اودئیل ترکی مطابق سنهٔ عشر و الف
که سال یازدهم جلوس همایونست بحیز ظهور در آمد نوروز عالم افروز این سال مبارک فال در روز چهارشنبه
شانزدهم شهر رمضان المبارک اتفاق افتاد یعنی خسرو خاور که مربی عالم کون و مکان است از نهانخانهٔ حوت بیرون
خرامیده با شعشعهٔ تیغ جهان افروز بخت فیروز بر تخت حمل بر آمد شعر بازجهان مشعله افروز شد نوبت هنگامهٔ نوروز شد فرق حمل
چون زخور افسر گرفت باغ شرف خرمی از سر گرفت داد جهان را طراوت نوی تازه شدش کوکبهٔ خسروی درین هنگام
سعادت فرجام دار السلطنت اصفهان بیمن مقدم شهریار گیتی ستان غیرت افزای جنان بود و همه روزه در باغات و بساتین
آن خطهٔ فردوس نشان بعیش و شادکامی گذرانیده اسباب فیروزی و اقبال بر وجه اتم و اکمل آماده بود و از هیچ طرف
امری که موجب اکراه خاطر اولیای دولت قاهره بوده باشد واقع نبود و بعد از چند روزی از اوایل این سال اخبار
بلخ چنانچه گذشت بمسامع جلال رسیده از قضیهٔ هایلهٔ محمد ابراهیم خان که بچشم زخم زمانه گرفتار آمده در اوان جوانی
سریر دولت و کامرانی را بنا کامی گذاشت بقدر غبار ملالی بر حواشی ضمیر انور نشسته تاسف بسیار خوردند و متعاقب
شاه خواجه نقیب و یار محمد میرزا و شیر افکن میرزا و عرب اتالیق و رفقا در موکب سلاطین زادها و ملازمان و خدمتکاران
که گمایش موازی سیصد نفر بودند بدار السلطنت اصفهان رسیدند و حضرت اعلی شاهی ظل اللهی مراسم اعزاز و احترام
مسلوک داشته ابواب عاطفت و احسان بر چهرهٔ امانی و آمال ایشان گشودند و جمیع امرا و ارکان دولت و اعیان حضرت
و عموم خلایق از وضیع و شریف حسب الفرمان همایون باستقبال شتافته باعزاز و اکرام تمام ایشان را بشهر آورده
در دولتخانهٔ مبارک نقش جهان شرف مجالست مجلس بهشت آیین دریافتند و حضرت اعلی سلاطین زادها را در
آغوش مهربانی کشیده تلطف و دلجویی بظهور آوردند و وعدهٔ الطاف بی نهایت و امداد و اعانت بهر نوع که لایق حال
و مناسب مآل باشد دادند و منازل مرغوب جهت سکنی ایشان تعیین یافت و مبلغ یکهزار تومان شاهی عراقی زر نقد
جهت خرجی ایشان انعام فرموده نزل و ساوری از گوسفند و برنج و روغن و غله و سایر مایحتاج علی هذا القیاس
مرحمت نمودند روز دیگر سلاطین زادها و اعیان اوزبکیه محقر پیشکشی که داشتند گذرانیدند از جملهٔ پیشکش یک قطعه الماس
گرانبها بود که از خزاین سلاطین هند بدست همایون پادشاه در آمده بود و او در وقت آمدن ایران آنرا برسم تحف
و هدایا بخدمت شاه جنت مکان علیین آشیان آورده و آنحضرت الماس مذکور را نذر سرکار فیض آثار حضرت امام الجن

والانس فرموده بران روضه مقدسه فرستاده بودند و در وقتی که مشهد مقدس معلی بدست اوزبکیه در آمده حلی یور
روضه مقدسه را اوزبکیه تصرف نموده بودند الماس مذکور را عبدالمومن خان ولد عبدالله خان بحیطه تصرف در آورده
در ید تملک داشت و بعد از کشته شدن عبدالمومن خان یار محمد میرزا آنرا بدست آورده بود و درین هنگام برسم تحفه بنظر
اقدس رسانیدند و چون بر ضمیر منیر اشرف ظاهر شد که نذر سرکار فیض آثار بوده تصرف در ان نفرموده بصدور و علما فرمودند
که اگر عدول مومنین تجویز نمایند فروخته قیمت آنرا در مصارف شرعیه آن سرکار موهبت آثار صرف نمایند و الا باز
بجنس باستانه مقدسه متبرکه فرستند بعد از استفسار علما تجویز فروختن کردند که بقیمت آن املاک مرغوب خریده شود
که حاصل آنها در مصارف آن سرکار صرف شود بنابران بولایت روم فرستادند و جوهریان در استنبول بمبلغ
پنجهزار تومان عراقی خریداری مینمودند و بهمین مبلغ بسرکار پادشاه روم خریدند و قیمت بسرکار فیض آثار فرستاده
شد القصه حضرت اعلی شاهی ظل اللهی کمال مردمی و احسان نسبت بسلاطین زادها و رفقا بجای آورده امر فرمودند
که در دار السلطنه قزوین اقامت نمایند و چند موضع مرغوب از مواضع قزوین بدیشان شفقت شد که حاصل
آن صرف باحتیاج ایشان شود و بآنجا رفته چندگاه از محنت روزگار آسایش یابند که اگر مقدر الهی شده باشد
بهمن معاونت منسوبان این درگاه بمطالب خود فائز گردند ذکر توجه حضرت اعلی پیاده بصوب مشهد مقدس معلی بقصد
زیارت سلطان روضه رضا علیه التحیة والثنا چون حضرت اعلی شاهی ظل اللهی نذر فرموده بودند که از دار السلطنت اصفهان
پیاده بزیارت روضه مقدس مطهر حضرت امام الجن والانس روند درین سال اراده خاطر اشرف بان متعلق گشت
که نذر را بوفا رسانیده بدان سعادت عظمی فایز گردند و بدین نیت درست و عزم لایق قدم در شاهراه اخلاص
نهاده از دولتخانه مبارک نقش جهان با عالم عالم شوق و جهان جهان آرزو و اعتقاد صادق مرحله پیمائی آغاز
نهاده در روز اول از شهر بمسجد طوقچی که در بیرون شهر واقع است تشریف بردند و از انجا بموضع دولت آباد
برخوار که سه فرسخ است رفته مقرر شد که هر کس از امرا و ارکان دولت و ملازمان و مقربان میل زیارت مرقد منور
حضرت امام مفترض الطاعه داشته باشد سواره مرافقت نمایند و تکلیف پیاده رفتن باحدی نفرمودند زیرا که
نذر مذکور مخصوص ذات مبارک اشرف بود اما ملازمان و مقربان بساط عزت و خدمتکاران رکاب اقدس نوبت بنوبت
و کشیک مرافقت اختیار نموده هرگاه از پیاده رفتن بستوه می آمدند سوار میشدند اما دو سه کس از ابتدا تا انتها پیاده
در ملازمت بوده مطلقا سواری نکردند از ملازمان درگاه محمد زمان سلطان بایندری ترکمان مشهور بکاولی
و مهتر سلمان کاملداشی و از اهل اصفهان میرزا هدایة الله نواده نجم ثانی و رفقائی ثلث طنابی بدست گرفته یکهزار و دویست ذرع را

که یکصد فرسنخ شرعی است منظور داشته راه می‌پیمودند و عمدة المنجمین مولانا جلال یزدی منجم خاصهٔ شریفه حساب از آنگاه میدانست
که مشخص شود که هر روز چه مقدار راه طی میشود و نیز معلوم کرد که از صفاهان تا مشهد مقدس چند فرسنخ شرعیست و اردو
بقاعده مقرر کوچ کرده منزل بمنزل میرفت حضرت اعلی بر نهجی که نذر فرموده بودند قطع مسافت فرموده هر جا که از
پیاده رفتن دلگیر میشدند لحظهٔ اقامت رحل انداخته استراحتی میفرمودند بعد از اندک آسودگی و غنودگی باز قدم در راه
نهاده بدین وتیره طی منازل و مراحل میشد تا آنکه در عرض چهل و یک روز آن مسافت بعیده را قطع فرموده در روز
چهاردهم شهر جمادی الثانی داخل مشهد مقدس معلی و روضهٔ مطهر مزکی شده بادراک سعادت طواف و زیارت آن مرقد
منور و مشهد معطر که شعر یک طواف درش از قول رسول قرشی ٭ تا بهفتاد حج نافله یکسان آمد ٭ فایز گشته تارک مباهات
بر فرق فرقدان سودند و دران روضهٔ جنت نشان که محل استجابت دعا و مهبط فیوضات عالم بالاست در کمال
خضوع و خشوع باداء نماز و نیاز اشتغال نموده بدرگاه حضرت خالق الارض والسماء بعرض حاجات و مطالب
و مآرب دنیوی و اخروی زبان گشوده بعد از دریافت آن سعادت و ادراک آثار استجابت بچهار باغ مشهد مقدس
که دولتخانهٔ مبارکست تشریف برده بسعادت و اقبال نزول اجلال فرمودند شعراء بلاغت شعار و ارباب نظم و تاریخ
قطعات و قصاید غرا و تاریخهای مرغوب درین باب در سلک نظم در آوردند از آنجمله این تاریخ که از واردات
طبع راقم حروفست ثبت افتاد قطعه غلام شاه مردان شاه عباس ٭ شه والا که خاقان امجد ٭ بطوف مرقد شاه
خراسان ٭ پیاده رفت با اخلاص بیحد ٭ چو صدق نیتش بود رهبر یافت توفیق ٭ که فایز شد بآن فرخنده مقصد ٭ چو از ملک
صفاهان روبره کرد ٭ بدان مطلب رسید از بخت سرمد ٭ دبیر عقل بهر نیکنامی ٭ نوشت این نکته بر طاق زبرجد ٭
پیاده رفت و شد تاریخ رفتن ٭ ز اصفاهان پیاده تا بمشهد ٭ کمینه خدام عتبهٔ سپهر مرتبه حسن علی اصفهانی تاریخ
پیاده طی نمودن نواب اعلی را در سلک نظم چنین در آورده قطعه آمد موفق از حق شاه جهان که سازد ٭ چون چاره
رکن گیتی ملک جهان مسخر ٭ از مطلع دل او مهر طواف سر زد ٭ طوف امام ضامن کز گفتهٔ پیمبر ٭ هفتاد حج اکبر آمد یکی
طوافش ٭ این نکته صحیح است نزدیک نکته پرور ٭ صدق نیتش رفیق توفیق همراه و هم سعی بخت ٭ بر ره پیاده پویان
چونانکه بر فلک خور ٭ تاریخ این سفر خواست از طبع شاه گستاخ ٭ گفتا پیاده کردم هفتاد حج اکبر ٭ والحق از
بدایت ظهور اسلام تا حال هیچ از سلاطین نامدار را توفیق این سعادت نشده و بدین طریق امری که بر همه
کس شاق است تائید نیافته در روضة الصفا مسطور است که از قیاصرهٔ روم هرقل که بملت نصاری داشت
وادراک زمان و بعثت و دعوت حضرت رسالت صلعم نموده نذر کرده بود که از قسطنطیه که دار الملک او بود پیاده و برهنه

پای بطواف بیت المقدس رود و در هنگام ایقاع اندر هر روز فراشان و خدمتکاران در راه فرشهای ملون گسترده

و ریاحین بر روی آن میریختند و او بطریق سیر باید ما و همصحبتان قدمی چند مینهاد تا آنکه بیست روز راه را تا دو ماه

باینطریق طی کرد و حضرت اعلی درین سفر آبله بر پای و قدم بر خاک نهاده ارتکاب انواع مشقت و صعوبت راه

نموده از منزل متعارف باز نمی ماندند ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا؛ مجملا دران زمستان در مشهد مقدس معلی

توقف فرموده ماه رجب و شعبان و رمضان که اشهر حرم و ایام لیالی متبرکه بود دران روضه مقدس بطاعت و عبادت

گذرانیده در لیالی جمعه و شبهای مبعث و استفتاح و برات و لیلة القدر که افضل ایام و اشرف لیالی شهور

مذکور است دران روضه منور معطر احیا داشته از اول شام تا طلوع آفتاب بخدمت خادمی و سر شموع گرفتن

پرداخته دقیقه از دقایق خدمتکاری فروگذاشت نمیفرمودند ذکر بعضی حالاتی که در حال قشلاق مشهد

مقدس معلی روی داد از سوانح اقبال که در ایام اقامت مشهد مقدس روی داد آنست که عرضه داشتی از جانب

بکبش خان حاکم مرو رسید که باقیخان پادشاه اوزبک با او سالک وادی الفت و آشنائی گشته و با حضرت اعلی نیز

ظل اللهی اظهار صداقت و دوستی مینماید و مکتوبی از روی خصوصیت و آشنائی به بکبش خان نوشته مخصوصا

دو راس اسب توبچاق طلب نموده بود و حضرت اعلی بعد از اطلاع بمضمون عریضه بمقتضای مردمی و شیوه ستوده

دوستی عمل فرموده بکبش خان را رخصت دادند که جواب مکتوب بر وجه مرغوب نوشته چند راس اسب خوب

و تحفه لایق مصحوب مردمی معتمد سخندان ارسال دارد چون امرا و حکام سرحد را سزاوار عقل و دانش آنست که مهام

مملکت و اسباب سلوک خود را با دوست و دشمن که قرب جوار باشند گاه بشجاعت و دلاوری و مردانگی و

گاه بمردمی و کاردانی و چرب زبانی انتظام دهند او نیز این قاعده و سنجیده را مرعی داشته طریقه مردی

و مردمی را از دست نداده بکبش خان بعد از استجازه از حضرت اعلی بهرام علی بیک نامی از طایفه استاجلو را

که جوان عاقل سخندان کار آگاه بود برسالت باقیخان تعیین نموده با اسبها و تحف و هدایا بیخارا فرستاد

باقیخان او را تعظیم و تکریم بسیار نموده با بکبش خان ابواب ملایمت مفتوح داشته ایلچی او را با تحف و هدایا

دوستانه باز فرستاد بعد از آمدن او بخاطر اشرف اقدس اعلی خطور نمود که چون این دو شاهزاده اوزبک

که جهانگیر میرزا و محمد سلیم سلطان باشند از سلسله جانی بیکی و اقربا و بنی اعمام عبد الله خان بدین دودمان

ولایت نشان پناه آورده اند بر ذمت همت لازم است که در امداد و اعانت و انتظام اسباب دولت

ایشان بقدر مقدور توجه مبذول افتد و الحال باقیخان متغلب بر کل ولایت ما وراء النهر و ترکستان که ملک موروث

این طبقه است استیلا یافته چون با این سلسله علیه بادی الفت و آشنائی شده اظهار دوستی کرده ما نیز نصایح دوستانه
با او القا فرموده او را از دو مقدمه که منتج انواع سعادت مندی است آگاه کردانیم یکی آنکه ولایت بلخ و توابع که در
تصرف عبد المومن خان بود محمد ابراهیم خان احق و اولی دانسته دران نهایت اهتمام مسلوک داشتیم تا بیمن امداد
و معاونت منسوبان این دولت بتصرف او قرار کرفت و او تابع امر و نهی ما بود مناسب این بود که بعد از وقوع واقعه
ناکزیر محمد ابراهیم خان بی امر و اشارت همایون شاهی مدخل در آنولایت ننماید و بمملکت ماوراء النهر و ترکستان که بر
حسب تقدیر ملک قدیر بتصرف او در آمده قناعت کند دیکر آنکه ما را طمعی در آنولایت نیست چون از اقربای محمد ابراهیم خان
و دودمان عبد الله خان دو طفل مانده پناه باین خاندان ولایت نشان آورده اند رضاء خاطر اشرف مقرون
بآنست که ولایت بلخ و مضافات که بمحمد ابراهیم خان تعلق داشت بایشان متعلق باشد و چون عبد الله خان
را نسبت بباقیخان حقوق ولی نعمتی است و مدتهای مدید پدر او را با برادران و فرزندان بمحض رعایت صله
رحم در ظل عاطفت و اشفاق در آورده تربیت مینمود حالا که بر حسب تقدیر ایزدی دولت از دودمان او کناره
جسته سلطنت و دارائی ممالک عبد الله خان بآن خان عالیشان منتقل شده رعایت حق نمکخوارکی و سزاوار فتوحات
و انصاف و مردمی آنست که او نیز در ازاء حقوق تربیت عبد الله خان با اقربا و بازماندکان سلسلهٔ او نیکوئی
کرده ایشانرا در ظل رافت و اشفاق مأوی دهد و ایشانرا بمنزلهٔ فرزندان و برادران خورد دانسته ولایت بلخ
و محال اینطرف آب را بدیشان کذارد و خود بمملکت ماوراء النهر و ترکستان و حصار شادمان و بدخشان که حق سبحانه
و تعالی نصیب او کرده راضی و شاکر بوده شکر عطیهٔ الهی بجای آورد و اشفاق پدرانه و برادرانه از ایشان دریغ ندارد
که هر آینه ایشان نیز او را بمنزلهٔ پدر و برادر بزرکتر دانسته کمال اطاعت و متابعت بتقدیم رسانند و جان محمد بیک
نامی از ملازمان قدیم سلسلهٔ باقی خان که دیوان بیکی دین محمد خان برادر او بود و در جنک تون و طبس که چند سال
قبل ازین میانهٔ اوزبکیه و امراء عظام افشار واقع شد کرفتار شده بود چون شیوهٔ ستودهٔ همایون اعلی است
که همیشه کرفتارانرا بطریق مهمانان رعایت و عزت مینمایند او نیز بطریق معهود از ان تاریخ در اردوی معلی معزز
و محترم میبود درینوقت او را طلب فرموده مقدمات مذکور را بخاطر نشان فرموده رخصت انصراف بوطن
مالوف دادند و اظهار فرمودند که باقیخان رضای خاطر اشرف جسته بدین محقر ولایت با ایشان مضایقه نکند
و بآنچه دارد شاکر باشد بر حسب و لئن شکرتم لازیدنکم موجب ازدیاد دولت و اقبال و تحصیل رضای حضرت
ملک متعال خواهد بود و نواب همایون ما او را بمنزلهٔ برادر دانسته هر کونه امداد و همراهی که در هر باب لازم باشد

بظهور می آوریم واگر باقیخان سالک طریق جهل وغرور بود ونصایح مشفقانهٔ مارا بسمع رضا اصغا نماید وتن باین صلاح
اندیشی نداده روی صداقت و دوستی را بناخن مخالفت ونا انصافی بخراشد ومخاصمت اصرار نماید چون امداد
ومعاونت پادشاه زادهاء مذکور پیش نهاد همت والا نهمت است محاربه ومقابله را آماده ومهیا می باید بود که بالضرورت
در هنگام بهار نهضت همایون ما بجانب بلخ وآنحدود واقع خواهد شد که آنچه خدای خواسته باشد بظهور آید وچون
جان محمد بیک روانهٔ بخارا گشته بملازمت باقیخان رسید باقیخان از آمدن او اظهار بشاشت وخرمی بی اندازه
کرده اورا در سلک امراء معتبر درآورد ودر خلوت که میانهٔ او وباقیخان گفت وگوی مقدمات مذکور میشده ارادهٔ
خاطر اشرف را در بارهٔ سلاطین زادها محض قول انگاشته وبفعل آوردن آنرا محال پنداشته ازان اباء وامتناع
کرد وجان محمد دیوان بیگی بملازمان بکتش خان که همراه او رفته بودند گفته بود که باقیخان بارادهٔ واختیار خود
بقریه از قرای آنولایت بایشان نمیگذارد اما در عریضه که بخدمت اشرف نوشته بود از جانب باقیخان توافق اضعاف
دوستانه ونهایت اخلاص وحسن اعتقاد اظهار نموده درباب سلاطین زادها نوشته بود که ایشان توهم
بیجا کرده یار محمد میرزا وجمعی که ازین طرف خایف بودند باکراه ایشانرا بآنجانب آورده اند که بخدمت اعلی شاهی
رسیده ایشانرا دست آویزی بوده باشد اگر شفقت عام که جبلی آنحضرت است ایشانرا روانه ومنصوب
نمایند بنوعی که اشارهٔ عالی شده ایشانرا در جناح رافت واشفاق درآورده بطریق سایر برادران و
فرزندان در هر جا مناسب باشد یورت ومقام ووجه معاش معین خواهد شد ومدعای باقیخان آن بود
که حضرت اعلی شاهی ظل اللهی سلاطین زادهای مذکور را بماوراء النهر نزد او فرستند که بهر عنوان که خواهد وجه
معاش دادهٔ بروفق رضا وصلاح دولت خود با ایشان عمل نماید وچون اعتمادی بجانب باقیخان نبود
وفرستادن ایشان نزد او در میزان مروت وقسطاس فتوت سنجیده وپسندیده نمینمود حضرت اعلی
مکنون خاطر خطیر همایون را بدرجهٔ ظهور آورده بتهیهٔ اسباب یورش بلخ پرداخته احکام مطاعه باحضار امرا
وعساکر نصرت قرین شرف صدور یافت ومقرر شد که شاه خواجه ویار محمد میرزا ورفقاء سلاطین زادها
که در دار السلطنت قزوین بودند مصحوب خود گردانیده در موکب عالی ایشان نیز روانهٔ خراسان
گردند **ذکر تسخیر ولایت بحرین ولار که درین سال بسعی الله ویردیخان امیر الامراء فارس وقوع یافت** مملکت قطیفه
وبحرین در ازمنهٔ سابقه وقرون ماضیه در تصرف ولاة وغیره بود حمد الله مستوفی مولف تاریخ گزیده در نزهة
القلوب نوشته که بحرین از جزایر فارس ومحل غوص لولو ومرجانست ده فرسخ طول پنج فرسخ عرض دارد

از جوهریان فطنت قرین و دیده وران بصارت آیین بوساطت عقل دور اندیش دیده و شنیده که لولویی که در جزایر
غوص میشود در نظر دیده وران باریک بین و جوهریان خرد آیین زیاده از لولوی دیگر بحار اعتبار دارد و آن ولایت
کثیر المنفعت بمرور دهور و ایام بتصرف توران شاه والی هرمز در آمده همیشه حاکمی از جانب ولاة هرمز بضبط آنجا
قیام داشت و در ایامی که جماعت فرنگیه ضابط عشور بنادر می بودند و کلاه والی هرمز را برشوه فریفته بحیله و تزویر
بجزیره هرمز راه یافته کوت که عبارت از قلعه است ترتیب داده در انجا مسکن گرفته بتصاریف زمان فوجی کثیر انجا
جمع آمده رحل اقامت انداختند در بدایت حال برسم اجاره و استجاره دخل در مهام ملکی نموده اکثر منافع و مداخل
آن بلده را بپنجه اقتدار خود در آوردند کپیتیان فرنگیه که عبارت از امیر و حاکم است در شوکت و اقتدار قوی تر
از والی گردیده بدینجهت در بحرین نیز دخل کرده بودند درین هنگام که فرخ شاه والی هرمز فوت شده فیروز شاه
پسرش قایم مقام گردید رکن الدین مسعود نام برادر رئیس شرف الدین لطف الله وزیر هرمز که صاحب اختیار مطلق
بود از جانب برادر بحکومت رتق و فتق مهمات بحرین قیام داشت و بمعاونت برادرش که نزد هر دو حاکم
معتبر بود در انولایت مطلق العنان شده بود درین اوقات از زیادتی اقتدار و اختیار جماعت فرنگیه متوهم
شده خواست که معین و ناصری بهم رساند کس بفارس نزد خواجه معین الدین فالی که با او قرابتی داشت فرستاده
از و استمداد نمود و خواجه مذکور حقیقت حال با الله ویردیخان بیگلربیگی فارس اعلام نموده خان مشار الیه چون
همیشه در تسخیر هرمز و بیرون کردن فرنگیه از انملک اهتمام داشت خواجه مذکور را با جمعی از تفنگچیان فالی که با کمال
جلادت در طریق قدر اندازی مهارت تمام دارند ظاهرا بمدد حاکم و باطنا بجهت انکه طریق تسخیر و تصرف انملک را
بنظر احتیاط در آورد و چنین فرصتی را از دست ندهد خواجه مذکور بعد از نزول منقصد شبی قریب بصبح با جمعی بدر خانه
رکن الدین مسعود آمده بیخبر باندرون رفته او را در خوابگاه خود با چند نفر از اقربا و ملازمان که حاضر بودند بقتل آورد
و مردم او ازینحال خبر یافته در مقام دفع این حادثه شدند چون حاکم کشته شده بود متجندهٔ بحرین زیاده جرأت
و دلیری نتوانستند نمود و خواجه معین و رفقای او بجراست و حفظ حال خود پرداخته دفع شر الجماعت مینمودند
از اتفاقات حسنه که مستلزم اقبال مصون از اختلال شاهی امیر یوسف شاه برادر امیر کمال الدین بر انغار ریابات
بیت الله الحرام عود نموده بعضی اموال او را قطاع الطریق آنحوالی برده بودند الله وردیخان او را مقرر داشت
که با جمعی از تفنگچیان بر انغار تفحص اموال خود و بدست آوردن قطاع الطریق بجانب بحرین رود که اگر خواجه
معین الدین فرصت یافته مهمی از پیش برد بمعاونت او پردازد که سکه بحرین اسمی با و مردم او نتوانند ساخت

وامیر یوسف شاه با جمعی از مردم برانغار که بجلادت و مردانکی از اقران ممتاز اند سراغ اموال خود را آنتوب ساخته روانهٔ
بحرین شد در وقتی بانجا رسید که خواجه معین الدین ورئیس منظور عمزادهٔ او حاکم را کشته با مردم او در مجادله و مصاف
بودند و هنوز از بیم کزند آنجماعت آرامی نیافته بودند بلطایف الحیل خود را باندرون شهر و قلعه رسانیده باتفاق
خواجه مذکور و مردم فال بدفع و رفع اهل خلاف قیام نمودند جمعی که طریق ممانعت مسلوک داشتند بجزاو سزا رسیده
سایر الناس که جادهٔ مطاوعت را بقدم متابعت پیمودند استمالت یافته برعیتی مشغول شدند و ساحت آن خطهٔ
دلکشا که ماصدق مرج البحرین یلتقیان و یخرج منهما اللولو والمرجان است از لالی آبدار صدف اقبال بی زوال شاهی
ترصیع و تزئین یافت و چون این اخبار بهرمز رسید فیروز شاه والی هرمز و کپیتان فرنکیه هریک جمعی از جنود خود را
باسترداد ملک بحرین مامور ساخته فرستادند بین الفریقین مکرر در خشکی و دریا محاربات وقوع پیوسته اگرچه در معارک
خواجه معین الدین و امیر یوسف شاه هر دو زخمی شده و عاقبت از آسیب زخم فوت شدند اما جنود فارس به نیروی
اقبال همایون بر فرقهٔ ضلال ظفر یافته جمعی کثیر غریق بحر عدم کشته بقیة السیف بی نیل مقصود منهزم و مغلوب باز کشتند
و هرچند دست و پای زدند کاری نتوانستند ساخت عاقبت ترک مجادله کرده دم در کشیدند و الله وردیخان
حاکم ضابط فرستاده در استحکام قلعه وسعی موفور بظهور آورد مقارن این حال ولایت لار نیز بسعی الله وردیخان
بحیطهٔ ضبط و تسخیر اولیای دولت ابد بنیان درامد و در تواریخ مبسوط احوال ملوک عجم مسطور و بین الجمهور مشهور است
که حکام لار از نژاد کرکین میلاد اند که در زمان کیخسرو کیانی بحکومت لار منصوب شده بود و از ان تاریخ از اولاد
او در انولایت حاکم و فرمانروا بوده در زمان ملوک طوایف بیشتر از بیشتر اقتدار یافته از حکام ولایت قریب خود
تاج ستان بوده اند و در ازمنهٔ سابقه هرگاه ممالک ایران بپادشاهی نافذ فرمان بوده خصوصا در زمان ملکشاه
اطاعت کونه بظهور می آورده اند و در سایر ایام لوای خودسری افراخته از ابتدا فرمان فرمای ظهور دولت
ابد پیوند قدس نشان صفویه الی غایت طریق اطاعت و باج کذاری مسلوک داشته منصب امیر دیوانی
درین دولت داشتند در زمان نواب سکندر شان نورالدهر خان ابن ابراهیم خان والی آنجا فوت شده
میرزا علاء الملک پسرش قایم مقام کردید نواب سکندر شان او را ابراهیم خان ثانی لقب دادند در وقتی که تخت فیروز
بخت سلطنت و پادشاهی بذات اقدس همایون شاهی ظل اللهی آرایش یافت و موکب همایون فال بجهت رفع
فتنهٔ یعقوبخان بجانب فارس توجه نموده در دار الملک شیراز نزول اتفاق افتاده قریب بولایت لار شدند
مناسب این بود که ابراهیم خان درچنین وقت قرب جوار دست داده ادراک ملازمت عتبهٔ علیا را فوزی عظیم

شمرده بجهت ادای مراسم تهنیت جلوس همایون با قوافل اخلاص روی نیاز بدرگاه گردون مناص آورده سعادت
بساطبوس دریابد مشار الیه از جهل و نادانی و ممانعت تیره رایان لار خصوصاً میر درگاه که صاحب اختیار مطلق او بود
توفیق این سعادت نیافته بتغافل گذرانید و ازین جهت غبار مزاج اشرف متزاید و متضاعف شد تا آنکه بدسلوکی
میر درگاه بملازمان بارگاه سدره اشتباه شاهی که باخذ باج و خراج میرفتند و زیادتیها که بتجار و مترددین این دیار
مینمودند مزید علت گشته الله ویردیخان حسب الفرمان قضاجریان متوجه تادیب و تنبیه ایشان گردید چون بلار
رسید ابراهیم خان بتمهید بساط معذرت پرداخته مبلغی خطیر برسم پیشکش قبول نموده متعهد شد که من بعد در
استرضاء خاطر مبارک اشرف کوشیده مراسم نیکوبندگی بظهور آورد الله ویردیخان فسخ عزیمت کرده بازگشت
و ابراهیم خان در انسال اندک مدارائی کرده دیگرباره طریق خلاف پیمودن گرفت و در اداء وجوه پیشکش و تعلل و تساهل
مینمود و با تجار و مترددین که وارد لار میشدند زیادتیها کرده از جمعی مبلغها بعنف و تعدی گرفت و تجار شکایت بسیار
از وکلا و منسوبان ابراهیم خان و عدم قدرت او بر منع ایشان نمودند درینمرتبه زجر و گوشمال ایشان و استرداد
مال تجار واجب و لازم گردیده الله ویردیخان مرة بعد اخری عزیمت لار نمود و چون بحوالی لار رسید ابراهیم
خان اموال و اسبابی که از تجار گرفته بود باز فرستاده در باب وجوه تقبل زبان بتمهید معذرت گشاده الله
ویردیخان باو اعلام کرد که چون درین حوالی نزول اتفاق افتاده و ابراهیم خان خود را از جمله بندگان درگاه
شاهی میشمارد اگر در قول خود صادق است مناسب آنست که بیخوف و دهشت آمده بین الجانبین صورت
ملاقات روی دهد که بدون اینمعنی مراجعت لایق دولت پادشاهی نیست ابراهیم خان جرأت آمدن نکرده
بدستور سالک طریق خلاف گشته در مقام مدافعه و قلعه داری شد و موکب عالیجناب خان نیز بظاهر شهر رسیده
نزول نمودند و عساکر منصوره فارس متوجه تسخیر شهر و قلعه شده در تضییق محصوران میکوشیدند و لاریان از
ورود جنود قزلباش متزلزل گردیده واهمه بر ایشان استیلا یافت درین اثنا از اعیان لار قاضی ابو القاسم
که مرد معتبر و از اشراف و اعیان لار بود بطریق اخلاص شاهی سیوفی پیموده با برادرش بخدمت خان آمد ابراهیم
خان از رفتن ایشان هراسان گشته نوشاد نام سپهسالار خود را با پانصد نفر بیرون فرستاد که شاید بلطایف الحیل
این حادثه را دفع نماید فرستادها در زیر قبا زره پوشیده بودند در حین ملاقات معلوم شد و ازین عمل آثار کید
و غدر بظهور رسیده موجب انحراف خاطر خان گردید و بحبس و قید ایشان اشاره نمود و اینمعنی موجب زیادتی خوف
و هراس لاریان گردید و جناب الله ویردیخان ابواب داد و دهش گشاده ببذل و انعام و احسان اکثر متجنده لار را

از مخالفت و قلعه داری باز آورد و ابراهیم خان در جنگ و جدال آثار کرده و ملال در ناصیه احوال لاریان مشاهده نموده
دست از حصار باز داشته بقلعه رفیع که یکطرف آن بکوه پیوسته رفته متحصن گردید و عساکر منصوره در کمال قدرت
واقتدار بشهر در آمده سیبها بپای قلعه رسانیدند و ابراهیم خان قوت مصادمه و مدافعه در خود ندیده از تمرد و سرکشی
نادم و پشیمان گردیده دست در دامن عجز و استیمان زده راغب آمدن شد الله ویردیخان او را بجان امان داده
او با جمعی معارف و اعیان لار بیرون آمده اظهار عجز و مسکنت نمود و جناب خان او را اعزاز و احترام نموده بطریق
مهمان نگاهداشت که بپایه سریر اعلی آورده درباره او بدانچه رای رزین شهریاری بوده باشد عمل نماید و از متجنده و مردم
لار جمعی را که محرک مادهٔ خلاف بودند و مظنهٔ فساد و افساد داشت از میان برداشته سایر الناس را استمالت و امیدوار
گردانید و مردمی که در قلعه بودند جز قلعه سپردن چاره نیافتند و الله ویردیخان شهر و قلعه را بمعتمدان سپرده
رتق و فتق مهمات مملکت را بقاضی ابو القاسم رجوع نمود و ابراهیم خان را با متعلقان و بقیهٔ آن دودمان
بشیراز آورده خزاین و اموال و اسباب ایشان بحیطهٔ ضبط در آمد و حقیقت این فتحهای مبین هر دو که به نیروی اقبال
هر دو در یکسال اتفاق افتاده بپایه سریر اعلی عرض کرد در حینی که رایات نصرت آیات جاه و جلال در مشهد مقدس
تشریف داشت و رای جهان آرا بیورش بلخ تصمیم یافته بتهیهٔ اسباب آن سفر خیر اثر مشغول بودند مژدهٔ فتوحات
مذکور سرور افزای خاطر انور گردید و خان رفیع مکان از جانب همایون اعلی بجایزه و جلدوی نمایان سرافراز گشت
و ترلیع مطاع باحضار خان رفیع شان مذکور و عساکر فارس عز صدور یافته در اوایل سال آینده که رایات
فیروزی آیات جهت اجتماع عساکر ظفر قرین در متنزهات هرات و چمنهای دلگشای بادغیس اقامت داشت باتشون
آراسته باردوی گردون شکوه ملحق گشته ابراهیم خان را آورده تحف و هدایا که از خزاین سلطان لار بدست
درآمده بود بنظر کیمیا اثر رسانید از انجمله یکفرد تاج مکلل مرصع بدرر و یواقیت بود که از آبا و اجداد ایشان مانده
بود و در افواه و السنه مذکور است که در حینی که کیخسرو کیانی گرگین میلاد را بحکومت لار میفرستاد تاج مذکور را
باو داده بود و از ان تاریخ در سلسلهٔ ایشان مانده هر کدام قایم مقام دیگری میشده اند میپوشیدند آن را بیمن
و تبرک میجسته اند بین الجمهور مشهور است که گرگین میلاد چون بظاهر شهر لار رسید جهة دخول شهر ساعت
اختیار مینموده منجمان عجم و اختر شناسان لار سعد و نحس کواکب و نظرات قوی را بنظر تدقیق ملاحظه نموده
تا مدت هفت سال ساعتی که بدرجات و دقایق موافق و از نحوست و عیوب نجومی خالی باشد نیافتند بعد از
انقضای هفت سال ساعتی سعد که دلالت بر ثبات و بقای دولت نموده مبرا از عیوب بود اختیار نمودند که

وکرکین هفت سال درکنار شهر توقف نمود تا در روز معهود که مختار ارباب تنجیم بود داخل شهر شد و از ان تا حال
که قریب بچهار هزار سال است نسلا بعد نسل اولاد او دران دیار حکومت نموده هیچ پادشاه ذو شوکت را تسخیر آنملک
تیسر پذیر نرفته بخراجی از ولایت آنجا راضی میشده اند و همچنین بین الناس مشهور است که حکماء عجم طلسمی در آنجا ساخته
بودند که ساخت آنملک از عبور سُم ستور بیگانه مصون بوده باشد و از حکمت بالغهٔ ایزدی درین زمان فرخنده
نشان آن طلسم بدست اقبال و سرپنجهٔ اقتدار ملازمان درگاه سپهر مثال شهریار بلند قدر بیهمال شکسته
آنولایت بتصرف اولیای دولت قاهره درامد چون در کتب تواریخ ملوک عجم ازین قبیل هذیانات که خارج از
دوایر عقول و بیرون از احاطهٔ قبول ادراک ذوی العقول است بسیار نقل نموده اند راقم حروف نیز در باب اختیار
ساعت و تاج و طلسم آنچه از افواه و السنه مسموع شده بود مقید بصدق و کذب آن نشده چون در نظر عقل زیاده
بعید نمینمود درین صحیفه درج نمود بالجمله چون ابراهیم خان در ییلاق باوغیس بشرف آستانبوسی مشرف شده
مقرر شد که دران سفر بدستور بطریق مهمان در منزل اندور دیخان باشد و چون دران سفر در اردوی عظیم
بیماری شیوع یافت مشار الیه نیز مریض گشته معالجات اطبا مفید نیفتاد تا آنکه شحنهٔ طبیعت دست از محاربت
ملک بدنش کوتاه کرده از شکنجهٔ هستی خلاصی یافت مشار الیه جوان قابل مستعد درویش نهاد عاشق پیشه شاعر
طبیعت بود و اکثر علوم متداوله را مطالعه نموده در علم موسیقی و ادوار مهارتی تمام داشت اما بسیار تنگ عقل و ساده
لوح بود جز و ناری که در امر حکومت و ضبط و ربط مملکت بسیار درکار است کمتر داشت و در آغاز جوانی بنشاء
افیون راغب و بافراط خوردن آن معتاد شده بود القصه در سی و پنج سالگی بعالم بقا پیوسته دولت از ان
دودمان منقرض گشت و از انطبقه جز نامی در عالم نماند ذکر وقایع احوال سوانح اقبال که در سال فرخ فال بارس
ترکی مطابق سنه احدی عشر و الف که سال ششم و هم جلوس سعادت پیوند شاهی ظل اللهی است بوقوع آمد نوروز این سال
همایون فال در روز پنجشنبه بیست و ششم شهر رمضان المبارک واقع شد مزاج افسرده روزگار که از علل و امراض
بارده شتا از اعتدال افتاده بود بصحت و استقامت گرائید بهار عالم آرا با هزاران خرمی و دلگشائی جلوه
ظهور نموده عالم پیر طراوت جوانی از سر گرفت بساط خوشدلی و نشاط در نزهت آباد جهان گسترده گشت یعنی
خسرو سیارگان پیرایه بخش شرف مسند و اقبال گشته قدم بر بساط جهان آرائی نهاد و معرکه آرای عالم عنصر
بآراستگی و پیراستگی سپاه ریاحین پرداخته لوای بلندنامی برافراخت اردوی ظفر قرین در ساعت سعد
از دار السلطنت هراة بصوب بلخ در حرکت آمد بعد از قطع منازل چون حدود قلعهٔ اندخود مضرب خیام فلک احتشام

گشت حسین خان شاملو بعرض اشرف رسانید که چون این قلعه بر سر راه واقع است ممکن است که در وقت فرصت
از جمعی که بحراست این قلعه قیام دارند تعرض به مترددین اردوی معلی رسد پس اولی اینست که اول این قلعه را بدست
آوریم که راه تردد بر لشکریان کشاده باشد اکثر عقلا این رای را صایب شمرده عنان عزیمت بدان صوب در حرکت آمد
و بفیروزی و اقبال در پای قلعه نزول نمودند در همان روز اطراف و جوانب قلعه را با مرا و نامدار و عساکر ظفر شعار
و طوایف لشکر نصرت آیات قسمت نموده مورچلها قرار یافت عساکر نصرت شعار قلعه را مرکزوار در میان گرفته
شروع در حفر نقب و جر نمودند و شب سور نکشیده سیصد عدد توپ و ضربزن و باولیج که همراه بود با ده هزار
تفنگ بیکدفعه سر دادند آواز رعد آسای توپ و تفنگ غلغله و ولوله در زمین و زمان انداخته گوش فلک را
کر ساخت روز دیگر از اطراف و جوانب هجوم نموده بخندق داخل شده از میان آب خندق خود را بپای حصار
رسانیدند ساکنان قلعه اند خود از همه طرف بلا را نجود محیط یافته از هجوم شجعان لشکر قزلباش چنان خوف و هراس
برایشان استیلا یافت که جز طلب امان چاره نیافته دست در دامن استکانت زدند و خلایق در کمال
اضطرار نزد مومن بی جمع شده عجز و بیچارگی خود و استیلاء لشکر قزلباش اظهار نمودند و او را بمصالحه و استیمان
راغب ساخته باتفاق مشارالیه وجود او زنکیه بدر خانقاه شیخ و مقتدای خود که بعزیزان مشهور بود در رفته التماس
نمودند که قدم رنجه فرموده بیرون تشریف برد و خط امان جهت محصوران حاصل نماید و چنین مذکور شد که مقتدای
مذکور نیز که خود را از زمرهٔ اهل الله معدود میدانست در عالم کشف و مجاهدت یافته بود که استیلاء لشکر
قزلباش برین قلعه در لوح قضا بالقلم تقدیر نگارش یافته و ستیزه با خصم قوی دست بخون خود بازیدن و پای
از دایرهٔ سلامت بیرون نهادنست نخست دو سه کس از مریدان و معتمدان خود را بپایهٔ سریر اعلی بیرون فرستاده
عجز و افتقار و مسکنت ساکنان حصار را معروض داشت که اگر مرحمت پادشاهی شامل حال این گروه گردد
قلعه را بتائید بخت و اقبال بر روی دولت بی زوال میگشایند و التماس عفو تقصیرات و جرایت بی ادبی مومن بی
که قلعه بر روی ملازمان موکب همایون بسته نمود حضرت اعلی شاهی بزبان الهام بیان برفق و ملایمت با ایشان
در تکلم آمده نوید عاطفت و جان بخشی بمومن بی و عامهٔ خلق آن دیار دادند و مسوده اوراق را طلب فرموده
حکم استمالت باسم مومن بی و ساکنان قلعه در قلم آورده خلاصهٔ مضمون آنکه نهضت همایون ما باینطرف بمحض
معاونت و امداد سلاطین زادهای جانی بیکی اتفاق افتاده ما را طمعی درینولایت نیست و هرگز در خاطر اخلاص گزین
جز رفاه حال و آسودگی کافهٔ خلایق و عباد الله نبوده با طوایف امم صلح کل داریم و ما را بمذهب و ملت کسی کاری نیست

شاید صدق ایمعنی از اطوار مردم مرو و نسا خاطر نشان ایشان شده باشد که از تاریخی که بحیطهٔ تصرف و تسخیر اولیای دولت قاهره
۱۵۶۳
در آمده در مساجد و معابد اهل سنت و جماعت و طبقهٔ علیهٔ شیعه هر یک بشیوه و شعار خود سلوک مینمایند و بهیچ افرنده
تکلیفی که مکروه خاطر ایشان باشد نشده و نمیشود مومن بی و جماعهٔ اوزبکیه هر کس برضای خود اراده ملازمت سلاطین
زادها داشته باشد توقف نماید و هر کس میرود مختار است و رعایا و عجزه آسوده حال برعیتی خود مشغول باشند که
از عساکر منصوره آسیبی بر ایشان نمیرسد و فرستادکان استمالت یافته در کمال فرح و انبساط عود نمودند از ورود
این منشور عاطفت خاطر خلایق اطمینان یافته همان لحظه عزیزان با سی چهل نفر از اشراف و اعیان و مریدان بیرون
آمده بسعادت ملازمت و کورنش همایون مشرف شد و حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بشیوهٔ شعار اوزبکیه که با مرشد
القوم پیر مریدانه سلوک مینمایند بعزیزان سلوک نمودند و التماس نموده که عساکر منصوره را امشب از کار کردن
محاربه منع نمایند که فردا مومن بی محقق پیشکش از جانب خود و ارباب و اهالی سرانجام نموده بیرون می آیند و حضرت
اعلی چون قدغن فرموده بودند که امشب تفنکچیان آهنین جنک از هر محل رخنه در حصار انداخته سوراخ کنند و اول
صبح کرنا کشیده بقلعه یورش نمایند و فرمان بران باهتمام در کار بودند و باحتمال مکر و حیل که قلعه داریرا از آن کزیر نیست
حضرت اعلی اعتماد بسخن ایشان ننموده فرمودند که اکر در قول خود صادقند همین لحظه بیرون آیند که ما را به پیشکش ایشان
احتیاج نیست والاصبح آماده مصادمه و محاربه باشند چون آخر روز وقت نماز عصر بود و ایشان جهت ادای
نماز اضطراب داشتند حضرت اعلی جهت اطمینان قلوب آنجماعت را رخصت نماز دادند که در بارکاه معلی نماز
کذارند و پیشنماز ایشان از روی اطمینان خاطر قوم را امامت نموده بمذهب خود نماز کردند و اهتمام عساکر منصوره را
در تسخیر قلعه بجد کمال مشاهده نموده متقبل شدند که همانساعت مومن بی را بیرون آورند و رخصت یافته بقلعه رفتند
و فی الفور مومن بی با طبقهٔ اوزبکیه و عزیزان و اشراف قوم بیرون آمده بسعادت کورنش سرافراز شدند حضرت اعلی
بنظر اعزاز و احترام دران طبقه توجه فرموده خاطر ایشان بتفقدات پادشاهانه و سخنان مرحمت آمیز اطمینان بخشیده
خلعت امان عنایت فرمودند و رخصت معاودت ارزانی داشتند و مومن بی از رفتن بقلعه ابا نموده حضرت اعلی
امر فرمودند که امشب بمساکن خود مراجعت نموده فردا بملازمت آیند و آنجماعت در کمال فرح و انبساط خاطر از
نهب و غارت و سفک دما و هتک عرض و نوامیس جمع نموده بقلعه عود نمودند و علی الصباح دروب قلعه را
مانند ابواب فتح و اقبال بر روی اولیای دولت بی زوال کشاده تمامی سادات و قضات و علما و اشراف و اعیان
بدرکاه فلک مناص آمده جبههٔ اخلاص بر زمین نیاز سودند و مجلس آرایان بساط اقدس بارکاه معلی را در کمال شکوه

وهیبت و غایت جلال و سطوت آراسته انجاعت را بار دادند و همگی بسعادت بساطبوس فایز گشته بخلاع فاخره
سرافراز گشتند و مومن بی رخصت رفتن بخدمت باقیخان طلب نموده نواب کامیاب در عالم حقیقت و پاس حقوق
نمکخوارگی او را استحسان فرموده رخصت رفتن دادند و الکا اندخود به نتیجة السلاطین محمد سلیم سلطان عنایت شده
عرب بهادر را باتالیقی او معین گشته مقرر شد که بنیابت سلطنت پناه مومی الیه بحکومت آن ولایت قیام نماید و وزیر بیگیرا
در رفتن و ماندن مختار گردانیدند از ملازمان موکب سعادت قرین محمد قلی بیک ایشک اقاسی عرب گرلو بکوتوالی قلعه
مامور گشت که با یکصد و پنجاه نفر سوار تفنگچی حراست قلعه نماید ارباب و رعایا امید وار مراسم و اعطاف شاهنشاهی
گشته بر سر محصولات خود که بحصاد رسیده بود رفتند و در همان روز ملازمان و مردم مومن بی احمال و اثقال او را
بار کرده از راه کرکی روانه کنار آب شدند و خود تا نیمروز در مجلس بهشت آیین بود بعد از تفرق عوام الناس مجلس
خاص انعقاد یافته جرعهای دوستکامی بگردش آمد و حریفان سرگرم باده نشاط گشته هرگونه حکایات بمیان
آمد و حضرت اعلی سخنان حقیقت بنیان که بر حسب کلام الملوک ملوک الکلام آویزه گوش خردمندان تواند بود بر
زبان الهام بیان آورده بمومن بی خطاب فرمودند که دعای ما بباقیخان برسان و بگو که بر همگنان معلوم است
که امروز وراثت ممالک عبدالله خانی باین دو طفل که ازان دودمان باقی مانده اند منحصر گشته مقتضی مروت و فتوت
نیست که تو ایشان را از ملک موروث خود آواره ساخته خود بتغلب بر تمامی ملک موروثی ایشان رقم اختصاص
کشی در سوابق ازمان همیشه میانه سلسله علیه ایشان نیران قتال و جدال اشتعال داشته حالا که پناه باستان ولایت
نشان ما آورده اند غرض اصلی از معاونت و امداد ایشان حصول نیکنامی است که در صحایف روزگار نگاشته
کلک سخنوران بلاغت شعار گردد با وجود عداوت قدیم بعجز و توسل والتجا اغماض عین از خصومت و دشمنی کرده
در مقام امداد ایشان شده ایم و بجز نام نیک مطلب دیگر در خاطر نیست اولی این است که باقیخان نیز نصایح مشفقانه
ما را بسمع رضا اصغا نموده قطع طمع از مملکت بلخ و توابع نماید و بممالک ما وراء النهر و ترکستان که بدست او در آمده
قانع بوده شکر نعمت باری تعالی بجای آورد و قدم از دایره انصاف بیرون ننهد چه هرگاه دو پادشاهزاده که
ازان دودمان باقی مانده اند از مملکت وسیع اجداد خود باین محقر راضی شده باشند که اوقات گذران ایشان
باشد مضایقه دران کردن ناانصافیست و پسندیده خدا و خلق الله نخواهد بود و هرگاه باقیخان بدین قاعده
سلوک نموده با ایشان در مقام عطوفت و پدر فرزندی بوده باشد ما نیز با او در مقام وداد در آمده ترک صدمات
نزاع و جدال نموده بنوع خاطر مراجعت مینمایم و اگر ناانصافی کرده خواهد که بالکلیه وارثان ملک را از حق موروثی

محروم نماید چون امداد ایشان بر ذمت همت پادشاهانه لازم گردیده و این نهضت همایون بجهت معاونت ایشان
اتفاق افتاده آنچه بحیز ظهور رسد معذور خواهیم بود ما رفع حجت از خود کردیم بعد از ادای این سخنان دلاویز حقایق بنیان
قامت قابلیت مومن بی را بخلع فاخره و جیقه و کمر مرصع آراسته رخصت دادند و او سرمست باده التفات شاهی از مجلس
بهشت آیین بیرون آمده روانه شد و حضرت اعلی جام امانی و آمال مومن بی را از باده عواطف خسروانه لبریز گردانیده یکعدد
صراحی نقره مملو از راح ریحانی که در خمخانه خرد و آگاه دلی پرورش یافته خمارشکن و سرمستان شراب غفلت و آگاه دلان را
مایه مزید آگاهی تواند بود و با پیاله طلا و پیشانداز زربفت ازلی او فرستادند که در راه دفع خمار نماید مردم ولایت
اندخود و اوزبکیه که دران ولایت بودند مبلغی بعلت مال امانی متقبل میشدند که بدیوان اعلی رسانند همت خسروانه
رقم بخشش و احسان بران کشیده اینمعنی موجب ازدیاد دعاگویی گردید ذکر قضایایی که بعد از تسخیر قلعه اندخود روی
داده و وقایع احوالی که در سفر خیر اثر بلخ ظهور یافت چون مومن بی از خدمت اعلی روانه گردید خبر رسید که باقیخان جنود
و سپاهی از جیحون عبور نموده باینطرف آمد اما محقق نبود روز دیگر اردوی گردون شکوه از پای قلعه کوچ کرده در خواجه
دوکه نزدیک باندخود است نزول نموده یک روز دران منزل بانجاح مطالب و حصول مدعیات ارباب و اعیان اندخود
پرداخته روز دیگر کوچ کرده در دو فرسخی خواجه دکه نزول فرمودند درین منزل بتحقیق انجامید که باقیخان با بیست هزار
کس از جیحون عبور نموده بطرف بلخ آمد حضرت اعلی بتصور آنکه باقیخان قدم جلادت پیش نهاده اراده مقابله با موکب
همایون شاهی دارد چون امیدواری بلطف و نصرت حضرت باری عز اسمه زیاده از حد بیان بود اظهار مسرت و شادمانی
نموده فرمودند که در اردوی معلی نقارهای شادیانه بنوازش درآوردند و بترتیب مقدمات جنگ پرداخته قراول
چرخچی دست راست و دست چپ و یوکرگچی لشکر و صد و بیست عرابه توپ و تفنگچی و سایر اسباب محاربه ترتیب
داشتند و رای جهان آرای برین قرار یافت که تا حوالی رود جیحون استقبال جنود مخالف نموده در هر جا که با ایشان
تلاقی روی داده صف قتال آراسته شود و آنچه مقدر الهی بوده باشد از مکمن غیب بحیز آید تاخیر و تهاون را مصلحت
ندیدند از یار محمد میرزا و شاه خواجه و رفقای ایشان که صاحب وقوف شوارع آن ولایت بودند تحقیق راهها نموده
فرمودند که یار محمد و رفقا از هر راه که مناسبتر و آب بیشتر باشد روانه شوند که عساکر اقبال از قلت آب در عذاب نباشند
یار محمد میرزا و ریش سفیدان اوزبکیه مخالف رای همایون اختیار نموده معروض داشتند که تعجیل در امر محاربه موافق
مصلحت نیست بلکه صلاح دولت درانست که اردوی کیهان پوی بجهت کثرت لشکر و انبوهی خلایق باهستگی
کوچ نموده جنگ را در حیز تاخیر و تراخی انداخته چه مطلب ایشان آن بود که طوایف اوزبکیه که سالها نمک پرورده سلسله

عبد الله خان اند مصلحت وقت و حفظ حال خود را در موافقت باقیخان اختیار نموده مطیع و منقاد او گشته اند و حالا که
موکب نصرت قرین همایون شاهی بدینصوب در حرکت آمده و خوف و دهشت بر آنجماعت استیلا یافته قرار داد
خاطر آنها آنست که همت بلند نهمت شاهانه بتسخیر ولایت ماوراء النهر و قلع و استیصال اوزبکیه مقصور است بالفرورده
بر سر باقیخان جمعیت نموده بقدر مقدور در مدافعه میکوشند و هرگاه بر ایشان ظاهر شود که حضرت اعلی شاهی ظل اللهی
طمع درین ملک ندارند و غرض ازین نهضت احیای سلسلهٔ عبد الله خانست و صاحب اختیار آنولایت بدستور
امراء اوزبکیه خواهند بود رفته رفته لشکر روی بتفرقه و پراکندگی خواهد نهاد و هر روز یکفرسنخ پیشتر میرویم جمعی از اوزبکیه
استقبال موکب سلاطین زادها خواهند نمود و مکنون ضمیر انور بی جنگ و جدل بمنصهٔ ظهور جلوه گر خواهد شد هر چند
این رای موافق صوابدید اشرف اعلی نبود اما چون ریش سفیدان اوزبکیه غلو داشتند و بعضی از دولتخواهان قزلباش
نیز این رای را بر تعجیل ترجیح مینهادند و نیز معلوم نبود که باقیخان ارادهٔ جنگ دارد یا نه چه مذکور میشد که او بدین قصد
آمده که برادرش را از بلخ بیرون برد بعد از مشاوره و گفت و گو بدین کنکاش عمل نموده در طی مسافت تانی و در جنگ
کردن تاخیر نموده هر روز یکفرسنخ و دو فرسنخ کوچ واقع میشد از اتفاقات که مؤید قول ریش سفیدان اوزبکیه گشت
آن بود که بعد از انکه قطع مسافت بتانی قرار یافت میرزا محمد بیک نام شخصی از اعیان اوزبکیه که از اقربای یار محمد میرزا
بود با ده پانزده نفر از بهادران بجانب بلخ آمده بمعسکر سلاطین زادها ملحق شد و در خاطرها رسوخ یافت که این
رای صایب بوده و من بعد گروه گروه ازین مردم عزم آمدن خواهند نمود و یار محمد میرزا نیز از جانب جهانگیر خان
یرلیغها باستمالت امرا و اعیان طبقات اوزبکیه فرستاده همه روز منتظر بودند که عنقریب صورتی روی نماید
که منتج مطلوب باشد اتفاقا این تدبیر موافق تقدیر نیامد و دو مفسدهٔ عظیم بران مترتب شد اول انکه ازین توقف
بیحاصل دغدغه کشیدگی که مخالف رای همایون بود مخالفان چیره شده خوف و دهشتی که از لشکر قیامت اثر قزلباش
بر ایشان استیلا یافته بود زایل گشت دوم آنکه آب و هوای آنولایت موافق مزاج اهل اردو نیامده و از حرارت
هوا و عفونت کرباو آنهای کل آلود که بکار میرفت بیماری در میان لشکر حادث شده بمرض اسهال شیوع یافت
و با اینحال در عرض بیست روز بحوالی شهر بلخ آمده نزول اجلال فرمودند اما بیماری لشکر حضرت اعلی را در امر
محاربه متامل و متردد ساخت و چگونه متامل نگردانند که رای متال اندیش همواره در امور حربیه بر نهایت مراتب
حزم و احتیاط مرعی میدارد و در مقابله و مقاتلهٔ لشکر ایران و توران که از قدیم الایام معظم ترین قضایای
عالم بوده چگونه مرعی ندارد و از احوال باقیخان آنچه معلوم همگنان گردید آن بود که چون از آب عبور نموده بجانب بلخ

می آمد مومن بی از اند خود رسیده شروع گرفتن قلعه و حقایق حالات عرض کرد و باقیخان ظاهراً با او عتاب و خطاب
آغاز نهاده چند روز بین الجمهور از ملازمت دور بود اما در خفیه که تحقیق احوال مینمود او شمه از عظمت و اجلال
پادشاهی و کثرت و ازدحام لشکر عرض نمود و خاطر نشان کرده که جنود اوزبک را بهیچ وجه قدرت مقابله و مقاتله
با جنود ظفر ورود قزلباش نیست باقیخان در بحر تحیر افتاده نه روی بازگشتن و نه رای پیش آمدن داشت اما
روز بروز توقف و عنان کشیدگی لشکر قزلباش خوف و هراس از خاطر اوزبکیه زایل ساخته اندکی جیره شدند
و از اطراف و جوانب جمعی باو ملحق شده در اردوی اوزبکیه نیز جمعی فراهم آمد و باقیخان بحوالی شهر آمده در استحکام
برج و باره و تعمیر فصیل و دروازه سعی نمود و در سواد شهر قریب بقلعه محل مناسب جهت نزول لشکر اختیار
نموده پشت بقلعه و دیوار بست شهر داده اقامت نمود و در پیش اردو خندق کنده عقب خندق را بتوپ
و تفنگ استحکام داد چون قدرت جنگ روبرو در خود ندیده قرار داد که بدین نسق حراست شهر و قلعه نماید
و تا بیست روز لشکرهای ایران و توران مقابل یکدیگر نشسته بودند اهل علم شانه که در میان مردم الوس اوزبکیه
بغایت معتبر و مجرب است هرچند ملاحظه میکردند صریحاً میگفتند که جنگ سلطانی میانه این گروه واقع نمیشود جای
تعجب بود دیگر تبه قراولان جنود ظفر ورود قزلباش اندکی تیز عنانی کرده پیش رفته بودند قراولان اوزبکیه
پیش آمده بین الفریقین تقدر دست بازی شد و از طرفین دلیران هراول بیکدیگر رسیده ملاقی گشته دست
بآلت قتال بردند و شجاعان جنود اقبال مانند شیر بیشه دلاوری بر القوم حمله برده بیست و چهار نفر از بهادران نامی
گرفتار شدند و گروه مخالف عنان از جنگ کشیده پس رفتند و سرداران آن فوج بدین بهانه تمسک جستند
که یرلیغ خان درین باب صادر نشده و ما بجنگ مامور نیستیم و جمعی که دستگیر شدند خود سر آمده بودند و الحق از طرف
همایون اعلی نیز قدغن شده بود که احدی از دلیران عساکر فیروزی نشان بی رخصت اشرف اعلی بخود سر مباشر
حرب نگردند مجملا بعد از محاربه مذکور ده روز دیگر بحوالی شهر توقف واقع شد و از طرف اوزبکیه احدی بعزم رزم
قدم از دیوار بست شهر و قلعه پیش ننهاد بوضوح پیوست که باقیخان جنگ صحرا نمیکند و از سواد شهر و کوچه باغات
قدم جلادت پیش نمینهد و عقلا و ارباب رای و تدبیر صلاح نمیدیدند که گروه قزلباش بمیانه کوچه باغ درآمده
جنگ در خندق و دیوار بست شهر وقوع یابد زیرا که از پیش رفتن عاقبت محاصره و قلعه گیری پیش می آید و محتمل است
که بامتداد کشد و بیماری لشکر اشتداد یابد و ماکولات رو بنقصان آورد و ظهور این مقدمات موجب ضعف و زبونی
لشکر قزلباش و دلیری سپاه مخالف گردد و خللها روی نماید بکرر امرای عظام و سفیدریشان عاقبت بین محفل

مقدس جمع شده مجالس خاتقی الانعقاد یافت واز هر گونه حکایات بمیان آمد حضرت اعلی فرمودند که غرض ما ازین نهضت
امداد سلاطین زادها و حصول نیکنامی بود اکثر باقیخان بنوعی که همیشه لاف میزد ده بمقابله موکب همایون می آمد مانیز
صف قتال آراسته آنچه مقدر الهی بود بظهور میرسید حالا که او از جنگ روبرو تقاعد ورزیده صرفه کار خود ملاحظه
مینماید ما جرا ملاحظه نکنیم و لشکر را بمیان دیوار بست و کوچه باغ مقابل توپ و تفنگ درآوریم و مع هذا بیماری
درمیان لشکر اشتداد یافته هر روز جمعی راه عدم می پویند اگر راکب جهل و غرور بوده بلاملاحظه حمیت و غیرت
دنیا درین ولایت توقف نمائیم موجب استیصال سپاه منصور و اختلال عظایم امور دولت است طریق
صواب آنست که درینوقت بجهت غمخوارگی لشکر نفیون دوراندیش عملنموده عنان عزیمت بصوب مراجعت انعطاف
دهیم اگر باقیخان بعزم تعاقب از پشت خندق بیرون آید عطفه عنان نموده بمدافعه پردازیم والابسلامت کوچ
کرده بتوفیق الله تعالی معلولان سپاه را بمامنی رسانیم که اگر مقدر الهی بوده باشد مرتبه دیگر مکنون خاطر انور
بروجه جمیل جلوه ظهور یابد القصه در روز نهم شهر محرم الحرام اردوی گردون شکوه کوچ کرده از رود خطب
عبور نموده فرود آمدند و درین کوچ ظاهر شد که دو ثلث لشکر ظفر اثر سقیم المزاج و بیمارند و ثلث دیگر بلکه بیشتر
بیماردار و بیمارداران خود از مشغله بیمارداری بهیچ چیز دیگر نمیتوانند پرداخت تا بقتال و جدال چه رسد از
مشاهده این حال عزم بازگشتن در خاطر انور رسوخ یافته مشخص شد که اگر فی المثل هفته دیگر تاخیر در مراجعت واقع
میشد احوال مردم اردو بنوعی مختل میگشت که العیاذ بالله اصلا اصلاح پذیر نبود و بالجمله روز عاشورا در کنار آب
خطب توقف نموده بلوازم تعزیه سید الشهدا و لب تشنگان بادیه کرب و بلا قیام فرمودند صبح روز یازدهم العود
احمد بر زبان آورده کوچ شد امرا و چرخچی را امر فرمودند که در نیم مرتبه چند اول بوده از عقب لشکر آیند و بنوعی
که مقرر شده بود در نیم فرسخی اردوی همایون نزول مینموده باشند درین مرحله دو فرسخ قطع نموده فرود آمدند
و بعد از لحظه از جانب امرا عظام که در عقب بودند خبر رسید که سپاهی از جانب مخالف نمودار شده آهسته آهسته
پیش می آیند حضرت اعلی شاهی متوقف فرمودند که اگر سپاه مخالف بعزم جنگ پیش آمده آهنگ محاربه را ساز دهند
ایشان نیز بمدافعه قیام نموده ما را خبردار کنند و اگر اوزبکیه رای جنگ نداشته باشند و بجهت حفظ حال خود احتیاطی
نمایند غازیان نیز محاربه را در باقی گذاشته آهسته آهسته خود را باردوی همایون رسانند بنوعی که قرار یافته
در نیم فرسخی اردو نزول نمایند و چون سرداران هشیار طبع بلوازم پاس و کشیک قایم بوده تا در الکاء مخالف
باشیم لحظه غافل نبوده از شبیخون ایمن نباشند و بعد از اندک زمانی خبر رسید که جمعی کثیر از لشکر اوزبک بعزم

محاربه پیش آمده از آب گذشتند و تیز عنانی کرده خود را بغازیان رسانیدند و فیمابین نیران قتال اشتعال یافته کار از ملاحظه
و احتیاط گذشته حضرت اعلی ابن حسین خان و بعضی از امرای جغتای را بمحاربت اردو تعیین فرموده بفیروزی و اقبال
سوار شده عطفهٔ عنان فرمودند و بیست عرابه تفنگچی را پیش فرستاده دست راست و دست چپ قول همایون را بمردان
کار و دلیران معرکه پیکار استحکام داده علمهای ظفر و اقبال کشوده بمقابلهٔ اعدا اشتافتند و بعضی از امرا کوبک لشکر چرخچی
تعیین فرموده پیشتر فرستادند و قول همایون متعاقب در حرکت آمد و چون قریب یکفرسخ و نیم از اردوی معلی جدا شده بمعرکه
قتال نزدیک شدند غازیان عظام یکی از بهادران اوزبک را که دستگیر شده بود آوردند از تقریر او چنین معلوم
شد که در وقتی که خبر کوچ کردن اردوی کیهان پوی بباقیخان رسیده متفکر شدند که آیا سبب مراجعت چه بوده
باشد جمعی حمل بر عجز و زبونی کرده گفتند که فرصت را از دست نداده تعاقب ایشان میباید کرد و باقیخان نیز جانب
آن طبقه گرفته در تعاقب مبالغه داشت و جمعی دیگر از ریش سفیدان و اتالیقان روزگار دیده کار آزموده قضیه
شاهی بیکخان اوزبک را تقریر نمودند که در وقتی که خاقان سلیمان شان شاه اسمعیل علیه الرحمة والغفران لشکر بر سر
او کشیده بخراسان رفت و او در قلعهٔ مرو متحصن گشته بمحاربه اقدام ننموده حضرت شاه از محاصره ملول گشته آوازهٔ
مراجعت شایع ساخته یکمنزل کوچ کرد شاهی بیکخان بی تابی کرده بتعاقب کردن بیرون آمد خاقان سلیمان نشان
عطفهٔ عنان کرده فیمابین محاربه بوقوع پیوست و ظفر و اقبال قرین حال آن پادشاه شیر دل گشت و محتملست
که حضرت شاه همچنان خواهد که با شما همان معامله پیش برد که جد امجد او با شاهی بیکخان پیش برد بدین جهت مصلحت در
تعاقب نمی بینیم بالاخره از غلوی بهادران جنگجو لشکریان بتعاقب بیرون آمدند و بکنار آب رسیده فی الفور عبور
کرده آماده قتال شدند القصه ازینجانب امرا عظام بآئین شایسته بجنگ مشغول گشته از جانبین داد دلاوری
دادند بکتش خان استاجلو که هراول چرخچی و پیش جنگ بود حملات دلیرانه نموده مخالفان را تا کنار آب دوانیده از آب
گذرانید درین اثنا آوازهٔ توجه موکب همایون شاهی بمعرکه رسیده بکتش خان و نجف قلیخان شاملو با جمعی از دلیران
لشکر فیروزی اثر باستظهار لشکر قول از آب عبور نمودند و در آنطرف آب معرکهٔ رزم و پیکار گرم گردیده تا غروب
آفتاب بازار گیر و دار گرم بود بعد از غروب به نیروی اقبال بی زوال شاهی نسیم ظفر و فیروزی بر شقهٔ اعلام ظفر فرجام
امرا و ملازمان موکب اقبال وزیده شکست بر لشکر مخالف افتاد و تا هوا تیره و تار نشده بود غازیان مخالفان را تعاقب نموده
سر فرنده می آوردند و در وقتی که مشاعل خورشید مماثل در قول همایون افروخته گشت خبر شکست مخالفان رسید
حضرت اعلی کس بقدغن نزد ایشان فرستادند که چون شب بمیان آمد احدی از غازیان در آنطرف آب توقف ننموده

بازگردند بعد از لحظهٔ که خاطر از کید و مکر مخالفان جمع گردید موکب همایون شاهی بجانب اردو در حرکت آمده در دولتخانهٔ
همایون نزول فرمودند تا چهار دانگ از شب گذشته متوجه دیدن سرها و اخترمها بودند عبدالرحمن نامی از مردم معتبر
اوزبکیه دستگیر شده بود چون بنظر اشرف درآمده نام و نسب خود بیان کرده حضرت اعلی او را شناختند چنانکه
عادت رضیه و خصایل مرضیهٔ اشرف اعلی است که با گرفتاران تخصیص جمعی که طریقهٔ آشنائی داشته باشند عمل مینمایند
با او عمل نموده فرمودند که بند از دست او گشودند و رخوت خون آلوده که در بر داشت بیرون کرده رخوت پاک
از قبچاقخانهٔ خاصهٔ شریفه آورده در و پوشیدند و سایر گرفتاران در همانشب بیاسا رسیدند و از لشکر قزلباش
سوای شریفخان بیک برادر محرابخان قاجار کسی که نام و نشان داشته باشد ضایع نشد و جمعی صلاح اندیشی کرده
چنین تقریر کردند بهتر اینست که موکب همایون مراجعت نموده صبحی کوچ بطرف بلخ واقع شود که باقیخان و اوزبکیه را
دیگر قدرت محاربه نیست و جرأت مقابله با عساکر اقبال ندارند اما چون رای صایب حضرت اعلی عزم مراجعت
جزم کرده بود و بیماری در میان لشکر اشتداد داشت باحتمال ظفر بسخن بیهوده گویان طریق سلامت را از دست
نداده فسخ آن عزیمت نفرمودند و باین قدر فتح و ظفر از جای نرفته ترک قرارداد خاطر اشرف نکردند و الحق در آنوقت
هیچ فتحی شایسته تر از ان نبود و هیچ تدبیری جهت اصلاح حال لشکر از ان صایب تر نمینمود قریب بنصف شب بود
که امرا (بامداد) از معرکه رزم بازگشته بملازمت رسیده زبان به تهنیت فتح و فیروزی گشادند و بنوازشات خسروانه سرافراز
گشتند و مقرر شد که بقاعده که قرار گرفته نیم فرسخ از عقب اردو می آمده باشند و حزم و احتیاط را از دست نداده
اگر احدی از ضعفا و لشکر در عقب مانده باشد همراه آورند و هر کس از بیماران فوت شود اگر توانند باردو رسانند
و الا در همانجا دفن کرده چنان نمایند که مدفن معلوم نباشد و هر روز جمعی از یوزباشیان و قورچیان بطرف دست
راست اردو و جمعی بطرف دست چپ تعیین می یافتند که نیم فرسخ بلکه کمتر میرفته باشند و اگر احیانا اوزبکیه اراده
داشته باشند علی الغفله دست بروی نمایند بضرب تیغ آبدار منع نمایند مجملا آنچه لازم حزم و احتیاط بود مرعی
داشتند و چون در اندخود نزول اجلال واقع شد ضبط و نسقی که در باب نهب و غارت و اسیر نمودن بود برطرف
شد و مردم غارتگر باطراف و جوانب خصوصا شبرغان رفته آنچه می یافتند می آوردند و اردوی معلی یک روز در
پای قلعه توقف نموده اکابر و اعیان و قاضی و مفتی و کل سکنهٔ قصبهٔ اندخود را نام نویس کرده هر خانه وار برای یکی
از اهل اردو سپردند که با استران و شتران خود حمل کرده روانهٔ خراسان و عراق نمایند بطرفة العین قصبهٔ آن
معموری ویرانه گشت و بسیاری از نسا و صبیان بذل اسیری گرفتار آمدند و کم کسی بود که (دو سه الی) اسیر اندخودی همراه نداشت

و در سوابق ازمان که از سلاطین اوزبکیه بخراسان و سلاطین روم باذربایجان بقصد مملکت گیری یا نهب و غارت می آمدند
چون اسیر نمودن عیال و اطفال مسلمین جایز میداشتند و از بلاد شیعه اسیر میکردند و بادی این امر شنیع ایشان شده بودند
روزگار انتقام آن از ایشان کشید و چون گمان آن بود که باقیخان در غیبت موکب همایون لشکر تاخت و غارت
سرحد خراسان فرستد متوجه استحکام قلعهٔ بار وجاق شده امارت آنجا را از نظر علی سلطان شاملو که شایستهٔ آن
نبود تغییر داده بیوسف علی خان ولد بوداقخان چگنی که حاکم مشهد مقدس معلی بود تفویض یافت و بیرام علی سلطان برادر
او را نیز در آن حدود الکا داده بکومک برادر تعیین فرمودند و مایحتاج لشکر او از زره و اسلحه و یراق و ضروریات
قلعه و آذوقه بر وجه لایق سرانجام یافته و حکومت مشهد مقدس بمحرابخان شفقت شد و در نیمدت بکتاش خان
و ملکش سلطان پسرش رخصت یافته بمرو و تیول خود داخل شدند و در دار السلطنهٔ هرات بمسامع جلال رسید
که باقیخان لشکری بچپکتو فرستاده و اراده دست درازی بسرحد خراسان دارند حضرت اعلی فوجی از عساکر
منصوره را بر سر آنجماعت فرستادند بایلغار رفته سلک جمعیت آنجماعت بهم زده و لشکر ظفر اثر از هم پاشیده
بفیروزی و اقبال مراجعت نمودند والحق درین سفر حضرت اعلی بنفس شریف متحمل انواع شداید گشته عساکر منصوره
زحمت بسیار کشیدند و از کنار بلخ تا مرغاب هر روز گروهی از بیماران لشکر فوت میشدند و در راهها دفن مینمودند
و چون نواب کامیاب قدغن فرموده بودند که بیماران را در راه نیندازند مبادا اوزبکیه از عقب آمده مرده
کشی نمایند و آنرا پیش خود بمردی حساب نموده سر او را ببرند بسیاری از فقراء لشکر و مردم فرومایه که بیمار خود را
نمیتوانستند بار کرده بمنزل رسانید و از بیم قدغن شاهی نتوانستند انداخت هنوز آخرین رمق از حیاتشان
باقی بود که در خاک مینهادند و تغسیل و تدفین بوجه شرع صورت نمی بست و ارباب اخلاص در رضاجوئی ولی نعمت
آنرا حیات ابد شمرده اصلا ازین قضایا آثار کره و ملال از ناصیهٔ ایشان مشاهده نمیشد مجملا خلق بسیاری درین
سفر از مرض اسهال تلف شدند و تا ده بیست روز که در هرات بودند هنوز اثر آن حادثهٔ عظمی باقی بود از مشاهیر
متوفیان که درین سفر رخت بعالم بقا کشیدند سید بیک کمونه بود که اباعنجد از نقباء نجف اشرف بود و سید محمد
جد او از بغداد باشعار شاهی سیونی و تشیع بملازمت خاقان سلیمان نشان آمده بود و در سلک امراء بزرگ انتظام
یافته عاقبت در جنگ چالدران شهادت یافت و مشار الیه از زمان شاه جنت مکان الی غایته در سلک امرا
منتظم و مهردار مهر مبارک شرف نفاذ بود اگرچه در الکا تیولات و اسباب حشمت او تغییری شده بود اما منصب
مهرداری و قرب ظاهری داشت دیگر ابراهیم خان والی لار که در منزل الله ویردیخان بطریق مهمان معزز و محترم

بود بیمار شده بمرض اسهال رفت دیگر قاسم بیک یساول باشی قورشاملو که از معتبران انطایفه و در سلک مقربان
بود و دیگر میرزا یعقوب دست غیب که از سادات دار الملک شیراز و محتسب انولایت بود بدینمرض گرفتار آمده
از هم گذشت دیگر مولانا فوسی شوشتری که از موزونان و مستعدان روزگار و سخن سنجان نادره کار و شاعر بلاغت
آثار بود نهال عمرش از صرصر اجل از پای درآمده در اندخود مدفون گشت القصه از هر طایفه و هر طبقه جمعی راه فنا
پیمودند از اطناب اجتناب نموده زبان قلم را از تعداد ایشان کشیده داشت رحمة الله علی جمیع اهل الایمان والایقان

ذکر مراجعت نصرت موکب نشان خسرو آفاق بصوب دار الملک عراق بعنایت حضرت مالک الملک علی الاطلاق تعالی شانه و عظم سلطانه

چون رایات نصرت آیات از سفر خیر اثر بلخ مراجعت نمودند در دار السلطنت هرات نزول اجلال
واقع شد چند روز جهت نظم و نسق معاملات توقف نموده از انجا بمشهد مقدس رفته بانجاح مطالب و مدعیات
حکام کرام و صواحب و اعیان خراسان پرداخته همگی را بنوازشات خسروانه و خلع فاخره پادشاهانه خوشدل
و سرافراز گردانیده رخصت انصراف ارزانی داشتند و دو سه روز در آستانه مقدسه معتبره که اوقات شریف صرف نسق
سرکار فیض آثار و انجاح ملتمسات سادات و خدام و ارباب وظایف و سایر مهمات آستانه نموده از انجا
عنان عزیمت بجانب عراق منعطف ساخته روزی چند در النک رادکان خیام اقامت نصب نموده جمعی که درین سفر
خدمات شایسته بظهور آورده بودند بانعامات سرافراز گشته جمعی دیگر که در خدمات مقصر بودند از ملازمت اخراج
شدند و بعد از فراغ از ان امور از راه خبوشان شکارکنان رفته چند روزی در النگ و نشاط شکار سرور افزای
خاطر بودند و اردوی کیهان پوی و اغرق را از راه جنک مغزیه ببسطام روانه نموده خود جریده با معدودی از غلامان
رکاب اشرف بالکای درون تشریف برده به نیک و بد قلعه درون و مهمات انجا رسیده شاه علی سلطان غلام
خاصه شریفه میر جمشکزک را برتبه والای ایالت و خانی سربلند گردانیده حکومت الکاء درون را با و عنایت فرمودند
و خاطر از مهمات انجا جمع فرموده در الکاء خوار باردوی کیهان پوی ملحق شدند و سلاطین زادهای اوزبکیه را با
یار محمد میرزا و رفقا رخصت قزوین دادند که در محالی که بایشان مرحمت شده بود ساکن گردند و از راه سیاه کوه
بکاشان آمده مردم کاشان شهر را چراغان کردند تا سه شب صحبت چراغان گرم و روشنی افزای خاطر و خوشدلی
بود و از انجا متوجه دار السلطنت اصفهان گشته بفیروزی و اقبال در مقر دولت ابدی اتصال نزول اجلال
فرمودند و فصل طرب انگیز پائیز و زمستانرا در دار السلطنت مذکور بعشرت و کامرانی گذرانیده داد فراغت و
خوشدلی دادند از سوانح آنوقت آمدن ایلچیان از جانب شاهی بیگخان حاکم قندهار [illegible] همراه سلسله پادشاه والا جاه

١٦١

جلال الدین محمد اکبر پادشاه است عرضه داشت اخلاص آیین بپایهٔ سریر اعلی نوشته اظهار اخلاص و دولتخواهی و نیکوبندگی کرده
نفایس و امتعه و پیشکشهای لایق ارسال داشته بود بندگان حضرت اعلی ایلچیان او را نوازش بسیار فرموده عطایای
ارجمند ارزانی داشتند **ذکر احوال باقیخان بعد از معاودت موکب همایون از یورش بلخ** از تقریر واردین
چنین بوضوح پیوست که در وقتی که خبر مراجعت کردن لشکر فیروزی اثر قزلباش بباقیخان رسید چون غلبه و
قدرت ایشان سمت ظهور داشت متفکر شد که آیا چه صورت روی نموده باشد و تزلزلی که بجهت بیماری در اردوی
اعظم واقع بود معلوم اوزبکیه نشده بود چنانچه بتجربه پیوست اندیشهٔ آن داشت که مبادا حیله و تدبیری در ضمن آن
باشد و ارادهٔ عطفهٔ عنان داشته باشند آخر الامر باغوا و تحریک جمعی از جنگجویان سپاه را بتعاقب مامور گردانیده
خود نیز ارادهٔ سواری داشت از تقدیر ایزدی غلبه از جانب عساکر نصرت نشان بوقوع پیوست شکست بر
اوزبکیه افتاد و باقیخان مضطرب الاحوال گشته همانشب اراده نموده بود که سالک طریق فرار گشته متوجه بخارا
شود که خبر باو میرسانند که موکب معلی پادشاهی عازم خراسان شده از منزل کوچ کردند خاطر او اطمینان تمام
یافته کلاه شادمانی بر آسمان انداخت و چنین حادثهٔ عظمی باین آسانی از و دفع شده یکباره علم دولت و کامرانی
برافراخت و چون لشکر اوزبک جمعیت تمام نموده بودند ارادهٔ تسخیر بدخشان نمود و مردم بدخشان که از بیم
اوزبکیه در بیغولهای کوهستان خزیده بودند از هر گوشه سر برآورده فراهم آمدند و بدیع الزمان میرزا نامی
از نژاد خواجهای احرار که نوادهٔ دختری شاه سلیمان والی بدخشان بود بر خود والی ساخته بودند و اوزبکیه از ملک
برآمده درین دو سه سال که میان اوزبکیه فترات بود آن ولایت که بحیطهٔ تصرف میرزا مذکور درآمده بود باقیخان
چون خاطر از معاودت موکب معلی شاهی جمع وصیل نموده موکب همایون بدار السلطنهٔ هرات باز رسید
عزیمت تسخیر بدخشان نموده روانهٔ آن صوب گشته بدیع الزمان میرزا قوت جنگ صحرا در خود ندیده قلعه متحصن شد
و بدخشانیان اکثر باو بیوفائی کرده تفرقه و پراکندگی در میان ایشان افتاده عاقبت الامر باقیخان بقلعه گیری
مشغول گشته بدیع الزمان میرزا را از دست آورده از پای درآورد و آن ولایت را بیکی از امرا معتمد سپرده
در خلال این امر بعضی امرا که باو بدمظنه بودند و قصد غدری داشته اند و همانا در بلخ با یکدیگر مواضعه نموده
اراده کرده بودند که او را ضایع کرده بجانب جهانگیر میرزا میل نمایند بعد از خبر مراجعت همایون از آن داعیه
باز آمده اند اما یکی از اهل مواضعه اظهار دولتخواهی کرده نزد او زبان باظهار این راز گشوده بود و او کتمان آن
واقعه کرده درینوقت که خاطر او از توهمات لشکر بیگانه جمع شده مهم بدخشان نیز برحسب دلخواه سرانجام یافت

در مقام دفع بدخواهان درامده امراء اوزبکیه که داخل آن مواضعه بودند ببهانهٔ کنکاش جمع نموده وجمعی از دولتخواهان
وفدویان را در کمین باز داشته در اثنای محاوره با ایشان عتاب وخطاب آغاز نهاده اظهار مواضعه ایشان نمود
وآن جماعه انکار نمودند شخصی که کشف اسرار نموده بود در مواجهه کفت حکم به کرفتن اکثر الجماعه صادر شده همان لحظه
قریب بسی چهل نفر از امراء اوزبکیه که اسم ورسمی داشتند بیاسا رسیدند ودر عوض آن جماعت تربیت کردهای خود را
تعیین نموده بکامرانی واقبال بجانب بخارا عود نموده دیگر باره چمن دولتش سرسبزی آغاز نهاد وکلدی محمد
خان قزاق که در تاشکند لوای استقلال مرتفع کردانیده بود با او در مقام ملایمت درامده ریش سفیدان دولت
او بجهت تقویت مذهب تجویز مصالحه با او کرده ایلچیان فرستادند وباقیخان همیشه در فکر واندیشهٔ ولایت
تاشکند بود که از تصرف قزاق انتزاع نماید مصلحت وقت عمل نموده صلح کونه کرد ومنتهز فرصت بود وهمیشه آرزوی
آن داشت که فرصتی بدست آورده متعرض خراسان کردد شکوه سطوت قاهرهٔ شاهی وغلبه وازدحام لشکر
قزلباش که در سفر بلخ مشاهده نموده بود اندیشه مند کشته مکنون خاطر خود را بحیز ظهور نمیتوانست آورد لافهای کزاف
که پیش ازین میزد ترک نموده زبان در کام ادب کشید وبا امراء سرحد خود تحریک نمود که کس با امراء مرو ومارو جاد
وهرات فرستند که با یکدیکر ترک خصومت کرده متعرض مملکت یکدیکر نشوند ومانع آمد شد قوافل وتجار نکردند
ودر امنیت واستقامت طرق وشوارع کوشند وامراء عظام حقیقت بپایه سریر اعلی عرض نمودند واز موقف
جلال نیز حکم همایون صادر شد که امراء سرحد باهم بازکشت نموده ابواب آمد شد تجار ومترددین مفتوح بوده باشد
ومدتها بین الجانبین منازعه روی نموده تا یکدو سال در هیچ طرف دست درازی واقع نشد وولایت
خراسان بنیروی دولت قاهره مهبط امن وامان بود اما در خاطر حقیقت بنیان رسوخ داشت که بعد از
اصلاح کمال لشکریان وآسودکی سپاه ظفر پناه دیکر باره یورش بلخ اتفاق افتد بعون عنایت الهی دیر نمیتوانست
مکنون خاطر انور برحسب دلخواه بسمت ظهور یابد وباقیخان نیز پیوسته متزلزل ومترصد این معنی بود بحسب تقدیر
در سرحد بغداد وآذربایجان بعضی قضایا با رومیه دست داد که توجه موکب همیون بآنطرف اولی والزم نموده
چنانچه در طی وقایع سال آینده مرقوم کلک بیان میکردد وباقیخان را بعد از استماع این اخبار تزلزل که از
خوف نهضت همیون داشت زایل شده اطمینان تمام یافت بفراغ بال بر وساده دولت واقبال تکیه زده
بعشرت وکامرانی مشغول داشت تا آنکه زمانهٔ غدار چنانچه عادت اوست زیاده ازین باقتدار او نیاورده
در اندک روزی چنانچه بر زبان الهام بیان اشرف کذشته بود بمکافات کفران نعمت عبدالله خان بالتفاق

که دوباره باز ماند کان سلسله او کرده بالکلیه ایشان را از ملک موروث محروم ساخته بود بدام اجل گرفتار آمد در سنه ثلاثه
عشر و الف از دار فنا بعالم بقا انتقال نمود شعر اجل خانهٔ عمر برداختش ٭ که از تخت بر تخته انداختش وقایع سال مبارک
توشقان ئیل ترکی مطابق اثنی عشر و الف که سال هفدهم جلوس همایون شاهی ظل اللهی است دگرره آفتاب عالم افروز
بر اقلیم زمانه گشت فیروز ٭ زمانه کرد آهنگ طرب ساز ٭ در عشرت بروی خلق شد باز ٭ بهم پیوسته شد عقد شب و روز
نوید عیش و عشرت داد نوروز ٭ زمین گسترد مهد خسروانی ٭ بگیتی زد صلای شادمانی ٭ نسیم نوبهاری عطرسا گشت
نسیم عنبر شمیم بهار چون مشک تتار عنبر بیزی آغاز نهاده نکهت رسان مشام دلگشای گردید کوس نوروزی صدای بهجت
افزای جهان افروزی در نه رواق سپهر انداخته صلای عشرت و شادکامی بعالمیان در داد اعنی خورشید عالم آرا
که تخت نشین دار الملک فلک چهارم است در روز جمعه هفتم شهر شوال سنه اثنی عشر و الف از آرامگاه حوت بشرفخانه
حمل خرامیده لوای شوکت و اقتدارش ارتفاع آسمانی یافت جهان را خرمی تازه پدید آمد ابواب نشاط و شادمانی بر روی
خلایق گشوده گشت شهریار رزم جوی بزم جو بر سبیل معهود و معتاد در دار السلطنت اصفهان بزم آرای محفل نشاط گشته
برحسب فرمان در باغ جهان آرای نقش جهان مجالس بهشت نشان مرتب گردید و اسباب چراغان مهیا و آماده گشته
چراغها شکفتگی و افروختگی پذیرفت شعر ز بس شمع در مجلس افروختند ٭ دل روشنان فلک سوختند ٭ دران بزم روشن
چو خورشید و ماه ٭ بسی لعبتان مرصع کلاه ٭ القصه در سه شبانروز سپاهی و رعیت داد و شادکامی داده شهریار انجمن
آرا بعواطف خسروانه طرب افزای خواطر بودند از سوانح اقبال که در اوایل این سال بظهور پیوست بدست آمدن قلعه
نهاوند است که جغال اغلی که در آغاز جلوس همایون محافظان بران تعین نموده بود بعد از آنکه فیمابین حضرت اعلی
شاهی و سلطان مراد خان خوندکار روم صورت صلح روی نمود چون شرط شده بود که در حین انعقاد صلح آنچه
در تصرف منسوبان طرفین باشند کماکان مستمر بوده از جانبین تعرض نرود بدینجهت قریب پانزده سال آن قلعه در
تصرف رومیه ماند و چون الکای نهاوند خراب بود علوفه و ممر سومات محافظان قلعهٔ نهاوند از خزانهٔ بغداد داده
میشد هرچند از طرف بنابر درست پیمانی متعرض آن نمیشدند اما بر امراء آن سرحد بغایت دشوار مینمود که رومیه روزه
راه از میان الکاء قزلباش گذشته بقلعهٔ مذکوره که وسط معمورهٔ قلمرو علیشکر ملک عراق عجم است آمد شد نمایند
و مکرر حقیقت بوزرا و ارکان دولت پادشاه روم اعلام کردند که بودن این قلعه که چهار دیواری بیش نیست
منفعتی از ان بدیوان پادشاهی نمیرسد بالآخره موجب فساد و قصور بنیان مصالحه و اتحاد است اولی آنست
که این قلعه خراب شود رومیه بنابر سست پیمانی بملاحظهای دور قبول اینمعنی نکردند بعد از فوت سلطان مراد خان آتش

سلطان محمد خان پادشاه شده در ممالک روم اوباش و بیدولتان هر طبقه سر بشورش و فساد بر آورده خود را جلالی نام
کردند چنانچه در طی احوال جلالیان مرقوم قلم وقایع نگار خواهد شد نهب و غارت ممالک مینمودند و سررشتهٔ دولت
از انتظام افتاده سلطان محمد خان را از طغیان جلالیان قدرت تام بر دفع آن اختلال نبود و پاشایان سرحد نیز از وقوع
این حالات اطاعت و اذعان اوامر پادشاه خود نمینمودند غلامان بغداد بخودسری حاکمی که از جانب پادشاه منصوب بود
بیرون کرده از زون احمد نامی از آقایان بغداد را بر خود حاکم کرده علوفهٔ غلامان نهاوند را که از بغداد داده میشد
باز گرفتند و بعضی از آنجماعت بجهت باز گرفتن علوفه و مرسومات پراکنده گشته بعضی دیگر حصار نهاوند را پناه خود ساخته
سر بطغیان بر آوردند و متعرض قری و مزارع آنحدود گشته روز بروز در طغیان و بی اعتدالی می افزودند امرا عظام
سرحد حاکم بغداد را از اطوار ناهنجار ایشان اخبار نموده از آنجانب محمد آقا قپه سقل بامارت ایشان منصوب گشته روانهٔ آن
نهاوند شد سکنهٔ قلعه او را تمکین نکرده اموال و اسباب او را غارت کردند محمد آقا استغاثه بدرگاه جهان پناه
نموده از منسوبان این آستان استمداد طلبیده از موقف جلال منشور عاطفت و افضال مشتمل بر عواطف پادشاهانه
باسم آنجماعت شرف صدور یافت که ترک نافرمانی کرده پیرامون عصیان و بیدولتی نگردند و حسن خان و امرای آن
سرحد بامداد محمد آقا مامور شدند و قبل از ورود آن منشور جمعی از مردم احشام آن حوالی و رعایا و قریهٔ قلعه که از فساد
ایشان بجان آمده بودند هجوم نموده عازم آن شده بودند که آن گروه را از حصار مذکور بیرون نمایند و آنجماعت
بمدافعه و محاربه قیام نموده فیما بین نایرهٔ شورش و آشوب اشتعال داشت حسن خان جهت اصلاح این احوال
و امداد محمد آقا متوجه آنصوب شد و درین شورش و غوغا محمد آقا ترک حکومت را غنیمت شمرده سر خود گرفت از سکنهٔ
حصار که از ظهور آفت و بیم مخافت شبی بر بستر آسایش نمی غنودند ولی بیک نامی از رومیه شعار دولتخواهی این
دودمان ظاهر ساخته برجی از بروج قلعه را که او داشته بدست بیرونیان واد رومیه ازینحال خبردار گشته بین
الفریقین جنگ و جدال بوقوع پیوست و سردار آنجماعت با چند نفر بقتل رسیده قلعه بدست بیرونیان در آمد
و در خلال اینحال حسن خان بپای قلعه رسیده بقیة السیف را امان داده هر کدام بطرفی رفتند و قلعه خالی گشته
حسن خان حسب الامر اعلی بتخریب آن پرداخت و وقوع اینحال که احدی را اصلا در خیال نبود موجب اختلال امر
مصالحه گردیده هر چند از جانب همایون اعلی توجهات پادشاهانه در استحکام بنیان آن مبذول می افتاد از اطراف
امری چند که مغایر عهد و پیمان بود بظهور می آمد و پاشایان سرحد آذربایجان نیز شیوهٔ جلالیان پیش گرفته
نسبت بمردم اینطرف بی اندامیها مینمودند تا آنکه بی اختیار سفر آذربایجان وقوع یافت ذکر توجه موکب ظفر نشان بجانب

آذربایجان وتصرف درآمدن آنولایت بعون عنایت ملک منان عندلیب نغمه پرداز قلم در گلشن سخن سرائی نوای کیفیت

فتح آذربایجان وباعث توجه موکب ظفرنشان را بدانمملکت نزهت بنیان بدین آهنگ می سراید که بعد از واقعه سلطان مراد ۱۰۰۳
خان خواندکار روم وجلوس سلطان محمد خان اجامره واوباش روم وبیدولتان اکراد سر بشورش برآورده
خودرا جلالی نام نهاده بنوعی که در طی احوال جلالیان مرقوم کلک بیان خواهد گشت نهب وغارت ممالک مینمودند
وسلطان محمد خان قدرت تام بدفع آن جماعت نیافت وازین شورش وآشوب احوال مملکت بی سامان گشته پاشایان
سرحد اطاعت فرمان پادشاه نمینمودند ودماغ هریک را سودای خودسری شوریده داشت بنابران میران قبایل وعشایر اکراد
آذربایجان که طینت ایشان بفتنه وفتور سرشته شده بتخصیص اولاد شاه قلی بلبلان که زیاده از دیگران شورش طلب اند
باپیکلربیکیان رومیه مخالفانه سلوک کرده اطاعت شایسته بتقدیم نمیرسانیدند وبدرگاه جهان پناه بازگشت نموده
کسان خودرا با عرایض اخلاص نما فرستاده اظهار دولتخواهی کرده تحریک مادهٔ فساد مینمودند از انجمله ایوبه سلطان ولد
اولامه یکمرتبه باجمعی از اوباش بقصبهٔ خوی رفته دو سه ماه حکومت کرده خطبه بنام نامی همایون خوانده شعار
قزلباش شیوه خود ساختند اما حضرت اعلی شاهی ظل اللهی از نقص عهد وپیمان برحسب ولا تنقضوا الایمان بعد توکیدها
احتراز فرموده اصلا فتوری واختلافی بامر مصالحه راه نمیدادند وهرچند تغیر سلوک از انطرف بیشتر بظهور می آمد ازینطرف
در استحکام بنیان صلح بیشتر مبالغه میشد چنانچه دو سه مرتبه در سرحد آذربایجان وهمدان جمعی اجامره وبیدولتان دست
درازی بمحال رومیه کرده بودند حضرت اعلی حکام سرحد را مواخذه فرموده مفسدانرا بدست آورده بسیاست
رسانیده سرهای ایشانرا نزد پاشایان سرحد فرستادند اما شرایط وآداب صلح بنوعی که ازینطرف مرعی بود
از انطرف مسلوک نبود وبامور ناشایست اقدام نموده بی ادبیها از ایشان بظهور می آمد چنانچه احمد پاشا که در ان
اوان فرمانفرمای تبریز بود خلف بیک نام تاجر سلطان تیموری را از تجار خاصهٔ شریفه شاهی گرفته بطمع مال اورا
بقتل آورده تا موازی چهار هزار تومان عراقی مال خاصهٔ شریفه را متصرف شد ودر شروان نیز ملازمان اشرف را
که بجهت خریداری اسیر خوارج بطرف داغستان رفته بودند گرفته اموال ایشانرا غارت نمودند وحضرت اعلی
تجاهل انها حمل فرموده بتغافل پادشاهانه میگذرانیدند ومکرر اعمال قبیحهٔ پاشایان سرحد بپادشاه روم ووزرا اعظم
اعلام شد نتیجه بران مترتب نگشت ودر سلوک ناپسند اصرار مینمودند مجملا افعال ذمیمه مردم سرحد از حد اعتدال تجاوز نموده
بسرحدی انجامید که زیاده ازان تاب وتحمل مقتضای غیرت وحمیت شاهانه نمینمود ودر خلال این احوال میانهٔ غازی بیک
کرد که از اولاد شاه قلی بلبلانست ورومیان منازعه پدید آمد واو قلعهٔ قارنی یارق را استحکام داده اطاعت بیکلربیکی

تبریز نمیکرد و علی پاشا که درین هنگام بجای جعفر پاشا بیگلربیگی شده بود بجهت تنبیه و تادیب غازی بیک و متمردان اکراد
لشکر تبریز و نخجوان و ایروان را جمع نموده بر سر ایشان رفت غازی بیک ابدال نام پسر خود را بپایهٔ سریر اعلی فرستاده
استمداد نموده بخاطر فیض مظاهر اشرف رسید که چون رومیه با قزلباش بدمظنه شده و در هنگام فرصت ما بالقوه خود را
بفعل می آورند و عذر نمی پذیرند درین صورت مملکت آذربایجان و شروان که ملک موروث همایونست در تصرف
جمعی بیدولتان جلالی که با پادشاه خود هم عاصی گشته اند گذاشتن و فرصت را از دست دادن از عقل دور است
اگر درین چند روز که بیگلربیگی تبریز بر سر اکراد رفته یورش همایون بدانصوب اتفاق افتد بر سبیل ایلغار روانه شویم
و میانهٔ آن لشکر و قلعهٔ تبریز که خالی از حارس صاحب وجود است فاصله گردیم محتمل که قلعهٔ تبریز بسهولت بدست آید
و صورت مقصود که فتح مملکت موروث آذربایجان و تنبیه متمردانست باحسن وجهی چهره نماید و این اشارهٔ غیبی را
با دولتخواهان ساحت اقبال و محرمان حریم جاه و جلال در میان نهاده قرعهٔ مشاورت در میان انداختند چون مکرر
امتحان شده که آنچه در امور دولت بر زبان صدق بیان جاری شده و دل الهام پذیر تصدیق آن کرده بی شایبهٔ ریب
و گمان سمت وقوع یافته و درین ماده ضمیر صفا تنویر اشرف که مرآت صور غیبی و تجلیات لاریبی است گواهی میداد که
عنقریب این ظن بیقین پیوسته علی اسرع الحال بدین مطلب علیا فایز و کامروا میگردند لهذا آرای ثاقبهٔ دولتخواهان
بدلالت ملهم اقبال و تحریک کارفرمایان حوادث روزگار بامضای این عزیمت تصمیم یافته قرار یافت که از اصفهان
ایلغار نموده قبل از معاودت پاشا و لشکریان به تبریز رسند جناب مولانا جلال الدین محمد منجم یزدی که همیشه در تعیین
ساعات و ملاحظهٔ دقایق درجات زبان طالعش از سهم الحوادث فلکی مصون و اختیارات طبع وقادش بجانب
تقدیر رهنمونست ساعتی سعد که بسعود ناظر و از عیوب نجومی مبرا و با کواکب طالع همایون موافق بود اختیار نموده
بجهت آنکه آوازهٔ توجه موکب همایون درانولایت شیوع نیابد نخست شهرت دادند که فرنگیه لشکر بر سر بحرین فرستاده اند
و رایات جلال جهت دفع فرقهٔ ضلال روانهٔ فارس است و بعد از چهار پنج روز که این خبر باطراف و جوانب رفته
مذکور ساختند که فرنگیه فسخ این عزیمت نموده اند و قاصدی از الله ویردیخان حاکم فارس رسیده که آن مهم بنیروی
اقبال سرانجام یافته و احتیاج نهضت موکب جلال نیست حضرت اعلی فرمودند که چون مدتی است که هوس شکار
مازندران در خاطر عاطر است و با جمعی از ملازمان موکب اقبال که حاضر اند و مستعد سفر شده اند بجانب مازندران
میرویم که چند روزی درانولایت دلگشا عشرت براگردیم و از محرمان سرادق سلطنت سوای حاتم بیگ وزیر و علیقلیخان
شاملو و الله قلی بیگ قورچی باشی قاجار و بسطام آقا احمدی ازین گنگاش اطلاع نداشت و بخاطر هیچکس خطور نمیکرد

که این معنی درین اوقات از قوه بفعل آید و از غرایب حالات آنکه در انروز که در اصفهان این مقدمه تمهید می‌یافت در همان روز در تبریز
مولانا صبوری منجم تبریزی با وکیل پاشا که در قلعهٔ تبریز مانده بود ملاقات مینماید وکیل ازو تفحص مینموده که خبر آمدن شاه
به تبریز در شهر برچه نهج مذکور میگردد او چون خبری نداشته گفته که این خبر در شهر نیست شما از چه کس شنیده اید وکیل گفته
که چنین گوش زد من شنیده اما قایل نمیدانم کیست لحظهٔ این گفت و گو در میان بوده قرار یافته که از دیوان خواجه
حافظ تفاؤل درین باب نمایند از مولانا صبوری منقول است که بعد از تفاؤل در اول صفحه یمنا مقطع این غزل
بر آمد شعر عراق و فارس گرفتی بشعر خوش حافظ ؛ بیا که نوبت بغداد و وقت تبریز است ؛ مجملا تسخیر آذربایجان و شروان
پیش نهاد همت والا گردیده بتاریخ هفتم شهر ربیع الثانی بساعتی که مولانا جلال مذکور اختیار نموده بود از دار السلطنت
اصفهان بیرون آمده شب در قریهٔ دولت آباد و برخوار توقف فرمودند و از انجا به کوچ بکاشان تشریف بردند
و یک روز در کاشان اقامت داشته از انجا بمنزل بجد و بقزوین رسیده در انجا حقیقت نهضت همایون بصوب
آذربایجان بملازمان رکاب اشرف ظاهر گردید امیرگونه بیک قاجار را که داروغهٔ قزوین بود حکم شد که از
قورچیان و غلامان هر کس در قزوین باشد همراه آورده بموکب همایون پیوندد و کس نزد ذو الفقار خان حاکم
اردبیل فرستادند که با لشکرهای آنطرف که نزد او حاضر باشند بر سبیل استعجال بمیانج آمده در انجا برکاب
اقدس معلی ملحق گردد و از حدود قزوین شبا شب ایلغار فرموده بشش روز به تبریز رسیدند چنانچه از اصفهان
به یازده روز به تبریز رسیده صبح روز دوازدهم داخل شهر شدند علی پاشا قلعهٔ قارنی یارق را بصلح از غازی بیک
گرفته بود اما هنوز در انجا بود و مردمی که در قلعه تبریز مانده بودند اصلا خبر نیافتند و دران صبح که داخل شهر میشدند
بکاروان سرای شبلی رسیدند چند نفر از رومیه که در انجا بودند همان ساعت خبردار گشته بچنگ اجل گرفتار آمدند
و چون قریهٔ فهوسنج که از انجا تا شهر سه فرسخ است رسیدند رعایا و مردم انموضع تا فوج قزلباش دیدند فی الفور
شعار دولتخواهی ظاهر ساخته بی انکه از تشریف قدوم همایون اعلی خبردار گردند تاجهای خود را که در زیر زمینها
و نهانخانها پنهان کرده بودند بیرون آورده فرق مباهات خود را بدان افسر گرامی داشتند و هر کس از رومیه
در انجا بود بقتل آوردند و در پیش جیوش منصوره افتاده صدای بهجت افزای الله الله که شیوه و شعار طایفهٔ
رفیعهٔ قزلباش است باوج آسمان رسانیدند و از انجا جمعی را پیشتر فرستادند که اگر فرصت یابند خود را بقلعه
اندازند اما جمعی از اهل قلعه که بیرون آمده در میدان و بازار بسودا و معامله مشغول بودند غلغلهٔ نشاط اهل تبریز
بگوش ایشان رسیده تصور نمودند که اجامره و اوباش سرحد از خالی بودن شهر و قلعه خبر یافته بطمع مال و نهب

و غارت آمده اند احتیاط کرده مقارن وصول مقدمة الجیش خود را بقلعه انداخته دروازه‌ها را بستند و اهل تبریز از آمدن
لشکر قزلباش و موکب مسعود شاهی خبر یافته اکثر در سر خیابان بسعادت رکاب بوسی فایز گشته از غبار سم سمند جهان
پیمای که سالها چشم امید بران داشتند روشنائی دیده بینا حاصل کردند اما شهر تبریز طرفه ویرانه در نظر آمد زیرا که
دران چند سال اول که بلدهٔ مذکور از تبریزیان خالی بود رومیه در ویرانی خانها و عمارات عالیه شهر دقیقه
فرو گذاشت نکرده بودند اگرچه در تمادی بیست سال که آن مملکت در دست رومیه مانده بود رعایای غارت زده
بی بضاعت از اطراف و جوانب فراهم آمده بقدر جمعیتی شده بود اما از هر صد خانه یک خانه چنان نشده بود که از ثلث
حالت بهم رسیده باشد و حضرت اعلی بخانه مولانا وقوعی تبریزی تشریف برده در انجا نزول فرمودند مردم الکا
از رومیه آنچه در شهر و نواحی بود گرفته بپایهٔ سریر اعلی آورده بقتل ایشان مبادرت مینمودند و بعضی باحتمال
انکه مبادا از جانب اشرف جان بخشش یابند در راه بی انکه بنظر همایون رسانند مقتول ساخته سرهای ایشان
بنظر اشرف در می آوردند و الحق تبریزیان درین ماده بنوعی مبالغه نمودند که جمعی را که در عرض بیست سال با تبریزی
وصلت کرده دختر تبریزی در خانه داشتند و ازو فرزندان بهم رسیده بود پدر و برادر و اقوام آن دختر
قرابت صلبی را منظور نداشته ایشان را از زوجات و فرزندان جدا کرده مقتول میساختند و محبان اهل بیت
که بتقیه زندگانی کرده بودند علانیه شعار محبت و ولای اهل بیت طیبین و طاهرین ظاهر ساخته غلغلهٔ فرح
و انبساط بایوان کیوان رسانیدند و آنچه نهایت اخلاص و نیکوخدمتی بود از ایشان بظهور پیوست

ذکر محاربه حضرت اعلی و ملازمان موکب معلی با علی پاشا و ظفر یافتن و بدست آوردن تبریز بعون عنایت حضرت خالق الارض و السماء

فارسان مضمار سخن سرائی کمیت جهان پیمای قلم را در صحایف معرکه آرائی بدین آیین بجولان در می آورند
که در حینی که موکب جهان گشای شاهی بعون الطاف الهی داخل شهر تبریز شدند روز اول جماعت رومیه که بحراست
قلعه مانده بودند بتصور آنکه اجامره و اوباش سرحد بخیال نهب و غارت بآمدن دلیری و جسارت نموده اند قاصد
سریع السیر نزد علی پاشا فرستاده او را ازین واقعه خبردار گردانیدند و پاشای مذکور این قضیه را سهل و آسان
انگاشته عنان عزیمت بصوب مراجعت انعطاف داده در حدود مرند لشکر ایروان و نخجوان ازو جدا شده بالکای
خود رفتند و چون ادبار بآن طایفه روی داده بود و پیمانهٔ حیاتشان از بادهٔ اجل لبریز شده بود غفلت دیده بصیرت
ایشان را پوشیده از طریق حزم و احتیاط دور افتادند و مهورانه در کمال غرور روی بتبریز آوردند در منزل
دیگر قاصدی از جانب اهل قلعه بدیشان رسید که چنین معلوم میشود که ذو الفقار خان حاکم اردبیل با لشکریان خود آمده

در امدن کمال حزم و احتیاط مرعی دارند علی پاشا ازین خبر در امدن تقدیر متامل گشته با خلیل پاشا و محمود پاشا که رفیق او بودند
و عظما و ریش سفیدان عسکر در حرکت و سکون مشورت نموده چون اهل و عیال و اموال و اسباب لشکریان بالتمام در قلعه
تبریز بود و اعتمادی بر قلعه داری سکنه قلعه نداشته اند همگی متفق اللفظ پیش آمدن را صایب شمرده ازان خبر زیاده
حسابی نگرفتند و با پنجهزار کس که همراه داشتند کوچ کرده پیش آمدند روز سیم نزد اهل قلعه بتحقیق پیوست که
حضرت اعلی شاهی بنفس شریف نهضت فرموده اند قاصدی دیگر فرستاده علی پاشا را از نزول موکب همایون خبردار
گردانیده پاشا مذکور این خبر را از لشکریان مخفی داشته از غایت تهور و دلیری با کمال سفاهت و غفلت و بیعقلی
پیشتر آمده در موضع صوفیان که شش فرسخی تبریز است فرود آمده و حضرت اعلی نیز متواتر کسان آگاه دل بجهت تحقیق
حال پاشا و لشکریان فرستاده بودند و ایشان حقیقت حال و کیفیت احوال لشکر را معلوم نموده متعاقب یکدیگر
خبر میرسانیدند تا انکه مشخص شد که بصوفیان رسیده آماده حرب و قتال گشته اند و در انروز که در شنب غازان
نزول شده بود اصلا بمهم قلعه نپرداختند و از جرات و دلیری پاشای مذکور که با چنین بی باکانه پیش آمده جای تعجب بود
اگرچه در موکب ظفرقرین درین هنگام زیاده از پنج شش هزار کس نبود اما مقاتله و مقابله نمودن پادشاه ممالک عجم
و مسندآرای اورنگ جم بان قلت سپاه و عدم استعداد از عقل دور مینمود بالجمله آخر روزی در خدمت اشرف بتحقیق
پیوست که رومیه بصوفیان رسیده اند در همانشب رایات جلال از شنب غازان کوچ بعزم رزم مخالفان در حرکت
آمده در موضع حاجی سرای که دو فرسخی شهر است نزول فرمودند روز دیگر ذوالفقارخان جرخچی لشکر ظفر اثر را بمقابله
رومیان فرستادند هرچند مهم ایشان بمجرد توجه یکی از اعاظم امرا و فوجی از دلیران لشکر ظفر انتما بکفایت مقرون میشد
و احتیاج نهضت موکب همایون نبود اما حضرت اعلی از غایت حزم و احتیاط که لازمه ارباب خرد و دانش است
بمضمون این مقال شعر دشمن اگر پشه است سهل نباید گرفت ٭ آتش اگر ذره ایست خورد نباید شمرد ٭ عمل فرموده
میمنه و میسره همایون را بمردان کار و دلیران معرکه کارزار استحکام داده خود بنفس شریف در قلب قرار گرفته اعلام
نصرت فرجام افراختند و مستعد رزم و قتال گشته متعاقب جرخچیان در حرکت آمدند صدای کرنا و نفیر و کورکه
و کوس در گنبد فلک نیلگون پیچید از اطراف نیز پاشای مذکور چنانچه داب و عادت رومیانست عرابهای توپ
و ضربزن را بیکدیگر استوار نموده با توپچیان و ینکچریان پیش انداخته با محمود پاشا و خلیل پاشا در قلب قرار گرفته
بآیین شایسته پیش می آمدند تا آنکه بین الفریقین بتلاقی انجامیده مبارزان طرفین دست باستعمال سیف و سنان
بردند در اول حال رومیان آثار جلادت ظاهر ساخته متواتر حملات دلیرانه مینمودند و جرخچیان جیوش دریا خروش

قزلباش تا قول همایون نمایان شد و شعشعهٔ نیر عالم افروز موکب نصرت شاهی قرین بر ساحت معسکر نبرد پرتو ظهور انداخت
عساکر فیروزی نشان یکبار فدائی وار جلو انداخته با مخالفان در آمیختند و آتش حرب افروخته خاک معرکه را از لگدکوب
بادپایان چون آفتاب بر فرقشان ریختند جنود رومیه تاب صدمهٔ دلیران عرصهٔ نبرد نیاورده از ملاحظهٔ اعلام رایات شاهی
و چتر فلک فرسای شاهنشاهی متزلزل و بی دست و پا گشته این المفر گویان راه انهزام پیمودند و جمعی از مبارزان تا قول
همایون نیز بمحاربه مامور گشته تیغ یمانی آخته سر افشانی آغاز نهادند و بطرفة العینی از آن گروه انبوه در آن صحرا و کوه
دیاری نماند از جمله محمود پاشا و خلیل پاشا بقتل آمدند و علی پاشا را سارو پیک بیگدلی برادر مقرب الحضرت محمد بیگ
گرفته آورد و حضرت اعلی بنظر التفات در و نگریسته از غایت مروت جبلی او را دلداری بسیار داده خاطرش را بوفور
عواطف خسروانه از مکاره و آسیب زمانه اطمینان بخشیدند و او جهت محمد امین نام پسر سیبی خود اضطراب عظیم داشت
که مبادا در معرکه بقتل آید همان لحظه او را نیز که چون صبیح الوجه نیکو منظر صاحب جمال بود زنده آوردند کمی موجب
اطمینان خاطرش گردید و شکر الطاف شهریاری که خلاف متوقع او بود بجا آورد و جیوش منصوره همعنان
را تا مرند تعاقب نموده کمتر کسی از آن طایفه نجات یافت مگر قلیلی که در مغولها خزیده در شب تار راه وان
پیش گرفتند و غنایم موفور بدست سپاه منصوره در آمد و حضرت اعلی بعد از مشاهدهٔ پیکر فتح و ظفر شکر محامد الهی
و عطایای ارجمند نامتناهی بجا آورده بجانب شهر عود فرموده همت والا نهمت بتسخیر قلعه مصروف داشتند و حقیقت
حال با اهل قلعه اعلام فرموده پیغام نصیحت آمیز مرحمت انگیز دادند که نفس خود را در معرض هلاک در نیاورده
قلعه را بسپارند که هر کس تعلقی در ولایت تبریز داشته باشد در سلک ملازمان درگاه انتظام داده علوفه
و مرسوم مضاعف آنچه در زمان رومیه داشتند داده میشود و هر کس که ارادهٔ رفتن داشته باشد با اهل و عیال
و اسباب سالما و غانما روانه شود که اصلا آسیبی از عساکر منصوره باو نمیرسد و علی پاشا را بپای قلعه فرستادند
که با عظمای قلعه داران درین باب گفت و گو نموده از لجاج و عناد که عاقبتی وخیم دارد منع نماید در اول حال
محافظان گفت و گوهای سپاهیانه کرده تن بصلح در ندادند و پا از جادهٔ امن و سلامت بیرون نهاده
بمصالحه راضی نشدند و با علی پاشا خشونت آغاز کرده در قلعه داری اصرار مینمودند اما بر عقلا ظاهر بود که
اینمعنی با فنون قوت و قدرت ایشان نیست زیرا که محافظت آن حصن وسیع را لااقل سه هزار کس میبایست و
مردم کار آمدنی قلعه سیصد نفر زیاده نبودند و جمعی کثیر از نسا و صبیان و منسوبان قتیلان ... بودند و آذوقه
که لازم زندگانی باشد در قلعه نبود و مع هذا تا شش ماه بلکه یکسال متصور نبود که مددی بایشان رسد القصه روز بروز

عساکر اقبال مآثر از اطراف و جوانب آمده در تبریز مجتمع می گشتند و حضرت اعلی لشکریان را بمحاصره مامور فرموده اطراف قلعه را
بجنود نامعدود قسمت فرمودند و از هر طرف سیبها و مورچلها ترتیب یافته در لوازم قلعه داری میکوشیدند عقلای
القوم و ارباب رای و تدبیر که غوری در امور داشتند یقین دانستند که سپاه قزلباش عنقریب قلعه را قهراً و جبراً
مفتوح میسازند و پیداست که مآل حال بکجا منجر میشود و ایشان را بنابر قلت سپاه و فقدان ذخیره و استعداد قلعه داری
طاقت مقاومت پادشاه ایران نیست و از هیچ طرف در آن هنگام مددی متصور نه لهذا در قلعه مجمعی ساخته در باب صلح
و جنگ قرعه مشورت در میان انداختند و از مفتی و قاضی استفسار نمودند سید میرم ولد میر مجتبی تبریزی که در میان رومیه
اظهار تسنن نموده مفتی شده بود و جمعی دیگر از تبریزیان که در وقت قلعه بندی در قلعه بودند بر حسب آیه کریمه و لا تلقوا
بایدیکم الی التهلکه اطاعت را بمتابعت شاه والاجاه و صیانت نفس و مال دلالت نمودند و بر بواطن و ضمایر ایشان
نیز خوف و هراس بیقیاس مستولی گشته بود جمعی را بیرون فرستاده عرض نمودند که اگر عهد و شرطی بمیان آید که وثوقی
بران باشد قلعه را بملازمان رکاب اشرف می سپاریم حضرت اعلی بنابر رفیه حال خلایق و حفظ دما و رضاجوئی حضرت
خالق اعتذار ایشان را پذیرفته امان نامچه بر وفق مدعای ایشان در قلم آورده بمهر مهر آثار مزین ساخته بقلعه فرستادند
اهل قلعه تسلی یافته درب قلعه را مانند بخت و اقبال بر روی روزگار فرخنده آثار اولیای دولت ابد پیوند گشادند
بعضی از آن طبقه را که اراده توقف نمودند بوعده کریمانه وفا فرموده علوفه و مرسوم مضاعف زمان رومیه قرار داده
سالیانه را یکدفعه زر نقد در دامن ایشان ریختند و با اموال و اسباب خود بیرون آمدند مقصود بیک ناظر بضبط
اموال مقتولان و اسباب و یراق قلعه مامور گشت و قورچیهای بیک با جمعی از غلامان خاصه شریفه بمحافظت قلعه
و محارست خانهای مقتولان قیام نمودند و آوازه فتح تبریز باطراف و اکناف ممالک رسیده فتح نامها باطراف
ارسال یافت و غازی بیک کرد و قورچی بیک برادرش با پسران بپایه سریر اعلی آمده بترتیب و شفقت شاهانه مخصوص
گردیدند و شیخ حیدر ولد امیر گرد بعتبه بوسی سرافراز گشته ملازم رکاب همایون گشت و حکام اطراف رسولان بپایه
سریر خلافت مصیر فرستاده زبان به تهنیت فتح تبریز گشادند و ایالت آن خطه دلگشا بذوالفقار خان شفقت شد
و مرند را بجمشید سلطان دنبلی که مدتی بود که بپایه سریر اعلی آمده موکب ملازمت موکب همایون مینمود و در سفر بلخ و
خراسان همراه بود عنایت فرموده خوی را بغازی بیک و مزارعه را بشیخ حیدر مرحمت فرمودند و چراغ سلطان گرایلی را با
استاجلو را با فوجی از جنود ظفر ورود بکنار آب ارس فرستادند که جولاه را محافظت نموده از لشکر نخجوان و ایروان
خبردار بوده سوانح حالات را بعرض میرسانیده باشد و امیرگونه بیک قاجار را که هنوز رتبه امارت نیافته بود و بصفت

شجاعت و اصابت رای و تدبیر اتصاف داشت و محل اعتماد شاهانه بود با جمعی از مردم طالش و سوکلن بجانب ارسبار فرستاد
که ایل و الوس و اویماقات آنجا را جمع نموده در کنار آب رحل اقامت انداخته هر کس از اویماقات قراجه داغ و مردم
تراکمات که در قراباغ مانده اند بدینطرف آورده نزد خود نگاه دارد و از کنار آب خبردار باشد که مبادا از رومیه که
در گنجه و شروان اند دست درازی باین ولایت واقع شود و علی پاشا را با پسرش به بسطام آقا سپردند که در منزل او مهمان
باشد و حضرت اعلی از جلادت و مردانگی او که دلیری کرده با موکب همایون شاهی مقابله کرد این معنی را پسندیده
داشته بدین جهت او را منظور نظر التفات گردانیده جمیع اموال او را که در قلعه بود باو ارزانی داشتند و مشارالیه
بحسن اختلاط و کلمات رنگین و ظرایف و لطایف در مجلس خلدآیین راه یافته حریف بزم خاص گردید ذکر توجه موکب
همایون بجانب نخجوان و ایروان و فتح قلاع آنجا بمحض عواطف ملک منان حضرت اعلی بعد از تسخیر قلعهٔ تبریز و انتظام مهمات
آنجا کمند همت بر کنگرهٔ تسخیر کل ولایت موروثی آذربایجان انداخته لوای جهان کشای افراختند و عنان عزیمت
خسروانه بصوب نخجوان و ایروان انعطاف دادند دران هنگام سید محمد پاشا مشهور بشریف پاشا بیگلربیگی
ایروان و از سادات بلاد عجم و اصفهانی الاصل بود که چند سال قبل ازین جهت کسب تعلقات دنیوی و اعتبارات ظاهری
که لازم بشریت است از تقدیرات فلکی بولایت روم رفته در استنبول بملازمت اعیان دولت عثمانی اختیار نموده از پایهٔ
نوکری اعیان او را ترقیات دست داده بمرتبهٔ ملازمت پادشاه رسیده خدمت او مستحسن گردید و چون مرد عاقل
کاردان با تدبیر و رای بود پادشاه روم در تربیت او افزوده مرتبه ترقی یافته بایالت و دارائی ولایت مصر رسید
قاعده و قانون رومیان چنان است که هر کس بایالت مصر رسد پایهٔ ترقی او وزارت اعظم است پاشای مذکور
چند سال در مصر حکومت نموده خیرات و مبرات بسیار و آثار خیر بیشمار ازو در حرمین شریفین ظهور یافته بعد از آنکه
ازان منصب معزول گشته بدرگاه پادشاهی آمد از خدمت پادشاه التماس نمود که حکومت ولایت ایروان
و نخجوان باو نامزد کرده با سمت وزارت بآن منصب مامور گشت راقم حروف بعد از فتح قلعهٔ ایروان که پاشای
مذکور بخدمت اشرف رسید و شرح آن عنقریب رقمزدهٔ کلک بیان میگردد ازو سوال نمودم که ایالت مصر پایهٔ وزارت
اعظم است سبب چه بود که خوندکار بعد ازان منصب عالی شمار الحکومت ایروان و نخجوان که فروتر ازان منصب است
فرستاده جواب داد که خود این التماس کردم بنده از سبب آن پرسیدم گفت سالها بسبب وسواس شیطانیه
و جاه طلبی با تشیع فطری در میان اهل سنت و جماعت روزگار گذرانیده تقیه کرده در هنگام پیری که اواخر ایام
عمر است آرزو میبردم که در جای مقیم باشم که بمذهب خود عمل توانم کرد و این معنی از قوت بفعل نمی آمد و در خاطر داشتم

که حکومت ولایتی را التماس نمایم که بولایت عجم نزدیک باشد شاید که چرخ شعبده باز طرحی اندازد و شعبده بازد که من خود را
بملک عجم و بمیان شیعیان توانم انداخت محالی که مناسب مطلب من بود بغداد و تبریز بود و ایالت بغداد در انوقت
بحسن پاشا و ایالت تبریز بعلی پاشا که هر دو از ملازمان گرامی خوندکار بودند تعلق داشت و تغییر آن صوب نمی یافت از انجهت
نخجوان و ایروان را التماس کردم فی الجمله بمطلب من نزدیک بود مجملا مشار الیه در انوقت بیکلربیکی انجا بود و لشکر
انجا را با محالی که تابع انجا بود دوازده هزار نفر میشمردند و همچنانچه مرقوم گشت آن طایفه در حدود مرند از علی پاشا جدا شده
به نخجوان آمدند هنوز در جا و مقام خود قرار نگرفته بودند که خبر قتل لشکر تبریز و گرفتاری علی پاشا و بدست در آمدن
قلعه تبریز بدیشان رسیده متحیر و سراسیمه گشته و چون زیاده اعتمادی بر قلعه نخجوان نداشتند و قلعه ایروان در کمال
متانت و استحکام بود خاطر بر تحصن قلعه ایروان قرار دادند بجهت آنکه یکباره قطع نظر از الکاء نخجوان کردن شاید
نکرده خوندکار باشد یکی از آقایان را بامارت آن ملک نوید داده با یکصد و پنجاه نفر در قلعه نخجوان گذاشته شریف پاشا
با سایر لشکریان و زعما و ینکچریان و ملازمان پادشاه که در انوقت در میان ایشان بودند بایروان رفته آن قلعه را
استحکام تمام دادند بنا بر آنکه قلعه مذکور گنجایش اقامت کل آن جماعت که قریب بده هزار کس بودند نداشت لشکر نخجوان
حصاری دیگر در جانب قبلی قلعه عتیق جهت مسکن خود طرح کرده کل سپاهی و رعیت هجوم نموده شب و روز کار کرده
در عرض بیست روز که حضرت اعلی بمهمات تبریز و نظم و نسق امور ضروری انجا مشغول بودند ایشان حصار مذکور را
تمام نموده آذوقه و یراق قلعه داری دو ساله قرار دادند و حضرت اعلی بساعت مسعود از تبریز بیرون آمده ذوالفقار
خان را با امرا جرجی بیشتر به نخجوان فرستاده موکب همایون متعاقب در حرکت آمد و سردار محمود جمشکزکی که
چندگاه در میان رومیه جلالی بود و مدتی بود که پناه بسایه چتر همایون فال شاهی آورده در رکاب فلک فرسای
بود از خدمت اشرف اعلی اجازت یافته با سیصد نفر از اوباش متوجه ایروان و آنحدود گردید که دست بردی
نماید و تردد در میان دشوار باشد و آوازه جلادت او در انولایت شیوع داشت اما از عدم تدبیر شبی در یکی
از مواضع قریه ایروان توقف نموده از شرب شراب غفلت و مستی در لوازم حزم و احتیاط غافل افتاده رومیان
خبر یافته قریب هزار نفر بسر او تاخته او را مست بدست آورده بقتل رسانیدند و بعضی از رفقای او مقتول و
گرفتار شدند القصه چون ذوالفقار خان با جنود ظفر ورود که مقدمة الجیش بودند نزدیک نخجوان رسیده اهالی
و اعیان آن ملک باستقبال مبادرت نموده اظهار بشاشت و خرمی کردند و جماعت رومیه که در قلعه نخجوان توقف
نموده بودند از شکوه لشکر قزلباش و آوازه ورود موکب همایون شاهی هراسان گشته از جرأت و جسارتی که در

توقف قلعه نموده بودند پشیمان شدند قبل از ورود موکب ظفر قرین دست در دامن استیمان زده کس نزد ذوالفقار خان
فرستاده بجان و مال امان خواستند و خان مذکور ایشان را بمواعید دلپذیر مستظهر گردانیده معتمدان بقلعه فرستاد
عهد و پیمانی که خاطرخواه ایشان بود درمیان آوردند و آن جماعت چاره بجز انقیاد نیافته طوعاً و کرهاً بیرون آمدند و قلعهٔ
نخجوان نیز با توابع و مضافات که معظم ولایت آذربایجان است بتصرف اولیای دولت قاهره درآمد و خان
مذکور حقیقت آنرا بپایهٔ سریر اعلی عرض نموده موجب انبساط خاطر اشرف گشت و کوچ بر کوچ روانه شده ظاهر بلدهٔ
نخجوان محل نزول اردوی ظفر قرین گردید و مستحفظان سایر قلاع آذربایجان که درین طرف ارس بودند قلاع را
خالی کرده به ایروان جمع آمدند بندگان حضرت اعلی الکای نخجوان را بجراغ سلطان استاجلو مرحمت فرمودند
رومیان مذکور را که نزد ملازمان ذوالفقار خان مهمان بودند باو سپردند که چون خانه کوچ ایشان در قلعهٔ ایروان است
و اعتماد بر ایشان نمیتوان کرد تا فیصل مهم قلعهٔ ایروان نزد مشارالیه بوده باشند و درین منزل مظفر بیک
محمودی که حاکم قلعهٔ باکویه و از اعاظم امرای اکراد محمودی بود بعز عتبه بوسی مشرف گشته مورد توجهات شاهانه گردید
از انجا بفیروزی و اقبال متوجه ایروان گشته از ناحیه دیدی جمعی کثیر از مردم اویماقات البایت و سعدلو و بازکی
و غیرهم که دران زمان قزلباش در ولایت چخور سعد اقامت داشتند و در فترت رومیه اکثر در انمحال مانده بودند
اظهار شاهی سیونی کرده بموکب همایون ملحق گشتند و تمامی ریش سفیدان و ملکان ولایت مذکور نیز آمده اظهار
اطاعت و انقیاد نمودند و از انجا کوچ فرموده بیکفو سنجی قلعهٔ نزول اجلال فرمودند و درین منزل قریب ده دوازده
هزار پیاده بر الکاء مواضع ایروان و نخجوان و آنحدود رقم شد که بپای قلعه آمده در سیبها کار کنند و در انروز
جمعی از غازیان جلادت شعار تا پای قلعه رفته آثار اقتدار تمام ظاهر ساختند و رومیه نیز بیرون آمده بمدافعه
قیام نمودند و چند کس از جانبین زخمدار شدند روز دیگر رایات نصرت آیات بپای قلعه در حرکت آمده از دامن
کوه روانه شدند و رومیه دروازهای قلعه بسته دست بانداختن توپ و ضربزن و بادلیج کشادند و اردوی همایون
بمیان باغات و دیوار بست و حوالی قلعه درآمده هرکس در محل مناسب فرود آمده و جهت آسیب گلولهٔ ضربزن
و بادلیج که برامثال تگرگ از قلعه می بارید در یکطرف خیمهٔ خود که بجانب قلعه بود پناهی ساختند و قلعهٔ ایروان
مشتمل بر سه قلعه بود یکی اصل قلعهٔ عتیق که فرهاد پاشا سردار که در سنه یونت ئیل نهصد و نود و یک که به تسخیر ولایت
مذکور آمده بود و نواب سکندرشان سلطان محمد پادشاه در خراسان بود که در کنار رودخانهٔ زنگی جایی در غایت
استحکام ترتیب داده شیر حاجی ساخته خندق عمیق حفر نموده بود و یکی قلعهٔ کوچک است بر بالای تلی بزرگ که در مابین

جنوب غربی قلعه واقع است ترتیب داده بودند و قلعه کوزجی نام نهاده و فاصله بین القلعتین دو سه تیر پرتاب بوده باشد
و آب این قلعه را از رودخانه برده در خمها پر کرده نگاه میدارند و مستحفظان هر دو قلعه باستظهار یکدیگر بیرون آمده
آب از رودخانه و مایحتاج از قلعهٔ بزرگ میبرند و یکی دیگر قلعهٔ جدید است که دران چند روز لشکر نخجوان بجهت خود
در جنب قلعهٔ عتیق در طرف قبلی ترتیب داده خندق عمیق حفر نموده اند بندگان حضرت اعلی شاهی ظل اللهی و امرای
عظام اطراف و جوانب قلعه را احتیاط فرموده اگرچه تسخیر سه قلعه چنین که مملو و مشحون بمردان کاری و آلات
قلعه داری و ذخیره فراوان بود با جنود انکه مستحفظان هر سه قلعه بامداد یکدیگر مستظهر بودند در نظر خاص و عام بغایت
مشکل مینمود و از زمان ظهور دولت و جهانگشائی سلاطین صفویه تا غایت کمتر واقع شده بود که قزلباش قلعه
از رومی گرفته باشد و در خاطرها چنین قرار یافته که قلعه از دست رومی گرفتن امریست محال اما حضرت اعلی همت
والانهمت بتسخیر آن معروف ساخته اطراف و جوانب قلعه را بر امرای عظام و قورچیان و غلامان و سایر عساکر
نصرت نشان قسمت فرموده ذوالفقار خان و لشکر آذربایجان را بتسخیر قلعهٔ کوزجی مامور فرمودند و قرچغای
بیک را با غلامان خاصهٔ شریفه و هر یک از امرا و عساکر را بمحل مناسب تعیین نمودند و رومیان در کمال قدرت
و اقتدار بمدافعه و محاربه مشغولی نموده چند مرتبه با فوج کثیر از قلعه بیرون آمده در فضائی که در جانب قبلی قلعه
جدید واقع است صف آرای گشته مستعد رزم و پیکار گردیدند و ازینطرف نیز لشکر قزلباش بمقابلهٔ ایشان
شتافته بین الجانبین محاربات روی مینمود و از جانبین جمعی قتیل و مجروح میگشتند و یکی از معارک شیخ حیدر خان
تکلو بی باکانه خود را بر دو میان زده بزخم تفنگ مقتول شد و چون رومیه پشت بقلعه و دیوار پست داده بیشتر
نمی آمدند و جهلا و بی باکان لشکر قزلباش از جهل و غرور جوانی تا پای قلعه میدویدند و تفنگچیان که رومیه در
مکامن باز داشته بودند بزخم تفنگ غازیان را زخمدار مینمودند و چند کس از جوانان دلیر کار آمدنی ضایع شدند
حضرت اعلی صرفهٔ کار خود درین نوع جنگ ندیده امر فرمودند که در میان فضای مذکور جری زده جمعی از تفنگچیان
و قورچیان و ملازمان خاصهٔ شریفه در انجا کشیک نگاهدارند که من بعد از دروازه لشکر بیرون نتواند آمد فرمان
بران حسب الفرموده همایون بترتیب جری پرداخته غازیان و تفنگچیان بمحافظت و محارست مشغول گشتند
رومیه را بیرون آمدن و صف آرائی برخود مسدود یافته ترک آن کرده از اندرون قلعه بمدافعه و مصادمه مشغول
گشتند و ازینجانب در امر محاصره و ترتیب سیبها سعی موفور بظهور میرسانیدند انیس الدوله برخوردار بیک را
بریختن توپ مامور فرموده مقرر شد که در شهر ایروان که تا پای قلعه یکفرسنخ است بیراق توپ ریزی مشغول باشد

وهرکس بر تبریز فرستاده بالیمز بزرگ و چند توپ دیگر که در قلعهٔ تبریز بود آورده اول توپ را با توپچیان بذو الفقارخان
دادند که بر قلعهٔ کوزچی زنند زیراکه تا آن قلعه مفتوح نمیشد از اطراف سیبه پیش نمیتوانستند آورد و رومیان قلعهٔ جدید
وعتیق باستظهار قلعهٔ کوزچی بکنار رودخانه و باغات تردد مینمودند و رفتن قزلباش بمیانهٔ این دو قلعه و در انجا
سیبه ساختن بغایت دشوار بود تا انکه بعد از چند روز که توپ میزدند از اتفاقات حسنه توپ بر برجی که خمهای آب بود
خورده فرو ریخت و خمها شکسته آبها ریخت و در همانوقت ملازمان ذوالفقارخان جلادت نموده بدرهٔ که فاصله
بین القلعتین است درامدند و مستحفظان قلعهٔ کوزچی از فقدان آب و درامدن قزلباش بمیان دره سر رشتهٔ
راه تردد و آب آوردن را بر خود مسدود یافته همگی با شمشیرهای آخته بیرون دویده جنگ کنان خود را بقلعهٔ جدید انداختند
و چند نفر از رومیه مقتول و زخمدار شده قلعهٔ کوزچی بتصرف درامد و انمعنی مقدمهٔ فتح و ظفر گشته غازیان جلادت آثار
بیشتر از بیشتر در محاصره و استحکام سیبها کوشش مینمودند اما چون سرمای مفرط و برودت عظیم بر هوا استیلا یافته بود
وصولت و صدمت سرما بمرتبهٔ رسیده که دستها از حرکت باز مانده زیاده اثری بر سعی و اهتمام غازیان مترتب نمیشد
و همین قدر بود که سیبها را استحکام میدادند و شب و روز تحفظ و احتیاط بجا می آوردند و رومیان یکمرتبه بسیبهٔ غازیان
بازکی تاخته و یکمرتبه بسیبه عمله بیوتات ریخته بقدر دست بردی نمودند و یکمرتبه بطرف قرچغای بیک و غلامان بیرون
آمده بودند شکست یافته حسین آقا که یکی از آقایان معتبر رومیه بود زخم تفنگ یافته پنجاه شصت نفر از رومیه زخمدار و
مقتول شده و تا زمستان و سرما و یخ بندی بود بدین وتیره بمحاصره قیام داشتند و از جانبین توپ و تفنگ در کار بود
و رومیان در انداختن بادلیچ و ضربزن بنوعی مبالغه مینمودند که هیچ خیمه از خیمها نبود که ده دوازده عدد گلوله هر روز
در ان خیمه جمع نشده باشد و جمعی از مترددین میان اردو و مردم اردو بازار بضرب گلولهٔ بادلیچ ضایع شدند و اکنون
مناسب چنان نمود که اول تحریر وقایعی که درین زمستان در پای قلعهٔ ایروان روی داد شروع نموده بعد ازین
بذکر تتمهٔ احوال قلعه و شرح فتح و تسخیر آن حصن حصین که کارنامهٔ سلاطین نامدار و خواقین روزگار است بپردازد
ذکر وقایعی که در این زمستان در حین محاصرهٔ قلعهٔ ایروان روی داد بتقاضای قضا و حسب تقدیر خالق بلاد و عباد بر ضمایر هوشمندان کارآگاه و باریک
بینان عالم اشتباه صورت این مدعا با حسن وجهی جلوهٔ ظهور دارد که هرگاه کوکب اقبال سعادتمندی از مطلع امید
درخشیدن آغاز کند بدستیاری پرده کشایان سرادق غیبی ابواب فتوحات از کمن الطاف لاریبی بر چهرهٔ آن
سعادتمند کشایش یافته اسباب رفعت و اقبال آن صاحب اقبال علی احسن الحال مهیا و آماده میگردد مصداق این مقال
صادرات احوال سعادت منوال شهریار بیهمال اعنی حضرت اعلی شاهی تواند بود که چون پای سعادت در رکاب دولت

۱۶۹

واقبال نهاده بمقتضای همت بلند وغیرت ارجمند که پیرایهٔ سلطنت ابد پیوند و فرمان روایست با فرمان فرمای ممالک روم که
سطوت پادشاهی وکثرت عساکر وبسطت مملکت وعظمت فرمانروائی او از تکلفات سخنوران ونکته نگاران قصه پرداز مستغنی است
ابواب مقابله ومجادله گشوده بلدهٔ فاخرهٔ تبریز را که از معظمات بلاد جهان است وبا وجود خرابی در آوازه ونام زبان زد
خاص وعامست مجدداً بحیطهٔ تسخیر در آورده خزاین وتوپخانه واسباب قلعه را متصرف گشته همت بر تسخیر سایر ممالک وقلاع
آذربایجان معطوف ومصروف داشتند درحین محاصرهٔ قلعهٔ ایروان بعضی امور سانح شد که هر یک از آنها نشانهٔ دولت
وپیرایهٔ اقبال بود اولاً سلطان محمد خان که در آنوقت فرمان فرمای ممالک روم بود پسر بزرگ بیست ویکسالهٔ خود را
سلطان مظفر نام که آثار سلطنت وپادشاهی از ناصیهٔ احوالش لایح بود باغوای بعضی از اهل حرم که ضد مادر او بوده اند
او را نسبت به پدر به غدر متهم ساخته بودند بحرم سرای طلبیده بدست خواجه سرایان ناچیز گردانیده بمضمون [illegible]
نه دست تو وار دخیر نه تیغ تو آلودگی ... دشمنی چنین دفع شد وبعد از قضیهٔ پسر واستماع اخبار تبریز وشورش وغوغای
آذربایجان انواع کدورت وملال بیشمار بر ضمیرش استیلا یافته بمقتضی آیهٔ کریمه اذا جاء اجلهم لا یستاخرون ساعة ولا
یستقدمون هادم اللذات بر سرش تاختن آورده روی بعالم عقبی آورد وارکان دولت خانوادهٔ عثمانی ازین واقعهٔ
هایله متزلزل گشته سلطان احمد نام پسر کوچکتر او را که شانزده ساله بود بر تخت پادشاهی روم جلوس فرمودند اما
بجهت وقایع مذکور وحداثت سن پادشاه بیشتر از پیشتر شورش وپریشانی بمملکت راه یافته احوال مستحفظان قلعهٔ
ایروان نیز اختلال پذیرفت واز مدد وکومک مایوس گشته وسعی وجهدی که در امور قلعه داری مینمودند تزلزل یافت
دیگر از سوانح ایام محاصره آمدن میر محمد معصوم بکریست که از امرای معتبر سلسلهٔ پادشاه عالیجاه جلال الدین محمد اکبر پادشاه
حاکم ولایت بکر بود که از جانب آن پادشاه همراه منوچهر بیک ایشک آقاسی غلام خاصهٔ شریفه که هفت سال
قبل ازین برسم رسالت بجانب هند رفته بود بایلچیگری آمده تحف وهدایای لایقه آورد واز جملهٔ هدایا یک قبضه
شمشیر غلاف وآهنجامه سراسر مرصع بالماس ریزه وجواهر قیمتی بود ودر چنان عالم معنی فرستادن شمشیر مذکور را
درحینی که حضرت اعلی کمر همت بکین اعدا بسته متوجه تسخیر ممالک موروث آذربایجان وشروان وگرجستان بودند
از جانب صاحب دولتی که همیشه تیغ قهرش بر فرق اعادی افاغنه وهنود مظفر ومنصور آمده بفال شگون گرفته
بفتح وظفر شهریار کامکار امیدوار شدند القصه ایلچی مذکور در پای قلعهٔ ایروان باردوی ظفرنشان رسیده باتفاق
منوچهر بیک شرف مجالست مجلس بهشت آیین دریافت وتحف وهدایای پادشاهی را بدولتخانهٔ همایون آورده نزد
بر یکدیگر چیدند که هر گاه رخصت یابند از نظر اقدس بگذرانند حضرت اعلی شاهی ظل اللهی چون از دیر فرستادن منوچهر بیک

وتغافل نمودن از معاملهٔ قندهار که در نامهٔ نامی اشارتی بآن شده بود بقدر گرانی خاطر داشتند زیاده التفاتی بحال ایلچی
ننموده صرف نظر همت بجز خاصیت از تحف و هدایای مذکور نموده سوای شمشیر که منشاء آن فال وشگون بود متوجه دیدن
آنها نشدند و ملازمان خان بکرمدت چهار ماه که از صولت سرما و شدت شتا روح در ابدان منجمد میشد در دولتخانه بکنگ
ومحافظت بارخانه مشغول بودند و درین چهار ماه ایلچی زیاده از دو سه نوبت بشرف ملازمت حضور در نیافت وچون
مشارالیه مرد شاعرپیشه بود و نامی تخلص میکرد مکرر را در خدمت اشرف زبان بمدحت و ذکر اوصاف گشوده حضرت اعلی
در مقام عطوفت درآمده بعد از فتح قلعه که تشریف پاشا و اکثر عظما و معارف سپاه رومیه و اکراد در بارگاه معلی
حاضر بودند تحف و هدایای پادشاهی را با پیشکش ایلچی از نظر اقدس گذرانیدند و حضرت اعلی جمیع آنها با امراء عظام
وحکام ولایات و اشراف اعیان هر طبقه و هر طایفه که در اردوی همایون مجتمع شده بودند علی قدر مراتبهم
قسمت فرمودند دیگری از سوانح خبر آمدن الکسندر خان بن الوند خان والی گرجستان کاخت است که از جملهٔ باج
گذاران این دودمان و تابع امر و فرمان بود و او بعد از پدر بحکم یرلیغ جهان مطاع حضرت شاه جنت مکان والی
ولایت مذکور گشته تا حین حیات آنحضرت بر جادهٔ اطاعت و انقیاد راسخ بود و همه ساله باج وخراج میداد بعد از
واقعهٔ شاه جنت مکان و فوت اسمعیل میرزا بنوعی که در صحیفهٔ اول نگارش تحریر یافت رومیان لشکرها بتسخیر ولایت
شروان فرستادند و عبور آن لشکر از ولایت گرجستان بود الکسندر خان برخلاف سمایون خان والی کارتیل صلاح
حال خود در اطاعت و انقیاد رومیه دیده پاشایان و سرداران که می آمدند طریقهٔ بازگشت مرعی میداشت نزلی
و ساوری داده خدمات میکرد و چون ولایت شروان و آذربایجان بتصرف رومیان درآمد مشارالیه نیز باج
وخراج قبول کرده همه ساله ادای آن میکرد و در ولایات او سکه و خطبه بنام خواندکار بود و چون کستندیل میرزا
پسر او که در اوایل بخدمت سلطان حمزه میرزا فرستاده بود در اول طفولیت در میان قزلباش نشو و نما یافت
در خدمت اشرف قرب و منزلت تمام داشت در سلک مقربان و مجلسیان منتظم بود الکسندر خان مآل اندیشی کرده
همیشه کسان خود را بدرگاه معلی فرستاده اظهار اخلاص میکرد و تحف و هدایا میفرستاد و بانعامات و اصطناعات
شاهانه سرافراز میگردید درین وقت که سفر آذربایجان اتفاق افتاده محاصرهٔ قلعهٔ ایروان واقع شد کستندیل میرزا
در خدمت اشرف تعهد نمود که بگرجستان رفته پدر خود را بدرگاه جهان پناه آورد که من بعد ترک دوستی و هواخواهی
رومیان نموده بدستور زمان شاه جنت مکان تابع امر و فرمان شاه عالیجاه کشورستان بوده باشد بنابرین رخصت
یافته بگرجستان رفت و خان مشارالیه را که با صابت رای و تدبیر سرآمد برنا و پیر و در حیل و روباه بازی جوانی بی تشبیه و نظیر

بحسن خلق ولطف گفتار و وعده و وعید بایلی و انقیاد این دودمان و آمدن بپایهٔ سریر اعلی شاه کشورکشای ممالک ستان
راغب ساخته طوغا و کرگها بایروان آورد و در روزی که مشار الیه باردوی معلی ملحق شده حسب الامر الاعلی امرا و ارکان
دولت باستقبال رفته او را به تعظیم و تکریم آوردند و هم از گرد راه بپارگاه سپهر اشتباه درآمده بشرف پابوس
حضرت اعلی شاهی ظل اللهی مشرف شد و طبق زر اشرفی چنانچه رسم و آئین سلاطین گرجستان است که بر سر پادشاه
نثار میکنند بدست گرفته در حین ملازمت نثار فرق همایون کرد و نواب اشرف او را در آغوش عطوفت و التفات
کشیده بانواع نوازش و الطاف پادشاهی معزز و مباهی گشت و همواره انیس مجلس خاص و همصحبت بزم اختصاص
بود و همچنین طهماسب قلی بیک غلام خاصهٔ شریفه که در سلک مقربان درگاه منتظم بود بطلب گرگین خان ولد سیمون
خان که بعد از گرفتاری پدر در گرجستان کارتیل که ولایت موروثی و آن سلسله بود بایالت و دارائی نشسته رفت
و او عن صمیم القلب احرام عتبهٔ اقبال بسته در پای قلعه باردوی معلی رسیده بشرف مجالست بهشت آئین مشرف شده
بتعظیمات و تکریمات پادشاهانه عز اختصاص یافت و در خلال این احوال گروهی از اویماقات ولایت روم که خود را
سیل سر نام نهاده بودند و در روم شاهی سیون شده قریب بده هزار خانه وار روی امید بدرگاه جهان پناه نهاده
بهر محل از ولایت روم که عبور نمودند هرچه یافتند برطبق نام خود بجاروب حادثه پاک رفتند و ریش سفیدان ایشان
در پای قلعه بشرف سجده اشرف مشرف شده بتربیت و نوازش سرافراز گشتند و در ولایت ری و ساوه و خوار
و فیروزکوه بجهت طوایف مذکور قشلاق و ییلاق تعیین یافته روانهٔ عراق گشتند شمس الدین پاشا قراقلر بیرا
جمعی از ایل مذکور که از اویماقات قزلباش بوده در قراباغ مسکن داشتند و در فترت رومیه اطاعت رومیه نموده
مرتبهٔ امارت و پادشاهی یافته و جمعی دیگر از ایل سقر شمس الدینلو و حاجی لر و غیر ذلک بپایهٔ سریر اعلی آمده دیگر
باره فرق افتخار خود را بپوشیدن تاج وهاج دوازده ترک اثنا عشری بفرقدین رسانیدند پاشای مذکور
بلقب ارجمند خانی سرافراز شد از آمدن سلاطین گرجستان و امرا اکراد و ایل و اویماقات روز بروز شوکت
واقتدار پادشاهی ازدیاد پذیرفته موجب اختلال احوال رومیان و مستحفظان قلعه میگشت ذکر رفتن الله ویردی خان
با امداد عساکر فارس حسب الفرمان قضا جریان بر سر بغداد و مراجعت نمودن بدرگاه فلک بنیاد
در سال گذشته از زمرهٔ آقایان بغداد اوزون احمد که بوفور عقل و کاردانی از سایر اعیان و اخیار سمت امتیاز داشت
با حاکمی که از جانب خواندکار روم منصوب بود مخالفت نموده رقم حکومت عراق عرب بنام خود کشیده با عتبهٔ علیا
شاهی در مقام اخلاص و هواخواهی درآمده عرض نموده بود که خطهٔ بغداد را بجهت اولیای دولت ابدی بنیاد محافظت

نموده ام و هرگاه که موکب همایون نصرت قرین برین طرف در حرکت آید و یا یکی از امرای نامدار بدین خدمت مامور گردد
بنده وار اطاعت فرمان قضاجریان نموده شهر و قلعه می سپارم در حین توجه رایات ظفر آیات بصوب آذربایجان
حکم همایون برین جمله نفاذ یافت که الله ویردیخان امیر الامرای فارس با عساکر ظفر مآثر آن ولایت از راه شوشتر
و حویزه بجانب بغداد در رفته اگر از اطوار او زن احمد رائحه صدق و اخلاص بمشام خواهان رسیده بوعده وفا نماید
بحراست آن ولایت پردازد و الا بمقتضای وقت عمل نماید الله ویردیخان حسب الفرمان قضا صولت قدر توان بالشکرهای
فارس و کوه کیلویه و خوزستان از راه عربستان و لرستان بجانب بغداد در حرکت آمده حسن خان استاجلو
حاکم همدان و حسین خان حاکم لرستان با امرا و عساکر قلمرو علیشکر حسب الامر الاعلی بخان مشار الیه پیوسته مجموع
دوازده هزار کس جنگی ترتیب یافته با قشون آراسته و پیراسته بحوالی بغداد رسیدند ابراهیم بیک نام شخصی را
که مدتی بود از بغداد شاهی سیولا گشته بملازمت عتبه علیای شاهی آمده در سلک غازیان درگاه منسلک بود برسالت
نزد او زن احمد فرستاده او را بمواعید دلپذیر و نوازشات شاهانه مستظهر و امیدوار گردانیده پیغام دادند
که حسب الامر الاعلی بنابر وعده که بمنسوبان درگاه شاهی نموده بودی آمده ایم اگر بوعده وفا نمائی و کردار مطابق
گفتار باشد هر آینه در خدمت اشرف بحصول مطالب و مقاصد ارجمند معزز و سربلند گردی و الا آنچه در مشیت الهی
رقم تقدیر پذیرفته باشد بحیز ظهور آید او زن احمد چون در امر حکومت فی الجمله استقلالی پیدا کرده بود و ارکان دولت
عثمانی مصلحت وقت در اغماض و تغافل داشته حکومت بغداد و امیر الامرائی عراق عرب را باو واگذاشته
بودند مشار الیه صلاح در آن دانست که خود را بهواخواهی دودمان آل عثمان ستوده با لشکر قزلباش در مقام
خلاف درآید و بدین وسیله بنیان حکومت و اعتبار خود را در آن سلسله استحکام داده نقد را به نسیه ندهد
بنابر آن ابراهیم بیک مذکور را که پیام آوری پیش نبود برخلاف قاعده بقتل آورده لوای مخالفت مرتفع گردانید
عاقبت بشامت این کردار زشت گرفتار آمده رسید باو آنچه رسید و پرتوی از آن سرگذشت بر صحیفه
احوال سال آینده خواهد تافت بالجمله در روزی که جنود نصرت نهاد بظاهر شهر بغداد بغداد رسیدند متجنده
شهر پای جلادت از دروازه بیرون نهاده در برابر لشکر فیروزی اثر صف قتال آراستند و ازین طرف نیز افواج
قاهره در حرکت آمده مبارزان معرکه نبرد خصوصاً حسن خان و حسین خان که چرچی جنود اقبال بودند پای مبارزت پیش نهاده
بباد حمله صرصر اثر سلک جمعیت آن طایفه را از هم ریخته خاک معرکه را بخون مبارزان [illegible] آمیختند و متجنده بغداد تاب
مقاومت نیاورده روی هزیمت بجانب شهر آوردند و دروازهای شهر و قلعه را [illegible] حاط تحصن و قلعه داری

قرار دادند و سپاه ظفر قرین هزیمتیان را قریب بدروازه تعاقب نموده جمعی کثیر بر خاک هلاک انداختند چنانچه چند نوبت
در کنار تخته پل بشهرستان عدم فرستادند و جناب خان با امراء اعظام با کمال شوکت و اقتدار محل نزول اختیار کرده
فرود آمدند و همانروز از موقف عز و جلال منشور اقبال شرف ورود یافت مضمون بلاغت مشحون آن خطاب بلاغت انتساب
که باشارهٔ آسمانی هزاران حکمت عملی دران مندرج و منطوی و الفاظ آن نکات بقلم تقدیر در صحیفهٔ تدبیر پادشاهان والا
شکوه که پرده کشایان سرایر غیبی اند رقم تصویر یافته آن بود که اگر او زن احمد از وعده پشیمان گشته در مقام مخالفت
و قلعه داری باشد چون درینوقت کمر همت تسخیر ولایات موروث آذربایجان و شروان و گرجستان بسته ایم و الیوم
بنفس نفیس محاصرهٔ قلعهٔ ایروان فرموده ایم و آمدن لشکر عظیم از جانب پادشاه روم جهت استخلاص محصوران
و محاربهٔ جنود نصرت نشان محتملست و از دو طرف خود را پای بند حوادث نمودن مصلحت وقت نیست در بغداد خود را
بمحاصرهٔ قلعه مشغول نساخته متوجه آذربایجان گردیده بموکب نصرت نشان پیوندند چون در انوقت شاهد تسخیر ملک
بغداد در نهانخانهٔ تقدیر الهی روی در نقاب احتجاب داشت خان مومی الیه ممتثل فرمان واجب الاذعان گشته بمحاصرهٔ
قلعه نپرداخته طبل رحیل کوفت و در اثناء راه معلوم شد که پسران قباد ولد میر عمر کوران که از امراء سنجق رومی بودند
و قلعهٔ زنجیر و آنحدود اقامت دارند متعرض جنود اقبال گشته مضرت و آسیب بجمعی که متعاقب امراء عظام می آمده اند
رسانیدند تنبیه و تادیب آن خاکساران که در خارستان وادی ادبار وطن دارند بر ذمت همت لازم دانسته جمعی
از امرا و عساکر بخدمت مامور گشته روی توجه بمساکن آنقوم آوردند و ایل و الوس ایشان که در مسکن مالوف بر بستر غفلت
خفته بودند بدست آمده متملکات ایشان عرضهٔ نهب و تاراج شد و میر عمر بیک نام پسر قباد که بریاست و سروری قوم
از برادران امتیاز یافته بود از میان الوس فرار نموده بقلعهٔ زنجیر گریخت و از افواج قاهره ملازمان حسن خان دست از
تعاقب باز نداشته مقارن وصول او بقلعه رسیدند و عمر بیک فرصت مدافعه و قلعه بندی نیافته فرار نموده بامداد
جنود غیبی و نیروی اقبال حضرت اعلی بدست مبارزان لشکر فیروزی اثر گرفتار گشته تمام قلعه و ممالک ایشان
بتصرف اولیای دولت ابد پیوند در آمد پسران دیگر چون حال برینمنوال دیدند دست در دامن عجز و بیچارگی آویخته
در ملازمت جناب خانی باردوی کیهان پوی آمده بمراحم بیدریغ خسروانه سرافراز شده در سلک عساکر منصوره درآمدند
اما چون نشانی از دولت نداشتند عاقبت روگردان از عتبهٔ اقبال گشته بالکا و اقطاع خود رفتند الله ویردیخان
و حسن خان متوجه اردوی همایون گردیده حسن خان در هنگام محاصرهٔ قلعهٔ ایروان و الله ویردیخان در روزی که فتح
قلعه شده بود بپایهٔ سریر سلطنت مصیر آمده بشرف بساطبوس و نوازشات خسروانه سربلندی یافتند و حسن خان بالبعض

امر تاخت اخسقه که از گرجستان قسق و الکاء منوچهر خان داماد سمایون خان بود و بتصرف رومیان در آمده بود مأمور گشت
و آن خدمت را بر وجه مرغوب بتقدیم رسانیده بسیاری از نسا و صبیان کفره گرج اسیر نموده بر وجه احسن معاودت
نمود و از سوانح آن ایام تخریب قلعه تبریز و عمارات عالیه آنجا بود که رومیان در عرض سی سال که آن بلده فاخره
در تصرف ایشان بود ساخته و پرداخته بودند اگرچه اکثر صاحبان بیوت و حمامات و مستغلات مرغوبی که در آن قلعه
احداث شده بود درین معارک روی از شهرستان عدم آورده بودند اما طایفه رومیه خصوصاً اقربای آنقوم را
علاقه خاصی که لازم ارباب تعلق و ناگزیر نشأه بشریت است بخانها و متعلقات آنجا بود و جهت قطع علاقه آن طایفه
قلع و قمع آن خانها و ازاله حمامات و مستغلات که سالها از آن انتفاع یافته بودند و محو آثار رومیه بر ضمیر منیر الهام پذیر
لازم نمود لهذا از موقف جلال فرمان قضا جریان باسم تبریزیان در آن باب عز صدور یافت و اخلاص گزینان
عقیدت آیین تبریز نطاق همت باقدام این خدمت چست بر میان بسته در اندک روزی از قلعه مذکور و آنهمه ابنیه
و عمارات از خانها و دکاکین و حمامات و امثال آنها آثار نگذاشتند درین سال آقا میرزا علی دولت آبادی که
مستوفی الممالک بود بعلت آنکه معزا میرزا ابراهیم شیرازی در سال گذشته کتاب دفترخانه همیون را بتقصیری چند
متهم ساخته بود از آن منصب عزل و امر مزبور بمعزای مذکور مفوض گردید چون برخی از سوانح و قضایا ایام محاصره
قلعه در رشته تحریر در آمد اکنون وقت آنست که بر سر سخن رفته کمیت اقلام جهان نورد اندیشه را در میدان سخن
پردازی بجولان در آورده وقایع سال میمنت مآل لوی ئیل ترکی را با شرح فتح قلعه و دیگر فتوحات که به نیروی اقبال
در آن سال فرخنده فال سمت ظهور یافت در سلک تحریر انتظام دهد شعر کند گر قاید توفیق یاری ‧ بمفتاح قلم
از لطف باری ‧ گشایم قلعه امید را چست ‧ نگردد گر بنان همتم سست وقایع سال فرخنده فال لوی ئیل ترکی موافق سنه
ثلث عشر و الف که سال هژدهم جلوس سعادت مأنوس عباسی است نوروز این سال جهان افروز همایون فال
روز یکشنبه نوزدهم شهر شوال ختمت بالخیر و الظفر و الاقبال اتفاق افتاد خسرو سیارگان که قلعه گشای طارم چهارم است
بروج مشیده دلو و حوت را سپری ساخته لوای ظفر و اقبال در ساحت دلگشای حمل افراخت و شاه انجم سپاه والا جاه
و اردوی کوه شکوه گردون مثال در پای قلعه ایروان نزول اجلال داشتند در مدت محاصره جهت هجوم لشکر
دی و شدت زمستان و سورت سرما و دمسردی روزگار که یخ بند بود و زمینها حکم فولاد اکبر داشت چندان کاری
از پیش نرفته بود درین هنگام که شهسوار گیتی خرام جهان پیما با شکوه و عظمت و اقبال از [illegible] ظلم دی بیرون
خرامیده کمند زرین تار همت بر تسخیر وسعت آباد جهان انداخت و افسردگی روزگار روی بانحطاط آورده قلعه گشایان

باغ و بهار جلوه گری آغاز نهادند و رزم آزمایان معرکه نبرد و بهادران موکب اقبال پیشتر از پیشتر کمر همت جست بر میان
بسته بر اسم قلعه گیری پرداختند و و عدد توب قلعه کوب بزرگ که هر یک تخمیناً سی من بعدل تبریز که پانزده من شاهی باشد
سنگ می انداخت ترتیب یافت و برای جهان آرای پرتو انداخت که نخست در تضییق ساکنان حصار جدید سعی بتقدیم آورده
متوجه تسخیر قلعهٔ عتیق گردند و بروشنی مشعل تقدیر بمسلک این تدبیر افتاده جائی که بقورچیهای یک و غلامان متعلق بود بحسن اهتمام
ذوالفقار خان و لشکر آذربایجان مفوض گشت مقصود بیک ناظر با عملهٔ کارخانها و محمد تقی بیک مین باشی با تفنگچیان
باقی که در طرف شرقی قلعهٔ عتیق سیبه داشتند مقرر شد که یک توب از انطرف حواله نمایند و امیر گونه خان که بحکومت
ایروان منصوب گشته از جانب قراباغ آمده بود قرار یافت که در جانب شرقی مابین قلعهٔ عتیق و جدید در برابر برج سفیدی
که معظم بروج قلعه بود و ارتفاع آسمانی داشت حواله ترتیب داده پای جلادت و مردانگی از انطرف پیش نهد و قنبر بیک
سلحدارباشی گوزی یوکلو با بعضی از دلیران بجانب شرقی قلعهٔ جدید معین شدند و از برجی که رکن طرف قبلی حصار جدید
بود تا دروازه در عهده و اهتمام قورچی باشی و قورچیان عظام قرار یافت و یک توب در آنجا نصب نمودند و اطراف
و جوانب هر دو قلعه سوای جانب غربی که رودخانهٔ زنگی جائی مشهور از آنجا میگذرد و سیبه آوردن از انظر متعذر بود
بمردان کاری استحکام یافته قلعه را کالهاله بالبدر در میان گرفتند و هر یک از سرداران مورچل خود را استحکام
تمام داده حوالها ترتیب دادند و خاک پیش برده تل خاکی چون کوه الوند بدیوار حصار رسانیدند و نقبها بر بروج
و باره زده رخنها بضرب توب در بروج افتاده و بسیاری از ینکچریان و سایر مستحفظان از آسیب گلوله تفنگ راه
عدم پیمودند کار بر محصوران تنگ گشته تزلزل و اختلال تمام باحوال اروام راه یافت و اسباب یورش قلعهٔ جدید از همه
طرف دست بهم داده مبارزان رزم آزما آمادهٔ آن کار شدند اما حضرت اعلی شاهی ظل اللهی در امر یورش متفکر بودند
بعضی از ارکان دولت قاهره مثل قورچی باشی و بسطام آقا و غیرهما ارادهٔ یورش داشتند و بعضی دیگر تجویز نمیکردند
چنانچه تا ده روز این معامله معوق مانده این گفت و گو در میان بود چه محتمل بود که خلقی کثیر بزخم تفنگ ضایع و ناچیز گردند
والعیاذ بالله اگر مهم تسخیر درین یورش صورت نپذیرد و بعد از آن محصوران چیره گشته کار بدور و دراز کشد
بالاخره قرار یافت که حضرت اعلی بنفس نفیس بسیبها تشریف برده برأی العین مشاهده منافذ و رخنها نموده بدانچه
رای عالم آرای اشرف خاقانی که مهبط تجلیات سبحانیست اقتضا نماید و جان سپاران عتبهٔ اقبال را بدان مأمور
گردانند که کمر طاعت گذاری بر میان جان بسته اقدام نمایند بدین نیت درست و عزم لایق بدن بی بدیل [illegible]
حمایت آلهی [illegible] نور چلهای مبارزان فیروزمند تشریف برده مساعی جمیله هر یک از بندگان درگاه را که در

خدمت مرجوعه بظهور آورده بودند خاطر نشان نمودند و ملاحظهٔ اوضاع سیبها فرموده چون کار نزدیک رسیده بود تجویز یورش
فرمودند بتاریخ روز شنبه بیست و هفتم شهر ذی الحجة الحرام عساکر نصرت اعتصام که بتسخیر قلعهٔ جدید مامور بودند در سیبها جمع شده منتظر
بودند که هر گاه از جانب اشرف اشاره شود در روزی جلادت و مردانگی بتسخیر حصار آورند چندان جمعیت و ازدحام در سیبها واقع
شد که دلیران جان نثار بر زبر یکدیگر افتاده جای ایستادن نداشتند و از موقف جلال حکم قضا جریان بنجیله نفاذ یافت
که در هنگام یورش قلعهٔ جدید از جانب قلعهٔ عتیق شورش و غوغا آغاز نهاده توب و تفنک بسیار اندازند اما
از جای خود حرکت نکرده قدم فراتر ننهند که مستحفظان قلعهٔ عتیق بخود در مانده از ایشان مددی بمردم قلعهٔ جدید نرسد
قریب بطلوع صبح صادق کرنای نواخته و سورن انداخته افواج قاهره هر یک از مورچل خود برج و باره دویده از
رخنها که پدید آمده داخل قلعهٔ جدید شوند درین شب رومیان از زیادتی شورش و غلغلهٔ عظیم زیاده پاس داشته
آمادهٔ مدافعه و مصادمه بودند از اتفاقات حسنه که تائیدات ایزدی عبارت از آن است قریب بنصف شب هوا تیرگی
یافته غمام سیه فام روی فلک را تیره و تار کردانیده باران عظیم باریدن کرفت و در مورچلها و سیبها چندان آب
روان شد که از کثرت کل و لای سپاه منصور را مجال حرکت نبود بالضروره آن معنی در عقدهٔ تاخیر افتاده در آن شب
دیجور هولناک قضیه یورش صورت نبست اگر ظاهر پرستان عالم صورت آن شورش طوفانی را سد راه ظفر
و مانع توفیق فتح دانستند اما بر دوراندیشان جهان معنی ظاهر بود که هر قطره که از آن سحاب اقبال ریزان بود چندین
مصلحت ایزدی در ضمن آن منطوی بالجمله شب دیگر که بیست و هشتم شهر مذکور بود بهمان قاعده عساکر نصرت نشان در
مورچلها جمعیت و ازدحام نموده آمادهٔ یورش کشتند رومیان بطریق شب دوشین تا نصف شب کما ینبغی
بلوازم حزم پرداخته پاس داشتند اما بعد از نصف اللیل از آثار و علامات چنین ظاهر شد که در بروج و باره کمتر
کسی مانده اکثر بخواب غفلت فرو رفته اند القصه قریب بصبح صادق که هنگام غروب کوکب بخت مخالفان بود سرداران
قزلباش یکدیگر را خبردار کردانیده نخست از جانب سیبهٔ قورچیان عظام کرنای نواخته از اطراف و جوانب
سورن انداخته در قلعه فرو ریختند و از جانب قلعهٔ عتیق نیز سورن انداخته نقارهای شادیانه بنوازش در آوردند
و رومیان نیز خبردار شده خود را به بروج رسانیده جنک در پیوسته آواز رعد آهنک توب و تفنک که از
جانبین متواتر بود غلغله در زمین و زمان انداخته و صدای کرنای که ازین طرف بلند آوازگی داشت کوش فلک را
کر ساخت دلاوران لشکر قزلباش اصلا از مخالفان بیم نکرده سمند روارانه خود را [illegible] کارزار حمی انداختند
و رومیان از جلادت و مردانگی سپاه منصور پای اقامت سست شده دست از کار [illegible] و اطراف و جوانب ملارا

بخود محیط یافته بطرفة العینی میان قلعه را از جنود قزلباش مملو یافتند واز ستیز و آویز عاجز گشته بالضروره در کمال اضطرار روی
۱۱۴۳
بجانب قلعهٔ عتیق آوردند و در اجل هرکدام تاخیری بود خود را بقلعه انداخته نیم جانی از ورطهٔ هلاک بساحل نجات رسانیدند
تیغ یمانی دلیران آغاز سرافشانی کرده اندک زمانی دو سه هزار کس طعمهٔ شمشیر آبدار و برخی گرفتار شدند و عیال و اطفال
آن طایفهٔ خذلان مآل اسیر سرپنجهٔ تقدیر گشته اموال و اسباب و اثاث البیت ایشان عرصهٔ نهب و غارت گشت و چون
حصار جدید مسخر اولیای دولت ابدپیوند گردید جلادت پیشگان شجاعت اندیشه از اطراف سیبه پیش آورده قلعهٔ
عتیق را دایره وار در میان گرفتند و خوف و هراس بیقیاس بر ساکنان آنقلعه راه یافت مع ذلک مهما امکن در
حراست قلعه سعی موفور بظهور میرسانیدند تا آنکه از طرف شمال ذوالفقار خان در دو سه روز سیبه را از مورچل خود
بحصار شیر حاجی رسانیده آتش بدروازهٔ شیر حاجی زد و از طرف شرقی ملازمان خاصهٔ شریفه و آقایان بیوتات و
تفنگچیان تبریزی و بافقی و غیرهم هجوم نموده بشیر حاجی درآمدند و رومیان سراسیمه وار دست از محارست باز داشته
بقلعه گریختند و امیر گونه خان بر برج سفیدی که در طرف سفیدی که در طرف شرقی بود یورش نموده بعد از محاربهٔ بسیار
و حملات مردانه که متواتر از غازیان قاجار بظهور پیوست مردانه وار بران برج و باره مستولی گردید اهل قلعه از همه طرف
عجز و درماندگی خود را برای العین مشاهده نموده عقلای آنطایفه بعد الیوم طاقت و مقاومت و قلعه داری در عساکر
ندیده استیمان را اهم و الزم دانستند شریف پاشا و حسن آقای چاوش باشی را بخدمت اشرف فرستاد که اگر عنایت
شهریاری شامل الحال محصوران گشته رقم عفو بر تقصیرات و گستاخیها، ایشان که در ایام محاصره وقوع یافته و در آداب
چاکری و طریق خدمت گزاری و پاس حقوق نمکخوارگی ولی نعمت که از آن چاره نبود کشیده عموم اهل قلعه از بیم سخط
پادشاهی ایمن گردند قلعه را تسلیم مینمائیم حضرت اعلی شاهی شاهی ظل اللهی از شمول عواطف و الطاف جبلی اینصورت را
از محاربه و یورش و خونریزش الیق و بصواب اقرب دانسته ملتمس شریف پاشا را بانجاح مقرون گردانیدند
و میرزا علی بیک یوزباشی بزباک ترکان را بقلعه فرستاده منشور عاطفت باسم شریف پاشا و آقایان بلوک باشی و
کل مردم قلعه از مکمن عنایت و مرحمت بید رقم خسروانه عز صدور یافت اما جهلای آنقوم که از خرد بی بهره بودند
بمجرد اخبار اراجیف که در باب رسیدن مدد و کومک در میان قلعهٔ مذکور میگردید بر سر محمد پاشا ولد خضر پاشا
که در آن قلعه بود جمعیت نموده بخیال تباه قتال و اندیشهٔ جنگ و جدال راضی بقلعه دادن نشده میرزا علی بیک را
دو روز نگهداشته روز سیم بیرون فرستاده جهت اطمینان بیخردان جاهل و جاهلان ذاهل تا ده روز مهلت خواسته
بودند که [illegible] ک و جدال پرداختن در حیز تاخیر و تراخی بوده باشد تا حقیقت کومک بوضوح پیوندد و چون

در عالم حساب دانی و معامله فهمی این گونه استدعا نمودن از خصم تخصیص در مهم قلعه که بهمت فرمانروایان قلعه کشای
در حصول مقصود بیک روز و یکساعت و یکدقیقه مقصور است دور از عقل بود و این مهلت دادن در میزان خرد سنجیده
نمینمود و مزاج اشرف ازین حرکت ناهنجار منحرف گشته فرمان جهان مطاع نافذ گردید که چون اقوال رومیان فروغی
از صدق ندارد و اعتماد را نمیشاید افواج قاهره بیشتر از بیشتر درگاه قلعه کشائی در تضییق محصوران اهتمام نموده
قلعه را قهراً و جبراً مسخر سازند دلیران جنود اقبال بمعاودت عساکر ظفر مآل شروع در کار کرده بچابک روئی و چابک دستی
از همه طرف کار بر محصوران تنگ ساخته توپچیان آتش فعل بضرب توپ رخنها در بروج انداختند و در آن چند روز
که بازار محاربه و گیر و دار گرم بود هراس بیشمار بر اکثر اهل قلعه استیلا یافته هر روز جمعی از خوف یکیک و دود و خود را
از بروج رخنها بزیر انداخته شعار شاهی سیونی ظاهر ساخته از تاب آفتاب حوادث بسایهٔ اقبال شهریاری استظلال
میجستند و کار بجائی رسید که گروه گروه بی تابانه خود را از بروج می انداختند چنانچه مخالفان قلعه از ضبط لشکر
و حراست بروج و باره عاجز آمدند و در شب عاشورا که مردم اینطرف بتعزیهٔ حضرت سید الشهدا و جگر سوختگان
بادیهٔ کربلا قیام داشتند غوغای عام عاشوریان اردو بازار را محصوران قلعه شورش و غلغلهٔ یورش تصور نموده
جمعی که راضی بمصالحه و قلعه دادن نمیشدند از خواب غفلت برآمده از روی اضطرار دست در دامن تشفع شریف
پاشا زدند و یوم عاشورا که مقتل سید الشهدا بود حضرت اعلی و علما و اعیان لباس ماتم و سوگواری پوشیده
بلوازم تعزیه مشغول بودند شریف پاشا دیگر باره حسن آقای چاوش باشی را بپایهٔ سریر والا فرستاده بروحانیت
خامس آل عبا و شهدای کربلا درخواست آن گروه نموده متقبل آنشد که در همانروز بیرون آمده قلعه را بسپارند
اگرچه آینهٔ خاطر مبارک از آن اطوار ناهنجار که از آن طایفه بظهور آمده غبارآلوده بود چون ارواح مقدسه
شهدا را شفیع ساخته بودند بصیقل مرحمت زنگ زدای خاطر انور گردیده مقرر شد که قورچیای یک غلام
خاصهٔ شریفه با فوجی از غلامان بقلعه رفته محافظت قلعه و یراق متعلقه بسرکار پادشاهی نمایند و پاشای مذکور
با کل اهل قلعه بیرون آمده در صحرا خیام اقامت نصب نمایند و بعد از تقبیل قوایم سریر سلطنت مصیر هر کس را در این
دیار علاقه بوده ارادهٔ توقف و ملازمت داشته باشد مختار است و هر کس ارادهٔ رفتن بروم نماید مرخص گردد
حسن آقا مسرور و شادمان بقلعه آمده محصوران از تنگنای محاصره نجات یافته کلاه شادمانی بر تارک آمال و امانی
نهاده بنوعی که قرار یافته بود بیرون آمده فارغبال در خیمه آرام گرفتند و قورچیای یک ... قلعهٔ آن حصن حصین
که فی الحقیقه کلید تمام قلاع آذربایجان و شروان بود بتصرف اولیای دولت ابد پیوند در ... تحقیق و تحقیق مجاهدان

تایید آلهی که امداد جنود غیبی تواند بود زیرا که جماعت رومیه که درین قلعه بودند با وجود امتداد ایام محاصره و کشته شدن
جمعی کثیر از ایشان در روزی که قلعه سپرده بیرون آمدند راقم این رقوم متفرج آن گروه ایستاده بود از عظماء آن طایفه
و زعما و چاوشان و ینکچریان و سایر لشکریان چنان سپاه آراسته و پیراسته بنظر در آمد که بآن آراستگی اسب و یراق
و استعداد کمتر بنظر در آمده بود و لیکن ایزد تعالی که عاطفت ازلی درهای سعادت بر روی صاحب دولت و خیر اندیشی گشوده
اسباب افزونی دولت او سرانجام میدهد آنچنان رعب و هراسی در دل آن طایفه افکنده بود که من بعد طاقت مصادمه
و قدرت قلعه داری در خود نیافته دل از ملک و مال بر گرفته زندگانی دو روزه را غنیمت شمردند القصه بعد از بیرون آمدن
رومیان همت بحر خاصیت خسروانه کل متملکات آن طایفه بایشان مسلم داشته در مقام اخذ جهات و متملکات ایشان
نشدند رومیه بعد از ظهور چنین مروت و احسان که در متخیله ایشان نبود قرار دادند که بشکرانه این عاطفت و احسان
که علاوه جان بخشی شده بود طوعا و رغبتا موازی دوازده هزار تومان عراقی در میان خود سرانجام داده بنظر اقدس
گذرانند حضرت اعلی شاهی ظل اللهی صرف نظر همت از آن فرموده اظهار کردند که چون جمعی را بجان و مال امان داده ایم
از ایشان چیزی گرفتن لایق مروت و فتوت نیست عظماء رومیه تصور نمودند که آن مبلغ در خور مکنت و استطاعت
ایشان قلیل است سخن از زیاده میگفتند حضرت اعلی اصلا نظر قبول بران نینداخته بآن طایفه عطا فرمودند شریف پاشا
و محمد پاشا ولد خضر پاشا و بعضی از عظما محقری از اسب و یراق و تحف لایقه بنظر اشرف در آوردند و حضرت اعلی
جهت اطمینان آن قوم از پیشکشهای ایشان چند راس اسب و چند زره و یکدو قبضه تفنگ فرنگی و امثال آن بر داشتند
و باقی را بایشان بخشیدند و از ظهور این عاطفت علیا که در نظر ارباب تعلق بسیار نمود دلهای آن طایفه که برهم زده
حوادث بود آرمیدگی یافت شریف پاشا که شمه از احوال او گذارش یافت چون شیعه مذهب بود و میخواست که داو
آخر عمر در میانه شیعیان بطاعت و عبادت گذراند دل از فرزندان و اموال بی نهایت که در روم داشت
برداشته اراده توطن مشهد مقدس معلی و مجاورت روضه مقدس امام ثامن ضامن علیه التحیه و الثنا نمود که
اسباب جمعیت عالم غفران سرانجام داده کامیاب دولت ابدی گردد و توفیق ادراک این سعادت عظمی یافته با جمعی
از ملازمان و اتباع که قرب یکصد نفر بودند روانه آن مقصد اعلی گردید و عاطفت علیای شاهی هر ساله مبلغ سیصد
تومان عراقی نقد و موازی پانصد خروار تبریزی غله بمدد معاش او مرحمت فرموده مرخص ساختند که در ایام و لیالی
متبرکه بدستور سایر خدام والا مقام در روضه مقدس خدمت نماید و محمد پاشا ولد خضر پاشا سرکرده سایر قوم گشته
بجانب روم رفتند حضرت اعلی صفر قلی بیک چکنی را با جمعی از قورچیان چکنی و علیخان بیک ایشک آقاسی روملو را رفیق

انجماعت کردند که ایشانرا تا قلعه قارص که در تصرف رومیه است برده بسلامت برسانند که مبادا اجامره و اوباش
جهت طمع مال در راه آسیبی بایشان رسد صوفی بیک و قورچیان ایشانرا از محال خطرناک گذرانیده بازگشتند و علیخان بیک
ایشک آقاسی ایشانرا بقارص رسانید اما رومیانی که در قارص اقامت داشتند در برابر اینخدمت علیخان بیک
را گرفته تا آمدن جغال اغلی سردار در قلعه مقید و محبوس نگاه داشتند شرح آمدن جغال اغلی و قضایا که در ان حین
روی نمود مرقوم خامه بدایع نگار خواهد شد القصه بعد از فتح ایروان ایالت آنولایت که بامیرگونه خان تفویض یافته
الکاء نخجوان بمقصود سلطان کنگرلو شفقت شد و قاقزمان و آنحدود بنفس سلطان سعدلو قرار یافت و امراء اکراد
که شاهی سیون شده بپایه سریر اعلی آمده بودند مثل غازی بیک و قورچی بیک برادر او و ولدان شاه قلی بلبلان چکاری
و قلیچ بیک دنبلی و جمشید بیک دنبلی و منصور بیک محمودی و اولاد او را به تیولات مناسب مرحمت شد و از سلاطین
گرجستان کرکین خان ولد سیمون خان والی کارتیل بجهت آنکه مبادا رومیان قلعه تفلیس محجسته دست درازی
بمملکت او نمایند رخصت انصراف یافته به شمول عواطف خسروانه و خلاع گرانمایه و دیگر نوازشات و تفقدات
سربلند گردیده غریق بحر احسان متوجه گرجستان شد و صبیه صلبیه او را که در حجله عفت داشت در سلک سایر
حجله نشینان سرادق اقبال انتظام بخشیده این مژده مسرت افزا علاوه سایر الطاف گردید جهت مخدرات
پرستاران و دودمان خلعتهای فاخره و تنسوقات وافره فرستاده مقرر شد که هرگاه اشاره شود آن مخدره بحرم
سرای اقبال فرستند والکسندر خان همچنان در اردوی معلی بود بالجمله رایات جلال بعد از قرار مهمات چخور سعد
و انتظام امور ضروریه از پای قلعه کوچ فرموده در قرق بلاغ نزول اجلال فرمودند ذکر محاربه داود پاشای
بیگلربیگی قراباغ با حسین خان قاجار و وقایع که در آن اوان روی داد سابقا به تحریر پیوست که در هنگامی که موکب
نصرت قرین از تبریز بجانب نخجوان و ایروان نهضت مینمود امیرگونه خان قاجار را که هنوز رتبه ایالت نیافته داروغه
قزوین بود با جمعی از اویماقات که در حوالی اردبیل و ارس بار مینمودند بر کنار آب ارس فرستادند که در انجا اقامت
نموده هرکس از طایفه قاجار و ایل و الوس تراکمات قراباغ که در انولایت مانده اند بر سر خود جمع کرده از انطرف خبردار
باشند که مبادا از رومیان گنجه و شروان دست درازی بانحدود واقع شود و چون در زمان شاه جنت مکان
علیین آشیان ایالت گنجه و امیرالامرائی قراباغ بخانواده زیاده اغلی قاجار تعلق داشت در ایام دولت روز
افزون شاهی ظل اللهی از ان خانواده حسین خان مشمول عواطف و تربیت شاهانه گشته درین هنگام ایالت و دارائی
مملکت استراباد مخصوص بود حضرت اعلی حسین خان مذکور را از استراباد طلبیده منشور ایالت [illegible] اصدار یافته

یوسف بیک میرشکار را بحکومت استراباد سرافراز ساخته بآنحدود فرستادند و حسین خان روانه مملکت قراباغ شد و کونه خان

حسب الفرمان قضا جریان بموکب نصرت نشان پیوسته چنانچه اشارتی بدان رفت با ایالت چخور سعد سربلند شد حسین
خان درکنار آب رحل اقامت انداخته بضبط و ربط سپاهی و رعیت پرداخت و حسین خان مذکور اگرچه بوفور شجاعت
و دلیری و مردانگی اتصاف داشت اما بسیار متکبر و خودرای و بزرگ منش بود و از باده مردآزمای نخوت و بزرگی سرمست
شده با امرای رفیق و ملازمان موکب اقبال بزرگانه و متکبرانه سلوک مینمود و امرا و سرداران که برفاقت او بدینخدمت مامور
بودند راه و رسم خدمت و اطاعت بتقدیم میرسانیدند و از توقیر و احترامی که چشم داشت ایشان بود بظهور نمی آمد
بلکه در خفت و بی اعتباری ایشان میکوشید و از عجب و غروری که داشت حساب از رومیان قراباغ نمیگرفت و چنانچه
شایسته سرداران با رای و تدبیر است بلوازم حزم و احتیاط نمی پرداخت تا آنکه حوادث روزگار قدری او را از مستی
غفلت بهوش آورد و شرح آن سرگذشت آنکه داود پاشا که بیکلربیکی قراباغ و حاکم گنجه بود بعد از زمستان و شدت سرما
که عساکر فیروزمند بمحاصره قلعه ایروان مشغول بودند عساکر رومیه را که در قراباغ و آنحدود بودند جمع آورده از لشکر
شروان نیز جمعی با او پیوستند و بعزم دستبرد و استیصال حسین خان و لشکر قزلباش که درکنار آب اقامت داشتند
تا موازی هفت هزار کس از گنجه بیرون آمده متوجه آنصوب شدند و چون آوازه حرکت رومیان قراباغ بحسین خان
رسید ایل و الوس و اغرق را درکنار آب گذاشته با لشکر سپاهی بی آنکه بکیفیت و کمیت لشکر وقوف یابد و
بقدرت خود و لشکر خصم باز رسد بی تدبیرانه از آب گذشته مخالفان را استقبال نموده آنرا دلیری نام کرده اما
چنین عزیمت و رفتن را ثبات قدمی درخور آن لازم است بالجمله چون تقارب فریقین روی نمود حسین خان
اندکی از خواب غفلت و غرور بیدار شده دانست که رومی زیاده از مردمیست که با او از آب گذشته اند و مبادا
بعضی از مردم ایل و الوس نیز که همراه اند اسبهای زبون دارند صلاح در جنگ روبرو ندیده قرار داد که
از مقابل ایشان بیکسو رفته از سمت راه دور شود که رومیه گذشته بر سر اغرق رفته بتاراج مشغول گردند و او
از عقب در آمده بدفع خصم پردازد و امرا و ریش سفیدان کاردیده که همراه بودند این رای را خطا شمرده گفتند
که تفرقه و پراکندگی با ایل و الوس راه یافته اردو بغارت میرود و اکثر مردمی که همراه اند بجهت محافظت اغرق جدا
شده خواهند رفت و جمعی را که توقف مینمایند قدرت مقاومت و قوت مدافعه نخواهد بود و چاره کار منحصر در دو
شق است اول آنکه چنانچه آمده ایم دل در کرم الهی باشد بجنگ ظهور آید و شق ثانی آنکه بهیات اجتماعی مراجعت نموده
از آب بگذریم و ایل و الوس و اغرق را کوچانیده بمحال دوردست فرستیم که از آسیب دشمن برکنار باشند و خود

با لشکر در کنار آب ایستاده معبر را حفظ نموده نگذاریم که رومیه عبور نمایند والحق رای صایب و تدبیر شایسته همین بود
حسین خان مبالغه نمود که باز گشتن نوعی از هزیمت و بدنامی دارد و جنگ کردن مقدور نیست و بر همان تدبیری که
اندیشیده بود اصرار نموده عنان از مقابلهٔ اعدا یافته بیکطرف میل نمود و چون قرار ترک تازی بخود داده بود مقرر کرد
که هر کس اسب زبون داشته باشد و رفاقت نتواند نمود پیشتر رود و اکثر مردم زبونی اسب بهانه کرده بجهت صیانت
احمال و اثقال رو بجانب اغرق آوردند و در میان اردو شورش عظیم واقع شد و سپاهیان که می آمدند بخیال
آنکه اردو نهب و غارت رومیان خواهد شد پیش دستی کرده دست بتاراج یکدیگر برمی آوردند و خزاین و اسباب
بیوتات سرکار حسین خان و امرا بغارت رفته هباءً منثوراً گشت جماعت دو توک قراباغ که چرخچی لشکر مخالف شده
آمده بودند از یکسو رفتن حسین خان خبردار شده دلیل لشکر رومی گشته ایشان را بر سر حسین خان آوردند و او
پاشا با هفت هزار کس که همراه داشت صف نبرد آراسته بآیین جنگ پیش آمد حسین خان و امرا با مردمی که
بر سر ایشان مانده بودند سوار شده قرار دادند که هر کس اعتماد بر اسب خود داشته باشد بایستد و باقی مردم از معرکه
بیرون رفته خود را بمامنی برسانند و پراکندگی در لشکر افتاده چهارصد پانصد نفر از مردمان دلیر رزم آزمای
با حسین خان و امرا ثبات قدم ورزیده در برابر هفت هزار کس صف کشیده از جانبین دست بآلت کارزار بردند
از ینطرف مبارزان لشکر قزلباش شیوه آغاز نهاده تیرباران عظیم کردند در آنوقت مدعای حسین خان بمجادله
ایستادن باندک مایه مردمی که داشت با خصم محاربه نمودن آن بود که لحظه زد و خورد نموده خصم را بخود مشغول کرده تا
که تعاقب هزیمتیان نتوانند نمود تا از رومیان آسیبی بقزلباش نرسد و با ایشان تا شام جنگی بگریز کرده خود را
از جنگ اعدا برهانند از جملهٔ امرا رستم سلطان سوکلن که جوان شجاع دلیر مردانه بود قدم جلادت پیشتر نهاده با مخالفان
درآویخت و جنگهای مردانه کرده فوجی از رومیان او را در میان انداختند و زخمی چند قوی یافت چون از ستیز
و آویز عاجز آمده زنده گرفتار گشت حسین خان بضرب حسام خون آشام گرده مخالف را از تعاقب ارباب هزیمت
باز داشته مردانگیها دران معرکه ازو بظهور آمد و زمانی ممتد رومیان را بخود مشغول گردانیده همگی اهل هزیمت
از آسیب دشمن نجات یافته بیرون رفتند و حسین خان نیز با چند نفری که با او بودند جنگ کنان و تیراندازان
از معرکه بسلامت بیرون رفت و رومیه از جلادت و مردانگیها او که بنفسه در آن معرکه ازو بظهور آمد تعجبها نمودند
القصه رومیه شدت فوج قلیلی از لشکر اقبال را بدانشانه مشاهده نموده بدست آوردن رستم سلطان اکتفا نموده
جرأت بیشتر آمدن نکردند و از همانجا طبل مراجعت فرو کوفته باز گردیدند و داود پاشا رستم را خاطر تعظیم و تکریم نموده

١٧٩

جراحان بمعالجهٔ زخمهای او پرداخته و در قلعهٔ گنجه او را نگاه میداشتند و حسین خان و رفقا که از آب گذشته بیورت خود آمده بمعلوم
ایشان گشت که اغرق بباد غارت و تاراج رفته و تفرقه بحال مردم راه یافته و در آن شب از غایت تردد و ماندگی اسپان
و تنگ و دو بسیار که نموده بودند بهیچ امری نپرداختند روز دیگر مشخص شد که رومیه جرأت پیش آمدن نکرده باز گشته اند
چون از آن ممر خاطر جمع گردید در محل مناسب فرود آمده بجمع نمودن مردم و ایل و الوس و استرداد اموال غارتی پرداخته
آنچه بدست آمد بصاحبان داد و مرتبه مرتبه اکثر اسباب ظاهری و اسب و شتر و خیمه و خرگاه که از سرکار او و امرا
بغارت رفته بود بدست در آمد اما نقود و اوانی طلا و نقره و مخفیات بسیار از میان رفت حسین خان با کمال خجالت
و شرمندگی شرح واقعه را بپایهٔ سریر والا عرض نموده استمداد نمود که بگنجه رفته بتدارک آن قضیه پردازد حضرت اعلی
شاهی ظل اللهی چون بر وفور شجاعت و دلیری او اطلاع داشتند وقوع این حال را از شمول عاطفت باقتضاء
قضا حواله کرده منشور استمالت بنام او در قلم آورده بسخنان دلاویز خاطر اندوهگین او را اطمینان بخشیدند آری
در عالم سپاهیگری ازینگونه خطا بسیار واقع میشود و نیز عقلای صایب رای را کار مخالف تقدیر می افتد و در جنگ گاه
ظفر است و گاه هزیمت و این امور اختیاری نیست و چون هنوز تسخیر قلعه نشده بود و عساکر منصوره بدان مشغول
بودند رای جهان آرا در آن هنگام در مقام انتظام نشده مقرر شد که بتدارک اختلال احوال خود و مردم ایل
و الوس پرداخته بحال خود باشد که بتوفیق الهی بعد از فتح قلعه بدانچه مقتضای وقت باشد بعمل آید و بعد از آنکه
قلاع ایروان فتح شده ساحت قرق بلاغ مضرب خیام نصرت و اقبال گردید چون هوای قراباغ بسیار گرم
شده بود و در آن ایام توجه موکب همایون بآنطرف مناسب نبود و گنجه و قلعهٔ شوره گل در دست رومیان
مانده بود که نهضت همایون بدان حدود لازم بود بخاطر خطیر الهام پذیر اشرف چنان خطور نمود که نخست فوجی
از سپاه ظفر پناه بجانب قراباغ فرستند که تا گنجه رفته اگر رومیه بیرون آمده بجنگ پیش آیند از ینطرف نیز بمحاربه
قیام نموده جزای کردار در کنارشان نهند و اگر در قلعه خزیده متوجه حرب و قتال نگردند لشکر فیروزمند جمعی
از مردم دونوک و ایل و الوس را که بهواخواهی رومیان در آنحدود توقف نموده تا غایت بآنطرف نیامده باشند
قتل و غارت نموده محصولات را ضایع و نابود گردانیده مراجعت نمایند که در وقت قشلاق که خاطر از مهمات
سرحد ایروان و آمدن لشکر روم فراغ یافته باشد عنان عزیمت بتسخیر آن ولایت معطوف گردد بدین عزم درست
و فکر صایب الله قلی بیک قورچی باشی قاجار را سرکرده گروهی از امرا و قورچیان عساکر نصرت نشان فرموده مجدد
نامزد فرمودند و با موازی پانزده هزار کس از جنود مسعود روانهٔ جانب قراباغ گردید و چون بگنجه رسیدند رومیان

نیز جمعیت نموده بخیال مقابله و مقاتله از دیوار بست شهر بیرون آمده صف آرای گشتند رومیان اندک زمانی با چرچیان
در آویخته آغاز نبرد نمودند اما چون چشمشان بصول بزرگ افتاد و طاقت مقاومت در خود ندیده ترک ستیز و آویز کرده
روی هزیمت بجانب قلعه آوردند و دروب قلعه را مسدود ساخته باستعداد قلعه داری پرداختند و افواج قاهره
تا کنار خندق تعاقب دشمن کرده جمعی کثیر را بر خاک هلاک انداختند و برخی دستگیر شدند از جمله گرفتاران لکوک حسن ناجی
بود از معتبران رومیه که از قلعه تبریز فرار نموده بقلعه گنجه رفته بود و چون قورچی باشی بمحاصره قلعه مأمور نبود در محل مناسب
نزول نموده تا سه روز هر روز لشکر اثر را فوج فوج و جوق جوق بتاخت و غارت اطراف و جوانب میفرستاد
و جنود ظفر ورود آنحوالی را بجاروب نهب و غارت رفته غنیمت بسیار از اسب و شتر و گوسفندان و اثاث البیت
بدست آمد و بسیاری از نسا و صبیان باسیری گرفتند روز سیم ندای کوچ در داده قرین نصرت و فیروزی معاودت نموده
هنوز از یورت قرق بلاغ مخیم سرادقات اقبال بود که قورچی باشی و امرا بپایه سریر اعلی آمده سرهای قتیلان و اکثر اسیرها
و اسیران از نظر اقدس در آوردند اگرچه خدمت ایشان مستحسن افتاد اما اسیر نمودن نسا و صبیان مسلمانان از آنکه شرعا
مذموم است مکروه شمرده حکم شد که تمامت اسیران آزاد بوده باشند و چند کس که اسیر پنهان نموده بودند مورد سیاست
و غضب پادشاهی شدند و این آوازه معدلت و دادگستری بقراباغ رسیده از هر کس اسیری رفته بود باردوی
معلی آمده اسیر خود را بردند و سایر غنایم که بقلم آمده بسویت و راستی بر لشکریان قسمت شده و لکوک حسن را بجان
مهردار سپردند که بطریق مهمان نگاهدارد و مدتی در خانه خان مشار الیه کامیاب عزت و فراغت بود اما در حینی که
جغال اغلی سردار آمده از حدود قارص فرار نموده برومیان پیوست و شرح آن قضایا در محل خود سمت گذارش
خواهد یافت انشاء الله تعالی

ذکر آمدن اوزون احمد با عساکر بغداد بر سر قلمرو و ملیشکر و گرفتار شدن او بدست لشکر رومیه بتقدیر خالق اکبر

در آن هنگام که ییلاق قرق بلاغ مضرب سرادقات جاه و جلال بود از جانب
همدان خبر رسید که اوزون احمد که سرکرده لشکر بغداد بود بعد از معاودت الله‌ویردیخان و امراء عظام قزلباش
خیال انتقام نموده با عساکر بغداد و امراء سنجق و اکراد تابع بیگلربیگی بغداد جمعیت نموده از شهر بیرون آمده
عزیمت تاخت و غارت قلمرو و ملیشکر دارند بحوالی ماهی دشت که سرحد الکای قزلباش است رسیده اند چون
کوچ و متعلقان جمعی کثیر از طوایف قزلباش از قورچیان و ملازمان درگاه که در آن ولایت املاک و تیولات
دارند و ملازمان امرا و غیر ذلک در آنجا مسکن داشتند و حسن خان چاوشلو که بیگلربیگی آن ولایت است در رکاب
همایون بود و در آن سرحد صاحب وجودی که دفع نکایت خصم تواند کرد کمتر بود دو سه روز تا این فکر و اندیشه

خاطرها را پریشان داشت که قاصدان خجسته پیام که بر شمال و صبا سبقت گرفته بودند رسیدند و مژده فتح و ظفر عساکر آن حد
و خبر گرفتاری اوزون احمد رسانیدند و موجب مسرت و شادمانی گردید کیفیت آن قضیه چنانست که بعد از آنکه الله وردیخان
و امرا از بغداد مراجعت نموده الکامیر قباد ولد عمر بیک را که از سنجق بیکیان تابع بغداد بود متصرف شده باردوی معلی
پیوستند اوزون احمد را بخاطر رسیده که چون حاکمی در همدان نیست و این سرحد خالیست با عساکر بغداد تا همدان آمده
قتل و غارت نماید که هم انتقام از لشکر قزلباش کشیده باشد و هم مخلصت که بآوازه لشکر توجه عراق عرب اهل عراق
عجم بهم بر آمده لشکر قزلباش را دل نگرانی بهم رسد و ترک تسخیر قلاع آذربایجان کرده روی بحراست ملک عراق آورند و بدین
نیکو خدمتی منظور انظار شفقت پادشاهانه سلطان روم گشته بخلافی که قبل ازین از وصادر گشته مواخذ نگردد و ازین معنی
غافل افتاد که کارپردازان عالم غیب که اسباب دولت روز افزونی را سرانجام میدهند اول بدفع بدخواهان میپردازند
القصه محمد بیک نام پسر خود را که آخر مرتبه پاشائی یافت در بغداد قایم مقام گذاشته با هفت هزار کس از متجنده بغداد
بیرون آمده روی توجه بجانب همدان آورد و فوجی از اکراد بدسرشت بدنهاد نیز بطمع نهب و غارت بدو پیوستند
از امراء قزلباش قاسم سلطان ایمانلو افشار در ان سرحد بود از آمدن رومیه خبردار شده کس بجانب لرستان
نزد حسین خان حاکم آنجا فرستاده ازین واقعه خبردار نمود حسین خان با یکهزار نفر از قبایل لر که ملازم او بودند بسرعت
برق و باد متوجه آن صوب گشته بقاسم سلطان ملحق گردید و باتفاق رفع شر آن طایفه را وجهه همت ساخته بجانب ماهی
دشت که عبور لشکر بدانجا واقع میشد در حرکت آمدند و بالوسات و احشامات و سپاهیان قلمرو علیشکر کسی فرستادند
که چون دفع صایل واجبست هر کس اسب سواری داشته باشد بلشکر ظفر اثر ملحق گردد بالجمله موازی سه هزار کس از الوار
و افشار و سایر جنود ظفر شعار فراهم آمد بعد از مشاوره و کنکاش رای همگی بر جنگ قرار یافت تکیه بر الطاف الهی و نیروی
اقبال بیزوال شاهی نموده بمقابله اعدا شتافتند و در ماهی دشت تلاقی عسکرین روی داد سرداران لشکر منصور
قرار دادند که چون لشکر مخالف بیشتر است پیشتر از آنکه مخالفان بر کیفیت و کمیت لشکر قزلباش مطلع گردند دلیرانه از گرد راه
بر صف سپاه تاخته بقاعده و آداب جنگ مقید نگردند القصه افواج قاهره دو گروه شدند یک گروه قزلباش بسرکردگی
قاسم سلطان و یک گروه الوار بسرکردگی حسین خان و از آنطرف اوزون احمد از رسیدن جنود قزلباش خبردار شده
اردوی خود را در مکانی که فرود آمده بودند گذاشته با سوار و پیاده تفنگچی و کماندار که همراه داشت از اردو بیرون آمده
صف سپاه آراسته آماده پیکار گردید دلاوران سپاه منصور را چون چشم بر جنود مخالف افتاده بنوعی که تمهید یافته
بود از دو طرف جلو ریز بر صف سپاه تاخته فدائی وار بران فئه کثیره حمله آور گردیدند رومیه را از جلادت و دلیری

ایشان پای ثبات از جای رفته دست شان از کارزار ماند و بی آنکه بر کیفیت و کمیت لشکر آگاه شوند تاب صدمهٔ دلیرانه
مبارزان جنود اقبال نیاورده عنان بوادی فرار تافتند اوزون احمد در معرکه ثبات قدم ورزیده هر چند خواست که
لشکریان را از فرار مانع آمده بجنگ ترغیب نماید میسر نشد و هیچکس از ایشان فرصت محاربه نیافت اوزون احمد مرد بلند قوی
هیکل سنگین بود از معرکه بیرون نتوانست رفت و همانجا دستگیر گشت و تا موازی دو هزار کس از رومیه و اکراد طعمهٔ شمشیر
آبدار و فوجی گرفتار گشتند و سپاه منصور تعاقب دشمنان کرده گروهی که از جماعت الوار بر اردوی رومیان گذار افتاد
بنهب و غارت مشغول شدند و طایفهٔ افشار و قزلباشیه بقدر و مقدور کشش و کوشش نموده کمال مردانگی بظهور آوردند
و غنایم نامحصور بدست لشکر منصور افتاد از جملهٔ غنایم چند راس اسب بدو تازی نژاد و ایقر و مادیان بود که انتخاب کرده
بخدمت اشرف فرستاده بودند الحق آنچنان تازی نژادان دیو سرشت کمتر بنظر در آمده بود و بالجمله مردم آن ولایت
که برهمزدهٔ این واقعه بودند اطمینان یافته رعایا و سپاهی از شر آن طایفه خلاصی یافته آسایش و آرامش تام در آن
سرحد پدید آمد و امرای عظام اوزون احمد را با سرهای قتیلان و گرفتاران مصحوب معتمدان بپایهٔ سریر والا فرستادند
از جملهٔ غنایم آنچه لایق نظر قبول شهریار کامکار بود ارسال گردانیدند در حینی که رایات نصرت آیات در قزلباغ
ییلاقات کوکچه تنگیز نزول اجلال داشت اوزون احمد را دست بسته با نفایس و غنایم بنظر اقدس در آوردند
حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بنظر توجه و التفات در روی نگریسته امر فرمودند که دستهای او را که بکمند کین بسته بودند
بگشایند و بلفظ گهربار فرمودند که تو بما پیغام داده بودی که با خواندکار مخالفت ورزیده بنده دولتخواه شاهیم و
بغداد را بجهت آنحضرت ضبط نموده ام بهر کس اشاره شود می سپارم و ما نیز وعده کرده بودیم که هرگاه نقد اخلاص
تو در بوتهٔ امتحان تمام عیار نماید هر آینه مشمول نوازش و تربیت شاهانه خواهی گشت تو از آن اراده پشیمان گشته
بوعده وفا ننمودی و ما از وعده التفات پشیمان نیستیم و با وجود جرات و جسارتی که از تو ظهور یافت آنرا منظور داشتیم
بوعدهٔ کریمانه وفا نموده بار دیگر ترا ببغداد می فرستیم مشار الیه سر خجالت بزمین افکنده بزبان مسکنت معروض داشت
که اگر عنایت پادشاهی ذلات این بندهٔ گنهکار را عفو فرموده جان بخشی فرمایند بشکرانهٔ این موهبت مدت العمر
سر از چنبر بندگی و طوق فرمانبرداری نپیچم و بغداد را بهر کس اشاره شود سپرده خود با فرزندان در رکاب اشرف
غاشیهٔ بندگی بر دوش گرفته بمراسم خدمت و جانسپاری پردازم حضرت اعلی شاهی ظل اللهی او را بعاطفت
علیای شاهی اختصاص داده بحسین خان حاکم قلمرو علیشکر سپردند که مهمان او باشد و [illegible] چند روز که از مشقت
بند و زنجیر و محنت راه آسوده گی یافت بخلع فاخره سرافراز گردانیده رخصت انصراف ارزانی داشته بهمراهی ملازمان

حسن خان روانه مقصد فرمودند و بجهت حسین خان حاکم لرستان و قاسم سلطان و جمعی که در جنگ اوزون احمد مردانگی کرده
بودند خلع گرانمایه ارسال داشته مورد تحسین و آفرین گردیدند اوزون احمد چون بیراهه رفته بود بمطلبی که داشت
فایز نگشت و از قضای الهی در راه مریض گشته چون بقصبه زنجان که از قصبات مشهوره عراق است رسید خار اجل دامنگیر گشته
رخت هستی بسرای نیستی کشید و ملازمان حسن خان که همراه او میرفتند حقیقت فوت او را بعرض اشرف رسانیده مقرر شد که
انجا مدفون سازند و فرمان عاطفت و منشور استمالت باسم محمد بیک ولد او عز اصدار یافته شمه از مراحم و الطاف که شامل حال
پدرش شده بود دران منشور اقبال درج فرمودند اما احوال بقیة السیف لشکر بغداد آنکه بعد از انهزام شکسته و پریشان
حال بشهر درامده محمد بیک را از گرفتاری پدر آگاه گردانیدند و او جنود بغداد را با خود متفق گردانیده خود را پاشا نام
کرده بر حکومت آن ولایت رقم اختصاص کشید و حقیقت گرفتاری پدرش را بدرگاه پادشاه روم عرض نموده اظهار
دولتخواهی کرد ارکان دولت خاندان عثمانی مصلحت وقت در تربیت او دانسته نشان پاشائی و ایالت بغداد باسم
او فرستادند و او در حکومت آن ولایت تمکن یافته بایستادگان پایه سریر اعلی از راه نفاق و خلاف پیش آمد و چون
از پدر و پسر خودسری بظهور آمده بود و از ارکان دولت عثمانی نیز خایف بود متمولین عراق عرب را تحمیلات نموده مصادره
میکرد و بجهت خود لشکر خاصه که در میانه رومیه بسکبان مشهور و معروفست بهم رسانیده با لشکر بغداد و قل پادشاهی با حتیاط
زندگانی مینمود چون بیراهه میرفت او نیز بطریق پدر تایید نیافته ایام دولت مستعار و عمر ناپایدارش زود سپری گشت چنانچه
از سیاق کلام آینده بوضوح می‌پیوندد

ذکر بعضی سوانح احوال که از وقت ییلاق تا هنگام آمدن جغال اغلی روی داد

در ایام میمنت فرجام بهار که هنگام نزاهت و خرمی روزگار است حضرت اعلی شاهی ظل اللهی در منتزهات ییلاق
کوکجه تنگیز که فی الواقع بلطافت هوا و عذوبت ما و کثرت ریاحین و ازهار و چشمهای خوشگوار و ترشح ابر و ریزش
امطار رشک گلزار جنانست عشرت پیرا بوده بنشاط سیر و شکار می‌پرداختند محمد معصوم بکری ایلچی پادشاه عالیجاه
فرمان فرمای ممالک هند را که بخدمت اشرف آمده بود رخصت انصراف ارزانی داشته روانه دیار هند فرمودند
اما زیاده التفاتی که درخور باشد بحال او واقع نشد و همچنین امرای اکراد که در پایه سریر اعلی بودند خصوصا غازی بیک
چکاری و مصطفی بیک محمودی رخصت یافته بالکای خود رفتند و چون صبیه کرکین خان ولد سیمون خان در سلک
پردگیان سرادق اقبال درامده بود و بجهت مراعات الکسندر خان او را نیز بمژده این عطیه والا مسرور گردانیده صبیه
داود خان پسر او را که ولیعهد پدر بود و باجل موعود درگذشته دو پسر و یک دختر ازو مانده بود در سلک مخدرات استار
سلطنت انتظام داده مقرر شد که والده ایشان که بدیدی خال مشهور است و کرجیان زن پادشاه خود را دیه

میکویند صبیهٔ مذکور را با برادران به پایهٔ سریر خلافت مکان آورده هنوز ییلاقات اقبال بود که آن زهرهٔ زهرا عفت برج عزت و جلال با ردوی گردون شکوه آورده بحرم سرای مقدس در آوردند و پسران داود خان نیز که بزرگتر را طهمورث و کوچکتر را کشیش میگفتند بخدمت اشرف مشرف شدند از سوانح آن ایام ایلغار نمودن الله ویردیخان و فوجی از امرا و عساکر نصرت نشان بر سر احمد پاشا جلالیست شرح اینحال بر سبیل اجمال آنکه احمد پاشا از جملهٔ ملازمان جعفر پاشا حاکم تبریز بود و او در صدد تربیت احمد پاشا در آمده بالتماس و استدعای او حاکم ونشیده بود در حینی که طنطنهٔ اقبال شاهی و نعقت موکب همایون شاهنشاهی در آذربایجان بلند آوازگی یافت احمد پاشا از ایالت وآن معزول شده بود و او تمکین حکم پادشاه خود نکرده دست از حکومت باز نداشت و دست درازی بدیگری ولایات قریبه نموده بخودسری اغلاط و عادلجوز و البتان و اخد و در اتا حوالی دیاربکر تصرف در آورده لشکر و حشر بسیار بر سر خود جمع کرده محالی را که ضبط نتوانست نمود اطراف و جوانب آنرا بجاروب نهب و غارت رفت و آنچه بدست آورد بلشکریان و لوندانی میداد که از هر دو طرف جمع آمده شورش افزای دماغ او شده بودند میداد از تقریر واردین مسموع شده که عدد ملازمان او بده هزار رسیده بود بعد از رحلت سلطان محمد خان پادشاه روم و جلوس سلطان احمد خان پسرش احمد پاشا اظهار دولتخواهی او کرده عرضه داشت نمود که جرات و جسارتی که از من در بعضی امور صادر شد بجهت دفع فتنهٔ قزلباش و حفظ ثغور ممالک است ارکان دولت خانوادهٔ عثمانی صلاح وقت در تغافل و اغماض دانسته چشم از اعمال ناصواب او پوشیدند و بور و د تربیت و عاطفت خاطر او را اطمینان بخشیدند و او بیشتر اقتدار یافته از بادهٔ هوش ربای نخوت و بزرگی و جرعهٔ مردافکن خودسری و خودرائی مست گردیده نسبت بملازمان عتبهٔ اقبال شاهی بی ادبانه سلوک نموده و سخنان بیخردانه دور از عقل و انصاف و لافهای گزاف از و بظهور میرسید و یکدو سال قبل ازین در وان یکی از تجار ممالک محروسهٔ همایون را بطمع اموال بقتل آورده تا موازی سه هزار تومان عراقی و متملکات او را تصرف نمود و همیشه خاطر خطیر معدلت تاثیر رسوخ داشت که در هنگام مجال و انتهاز فرصت او را گوشمال بسزا داده نوعی شود که براکندگی لشکر او راه یابد درین اوقات که ییلاقات گوکچه تنگیز مخیم سرادقات اقبال بود خبر رسید که احمد پاشا بر سر قلعهٔ ارجیس آمده محمد پاشا ولد زال پاشا را که دران قلعه بود و با احمد پاشا اطاعت شایسته نمیکرد محاصره نموده حضرت اعلی شاهی الله ویردیخان را با فوجی از عساکر منصور که قریب بده هزار سوار جرار بودند بر سر او فرستادند و چون او بخاطر آورده بود که پادشاه قزلباش در حدود ایروان اقامت دارد و ایلغار حضرت اعلی بجهور مشهور است مبادا که درینوقت او را غافل تصور نموده ایلغار بر سر او آورند از عالم احتیاط و طرز سپاهیگری

کسان کاردیده اعتمادی بر سمت راه ایروان فرستاد و خود را مستعد و آماده کوچ گردانید که اگر امری بظهور آید علاج
واقعه پیش از وقوع کرده باشند و آن دیده وران دوربین کارآگاه علامت گرد عظیمی مشاهده مینمایند که در سمت راه
ایروان مرتفع گشته و از روی تجربه و قیاس معلوم ایشان شد که گرد لشکر است فی الفور خبر بامیر رسانند و او کمال
سراسیمگی بر اسب فرار سوار گشته تا صحرای موش در هیچ مرحله یکساعت عنان باز نکشید و تفرقگی در میان لشکر او افتاده این
فرار اکثر آوازه دیار ادبار گشتند و خود تا آمدن جغال اغلی در همانجا اقامت داشت و الله وردیخان چون بقلعه از بج
رسیده کیفیت فرار احمد پاشا معلوم گردید چون به پیش رفتن مامور نبود بعد از آسودگی اسپان عنان بصوب مراجعت
انعطاف داد و تجویز آزار و اضرار رعایای بیچاره نکرد و هر چند الکا مخالف بود لشکریان نیز از نهب و غارت و خرابی
زراعت که بحصاد رسیده بود نهی نموده اصلا درین آمد و رفت آسیبی از عساکر منصوره باحدی نرسید بعد از
وصول ایشان بدرگاه سدره نشان چون گروهی از اوباش رومیه بقلعه شوره گل که از توابع چخور سعد است
درآمده آن حصار را پناه و استظهار خود ساخته متعرض خلق الله میشدند رایات نصرت آیات بدان طرف در حرکت
آمده چون ساحت آن عرصه دلگشا که از کثرت سبزه و شقایق و علفزارهای مرغوب از ریاض جنان نشان میداد
مضرب سرادقات جاه و جلال گردید آن سیه بختان تیره رای از بخت برگشتگی آن حصار نااستوار را مامن خود ساخته
پای جسارت در حراست آن محکم فشردند و ازینطرف فوجی از عساکر نصرت نشان و تفنگچیان قدر انداز اصفهان
بتسخیر قلعه مامور گشتند و آن گروه اقبال کمر همت تسخیر آن قلعه چست بسته در شب اول پای جلادت و مردانگی
پیش نهاده خود را بپای حصار رسانیدند و محصوران هر چند آثار مبارزت بظهور آورده در دفع جنود اقبال کوشیده
سعی بیفایده ایشان بجائی نرسید و مبارزان قلعه‌گشا چند جا سوراخ در دیوار کرده بقلعه در آمدند محصوران
برگشته بخت کلیسائی که در ازمنه ماضیه از سنگ سیاه تراشیده در غایت استحکام و ارتفاع ترغیب داده در میان
قلعه واقع شده بمنزله ارک بود پناه بردند عاقبت آنرا نیز بضرب بیل الماس گون سوراخ کرده بران عمارت بلند
ارتفاع استیلا یافتند و تمامی محصوران سیه گلیم مورد سخط و غضب پادشاهی گشته یکیک را بفرمان قهرمان زمان
شکم دریده از کنگرهای قلعه عبرةً للناظرین می آویختند چنانچه دور حصار از وجود چپیده آنجنایت پیشگان آرایش [illegible]
احدی از آن قوم تیره روزگار نجات نیافت بعد از چند روز که متنزهات آن ساحت دلگشا مخیم خیام نصرت
و اقبال بود اهل اردو بازار بتخریب آنقلعه و حصار مامور گشته چابکدستان اردو بازار در تخریب آن حصار سعی بلیغ
نموده در اندک روزی با خاک یکسان کردند اما کلیسای مذکور که ارک آن حصار نااستوار بود از غایت استحکام و صنعتگری

استادان سنگتراش در نظر بنده یکپارچه سنگ خام مینمود و بالتمام خراب شد و چون خاطر خطیر اشرف از این امور فراغت

یافت عنان عزیمت بطرف قلعهٔ قارص و آخسقه معطوف داشتند از سوانح آن ایام آمدن سلیمان بیگ محمودی

حاکم خوشاب و احصار است وی از امرای سنجق روم بیگلربیگی وان است و از شکوه جلال پادشاهی و آوازه

صولت و سطوت شاهنشاهی دل باهی داده همچنانکه شیوه و شعار امراد اکراد شقاوت نهاد است که مصلحت

وقت خود منظور داشته از هر طرف تسلط و اقتدار مشاهده نمایند اظهار دولتخواهی آنطرف مینمایند او نیز عاقبت اندیشی

کرده از وفور اخلاص و حسن عقیدت که بزبان اظهار نمود و درویش از آن خبری و از جوهر دولتخواهی اثری نبود

احرام دریافت کعبهٔ اقبال بسته بسعادت بساطبوس فایز گردید و حضرت اعلی شاهی ظل اللهی هر چند عیار جوهر

اخلاص اینطبقه گرفته اند اما مراعات جانب ظاهر که شیوهٔ فرمانروایان عالم صورتست کرده او را منظور نظر التفات

گردانیده بخلع گرانمایه و لقب ارجمند خانی سربلندی یافت و بین الاقران بدین پایهٔ والا علم مفاخرت برافراخت

و بعد از چند روز که در ملازمت اشرف کامیاب عزت و عاطفت بود رخصت معاودت یافته بالکای خود مراجعت

نمود و دیگری از سوانح آن ایام آمدن ایلچی معتبر است از جانب سلاطین فرنگستان پادشاه اسپانیه و پرتگال

که تا موازی پنجاه نفر ملازم یراق دار همراه داشت در حدود قارص بدرگاه معلی رسیده بشرف عتبه بوسی مشرف

شده تحف و هدایا لایق از نظر اقدس گذرانیده منظور نظر عنایت و التفات گشته در همان چند روز رخصت

انصراف یافته مشمول عاطفت و احسان روانه شد در خلال این احوال جاسوسان که بجهت تحقیق احوال و سایر

اخبار بجانب استنبول رفته بودند خبر رسانیدند که ارکان دولت خانوادهٔ عثمانی جغال اغلی را که در میان ایشان

بوفور شجاعت و اصابت رای و حسن تدبیر از امثال و اقران سمت رجحان دارد و در سرحد فرنگستان قاپودان

بوده و باصطلاح رومیان میر بحر را قاپودان می نامند بدرخانه طلب نموده بوزارت اعظم و سرداری منصوب ساخته

ده دوازده هزار نفر از قاپوقلی و ینکچری همراه او کرده بر سر قزلباش تعیین نمودند و لشکرهای آنطرف استنبول را

که رومیان اناطولی میگویند و عبارت از برسا و بلاد قرامان و شام و حلب و مصر و طرابلس و دیاربکر و ارزن

الروم و وان و کردستان و غیرهم است بموافقت او مامور گردانیده چاوشان قمرسیر باحضار ایشان فرستادند

و جغال اغلی از استنبول بیرون آمده بحدود دیاربکر رسید و در صحرای موش بجهت جمعیت لشکر توقف دارد

بعد از تحقیق این اخبار رای صوابنمای حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بتدبیر دفع دشمن ... و ... حال ایشان پرداخته

عساکر منصوره را فوج فوج و جوق جوق بتاخت و غارت الکاء قارص و آخسقه و سوختن غلات و علف زارهای

آن نواحی فرستاده مقرر فرمودند که چند روزه راه که عبور لشکر روم از آنجا خواهد بود خراب و ویران ساخته و صحرا از علف
و غله و آبادانی اثر نگذارند و رعایای آنحوالی را که غیر ملت اند بانیطرف کوچانیده مردم هر محل که شعار دولتخواهی بمیان
ظاهر ساخته از کوچ کردن بانیطرف کاره باشند تاخت و غارت کرده دقیقه از ویرانی فرو نگذارند و عساکر نصرت
نشان پذیرای فرمان گشته تا حسن قلعه سی که مابین قارص و ارزن الروم است تاخت و غارت کرده در لوازم خرابی
و سوزاندن علف زارها و غلات تقصیری نکردند تا دو سه هزار خانه وار ارامنه و الوس و احشام که در آن ولایت
ییلاق و قشلاق داشته اند کوچانیده بانیطرف آورده بعراق فرستادند و مواشی و اغنام بسیار بدست عساکر ظفر
شعار افتاده و تا قریب بیست هزار اسیر غیر ملت آوردند که در میانه قزلباش شرف اسلام دریافتند و رایات نصرت
آیات جاه و جلال باموازی چهل هزار کس از عساکر اقبال که در موکب همایون مجتمع بودند در آنحدود توقف فرموده
هر چند روز منزلی خوش و مکانی دلکش محل نزول اردوی کیهان پوی میشد و منتظر ورود عسکر روم بودند که چون قدم بدین ولایت نهند
بنوعی که مصلحت وقت باشد و حزم دوراندیشی اقتضا نماید بمدافعه خصم پرداخته آنچه مستور پرده تقدیر باشد بحیز ظهور آید بر دوربینان
بساط آگهی پوشیده نماند که از سوابق ایام الی غایت همیشه حرکت لشکر روم در هنگام رفع حاصل که هنوز خرمنها در میان
باشد واقع میشود و در قانون سلسله عثمانی چنانست که بهر طرف که لشکر کشند بجهت ظرفیه احوال سپاه در سیزدهم عقرب
که ترکی آنرا قاسم کونی میگویند یعنی روزی که فوج داخل غله میشود در هر جا باشد عنان بصوب مراجعت انعطاف
میدهند زیرا که از راه دور بسفر می آیند و قریب تحویل جدی که اول زمستان و شدت سرما و بارش برف است بمنازل
خود رسیده باشند و اگر فی المثل قلعه را زمان ممتد محاصره نموده کار بر محصوران تنگ کرده محتمل باشد که فردا روز
قاسم کونی قلعه بتصرف در آمده مملکتی مفتوح گردد در و میان بجهت آنکه تغیر بقانون سلسله عثمانی راه نیابد آن مهم را
مهمل و معطل گذاشته کوچ مینمایند و اگر پادشاه خود همراه باشد روز قاسم کونی طایفه ینکچری که پیاده اند و استعداد
سفر کمتر از دیگر سپاه دارند علامتی را که در برابر خیمه و خرگاه پادشاه نصب میشود از آنجا کنده بر عقب خرگاه و مسکن
پادشاه برده نصب مینمایند و اشاره بدانست که پادشاه مطلع گردند که روز موعود و زمان مراجعت و روز
دیگر البته کوچ میشود و تغیر بدین قاعده راه ندارد و اگر احیانا پادشاه اراده خلاف نماید وزرا و ارکان دولت
تجویز ننموده بی اختیار کوچ مینمایند و هرگاه در موکب پادشاه چنین باشد سردار لشکر خود بطریق اولی خواهد بود اگر
آن سردار بجهت حصول مقصد و اتمام خدمت مرجوعه از ینکچری آقاسی التماس دو سه روزه توقف نماید ینکچریان
تمکین نکرده طنابهای خیمه سردار را با شمشیر زده خیمه را بر سرش فرود آورده جبراً قهراً میکوچانند و سردار و ینکچری

آقاسی که اختیار قتل و سیاست ایشان دارند درین ماده بجهت حفظ قانون هیچکدام بمنع ایشان قادر نیستند غرض از تمهید این
مقدمه آنکه رایات جلال هنگام پاییز در اخذ و خیام اقامت نصب فرموده توقف داشت تا آنکه وقت اقامت صحرا الذ گذشته
هوا روی ببردی آورد و قاسم کونی رومیان نزدیک شد و جغال اغلی هنوز در صحرای موش بود و بنا بر قاعده و قانون
سلسله عثمانی درین سال آمدن او محتمل نبود قرار داد خاطر اشرف آن بود که درین سال قشلاق همایون در قراباغ واقع شده
اگر مقرون برضای الهی باشد بتوفیق الله تعالی درین زمستان بتسخیر قلاع گنجه و شروان بپردازند در اوایل بهار که هنگام
حرکت لشکرهاست متوجه ییلاقات گشته در هر جا که صلاح دولت قاهره باشد جمعیت نموده آماده بیکار دشمن باشند
لهذا جمعی از امرا و قورچیان و غلامان رزم ساز و تفنگچیان باریک بین قدر انداز و سایر عساکر نصرت طراز را در رکاب
همایون نگاه داشته با بقی لشکریان اردوی ظفر نشان رخصت بازگشتن یافته اکثر مردم ایل و اویماقات روی بقشلاق
خود آوردند و مرتبه مرتبه کثرت و ازدحام در اردوی نصرت فرجام روی در کمی نهاد و درین اثنا خبر آمدن جغال اغلی
بتواتر و توالی رسیده بتحقیق انجامید و چون آمدن بی هنگامی کرد کاری نساخته خایب و خاسر باز گردید چنانچه از سیاق
کلام آینده وضوح خواهد یافت و پرتوی ازان بر پیشگاه خاطر معرکه آرایان مضمار سخن سرائی خواهد تافت ذکر
آمدن جغال اغلی وزیر اعظم و سردار لشکر روم بجانب آذربایجان و نیل مقصود و بازگشتن از نخجوان و دیگر قضایای
سعادت نشان بر مستمعان نوادر حکایات و ارزومندان عجایب روایات مخفی و محجوب نماند که جغال اغلی سنان پاشا نام
دارد و فرنگی نژاد است که پدرش جغال نام داشته و باعتبار پسری او گاهی او را جغال زاده می نامند و گاه جغال اغلی
میخوانند و باین نام شهرت بیشتر دارد در ولایت روم بتهور و مردانگی و شجاعت و فرزانگی بلند نام و بحسن درایت
و تدبیر زبان زد خاص و عام بودند بدینجهت او را قپودان یعنی میر بحر کرده بثغور اسلام و سرحد فرنگستان فرستاده
بودند و او با کتساب فضایل و مطالعه کتب سیر و تواریخ مایل بود و چون یکمرتبه در زمان سلطان مراد خان رفیق عثمان
پاشا سردار بوده به آذربایجان آمده بود و با طبقه قزلباش نبرد آزمائی کرده راه و رسم جنگ قزلباش را میدانست
و در انوقت در میانه پاشایان و سرداران خانواده عثمانی صاحب وجودی که باستر داد بلاد و قلاع مفتوحه و
دفع صولت سپاه قزلباش و مقاتله نمودن با پادشاه ایران تواند پرداخت جز او کمان نمیبردند و از اقران رتبه
بیشی داشت و او را در راهها بجهت جمعیت لشکر توقف بسیار واقع شده اجتماع سپاه دیرتر دست میداد و از وفور
و ما یحتاج سپاه که اولین اندیشه لشکر کشی از ضروریات سپهداریست کمتر بدست می [illegible] والایات اناطولی
بجهت شورش و فساد طایفه جلالی و نهب و غارت ارباب طغیان اکثر خراب و قری و مواضع و مزارع ویران بود و بهم

پیوستن عساکر از بیم آسیب او باش جلالی که شمه از احوال ایشان در ضمن ایراد حکایات آینده مرقوم کلک بیان خواهد شد و شیوا
میبود بعد از انکه از هر طرف لشکری بدو پیوسته بقدر جمعیتی فراهم آورد و توقف او در راه چون از حد اعتدال کذشته بود
پای جلادت پیش نهاد و تا ارزن الروم آمد و استمالت نامها با حمد پاشا فرستاده او را بحکومت آذربایجان نوید داد و
طلب نمود احمد پاشا اکرچه بجهت سوی اعمال خودسری و عصیان ازو متوحش بود درینوقت فی الجمله مستمال کشته با کروهی
از لوندان که بر سر او جمع آمده بودند بجغال اغلی پیوست و عساکر ارزن الروم و اخسقه و آن حوالی نیز ضمیمه عسکر کشته جمعیتی
عظیم در معسکر او پدید آمد هر چند وقت کذشته بود و از فقدان آذوقه عسرت و تنکی در میانه سپاه شیوع یافت بانحال
قدم بولایت یاغی نهادن اصلا مناسب وقت و مقتضای عقل نبود اما جغال اغلی چون شنیده بود که لشکر قزلباش روی
باوطان آورده در رکاب همایون فرمانروای ایران معدودی بیش نیست بخیال انکه حضرت اعلی شاهی ظل اللهی ناموس سلطنت
و شهریاری را ملاحظه نموده خود سر از مقابله او که غلامی از غلامان خواند کار است نخواهند پیچید و اکر درینوقت مقابله
و کارزار اتفاق افتد ظن اغلب آنست که صورت فتح و ظفر در آینه مراد جلوه کر آید و ازین غلبه که او را روی دهد بلند
آوازه کشته مهمات آذربایجان حسب المدعا صورت انجام یابد باین خیال باطل از ارزن الروم بیرون آمده تا قارص
عنان باز نکشید حضرت اعلی که رای عالم آرایش مهبط تجلیات انوار غیبی و ضمیر منیرش مکمن اسرار لاریبی بود از آمدن او
که نه وقت قلعه سازی بود و نه هنکام حیله بازی متعجب کردیده امراء عظام و ارکان دولت را بکنکاش طلب فرموده
از هر کونه حکایات بمیان آوردند و هر کس را آنچه بمقتضای عقل و تدبیر بود بحسن تقریر عرض میکردند و از روی عقل
و دانش اراده خاطر او معلوم همکنان نکردید حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بزبان الهام بیان که ترجمان ملهم غیب است
فرمودند که آمدن او درینوقت دو احتمال دارد یکی انکه چون پسرش محمود پاشا بیکلربیکی شروانست تا پاید اراده
خاطرش بان تعلق کرفته باشد که از دامنه کرجستانات کذشته درین زمستان بقراباغ که آب و علف بسیار دارد
در آمده طرح قشلاق انداز د و آذوقه و ما یحتاج لشکر از شروان که معمور و آباد دانست و فتوری بان راه نیافته
آورده در بهار که علف زارها بسبزی و خرمی آورد لشکر کنجه و شروان را بخود ملحق ساخته علم بیکار بر افرازد
و بهار در هر جا صلاح دانسته باشد قلعه بنا نماید دیکر انکه قلعه قارص را استحکام داده ذخیره و ما یحتاج سرانجام
دهد و از انجا باز کشته در ارزن الروم قشلاق کند رای جهان آرا بدین قرار یافت که چون خانه کوچ لشکر
اکثر همراه است و درینوقت بجهت کمی لشکر مقابله و پیکار مصلحت دولت روز افزون نیست از منزلی که مخیم
سرادقات جاه و جلال است کوچ کرده بیکسو میل کرده چند روز رحل اقامت اندازند که مشخص شود که جغال اغلی

چه جبال دارد و ازین دو شق کدام یک را لعمل آورد و بنا بران ازان مرحله کوچ فرموده در اغجه قلعه نزول اجلال
فرمودند که بعد از تشخیص اگر بجبال قشلاق گنجه و قراباغ رو بطرف گرجستان آورد موکب همایون نیز متعاقب در حرکت
آمده در هر جا مقام و آرام گرفته خیام اقامت نصب نماید از یکطرف سلاطین گرجستان که بتجدید غاشیهٔ اطاعت
و بندگی این دودمان بر دوش جان گرفته اند و از یکطرف عساکر نصرت نشان که در موکب ظفر قرین اند اطراف
و جوانب اردوی او را احاطه نموده راه تردد و آمد و شد بر ایشان بسته نگذارند که از هیچ طرف ذخیره بدست
آورند و اگر تدبیر موافق تقدیر افتد بتوفیق الله تعالی بنوعی که در سوابق ازمان امیر کبیر حسن بیک ترکمان با پادشاه
سعید مغفور سلطان ابوسعید کورکان در قراباغ عمل نموده با جغال اغلی ما نیز همان شیوه پیش گیریم که بعد از چند روز
که یورت مذکور محل نزول اردوی گردون شکوه بود خبر رسید که جغال اغلی شق ثالث اختیار نموده از راهی
که بطرف گرجستان میروند گذشته بر سمت ایروان در حرکت آمد و قاعده و قانون رومیانست که تسخیر ولایتی
که روند در آنجا قلعه بنا نموده جمعی را اجرا است آن گذاشته ذخیره و یراق قلعه داری سرانجام داده باز میگردند
و درینوقت بجهت سردی هوا و یخ بند چون عمارت قلعه متعذر است و بازگشتن متعسر درینصورت در ایروان
و نخجوان و تبریز و هر جا که ان ذخیره بیشتر داشته باشد طرح قشلاق اندازد که در وقت بهار مکنون خاطر خود در الظهور
آورد حضرت اعلی بعد از استماع این خبر فرمودند لایق دولت چنانست که رعیت این محال را کوچانیده بجانب
قراچه داغ و اطراف و جوانب فرستیم و آذوقه آنچه لبس باشد و لشکر قزلباش تواند برداشت بردارند و آنچه
باند سوخته و نابود کرده چنان نمائیم که درین محال اصلا ذخیره بدست ایشان درنیاید و خانه کوچ را جدا کرده
با لشکر سپاهی بر اطراف و جوانب ایشان گشته دستبردها نمائیم که بعد از آنکه لشکر از فقدان ذخیره و علیق ایشان
بتنگ آمده زبون شده باشد در هر جا مصلحت باشد بدفع ایشان پرداخته نگذاریم که تا بهار آرام گیرند بدین نیت
درست و عزم لایق که در آنوقت مناسب دولت همایون بود بنوعی که اندیشیده بودند خانه کوچ را جدا کرده
بطرف النجق فرستادند که از آسیب حوادث بر کنار باشند و با میر گونه خان حکم فرمودند که با لشکر خود بکوچانیدن
رعایای محالی که بر سر راه است پرداز دو آذوقه آنچه مانده باشد ضایع و نابود کرده آبادانی در سر راه نگذارد
مشار الیه حسب الفرمان قضا جریان مردم ایروان و بلوکات را کوچانیده دیاری در آنحدود نگذاشت مگر قلیلی
که در شعب جبال و جاهای دور دست مانده بودند چون اردوی رومیه بدو منزلی اردوی [illegible] رسید
از اغجه قلعه کوچ کرده در اوچ کلیسیا نزول اجلال واقع شد درین اثنا علیجان بیک اهنگ افشی دلو که برفافت

زمان یافتهای قلعهٔ ایروان رفته بود و رومیان او را در قلعهٔ قارص حبس نموده بودند آمده بعز عتبه بوسی سرافراز شده تقریر نمود
که جغال اغلی چون بقارص رسیده از احوال او خبر یافت آقایان رومیه را از نگاهداشتن او سرزنش نموده او را نزد
خود طلب داشته عذرخواهی نمود و در اثنای محاوره و استفسار احوال پرسید که سبب چه بود که حضرت شاه دنیای آسوده
را بشورش آورده در مقام لشکرکشی در آمدند علیخان بیک که در میانهٔ قزلباش بزبان آوری مشهور بود جوابهای
مناسب وقت داده آخر گفته بود که ای صاحب سعادت سبب چه بود که سلطان مرادخان بعد از رحلت شاه
جنت بارگاه و فوت اسمعیل میرزا نقض عهد و میثاق پدران نموده بساط مصالحه که چندین سال در بسیط زمان گسترده
بود درهم نوردیده عالم آرامیده را بشورش آورده تا ده سال هر سال لشکر بممالک عجم فرستاده ولایت آذربایجان
و شروان و قراباغ و گرجستان را که موروث سلاطین حشمت آئین صفویه است تصرف نموده ماحصل کلام آنکه ملک
معشوق سلاطین و پادشاهان در طلب آن بی آرام فکیف که حق میراث داشته باشند ظهور این گونه امور از مقتضیات
افلاک و تاثیرات انجم است و بی اختیار روی میدهد جغال اغلی ازین جواب مسکت که فی الحقیقه عذر هر دو طرف
بود منبسط گشته او را رخصت آمدن داد و مکتوبی مصحوب مشار الیه بخدمت اشرف فرستاد و مکتوبی دیگر باعتماد الدوله
حاتم بیک وزیر نوشته بعد از ایراد مقدمات مناسب و اظهار شوکت و قدرت پادشاه روم خود را بشجاعت
و دلیری ستوده در مکتوب وزیر از غایت عجب و دلیری درج نموده بود که غرض اصلی از آمدن محاربه و مقابله است
طریق آنکه عار فرار بخود قرار نداده در محل مناسب آمادهٔ پیکار باشند که با یکدیگر صف نبرد آراسته صورتی که
در پردهٔ خفا مستور باشد بجلوه ظهور آید ازینطرف نیز جواب مکاتیب نوشته بعد از تحریر مقدماتی که باعث نهضت
همایون شده بود و شمهٔ از آن در محل خود گذارش یافته اعلام شد که عجب از آن خردمند کارآگاه که با وجود مطالعه
کتب تواریخ و اطلاع بر نیرنگ سازی و شعبده بازیهای چرخ شعبده باز که درین میانه بشوکت و قدرت خود
مغرور بوده سخنان غالبانه تحریر نموده هرچه دولت خواست نه آن میشود آنچه خدا خواست چنان میشود
بهر حال شما در ثبات و قرار راسخ باشید که ازینطرف عار فرار بخود قرار نخواهند داد و از قرب ایشان بعد اختیار
نخواهند کرد و هرگاه مقدر الهی بوده باشد و وقت اقتضای محاربه نماید آن نیز وقوع یافته آنچه در مکمن غیب است
بمنصهٔ ظهور می آید القصه چون لشکر روم باوج کلیسیا نزدیک شدند اردوی معلی کوچ کرده بحوالی یراق قلعه سی
و از آنجا برودخانه وادی آمده نزول فرمودند ازین منزل مقصود سلطان کنگرلوی حاکم نخجوان رکوچانیدن اهالی
آنملک و طهماسب قلی بیک غلام خاصهٔ شریفه را بکوچ دادن مردم جلفا مامور فرموده فرستادند مردم بلدهٔ نخجوان کوچ کرده

بار دو با دو جلفا به زمار از محال قراجه داغ رفتند و مردم جلفا را اگرچه از مسکن خود جلا نمودن بغایت صعب و دشوار بود
زیرا که خانهای بتکلف ساخته و پرداخته تعلق تمام بدان مقام داشتند اما درینوقت بجهت صیانت حال حفظ اموال
راضی بجلا شده طوعاً و کرهاً تا موازی دوازده هزار خانه وار کوچ کرده بعراق رفتند و در دار السلطنت صفاهان جنت نشان
در کنار زاینده رود مسکن ایشان قرار یافته بتدریج خانهای بتکلف و باغچه و عمارت نموده جمعی دیگر که در ان زمستان
نتوانستند رفت در بهار رفتند الیوم سه هزار خانه وار جلفائی در انجا مقام و آرام گرفته از حوادث زمان امان
یافته اند القصه حضرت اعلی در رودخانه وادی یکدو روز توقف فرموده فوجی از مبارزان جلادت شعار را بجانب
دست راست و دست چپ مقابل رومیان فرستادند که روز بروز از نزول و ارتحال ایشان خبردار بوده در هنگام
فرصت دستبردها مینموده باشند و جمعی را که بطلب ذخیره بیرون آیند بدیار عدم فرستند بین العسکرین سه فرسخ بعد بود
و بدین قاعده تا نخجوان آمدند و در انجا بمسامع جلال رسید که جمعی از مردم آن شهر گردن از طوق فرمانبرداری پیچیده
در زیر زمینها و چغولها خریده ذخیره بسیار در نهانخانها مانده اند چون مردم نخجوان بجهت موافقت مذهب در میان
مردم آذربایجان بهواخواهی رومیان متهم اند حضرت اعلی این حرکت ناهنجار را حمل بر المعنی فرموده بجهت آنکه
درین شهر آذوقه بدست رومیان در نیامده جای قشلاق نداشته باشند یک روز در انجا توقف نموده جمعی را
بجهت حسب و جوی غله و ذخایر و بدست در آوردن مختفیان و خرابی بیوت مامور گردانیدند و مواضع و مزارع
قریه شهر را آتش زده جائی که قابلیت نزول لشکر داشته باشد نگذاشتند از تقدیرات فلکی و تاثیر قران علوین
که درین سال وقوع یافت و مهره ارباب تنجیم خصوصاً مولانا فخر الدین اناری و بیازی کرمانی در احکام این قران
تصریح بخرابی بلاد و جلا شدن خلایق از اوطان قدیمه و تغیر در کیش و مذهب و امثال ذلک نموده بودند اکثر در
آذربایجان بفعل آمده خرابی عظیم بآن ولایت راه یافت روز دیگر از انجا کوچ کرده از معبر جلفا از آب ارس
عبور نموده از علی دره سی که گذرگاه تنگست گذشته در محل مناسب رحل اقامت انداختند و مبارزان جنود
اقبال که بعزم دستبرد و زبانگیری میرفتند هر کس را از رومیه می آوردند اسبهای ایشان لاغر و در کمال زبونی
بوده تقریر مینمودند که ذخیره و علیق الدواب بغایت نایابست چنانچه علیق یک راس اسب اگر بصد تشویش بدست
آید گاهی بیکصد مارچیل است که ششصد دینار عراقی باشد و گاهی بدو مارچیل و بعضی اوقات بسه مارچیل نیز خرید
و فروخت میشود بعد از اطلاع برینحال و زبونی اسبها رای جهان آرا بدان قرار یافت که چون بجهت قلت
آذوقه و عزت و تنگی و فقدان علیق الدواب اسبهای رومیه از کار مانده لاغر و زبون اند ... مذکور مناسب مقابله و مقاتله

وتا موازی بیست هزار سوار و پیاده تفنکچی که در رکاب اشرف اند دهنهٔ کریوه را کرفته در وقت عبور رومیه فدائی وار
خود را بران فیه کثیره زده آنچه در مشیت حق تعالی بظهور آید بعد از چند روز قراولان جنود اقبال خبر معاودت او بجانب
وان رسانیدند و جمعی که از اردوی رومیه جدا شده آمده بودند کیفیت واقعه را چنین تقریر نمودند که طایفهٔ ینکچری
وقل پادشاهی بر سر خیمه سردار هجوم آورده کفتند که تو خلاف قانون کرده در قاسم کونی پای بولایت دشمن نهادی
که بجهت فقدان ذخیره از راهی که آمده ایم مراجعت متعذر است پیشتر رفته از ایروان و نخجوان که جای غله خیز
و معمور و اباد انست ذخیره بیست روزه بچنک آورده باز میکردیم الکنون والایات مذکور خراب و ویرانست
و تنکی بحد کمال رسیده اکثر عساکر پادشاهی را نابود کردی و مع ذلک مسموع میکردد که پادشاه قزلباش عطفهٔ
عنان کرده آمادهٔ رزم و پیکار است و با اینحال نه طاقت مقاومت داریم و نه قدرت اقامت جغال اغلی علاج
برضای آنطایفه عمل نموده بعد از مشاوره قرار یافت که بجانب وان که نزدیکست رفته در انجا طرح قشلاق
انداخته ذخیره بر امیران سنجق اکراد تحمیل نمایند و بقلاوزی احمد پاشا کوچ کرده از راه جورس و باکو روانه شدند
و چون راه ییلاقست و کریوه ها را برف کرفته بود زحمت بسیار و مشقت بیشمار بلشکر رسیده اسب و آدم بنهایت
تلف شد و بدحالی و پریشانی بوان رسیده جغال اغلی با قاپوقلی در بلده و مواضع قشلاق نموده سایر لشکریان
پراکنده شدند و امرای کردستان که تا غایت دم از هواخواهی این دودمان مقدس زده در مقام خدمتکاری
و طاعت کذاری در آمده بودند چنانچه عادت قدیمهٔ ایشان است که هر دو طرف را ملاحظه مینمایند همکی
در وان بجغال اغلی بازکشت نموده آثار انقیاد بظهور می آوردند بر خرد خورده دان معلوم است که سردار
غفلت شعار در مدت در آمد و رفت کاری نساخته بجز خسارت و نقصان سودی نکرد و توقف نمودن
او با فوجی قلیل در قلعهٔ وان مقتضی عقل دور اندیش نبود و بمجرد اندک مسامحه که از عالم سپاهیکری و بلا حظه
صرفه کار از اینطرف بظهور آمده چند کوچ پس نشستند از نامعامله دانی و نخوت و غروری که داشت روی در افراسیاب [illegible]
نهاده اصلا حسابی از لشکر قزلباش نکرفته در قلعهٔ وان که شش روزه راه تبریز است رحل اقامت انداخت
اما عاقبت از خواب غفلت بر آمده ندامت آن کشید چنانچه شمهٔ از آن در طی حکایات و وقایع احوال سال آینده
مرقوم کلک شیرین مقال خواهد شد انشاء الله تعالی **ذکر توجه رایات عالیات بصوب دار السلطنت تبریز و قشلاق
نمودن در انمکان عطر بو و سوانح بهجت افزای نشاط انگیز** چون همواره مهام سعادت فرجام دولت روز افزون بدستیاری
کارکنان عالم غیب سرانجام یافته وجهی یابد و حضرت اعلی شاهی ظل اللهی در جمیع امور بدرکاه حضرت خالق الارض والسما

واثق گشته بدین جهت همیشه بر وفق مراد و حسن اعتقاد کامیاب صورت و معنی میگردند و دفع نکایت خصمان قوی بنیاد به نیروی
همت و امداد اقطاب و اوتاد که منتظمان کارخانهٔ عالم اند باحسن وجهی روی مینماید القصه چون خبر معاودت [illegible] اعلی
سردار بجانب وان در حیز وضوح یافت عنان عزیمت بصوب دار السلطنت تبریز معطوف داشته از درهٔ مذکور
که محل اقامت اردوی ظفرنشان بود کوچ کرده در ساعت سعد و زمان مسعود داخل شهر شده طرح قشلاق انداختند
و رعایای محالی که کوچانیده بودند آنچه بمحال قریبه رفته بودند مقرر که در هر جا مسکن گرفته بودند درین زمستان همانجا
بوده در سال آینده آنچه در مشیت باریتعالی بوده باشد بظهور خواهد آمد و بهمگی آنجماعت از مال دیوان آذوقه و مایحتاج
زمستان عنایت شد و چون ارادهٔ ازلی باستیصال ارامنهٔ ایروان تعلق گرفته بود در آن زمستان خلق بینهایت از آن طبقه
در غربت بمرض موت گرفتار آمده بدیار عالم فنا شتافتند و در بهار چون استقامتی در آنملک نبود حضرت اعلی از غایت
ترحم و شفقت بخلق الله حکم فرمودند که جمعی ارامنه که از چنگ اجل رهائی یافته اند بمأمن اصفهان شتافته تا امنیت
و استقامت ایروان که الیوم برحسب اقتضای قضا لگدکوب حوادث است در آنولایت آسایش نموده بفراغبال روزگار
گذرانند و جمعی کثیر با خانه کوچ روانه شده در بلوکات اصفهان بایشان محل زراعت و تخم و تقاوی شفقت شد و تا دو
هزار تومان بدین علت از مال دیوان بایشان دادند امیرگونه خان حاکم ایروان در آن زمستان با مقصود سلطان کنگرلو
حاکم نخجوان و سایر تابینان در النجق قشلاق نمودند گنجعلیخان حاکم کرمان را بمراغه فرستادند که قشلاق نماید و سایر
امرا رخصت یافته بالکای خود رفتند که ترتیب و تجهیز لشکر نموده در اول بهار باردوی ظفرشعار بپیوندند و ریش سفیدان
اویماقات را قدغن فرمودند که هر یک تفصیل اویماق خود را که در عراق و آذربایجان و توابع مقام دارند بقلم داده
مقرر دارند که باتفاق در اول بهار متوجه یساق شده بموکب نصرت شعار ملحق گردند و قورچیان بهرام صولت [illegible]
مأمور گشتند و چون ایالت و دارائی و امیر الامرائی ولایت شروان بمیرزادهٔ اعظم کستندیل میرزا ولد الکسندر خان
تفویض یافته بود و از خدمت اشرف تعهد نمود که او را همراه بسرکرده بشروان فرستند که با لشکر گرجستان معاونت
پسر بتقدیم رسانیده درین زمستان که مددی از هیچ طرف برومیان شروان نمیرسد آنولایت را مسخر گردانیده
بدو سپارد و بدین نیکوخدمتی عیار اخلاص خود را بر محک طبع وقاد همایون ظاهر و هویدا گرداند هر چند بر ضمیر اشرف واضح
و هویدا بود که سخنان او فروغی از صدق ندارد و مطلب اصلی او آنست که خود را بولایت خود رساند اما حضرت اعلی
شاهی ظل اللهی که رای عالم آرایش انتظام بخش سلسلهٔ ظاهر و باطن است بنا بر استمرار قاعدهٔ فرمانروائی و مراعات
سلسلهٔ ظاهر کستندیل میرزا را منظور انظار شفقت شاهانه گردانیده برتبهٔ بلند امیر الامرائی و لقب ارجمند خانی مفتخر و سربلند گردانیدند

وچند کس را که شایستگی امارت داشتند برتبهٔ امارت سرافراز فرموده ولایت شروان را در میانهٔ خان مذکور و امرای تابین او
قسمت فرموده روانهٔ دار الارشاد اردبیل گردانیدند که در انجا ساختگی خود و لشکر کرده روی توجه بمقصد آورند و حکم معلی
بصدور پیوست که هرکس از مردم ایل و اویماقات حوالی اردبیل و ارشق و طوالش و آنحدود بملازمت کستندیل خان و
امرای شروان اختیار نماید احدی مانع نشود و الکسندر خان را بعواطف خسروانه مستظهر گردانیده خلع گرانمایه از تاج و جیقه و
وکمر مرصع و سایر تشریفات لایقه مرحمت فرمودند و طهمورث خان پسرزاده او را در ملازمت اشرف نگاه داشته سایر فرزندان و مخدرات
استار آن سلسله که در اردوی معلی بودند رخصت انصراف یافته باتفاق پدر و پسر روانه شدند و امرائی که بمرافقت
کستندیلخان مقرر شدند بموجبی است که مرقوم میگردد شاهمیرخان که از نژاد والیان قدیم ولایت شکی است و مدتی
بود که بپایهٔ سریر اعلی آمده جبههٔ اخلاص بر زمین عبودیت میسود و عاطفت علیاء شاهی در ازاء ظهور اخلاص و دولتخواهی او
در مقام احیای سلسلهٔ قدیمه شده او را بایالت و دارائی ولایت موروث شکی سربلند گردانیده باتفاق امیر الامرای
مذکور روانه فرمودند شمسی خان قزاق لر که با اتباع خود در قراباغ مانده در میانهٔ رومیه رتبهٔ پادشاهی یافته بود و در پای
قلعهٔ ایروان بدرگاه سدره نشان آمده اظهار ارادت و اخلاص و مورد الطاف شاهانه گشته رتبهٔ خانی یافته بود
درینوقت در سلک امرای شروان انتظام یافت دیگری علیخان موافق که از جماعهٔ رومیه قراباغ بود در زمانی که کستندیلخان
از خدمت اشرف بدیدن بدر بگرجستان رفته بود علیخان مذکور در قراباغ او را ملاقات نموده انواع مدد و همراهی
بظهور آورده بود و او را در میانهٔ رومیه علی بیک منافق میگفتند او نیز در پای قلعهٔ ایروان بخدمت اشرف رسیده
رتبهٔ امارت و خانی یافت مقرر شد که در زمرهٔ اویماق شاملو بوده من بعد او را علیخان بیک موافق گویند او را
نیز در شروان الکا داده باتفاق کستندیلخان فرستادند هر چند سابقا اشعاری برین مقدمات شده دیگر باره بکمیت
احوال ایشان کرد دیگری بکتاش سلطان پسر محمد خان موصلوی ترکمانست و او رابطهٔ خویشی با کستندیلخان داشت
حسب الالتماس مشار الیه مرتبهٔ امارت و لقب سلطانی یافته در سلک امرای شروان منتظم گردید دیگری تیزرو
سلطان مقدم و اخی سلطان جاکیرلو و علیخان سلطان شمس الدینلو بسردار محمود علی سلطان ارشی و نوجی
از تفنگچیان موکب همایون نیز بمرافقت او مامور شدند و چون آنجا عبدا از معبر قویون اولمی آب کر که در نزدیکی
گنجه است عبور میبایست کرد و لشکر گنجه و شروان قریب دوازده هزار نفر بودند و جای ملاحظه بود مقرر شد
که ذوالفقار خان قرامانلو با قشون و لشکر آراسته خود و حسین خان زیاد اغلی که در ارسبار اقامت داشت
با اتباع و مردم خود تا کنار آب بمرافقت الکسندر خان و کستندیلخان نموده ایشان را بسلامت از آب کذرانیده عود نمایند

و ایشان نخست بدار الارشاد اردبیل رفته بشرف زیارت حضرت سلطان الاولیا و مشایخ کرام قدس الله ارواحهم
مشرف گشته از ارواح مقدسهٔ آن بزرگان دین و پیش قدمان شاه راه یقین استمداد نموده تا موازی ده هزار کس
از طوایف قزلباش که فراهم آمده بودند روی توجه بمقصد آوردند ذوالفقار خان و حسین خان حسب الفرمان واجب الاذعان
ایشان را از آب کر گذرانیده عود نمودند و گستند یلخان با امرای شروان متوجه گرجستان بر خود شد که از انجا سپاه گرجی را بخود ملحق گردانیده
متوجه تسخیر ولایت شروان گردد شرح احوال او و قضایائی که او را در گرجستان و شروان روی داده در وقایع سال آینده
بتوفیق حضرت باری عز اسمه مرقوم کلک بدایع نگار خواهد شد بالجمله حضرت اعلی شاهی ظل اللهی دران زمستان در بلدهٔ فاخره
تبریز کامیاب دولت و عافیت بوده بعد از فراغ از تدبیرات و مصالح ملکی و انتظام مهام لشکر کشی و لشکر آرائی و داد
و دهی خلایق بعیش و خرمی اوقات گرامی صرف مینمودند و مقرر شد که جمعی از عساکر خراسان در اول بهار متوجه یساق
آذربایجان گشته در یورش سال آینده در موکب جاه و جلال بوده باشند و جنان اعلی چون درین آمد و رفت کاری
ساخته در وغی چندی فروغ بپادشاه روم عرض کرده بود بخاطر آورده که شاید بگفت و گوی صلح و صلاح کاری ساخته
شود سلیمان بیگ محمودی حاکم خوشاب را که بپایهٔ سریر اعلی آمده رتبهٔ خانی یافته بود وسیله ساخته کتابات باعتماد الدوله
حاتم بیگ وزیر و ارکان دولت قاهره نوشت خلاصهٔ مضمون انکه چون مصالحه که واقع شده بود باغوای ارباب جهل
و بد مستان جرعهٔ غرور بر هم خورد تدارک آنرا در مقام ندامت و اعتذار بوده باشند و حضرت اعلی شاهی ظل اللهی روی
توجه بجانب عراق آورده بتدارک اموری که در روی داده بپردازند و ازینطرف نیز اغماض عین از اموری که صدور یافته
نموده شود و بهمان دستور بین الجانبین مصالحه و دوستی مرعی باشد این خود امری بود دور از کار و آرزوئی بود خارج
از دایرهٔ عقل و اختیار ازینطرف جمعی کوته خردان پست همت بنابر آسودگی خاطر و فراغت مطلبی گفتگوی صلح را
بدینطریق اظهار مینمودند که دار السلطنت تبریز و محالی که درینطرف آب ارس واقع است و بحیطهٔ تصرف در آمده بتصرف
قزلباش گذاشته مضایقه ننمایند و محال آنطرف آب از ایشان بوده از جانب قزلباش تعرض بدان نرود و فاصله
بین الجانبین رود خانه ارس باشد هیهات هیهات
فکر جانان دیگر و سودای عاشق دیگر است
همت بلند پادشاهی
مصروف بر انست که کل ممالک و بلاد قلمرو شاه جنت مکان علیین آشیان که در حین مصالحه آنحضرت با سلطان سلیمان
خواندگار روم داخل سنور قزلباش بوده بدستور بحیطهٔ تسخیر و تصرف در آورده نیم ذراع از زمین دایر و بایر متعلقهٔ
شاه جنت مکان در تصرف دیگران نگذارند و تا ممکن و مقدور است بر سر آن تلاش نمایند جواب کتابات بدینطریق
نوشته شد اما آنمقدمات که مسطور گشت هرزه درایان بیهده گوی بسلیمان بیگ برنگی پیغام دادند و جنان اعلی

که هنوز از بادهٔ خمار افزای نخوت و بزرگی سرگرم بود و راضی بآن مقدمات نشده و دیگر باره سلیمان بیک را تکلیف کرد که
یکمرتبهٔ دیگر کس فرستاده تنه کار مقدمه سابق نماید و در نیمرتبه جواب صریح نوشته شد که در خدمت اشرف اعدی از
مقربان و مخصوصان بساط قرب و عزت را جرأت اظهار این حکایت نیست و ازین گفت و گوها مشخص شد که جنگال اعلا
با اصابت رای و حسن تدبیر شهرت کاذب کرده بود و او را اصلا از خرد بهره نیست چه هر گاه پادشاه قزلباش با کمال
خردمندی و فطرت عالی بطلب ملک موروث برخاسته گر همت بحصول این مطلب علیا چست بسته باشد اینگونه مقدمات
بمیان آوردن لعب کودکان و شیوهٔ ناخردمندان است القصه چون ارادهٔ تقدیر ملک قدیر نوع دیگر بود اثری
بدین مراسله و آمد و رفت مترتب نشد و از جانبین تمشیت این مهم حواله بمشیت الهی شد که از نهانخانهٔ غیب چه صورت
روی نماید و قلم تقدیر بچه سان چهرهٔ مقصود گشاید ذکر بدست در آمدن قلعهٔ بست زمین داور گرمسیر قندهار باراده و تقدیر
حی قادر مختار از سوانح این سال بدست در آمدن قلعهٔ بست است شرح این سرگذشت آنکه سابقا رقم نگارش یافته
که میرزایان قندهار اولاد سلطان حسین میرزا و لد بهرام میرزا که مدتی در آن عرصهٔ دلگشا کامروای دولت بودند
از بی سعادتی و ادبار روی ازین دولت تافته بواسطهٔ آسیب لشکر اوزبک برفتن هندوستان راغب گشته حسب الاستدعاء
جلال الدین محمد اکبر پادشاه و فرمان فرمای آن دیار قندهار را بشاهی بیک خان جغتای سپرده خود بخدمت او پیوستند و در حینی
که ممالک فسیحة المسالک خراسان مجدداً بحوزهٔ تصرف و تسخیر اولیای دولت سعادت پیوند در آمده ساحت آن ولایت
از لشکر ضلال اوزبک پاک شد چون همیشه فیمابین سلسلهٔ علیهٔ صفویه و دودمان والا مکان تیموری تخصیص خانوادهٔ رفیع
بابری رابطهٔ الفت و دوستی پاینده شد رسولان و نامهای محبت نشان مستحکم بود حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بدست
در آوردن قندهار را بقهر و غلبه لایق شیوهٔ دوستی و شایستهٔ طریقهٔ مردمی ندانسته تغافل ورزیدند و مترصد
آن بودند که چون دست تطاول اوزبکیه بنیروی اقبال از ملک خراسان کوتاه شد آنجناب منسوبان خود را طلب
داشته آن ولایت که ملک موروث یکصد ساله این دودمانست بملازمان عتبهٔ اقبال بسپارند و آنحضرت توفیق
این مردمی نیافت و در سالی که رایات منصوره از سفر بلخ مراجعت نموده متوجه عراق بودند میرزین العابدین
نبیرهٔ میر عبدالحی که در گرمسیر قندهار رتبهٔ بزرگی داشت از اطوار ناهنجار و سلوک ناهموار جاگیرداران آن دیار تنگ
آمده ترک جا و مقام قدیمی کرده فرزندان و متعلقان را گذاشته التجا بپایهٔ معدلت و الطاف پادشاهانه آورده
در دار السلطنت هرات شرف زمین بوسی دریافت و حضرت اعلی او را بحسین خان امیر الامرای خراسان سفارش
نموده او در ولایت فراه مسکن گزید شاهی بیک خان حاکم قندهار بنجهت خانه کوچ و ده پسر سید مذکور را بقلعه

قندهار برده بضامن داده تا دو سال در قلعه نگاه داشته رخصت آمدن نداد و از جانب فرزندان خود مشوش خاطر بود
خسرو بیگ غلام حسین خان که بجهت ضبط باج شوارع در فراه بود وسوسه کرده او را در تسخیر و گرفتن زمین داور و گرفتن
قلعهٔ بست ترغیب نمود و جمعی از ملازمان قدیمی سلسلهٔ میر عبدالحی که در زمین داور بودند باو اعلام نمودند که حسن بیگ و
حسین بیگ ولدان حاتم بهادر مغل که حارسان قلعهٔ بست اند در کمال غفلت اند اگر با جمعی متوجه اینطرف گردند قلعه
بسهولت بدست در می آید این معنی محرک آن داعیه شده خسرو بیگ را بیشتر از پیشتر اغوا نموده از جهالت و خودرائی که آنرا استجاع نام
نهاده بی امر و اشارهٔ حسین خان با جمعی از تابینان و اتباع خود باتفاق میر زین العابدین بدالصوب در حرکت آمده
چهل فرسخ مسافت راه طی نمود و شبی بدر قلعه رسیده حارسان را در خواب غفلت یافته نردبان بر دیوار حصار گذاشته
بقلعه در آمدند اهل قلعه خبردار شده با قزلباش جنگ در پیوستند حسن بیگ کشته گشته حسین بیگ خود را از قلعه انداخته
راه فرار پیش گرفت و قلعهٔ بست که از قلاع مشهورهٔ قدیمه در آغاز دولت ملوک غزنویه محل نزول امیر ناصر الدین سبکتکین
بود بآسانی بتصرف خسرو بیگ در آمده و چون پرتو شعور شاهی بیگ خان برین خبر تافت امرا تابین خود را مثل زله خان
حاکم قلات و اروس بهادر حاکم زمین داور و جمعی از جاگیرداران آنحدود و لشکریان قندهار را با فیلان جنگی و اسباب
قلعه گیری بر سر قلعهٔ بست فرستاد و حسین خان امیر الامرای خراسان از استماع رفتن خسرو بیگ و خودسری و خودرائی او
برآشفته اراده نمود که او را ازین حرکت ناهنجار منع و زجر نموده چون مخالف رضای اشرف اعلی است قلعه را
بدستور بمنسوبان پادشاه والاجاه سپارد و در این اندیشه بود که خبر لشکر فرستادن شاهی بیگ خان بر سر خسرو بیگ
بهرات رسید حسین خان از ورود این خبر آشفته تر گشت زیرا که مترصد آن بود که شاهی بیگ خان کس نزد او فرستاده تدارک
این قضیه را برای دوستانه او منوط و مربوط گرداند و آوازهٔ غرور جاه و بزرگی مقید با نها و اعلام امیر الامرا از خود گو
نگشته لشکر فرستاد حسین خان را غیرت و حمیت قزلباشی از آن اراده منصرف ساخته در مقام معاونت خسرو بیگ
در آمد و جمعی را از غازیان شاملو و میران اویماق را باتفاق ملکشاه حسین سیستانی که در هرات بود روانه آنصوب نمود
و اسمعیل خان الیلو حاکم فراه نیز اعلام کرد که با لشکر خود رفاقت کرده بمعاونت ایشان کمر بندد و این گروه از فراه
ایلغار نموده صبح از آب هیرمند عبور کردند لشکر جغتای از ورود قزلباشیه خبردار شده بقصد آنکه در هیرمند سر راه
بر فوج قزلباش گیرند پیش آمدند با آنکه هنوز زیاده از دویست سیصد نفر از آب نگذشته بودند و لشکر کار آمدنی جغتای
از بنجهزار متجاوز بودند بیکدیگر تلاقی شده جنگ در پیوست در حملهٔ اول به نیروی دولت و یمن اقبال شاهی شکست
بر لشکر جغتای افتاده زله خان با جمعی کثیر از بهادران دستگیر گشته اروس بهادر [illegible] رسید زیاده از پانصد نفر

در معرکه برخاک هلاک افتاده طعمهٔ حسام خون‌آشام دلیران بهرام انتقام گردیدند و جنود قزلباش بفتح و ظفر اختصاص یافته
قلعه را بمحمد سلطان شاملو که از ملازمان مظفر حسین میرزا بود و مدتی بود از هندوستان عود نموده در ملازمت حسین خان
میبود چون از اوضاع آنولایت خبردار بوده سپرده آذوقه و یراق قلعه‌داری سرانجام داده عود نمودند بعد از معاودت
جنود قزلباش شاهی بیک خان دران ایام خود با لشکر آراسته و فیلان جنگی پیراسته و اسباب قلعه‌گیری بر سر
قلعه بست آمده و چون بپای قلعه رسید از کمال غرور و خشمناکی اراده نموده که یورش بقلعه انداخته جبراً و قهراً تسخیر
گردانند و فیل نامی که از معظم اقبال او بود بر دروازهٔ قلعه راندند لشکریان از اطراف و جوانب هجوم نمودند و در اثنای
جنگ و جدال بادلیچ از قلعه انداختند در حینی که فیل خرطوم ثعبان مثال بلند ساخته با در و دیوار در عربده بود گلوله
بادلیچ بر دهان او خورده حلقومش را از یکدیگر دریده کارگر آمد و فیل غلطیده از پای درآمد از افتادن فیل لشکر را
دست از کار رفته پای اهتمامشان سست گردید و بسیاری از بهادران نامی بزخم تفنگ ناچیز شده راه عدم
پیمودند شاهی بیکخان درین یورش کاری نساخت و دست قدرت خود را از دامن مقصود کوتاه دیده بجز باز
گشتن چاره نیافت و قطع تعلق از انولایت کرده بجانب قندهار بازگشته ولایت گرمسیر تصرف اولیای دولت قاهره
قرار گرفته سادات و رعایا متوجه زراعت و آبادانی شدند حسین خان حقایق احوال بپایهٔ سریر اعلی عرض نموده
زاله خان را بخدمت اشرف فرستاد حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بر وقوع این قضایا که بی‌اختیار روی داده بود
در موقع قبول در نیامد زیرا که اگر از طرف الفت و دوستی منظور نبوده باشد چرا این اهتمام در تسخیر قندهار
بظهور نیاید که خود را آلودهٔ قلعهٔ بست سازند علی ای الحال چون در آذربایجان مشاغل عظیمه در پیش بود زاله خان را
بعلیقلیخان شاملو حاکم ری سپردند که در ری نگاهدارند که بعد از فراغ مشاغل آذربایجان او را با دیگر گرفتاران
قرین اعزاز و احترام روانهٔ دیار خود سازند در اواخر این سال معز ابراهیما شیرازی که مستوفی الممالک شده بود
کما ینبغی از عهدهٔ این امر خطیر نتوانست بیرون آمد از بی‌پروائی و مستی بادهٔ هوش‌ربای منصب در محاسبات
گیلان خبطی چند زده مبلغهای کلی بسهو و نسیان از مال دیوان فروگذاشت کرده بود که میرزای عالمیان وزیر
آنملک خود بمقر آمده عرض نمود و ذره از بی‌شعوری او بر پیشگاه ضمیر اقدس پرتو شعور انداخت او را عزل نموده در
اوایل سال سیلان ئیل اربع عشر و الف آن منصب عالی بمیرزا قواما ولد میرزا احسن کفرانی اصفهانی که آبا عن جد
از اکابر و اهالی آن دیار است و درین هنگام وزیر هرات بود تفویض یافت و او کسب علم سیاق از آقا شاه علی
دولت‌آبادی مستوفی سابق که استاد المحاسبین بود نموده دران فن شریف کمال مهارت دارد

وقایع سال میمنت مآل ئیلان ئیل مطابق سنه اربع عشر و الف که سال نوزدهم جلوس سعادت مانوس شاهی ظل اللهی است و بیان

حالاتیکه در طی آنسال بوقوع پیوست نوروز عشرت افروز این سال همایون فال در روز دوشنبه غرّه شهر ذی قعده سنه
اربع عشر و الف اتفاق افتاد یعنی نیر اعظم و عطیه بخش عالم که اهتزاز ریاض جهان و طراوت عالم از فیض تربیت اوست
بمنزل شرف انتقال نموده بهمین حکمت کامله مبدع جهان آرای قسمت سرای جهان و گلشن احوال جهانیان از فیض بهار
و لطافت اظهار طراوت تازه و نزهت بی اندازه یافت حضرت اعلی شاهی ظل اللهی در دار السلطنت تبریز آنروز طرب
انگیز را بفرخی و فرخندگی گذرانیده بلوازم جشن و سور و مراسم شادمانی و سرور اقدام فرموده بمراحم خسروانه بهجت
افزای خاطر خلایق بودند و امراء نامدار و صدور عالیمقدار و وزرا و مقربان بارگاه فلک مدار و اعیان سپاه
که در انولایت در موکب نصرت شعار بودند هریک علی قدر مراتبهم پیشکشهای نوروزی خود امرا و حکام سرحدهای
ممالک از نظر اقدس گذرانیده بنوازشات ارجمند سرافرازی یافتند در همین روز فیروز ملازمان امیر گونه خان قاجار
که برحسب فرمان در النجق نخجوان اقامت داشت آمده خبر جنگ خود را با محمد تکلوی سنجق رومی و انهزام یافتن او را از
عساکر منصوره رسانیده از جمله غنایم و اخترمههای مخالفان چند راس اسب و چند قبضه تفنگ که لایق سرکار همایون
اعلی بود آورده بنظر اقدس گذرانید شرح این سانحه آنکه محمد تکلو که خود را از شجعان روزگار میشمارد از جانب سردار
رتبه امارت و سنجقی یافته با فوجی از ابطال رجال تا ایروان و کوکجه و النجق و آمده بود که با جنود قزلباش که در آنحدود
توقف نموده باشند مقاومت نموده دست بردهای نمایان نماید و از تهور و جلادت هرچند روز در یکی از محال
خراب و آبادان ایروان بسر میبرد در خلال این احوال با میر گونه خان خبر رسید که از جنود رومیه و پاشایان رفیق
سردار فخر پاشا و مصطفی پاشا با گروه انبوه و میران اکراد بعزم محاربه او بکنار آب ارس آمده اراده دارند که
عبور نموده بر سر قزلباش آیند امیر گونه خان با گروهی از طایفه قاجار و امرا اتابین و جمعی که بکومک او تعیین شده
شده بودند تا کنار آب استقبال آن گروه نموده بود و پاشایان مذکور از دلیری و پای جلادت پیش نهادن امیر
گونه خان خوفناک گشته جرأت نکرده فتح آن عزیمت نموده بازگشته بودند و امیر گونه خان خاطر از ممر مخالفان
جمع کرده عنان بصوب مراجعت تافت محمد تکلو از رفتن امیر گونه خان بکنار آب خبر یافته بخیال آنکه بحدود النجق
آمده تاخت و غارت و دستبردی نماید با فوجی از ابطال رجال و گروه انبوه مردم طاغی باغی تا حدود نخجوان آمد
امیر گونه خان اکثر مردم خود را که احمال و اثقال همراه داشتند پیش انداخته خود مت[illegible] ودی چند آمده
چون میدانست که محمد تکلو درین حوالی میگردد و همواره در کمین مکر و خدعه است چند کس را برسم خبرگیری بسمت

ایروان فرستاده بود که مبادا اسیر راهی بر غازیان گیرد ایشان بچند نفر از قراولان او دوچار شده چون اندک مردمی بودند
باآنکه در آیین سپاهیگری خبرگیر ایشانرا ضرورت نشود رخصت محاربت نیست راکب جهل و غرور گشته بر ایشان تاخته در هم آمیختند
و انجماعت با آن فارسان مضمار جهالت و نادانی بحیله و روباه بازی جنگ کرده لحظه ایشانرا بخود مشغول کردند تا آنکه سیاهی
لشکر عظیم نمایان شده آن دلاوران معرکه نبرد را در میان گرفته فیمابین جنگی عظیم در پیوست و اکثر آنمردم در آن معرکه غریق
بحر فنا گردیدند و چند نفری که در اجل ایشان تاخیری بوده زخمدار و ناتوان بیرون رفته خود را با میرکونه خان رسانیدند
و حقیقت حال اخبار نمودند و همان لحظه طلیعه لشکر مخالف نیز نمایان شده و امیرکونه خان با آنکه استعداد جنگ نداشته
اکثر مردم او پیشتر رفته بودند چنانچه اسبان سواری و کوتلهای او برده بودند جز محاربه نمودن لایق نام و ناموس خود
ندانسته با فوجی قلیل که همراه داشت رو بمعرکه کارزار نهاده فیمابین جنگ در پیوست و محمد تکلو با گروه انبوه جلوریز
بمعرکه استیز رسید و بیک حمله سبک جرخچیان جنود قزلباش را شکست داد و امیرکونه خان مشاهده این حال نموده
توکل بر عنایت قادر ذوالجلال کرده با امراء رفیق و مردمی که همراه داشت عنان بگیران محاربه اعدا انعطاف داد
فیمابین نیران قتال و جدال اشتعال یافته و گروه مخالف آثار اقتدار ظاهر ساخته بسیاری از دلاوران لشکر قزلباش را
زخمدار کردند چنانچه مقصود سلطان کنکرلو زخمدار گردیده و بر اسب سواری امیرکونه خان چند زخم رسید و علی
هذا القیاس نزدیک بآن شده بود که چشم زخمی رسد از مویدات دولت روز افزون سعادت مقرون شاهی ظل اللهی
که همیشه قرین حال منتسبان این سلسله ابدپیوند است چند نفر از ملازمان امیرکونه خان که پیشتر روانه النجق شده بودند
از دیر آمدن خان متزلزل خاطر گشته بملاحظه آداب نوکری باز گردیدند خبر رفتن او بر سمت ایروان شنیده طریق همت
سپرده بسرعت برق و باد خود را در هنگام گرمی معرکه باو رسانیدند و از آنجمله جلوداری که اسب کوتل همراه داشت
در وقتی که اسب سواری خان از شدت زخمها و بسیاری تک و دو از کار مانده بود در رسید و امیرکونه خان این
لطیفه غیبی را از امارات فتح و علامات ظفر دانسته بر اسب آسوده سوار شده با فوجی که در آنوقت حاضر بودند بر صف اعدا
تاخته و آثار غلبه ظاهر ساخته مخالفان از آن جرات غالبانه و حمله دلیرانه و رسیدن کومک نفس نمود تاب مقاومت نیاورده
شکست یافته روی بوادی هزیمت نهادند و جنود قزلباش تعاقب نموده اکثر آن مدبران طعمه شمشیر آبدار و برخی اسیر
و گرفتار گردیدند و محمد تکلو شکسته و مخذول بیرون رفت و غنایم موفور بدست سپاه منصور در آمده کامیاب ظفر و اقبال
عنان بصوب النجق انعطاف دادند و این جنگ معظم از محاربات است که امیرکونه خانرا در آن اوقات با مخالفان دست داد
و مردانگیهای او بظهور [illegible] در میان دوست و دشمن بلند آوازه گردید ذکر آمدن رومیه و اکراد بخوی و مرند و توجه

رایات منصور و دفع شر ایشان و قضایای سانحهٔ آن اوان از قضایایی که در اوایل این سال روی داد آمدن جنود رومیه و اکراد است
بخوی و مرند شرح این سانحه آنکه جغال اغلی سردار سنجی بیکیان و اکراد را با جمعی از رومیه بتاخت و غارت خوی و مرند مأمور
ساخته مصطفی پاشا را باشلیق ایشان کرده روانه نموده مصطفی پاشا از ایلغار حضرت شاهی ظل اللهی که در خطهٔ عطر بیز
تبریز اقامت داشتند و از آنجا تا مرند که سه مرحله است یکشبه ایلغار آنحضرت اندیشه نموده خود در خوی توقف کرده امرای
محمودی و سایر اکراد را که مقدم ایشان سلیمان بیک محمودی که حاکم خوشاب بود بمرند فرستاد و جمشید سلطان دنبلی
که حاکم مرند بود از آمدن مخالفان آگاه گشته حقیقت بخدمت اشرف عرض نموده حضرت اعلی همان لحظه که خبر رسید
الله قلی بیک قورچی باشی قاجار را با فوجی از قورچیان ظفر شعار بمدافعهٔ آن گروه فرستادند و آن طایفه در کمال
خوف و بیم بمواضع مرند رسیده و دو سه محل را تاخت کرده و دواب و اغنام آنمحال را رانده چند نفر از رعایا اسیر نموده
فی الفور بازگشتند جمشید سلطان چون از تیغعنی آگاه شد مدافعهٔ ایشانرا اسهل و آسان شمرده مقید برسیدن کومک نشده
با سیصد نفر از مردم خود تا قریب شش فرسخ تعاقب ایشان نمود و چون بسپاهی غارتگران رسیده غارتگران دست
از غنایم و اسیران باز داشته همه را برجا گذاشته رفتند جمشید سلطان از مسلک حزم و دور اندیشی که جزو اعظم سپاهیگری است
دور افتاده فرار نمودن آن گروه را حمل بر ضعف و زبونی کرده از غایت جهالت و بی باکی جوانان این عصر که هنوز
سیلی روزگار نخورده اند و آنرا تهور و شجاعت نام نهاده دلیری کرده تا سه فرسخ دیگر بعزم گوشمال آن گروه تک و دو
نموده و مصطفی پاشا و سلیمان بیک که با جمعی کثیر در آنحدود ایستاده منتظر مردم پراکندهٔ خود بودند از آمدن جمشید سلطان
با آن مایه مردم واقف گشته ردی بمحاربه آوردند و او نیز با وجود کمی لشکر بی آداب بجنگ مبادرت نمود یکبارگی خبردار میشود
که لشکر مخالف اطراف و جوانب او را فرو گذاشته اند اندکی از غفلت و بیهوشی جهالت بهوش آمده چاره بجز فرار ندیده
بزور بازوی شجاعت و مردانگی خود را از آن مهلکه بیرون انداخته راه فرار پیمودن گرفت و مخالفان برادر او را دستگیر
نموده و بسیاری از مردم او در آن قضیه مقتول و گرفتار گردیدند و او با بقیة السیف شکسته و پریشان حال بمرند رسیده
در حین ورود قورچی باشی با او بزبان عتاب و سرزنش خطاب کرد چون فایده بران مترتب نبود بازگشته بخدمت
اشرف آمد درین اثنا خبر رسید که فخر پاشا و مصطفی پاشا که قبل ازین قرار یافته بود که بر سر امیر گونه خان روند
و در آنوقت صورت نبست حالا آن عزیمت را تصمیم داده با دو سه هزار کس بطرف باکو رفته اند که میران محمودی را
بخود ملحق ساخته از آب عبور نموده بر سر امیر گونه خان روند حضرت اعلی شاهی ظل اللهی در میدان صاحب آباد بچوگان
بازی مشغول بودند که ملازم امیر گونه خان آمده عریضهٔ او را با مکتوبی که یکی از امیران محمودی باو در اظهار دوستی کرده

از عزیمت رومیه او را اخبار نموده بود رسانیده کفت الجماعت الحال قریب بکنار آب شده اند بخاطر انور خطور نمود که
از تبریز ایلغار نموده از عقب آن لشکر درآیند و از پیش امیرگونه خان و از پس عساکر منصوره موکب همایون ایشان را در میان
گرفته سزای القوم در کنار شان نهند و فی الواقع اگر این خبر صحت میداشت دستبرد عجیبی بود القصه حضرت اعلی اعتماد
بر مضمون عریضه و مکتوب کرده چون در عالم سپاهیگری درینگونه عزیمتها تاخیر موجب ندامت و سوء تدبیر است
همان شب پای عزیمت در رکاب سعادت آورده بسرعت برق و باد روانهٔ مقصد شدند و چون بقصبهٔ طسوج و حوالی
سلماس رسیدند خبر آمد که پاشایان از روان بیرون آمده چون یک مرحله طی کردند از ایلغار حضرت اعلی و طایفهٔ قزلباش
که در رکاب اشرف اند اندیشه کرده مصلحت ندیدند که از روان و معسکر سردار اینمقدار دور شوند فسخ آن عزیمت کرده
از یکمنزلی باز گشتند چون عساکر منصوره از تبریز بیرون آمده مستعد یورش بودند قورچی باشی را بتاخت ولایت الیاق که
حاکم آن از منسوبان رومیه بود فرستاده خود بنفس نفیس در اخجد و چند روز بنشاط شکار پرداخته بمقر دولت باز گشتند
و عساکر ظفر مآل از قلل جبال صعب المسالک که دو ماه از نوروز گذشته از کثرت برف جنود وهم و خیال را عبور از آن
محال مینمود به نیروی اقبال گذشته الیاق را تاخت نموده غنایم موفور بدست آوردند تا یکهزار نفر از نسا و صبیان
کفرهٔ نصرانیه که با جنود مسلمین و غازیان نصرت قرین بمحاربه پیش آمده خرق زمره نموده حربی شده بودند و اسرای ایشان
شرعا بسرحد جواز رسیده بود اسیر کرده مظفر و منصور با غنایم موفور مراجعت نموده بموکب همایون پیوستند ذکر قضایای
گرجستان و شروان و محاربهٔ کستندیل‌خان با رومیان و ظفر یافتن به نیروی اقبال شهریار زمان در طی قضایا، سال گذشته مرقوم
کلک بدایع نگار گردید که ایالت و دارائی ولایت شروان نامزد کستندیل‌خان شده بود که بتوفیق الله تعالی بعد از فتح و تسخیر
باو تفویض یابد و الکسندرخان پدر او از خدمت اشرف متقبل شد که بمعاونت فرزند رشید کمر همت چست بسته در زمستان
آن ولایت را با لشکر قزلباش و جنود گرجی مسخر ساخته به پسر سپارد و او را با جمعی از عساکر در مرافقت الکسندرخان
روانهٔ گرجستان فرمودند که از آنجا بنوعی که تمهید یافته بود بر سر شروان روند و بعد از آنکه بگرجستان رسیده چند روز از
رنج راه آسودند هر چند کستندیل‌خان حرف رفتن شروان بمیان می‌آورد پدرش تغافل ورزیده میگذرانید و
اصلا متوجه سرانجام کار نمیشد کرکین میرزا نام پسری داشت که ولی عهد پدر بود و او اصلا راضی نبود که کستندیل‌خان را
که شرف اسلام داشت با آنکه گرجیان اطاعت حکم مسلمان نمینمایند در قرب جوار او اقتداری بهم رسد و مانع پدر بود تا آنکه
مساهله و اهمال از حد اعتدال گذرانیده و امراء قزلباش را طاقت توقف نمانده از معاونت مأیوس شدند و چنان معلوم
ایشان شد که الکسندرخان و کرکین میرزا چشم انتظار در فیصل مهم جنود قزلباش و سردار دارند که درین سال چه صورت

خواهد داشت و غلبه از کدام طرف خواهد بود بمقتضای وقت عمل نمایند قزلباشیه بیتابی آغاز نهادند روزی کستندیلخان
با امرای قزلباش از اردوی خود سوار شده بمنزل پدر آمد و برادر را نیز طلب نموده باب توجه شروان سخنان بمیان آورده
درشتی آغاز کرد او عذری چند میگفت هرچند کستندیلخان ازینمقوله گفتگو کرد توجهی نیافت الکسندرخان اورا در مجمع کرجیان
گذاشته بخلوتخانه خود رفت و کرکین میرزا نیز بشیوه پدر عمل نموده سوار شده روی بجانب منزل خود آورده کستندیلخان از
ازین تغافل و طرز سلوک طاقت طاق شده سوار شده از عقب برادر شتافت و باو رسیده بزبان کرجی سخنان
درشت بر زبان آورد او توقف نموده بجواب گفتگوی برادر زبان گشود کستندیلخان باو نزدیک شده شمشیر خونریز
از نیام انتقام برآورده زخمی چنان بروزد که او قدرت حرکت نیافت و بطرفة العین باتمام کارش پرداخت و از آنجا
بازگشته بخلوتخانه پدر رفت از امرا شاه میرخان و علیخان موافق همراه او بخلوتخانه درآمده بکتاش سلطان موصلو
ترکمان با جمعی قزلباشیه در بیرون توقف نمودند اما با پدر بزبان کرجی درشتی آغاز نهاده پدر با او زبان سفاهت و دشنام
گشاد و درین اثنا از قضیه کرکین میرزا خبر یافته از حجره خانه فریاد برآورده بازناوران کرجی اشاره بقتل امرای قزلباش نمود
علیخان موافق شمشیری بر و انداخته شاه میرخان باتمام کارش پرداخت و دو سه نفر از ناورنیز که بمعاونت الکسندرخان
شمشیر کشیده بودند از همان شربت چشیدند و جنود قزلباش بر سر کستندیلخان و امرا جمعیت نمودند و ازناوران کرجی
دیدند که الکسندرخان و کرکین میرزا کشته شدند و چهارصد پانصد نفر کرجی که در انوقت حاضر بودند دیدند که از
عهده کستندیلخان و امرا بیرون نمیتوانند آمد جز اطاعت و انقیاد چاره نیافته همگی سر بر خط فرمان کستندیلخان نهادند
و او خزاین و دفاین پدر و برادر را متصرف شده در کرجستان فرمانروای مستقل گشت و لشکریان را علوفه و
مرسوم داده سرانجام یورش شروان نمود با جنود قزلباش و کرجی که قریب دو هزار نفر بودند روانه جانب
شروان شد و این سانحه حیرت بخش عبرت افزا در اوایل این سال وقوع یافت القصه چون کستندیلخان قدم
بولایت شروان نهاد اکثر اهالی و اعیان الطاعت فرمان قضاجریان کرده دل بدفع رومیان و رعیتی کستندیلخان
بستند شاه میرخان حاکم شکی و بعضی امرا که مقدمة الجیش بودند در حدود قبله با محمد امین پاشا حاکم آنجا جنگ
کرده او را شکست دادند و محمد امین پاشا با جمعی رومیه بقتل رسیده بقیة السیف بقلعه درآمده بلوازم قلعه داری
مشغول شدند و جیوش منصوره بپای قلعه آمده قلعه را محاصره کرده نرد بانها و اسباب قلعه گیری ترتیب دادند
و چون خبر آمدن کستندیلخان و امرا بمحمود پاشا ولد جغال اغلی بیکلربیکی شروان رسید [illegible] را که در اطراف
و جوانب بودند جمع کرده با توپ و ارابه و استعداد جنگ از شماخی بیرون آمد کستندیلخان جی را بر سر قلعه قبله گذاشته

با بقیه سپاه عثمان بمحاربه اعدا تافت و در کنار رودخانه اقسو تلاقی فریقین دست داده فیمابین آتش حرب و قتال اشتعال

یافت رومیان در اول حال لشکر قزلباش را زیاده وقعی ننهاده اسب جلادت پیش راندند و بفوج جرجی و گروه داستان [۱۸۹]

و دست چپ زور آورده به تیب رسانیدند نزدیک بآن رسید که با فوج قاهره چشم زخمی رسد کستندیلخان بکمیر الطاف

الهی و نیروی دولت شاهی نموده خود با لشکر قول کمیت شجاعت و دلاوری را در میدان کارزار بجولان در آورده

دلیرانه بر صف اعدا تاخت و امرا و لشکریان دست راست و دست چپ نیز که راه انهزام پیموده بودند عطفه عنان

نموده بطرفة العین سلک جمعیت آن گروه را متفرق و پریشان ساختند شکست بر مخالفان افتاده محمود پاشا سپهر

جنال علی پریشان و بدحال عثمان از معرکه تافته رو بهزیمت نهاد و جنود ظفر ورود تعاقب آن گروه مخذول العاقبت

کرده خلقی نامحدود از جنود رومیه بر خاک هلاک انداختند و در تعاقب آن گروه مخذول چنین اتفاق افتاده بود که محمود

پاشا در پیش کستندیلخان افتاده او بفراست دریافته که محمود پاشاست و نزدیک بآن رسیده بود که نوک سنان مریع

وخفتان او رسانند در اثنای گیرودار بزخم تیری مجروح گشته خود از آسیب زخم از تک و دو بازمانده به تبریز رو سلطان

مقدم گفته که سرا قوت حرکت نماند بازی تو دست از و باز مدار او نیز مقداری مسافت طی کرده چون گرفتاری او

در لوح قضا بقلم تقدیر تحریر نیافته بود و در شبیه مشاهده نمودند که کستندیلخان تعاقب لشکر عثمان از تعاقب گریختگان

کشیده بجمع غنایم مشغول گشتند تبریز و سلطان نیز باز گردید و محمود پاشا جان بسلامت از معرکه بیرون برده با بقیه السیف

بقلعه شماخی در آمده اسباب قلعه داری مرتب ساخت و باستحکام برج و باره پرداخت و جمعی که بمحاصره قلعه مقلبه

مانده بودند توقف نکردند و در اثنای انهزام رومیه بمعرکه رسیدند و تا موازی سه هزار نفر از رومیه درین محاربه

مقتول شدند مستحفظان قلعه قبله از انهزام جنود رومی و غلبه لشکر قزلباش خبر یافته قلعه را خالی کرده فرار نمودند

و همچنین کوتوالان سایر قلاع دست از محارست آنها کشیده بشماخی رسیده جمع شدند و سوای قلعه شماخی و بادکوبه

و دربند قلعه دیگر در تصرف رومیان نماند و کستندیلخان جهت ضبط امر المحل الکاقتین نمود و جمیع اهالی و اعیان

شروان مطیع و منقاد گردیدند و حقایق حالات گرجستان و شروان چنانچه گذشت مصحوب مسرعان بپایه سریر اعلی

عرض نمودند و در دار السلطنت تبریز نقارهای شادمانی بنوازش در آوردند و متعاقب ملازمان او آمده سه هزار

سر و دوازده الای که عبارت از رایتست و چند نفر زنده بدرگاه معلی آوردند و حسب الامر اشرف غلامان گرجی

و جرگس استقبال نمود و سرهای مقتولان و گرفتاران و رایات مذکوره را در میدان صاحب آباد بنظر اشرف در آوردند

و حضرت اعلی شاهی ظل اللهی از عواطف خسروانه جایزه و جلدوی فتح و تشریفات فاخره از تاج مرصع و کمر خنجر و شمشیر مرصع

و اسب تازی نژاد با زین و لجام مرصع و دیگر تشریفات لایقه جهت او و امرای رفیق فرستادند و گستند یلخان چند روزی
بجهت معالجه زخم توقف نموده بعد از آنکه جراحت فی الجمله التیام یافت بر سر شماخی آمده بمحاصره قلعه پرداخت و چون اسباب
قلعه گیری آماده نداشت یراق توب ریزی و سرب و باروت و سایر ضروریات با چند نفر توپچی از درگاه معلی طلب داشت
و از درگاه جهان پناه ابوتراب بیک توپچی باشی با عمله و آنچه محتاج الیه آن کار بود فرستاده شد احوال او عنقریب رقم
پذیر کلک ظهور خواهد شد ذکر قلعه ساختن در دار السلطنت تبریز و توجه رایات خورشید اشراق بجهت زیارت بصوب
اردبیل بر ضمایر هوشمندان انجمن معنی و معنی آرایان صحایف هوشمندی پوشیده نماند که در آیین سلاطین
روم و فرمانروایان آن مرز و بوم ملک داری بترتیب قلاع و بر حصارهای سپهر ارتفاع منوط و مربوط است و در جمیع
شهرها و قصبات و ولایات که بحوزه تصرف و تسخیر ایشان در می آید قلعه ترتیب داده حارس و دزدار بقاعده و قانونی
که در سلسله عثمانی متعارفست تعیین نموده استحکام می دهند و در میان آن طایفه جزو اعظم ملک گیری و مملکت داری ترتیب
قلعه است و محلی را که قلعه نداشته باشد آنرا از محروسه خود نمی شمارند و در حینی که قلعه تبریز مسخر اولیای دولت قاهره گشت
رای جهان آرای اشرف اعلی اقتضای آن کرد که چون در زمان شاه جنت مکان علیین آشیان قلعه در تبریز نبوده
قلعه را که رومیان ترتیب داده اند منهدم سازند که آثار ابنیه رومیه درین شهر باقی نماند و لهذا قلعه مذکور را با
خانهای مرغوب و حمامات و دکانات که اهالی و اعیان آن طایفه در عرض تمادی ایام ساخته و پرداخته بودند
قلع و قمع نموده سوای دولتخانه قدیم اثری از آثار آن نگذاشتند درین اوقات بمسامع جلال رسید که در میانه
رومیان و اکراد مذکور میگردد که اگر طبقه قزلباش را درین دیار علاقه میبود قلعه را خراب نمیکردند و معموره
چنین را ویران نمیساختند و مقصد ایشان ازین حرکت جز قلع و قمع و ویرانی نیست و خراب کردن ایروان و
نخجوان و فرستادن رعایای آنجا بعراق بر صدق این مقال دلیلی قاطع و برهانی ساطع است و از ظهور اینحال
و گفتگوی ارباب ضلال تزلزل باحوال سکنه آن ملک راه یافته خاطر اهل تبریز اطمینان تمام نمییافت بنابرین
مقدمه رای عقده گشای اشرف که مفتاح ابواب سعادت و مقالید کنوز دولتست اقتضای آن کرد که قلعه تبریز را
مجددا تعمیر نموده استحکام تمام دهند که هم موجب فسخ عقیده ارباب خلاف و هم باعث اطمینان قلوب اجلای مردم
شهر و نواحی گردد منجمان دقیقه شناس ساعتی سعد جهت بنای قلعه تعیین نمودند و در روز بیست و هفتم
شهر ذی حجة الحرام مطابق سنه اربع عشر و الف حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بنفس نفیس با امرا و اعیان آن کار شگرف گشته
طول و عرض قلعه و بلندی و پهنائی جدار را قرار داده چهار دروازه تعیین نمودند و [illegible] ذرع در آورده

برامرا و اعیان سپاه و قورچیان و غلامان و سایر عساکر ظفر دستگاه قسمت نموده چند هزار مرد بجهت کار کردن شهر
و نواحی قریبه رقم شد و فرمانبران پذیرای فرمان فرمانده زمان گشته شروع در کار کردند و اراده خاطر اشرف بدان
متعلق گشت که تا اتمام قلعه بدار الارشاد اردبیل رفته بشرف زیارت حضرت سلطان الاولیا و مشایخ عظام و اجداد
عالیمقام فردوس احترام مشرف گشته از ارواح مقدسه آن برگزیدگان درگاه ایزدی استمداد همت کرده باز گردیده
بدفع اعادی پردازند و بدین عزیمت عظمی در سلخ ماه مذکور متوجه آنمکان بر سرور گشته بدان مطلب اعلی و مقصد
اقصی فایز گردیدند و خدام رفیع مقام و خدمه آن روضه فردوس احترام را بنوازشات ارجمند مبتهج و مسرور گردانیده
صلات و صدقات بمستحقان رسانیدند و از راه اهر و مشکین عود نموده بسعادت زیارت سلطان السالکین شیخ
شهاب الدین اهری قدس سره استسعاد یافته و در روز بیست و دویم شهر محرم سنه خمس عشر و الف در زمان امان
حضرت ملک منان بدار السلطنت تبریز رسیدند و امرا و نامداران و ارکان دولت سپهر مدار که بتعمیر و ترتیب قلعه
مامور بودند الحق در آن کار ید بیضا نموده در عرض بیست روز قلعه باتمام رسید که تا معماران قضا و مهندسان قدر
بنای قلعه نه رواق سپهر نهاده بروج مشیده کرد و نرا بکنگرهای ماه و مهر استحکام داده اند قلعه باین متانت و رصانت
در ساحت گیتی بنا نشده و خندق عمیق مانند فکر دقیق عقلا حفر نموده تا باب رسانیدند و آذوقه و یراق دو سه ساله
از توپ و تفنگ و باروت و هیمه و نفط و غله و امثال آن تعیین نمودند و الحق این تدبیری صایب و رایی ثاقب
بود و بر رومیان و امرای اکراد و مردم دور و نزدیک ظاهر شد که جنود قزلباش و لبستگی با تملک دارند و آسان دست
ازان بر نمیدارند و مستعدان عصر چند تاریخ خوب در باب اتمام قلعه تبریز یافته در سلک بلاغت انتظام داده‌اند
از انجمله جناب اعتماد الدوله حاتم بیک وزیر امن شد تبریز تاریخ یافته درین قلعه مندرج ساخت قطعه قلعه تبریز چون
اتمام یافت ⁂ دیده اعدا و دین را میخ شد ⁂ باعث امنیت تبریز گشت ⁂ امن شد تبریز ازان تاریخ شد ⁂
سواد اوراق را بالخاطر رسید که تاریخ فکر نماید شبی درین اندیشه سر بزانوی فکر داشت خرد خورده بین و طبع انصاف
گزین چراغ بینش در خلوتکده دل افروخته این معنی روشن شد که جناب آصفی درین قلعه تاریخ داد فکر و بلاغت داده
ازین بهتر چه توان گفت غایتش باصطلاح اهل این فن از تاریخ در آخر مصرع تمام شود بهتر خواهد بود و قلعه در وصف
تاریخ و بنده قایل در رشته نظم در آورده بود درینمقام ثبت افتاد اگر در قوافی مجهول و معروف واقع شده باشد
که در قطعه و قصیده استادان سخنور جایز داشته اند در دیوان خلاق المعانی کمال اسمعیل ازین قبیل بسیار است
معذور خواهد بود قطعه شاه عباس شاه والاجاه ⁂ خوش بنای نهاد در تبریز ⁂ قلعه ساخت همچو سد سدید ⁂

پاسبانان او همه خونریز ٭ طرفه حصن رفیع بنیادی ٭ که نه کسری نهاد و نه پرویز ٭ قلعه مثل قلعه گردون سخت
بنیان جور ای اهل تمیز ٭ وه چه قلعه که شیر گردون را ٭ نبود اندرو مجال ستیز ٭ بهر تاریخ فکر میکردم ٭ طبعم از زیرکی
نمود انگیز ٭ خردم بانگ زد که ای نادان ٭ آبرو بهر این فسانه مریز ٭ نور این معنی از سراچه غیب ٭ تافته در ضمیر سحرآمیز
گشته ملهم بخاطری که بود ٭ معنی از جام فکرتش لبریز ٭ آصف جم مدار آنکه بود ٭ سیم و زر پیش همتش ارزیز ٭ طوطی
طبعش از سخندانی ٭ بهر تاریخ گشته شکرریز ٭ طبعم از شوق شد فرح افزا ٭ دلم از خرمی نشاط انگیز ٭ چون بسر حد مشق
ازان تاریخ ٭ هاتفی گفت امن شد تبریز ٭ بعد ازین لب ازین حدیث ببند ٭ دست در دامن دعا آویز ٭
تا بود ثبت بر صحیفه دهر ٭ شرح تاریخ خسرو پرویز ٭ عمر و دولت قرین حالش باد ٭ در جهان تا بروز رستاخیز

ذکر فرستادن جیوش فیروزی‌خروش قزلباش بجانب روان بر سر چغال اغلی سردار رومیان شقاوت اساس بسعی [illegible] الله‌ویردیخان بیگلربیگی فارس

چون خاطر خطیر اشرف اعلی از تعمیر و ترتیب قلعهٔ تبریز فراغت یافت و لشکرهای اطراف
بدرگاه ملایک مطاف جمع آمدند ارادهٔ خاطر فیض مظاهر بدان متعلق گشت که عساکر منصوره را از دو جهت بروان
بر سر سردار فرستند اول آنکه چون بجر و آنکه حضرت اعلی در آغاز در آمدن او بقلمرو همایون چند روزی صرفه در
محاربه ندیده چند کوچ پس نشسته‌اند زیاده اعتباری از امراء عظام قزلباش و بهادران موکب اقبال نگرفته متهور شده
در روان که شش منزلی تبریز است توقف اختیار نمود بنابرین در حمیت خسروانه او را گوشمال بسزا لازم است
دویم آنکه هنوز لشکرهای روم جمع نشده‌اند و تا جمعیت لشکر گروهی از شجعان طوایف قزلباش که بسر او روند
یا محصور میکردد یا فرار مینماید هر دو شق موجب خفت و بی‌اعتباری سردار و رفقاست بنابرین عزم لایق جیوش دریا خروش
موکب اقبال را بسرکردگی الله‌ویردیخان بر سر روان و چغال اغلی سردار فرستادند و خان مذکور باتفاق امراء عالیمقدار
خصوصاً ذوالفقارخان قرامانلو بیگلربیگی آذربایجان و گنجعلیخان حاکم کرمان و همدم سلطان حاکم کوه کیلویه و حسن خان
حاکم قلمرو علیشکر و سایر امراء نامدار و قورچیان و غلامان نصرت شعار قریب سی هزار کس در کمال شوکت و اقتدار متوجه
آن صوب گردیدند و چون خبر حرکت لشکر قزلباش بسردار رسید از غایت نخوت و غرور این حرکت را از طبقهٔ قزلباش
دور دانسته حمل بر حرکت مذبوحی کرد چون در صفحهٔ خیال رومیه رقم ثبت یافته بود که لشکر نصرت قرین پادشاه
عجم را با جنود رومیه قدرت مقابله و طاقت محاربه نیست این حرکت را وقعی ننهاده با آنکه از خطهٔ تبریز تا بیست روز
بروان رسیدند از مسلک حزم و احتیاط دور افتاده قراولی هم بجهت تحقیق اخبار تعیین نکرده بود تا یک منزلی بلدهٔ روان
اطلاعی از وصول لشکر بیگانه نداشته چنانچه بعضی طوایل اسپان سردار در علف زار آن صحرا چرا مینمودند مردم ذوالفقارخان

که چرخچی سپاه منصور بودند اسپانرا صاحب شده چند کس را از عمله طوایل گرفتند و خبر سردار پرسیدند گفت در خطه وان نشسته
منتظر آنست که عساکر روم که بآمدن مامورند بر سر او جمعیت نمایند و متوجه آذربایجان گردد و امرا اکراد چنانچه شیوه
و شعار قدیمی ایشانست که بهر دو طرف مدارا کرده بلطایف الحیل روز میگذرانند بمراسله و پیغام با جناب خانی بازگشت
اما بغیر از پسران سلطان محمودی و برادرزادهای او کسی دیگر نزد امرا نیامده و جناب خان صلاح در اغماض دانسته تکلیف
آمدن بآن وحشی صفتان نکرد و القصه چون عساکر نصرت نشان در یکمنزلی وان نزول سعادت نمودند روز دیگر
بآداب جنگ پرداخته چرخچیان را پیشتر فرستادند و جوانغار و برانغار و قول آراسته آماده حرب و قتال شدند و اتفاقا
منتظر ظهور سپاهی سپاه مخالف بودند جغال اغلی در آنوقت زیاده از پانزده هزار کس بر سر نداشت و باین مایه مردم
با قزلباش که دو برابر ایشان بودند مقاومت نمیتوانست کرد بتحصن و قلعه داری قرار داده از شهر بیرون نیامد اما
بعضی پاشایان با جنود رومیه بعزم آنکه پشت بدیوار بست شهر داده در سواد شهر حرب بالصرفه نمایند بیرون آمده صف
قتال آراستند و چرخچیان پیش فرستاده اما زیاده از نیم فرسخ از سواد شهر دور نمیشدند و دلاوران اینطرف پای
جسارت پیش نهادند بالجمله عساکر طرفین بیکدیگر ملاقی شده جنگ در پیوستند و از جانبین داد دلاوری داده
جنگهای مردانه میکردند تا سپاه قول که بسرداری الله وردیخان آرایش و استحکام داشت ظاهر نشده بود
رومیان دست و پای میزدند بعد از آنکه قول الله وردیخان نمایان شده آواز کرنا و نفیر بگوش مبارزان معارک
دار و گیر رسید چرخچیان سپاه منصور جلوریز بر سپاه مخالف تاخته صف اعدا را از یکدیگر پاشیدند شکست بر جنود
رومی افتاده تیغ آتشبار در معرکه صاعقه کردار سرفشانی مینمود و عساکر نصرت قرین به نیروی اقبال دولت و یمن
اقبال از توپ و تفنگ رومیه احتراز ننموده مردانه وار میکوشیدند چنانچه چند نفر را در روی تخته پل کنار خندق دستگیر
نمودند و قریب دو هزار کس درین معرکه بقتل رسیدند و چند نفر از معتبران رومیه خصوصا آقای متفرقه آقاسی
درگاه عالی که معتبران رومیه و مدبران دولت عثمانی بود با یک پسرش اسیر و دستگیر شده عساکر نصرت نشان بنیروی
اقبال شاه جهان بفتح و ظفر اختصاص یافته باردوی قزلباش در حوالی شهر بمکان مناسب فرود آمدند و الله وردیخان
در برابر سردار رومیان سراپرده بارگاه باوج مهر و ماه افراشته امرا عظام در کمال شوکت و اقتدار خیام نصرت
نصب نموده سایبانهای ظفر افراختند روز دیگر چنین معلوم شد که جمعی از جنود رومیه و لشکر سیواس بکومک سردار
می آید خان مذکور قورچیهای یک را با جمعی از غلامان بر سر آن گروه فرستاد و جنود اقبال را در شش فرسخی وان
بآن گروه تلاقی دست داد و فیما بین ایشان آتش قتال اشتعال یافته و به نیروی دولت قاهره شکست بجانب اعدا

افتاده جمعی مقتول و برخی زنده و دستگیر شدند و محمد پاشا سنش کار مشهور که سرداران آن گروه بود در حمله گرفتار گردید
چون زخم مهلک داشت از هم گذاشت و افواج قاهره بفتح و فیروزی عود نموده باردوی امرا ملحق شدند در آن روز
که قوجهای یک از اردو بیرون میرفت رومیان مشاهده نمودند که لشکر بسیار از اردو بیرون رفت و نظر بر غارتگران
یغماکه در میانه لشکر می باشند که بتاخت و غارت سوار شده بودند انداخته بتصور آنکه بر سر سردار قزلباش کسی چنانکه
تاب مقاومت رومیان داشته باشند نیست بهیات اجتماعی از شهر بیرون آمدند و ینکچریان از در عقب دیوارهای باغات
سواد شهر باز داشتند که اگر طایفه قزلباش پای جلادت پیش نهند بزخم گلوله تفنگ ناچیز کردند ازینجانب خود لوازم
حزم و احتیاط مرعی بود و قراولان جنود اقبال مستعد جنگ و جدال آماده حرب و قتال بودند و خلقی نامحدود از جنود
قزلباش درین روز بمعرکه کارزار روی آورده فیمابین حربی صعب اتفاق افتاد رومیان تاب صدمات دلیرانه جنود
قزلباش نیاورده پشت بمعرکه کارزار داده روی بشهر و قلعه آوردند جنود اقبال مخالفان را تا کنار خندق دوانیدند
و چون در آمدن رومیان در هنگام گریز از یک دروازه متعذر بود جمعی از آن دروازه راه نیافته از کنار خندق روی
بدروازه دیگر آوردند و عساکر نصرت نشان فرصت غنیمت شمرده با آنکه از بالای بروج قلعه و عقب دیوارها گلوله تفنگ
ینکچریان بر مثال تگرگ میریخت اصلا از آن نیندیشیده کارزاری کردند که داستانهای باستان کهن زال روزگار
از یاد رفت خلقی کثیر از رومیه از دروازه فنا بشهرستان عدم شتافتند چنانچه مردم اردو بازار میانه باغات و
خرابهای حوالی شهر قریب چهل پنجاه نفر رومی را که در گوشها خزیده بودند گرفته آوردند و بیاسا میرسانیدند درین
معارک از سپاه منصور کسی که اسم و رسمی داشته باشد ضایع نشده و زیاده آسیبی بسپاه ظفر پناه نرسید و دیگر
رومیه را قوت و قدرت بیرون آمدن نمانده در قلعه خزیدند اما در قلعه وان ذخیره بسیار نایاب بود و سردار
میدانست که چون محصور گردد ساکنان خطه وان از فقدان ماکول عسرت و تنگی کشیده عنقریب از حسرت نان
جان میدهند غریق بحر تفکر گشته دانست که در توقف کردن وان خطا کرده با خود اندیشید که چون مقصد اقصی
قزلباش از محاصره وان بدست آوردن اوست هرگاه او از قلعه بیرون رود جنود قزلباش دست از محاصره
باز داشته تعاقب اختیار مینمایند یا باز میگردند بر هر تقدیر محصوران قلعه وان از مضیق محاصره نجات می یابند
القصه بکری بر آب زده کشتیها و سفاین بکنار دریاچه وان که یکطرف آن بقلعه اتصال دارد آورده با جمعی
که مصلحت وقت در مرافقت ایشان دانست بسفاین در آمد و کشتی اندیشه را دریائی ساخته پوشیده و پنهان
بیرون رفت الله وردیخان حقایق حالات و محارباتی که دران سفر با رومیه وقوع یافت بپایه سریر اعلی عرض نموده

رایات ظفرشعار بعد از ورود این اخبار از دار السلطنت تبریز بفیروزی و اقبال در حرکت آمده نهضت همایون متعاقب الله وردیخان
و امرا و عساکر نصرت منش بآنطرف واقع شد و چون حقیقت بیرون رفتن جغال اغلی از اردوی امرا شیوع یافته بتحقیق پیوست
بتعاقب او در حرکت آمده تا عادلجواز وارجیش که احتمال بیرون آمدن او بود رفتند در آنحدود و اثری از و پیدا نبود
و معلوم نمیشد که بکدام طرف رفته شرح رفتن و باز آمدن او در همین سال عنقریب مرقوم قلم شیرین مقال میگردد مجملا
الله وردیخان و امرا از عدو وارجیش عنان بصوب مراجعت انعطاف داد جمیع غلات آنحوالی را چرانیده و خورانیده
سالما غانما بازگشته در یورت سلماباد از اعمال خوی بموکب مقدس همایون پیوسته منظور نظر التفات شدند حضرت
اعلی شاهی ظل اللهی چند روز بمسرت و شادکامی به یلاقات آنحدود و بنشاط سیر و شکار پرداخته موکب ظفرنشان تا صحرای
چالدران که نبردگاه پادشاه جم قدر سلیمان نشان و سلطان سلیم فرمانفرمای ملک روم بود و بدانجهت شهره آفاق است
توجه فرمودند و در آنمکان سرهای قتیلان معرکه وان و گرفتاران آن معارک و اخترجها که بدست در آمده بود بنظر اشرف
در آمده جلادت و مردانگیها که از سپاهیان معرکه دلیری و دلاوری که در آن هنگام بظهور رسیده بود بمعرض عرض
در آمده بعواطف خسروانه اختصاص یافتند سرهای مخالفان رومیه در آن صحرا بر مثال گوی تتک پای متجنده و اوباش
غلطان بود و در آن دشت و صحرا سرهای ناتراشیده چون خار مغیلان مینمود و مولانا عبدالله هاتفی بخارپشت تشبیه
کرده درین بیت تیمورنامه داد سخنوری داده بیت فتاده در آن پهن دشت درشت ٭ سر ناتراشیده چون خارپشت
از غرایب اتفاقات آنکه چون صد سال پیش ازین در همانمقام میانه آن دو پادشاه جنگجو اتفاق مصاف افتاده خصم رومی
بطبقه قزلباش رسیده سرهای جان نثاران معرکه اخلاص در آن بادیه افتاده بود و بعد از صد سال روزگار در مقام
انتقام در آمده بهمان دستور سرهای رومیان در آن صحرا منظور نظر عبرت گزینان روزگار گردید خندان آقای
متفرقه آقاسی بجهت رابطه آشنائی و دوستی که با غازی گرای خان تاتار داشت بجهت رعایت خاطر او با پرسش
سعادت بخشش و بخشایش یافته ایشان از القراجه داغ فرستادند که حاکم آنجا بطریق مهمان نگاهدارد تا نزد غازی گرای
خان فرستند در آن ایام میمنت فرجام که اردوی گردون شکوه در آن صحرا و کوه نزول سعادت داشت رای جهان
آرا اقتضای آن کرد که در بلده خوی که فی الواقع از لطافت هوا و عذوبت ما و خضرت و طراوت صحرا بهترین بساتین
و قصبات آذربایجان است و بجهت آنکه در سر حد واقع شده و مردم آنجا اکثر اوقات لگدکوب حوادث اند آنچنان
عرصه روح بخش دلگشا از تربیت و تعمیر بازمانده قلعه نباشد که در نزول حوادث و هنگام فتور سکنه آن بلده را پناهی
و آرامگاهی باشد و در محل مناسب طرح قلعه انداخته قنبر بیک سلحدارباشی استاجلو بسرکاری عمارت قلعه مأمور گشته

پیر بوداقخان حاکم تبریز و جمعی دیگر باین خدمت مامور گشتند و در اندک روزی قلعه در کمال متانت و حصانت ترتیب یافته
و ذخیره و یراق سرانجام یافت و کوتوالی قلعه بسیدی سلطان جنوسلو رجوع شده الکاء خوی باو تفویض یافت و اینمعنی
موجب اطمینان خاطر مردم خوی گشته در جا و مقام خود آرام گرفتند دیگر از سوانح عبرت افزا که دران ایام روی نمود
قضیه کشته شدن شیخ احمد آقاست مشار الیه یکی از اوسط الناس طایفه تبرقلوی استاجلو بود در آغاز جلوس همایون
شاهی ظل اللهی بملازمت اشرف رسیده بخدمت شبانروزی درگاه معلی خود را منظور نظر اعتبار گردانید و حضرت
اعلی آثار رشد و کاردانی و ضبط و ربط از ناصیه احوال او مشاهده فرموده در اول حال ضبط دروازه دولتخانه همایون
باو رجوع شده در ادای خدمات شایسته داروغگی دار السلطنت قزوین باو شفقت شد و دران مهم از قساوت
قلبی که داشت دکان سیاست گشوده داد خونریزی داد و دویست سیصد نفر از مردم خونریز بر و جمع شده در حکومت
قزوین بر اطراف و جوانب عراق حکم رانی کرد و ملازمان خود را دستارهای سرخ بر سر بسته بدین علامت در
میانه قزلباش اشتهار یافت هر یکی از ایشان از جانب او بهر خدمتی که مامور گشته بهر طرف میرفتند هیچ یک از امرا
عظام را قدرت آن نبود که خلاف اراده آن ملازم بظهور آورد و بجز اطاعت چاره نداشت و سیاست او بمرتبه
رسید که چند کس از جماعتی را که بعلت دزدی و حرامی گری گرفته بودند بحق و ناحق در میدان سعادت آباد قزوین
زنده بر سیخهای آهنین زده آتش افروخته کباب کرد مجملا باری سبحانه و تعالی که حاکم عادلست بجهت سیاست بدکاران
بدکار تری بر ایشان گماشته بود اگرچه اعمال و افعال او بر وفق قانون عدالت نبود اما موجب خوف و بیم خلایق
گشته اجامره و بیدولتان پای در دامن سلامت پیچیده از ارتکاب امور ناپسندیده باز آمدند و حضرت اعلی شاهی
ظل اللهی هر خدمتی که بی سیاست متمشی نمیشد باو رجوع میفرمودند القصه میرغضب بود و چند گاه بخدمت ایشک آقاسی گری
حرم علیه نیز قیام داشت و آخر بمرتبه امارت رسید و چون بی اعتدالی او از حد اعتدال گذشته بود و از انگونه
اعمال ممنوع گشته درین سفر با قشون آراسته ملازم رکاب اشرف بود بر سبیل اتفاق یکی از قورچیان عظام با ملازم
او بر سر غله آوردن جنگی واقع میشود شیخ احمد آقا میرسد و از غرور نفس و عادت طبیعت فی الفور بقتل آن جوان مبادرت
نمود اقربای او بخدمت اشرف آمده تظلم نمودند حضرت اعلی فرمودند که در ایامی که او را حاکم حارس مملکتی فرموده
بودیم بجهت سیاست بدکاران و ضبط مملکت اعمالی که ازو بظهور میرسید میگذرانیدیم حالا که مدتیست از ان
اعمال ممنوع است چگونه بی جهتی بخود سر بقتل شخصی که ملازم اشرف باشد و در سلک قورچیان انتظام داشته باشد
جرأت مینماید ارکان دولت قاهره را بپرسش قضیه مذکور مامور فرمودند و دیوانیان اعلی او را در دیوانخانه همایون طلب نموده

از سبب قتل او پرسیدند از عجب و غروری که داشت اعتراف نمود که با ملازم من بر سر غله جنگ کرده بود او را کشتم هر چند دیوانیان
اعلی اظهار فرمودند که کدام ملازم تو او را مقتول ساخت بخود منسوب ساخته اقرار صریح میکرد که من کشته ام حقیقت بعرض
اشرف رسید رای عدالت انتما اقتضای آن کرد که او را بدست اولیای مقتول دهند حسب الامر اعلی او را گرفته بدست
طلبان دادند و اصلا در خاطرها خطور نمینمود که آن جماعت جرأت قصاص نمایند و گمان طایفه و پرسش این بود که بدیه راضی
خواهند شد چون پیمانه حیاتش لبریز شده بود فی الفور اقربای مقتول بقتل او پرداختند و موجب عبرت و استعجاب
خلایق گردید لخته بیک ولد او را حکم شد که قشون و لشکر او را ضبط نموده بخدمات مرجوعه قیام نماید دیگری از سوانح
آن ایام خبر فوت باقی خان اوزبک است که در یورت سلماباد رسید که باجل طبیعی درگذشته بعالم آخرت شتافت
و امراء اوزبکیه بسلطنت ولی محمد خان برادر کوچکتر او اتفاق نموده او را در آنجا بر مسند سلطنت و پادشاهی ماوراء النهر
و ترکستان نشانیدند ذکر توجه رایات جلال بصوب باکویه و تنبیه متمردان اکراد محمودی و قضایایی که در آن حین روی داد
چون رایات جهانگشای اقبال نشان چندگاه در ییلاقات خوی و صحرای دلگشا و متنزهات فرح افزای آنجا عشرت پیرا بوده
شدت گرما را گذرانیدند امرا و ارکان دولت را جمع آورده قرعه مشورت در میان انداختند که درین هنگام یورش
همایون بکدام طرف انسب و بصلاح دولت اقرب است جمعی توجه بجانب ارض روم و سوزانیدن غلات و تخریب
آن مرز و بوم را صواب شمردند که درین سال عبور عسکر روم بجهت فقدان ذخیره از آنطرف متعذر باشد و بعضی توجه
بجانب وان و تنبیه سرکشان کردستان را مصلحت میدیدند چون بعضی از امراء اکراد محمودی که در قلعه لیک و باکو
و آنحدود اقامت دارند درین ایام که اردوی گردون شکوه در آنحدود بود از آمدن بپایه سریر اعلی تقاعد ورزیده
بجهت تنبیه و تادیب آنطایفه که در سوابق زمان کردان آنطبقه را نیز بیدی میشمرده اند بر ذمت همت خسروانه لازم آمد
و جمعی ازین فرقه را که باولاد منصور بیک تعلق داشتند و اظهار دولتخواهی این دودمان مینمودند کوچانیده بولایات
عراق فرستادند و جمعی از امرا و عساکر نصرت نشان را بر سر ایل و عشایر حاکم بیک فرستاده اردوی گردون شکوه
بجانب باکو در حرکت آمد مصطفی محمودی حاکم آنجا با آنکه اظهار دولتخواهی کرده وعده آمدن بدرگاه معلی و ادراک سعادت
بساطبوسی نموده بود درین وقت که ساحت الکای باکو از غبار سم سمند جهان پیما مشکبیز گردید از بخت برگشتگی
باغوای جمعی از مردم فتنه انگیز خصوصا برادران او که همیشه آثار خلاف از ناصیه احوال ایشان مشاهد می افتاد بقلعه
باکو تحصن جسته از آمدن بپایه سریر اعلی تقاعد ورزید مشار الیه دو قلعه در حیطه تصرف داشت یکقلعه در دامن
کوه باکو که مسکن اصلی او و اقربا و اتباع او بود و یک قلعه در بالای کوه میانه دره که از غایت رفعت و اشتداد طریق دست

تسلط هیچ صاحب شوکتی بدامن آن نرسیده و بجز سلطان جارپالش اقلیم فلک چهارم اعنی آفتاب طناب تسخیر بر کنگره آن نینداخته
چون بقلعه دامن زیاده اعتمادی نداشت احمال و اثقال که نقل آن بقلعه بالا دشوار بود بهر جا که داشته گذاشته
جمعی را بمحارست تعیین نمود و خود با کوچ و اقربا و اتباع بقلعه بالا رفته طریق موافقت و متابعت مسدود ساخت آتش
قهرمانی شعله افروز گشته طایفه قزلباش غلو و متقدم را بتسخیر قلعه دامنکوه مامور فرمودند و آن جماعت در یک شب
بر اطراف و جوانب قلعه محیط گشته در صدمه اول مستحفظان را مقهور گردانیده خود را بپایه حصار رسانیدند و بضرب
کلنگ و بیل سوراخها در قلعه کرده بقلعه فرو ریختند و معدودی که بمحارست قیام داشتند دست از حراست حصین
بدن باز داشته عرصه تیغ فنا گشتند و سایر سکان آن قلعه پایمال حوادث و نوایب گشته آنچه از صامت و ناطق
در آنجا یافته شد بباد بی نیازی رفت بعد از وقوع اینحال فوجی از جنود اقبال تاخت و غارت طایفه محمودی مامور گشته
چون تسخیر قلعه بالا بسهولت تیسیر پذیر نبود حکم شد که لشکر قیامت اثر متوجه تسخیر قلعه نشده اگر مخالفان محمودی قدم
جرات پیش نهاده بمقابله و مقاتله اقدام نمایند جزای ایشان در کنار شان نهند و الا در مساکن ایشان آنچه
یابند تاراج نمایند چون ایل و عشیرت محمودی جمعی کثیر بودند و در قلعه مذکور جهت ضیق مکان و قلت آب ساکن
نبودند اکثر مردم قلعه پایمال سم ستور عساکر گردیده تمامی دواب و اغنام و ما یعرف القوم خواه در بیک و
خواه در باکویه بشامت عصیان مصطفی بیک و برادران و چند نفر از مفسدان عشیرت او که در مخالفت اصرار مینمودند
بتاراج حادثات رفت چنانچه گوسفند خوب در اردوی معلی به پنجاه دینار عراقی و یک راس گاو به دویست دینار خرید
و فروخت شد و بسیاری از نسا و صبیان آن طایفه بمحنت اسیری گرفتار آمدند القصه تا ده روز اردوی گردون
شکوه در آن یورت نزول اجلال داشت و جمعی از عشایر مذکور که از نهب لشکر ظفر اثر خود را بمغاک جبال کشیده
بودند بدست در آمده از آسیب حوادث نرستند و در خلال اینحال خبر عصیان و طغیان جماعت گرجی و مخالفت
ایشان بازکستند یلخان و بیرون آمدن او بدینجهت از شروان چنانچه در ذیل این دفتر سمت گذارش خواهد یافت
رسیده بتحقیق پیوست رای عالم آرا بدان قرار گرفت که نخجوان که میانه راه وان و ارض روم است رفته
چندروزی در کنار آب ارس رحل اقامت اندازند اگر درین سال سردار روم را جمعیتی روی دهد و عزیمت
آذربایجان نماید در پایین بهرذور راه که محل عبور لشکر روم است مستعد مدافعه بوده بهر طریق صلاح دولت باشد
عمل نموده شود و اگر درین سال آمدن سردار صورت نه بندد قشلاق همایون در قرا [illegible] شده بتوفیق
الله تعالی تسخیر قلعه گنجه و مملکت شروان را وجهه همت علیا نهمت سازند بدین رای صواب نمای عمل نموده عنان عزیمت

بدان طرف معطوف گردانیده در برابر ویرانهٔ نخجوان از آب ارس عبور نموده در کنار آب خیام اقامت نصب کرده
سراپرده و بارگاه با اوج مهر و ماه افراشتند و امیرگونه خان را بتعمیر قلعهٔ ایروان مأمور ساخته جمعی را بدان خدمت رفیق
او گردانیدند و چند روزی که ساحل رود ارس محل نزول موکب مقدس بود مسرعان خبر آمدن سردار را از راه
الیاق و سلماس رسانیدند چون آن خبر بتواتر انجامید کار قلعهٔ ایروان را بوقت دیگر انداخته رایات فیروزی آیات
بدان صوب در حرکت آمد شرح آن احوال آن بعد از ذکر وقایع گرجستان و مآل حال گستندیلخان مرقوم کلک بیان
میگردد ذکر عصیان و طغیان گرجیان یاغی گشتن و رفتن او مرتبهٔ ثانی بگرجستان و محاربه کردن گرجیان قضیهٔ قتل او باراده
ملک منان بر واقفان مواقف سخندانی و نکته پردازان اسرار معانی سمت ظهور و درجهٔ وضوح دارد که زمام مهام
ملکداری در قبضهٔ اقتدار و اختیار قادر مختار است و تمشیت امور شهریاری وابسته بمشیت حضرت آفریدگار
بیت کیست درین دایرهٔ دیرپای کو لمن الملک زند جز خدای :: هر صاحب دولتی که رضای حضرت رب العباد را
در انتظام امور ملک و ملت مطمح نظر اصابت اثر و ملحوظ خاطر معدلت گستر داشته اعلام جهانبانی را بر وفق مراد
در عرصهٔ جهان افراخته و هر خودرای بی عاقبت کوتاه اندیش که بوساوس شیطانی مغرور گشته مرتکب افعال ذمیمه
گردد و بهواس نفس خودپرستی و خیالات فاسده اطوار ناهنجار پیش گرفته از لوازم ایزدپرستی غافل گردد بانداک زمانی
بنای دولتش انهدام پذیرفته و وجه برومند اقبالش از صرصر حوادث و تندباد ادبار از پای در می آید معظم امور
نامرضیه که نزد خالق و خلایق ناپسندیده است قطع صلهٔ رحم و مخالفت ابوین است که بجهت جاه و هواپرستی و تعلقات
دنیوی ارتکاب آن کرده از شناعت آن دیدهٔ بصیرت پوشیده دارند و مدلول کریمهٔ واتقوا الله الذی تسالون به
والارحام برین معنی دلیلی روشن و برهانی مبرهن است از بدایت ظهور اسلام و قبل از آن تا الی هذا الاوان
هر کس از ابنای سلاطین زمان و خواقین دوران بجهت ارتفاع لوای جهانبانی مخالفت پدر اختیار نموده بر حسب
مقصد و مرام کامروا نگردیده هر ناخلف بی سرانجام که بامید خودکامی قتل پدر روا داشته زیاده از شش ماه
قدم بر مسند کامرانی ننهاده در مؤلفات علمای سیر و مصنفات اصحاب خبر مرقوم کلک مشکین رقم گشته که قبل از
ظهور اسلام که شیرویه پسر خسرو بدین فعل شنیع اقدام نمود زیاده از ششماه طریق جهانبانی نه پیموده و از سلاطین
جغتای سلسلهٔ تیموری میرزا عبداللطیف ولد میرزا الغ بیگ بدین فعل مذموم اقدام نموده این بیت مشهور را که
بیت پدرکش پادشاهی را نشاید :: وگر شاید بجز شش مه نپاید :: مصداق افتاده چنانچه در کتب سیر مسطور است
در کمال عظمت و اجلال بر سمند کامرانی و اقبال سواره میرفتند ناگاه تیری جانفرسا از شست قضا گشاد یافته بر

متصل آن بدگهر رسید و بصد حسرت و هوان دل از ملک و مال برداشته از موکب عزت بر خاک مذلت افتاد راقم حروف گوید که
در ایام حیات خود که سنین عمر ناپایدار در مرحله پنجاه و چهار نزول نموده چند کس را بدیده عبرت بین دیده که مرتکب قتل پدر گشتند
و از عمر و جوانی تمتع و برخورداری نیافته در همان چند گاه از همان شربت چشیدند موید این حال و مصدق این مقال قضیه عبرت انگیز
کستندیل خان ولد الکسندر خان است که پدرش او را در ایام جهانبانی شاهزاده مغفرت انتما سلطان حمزه میرزا چنانچه در طی
صحیفه اول سمت ظهور یافته و تحریر پیوسته بجهت استحکام قواعد متابعت و اخلاص بپایه سریر گردون مناص فرستاده
بودند و از عهد صبی الی یومنا هذا درین دولت سعادت پیوند نشو و نما یافته بمرتبه رشد و کمال رسیده بود و در ایام جلوس حضرت
همایون اعلی شاهی ظل اللهی بیشتر از پیشتر منظور نظر تربیت و عاطفت گشته و در محافل خاص همصحبت بزم اختصاص بود و
روز بروز عزت و اعتبارش در نظر همیون می افزود تا آنکه در یورش آذربایجان بایالت و دارائی شروان نامزد گشته
در قشلاق تبریز باتفاق پدر روانه گردید و بنوعی که در قضایای اول سال مرقوم کلک شیرین مقال گردید در گرجستان
بقتل پدر و برادر اقدام نموده دم از استقلال و استبداد زده لوای حکومت برافراشت و از آنجا با گروه انبوه متوجه
شروان شده بمحمود پاشا ولد جغال اغلی بیگلربیگی آن ولایت ظفر یافته بمحاصره قلعه شماخی قیام نموده و او الحق جوان شجاع دلیر
صاحب همت مردانه بود اما بغایت متکبر و مغرور بود از نخوت و غروری که داشت امرای رفیق خود را زیاده وقعی و
اعتباری نمینهاد و بخار عجب و نخوت و پندار در کاخ دماغش متصاعد گشته آئین سلاطین پیش گرفت و امرای قزلباش
که برحسب فرمان تابع امر و نهی او بودند از خوف و خشیت پادشاهی تاب تسلط و اقتدار او آورده مجال دم زدن نداشتند
اما طایفه گرجی از دو جهت با او نمی آمیختند و زود از سلطنت او متغیر گشته در مقام دفع او در آمدند اول مغایرت کیش
و ملت که او مسلمان بود و ایشان حاکم نصاری میخواستند دوم آنکه الکسندر خان با ازناوران گرجی مخصوصانه زندگانی میکرد
و در قانون ایشان حاجب و بواب نبوده و ممانعت و دورباش یساولان و ایشیک آقاسیان را هرگز ندیده بودند و جمعی
که همیشه بیحجاب بخلوت سرای الکسندر خان میرفتند حالا در هر روزه یکبار بدیوانخانه عامه بار نمییافتند از اطوار ملوکانه
او دلگیر گشته با یکدیگر عهد و شرط نمودند که در هنگام فرصت بانتقام خون الکسندر خان او را از میان بردارند و دو پسر
الکسندر خان که همراه او داشت برداشته روی بگرجستان آورند با آنکه یکی از دولتخواهان او را از مواضعه گرجیان خبردار
کرد او از کمال غفلت و نخوت و غرور کما ینبغی بدفع آن حادثه نپرداخت و اراده نموده بود که چند نفر از معتبران گرجی را
که خمیرمایه فساد بودند از میان بردارد بخواجه ضیاء الدین کاشی وزیر الکسندر خان که در آنولا وزیر او بود مشوره نمود
وزیر بی تدبیر مواضعه گرجیان را بر کذب و دروغ حمل نموده خان را از آن اراده منصرف ساخته خاطرنشان کرد که اگر دست

بقتل احدی از ایشان الائی موجب خوف و هراس کل آن طایفه میشود خود با عظمای زمان القوب درین باب گفت‌وگو نمود
بمواعظ و نصایح پرداخت اگجاعت اظهار نمودند که خان ولی نعمت زادهٔ ماست و از وی هیچ گله و رنجشی نداریم اما از تهیهٔ اد
سفر و یساق به تنگ آمده استطاعت توقف شروان نداریم جناب وزارت مآب قرار داد که یکماهه مایحتاج ایشان را از سرکار
خان سرانجام داده بعد از یکماه رخصت گرجستان دهند و مقدمات مذکوره را معروض داشته خاطر خان ساده دل نادان را
از فتنهٔ ایشان فارغ و مطمئن ساخت اما مواعظ و پند در آن قوم سودمند نیامده ازین گفت‌وگو رسوخ ایشان در اراده
خاطر خود بیشتر گردید و نصف شبی که در کشیک بودند از ناوران گرجی با تیغهای کشیده بر خرگاه جناب خان محیط گشته آغاز شورش
و غوغا کردند فراپیری ملازم خاصهٔ شریفه که از جانب حضرت اعلی نزد او رفته بود واقف شده بیتابانه خود را بخرگاه رسانیده
او را از خواب غفلت بیدار و از آن حال خبردار گردانید و او سراسیمه عقب خرگاه را با شمشیر شکافته خود را بیرون انداخته بمنزل
علیخان موافق رسانید و گرجیان عاصی بدرون خرگاه رفته دو جوان ماه‌سیما از اهل خدمت که در خواب بودند بتصور آنکه
یکی از ایشان کستندیلخان است بتیغ عذر پاره پاره کردند و جمعی دیگر رو بطرف خیمه که نبیرهای الکسندر خان را نگاه میداشتند
آوردند و ایشان را بدست آورده بمجمع خود پیوستند کستندیلخان را چون هنوز پیمانهٔ حیاتش پر نشده تقدیر الهی چنان بود که
چند روزی دیگر کروفری نماید از آن مهلکه نجات یافته بسلامت بخیمهٔ علیخان رسید همگنان را تصور شد که گرجیان با بومیان
مواضعه نموده باستظهار ایشان بدین حرکت اقدام نموده‌اند و در خانهٔ علیخان کرنای نواخته طبقهٔ قزلباش که در پیشها
و مورچلها بودند بانجا جمع آمدند و در آن شب هولناک شورش و غوغای عظیم بوقوع پیوست گرجیان از آواز کرنای
و جمعیت لشکر دانستند که آسیبی بکستندیلخان نرسیده بهیات اجتماعی میرزاده‌ها را گرفته روانهٔ گرجستان شدند کستندیلخان
و امرای قزلباش تا طلوع صبح سواره ایستاده صبح بطریق ایلغار بتعاقب گرجیان در حرکت آمدند که شاید انتقامی
کشند یا میرزاده‌های گرجی را که دست‌آویز اگجاعت اند از دست ایشان توانند گرفت و از سوء تدبیر اردوی خود را
در پای قلعه گذاشته رفتند قریب بوقت ظهر کستندیلخان خود با معدودی پیشتر از دیگران بگرجیان رسید طایفهٔ گرجی
عنان از رفتن پیچیده در مقام مدافعه ایستاده پای ثبات فشردند و صریحاً بآواز بلند فریاد بر آوردند که تو مسلمانی و
ما را حاکم نصاری میباید و در وقتی که میانهٔ ما و تو هیچ گفت‌وگو نبود اعتمادی بجانب تو نداشتیم حالا که این مبحث
روی داد چگونه خاطر ما از تو مطمئن باشد اولی آنست که از سر این معامله گذشته باز گردی و الا تا یک تن از ما در حیات باشد
با تو قتال مینمائیم چون جمعی کثیر بودند و صرفه در جنگ نبود امرای عظام کستندیلخان را از لجاج و عناد ایشان گذرانیده
ترک منازعه کردند و از خوف رومیه جرأت باز گشتن بپای قلعه نکرده از همانجا راه هزیمت پیش گرفتند و دست از احمال

و اثقال شسته تا کنار آب در هیچ جا مقام و آرام نگرفتند تیزرو سلطان مقدم چون زخمی داشت که سواری نمیتوانست
کرد و در اردو مانده بود مردم او منتظر باز گشتن خان و امرا بودند درین اثنا خبر از ملازمان سلطان آمده خبر هزیمت لشکر
رسانیده در کمال اضطراب او را بر شتر بسته بودند از وقوع انخذال مردم اردو بهم بر آمده نمونهٔ روز اکبر ظاهر گشت و از خوف
رومیه همگی دست از ما یعرف خود شسته راه سلامت پیش گرفتند و اموال و اسباب بسیار از تجار و مردم بازار بر جا ماند رومیان
خود انمعنی را بر خدعه و فریب حمل کرده از ملاحظه و احتیاطی که داشتند سر از قلعه بر نیاوردند تا آنکه یکی از عملهٔ کارخانها بیمار بود
از ضعف و بیماری قوت فرار نداشته در اردو مانده بود از بیم کشته شدن بر خاسته افتان و خیزان خود را بدروازه رسانیده
رخصت در آمدن طلب نموده دربانان او را بشهر در آوردند و این واقعهٔ عجیب و غریب را که روی داده بود تقریر کرد
فی الواقع این قضیه عجیبه و غریبه از غرایب حالات و عجایب اتفاقات است القصه رومیه بعد از اطلاع بر حقایق حال
آثار بشاشت و شادکامی نموده از مضیق محاصره و عسرت نجات یافته روی باردوی قزلباش آوردند و اموال و اسباب
و ذخایر بیشمار که قزلباش جمع کرده بود بدست رومیه در آمده از فقدان ماکولات و سایر مایحتاج بی نیاز گشتند و امرا که
در موکب جناب جانی بکنار کر رسیدند بی توقف عبور کردند و باز ماندگان او دفعه دفعه از عقب میرسیدند و بر اوضاع
رومیه و عدم اطلاع ایشان ازین واقعه خبر یافته انگشت ندامت میگزیدند و پشیمانی سودی نداشت القصه از غایت
جهالت و غرور و سوء تدبیری جنگ و جدال شکستی فاحش قرین حال کستندیلخان و امرا گشته بدار الارشاد اردبیل
آمده بفکر تدارک این قضیه افتادند و قرابری مذکور از کنار آب بسرعت و استعجال تمام بدرگاه که دون اشتباه رسیده
در روزی که اردوی کیهان پوی در قلعهٔ باکو نزول اجلال مینمود این خبر ملالت اثر بعرض اشرف اعلی رسانید ذکر
رفتن کستندیلخان به تنبیه گرجستان و مآل حال آن بیحاصل نادان از تقدیرات ملک منان چون خبر عصیان و طغیان گرجیان فی بیرون
آمدن کستندیلخان از شروان بمسامع جلال خسرو کامبخش کامران رسید و او نیز کس فرستاده استمداد نموده در آنوقت
معاونت و امداد عاجل او از دو جهت لایق دولت قاهره نبود اول آنکه هنوز از خاطر آمدن سردار عسکر روم جمع نشده
بود و دران هنگام که آمدن لشکر محتمل بود جدا کردن گروهی از جنود اقبال از موکب جاه و جلال مناسب حال و لایق دولت
بیزوال نمینمود دوم آنکه چون این واقعه بر کستندیلخان از عصیان گرجیان آمد او از انجماعت آزرده دل بود و هرگاه که کومک
و مدد یابد او را قدرت و اقتداری بهم رسد بی تامل بر سر ایشان رفته مادامی که از انطایفه انتقام نکشد بهیچ مهم دیگر نخواهد
پرداخت درینصورت گرجیان ازین دولت مایوس گشته خوف و هراسی که دارند متزاید گشته علی الفور کس بسردار
فرستاده اظهار متابعت رومیه خواهند کرد و انمعنی لایق دولت قاهره نیست رای جهان آرا بدان قرار یافت که

در هنگام قشلاق که خاطر از جانب سردار اطمینان یافته باشد موکب ظفرقرین بجانب قراباغ در حرکت آمده خود بنفس نفیس همایون
متوجه گنجه شده جمعی از امرا و عساکر نصرت نشان را باتفاق کستندیلخان روانه گرجستان نماید تا آنچه مکنون خاطر خان مذکور باشد
بعمل آورند لهذا او را بعواطف بیدریغ شاهانه مستمال گردانیده مقرر فرمودند که بموکب همایون پیوندد که انشاء الله تعالی
جبر شکستگی و تدارک اختلال او بنهضت موکب مقدس جاه و جلال خواهد شد مشارالیه از باده نخوت و غرور چنان سرمست
شده بود که اصلا ادراک این مقدمات نکرده و بمجرد آنکه چند روزی پای از مرتبه چاکری فراتر نهاده تکیه بر مسند سلطنت
و اقبال نموده بود و خیالات فاسده در کاخ دماغ راه داشت بدرگاه معلی نیامد و بی آنکه از جانب اشرف مدد یابد
و برفتن گرجستان ماذون و مرخص گردد از خودسری و خودرائی مبلغی خطیر از تجار و سوداگران دار الارشاد اردبیل
طوعا و کرها برسم مساعدت و مصادره گرفته و بر متجنده قسمت نموده لشکری فراهم آورده باتفاق امرائی که بهمراهی
او مامور بودند روی توجه بگرجستان آورد و از ملازمان معتمد او مسموع شد که قصوری در بنیان اخلاص او نشده بود اما از
خجالت و انفعالی که داشت بخدمت اشرف نیامد و در خاطر او چنان بود که ولایت گرجستان را از لوث وجود منازعان
مفسد پاک و مصفی گردانیده با لشکرهای آنطرف تسخیر ملک شروان کرده رفع خجالت و انفعال خود نموده روسفید
بخدمت اشرف آید و در نظر همگنان بتقصیر شکست معاتب و مخاطب نباشد لیکن نگاشته قلم تقدیر خلاف این اندیشه
و تدبیر بود در خلال اینحال از جانب گرجیان عرایض اخلاص رسیده از بدسلوکی کستندیلخان شکایت بسیار کرده
استدعا نموده بودند که طهمورث میرزا ابن داود خان بن الکسندر خان را که در سال گذشته بخدمت اشرف آمده در پایه
سریر اعلی شاهی ظل اللهی میبود برائی ایشان نصب نموده بگرجستان فرستند چون ظاهر و باهر بود که الفت و التیام
در میانه کستندیلخان و گرجیان بی دین بی ایمان صورت پذیر نیست و او بخود سر حکومت گرجستان نموده بود و اگر
امر مذبور باو تفویض یابد جز عصیان و طغیان از گرجیان متصور نه لاجرم صلاح دولت در آن بود که دست رد بسینه
ملتمس ایشان ننهاده بمواعید خسروانه شفقت شاهانه امیدوار گردانند که نقش مخالفت این دودمان بر لوح ضمیر خود
ننگارند بنابرین منشور عاطفت و حکم استمالت باسم ازناوران گرجی و مخدرات استار آن سلسله که در معاملات
مملکت دخیل اند عز اصدار یافته مصحوب یکی از قورچیان عظام فرستاده بکستندیلخان نیز این مقدمات را اعلام کردند و بعد از فرستادن
قورچی مذکور رفتن کستندیلخان بوضوح پیوست از رفتن او بخودسر بی اذن و رضای پادشاه و مرشد و ولی نعمت
تعجب تمام دست داد که با این همه قرب و منزلت و پروردگی نعمت این دولت برای و اراده خود متوجه ملک گیری
و امر حکومت گشته از خدمت اشرف استمداد همتی و اظهار رخصتی نیز ننماید نیز اندیشان بساط غرت که تجربه روزگار نموده

بودند بدیده بصیرت نظر بر اطوار ناهنجار او نموده اصلا تصدیق نمینمودند که کستندیلخان ازین تلاش و تردد کامروای طلب گردد
زیرا که قتل پدر بپسر خود اگرچه بر باطل باشد بمحض هواپرستی و تعلقات دنیوی پسندیده خالق و خلایق نیست و منع هذا
ایالت مملکت گرجستان از جانب اشرف باو تفویض نیافته و اهتمام او درین باب مقرون برضای ولی نعمت نیست
ولهذا او را درانولایت کاری از پیش نرفت و در اوان جوانی و آغاز کامرانی از عمر و دولت برخورداری نیافته
اهالی قضا و قهرمان قدر دست او را از حکومت ملک بدن کوتاه کرده هنوز از کشتن پدر شش ماه نگذشته بود که قضیه
قتل او روی نمود بمضمون انیمقال که بیت پدرکش پادشاهی را نشاید * وگر شاید بجز شش مه نپاید * هرچند در
آغاز داستان این بیت نوشته شده بود مکرر درینمقام چون مناسبتی بود مرقوم گردید مفصل این مجمل آنکه چون
کستندیلخان در معبر قبله از آب کر عبور نموده متوجه معاملات شروان نشد و بجهت انتقام گرجیان و استخلاص
ولایت گرجستان از ید اهل عصیان و طغیان پیش نهاد همت ساخته بشوکت و اقتدام تمام متوجه آنولایت
شد و خلقی کثیر از متجنده او باش و جماعت لزگی و شروانی و ایل الورایکلی و غیر ذلک بر سر او مجتمع گشتند و شاه
میرخان نیز از جانب شکی آمده باو ملحق شد و از ناوران گرجی از آوازه وصول او تزلزلی یافته معتبران ایشان که
باعث و بانی خلاف کستندیلخان بودند پسرهای الکسندرخان را با مخدرات آن دودمان طوعا و کرها برداشته
بجانب سدیلو از اعمال گرجستان که بحصانت و ارتفاع جبال و ضیق طرق مامن آنولایت بود رفتند و کستندیلخان
در شهر زگم که مقر حکومت و مستقر دولت آن دودمانست نزول نموده ابواب عدل و احسان بر روی کافه
خلق آندیار از مخالف و موافق و سپاهی و رعیت گشاد و اکثر مردم معتبر گرجستان بخدمت مبادرت جسته آثار
انقیاد بظهور آوردند و هر کس از رفقا و اهل عصیان در مقام اطاعت در آمده بملازمت رسید تقصیرات او
بعفو و اغماض مقرون گردید و کس نزد مخدرات استار دولت آن خاندان خصوصا دیدی فال والده
طهمورث میرزا که چون گرجیان سلطنت ملک موروث گرجستان را باسم پسر او رقم زده بودند در امور مملکت
دخیل بلکه اصیل بود فرستاده بزبان عطوفت و اشفاق پیغام داد که مرا سوای چهار نفر از ناوران که در مقام
قتل من برآمده باعث چندین فساد شدند با دیگری کاری نیست و نسبت بفرزندان او که صلهٔ رحم اینجانب اند
بجز عطوفت و اشفاق پدرانه امری بظهور نمیرسد و اگر آن سه چهار نفر نیز فرزندان گرامی را شفیع تقصیرات
خود ساخته از کرده نادم بوده در مقام اطاعت و ترک فساد بوده باشند بایشان نیز آسیبی ازینجانب نمیرسد
و اگر براین امور هم دغدغه داشته باشند معتمدی ارسال که بیمین مغلظه موکد گردد و چون فرستادهٔ او بسدیلو رسیده

ادای پیغام نموده از دیدی فال تواضعات دوستانه بظهور پیوست و ابواب ملایمت و وداد مفتوح داشته چشم
۱۹۷
بران داشتند که جواب عرایض ایشان از درگاه معلی رسیده بدانچه امر و اشاره باشد بعمل آورند و چند روزی
بمراسله و پیغام گذرانیده با او مدارائی میکردند تا آنکه منشور اقبال که باسم دیدی فال و عظمای گرجستان عموما
صادر شده بود بایشان رسیده بوضوح پیوست که کستندیلخان بخود سرآمده و تلاش او در حکومت آن ملک
مقرون برضای خاطر مبارک اشرف نیست چون ارادهٔ ازلی بقتل او تعلق پذیرفته بود این معنی مایه استظهار آنقوم
گشته تفرقگی و پریشانی رو بجمعیت و اطمینان آورده اعوان و انصار خود را جمع آورده باتفاق دیدی فال میرهای
الکسندرخان با او در مقام مجادله و محاربه شدند و کستندیلخان نیز از اطاعت و انقیاد ایشان مایوس گشته بدفع
ایشان توجه نموده در کنار آب مارد و کتوالان از اعمال سدیلو تلاقی فریقین روی داده از جانبین بترتیب مقدمات
جنگ پرداختند و در روز شنبه نهم شهر جمادی الثانی کستندیلخان جرنجی جوانغار آراسته توپچیان و تفنگچیان
در محل مناسب تعیین نموده و خود با شاه میرخان حاکم شکی که مردی جنگ دیده کارآزموده کهنه سپاهی بود و
بعضی امرا در قلب قرار گرفت و از جانب گرجیان نیز صف قتال آراسته گشته فیمابین جنگ در پیوست دلیران
معرکهٔ جهاد حملات متواتر نموده بر کفرهٔ گرج زور آورده سلک جمعیت ایشان را از هم فرو ریختند و تزلزل تمام بحال
کفره راه یافته بعضی از ایشان روی بوادی فرار آوردند و نزدیک بآن شده که یکبارگی شکست بر ایشان افتاده
کستندیلخان را الصواب فتح و ظفر در آیینه مراد جلوه گر آید شاه میرخان و علیخان سلطان شمس الدینلو و بعضی
امرا را در قلب گذاشته خود در اثنای کر و فر بخیال صف آرائی و ضبط لشکر از قلب جدا شده بجانب دست راست
رفت و فرجغای نام غلام او که از مرتبه رقیت و بندگی بدرجه امارت رسانیده فرجغای سلطان میگفتند در
دست راست بجنگ مشغول بود گرجیان مقابل او زور آورده او را فی الجمله مغلوب ساخته بودند و مردم او
از یکدیگر پاشیده بطرف قلب می آمدند کستندیلخان این صوب را مشاهده نموده بیتابانه بمعاونت او اسب جلادت
بیش راند و بنفسه مباشر حرب گشته بی آنکه جمعی همراه باشند بمعرکه درآمد از قضای ربانی چند نفر از گرجیان که در گوشهای
معرکه باو رسیده یکدو کس او را اشناخته بزبان گرجی رفقا را خبردار مینمایند که این خانست آنجماعت در گوشهٔ
معرکه او را تنها یافته روی باو نهادند و او از غایت جهالت و غرور نفس سرکش که ابنای زمانه آنرا غیرت
و مردانگی نام نهاده اند نخواست که از فوج قلیل روی گردانیده در میان شجعان روزگار تهمت زده گریز باشد
خار جهل و تقلید جنگ در دامن او بند کرده خود تنها با گروهی از کفره درهم آویخت و آنجماعت چند جا سنان نهاد

بر درع و خفتان او بند کرده از مرکب دولت بخاک مذلتش انداختند و بطرفة العینی زخمهای کاری باو زده با تمام کارش پرداختند
و از امرا و اعیان قزلباش و جنود گرجی هیچکدام برینحال اطلاع نیافته بودند بعضی از گرجیان با علیخان موافق که در صف
لشکر او بودند زودتر از قضیه قتل او اطلاع یافته کس بجانب دیدی فال و میرزایان گرجی و اتباع ایشان دوانیدند
که پای ثبات استوار دارند که چنین صورتی روی نمود و ایشان حمل بر خدعه نموده استبعاد مینمودند تا آنکه قاتلان او
رسیده مژده قتل او دادند و موجب فرح و انبساط القوم گردیده و طبقه قزلباش در جا و مقام خود ایستاده بفتح
و ظفر متیقن گشته وقوع این حادثه در صحیفه خیال هیچکس نقش پذیر نمیگشت تا آنکه چند نفر از مقربان و ملازمان معتمد
که در معارک از وجدا نمیشدند خبر رسانیدند هرچند امرا خواستند که اینصورت را پنهان داشته همچنان در محاربه اهتمام
نمایند که شاید میرزایان گرجی را که دست آویز گرجیان است بدست آورند که در خدمت اشرف دست آویز ایشان
باشد صورت نبست درین اثنا گرجیان کس نزد امرا فرستادند که ما بحکم همایون شاهی مستظهر گشته تمکین حکومت
کستندیل خان نمینمودیم اکنون که مهم بمحاربه انجامیده و از تقدیرات آسمانی او بقتل رسیده دست از محاربه کوتاه کرده
از طرفین متعرض یکدیگر نشویم که ما را از فرمان قضا جریان تخلفی نیست دیگر آنچه امر و صلاح دولت قاهره دانند
و ما را بدان مامور سازند عمل نمائیم اما هرکس از افراد اجناد که بدین حادثه اطلاع یافت عنان از معرکه پیچیده رو
بصوب هزیمت نهاد و ضبط لشکر از حیز قدرت امرا بیرون رفت ناچار هیچکدام برفاقت دیگری نشده از بیم
غدر و آسیب گرجیان سراسیمه راه هزیمت و فرار پیش گرفتند و ازین بی اتفاقی بسیاری از لشکریان در میان
جنگلهای گرجستان بدست گرجیان بی ایمان افتاده درجه شهادت یافتند و بعضی را که در اجل ایشان تاخیری
بود از اسب و یراق عریان گشته از آن غرقاب بلا پیاده در کمال رنج و عنا خود را بساحل نجات کشیدند و اموال
و اسباب بسیار از طبقه قزلباش و مال سوداگر اهل السوق که باردوی کستندیل خان بسودا و معامله رفته بودند بغارت
رفته سودی که اندیشیده بودند بزیان تبدیل یافت بعضی امرا از آب کر گذشته باینطرف آمدند و بعضی همراه
شاه میرخان بطرف شکی رفته حقایق حالات بپایه سریر اعلی عرض کردند و در وقتی که جغال اغلی سردار با لشکر
بیشمار روم متوجه آذربایجان گشته از سلماس گذشته بطسوج آمده بودند و موکب ظفرنشان از راه خوی و مرند
بمقابله اعدا اشتافته در دوره که یکفرسخی قریه صوفیان تبریز است نزول اجلال داشت این خبر رسیده گرجیان
نیز صورت این واقعه را عرضه داشت نموده بودند چون واقعه از آن عظیم تر در میان بود و همگی همت والانهمت
بدفع لشکر قیصر روم مقصور بود التفاتی بآن اخبار و حکایات نشد ذکر آمدن جغال اغلی وزیر اعظم و سردار با عسکر روم

بجانب تبریز و محاربه میان لشکر قزلباش و انهزام طایفه رومیه متعهد بر ملک منان قبل ازین در طی قضایای این سال فرخنده
کلک شیرین مقال گردید که جغال بسکال در خطه وان خود را از مضیق محاصره رهانیده از راه دریا بکشتی بیرون رفت و جنود
قزلباش بعد از اطلاع از پای قلعه برخاسته تا عادل جواز و ارجیش و اخلاط رفته غلات آن حوالی را سوخته و تمامت
آن ولایت را بجاروب نهب و غارت رفته باز گردیدند و سردار مذکور بصحرای که بموش آباد مشهور است رفته در آنجا
رحل اقامت انداخت و چاووشان قمر سیر با احضار عساکر روم و عشایر آن مرز و بوم که بهمراهی او بسفر مامور شده بودند
احکام و مناشیر موکده فرستاده بسرعت و استعجال تمام طلب کرد و پاشایان و بیگلربیگیان و میران سنجق رومی و اکراد
بتخصیص میر شرف حاکم جزیره و میران محمودی و بهی و سایر قبایل از اطراف و جوانب بدو پیوستند و در اواخر فصل
پاییز گروه انبوه روی توجه بآذربایجان آورده از راه الیاق بسلماس آمد از میران سنجق ذکریا بیک بهی که بعظم شان
و قدم دودمان از اقران امتیاز دارد از آمدن تقاعد ورزید اما پسرش و برادرش را با جمعی فرستاده بود و امیرخان
برادوست نیز بدولتخواهی حضرت اعلی تعصبی بهانها جسته هم چنانچه عادت قدیم زمین داریست که همیشه طرفین را ملحوظ
داشته در هر وقت اطاعت هر طرف الزوم باشد بظهور می آورند بمعسکر سردار ملحق گشت القصه در هنگامی که
موکب همایون در حدود نخجوان در کنار آب ارس نزول اجلال داشت خبر آمدن سردار متواتر گشته بتحقیق پیوست
رایات فیروزی آیات چنانچه اشعاری بدان شده از یورت اقامت در حرکت آمده در همان روز از آب عبور
کردند و تعمیر قلعه ایروان را موقوف داشته دفع شر آن گروه را وجهه همت ساختند و از راه چورس کوچ بر کوچ
بخوی آمده ساحت آن ولایت مضرب سرادقات اقبال گشت از آنجا پیر بوداقخان حاکم تبریز را پیشتر فرستادند
که مردم مواضعی را که بر سمت راه رومیه باشد کوچانیده بجبال حصین فرستد و آذوقه آنچه نتوانند برد ضایع و نابود
کند و باستحکام قلعه و سرانجام اسباب قلعه داری پرداخته از مردم شهر هر کس بقلعه آمدنی باشد با آذوقه و یراق
بقلعه برد و سایر مردم را آماده کوچ سازد که هرگاه حکم شود بیرون روند و پیر بوداقخان برحسب فرمان از راه مسیح
روانه شده بمهمات مرجوعه قیام نموده در شهر اجامره و اوباش اندک بی اعتدالی کرده دست بغارت و تاراج
برآوردند و حرکات ناهموار از سپاهیان نیز صدور یافت اما پیر بوداقخان بجهت دفع فتنه اوباش در کوچها و محلات
گردیده چند کس را که دست درازی بمال تجار و رعایا کرده بودند بقتل آورده سرهای ایشان را بر سر نیزه کرده در محلات گردانیدند
و آن شورش و برهمزدگی تسکین یافت و برخوردار بیک توپچی باشی با توپچیان و تفنگچیان که بحراست قلعه مامور شده بودند
باتفاق پیر بوداقخان بقلعه در آمدند و در سرانجام امور توپخانه و استحکام بروج و باره سعی موفور بظهور آوردند و اردوی

کیهانپوی دو روز در خوی توقف نموده جمعی از جوانان دلیر و سپاهیان کارآزموده بقراولی تعین شدند که تا حوالی اردوی
مخالف رفته بکیفیت و کمیت لشکر و نیک و بد احوال ایشان اطلاع یافته خبر تحقیق می آورده باشند قراولان مذکور
بنوعی که مامور بودند عمل نموده سپاهی لشکر را در وقت نزول و ارتحال ملاحظه نموده از روی تخمین و قیاس سپاهی
دوصد هزار کس بنظر درآمده بود که یکصد هزار سپاهی کارآمدنی که ایش در آنمیان بود و یکدو کس را نیز که بر سبیل زبان گیری
آوردند مطابق آن تقریر کردند اما سردار بیدار از غایت غرور و پندار اصلا از لشکر قزلباش حسابی نگرفته با اردوی
خود عزم بجانب دار الارشاد اردبیل و قشلاق نمودن در قزل آغاج که قرب بولایت شروان است و محمود پاشا
پسر شس که بیگلربیگی آنجاست شهرت داده کوچ بر کوچ بر سبیل استعجال روانه بود چون از راه طسوج بجانب تبریز
میرفت در ان راه نیز پر بود اقحان از صامت و ناطق انکنداشته چون آذوقه نایاب بود در رای عالم آرا بدان قرار یافت که
از راه مرند که آبادانی دارد متوجه شده در هر جا که مصلحت باشد و مقدر الهی شده باشد سر راه بر مخالفان گرفته بمدافعه
قیام نمایند لهذا از خوی کوچ فرموده از چمن اختاخانه بمرند آمدند و رای جهان آرای حضرت اعلی شاهی ظل اللهی ملهم
اقبال است اقتضای آن کرد که بنفس شریف متوجه تحقیق قلت و کثرت لشکر اعدا شده اردوی ایشان را بنظر احتیاط
درآورند و بدین عزیمت بر محلی از قلل جبال که مشاهده انحال آنجا میسر بود صعود نموده بتخمین و قیاس بر کیفیت
و کمیت احوال ایشان فی الجمله اطلاع حاصل فرمودند فی الحقیقة آن صورت ارتقا بر مدارج اقبال و صعود بر ان قله علا تمت
اعتلا بذروه عظمت و اجلال بود و چون از مرند کوچ واقعه شد عساکر منصوره را بچند فرقه منقسم ساخته امراء
نامدار و غازیان سپرشکار طوایف قزلباش را بسرداری الله ویردیخان بیگلربیگی فارس که در اصابت رای
و حسن تدبیر از عقلای زمان و در دلیری و تهور و دلاوری مسلم اکفا و اقران بود جدا کرده مقرر شد که خود با عموم
سپاه در قلب بوده بعضی امرا ذوالفقارخان و گنجعلیخان حاکم کرمان و نیاز سلطان میر مقدم جرچجی بوده باشند
و امیرگونه خان را با بعضی امرا در دست راست تعین فرموده همچنین دست چپ را نیز بوجود جمعی از معتمدان
استحکام داده بهمراهی جنود توفیق الهی از موکب نصرت قرین جدا کرده سفارشات بلیغ فرمودند که فرصت
جوی بوده لوازم و احتیاط مرعی دارند و بی صرفه پیش نروند و نگذارند که جوانان تیز جنگ بی تامل و درنگ عنان
یکران بمیدان ستیز منعطف ساخته از جهالت و غرور نفس چشم زخمی بدولت قاهره رسانند و اردوی همایون
در مکانی که قریب بقریهٔ صوفیان بود نزول فرموده چون بین الفریقین مسافت قریب شده بود در روز دیگر که سه شنبه
بیست و چهارم شهر جمید الثانی سنه مذکور بود حضرت اعلی شاهی بملاحظه آنکه مبادا از مخالفان بخود اقبال که از موکب

جاه و جلال جدا شده اند آسیبی رسد بر همند کردون خرام برامده از اردو بیرون آمدند از امراء نامدار علیقلیخان ایشک اقاسی
باشی شاملو و الله قلی بیک قورچی باشی قاجار و بندر خان ذو القدر مهردار و غیرهم در موکب همایون روانه شده طوایف
سپاه و افواج قاهره از قورچیان و غلامان و تفنکچیان و سایر ملازمان درکاه فلک بارکاه بقاعدهٔ تزوک یسل بسته
بر محل مرتفع که مشرف بر دست راست تبریز بود توجه فرمودند و مقرب الحضرت قرچغای بیک را که جوهر عقل و کاردانی
از سیمای او نمایان است و در فتح قلعهٔ ایروان خدمات شایسته از و بظهور رسیده بود با جمعی از غلامان خاصهٔ شریفه و تفنکچیان
فرستادند که اگر رومیه بجنگ پیش آمده باشند معاون باشند جرخچیان جنود رومیه از شبستر کوچ کرده در حوالی قریهٔ سیس
که شش فرسخی تبریز است فرود آمدند و عرابه و زنجیر در یکطرف اردوی خود که جانب قزلباش بود در هم کشیده تکرپایان
را همچنانچه قاعدهٔ رومیان است در میانهٔ عرابه جای دادند و چون سرداران روم که همراه بودند مثل کوسه صفر
بیکلربیکی ارزن الروم که بشجاعت و دلاوری در میان رومیه شهرت کرده بود و عثمان پاشا بیکلربیکی شام و علی پاشای
زنجیرقرن و سایر پاشایان از اقرب وصول لشکر قزلباش خبر یافته بمرتبهٔ شوکت و اقتدار خود مغرور بودند که مطلقا
حسابی از لشکر قزلباش نمیکرفتند و با خود قرار میدادند که جنود قزلباش را قوت مقابله و قدرت مقاتلهٔ ایشان نباشد
از بادهٔ هوش ربای نخوت و غرور سرمست کشته فوج فوج و سنجق سنجق از اردوی خود بیرون آمده در برابر صفوف
قاهره صف آرای کشتند و چون این معنی بر ضمیر منیر اشرف پرتو ظهور انداخت بملاحظه آنکه مبادا از کثرت و انبوهی لشکر
رومی غلبه بر عساکر منصوره واقع شود تدبیری شایسته بظهور آورده جمعی از طایفهٔ قاجار را با قورچی باشی فرستادند
که در میانهٔ اردوی رومیه و لشکری که بمحاربه پیش آمده اند بر بلندی سیاهی نموده مباشر حرب نکردند زیرا که چون
رومیان سیاهی لشکری از انطرف مشاهده نمایند ناچار جمعی از لشکریان جدا کرده بمقابلهٔ ایشان تعیین نمایند فوجی
که بمحاربه پیش آمده اند کمتر کردد و قبل ازین از جمعی که در خدمت اشرف رتبهٔ معامله و کنکاش داشتند مسموع میشد
که قرارداد خاطر اشرف آنست که فیمابین جنگ سلطانی وقوع نیابد و بیک دفعه مهم محاربه فیصل نپذیرد و بلکه همه روز
دلاوران جنود اقبال فرصت جوی بوده در هنکام فرصت خود را بر اطراف ایشان زده دستبردهای نمایان تا داخل
شدن ایشان به تبریز بدین شیوه عمل نموده شود و بعد از دخول شهر اکر توقف نموده بمحاصرهٔ قلعه مشغول کردند راه تردد
مسدود ساخته چند روز دیگر که هوا سرد شده برف ببارد و ذخیرهٔ اردوی ایشان مفقود و نایاب کردد افواج قاهره
از اندرون و بیرون بر حسب ارادهٔ قادر بیچون و خالق کن فیکون بقطع مهم ایشان پردازند و اکر متوجه تسخیر قلعه نشده
همچنانچه شهرت داده اند بجانب اردبیل و قزل آغاج روند در میانهٔ سراب و اردبیل هرجا ملاقات اتفاق افتد از بوطن حضرت الهیه

اظهار و مشایخ بزرگوار استمداد نموده جنگ سلطانی در آنوقت وقوع یافته آنچه در مشیت الهی قرار یافته باشد بظهور آید الحق
حزم و احتیاط سپاهیانه مقتضی آن بود و در آن روز مکرر مسرعان نزد الله وردیخان و قرچغای بیک و امرای چرخچی فرستادند
که در جنگ کردن تعجیل ننمایند و بی محابا پیش نروند لیکن چون ارادهٔ ازلی و مشیت لم یزلی بر خلاف این صورت تعلق
پذیرفته بود تا رسیدن مسرعان زورآوران قضا و قوی دستان قدر عنان اختیار از قبضهٔ اقتدار دلاوران نامدار
و سرداران معرکه گیر دار ربوده قدم جلادت پیش نهادند قرچغای بیک و جماعت تفنگچی بر تلی که مشرف بر صفوف
رومیان بود بر آمده بودند چون از جانب همایون اعلی خطاب عتاب آمیز رسیده از پیش رفتن و بجنگ بزرگ در
پیوستن ممنوع شدند از تخلف امر اشرف و بخود بسر مباشر حرب عظیم شدن اندیشه نموده از آن تل پایان آمده خود را اندک
پس کشیدند رومیه این معنی را حمل بر عجز و زبونی کرده پیشتر آمده بر آن تل بر آمدند و دست بآلت قتال برده خیرگی مینمودند و
دکار بجائی رسید که اکثر امرای چرخچی زخمی شده سلک جمعیت ایشان از هم پاشید قرچغای بیک و قنبر بیک چون حال
بر این منوال دیدند هر یک در مکانی که بودند پای ثبات و قرار استوار داشته در آن بحر ذخار لنگر اقامت انداختند از آسیب
گلولهٔ تفنگ که تگرگ آسا می بارید همگی پیاده شده اسپان را سیبهٔ خود ساخته تفنگچیان قدرانداز خود مسعود صدمات
مخالفان را با فروختن آتش پیکار دفع کرده چون کوه وقار پای مردانگی قایم کردند و از دود تفنگ عالم روشن تیرگی
یافت بیت نفسها اندر آن صبح ای خونخوار * شرر افشان همه چون شعلهٔ نار * قرچغای بیک کس نزد الله وردیخان
فرستاده اعلام کرد که رومیان خیره شده آهنگ محاربه ساز داده اند و اگر اندک تهاونی رود بهیات اجتماعی
جلو ریز بر سر قزلباش تاخته یکتن را امید نجات متصور نیست ملک علی بیک جارچی باشی که از جانب اشرف اعلی بجهت
تحقیق حال آمده بود برای العین مشاهدهٔ احوال معرکه کرده آنچه دیده بود بعرض اشرف رسانید چون حقیقت حال و چیرگی
و غلبهٔ مخالفان خذلان مآل بر ضمیر الهام پذیر پرتو انداخت بمقتضای غیرت جبلی دفع شر اعدا را وجههٔ همت ساخته
با صفوف اقبال و اعلام ظفر در حرکت آمدند و مسرعی نزد الله وردیخان و امرا فرستادند که آهسته آهسته پیش روند
چرخچیان جنود اقبال را آگاه گردانند که مردانه بوده فرصت بدشمن ندهند که اینک موکب همایون در حرکت آمده
متعاقب رایات ظفر پیکر شاهی سایهٔ وصول بر ساحت معرکهٔ نبرد می اندازد و ملک علی جارچی باشی را نزد قرچغای
بیک فرستادند که او را از توجه موکب شاهنشاهی و نزدیک رسیدن قول همایون مطلع گردانیده سرگرم بادهٔ نبرد
گردانند و چون مشاهده میشد فوج فوج و آلای آلای جنود رومیه از اردوی سردار بیرون آمده متوجه معرکهٔ قتال میشدند
رای صواب نمای اشرف اقتضای آن کرد که جمعی از مبارزان رزم آزمای را از جانب دست چپ همایون قریب باردوی

رومیان فرستند و دران مابین طرح جنگ انداز دکه از دو طرف معرکهٔ رزم گرم کردیده جمعی از جنود رومیه متوجه محاربه
ایشان کشته غلبه و هجوم عسکر روم در یکطرف معرکه نباشد بدینجهت علیقلیخان دیوان بیکی شاملو را که قشون آراسته
داشت با جمعی از قورچیان شاملو که در دست راست مقام داشتند روانهٔ آنطرف فرمودند که بمقتضای عقل
و دانش عمل نموده لوازم مردانکی بظهور آورند الله‌قلی بیک قورچی باشی را نیز فرستادند که بقشون خود با قشونی که
بیشتر فرستاده شده بود ملحق باتفاق علیقلیخان بمصلحت دولت ابد بنیان عمل نمایند چون نسیم دولت و اقبال از آنطرف
رایحهٔ ظفر بمشام جان میرسانید حضرت اعلی بالهام ملهم غیبی توجه تام دران ماده فرموده طبقهٔ علیهٔ شاملو را عموماً
با مقرب الحضرت محمد بیک بیکدلی که از عظمای طایفهٔ جلیلهٔ شاملو است با چند کرنای رعد آواز و فوجی از جنود
دست راست بکومک علیقلیخان بدانطرف ارسال نمودند و فوجی دیکر از افواج قاهره بمدد و کومک قرچغای بیک
و امراء چرخچی مامور ساخته دفعه دفعه لشکرهای دست راست و دست چپ را بآئین شایسته متعاقب یکدیکر
فرستاده همه طرف را تازه بتازه بقدر مقدور بارسال کومک و فرستادن مبارزان نصرت پیرک که در ظل لوای
فلک فرسای بودند استحکام دادند راقم حروف که ملازم رکاب اشرف بود قطع نظر از شیوهٔ تکلف و سخن پردازی
که مورخان بلاغت شعار باقلام طبع آزمائی بر صحیفهٔ مقصود می‌نگارند و خالی از حقیقت نفس الامر است کرده
میکوید که دران روز حضرت اعلی شاهی برهنمونی قاید تائید و نیروی اقبال بنوعی بلوازم سپهداری و ترتیب مقدمات
جنک و معرکه آرائی پرداختند که دقیقه از دقایق حزم و دور اندیشی و دلیری و دلاوری فروکذاشت نشد تهوری
که اندیشیدند موافق تقدیر افتاد باعتقاد مسود اوراق اکر درین عهد امیر مغفور تیمور کورکان که در شجاعت
و سرداری و تدبیر صایب مسلم روزکار و صادرات احوال آن خسرو جهانکیر کارنامهٔ سلاطین کامکار و دستور
العمل خواقین نامدار است در حیات میبود در خدمت این جهان دانش و فرهنگ سر انداخته تعلیم جهانداری
و معرکه آرائی میکرفت اکر درین باب مبالغه رود سخن هدر از میکشد القصه حضرت اعلی بعد از فرستادن لشکرها
باو ثایق الطاف الهی و بقیهٔ جنود نصرت ورود که در قول همایون بودند پیشتر آمده برپشته که مشرف بمعرکهٔ قتال
بود بر آمدند و بمبشر اقبال و بمبدم بشارت فتح و نصرت میرسانید چون قرچغای بیک و امراء چرخچی مامور بجنک کشته
آثار و علامات مدد و کومک مشاهده نمودند علیقلیخان و قورچی باشی میانهٔ جنود رومیه و اردوی سردار در آمده
آتش محاربه افروختند کرد معرکهٔ هیجا بفلک تیز کرد رسیده تدبیر صایب حضرت اعلی موافق تقدیر افتاده بنایان
و سرداران لشکر روم از مشاهدهٔ کرد و غبار و غوغا و کیر و دار که در حوالی اردوی رومیان بظهور می‌پیوست تصور

انگه موکب ظفر قرین شاهی بر سر اردوی سردار توجه فرمود تزلزل تمام یافته اراده نمودند که ازان بلندی بزیر آمده مردم
دست راست خود را بمقابلهٔ آن گروه فرستاده خود نیز مرتبه مرتبه لشکریان را بطرف اردو نزدیکتر ساخته از هر دو
طرف خبردار باشند بدین عزیمت از مقام خود حرکت کردند مبارزان سپاه منصور آنحرکت را حمل بر انکسار مخالفان
کرده از اطراف و جوانب صدای الله الله که شعار طبقهٔ رفیعهٔ قزلباش است بلند ساخته از پیش و پس از جوانب
هجوم آورده از همه طرف جلو ریز بر سر دشمنان تاختند و از صدمات دلیرانه و حملات مردانه جنود اقبال کمال
تزلزل و اختلال با حوال رومیان راه یافته دیگر مجال صف آرائی و مدافعه نیافتند و بنای شوکت ایشان بیکبارگی
انهدام پذیرفت دلاوران پرخاشجوی قزلباش غلغلهٔ فتح و نصرت در طاس نیلگون فلک انداخته خاک معرکه را
بخون اعدا گلگون ساختند و عموم سپاه روم بمضمون الفرار مما لا یطاق عمل نموده روی بوادی هزیمت نهادند
پاشایان و سرداران مذکور رومی و کرد لحظه دران بلندی ثبات قدم ورزیدند که شاید صورت دیگر روی نماید
صورت نبست چون راه اردوی خود را مسدود یافتند عنان فرار بطرف طسوج و سلماس تافتند مبشران قضا و قدر
بشارت فتح و ظفر داده سروش غیبی ندای بهجت افزای انا فتحنا لک فتحا مبینا در داده طنطنه و ینصرک الله
نصرا عزیزا بلند آوازگی یافت افواج قاهره از عقب هزیمتیان شتافته در هر قدم فوجی را بنوک سنان جان بستان
از صدر زین ربوده بخاک هلاک می انداختند و دران صحرای پر وحشت از کشته پشته‌ها پدید آمد جمیع سرداران
رومیه بعضی گرفتار و بعضی مقتول گشتند کوسه صفر وزیر که سردار معتبر و بیگلربیگی ارزن الروم بود و بشجاعت
خود مغرور بوده همیشه لافهای گزاف میزد و مصطفی پاشا ولد رضیه خاتون مشهور که وزیر ثانی پادشاه روم
و مدتها قایم مقام وزیر اعظم بود و شیر احمد پاشا حاکم قارص و فوجی خان کرد برادر غازیخان که رهنمای آیین
دولت یافته پسر دار پیدار پیوسته بود و از مشاهیر گرفتاران بودند کوسه صفر بمکافات شیوهٔ ناپسند
مقتول گردید و از مشاهیر قتیلان علی پاشا زنجیر قرن و عثمان پاشا که بیگلربیگی شام بود و از امرا و پاشایان
رومی و سنجق بیگیان و میران قبایل و عشایر اکراد قریب بشصت هفتاد نفر مقتول و گرفتار شدند و در
ذکر اسامی ایشان زیاده فایده نیست آخر روز قریب بغروب آفتاب بود که این فتح نامدار که طراز فتوحات
سلاطین کامکار تواند بود روی نمود و با آنکه آفتاب عالمتاب از مشاهدهٔ شدت حرب خونریزی سر در
نقاب حجاب کشیده فضای دشت و صحرا چون دل دشمنان دین و دولت تیره و تار شده بود دلیران معرکه
بر دست از تعاقب منهزمان باز نداشته بی نیل مقصود باز نمیگردیدند مجملا اکثر آن سیه بختان در انشب

هولناک آوازه صحرای عدم گردیدند و اگر احیاناً بعضی از ظلمت لیل در بیغولهای دشت و کوه خزیده در اثر شب بدست نیامدند
روز دیگر رعایای هر موضع که آوازه فتح شنیده از زوایای اختفا بیرون آمده بودند بدان سرگشتگان وادی ادبار رسیده روز
حیات شان را بشام ممات مبدل ساختند و جمعی از مبارزان بیشه هیجا که از قول خاصه همایون بجنگ رفته بودند فوج فوج
آمده سرهای قتیلان معرکه نبرد را در زیر سم سمند صبا پیوند می انداختند و گرفتاران را با اختر مهاانظر فرخنده اثر در آورده زبان
بتهنیت فتح و فیروزی میگشادند چون خورشید جهان آرا مانند کوکب بخت رومیان در مغرب زوال غروب نموده
روز متلبس بلباس عباسیان شده بود دلیران شجاعت شعار متعاقب و متواتر سر و زنده و اختر مه و یراق می آوردند
و حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بفیروزی و اقبال بجهت انتها حق گذاری جان سپاران معرکه مردانگی در همانجا فرود آمده
مشعله داران موکب جلال مشاعل خورشید مماثل افروخته آن عرصهٔ دولت اساس چون ضمیر روشن دلان حق شناس
فروغ صبح سعادت یافت امرا نامدار و مقربان و مخصوصان بارگاه سپهر مدار که سعادت حضور داشتند طرح بساط
انبساط گسترده مجلس عیش و نشاط آراستند معرکه رزم با محفل بزم توأم گردید رومی پسران صبیح الوجه و غلامان غلمان صورت
فرنگی و روسی که با اختر مهاانظر اشرف در آورده بودند برحسب فرمان ساقی آن بزم رزم آیین گشته اقداح راح ریحانی
بگردش در آوردند و مغنیان نغمه ساز و مطربان خوش آواز در آن بزم دلکش و در آن معرکه رزم اتفاق افتاده
در پرده مخالف نمای فتح و نصرت بدین ترانه می سرودند نظم که شاها فلک تابع رای تست ٭ سریر کیان جهان جای تست
بملک سعادت بقائی تو باد ٭ سر دشمنان زیر پای تو باد ٭ جهان یکسر از عدل آباد باد ٭ دل خلق از دولتت شاد باد
و حریفان عرصهٔ نشاط سرگرم باده انبساط گشته صدای نوشانوش بگوش ساکنان فلک اطلس پوش رسانیدند از جماعه
گرفتاران هر کس اسم و رسمی داشت نگاه داشته دیگران را برفقا ملحق میکردند از اتفاقات محمد بیک نام پسر بزرگ خندان
آقای متفرقه آقاسی که پدرش با پسر کوچک در جنگ وان گرفتار عساکر نصرت نشان گشته بود چنانچه در آن داستان
اشاره بدان شده سعادت بخشش یافته بود درین معرکه گرفتار گشته از قوت طالع و نیروی بخت زنده بنظر اشرف
رسید او نیز بدستور پدر و برادر منظور نظر التفات گشته حسب الامر دست او را گشوده رخصت نشستن فرمودند
و نوازش بسیار کردند القصه جرعهای لبریز خون دلیران که ساقی اجل در مذاق روزگار پیمود زمانه بدمستی آغاز
نموده در آن محفل نشاط امری در غایت غرایب بظهور پیوست و نزدیک بآن شده که از اصابت عین الکمال
چشم زخمی عظیم العیاذ بالله بذات خجسته صفات همایون که سرمایهٔ امن و امان و موجب ترفیه حال عالمیان است
از کید بداختری برسد چون عنایت الهی در جمیع احوال از مکاره و مضار نگهبان ذات قدیم المثال است اثری بر آن مترتب

نکشته کیدی که آن بداختر اندیشیده بود باو راجع گشت و مضمون کریمه و لا یحیق المکر السیء الا باهله بابلغ وجهی بظهور پیوست
شرح این سرگذشت عبرت گزین آنکه شخصی قوی هیکل عظیم الجثه ضخیم البدن در معرکهٔ قتال بطعن سنان ثعبان مثال
یکی از قورچیان استاجلو که بغایت حقیر الجثه و ضعیف البدن بود بخاک مذلت افتاده بنیروی دولت و اقبال قاهره
شاهی گرفتار او شده بود بنظر خجسته همایون در آورد غفلت ورزیده از خورد سالی و عدم تجربهٔ روزگار دست اورا
مانند دیگر گرفتاران بر پشت نبسته بود حضرت اعلی از نام و نسبش پرسید گفت از قبیلهٔ بکری ام چون جمعی از عشیرت
بکری ملازم رکاب اشرف و بشرف سعادت حضور اقدس مشرف بودند و تصور آن بدنژاد آن بود که بشفاعت و در
خواست آن جماعت نجات یافته ثانی پسران خندان آقا خواهد بود یکی از عظمای آن قوم رستم بیک نام عرض کرد که مارا بسلسلهٔ
ایشان ربطی نیست در میان قبیلهٔ ما و پدر او عداوت و خونها در میانست حضرت اعلی بقورچی امر کردند که اورا برستم بیک
بسپارد که هرچه خواهد کند و حکایت قتل و قصاص بر زبان گهرفشان گذشت رستم بیک از گرفتن او ابا نموده گفت نذر
کرده ام که از دشمن در حالت عجز انتقام نکشم و دست بسته را نکشم ازین گفت و گوی نفاق آمیز مزاج اقدس متغیر گشته
با آنکه صریحا حکم قتل آن خون گرفته نکرده بودند بزعم آن نفاق سرشت بهمان قورچی اشارهٔ قتل او نمودند و قورچی دست
در کمر او زده اندکی از حضور اقدس دورتر برد آن غدار نابکار که حرف قتل شنید بی تامل خنجر آبداری که همراه داشت
کشیده بقصد ذات مبارک دویده خود را بر بالای آنحضرت رسانید و در وقتی که آن بدسرشت خنجر حواله کرد حضرت اعلی
دست مبارک فراز کرده بسرپنجهٔ تهور و مردانگی که از اجداد بزرگوار میراث دارند دست اورا که خنجر داشت محکم گرفته
بجانب خود کشیده زانوی مبارک بر بالای آن نهادند حضار مجلس از مخالف و موافق که مشاهدهٔ اینصورت کردند
بهم برآمده از اطراف شمشیرها حوالهٔ آن مدبر کردند از ازدحام خلایق و بهم برآمدگی روشنائی مشاعل کمتر شده از غایت
اضطراب و سراسیمگی حضرت اعلی و آن بداختر را از یکدیگر تمیز نمیکردند چه درع و خفتان آن بدنهاد نیز در رنگ درع
و خفتان مبارک آنحضرت بود بدین جهت جرات شمشیر زدن نمیکردند و زمانی ممتد درهم آویخته با یکدیگر تلاش مینمودند
تا آنکه حضرت اعلی بزور بازوی مردانگی و نیروی دولت و اقبال خنجر از دست او بیرون کردند و بعضی از غلامان
اورا کشیده اندکی دور کرده از اطراف و جوانب شمشیر بر او ریختند و بضرب تیغ پیکر ناپاکش ریز ریز گردید و ازین
واقعهٔ عظمی در آن معرکه علامات روز رستخیز ظاهر گشت و خلایق از بیم آنکه مبادا آسیبی بذات اقدس رسیده باشد
در لجهٔ اضطراب افتادند راقم حروف گوید درین قضیهٔ عبرت افزا در آن معرکهٔ هولناک حاضر بودم چون مشاهدهٔ
آن حال نموده انگشت حیرت بدندان تعجب گزید بنوعی در قلق و اضطراب افتادم که زمانی دراز حالت مصروعان داشتم

از شورش بهم برآمدگی مردم دیده از نظاره احوال باز مانده و واهمه عظیم داشتم که مبادا از زخم خنجری جان و قوت بازوی
چنین آسیب قوی بذات همایون رسیده باشد تا آنکه آوازه خجسته آنحضرت بگوش رسید که سیفر نمودند دست اورا
گرفته ام فی الجمله تسلی یافته حضار انجمن بآن علامت دانستند که ذات اشرف در ضمان امان نگاهدارنده زمین و
آسمان است سجدات شکر الهی بجا آورده ارباب اخلاص حیات تازه یافتند و آنحضرت اصلا ازین حرکت متاثر نشده کم حوصلهای نکلف
حضور را که آغاز بیتابی کرده بودند از فراخ حوصلگی تسلی بخش گشته بهمان قاعده جرعه نشاط می آشامیدند و ملاحظه سر و زنده
و اخترمه میکردند ازین حرکت ناهنجار که از آن بدکردار بظهور آمد آتش غیرت فدویان جان نثار افروخته شده خرمن حیات
اکثر گرفتار از احترق گردانیدند مجملا تا قریب بنصف شب در همانجا بشغل مذکور پرداخته چون حقیقت حال جغال معلوم نبود
که بعد از مغلوبیت لشکر چه خیال داشته باشد الله ویردیخان و امراء عظام را حکم شد که در همانجا اقامت نموده بلوازم
پاس قیام نمایند که روز دیگر بر کیفیت احوال جغال اطلاع یافته بدانچه متضمن صلاح دین و دولت باشد بتوفیق الهی عمل آید
و خود بفیروزی و اقبال سوار دولت گشته باردوی معلی که تخمینا یکفرسخ بود توجه فرموده در دولتخانه مبارک نزول
اجلال نمودند و در آنشب مسوده اوراق حسب الامر خسرو آفاق یرلیغ جهانمطاع باسم پیربوداقخان حاکم تبریز در قلم آورده
صورت واقعه را که بنیروی بخت بلند و اسعاد طالع ارجمند بظهور آمده بود اعلام نموده مقرر شد که با قشون خود و جمعی
که بمحافظت قلعه تبریز مامور بودند از طرف شهر متوجه شوند صبح روز دیگر که چهارشنبه بیست و پنجم شهر جمید الثانی بود از دولتخانه
مبارک سوار دولت شده بتوزوک و آیین مقرر سیل آراسته با عساکر فیروزمند سایه وصول به بنروکاه انداختند و
مشخص شد که اردوی سردار از مکانی که اقامت داشت حرکت نکرده بمسامع جلال رسید که جان فولاد اغلی رومی
که سردار عساکر حلب و توابع است با موازی بیست هزار نفر از جنود رومیه متعاقب می آمده که بسردار ملحق گردد بقصبه
طسوج رسیده اند حضرت اعلی شاهی ظل اللهی الله ویردیخان و امراء عظام را طلب فرمودند که در باب جان فولاد
اغلی کنکاش فرموده جمعی از عساکر منصوره را بر سر او فرستند که باردوی سردار ملحق نتوانند شد تا قریب بوقت ظهر
اوقات فرخنده ساعات بفکر و تدبیر مهم جان فولاد اغلی و سردار و ملاحظه بقیه سرها و اخترمه‌ها که ملازمان رکاب اقبال
بنظر خجسته اثر در می آوردند صرف شد چون بعضی از پست همتان کوتاه اندیش بددل که در زمان نواب سکندرشان
رضوان مکان و کثرت لشکر و حشر سرداران روم و انبوهی مردم مجهول که بعرف رومیان طلب کار کدوک می نامند
مشاهده نموده بودند سخنان بددلانه کوته خردانه اظهار مینمودند حضرت اعلی در کمال دوراندیشی و غایت احتیاط
که جزو اعظم جهانداری و سپهسالاریست در رفتن بر سر سردار و جنگ غرابه تامل پادشاهانه فرموده تعجیل در آن امر صواب

نشمردند چه عقلا در امور خطیر تامل و تعمیق مینمایند در کارهای عظیم و مطالب کلیه تخصیص در امور حرب و قتال که مفاسد عظیمه
بران مرتب و خونها از طرفین ریخته میگردد محل اشتباه نیست که تانی و تامل عین صوابست شعر اگر خواهی نگردد کار تعطیل
مکن در کارها بسیار تعجیل تامل در همه کاریست محمود زیانت در تامل میشود سود کلام مشهور الصبر مفتاح الفرج موید
این معنی است اگر فارس قلم در عرصهٔ اینگونه سخن سرائی تک و دو نماید از جادهٔ مقصود دور میماند بر سر سخن رفته عنان
بصوب انعطاف میدهد که میر شرف حاکم جزیره که از کثرت عشایر از سایر میران قبایل کرد بزرگتر است و تابع پادشاه روم
وچند سال بود که بلازمان آستان اقبال آشیان شاهی طرح آشنائی انداخته اظهار خلوص عقیدت و صفای طویت
مینمود و کسان اعتمادی خود را بدرگاه والا میفرستاد و بتفقدات شاهانه بین الاقران شرف افتخار داشت درین سفر
باجنود جزیره رفیق جغال اغلی و صلاح اندیش او بود و خود بجنگ نیامده بود درین روز چند را بحوالی اردوی سردار
گرفته بنظر اشرف در آوردند یکی از ایشان از اکراد جزیره و مردم میر شرف بود حضرت اعلی او را آزاد فرموده و کلمه
بمیر شرف نوشتند که تا غایت بجهت بعد مسافت میانهٔ قزلباش و اکراد جزیره منازعه نبوده و خونها که باعث شدت
و عداوت میگردد در میانه ریخته نشده و چون پرتو اخلاص او بر پیشگاه ضمیر اقدس تافته چند نفر از مردم او که درین جنگ
بدست در آمده بودند نگاه داشته حکم قتل نفرموده ایم اگر تواند خود را بموکب اعلی رساند والا ازین معرکه برکنار بوده
راه جزیره پیش گیرد که آسیبی از عساکر منصوره باو و مردم او نرسد و آن شخص را با قراولان باردوی سردار فرستادند
که بمیر شرف رساند بعد از اندک زمانی یک نفر قلیچی که رومیان آب اغلانی میگویند اسب آقای خود را سوار شده بجانب
قراولان معسکر همایون دوانیده بوده آورد و نقل نمود که میر شرف با طبقهٔ اکراد جزیره و آنچه از احمال و اثقال خود با
ریخته جریده و سبک بهانهٔ آنکه جمعی اکراد را که میر مفدبار کرده اند از صف سردار و سپاه جدا شده از کنار دریاچهٔ
سلماس تنها راه فرار پیش گرفت و سردار با مردمی که بجنگ نیامده در اردو مانده بودند متلاشی شده رئیس سفیدان
و اهل تدبیر همگی در فکر و اندیشه گریزند که اغرق را انداخته جریده روی بوادی فرار نهند و کار از ضبط و ربط سردار
و امیر و مهم از حیز تدبیر گذشته حضرت اعلی بسخن آن مجهول چندانی اعتماد نکردند و چون جغال اغلی را مرد شجاع و مرد ...
و دلیر و سردار با رای و تدبیر شنیده بودند گمان نمی بردند که عار فرار بخود قرار دهد تا آنکه از تقریر جمعی گرفتاران مشخص شد
که سردار بعد از شکست و انهزام لشکر و گرفتاری پاشایان و سرداران سپاه و تفرقهٔ بقیة السیف معرکهٔ قتال آتش ...
بعد انده و ملال گذرانیده علی الصباح فوجی را از طایفهٔ ینگچری و چاوشان و جمعی از هر طبقه که در اردو بر سر او مانده بودند
باستحکام عرابه و سرکاری توپخانه و خدمات مامور گردانیده قلیچیان اردو را نوید کدوک آقایان داده تا محل ظهر بفسون

ونیرنگ سپاهیانه و تدبیرات بیخردانه و فریب اوسط الناس پرداخته بعد از ظهر عجز و اضطرار او بر همه کس ظاهر گشت و از نهایت
سراسیمگی نمیدانست که چه کند حیران کار خود مانده هر ساعت فکری میکرد درین اثنا خبر رسید که بیرجان فولاد با سپاه حلب
در روز جنگ بطسوج آمده بود و آخر روز که مقدمهٔ لشکر شکسته باو رسید همانساعت طبل رحیل کوفته در کمال سرعت طریق
امن و سلامت اختیار نموده بطرف وان رفت ازین خبر قلق و اضطراب مردم زیاده شده پرده از روی کار برداشته شد
مردم راه فرار را گشاده یافته هر کس بهانه از معسکر خود جدا شده جوق جوق میرفتند سردار بالضروره ترک فسون و نیرنگ
سپاهیانه کرده با خواص و اعیان و قاضی و مفتی مشوره نموده رای همگی بر فرار قرار یافت بقصد آنکه ظلمت شب پردهٔ
کار خود ساخته از غرقاب بلا بساحل نجات رسد تا آخر روز بصد اندیشه و بیم گذرانیده آخر روز راه گریز پیش گرفت
و علامت روز رستخیز در میانهٔ معسکر او پدید آمد پاشایان و مردم لشکر قطع نظر از متملکات خود کرده مقید برفاقت
سردار نشده در طی وادی فرار بر یکدیگر سبقت میجستند در باستان نامهای شهریاران والاشکوه سمت وضوح دارد
که چون دشمن فرار جوید راه گریز را مسدود ساختن آیین فتوت و لایق پادشاهان صاحب مروت نیست بلکه حمایت
نمودن بصلاح دولت اولیست بیت چو دشمن ره چاره جوید همین * مشو مانع چاره جویان زکین مجملاً آخر روز بود
که تصمیم عزیمت ایشان ظهور یافت حضرت اعلی علیقلیخانرا بجهت تحقیق این حال امر فرمودند که تا حوالی اردوی سردار
رفته کماهی احوال عرض نماید مشارالیه پذیرای فرمان گشته وقت غروب بهنگام افروختن مشاعل نزدیک باردو رسید
بر او روشن شد که بجز دو سه بیمار در آنجا دیار نیست پاسی از شب گذشته بود که معتمدی از جانب علیقلیخان آمده
مژدهٔ فرار سردار داد چون داب و قاعدهٔ سلاطین نبوده و دستور نیست که در شب تعاقب دشمن نمایند
حضرت اعلی تجویز تعاقب در آن شب نکردند اما جماعتی از مردم فرومایه و اوباش قزلباش بجهت اخذ اموال
سر در پی ایشان نهاده الاغان باردار و شتران کم رفتار که تاب ایلغار نداشته و بعضی فرومایگان قطع
تعلق از آن ننموده همراه برده بودند میگرفتند و هر کس میرسیدند بقتلش میپرداختند از علامات ادبار که
بآن طایفه رو آورده بود گروهی از ایشان که قریب بپانصد نفر بودند شب راه گم کرده صبحی بمیان باغات
قصبهٔ طسوج درآمدند و شخصی را از مردم طسوج بدست آورده او را بزر فریفته که رهنمائی کرده طریق سلامت
و راه بیرون شد بدایشان نماید آن شخص از عداوت قلبی و تعصب مذهب ایشانرا ببلا رهنما گشته بمیان میدان
طسوج آورده طسوجیانرا خبردار میکند رعایا هجوم آورده دروازه بیرون شد را گرفته شروع در گرفت و گیر
و قتل و کشش نمودند رومیان را بنوعی دست از کار مانده بود که یکنفر رعیت بی یراق چهار پنج نفر سپاهی را از پا درآورد

رومیه را پیش انداخته اسلحه و یراق از ایشان گرفته بقتل میرسانیدند القصه آن گم گشتگان بالتمام طعمهٔ تیغ انتقام
طسوجیان شدند و ما یعرف ایشان نصیب الجماعه شد تا سلاسل و الیاق اکراد نیز با رومیه بدین شیوه عمل نموده اگر
از سر حیات ایشان میگذشتند از رخوت و لباس شان نمیگذشتند مجملا نصف شب بر عموم سپاه قزلباش فرار سردار
ظاهر گشته از جهت اموال و اسباب رو بجانب اردو و اغرق رومیه آورده تا صباح گرد از ان اردو بر آوردند
و جمعی که پیشتر از دیگران رفته بودند نقل میکردند که خیمها و مفروش صنادیق چیده و شتران در برابر خیمها خوابیده
و اکثر طویله بقاعده مقرر بود چنان مفهوم میشد که جمعی که در جنگ مقتول و گرفتار گردیده خانهٔ ایشان بی صاحب مانده
دیگری که بروز سیاه خود در مانده بود پروای دست درازی با آنها نکرده و جمعی که بجنگ نرفته در خانهٔ خود بوده اند
نقود و نفایس اموال را با الاغان و شتران توانا برده سایر اسباب را با اسب و شتری که تاب ایلغار نداشته بر جا گذاشتند
زیرا که جمعی بتعاقب گریختها رفته بودند اسب و شتر و یراق بسیار آوردند و مردم طسوج نیز غنیمت وافر از
مقتولان آنجا گرفته بودند پس معلوم شد که هر کس آنچه توانسته همراه برده اما پیری سلطان قراقلر که اول شام
داخل اردوی سردار شده بود نقل مینمود که بمیان خرگاه خاصه سردار در آمدم پاره زر مسلوک سرخ و سفید ریخته
بود و انگشتری او در کنار مسند افتاده و شمشیری مرصع برسم قاعده مقرر که در پهلوی امرا میگذارند نهاده شده بود
بخزانهٔ او در آمدم خیمهٔ بزرگ طولانی بود صنادیق بر دور آن چیده صندوق پوشهای زربفت و مخمل بر روی صنادیق
کشیده اکثر مقفل بود یک صندوق را گشودم از اسباب و اقمشه پر بود که هیچ از ان بر نداشته بودند چون تنها
بودم یک قطار شتر از شترخانه بر آورده چهارده صندوق بی آنکه بما فی الصندوق مطلع گردم بار کردم و با شمشیر
مذکور بیرون آوردم وقت بیرون آمدن صدای مردم از اطراف و جوانب اردو آمد که داخل شده اسباب و یراق
میبردند شخصی نشان سرداری جغال اغلی را که منشیان روم بآیات و احادیث مناسب توشیح و بطلا و لاجورد تزیین
داده بودند بدست آورده بنظر اشرف رسانید چون احکام و اسناد بزرگان در صندوقهای مخصوص می باشد
از اینجا قیاس میتوان کرد که بچه مثابه سراسیمه و مضطرب رفته اند که پروای برداشتن آن نکرده اند ماحصل کلام آنکه
اموال و اسباب لا یعد و لا یحصی که در ان اردو بود تمامی بتاراج حادثات رفته بدست مردم فرومایه اوسط
الناس در آمد که کسی اطلاعی بر ان نیافت هر کس از ملازمان خواص غنیمت خود را بنظر اشرف در آورد دیده
همت بدان نیالوده بهمان کس که آورده بود عطا فرمودند پیری سلطان قراقلر آورده خود بمعرض عرض در آورده
بدستور با او مرحمت شد و او شمشیر مرصع را با شش هزار عدد فلوری طلا که در یکی از صنادیق بود پیشکش کرده

استدعای قبول آن کرده و ما بقی اموال و اشیا را متصرف شده برخوردار بیک انیس توپچی باشی بضبط توپخانه مامور گشته

قریب یکهزار یکصد عدد توپ و ضربزن بزرگ و کوچک بضبط در آمد القصه بعد از وقوع این احوال اغرق بجانب تبریز
رفته موکب همایون فال بجانب سلماس نهضت نموده مصطفی بیک محمودی که در قلعهٔ باکو متحصن شده بود در نوبت
شمشیر در گردن آویخته بپایهٔ سریر اعلی آمد عفو پادشاهانه شامل حال او گشته بشرف پابوس مشرف شد زنیل بیک محمودی قوم
سلمان بیک حاکم خوشات که با او معاند بود التجا بسایهٔ مرحمت شاهی آورده نوازش یافت و الکای خوشاب
باسم او رقم اختصاص یافت امیرخان جولاق برادوست که تربیت یافتهٔ حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بود از اورمی آمده
بشرف بساطبوس مشرف گشت و بتقصیر ملازمت که در این جنگ بموکب همایون نپیوسته معاذیر سپاهیانه القا نمود
بنابر تالیف قلوب سایر وحشی صفتان اکراد در معرض قبول افتاد و رخصت بازگشتن یافت ذکریا خان رسولان و
معتمدان بجهت تهنیت فتح و اظهار عقیدت و حسن اخلاص بعتبهٔ علیهٔ گردون مناص فرستاد حضرت اعلی بفرستادگان
او خطاب نمودند که وقتی نقد اخلاص او از بوته گداز تمام عیار می آید که بملاحظه و احتیاط زمین دارانه آمده سعادت
کورنش دریابد از این خطاب و عتاب آمیز اندیشه نموده در کمال وحشت و بیم احرام ملازمت بسته روانهٔ سلماس شد
چون مدت اقامت آنجا به بیست روز کشیده مهام ضروری انجام یافته بود و سپاه بر سر با هجوم آورده عزیمت دار السلطنت
نیز فرموده امرای عظام را حکم شد که استقبال ذکریا خان کرده او را باعزاز و احترام به تبریز آورند امرا حسب الفرموده
عمل نموده ذکریا خان را باعزاز و احترام به تبریز آورده در دولتخانهٔ مبارک تبریز بسعادت کورنش همایون و شرف
مجالست مجلس بهشت آیین معزز و گرامی گردیده و چندی خود را گذرانید و بتعظیمات شاهانه اختصاص یافت چند روز
حریم بزم خاص و انیس محفل قرب و اختصاص بود و بعطایای ارجمند از خلع فاخره و کمر خنجر و کمر شمشیر مرصع بدر و
یاقوت و اسب تازی نژاد خاصه با زین و لجام مرصع و اقمشه و اجناس و صراحی و پیاله طلا و امثال آن نهال افراز
گشته رخصت انصراف یافت و حسن بیک برادرزادهٔ او که حاکم الباق بود بدستور بخلع فاخره نوازش یافته
منقضی المرام روانهٔ مقام خود گردید اما احوال سردار آنکه بعد از فرار باین بی سامانی و اضطرار که تحریر پیوست
با معدودی خود را بوان رسانید و از آنجا نیز بجهت آوازهٔ ورود موکب ظفر قرین شاهی که بجانب سلماس
نهضت یافته بود مجال توقف و آرام نیافته راه دیار بکر پیش گرفت در اثنای طریق به لب جان فولاد رسید روزی در
هنگام مکالمه و گفت و گوی با او عتاب آغاز نهاده گفته بود که این فضیحت و بی ناموسی بجهت دیر آمدن تو و لشکر حلب
بر سر من آمده ناموس چندین ساله پادشاهان روم بباد فنا رفت و چندین خزانه و توپخانهٔ پادشاهی و اموال لشکریان

بدست دشمن افتاد جمعی باشاره سردار از کمین درآمده همان ساعت بقتلش پرداختند و سر او را میانه سپاه حلب که اکثر لوندات
بی نام و نسب بودند انداختند تفرقگی بمیانهٔ آن گروه افتاده راه حلب پیش گرفتند و گروهی بر سر او جمعیت نموده جلالی شدند
شرح احوال او در ذکر طبقات جلالیان مرقوم کلک بیان میگردد دو سردار دیاربکر رسیده حقیقت احوال بدرگاه خواندکار
عرض نمود چون مرد غیوری بود سپاه غم و الم بر کشور حیاتش مستولی گشته راه سفر آخرت پیش گرفت ع رفت تا عالم
دیگر گیرد رفتن شاهزادگان اوزبکیه ماوراءالنهر بجانب خراسان و ذکر جسته از سوانح احوال ایشان جهانگیر خان
ولد سید محمد سلطان و محمد سلیم سلطان ولد پیر محمد خان که از نبایر پادشاه مرحوم جانی بیک خان اوزبک و خویشان نزدیک
عبدالله خان بودند بنوعی که در وقایع سالهای پیش مرقوم قلم صواب اندیش گردیده از بیم سطوت باقیخان که در بلاد
ماوراءالنهر استیلا یافته ببلخ آمده در سایه دولت ابراهیم خان که قرابت قریبه با ایشان داشت و از یک خانواده بودند
بسر میبردند و در سنه اودئیل تسع و الف که ابراهیم محمد خان عالم جوانی را وداع نموده عزیمت ملک بقا فرمود و باقیخان
متوجه تسخیر بلخ شد یار محمد میرزا که دیوان بیکی و صاحب اختیار دولت ابراهیم محمد خان و عمدة الامراء بلخ بود بعد از
محاربه و انهزام با چند نفر از خواص و اعیان که عمدهٔ ایشان شاه خواجه و شیرافکن میرزا و عوض اتالیق بودند با موازی
سیصد نفر از ملازمان جهانگیر خان از بلخ و محمد سلیم سلطان را از اندخود برداشته بخراسان آمده التجا بسایهٔ اقبال
شاهی و ساعت گیتی ساحت جاه و جلال شاهنشاهی آوردند در پارس ئیل عشر و الف سفر خیر اثر بلخ بمعاونت و امداد
ایشان اتفاق افتاد چون ارادهٔ ازلی متعلق بآن نشده بود معاودت موکب همایون و سببی که در محل خود سمت تحریر
یافته روی نموده مهم سلاطین زادها تمشیت نپذیرفت و در رکاب همایون شاهی بازگشته ملازمت موکب اقبال
مینمودند تا آنکه در سفر آذربایجان یار محمد میرزا اصلاح دید که در ملازمت سلاطین زادها روانهٔ خراسان گشته بعضی
قلاع و محال غرجستان که در تصرف ملازمان این درگاه است بجهانگیر خان عنایت شود که بامداد حسین خان بیگلربیگی
خراسان سایر محال غرجستان که محل مضبوط است و قلاع مستحکم دارد متصرف گشته آنرا مامن خود سازند و در آن حدود
شورش افکنده طوایف اوزبکیه را بجانب خود ترغیب نمایند و اگر جمعیت لشکر روی دهد فرصت جوی بوده
همت بتسخیر بلخ گمارند و چون فیمابین حضرت اعلی شاهی ظل اللهی و پادشاه ذی جاه روم غبار وحشت و کدورت ارتفاع
یافته متوجه تسخیر ملک موروث آذربایجان و شروان شده بودند و نمیخواستند که درین هنگام که چنین مهمی بزرگ پیش
نهاد همت علیاست در سرحد خراسان فتنه و آشوب افتد تجویز این مقدمات نمیکردند و حواله بوقت دیگر مینمودند
که چون بنیروی اقبال و توفیقات آسمانی خاطر اشرف از مهمات آذربایجان فارغ گشته بجانب خراسان نهضت همایون

واقع شود این عزیمت بامضا رسد درین سال که قضیهٔ فوت باقیخان وقوع یافته بوضوح پیوست یار محمد میرزا معروض داشت
که ما را بهتر ازین فرصتی بدست نمی آید که باقیخان از میان رفته و ولی محمد خان برادرش هنوز استقامتی نیافته و مع هذا
سلطنت و پادشاهی ما ورالنهر که زیاده از حوصلهٔ برادران بود هرگز در مخیلهٔ ایشان نمیگنجید مغتنم شمرده او را در نظم
و نسق آنمملکت سعی بسیار در کار است معلوم نیست که بضبط و ربط بلخ و اینطرف آب تواند پرداخت درینوقت ولایت
بلخ و محال متصرفه ابراهیم محمد خان بآسانی بدست می آید و این اراده تاخیر نمی پذیرد چون در عالم حساب و معامله فهمی این
گذارش فی الجمله راه بجائی داشت و یار محمد میرزا که صاحب وقوف مهمات آنولایت بود این رای را صایب شمرده
مبالغه مینمود حضرت اعلی شاهی نیز تجویز فرموده سلاطین زادها و اتباع ایشان را بخلاع گرانمایه و انعامات نواخته
مرخص گردانیدند و یرلیغ مطاع باسم حسین خان بیگلربیگی و امرای خراسان عز صدور یافت که اعزاز و احترام
سلاطین زادها بجای آورده خدمات لایق بتقدیم رسانند و آنچه از الکا و قلاع غرجستان در تصرف جماعت جمشیدی
و غیره از منسوبان این درگاهست تصرف ایشان گذارند و کومک بقدر احتیاج همراه نموده ایشانرا بغرجستان
فرستند و سلاطین زادها در کنار آب ارس از حوالی نخجوان مشمول نوازش و احسان از آستان اقبال آشیان شاهی
خدا شده خوشدل و شادمان روانه شدند شاه خواجه که مرد عاقبت اندیش بود از راحت طلبی توقف اختیار نموده
همراهی نکرد و یار محمد میرزا نیز بجهت آنکه او در درگاه معلی شاهی باعث انجام مهام ایشان و محرک امداد و معاونت
باشد تجویز توقف او نموده هنوز ایشان در دار السلطنت قزوین بودند که قضیهٔ جنگ سردار روی داده حضرت اعلی
ظفر و نصرت یافتند و آوازهٔ فتح بخراسان رفت و یار محمد میرزا و رفقا عفایف و مخدرات خود را در قزوین در
مواضعی که بجهت معاش ایشان شفقت شده بود گذاشته عزیمت خراسان نمودند و حسین خان چندگاه ایشانرا
در هرات نگاه داشته و مایحتاج بر وجه لایق سرانجام مینمود در اوایل سال یونت ئیل اربع عشر و الف که رایات
فیروزی آیات عز و جلال متوجه تسخیر قراباغ شده بمحاصرهٔ قلعهٔ گنجه مشغول بودند حسین خان فوجی از جنود قزلباش
خصوصاً طایفهٔ رفیعه شاملو را همراه سلاطین زادها کرده در ضمان پروردگار عالمیان روانهٔ غرجستان گردانید ایشان
آنولایت را بحیطهٔ تصرف در آورده تمامی کلانتران و کلانان آنولایت آمده جهانگیر خان و یار محمد میرزا را دیده در
مقام خدمتکاری در آمدند و معظم قلاع غرجستان بدست ایشان در آمد اکثر قلعه داران و هزارجات و صدجات
قبایل پای در دایرهٔ متابعت نهادند و روز بروز جمعیت لشکر و حشر زیاده میشد تا آنکه توجه جانب بلخ در ضمیر
یار محمد میرزا رسوخ یافته عزیمت آنصوب نمود شرح آن سرگذشت در قضایای سال آینده از مساعدت بخت ملوث

گفتار در نهضت همایون از راه اردبیل بعزم تسخیر ولایت قراباغ و فتح قلعهٔ گنجه بعون عنایت حضرت ملک منان

چون خاطر خطیر اشرف اعلی از مهام ضروریهٔ سرحد تبریز و کردستان فراغت یافت و امرا اکراد طوعاً و کرهاً قدم در دایرهٔ
متابعت این خاندان ولایت نشان نهادند خاقان دشمن سوز دوست نواز امرا اکراد را بانعامهای وافر و خلعتهای
فاخر نواخته همه را خوشدل به تبریز رخصت انصراف ارزانی فرموده هر یک بمقر حکومت خود باز گشتند اگرچه عموم سپاه
از امتداد سفر شاق و یساق تنگ آمده بودند و بعون عنایت الهی فتحی چنین روی داده بود خاطرها بتوجه جانب عراق
میل و رغبت تمام داشت اما هیچ یک از امرا عظام را جرات آن نبود که در خدمت اشرف زبان باظهار این مدعا
گشاید و رای عالم آرای اشرف اعلی بتوجه جانب قراباغ و فتح قلعهٔ گنجه و انتظام معاملات آنطرف مصمم گشته نقوش
این عزم بنوعی در صحیفهٔ تدبیر خرد چنانکه بقلم تقدیر نگارش یافته بود که تغیر در آن محال مینمود در اول تحویل جدی که عین
شدت شتا و هوا در غایت برودت بود کوه و هامون از سردی دی پوستین قاقم برف در خود پوشیده و کلاه
سنجابی ابر بر سر داشت و از بیم یخ بند زمینها پست و بلند گردیده ستوران از رفتار عاجز آمده در خاطر هیچکس
قرار نمیگرفت که در چنین وقتی که طبایع طلبکار شعلهٔ آتش و آرزومند گوشهٔ قشلاق اند سفر و یساق احتمال داشته
باشد که از قوه بفعل آید حضرت اعلی از دار السلطنت تبریز عنان عزیمت بصوب دار الارشاد اردبیل منعطف
ساخته روانه شدند و از امرا نامدار الله ویردیخان رخصت رفتن بجانب فارس حاصل کرده روانهٔ آنصوب شد
که در زمستان تجهیز لشکر کرده در بهار با قشون آراسته متوجه یساق گشته در هر جا موکب همایون نزول اجلال داشته باشد
آمده بلشکر ظفر قرین پیوندد و لشکریان امرا خراسان که درین سفر بودند مرخص شده روانهٔ خراسان شدند و بسیاری
از عساکر منصوره و ملازمان امرا بمبالغه و الحاح رخصت یافته روانهٔ عراق شدند و از قورچیان و غلامان و ملازمان
درگاه نیز بالضروره اغماض عین فرموده با مثال این امور هیچگونه فتوری در عزیمت جانب قراباغ واقع نشد حسین خان
استاجلو حاکم همدان را که حسب الامر اعلی جهت ضبط ثغور طرف بغداد در همدان گذاشته بودند درین وقت
طلب فرمودند که در سفر قراباغ همراه باشد و او با قشون آراسته آمده همه جا با برف دست و گریبان دستوران
از ناهمواری زمینهای یخ بسته افتان و خیزان خود را باستان اقبال آشیان رسانیدند الحاصل موکب
همایون فال بدولت و اقبال بدار الارشاد اردبیل رسیده بشرف طواف مرقد منور حضرت سلطان الاولیا
و مشایخ عظام صفویه استسعاد یافته از ارواح مقدسهٔ اجداد کرام رضوان الله علیهم اجمعین استمداد همت
نموده در اوایل ماه رمضان المبارک از اردبیل متوجه کلخواران که مدفن حضرت سلطان سید جبرئیل علیه الرحمة است

شده چند روز در انموضع متبرک توقف فرمودند و سوانح این سفر آنکه خواجه محمد شفیع را که وزیر دار المرز و قزوین بود و خطاب
میرزا عالمیان داشت بوزارت خراسان سربلند گردانیده آن منصب عالی را علاوهٔ مناصب سابق فرمودند و نظم
و نسق کل ولایات خراسان و مهمات امرا و حکام و عزل و نصب عمال و کلانتران برای و رویت او مفوض گردانیده
پایهٔ قدر و منزلت او را باوج اعتلا رسانیدند و چون درین سال دران ولایات کم محصولی بود و بجهت خرابی ایروان
و نخجوان خلایق از انطرف رو بجانب اردبیل و قراجه داغ آورده بودند و عساکر منصوره نیز وارد شدند و در قراباغ
نیز بجهت تاخت قزلباش احوال رعایا اختلال پذیرفته زراعتی نشده بود و غله کم یافت بود و لشکریان لاعلاج
آذوقهٔ دو سه ماهه از اردبیل سرانجام میبایست نمود و غله داران غلهٔ خود را مخفی داشتند که بقیمت بسیار بفروشند
از موقف جلال حکم قضا جریان بنفاذ پیوست که دیوانیان اعلی بیست هزار خروار غله بر محال آبادان آذربایجان قسمت نموده
محصلان تعیین نمایند که رعایا با الاغ خود باردوی معلی نقل نموده یکصد من بوزن تبریز به پنجهزار دینار رایج عباسی
بعساکر منصوره مبیع نمایند و در ثانی الحال بجهت بعد مسافت و کرایهٔ الاغ منفعت رعایا را منظور داشته یکصد من
به ده هزار دینار قرار یافت و دیوانیان عظام حسب الفرموده عمل نموده محصلان بانجام این خدمت تعیین شدند بعد از
فراغ ازین امر از راه انگوه بار سبار رفته منازل خلف بیک سفرچی واقع در کنار آب ارس از فر نزول همایون رشک
منازل جنان گردید و در انجا بجهت روزه داشتن قصد اقامت فرموده ماه صیام را باختتام رسانیدند و درین
منزل منشور عاطفت همایون بجهت رفع حجت روز قیام بجماعهٔ اروام مستحفظان قلعهٔ گنجه مشتمل بر مواعظ و نصایح
پادشاهانه فرستاده بپاشا و قاضی و اعیان سپاه اعلام فرموده که ممالک آذربایجان و شروان ملک موروثی
ماست و رومیان بعد از ارتحال شاه جنت مکان کم فرصتی کرده بتغلب متصرف شدند و همت والانهمت را
بتسخیر آن مصروف و معطوف داشته بهیچوجه دست از دامن مقصود باز نمیداریم و تا غایت بهر طرف توجه
فرموده ایم بفتح و ظفر اختصاص یافته ایم و جغال اغلی که از جانب پادشاه روم سردار شده آمده بود و مستحفظان
قلاع باو مستظهر بودند بمعاونت جنود تائید الهی و نیروی دولت شاهی شکست یافت و دیگر از هیچ طرف درین
سال مددی بشما نمیرسد ترک مخالفت و قلعه بندی نمایند عاقبت اندیشی و تامل عاقلانه درگاه عالم پناه شتافته
که توجه خسروانه بانجاح مطلب او مبذول افتد و هر کدام ارادهٔ رفتن دیار روم داشته باشد با اموال و ارزاق و
اهل و عیال سالماً و غانماً روانه شود که از عساکر منصوره آسیبی بایشان نمیرسد و وبال خون مسلمانان را در گردن
خود نگیرند که اگر پند سودمند ما را قبول نکنند و بشامت عصیان و طغیان گرفتار آیند از جهل و غرور خود دانسته

بعد از ظهور مخالفت و قلعه بر روی همایون بالستن و توب و تفنگ بمعسکر همایون انداختن دیگر توقع چشم داشت
مروت و امان نداشته باشند و این منشور سعادت بعد از عبور از آب ارس ارسال یافت آن بیدولتان گمراه را انحار
جهالت و غرور دامنگیر گشته نصایح پادشاهانه را ناشنیده انگاشتند و قرار تحصن و قلعه داری بخود داده درهای
قلعه را بسته ابواب محنت و بلا را بر روی خود گشودند و رایات ظفر آیات بملاحظه آنکه شاید مردم قلعه از خواب غفلت
بیدار شده طریق سلامت اختیار نمایند آهسته آهسته کوچ فرموده شکارکنان میرفتند و آن بخت برگشتگان
همچنان در مخالفت اصرار نموده اصلا موعظه و پند در القوم سودمند نیفتاد و از سوانح اقبال که در اواخر این سال
بظهور پیوست تفویض ایالت گرجستان بطهمورث خان نبیره الکسندر خان است شرح این سانحه اقبال که
در اواخر این سال بظهور پیوست آنکه چون گورک جائی محل نزول موکب شاهی گردید از ناوران گرجی که باکتندیلیان
مخالفت نموده و در دفع او سعی کرده بودند بدرگاه عالم پناه آمده اظهار اطاعت و متابعت اوامر پادشاهی نموده
استدعا نمودند که مراحم شاهانه شامل‌حال ایشان گشته طهمورث خان ولد داود خان بن الکسندر خان را که در خدمت
اشرف بود بحکومت گرجستان نصب فرمایند که تدارک مافات دامن بر میان زده بهر خدمتی که مامور گردند
در ملازمت طهمورث خان از دل و جان بران قیام و اقدام نمایند عاطفت شاهانه شامل‌حال گرجیان شده ملتمس
ایشان درجه قبول یافت مشروط بر آنکه دو پسر گرگین میرزا برادر طهمورث خان نبیره‌های الکسندر خان را که تا غایت
در گرجستان دست آویز ایشان بودند بدرگاه عالم پناه آورند که صدق اخلاص ایشان بر ضمیر انور ظاهر گشته
رقم عفو بر زلات ایشان کشیده شود بعد از آوردن پسران مذکور طهمورث خان در مرافقت ایشان روانه
گرجستان گردد و ایشان متقبل این خدمت شدند و حضرت اعلی بجهت اطمینان خاطر گرجیان ساعت سعد
جهت تفویض حکومت گرجستان باو تعیین فرمودند و امرا نامدار و ارکان دولت قاهره را احضار فرموده
در مجلس بهشت آیین جشنی ملوکانه آراسته طهمورث خان را پابوس ایالت و خانی فرمودند قاعده و قانون گرجیان
آنست که هرگاه یکی از سلاطین زادهای آن دودمان بر مسند سلطنت موروثی جلوس نماید یکی از رهبانان که
مرشد القوم باشد با ریش سفیدان و معتبران گرجی اتفاق نموده قالیچه زردوز گسترده او را بر بالای آن قالیچه
می‌نشانند و هر کدام طبق زر سرخ و سفید بدست گرفته در وقتی که آن شاهزاده پا بر بالای قالیچه مینهد ایشان
طبقهای زر را نثار مینمایند و پیش او زانو زده کاسه میدهند و او هم یک یک از اهل مجلس کاسه میدهد الحاصل
گرجیان قالیچه سلطنت بقاعده و قانون آن سلسله جهت او انداخته طهمورث خان را بمهر و اشاره خسرو کامکار

کامران بر بالای آن قالیچه برآمد از ناوران گرجی طبقها پر زر نموده اراده نمودند که نثار نمایند حضرت اعلی چون بر این حال اطلاع
یافتند امر فرمودند که اول از جانب اشرف نثار نمایند بعد از آنکه از جانب اعلی طبق زر و جواهر آورده نثار کردند امرا و اهالی
و حضار مجلس بهشت آثار هر کدام بلوازم نثار قیام نمودند و از ناوران نثار کردند و با مرا انا بدار کاسه داوند و از دست
خان مشارالیه کاسه نوشیدند و همگی آن طایفه بتفقدات شاهانه و خلع فاخرهٔ خسروانه سرافراز گشته رخصت انصراف یافتند
بعد از رفتن گرجیان از آنجا کوچ واقع شده در اول تحویل حوت بظاهر بلدهٔ گنجه حوالی مقبرهٔ قدوة المحققین شیخ نظامی
قدس سره تخییم سرادقات جاه و جلال گردید و برخوردار بیک توپچی باشی را مقرر فرموده بودند که قالب توپهارا که در
برکشاط است آورده شروع در توپ‌ریزی نماید و مقرر فرمودند که امرای عظام قزلباش مثل قرجغای بیک و جمعی
از غلامان و غیرهم ملاحظهٔ اطراف و جوانب قلعه کرده محل اقامت اردو و جای سیبه تعیین کرده مشخص سازند که
از کدام طرف سیبه پیش برود و محاصره بچه عنوان میسر است بجهت آنکه راه آمد شد رومیان از قلعه مسدود گردد
در برابر دروازه حصاری ترتیب داده علیخان با موافق قنبر بیک سلحدارباشی و جمعی از تفنگچیان و غلامان در آنجا
بمحافظت مامور گشتند و چند روز بجهت قرار معاملهٔ محاصره و رسیدن قالب توپها در امکان توقف واقع شده
سال بآخر رسید و دیگر باره کوکب خسرو نوروز عالم‌افروز گشت وقایع سال خجسته مآل یونت ییل ترکی مطابق
سنه خمس عشر و الف سال بیستم جلوس همایون و پایان محاصرهٔ قلعهٔ گنجه و بدست درآمدن آن حصن حصین و سایر حصون باراده
و نصرت قادر بیچون سال همایون فال یونت ییل ترکی آغاز شد و بهار دلگشا از مقدم خسرو نوروز عالمیان را مژده فیروزی
و فرخندگی داد و ساحت عرصهٔ جهان از لطافت بهار چون روضهٔ جنان طراوت تازه یافت تخصیص ولایت دلگشای
قراباغ که از رطوبت هوا همیشه بهار و سبزه ریاحینش در صیف و شتا یک قرار چنانچه استاد سخنوران شیخ نظامی
قدس سره در لطافت و نزاهت آن سرزمین گفته نظم خوشا ملک بردع که اقصای وی ❁ نه اردی بهشت است
بی گل نه دی ❁ تموزش گل لوهساری ❁ زمستانش نسیم بهاری دهد ❁ همه ساله ریحان آن سبز شاخ ❁ همیشه در و ناز و
نعمت فراخ ❁ سلطان سرافراز اقلیم چهارم با کوکبهٔ جنود آسمانی پای بر مسند عز و شرف نهاده یعنی یونس آسا از نهانخانهٔ
حوت بیرون آمده بطربخانهٔ حمل خرامید و نوروز فیروز این سال در روز شنبه پانزدهم شهر ذی قعده اتفاق افتاد
عالم پیر جوانی از سر گرفت اردوی گرامی در جنب مزار شیخ نظامی نزول اجلال داشت در همان منزل بلوازم جشن
نوروز و مراسم آن روز فیروز اقدام و قیام نموده چند روز بساط عشرت گسترانیده امیر و وزیر و صغیر و کبیر دادهای
دوستکامی کشیده داد عیش و خرمی دادند بعد از فراغ جشن نوروز متوجه امور قلعه‌گیری شده از آن یورت کوچ کرده

در پای قلعه نزول کردند و سیبها قسمت کرده طبقات لشکر هر کدام بمورچل خود فرود آمدند و روز بروز عساکر فیروزی
مآثر که بمنازل خود رفته بودند فوج فوج بپایه سریر اعلی می آمدند و در لوازم قلعه گیری مراسم جان سپاری بظهور می آوردند
و توپچیان نیز توپخانه ترتیب داده شروع در توپ ریزی کردند و از قلعجات اروام در مدافعه و قلعه داری میکوشیدند
و توپ و تفنگ و بادلیج باروی همایون ریخته آنچه کمال سعی بود در امر قلعه داری از ایشان بظهور می پیوست
و بجهت آنکه کار را با قزلباش تنگ گیرند و نمایند رستم سلطان را که دو سال بود که نزد ایشان محبوس بود بقتل آوردند و یکی
از سادات عظام عالی نسب مازندران که نسبت قرابت بوالده اشرف داشت و بحسب تقدیرات آسمانی در قلعه
گنجه واقع گشته معزز و محترم بود و نیز موقت ازاد ادبار و نحبت برگشتگی آن سید عزیز بیگناه را بهمان نسبت مقتول ساختند
ابواب ملایمت و آشتی بالکلیه مسدود گردانیدند چون حضرت مفتح ابواب که بگشائیده بی منت و کشاینده
درهای سعادت است ابواب فتح و فیروزی بر روی روزگار فرخنده آثار همایون کشاده مقالید سلطنت
و جهانداری و مفاتیح عظمت و کامکاری بمو داده و الله یؤید بنصره من یشاء بکف کفایت و قبضه درایت اولیاء
دولت ارجمند و مقربان خلافت ابد پیوند داده اصلا اثری بر سعی و اهتمام ایشان مترتب نگشت و عاقبت الامر
بشامت خذلان گرفتار آمده بجزای اعمال ناصواب خود رسیدند تفصیل این اجمال و تبیین این مقال آنکه عساکر منصوره را
که بمحاصره قلعه قیام داشتند مقرر شد که تا اتمام توپ سیبها را تا حوالی خندق که جای انداختن توپ است پیش برده
بیشتر از آن نروند و حوالها نصب نمایند که بعد از آنکه توپها ترتیب یافته شروع در توپ انداختن شود از سیبها
نقبها بخندق برده بزیر برج و باره رسانند عساکر بهرام انتقام حسب الفرموده بدان خدمت قیام داشتند
و تا قریب سه ماه بین الجانبین آتش رزم و پیکار اشتعالی داشت و یکمرتبه بسبب ذو الفقار خان ریخته بیرون مردم
او غافل بودند بقدر دستبردی نموده چندکس را ضایع کردند و یکدو مرتبه دیگر بسبب حسن خان بیرون آمده جنگها
کردند اما کاری نساختند تا آنکه توپهای بزرگ ترتیب یافته شروع در توپ انداختن شد در خلال این حال
الله ویردیخان نیز با لشکر فارس رسیده در طرف شرقی قلعه فرود آمده از آنجا سیبه پیش برد و از اطراف و جوانب
کار بر محصولان تنگ شد قورچیان عظام و غلامان خاصه شریفه پیش از آنکه توپ بقلعه اندازند نقبها از خندق
گذرانیده بزیر باره و برج رسانیدند از یکطرف قریب بپانصد ذرع زیر دیوار اصل قلعه را خالی کرده چوبها و
ستونها استوار کرده بیکبار آتش در آن زدند و چوبها سوخته سراسر دیوار انهدام پذیرفت رومیان مضطرب
گشته هر چند هجوم آوردند که سد آن رخنها نمایند از آسیب گلوله تفنگ فرصت آن نمیافتند و از یکطرف توپهای قلعه کوب

چون از اطراف و جوانب آنولایت در دست قزلباش بود بعزم تصرف آن محال بیرون آمده عزیمت اردبیل نمود
تا سراب آمده چون قدرت پیش رفتن نداشت از انجا بازگشت اما شاه وردیخان ولد خلیفه انصار که حاکم قراجه
داغ بود با او در مقام عناد درآمده بسر خود را نزد او به تبریز فرستاد و از بی سعادتی فرق دولت خود را از تاج
وهاج عاری ساخته مجوزه رومیان بر سر نهاده بعد ازین قضایا امرای قزلباش دست از ولایات
حوالی تبریز کوتاه کرده اردوباد و مرند و دزمار و زنوز و گرگر و آن حوالی تصرف جعفر پاشا قرار یافت و
سنان پاشا مشهور بجغال اغلی که بیگلربیگی بغداد بود او را نیز هوس تسخیر قلمرو علیشکر در سر افتاده
لشکرهای عراق عرب را جمع آورده اکراد آن سرحد را بخود ملحق ساخته عزیمت آنولایت نمود قورخمسخان
شاملو که حاکم همدان بود و امرای آنحدود را اخبار نموده در مقام مقابله و مقاتله درآمده اما قبل از آنکه
او را جمعیتی دست دهد جغال اغلی قدم بآنولایت نهاده با غلبه تمام بحوالی همدان رسید قورخمس خان
از کمال غفلت و غرور از طریق حزم و احتیاط دور و مقید بجمعیت لشکر نشده باندک مردمی که داشت بمقابله
اعدا اشتافت شاه وردیخان عباسی که حاکم لرستان که نزد قورخمس خان آمده بود از قلت لشکر اندیشیده او را
از محاربه منع مینمود و چون قورخمس خان اعتمادی بجانب او نداشت این سخن رانکید و عذر حمل نموده حزم
و احتیاط که لازمه سپاهیگریست مرعی نداشته بمعرکه قتال شتافت و شاه وردیخان با لشکر لرستان
پهلو از محاربه خالی کرده برکنار ایستادند رومیان حملات متواتر نموده لشکر قزلباش را که فوج قلیل بودند
در ساعت احاطه نمودند قورخمس خان در آغاز محاربه با چند نفر از جوانان شاملو از صف سپاه بیرون آمد
که حریفان را بجنگ ترغیب نماید گروهی از رومیه دوچار شده با او درآویختند و یک دو کس از مردم
آنولایت که روگردان شده برومیان پیوسته بودند او را شناخته معاندان را مخبر ساختند و یکنفر از کس
از اطراف و جوانب با او جلو انداختند مشار الیه خود را غریق بحر کارزار یافته دست و پائی که مقدور پیش بود
زده گرفتار گشت بعد از گرفتاری او لشکریان دست از محاربه کشیده راه انهزام پیمودند شاه وردیخان
راه لرستان پیش گرفته دست نهب و غارت دراز کردند اهالی همدان و بیچارگان آنولایت بهم برآمده
دست اهل و عیال گرفته به بیغولها خزیدند و جغال از حوالی همدان گذاشته بطرف نهاوند آمده انجا که
یکطرفش بلرستان پیوسته است جهت قلعه ساختن اختیار نمود که هم ولایت قلمرو علیشکر تصرف در آید
و هم الکای لرستان در تحت فرمان ایشان باشد بالجمله قصبه نهاوند را قلعه ساخته قلعه دیگر در سعد وقاص

ترتیب داده حارس و نگهبان و آذوقه و یراق سرانجام نموده مراجعت نمود رعایای نهاوند که شیوهٔ قطاع الطریق
با رومیان نمی آویختند و مواضع و مزارع خود را خراب کرده در اطراف و جوانب پراکنده شدند و در این
آمد و رفت خرابی بسیار بولایت قلمرو علیشکر راه یافته اسر و نهب و غارت بسیار بوقوع انجامید جغال اغلی
تو خمس خان را ببغداد برده حقیقت بخدمت خواندکار عرض کرده مورد استحسان گردید **ذکر احوال امرای خراسان
و بعضی حالاتی که بعد از مراجعت رایات نصرت آیات شاهی دست داد** بعد از مراجعت موکب همایون از خراسان بوداق خان
و اولاد داود دکان امیرالامرائی گشاده اجناس مطالب خود را که در خزاین ضمیر داشتند بر روی کار آوردند
و شاهزاده سلطان حسین را دست آویز خود کرده بعضی از امرای معزول را که در خراسان مانده بودند
بجانب خود خوانده خاطر ایشان بر دم نمودند که حضرت اعلی شاهی ظل اللهی قطع تعلق از خراسان کرده بعراق
تشریف بردند و از استیلای رومیان فرصت آمدن خراسان نخواهند یافت و ما پادشاهزاده در دست
داریم بر سر او جمعیت نموده بمشهد مقدس معلی برده بر سریر سلطنت خراسان متمکن میسازیم و ملک خراسان را
ضبط نموده از اعدا صیانت مینمائیم و هر کس اطاعت ما نکند بدفع او پرداخته الکای او را بدیگری میدهیم
چون نام شاهزاده در میان بود جمعی بطرف او رغبت نموده امیرالامرائی و ریش سفیدی بوداق خان را
پذیرفتند از جمله محمود خان صوفی اغلی استاجلو که از حکومت نیشابور معزول گشته بود با او اتفاق نموده
باستظهار او به نیشابور آمده غازیان استاجلو ملازمان شاه نظر سلطان کوشک اغلی قوم امتخان
که حاکم نیشابور شده بود چون ملازم قدیم محمود خان بودند بجانب او رغبت نموده ولایت نیشابور را
تصرف او دادند شاه نظر سلطان بمشهد مقدس نزد امتخان رفته محمود خان در حکومت نیشابور
مستقل گشت و همچنین امام قلیخان ولد قباد خان قاجار که از حکومت سبزوار بجهت بدسلوکی و شکوه
رعایا معزول شده بود بر سبزوار آمده آن ولایت را از تصرف گماشتگان محمد خان ولد یعقوب بیک
چاوشلو بیرون آورده متصرف گردید ابومسلم خان چاوشلو حاکم اسفراین نیز با ایشان اتفاق نموده
امت خان که حاکم مشهد مقدس و از جانب حضرت اعلی شاهی ظل اللهی امیرالامرا بود کس فرستاده ایشان را
از خودسری و خودرائی منع کرد ایشان ممنوع نگشته در مقام آن شدند که بر سر مشهد مقدس معلی آمده او را
از مشهد مقدس بیرون کنند و بدین اراده جمعیت نموده بودند که آمدن عبدالمومن خان بخراسان روی نموده
امتخان محصور گردید باقی احوال ایشان در قضایای سال آینده مرقوم کلک بیان میگردد و بعضی از امرا

معزول خراسان که مواخذه و مصادره گرفتار آمده بودند از جمله سلطان علی خلیفه ترکمان و جمعی دیگر از مفسدان بجانب
رستم میرزا ولد سلطان حسین میرزا که حاکم زمین داور بود و در قندهار با مظفر حسین میرزای برادر بزرگتر خود محاربه
نموده بر وظفر یافته میل نموده بطرف قندهار رفتند که او را بسلطنت خراسان فریفته بآنطرف آورند و سپاهی
از سپاهیان خراسان از هر طایفه بقصد ملازمت میرزای مذکور کمر بسته بطرف قندهار رفتند اما چون بملازمت
میرزا رسیدند میانه برادران صلح واقع شد میرزا بدستور قندهار را بمظفر حسین میرزا گذاشته بود و رستم میرزا اول
حال مقدم امرا را گرامی داشته از ما فی الضمیر ایشان استطلاع نموده امرای مذکور میرزا را بآمدن خراسان
اغوا نموده خاطرنشان کردند که ملک خراسان بی صاحب است اگر موکب عالی بآنطرف نهضت نماید ما
بندگان کمر خدمتکاری بر میان بسته آثار جان سپاری بظهور می آوریم و عنقریب لشکر عظیم از طوایف
قزلباش که در خراسان اند در موکب عالی جمع شده نواب میرزا بمدارج عالیه ارتفاع خواهند نمود
رستم میرزا اگرچه جوان شجاع دلیر مردانه بود اما بغایت فراغت دوست و راحت طلب بود چندگاه با
امرا مدارا نموده مجالس عیش و عشرت ترتیب میداد و در هنگام مستی و بخار نشاه شراب وعدهای دلبند
مینمود اما هیچ یک از قوت بفعل نمی آمد و بعضی اوقات بکنایه سخنان مشتمل بر عدم رغبت آمدن خراسان
بر زبان می آورد تا آنکه خبر استیلای عبدالمومن خان بر مشهد مقدس باو رسید یکبار قطع تعلق کرده
صریحا بامرا جواب داد که تخت سلطنت و پادشاهی ایران باولاد نامدار شاه جنت مکان متعلق است
و بما نسبتی ندارد و ما پدر بر پدر ملازم آن درگاهیم و هرگاه من بخود سری بخیال استقلال بخراسان آیم یعنی
مخالفت طبع حضرت اعلی شاهی ظل اللهی است و با آنحضرت که نبیره شاه جنت مکان و وارث ملک ایرانست
مخالفت میباید کرد و از یکطرف با وزبکیه مقاومت میباید نمود و معلوم نیست که این مقدمات بر نهج دلخواه
تمشیت یابد با خود قرار داد که بشهر خود در روم و شهریار خود باشم مجملا امرا بوالفضول را عذر خواسته
با بلازمان قدیمی که داشت راه زمین داور پیش گرفت و پای در دامن عافیت پیچیده چند روز فراغت را
غنیمت شمرد اما از اوضاع روزگار مجال عافیتی نیافته زمانه بساط انبساطش در پیچیده عنقریب اختلال
احوال این سلسله راه یافت باقی حالات او و مظفر حسین میرزای برادرش در قضایای قندهار و سیستان
و مآل حال اولاد سلطان حسین میرزا از ابتدا تا انتها در طی قضایای سال آینده داستانی علیحده تسوید یافته
بشرح و بسط در محل خود سمت گذارش خواهد یافت انشاء الله تعالی ذکر وقایع اودئیل ترکی که سال سیوم جلوس

زباده غنچه رنگ بهار شد که دگر راه بوستان گیریم * بهار پوست مطابق سنه ثمان و تسعین و تسعمایه
گلستان گیریم * گهی بیاد بتان سرو نظاره کنیم * گهی ز شوق لب یار ارغوان گیریم * درین سال نوروز
جهان افروز بفرخی و فرخندگی در روز پنجشنبه دوازدهم ربیع الاول اتفاق خسرو ستارگان چون موکب
شاهجهان در برج شرف نزول نمود * ز شوق گل بصد افغان کشید مرغ صفیر * چو عهد شاهجهان تازه گشت
عالم پیر * موکب همایون شاهی ظل اللهی بمقر سلطنت ابد رسیده بکامرانی بر وساده دولت و اقبال متمکن
گشت و منصب رفیع القدر وزارت دیوان اعلی بمیرزا لطف الله شیرازی که وزارت نواب غفران پناه
جهانبانی بدو مرجوع بود و درین هنگام بوزارت سرکار نواب علیه عالیه قیام مینمودند تفویض قامت
قابلیتش را بتشریف گرانمایه این مرتبه عظمی آراسته گردانیده زمام مهام دیوانی را بکف کفایت او دادند
و حضرت اعلی شاهی ظل اللهی ایام بهار را در دار السلطنت قزوین بعشرت و شادکامی گذرانیده بجهت
رفع مکاره زمان و اقتضای ایام شباب بهار زندگانیست در باغ و بوستان بتجرع راح ریحانی قیام
نموده از گلرخان سخن عذار کام ستان بودند اما در لباس عشرت و نقاب غفلت که بر چهره آگاهی افکنده
بودند چون آگاه دلان خرد پرور بانتظام مهام ممالک که بغایت مختل گشته بود پرداخته از لحظه تدابیر امور
ملکداری غافل نبودند چون شرط مصالحه رومیان فرستادن شاهزاده و قطع نظر نمودن از ممالک
آذربایجان و غیره بود که بتصرف آل عثمان درآمده بود و اینمعنی بر طبایع گران می آمد و فرستادن شاهزاده
اصلا مرضی طبع اشرف و اعیان قزلباش بود اما رای اصابت انتما بمقتضی عقل دوربین عمل نموده
رضا بآن دادند زیرا که از دو طرف دو پادشاه عالیجاه روی بممالک ایران آورده بودند و هنوز بی التفاتی
در میانه طوایف قزلباش واقع بود و از بکتاش خان حاکم یزد آثار مخالفت بظهور میرسید و طایفه
ذو القدران فارس بتحریک و اغوای بکتاش خان که در مقام سرکشی بودند و بعضی از امرای ارشلو که از حدود
اصفهان تا کوه گیلویه اقامت داشتند تا غایت اطاعت شایسته بظهور نرسانیده بودند و حسن خان
افشار که در کوه گیلویه بخودسری حاکم گشته آن ولایت را متصرف بود بازگشتی بدرگاه جهان پناه نکرده بود
و سرکشان اکناف و ولایت اطراف ممالک ایران که همیشه حلقه اطاعت در گوش داشتند از تاریخ فوت
شاه جنت مکان تا حال که پانزده سال است هر یک در مقر حکومت خود لوای اقتدار افراخته دم از استقلال
و استبداد میزدند و با این حال مقاومت با آن دو دشمن قوی متعذر و چاره جز آن نبود که مدارائی بیکطرف کرده

باروزکار ساز کارگردند خرد شد باین نکته اش رهنمون که آواز ناید ز یک کف برون چو شد هر دو با یکدگر
آشنا بگردون گردان رساند صدا بالضرورت حضرت اعلی شاهی ظل اللهی رضا بمصالحه داده متوجه سامان
یراق شاهزاده گشته مهدیقلیخان چاوشلو ولد یعقوب سلطان را که در آنوقت حاکم دار الارشاد اردبیل بود بمزید
عقل و دانش و وفور فهم و کیاست و کاردانی و مکنت و حشمت از سایر امرا امتیازی داشت برسالت
تعیین فرموده میرزا را بآئین شایسته روانه نمودند نامهٔ صداقت آمیز دوستانه بحضرت خوندکار نوشته تحف
و هدایای طایفه ارسال نمودند ولی آقای جاشنی گیرباشی را که دو سال بود بدین مهم آمده توقف داشت منظور
نظر عنایت گردانیده رخصت انصراف دادند و چون مشار الیه مینمود که از جانب خوندکار حکم نشده بود
که جغال اغلی لشکر بولایت عراق کشد و او بخودسری آمده در نهاوند قلعه ساخته بخاطر انور خطور نمود که
جمعی را بتسخیر آن قلعه مامور فرموده تا رسیدن شاهزاده باستنبول آن قلعه خراب کرده و در حین انعقاد
مصالحه قلعه نهاوند در تصرف نبوده باشد ایالت ولایت همدان را بطهماسب قلی سلطان ارشلو عنایت
فرموده او را بتسخیر قلعه نهاوند مامور ساختند و امرای بیات را بمعاونت او مامور فرمودند ایشان
حسب الامر اشرف متوجه آن خدمت گشتند و قلعه را محاصره کرده چندگاه در تسخیر آن اهتمام مینمودند چون
دران اثنا آوازهٔ آمدن عبد المومن خان بخراسان شیوع یافته متوجه موکب همایون بطرف خراسان
لازم گردید امرای مذکور کاری نساختند و جغال اغلی مرتبهٔ دیگر بجانب نهاوند آمده مایحتاج قلعه را
از بغداد آورده حارسان تازه زور گماشته رفت و بعد انعقاد مصالحه چون خلاف شرایط صلح
بود متوجه تسخیر آن قلعه که در وسط عراق واقع شده بود نشده همچنان در تصرف رومیان گذاشتند
و استرداد آنرا بوقت دیگر حواله نمودند چنانچه عنقریب بحیز ظهور خواهد آمد از مصالحهٔ مذکور و فرستادن
شاهزاده و مسامحه که با رومیان نمودند جمعی از جهلای نادان را که از خرد بهره نداشتند خار تعصب و تقلید
دامنگیر گشته زبان طعن گشودند و نواب کامیاب اشرف با وجود قهاری و آتش مزاجی و استیلای قوت
غضبی ایام شباب برای پیران صاحب خرد عمل نموده گوش بسخنان ناهنجار اهل روزگار نفرمودند والحق
از آنقدر مسامحه و مدارا فواید کلی بدین دولت رسید زیرا که چون خاطر از طرف رومیان جمع کرده متوجه
دفع اختلال احوال ممالک شدند به نیروی اقبال و حسن تدبیر و رای صاحب غبار فتن و فتور از ساحت ملک
ایران محو گشته در اندک فرصتی مفسدان طایفه از هر طوایف سرکش قزلباش را دفع فرموده سر سرکشان را

بنوعی بجبر اطاعت درآوردند که موجب حیرت ارباب بصایر گردید و آن قلعه و بسیاری از قلاع و بقاع
عظیمه که بتصرف اعادی درآمده بود استرداد فرموده چندین قلاع و بلاد مفتوحه ضمیمه آنها گردید و فضای
ممالک بنوعی از خس و خاشاک معاندان پاک گردید که اکنون ساحت ملک ایران غیرت افزای روضه
رضوانست و عنقریب شرح هر یک در محل خود سمت تحریر خواهد یافت **ذکر لشکر کشیدن عبد المومن خان ولد عبد الله خان
اوزبک بولایت خراسان و تسخیر نمودن مشهد مقدس و قتل و غارت ساکنان آن بلده طیبه و دیگر سوانح**
سابقا ایراد یافت که عبد الله خان که در سال گذشته بمشهد مقدس معلی آمده بود بمجرد پیشکشی قناعت کرده از سر مشهد برخاست
ابراهیم خان استاجلو که در آنسال حاکم مشهد بود و اهالی آن ملک بنابر صلاح وقت باو وعده کردند که سال آینده
اگر پادشاه قزلباش بحراست آن ملک توجه نماید هر کس از جانب او بتسخیر این ولایت آید شهر و قلعه باو
سپارند و چون مسموع عبد الله خان گردید که حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بخراسان آمده بی آنکه متعرض بلده هرات
گردد بازگشته بجانب عراق رفت هوس تسخیر خراسان که در ضمیرش جای گیر بود ازدیاد پذیرفته عبد المومن خان
پسرش را از بلخ متوجه آن صوب گردانید و دین محمد سلطان ولد جانی بیک سلطان خواهرزاده عبد الله خان
که به تیلم سلطان اشتهار داشت و میر قلبابا کوکلتاش حاکم هرات با لشکرهای بلخ و اندخود و شبرغان
و چیچکتو و میمنه و فاریاب و هزاره و قبچاق بمعاونت او مأمور گشته پیش از آنکه محصولات بحصاد رسد بخراسان
درآمدند در اول حال که آمدن عبد المومن خان بخراسان محقق و معلوم نبود و چون به سرحد و استعجال باندک
مردمی آمده بود و اول بنیشابور آمده محمود خان صوفی اغلی و غازیان استاجلو که در نیشابور بودند بعد از اطلاع
بی آنکه حقیقت حال و کیفیت و کمیت لشکر آگاهی یابند بعزم رزم با قشون آراسته از شهر بیرون آمدند
و با طایفه لشکر اوزبک درهم آویخته اندک محاربه فیمابین وقوع یافت و قزلباش آثار جلادت و شجاعت
بظهور آورده چند نفر از بهادران نامدار معتبر گرفتار گردیدند و چون مشخص شد که سرکرده آن جماعت عبد المومن
خانست غازیان استاجلو دست از محاربه کشیده خود را بقلعه رسانیده و دروب را مستحکم گردانیده
بر بروج و باره برآمدند عبد المومن خان در ظاهر شهر نزول نموده جنود اوزبکیه گروه گروه جمع شدند محمود خان
چون اسباب قلعه داری جمع نداشت بوسیله گرفتاران که اقوام معتبر در میانه لشکر اوزبکیه داشتند
محقر پیشکشی بیرون فرستاده عرض کرد که نیشابور تابع مشهد مقدس است هرگاه مشهد مقدس را بحیطه تسخیر
درآورید ما اینولایت را بی نزاع می سپاریم مجملا عبد المومن خان بسعی جمعی از امرا که اقوام ایشان گرفتار شده بودند

رضا بصلح داده کوچ کرده محمود خان نامی گرفتار را از بیرون فرستاد و از انجا عنان عزیمت بصوب
مشهد مقدس معلی معطوف داشته چون بظاهر مشهد رسید اندک مردمی که با او بودند بنا بر ان در اول
حال بمحاصره نتوانست پرداخت در حوض تونی که نیم فرسخی شهر است نزول نمود تا آنکه میر قلبا با حاکم هرات
و تیلم سلطان و سایر امرا اوزبکیه که در خراسان بودند بر سر او جمع شده از انجا بحوالی شهر آمده محاصره نمودند
شروع در لوازم قلعه گیری کردند و هرکس امت خان از سپاهیان انحوالی را که دست رسید بشهر آورده
برج و باره و فصیل و دروازهٔ شهر بند بیرون را بقدر مقدور استحکام داده بر هر برجی از جنود قزلباشیه
و اهالی و اعیان مشهد مستحفظان گماشته بمدافعه و قلعه داری مشغول شدند و کس بپایهٔ سریر اعلی فرستاده
و حقیقت حال و تنقیص آذوقه و عسرت و تنگی اهل قلعه عرض کردند نواب همایون اعلی بعد از اطلاع
بر مضمون عریضهٔ امت خان همت بر دفع اعدا و استخلاص محصوران مشهد مقدس گماشته از مقر سلطنت
در حرکت آمده بجانب مقصد توجه فرمودند چون الکای ری مضرب سرادقات اقبال گشت چند روز در
بلدهٔ طهران جهت اجتماع عساکر نصرت نشان توقف واقع شد چون هنوز کوکب بخت ایرانیان از ظلمت
وبال بیرون نیامده استقامت احوال بر اختلال ایشان را میعادی مقرر بود از اقتضای قضا و عفونت
هوا بیماری در معسکر همایون شیوع یافته عرض مرض بذات مقدس حضرت اعلی شاهی ظل اللهی سرایت کرده
بیماری صعب عارض ذات همایون گردید جمعی از امرا عساکر را پیشتر فرستادند که مقدمة الجیش بوده تا
بسطام رفته در انجا منتظر ورود موکب اقبال باشند که بعد از صحت مزاج وهاج روانهٔ آنطرف شوند و اطبا
بمعالجه و مداوا پرداختند و چون ارادهٔ ازلی باختلال احوال ساکنان آن بقعهٔ شریفه و شهادت صلحا و اتقیا
روضهٔ مقدس رضیهٔ رضویه علی مشرفها الف الف سلام والتحیه و رفع درجات اخروی آن گروه سعادت
نشان تعلق گرفته بود بیماری و سقم مزاج بامتداد کشیده بسیاری از عساکر منصوره بمضایق خاک و مضاجع
هلاک شتافتند اوزبکیه ازین خبر متبهج و مسرور گشته از روی اطمینان قلب سعی در تسخیر شهر و قلعه مینمودند امتحان
و محصوران ازین اخبار ملالت افزا پریشان حال گشته تا مدت چهار ماه در غایت یاس و حرمان روزگار
گذرانیده با اعداء دین و دولت مقاومت نموده بقدر مقدور در مدافعه کوشیدند رفته رفته کار باضطرار
انجامیده محصوران از فقدان آذوقه بجان رسیده دست از بیرون شهر باز داشته حصار اندرون را نیز
چند گاه محافظت نمودند روز بروز بیرونیان از رسیدن مدد و کومک قوت گرفته محصوران ضعیف تر میشدند

و بجهت امتداد بیماری و نقاهت ذات مبارک اشرف قطع امید از امداد و کومک کرده چون غریقان بحر تحیر در
اضطراب افتاده از مقاومت عاجز شده و حرکت مالی کرده بمقتضای الغریق یتشبث بکل حشیش اراده
نمودند که بوسیلهٔ میر قلباباعبدالمومن خان دم از مصالحه زده شهر را بسپارند شاید بجان امان یافته
بیرون روند خدا وردی خان جلایر را بیرون فرستاده استدعای مصالحه کردند عجز ایشان بمعاندان
ظاهر گردید عبدالمومن خان بآن راضی نشد و خداوردی خان را با قبیح وجهی در برابر قلعه سیاست نموده
مقتول ساخت در کمال خشم و غلظت متوجه تسخیر قلعه شده امرای اوزبکیه بیشتر از بیشتر ساعی گشته
از همه طرف هجوم کرده یورش نموده و قزلباشیه تاب مقاومت نیاورده قوت مدافعه نیافتند و اوزبکیه
بر بروج صعود نموده بشهر ریختند امتحان با غازیان استاجلو و سایر مردم در صحن آستانه مقدسه
جمع شده حصار روضهٔ مقدسه را پناه خود ساخته بمحاربه مشغول شدند جمیع سادات و علما و خدام مدرسان
سرکار فیض آثار و صلحا و اتقیا که در مشهد مقدس بودند و آستانهٔ مقدسه را ملجا امید انگاشتند بآنجا جمع شده
بدعا و زاری اشتغال داشتند اما اینهمه سعی سپاهیان و دعاگوئی مظلومان دافع قضا نگشت و اوزبکیه
چون اطراف و جوانب را احاطه کرده طایران تیر و تفنگ از جانبین در پرواز آمدند عبدالمومن خان و دین محمد سلطان
مشهور به تیلم سلطان با جمعی از بهادران نامی بشهر در آمده بصحن آستانه در آمدند غازیان قزلباشیه بر
بلا ساخته و دل از جان شیرین برگرفته مردانه وار میکوشیدند و یکیک از جام بلا شربت شهادت مینوشیدند
تیغ یمانی سرافشانی آغاز نهاده در صحن آستانهٔ مقدسه از کشته ها پشته ها پدید آمده امت خان با کل سپاهیان
و مردمی که یراق بسته بجنگ مشغول بودند بقتل رسیده اوزبکیه بر متنفسی ابقا نکردند و چون از ارباب جلادت
پرداختند دست بخون علما و سادات و صلحا و خدمهٔ آستانه و جمعی که پناه بروضهٔ مقدسه آورده بودند
یازیده عبدالمومن خان شیوهٔ ابن زیاد ملعون پیش گرفته شعلهٔ غضبش جز بخون سادات و علمای شیعه
اطفانمی پذیرفت و از مضمون لا یرحم الله من لا یرحم الناس احتراز ننموده با کمال قساوت قلب در
صفهٔ علیشیر ایستاده جنود شقاوت ورود اوزبکیه را باندرون روضه فرستاده یکیک از بیچارگان مظلوم را
از دار ایستاده و دار الحفاظ بیرون کشیده بدرجهٔ شهادت میرسانیدند و مصاحف از دست حفاظ
گرفته از همان شربت میچشانیدند و از صحیح القولی استماع رفت که میر محمد حسین استرابادی مشهور ببالای
سر که در صلاح و تقوی و عبادت درجهٔ عالی داشت و همیشه در بالای سر ضریح مبارک بنماز و طاعت و تلاوت قیام

نموده کمتر از آن مقام شریف حرکت کردی و در آن روز هولناک که بدستور معتاد در بالای سر نشسته بتلاوت مشغول بود
یکی از اوزبکان از خدا بیخبر دست در کمر او زده بیرون میکشید میر بیچاره از هول جان و کشاکش و اضطراب دست بر
پنجرهٔ ضریح مبارک زده آنرا محکم گرفت اوزبک دیگر شمشیری انداخته قطع یداو نموده دستش در پنجره مانده او را بیرون کشیده
پاره پاره کردند مجملا آن روز غم اندوز ثانی روز عاشورا و نمونهٔ دشت کربلا بود و خون کشتگان در صحن آستانهٔ متبرکه بر مثال
آب روان جریان یافته سفینهٔ حیات آن مردم غرق بحر فنا گشت مولانا شانی که در ولایت عجم مرتبهٔ سحبانی دارد مرثیه
درین باب بنظم آورده این بیت مناسب مقام است   هنوز اگر بفشارند خاک مشهد را   سفینه در شط خون تا بکربلا
برود   عورات این طبقه که سرپوشیدگان حریم عزت و پرده نشینان سرادق عفت بودند و بآستانه جمع شده ملتجی
گشته بودند از ازواج و پسران و برادران خود را غرقه دریای خون دیده و خود در دام محنت و بلا افتاده بدست
اوزبکان بیحیا اسیر و مبتلا شدند و همچنین در کوچها و محلات دست بقتل و اسیر و یغما برآوردند هر کس را
از محل اختفا بیرون کشیدند بعد از قین و شکنجه و اخذ مال همان شربت میچشانیدند روضهٔ مقدسه بباد غارت
و تاراج رفت قنادیل مرصع و طلا و نقره و شمعدان که از حیز تعداد بیرون بود و مفروشات و ظروف و اوانی
چینی و کتابخانهٔ سرکار فیض آثار که در تمادی ایام از اقصی بلاد اسلام جمع شده بود از مصاحف بخطوط شریف
حضرات ائمهٔ معصومین و استادان ما تقدم مثل یاقوت مستعصمی و استادان سته و دیگر کتب علمی تازی و فارسی
که از حیز احصا بیرون بود بدست اوزبکان بی تمیز نادان درآمده آن درر گرانمایه را چون خزف ریزه بی بها میفروختند
مجملا تا سه روز آتش بیداد آن طایفه بدنهاد اشتعال داشت قلیلی از سپاهیان و سادات و اصحاب آستانه
و مردم مشهد که در نهانخانه خزیده بودند شبها بیرون آورده پیاده سر بکوه و صحرا نهاده خود را بامن رسانیدند
بعضی بعراق آمده و بعضی دیگر که قطع تعلق از فرزندان نمیکردند در مواضع و محال نواحی مشهد مقدس مختفی شده
بصد بیم و هراس روزی میگذرانیدند تا آنکه جنود اوزبک از قتل و غارت و اسر رعیت ممنوع شدند خلایق
که در زوایای اختفا بودند یک یک و دو دو جمع شده بقدر جمعیتی روی داده با وجود غارت زدگی مال دیوانی حواله
میشد و هر کس قدرت بر ادای آن نداشت اطفال و کودکانرا عوض میگرفتند بسیاری از نسا و صبیان را
که اسیر شده بودند بماوراء النهر برده بذل رقیت گرفتار کردند عبدالمؤمن خان حاکمی در مشهد تعیین نموده در وقت
رفتن میل طلای بالای گنبد مبارک را که شاه جنت مکان از هفت من طلا ترتیب داده بودند تصرف نموده
بعد از تسخیر مشهد مقدس روی توجه بجانب سرخس آورده شهر و قلعه را در میان گرفته اوزبکیه بمحاصره و محاربه

پرداخته ابن حسین خان حاکم سرخس با طایفهٔ جغتای که ملازمان قدیم او بودند و بمراسم قلعه داری کوشیده همه روز
بین الجانبین محاربه و مقاتله وقوع یافته چند مرتبه یورش و هجوم آورده کاری نساختند و درین محاربات فوجی کثیر از
جنود اوزبکیه و بهادران معتبر مقتول و گرفتار گشتند از اهل قلعه کمال جلادت و مردانگی بظهور رسید آخر الامر
عبد المومن خان از تسخیر سرخس مایوس گشته مهم آنولایت را بسال دیگر انداخته از پای قلعه کوچ کرده راه بلخ پیش گرفت
و ابن حسین خان در انسال در جا و مقام خود اقامت داشت اما اکثر محال خراسان خصوصاً جام و خواف
و باخرز و کوسویه و غوریان و فوشنج از قزلباش خالی شده بتصرف اوزبکیه قرار گرفت محمود خان نیز بسعی ملازمانش
که خانه کوچ در نیشابور داشتند شهر را خالی کرده به بسطام آمده آنولایت نیز بآسانی بدست اوزبکیه درآمد
گنجعلیخان چندگاه در خواف قلعهٔ سلامه را نگاه داشته مردانگیها نموده اما بالآخره چون از کومک مایوس شد از بیم
آواز مخالف آهنگ عراق ساز کرد بالجمله در بلدهٔ طهران که فی الجمله عارضهٔ نواب نواب کامیاب حضرت اعلی شاهی
ظل اللهی روی به بهبودی آورده هنوز صحت کامل نیافته بودند که خبر ملالت اثر واقعهٔ هایلهٔ مشهد مقدس معلی بار دو
رسیده موجب پریشانی ضمیر انور حضرت شاه جمجاه و افسردگی عموم سپاه گردید چون قضایای آسمانی را جز صبر
چاره نیست دست بعروة الوثقی صبوری زده کافهٔ خلایق لشکر بسلامتی ذات مبارک اشرف قیام نمودند
و چون ضعف نقاهت و کمتر شده از طهران تا قصبهٔ طیبهٔ عبد العظیم تشریف آورده چند روز در آن آستانهٔ مقدسه بزیارت
و دعا مشغولی نموده چون خبر مراجعت عبد المومن خان بتحقیق پیوست رایات نصرت نشان بصوب مقر
سلطنت در حرکت آمده بصحت و سلامت بدار السلطنت قزوین رسیدند ذکر محاربهٔ بوداقخان و امرا
با نور محمد خان و جنود اوزبک ناپیمان و شکست یافتن بتقدیر کردگار جهان کلک سخن پرداز که معرکه آرای مضمار سخن
سرائیست عنان اشهب سبک سیر را بجانب احوال خراسان انعطاف داده مینماید که قبل ازین رقم پذیر صحیفه
ظهور شده بود که بوداقخان چکنی با ابو مسلم خان چاوشلو و امامقلیخان قاجار و محمود خان صوفی اغلی استاجلو
و غیر ذلک که با او متفق بودند شهزاده سلطان حسین را دست آویز خود کرده جمعیت نموده اراده داشتند
که بمشهد مقدس معلی رفته امت خان را اگر اطاعت ننماید از مشهد بیرون کرده بوداقخان لله و امیر الامرا
بوده بضبط ولایت خراسان کمر بندند درین اثنا عبد المومن خان بر سر مشهد مقدس معلی آمده امت خان
محصور اوزبکیه گردید کس نزد ایشان فرستاد که جمعیتی که نموده اید بغایت بموقع است لیکن چون حالا اوزبکیه
قدم بدین ولایت نهاده اند اول بدفع دشمن بیگانه پرداختن اولی است اگر قدرتی و توقف داشته باشند

و تا مشهد مقدس تواتند آمد بدنجه و دآیند که ما نیز با ایشان ملحق گشته بدفع مخالفان بپردازیم و اگر قوت مقاومت
نداشته باشند تا حد و ورادکان حرکت نمایند و چند روزی معاندان را بخود مشغول گردانند که تا از عراق مددی
رسد شاید این خطهٔ شریف از سر اعدا مصون ماند ایشان اگرچه تاب مقاومت عبد المومن خان نداشتند
اما بقصد توجه مشهد از موقف خود در حرکت آمدند در خلال این احوال نور محمد خان ابن ابو المحمد خان ابن جمجی خان
که والی مرو و نسا و ابیورد و بقوا بود و میانهٔ او و عبد المومن خان وحشت پدید آمده از و خوفناک بود و بتوهم آنکه
مبادا عبد المومن خان قصد ولایت او داشته باشد اوزبک ایمان و جمعی ترکمانان صاین خانی ساکن نسا و بقوا
و آنحدود را جمع نموده تا موازی شش هفت هزار کس جمع آورده بحوالی خبوشان و آنحدود آمد و چون آمدن
او مسموع بوداقخان و امرا گردید مظنه آنکه مبادا نور محمد خان بعبد المومن خان ملحق گردد و مقاومت با آن لشکر جرار دشوار
شود رای و تدبیر ایشان بآن قرار گرفت که بمقابلهٔ نور محمد خان شتافته قبل از آنکه آن دو لشکر با یکدیگر تلاقی کردند
با او محاربه نموده سلک جمعیت او را از هم فرو ریزند چه هرگاه او را منهزم سازند اگر فی الواقع در مقام امداد عبد المومن
خان بوده باشد انهزام او سبب ضعف و فتور احوال عبد المومن خان میگردد و هم آثار غلبه و اقتدار ایشان
ظهور یافته باعث خوف و هراس عبد المومن خان از لشکر قزلباش میشود و تخیل که از آن لشکر حسابی گرفته
دست از محاصرهٔ مشهد باز دارد و بدین عزیمت جازم گشته کمر بمحاربهٔ او بستند و با لشکر بر جا شجوی بمقابلهٔ او شتافتند
نور محمد خان کس نزد بوداقخان فرستاده اعلام نمود که مرا با لشکر قزلباش کاری نیست بلکه غرض از این حرکت
صیانت ملک موروثی خود و دفع شر عبد المومن خان است ایشان حکایت را حمل بر کید و مکر نموده با کمال نخوت
و غرور از و حسابی نگرفته و در مقابل او صف سپاه آراستند از آنجانب اوزبکیه نیز در مقابلهٔ آن فرقهٔ مغرور
صف آراسته از جانبین دست بآلت کارزار بردند بهادران اوزبک و دلیران قزلباش درهم آویختند
چرچیان قزلباش بیمحابا بجانب اعدا تاخته هراول و چرچی را از پیش برداشته بصف رسانیدند سپاه
نور محمد خان شیبه آغاز نهاده چون لشکر یاری از لشکر قزلباش بزخم تیر و لدوز مجروح شد جنود اوزبک
بهیات اجتماعی حمله آورده جلو ریز بصف سپاه قزلباش که اکثر بحال فتح پراکنده شده بودند تاختند و لشکر
قزلباش چون خلاف رضای ولی نعمت پیش گرفته بودند تائید نیافته با وجود قوت و قدرتی که داشتند منهزم گردیده
راه فرار پیش گرفتند و نور محمد خان بر ان فیه باغی ظفر یافته تا موازی ششصد هفتصد نفر از جوانان کار آمدنی قزلباش
در آن معرکه ضایع شده راه عدم پیمودند نور محمد خان بعد از انهزام قزلباش دست از تعاقب باز داشته بمشهد آمد

بوداقخان و امرا که اسپهای دونده و توبچاق داشتند از معرکه بیرون آمده هر یک شکسته و پریشان حال بایکجای خود
آمده باستحکام قلاع خود پرداختند و بوداقخان عریضه ضراعت آمیز بخدمت بندگان حضرت اعلی شاهی ظل اللهی
نوشته حسین علی سلطان پسر خود را که ارشد اولادش بود بدرگاه معلی فرستاده اظهار ندامت و شرمندگی
بسیار کرده استدعای عفو تقصیرات خود نمود و نور محمد خان مژده فتح بعبد المومن خان فرستاده منت خدمتگاری
برو نهاده بمقر دولت خود بازگشت و عبد المومن خان اگرچه در انسال متعرض الکای او نشد اما بعد از تسخیر
مشهد و نیشابور طمع بولایت او کرده در اندک زمانی مرو را عبد الله خان و ابیورد و سایر محال را عبد المومن خان
از تصرف او بیرون آورده او را از ملک موروث بیرون کردند و شرح آن احوال در ضمن قضایای بعد ازین
از مساعدت بخت مامولست انشاء الله وحده العزیز وقایع متنوعه که درین سال بر حسب تقدیر خالق عباد
روی داد درین سال محمد خان زیاده اغلی قاجار و امرای قراباغ که در سال گذشته از صولت سپاه
روم از ولایت مذبور جلا نمود با ایل و اویماقات بار بسیار آمده بودند بخیال تسخیر قلعه گنجه با حشمی انبوه از قاجار
و ایل و اویماقات تراکمه قراباغ آمدند و بپای قلعه گنجه رسیده بمحاصره پرداختند و مورچلها بهر طایفه قسمت نموده
سیبها ترتیب داده در لوازم قلعه گیری اهتمام نمودن گرفتند و مقصد ایشان آن بود که چون گفتگوی صلح
با رومیان پیش از تسخیر گنجه و قراباغ بشرایطی که مذکور شد تمهید یافته بود و ایشان بعد از ان لشکر بقراباغ کشیدند
تا رسیدن شاهزاده و ایلچی قزلباش بروم ایشان قلعه گنجه را از دست رومیان گرفته ویران سازند و درین
حین استحکام شرایط صلح قراباغ در تصرف قزلباش بوده باشد اما از انطرف حارسان قلعه مذکور بریدی سریع السیر
بجانب جعفر پاشا که حاکم تبریز بود فرستاده از حقایق حال خبر دادند و او ایلچی بخدمت اشرف فرستاده عرض کرد
که چون هنوز قواعد صلح استحکام نیافته لایق نیست که در بدایت حال آثار مخالفت از جانب ملازمان بظهور رسد
و بمحالی که الیوم در تصرف منسوبان آل عثمانست تعرض رود حضرت اعلی شاهی ظل اللهی چون صلح مذکور را در انوقت
موجب استحکام بنیان قصر دولت میدانستند بملاحظه آنکه مبادا در وقتی که شاهزاده بپایه سریر سلطنت روم رسد
این حرکت ناهنجار قزلباش موجب تزلزل امر مصالحه گردد حکم همایون باسم محمد خان و امرای قاجار فرستادند
که ترک محاصره گنجه نموده دست از ولایت قراباغ باز دارند و چون آن ولایت دلگشای در لطافت هوا و کثرت
سبزه و ریاحین و انشفاع صحرانشینان و خصوصیات ییلاق و قشلاق شهره آفاقست و شمه از ان سخنور نامی
شیخ نظامی علیه الرحمه در سکندرنامه اظهار نموده که شعر خوشا ملک بردع که اقصای وی ... نه از وی بهشتست بگل نه دی

تموزش گل کوهساری دهد زمستان نسیم بهاری دهد همه سال نسرین و ریحان بشاخ همیشه در و ناز و نعمت فراخ
زمینش بآب خضر آغشته اند تو گوئی در و زعفران کشته اند در آن ساحت آباد و جای جهان زمانه بسی گنج دارد نهان
و طایفهٔ قاجار و ایل واویماق ساکن قراباغ چندین سال بود که در آن نزهت بخش انس گرفته املاک و باغات
کثیر النفع بهم رسانیده بودند و دل از آن سرزمین بآسانی بر نمیداشتند و قطع نظر از وطن قدیم خود نمیکردند بمنع مذکور
ممنوع نگشته دست از محاصرهٔ قلعه باز نداشتند تا آنکه خبر بفرهاد پاشا که باعث و بانی امر مصالحه بود و هنوز در حد
ارزن الروم بود رسید از جانب او نیز ایلچی آمده در آن باب گفت و گو و مبالغه کردند بندگان حضرت اعلی شاهی
ظل اللهی معتمدی از ایل قاجار شاه وردی بیک نام جولاق مشهور را نزد محمد خان زیاده اغلی و ریش سفیدان آن طبقه
فرستاده پیغام کردند که پدران شما روی ارادت و اخلاص باین دودمان آورده از میامن تربیت و شفقت
آبا و اجداد همایون ما بمراتب عالیه رسیده اند ملک قراباغ را ما بایشان داده بودیم و چون الیوم مصلحت دولت
ما در آنست که درینوقت دست از آن مملکت بداریم ایشان اگر دولتخواه و یکجهت این دولتند و رضای ما را
منظور میدارند دست از آن ولایت کشیده بدینطرف آیند که در عوض قراباغ در سایر ممالک جا و مقام بدیشان
عنایت میفرمائیم قراباغ بجائی نمیرود اگر خدای تعالی خواسته باشد باز بآسانی بدست می آید و اگر مقدر الهی
نبوده باشد بروزگار ستیزه نمیتوان کرد امیدواریم که بیمن الطاف الهی عنقریب حق در مرکز خود قرار گیرد
محمد خان چون صوفی دولتخواه بود بعد از اطلاع برین مضمون رضای خاطر اشرف جسته از پای قلعه برخاسته
بجانب ارسبار آمد و از ایل واویماق هر کس بهره از اخلاص داشت رضاجوی خاطر مبارک را بر ملک
و مال ترجیح داده ترک آن ولایت کرده بممالک محروسه آمده جمعی که اعتقاد درست نداشتند روی از ین دولت
تافته تن بمذلت و خواری رعیتی رومیان دادند و آن ولایت محک تجربهٔ ارباب اخلاص گشت   خوش بود
گر محک تجربه آید بمیان تا سیه روی شود هر که در و غش باشد چون بندگان حضرت شاهی ظل اللهی را رجا
واثق و نیت صادق بود بعد از بیست سال که آن ولایت در تصرف رومیه بود بمقتضای الامور مرهونة باوقاتها
آن معنی از حیز قوت بفعل آمده به نیروی اقبال و مساعدهٔ بخت فرخ فال در سال یونت ئیل سنه اربع عشر
والف بنوعی که در طی قضایای آن سال سمت گذارش خواهد یافت بتصرف اولیای دولت ابد قرین در آمده
محمد خان که انواع تعب و تشویش کشیده و جرعهای ناکامی از دست روزگار چشیده بود از روی اخلاص و
یکرنگی و یکباره بایالت آن ولایت سربلندی یافته از حضیض مذلت باوج عزت رسیده و از هر طایفه که اخلاص

ویکجهتی بظهور آمده بود دیگر باره در آنوقت لوای غرت افراختند و جمعی که در اخلاص ایشان خللی پدید آمده بود در آنوقت
آهنگ مخالفت ساز کرده بعراق نیامدند و ترک اوطان خود نمودند قهرمان قهر پادشاهی باجلاء ایشان حکم فرموده
همگی را جبرا و قهرا از دیار خود بیرون کرده بمازندران فرستادند که موجب آبادانی ولایت و هم موافق
از منافق متمیز بوده هریک بجزای عمل رسند و این معنی کارنامهٔ سلاطین نامدار و دستور العمل خواقین روزگار گردد
و اگرچه این مقدمات در محل خود بسمت تقریر می یابد و ذکر آن در طی سوانح این سال مناسب نبود اما کلک سخن
پرداز در اثنای گذارش قصه بی اختیار از شائبهٔ تکرار نیندیشیده بتحریر آن بر داشت دیگر از سوانح این سال
فرار نمودن محمد شریف خان چاوشلو است مشار الیه ولد خلیل بیک این حسین بیک قورچی تیر و کمان شاه
جنت مکان علیین آشیان و دخترزادهٔ معصوم بیک صفویست در خدمت همایون معزز و محترم و منصب
موروثی سرافراز بود در وقتی که رایات جلال متوجه سفر خراسان شد مرشد قلیخان او را بر تبهٔ ایالت
و خانی و دارائی قزوین نوید داده این منصب را بمحمد سلطان کوتوال عمزادهٔ خود داد او بمحض رضای مرشد
قلیخان و هواپرستی و جاه طلبی ترک خدمت شبانروزی حضرت اعلی شاهی ظل اللهی نموده قطع تعلق از منصب
موروثی کرده ایالت و خانی اختیار نموده تا معاودت موکب همایون حاکم قزوین بود و در اوایل این سال
بی آنکه استشمام رایحهٔ بی التفاتی نموده باشد بمقتضای الخایف خاین چون برضای خاطر اشرف قبول خدمت
نموده بود خوفناک گشته با چند نفر از محرمان و معتمدان خود از قزوین فرار نموده بگیلان رفت مرشد قلیخان برادر
اسمعیلقلیخان شاملو نیز بجهت برادری مشار الیه و مخالفت ایام ابوطالب میرزا اندیشه ناک گشته فرار نموده
بگیلان رفت و چند کس دیگر که از حضرت اعلی هراس داشتند این عمل کردند خان احمد والی گیلان آن جماعت را
در گیلان جای داده با ایشان از مردمی بسیار کرد نواب اشرف بجهت آنکه سند این باب شود ایشانرا
از خان احمد طلب داشت مشار الیه از فرستادن ابا نموده التماس عفو و اغماض نمودند کان حضرت اعلی
چون مقتضی باز خواست نبود تغافل پادشاهانه شعار خود ساخته در انسال در مقام باز خواست آن بر نیامدند
و هم درین سال فرهاد آقای غلام حاکم اصفهان را بجهت آنکه حقوق تربیت چندین سالهٔ شاه جنت مکان و
نواب جهانبانی حمزه میرزا منظور نداشته بهوس حکومت اصفهان نوکری مرشد قلیخان اختیار نموده بود
مواخذه کرده دیده دار و نگی و کل معاملات اصفهان بولی بیک غلام نواب غفران پناه جهانبانی که در خدمت
حضرت اعلی معزز و مکرم و گرامی بود شفقت شد و هم درین سال قراحسن چاوشلو قورچی تیر و کمان که محل اعتماد شاهانه

و منظور نظر عاطفت بود بمصاهرت این دودمان از اقران امتیاز یافته صبیهٔ سلطان حیدر میرزا که مرشد قلیخان
آرزوی تزویج او داشت و صورت نسبت بحبالهٔ او در آورده بودند و نواب اشرف عروسی پادشاهانه جهت او ترتیب
نموده او را بدین رتبهٔ نامی سربلند و گرامی و مفتخر گردانیدند ذکر در بیان حالات و محاربات که در فارس
و کرمان و یزد و میانه امرای قزلباش بوقوع پیوست قبل ازین فارس مضمار قصه پردازی یعنی کلک
بدایع نگار در معرکهٔ سخن طرازی چنین تک و دو نموده بود که چند نفر از آقایان ذوالقدر فارس بمصاحبت یعقوبخان
امیر الامرائی آن ولایت بی رخصت از اردو فرار نموده و در حدود یزد بکتاش خان افشار ایشان را بدست
آورده بعلیقلیخان شاملو قورچی ترکش که داروغهٔ یزد و حارس قلعهٔ آنجا بود سپرد و بحسب ظاهر ایمنی را دستخواهی
نام نهاد اما چون مرد محیل صاحب داعیه بلند پرواز بود میخواست که بوسیلهٔ آقایان مذکور ذوالقدران فارس را
بخود رام ساخته و صاحب اختیار آن ولایت باشد و بتحریک و اغوای میر میران که مرد فتنه انگیز شورش طلب
بود در کل ولایت فارس و یزد و کرمان لوای اقتدار برافراخته فرمانروا باشد و زیاده حسابی از ارکان
دولت قاهرهٔ پادشاهی نمیگرفت و چون هر دو مست بادهٔ غفلت و غرور بودند و خامت و از عاقبت
نمی اندیشیدند بعد از آنکه یعقوبخان متعاقب ایشان به یزد رسید از اطوار ایشان آثار بغی و خلاف تفرس
نموده لب از گفتگوی آقایان بسته همان لحظه خود را از یزد بیرون انداخته راه شیراز پیش گرفت بکتاشخان
جمعی را از عقب او فرستاد اما بگرد او نرسیدند و چون یعقوبخان بشیراز رسیده در مقام دفع مفسدان
طایفهٔ ذوالقدر که بامداد بکتاشخان مستظهر بودند در آمده خواست که در کسر شوکت بکتاشخان سعی نموده
شعلهٔ اقتدار او را بزلال تدبیر فرونشاند که قوت امداد ذوالقدران نداشته باشد و چون از جانب اشرف
مرخص بود که در انتظام مهمات فارس آنچه صلاح داند بعمل آورد نوید ایالت کرمان از جانب همایون
بعباس سلطان افشار عم بکتاش داد و بطوایف افشار که در کرمان بودند اعلام نمود که بر سر عباس سلطان
جمعیت نمایند که نواب اشرف بنا بر سوی اعمال و خودسریهای بکتاشخان ایالت آن ولایت را بعباس سلطان
شفقت فرموده اند عباس سلطان که همیشه در آرزو بود این مقدمه را فوزی عظیم دانسته طرح ایالت و دارائی
انداخته دست تصرف باموال دیوانی دراز کرده عموم سپاهیان آن ولایت نقد را بنسیهای بیفایده دادن
زبان بزرگ اندیشیده بامید انعامات و مناصب بر سر او جمعیت نمودند و او بحکومت آن ولایت مشغول گردید
چون این خبر به یزد رسید تزلزل در احوال بکتاش خان پدید آمده بریش سفیدان افشار که در یزد با او بودند

بی اعتماد گشت اما چون پدرش در اردو بود از جانب او اشعاری نشده بود دانست که ساخته و پرداخته
یعقوب خان است حقیقت را خاطر نشان ریش سفیدان افشار کرده با جمعی که با او بودند و کمابیش پانصد کس
میشدند از یزد متوجه کرمان شد و چون آمدن او مسموع عباس سلطان گردید حشری انبوه از متجنده افشار
و سرداران اعراب و کرمان و احشام آن ولایت جمع آورده با سه هزار سوار و پیاده متوجه او گشت و بیکتاش خان
چون از جمعیت او خبر یافت و کسی از جماعت افشار و مردمان کرمان نیز نزد او نیامد و مع هذا اندک مردمی
که با او بودند بد مظنه و بی اعتماد بود خاطر نشان او کردند که امساک بر طبیعت عباس سلطان غالب است
و زیاده داد و دهشی ندارد و جماعت افشار سالهاست که غریق بحر احسان و نمک پرورده این سلسله اند
و بحسب ضرورت بر سر او جمع شدند و معلوم نیست که بجهت خاطر او بمحاربه خان رغبت نمایند و اگر اندک تاخیری
در رفتن واقع شود بر جبن و بد دلی محمول گشته موجب دلیری اتباع عباس سلطان میگردد و بیکتاش خان
که الحق مرد شجاع دلیر صاحب همت بود بتدبیر عقلای صایب رای عمل نموده مستعد رزم و پیکار او گشته تا
حوالی شهر در هیچ مکان توقف ننموده از آن طرف عباس سلطان با قشون آراسته از شهر بیرون آمده
تفنگچی بسیار بر یمین و یسار باز داشته در ظاهر سواد شهر صف سپاه آراسته پشت بدیوار بست شهر و قلعه
داد چون بیکتاش خان بمقابله او شتافته تقارب فریقین دست داد با اتباع و مردمان خود جلوریز بر سر او تاخته
بیک حمله دلیرانه صف سپاه کرمان را متفرق و پراکنده ساخت و اتباع عباس سلطان که حال بدین منوال مشاهده نمودند
چاره کار منحصر در فرار و تحصین و قلعه داری دانسته و با پسران و مردم اعتمادی خود بقلعه رفته متحصن گردیدند
بیکتاش خان مظفر و منصور بشهر آمده در مقام ترتیب اسباب قلعه گیری شد جناب آصف صفاتی حاتم بیک
ولد ملک بهرام اردوبادی که مرد صلاح اندیش صایب رای و وزیر بیکتاش خان بود در آخر بدرجه وزارت
دیوان اعلی صعود نموده رعایت حقوق نمک خوارگی آن سلسله نموده صلاح دولت ایشان در آن دانست
که عم و برادرزاده بساط مخالفت را درهم نوردیده ترک عناد نمایند و از بیکتاش خان استجازه نموده بقلعه رفت
و عباس سلطان را بحسن تقریر و نصایح سودمند و مواعظ دلپذیر بمصالحه راغب ساخت و عباس سلطان رضا بصلح
داد مشروط بر آنکه بیکتاش خان قسم یاد نماید که در حق او و پسران و مردمی که مرافقت او اختیار نموده اند
در مقام عذر نبوده باشد و بدی نیندیشد و الکا و تیولی که قبل ازین داشت بدستور باو گذارد بیکتاش خان
شروط مذکور را بایمان مغلظ موکد گردانید و عباس سلطان و پسران و سایر متحصنان قلعه بر عهد نا استوار او کرده

بعد از عهد و میثاق از قلعه بیرون آمدند اما بکتاشخان بعهد و پیمان وفا نموده در همان چند روز بزعم وعمز اوها را
بی اطلاع وزیر و منتسبان آن سلسله از میان برداشت و اینمعنی بر او مبارک نیامده در همان زودی زمانه
غدار خاک ادبار بر فرق او بیخت و از کاس ناکامی شربت هلاک در کام او ریخت القصه بکتاشخان خاطر از مهمات
کرمان جمع نموده دیگر باره به یزد مراجعت نمود اما یعقوبخان در فارس لوای شوکت و اقتدار افراخته شروع در
گرفت و گیر ذو القدران مفسد نموده با هرکس که مظنه خلاف داشت گرفته بقتل رسانید و خانهای آقایانرا
که در یزد بود بضامن داده املاک و اسباب ایشانرا متصرف شد شاه وردی خلیفه ولد ولی خلیفه شاملو برادر بزرگتر
اسمعیل قلیخان که در زمان وکالت مرشد قلیخان حاکم تبریز فارس شده با دویست سیصد نفر شاملو ملازمان
قدیمی ولی خلیفه در آنجا اقامت داشت یعقوب خان چون سوء مزاج اشرف را بآن سلسله میدانست او را از حکومت
آن ولایت عزل نموده مشار الیه از اطاعت او سر باز زد و یعقوبخان برای خود یا باشاره همایون اعلی علی التقدیرین
ببهانه شکار از شیراز بیرون آمده علی الغفله بر سر او ایلغار نمود و مشار الیه تاب مقاومت نیاورده گرفتار
گردید یعقوب خان بقتل او و چند نفر از اولاد و اقربای او مبادرت نموده دقیقه از دقایق نهب و غارت
فرو نگذاشت و بقیة السیف را از آنولایت بیرون کرده حسن بیک پسر بزرگ شاه وردی خلیفه با سایر مردمی
که از آن مهلکه نجات یافته بودند در کمال بی سامانی و غارت زدگی به یزد آمدند و بکتاش خان مقدم ایشانرا
گرامی داشته همه را در کنف حمایت خود جای داده رعایت نمود و در کل مواد مخالفت یعقوبخان اختیار نموده
اوقات بفکر و اندیشه تضییع او بسر میبرد تا آنکه آقایان ذو القدر را نیز که در قلعه در دست علیقلی بیک شاملو قورچی
ترکش بودند بعنف گرفته مطلق العنان گردانید و در مقام تربیت حمزه بیک حاجیلو در آمده او را بایالت شیراز
نوید داد و از جانب ایشان عرضه داشتی بپایه سریر اعلی نوشته مبلغی خطیر برسم ترجمان قبول کرد که چون میانه
یعقوبخان و طایفه ذو القدر بفساد انجامیده ریش سفیدان آنطبقه بهیچوجه با او التیام نمیگیرند و ایالت او را
نمی پذیرند اگر عنایت شهریاری شامل حال آنطبقه گشته یعقوبخانرا از حکومت فارس عزل نموده بدیگری از غلامان
درگاه شفقت شود بصلاح دولت اقرب است و میخواست که بدین وسیله مکنون خاطر او بظهور آمده زمام مهام آنولایت
در قبضه اقتدار او باشد هر چند نیکخواهان و صلاح اندیشان خصوصاً حاتم بیک وزیر او را ازین بوالفضولی منع
نموده میگفتند که جناب خانرا با طایفه افشار حسب الفرمان پادشاهی حاکم کرمان اند و مهمات یزد و طایفه ذو القدر
نسبتی بدیشان ندارد و لایق حال و مآل آنست که از یزد متوجه کرمان شده بدارائی آنولایت مشغول باشند و بامور آن

این گونه بوالفضولیها که مرضی خاطر پادشاه وارکان دولت قاهره نیست نکردند وهمواره ولیخان پدرش نیز که در اردو
بود کسان فرستاده او را منع میکرد اما چون او از اخلاص بهره نداشت بمنع احدی ممنوع نگشته از اطوار او آثار
عصیان وطغیان بظهور میرسید تا آنکه بخیال تباه اراده نموده بود که اگر از دیوان اعلی بر وفق رضای او عمل نماید
یکی از حفاد میرمیرانرا که نبیرهٔ دختری شاه جنت مکان بود دست آویز خود کرده بر کل ولایت یزد و کرمان و فارس
رقم اختصاص کشد بکتاش خان بشراب کم میل داشت و بترکیب افیون وار معتاد بود اما چنان از بادهٔ
غرور ونخوت سرمست بود که جز حرف استقلال وبلند پروازی بر زبان نمی آورد وگاهی در آغاز نشاء افیون میگفت
که من از امیر محمد مظفر کمتر نیستم که از مرتبهٔ شحنگی میدک یزد بپایه سریر سلطنت وپادشاهی عروج نمود القصه آقایان
شیراز او تعهد نمودند که بفارس رفته هر یک اویماق خود را جمع نموده مردم آنولایت که از تسلط واستیلای
یعقوبخان بجان آمده همگی از او خایف وهراسانند بجانب خود خوانده او را از انولایت اخراج نمایند بکتاش
خان سخنان واهی دور از کار ایشان فریفته شده نام ایالت فارس بر حمزه بیک جامشلو نهاده او را با آقایان
ذو القدر ویکصد وپنجاه نفر از غازیان افشار بجانب فارس فرستاده خود را اراده نمود که قلعه یزد را از تصرف
علیقلی بیک بیرون آورده مامن خود سازد علیقلی بیک سر از اطاعت او باز زده قلعه را ضبط نمود بکتاش خان
در گرفتن قلعه اصرار نمود جمعی را بمحاصره امر کرد وهمه روزه بین الفریقین نزاع وجدال بوقوع می انجامید تا آنکه
حقیقت این حالات بمسامع جاه وجلال رسیده توجه موکب همایون جهت دفع آن اختلال بدانطرف لازم شد
واز دار السلطنت قزوین بصوب اصفهان در حرکت آمد چون خطهٔ کاشان محل نزول موکب نصرت نشان
گشت خبر کشته شدن بکتاش خان باستقبال موکب همایون آمده خاطر از آن اندیشه فارغ گردید تبیین این مقال
وتصحیح این احوال آنست که چون آقایان ذو القدر قدم در ولایت فارس نهادند یعقوب خان بنوعی آنولایت را ضبط
نموده بود وطوایف ذو القدر چنان از او خایف وهراسان گشته بودند که حرف مخالفت او در صفحهٔ خیال هیچکس
نقش نمی بست حمزه بیک بجانب شولستان که در زمان حکومت ولی سلطان بابو وطایفهٔ جامشلو تعلق داشت
رفت وباستظهار طایفهٔ افشار دست تصرف بآن حوالی دراز کرد ونخست قلعهٔ سفید را بدست آورده
بامت آقا نام معتمدی سپرد که اگر حادثهٔ ایشانرا پیش آید که بمامنی احتیاج داشته باشند خود را بآن قلعه
کشیده از حوادث روزگار صیانت نمایند بعد از استحکام قلعه در آنحدود روزی چند رحل اقامت انداخت
اما از طایفهٔ ذو القدر کسی بر سر او جمع نشد ومهمات ایشان بر وجهی که مطلوبشان بود تمشیت نپذیرفت یعقوبخان

از آمدن ایشان اطلاع یافته با جمعی از دولتخواهان خود بر سر آن جماعت ایلغار نمود آقایان افشار که علامات ادبار در ایشان
مشاهده میشد اراده بازگشتن کردند جمعی از ذوالقدران یعقوبخان با ایشان رسیده جنگ در پیوستند واکثر مردم
مقتول گشته قلیلی که نجات یافته بیزد آمده بیکتاش خان را از حقیقت حال آگاه کردند اندکی موجب خفت و بی اعتباری
او گشت القصه حمزه بیک و اسمعیل خلیفه ولد اسحاق خلیفه و رفقا که از قضیه افشاران و آمدن یعقوبخان خبر یافته
چون جمعیتی که مکنون خاطر ایشان بود بر سر ایشان نشده بود و قوت مقاومت یعقوب خان نداشتند قرار تحصین و
قلعه داری بخود داده چون بپای قلعه رسید ندامت آقای کوتوال که محل اعتماد حمزه بیک و رفقای او بود ایشانرا
بقلعه راه نداد بنابران از تحصن قلعه مایوس گشته چاره دیگر میجستند که یعقوبخان چون قضای مبرم و بلای
ناگهان رسیده زیاده دست و پائی نتوانستند زد و همگی گرفتار بند بلا گردیدند و یعقوبخان بیست و چهار نفر
از آقایان معتبر را مقید و محبوس بشیراز آورده سایر لشکریان خصوصا جماعت جامشلو متفرق و پراگنده
گشته حمزه بیک و رفقا که بدست مردمان یعقوبخان در آمده بود همه مقتول شدند و یعقوبخان هر یک از ضدان
واضداد خود را بنوعی که توانست بدست آورده مقتول ساخت و با هر کسی مظنه داشت از میان برداشته
در سفک دماء ایشان تاخیر جایز نمیداشت و خاطر از ممر ایشان جمع نموده بر کل ممالک فارس والی نافذ الحکم
فرمانروا گشت و امت آقا قلعه را بتصرف یعقوبخان و ذوالقدران گذاشته بعد ازان قضایا یعقوبخان همت
بر دفع بیکتاشخان تا قریب هفت هزار کس از امرا و اعیان و متجنده فارس جمع آورده بجانب یزد در حرکت
آمد یوسف خان ولد قلی بیک قورچی باشی که قبل از جلوس همایون حاکم ابرقوه بود و در ایام جلوس همایون
منصب قورچی باشیگری یافته در ثانی الحال بموافقت امرای عاصی در قلعه محبوس گشته بالتماس ولیخان
پدر بیکتاش خان از حبس نجات یافته در ایامی که موکب همایون در خراسان بود آمده بیزد با جمعی از ملازمان
قدیمی او و پدرش که در ابرقوه بودند بامداد بیکتاش خان قلعه ابرقوه را متصرف شده حاکم آن ولایت گشت
اما بزرگی و عظمت و اقتدار بیکتاش خان مرضی خاطرش نبود و باطنا صفائی با او نداشت اما بیکتاش خان
بجهت قرب قرابت و حقوق تربیت قلی بیک پدر او با او مدارائی میکرد و چون یعقوب خان به نزدیک
ابرقوه کس نزد او فرستاده اعلام نمود که چون از بیکتاشخان خلاف دولتخواهی بظهور میرسد همت بر دفع
او مقصور است طریق اخلاص آنست که تعصب او ویماق را منظور ندارند و بمعسکر اینجانب ملحق گردند که
انشاء الله تعالی چون دفع شر او نموده شود حکومت کرمان بآن عزیز تعلق خواهد یافت یوسف خان نوید التفات

کرمان یافته با قشون و لشکر خود به یعقوبخان ملحق گشته اطاعت و انقیاد نمود و یعقوبخان بمرافقت او که بزرگزاده
افشار بود مستظهر گشته با حشری انبوه و لشکری کوه شکوه روانهٔ یزد شد و در حینی که بکتاش خان قلعهٔ یزد را
محاصره نموده میانهٔ او و علیقلی بیک قورچی ترکش کوتوال قلعه نزاع بود بظاهر یزد رسید و بکتاش خان
چون از آمدن او خبر یافت بجهت آنکه اکثر قشون و لشکر او در آنوقت در کرمان بود و بر سر او حاضر نبودند مضطر
گشته با ریش سفیدان افشار قرعهٔ مشورت در میان انداختند نیکخواهان آن سلسله باو گفتند تا خان در یزد
توقف دارد مردم دور و نزدیک او را بعصیان و طغیان منسوب میسازند اولی آنست که ترک سکنی یزد کرده
روانهٔ کرمان گردد ع بشهر خود درون شهریار خود باشد و هرگاه که خان در کرمان بوده باشد بدخواهان را مجال تشنیع
نمی ماند و یعقوبخان جرأت آمدن کرمان نخواهد کرد مع هذا اگر یعقوب خان لشکر بکرمان کشد در آنجا بدفع او آسان
میتوان پرداخت بکتاش خان را غیرت دامنگیر گشته نخواست که پشت بخصم نماید و پیش الجمهور تهمت زدهٔ
گریزپا شد و میرمیران نیز چون بمعاونت او در آنوقت لوای شوکت و اقتدار برافراشته بود مانع رفتن او میشد
مجملا بتحریک بکتاشخان جهلا و مردم نادان باندک مردمی که با او بودند بمحاربهٔ یعقوبخان کمر بسته از شهر بیرون آمده
در برابر او صف سپاه آراست و از جانبین دست بآلت قتال برده جزایرچیان لشکر شیراز حملات متواتر نمودند
و دلیران لشکر افشار تاب صدمهٔ ایشان نیاورده تزلزل بحال سپاه یزد راه یافت بکتاش خان چون قلت
لشکر خود و کثرت اعدا را مشاهده نمود دانست که اگر بقاعده و آداب جنگ کند مقاومت با آن لشکر جرار نمیتواند
کرد بخاطر آورد که بطریقی که در محاربهٔ عباس سلطان عمل نموده بود بعمل آورده بهیئت اجتماعی یکبار فدائی
وار بر صف سپاه شیراز زند قول را بدین عزیمت بمعتمدان سپرده با خلاصهٔ شجعان لشکر خود از قول جدا شده
جلوریز بر سر ایشان تاخت و صف سپاه جزایرچیان او را ویران ساخته تزلزل در بنیان ثبات و قرار لشکر
شیراز انداخت و یعقوبخان سراسیمه گشته از صدمهٔ دلیرانه که از غازیان افشار بظهور آمد آثار ضعف و انکسار
در ناصیهٔ احوال لشکریان خود مشاهده نموده چنان مضطرب شده بود که از پای علم دور گشته هزیمت را
آماده شده بود محمد قلیخان ولد مرتضی قلیخان برناک از زمرهٔ امرای فارس بود او را ازین حرکت مانع آمده
بصبر و ثبات ترغیب مینمود اما بکتاش خان در اثنای کر و فر چون بقول یعقوبخان رسید جمعی از غازیان
افشار از کثرت اعدا اندیشه مند گشته دست از عنان تکاور آورده او را ازین جسارت و دلیری مانع آمدند
و در برابر قول لشکر متوقف شدند ذو القدران چون توقف ایشان را مشاهده نمودند اندک اطمینان یافته ثبات قدم

ورزیدند جمعی از افشاران ملازمان یوسف‌خان در عین ستیز و آویز بکتاش‌خان را در میان آن جماعت شناخته
به یعقوب‌خان خبر دادند که بکتاش‌خان در میان فوج قلیلی است که پیش جنگ اند یعقوب‌خان که او را در قول تصور
نموده کمال دغدغه داشت چون مطلع شد که از قول دور افتاده پیش آمد لشکر خود را ترغیب نمود که او را در میان
گرفته راه بیرون شد او را مسدود سازند لشکریان از اطراف و جوانب او در آمده او را در میان گرفتند
بکتاش‌خان چون حال بدان منوال مشاهده نموده خود را غرقهٔ دریای بلا دید از آن توقف ناهنجار پشیمان گشته
انگشت تفکر بدندان تحیر گزید و اگر بمحاربه مشغول میشد احتمال گرفتاری داشت بالضرورة عنان از معرکه پیچیده خواست
که بقول ملحق گردد فرصت نیافت و چون مبارزان صف‌شکن صفوف مخالفانرا از هم شکافته راه شهر پیش گرفت
و مردم قول نیز از هزیمت او آگاه گشته راه فرار پیمودند و چون بشهر داخل شده دروازهای شهر را بمردم اعتمادی
سپرده نزد میر میران رفت که در رفتن کرمان و توقف نمودن یزد و قلعه‌داری کردن با او مشورت نماید
جمعی از نیکخواهان او که بشهر آمدند او را ازین آمدن نکوهش نموده گفتند که از همانجا راه کرمان پیش میبایست
گرفت و الحق مقتضی عقل این بود حالا نیز مجال توقف نیست و تا صبح ده فرسخ میتوان رفت همین لحظه روانه
می باید شد بکتاش‌خانرا غیرت دامنگیر گشته صبیهٔ میر میرانرا که حرم محترم و محبوبهٔ او بود نمیتوانست که در یزد گذاشته
خود بیرون رود و همراه بردن دشوار بود که مفاسد داشت چه محتمل بود که یعقوب‌خان جمعی کثیر بسر راه کرمان
فرستاده باشد و بمردم خود نیز بدمظنه شده اعتماد نمیکرد اما یعقوب‌خان و لشکر ذو القدر بعد از مشاهدهٔ آثار
مغلوبیت غالب آمده بظفر و نصرت اختصاص یافتند و چون روز بیگاه شده بود تعاقب هزیمتیان نکردند
و داخل سواد شهر نتوانستند شد در همانجا فرود آمدند در همان شب مشخص شد که بکتاش‌خان بشهر رفته
یعقوب‌خان خواست که او را بلطایف الحیل بدست آورد و اندیشهٔ آن داشت که مبادا صبیهٔ میر میرانرا که
زوجهٔ اوست برداشته در همین شب روانه کرمان گردد همان لحظه دو سه کس از ریش‌سفیدان خود را برسم
رسالت نزد میر میران بشهر فرستاد و خلاصهٔ پیغام آنکه بکتاش‌خان مخالف دولت و دوستان شاه
عالم‌پناه است او بشما سپرده‌ایم اگر بطرفی رود آنجناب در خدمت اشرف مواخذه خواهد بود و در ضمن پیغام
اندک تهدیدی کرده میر میران که سید عالی‌شان بزرگ‌منش با احترام بود و در هیچ زمان احدی از امرا و اعیان
بسوی ادب بجانب او نگاه نکرده بود و چون میدانست که یعقوب‌خان مرد جاهل [illegible] مغرور است و تحمل که
با او نیز در مقام خفت در آید از تهدید او اندیشه نموده در حضور بکتاش‌خان بفرستادها گفت که اینک نزد من

آمده بجائی نمیرود انشاء الله تعالی آنچه خیر و صلاح بوده باشد بعمل خواهد آمد و بملاحظه آنکه مبادا بیکتاش خان بطرفی
بیرون رود و او مواخذه باشد جمعی را تعیین نمود که از و غافل نباشند و اگر بیرون رود مانع آیند و بدین اکتفا
نکرده بدروازه فرستاد جمعی از مردم یعقوبخان بشهر آورده در در خانه او باز داشت بیکتاش خان که شیوهٔ
بیوفائی میر میران ملاحظه نمود از مرافقت و معاضدت او مایوس گشته دانست که استحکام بروج و بارهٔ
قلعه داری ممکن و مقدور نیست و مع هذا بمردم خود نیز بدمظنه شده بود و اعتماد نمیکرد و در تشنگی اضطراب
افتاده نمیدانست که چه کند نه رای بودن داشت و نه پای رفتن و مردم میر میران پس و پیش او را گرفته
در بیرون و اندرون از و غافل نبودند چون پیمانهٔ حیاتش پر شده بود و اجل دامن گیر او گشته نگذاشت
که بهیچ طرف حرکت نماید در آن شب دیجور که مردم او هر کس بخود درمانده بودند او در کمال اضطراب لحظه
باندرون میرفت و بیرون می آمد و هر دم خیالی و اندیشهٔ دیگر میکرد درین آمد و رفت مشاهده نمود که چند
نفر از مردم بیگانه یراق بسته در خانه را گرفتند دانست که مردم یعقوب خان اند و باشارهٔ میر میران آمده اند
پس دست بشمشیر یازیده بجانب ایشان توجه نمود درین اثنا غلولهٔ تفنگی بدست او خورده دستش از کار باز ماند
مشخص نشد که کسی دانسته تفنگ بر و انداخت یا یکی از خدمتکاران او که تفنگ در دست داشت و در آن وقت
حاضر بود از شرارهٔ قضا آتش گرفته خرمن حیات او را سوخت القصه الجماعت او را زخمدار یافته خود را
باو رسانیده او را گرفتند بیکتاش از غیرتی که داشت نخواست که او را دست بسته برابر یعقوبخان ببرند
الجماعت را از طایفهٔ افشار خوفناک گردانیده بقتل خود رهنمائی کرد و ایشان فی الفور بقتل پرداخته خاطر
از مهم او فارغ ساختند و نصف شب بود که این واقعه روی نموده مژدهٔ قتل او به یعقوبخان رسید
و او را مسرت بی اندازه روی نمود و کلاه گوشهٔ عظمت و اقتدارش باوج چرخ برین رسید و سر بیکتاشی را
بدرگاه والا فرستاده حقایق حالات را عرضه داشت نمود و ملازمان و اتباع بیکتاش خان بحفظ حال
خود پرداخته در جایهای محکم مختفی گشتند هنوز طلیعهٔ صبح صادق ندمیده بود که لشکر ذوالقدر بشهر ریخته
دست بغارت و تاراج خانهای افشاران دراز کردند و مردم بی سر و پا که موافق از مخالف و دوست
از دشمن نمیشناختند بهر جا دست می یافتند بجاروب نهب و غارت میرفتند مجملا دران قضیه انواع تعب
و تشویش باهل یزد رسیده دو سه روز این شورش و غوغا در کار بود و خانهٔ بسیاری از اهالی یزد معرض
نهب و تاراج گشته پسر میر میران خلیل الله که همیشه با پدر نقیض و با بیکتاشخان مخالف بود میانهٔ او و یعقوبخان

مراسلات واقع میشد درانوقت نزد یعقوب خان آمده معزز و محترم بود اما میر میران و سایر اولادش را یعقوبخان
بموافقت بیکتاشخان بمخالفت و عصیان متهم داشته زیاده احترامی نکرد بلکه در مقام استخفاف درآمده
جمعی را که بجهت ضبط خزاین و اموال بیکتاش خان تعیین کرده بود محافظت خانه او نیز میکردند نمایش
چون از بنات مکرمه شاه جنت مکان و سلسله علیه صفویه یکدو نفر در منزل او بود قزلباش بقدر ملاحظه
نموده زیاده بی اندامی نکردند و دست درازی بخانهای میر میران کمتر واقع شد اما خفت و خواری بسیار
باو رسید و یعقوبخان توقعات ازو کرده مبلغهای کلی برسم پیشکش و ترجمان باز یافت نموده راقم حروف
حقیقت واقعه مذکور را از جناب آصف صفات حاتم بیک که در میان آن قضیه بود استماع نموده و بنوعی
که ازو شنیده بود و مردم ثقه تصدیق نموده اند از اطناب نیندیشید و خصوصیات آن قضیه را بی زیاده
و نقصان در قید تحریر درآورد القصه یعقوبخان چند روز در دار العباده یزد و باغات و بساتین آن بلده
جنت آیین بعیش و خرمی گذرانیده شاه خلیل الله ضیافتهای ملوکانه میکرد یعقوب خانرا که امساک بر طبیعت او
غالب بود چون خزاین و اسباب بیکتاشخان که در عرض بیست سال جمع آمده بود در تصرف خود دید
شیفته آنها گشته از طریق اخلاص و بندگی منحرف شده رقم اختصاص بر آنها کشید و نفایس اموال را جهت
خود جدا کرده قلیلی از آنها را بپایه سریر اعلی فرستاد و اگر دیده اخلاص بین میداشت بظهور این خدمتکاری
افتخار نموده خزاین عالم را با آن برابر نمیکرد و خود را آلوده درهم و دیناری از مال او نمیساخت چه هرگاه
بدین شیوه سلوک مینمود همت بحر خاصیت خسروانه کل ما یعرف بیکتاش خان را مع شیء زاید باو انعام
میفرمودند و این ادنی مراتب سعادت گزینان عالم اخلاصست چون او بهره از آن نداشت بزخارف
دنیوی ملتفت گشته اسباب عظمت و بزرگی خود را بهمه جهت آماده یافته بنوعی مست باده غفلت و پندار گشته
بود که چشمش از قبایح اعمال پوشیده گشت از نشا نخوت و غرور بدمستی آغاز کرده بخودسری بارتکاب
بعضی امور جرات نمود از جمله یوسف خانرا برای اصلاح خود بحکومت کرمان فرستاده بشرط و پیمان ازو
گرفت که از صوابدید او تجاوز نکرده در کل مواد تابع امر و نهی او باشد و ابرقوه را به بدرخان برادرزاده خود
داد و از سعادت خدمت اشرف دوری گزیده بخیال استقلال بدار الملک شیراز توجه نموده از جهالت
و خودرائی آیین سلاطین پیش گرفت و صبیه میر میرانرا که زوجه بیکتاشخان بود بعقد و ازدواج خود وعده داده
بعنف و تعدی همراه بشیراز برده بعد از انقضای عدت بحباله خود درآورد و تغیر و تبدیل در الکای امرا نموده

کل مملکت فارس را طلق خود پنداشته املاک جمعی ذوالقدر را که مقتول ساخته بود جهت خود سونک نموده
بحیطهٔ ضبط در آورده دماغش بغایت مختبط و پریشان گشته جاه و جلال او بسرحدی رسید که جهت والی
لار خلعت فرستاد چون عالمیان شفقت شاهی دربارهٔ یعقوبخان بدرجهٔ کمال مشاهده مینمودند بزرگی اورا
پذیرفته از فرمان او تجاوز نمیکردند و والی لار بطریق چاکران استقبال نموده خلعت اورا پوشید مجملا یعقوبخان
چندگاه در شیراز کامیاب دولت بود و بعیش و خرمی روزگار خود میگذرانید تا آنکه چشم زخم روزگار باو رسید
و اعمال شنیعه و سوء ادب او را بکفران نعمت متهم ساخته بشامت آن گرفتار گردید خاتمهٔ احوال او در
در قضایای سال آینده بتوفیق الله رقمزدهٔ کلک بیان خواهد گشت

ذکر توجه موکب همایون شاهی ظل اللهی بجانب خطهٔ بهشت نشان اصفهان و شیراز و بیان حالات و فتوحاتی که در آن سفر خیر اثر روی داد

قبل ازین دیباچهٔ سخن سرای بدستیاری کلک قصه پرداز بدینگونه آرایش یافت که چون اخبار اختلال احوال
ولایت یزد و کرمان و عصیان و طغیان بکتاشخان بمسامع جاه و جلال رسیده توجه موکب همایون بآن طرف
جزم فرموده بهمراهی قاید اقبال از مقر سلطنت در حرکت آمده متوجه دار السلطنت اصفهان گشتند درین
سفر خیر اثر نواب سکندرشانرا تکلیف مرافقت فرمودند و آنحضرت رضاجوی خاطر انور گشته باتفاق یکدیگر
ع قران کرده با هم مه و آفتاب ؛ روی توجه بآن طرف آوردند یولی بیک غلام خاصهٔ شریفه که حاکم اصفهان
بود و آن ولایت را پر آشوب دیده او را نیز قلعهٔ طبرک را تعمیر نموده بروج و باره را استحکام داده آذوقه و یراق
و ما یحتاج قلعه داری را مرتب داشت و از غایت شقاوت و بی عقلی و غلوی خوش آمدگویان خود را
مالک ملک اصفهان جنت نشان دانسته حرف استقلال بر صفحهٔ خاطر مینگاشت و قشون و لشکر آراسته
جهت خود مرتب داشته لوای اقتدار برافراشته بود و چون رایات نصرت آیات در خطهٔ کاشان نزول
فرموده در آنجا خبر محاربهٔ یعقوب خان و کشته شدن بکتاشخان چنانچه تحریر پیوست رسیده موجب
ابتهاج ضمیر اشرف گشته جهت یعقوبخان خلعت فاخره بجایزه و جلدو فرستاده او را استحسان فرمودند
و کس باصفهان فرستاده به یولی بیک پیغام کردند که مهمان پذیر باش که اینک بمهمانی تو می آئیم و بارسال
استمالت نامها و خلع پی درپی خاطر او را اطمینان بخشیده روانهٔ آنصوب شدند یولی بیک چون از کشته شدن
بکتاشخان و توجه موکب نصرت نشان خبر یافت چاره بجز اطاعت و انقیاد ندیده قلعه را بمعتمدان سپرده
خود جریده و خود سپای باستقبال همایون آمده در ما بین کاشان و اصفهان بشرف بساطبوسی دریافته

مورد تفقدهای بی اندازه گشت وهمانروز رخصت یافته جهت سرانجام ضروریات سرکار خاصهٔ شریفه ویرای
معانی باصفهان بازگشت و رایات نصرت آیات در ساعت سعد باصفهان رسیده اهالی آن ملک بلوازم
استقبال پرداختند واز دولت آباد که سه فرسنگی شهر است تا دولتخانهٔ مبارک نقش جهان پای انداز انداخته
در چند جا طبقهای زر نثار موکب همایون مینمودند و بندگان حضرت اعلی در کمال مسرت و شادمانی داخل شهر شده
در دولتخانه نزول اجلال فرمودند و آن مقام مبارک از فر ورود مقدم همایون رشک جنان گردید ابواب
عیش و شادمانی بر چهرهٔ آمال و امانی منتسبان دولت قاهره مفتوح گشت ویولی بیک بمراسم خدمات قیام
مینمود اما قلعهٔ طبرک را استحکام داده بمعتمدان خود سپرده بود و احدی را راه بقلعه نمیداد و اینمعنی از وکه داغ
بندگی این دولت بر جبین داشت پسندیده نمینمود و حضرت اعلی ازین مقوله حرفی باو اظهار نمیکردند و
هر روز لطفی مجدد درباره او بمنصهٔ ظهور میرسید تا آنکه حسب الاشارهٔ همایون در منزل خود بترتیب اسباب
سور و جشن پرداخته مایحتاج آن مجلس عالی بر وجه لایق سرانجام نمود و بندگان حضرت اعلی با مخصوصان
و مقربان بساط اقدس اعلی و مجلسیان بزم مقدس جرعهای شادمانی از دست ساقیان زهره جبین در کام
آرزو میریختند یولی بیک بمقتضای الخائن خایف الطاف گوناگون شاهی را حمل بر خدعه و فریب تصور
نموده خالی از توهم نبود در انمجلس واهمهٔ عظیم باو راه یافته در همان دو سه روز با جمعی از معتمدان خود بقلعه
گریخت و توپ و تفنگ ببرج و باره در آورده شروع در قلعه داری کرد و این حرکت ناهنجار که از کمال
سفاهت و بیعقلی تواند بود موجب استعجاب همگنان گردیده بندگان حضرت اعلی شاهی ظل اللهی از روی
تلطف و بنده پروری جمعی از اعزه خصوصا سید بیک کمونه را که از امرای شاه جنت مکان است نزد او
بقلعه فرستادند که از سبب توهم او پرسیده بنصایح از کفران نعمت تحذیر و تخویف نمایند یولی بیک
پنبهٔ غفلت و نادانی در گوش نهاده آن نصایح دلپذیر را بسمع رضا نشنود و فرستادها را در قلعه توقیف
نموده بمعتمدان سپرد و چون آوازهٔ مخالفت مثل او غلامی نادان در شهر صفاهان که محل نزول شهریار
جهان باشد موجب نقص دولت و منتج مفاسد عظیمه بود و بساط محاربه او درنوردیدن و تغافل پادشاهانه
شعار خود ساختن و خاطر او را بشفقت و عفو و اغماض اطمینان بخشیدن بصلاح دولت اقرب مینمود ذوالفقارخان
قرامانلو که موتمن الدوله و مقرب الحضرت بود و با یولی بیک از زمان شاهزاده مغفور سلطان حمزه میرزا
صداقت و دوستیها میورزید از خدمت اشرف متقبل شده که بقلعه رفته او را نصیحت نموده بیرون آورد

ملتمس او درجه قبول یافته فرهاد خان با چند نفر از ملازمان و اهل خدمت بقلعه رفتند یولی بیک روز اول با فرهاد خان اختلاط
یارانه کرده و تواضعات رسمی بجا آورده اما روز دیگر بافساد جمعی مفسدان فتنه انگیز که با او بودند فرهاد خان را در قلعه
نگاه داشت و از شمشیر و آلت یارچه آنچه او و ملازمان خود داشتند از میان کشوده ملازمان او را بمردم هوشیار سپرده
چند روز در قلعه میان ایشان ملاقات نشد چون خبر گرفتاری فرهاد خان به بندگان حضرت اعلی رسید ازین جسارت
و بی ادبی نایره حمیت شاهانه التهاب یافته حکم شد که قورچیان عظام و ملازمان کرام درگاه و اکابر و اعیان صفاهان
شاهی سیون نموده اطراف و جوانب قلعه را مرکزوار در میان گرفته بترتیب اسباب قلعه گیری به پردازند و فرمان
بران اذعان فرمان پادشاهی نموده در اطراف و جوانب قلعه محیط گشتند و چند روز بین الجانبین ابواب
محاربه مفتوح بود و یولی بیک بعد از خراب البصره از غایت بی فکری بفکر کار خود افتاده دانست که شیوه ناصواب
مخالفت باعث کفران نعمت و موجب خذلان دنیا و آخرت است در قلعه با فرهاد خان ملاقات نموده گفت
که اگر بندگان حضرت اعلی رقم عفو بر زلات این غلام کشیده حکومت اصفهان بمن بدستور تفویض نماید ترک
قلعه داری نموده بیرون می آیم فرهاد خان بنابر مصلحت قبول انجاح ملتمسات او کرده بخدمت اشرف عرض نمود
بندگان حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بصوابدید فرهاد خان عمل نموده مدعیات یولی بیک و تعهدات فرهاد خان را بانجاح
مقرون گردانیده خلع فاخره فرستادند و خاطر او را بمواعید گوناگون پادشاهانه اطمینان بخشیدند و
یولی بیک بتعهدات فرهاد خان اعتماد نموده از قلعه بیرون آورده شرف ملازمت دریافت بندگان حضرت اعلی
بحسب ظاهر توجهات فرموده اعزاز و اکرام بسیار نمودند اما باطن خاطر مبارک ازین حرکت ناهنجار او غبار
آلوده بود و چگونه نباشد که با ولی نعمت عصیان ورزیدن و بدینگونه امور جسارت کردن و امید فلاح و نجات
داشتن زهی سفاهت و بی عقلی شعر با ولی نعمت از برون آئی * گر سپهری که سرنگون آئی * عاقبت این معنی مصدق
حال او افتاد و بالجمله چند روز یولی بیک که هوای حکومت اصفهان در سر داشت رفع غبار خاطر اشرف را در بیرون
قلعه تصور نموده قلعه را سپرد و بعد از آنکه قلعه بتصرف در آمد اهالی اصفهان که در ایام قلعه داری او دولتخواهی
حضرت اعلی اظهار نموده با او بی اندامیها کرده بودند حکومت او را کاره بوده بگفت و گو در آمدند و یولی بیک
ناکام قطع نظر از حکومت اصفهان کرده بحیات راضی گشت و بفرهاد خان متوسل بوده کار خود را باو حواله نمود
و فرهاد خان با او سلوک آدمیانه کرده بین الجانبین الفت تمام بود تا آنکه نتیجه کفران نعمت شامل حالش گشته عنقریب
رشته حیاتش بتیغ قهر منقطع گردید ذکر وقایع سال میمنت مآل پارس ئیل ترکی مطابق تسع و تسعین و تسعمائه هجری

ذکر سال چهارم جلوس مبارک شاهی ظل اللهی است چون شدت زمستان و سرما رو بانحطاط آورده خسرو بهار گلزار جهان را
بقدوم مسرت لزوم زیب و زینت داده نسیم بهاری طراوت افزای عالم جوانی گردید باز فراش عهد فروردین
بست ایوان دهر را آئین گشت چون خسرو سحرگاهی مسندآرای کشور شاهی در فضای جهان به پیروزی
گسترانید فرش نوروزی یعنی خسرو ثوابت سیار از خلوتسرای حوت بیرون خرامیده بتختگاه حمل برآمد بندگان حضرت
شاهی ظل اللهی در دار السلطنت اصفهان کامیاب عیش و عشرت بوده روزگار خجسته آثار بخرمی و شادکامی میگذرانیدند
از سوانح این سال فرستادن یادگار علی سلطان طالش است برسم رسالت بجانب هندوستان بر عالمیان
این معنی کالشمس الشارق من السما ظاهر و هویداست که از آغاز طلوع نیر عالم افروز این دولت روزافزون
محمد بابر پادشاه ابن عمر شیخ میرزا ابن سلطان ابوسعید گورکان از سپاه صولت اوزبک و استیلای محمد خان
شیبانی در ملک ماوراء النهر و اخسی و اندجان و بلاد فرغانه که مرکز دولتش بود مجال اقامت نیافته بعد از محاربات
قوی در حدود کابل و حصار شادمان بی سر و سامان میگشت چنانچه در واقعه احوال خاقان سلیمان نشان اشارتی
بدان رفته که بملازمان درگاه شاهی از روی اخلاص و هواداری پیش آمده سلطان اویس میرزا عمزاده
خود را که حاکم بدخشان بود و بمیرزا خان اشتهار داشت بخدمت اشرف فرستاده در استرداد ملک موروثی
از آن حضرت استمداد نمود خاقان سلیمان نشان گروهی از لشکر قزلباش را بمعاونت او نامزد فرمودند بابر
پادشاه باستظهار آن سپاه ماوراء النهر را بحیطه تسخیر کشیده در خطه سمرقند پای بر مسند جهانبانی نهاد
و چند سال که در میانه او و خانان اوزبک در ماوراء النهر و ترکستان و حصار شادمان محاربات روی میداد
همیشه بحمایت خاقان سلیمان نشان غالب میگشت و بین الجانبین دقایق دوستی مرعی و مسلوک بود تا در مرتبه
اخیر که سپاه اوزبک هجوم آورده در حدود بخارا با عبید الله خان و طایفه سلطانان اوزبک مصاف داده شکست
یافت دیگرباره کسان خود را بدرگاه عالم پناه فرستاده استمداد نمود و در این مرتبه خاقان سلیمان نشان امیر نجم الثانی را
که رکن السلطنت بود با اتفاق امرای خراسان بکومک فرستادند و حسب الاتفاق در پای قلعه غجدوان با خاقان
اوزبک محاربه واقع شده کاری از پیش نرفت روی همت بتسخیر ممالک هندوستان آورده کامیاب دولت
و فرمانروائی گشت و بعد از آنکه بابر پادشاه تخت سلطنت را وداع نموده دلبند ارشدش محمد همایون پادشاه قایم
مقام پدر عالی گهر گردیده او را در وسعت آباد هندوستان فتوحات عظیمه روداده چندین سال بدولت
و اقبال گذرانیده بود از تقدیرات الهی و صولت سپاه افغان و دست برد شیرخان احوال او اختلال پذیرفته چمن دولتش

روی به پژمردگی نهاده در ممالک هندوستان مجال اقامتش نماند و آن مملکت را شیرخان گذاشته شکسته و پریشان
و بی سر و سامان روی بطرف ته و سند و قندهار آورده آنجا نیز از عدم موافقت بخت مجال توقف نیافته
روی امید بدرگاه جنت مکان علیین آشیان آورد و از شاه جنت مکان چنانچه در کتب تواریخ خصوصاً در
تاریخ اکبری مسطور است در امداد و اعانت او دقیقه فروگذاشت نشده او را بآیین شاهانه روانه فرمودند و
به نیروی اقبال شاهی تدارک احوال او شد و از جانب آنحضرت تا حین حیات طریقهٔ محبت و وداد مسلوک بود
بعد از ارتحال آن پادشاه نیکو اعتقاد فرزند ارجمندش جلال الدین محمد اکبر پادشاه پای بر مسند سروری نهاده
شاه جنت مکان سید بیک ولد رکن السلطنت معصوم بیک صفوی را با تحف لایقه به تهنیت جلوس او و پرسش
واقعهٔ والد بزرگوارش فرستاده انواع مهربانی بظهور آوردند و بعد از آنکه مشارالیه در سلطنت و فرماندهی
هندوستان مطلق العنان گردید سلسلهٔ ابواب آشنائی شده فیمابین مراسله و آمد شد انقطاع یافت چنانچه
بعد از سنوح واقعهٔ هایلهٔ شاه جنت مکان که انواع قضایا در ممالک ایران روی نمود اصلا لوازم الفت و آشنائی
و پرسشهای دوستانه که در هنگام شدت از دوستان خوشنماست بعمل نیامد و مدتهای بین الجانبین طریق
آمد شد مسدود شد تا آنکه حضرت اعلی شاهی ظل اللهی درین که اوان جلوس سعادت مانوس همایون بر اورنگ
عالم آرائی بود با پادشاه عالیجاه مشارالیه بادی آشنائی و الفت گشته ارادهٔ احیای خصوصیت قدیم فرمودند
والحق که سلسلهٔ محبت و دوستی را که در زمان آبا و اجداد انتظام و ارتباط پذیرفته چگونه طبع حقیقت سرشت
بهدم بنیان رضا دهد و خاطر دوستی دوست از آن اغماض نماید بالجمله رای جهان آرای بدان متعلق گشت
که یکی از اعیان طبقهٔ قزلباش را برسم رسالت بخدمت آنحضرت فرستند قرعهٔ اختیار بنام یادگار سلطان
طالش که مرد صوفی نهاد صافی اعتقاد و طرز دان چرب زبان بود افتاد و از دار السلطنت اصفهان او را با تحف
لایقه و نامهٔ محبت اسلوب ارسال داشتند و در آن نامهٔ نامی اشعاری بگلهٔ دوستانه از مغایرت و بیگانگی
ایشان فرموده محیی عهود و مواثیق قدیمه و محرک سلسلهٔ وداد گشته اظهار فرمودند که چون بر حسب اقتضای
قضا عبدالله خان و جنود اوزبکیه بر خراسان مستولی گشته همگی همت بدفع پادشاه اوزبک و استخلاص ممالک
موروث خراسان مصروف است اگر امداد ظاهری متعذر باشد همت و توجه باطنی دریغ ندارند که
هرچه کند همت مردان کند. شرح آمدن او بعد از هفت سال از هندوستان در محل خود سمت گذارش
خواهد یافت دیگری از سوانح این سال آنکه میرزا لطف الله شیرازی که وزیر و اعتماد الدوله بود مورد الطاف

شاهی گشته ایالت با وزارت جمع کرد و بخلعت خاص از تاج و کمر مرصع و اسب با زین لجام مرصع و چهار قب طلادوز
و علم و نقاره که مخصوص امرای نامدار است سرافراز گردیده پایهٔ قدر و منزلتش بایوان کیوان رسید دیگر
از وقایع آنست که میر میران بجهت سوی اعمال و موافقت بکتاش خان منظور نظر عاطفت نگشت و زیاده ترقی
نیافت اما شاه خلیل الله ولد او که با یعقوبخان متفق و شاهی سیون بود مورد شفقتهای گوناگون گشته
و مهمات یزد باو شفقت شد در خلال این احوال خانش بیگم صبیهٔ محترمهٔ شاه جنت مکان که در حبالهٔ شاه نعمة الله
ولد میر میران بود باجل طبیعی در اصفهان درگذشت حضرت اعلی بتعزیهٔ او تشریف قدوم ارزانی داشتند دیگری
از قضایا آنکه محمد شریف خان و برادر اسمعیل قلیخان با چند نفر از فتنه انگیزان که فرار نموده بگیلان رفته بودند
بندگان حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بودن شاهزادگان کامکار را در قلعه ورامین صلاح دولت ندانسته
ایشانرا باصفهان آوردند و در قلعهٔ طبرک نگاه داشتند و کوتوالی القلعه و محافظت آن شاهزادها را باحمد بیک
کرامیا رجوع فرمودند ذکر توجه همایون بدار الملک پارس و لشکر فرستادن بکرمان بعد از انتظام مهام ولایات
و معاودت نمودن بمقر سلطنت سعادت چون یعقوبخان بنوعی که سابقا تحریر پیوست از یزد متوجه شیراز شده
از بادهٔ غفلت و غرور بدمست و بی شعور گردید بعضی دیوانه حیران قزلباش که از سوی اعمال خود واقف
و بجهات مختلفه از بندگان حضرت اعلی خایف بودند مثل بوداق قراگوزلو خنوسلو و مختار سلطان تکلو و ترابیک
ولد دلو اختیار ترکمان و ابو الفتح شاملو ولد فولاد بیک امیر آخور از اردو فرار نموده بشیراز نزد او رفتند
یعقوب خان اصلا مقید برضای ولی نعمت نشده مقدم ایشانرا گرامی داشته و با ایشان خصوصیت و
مصاحبت آغاز نهاد و ایشان در طغیان نشاء بادهٔ خوشآمدهای بلند در کار او کرده محرک ازدیاد بیهوشی
و بدمستی او گشتند و بجهت بازخواست خزاین و اموال بکتاش خان او را از ملازمت عتبهٔ اقبال شاهی خایف
و اندیشه ناک گردانیدند و این معنی موجب مزید علت گشته یکبارگی سر بعصیان و طغیان برآورد و امرای
فارس را بمتابعت خود دلالت نموده هرکس اطاعت او نمینمود تغیر داده برای خود امرا تعیین مینمود
بندگان حضرت اعلی مکرر را منشور نصایح و ارقام شفقت آمیز فرستاده جهت دفع شناعت و بدنامی
او را بآمدن اردوی معلی و شرف ملازمت اشرف تکلیف کردند مفید نیفتاد و چون والده اش از جواری
حضرت شاه جنت مکان بود که با ابراهیم خان پدر او بخشیده بودند از علت سودا و طغیان مالیخولیا در مجمع
امرا میگفت که مادرم چون از حرم علیه بیرون آمد حامله بود و من پسر شاه جنت مکانم و از ممالک ایران بدین سبب

ملک فارس بمن میرسد و ازینگونه هذیانات مزخرف بر زبان می آورد و خوش آمدگویان تصدیق مینمودند القصه
تخلف از فرمان پادشاهی کرده گاهی خیال مقابله با عساکر اقبال شاهی مینمود و گاهی در استحکام قلعه کوشیده
اندیشه تحصن و قلعه داری میکرد و طایفه ذوالقدر و امرای فارس را چنان ضبط نموده هراس در دل ایشان
انداخته بود که حرف مخالفت او در صفحه خیال هیچکدام نقش نمی بست با آنکه بعضی امرا آثار عصیان از اطوار او
مشاهده نموده در ییلاق کوشک زرد از دوی او جدا شده بملازمت اشرف آمدند و حقایق احوال معروض داشته
نهضت موکب همایون را بجانب فارس لازم شمردند لهذا توجه رایات ظفر آیات بدان طرف جزم گردیده در ساعت
سعد بدان صوب در حرکت آمد یعقوبخان آوازه ورود موکب همایون شنیده و بی اتفاقی امرا دیده احمال و اثقال
خود را بقلعه اصطخر فرستاده با چندی از مردم اعتمادی بجانب قلعه رفته متحصن گردید اعیان ذوالقدر فوج فوج
باستقبال آمده مورد عنایت شاهی گشتند املش خان مهردار با یوزباشیان و قورچیان عظام ذوالقدر فارس را
بمحاصره قلعه مامور فرمودند موکب همایون بجهت حرارت هوا چندگاه در ییلاق مذکور گذرانیده عزیمت شهر
شیراز فرمودند و آن بلده فاخره را که تختگاه جمشید و سلیمان و ممدوح جمهور سخنوران جهانست و از قدوم
همایون زینت بخش روضه جنان گردانیدند و میرزا لطف الله وزیر چون شیرازی الاصل بود با دای لوازم
خدمت پرداخت تمامت اهالی و اعیان ولایت فارس بپایه سریر اعلی آمده بوسیله او سجده تحیت و اخلاص
بجای آورده پیشکشهای لایق گذرانیدند ابراهیم خان والی لار تحف و هدایا فرستاده اظهار یکرنگی و اخلاص
نمود ایالت ولایت شیراز و امیر الامرای فارس به بنیاد خان که در سلک یوزباشیان ذوالقدر انتظام
داشت نامزد شد و حضرت اعلی بفیروزی و اقبال در متنزهات آن بلده فردوس نما که آب خضر می بخشد زلالش
بسیر و سواری مشغولی میفرمودند در خلال این حال از اصابت عین الکمال چشم زخمی بذات فرخنده صفات
اشرف رسیده در هنگام سواری و اسب تاختن از اسب افتاده پای مبارک گردیده جراحان بمعالجه
پرداخته قریب یکماه صاحب فراش بودند بعد از آنکه کوفت زایل شده بصحت مبدل گردید خبر یاغیگری
و عصیان یوسف خان افشار رسید که جماعه قورچیان و ملازمان درگاه را که جهت خدمات دیوانی در کرمان
بودند بیرون کرده قلعه را مستحکم گردانیده دم از موافقت و هواخواهی یعقوبخان میزند بندگان حضرت اعلی
فرهاد خان را جهت دفع فتنه او روانه کرمان فرمودند چون لشکر کرمان اکثر ملازمان قدیم ولیخان و بکتاش خان
بودند بنابر صلاح وقت ولیخان را که مرد نیکخواه و صلاح اندیش و همیشه منکر اعمال پسرش بود بایالت بعضی از الکات

سرافراز ساخته بعضی دیگر را با اسمعیل خان افشار داده هر دو را همراه فرهاد خان فرستادند و ولی بیک غلام در بین سفر
بر رفاقت فرهاد خان نامزد شد از سوانح عبرت افزا که در شیراز بظهور آمد کشته شدن شاه قلیخان افشار است بدست
حسن خان ولد عبد اللطیف بیک که هر دو از احفاد افشار منصور اند و در صحیفه اول این دفتر رقم پذیر کلک تحریر شده
که در ایام شورش و انقلاب طوایف قزلباش که در هر سری سودای پدید آمده بود در جانب کوه گیلویه بعد از قرار
ظهور قلندر و فوت سکندر خان حاکمی که از جانب دیوان منصوب باشد نبود شاه قلی بیک پسر کوچک خلیلخان
بخود سر نام خانی بر خود نهاده خود را حاکم کوه گیلویه نامیده با حسن بیک ولد عبد اللطیف بیک مزبور خود را در این امر
از [illegible] شایسته‌تر دیده باد مخالفت در دماغ او پیچیده با او مخاصمت آغاز نهاد و جمعی از طوایف افشار و الوار را بر خود
جمع کرده مدعی حکومت شد و هر یک بقدر قدرت و توان متصرف بعضی محال گشته تا حین ورود موکب جهانگشای
همایون موکب اعلی با یکدیگر بمدارا و احتیاط می‌بودند تا آنکه درین هنگام هر دو بپایه سریر خلافت مصیر آمده بسعادت
ملازمت فایز گشتند و هر یک استدعای انفراد ایالت آن ولایت داشتند اگرچه بندگان حضرت اعلی با عموم
این طبقه که بخودسری عادت کرده این شیوه جبلی ایشان شده بود توجهی نمی‌نمودند بدین جهت هیچکدام قابل تربیت
نبودند اما چون پسری خلیلخان و بزرگ منشی دماغ شاه قلیخان را آشفته‌تر داشت و مطلقا با شیوه چاکری و فرمان
برداری آشنا نبود و حسن خان بقدر مراتب نوکری طی کرده از و ساده دل‌تر می‌نمود توجه و التفات از جانب
اشرف او بیشتر یافت با استظهار لطف همایون در مقام دفع شاه قلیخان در آمده علی حین الغفله با جمعی بر سر او
رفته پیکر حیاتش بتیغ تیز ریزه ریزه گردانید و مورد عنایت و التفات گشته بایالت کوه گیلویه رقم اختصاص
کشید دیگر از حوادث کشته شدن حسین علی سلطان چگنی ولد بوداقخانست که در خدمت اشرف از جمله مقربان و مخصوصان
بزم اقدس بود و سبب ظاهری که معلوم همگنان گردید آن بود که او مرد محیل فتنه اندوزی بود که زبانش با دل موافقت
نداشت و چنین کسی شایسته قرب و منزلت پادشاهان نیست دیگر آنکه از بوداقخان و اولاد او چنانچه سبق ذکر یافت
در خراسان حرکت ناهنجاری صدور یافت که شاهزاده سلطان حسین را برداشته فرار نموده بقلعه خبوشان
برده مدتی سالک طریق خلاف بودند او نیز بدین جهت محل اعتماد نبود غایتش چون با کمال ندامت و خجلت زردرویی
ارادت بپایه سریر والا آورده شاهزاده بدست آمد و پدرش با جمعی کثیر از ایل و عشیرت و اولاد و اقربا که در
خراسان بودند بعراق آمدند و خاطر از فتنه ایشان جمع نگردیده بود و از و نیز در تمادی ایام تقرب امین نبود
مع هذا انتساب بخدمتکاران بزم خاص حرام نمکی از و ظهور یافته بود که محرک عقوبت و سزاوار تیغ شحنه سیاست شده

بود القصه کور حسن استاجلو و بعضی از مقربان بساط عزت و حریم در خلوتخانهٔ همیون او را بجزا و سزا رسانیدند و ملازمان حسین خان
شاملو حاکم قم حسب الامر اعلی بر سر اردوی بوداقخان که در الکای ری بود رفته او را بقتل آوردند و تمامی اموال
و اسباب اردوی او بغارت و تاراج رفت نمایتش چون در معاملات خراسان صاحب وقوف بود بعد از ایامی
دیگر باره مشار الیه و اولاد او منظور نظر شفقت گشته حسن علیخان که پسر بزرگتر او بود بایالت همدان سرافراز شده
خود با سایر اولاد ملازمت عتبهٔ اقبال شاهی مینمودند القصه بعد از رفتن فرهاد خان و کشته شدن حسین علی سلطان
چکنی چون تسخیر قلعهٔ اصطخر که بمتانت و استحکام شهرهٔ عالم و بنا کردهٔ فریدون و جم است بقهر و غلبه دشوار بنظر می آمد
از الهامات غیبی بخاطر قدسی سرایر خطور نمود که یعقوبخانرا بافساد و افسون و دمدمه بدست آورند بقصد آنکه شاید
که آهوی رمیده را بجبن تدبیر صید نمایند شرح شکار گوزنان انداخته با جمعی از مخصوصان و ندماء شکارکنان از حوالی
اصطخر گذاشته یک صراحی شراب ناب جهت یعقوبخان فرستاده پیغام کردند که هر چند تو از ما بگذری ما از تو نمیگذریم
و خاطر اشرف بصحبت او مایلست چون او در آن وحشت آباد خود را پای بند سلسلهٔ هوا پرستی گردانیده بنابر
خیالات فاسدهٔ نفسانی از آمدن تحاشی دارد این صراحی می را با مخصوصان خود آشامیده ما را یاد نماید یعقوبخان
ازین پیغام مسرور و شادمان گشت و چون فرهادخان در پایهٔ سریر اعلی نبود و حسین علی سلطان چکنی والد [illegible]
چنانچه گذشت بقتل رسیده بود بزم بهشت آئین را از وجود اغیار خالی دیده از تحصن و قلعه داری نیز تنگ آمده بود
صلاح وقت در ملایمت و برچیدن بساط کلفت دیده بآمدن خدمت اشرف راغب گردید و سخنانی که مشعر
بر اطاعت و انقیاد بود عرضه داشت نمود و نخست میرزا جان بیک وزیر خود را با ترابی بیک ولد دلو اختیار
ترکمان و مراد قلی بیک برادرزادهٔ خود بشهر فرستاد که بملازمت اشرف رسیده معلوم نمایند که با او در چه مقام اند
و هرگاه در مقام شفقت باشند و شرط نمایند که حکومت فارس بدستور با و متعلق باشد مجدداً او را در آن ملک
مطلق العنان گردانیده خود را روانهٔ عراق کردند و این عهد و پیمانرا بایمان موکد گردانند او از قلعه بیرون آمده بشرف
پابوس مشرف گردد زهی سفاهت و بی اخلاصی که ولی نعمت خود را بر قسم اکراه تکلیف نماید و از زمانه چشم فلاح و کام
داشته باشد اما چون میرزا جان بیک وزیر بملازمت اشرف مشرف شد بنابر مصلحت وقت آنمقدار تلطف از بندگان
حضرت اعلی نسبت بیعقوبخان بمنصهٔ ظهور رسید و چرب زبانیها و فسون سازیها که در چنین کارها باید بکار فرمود
که غبار وحشت بالکلیه زایل گشته میرزا جان بیک متکفل آن شد که بقلعه رفته یعقوبخانرا بملازمت اشرف آورد
بشمشیری یکی تا ده توان کشت * برائی لشکری را بشکنی پشت * القصه میرزا جان بیک بقلعه باز گشته و آنچه دیده و شنیده بود

تزلزل در حصن حصین دولت ایشان انداخته سفیر گلولهٔ تفنگ آتش فشان دمبدم پیام اجل میگذارد و در اول حال از جانب
سیبهٔ قورچی باشی ببرجی از بروج قلعه هجوم آورده یورش کردند و رومیان از قلعه گلولهٔ تفنگ بطریق تگرگ و باران میریختند
قریب پنجاه شصت نفر را بعضی رویها و مویها آنچنان سوخته بود که از امرد و از ریش دار فرق نمیشد و بعضی ضایع شدند
مجملا هرچند رومیه سپر ممانعت در سر کشیده در مدافعه کوشیدند اثری بران مترتب نشد و از صباح تا عصر بدینمنوال
از جانبین جنگ و جدال در کار بود تا وقت عصر قورچیان هجوم آورده چند نفر از ایشان پای جلادت بالا نهاده بر برج
عروج نموده از دست رومیان گرفتند اگرچه اینمعنی موافق مزاج مبارک اشرف نبود که تعجیل در گرفتن قلعه کرده جوانان
کارآمدنی که در معارک کارزار در کاراند در جنگ قلعه ضایع شوند و قورچی باشی را مورد اعتراض فرموده خطاب عتاب
آمیز فرمودند اما نهایت مردانگی دران روز از قورچیان عظام صدور یافت و با وجود آنهمه مضرت و آسیب که از ممر
توپ و تفنگ و ریختن قاروره‌های آتش بر ایشان رسیده برج را از دست نداده بضرب شمشیر و زور بازوی مردانگی
نگاه داشتند و روز دیگر چند کس از قلعه بیرون آمده تقریر کردند که درین جنگ تا موازی یکصد و پنجاه کس از رومیان
زخمدار و نابود گشته هفتاد هشتاد نفر بقتل رسیده بودند غلامان خاصهٔ شریفه از سیبهٔ خود هجوم آورده دو سه برج
از بروج شیر حاجی را گرفته شروع در کندن دیوار اصل قلعه شد رومیان قوت و قدرت قزلباش و ضعف خود را مشاهده
نموده دیدند که در عرض سه چهار ماه که بمدافعه و قلعه داری مشغول بودند از هیچ طرف مددی نرسید از اطراف و جوانب
خود بلا را المحیط یافته جز استیمان چاره نیافتند اما پاشای قلعه که احمد پاشا نام داشت ایشان را امیدوار به قلعه داری
ترغیب مینمود تا آنکه کار از دست رفته قزلباش از برجهای شیر حاجی پیشتر رفته هرچند رومیان در مدافعه کوشیدند
مفید نیفتاد مردانه وار بر بروج قلعه عروج نموده دو سه برج معتبر بدست غازیان در آمد محصوران فریاد الامان برآورده
کس بخدمت اشرف فرستادند استدعاء عفو تقصیرات خود نمودند چون در اول حال حجت بر ایشان تمام شده بود
و عصیان بی ادبی آنجماعت از حد اعتدال تجاوز نموده حضرت اعلی زیاده التفاتی بسخنان ایشان نفرمودند روز دیگر
دوشنبه که بیست و هشتم صفر بود پاشا و عظماء رومیه بیرون آمده بشرف سجدهٔ اشرف مشرف شده در آنشب رخصت
معاودت یافته بمنازل خود رفتند اما دست از قلعه باز داشته مفاتیح دروب را بغلامان خاصهٔ شریفه سپردند و در
آنشب تا صباح پاس قلعه داشته روز دیگر اهل قلعه را نام نویس کردند و گروه گروه حسب الامر اعلی بنظر اشرف
می آمدند هر گروهی را بجمعی از غازیان سپردند و مقرر شد که اموال و اسباب ایشان را بالجمله ضبط دارند احمد پاشا
چون تبریزی الاصل بود که در اوان طفولیت بمیانهٔ رومیه افتاده در خدمت احمد پاشای حاکم وان نشو و نما یافته

برتبهٔ ایالت و پاشائی رسیده بود و اهل تبریز استدعا داشتند که بدست ایشان دهند که بجزا و سزا رسانند و پسران
رستم سلطان نیز همین اراده داشتند که بخون پدر قصاص نمایند اما حضرت اعلی مراعات جانب اهل زندان را اهم و الزم
دانسته او را بدست مازندرانیان دادند که در عوض خون آن سید بیگناه مقتول سازند و چند نفر که قبل از آن شاهیسون
شده بیرون آمده بودند بخشش و نوازش یافته بقیه سپاه گرفتار غازیان ظفر پناه شدند بعد از چند روز که اسباب ایشان
بحیطهٔ ضبط درآمد در حسن جائی فرمان قهرمان پادشاهی بقتل گروه غدار نفاذ گشته قریب دو هزار کس را در آن یورت تیغ
انتقام گذرانیدند در آن منزل پر وحشت از کشته پشتها پدید آمد مجملا آتش خشم پادشاهی درباره آن گروه بنوعی زبانه
کشیده بود که جز بخون آن خیره فتنگان انطفائی نپذیرفت عموم الطایفه عرصهٔ تیغ فنا گشته مگر قلیلی که سمت نوکری
و اسم و رسمی نداشتند نجات یافتند مستعدان اردو تاریخهای مرغوب جهت فتح قلعه یافته در رشتهٔ نظم کشیدند از آنجمله
ضیاء نوادهٔ میرزا احمد کوانی اصفهانی که شاعر شیرین سخن خوش طبیعت است این تاریخ یافته بود که ثبت افتاد
و همچنانکه بر زبان صدق بیانش جاری شده بود عنقریب بمنصهٔ ظهور آمده در سال دیگر فتح قلعهٔ شماخی شد تاریخ
منت خدایرا که باقبال بیزوال ❊ ملک شه زمین و زمان در فراخیست ❊ از بسکه نصرت ازلی نصرت همیرسد ❊ تاریخ فتح
گنجه کلید شماخیست ❊ بعد از فتح قلعهٔ گنجه چون از حسین خان قاجار اطوار ناهنجار بظهور آمده مردم قراباغ از سلوک
ناهموار او شکوه کردند رای معدلت اقتضا او را از نظر اعتبار انداخته ایالت آن ولایت بمحمد خان زیاد اغلی قاجار
که برخی از احوال او در وقایع سالهای گذشته مرقوم قلم بیان گردیده مرحمت شد و بعد از انتظام مهمات قراباغ
همت والانهمت بتسخیر قلعهٔ لوری و تفلیس و تومانوس مصروف موکب اقبال متوجه آنحدود شد چون اختاباد
محل نزول اردوی گردون شکوه گردید بنوعی رعب و هراس در دلهای مستحفظان قلاع استیلا یافته که خیال
مخالفت و قلعه داری در متخیلهٔ هیچکس نمیگنجید نخست محمد پاشا قراقلر حاکم قلعهٔ لوری که تا غایت در راه دولتخواهی
رومیه ثابت قدم بود مطلقا از جادهٔ متابعت آنقوم عدول و انحراف جایز نمیداشت بی اختیار کسان اعتمادی
بپایهٔ سریر اعلی فرستاده بتوسط محمد بیک بیگدلی که از خاصان درگاه بود عرض استکانت و بندگی نموده زبان اعتذار
بکلمهٔ استغفار گشاد و عرضه داشت نمود که اگر عفو پادشاه کامکار شامل حال این خاکسار گشته بجرایم سابق مورد
عقوبت نگردد سر قدم ساخته بخاکبوسی آن درگاه می‌آییم چون صدق قول او بر ضمیر منیر فیض تاثیر خسرو جرم‌بخش
پوزش پذیر پرتو ظهور انداخت فرستادهای او را نوازش فرموده پاشای مذکور را بمواعید پادشاهانه نوید داد
و او مژدهٔ بخشایش یافته با دلی پر از امید قاصد آن کعبهٔ آمال گشته باردوی معلی داخل شد و بوساطت امرا و مقربان

بمجالست مجلس بهشت نشان مستسعد گردیده منظور نظر عنایت و عاطفت شد و بخلاع فاخره از تاج و کمر مرصع و سایر
تشریفات و تفقدات سرافراز گشت و کلید را بمنسوبان درگاه شاهی سپرده حضرت اعلی کس بجهت محافظت قلعه و ضبط
توپ و تفنگ و سرب و باروت و یراق قلعه فرستاده و چون خاطر از قلعه لوری جمع گردید نهضت همایون بجانب
تفلیس و توماتوس تصمیم یافت از سوانح آن ایام فوت کرکین خان ولد سیمون خان والی گرجستان کارتیل و آمدن متعلقان
او بدرگاه فلک اشتباه است که چون قضیه فوت او بمسامع جلال رسید جمعی از معتمدان آن سلسله بملازمت اشرف مشرف شدند
حضرت اعلی آنها را نوازش فرموده لوارصاب خان پسر او را که در آنوقت چهارده ساله بود و چون چهارده در حسن تمام بسمت
فرزندی موسوم گردانیده بجای والد بحکومت ملک موروث سربلند داشته احکام شفقت آمیز و خلاع فاخره جهت او
و مخدرات استار آن سلسله فرستادند محمد بیک بیکدلی را بدالصوب فرستادند که پرسش مشار الیه و مخدرات
آن دودمان نموده بشفقت شاهانه مطمین سازد و صبیه کرکین خان را که نوید انتظام در سلک پردگیان سرادق سلطنت
یافته بود یراق کرده بحرم سرای اقبال آورند در خلال این احوال عرایض ضراعت آئین از جانب مستحفظان توماتوس
رسیده استدعا نموده بودند که اگر از جانب قزلباش آسیبی بر ایشان نرسد و از صرصر قیامت اثر پادشاهی
ایمن بوده باشند قلعه را سپرده روی عجز و افتقار بدرگاه سپهر اقتدار نهند مراحم خسروانه احکام استمالت مبنی
بر عواطف شاهانه باسم ایشان فرستاده اشاره فرمودند که هر کس از ایشان اراده بودن آن دیار داشته باشد
علوفه و تیماری که در زمان رومیه داشته باشد مضاعف آن عنایت میشود و هر کس اراده رفتن دیار روم نماید
با اهل و عیال و ارزاق و اموال روانه گردد که بهیچ وجه آسیبی از لشکریان باو نمیرسد جماعت اروام مستحفظان
قلعه توماتوس ایمنی را سرمایه نجات دانسته بیکبار روی امید بدرگاه جهان پناه آورده بخلاع فاخره و نوازشات
وافر مخصوص گشته جمعی را که اراده رفتن داشتند کس همراه کرده سالما غانما روانه نمودند و بعضی که توقف
اختیار کردند بمنتهای مطلب خود فایز گردیدند و چون رودخانه آلگت از حد گرجستان مضرب سرادقات
عظمت و اجلال گشت عبد اللطیف پاشا حاکم تفلیس و آقایان و ریش سفیدان رومیه که در آن قلعه بودند
نتایج لطف و قهر پادشاهی را از احمد پاشا و مردم گنجه و لوری و توماتوس قیاس نمودند بدلالت بخت بیدار
کس خود را با عریضه ضراعت بخدمت اشرف اعلی فرستاده همین استدعا نمودند ملتمس ایشان نیز بعز انجاح مقرون
گشته حکم همایون مبنی بر استمالت و قبول استیمان باسم ایشان عز صدور یافته مصحوب حسین بیک جارچی باشی
ذو القدر نزد پاشا فرستادند پاشا و آقایان آنجماعت اگرچه متیقن شده بودند که در مواعید شاهانه خلاف نیست

به هر کس امان داده اند از مضرت و آسیب قزلباش ایمن اند اما بجهت اطمینان قلوب عزت جنود و امتیاز آن قلعه که از حصون
مشهورهٔ آفاق است التماس نموده بودند که از امرای عالیمقدار قزلباش الله وردیخان بپای قلعه آید که قلعه را باو سپرده
بوساطت او بخدمت اشرف رسیم حضرت اعلی شاهی ظل اللهی علیقلیخان شاملو را بدین خدمت مامور فرموده بجانب تفلیس
فرستادند و او بدانجا رفته پاشا مذکور و آقایان بلوازم استقبال قیام نموده نهایت اطاعت و انقیاد بظهور آورده
قلعه را بعلیقلیخان سپردند و دو سه روز اهل اردو بسودا و معامله پرداخته الاغ باری و سواری گرفته در عوض
اسیران گرجی میدادند و بعد از آن همگی بلجانه کوچ از قلعه بیرون آمدند علیقلیخان حسب الامر الاعلی جمعی از غازیان
شاملو و تفنگچیان را در قلعه گذاشته خود باتفاق پاشا و معتبران اروام باردوی کیهان پوی آمده در آن کرت جانی پاشا
و رفقا سعادت آستان بوسی دریافته بنوازشات خسروانه سرافراز شدند و خلاع فاخره بهمگی ایشان علی قدر
مراتبهم عنایت شد چند نوبتی که اراده توقف نمودند بمقاصد ارجمند فایز گشتند و پاشا و سایر جماعت که رفتنی بودند
چند نفر از ملازمان درگاه بقلاوزی ایشان مقرر شد و سالماً و غانماً بسرحد رسیده بروم میان پیوستند و حضرت اعلی
بنفس نفیس متوجه قلعه شدند و نیک و بد آنرا بنظر احتیاط در آوردند قلعهٔ تفلیس قلعه ایست در کمر کوهی بلند واقع
شده از یکطرف سر بثریا افراخته آب رودخانه اگرچه از جانب غربی گرجستان کارتیل آمده بشرف شرقی میرود و در
جوار شروان آب ارس هم بوی پیوسته بدریای خزر میریزد اما بحوالی تفلیس که میرسد پیچیده شده گویا از شمال آمده
بجنوب میرود و در همانحوالی قلعه از سمت جنوب گردیده بجانب شرقی می افتد در حریم شهر و قلعه که آب میگذرد زمین
سنگ بستی مرتفع واقع شده و در مقابل آن کوه بلندی پیش آمده تخته پلی در کمال استحکام در آنجا ترتیب داده اند
که از تفلیس بولایات گرجستان از آن تخته پل تردد مینمایند و رودخانه بآن عظمت که از انهار مشهورهٔ آفاقست
از زیر آن تخته پل میگذرد و شهر تفلیس بر جانب غربی آن تخته پل افتاده چشمهای بسیار از آن کوه جریان می یابد
و آب گرم از هفتاد هشتاد محل جریان یافته در زمان قدیم هر کس از سلاطین اسلام و کفرهٔ گرجی گنبدها بر بالای
آبهای گرم عمارت کرده استحکام مینموده اند و حمام مردم آن شهر منحصر در آنها و چند حمام در میان قلعه و بسیاری
در بیرون قلعه است و الیوم قریب بچهل حمام بحال خود بود که بعضی دایر و بعضی استعداد دایریت ندارد و القلاع و
بروجش بمثابه که با فلک الافلاک دعوی محاذات مینماید و از هیچ طرف سلاطین آفاق را تسلط بر آن قلعه متصور
نیست زیرا که از هر طرف آن کوههای بلند آب رودخانه میگذرد و بدین جهت مکانی که محل اقامت و نزول لشکر
تواند بود در حریم شهر و قلعه نیست و الحق بدست در آمدن این قسم قلعه که فی الحقیقه ستون ولایات گرجستان

و شروان است باین آسانی جز بتائیدات آسمانی و توفیقات سبحانی و نیروی اقبال بلند حضرت اعلی خاقانی نتواند بود و سکنهٔ آن شهر
اکثر مسیحی و ارمنی و گرجی و قلیلی از مسلمانان نیز هستند کلیسیا و معابد نصاری که اکثر قدیمیست دران شهر و حوالی بسیار است
و دیگر سوانح آن ایام آنکه در همان چند روز محمد بیک بیکدلی از گرجستان معاودت نموده صبیهٔ گرکین خان را آورد و از
مساعدت بخت مادرزاد بشرف اسلام مشرف گشته در سلک پردگیان سرادق اقبال انتظام یافت و اکثر میرزادها
و ازناوران گرجی همراه او آمده بشرف آستان بوسی مشرف شدند و این مصاهرت و ارتباط علاوه رابطهٔ سابق گشت
و مواد اعتماد و استظهار گرجیان آن سلسله بلطف و شفقت خسرو کامکار عالی نژاد سمت ازدیاد پذیرفته و حضرت اعلی
میرزادهای گرج را اعلی قدر مراتبهم بتفقدات شاهانه و عطایای خسروانه نواخته مهمات ایشان بر وجه احسن دلخواه
ساخته همه را خوشدل و شادمان روانهٔ گرجستان فرمودند و بجهت لوارصاب خان دیگرباره خلاع فاخره و
تنسوقات وافره فرستاده بمواعید شاهانه امیدوار گردانیدند و حکومت تفلیس و کوتوالی قلعهٔ مذکور بمحمد بیک
مشهور بدلو محمد ولد علیخان سلطان شمس الدینلو تفویض یافته جمعی تفنگچیان خاصهٔ شریفه مقرر شد که با او دران
قلعه بوده بمحافظت قیام نمایند و اسباب و یراق قلعهٔ توماتوس و لوری قرار یافت که جهت قلعهٔ ایروان نقل شود
و اردوی کیهان پوی از آن منزل کوچ فرموده مظفر و منصور لوای معاودت برافراختند و چون خاطر اشرف
ازین مهمات فراغت یافت همیشه تسخیر قلعهٔ شروان و تعمیر قلعهٔ ایروان در ضمیر منیر الهام پذیر رسوخ داشت رای
جهان آرا اقتضای آن کرد که متوجه سرحد ایروان گشته قلعهٔ آنجا را تعمیر فرمایند چون خاطر ازانمر و آمدن سردار لشکر
روم جمع کرده رومیان شروان نیز درین سال از مدد و کومک مایوس گردند عنان نصرت نشان بدان صوب
انعطاف دهند و بدین عزیمت والا عنان فیروزی نشان از راه جبال اختاباد که راهی بود در نهایت صعوبت
و از کثرت درخت و جنگل و بیشه آفتاب را مجال تابیدن آن سرزمین نیست و نشیب و فرازش مصداق این معنی که
بیت کسی ندیده فرازش مگر بچشم ضمیر ٭ کسی نرفته نشیبش مگر بپای گمان ٭ ضیق طرق بمثابه که اکثر جاها یکسوار
بصد تشویش عبور مینمود متوجه شدند طبقات لشکر را منقسم بچند گروه فرموده قرار دادند که در هر روز یک گروه
کوچ کرده نمایند مجملا قریب بده روز تمامت لشکر ازان راه عبور نموده در کوکچه تنگیز مجتمع گشتند دیگر از سوانح
این سال آنکه در هنگامی که فتح قلعهٔ گنجه بظهور پیوست آنست که میرزا ابوالولی انجوی شیرازی بجهت خویشتن داری
و مسامحاتی که از سلامت نفس و کم آزاری در ضبط و ربط وجوه شرعیه مینمود و ملازمان او بی اطلاع او جسارت
و دلیری کرده در وجوه متعلقهٔ بسرکار حضرت امام الجن والانس ع تصرفات کرده بودند از منصب عالی صدارت

معزول گشته قاضی خان ولد میرزا برهان که از اجله سادات عظیم القدر سیفی حسینی قزوینی و از اقوام قاضی جهان وزیر
شاه جنت مکان بود باین رتبه عالی سربلندی یافت و بعضی محال عراق که معظم آن دار السلطنه اصفهان و نیز دو قم
و کاشان بود بمیر جلال الدین حسین جلائی اصفهانی که سید فاضل صاحب سخن و از سادات شهرستان اصفهان
بود و آبا و اجدادش همیشه درین دودمان قدس نشان بمناصب عالیه اختصاص داشته اند تفویض یافت ذکر
تعمیر قلعه ایروان و حالات متنوعه که قبل از یورش شروان سمت وقوع یافت چون موکب ظفر نشان در کوکچه نزول اجلال نموده
عساکر منصوره فوج فوج بر درگاه خلایق پناه مجتمع شدند و اکثر امرای عظام و طبقات لشکر ظفر فرجام سوای جمعی از خاصان
درگاه و مقربان بساط اقدس بتعمیر قلعه ایروان مامور گشته بسرداری و سرکاری الله قلی بیک قورچی باشی متوجه انجام
آن خدمت شدند و حضرت اعلی شاهی ظل اللهی با وفور نشاط و شمول انبساط از ساحل دریای کوکچه عبور فرموده سیر کنان
و صید افکنان از راه سیحان بطرف نخجوان توجه فرمودند در خلال این حال عورتی سمابیل چهره از کنیزان گرجی آزاد کرده
شاه جنت مکان که بعد از سنوح واقعه ناگزیر آنحضرت همراه همایون خان بجانب گرجستان رفته بود و بعد از آنکه
همایون خان گرفتار رومیان شده باستنبول بردند مخدرات آن سلسله او را بجهت طرز دانی و آداب خدمت
باستنبول فرستاده بودند که چون دران اوقات والده سلطان محمد خان خواندکار روم مشهور بوالده سلطان در
امور سلطنت آن دودمان صاحب اختیار بود و شاید بخدمت او راه یافته درباره همایون خان معاونتی تواند بظهور
آورد و او بوسیله خدمتکاری حرم علیه شاه جنت مکان بخدمت والده سلطان محمد راه یافته چندگاه در استنبول
بود درین هنگام بتحریک وزرا و ارکان دولت سلطان روم بتخصیص درویش پاشای وزیر اعظم باتفاق یکی از
چاوشان رومی از جانب همایون خان بدرگاه سعادت نشان آمد و عرایض بخدمت نواب خورشید احتجاب
ناموس العالمین عمه محترمه حضرت اعلی آورد ماحصل کلام آنکه همیشه سلاطین عدالت آئین امنیت عالم و ترفیه احوال
امم بر مطالب عالیه مقدم و راجح داشته اند و خصومت و نزاع میان دو پادشاه والاجاه موجب خرابی مملکت
و تفرقه احوال عجزه و زیردستان و ریختن خونهای خلایق است و التماس نموده بود که نواب خورشید احتجاب
علیه که رحمة للعالمین است حضرت اعلی را از خصومت و نزاع باز آورده بجهت حصول نیکنامی دنیا و مثوبات
عقبی ترغیب نمایند که بساط جدال و قتال را در نوردیده با پادشاه ذی جاه روم بادی الفت و وفاق گردند
و کس بجهت تمهید امر مصالحه ارسال نمایند که ازین طرف نیز دولتمندان خیراندیش خ[illegible] پاشای وزیر
اعظم باعث انجام این امر خیر فرجام شده بنوعی که رضای خاطر اشرف بوده باشد فیصل دهند از ینطرف جواب عرایض

همایون خان بدین نهج قلمی شد که میانهٔ حضرت شاه جمجاه جنت مکان و پادشاه مرحوم سلطان سلیمان ضوابط عهد و پیمان استحکام
یافته بود که نسلاً بعد نسل میانهٔ این دو سلسله مخالفت نبوده باشد نقض عهد از آن طرف واقع شده مملکت موروثی ما را بغصب
متصرف شدند و اکنون طالب حق موروثی خودیم اگر فرمان فرمای ممالک روم عهد و پیمان پدر را منظور داشته در مقام
الفت باشند و سنور سرحد بقاعدهٔ آن زمان مقرر گردد ما نیز بجهت ترفیه حال عباد الله از طریق خصومت و عناد عدول نموده سالک
مسالک دوستی و اتحاد میگردیم و اگر لجاج ورزیده در مقام عداوت باشند توکل بالطاف ایزدی کرده دست از طلب
حق موروثی باز نمیداریم و آنچه خدای تعالی خواسته باشد چنان خواهد شد و مقدرات ازلی را از ظهور چاره نیست دیگر از
سوانح این سال آنست که چون در زمستان سال گذشته که رایات جلال متوجه تسخیر قلعهٔ گنجه قراباغ بود از جماعت رومیه
فوجی بتاخت آمده دو سه قریه از قرای کوکچه تنگیز را که بامیر گونه خان متعلق بود غارت نموده بودند درین سال امیر گونه خان
با اتباع خود بتاخت و غارت الکاء رومیان رفته تا حوالی خطروان و ارجیس و عادلجواز تاخت کرده سالماً و غانماً
و از امراء اکراد محمودی آن سرحد عبد الله بیگ حاکم خوشاب و زنیل خان حاکم قراحصار و مصطفی بیگ حاکم باکو و زنیل بیگ
حاکم جورس و ایلچیان میر شرف حاکم جزیره و ذکریا خان و ضیاء الدین خان ولد شرف خان حاکم تبلیس جهت اظهار
دولتخواهی و انجاح مطالب و مآرب خود نزد امیر گونه خان آمده باتفاق او بدرگاه عالم پناه آمدند و در حدود نخجوان
سعادت آستانبوسی دریافته امیر گونه خان بجانب ایروان رخصت یافت و امرا و ایلچیان مذکور مشمول انعام و احسان
گردیده حکومت جورس بدستور بزنیل بیگ و باکو بمصطفی بیگ شفقت شده مبلغ دویست تومان زر نقد باو انعام
نمودند و عبد الله بیگ بعد از فوت سلیمان بیگ برادر خود بحکم سردار حاکم خوشاب شده بود و زنیل خان عمزادهٔ او
بقدر با او معاند بود و قراحصار را بعنف از او گرفته بود چون بعد از وقوع محاربه و انهزام سردار التجا بظلال عاطفت
شاهی نموده در سلماس بپایهٔ سریر اعلی آمده و منشور حکومت خوشاب باسم او عز صدور یافت و میانهٔ عمزادها مناقشه
بود درین اوقات که هر دو شعار شاهی سیونی بظهور آورده مشمول عنایات خسروانه شدند مقرر شد که میانهٔ عمزادها
صلح واقع شده الکاء موروثی حسب الصلاح سفید ریشان اکراد میانهٔ ایشان منقسم گردد و ریش سفیدان اکراد حسب الامر نموده
عمل نموده وثیقه در آن باب نوشته از جانبین راضی شده بعرض اقدس رسید و حکم همایون بر طبق آن باسم هر یک
صدور یافت اما زنیل خان چند روزی با عبد الله بیگ گرگ آشتی کرده بالاخره فیمابین با فساد مفسدان که هیچ طایفه
از آن خالی نمیباشد و طبقه اکراد از همه در پیش اند مواد نزاع در هیجان آمده قلعهٔ خوشاب بتصرف زنیل خان در آمد و
شرح آن عنقریب مرقوم کلک بیان خواهد شد بالجمله عنایت خسروانه امراء اکراد و ایلچیان مذکور را بخلاع گرانمایه سرافراز

فرموده بجهت میر شرف و ذکریا خان و ضیاء الدین خان نیز خلاع فاخره و تنسوقات لایقه فرستاده همگی را مسرور و خوشدل
رخصت انصراف ارزانی داشتند بعد از رفتن ایشان اراده خاطر اشرف بسیر و گشت خطه اردوباد متعلق گشته سایه
اقبال بر مفارق متوطنان آن بلده طیبه گستردند که تا تعمیر قلعه ایروان و بازگشتن امراء لشکریان چند روزی در آن مقام
بهجت فزا مسرت پیرا بوده بعد از فراغ خاطر از استحکام قلعه ایروان عنان نصرت نشان تسخیر ولایت شروان معطوف
دارند اردوباد قصبه ایست بغایت دلگشا و دلنشین در جانب شمالی آب ارس که سخن پرداز خطه شیراز خواجه حافظ
در مدح سواحل آن بلده طیبه فرموده شعر ای صبا گر بگذری بر ساحل رود ارس بوسه زن بر خاک آن وادی و مشکین کن نفس
در دامن کوه واقع شده در کمال نزهت و خرمی بلطافت هوا و عذوبت ما و باغات و بساتین میوه دار و چشمهای خوشگوار
شهره آفاق است هیچ منزلی و سرزمینی نیست که چشمه آبی در نهایت لطافت و سردی نداشته باشد مردم آنجا بتشیع فطری
و خلوص اعتقاد و دوستداری دودمان ولایت نشان صفوی مشهور و معروف اند چنانچه در زمان تسلط رومیان
چند مرتبه بدین جهت قتل عام یافتند و خرابی تمام بآن بلده طیبه جنت مکان و اختلال باحوال سکنه آنجا خصوصا طبقه
علیه نصیریه که از احفاد استاد البشر و العقل الحادی عشر خواجه نصیر الملة و الدین طوسی روح الله روحه اند راه یافت
و درین هنگام که آن اختلال بنیروی اقبال بیزوال اصلاح پذیرفت بیمن عواطف بیدریغ شاهی ظل اللهی منظور انظار
عنایات خسروانه گشته از جمیع تکالیف دیوانی معاف و مرفوع القلم و در کل آذربایجان محسود اقران اند چون آصف
جم اقتدار اعتماد الدوله نعمان ثنا حاتم یک از آن سلسله علیه است و راقم حروف را چون بجهت طول مدت معاشرت
و هم صحبتی طریقه اخلاص و نمک خوردگی با آن عالیجناب بود ناگزیر بود درین مقام برخی از احوال سعادت منوال آن سلسله
بقلم اخلاص در صحیفه بیان نگارد و در ضبط تحریر درآرد که این طبقه علیه از فضایل و کمالات عقلیه و نقلیه چندان [illegible]
بی بهره نیستند و اکثر بحلیه صلاح و پرهیزکاری و استعداد و قابلیت و اخلاص حسنه و سلامت نفس آراسته و پیراسته
مرجع و ملجاء عموم مردم اند همیشه منظور انظار سلاطین عالیمقدار بوده اند و آن رفیع جناب غفران مآب صاحبدولتی
بود بمکارم اخلاق حمیده موصوف و عالی منزلتی بسلامت نفس و نیک اندیشی خلایق معروف از وفور قابلیت
و کاردانی و تائید یزدانی برتبه وزارت دیوان اعلی مفتخر گشته قریب به بیست سال مسند وزارت دیوان و حل
و عقد امور جهانیان بذات ملک صفاتش آراستگی داشت و همواره انوار تربیت و پرتو عاطفت پادشاهانه
بر وجنات احوالش تافته روز بروز پایه قدر و منزلتش بلندی میگرفت رای [illegible] امن توجه التفات
شاه جهان کام بخش کافه انام و درگاه کرامت انتباهش مرجع خاص و عام بود [illegible] نهانت رای رزینش منتظم

وشنیده و امور خلایق بحسن کیاست و کاردانی آن مهر سپهر کامرانی برحسب دلخواه ممهد هرگز در مدت عمل بخواست و طلب ضعیف
راضی نبوده و آزار اضرار موری در خاطر خطیر آن آصف سلیمان منزلت خطور ننموده القصه خامه سخن گذار در تبیین حالات پسندیده
آن وزیر صایب تدبیر بعجز و قصور معترفست و خرد دیرین دوران فصیح اللهجه از تفکر اوصاف حمیده آن دستور ثاقب ضمیر در زاویه
خمول و ناکامی معتکف هرچند درین باب خوض رود یکی از هزار و اندکی از بسیار در دیباچه اظهار نمیتواند نهاد و لهذا
درینمقام بهمین قدر اکتفا نموده آن دستور غفران مآل رضوان مقام خلف صدق مرحوم ملک بهرام است و او بزرگ
بود کریم الذات و کریمی پسندیده صفات در زمان سلاطین آق قوینلو بر نهج آبا و اجداد بر مسند عزت و کامرانی متمکن و چون
آثار نجابت و بزرگی از ناصیه احوالش ظاهر بود پرتو التفات پادشاهان آنطبقه بر وجنات احوالش تافته قطع مهام آنملک
برای صواب نمایش مفوض بوده در زمان ظهور دولت و جهانگشائی خاقان سلیمان شان جنت آشیان اسکنه الله تعالی
فی فرادیس الجنان چندگاه بنابر غمز و سعایت حاسدان و ارباب غرض از وطن مالوف جلا نموده برحسب تقدیر در ولایت
مصر و آنحدود اقامت داشت تا آنکه کارفرمایان عالم ابداع ابتلای ایام مهاجرت را بانتها و اختتام رسانیده مرحله
راحت و فیروزمندی را آماده کردند و خاقان سلیمان نشان خطه دلگشای اردوباد را بفر قدوم همایونی زیب و زینت داده
منازل مرغوب آنصاحب دولت که آثار رفعت و بزرگی ازان نمایان بود مشاهد آن پادشاه والاجاه گشت چون
از حوادث دوران و تصاریف زمان و خالی بودن از وجود آن بلند مکان فی الجمله انهدام بدان راه یافته بود خاقان
سلیمان شان از سبب انهدام پرسید متاسف شد حسین بیک لله که از خاصان درگاه جان سپاران دولتخواه بود
و اوصاف حمیده آن دستور و صفات را معلوم داشت حقیقت او را بمسامع جلال رسانیده و قرابت قریبه خواجه عتیق
منشی نیز که در آغاز خروج آنحضرت نخست طغرای غرای این دولت کبری را سرمایه سعادت سرمدی شناخته بقلم زرنگار
اخلاص بر مناشیر اقبال او نگاشت علاوه توجه خاقانی گشته حکم استمالت باسم او عز صدور یافت که روی توجه بوطن
اصلی آورد و ملک بهرام بعد از ملاحظه منشور عاطفت باستظهار تمام متوجه مسکن و مقام مالوف گشته تدارک اختلال
احوال و بی سرانجامی برداشت و در زمان خجسته نشان شاه جنت مکان علیین آشیان بیشتر از بیشتر منظور نظر
عواطف و الطاف گشته منصب کلانتری و تقدم بزرگی اهالی آنملک بدستور سابق برای صواب نمایش متعلق گردید چون
حضرت شاه جمجاه جنت مکان را توجه و التفات تمام بآن بلده جنت مثال بود چنانچه طرح و تمثال آن بقعه شریفه را
حسب الاشاره همایون نقاشان نادره کار و مصوران معجز نگار در دیوان چهل ستون دولتخانه مبارک قزوین نقش
کلک موی شکاف گردانیده اند مکرر بانشاط سیر آن خطه طیبه و شکار ماهی رود ارس از خاطر انور سر زده آنمقام فرح

افزای یمن قدوم آن خسرو سپهر اعتلا غیرت افزای باغ ارم گردید در هر مرتبه منزل آنجناب بفر قدوم بهجت لزوم نورانی گشته
دران منازل دلنشین بلوازم جشن و سور و بهجت و سرور پیرداختند و این معنی موجب ازدیاد مواد عزت و تضاعف جاه
وحشمت آن عالیحضرت گشته روز بروز پایهٔ قدر و منزلتش ارتفاع میافت و مرحومی میرزا کافی منشی که شایستهٔ تربیت
بود بجهت قرابت و خویشی که با آنصاحب دولت داشت مورد تربیت شاهانه گشته بمنصب ارجمند انشاء ممالک سرافرازی
یافت و بیمن تربیت نظر کیمیا تاثیر آنحضرت درین فن ترقی عظیم کرده جمال اعمالش بزیور قابلیت و استعداد آراسته
گردید بکلک بدایع نگار رقم نسخ بر منشآت سخنوران پیش کشیده نقاط اقلام زرین فامش بر صحیفهٔ بیان چون
مروارید غلطان و چندین سال از زمرهٔ مقربان بساط قرب و منزلت آن سلطان سعادت نشان بود و از تاثیر
اخلاص نیکو خدمتیهای آن طبقه اکثر اوقات یکی از مستعدان آن سلسلهٔ رفیع درین دولت ابد قرین بدین منصب
والا سربلندی دارند بالجمله آنصاحب سعادت عالی همم دران بقعه خرم خوان کرم گسترانیده آینده و رونده از موائد انعام
و احسانش محظوظ و بهره ور میبودند و سنین عمر شریفش از مرحلهٔ هشتاد در گذشته بسر منزل نود رسیده بود و در اواخر
ایام حیات ارادهٔ حج بیت الحرام و ادراک سعادت زیارت و طواف مدینهٔ مشرفهٔ حضرت خیر الانام و روضات
مقدسات ائمهٔ کرام علیهم السلام نموده عزیمت آن سفر مبارک کرده و در مابین شام و یثرب مزاج وهاجش از
جادهٔ استقامت و اعتدال منحرف گشته بریاض قدس خرامید و ولد ارشدش ادهم بیک که توفیق رفاقت
و همراهی یافته بود نعش مطهر آن پدر نیکو سیر را در همانجا که بقلعهٔ حیدر مشهور و معروفست دفن نمود تا آنکه در سالی
که مغفرت پناه معصوم بیک صفوی متوجه آن سفر خیر اثر گشت و میرک بیک پسر بزرگتر مرحوم مذکور همراه بود جسد
شریف پدر بزرگوار را از آن مکان بیرون آورده بمدینهٔ طیبه نقل نمود در جوار ائمهٔ بقیع علیهم السلام مدفون
ساخت و اولاد گرامی آنجناب غفران مآب که در حین حیات او در قید حیات بودند و مسود اوراق را فی الجمله
تعارفی باحوال ایشان بود پنج نفر اند و هر چند گذارش آن درینجا مناسب سیاق تاریخ نیست بنا بر ایمانی که در
صدر داستان شده صحیفهٔ اخلاص را بنگارش آن آرایش داده میگوید اخلاف صدق او اول مرحمت مآب
میرک بیک است که بوفور قابلیت و استعداد و زیور اهلیت و رشاد آراستگی داشت و در اوایل حال که در خطهٔ اردوباد
بیرون آمده باردوی معلی آمد ملازمت غفران مآب رکن السلطنت معصوم بیک صفوی اختیار نموده منصب
انشا و لشکرنویسی یافت و بالآخره بمرتبهٔ وزارت ترقی کرده چند سال من حیث الاستقلال خدمت مشغول بود
سپهسالاری
تا آنکه همراه معصوم بیک بسفر حجاز رفته دران سفر که آن امیر مغفرت نشان بتیغ غدر رومیان کشته گشته درجهٔ

شهادت یافت او متعلقان مرحوم مذکور را آورده نسبت بمتسبان آن امیر کبیر کمال حقیقت و پاس حقوق نمکخوار کی بظهور
آورد و در مجلس بهشت آیین حضرت شاه جمجاه جنت مکان راه خدمت پیدا کرده بعد از میرزا کافی منشی چند گاه خدمت انشاء
مجلس نویسی میکرد و حضرت شاه جنت مکان در مقام تربیتش بود درین اثنا اجل موعود رقم حیاتش را از صحیفهٔ هستی
محو کرده هادم اللذات بناء حیاتش را بر انداخت دیگر ادهم بیگ است که او نیز بوفور قابلیت و استعداد ذاتی و اخلاق
حمیده موصوف بود در بدو حال در مرافقت پدر بیهال متوجه سفر خیر اثر حجاز شده بعد از واقعهٔ ناگزیر والد بدان سعادت
عظمی استسعاد یافت و چون از آن سفر معاودت نموده باردو آمد اوقات خجسته ساعات بکسب قابلیت و نویسندگی
مصروف داشته از جانب شاه جمجاه منصب استیفاء شاهزاده مرحوم سلطان مصطفی میرزا یافت و در اواخر منصب وزارت
نواب میرزا بآنجناب تعلق گرفت و تا حین فوت شاه جنت مکان چند گاه متوجه شغلی از مشاغل دنیا نبود تا آنکه در زمان سلطنت
و جهانبانی نواب سکندر شأن سلطان محمد پادشاه منصب کلانتری دار السلطنت تبریز یافت و از آن مهم بنابر نخوت
و غرور و خودسری و خودرائی امیرخان ترکمان حاکم تبریز دامن در چیده چند گاه در اردوباد مقیم بود تا آنکه در اواخر
ایام جهانبانی شاهزادهٔ مغفرت انتما سلطان حمزه میرزا که امیرخان در ازاء نافرمانیها که ازو بظهور آمده بود مغضوب گشته
علیقلیخان فتح اغلی استاجلو مرتبهٔ ایالت و دارائی تبریز یافت در مقام تربیت مشار الیه در آمده منصب وزارت
خان مذکور بآنجناب تعلق گرفت و من حیث الاستقلال بآن مهم پرداخت و در زمان جلوس سعادت مانوس همایون
شاهی ظل اللهی که بساط دولت علیقلیخان فتح اغلی و رفقای او در نوردیده گشت جناب مشار الیه چند روزی
بنابر مصلحت وقت وزارت [?] خان مهردار اختیار نموده بالآخره از مشاغل دنیوی دلگیر داشته میل
توطن مشاهدهٔ مقدسه و کسب مثوبات اخروی نموده چند گاه توفیق مجاورت عتبات عالیات دریافت و برادر
فرخنده سیرتش را آرزوی ملاقات برادر غالب گشته استدعاء حضور گرامیش نموده خدمتش با فرزندان و متعلقان
بعراق آمده بعد از آنکه با برادر خجسته سیر و اقوام والا گهر عهد ملاقات تازه ارادهٔ توطن شیراز نموده و منظور انظار شفقت
شاهانه گردیده هر ساله مبلغ سیصد تومان عباسی از دار الملک شیراز برسم سیورغال باو عنایت فرمودند و در ایام
توطن شیراز مرتبهٔ دیگر سفر خیر اثر حجاز اختیار نموده توفیق حج مکرر یافت و یکدو مرتبه بقصد زیارت حضرت امام الجن
و الانس سلطان ابو الحسن علی ابن موسی الرضا علیه التحیة و الثنا متوجه مشهد مقدس معلی گشته بدان سعادت
عظمی مشرف گشت و در سنه [?] ئیل سنه ثمان و الف هجری در خطهٔ شیراز آهنگ سفر بقا ساز داده رخت هستی
بدار الملک عدم کشید شعر اونیز چو جمله پاک مردان ‌‌ گردید بآنجهان شتابان ‌‌ دیگر از اولاد نامدار ملک بهرام مهدی

وزارت و اقبال اعتماد الدوله غفران مآل حاتم بیگ است که بعد از فوت والد والا نژاد منصب کلانتری اردوباد باو منصوب گشته با وجود حداثت سن و عنفوان شباب از روی کمال دانش و بینش بلوازم آن مهم اشتغال مینمود تا آنکه بجهت مناقشه و گفتگوی بعضی حاسدان آن ممکلت از آن مهم متنفر و ملول گشته بی آنکه رقم عزل بر صحیفه حالش کشیده شود ترک کلانتری داده در اردوباد بمرافقت برادران بسیر و صحبت مشغولی مینمود و در اواخر ایام شاه جنت مکان وزارت دلو بوداق روملو حاکم خوی اختیار نموده چندگاه بآن امر مشغول بود چون دلو بداق از امارت خوی معزول شد جناب آصفی یکدو سال بی شغل و عمل در اردوباد بسر برد تا قضیه رحلت شاه جمجاه جنت مکان روی نمود و در زمان اسمعیل میرزا بزیارت عتبات عالیات توجه نموده بعد از معاودت که اسمعیل میرزا از جهان فانی رحلت نموده جلوس پادشاه سکندر شان رضوان مکان روی نمود بسمت وزارت ولیخان حاکم کرمان یافته قریب بده سال من حیث الاستقلال بآن مهم مشغول بود و در زمان جلوس سعادت مانوس حضرت شاهی ظل اللهی که ولیخان بار دوی معلی آمده منصب قورچی باشیگری یافت و ایالت و دارائی کرمان به بیکتاشخان ولد او که پیوسته مدهوش باده خودسری و خودرائی بود تفویض یافت جناب آصفی بدستور طوغا و کرگا متکفل مهام وزارت او گشت و چون بجهت بعضی اعمال ناشایست و حمایت بحر و چندی از مفسدان ذوالقدر یعقوبخان حاکم شیراز بنوعی که خامه سخن پرداز در محل خود بتحریر آن پرداخته بر سر او لشکر کشید و از نیرنگسازی چرخ شعبده باز در خطه یزد بدست لشکر شیراز بقتل رسید اسباب و احوال جناب آصفی دران واقعه بتاراج حادثات رفت اما یعقوبخان بعد از ملاقات آن عالیجناب را در بتوعز خود ماوا داده همراه بشیراز برد و بعد از آنکه خبر قضیه بیکتاشخان بعرض عاکفان سده جاه و جلال رسید رایات جهان کشای شاهی ظل اللهی در دار السلطنت اصفهان مرتفع گردید حضرت اعلی در ازاء حقوق خدمات موروثی و نیکو خدمتیهای سابق و لاحق که از ایشان بظهور آمده بود در مقام تربیت جناب آصف صفات در آمده قورچی بطلب او فرستادند یعقوبخان که از باده هوش ربای غفلت سرمست شده بود بتوهم آنکه مبادا طلب او بجهت تحقیق اموال و اسباب بیکتاشخان باشد فکرهای بیحاصل و اندیشهای تباه بخود راه داده در فرستادن او متفکر و متردد بود و در ضمیرش میگذشت که العیاذ بالله نسبت بآنجناب غدری اندیشد چون کارفرمایان قضا و قدر چندین امور خیر و کارهای شگرف در ذات کامل الصفاتش بودیعت نهاده بودند که در خدمت این خدیو زمان بر صحیفه دوران رقم پذیر کلک ظهور گردد و بسی عقدهای مشکل که در دولت ابد بنیان شاهی بمفتاح رای گره گشایش گشوده گشته نقاط اقلام عنبر فامش خال رخسار سلطنت و نتایج کلک بدایع نگارش زیور نگارستان

دولت گرددانتری براندیشهای باطل او مترتب نگشته خبر فرستادن چاره نیافته برفاقت قورچی روانهٔ پایهٔ سریر اعلی گردانیده
آنجناب در ضمان حمایت الهی بپایهٔ سریر اعلی شاهی رسیده در اصفهان بسعادت پای بوسی همایون و مجالست مجلس خلد
آئین استسعاد یافت و او را بفرهاد خان سپرده در تفقد احوالش شرط مبالغه بجای آوردند و در وقتی که رایات
جهانگشای بجانب دار الملک شیراز در حرکت آمده از آنجا فرهاد خان را بجهت انتظام مهام مهمات کرمان و دفع فتنهٔ
یوسفخان بنوعی که در محل خود گذارش یافته مأمور فرمودند جناب آصفی را بجهت آنکه مدتها راتق و فاتق مهمات آنولایت
و صاحب اختیار طبقهٔ افشار بودند و غازیان افشار برای رزین او در صلاح حال و انتظام احوال خود قدوه میدانستند
همراه فرهاد خان نموده انتظام مهمات آنولایت را برای عقده گشایش مفوض داشتند و آنجناب خدمت مرجوعه
بر وجه دلخواه صورت انجام فرموده در شیراز بشرف آستانبوسی استسعاد یافت و حضرت اعلی روز بروز در تربیتش
افزوده در رکاب همایون بدار العبادهٔ یزد رفت و در آنجا بمنصب جلیل القدر استیفاء ممالک محروسه سربلند و معزز گشته
شش ماه در کمال استقلال بآنمهم پرداخت اگرچه بسمت استیفاء ممالک داشت اما بیمن توجهات شاهانه اکثر امور وزارت
دیوان اعلی از او متمشی میشد و یوماً فیوماً پایهٔ قدر و منزلتش درجهٔ ارتفاع می یافت تا آنکه در اول نوروز توشقان ئیل
مطابق سنهٔ هجری الف بمنصب عالی وزارت دیوان اعلی ارتفاع نموده تمامی مهمات مالی و ملکی ممالک محروسه برای
صواب نمایش مفوض گردید چنانچه در محل خود گذارش یافته و هرچند برخی از اخلاق حمیده و اوصاف کمالش در صدر داستان
بدستیاری قلم دو زبان بر ساحت بیان پرتو قوم انداخته چون محل مناسب و اخلاص قوی بود قلم بی اختیار به تکرار
او پرداخت مجملاً آنجناب بدستور والد غفران مآب نطاق دولتخواهی بر کمر همت بسته در عرض مدت وزارت خدمات پسندیده
و کارهای شگرف از او در راه این دولت بمنصهٔ ظهور رسید و وجود فایض الجودش باعث رفاه حال عالمیان و سرمایهٔ
استقامت احوال ایرانیان گردید رسم مذموم جرم و جرایم که وزراء سابق در ضمن رشد و کفایت خود شایع ساخته
باعث تفرقهٔ خاطر خلق الله گشته بودند و در میزان عدالت و دارائی و مقیاس نصفت و فرمانروائی سنجیده و
ناپسندیده نمود از میانهٔ خلایق برانداخته در آداب نصفت و داد و دهی دستور و در قاعدهٔ حساب دانی
قانون بود و چند مرتبه که از جانب حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بخدمات مأمور گشته از موکب همایون دوری جست
آنخدمات را از روی اخلاص و کمال دولتخواهی و غیرت مردانگی موافق رضای اشرف و صلاح دین و دولت قاهره
بتقدیم رسانیده در همه ابواب مرضی و مستحسن بوده چنانچه تفصیل هر یک از آنها در ضمن وقایع آنسال سمت اندراج
یافته میباید درینمقام چون شایبهٔ تکرار مینمود زبان از آن کوتاهی گزید قلم آن مرکز دایرهٔ اقبال بر مسند جاه و جلال متمکن بود

عالمیان از میامن معدلت و نیک اندیشی و خیرخواهیش که نسبت بکافهٔ انام متساوی بود مرفه و آسوده حال بودند تا آنکه
در سنهٔ یونت ئیل تسع عشر و الف که بتسخیر قلعهٔ دُم دُم و دفع فتنهٔ امیرخان برادوست مشغول بود شبی در پای قلعه
بفجاءه درگذشت و موجب اندوه و ملال جهانیان گشت بنوعی که در قضایای سال مذکور سمت تحریر خواهد یافت خلف
ارجمندش میرزا ابوطالب که در جمیع مواد مصداق الولد سر ابیه بود در فضایل و کمالات علیه و سخاوت و احسان مرتبهٔ
رجحان داشت بیمن شفقت و الطاف حضرت اعلی که طبع حقیقت پرستیش قانون حق گذاریست بجای والد بمرتبهٔ
وزارت دیوان اعلی ارتقا یافت و اکنون سریر وزارت بوجود کثیر الجود آن آصف سلیمان مرتبت مزین و محلی است
و دیگر از اولاد والانژاد ملک بهرام و برادران نیکوسیرت و سریرت آن وزیر آصف مرتبت عالی مقام ابوتراب
بیگست و ابوطالب بیگ که هر دو بوفور قابلیت و استعداد ذاتی موصوف و در علم موسیقی ماهر السباق و نویسندگی
مشغول بودند ابوتراب بیگ چندگاه باستیفاء مشهد مقدس معلی مفتخر گشته بدان مهم قیام داشت و در اواخر ایام
حیات شاه فردوس مقام از آن مهم معزول گشته در دفترخانهٔ همایون به تنقیح بعد ایام عمل می پرداخت بعد از
واقعهٔ هایلهٔ شاه جنت مکان در زمان فرمانفرمائی اسمعیل میرزا ابوتراب بیگ بوزارت مرتضی قلیخان پرناک
حاکم مشهد مقدس معلی منصوب گشته متوجه آنصوب گردید و کمال اختیار و اعتبار یافته از آنجا دست قضا بساط
عمرش در نوردیده ودیعت حیات را بمقتضی اجل سپرد و در آن روضهٔ مقدس مدفون گشت و ابوطالب بیگ
منصب استیفاء علیقلیخان شاملو حاکم هرات که فی الجمله نسبت قرابت و خویشی باو داشت یافته در ملازمت او
روانهٔ خراسان گردید و چند سال در سایهٔ دولت آنصاحب اقبال بسر برده بفراغبال گذرانید تا وقتی که عبد الله
خان اوزبک بخراسان آمده همت بر کنگرهٔ تسخیر قلعهٔ هرات انداخت و قریب یازده ماه مدت محاصره امتداد یافته
از هیچ طرف نسیم امدادی نوزیده و کار بر محصوران تنگ گشته بود علیقلیخان ابوطالب بیگ را با یکدو نفر از معتمدان
برسم رسالت بیرون فرستاد که حرف صلح بمیان آورده بوساطت خیراندیشان مملکت گذاشته با اهل و عیال
بیرون روند با آنکه در توره و آیین سلاطین فعل شنیع مذموم ایلچی کشتن رسم و آیین نبوده آن پادشاه بیمروت
چشم مردمی بخاک بیمروتی انباشته از شناعت آن امر قبیح احتراز ننموده آن جوان پاکیزه روزگار را با رفقا بجای
گلوله در دهان توپ کلان نهاده بجانب قلعه انداخت و آتش بیداد آن سلطان بیمروت رخت هستی او را
سوخته شاهباز جانش در راه دین و دولت و رضای ولی نعمت بریاض خلد پرواز نموده بزبان حال اینمقال
بی سر و دل دیده داشت ستمگر که ستم برپا کرد ؛ در گردن او نهاد و بر پا بگذشت ؛ حقایق این احوال و صعوبت آن اهوال

در محل خود نگاشته قلم شیرین مقال شده چون جواد قلم خوش خرام در میدان بیان حالات این طبقه و الامتعام بقدر
الطاقت تک و پوی نمود اکنون وقت آنست که سر رشته سخن را بدست آورده روی بشارع مقصود نهیم و
بدستیاری خامه بلاغت نشان بر سر حرف نخستین رویم القصه چون حضرت اعلی شاهی ظل اللهی متوجه اردوباد
شدند جناب آصف صفات اعتماد الدوله مرحوم کسان اعتمادی بجهت تهیه اسباب پیشکش و ضیافت و ساوری اردوباد
فرستاده و فرستادها چنانچه باید و شاید و در حوصله خیال نگنجد بسامان و سرانجام امور ضیافت پرداختند و خورد
و بزرگ آن بلده باستقبال استعجال نموده از روی کمال اخلاص جبهه عبودیت بر خاک راه سوده از غبار سم سمند
جهان پیمای شاهی روشنائی دیده امید حاصل مینمودند و آنحضرت بدیده تلطف و مرحمت در ان قوم نظر انداخته در
کمال مسرت خاطر و شگفتگی مزاج بمنازل دلگشای آن سلسله رفیع نزول اجلال فرمودند و فرمان بران دستور آصف
نشان جشنی شاهانه و مجلسی پادشاهانه که درخور پادشاهی چنان مهمانی باشد آراسته پسران صاحب جمال گلگونه
رخسار و آرایش خط و خال بانمجلس بهشت نشان بسان حور و غلمان در آمده اقداح راح ریحانی بگردش در آوردند
و چند روز در کمال نشاط و خرمی بجهت افزای خاطر بودند و ملازمان آصف جم اقتدار لحظه از کشیدن میوها و اطعمه
و اشربه لذیذه نمی آسودند و با وجود آنکه دران سال اجناس در انولایت بغایت نایاب بود اما ملازمان جناب
آصفی حسب الاشاره آنجناب آنمقدار از هر گونه مایحتاج جمع آورده بودند که زیاده از ان در مخیله خیال نمیگنجید
آنجناب چند روز بر همین منوال خوان کرم گسترده جمیع امرا و ارکان دولت پادشاهی و مخصوصان و مقربان و
ملازمان خاصه شریفه را که در رکاب نصرت انتساب بودند امرا و اعیان که از تعمیر قلعه ایروان فارغ شده
فوج فوج وارد میگشتند مقداری گرامند علی قدر مراتبهم بوسم اقامت و ساوری ایثار میکردند و اهل خدمت
و ارباب طرب و ندمای مجلس بهشت آئین را بخلاع فاخره و انعامات و تکلفات وافره نوازش فرمودند
بعد از چند روز اراده خاطر اشرف بدان متعلق گشت که مواضع قریبه را سیر فرمایند از انجمله موضعی است
و تند نام از قری نفیسه رودکار در دامنه کوهی واقع شده دره میان دارد و هر دو طرف دره باغات و
بساتین بیشمار و آب خوشگوارش مصدوقه تجری من تحتها الانهار و حدایق میوه دارش طوبی مثال پر برگ و بار
و چون موضع مذکور نیز محل توطن بعضی از طبقه علیه نصیریه است و اعیان آن سلسله املاک در انجا دارند و آن موضع
نیز منسوب بآن سلسله است در انجا نیز اسباب ضیافت بدستور اردوباد از سرکار آن عالیجناب آصف صفات
مرتب گشته دقیقه از دقایق میزبانی فروگذاشت ننمودند و از انجا نیز بسیر اکلیس که ساکنان آنجا اهل ملت مسیحی و برخی

مسلمان نیز هستند تشریف برده در منازل ایشان فرود آمدند و بعد از فراغ از سیر و تماشای انجد و دلبصوب اردوباد مراجعت نموده دیگر باره آن بلده طیبه از ورود مقدم شهریار کامکار رشک گلزار ارم گشت و چون راه درهٔ علی که محل عبور لشکر بود بغایت تنگ و عبور رد و سوار از پهلوی یکدیگر در مضایق آن بغایت دشوار بود حکم همایون صادر شد که امرا و اعیان لشکر و طبقات حشم فوج فوج و مرتبه مرتبه بتدریج ازان راه عبور نمایند تا ده روز بجهت صعوبت راه و کثرت لشکر و حشر در خطهٔ دلگشای اردوباد عشرت پیرا بوده کامبخش سکنهٔ آن بلده بودند و خدمات اعزهٔ سلسلهٔ علیهٔ نصیریه و اقربا و اتباع اعتماد الدوله مغفور مستحسن کافهٔ خلایق گشته الحق دوست و دشمن زبان بتحسین گشادند و بندگان اشرف مکرر اظهار خوشنودی فرموده همگی ایشان را بخلاع فاخره سرافراز ساختند و از انجا موکب همایون فال بعز و اقبال بجانب مقصد که تسخیر ولایت شروان بوده در حرکت آمد امرای عظام و عساکر نیک فرجام که با یروان رفته بودند اطراف و جوانب قلعهٔ سابق را که بنا بر صلاح و فساد وقت کنده شده بود بر طوایف قزلباش و طبقات لشکر قسمت فرموده هر کس در کار خود اهتمام نمودند و در اندک فرصتی عمارت قلعه باتمام رسیده ذخیره و یراق بشتران عساکر منصوره نقل آنجا شده قلعه را بامیرگونه خان سپرده کوچ کردند و در جلد بر کشاط باردوی همایون پیوستند

ذکر توجه موکب نصرت نشان بتسخیر ولایت شروان و فیروزی یافتن آن ولایت بعون عنایت سبحانی

عندلیب نغمه پرداز قلم در گلشن احوال آن یورش خیر مآل بدین مقال میسراید که چون خاطر از تعمیر و یراق قلعهٔ ایروان و وعده سفر و میان اطمینان یافت موکب ظفر نشان از اردوباد عزم توجه بجانب شروان جزم فرموده از درهٔ علی عبور نموده در جلد بر کشاط سراپرده و بارگاه باوج مهر و ماه برافراشتند چون عساکر منصوره چهار سال بود که در یساق بودند و پریشانی و بی سامانی بجهت امتداد ایام سفر از حد اعتدال تجاوز نموده اکثر طبقات بجهت فقدان غله و قحط و غلا که قریب بدو سال بود که در کل ولایت آذربایجان شیوع داشت و از علیق اسپان عاجز بودند از مرکب عزت فرود آمده پیاده راه بندگی می سپردند و بدین جهت از اسلحه و یراق سبکبار گشته بودند و معارف سپاه که اسب و استر داشتند درین دو سال اکثر بعلف صحرا نگاه داشته قوت و توانائی در مراکب نمانده بود و بی سرانجامی لشکر بجائی رسیده و بسر حدی انجامیده که در نظر عقلا فکر و اندیشه یورش شروان شرعاً و عقلاً مذموم مینمود و هیچ یک از امرا و ارکان دولت درین هنگام رفتن شروان از مصلحت وقت نمیدانستند چه قرارداد خاطر آن بود که چون درین سال سرداری از جانب روم در نیامد بلاشبهه در بهار آینده ما بین شایسته خواهند آمد و یساق شروان

باعث زیادتی پامالی و پریشانی لشکر گشته در هنگام آمدن رومیان مقابله و مقاتله با ایشان بیرون از حیز قدرت
و قوت عساکر فیروزی نشان خواهد بود و مراجعت جانب عراق و اندیشه سامان و سرانجام یساق آینده نمودن اصوب
مینمودند اما از سروش غیبی و مبشران بشارت لاریبی نوید فتح شروان بنوعی در ضمیر الهام پذیر حضرت اعلی جایگیر گشته بود
که فسخ آن یورش مطلقا احتمال نداشت و از اوضاع رومیان شروان و تقریر آیندگان چنین بوضوح پیوسته
بود که چون درین سال از آمدن کومک مایوس اند ترک شدت کرده دست از محاربت قلاع باز داشته همگی
بقلعهٔ دربند تحصن خواهند جست و ولایت شروان باسانی مفتوح میگردد و جمعی از اهل شروان که شعار دولتخواهی
این دودمان ظاهر ساخته در پایهٔ سریر اعلی بودند تحریک امضای این یورش مینمودند حضرت اعلی چند روز در الکا
برکشاط بسیر و شکار مشغولی فرموده محمد بیک ولد کور خلفای اروملو که یکی از مخصوصان بساط عزت و مرد قابل
کاردان بود بشماخی فرستاده منشور عاطفت مبنی بر استمالت بنوعی که برومیان قلعهٔ گنجه نوشته حجت و الزام تمام
نموده بودند بهمان قاعده با احمد پاشا بیکلربیکی و سایر رومیان شماخی فرستاده نصایح دلپسند در آن حکم
مندرج فرمودند ماحصل کلام آنکه از روزی که سمند جهان پیمای اندیشه را در عزیمت ملک موروث آذربایجان
و شروان بجولان در آورده ایم الی غایت ابواب فتوحات مفتاح تایید مفتح الابواب بر روی اولیای دولت
قاهره ما گشاده قلاع فلک ارتفاع آن ممالک در اندک فرصتی بدست در آمده درین سال خود حرکت لشکر روم واقع
نشد و تا سال دیگر مددی متصور نیست ملاحظهٔ عاقبت حال و خاتمت آمال خود کرده از روی عقل و دانش قیاس نمایند
که از عناد و لجاج چه بمحصوران قلعهٔ گنجه رسید و از ترک قلعه داری و عناد مردم قلعهٔ تفلیس و تومانوس را چگونه
امن و سلامت قرین حال او گشت غرض از ایراد این مقدمات آن که اگر در مخالفت و قلعه داری اصرار نمایند بعد از آنکه
بتوفیقات الهی قهرا و جبرا مفتوح گردد توقع امان نداشته باشند و وبال خون همه محصوران در گردن ایشان
خواهد بود بعد از اطلاع آقایان و پاشایان بمضمون فرمان قضا جریان شمس الدین پاشای که اباعنجد از
شیخ زادهای شروان بود بخدمات پسندیده مرتبهٔ امارت و پاشائی یافته دولتخواه رومیان بود آنجماعت از
صوابدید او تجاوز نمینمودند بدستور شیخان شیاد و زراق عمل نموده آن طایفه را بدمدمه و افسون از جادهٔ امن
و سلامت منحرف ساخت و دکان حیله و تدویر گشوده خواست که بلطایف الحیل لشکر قزلباش را از آمدن شروان
باز آورد و سخنانی که از صدق فروغی نداشت بمحمد بیک گفته اظهار نموده بود که ولایت شروان بملازمان شهریار
ایران تعلق دارد اما رفتن ما و لشکریان رومیه که همه خانه کوچ همراه دارند درین زمستان و شدت سرما متعذر است

و بحصار شماخی خزیده راه بیرون شد درین وقت نمی یابیم التماس داریم که حضرت اعلی شاهی ظل اللهی درین سه چهار ماه
ما را مهلت داده در ارس بار و قزل آغاج و آنحدود به سیر و شکار مشغولی فرمایند که در وقت بهار که هنگام تردد
آمده شده است اگر موافق رضای خاطر اشرف عمل نکنیم بر آنچه رای جهان آرا اقتضا نماید بعمل آورند و جمعی از شاهی سیونان
که اقوام ایشان در اردوی معلی بودند با ایشان پیغام فرستادند که احمد پاشا و لشکر شمس الدین پاشا را با استنبول
فرستاده اند که بجهت ایشان کومک آورد و اراده خاطر ایشان آن که دست از قلعه مملکت شروان باز داشته
بقلعه دربند روند و لشت بداغستان داده درین زمستان آنجا باشند و در بهار آینده منتظر کومک و مدد بوده
بمقتضای وقت عمل نمایند درین اثنا شمس الدین پاشا از راه کفه آمده و مناشیر استمالت از جانب خواندکار پاشا
و اعیان لشکر و اهالی شروان آورده شهرت داد که درین چهار ده هزار ینگچری با مداد شما مامور گشته یکدفعه آمدند و عنقریب
میرسند و در بهار آینده سرداری تعیین شده با لشکر عظیم بطرف آذربایجان می آید غازی گرای خان و لشکر تاتار
بآمدن شروان مامور شده اند و عنقریب از هر دو لشکر روم بدین مرز و بوم میرسند و بدین حکایات مردم را
بتحصن و قلعه داری ترغیب نموده از آن اراده منصرف ساخت و اظهار کشف و کرامات کرده میگفت که
اولیا و اقطاب بمن خبر داده اند که لشکر قزلباش برین ملک تسلط نمی یابد اگر قدم باینولایت نهند مقهور میگردند
و اصلا آسیبی از ایشان بقلعه و مردم قلعه نمیرسد ساده لوحان تباه اندیشه و خردمغلان سفاهت پیشه از
سخنان واهی او فریفته گشته دل بر محاربه و قلعه داری بستند اما میخواستند که بحیله و تزویر درین زمستان
خود را از آسیب لشکر قزلباش محافظت نمایند و در بهار بآمدن کومک و لشکر تاتار مستظهر گردند چون مکر و حیله
اندوزی شمس الدین پاشا ظهور یافت التماسی که نموده بودند چون در میزان عقل و ملیال خود سنجیده نمینمود از
درجه قبول دور افتاده عزیمت شروان تصمیم یافت و از خان ارخی از سبار کوچ کرده شکار کنان میرفتند تا الک
در سیم ماه مبارک رمضان در کنار آب کر نزول اجلال واقع شد و چون جسر جواد بریده شده بود و در آنحدود
گذار دیگر نبود عساکر منصوره باو گذشته جهت گذرانیدن احمال و اثقال جال تخت روان ترتیب دادند و اسبان
و شتران را بآب می انداختند که شناه پیرون روند و از رودخانه کوچ کرده در این طرف آب فرود آمدند و روز
دیگر کوچ فرموده در قراسو نزول اجلال نموده از راه عقبه سامان متوجه شماخی شدند و لشکریان اردو بازاران
و مردم اردو تا ده روز بهزار مشقت عبور کرده فوج فوج بموکب همایون پیوستند و بخاطر خطور نمینمود که
در آنوقت عبور از آن آب ممکن باشد زیرا که از شدت سرما و یخ بندی پارچهای یخ و برف لخت لخت و کوه کوه از روی

وزیر در دیوان عدل نشسته مهمات حسابی خلایق و امور جزئیه ممالک را فیصل دهند و احکام و مناشیر بطغرای امر دیوان اشرف اعلی
مزین ساخته بمهر مهر آثار که علیحده بجهت آن احکام ترتیب داده عبارت مهر دیوانی اشرف اعلی بدان نقش کرده مختوم گردانند
و چون زبان بنظم اشعار میگشود عادلی تخلص میکرد و در احکام و مناشیر خود نیز هو العادل قلمی مینمود و منصب صدارت نصف
ممالک را بسیادت پناه میرزا مخدوم شریفی و نصف دیگر را بشاه عنایت الله نقیب اصفهانی که در زمان خاقان جنت مکان
قاضی معسکر بود نامزد نموده مقرر شد که احکام و امثله شرعیه بمردم دهند یکدو ماه معاملات جزئیه شرعی و حسابی کافهٔ مردم
هر دیار در دیوان اعلی فیصل یافته احکام و مناشیر بمهر اشرف میرسید و اکثر اوقات از عدم رشد و کاردانی میرزا شکرالله
وزیر شکایت کرده او را امور و اعتراضات که حق بجانب او بود میساخت و هیچکس مراه باندیشهٔ او نمی برد در خلال این احوال
خبر فوت مرحومی سلطان حسین میرزا ولد بهرام میرزا که حسب الفرمان شاه جنت مکان در ولایت قندهار حاکم و فرمانروا بود
رسید که باجل طبیعی وداع عمر و دولت ناپایدار نموده بعالم بقا پیوسته است بنابران بدیدن نواب سلطان ابراهیم میرزا
و پرسش او قدم رنجه فرموده بمنزل او رفت و مراسم تفقد و دلجوئی بظهور آورده نواب میرزا احرم محرم او را با صبیهٔ قدسیه اش
و محمد حسین میرزا ولد سلطان حسین میرزا که در درگاه معلی بود بخلاع فاخره نوازش فرموده از لباس سوگواری بیرون آورده
اما بعد از وقوع این قضیه در اندک روزی اسمعیل میرزا تغیر کرده با او کرده دیگر بوی اشفاق و التفات بمشام او نرسید
و زبان اعتراضات بموقع بر او گشوده رفته رفته سوی مزاج او نسبت بنواب میرزا و سایر شاهزادگان بسرحدی رسید که
افنا و اعدام ایشان را پیش نهاد همت ساخته در همان چند روز بقتل ایشان پرداخت ذکر شهادت شاهزادگان نامدار
و از پای در آمدن نهال عمر ایشان بصرصر قهر زمانهٔ غدار ناپایدار ایزد توانا که آفرینندهٔ کل مخلوقات است قطع صلهٔ رحم را از رذایل
ردیه و مرعات ذوالارحام را از محسنات شمرده و اسمعیل میرزا بقساوت قلب موصوف بود و مطلقا بهره ازین شیمهٔ
سعادت افزا نداشت و هرگز نسبت به برادران و بنی اعمام و برادرزادگان اشفاق و مهربانی از و بظهور نرسید و وجود
ایشانرا خار گلزار دولت خود میدانست و تواضعات رسمی گاهی بنواب سلطان ابراهیم میرزا میکرد و در آخر معلوم شد
که سبب آن ملاحظهٔ جانب سلطان حسین میرزای برادرش بوده که در قندهار بود و دغدغهٔ آن داشت که مبادا در خراسان
فتنه از و بظهور رسد لهذا بعد از خبر فوت او باندک روزی تغیر سلوک با میرزای مذکور و برادرش کرده زبان اعتراض گشوده
نواب میرزا که خبرات افلاطون با کمالات و استعدادات کسبی جمع داشت استشمام رایحهٔ بی التفاتی نموده گرچه میدانست
که جز بقطع رشتهٔ حیات او چیزی دیگر تسلی نمیشود ترک ملازمت کرده گوشهٔ انزوا و گوشه نشینی اختیار کرده که شاید بدان وسیله
دو سه روزی تسلی بخش خاطر اندوهگین خود گردد آقایان ملازمان خود را امر کرد که در منازل خود بوده ترک خدمت اما لحظه فلحظه

مترصد حکم قتل میبود تا آنکه ده بیست نفر از چراکسیه ازرق چشم کریه منظر را فرستادند که کشیک خانه میرزا نگاه داشته محافظت
نمایند چراکسیه چون بخانه آمدند میرزا در منازل حرم در خواب بود چراکسیه ابواب خروج و دخول مسدود ساخته و سایر دروب را
مقفل گردانیده و در در حرم اقامت نموده کشیک میداشتند تا آنکه روزی در میدان سعادت در میانه جماعت صوفیه
و ملازمان عبدالغنی بیک استاجلو که داروغه قزوین شده بود بر سر خرید و فروخت گوسفندان نزاع شده صوفیان هجوم نموده
ملازمان داروغه را زدند و این خبر بداروغه رسیده جمعی را بگرفتن آن جماعت فرستاد صوفیه تمکین نکرده بی اندامی و تندی
بافراط رسانیدند داروغه با مردمی که داشت خود سوار شده بمیدان آمد صوفیان داروغه را بسنگ و کلوخ گرفته رفته رفته
کار بکارد و خنجر رسید صوفیه هجوم آورده داروغه مغلوب گردید چون خبر باسمعیل رسید او با طبقه صوفیان بجهت ارادت
و التفاتی که با خلفا داشتند صفائی نداشت جمیع امرا را فرمود که یراق بسته بمیدان اسب شاهی حاضر آیند امرا چون جوق
یراق بسته می آمدند او بدفع فتنه صوفیان میفرستاد و در آخر حکم قتل عام آن طبقه کرد جمیع لشکریان او بمنازل آن جماعت
که در حوالی خانه خلفا بود رو آوردند چون صوفیان حال برین منوال دیدند اسلحه و یراق انداخته میگریختند و غازیان قزلباش
بدیشان رسیده قتیل و اسیر مینمودند و در طرفة العین قریب بدو هزار نفر از آن طبقه بقتل آمدند اسمعیل میرزا در هنگامی
که مردم را بر سر صوفیان فرستاده بآن خدمت مشغول ساخته حکم قتل شاهزادگان نیز فرموده مستحفظان هر یک کسی فرستاد
که بخدمتی که مامورند قیام نمایند اول چراکسیه بحرم نواب سلطان ابراهیم میرزا در آمده او را از پیش حلیله جلیله اش که صبیه
قدسیه شاه جنت مکان بود بیرون کشیده طناب در حلقش انداخته خفه کردند بعد از لحظه فریاد و فغان از خانه منزل برآمده ظاهر شد
که بقتل او اقدام نموده اند همچنان بانگ نوحه و فریاد از منازل شاهزادگان باو رسید خاطر جمع کرده رقم عفو بر صحیفه حال
صوفیان کشیده بقیة السیف نجات یافتند و مشخص شد که این معرکه را بجهت قتل شاهزادگان گرم کرده بود بملاحظه
آنکه مبادا طبقه قزلباش ازین عمل شنیع امتناع نموده فتنه حادث گردد ایشانرا بدان امر مشغول گردانیده مکنون خاطر
خود را بظهور آورد و در آن روز شش نفر از شاهزادگان تیغ بیداد او در قزوین شربت شهادت چشیدند اول
سلطان ابراهیم میرزای مذکور که از مستعدان روزگار بود و بانواع کمال آراسته و بفنون هنروری پیراسته بود
و خط نستعلیق را بسیار خوش مینوشت و مصور نازک قلم بود و در موسیقی و علم ادوار سرآمد روزگار و در تصنیف
قول و عمل شاگرد مولانا قاسم قانونی بود و ساز را خوب مینواخت و در صنعت درودگری و خاتم بندی و ساز تراشی
مهارتی تمام داشت و در خراسان اکثر اوقات بشعرا و ارباب نظم بلاغت شعار صحبت داشته خود جاهی تخلص میکرد
و غزلهای عاشقانه از او در میان مردم مشهور است از آنجمله این دو مقطع در حین تسوید حالات او بخاطر رسید شعر

آید بسرم در دم رفتن جاهی • دیده وکشای اگر طاقت دیدن داری • بعد از هزار شب که بسرمش رسیده • جاهی عینیت از وی بردار چشم
وکتابخانهٔ عالی بهم رسانیده از خطوط استادان وخوشنویسان باتقدم و از تصویر مصوران عدیم المثال زرین قلم و سایر تحف
در سرکار او بسیار بود و چینی خانه اش رشک چین وختا مینمود حرم محترمش بعد از واقعه میرزا اکثر آنها را بجهت آنکه بدست
اسمعیل میرزا نیاید در آب ریخته وچینها را خورد کرده بقیه اقمشه را آتش زد و در ماتم میرزا فریاد و فغان از حد اعتدال گذرانیده
از کثرت جزع پهلو بر بستر ناتوانی نهاده در همان ماه عالم فانی را وداع کرده بعالم بقا پیوست و محمد حسین میرزای برادرزاده اش
جوان قابل هفده ساله بود اول چشم او را میل کشیدند و او از شدت درد فریاد و زاری بسیار کرده آرام نمیگرفت
این خبر باسمعیل میرزا رسید فرمود که او را نیز از شکنجهٔ هستی خلاصی دهند فرمان بران حسب الفرموده عمل کردند سلطان محمد میرزا
که در میان جماعت روملو بود و بسیار جوان سلیم النفس و عافیت دوست بود و هرگز نقش خیال بزرگی و جاه طلبی در آیینه
خاطرش جلوه نمینمود چون بفرموده برادر نامهربان موافقت سایر برادران اختیار نموده در وقت تغسیل و تکفین حرکتی کرده
چشم باز کرده معلوم شد که در وقت خفه کردن ریسمان رگ گردنش را نگرفته بود اسمعیل میرزا ازین حال آگاه گردید چون
دیدهٔ عبرتش از قبایح و شنایع این حال پوشیده بود باتمام کارش امر فرموده او را با محمد باقر میرزا پسر او که کوچک و خورد سال
بود بیکدیگر ملحق ساختند امام قلی میرزا و سلطان احمد میرزا هر دو را به دولتخانه آورده در حوالی میدان نگاه میداشتند
و در همانجا شربت مرگ چشانیدند و همچنین کس فرستاد که بدیع الزمان میرزا ولد بهرام میرزا را با پسرش بهرام نام که کودک
خورد سال بود بقتل رسانیدند تیمور خان استاجلو که در حین ارتحال شاه جنت مکان حاکم سیستان و لله میرزا بود
چون مرادخان پسر او در درگاه معلی از جملهٔ سلطان حیدریان و مغضوب بود این خدمت را مصلح حال خود دانسته فوراً
بدفع میرزا و پسر او پرداخته هر دو را مقتول ساخت و کس بطلب سلطان علی میرزا که در شکنجه بود فرستاد و بعد از چند روز
جماعت قاجار میرزا را آوردند ترحم نموده از قتل او درگذشت اما میل در چشمهایش کشیده از دیدن عاطل ساخت درآن
نواب سکندرشان که برادر اعیانی او و مضعف البصر بود او را ولادنا مدارا و اندیشه مند و در فکر کار ایشان شبها بروز آورد
تا آنکه عاقبت خبث باطن خود را نسبت بدیشان نیز بظهور آورده اول سلطان حسین میرزای پسر بزرگ نواب سکندر شان را
که در طهران بود بقتل آورد و تبیین این مقال در شرح بدایت حال و اختتام احوال شاهزادهٔ نیکوخصال آنست که نواب جنت مکان
او را از دار السلطنه هرات طلب فرموده در پایهٔ سریر اعلی منظور نظر التفات بود و چند سال در ظل تربیت جد عالیمقدار نشو و نما
یافته بمرتبهٔ کمال رسید بعد از فوت سلطان مرادخان والی مازندران شاه جنت مکان ایالت نصف ولایت مازندران را
بجناب شاهزادگی تفویض فرموده نصف دیگر آن ولایت را بمیرزا خان ولد سلطان مرادخان والی مازندران شفقت فرمودند

ومیرک دیو که از طبقهٔ دیوان مازندران بود بمزید عقل وکیاست ممتاز بود بوکالت شاهزاده تعیین کرده نواب میرزا بعنایات پادشاهانه
مخصوص گشته و در کمال عزت و اعتبار بمازندران شتافته بر مسند ایالت و آمین نصفت آن ولایت تکیه کرده و میرک دیو وکیل
وفاتق مهمات گشت وچون سلوک او بر وفق رضای نواب میرزا نبود برای صلاح خود فیصل مهمات نموده ملازمان قدیمی نواب
شاهزادگی را مطلقا در هیچ امری مدخل نمیدادند و اینمعنی مرضی خاطر شریف او نبوده تاب تسلط و اقتدار او نیاورده باغوای
جمعی از ملازمان و پسران سید مظفر که صاحب داعیهٔ مازندران و بطایفهٔ دیوان معاند بودند میرک دیو را بی امر و اشاره
شاه جنت مکان بقتل آورده در مقام آن شد که دست دیوسالاران مازندران را از معاملات ملک کوتاه گرداند و اینمعنی
باعث رمیدگی آنطایفه شد و چون حقیقت حال بعرض رسانیدند این جسارت و خودرائی پسند طبع اشرف نیامده از و رنجیده
خاطر گشت و بخاطر اشرف رسید که نواب میرزا این حرکت را بتحریک و اغوای امیر عزیز خان ولد میر عبد الله خان که خالوی بی بی
میرزا و در اردو با میرزا مصاحب بوده بفعل آورده کس فرستادند علی الفور جمیع کاغذها و اسباب میرزا را آوردند
در میان کاغذها مراسلات امیر عزیز خان ظاهر شد که میرزا را بامر مذکور اغوا نموده بود بنابران او را مقید نموده بقلعهٔ اصطخر
فرستادند و بجهت تسلیهٔ خاطر دیوان مازندران و تألیف قلوب ایشان باخراج ملازمان قدیمی میرزا حکم فرمودند و جز نوکری
چند اندکی خفیف و بی اعتبار شد و هر چند نواب شاهزادگی عرض نموده که میرک دیو پای از دایرهٔ اطاعت بیرون نهاده
در مقام عصیان و طغیان بود و اگر دفع شر او را بی اجازت اشرف میسر نشدی انواع فساد عاجلا بظهور میرسید از آنجهت بخود
سر جرأت این بی ادبی نمود اگرچه بقدر عذر پذیر گشته مهمات او فی الجمله باصلاح آمد اما زیاده در مقام تدارک احوال او نشدند
و میرزا نیز حکومت ناقص میکرد و در اواخر جمعی از اهل مازندران را بملایمت و التفات بخود رام ساخته در مقام اصلاح
حال خود بود که قضیهٔ ارتحال شاه جنت مکان بوقوع انجامید سلطنت و پادشاهی ایران بعم حقیقی او اسمعیل میرزا
قرار گرفت و سلطان حمید میرزا بعد از اطلاع بدینحالات چون خدمعلی سلطانم والدهٔ اسمعیل میرزا که جدهٔ میرزا بود
با نبیرهٔ گرامی محبت مفرط داشت شاهزاده بتصور آنکه نواب مشار الیها در ایام سلطنت عم بزرگوار صاحب اختیار و اقتدار
خواهد بود و عم مذکور حالا پسری ندارد بحکومت ناقص محقر مازندران که محل شورش و فساد طبقهٔ دیوان و سایر طوایف
بود و همگی بایکدیگر معاند بودند راضی نشده بخاطر رسانید که در خدمت عم و جده بمنزلهٔ فرزند گرامی بوده صاحب اختیار
مهمات ایران بلکه ولیعهد و قایم مقام خواهد بود بی امر و اشارهٔ اسمعیل میرزا ارادهٔ بیرون آمدن داشت و درینوقت
طبقهٔ دیوان در مقام بازخواست خون میرک دیو در آمده بر سر خانهٔ میرزا هجوم آورده و برادر و پسر سید مظفر را
که سرمایهٔ فساد بودند از خانهٔ میرزا بیرون کشیده بقصاص خون میرک دیو بقتل آوردند ولی ابدا اهمالی از آن طایفه نسبت بمیرزا

بظهور آمد و بعد از وقوع این حال سید مظفر پای از جادهٔ اطاعت میرزا بیرون نهاده با طایفهٔ دیوان صلح کرد و هر دو
گروه با یکدیگر متفق شده مخالفت میرزا اختیار نمودند و جناب میرزا از شورش و فتنهٔ ایشان مجال اقامت در آن ملک نیافته
در کمال اندوه و ملال بر همزده و بی سر و سامان از مازندران بیرون آمده بعزم ملازمت اسمعیل میرزا احرام بسته از غایت
ساده لوحی اصلا در خاطرش خطور نمیکرد که عم نامهربان در بارهٔ او غدری اندیشد چون بطهران رسید اسمعیل میرزا از آمدن او
خبر یافت از غایت ملاحظه و احتیاطی که داشت راضی بآمدن نشد از آنجهت که ظاهرا او را دفع نمیتوانست کرد چه بدنامدار
و دو برادر او در دار السلطنت شیراز در میان طایفهٔ ذو القدر بود و یک برادر او در هرات در میانه طایفه استاجلو بود
و رعایت جانب والده اش نیز در نظر خلایق فی الجمله لازم مینمود کسی نزد او فرستاده پیغام داد که چون والدهٔ محترمه ام
که جدهٔ آن فرزند است در قم است و اراده آنست که او را باعزاز و احترام تمام و تجملات شاهانه بیاریم و چنین مسموع شد
که شاهزاده نیز بسیار بی سامان شده و حالا بترتیب یراق آوردن والده مشغولیم آن فرزند در طهران توقف نماید که
بعد از آنکه یراق و اسباب والده سرانجام یابد کسی فرستاده شود که بترتیب یراق آن فرزند پرداخته یکی از امرای عظام را
بطلب او خواهیم فرستاد که ملاقات او و والده یکمرتبه واقع شود میرزا حسب الامر در طهران توقف نمود و اسمعیل میرزا تغافل
در باب آوردن والدهٔ عظمی می ورزید و گاهی اتمام عمارات و گاهی تعیین منازل و امور مختلفه بهانه ساخته دفع الوقت
میکرد و شاهزاده در طهران بود تا آنکه در اردو حکایات اختلاف مذهب در میانه آمده بعضی سخن گویان با اسمعیل میرزا
رسانیدند که چون اکثر قزلباش را گمان تسنن بنواب عالی بوده بآنجناب دل دگرگون کرده اند و اراده دارند که سلطان
حسین میرزا را آورده پادشاه نمایند و اینمقدمه را بهانه ساخته بقطع رشتهٔ حیات شاهزادهٔ بیگناه فرمان داد در اول
حال مسیب خان شرف الدین اغلی تکلو که خواهرزادهٔ نواب سکندرشان و اسمعیل میرزا بود بدین خدمت نامزد گشته
باکراه تمام رو براه آورده بعد از چهار پنج روز خبر رسید که او بتأنی طی مسافت نموده و هنوز از ساوج بلاغ نگذشته
از تعلل و تساهل او آزرده شده و از امرای ترکمان کوسه علیقلی را با چهل نفر از قورچیان همراه و یساق فرستاد که بهر سبب نفس
یکسر طناب بدست گرفته شاهزاده را خفه نمایند مسیب خان از اینمعنی مسرور شده باز گردید آنجماعت چون بلای ناگهان
بطهران رسیدند و شاهزاده از طول مکث در طهران رایحهٔ بی التفاتی استشمام نموده گمان شفقت که بعم نامهربان داشت
زایل شده راه بیرون شد مسدود و میسافت در هنگام وصول قورچیان در خانه را مقفل ساخته ترکش خود را با کمان همراه
خود بیام برده با خود قرار داد که تا قوت و توان و تیر و کمان داشته باشد تلاش نماید و مردی کشته شود قورچیان که
اینحال مشاهده نمودند کوسه علیقلی گفت که صاحب الامر بطلب شاهزاده آمده ایم و مصحفی بدست گرفته بر صدق قول خود

قسم دروغ خوردند شاهزاده بر قسم اعتماد نموده با ایشان ملاقات نمود آن جماعت از خدا بیخبر یکبار در او آویخته در همان ساعت
بنوعی که مامور شده بودند ریسمان در حلق نازنین شاهزاده نهاده آن سروجویبار سلطنت را که در چمن عزت نشو و نما یافته
بود از پای در آوردند و در همان روز اسمعیل میرزا غازی بیک نام قورچی ذوالقدر را بشیراز فرستاد که نواب سکندرشان
و فرزندان او را مضبوط ساخته مانع آمد شد مردم شود و نگذارد که از طایفهٔ ذوالقدر و غیره احدی با او ملاقات نماید
و منتظر فرمان باشد تا آنکه بدفع او و فرزندان گرامی او و نواب کامیاب شاهی که در هرات تشریف داشتند جازم گشته حکم
قتل ایشان نمود و این مقدمات برو مبارک نیامد پیش از آنکه این امور شنیعه از خیز قوت بفعل آید بمقتضای مبرم اجل گرفتار
آمد و ودیعت حیات سپرد چنانچه تفصیل آن احوال در محل خود سمت گذارش خواهد یافت و چون حق سبحانه و تعالی در ذات
مقدس اعلی حضرت شاهی ظل اللهی چندین کارهای شگرف ودیعت نهاده بود و رقم سلطنت و پادشاهی بتوقیع وقیع تؤتی
الملک من تشاء مختوم و در لوح محفوظ ثبت بود و این حکم بامضا نرسیده قبل از آنکه بظهور آید زمانهٔ غدار طغرای دولت او را
برقم ختم اختتام داده از عمر و دولت تمتع نیافت **ذکر بعضی سوانح حالات که در ایام سلطنت اسمعیل میرزا تا حین ارتحال او
روی داد** اسمعیل میرزا بعد از آنکه خاطر از مهام برادران و بنی اعمام جمع ساخته بمهمات ممالک پرداخت چون اطوار میرزا شکرالله
وزیر موافق طبع او نبود و همیشه از او شکایت میکرد او را از وزارت اعلی معزول فرموده آن منصب عالی را بمیرزا
سلمان ناظر تفویض کرد و پایهٔ قدر و منزلت او را باوج رسانید مقرر شد که جهت هیچکس از امراء عالیشان تعظیم نکند
مشارالیه من حیث الاستقلال شروع در آن کار کرد اما متوجه فیصل معاملات چنانکه میبایست کمتر میشد و تغافل در نظام
مهمات ممالک و امور سرحدها از حد اعتدال گذرانیده هیچ حکمی از احکام و مناشیر سلاطین سابقه در دیوان او بامضا
نرسید هر چند روز مهمی را نامزد شخصی میکرد باز تغییر در آن مینمود اما بعضی امرا را بحکومت هر محل نصب نموده چند نفر را که
الکای خود شده تتمه در اردوی معلی بودند که قضیهٔ ارتحال اسمعیل میرزا روی داد از طایفهٔ تکلو مسیب خان ولد محمد خان
شرف الدین اغلی که خالهزادهٔ اسمعیل میرزا بود برتبهٔ ایالت و خانی رسانیده الکای ری را باو عنایت سولاغ حسین تکلو را
بجانب لرستان فرستاده الوسات بعضی محال قلمرو علیشکر را باو داد و علیقلیخان شاملو و سلطان حسین خان برادر او را
برتبهٔ ایالت و خانی سرافراز فرموده حکومت هرات را بعلیقلیخان تفویض کرده زینب بیگم صبیهٔ شاه جنت مکان را باو عقد بست
و مقرر شد که در سال دیگر بجهت او فرستاده شود و مرتضی قلیخان پرناک را بحکومت مشهد مقدس معلی منصوب و سربلند
گردانید ایالت گنجه و امیر الامرائی قراباغ را که شاه جنت مکان بیوسف خلیفه زیاد اغلی داده بود به بیکر سلطان
عمزادهٔ او نامزد فرموده مشارالیه را بخاطر رسید که چون یوسف خلیفه بموافقت سلطان حیدریان تهمت زده است

بقتل آوردن او موجب ازدیاد شوکت و اعتماد خواهد بود انتظار فرصت نموده صبحی که از حمام بیرون آمده رخت می پوشید
با چند نفر از ملازمان تیغها کشیده بر سر حمام آمده او را بقتل آوردند این معنی موافق طبع اسمعیل میرزا نیامده او را اغرل کرد و ایالت
گنجه را با امام قلیخان قاجار داد و اسد قلی سلطان افشار حاکم کرمان را منصب قورچی باشیگری داده حکومت کرمان را بمحمود
سلطان افشار تفویض نمود و ایالت شیراز را بدستور بولیخان قلخانچی اغلی تفویض کرد و درین اثنا یکی از جواری اسمعیل میرزا بقدوم او
بشاشت و خرمی بسیار بظهور آورده هر کس را بشارت که کانی طالع او نشد هر کس از امرا و اعیان که فرستاد ما یعرق خود را بشرف درگاه
رسانید بعد از چند روز او را بشاه شجاع موسوم ساخته للگی را بولی سلطان ذوالقدر حاکم شیراز تفویض کرد که در مکان سلاطین
آل مظفر تربیت و نشو و نما یافته دران ولایت آیین مظفری را تازه سازد و ولی سلطان در منزل خود جشن ملوکانه و بزم خسروانه
ترتیب داده گهوارهٔ شاهزاده را از دولتخانهٔ مبارک بیرون آورده در پیش گرفت و جمیع امرا و ارکان دولت حسب الامر
پیاده در رکاب مهد شاهزاده قدم نهاده او را بمنزل ولی سلطان رسانیدند و پایهٔ قدر و منزلت او در نظر همگنان باوج
اعتلا رسید و سبب تربیت او آنکه در شیراز میانهٔ او و نواب سکندرشان غبار خاطری بهم رسیده طایفهٔ ذوالقدر که بمحض
صوفیگری جانب نواب سکندرشان گرفته با او خصومت آغاز نهادند بروی خیره شده او خفیف و بی اعتبار از شیراز بیرون
آمده بپایهٔ سریر اعلی آمد اسمعیل میرزا از غایت عنادی که نسبت ببرادر بزرگتر طبیعتش بود او را تربیت نموده آقایان ذوالقدر
که با او خصومت نموده بودند خصوصا علی بیک و برادران او و اولاد محمد خان آقا شادی تکلو حاکم سابق شیراز را بی اعتبار
ساخته در معرض خطاب و عتاب درآورد و درین اثنا میانهٔ خلایق گفت و گوی اختلاف مذهب بمیان آمده از اطوار اسمعیل
میرزا و سخنانی که از عقاید شیعه در پرده میگفت او را مردمان تشیع سست اعتقاد یافته گمان تسنن باو بردند سبب مظنه اول
آن بود که در طعن عایشه دغدغه کرده بجهت دفع دغدغه بر سبیل تحقیق و استعلام بعلمای اسلام که در ملازمت او بودند
خصوصا خواجه افضل ترکه اظهار نمود که آیا طایفهٔ شیعه بچه دلیل طعن حرم محترم زوجهٔ رسول خدای را صلعم جایز داشته اند حال آنکه
آیات عصمت و طهارت در شان او نازل گشته شرف فراش آنحضرت دریافته و حلواء صحیحه بفعل آمده و محبوبهٔ آن سرور بوده
و صاحب فراش و محبوبهٔ آنحضرت چگونه مطعون تواند بود و آنچه در بصره میانهٔ او و حضرت امیرالمومنین علی باغوای طلحه و زبیر
صادر یافت حضرت امیرالمومنین آنرا بضعف رای و نقصان عقل که زنان را می باشد حمل نموده از او عفو کرد دلیل عفو آنکه او را
معزز و محترم بمدینه فرستاده و بملاحظهٔ حضرت رسول او را لعن و طعن نکرد و چند میل آنحضرت و حضرات حسنین بمشایعت او
قدم رنجه فرمودند و طعن باو کردن همانا راجع بآن سرور میشود علمای شیعه درین باب چه میگویند این حکایت را در چند
مجلس بعضی اوقات بکنایه و بعضی اوقات صریحا اظهار کرده علما در مقام معارضه و جواب شافی درنیامده در جواب

مناسب مقام در پرده حکایت میگفتند میرزا مخدوم شریفی که در زمان شاه جنت مکان تهمت زده تسنن بود مؤید قول اسمعیل میرزا
دلایل گفته روز بروز مورد تربیت میگشت و او از پرده بیرون آمده در حقیقت مذهب اهل سنت و جماعت و در دفع طعن خلفاء ثلثه
بعلما مباحثات و مناظرات و مبارزات مینمود و علما اکثر اوقات اغماض نموده کمتر طرف بحث او میشدند روزی اسمعیل میرزا
ببلغار خلیفه که بمنصب والا خلفای معزز و سربلند شده بود اظهار نمود که ای خلیفه اگر کسی زوجهٔ ترا در مجمع عوام دشنام دهد
ترا بد می آید یا نه جواب داده بود که بلی گفت من چگونه مردمان حرم محترم رسول خدا را طعن میکنند ببلغار خلیفه در جواب گفت که دشنام
دادن حرام است اما لعن دوری از رحمت خداست و نفرین است کسی را که نفرین کرده کار او را بخدا حواله نمایند قصوری
ندارد اسمعیل میرزا پرسید که تو مرد ساده لوحی این حکایات را بتو تعلیم که داده گفت در زمان شاه جنت مکان از علما شنیده
بودم خوش آمد گویان بعرض رسانیدند که خلاف میگوید چند روز قبل ازین در ایوان شاهی در حضور سلطان ابراهیم میرزا
در میان علما این حکایت مذکور میشد میر سید حسین مجتهد و خواجه افضل باو نشان کرده اند ازین معنی برآشفته فرمود که
خلفا مستحق عقوبت صوفیان هجوم نموده چندان لله بر وی زدند که از حیات نا امید شد همه کس را گمان شد که فوت شد جسد نعش را
در نمدی پیچیده بمنزل خود بردند وقتی که وا کردند گرمی داشت اتفاقا لحظهٔ بهوش آمده بعد از دو سه ماه قوت حرکت یافت
و اسماعیل میرزا منصب او را بدو داد و خلفا استاجلو داد و زبان اعتراض بعلما دراز کرده گفت که حضرات همه روزه مجلس منعقد
ساخته با مثال این سخنان شناعت آمیز عقیدهٔ قزلباش را فاسد میکردانند و شیادی و سالوسی پدرم را بازی
داده بودند من از ایشان بازی نمیخورم و سخنان ناشایسته نسبت بعلما خصوصا میر سید حسین مجتهد و استرابادیان که بتعیین
التشیع اند میگفت و علی رغم ایشان حکم کرد که رسم تبرا که در کوچها و محلات مسلوک بوده من تبرائیان ترک آن نمایند و میگفت
که مرا با طایفهٔ تبرائی که لعن را سرمایهٔ معاش ساخته اند صفائی نیست و از علما جمعی که تهمت زده تسنن بودند مثل میرزا مخدوم
شریفی و علامة العلما مولانا میرزا جان شیرازی و میر مخدوم لله مورد تربیت و نوازش گشتند و میرزا مخدوم شریفی بعضی
اوقات وعظ میگفت باسمعیل میرزا عرض کرد که تبرائیان در مجلس وعظ تبرا کرده نسبت بمن سخنان کنایه آمیز میگویند
اسمعیل میرزا دوازده نفر قورچی را تعیین نمود که در مجلس وعظ حاضر بوده هر کس زبان به تبرا بکشاید تنبیه و تادیب نمایند در روز جمعه
از جمعات مجلس وعظ انعقاد یافته در آخر مجلس درویش قنبر تبرائی این بیت خواند شعر علی و آل علی را ز جان و دل صلوات
که دشمنان علی را مدام لعنت باد. میرزا مخدوم حمل بر کنایه کرده اندکی برآشفت قورچیان او را کتک بسیار زده نیم بسمل
چند جا شکستند از وقوع این حال شیعیان را اشک حسرت از دیدها باریدن گرفت و از ظهور این مقدمات گمان مردم درباره
اسمعیل میرزا به حد یقین رسید و این گفت و گو در میان خلایق افتاده باطنا زبان تشنیع دراز کردند و عقاید قزلباش

ازروی الجمله نقصان پذیرفت اما کسی را جرات آن نبود که ازین مقوله حکایتی تواند گفت و اسمعیل میرزا بهمه علما بدمظنه شد میر حسین
مجتهد و میر سید علی خطیب استرابادیان که در تشیع و تبرا غلو داشتند بیشتر از دیگران بی التفاتی اظهار کرده بعضی را از اردو
اخراج کرد و جمیع کتاب علمی میر سید حسین را فرموده که در خانه نهاده مهر کردند و او را از منزلی که داشت بیرون کرده خانهٔ او را
به نزول داد و مبلغ نذر صلحا و اهل اسلام نموده بود که در مدت عمر بعشرهٔ مبشره لعن نکرده باشند میرزا مخدوم تفحص این قسم مردم
میکرد و بسیار از اهل طمع تهمت تسنن برخود نهادند اما مقبول نیفتاد و جمعی مستحقان قزوین اسامی خود را تعلیم دادند که در
مدت عمر زبان بطعن اصحاب خصوصاً عشرهٔ مبشره نگشوده اند چون جمعی از اهل قزوین در ازمنهٔ سابقه شافعی مذهب بوده اند و احتمال
آن داشت که از آن طبقه جمعی مانده باشند میرزا مخدوم تصدیق ادعای ایشان کرده وجوه نذر را که قریب بدویست تومان بود
بآن جماعت داد اما در زمان نواب سکندرشان بیشتر را پس گرفتند و بجز بدنامی تسنن هیچ نقدی در کیسهٔ اعتبار ایشان نماند بالجمله
میانهٔ مردم از ترک و تاجیک قرار یافت که اسمعیل میرزا بمذهب اهل سنت رغبت تمام دارد و از سطوت و صلابتی که داشت
احدی را حد و یارای آن نبود که زبان باظهار این حکایت تواند گشاد و بعضی علما که در زمان شاه جنت مکان در تبرا غلو داشتند
همان شیوه را مرعی داشتند خفیف و بی اعتبار گشته از ملازمت ممنوع گشتند و بی طلب بخدمت نتوانستند آمد و بعضی دیگر که از روی
عقل و متانت سلوک نموده در پردهٔ حکایت میگفتند تخصیص خواجه افضل ترکه که راه تردد داشتند اما او در اثنای محاوره
و گفت و گوی در حقیت مذهب ائمهٔ اثنا عشر علیهم السلام و بطلان عقاید اهل سنت سخنان مرغوب بعرض رسانیده و عاقبت تحاشی
از لعن و مخالفت اصحاب ساکت بوده ازین مقوله حرفی میگفتند و برخی نیز از نیمقدمات استبعاد نموده حمل بر مصلحتهای پادشاهی
و تالیف قلوب طوایف انام میکردند و امرا و اعیان قزلباش خود مطلقا احتمال نمیدادند که این صورت وقوع داشته باشد
تا آنکه روزی در مجلس او مذکور شد که شعر خواندن و نوشتن در مساجد حرامست و در و دیوار مساجد قزوین مملو از اشعار عاشقانه است
که مردم نوشته اند اسمعیل میرزا میرزین العابدین محتسب کاشی را که باوجود تشیع فطری همیشه مزاج گوئی میکرد فرمود که بمساجد
رفته شعر را از سقف و جدار و در و دیوار مساجد محو نماید او بمساجد رفته بجهت خوش آمد اسمعیل میرزا اسم سامی حضرت
امیرالمومنین علی و علیه السلام و اشعار مدح و مناقب حضرات ائمهٔ معصومین ع را نیز تمام حک کرد و این صورت نیز بر طبایع گران
آمده این گفت و گو از افواه و السنهٔ عوام در میان اتراک افتاده بعضی از امرا و اعیان بتقریبی در درگاه باغ سعادت آباد مذکور
ساختند که مردم در باب مذهب مرشد و ولی نعمت ما که خلف صدق شاه جنت مکان و فرزند شیخ صفی و از اولاد علی ابن
ابی طالب علیه السلام است سخنان غریب عجیب میگویند و او را بدوستی معاندان شاه مردان متهم میدارند حاشا که چنین باشد
نمیدانیم که سبب گفت و گوی مردم درین باب چیست و چه صورت روی داده که مردم را این مظنه شده در طریق اخلاص و صوفیگری

ما را مشکلی افتاده و جرأت آن نداریم که در خدمت مرشد خود استدعای حل مشکل خود نمائیم بعضی ریش سفیدان و عقلا گفتند که
که اینمقدمه در آیین ارادت و اعتقاد قزلباش نسبت باین خانواده کفر است چرا احتمال این مظنه می باید داد و اگر بعضی امور از جانب
اشرف بظهور آمده باشد که سبب طعن بدگویان شده بی مصلحتی نیست لب ازین گفت و گو بستن اولی مینماید زیرا که مابعد کاشف اظهار
اینمعنی در خدمت پادشاه کمال بی ادبی است و چه کس را حد یارای آنست که سوال تواند نمود اردوغدی خلیفه که از صوفیان
و معتقدان اسماعیل میرزا و مورد نوازش تربیت او بود از کمال ارادتی که داشت گفت حاشا که اینصورت وقوع داشته باشد
و اگر خواهید که خاطر شما اطمینان یابد جمعی از غازیان و صوفیان امیرخان را که از امرای بزرگست پیش انداخته بنظر همیون آئید
سخن بآنحضرت حرف زده التماس حل مشکل شما کنم بعضی از مزاج گویان عزت طلب که در مجمع بودند فی الفور خود را بخدمت
اسمعیل میرزا رسانیده در خلوت معروض داشتند که جمعی از امرای ترکمان که سرکرده ایشان امیرخان و اردوغدی خلیفه اند
باهم اتفاق نموده میگویند که پادشاه ما ترک مذهب حق کرده بایکدیگر اتفاق نموده که حضرت شاه را از میان برداشته
سلطان حسین میرزا ولد نواب سکندرشان را که در طهرانست آورده پادشاه نمایند و اردوغدی خلیفه در میان مجمع قزلباش
گفت که امیرخان آمده حامی من باشد تا من رفته پیش پادشاه حرف زنم جمعی این حکایت را الخلیفه انصار گمان بردند که
به تدارک مافات با اسمعیل میرزا اظهار یکجهتی کرده والعلم عندالله اسمعیل میرزا از شنیدن این حدیث بیهوده پریشان خاطر گشته شعله
غضبش در باره آنجماعت اشتعال یافته امیرخان را طلب نموده مخاطبات عنیف کرد و گفت که شما مرا در میان قزلباش بدنام
کرده اید که مذهب تسنن اختیار نموده‌ام و عقیده مردم را بر من فاسد میسازید امیرخان مردانه در مقام جواب در آمده گفت
حاشا که ما را اعتقاد چنین باشد و بحضرت شاه گمان غلط برده باشیم میگوییم و اگر گاهی نواب اشرف را مسامحه در باب مذهب
شده باشد بجهت امور ملک و تألیف قلوب مخالفانست اما میرزا مخدوم شریفی پرده از روی کار برداشته نواب اشرف را
بدنام کرده صریحا بمردم میگوید که شاه مذهب تسنن دارد و با علمای شیعه در باب حقیت مذهب مناقشه مینماید هرگاه
حضرت شاه ازین حکایت منع نماید او را تنبیه سازد ما را چه گناه است اسمعیل میرزا اردوغدی خلیفه را مخاطب ساخته گفت
اینک امیرخان در پیش سر تو ایستاده حامی تست چه حکایت داری بگو او انکار نموده امیرخان عرض کرد که پادشاه سخن
ارباب غرض را در باره ما و نیکخواهان مسموع میدارند و بتحقیق صدق و کذب آن نرسیده مخلصان فدوی را از اهل نفاق
میشمارند اسمعیل میرزا گفت که مرا لیاقت پادشاهی قزلباش نیست همچنانکه بایکدیگر مواضعه نموده مخمر ساخته اید سلطان حسن میرزا
را از طهران آورده پادشاه کنند امیرخان بی دهشت و محابا عرض کرد که بیست سال کوس هواخواهی و دوستداری
نواب اشرف زده حالا که بمطلب رسیده ایم و در برابر آن چه تمتع یافته و میبایم که از سلطان حسن میرزا که پادشاهی او

در مخیلهٔ هیچکس نگذشته تمتع و توقع داشته باشیم مجملا گفت و گو انجامید و اردوغدی خلیفه را گرفته در صندوق کردند و علیخان بیک
ترکمان داروغهٔ دفترخانه نیز باغوا و تحریک بابر بیک برادرش که با او عداوت تمام داشت او را بموافقت و مرافقت اردوغدی
خلیفه متهم ساخته او نیز مقید و محبوس گشت و با میرخان و مسیب خان تکلو که تربیت کردهٔ او بودند گفت اگر راست میگوئید خاطر ما را
از جانب سلطان حسین میرزا جمع کنید ایشان طوعا و کرها سر رضا جنبانیدند و کوسه علیقلی ترکمان که از زمرهٔ امرا بود با چهل نفر
قورچی بدین عمل شنیع نامزد گشتند چنانچه قبل ازین در صدر کتاب اشارتی بران شد بطهران رفته نهال خجسته انجمن آرای دولت را
که در جویبار عزت بالا کشیده بود از پای در آوردند و بعد از قضایا نسبت بامرای ترکمان اندکی بی اعتماد گشته طایفهٔ استاجلو را
نوازش نموده پسران بیکان شاهقلی را تربیت کرده چنانچه اشاره بآن شد و مرشدقلی سلطان حاکم سیستان کرده ابراهیم سلطان
برادرش با بنی اعمام محترم و معزز بودند و محمدیخان تخماق را بدستور ایالت چخورسعد داده و ابوتراب سلطان را که میخواست بجای محمدیخان
حاکم چخورسعد سازد بایالت شیروان نامزد فرموده طایفهٔ استاجلو فی الجمله اطمینان یافته خوف و هراسی که داشتند زایل شد
و دران ایام اسمعیل میرزا جهت فسخ اعتقاد مردم میرزا مخدوم شریفی را در معرض عتاب و خطاب در آورده گیرانید عوام الناس
و اجلاف که مشاهدهٔ این حال کردند زبان بسفاهت و دشنام او کشاده اوباش نهایت فضیحت و رسوائی بظهور آوردند
و این معنی پسند خلایق افتاده فی الجمله رفع مظنه مردم گشت و دیگر از مقوله مذهب حرفی مذکور مجلس او نشد چون تا غایت سکه
زر بنام خود نزده بود و زر کهنه داد و ستد ضرابیان در تجدید زر و منافع ضرابخانه مبالغه میکردند و اسمعیل میرزا در سکه
لا اله الا الله محمد رسول الله علیا ولی الله که در یکطرف نقش میشود تامل داشت و سکهٔ درم و دینار در سودا و معاملات
بدست سوداگران ارامنه و مجوس و هنود و سایر کفار در می آید و عوام در حالت جنابت مس اسم الله که بمقتضای کلام قدسی
انجام لا یمسه الا المطهرون منهی و مذموم است مینمایند متردد خاطر بود که در عوض آنچه عبارت نقش نماید که در نظر خلایق ناپسند
نباشد روزی در میان مردم گفت که چون یاران ما را بدنام کرده اند درین قضیه نیز خواهند گفت که از بر طرف کردن
این عبارت آن بود که لفظ علیا ولی الله در سکه نباشد بعد از تامل بسیار در آخر قرار یافت که در یکطرف سکه این بیت
نقش کنند که بیت ز مشرق تا بمغرب گر امام است ؛ علی و آل او ما را تمام است ؛ و در طرف دیگر اسم او و محل دار الضرب
نقش کردند و در ساعتی که مختار او بود سکه کنده وجوه دراهم و دنانیر بدین سکه آرایش یافت و بعد ازین قضایا مرتضی قلیخان
پرناک را که حاکم مشهد نموده بود مرخص ساخت که نعش مبارک شاه جنت مکان را برداشته روانه شود و سیصد نفر قورچی
تعین شد که منزل بمنزل بکشک آن جنازهٔ مغفرت اندازه را بدوش کشیده ببرند علیقلیخان شاملو را نیز که حاکم هرات
شده بود مرخص ساخت که تا مشهد مقدس خدمت آن جنازه مینموده باشد و از انجا روانهٔ هرات گردد با او قرار داد که چون

بهرات رسد وجود شریف حضرت علی شاهی ظل اللهی را که در آنوقت هفت ساله بود از لوح حیات سترده خاطر او را از دغدغه وجود
آن دری برج اقبال فارغ سازد و بشیراز نیز کس فرستاد که غازی بیک ذوالقدر نواب سکندرشان سلطان محمد میرزا
و شاهزاده والامکان سلطان حمزه میرزا و برادران او را مضبوط نگاهداشته محافظت نماید که چون ولی سلطان قلخانچی
اوغلی حاکم شیراز برسد ایشان را نیز از پای درآورد و قرارداد خاطر او این شده بود که از دودمان سلطنت سوای او و شاه
شجاع پسرش دیار نماند و ندانست که بمقتضای العبد یدبر والله یقدر تقدیر خالق خلاف تدبیر خلایق است هرچه دلم
خواست نه آن میشود هرچه خدا خواست همان میشود درخلال این احوال ستاره ذوذنابه در آسمان مرئی گشته دنباله
آن از وسط السما بجانب مغرب کشیده شده بود چون اسمعیل میرزا در علم نجوم مهارتی تمام داشت از مشاهده این حال دغدغه
عظیم کرده همه روز منجمان را طلب داشته از احکام دور زمانه و تاثیرات آن می پرسید و منجمان سخنان مناسب وقت
میگفتند و او بدلایل نجومی خاطرنشان میکرد که ظهور این دال بر زوال یکی از پادشاهانست منجمان میگفتند که چون دنباله
آن بجانب مغرب کشیده شده تاثیرش در ولایت روم و مغرب زمین خواهد بود اگرچه از سخن منجمان فی الجمله تسلی یافت
اما خاطرش همچنان در دغدغه مانده بود و فی الواقع دغدغه خاطر او بجای خود بود زیرا که قواعد نجومی دلالت بران میکند
که هرگاه ذوذنابه در قید طالع صاحب طالع واقع شود بلا شبهه او را منعدم میسازد و اسمعیل میرزا الطالع جوزا متولد شده
و صاحب طالعش عطارد بود و ذوذنابه که مرئی گشت در وتد طالع او واقع شده بود و منجمان او را مغلط داده از دریافت
این معنی دور می انداختند تا عاقبت تجربه موثر افتاده بعد از اندک روزی رخت هستی بر راحله نیستی بسته عزیمت سفر آخرت نمود و تفصیل
این احوال و شرح این مقال آنست که اسمعیل میرزا در شب بیست و سیوم شهر رمضان المبارک باتفاق حسن بیک حلواچی
اوغلی که با او بعشق تعلق میورزید و انیس و جلیس و همصحبت شبانروزی او بود با چند نفر از مخصوصان دولتخانه بعزم سیر
بیرون آمده تا چهار دانگ شب در کوچها و محلات سیار بود چندان بدولتخانه آمده در خانهای حسین بیک مذکور که بدولتخانه
اتصال داشت و یکسر آن از میدان اسب شاهی کشوده میشد رفته بخواب رفت و چشمانش که در مشاهده از روهای پایدار
دنیای غدار بهم بر نمی آمد برهم نهاده بشاد خواب نیستی شتافت حسین بیک در را از اندرون بسته در پهلویش خوابیده
بود تا چاشتگاه در بسته بود و مقربان و اهل خدمت در آنجا جمع شده انتظار میکشیدند که کی در کشوده شود و هیچ آفریده را
قدرت و یارای آن نبود که بحوالی او خوابگاه او تواند رفت چون امتداد زمان خوابیدن و استراحت از حد اعتدال
گذشت میرزا سلمان وزیر و قورچی باشی قریب بظهر بدر خانه آمده از امتداد ایام خواب دغدغه ناک شده حکیم ابوالفتح
تبریزی مشهور بحکیم کوچک که از زمره حکما بمزید قرب و منزلت اختصاص داشت تکلیف نمودند که تا ثبت در خوابگاه رفته

تفحص حال نماید که چه قضیه واقع است که تا حال در خواب مانده اند حکیم کوچک جرات نموده تا خانه که خوابگاه ایشان بود رفته چون
صدائی نشنید جرات تکلم ننموده بازگشت دیگربار او را بمبالغه تمام فرستادند که درین مرتبه بتکلم درآید مشارالیه به بیت درآمده
برسم دعا و نیاز تکلم آغاز نهاد حسین بیک حلواچی اغلی فریاد کرد که ای حکیم مرا قوت حرکت نیست که در بگشایم در را از آن طرف
بهر طریق که ممکن است گشوده ببایید که عجب حالتی پیش آمده حکیم کوچک را واهمه استیلا یافته بازگشته محکنان را از صورت حال
خبر داده و میرزا سلمان با جمعی از مقربان رفته در را گشوده باندرون رفتند و مشاهده نمودند اسمعیل میرزا از حرکت افتاده
اما هنوز رمقی دارد حسین بیک را اسافل بدن لمس شده حرکت ندارد و زبانش بگفتن لکنتی بهم رسانیده همگی متحیر و سراسیمه گشته
قورچی باشی را باندرون طلبیده کسی بطلب امیرخان و محمد خان و سایر امرا فرستادند در همان ساعت اسمعیل میرزا ودیعت حیات
بمتقاضی اجل سپرده از هم گذشت حسن بیک با لکنت زبان بصد تشویش بیان نموده که شب وقت افطار افیون خالص خورده
و حبه بمن هم داد و بعد از طعام خوردن که اراده سیر کوچها کرده ترکیب افیون دار باز خورده اما آنچه بمن داده بود من نخوردم
و در وقت سیر بدر حمامی رسیده حلوا فروشی نشسته از حلوای او و کلیچه بسیار تناول نمود چون بمنزل آمدیم گفت که صبح نزدیکست
و فلونیائی دیگر میخوریم چون حقه فلونیای او همیشه من سر از امهر میکردم آورده دیده که علامت مهر ضایع شده بود گفتم
سر این حقه مهر و نشان من نیست التفاتی بسخن من نکرده و فلونیا را برآورده خورد و زیاده از معتاد بکار برده بمبالغه تمام
بمن هم داد اما من کمتر خوردم و هر دو خوابیدیم چاشتگاه که بیدار شدم خود را باین حال دیدم که مشاهده میکنید و حضرت
شاه قوت نطق نداشت اما دست و پای میزد بعد از لحظه از حرکت باز مانده آمد شد نفسش منقطع شد تا آواز حکیم کوچک شنیده
فریاد کردم اینست حقیقت حال دیگر شما دانید امیرخان و بهره محمد خان که آمده مشاهده این حال کردند حیرت بر ایشان
غلبه کرده امیرخان تهدید قتل بحسین بیک حلواچی اغلی کرد که راست که هرکس که پادشاه ما را مسموم ساخته باشد
بی مدد و معاونت تو نیست او در جواب گفت که من بدولت پادشاه مطاع جمیع قزلباش بودم و بعد ازین گمان حیات
بخود ندارم و مع ذلک معلوم نیست که بمانم و آنچه بر من ظاهر بود اینست که گفتم امیرخان در تحقیق و تجسس حال او مبالغه میکرد
و میرزا سلمان و امرا مانع آمده گفتند که مبالغه درین امر چه نفع میدهد حالا که چنین قضیه روی داده باشد اول غم دین
و دولت باید خورد و حکما بعضی احساس سمی از بدن او میکردند مردم چنین اشتغال نمودند که چون نواب پریخان خانم را
خفیف و بی اعتبار کرده بود با کنیزان حرم هم زبان شده سمی در ترکیب فلونیائی او تعبیه کرده بعضی دیگر میگفتند که مرض
قولنج داشت که گاهی حرکت میکرد و یکمرتبه دیگر طغیان کرده بسرحد هلاکت رسانیده بود و اطبا معالجه کردند تا خلاص شد
درین مرتبه چون قوی تر بود و معالجه حاضر نبوده بسرحد هلاکت رسید و بعضی دیگر میگفتند که ترکیب افیون دار چون بکثر خورده

وطعام زیادتی کرده نفخ وی در معده پیچیده راه نفس سدود ساخته مجملا تشخیص بر اصلی نیافت که صورت قضیه چه نوع بوده
چون پیکان امری چنین عجیب و غریب روی داد خلایق و عوام الناس در تحیر و حیرت افتادند اما عقلا و ارباب دانش
بزبان حال بانتقال میکشودند که قوله تعالی اذا جاء اجلهم لا یستاخرون ساعة و لا یستقدمون فی الجمله بعد از وقوع
این حال امرا بجهت آنکه فوراً این خبر شهرت نیابد فرمودند که قاپوچیان درگاه میدانرا به بندند که خبر بیرون نرود و چون مابین
اویماق تبارکی ابواب عناد مفتوح گشته از طایفه ترکمان و تکلو نسبت بشاملو و استاجلو بی اندامی بظهور رسیده خونها
ریخته شده بود و ایشان مغلوب معاندان بودند بعد از سنوح این واقعه عظیم مبادا تیغ کین از نیام انتقام بیرون آورده
بین الجانبین آتش فتنه و نزاع اشتعال یابد اول میرزا سلمان و خلیلخان افشار که مرد ریش سفید و دولتمند صلاح اندیش بود
صلاح دیدند که امراء عالیشان بجهت مصلحت دولت ابد پیوند بساط مخالفت را در نوردیده قسم یاد نمایند که نزاع سابق و لاحق
و تعصب اویماق را منظور نداشته با یکدیگر دوست باشند که امیرخان بزرگ و ریش سفید طایفه ترکمان بود تقدم اداء آن پیش
آمده با پیره محمد خان استاجلو عقد پدر و فرزندی بسته قسم خوردند و همگی امرا به دستی یکدیگر قسم خورده بعد از آن گفتگوی سلطنت
و پادشاهی در میان آوردند ولی سلطان قلیخانچی اغلی ذوالقدر حاکم شیراز گفت که میراث پدر از پسر باشد شاه شجاع را
پادشاه نمایند امرا اعتراض کردند که تو میخواهی وکیل سلطنت باشی و مطاع قزلباش طفل هشت ماهه چگونه پادشاهی ایران را
سزد و چون همگی امرا و ارکان دولت حکم نواب پریخان خانم را گردن انقیاد و اطاعت نهاده بودند و ولی سلطان بجهت
خوش آمد نواب خانم میگفت که رتق و فتق مهمات سلطنت نواب پریخان خانم خواهد بود و چون دختران مناسب رتبه
نیستند سکه باسم شاه شجاع زنند کسی اقبال باین حکایت نکرد امیرخان و پیره محمد خان و جمیع امرا گفتند که نواب سکندر شان
شاه محمد پادشاه فرزند اکبر شاه جنت مکان و والد چند شاهزاده کامکار کامرانست همانا از دیوان رفیع الارکان
توتی الملک من تشاء منشور سلطنت و پادشاهی باسم سامی او مرقوم گردیده جمعی از مردم کوتاه اندیش که دیده بصیرتشان
از مشاهده تقدیرات ازلی پوشیده شده بود اظهار نمودند که او را ضعف باصره است چگونه از عهده امر خطیر سلطنت که در
انتظام امور لشکر و مملکت از دیدن چاره نیست بیرون میتواند آمد یکی از پسران نامدار او را به پادشاهی باید گزید کافه اعیان
قزلباش که حاضر بودند همگی بالهام ملهم غیبی آواز برآوردند که پادشاه ما سلطان محمد پادشاه است پسران او چون هنوز
کودکند ان شاء الله تعالی چند سال در سایه دولت پدر بزرگوار نشو و نما یافته بمرتبه کمال رسند هر کدام شایسته ولیعهدی
باشند بصلاح و تجویز آنحضرت ولیعهد باشند و هیچ آفریده را دیگر مجال گفتگوی نشد و ولی سلطان چون با نواب سلطان محمد
میرزا در شیراز بی اندامی بسیار کرده بود دغدغه عظیم داشت و راضی باین معنی نبود اما کسی بالتفات حرف او نشد و نیز حکایتی

نتوانست گفت غازیان آواز برآوردند که دولت دولت سلطان محمد پادشاه است والله الله که شیوهٔ مرضیهٔ طایفهٔ قزلباشست
که بهر امری مصمم بجهت تیمن و تبرک بآن لفظ مبارک متذکر میگردند و آواز بر میکشند و امرا از انجا برخواسته بدر حرم سرای
نواب خانم آمدند و از رای صوابنمای نواب علیه استطلاع نموده قرار دادند که چون سلطان محمد پادشاه آمده اسم شاهی بر و اطلاق
شود نواب خانم رتق و فتق امور سلطنت باشد و همان لحظه سلطان حسین بیگ شاملو پدر علیقلیخان سلطان محمد بیگ نام وکیل
علیقلیخانرا که جهت مهمات در اردو مانده بود بجانب هرات بقدغن فرستاد که خبر فوت اسمعیل میرزا رسانیده اگر قضیهٔ
مذمومه دفع شاهزادهٔ نامدار کامکار که عبارت از حضرت اعلی شاهی ظل اللهی باشد بظهور نیامده باشد خبر نجات رسانند
امرا وثیقه در باب پادشاهی آنحضرت نوشته همگی مهر بران نهاده مصحوب علیقلی بیگ موصلو ترکمان که خالوزادهٔ آنحضرت بود
بشیراز فرستاده متعاقب او علی بیگ ذوالقدر ولد محمد خان آقا را که از دولتخواهان نواب سکندرشان و خصمای ولی سلطان بود
بقدغن فرستادند که خبر فوت اسمعیل میرزا و جلوس اشرف رساند آخر روز بود که درگاه میدان اسب اکشوده خبر رسانان
سوار شدند وقت افطار بر مردم ظاهر شد که اسمعیل میرزا ارتحال نموده روز دیگر نواب خانم حکم فرمودند که از امرا و اعیان
هر طبقه بجوا بعلت سلطان حیدر یت و خواه بهر جهت در حبس و سیاه چال بودند نجات دهند صدر الدین خان ولد معصوم بیگ
و سید بیگ کمونه و جمعی کثیر از هر طبقه محبوس بودند سوای حسین بیگ یوزباشی که چند روز قبل از ان در سیاه چال بمرض
اسهال فوت شده بود بیرون آوردند میرزا مخدوم شریفی نیز بمرحمت نواب خانم که بوالدهٔ او شفقتی داشت
طرة اللباب خلاص شد اما مجال توقف در ایران محال دانسته بقصد زیارت عتبات عالیات روانهٔ بغداد شده از
جانب پادشاه روم تربیت یافته چند سال اقضی القضات مکهٔ معظمه گشت و موافق مذهب حنفی علیه ما یستحق حکم میکرد
بالاخره بمقتضای مبرم اجل گرفتار آمده در مکهٔ شریفه ودیعت حیات بمتقاضی اجل سپرده از جمعی کثیر استماع شده که در وقت
ارتحال وصیت نموده بود که مرا موافق مذهب امامیه تغسیل و تکفین و تدفین نمایند که من اثنا عشریم و درین مدت بمحض امور دنیا
و جاه طلبی ارتکاب بعضی امور ناصواب نمودم و این معنی مستبعد مینماید والعلم عند الله و هو عالم بحقایق الامور و اکثر مردم
بجهت سوء اعمال اسمعیل میرزا آزرده بودند و زیاده پریشانی بخاطر ها راه نیافت و هیچگونه فتراتی واقع نشد هر کس از
اهل خدمت و آقاسیان بیوتات و قورچیان و مقربان ارادهٔ رفتن شیراز و قصد خدمت پادشاه مینمودند بخدمت امرا
آمده اجازت میخواستند و ایشان بخدمت خانم عرض مینمودند و رخصت یافته روانه میشدند و کسی بی رخصت نواب خانم
و امرا قدرت رفتن نداشت **ذکر سلطنت سلطان محمد پادشاه و تمکن او بر سریر سلطنت و فرمانروائی ممالک ایران و قضایائی که در
ایام دولت او در هر سال روی داده.** سابقا مرقوم کلک بیان گشت که اسمعیل میرزا لمازی بیگ نام قورچی ذوالقدر را فرستاده بود

که نواب سکندرشان و پسران او را مضبوط نگاه داشته نگذارد که هیچ آفریده با ایشان ملاقات نماید قورچی مذکور ناهمواری
بسیار با نواب میرزا نموده بود و در وقتی که فوت اسمعیل میرزا وقوع یافته امرای عظام علیخان بیک موصلو ترکمان و
علی بیک ذو القدر را روانهٔ شیراز نمودند اسکندر بیک شاملو که از میرزادهای آن طبقه بود پیشتر از علیخان بیک و علی بیک
بی رخصت روانه شیراز شده شب و روز قطع مسافت نموده مانند فلک الافلاک یک لحظه از حرکت نیاسوده دو روز
پیشتر از رسیدن علی بیک راکب مرکوب عرق عرق بدر دولت سرای نواب سکندرشان شتافته مژدگانی داد که اسمعیل
میرزا از عالم رفت و حق بمرکز خود قرار گرفت غازی بیک در آن ساعت حاضر نبود خدمهٔ نواب سکندرشان سراسیمه بحرم دویده
خبر میدهند که قورچی آمده چنین مژدگانی میدهد نواب میرزا از علو همت و قطع نظر از تعلقات دنیا مصلحت وقت عمل نموده
اصلا متوجه تحقیق خبر نمیشوند و بخاطر انور میرسد که مبادا اسمعیل میرزا در مقام آزمایش و امتحان شده عمداً کس فرستاده باشد
و خواهد که خاطر نشان خود نماید که آیا آنحضرت خیال سلطنت در خاطر دارند یا نه مجملا غازی بیک ذو القدر فی الفور حاضر شده
با اسکندر بیک تکلم آغاز نهاده او را تهدید بقتل کرد اسکندر بیک گفته بود که چه جای تعجب است دنیا به محمد رسول الله نماند
باسمعیل میرزا هم نمانده باشد صدق و کذب قول من سه روز دیگر ظاهر میشود اگر خلاف گفته باشم بعد از سه روز هر سیاست
که خاطر خواه تو باشد نسبت بمن بجای آر مجملا ازین خبر شورش و غوغا در شهر افتاده خلایق بدر دولتخانه هجوم کردند نواب سکندرشان
بغازی بیک خطاب فرمودند که گویا اینمرد مصروع شده نمیداند چه میگوید او را گرفته محبوس ساز که اگر متواتر خبر جزم آمد حکم الهی را
چاره نیست و الا او را بسیاست هرچه تمامتر بجزا و سزا رسانی اگرچه غازی بیک جرات آن ننمود اما جمعی از اهل تبریز و ذو القدریان
که اظهار شعف نموده بودند تهدیدات مینمود و هر ساعت از او خبر می پرسید و او همان جواب میداد و در آن روز خبری نیامد
غازی بیک فی الجمله اطمینان یافته اتباع نواب سکندرشان متردد خاطر گشتند روز دوم آخر روز بود که علی بیک آمد و خبر تحقیق
آورد و بشرف پای بوس مشرف گشت متعاقب او علیخان بیک ترکمان نیز رسید و وثیقه را که امرای عظام در باب تنفیذ ارشاد
و پادشاهی آنحضرت نوشته بودند بنظر انور رسانیده بودند مضمون او معروض گشت و جمعی کثیر از ذو القدران شهر که با علی بیک
متفق و با ولی سلطان عداوت داشتند هم لحظه حاضر شدند و تهنیت جلوس و مبارکبادی گفته اسکندر بیک برتبهٔ امارت
سرافراز شده لقب خوش خبر خانی یافت ذو القدران در عالم صوفیگری زبان تشنیع بغازی بیک دراز کردند و نواب سکندرشان
فرمود که هرچند از و آزار بسیار در خاطر است اما بشکرانهٔ این عنایت الهی از عفو مینمائیم و چون سر ضابطه کار آگهی است
و با مروا بشارت پادشاه خود با چنین سلوک میکرد قابل تربیت بالجمله منصب ایشک آقاسی گری با و داده چند روز در ملازمت بود
بعد از آن مهد علیا که از اطوار ناهنجار و سخنان بی ادبانهٔ او بغایت آزرده خاطر بودند تاب نیاورده او را اگر انیده بفضیحت تمام

بقلعهٔ اصطخر فرستادند و دران قلعه از اوج حیات بحضیض ممات افتاده محبوس مطمورهٔ خاک گشت روز دیگر جمیع سادات و اکابر

و اعیان و ریش سفیدان طوایف ذو القدر بر در کریاس گردون اساس جمع شده بشرف پای بوس مشرف گشتند علی بیگ بایالت شیراز

و لقب ارجمند خانی سرافراز شده و از سادات عظام شاه مظفر الدین علی انجو که دولتخواه نواب میرزا بود منصب قضا یا عسکر یافت

میرزا احمد کفرانی وزیر و متصدی خالصهٔ شریفهٔ شیراز که درین چند سال خصوصاً در ایام اسمعیل میرزا خدمات شایسته بتقدیم رسانیده بود

منصب عالی نظارت سرکار خاصهٔ شریفه یافت و چون سرکار عالی نواب اشرف بی سامان شده بود علیخان مذکور و جناب

میرزا احمد ناظر ضروریات سرکار پادشاهی را از سرکار خود بطایفهٔ ذو القدر و جوهات دیوانی مملکت سامان نموده همه روز جوق جوق

از یوزباشیان و ایشک آقاسیان و اهل خدمت و ترک و تاجیک از دار السلطنه میرسیدند و نوازش میافتند میر قوام الدین

حسین مستوفی شیراز که در وقت نزاع ولی سلطان و آقایان ذو القدر با ایشان متفق شده بودند بدینجهت ولی سلطان در قزوین

شکایت او با سمعیل میرزا نوشته بود و اسمعیل میرزا او را گرفته در صندوق مقید و محبوس ساخته بود استخلاص یافته بشیراز آمده

بوزارت نواب خورشید احتجاب مهد علیا فخر النسا بیگم حرم محترم نواب سکندر شان سرافراز گشت و نواب مهد علیا مؤسس مراتب

امور دولت گشته هیچ مهمی بی امر و اشارهٔ علیهٔ او فیصل نمییافت نواب سکندر شان مراعات خاطر شریف او بسیار میکرد و نواب

مهد علیا ارادهٔ استخلاص خان احمد والی گیلان که در قلعهٔ اصطخر محبوس بود و با نواب مهد علیا قرابت قریبه داشت نواب

سکندر شان برحسب اراده و رضای خاطر شریف نواب مهد علیا خان احمد را از قلعه بیرون آورده تعظیم و تکریم بسیار کرده

بایالت و دارائی گیلان وعده داد و همچنین شاهرخ بیگ باقی اغلی که ذو القدر را که شاه جنت مکان با ولیای اسمعیل میرزا

گرفته در قلعه محبوس بود و اسمعیل میرزا در ایام دولت خود وکالت دیوان اعلی را نامزد او نموده همه روز وعدهٔ بیرون

آوردن میداد و از قوت بفعل نمی آورد نواب سکندر شان بیرون آورده بمرتبهٔ ایالت و خانی و تفویض منصب والای

مهرداری رفعت آسمانی بخشیدند درین اثنا میرزا سلمان وزیر ورود سعادت نموده اول بمنزل علیخان رفته باو توسل جست

و بوسیلهٔ او و جناب میرزا احمد ناظر که با او طریقهٔ دوستی داشت بشرف پای بوس اشرف و سجدهٔ نواب مهد علیا مشرف شده

در طی عرض حکایات و اخبار قزوین و اطوار پریخان خانم و اطاعت و انقیاد امرا و سخنان دولتخواهانه معروض داشت

و نوازش و تربیت یافته درهمان مجلس پای بوس وزارت دیوان اعلی کرده بدستور وزیر و اعتماد الدوله شد اما سوانح

حالات قزوین آنکه نواب پریخان خانم بدولت و اقبال بر مسند کامرانی تکیه زده جمیع مهمات سلطنت را متکفل شده و امرا و اعیان

سر بر طوق فرمان نهاده همه روز بعتبهٔ علیهٔ عالیهٔ او جمع شده قرار دادند که از هر اویماق یک کس ریش سفید و معتمد علیه بوده

مردم آن طایفه از صوابدید او تجاوز نکنند از طایفهٔ ترکمان امیرخان و از استاجلو پیره محمد خان و از شاملو سلطان حسین خان

نوادهٔ درمیش خان واز تکلو سیف خان شرف الدین اغلی واز افشار علیقلی بیک قورچی باشی واز ذو القدر محمد قلیخان خلیفه مهردار
دیوان اعلی و علی هذا القیاس از جمیع اویماقات ریش سفیدان تعیین ساخته مهمات ضروری را برسالت شمخال سلطان
چرکس خالوی نواب خانم بعرض میرسانیدند و بر آنچه حکم میشد عمل مینمودند و مقرر شد که سوای جمعی که حسب الامر نواب علیه روانهٔ شیراز
شده اند دیگر کس بیرخصت نرود که چون موکب نصرت قرین شاهی بحوالی قزوین رسد همگی امراء عظام در رکاب همایون اقبال نواب
خانم باستقبال شتافته سعادت زمین بوس حاصل نمایند بعد از چند روز میرزا سلمان چون زیاده اعتمادی بجانب خانم و شمخال
سلطان نداشت صلاح کار خود دران دید که از قزوین خود را بیرون انداخته برکاب اقدس همایون نواب سکندر شان
رساند امیرخان را بجرب زبانی راضی کرده خود به پیش پنجرهٔ حرم رفته بوسیلهٔ محرمان حریم عز و جلال بعرض علیه رسانید که مناسب
دولت آنست که این بندهٔ اخلاص گزین بسرعت و استعجال بشیراز رفته در رکاب اشرف باشم که مبادا مردم بیگانه در مزاج
اشرف دخل نموده میانهٔ برادر عالیشان و خواهر مهربان افساد نمایند نواب خانم هرچند احتمال نمیداد که خلاف رضاء او
در مخیلهٔ شاه و سپاه گذرد اما سخنان او را که بر تقدیر راستی در میزان خرد سنجیده مینمود اذعان نموده رخصت داد میرزا سلمان
همان لحظه از حریم حرم بیرون آمده راه شیراز پیش گرفته از طریق غیر معهود روانه شد روز دیگر که امرا از مرخص شدن میرزا
و رفتن او که مرضی طبع ایشان نبود واقف شدند شمخال سلطان اراده نمود که کس فرستاده او را باز گردانند امیرخان
مانع شد و او شب و روز از حرکت نیاسوده هنوز موکب همایون شاهی از شیراز حرکت نکرده بود که بشیراز رسیده چنانچه
مرقوم کلک وقایع نگار گشت بشرف ملازمت اشرف مشرف شده ملاحظه نمود که نواب مریم شان مهد علیا حرم محترم
نواب سکندر شان صاحب اختیار مطلق است مصلحت اندیشی که ارباب دولت و طالبان جاه و حشمت را از ان چاره نیست
کرده بجهت جذب قلوب ایشان حقیقت حالات قزوین و شمهٔ از عظمت و اقتدار نواب خانم و اطاعت و انقیاد کمی امرا
و اعیان قزلباش او را امینماید حسب الواقع بعرض رسانیده و از اقوال ناقلان اخبار عقول صاحب خردان خاطر نشان
نواب سکندر شان و مهد علیا شد که مادامی که نواب خانم بانوی دولتخانه رتق و فتق مهام سلطنت باشد نواب اشرف را بجز نامی
از پادشاهی نخواهد بود و نواب مهد علیا در سلک سایر اهل حرم منتظم خواهد بود صلاح دولت خود دران دیدند که نواب خانم را
بی اختیار سازند و این اراده در خاطر شریفشان صمیم یافته بفکر و اندیشهٔ کار او افتادند و هر کس از قزوین می آمد احوال
می رسید مؤید اقوال ایشان بظهور میرسید مجملا رفع نواب خانم در ضمیر انور نواب سکندر شان و مهد علیا رسوخ یافت
چه از مکر و کیدی که در باب اسمعیل میرزا باو استناد شده بود اندیشه مند بودند فی الواقع جای آن بود میرزا سلمان متکفل مهمات
سلطنت گشته روز بروز نوازش و تربیت می یافت مجملا قریب یکماه در شیراز توقف نموده از انجا عنان عزیمت بصوب

دار السلطنه اصفهان معطوف داشتند و بدان بلدهٔ جنت نشان رسیده اصفهانیان پیشکش و پای انداز لایق کشیده خدمات مستحسنه بجای
آورده دار السلطنت مذکور بنواب جهانبانی سلطان حمزه میرزا اختصاص یافته داروغگی آن از جانب نواب شاهزاده گی بامیر حسین خان
مازندرانی برادرزادهٔ نواب مهد علیا تفویض یافته و از انجا روانه شده سه روز در بلدهٔ کاشان اقامت نمودند و از کاشان متوجه
بلدة المومنین قم گشته دران مدینهٔ طیبه بملاقات شریفه نواب خورشید احتجاب سلطانم والدهٔ ماجده نواب سکندرشان فایز گردیدند نواب
مشار الیها اگرچه از فوت فرزند رشید نامدار اسمعیل میرزا و واقعهٔ هایلهٔ نبیرهٔ گرامی سلطان حسین میرزا صاحب تعزیه و اندوهناک بود اما
از دیدار گرامی نواب سکندرشان که پسر بزرگترش بود و مدتی بود که فیمابین مباعدت و دوری روی داده دل بمفارقت این
نهاده بود از دیدن نبیرهای گرامی روشنائی دیدهٔ بینا حاصل کرده محنت و اندوهش بهجت و سرور مبدل گشت حسین قلی سلطان
ایشک اقاسی باشی شاملو با بعضی بیوتات و یراق و اسباب پادشاهی که باستقبال آورده بودند و جمعی از مقربان بساط عزت در بین منزل
وارد گشته بسعادت زمین بوس فایز گشتند در دار السلطنهٔ قزوین از اخبار واردین بمسامع امراء عظام رسید که اقتدار نواب
خانم و جمعیت و اتفاق ایشان در انجا پسندیدهٔ خاطر اشرف و نواب مهد علیا نیست و امیرخان و پیره محمد خان و خلیلخان قورچی باشی
و سایر امرا و خوانین عالیشان هر یک با پسران و اقوام و اعیان برخصت نواب خانم مقید برفاقت یکدیگر نشده متوجه استقبال
میشدند و چند روز که در بلدهٔ قم توقف واقع شد اکثر امرا و اعیان بملازمت رسیدند و وکلای نواب پریخان خانم نیز استشمام
رایحهٔ بی التفاتی نموده شمخال سلطان و اتباع او اندکی پریشان خاطر گشتند و مجلا رایات منصورهٔ پادشاهی از بلدة
المومنین قم بمقر سلطنت در حرکت آمده چون از ساوه گذشته بخشکرود رسیدند امیرخان و پیره محمد خان و خلیلخان قورچی باشی
و محمدی خان تخماق و جمعی که در قزوین مانده مقرر چنین بود که در موکب علیهٔ نواب خانم و هودج اقبال او باستقبال روند
صلاح وقت دران دیدند که از ملازمت نواب خانم تخلف جسته هر کدام با اتباع و مردم خود متوجه استقبال شوند بعضی
رخصت حاصل کرده و بعضی بی رخصت روانه شده در حوالی خشکرود بسعادت ملازمت فایز گشتند و خبر رسید که شمخال
سلطان با جماعت چرکسیه و اتباع خانم با اسلحه و یراق جنگ در خانهٔ نواب خانم جمعیت نموده سودای شورش و فساد در سر دارند
در حوالی دار السلطنت قزوین امیر اصلان خان ارشلوی افشار را که یکی از غلات اسمعیل میرزائیان بود طلب فرمودند
و دفع شمخال سلطان را در عهدهٔ او نمودند و او متقبل این خدمت شده رقم اشرف باسم شمخال سلطان بالقاب مناسب شرف صدور
یافت مضمون انکه ما ایالت و حکمرانی ولایت شکی را که در زمان شاه جنت مکان چند سال الکای او بود و همیشه آرزوی آن داشت
باو شفقت فرمودیم چون ساعت خوبیست با مردم خود نقل مکان نموده از شهر بیرون رود و اردوی خود را در بیرون شهر
گذاشته چون بدولتخانه نزول اجلال فرمائیم آمده بپای بوس مشرف شود و روانه گردد امیر اصلان خان که با شمخال سلطان

دوست و یکدل و همزبان بود بشهر آمده رقم اشرف را آورده تکلیف سوار شدن او کرد شمخال سلطان اگرچه دانست که اینمعنی
از روی شفقت بفعل نیامده چون قرار نوع دیگر نخود نمیداد و برفتن تسلی و خود را بگوشه کشیدن متهیج و مسرور گشته طوعاً و کرهاً
باتفاق امیر اصلان خان سوار شده بموضع چشین که فرسنخ از قزوینست رفته فرود آمد و روز دیگر که غره ماه ذی الحجة الحرام بود
موکب همیون پادشاهی در بیره صوفیان که یک فرسنخ شهر است نزول اجلال نموده نواب پریخان خانم در هودج زرنگار
قبه مرصع قرار گرفته قورچیان حرم و ملازمان خاصه نواب مشار الیها قریب بپانصد پیاده محفه را بر دوش برداشته باردوی معلی آورده
چون بحریم حرم درآوردند خواجه سرایان بمراسم خدمت پرداختند و در حرم ملاقات برادر ارجمند کامکار و شاهزادهای نامدار
وقوع یافته از جانبین بعد از مراسم تعزیه شاه جنت مکان و برادران شکایت اسمعیل میرزا و اطوار ناپسند او و دلیری که در قطع
صله رحم نموده بمیان آوردند از بعضی خواجه سرایان مسموع شد که نواب مهد علیا از روی ادب دست بوس نواب خانم فایز گشته
نواب خانم از ادب و غرور و کم خردی نواب مهد علیا را زیاده وقعی ننهاده بود بالجمله در روز دوم شهر ذی الحجه که یازده ماه از
سال اودیل ۹۸۵ گذشته مولانا افضل منجم قزوینی ساعتی اختیار نموده نواب سکندرشان و شاهزاده عالیمکان همعنان
قاید اقبال از آن منزل سوار شده متوجه شهر و دولتخانه مبارک شدند خلایق و عوام الناس گروه گروه و فوج فوج باستقبال
میشتافتند و از بیره صوفیان تا در دولتخانه همایون خلایق جوق جوق و صف صف ایستاده لوازم دعا و ثنا بتقدیم میرسانیدند
نواب سکندرشان در کمال مسرت و شادمانی و استعلای معارج دولت و کامرانی داخل دولتخانه همیون شده آفتاب مثال
بر چهار بالش عزت و اقبال تکیه زدند و بنات مکرمه و زوجات مطهره شاه جنت مکان و خدمه سایر حرم محترم بشرف پای بوس
مشرف شدند اما احوال نواب خانم آنکه در وقتی که نواب سکندرشان متوجه دولتخانه مبارک میشدند حکم شد که خلیلخان
افشار که در زمان شاه جنت مکان ایامی لله علیا جناب خانم بود او را بمنزل خود برد که من بعد در منزل او باشد بعد از سواری
نواب سکندرشان و نواب جهانبانی قورچیان عظام بدستور محفه آن پرده نشین سرادق سلطنت را بر دوش گرفته نواب
مهد علیا و مخدرات استار سلطنت سواره از عقب محفه در حرکت آمدند و چون بدر دولتخانه مبارک رسیدند از کثرت و از
دحام خلایق که از شهر باستقبال آمده بودند راه تردد مسدود بود قورچیان و ملازمان نواب خانم برحسب اشاره علیه هودج را
بجانب خانه نواب خانم بردند که باتفاق مخدرات دودمان سلطنت از راه خانه خود داخل باغچه حرم گردند و چون بدر خانه
نواب مشار الیها رسیدند ملازمان خلیلخان هجوم نموده محفه را بجانب خانه خلیلخان بردند و چون قورچیان و ملازمان
خاصه نواب خانم در اول حال از رفتن ابا نموده نمیدانستند که صورت حال چیست تا آنکه مردم خلیلخان صریحاً گفتند که حکم
قضا امضای پادشاهی برینجمله نفاذ پیوسته و نواب خانم از اندرون محفه از کشاکش هودج کشان بر صورت حال اطلاع یافته

رضا بقضای الهی داده بامری که هرگز در مخیلهٔ اش نمیگذشت دل نهاد مجملا نواب خانم را بخانهٔ خلیلخان بردند و همان روز
امیرخان اصلان خان را حکم شد که بموضع چشین رفته شمخال سلطان را بقتل آورد و مشار الیه با جمعی کثیر رفته ببهانهٔ مشایعت
در حین ملاقات چند نفر از جماعت افشار شمشیر در و نهاده بقتل آوردند و چراکسیه اصلا قدرت دست و پا زدن نیافتند
و امیر اصلان خان سر او را بدرگاه والا آورده رتبهٔ خانی و نوازش و تربیت یافت و در همان شب چند نفر از ملازمان خلیلخان
حسب الامر نواب خانم را بخفه هلاک کردند و جمیع اموال و اسباب سرکار خانم که باعتقاد مردم تخمینا سی هزار تومان میشد در ازای این
خدمت بانعام خلیلخان مقرر شده شاه شجاع اسمعیل میرزا نیز که هنوز یکساله نشده بود راه عدم پیموده و ولی سلطان قلیچخانچی
اعلی را نیز گرفته بدست ذو القدران شیراز که معاند او بودند دادند و او نیز عاقبت بجزا و سزا رسید چون این قضایا بوقوع پیوست
نواب مریم شان مهد علیا در کمال عظمت و استقلال متکفل مهام سلطنت و پادشاهی شده هیچ مهمی بی عرض و اشارهٔ علیه
فیصل نمییافت نواب جهانبانی بمنصب وکالت دیوان اعلی منصوب گشته مقرر شد که در ضمن احکام و مناشیر پادشاهی بر بالای مهر ویرا
مهر زنند و حسین بیک ولد خواجه شجاع الدین شیرازی که خالوی علیقلیخان شاملو بود و خانی خان خانم همشیرهٔ او در خدمت اولا
مهد علیا و شاهزاده نامدار بجهت سوابق خدمات که در دار السلطنه هرات از و بظهور رسیده به نیکو خدمتیها پیوسته غایبانه عزت
و اعتبار تمام داشت بوزارت نواب جهانبانی سربلندی یافته مهر وکالت را باو سپردند ملا افضل منجم قزوینی که سمت
خانه خواهی با نواب مهد علیا داشت کمال اعتبار و اقتدار یافته مهم کلانتری و مهمات دیوانی قزوین باو متعلق گشت
و میرزا سلمان من حیث الاستقلال رکن السلطنه و اعتماد الدوله گشته شروع در فیصل مهمات ممالک نمود و منصب عالی صدارت
بمیر شمس الدین خبیصی کرمانی که سید فاضل نیکو اخلاق بزرگ منش درویش نهاد بود مفوض گشت سبب صدارت مشار الیه آنکه
در وقتی که نواب سکندرشان از هرات متوجه شیراز بودند در قصبهٔ خبیص حضرت میر بملازمت رسیده خدمات مرغوب تقدیم
رسانیده بود و فضایل و کمالات حضرت میر و صحبت او نواب سکندرشان را خوش آمده باو تعهد نموده بود که حقیقت اهلیت
و استعداد او را بعرض شاه جنت مکان رسانیده التماس نماید که او را بمنصب صدارت عظمی سربلندی دهد و از قوت
بفعل نیامده درینوقت که رقم سلطنت و جهانبانی آنحضرت بتوقیع تعز من تشاء موقع گشته مهام سلطنت و فرمانروائی
بذات اشرف تعلق گرفت از کمال وفا و وفاق و عواطف و اشفاق شاهانه سیادت پناه مشار الیه را بدین مایه والا ارجمندی
بخشیده از دار الملک شیراز حکم همایون بطلب مشار الیه عز اصدار یافت و حضرت میر در کمال عزت و اعتبار بپایهٔ سریر اعلی
شتافته من حیث الاستقلال بامر صدارت پرداخت و ممالک محروسه را بامرای عظام طوایف قزلباش قسمت نموده
امیرخان موصلو بایالت دار السلطنهٔ تبریز منصوب گشته اسمعیل سلطان و شاهقلی سلطان برادران امیرخان و سلطان

مراد خان ولد ابراهیم سلطان بیاده اغلی ترکمان حسب الصلاح امیرخان برتبهٔ امارت سرافراز گشته ورا آذربایجان القا داده

شد و امیر الامرائی چخور سعد بدستور زمان شاه جنت مکان بمحمدیخان تخماق استاجلو قرار گرفت و امیر الامرائی قراباغ که اسمعیل میرزا

باماقلی خان قاجار داده بود بدستور باو تفویض یافت و ایالت و دارائی شروان فارس خان روملو متعلق گشته اردوغدی خلیفه

تکلو و چند نفر از امرای تکلو و غیرهم را در شروان الکا دادند و ولی خان تکلو بایالت همدان سربلند گشته روانهٔ آنصوب شد از امرای

استاجلو مرشد قلیخان یکان را در خواف و باخرز خراسان و ابراهیم خان برادرش را در اسفراین الکا داده ترشیز را

بمحمود خان صوفی اغلی و بولیخان چرچی باشی عنایت فرمودند و جنوشان و بعضی محال خراسان به بوداقخان چکنی تفویض یافته

ابو الفتح خان ولد اغزلو خان شاملو و خویش خبرخان برادر او را باقلان و گرمسیر و غوریان و آنحدود الکا دادند و دار الامان

کرمان بولی خان افشار قوم قورچی باشی تفویض یافته کوه کیلویه بدستور سابق بخلیلخان افشار تعلق گرفت و محال عراق

اکثر بامرا و درگاه معلی قسمت شده کاشان بمحمد خان موصلو قوم میرخان که از ارکان دولت قاهره بود شفقت شده دار السلطنه

قزوین بسلطان حسین خان شاملو تعلق گرفت و الکاء قم بدستور سابق بحید رسلطان چابوق ترکمان و ساوه بابو المعصوم

سلطان ترخان مرحمت شده و الکاء ری بمسیب خان تکلو و خوار و سمنان بشاهقلی سلطان قابی اغلی ذو القدر و شاهرخ

بلانغ و جوشقان و بعضی از اعراب بشاهرخ خان مهردار و طارم و خلخال و بعضی محال به بهره محمد خان مقرر گشت و مملکت فارس

بامراء ذو القدر تقسیم رفت و استراباد بمحمد خان حاجلوی ذو القدر عمزادهٔ ابراهیم خان شفقت شد و همچنین هر یک از امراء

هر طایفه را الکاء مناسب حال داده روانه فرمودند و خان احمد گیلانی برحسب وعده که فرموده بودند بسلطنت و دارائی گیلان

بیه پش و بلقب ارجمند اخوت سرافراز و بشرف مصاهرت این دودمان ممتاز گشته از بنات مکرمه شاه جنت مکان مریم

سلطان بیگم بعقد ازدواج او درآمده در دار السلطنت قزوین بآئین شایسته عروسی واقع شد و خان احمد بکام

دولت و مبتهج و مسرور روانهٔ گیلان گردید و عیسیخان گرجی ولد الوند خان و سیمیون خان ولد لوارصاب خان را

که هردو در قلعهٔ الموت محبوس بودند و اسمعیل میرزا بیرون آورده بود و صبیهٔ سام میرزا برادر شاه جنت مکان را

بعیسیخان داده بایالت شکی فرستادند و سیمون خان بشرف اسلام مشرف شده بسلطان محمود خان موسوم گشته

او نیز بحسب کلام انما المؤمنون اخوة لقب ارجمند برادری یافت و قرین اعزاز و احترام روانهٔ گرجستان و متصرف

الکاء موروثی گردید و سادات عظام و اکابر و اشراف ممالک خواه بعضی که از زمان شاه جنت مکان در اردو مانده بودند

و خواه جمعی که در زمان اسمعیل میرزا در پایه سریر اعلی مجتمع گشته بودند و هر گونه مطلب و مدعای که داشتند بانجاح مقرون گشته

فراخور حال مناصب مناسب یافته یا خلع فاخرهٔ شاهی رخصت انصراف یافتند از انجمله میر تقی ممالک اسلام میرمیران یزدی

سیورغالات مجدد از زانی داشته صفیه سلطان بیگم صبیه اسمعیل میرزا که خواهرزاده او بود بشاه جلیل الله پسر کهتر و خانش خانم صبیه
شاه جنت مکان را با شاه نعمة الله یزدی پسر بزرگتر او عقد بسته معزز و محترم روانه دار العباد یزد کرد و او نیز لقب ارجمند برادری یافت
و نواب سکندرشان دست دریا نوال ببذل و احسان کشاده ابواب خزاین کشوده داد و دهش بسر حد اسراف و اتلاف رسانید
ارکان دولت و میرزا سلمان وزیر جهت جذب قلوب الناس و طمع مال دست از مال برداشته جمیع امراء عظام را که بممالک فرستاده
بودند از خزانه عامره مددخرج و مواجب یکساله و دوساله که خلاف متوقع ایشان بود دادند چنانچه بامیرخان و اتباع او هفت هزار
تومان داده شد و سایر امرا علی هذا القیاس قیچاچیخانه خاصه شریفه شاه جنت مکان که از اثواب خلعتی مملو و سالها اندوخته
بحر و کان بود صرف خلعت امرا و ارباب مناصب و عمال و کلانتران و اشراف ممالک شد و نواب سکندرشان هیچ روزی نبود
که دویست خلعت بمردم نمیداد قورچیان عظام را که اکثر مواجب ده ساله نیافته بودند حکم شد که مواجب سنوات بدهند همه روز
زر نقد از خزانه عامره صندوق صندوق آورده دامن دامن بقورچیان میدادند ابواب منافع بر ارباب مناصب دیوان کشوده
گشت و شیوه ارتشا رواج گرفت طوایف قزلباش بجماعت ریش سفیدان اویماقات ارادهای متخالف پیش گرفته و زلال ارکان
دولت را برشوه قسلی ساخته آنچه اراده میکردند از پیش میبردند امراء مجدد براتی از هر اویماق تعیین شده چون الکاء مملکت
تقسیم یافته بود مواجب از خزاین عامره میدادند متعصبان هر اویماق سر شورش و فساد برداشتند در مقام آن آمدند
که بر اضداد پیشی گرفته لوای استقلال برافرازند مجملا طوایف قزلباش انجاح مطالب خود را پیش نهاد همت ساخته صلاح
دین و دولت را کمتر منظور میداشتند تا آنکه در اندک وقتی خزاین معموره از نقود و اجناس خالی گردید و خاک فیروزه را که
که در عرض پنجاه سال از معدن جمع شده بود بباد دستی بخاک برابر گشت و از خودسری و خودرایی کار آن قوم وفاق اندیش
بنفاق و شقاق مبدل گشت اخبار اختلاف احوال و عدم انقیاد قزلباش اشتهار یافت و بدین جهت خللهای فاحش در دولت
پدید آمد مخالفان که در آرزوی چنین روزی بودند فرصت غنیمت شمرده در میان نقض عهد و میثاق پیش نموده طمع در
ممالک آذربایجان و شروان کردند و گردن کشان اطراف که سالها سر در جبر اطاعت داشتند دم از استقلال و استبداد
زده دست تطاول و تعدی بر ممالک دراز کردند چنانچه تفصیل آنها هر یک در محل خود رقمزده کلک بیان خواهد گشت انشاء الله تعالی

ذکر آمدن جلالی خان اوزبک بخراسان و بقتل در آمدن او بسعی مرتضی قلیخان ترکمان

چون در زمان اسمعیل میرزا آوازه قتل شاهزادگان
و قلع و قمع بنیان دودمان سلطنت باطراف و جوانب رسیده خاطرنشان دور و نزدیک شده بود که از اولاد عظام
خاقان علیین آشیان ابوالبقا شاه اسمعیل بهادرخان اسکنه الله تعالی فی فرادیس الجنان بغیر از اسمعیل میرزا و پسر یکساله او
کس نمانده بعد از شیوع واقعه اسمعیل میرزا مخالفان اطراف بمظنه آنکه اساس سلطنت دودمان صفوی انهدام پذیرفته احوال

قزلباش اختلال یافته پای از اندازه بیرون نهاده شروع در دست درازی کردند از انجمله جلالیخان ولد دین محمد خان که بعد از فوت
ابو المحمد خان از سایر سلاطین اورگنج بمزید شجاعت و دلاوری امتیاز داشت با گروه انبوه از اوزبکیه نامیان که قریب شش هزار
نفر بودند از نسا و ابیورد و اخجه و دبقصد یغما و تخریب خراسان بیرون آمده بحدود مشهد مقدس آمد و چون هیچ یک از امرای عظام
ولایات خراسان بخصوصه تاب مقاومت او نداشتند در قلعهای خود خزیده منتظر بودند که هریک از بیگلربیگیان متصدی حرب او شوند
برسر او جمعیت نموده بمدافعه قیام نمایند جلالیخان دران حوالی تاخت و غارت بسیار کرده بولایت جام رفت و آن ولایت را
نیز از مواشی و اغنام پرداخته اراده داشت که از راه سرخس باز گردد و غنایم بیشمار که از خراسان فراهم آورده بود بولایت
خود رساند مرتضی قلی خان پرناک بیگلربیگی مشهد مقدس کس باطراف و جوانب فرستاده امرا که بکومک او مأمور بودند اخبار کرده
لشکر طلب داشت و چون شنید جلالیخان مقید به تسخیر ولایت نشده بتاخت و غارت اکتفا کرده اراده باز گشتن دارد مقید
برسیدن کومک و جمعیت لشکر نشده با معدودی از ملازمان خود و امرا و قورچیان که در مشهد مقدس حاضر بودند از مشهد بیرون آمده
متعاقب او بولایت جام آمد و جمعی دیگر از امرا و مردم اخجه و باد به پیوستند و کم بیش سه هزار نفر جمع آمدند و جلالیخان در جام
از آمدن مرتضی قلی خان و لشکر قزلباش خبردار گشته عنان از رفتن باز کشید و بعضی اتالیقان و ریش سفیدان کار دیده
اوزبک جمیع صلاح دیده بودند که چون بقصد یغما آمده ایم در مقام محاربه نشده اموال غارتی را بامنی رسانیم جلالیخان از
غایت عجب و غرور حسابی از لشکر قزلباش نگرفته توقف نموده آماده پیکار و رزم گشت تا آنکه تقارب فئتین بتلاقی انجامیده
از جانبین صفوف رزم آراسته گردید آوازه نفیر و کرنای در گوش گردون پیچیده دلیران طرفین پای در معرکه کارزار
نهادند و از هنگام زوال تا غروب آفتاب بحرب و قتال اشتغال نموده از جانبین داد جلادت و مردانگی دادند
جلالیخان شدت حرب و قتال غازیان قزلباش و ثبات قدم ایشانرا در معرکه کارزار که بدین مثابه تصور نکرده بود
مشاهده نموده از دلیری و جرأت آن فوج قلیل که در مقابله او بودند تعجبها نموده از محاربه پشیمان گشت چون شعاع
خورشید جهانتاب در جوف زمین متواری گشته زمانه ملبس بلباس عباسیان گردید هر دو گروه که از محاربه بستوه
آمده بودند دست از ستیز و آویز باز داشته هر کدام در طرفی فرود آمده بآرامگاه خود شتافتند و تا صباح از جانبین
پاس داشتند و غازیان قزلباش بنوعی از صدمات لشکر اوزبک و حملات دلیرانه ایشان خایف و هراسان گشته بودند
که دیگر تاب مقاومت در حیز قوت نمیدیدند مرتضی قلیخان از غایت مردانگی همت بر انهزام لشکر اوزبک گماشته روز
دیگر که سلطان ثوابت و سیاره بر سبز خنگ فلک دوار برآمده با شعاع تیغ آتشبار خیل کواکب را منهزم ساخت
غازیان قزلباش را بمحاربه تحریض نموده متوجه معرکه قتال گردید از انطرف جلالیخان نیز صفوف آراسته بعد از حملات

متواتر که از جانبین بوقوع انجامید از وفور شجاعت و استیلای قوت غضبی بنفس خود مباشر حرب گشته اسب جلادت بمعرکه رزم
بجولان در آورد و در اثنای کارزار و شدت گیر و دار امت بیک قورچی استاجلو از تقدیر الهی بجلال خان رسیده بی آنکه
بحال او شناسا گردد او را بطعن سنان جان ستان بر خاک ادبار افکنده خواست که پایین آمده سر او را از بدن جدا کند
که یکی از اوزبکیه که با جلال خان همعنان بود فریاد بر آورد که دست از کشتن او باز دار که جلال خان است قزلباش که نام
جلال خان شنیدند چندین از ترکمان و چکنی بر سر او هجوم کرده او را از دست امت بیک و جماعه استاجلو گرفته کشان
کشان بنظر مرتضی قلیخان در آوردند از حصار این معرکه استماع شد که غازیان استاجلو در محاربه جلال خان مردانگیها نمودند
و میان استاجلو و ترکمان چکنی در گرفتن جلال خان مناقشه واقع شد و هر یک امر مذبور را بخود اسناد میکردند مرتضی
قلیخان صلاح در قتل او دیده سر پر کبر و نخوت او را از بدن جدا کردند و اوزبکیه بعد از آنکه از گرفتاری جلال خان مطلع گشتند
راه انهزام پیموده بقیة السیف نیم جانی بیرون بردند و غنایم بیشمار بدست لشکر ظفر اثر افتاده و سر او را با یراق و اخترمه
بدرگاه معلی فرستاده بجایزه و جلدوی نمایان سرافراز گشت مرتضی قلیخان بعد از این فتح نامدار در خراسان
لوای استقلال افراخته چون مهمی چنین بزرگ بی مدد و معاونت علیقلیخان شاملو بیگلربیگی هرات از پیش برده بود
همواره بوقوع این واقعه مفاخرت نموده از علیقلیخان که بیگلربیگی دار السلطنت هرات و لله شاهزاده جوان بخت
کامکار اعنی حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بوده زیاده حالی نمیگرفت و همیشه نقیض مطلب او بفعل آورده خود را از او
برتر میدانست تا آنکه رفته رفته میانه ایشان بافساد مفسدان غبار نقار ارتفاع یافته اسباب خصومت روز بروز آماده تر میگشت
تا بسر حد جنگ و جدال رسیده مکرر میانه ایشان لشکرکشی بوقوع انجامید چنانچه در محل خود سمت گذارش خواهد یافت
ان شاء الله تعالی **ذکر عصیان و طغیان اهل سیستان و محاربه ایشان با جعفر سلطان افشار** بعد از واقعه هایله
شاه جنت مکان که از انواع فتنه و فساد در ممالک روی داده اول مخالفتی که از اهل خراسان بظهور آمد از مردم
سیستان بود حقایق این حال آنکه در حین ارتحال شاه جنت مکان بدیع الزمان میرزا ولد مرحوم بهرام میرزا
حسب الامر اعلی والی ولایت نیمروز بود و تیمور خان استاجلو که لله میرزا بود در زمان اسمعیل میرزا که بدیع الزمان میرزا را
مقتول گردید تیمور خان در سیستان بود اکابر و امیران سیستان از بدسلوکی و بی اعتدالی طایفه استاجلو و از
رغبتی قزلباش متنفر گشته معتبران آن طبقه جمعیت نموده تیمور خان را از سیستان بیرون کردند و مدتی ساحت آن ولایت
از لشکر قزلباش خالی بود سرکشان هر طبقه سر از دریچه عصیان و طغیان بر آورده تمهید حکومت یکی از ملوک نموده
حکومت آن ملک را بچند نفر از ملوک عظام که شایسته آن امر بودند عرض کردند بنابر عاقبت اندیشی قبول این امر نکردند

درین اثنا واقعهٔ اسمعیل میرزا روی داده تخت سلطنت ایران بر نواب سکندر شان قرار گرفت مفسدان شورش
طلب سیستان را بیشتر از پیشتر هوای ریاست و سروری در سر افتاده از رعیتی قزلباش بالکلیه امتناع نمودند و بسط
بساط سلطنت و دارائی پرداخته عروس مملکت را در نظر ملک محمود که از زمرهٔ ملوک سیستان جوان کریم الذات
رشید صاحب همت بود بآراستگی و پیراستگی تمام جلوه دادند ملک محمود از غرور نفس و رشد و بلندپروازی شیفتهٔ
جمال شاهد مملکت داری گشته قبول مملکت و حکومت نموده اما هنوز مهمات او چنانچه مرکوز خاطر میران و اعیان ملک بود
سرانجام نیافته بود که از درگاه معلی پادشاهی ایالت سیستان بجعفر سلطان ارشلوی افشار تفویض یافته خبر آمدن او
بسیستان رسید از مردم بلوکات جمعی که تبع میران و ملوک بودند بجزایر و جاهای محکم رفته بقیهٔ اهالی سیستان عاقبت
اندیشی کرده سوای ملک محمود و مردم او تمامی ملوک و میران باستقبال جعفر سلطان رفته اظهار اطاعت و انقیاد
نمودند و در موکب سلطانی بشهر آمدند و سلطان بر کماهی احوال سیستان اطلاع یافته جمعی را که مظنهٔ خلاف داشت
و محل اعتماد نبودند چون قدرت تمام بر دفع آنها نداشت و احتمال فساد کلی داشت با ایشان بمدارا و رفق سلوک
کرده اکثر آن جماعت را رخصت داد که بجاهای خود روند و از ملوک ملک غیاث الدین محمد و از میران امیر مبارز علی
در شهر نزد سلطان مانده تتمهٔ مردم از موافق و مخالف همگی بمنازل خود رفتند بعضی از ارباب رعایا و مردم آن ولایت
سیما ملوک سرایان و پشت زره با سلطان موافقت نموده رعیتی مینمودند سایر بلوکات میان خوف و رجا روزی میگذرانیدند
تا مدت شش ماه میانهٔ سلطان و اهل سیستان طریق مدارا و مواسا مسلوک بود درین اثنا ملک غیاث الدین محمد باجل
طبیعی درگذشت و فرزندان و متعلقان او رخصت یافته نزد اقوام خود رفتند و چون متعلقان او با اقوام پیوستند
مردم سیستان که بجزایر رفته بودند سر شورش و بی ادبی برآورده همه روز بتحریک ملک محمود بحوالی شهر آمده تاخت
و غارت مینمودند تا آنکه بی اندامی و دست درازی بی باکان سیستان از حد اعتدال تجاوز نموده جعفر سلطان
و عباد سلطان افشار حاکم گرمسیر که حسب الامر اشرف بکومک او مامور بود با هزار سوار مکمل قزلباش بجهت تادیب
و تنبیه متمردان و بدبختان از شهر بیرون رفته و از اهل سیستان که اطاعت و انقیاد سلطان مینمودند تا یکهزار کس که
بیشتر بهمراهی سلطان از شهر بیرون آمده بقشون قزلباش پیوستند از جانب ارباب خلاف نیز ملک محمود با سایر ملوک
و میران سیستان از مکان خود حرکت کرده با حشری انبوه از آب هیرمند عبور کرده در کنار آب میان هر دو گروه جنگ در
پیوست و جعفر سلطان در معرکه تک و تاز سپاهیانه نموده تاختهای بی باکانه که ببر در ارتنگ نسبتی ندارد میکرد در اثنای
گر و فر تیری از شصت قضا گشاد یافته از جانب سیستانیان بر ران اسب سلطان رسیده اسب ببر در آمد و سلطان

در میانه معرکه از اسب افتاد بمجرد از اسب افتادن قوت حرکت نداشت فی الفور یکی از جنود سیستان بسر وقتش رسیده نقابش
برداخت لشکریان از قضیه سلطان خبر یافته شکست و پراکندگی در میان ایشان افتاده منهزم شده راه شهر پیش گرفتند
اما ملک محمود سر راه بر لشکریان خود گرفته مانع تعاقب قزلباش و اتباع ایشان گردیده نگذاشت که از متجنده سیستان
کسی تعاقب کند زیاده مردمی ضایع نشدند و کسی نزد اتباع سلطان بشهر فرستاد که بفراغبال اموال و اسباب خود را
بار کرده بیرون روند و غازیان قزلباش در کمال اندوه و بی سامانی روی براه آورده از آن ولایت بیرون آمدند بعد از آنکه
ملک محمود خاطر از ممر قزلباش جمع نموده شهر از ایشان خالی شد در کمال شوکت و اقتدار داخل شهر شده بر مسند
حکومت نشست و صیت ایالت و دارائی او باطراف و اکناف خراسان رسیده جمعی از اعیان هر طبقه در خدمت او
جمع آمدند و ملک محمود نیز که تا حال باندک عزت و اعتباری که از حکام قزلباش نسبت باو وقوع یابد راضی بود حالا
خود را والی ولایت نیمروز دیده مملکتی چنان معمور و آبادان در قبضهٔ اقتدار خود یافت خوان احسان گسترده مردم را ببذل
عطایا خوشدل گردانیده بدانچه دست تمکنش میرسید ایثار مینمود و ارباب فساد و خوش آمدگویان را طامعه بحرکت
در آمده بجهت اخذ مال ملک را اغوا نمودند که شما از اولاد یعقوب بن لیث اید که ملک الدنیا لقب داشت چرا بسیستان
قناعت باید کرد از گفتار ناهنجار هرزه گویان بی خرد خیالات فاسد بکاخ دماغ او راه یافته دم از استقلال و استبداد
زده اما بعضی عاقبت اندیشان دوربین در مقام نصیحت ملک در آمده او را از مخالفت دودمان قدسی نشان صفویه
تخویف و تحذیر نمودند و او نیز از کردهٔ خود نادم و شرمسار گشته ترک زیاده روی کرده کس بدرگاه معلی نواب سکندرشان
فرستاده اظهار اخلاص و بندگی نمود و محمد خان ترکمان که در زمان شاه جنت مکان حاکم سیستان و لله بدیع الزمان
میرزا بود توسل جست بوسیلهٔ او استدعای ایالت مملکت نیمروز کرد چون فرستادگان او بپایه سریر اعلی رسیدند و تحف
و هدایا گذرانیدند محمد خان که در آن هنگام رکن السلطنه بود حامی ملک شده حکم ایالت سیستان از دیوان اعلی جهت ملک
حاصل نموده فرستاد و نواب سکندرشان و ارکان دولت قاهره بنابر مصلحت وقت از قضیه جعفر سلطان اغماض
نموده در فرستادن منشور حکومت ملک مضایقه نکردند و ملک محمود حسب الحکم بر مسند حکومت تکیه زده بیشتر از پیشتر استقلال
یافت و روز بروز رایت دولتش ارتفاع میگرفت و همچنانکه قضایا ایام جلوس همیون شاهی ظل اللهی مرقوم کلک بیان
میگردد میرزایان قندهار اولاد سلطان حسین میرزا ابن بهرام میرزا تسخیر آن ملک را که حکومتگاه عم ایشان بدیع الزمان
میرزا بود پیشنهاد همت ساخته لشکر بر سر او کشیدند میان ایشان بعضی اوقات محاربه و بعضی اوقات مصالحه اتفاق
افتاد بالاخره رستم میرزا در اوایل زمان جلوس همایون بر ملک محمود تسلط یافته او را بقتل آورده باقی حالات سیستان

وملک جلال الدین وله ملک محمود در طی احوال میرزایان قندهار در صحیفهٔ دوم وقایع زمان فرخنده نشان حضرت اعلی شاهی ظل اللهی مرقوم قلم وقایع نگار خواهد شد انشاء الله تعالی ذکر سوانح آذربایجان و شروان و لشکر فرستادن سلطان روم بآن مرز و بوم و قضایایی که در طی این حالات روی نمود سیه آرایان معرکهٔ سخنوری سنان مشک افشان قلم را در مضمار حدیث آرائی بدین آیین جلوه میدهند که چون مشیت الهی باختلال احوال ساکنان دیار آذربایجان و شروان تعلق گرفته بود بعد از شیوع واقعه اسمعیل میرزا ابواب محنت و بلا بر روی روزگار آنقوم گشوده گشته امن و استقامت از آن دیار کناره گرفت و اشتعال نوایر فتن و فتور تا کره اثیر اتصال گرفته خرمن عمر و مال سپاهی و رعیت آن دیار را میسوخت و متنزهات آن ولایت دلگشا لگدکوب حوادث گشته آوارگان پریشانی را پناه و آرامش بدیدار نبود و بساتین بهشت آسا حکم خارستان بلا گرفته گل و ریحان از خشکسال نوایب پژمردگی یافته القصه قریب ده سال متواتر و متوالی عساکر ادبار روی بآن دیار آورده بازار قتل و غارت رواج داشت و شیوهٔ اسیری اهل اسلام که در هیچ زمان وقوع نیافته بود شیوع یافته بسیاری از نسا و صبیان سادات و اشراف آن ولایت بذل رقبت گرفتار آمدند و تفصیل این حالات در ذیل این دفتر از مساعدت بخت مأمول است و چون امنیت و استقامت ملک ایران و تدارک احوال ایرانیان از دیوان رفیع ارکان السلطان العادل ظل الله برای جهان آرای بندگان نواب کامیاب شاهی ظل اللهی منوط و مربوط گشته بود تا تخت فیروز بخت سلطنت و عالم آرای بوجود فایض الجود بندگان آنحضرت آرایش نیافت آن اختلال روی در کمی ننهاد الحمد لله والمنه باستقامت عقل دوربین و شعاع تیغ آتشبار شعله آیین آنحضرت ظلمت ادبار را صبح اقبال دمیدن گرفت مخالفان تیره روزگار جزای اعمال یافته بدست درآمده آفتاب معدلتش بر ساحت امانی و آمال رعایا و برایا پرتو انداخته روزگار آنقوم چون بهار دولتش طراوت گلزار ارم یافت و چهار ارکان اضداد بدستیاری معمار معدلتش استحکام گرفته طوایف سپاه که با یکدیگر بخلاف و نفاق زندگانی میکردند شیوهٔ وفاق و اتفاق پیش گرفتند و امروز ممالک ایران بیمن معدلت شاه جهان رشک گلزار جنانست امید که زمان دولتش بظهور صاحب الامر اتصال یافته عالمیان بیمن اقبال بی زوالش در ظلال رأفت و امتنان آسوده حال باشند و ذات خجسته صفاتش که موجب آسایش جهانیان و آرایش جهان است از مکاره و مصایب دوران در حفظ امان ملک منان بوده باشند نظم خدایا تو این شاه والانژاد که دایم دلش در جهان شاد باد
بداری براورنگ شاهنشهی
زمانه مباد از عدلش تهی
جهان دایم از عدلش آباد باد
خلایق ز اقبال او شاد باد
سبحان الله چه میسر آید مرا که اقبال عنان اختیار جواد مشکین شمیم قلم را گرفته یکجا کشید القصه بعضی از مفسدان اکراد خصوصاً اولاد شاه قلی بلیلان که در مابین وان و آذربایجان اقامت دارند چنانچه شیوهٔ زمین

دار انست که هرگاه بر حسب اقتضای وقت و زمان دست در فتراک یکی از پادشاهان زده خود را بملازمان او منسوب ساخته تحریک
مادهٔ فساد نموده در میان کار خود میسازند در زمان اسمعیل میرزا و ظهور آوازهٔ جهان آرای او روی ارادت بملازمت او آورده بنوازش
و تربیت یافتند بعد از آنکه ارتحال اسمعیل میرزا و بی سامانی دولت و بی اتفاقی لشکر قزلباش مشاهده نموده بجانب وان رفته
در مقام فتنه اندوزی درآمدند و خسرو پاشا که حاکم وان بود اغوا نموده باوی فتنه و فساد شدند و خسرو پاشای مذکور برای خود پادشاه
پادشاه روم علی ای تقدیر این عهد و پیمان که در زمان شاه جنت مکان علیین آشیان و سلطان سلیمان علیه الرحمة والرضوان فیمابین
استوار گشته بایمان تاکید یافته بود و عهدنامه بدستخط سلطان سلیمان در میان بود بر طاق نسیان نهاده لشکر وان و آنحدود را
با امرا و اکراد آن سرحد بر سر خوی و سلماس و آنحدود فرستاده شخص فتنه را که سالها در خواب بود بیدار کرده خود را مورد الفتنة نائمة
لعن الله من ایقظها ساخت مجملا اول حادثه که روی نمود آن بود که لشکر اکراد و اروام با غلبه و ازدحام تمام قبل از آنکه امیرخان
بیگلربیگی آذربایجان و امرا رفیق او بدار السلطنه تبریز روند علی الغفله بر سر حسینخان خونسلو که در خوی بود و غازیان قزلباش
جهت آنکه چندین سال فیما بین مصالحه و دوستی بود و گمان نمیبردند که سلطان روم نقض عهد و پیمان نماید از طریق حزم و احتیاط
غافل افتاده فارغ البال نشسته بودند چون دانستند که طوایف اکراد جمعًا طریق عصیان و طغیان پیش گرفته باتفاق رومیه
بقصد استیصال قزلباش آمده اند دست از جان شیرین شسته بمدافعه مشغول گشتند و چون مخالفان اضعاف مضاعف قزلباش بودند
اثری بر سعی و کوشش ایشان مترتب نشده مخالفان غالب و ایشان مغلوب گشتند چون اکثر خانه کوچ همراه داشتند بر سر اهل
و عیال کوشش نموده مردانه وار بدرجهٔ شهادت رسیدند و نسا و صبیان اسیر و اموال و اسباب بتاراج رفته کمتر کسی از آن
مهلکه نجات یافت و اموال و اسباب رعایا و عجزه نیز نهب و یغما شد و بعد ازین قضیه قلعهٔ کوکرجلیق مراغه و اورمی بتصرف اکراد
درآمده و بعد از آنکه امیرخان به تبریز رسید همت بر تدارک این احوال گماشته با امرا رفیق و آذربایجان قریب ده پانزده هزار کس
جمع آورده متوجه آنصوب شد امرا اکراد تاب مقاومت نیاورده بعضی در قلعها مانده و بعضی دیگر بمحال اصلی رفتند و چون الکا
اکثر غارت یافته رعایا پراکنده شده بودند احدی از امرا قزلباش در آن دیار توقف نتوانست نمود و امیرخان در مقام
تصرف آنمملکت درآمده آن قلاع را ضبط نتوانست کرد و بازگشته به تبریز آمد و درین آمد و رفت موجب زیادتی خرابی آن ملک گشت
و اکثر رعایای خوی و سلماس و اورمی جلا اختیار نمودند و جمعی که بتدریج جمع آمدند ناچار اطاعت مخالفان نمودند و آن ممالک
بتصرف ایشان قرار گرفت و چون آوازهٔ برهم زدگی سرحد و مخالفت رومیه و عصیان و طغیان اکراد در آنحدود اشتهار یافت
مفسدان هر طایفه که سر بجیب اختفا فرو برده بودند پای بی ادبی دراز کرده دست بشورش و فساد برآوردند طایفهٔ مکری که
سالها پروردهٔ نعمت این خاندان بودند و در حدود سلدوز و میان دو آب مراغه اقامت داشتند حرام نمکی را شعار خود ساخته

امیر بیک سردار ایشان خود را امیرخان نام نهاده بحدود مراغه آمده ایلچی قراجیق را که اسپان خاصه شاه جنت مکان بود از ان
حدود رانده قریب ده هزار اسب تازی نژاد ایلقو مادیان خود در بزرگ برده بودند چون خبر بامیرخان رسید در عقب ایشان الیغار نموده بگرد
ایشان نرسید قلیلی که در راه مانده بود و از خوف رسیدن لشکر نبرده بودند باز گردانیده بحوالی تبریز آوردند و مردم ولایت
شروان را نیز هوای یاغیگری در سر افتاده ابوبکر میرزا ولد برهان میرزا که از نژاد سلاطین سابق شروان بود و از بیم قزلباش
در داغستان و چرکس و آنحدود بی سر و سامان میگشت اغوا نموده دو سه هزار کس از طایفه لزگی و قرابورک که از نژاد بقیه
سپاهیان شروان بودند بر سر او جمع شده متعرض حدود آن ولایت گشتند مشار الیه کس بخدمت خواندکار روم فرستاده
التماس مدد و کومک نمود که بمعاونت رومیه مملکت شروان را بدست آورده در سلک ملازمان خوندکار باشد و جمعی از اهالی
شروان نیز باستنبول رفته اظهار موافقت مذهب نموده از تعدی و تسلط قزلباش استعانت نمودند از وقوع این حالات
سلطان مرادخان والی روم نقض عهد و پیمان پدران روا داشته بمضمون این بیت که هفت اقلیم اربگیرد پادشاه
همچنان در بند اقلیم دگر تسخیر ولایت آذربایجان و شروان را پیش نهاد همت ساخته مصطفی پاشا لله خود را که بلله پاشا
اشتهار یافته بود با لشکر گران که قریب سیصد هزار کس متجاوز بودند و بدین ولایت فرستاد و محمد گرای خان تاتار ولد دولت گرای خان
که از نژاد جوجی خان ابن چنگیز خان بود و با قریب یکصد هزار خانه تاتار از الوس جوجی در اغچه سرای اقامت نموده با سلطان روم
محبت و دوستی می ورزید تکلیف کرد که گروه انبوه از لشکر تاتار از راه دشت خزر بولایت شروان آیند لشکر غارتگر تاتار بهوس
نهب و یغمای اموال آن دیار که شهره روزگار بود این حکم را بقدم قبول تلقی نمودند چون این اخبار در دار السلطنه قزوین شیوع
یافته بعرض نواب سکندرشان رسید امرا و ارکان دولت صلاح دران دیدند که اولا بجهت رفع حجت مکتوب محبت آمیز بخدمت
خواندکار فرستاده از سبب نقض عهد و پیمان و جرأت و دلیری حکام سرحد که درین مواد نموده‌اند استفسار نماید حسب الصلاح امرا
کتابت دوستانه مشعر بر استحکام بنیان مصالح که ازین طرف مرعی و مسلوک است بحضرت خواندکار روم فرستاده مصحوب ولی بیک
استاجلو ملازم محمدیخان تخاق فرستادند و حکام و پاشایان سرحد او را توقف فرموده نگذاشتند که باستنبول رود تا آنکه لله پاشا
از ارزن الروم گذشته بولایت قارص که مابین ولایت چخور سعد و ارزن الروم واقعست آمد و چون یکی از شرایط صلح شاه
جنت مکان و سلطان سلیمان آن بود که الکاء مذکور در میانه خراب بوده از جانبین متوجه آبادانی آن نشوند تا غایت خراب
افتاده بود لله پاشا اول در پی آبادانی الکاء مذبور شده قلعه آنرا تعمیر نموده کوتوال و حارس گماشته بولایت اخسقه از اعمال
گرجستان که الکاء منوچهر خان گرجی داماد سیمون خان و داخل سنور این طرف بود آمد او از اطاعت رومیه سر باز زده در مقام
مدافعه در آمد و قلعه خود را قایم کرده خود نزد سیمون خان آمده و لله پاشا قلعه او را محاصره نموده توپها نصب نموده قهراً و جبراً

قلعه را گرفته حارس و ینکچری گذاشته روانه الکا هیمون خان شد محمدی خان استاجلو بیکلربیکی چخور سعد حقیقت آمدن لله پاشا را

بدرگاه معلی عرض کرده از موقف سلطنت احکام مطاعه باسم امیرخان و محمدیخان و امام قلی خان بیکلربیکی قراباغ اعز اصدار یافت

که لشکرهای آذربایجان را جمع آورده یکجا اتفاق نموده بنوعی که مصلحت دانند بهیات اجتماعی بدفع لشکر مخالف قیام نمایند و مکرر

مجالس کنکاش انعقاد یافته چنین قرار یافت که چون پادشاه روم بنفس خود حرکت نکرده پادشاه قزلباش را بمقابله سردار رفتن

لایق رتبه سلطنت نیست نواب جهانبانی سلطان حمزه میرزا را با لشکرهای عراق و فارس و کرمان بجانب آذربایجان نهضت فرمایند

و با لشکر آذربایجان پیوسته لوازم محافظت و محاربت بتقدیم رسانند و این عزیمت مصمم گشته امراء آذربایجان را از توجه

شاهزاده نامدار و عساکر ظفرشعار اخبار نموده محمدیخان در وقتی که لله پاشا بتعمیر قلعه قارص مشغول بود کس نزد امیرخان و امام قلیخان

فرستاده که چون عبور مخالفان از چخور سعد واقع میشود اگر بدین حدود آیند که یکجا جمع بوده بهرچه مصلحت باشد بصوابدید یکدیگر

بفعل آید بصواب اقرب خواهد بود امیرخان از غایت عناد و لجاج که میانه ترکمان و طایفه استاجلو بود میخواست که از انطایفه

صاحب وجودی در میان نباشد تاخیر در رفتن نموده مسامحه و اهمال از حد اعتدال گذرانید امام قلی خان با لشکر قراباغ

بولایت چخور سعد آمده بمحمدیخان پیوسته در حوالی جلندر اتفاق نموده انتظار آمدن امیرخان میکشیدند چون اثری از وصول او ظاهر

نشد و لله پاشا از تعمیر قلعه قارص فارغ گشته تسخیر قلعه اخسقه مینمود و مشخص شد که متوجه گرجستان است اراده نمودند که سر راه

برو گرفته دست بردی نمایند و از غایت نخوت و غرور محاربه رومیان را سهل و آسان انگاشته با پانزده هزار کس از

لشکر چخور سعد و قراباغ که حاضر بودند بعزم دست بردی سوار شدند لله پاشا که از قرب لشکر قزلباش خبردار گردید پیرون

یکی از پاشایان و بیکلربیکیان معتبر را تا قریب ده هزار کس از سنجق بیکیان و لشکر سرحد بقراولی میفرستاد و خود با سپاهها

لشکر حسابی که داشت زیاده حسابی از لشکر قزلباش نمیگرفت و امراء کرد و جمعی که از نیطرف یاغی شده روگردان شده

بودند نفاق و عناد امراء قزلباش و بی اتفاقی ایشانرا چنانچه بود خاطرنشان لله پاشا کرده بودند مجملا چرخچی لشکر قزلباش

بچرخچی و قراول رومیان رسیده تیز غانی کرده در حمله اول ایشانرا از پیش برداشتند و به تیپ قراول رسیده مردم

تیپ نیز عنان از محاربه کشیده راه انهزام پیمودند و خبر انهزام ایشانرا القول امرا رسیده لشکر قول نیز اکثر بهوس مردانگی

بی محابا اسب جلادت در میدان رزم بجولان در آورده خود را بمخالفان رسانیده قریب دو سه هزار کس را که اکثر

اکراد سرحد بودند بضرب سنان جان ستان برخاک بوار انداخته بعضی دست و گردن بخم کمند استوار گردانیدند و

هرکس از غازیان قزلباش بمعرکه رسید بجهت تحصیل نام و ننگ و غیرت همچشمان بیملاحظه از عقب مخالفان میتاخت

امراء عظام چون واقف شدند که لشکر قزلباش بسیار دور شدند بملاحظه آنکه مبادا چشم زخمی رسد خود نیز از عقب لشکریان

پیش آمدند چون خبر دلیری جنود قزلباش وانهزام عساکر روم بلله پاشا رسید از غایت عجب و کمال تهوری که تزلزل بحالش راه یابد چند سردار معتبر را با پاشایان بیکلربیکیان با بیست و سه هزار کس بدفع صولت سپاه قزلباش مامور گردانید و رومیه فوج فوج و سنجق سنجق و گروه گروه از اردوی خود بیرون آمده متوجه معرکهٔ قتال شدند و چون چشم ایشان بر سپاه قزلباش افتاد قریب ده هزار کس بیکمرتبه جلو انداخته و بیحابا بر سر سپاه قزلباش تاختند لشکر قزلباش که دو سه فرسخ از امرا دور شده بودند و متفرق و پریشان میرفتند هجوم سپاه مخالفان ملاحظه نموده تاب توقف نیاورده طریق بازگشتن پیش گرفتند چون اسپهای قزلباش تردد بسیار کرده اکثر از تک و دو باز مانده بودند هر کس اسیری داشت انداخته میرفت رومیه با اسپان آسوده تازه زور رسیده بسیاری از لشکر قزلباش دران معرکه بخاک هلاک افتادند و تا دو سه هزار کس که اکثر مردم محمدی خان و لشکر چخورسعد بودند بقتل آمدند منهزمان لشکر بامرا رسیدند چون ترتیب امرا از هم پاشیده صف سپاه ویران شده بود فرصت جمعیت نیافته عنان از معرکه برتافتند و شکسته و پریشان حال باردوی خود رسیدند و آوازهٔ مصیبت زدگان اردوی محمدیخان یکبره انیز میرسید اول خطایی که از امراء قزلباش در مدافعهٔ لشکر روم بوقوع انجامید همین بود که از عناد و نفاقی که با یکدیگر داشتند و اطاعت یکدیگر نمینمودند مقید بجمعیت و اتفاق یکدیگر نشده با پانزده هزار کس ارادهٔ محاربه قریب سیصد هزار کس رومی نمودند و اینمعنی باعث دلیری لله پاشا شده اندک خوفی که از لشکر قزلباش داشت زایل شده و حقیقت بی اتفاقی و سوء تدبیر ایشان بوضوح پیوست چه اگر امراء قزلباش را اتفاقی میبود و اطاعت یکدیگر مینمودند کل لشکر آذربایجان و شروان زیاده از پنجاه هزار کس میشدند اگر یکجا جمعیت مینمودند و سلاطین گرجستان با ایشان ملحق میشدند آمدن لله پاشا بدان ولایت بسیار دشوار بود و از بی اتفاقی امرا و عناد او بیاقات و سوء تدبیر هم مملکت از دست رفت و هم سرداران معتبر قزلباش بقتل رسیده لشکر آذربایجان ضایع و نابود و اموال و اسباب ایشان که اندوخته چندین سال بود بغارت و تاراج رفت مجملا بعد از شکست امرا لله پاشا قلعهٔ اخسقه را نیز در همان دو سه روز فتح نموده آذوقه و لشکر گذاشته ازان راه متوجه الکاء سیمون خان شده و محمدیخان در الکاء خود توقف نموده امام قلیخان و لشکر قراباغ جدا شده بمنازل خود رفتند لله پاشا کس فرستاده سیمون خان و الکسندر خان سلاطین گرجستان را باطاعت و انقیاد خواندگار روم دلالت نموده چون ایشان نیز با یکدیگر شیوهٔ نفاق می ورزیدند و اتفاقی نداشتند سیمون خان در شاهراه اطاعت این دودمان ثبات قدم ورزیده مخالفت رومیه اظهار نموده در شعب و شواهق جبال با طبقهٔ گرج سر راه بر لشکر مخالف گرفته دست بردهای نمایان میکرد اما الکسندر خان که مرد محیل عاقبت اندیش بود صلاح حال خود ملاحظه نموده با رومیان مدارا کرده نزل و ساوری باردوی لله پاشا فرستاده اظهار انقیاد نموده اینمعنی نیز موجب اطمینان خاطر لله

با شکسته از مضایق کرجیان بسهل و آسان کذشت قلعهٔ تفلیس که در حصانت و استحکام با فلک الافلاک دعوی مساوات مینماید
در زمان شاه جنت مکان در تصرف داود خان برادر سیمون خان در نیوقت که لشکر روم بآنحدود در آمد داود خان
بجهت عنادی که میان برادران بود از امداد و معاونت برادر مایوس بود در مقام قلعه داری نشده خود را بیرون انداخت
و آن قلعه بآسانی بتصرف رومیان در آمده کوتوال و حارس تعیین نموده در کوری که پای تخت حکام کرجستان بود قلعه
ترتیب داده روانه شروان شدند علیخان کرجی و برادر الکسندر خان تیر که در شکی بود قدرت توقف نیافته خود را بکوشه
کشید لله پاشا فارغبال بشروان رسید حکام داغستان و لزکی عموما در مقام انقیاد در آمده رعایا نیز با قزلباش عصیان
و طغیان ظاهر ساخته ارس خان بیکلربیکی شروان که مرد عاقل صاحب تدبیر بود بمقاومت با لشکر رومیه و قلعه داری
با وجود عصیان رعایا در حیز قدرت و قوت خویش ندیده با کوچ و متعلقان از شروان بیرون آمده در کنار آب کر رحل
اقامت انداخت و مملکت شروان بتصرف رومیان در آمده لله پاشا عثمان پاشا را بیکلربیکی شروان کرده قیا پاشا
پاشا را در ارس کذاشت و در هر ولایتی از ولایات شروان حاکمی تعیین نموده قلعه دربند و شماخی و ارس را استحکام
داده طبل مراجعت کوفت و ابوبکر میرزا ولد برهان را که چشم میداشت که حاکم شروان شود و باج و خراج بخواندکار دهد در شروان
کذاشت که بمعاونت رومیه ضبط شروان نماید او را بدین تسلی ساخت که چون بخدمت خواندکار رسد نشان حکومت
شروان جهت او حاصل نماید و در بازکشتن رومیه امامقلیخان بیکلربیکی قراباغ بسیمون خان پیوسته باتفاق یکدیگر
در بیشه و جنکل کرجستان مکررا از پس و پیش خود را برومیان رسانیده در هنکام فرصت دست بردهای نمایان کردند
و غنیمت بسیار کرفتند اکرچه درین آمد و رفت تا بیست هزار کس رومیه ضایع و نابود شدند اما چون لله پاشا لشکر بیحد
همراه داشت اصلا فتوری بحال او راه نیافت و مظفر و منصور مراجعت نمود و امیرخان بیکلربیکی تبریز که با ده هزار کس
بقصد معاونت محمدیخان از تبریز بیرون آمده بود و بعد از انکه خبر انهزام محمدیخان و کشتن لله پاشا بجانب کرجستان و شروان
شنید عنان از رفتن بچخور سعد پیچیده متوجه قراباغ شده و امامقلیخان با لشکر قراباغ باو پیوسته باتفاق از آب عبور نموده
در کنار رودخانهٔ قبری از اعمال کرجستان برومیان رسیدند یکمرتبه فرصتی جسته به چهار هزار کس رومیان که جهت
بدست آوردن ذخیره از اردو بیرون آورده بودند دوچار شده جنک نمایان کردند تا دو هزار نفر رومیان را بقتل آوردند
اموال فراوان بدست ایشان افتاده جمعی از عظماء رومیه کرفتار شده بودند امیرخان بدین قدر دست برد تسلی شده
خواست که بازکردد در قراباغ رحل اقامت انداخته منتظر ورود شاهزادهٔ نامدار اعنی نواب جهانبانی و امراء و عساکر
ظفر شعار بوده باشد جمعی از جهلاء قزلباش که سلطان مراد خان ولد امیرخان سردار ایشان بود اراده دست برد نموده بملاحظه

از آب قبری گذشته طرح جنگ انداختند رومیه که در محاربه قزلباش دلیر شده بودند از آب قبری گذشته از عقب لشکر در آمده
دو سه هزار کس از لشکر قزلباش را در میان گرفتند و آثار غلبه بظهور آورده شکست دادند تا دو هزار کس از لشکر امیرخان
و سایر امرا درین معرکه مقتول گشتند امیرخان بعد از شکست مذکور صرفه در جنگ ندیده مراجعت با رجال خود اصوب و اقرب
شناخته بجانب تبریز باز گشت و لله پاشا مقضی المرام از شروان باز گشته با رزن الروم رفته در آنجا طرح قشلاق انداخت

ذکر توجه شاهزاده مظفر لوا سلطان حمزه میرزا و امرا بقراباغ و شروان مظفر و منصور باز گشتن بعون عنایت ملک منان

چون خبر نقض مصالحه و پیمان رومیه و لشکر فرستادن سلطان مراد خان خواندکار روم بآذربایجان
و شروان در دار السلطنه قزوین بوضوح پیوست و توجه نواب جهانبانی سلطان حمزه میرزا بآذربایجان صمیم یافت امرا
و ارکان دولت در رکاب همیون شاهزاده در ساعت سعد از مقر سلطنت در حرکت آمده روانه آذربایجان شدند و نواب
مریمشان مهد علیا را جدائی از آن فرزند ارجمند دشوار نموده درین سفر مرافقت قرة العین دودمان خلافت اختیار
نموده احکام مطاعه باحضار عساکر نصرت نشان باطراف و جوانب قلمرو همیون فرستادند و موکب عالی شاهزاده جهانبانی
قطع مسافت نموده چند روز در چمن سیانج جهت جمعیت عساکر توقف واقع شد و در آنجا قضایای شروان و گرجستان
بنوعی که سبق ذکر یافت بتحقیق پیوست بعد از مشوره و کنکاش نیکخواهان دولت قاهره توجه جانب قراباغ را بالصلاح و
صواب اقرب دانسته موکب عالی بدانطرف در حرکت در آمده بفیروزی و اقبال بدار الارشاد اردبیل رسیده بعد از شرایط
زیارت آستان حضرت سلطان الاولیا و توجه جانب شروان و استخلاص آن ولایت از ید مخالفان پیش نهاد همت ساخته
از ارواح مقدسه مشایخ عظام استمداد نموده عازم قراباغ شد چون ساحت آن ولایت مضرب سرادقات عز و جلال گردید
و قرار یافت که اردوی معلای شاهزاده ظفر انتما و مهد علیا در قزل اغاج توقف نموده امرا و عساکر منصوره باتفاق میرزا
سلمان وزیر از آب گذشته بشروان روند و چون خبر ورود شاهزاده نامدار و عساکر ظفر شعار بارس خان و امرای شروان
رسید بملاحظه آنکه مبادا در باب محاربه نمودن با رومیان و دست از مملکت باز داشتن مورد اعتراض دیوانیان و سرزنش
قزلباش گردند بخاطر رسانیدند که تا رسیدن شاهزاده نامدار بر سر شماخی رفته قلعه را محاصره نموده اگر تسخیر آن میسر شود از آن
دست دهد جبران تقصیر نموده روی سفیدی حاصل نمایند بدین عزیمت اردوی خود را که از آب گذرانیده بودند در ینطرف
آب گذاشته با لشکر و سپاهی روانه شماخی شدند چون طایفه روملو چندین سال در شروان بفراغت و رفاهیت
گذرانیده غریق بحر جمعیت و سامان شده بودند چشم زخم روزگار بآن طایفه رسیده کثر عظما مقتول گشته اموال و اسباب
مالایعد و لایحصی که جمع آورده بودند بتاراج حادثات رفت تبیین اینمقال آنکه سابقا رقمزده کلک بیان گشته که سلطان مراد خان

خواندکار روم به محمد کرای خان ولد دولت کرای خان پادشاه تکلیف کرد که از ایل تاتار جمعی را از راه دربند بر سر قزلباش فرستد
و محمد کرای خان برادر خود را با قریب بیست هزار نفر از جنود نامعدود تاتار جرار که در شب تار چشم مور را بضرب تیر فکار کرد امیدوختند
بآن ولایت فرستاد و عادل کرای خان بامداد و کومک عثمان پاشا کمر توجه بسته قدم بآن ولایت نهاد مجملا ارس خان با امرای شروان
بشماخی رسیدند عثمان پاشا از ورود لشکر تاتار خبردار گشته باستظهار ایشان در مقام مدافعه درآمده در روز معهود از
شهر شروان بیرون آمده صف قتال آراست و ارس خان و امرای شروان نیز آهنگ محاربه ساز داده آثار جلادت و مردانگی بظهور
می آوردند که طلیعه لشکر تاتار نمایان شده کوه و دشت را فرو گرفت غازیان قزلباش مشاهده این حال نموده در بحر اضطراب غوطه
خوردند بعضی از امرا صلاح بازگشتن دیدند که جنگ کنان خود را به ایمنی رسانند ارس خان عار فرار بخود قرار نتوانست داد و مردم
آن نیز ننمود و دل بر مرگ نهاده در بحر کارزار غوطه خورده از یکطرف لشکر روم و از یکطرف لشکر تاتار و از طرف دیگر لزگی و قرابورک
و طاغیان شروانی قزلباش را در میان گرفته ارس خان و اکثر امرا و اعیان پای ثبات فشرده مردانه وار جان در راه دین و دولت
نثار کرده ارس خان و جمعی گرفتار شده بقتل رسیدند و بعضی دیگر در معرکه شربت ناگوار مرگ چشیدند بقیة السیف نیم جانی را
بصد فلاکت بیرون آورده تا اردوی ارس خان امرا عنان بازکشیدند بعد از این قضیه عثمان پاشا بقلعه شماخی بازگشته
عادل کرای خان و ابوبکر میرزا ولد برهان برکنار آب کر آمده قصد یغمای اردوی ارس خان داشتند اردوغدی خلیفه و بعضی
از امرا و اولاد ارس خان که از معرکه بیرون آمده باردوی خود رسیدند حقیقت حال بنواب جهانبانی و میرزا سلمان و امرا که
بقراباغ رسیده بودند عرض نمودند از موقف سلطنت حکم شد که امرای طوالش و جمعی که در آنجا بودند باردوی ارس خان
رفته باتفاق آن جماعت از کنار آب خبردار بوده محافظت اردو نموده باشند که اینک عساکر منصوره بدفع مخالفان متوجه
شروانست و ایشان حسب الفرموده چند روزی در آنجا بحفظ و حراست مشغول بودند جسرها جهت عبور جمداران قزلباش
نگاه داشته از کنار آب خبردار بودند که خبر آمدن لشکر تاتار و قرابورک و طاغیان شروانی رسید امرا جمعیت نموده
بعزم مدافعه بکنار آب رفته جسر را بریدند اما لشکر تاتار که بکنار آب رسیده جسر را بریده یافتند و جمعی خود را بیمحابا خطه
بر آب زده عبور نموده با لشکر قزلباش جنگ درپیوستند غازیان لحظه بمدافعه مشغول گشته واقف شدند که جمعی دیگر
از مخالفان در حوالی جواد از آب گذشته از عقب لشکر درآمدند از این معنی شکست یافته هر کس سر خویش گرفتند و گریختگان
معرکه جمعی باردوی ارس خان و امرا رسیده از حقایق احوال اخبار نموده علامت روز محشر در میانه آن جماعت پدید آمده
مردم اردو ماتم زده و پریشان حال سراسیمه و مضطرب الاحوال کوچ کردند که خود را به ایمنی رسانند هنوز بعضی از مردم
اردو بازنگرده بودند که طلیعه لشکر لزگی و تاتار نمایان شد مردم اردو پراکنده شدند و نسا و صبیان با اموال و اسباب

و تاراج شده و هر قطاری بدست تاتاری در آمد جمعیت و اسباب بی نهایت که اندوخته چندین ساله بود بدست مخالفان
در آمده زنان و دختران طایفه روملو و اتباع ایشان همچنان در محلها و شتران بدست ایشان افتاد مجملا عادل کرایخان
و طایفه تاتار رولزکی غنایم موفور بدست آورده در رهایز وزعو دنموده متوجه شروان شدند اما میرزا اسلمان و امرا عظام
از قراکو یک قراباغ ایلغار نموده از قومین اولمی آب کر عبور نموده چون بحوالی شماخی رسیدند قلعه را محاصر کرده از قضیه لشکر
تاتار و غارت اردوی ارس خان اطلاع یافته مدافعه لشکر تاتار را پیش نهاد همت ساختند و جمعی از امرا در سر قلعه شماخی و
محاصره عثمان پاشا گذاشته میرزا اسلمان و قورچی باشی و شاه قلیخان مهردار و محمد خان ترکمان و پیره محمد خان استاجلو
و سلطان حسین خان شاملو و ولی خلیفه شاملو و مسیب خان شرف الدین اغلی تکلو و امام قلیخان قاجار و سایر امرا بمقابله
لشکر تاتار توجه نمودند عادل کرایخان از عبور لشکر قزلباش و محاصره شماخی و کیفیت کمیت لشکر خبر یافته چون در جنگ قزلباش
دلیر شده بود از غایت نخوت و غرور حسابی از ایشان نگرفته بی دهشت بکومک عثمان پاشا روانه جانب شماخی شد و در
کنار آب اقسو تلاقی فریقین روی داده عادل کرایخان و جماعت لزکی مجموع سی هزار کس کاپیش میشدند چون طلیعه لشکر قزلباش
مشاهده نمودند دلیرانه پای ثبات و قرار استوار داشته در برابر سپاه ظفر پناه صف قتال آراستند و از اینطرف
امیر حمزه خان استاجلو ولد عبد الله خان با جمعی امرا چرخچی شده پیش رفتند و از جانبین دست بآلت قتال برده معرکه
کارزار از خون کشتگان حکم لاله زار گرفت و امرا که در سر شماخی مانده بودند ملاحظه نام و ننگ کرده محاربه لشکر تاتار را
از محاصره شماخی بمردانگی اولی دانسته بصلاح امر متعاقب بلشکرگاه رسیده در معرکه قتال حاضر شدند و طایفه تاتار
با وجود حملات متواتر که از سپاه قزلباش وقوع مییافت با نقدر مایه مردم که داشتند پای ثبات افشرده داد مردی
و مردانگی دادند آخر الامر آتش تیز و عاویز عاجز گشته عادل کرایخان آثار ضعف و انکسار در لشکر تاتار مشاهده نمود و طایفه را
بحرب و قتال تحریص کرده خود بپای جلادت در میدان مبارزت نهاده در اثنای حرب و قتال از سپاه ظفر پناه
با با خلیفه القرالو بعادل کرایخان رسیده او را بطعن سنان جان ستان بر خاک بوار انداخت و او نام و نشان خود اظهار
کرده حالتی که از کمال نخوت و غرور هرگز تصور نکرده بود مشاهده نموده سر بجنبر قید و گرفتاری در آورده طایفه تاتار شکسته
و پریشان حال روی ادبار بوادی فرار آوردند غازیان عظام خرمن جان اکثر آن طایفه را برق سان بشعله سیف و سنان
سوخته مضمون فاقتلوهم حیث ثقفتموهم مصداق حال ایشان آمد بقیة السیف در کوه و بیشه پراکنده شده نسیم فتح
و ظفر بر پرچم لوای سپاه نصرت شعار وزید و چون چشم لشکریان بر احمال و اثقال غارت کرده تاتار افتاد از انجا که حرص
سپاهی است دست از تعاقب باز داشته بر سر غارت هجوم نمودند و همان مال و اسباب اردوی ارس خان و امرا که

بدست تاتار درآمده بود بهمان طریق بدست سپاه قزلباش افتاد اکثر قطارهای شتر همچنانکه بدست تاتار درآمده بود بی آنکه
تصرفی دران نموده باشند بدست غازیان درآمده چون صاحبی درمیان نبود رقم تملیک بران کشیدند میرزا سلمان
و امراء عظام بعد ازین فتح مبین روی توجه بجانب شماخی آوردند عثمان پاشا چون از شکست تاتار و گرفتاری عادل گرایخان
اطلاع یافت ازمدد مایوس گشته چاره بجز فرار نیافت قلعه شماخی را انداخته بجانب دربند رفت امراء عظام جمعی را
به تعاقب نامزد فرموده تا شابران رفتند و بعضی توپخانه و احمال و اثقال او را بدست آورده بازگشتند عثمان پاشا خود را
بقلعه دربند انداخته بانتظار مردم داغستان توقف نموده چون اخبار فتح و گرفتاری عادل گرایخان را عرضه داشت نموده
بخدمت نواب جهانبانی مهد علیا فرستادند دراردو نقارهای شادمانی بنوازش درآمده نواب مهد علیا چند نفر
از قورچیان معتبر را فرستادند که عادل گرایخان را باردو آورند و امرا متوجه دفع عثمان پاشا و تسخیر دربند شوند
اما میرزا سلمان و امرا بخلاف صوابدید نواب مهد علیا جمعی را در شروان گذاشته عادل گرایخان را برداشته بقراباغ
آمده بملازمت نواب جهانبانی مشرف شدند و عادل گرایخان را نواب مهد علیا اعزاز و احترام نموده صلاح دران دیدکه بآن
سلسله طرح دوستی انداخته بتلطف و نیکوئی آنطایفه را از معاونت لشکر روم باز آورده شروان را از آسیب ایشان صیانت
نماید و چند نفر از طایفه تاتار را که گرفتار شده بودند مطلق العنان ساخته بملازمت او مقرر کردند و اراده امرا آن بود که
ایالت شروان را با میر حمزه خان ولد عبدالله خان تفویض نمایند نواب مهد علیا راضی بآن نشده موقوف بامر اشرف
نواب سکندرشان فرمودند و میان نواب مهد علیا و امرای سرکش بی ادب اندک گفت و گوئی در هر باب پدید آمده مورد
اعتراضات گشتند و آن قیل و قال بی مزه باعث آن شد که نواب مهد علیا که در آذربایجان توقف نموده طبل مراجعت
کوفتند و کسی را قدرت آن نبود که مانع آن حرکت بی هنگام تواند شد در قلب زمستان و شدت سرما که کوه و هامون
از بیم سردی پوستین قاقم برف بر دوش داشت و از آرزوی گل عارضان اردی بهشت از چشم سحاب قطرهای اشک سیما
بی شب و روز متقاطر بود آن مسافت بعید را که بدشواری یکماه و چهل روز قطع میشد در عرض چهارده روز قطع نموده روز
پانزدهم داخل دارالسلطنه قزوین شدند و امراء عظام که در خجالت آن گفت و گوی بی ادبانه از رکاب مقدس نواب مهد علیا
و شاهزاده مظفر اثما تخلف نموده بودند بقزوین رسیده و بشرف نواب سکندرشان مشرف شده عادل گرایخان را در دولتخانه
مبارک جائی دادند و چند نفر از قورچیان عظام بخدمت او کمر بستند و مایحتاج او و ملازمان از ملبوس و مشروب و ماکول
یوماً فیوماً بروجه لایق ترتیب مییافت و مقرر شد که او کس از جانب خود نزد محمد گرایخان برادر او و والده اش که هر دو در
حیات بودند فرستاده خبر سلامتی خود و تعظیم و تکریم که درباره او بفعل می آید اظهار نماید و مشارالیه دو نفر از ملازمان اعتمادی را

روانه نمود بلکه نوید مصاهرت و دامادی این دودمان یافته اظهار آن مقدمه نیز نمود و ولایت شروان از نواب سکندرشان
بمحمد خلیفه ذوالقدر حاجلو که در اواخر زمان شاه جنت مکان حاکم استراباد شده بود و بعد از فوت شاه جنت مکان
و اسمعیل میرزا بجهت شورش و فساد سیاه پوشان استراباد و طغیان و عصیان بقیه ترکمان مجال اقامت نیافته
بقزوین آمده بود تفویض فرمودند و سایر محال را با امرا قسمت نموده روانه شروان ساختند و محمد خلیفه و امرا بشروان رفته
هریک در الکا خود قرار گرفتند ع گر فلک شان بگذارد که قراری گیرد • اما احوال عادل گرایخان آنکه بعد از چندگاه
که در دولتخانه همایون بود رای امرا و ارکان دولت برین قرار یافت که بودن او در دولتخانه مبارک لایق دولت نیست
و اراده نمودند که او را از انجا بیرون آورده در محل دیگر نگاهدارند یا بیکی از قلاع فرستند و این معنی بعرض اشرف رسیده
موافق مزاج نواب سکندرشان نیامده در جواب فرمودند که شاه جنت مکان لوارسابخان سیمون والی گرجستان را که از دین
اسلام بهره نداشت بجهت تالیف قلوب گرجیان و بدست آوردن اتباع و فرزندان ایشان و هر گونه مصلحت
معزز و محترم در دولتخانه نگاهداشتند اگر پادشاهزاده تاتار را بجهت صلاح دولت احترام نموده با او بطریق رفق
و مدارا سلوک نمائیم و بدین قدر مصالحه دشمنی چنین را دوست سازیم چه قصور دارد و بودن او در حصار دولتخانه
حبس و قیدیست در لباس مردمی چه او را مجال خروج نیست و جمعی از قورچیان شب و روز بحراست او مشغولند و مع ذلک
اگر لایق دولت نبود روز اول تجویز نمی بایست کرد و امرا درین باب اصرار نموده مقید بحکم و فرمان پادشاهی نشده
جمعی را مقرر کردند که خان تاتار را از دولتخانه بیرون آورند عادل گرایخان دانست که حال چیست و در خانه که میبود
با چند نفر از تاتار که با او بودند حفظ حال خود کرده چون اسلحه و یراق تیر و کمان با خود داشتند بجنگ ایستادند و از طرفین
امرا کس فرستاده تاکید نمودند که چون تاتار جرات نموده بجنگ اقدام نمودند طوایف قزلباش هجوم نموده ایشان را در هر جا
بقتل آورند مجملا از آخر روز تا نصف شب در دولتخانه این همه آشوب و غوغا بود و تاتاریان چندکس را بزخم تیر
ضایع کردند بیرونیان از در و پنجره آن خانه چندان تیر و تفنگ انداختند که همگی بزخم تیر و تفنگ ضایع شدند و قزلباش
بانخانه ریخته خان تاتار را پاره پاره کردند و اجساد ایشان را بیرون آورده بصحرا انداختند و هر چند قضیه مذکور بعد از انکه
امراء عظام بتسخیر مازندران رفته بودند مراجعت نمودند ایشان و نواب مهد علیا بجهت قتل میرزا خان والی مازندران
چنانچه در ذیل مرقوم کلک بیان میگردد غبار نقار ارتفاع یافت بوقوع پیوست اما چون در طی قضایای سفر شروان نبود
در ذکر تقدم افتاد ذکر لشکر فرستادن بجانب مازندران حسب رضای ملک منان و ظفر یافتن عساکر نصرت نشان
و بدست آوردن میرزا خان والی آن ولایت بهشت نشان چون در زمان شاه جنت مکان علیین آشیان حکومت مازندران

من حیث الارث والاستحقاق بمیر عبدالله خان والد ماجد نواب مهد علیا تعلق داشت میر سلطان مراد خان که ابن اعمام او بود
از روی عناد بمشار الیه خصومت و نزاع آغاز نهاده دعوی استقلال کرد و جمعی از مازندرانیان که از دولت میر عبدالله خان
تمتعی نیافته بودند بر سر او جمع شده بعضی محال را بحیطهٔ تصرف در آوردند و او التجا بحیز اقبال پادشاهی آورده بدرگاه جهان
پناه شاهی توسل جست و چون میر عبدالله خان بعضی اوقات بخلاف رضای شاه جنت مکان سلوک مینمود و در ادای خراج
تعلل میکرد و میر سلطان مراد خان از جانب شاه جنت مکان استمالت یافته احوالش روز بروز در ترقی بود و
میر عبدالله خان از سرکشیهای خود نادم گشته بدرگاه جهان پناه ملتجی گشته اظهار عجز و بندگی نموده شاه جنت مکان مملکت
مازندران را میان ایشان قسمت نموده هر کدام تقبلات کردند و مقرر شد که با یکدیگر برادرانه سلوک نمایند و متعرض مملکت یکدیگر نشوند
اما میر عبدالله خان تاب اقتدار و اعتبار سلطان مراد خان نیاورده بخلاف حکم همیون شاهی در کسر اعتبار او میکوشید
و نمیگذاشت که در ولایتی که باو اختصاص یافته تمکن و استقلال پیدا کند مگر حقیقت ماجرا بپایهٔ سریر اعلی عرض شد و احکام
مطاعه باسم هر یک صدور می یافت آنگه شاه جنت مکان در مقام تربیت و معاونت سلطان مراد خان در آمده
با امیر عبدالله خان بی توجهی آغاز نهادند و منجر بدان شد که امیر عبدالله خان از بی التفاتی شاه جنت مکان بی سر و سامان
گشته میر سلطان مراد خان برو تسلط یافت بالاخره بسعی میر سلطان مراد خان یا باجل موعود علی ای تقدیرین در کمال
یاس و ناکامی وداع عمر و دولت نموده بعالم بقا پیوست و حکومت مملکت مازندران من حیث الانفراد بمیر سلطان مراد خان
تعلق گرفت و همچنانکه عادت قدیم دنیای غدار است تاب اقتدار و کامرانی او نیاورده چشم زخم زمانه او را دریافت
و از عمر و دولت زیاده تمتعی نیافت و در اندک روزی که استقلال یافت ودیعت حیات بمتقاضی اجل سپرد و شاه جنت مکان آن
محالی که در اول حال باو داده بودند بمیرزا خان ولد او تفویض یافت اما شاه جنت مکان بعد از فوت میر عبدالله خان
ملتفت احوال بازماندگان او گشته نواب مهد علیا را که از صبیهٔ قدسیهٔ آنحضرت بود با نواب سکندر شان در سلک
ازدواج کشیده فرزندان گرامی نواب سکندر شان از آن مریم شان معلی مکان تولد نمودند و میر عزیز خان
ولد میر عبدالله خان را در سلک ملازمان و مقربان در آورده در پایهٔ سریر اعلی نگاه داشتند و حکومت نصف ولایت
مازندران را که باو تعلق داشت چنانچه سابقا رقمزدهٔ کلک بیان گردید بشاهزادهٔ نامدار سلطان حسین میرزا ولد
نواب سکندر شان تفویض فرمودند بعد از ارتحال شاه جنت و بیرون آمدن سلطان حسین میرزا از مازندران میرزا
خان من حیث الارث بسعی شمس الدین دیو مالک حکومت کل مازندران گشته درین اوقات که نواب سکندر شان
بعون عنایت ملک منان مرتبهٔ فرمانفرمائی یافت و حضرت مهد علیا ملکهٔ ایران گشت مناسب چنان مینمود که چون

ولایت مازندران ملک موروث نواب مهد علیا بود میرزا خان روی اراده بپایهٔ سریر اعلی آورده از افعال بد اعتذار

جسته برضای خاطر مقدس نواب علیه عمل نماید و از جانب نواب علیه مأذون و مرخص گشته بمازندران رود و اگر بالفرض

حکومت او موافق رضای علیه نبوده باشد بمقتضای عقل و دانش عمل نموده با زمانه درسازد و در آنچه مقدور ش نباشد

مدخل نسازد شعر نه هر جای مرکب توان تاختن که جاها سپر باید انداختن چه ظاهر بود که او هرگاه بخود سر دم از استقلال

و استبداد زده در مقام ستیزه رائی باشد نواب مهد علیا که معدن غیرت و تعصب بود در تضییع او توجه تمام مبذول

خواهد داشت میرزا خان از ساده لوحی بافساد مفسدان خصوصاً شمس الدین دیو از جادهٔ صواب منحرف گشته بخدمت

توسل نجسته بلکه در مقام سرکشی درآمد و اینمعنی در ظاهر نواب مقدس علیه گران آمده از کمال غیرت و تعصب که جبلی اهل

مازندرانست اراده نمود که با سلسله میر سلطان مراد خان در مقام انتقام درآمده طالب خون پدر باشد و دست اولاد

او را از مملکت موروثی خود کوتاه گرداند از اقربای خود میر علیخان نامی را تعین نموده بحکومت مازندران فرستادند و دولتخان

ولد محمد خان ترکمانرا که مصاهرت آن سلسله علیه دریافته بود برتبهٔ امارت سرافراز فرموده و در حدود مازندران

الکا داده بمعاونت او نامزد فرمودند میرزا خان که جوان صالح درویش نهاد بود میدانست که با وجود تسلط و اقتدار

حبیبهٔ میر عبد الله خان و تعصب مازندرانیت او را مجال حکومت مازندران بلکه امید حیات نخواهد بود بجهت حفظ جان خود را

در قلعه فیروزه کوه که از قلاع متین حصین مازندرانست تحصین جسته جمعی از ملازمان میر سلطان مراد خان با او موافقت

نمودند با وجود آنکه مشار الیه دست از مملکت کوتاه کرده بود اما تا میرزا خان در مازندران بود و قلعهٔ مذکور بتصرف او می آمد

مهم میر علیخان در مازندران تمشیت نمییافت و تسخیر آن بسهولت میسر نمیشد و نواب مهد علیا در هدم بنیان عمر و دولت

سلسله میر سلطان مراد خان جازم بود در روز بروز اهتمام او درین باب تزاید میگشت یکمرتبه پیره محمد خان را که از ارکان دولت بود

با قورخمس خان شاملو و بعضی از امرا بدین خدمت نامزد فرمود و چون چندگاه برآمد خبر فتح قلعه نیامده نواب مهد علیا

بی تابی آغاز نهاده رفتن آن لشکر تسلی نشده شاهرخ خان مهردار را تکلیف رفتن مازندران نمود مشار الیه که

رکن رکین دولت بود و مرتبهٔ خود را برتر از آن میدانست که بامثال این خدمات مأمور گردد از این خدمت سرباز زده

معروض داشت که پیره محمد خان که باین خدمت مأمور شده کافیست و اگر نواب مهد علیا دیگری بدین خدمت نامزد فرماید

موجب دل سردی او میشود و لایق نیست اگر مشار الیه احتیاجی بمدد و کومک داشته باشد آنچه باید فرستاده بتقدیم

نواب مهد علیا از اینمعنی آزرده شده نواب سکندر شانرا اغوا نمود که شاهرخ خانرا طلب نموده مورد عتاب و خطاب

ساخته جبراً و قهراً روانه نماید خان مشار الیه هر چند معاذیر دلپذیر تمسک جسته پهلو ازین معامله خالی کرده مفید نیفتاد

و میرزا سلمان و قورچی باشی او را بنصایح دلپذیر تسلی داده راضی برفتن نمودند مجملا مشار الیه را با کمال اکراه و اجبار
روانه مازندران ساختند و چون بپای قلعه فیروزجاه رسیده به پیره محمد خان و قورخمس خان ملاقات نموده استحکام قلعه و استعداد
قلعه داری میرزا خان معلوم نموده دانستند که تسخیر این قلعه بزودی دست نمیدهد و تعب و تشویش بسیار بلشکر قزلباش
میرسد شاهرخ خان با میرزا خان طرح آشنائی انداخته فیمابین مراسله آمد و شد وقوع یافت و او را نصیحت نموده خاطر
نشان کرد که هرگاه پادشاه ایران در مقام تغیر تو و حکومت مازندران شده باشد شما را با او ستیزه کردن موجب استیصال
خاندان شما و باعث مفاسد عظیم است و اگر یکسال و دو سال محاصرهٔ قلعه امتداد یابد چون مددی از جائی بشما نمیرسد
عاقبت مسخر و مفتوح خواهد شد هرگاه رسوخ شما در مخالفت و قلعه داری و نیم تبه باشد پیداست که بعد از فتح قلعه معامله منجر
بکجا خواهد شد پس اولی و انسب آنکه حالا ترک مخالفت کرده برفاقت ما که از غلامان معتبر آن درگاه و ارکان دولت پادشاهیم
روی ارادت بآن آستان آورید شاید نواب علیه باینقدر ملایمت و فروتنی و رضاجوئی تسلی شده در مقام لطف
درآیند و اگر آن نشود در هر جا مصلحت باشد توطن اختیار نموده بفراغت خاطر روزگار گذرانید مشار الیه از روی عقل و دانشی
که داشت اذعان این مقدمات نکرده اما میگفت که اهل مازندران باندک جریمه بدون قتل خصمان راضی بامر دیگر نمیشوند
هرگاه نواب مهد علیا پدرم را خونی پدر خویش میدانند بلا شک و ریب درین مقام است که بقصاص خون پدر بنده بقتل رسانند
و این تلاش نه از جهت ملک و مال است بلکه بجهت حفظ حیات مستعار است شاهرخ خان و امرا کفیل مطالب و مدعیات
او شده قسم بذات الله تعالی یاد کردند که اولا داو را بقتل نرسانند و قصد او نکنند و از خدمت نواب سکندر شان
و نواب مهد علیا درخواست خون او کرده بهیچ وجه من الوجوه نگذارند که آسیبی باو رسد چون امرای مذکور ارکان دولت
بودند و هیچ مهمی از مهام جزئیه و کلیه بی مشورت و رضای ایشان فیصل نمییافت میرزا خان اعتماد بر قسم ایشان کرده قلعه را
تسلیم نموده بیرون آمد و امرا اطمینان خاطر مشار الیه نموده پیرامون اسباب او نگشته قلعه را بگماشتگان نواب مهد علیا
سپردند و او را برداشته بپایهٔ سریر اعلی بازگشتند و هرگز پیرامن خاطر ایشان نمیگذشت که نواب علیه بدست رد بر سینه
ملتمس ایشان خواهد نهاد اما چون خبر فتح قلعه و بدست آمدن میرزا خان بنوعی که گذشت بعرض نواب مهد علیا از معاهده
و پیمان آزرده گشته بلکه میخواست که قلعه بقهر و غلبه مفتوح گشته میرزا خان قهراً و جبراً بدست درآید که اگر جان بخشی نموده
عفو نمایند میرزا خان بجان ممنون او بوده باشد و برغم امرا بقتل او جازم گشت بالجمله چون شاهرخ خان و امرا بیک
فرسخی قزوین رسیده فرود آمدند و روز دیگر داخل شهر میشدند نواب مهد علیا سی نفر از قورچیان عظام را فرستادند
که باردوی امرا رفته میرزا خان را از دست ایشان گرفته خود محافظت نمایند و با قورچیان قرار داد که چون میرزا خان را بدست ایشان ببیند

ودر همان شب بی اطلاع امرا او را هلاک سازند وچون قورچیان بار دوی امرا رسیدند ومیرزا خانرا طلب نمودند امرا از همعنی آزرده
خاطر شده در اول از دادن سرباز زدند وگفتند که چون خدمتی تقدیم رسانیده ایم فردا او را در حضور مجموع قزلباش
ببارگاه معلی آورده بنظر پادشاه در آوریم قورچیان برحسب فرمان عذر قبول نکرده در اجرای حکم پادشاهی مبالغه نمودند
چون امرای عظام را بخاطر نمیرسید که قصد قتل او خواهند کرد مخالفت حکم پادشاهی لایق ندانسته او را بدست قورچیان
سپردند که شب در همانجا نگاه داشته صباح باتفاق بشهر آورند قورچیان حسب الامر در همان شب او را بخفیه هلاک کردند
شاهرخ میرزا وامراء عظام از وقوع این حادثه بغایت آزرده شده کینهٔ که از نواب مهد علیا در دل داشتند از دیاد
پذیرفت وچون علاجی نداشتند دیگر از آن مقوله حرفی بر زبان نیاورده بشهر آمده بشرف ملازمت سرافراز شدند وچون
بسجدهٔ نواب علیه رفته عرض دعا کردند لوازم تحسین وتفقدی که چشمداشت ایشان بود بفعل نیامد و ازین معنی تیر علاوهٔ آزردگی
امرا گشته رفته رفته کدورت خاطر ایشان نسبت بنواب مهد علیا سمت ازدیاد پذیرفت تا آنکه منجر بدان شد که باغوای
محمد خان ترکمان که از حکومت کاشان معزول شده بود بدفع او جازم گشته عنقریب مکنون خاطر خود را بحیز ظهور آوردند آری قضیه
قتل میرزا خان که سیدزادهٔ صالح بیگناه بود از اقتضای قضایای فلکی وشآمت بدسلوکی امرا وجهل وغرور نسوان ووسواس
شیطان بحیز ظهور بر نواب مهد علیا مبارک نیامد وشرح این واقعه بعد از تفصیل وقایع خراسان مرقوم کلک بیان خواهد
گشت ومیر علیخان نیز از حکومت مازندران بهره نیافته در همان اوقات عالم عمر وجوانی را وداع نموده هرج ومرج
باحوال مازندران راه یافته بطریق ملوک طوایف شدند ودر هر سری سودای پدید آمد تا آنکه بالآخره قلعهٔ اولاد ونصف
مازندران را الوند دیو ونصف دیگر را سید مظفر مرتضی که از امراء مازندران بود بحیطهٔ ضبط وتصرف در آوردند واعیان
مازندران نیز دو فرقه شدند جمعی اطاعت الوند نموده برخی مطیع سید مظفر شدند واز کثرت مشاغل وحوادث که در میانه
قزلباش وقوع مییافت دیگر از امرای قزلباش وارکان دولت پادشاهی کسی باحوال مازندران نپرداخت **گفتار در بیان قضایای
سعادت افزا که در خراسان سمت وقوع یافت** سابقا مرقوم کلک بیان وقایع نگار بدایع آثار شده بود که چون
اسمعیل میرزا از قساوت وتبه رائی قطع اشجار حدیقه دولت واقبال نموده بقطع برادران وبنی اعمام اقدام نمود وبآن اکتفا
نکرده یکبارگی قطع صلهٔ رحم روا داشته تجویز انعدام نواب سکندر شان برادر بزرگتر نامی که با او از یک مادر بودند وبرادر
زادگان گرامی نیز کرده واین فعل ذمیم را ضمیمهٔ اقبال سابق گردانید لهذا غیرت آلهی بحرکت درآمده تائید نیافت القصه چون علیقلیخان
شاملو نوادهٔ دورمیش خان را که بحکومت دار السلطنه هرات وامیر الامرائی خراسان منسوب گردانیده بود مامور ساخت
که چون بدار السلطنت هرات رسد نهال خجسته انجمن آرای دولت واقبال اعنی حضرت اعلی شاهی ظل اللهی را از پای در آورده

خاطر از دغدغهٔ او فارغ گرداند علیقلیخان را که نوکرزادهٔ قدیم نواب سکندرشان و سالها نمک پروردهٔ سلسلهٔ علیهٔ آنحضرت بود
چگونه دل دهد که العیاذ بالله نسبت بولی نعمت زادهٔ چندین سالهٔ خود از نیکونه فکری اندیشد والدهٔ ماجدهٔ خان مذکور که قابلهٔ
حضرت اعلی و مادر رضاعی آنحضرت و سایر شاهزادگان نامدار و برادران آنحضرت بود از ین حکم اندوهناک گردید و او
در کمال حزن و الم طی مسافت خراسان مینمود اما چون خان مذکور از جانب اسمعیل میرزا تربیت یافته برتبهٔ بلند مکانی و مرتبهٔ
ارجمند خانی و امیر الامرائی رسیده بود غلاجی بجز ادغان امر پادشاهی نداشت و قرار داد خاطر او و آقایان شاملوان بود
که در همان روز که داخل شهر شوند آن فرمان را بمضا رسانند تاخیر و تعلل یک روز در هیچ خاطری مجال خطور نداشت آنچه
از تقریر ثقات که دران هنگام در هرات بودند معلوم گشته آنست که علیقلیخان با وجود تفویض منصب عالی و مراتب بلند
خانی از ارتکاب این امر شنیع محترز بوده و در کمال حزن و الم باهستگی طی مسافت نموده در روز چهارشنبه بیست و ششم
شهر رمضان المبارک بخطهٔ طیبهٔ هرات رسید و چون شب بیست و هفتم ماه رمضان بود که باعتقاد گروهی از اهل اسلام
شب قدر است حیلهٔ جلیلهٔ خان مذکور دران شب متبرکه از ارتکاب قتل سیدزادهٔ معصوم بیگناهی مانع آمده شب
دیگر موقوف داشت و چون آن شب نیز شب جمعه بود در لیالی متبرکه احتراز از آن امر لازم دانسته در آن شب نیز وقوع نیافت
بعد از ان ایام عید بمیان آمده آن عفیفهٔ مستوره گفت که چه لازم است درین عید که ایام عیش و سرور است از تجرع
این زهر جان گزای تلخکام باشیم بگذاریم که ایام عید سپری شود و بمقتضای اللیل حبلی ع به بین تا چه زاید شب آبستن است
گویا در آیینهٔ خاطر آن عفت قباب پرتو ظهور انداخته بود که عنقریب از پس پردهٔ غیب صورتی عجیب روی خواهد نمود با لهام ملهم
غیبی مصداق ابیات که نتایج افکار معجز آثار حضرت شاه اولیا و سرور اتقیا مفتاح عقده گشای کنوز انا مدینة العلم و علی
بابها ست در خاطر شریفش خطور مینموده شعر وکم لله من لطف خفی ٭ یدق خفاه عن فهم الزکی ٭ وکم یسر اتی من بعد عسر
وفرج کربة القلب الشجی ٭ وکم امر تساء به صباحا ٭ وتاتیک المسرة بالعشی مجملا قرار داده بودند که بعد از عید که روز دوم
ماه شوال بود وقوع آن امر منکر از بیم تلاطم امواج بحر غضب پادشاهی در خاطر رعیت و سپاهی رسوخ یافته مقرر شده بود که
دران شب بفعل آید آخر روز سلطان محمود بیگ وکیل علیقلیخان که بجهت تمشیت بعضی مهمات در اردو مانده بود و بعد از
رحلت اسمعیل میرزا بجهت تبلیغ این اخبار بایلغار روانه شد و چون دار السلطنه هرات رسید از دروازهٔ عراق داخل
شهر شد از دروازه بانان معلوم نموده که ذات مبارک اشرف صحیح و سالم است یا نه دروازه بانان مژدهٔ سلامتی ذات
همیون دادند و بعد از ان بخدمت خان مشرف شده صورت حال بیان نمود اگرچه جناب خانی و آقایان شاملو که در همان
چند روز دار دالملک گشته فرصت سامان و سرانجام حکومت و قلعه داری نیافته بودند از وقوع قضیهٔ هایلهٔ اسمعیل میرزا

واهتمام عصیان و طغیان ملوک اطراف سیما اوزبکیه خایف و اندوهناک گشتند اما بسلامتی ذات خجسته صفات شهزادهٔ بیدار
کامکار اعنی حضرت اعلی شاهی ظل اللهی مسرور و شادکام گشته سجدات شکر الهی بتقدیم رسانیدند و وجود گرامی آن
نونهال جویبار خلافت و کامکاری را سرمایهٔ امن و استقامت مملکت دانسته عن صمیم القلب دل بملازمتش نهادند از آن
مخدرهٔ محترمه جلیله خان که در تاخیر و تعلل آن فعل شنیع سعی نموده بود ممنون گشته زبان حال خلایق آن دیار بانمقال در
ترنم بود نظم ای شاه جهان هرانکه بدخواه تو بود * بر داخت زمانه عمرش از ملک وجود * گردید فلک بکام ارباب شهود
سری عجبی ز غیب صورت بنمود * علیقلیخان مجلس عالی آراسته دُر یکتای درج خلافت و جهان داری را بر دوش اخلاص برداشته
متکفل امر للگی و خدمتکاری گشت عموم خلایق از سپاهی و رعیت فوج فوج آمده شرف ملازمت دریافتند و بشکرانهٔ این
عطیهٔ الهی و سلامتی ذات اقدس سجدات شکر ایزدی بتقدیم رسانیدند و نقد جان نثار و ایثار گردانیدند اما امرای افشار
که قاتل شاه قلی سلطان یکان و متصرف اموال او بودند و در بیرون شهر جانب دروازه ملک اقامت داشتند
و میانهٔ ایشان و علیقلیخان بجهت تفتیش مال شاه قلی یکان مناقشه بود و در درآمدن شهر و ملازمت شهزادهٔ عالمیان
ملاحظه داشتند رخصت یافته بجانب فراه و سبزار که اقطاع ایشان رفتند و علیقلیخان مژده سلامتی ذات اقدس را
بدار السلطنه قزوین فرستاده نواب سکندر شان و نواب مریم شان مهد علیا و شاهزادگان نامدار از آن خبر بهجت
اثر مبتهج و مسرور گردیدند و چون نایرهٔ اشتیاق ملاقات گرامی آنحضرت در ضمیر منیر والدین اشتعال یافته بود ارادهٔ خاطر
شریفشان بدان متعلق گشت که فرزند دلبند خود را از هرات بپایهٔ سریر اعلی طلب نموده دیده بدیدار قرة العین خود روشن
سازند و از بیم فتنه جاهلان و مفسدان قزلباش احدی از شاهزادگان را در ممالک نگذاشته همگی در پایهٔ سریر اعلی بیکجا نشسته
معتمد الخواص آقا نظر خواجه سرا که غلام قدیمی موروثی نواب مهد علیا بود و در خدمت نواب سکندر شان محل اعتماد گشته
بغایت معتبر بود بدار السلطنه هرات فرستادند و حکم شد که علیقلیخان یراق فرستادن حضرت اعلی شاهی را سامان
نموده آنحضرت را مهیا و آمادهٔ آمدن سازد که عنقریب یکی از اعیان دولت باین خدمت نامزد خواهد گشت و چون این
خبر در خراسان شایع گشت امرا خراسان از بردن آن شاهزادهٔ کامکار کامران دل نگران گشته علیقلیخان را [illegible]
که از قبول و اذعان این حکم ابا نموده راضی بانمعنی نگردد و بدین بهانه متمسک گردد که خراسان اکثر اوقات لگدکوب
حوادث است و از تاخت و تاراج غارت اوزبکیه از فتن و فتور خالی نبوده و نیست و از تاریخی که آن ولایت به تحت تصرف و تسخیر
خدام این دودمان ولایت نشان درآمده هرگز تخت هرات از وجود یکی از شاهزادگان کامکار خالی نبوده محافظت
و محاصرهٔ ملک خراسان مقدور بندگان نیست القصه از امرا خراسان مرشد قلیخان زیاده از دیگران درین باب اصرار نموده

با علیقلیخان عهد و پیمان بمیان آورده موکد بایمان مغلظه گردانیده چون آقا نظر ببلده فاخره هرات رسیده شرف ملازمت
آن اختر برج اقبال دریافت علیقلیخان و امرا اعظام او را تعظیم و تکریم بسیار کرده تواضعات رسمی بظهور آوردند و این مقدمات
خاطرنشان او کرده عرضه داشتی درین باب بپایه سریر اعلی فرستاده التماس نمودند که ازین اراده منحرف گشته خراسان را از وجود
گرامی آنحضرت خالی نسازند که لایق دولت قاهره نیست و صریحا با آقا نظر گفتند که اگر نواب مریم شان مهد علیا درین باب اصرار نمایند
ماندگان را بجز مخالفت حکم پادشاهی چاره نیست بالاخره چون آقا نظر مراجعت نموده حقیقت حالات خراسان را بمعروض داشت
از غلبه شوق آرزومندی بدیدار گرامی قرة العین سلطنت و پادشاهی گوش بحرف و حکایت واهی امرا نکرده ابراهیم بیک
ولد حیدر سلطان چابوق ترخان ترکمان را که از میرزادهای معتبر قزلباش بود بدین خدمت نامزد فرموده روانه خراسان
گردانیدند و مشار الیه با پنجاه نفر از آقایان ترکمان روانه خراسان گردیده و چون آوازه آمدن ابراهیم بیک در خراسان شیوع یافت
و علیقلیخان و مرشد قلیخان یکدیگر را ملاقات نموده این معنی در خاطر شان رسوخ یافت که ابراهیم بیک را بی نیل مقصود باز گردانند
و کسان معتمد نزد کل امرا خراسان فرستاده درین باب استعانت جستند و طالب عهد و پیمان گشتند مرتضی قلیخان
پرناک حاکم مشهد مقدس معلی چون مرد بزرگ منش و در کمال نخوت و غرور بود علیقلیخان را زیاده وقعی نمینهاد و لله گی شاهزاده
نامدار را یعنی حضرت شاهی ظل اللهی موجب اعتلاء شان و تفوق و برتری او نسبت بسایر امرا خراسان بود اتفاق درین امر
که مکروه خاطر او بود با امرا مذکور همداستان نگشت بلکه امرای تابین خود را نیز از موافقت علیقلیخان منع کرد و میانه
هر دو گروه مراسلات واقع شده رفته رفته فیما بین الفت و یگانگی به بیگانگی تبدیل یافت روز بروز اسباب وحشت
آماده تر میگشت تا آنکه فیمابین مهم بخصومت و نزاع انجامیده مکرر بین الفریقین لشکرکشی و جنگ و جدال وقوع یافت و
شرح آن عنقریب مرقوم کلک بیان میگردد القصه چون ابراهیم بیک ترکمان بمشهد مقدس معلی رسیده از آنجا بهرات روانه شد
علیقلیخان و مرشد قلیخان و جمعی از امرای خراسان که در هرات بودند با ابراهیم بیک سلوک آدمیانه کردند اما همگی یکدیگر
اتفاق نموده با ابراهیم بیک جواب صریح داده عرضه داشت بپایه سریر اعلی فرستادند که چون بردن شاهزاده کامکار
بجانب عراق موجب دلیری مخالفان اوزبکیه میشود و صلاح دولت قاهره نیست ما بندگان دولتخواه جسارت نموده
از فرمان قضا جریان تخلف نمودیم مشار الیه خواست که در هرات چندان توقف نماید که این عریضه بدار السلطنه قزوین
رسیده جواب برسد امرا راضی نشده او را بمشهد مقدس گسیل کردند مرتضی قلیخان خواست که اجرای حکم پادشاهی را سعی نموده
بمعاونت ابراهیم بیک با لشکر و حشر بهرات رفته جبرا و قهرا شاهزاده را از دست ایشان بگیرد و ابراهیم بیک چون مرد سلیم النفس
و صلاح اندیش بود و رفتن مرتضی قلیخان بهرات موجب فتنه و فساد کلی میشد راضی بآن نشده روانه درگاه معلی گشت

وحقیقت حال بعرض نواب اشرف مهد علیا رسانیده نواب مهد علیا ازین معنی بر آشفته سلطان حسین خان پدر علیقلیخان را
که در درگاه معلی قورچی باشی و حاکم قزوین و از امرای معتبر و ارکان دولت قاهره بود مخاطب ساخته عتاب و خطاب بسیار فرموده
تهدیدات کردند او از جانب پسر تمهید بساط معذرت نموده گفت که هرگاه کل امرای خراسان اتفاق بامری کرده باشند
پسر من چه داند کرد القصه نواب مریم شان مهد علیا با علیقلیخان بی توجهی آغاز نهاده در مقام آن شدند که آن طبقه را
از نظر اعتبار انداخته مرتضی قلیخان را بامیر الامرائی کل خراسان نصب نمایند سلطان حسین خان هرچند بنابر تمشیت امور
دولت بتمهید معذرت پرداخت مسموع نداشتند تا آنکه متقبل آن شد که خود بخراسان رفته این خدمت را بتقدیم رساند
و سه ماه او را مهلت دادند که بخراسان رفته پسر خود را ازین جسارت خودسری و خودرائی منع نماید و قرة العین خلافت
یعنی حضرت اعلی شاهی ظل اللهی را برداشته بعراق آورد و اگر درین مرتبه علیقلیخان و امرای خراسان که با او متفق اند و هم
عهد و پیمان اند عقوق و عصیان ورزیده از فرمان پادشاهی تخلف ورزند سلطان حسین خان نیز با ایشان بوده بپایه
سریر اعلی مراجعت نماید که بعد الیوم آن طبقه طاغی اند و خان مذکور چون جد و جهد نواب سکندر شان و نواب مشارالیها
درین باب مشاهده نمود لا علاج رو براه آورده روانه خراسان شد و چون آوازه آمدن او در خراسان شیوع یافت
امرای خراسان که با علیقلیخان متفق بودند بقیل و قال درآمده بهیچوجه رضا به بردن حضرت اعلی نمیدادند و چون مشارالیه
بدار السلطنه هرات رسیده میانه پدر و پسر ملاقات واقع شد زیادت احترامی که متوقع پدر بود از پسر بظهور نیامد مکرر
سهرا و جهرا مجالس کنکاش انعقاد یافته اکثر عقلا و ریش سفیدان طایفه شاملو که در هرات بودند اطاعت امر پادشاهی
نمودن و سلطان حسین خان را مقضی المرام روانه کردن بصلاح اندیشی و عاقبت بینی اصوب و اقرب میدانستند و جمعی
دیگر از ترک و تاجیک انکار این رای نموده بایمعنی همداستان نمیگشتند و این زمزمه و گفتگو بطول انجامیده رفته رفته
میانه پدر و پسر طرح بد نشست و میگفت که اگر بی نیل مقصود باز گردم دیگر مرا در آن درگاه بار نیست و درینصورت
ترک رفتن من اولیست اما مرشد قلیخان و امرای هم عهد بملاحظه آنکه مبادا علیقلیخان بمبالغه پدر و صلاح اندیشی
ریش سفیدان شاملو از جاده صواب منحرف گشته رضا بایمعنی دهد همگی بلدة المؤمنین سبزوار نزد قباد خان قاجار
حاکم آنجا که از زمره هم عهدان بود جمع شده میرزا احمد ولد میرزا عطاء الله را که پدرش در زمان شاه جنت مکان
وزیر معتبر آذربایجان و شروان بود و او در آن هنگام وزیر مرشد قلیخان و صاحب اختیار مطلق و باعث ظهور این مقدمات بود
بدار السلطنه هرات فرستاده بخوانین عظام و معتبران شاملو پیغام دادند که این اندیشه را از خاطر محو نموده سعی و اهتمام
بی فایده بظهور نیاورند که اگر بالفرض کل طایفه شاملو راضی بفرستادن شاهزاده کامکار گردند ما بجان کوشیده

نمیگذاریم که این داعیه از قوت بفعل آید و در سبزوار که سر راه عراق است بهمین اراده نموده ایم که هرگاه طایفه شاملو این گوهر گرانمایه
از دست دهند ما به نیروی همت بدست آورده و در خراسان رایت مفاخرت برافرازیم علیقلیخان ازین پیغام بی آرام گشته
در روانه نمودن بدر بی نیل مقصود سعی نمود سلطان حسین خان لاجرم با سر و امرا و لشکر خراسان از درین ماده بدین مشابه مشاهده
نمود بالضرورت عنان بصوب مراجعت منعطف گردانید طوعا و کرها روی براه آورد و در سبزوار با امراء عظام ملاقات
نموده در هر باب سخنان بمیان آوردند در رفتن بدرگاه معلی شاهی تامل تمام داشت که این مقدمات را چگونه عرض نماید
که مورد عتاب و خطاب نگردد و موجب سلب اعتبار و طعن اضداد نشود و این زمزمه گفت و گو در میان او و امرا بود
که در اردو قضیه نواب مریم شان بسعی امرا است عهد شکسته پیمان سمت وقوع یافت بعد از واقعه مذکور ارکان دولت
قاهره مصلحت دولت در آن دانستند که آوردن حضرت اعلی را موقوف داشته بگذارند که بدستور در دار السلطنه هرات
تشریف داشته باشند و کس نزد سلطان حسین خان فرستاده او را از صورت حال آگاه کردند و فرمان همیون پادشاهی
بطلب او نیز صدور یافته در سبزوار باو رسید و او روانه عراق گشته امرا هر یک بمکان خود رفتند اما علیقلیخان
و مرشد قلیخان بعد از رفتن جناب سلطان حسین خان و استماع واقعه مهد علیا با کل امراء خراسان که اکثر شاملو
و استاجلو بودند دیگر باره کنکاش نموده طالب عهد و پیمان مجدد گشتند که حضرت اعلی را در خراسان سرمایه خود
ساخته من بعد تمکین اوامر و احکام ارکان دولت قاهره که اکثر طایفه ترکمان و تکلو اند که کمال اعتبار و اقتدار یافته
با ایشان عداوت قدیم دارند ننمایند و اکثر امراء خراسان سوای مرتضی قلیخان و اتباع او بقدم اطاعت و اذعان
پیش آمده با علیقلیخان اتفاق نمودند مجملا امراء خراسان دو گروه شدند و در هرات و مشهد مقدس معلی بر سر این
دو خان عالیشان جمعیت نمودند عاقبت بین الفریقین مهم به نزاع و جدال انجامید چنانچه سمت گذارش در محل خود
خواهد یافت **ذکر واقعه شنیعه نواب مریم شان مهد علیا که با فساد بعضی از مفسدان وقوع یافت** چون بنا بر اقتضاء
قضا و تجارب روزگار هر کمالی را زوالی و هر نشاطی را ملالی در پی است و در زمان شاه جنت مکان فراغت و
و عافیت سپاهی و رعیت و معموری و آبادانی مملکت و آرامش بلاد و آسایش عباد در درجه کمال یافته بود از حوادث
روزگار و ناسپاسی خلایق در معرض زوال آمده طوایف قزلباش که نسبت بدودمان قدسی نشان صفوی مریدانه
سلوک نموده سالک طریق عقیدت و اخلاص بودند از وساوس شیطانی و هواجس نفسانی بیکدیگر طریق کلفت
و نفاق پیش گرفته از مسلک وفاق و اتفاق دور افتادند رفته رفته بی اخلاصی سرایت کرده بامور یکه خلاف
عقیدت و اخلاص و سوء ادب بود جسارت نموده بعضی اعمال ناشایست از ایشان بحیز ظهور آمد که عاقبت شامت آن

گرفتار آمده انواع بلایا نصیب ایشان گشت و نتایج کفران نعمت و بی ادبی از اسلاف باخلاف انتقال یافته بدین جهت اختلال
تمام بحال آن طایفه راه یافت و تا حالت تحریر این دفتر که سنه هجری بخمس و عشرین و الف رسیده چهل و پنج سال
از آن قضیه گذشته هنوز تاثیر آن بی ادبی ها در میانه آن طایفه باقیست و اشد نتایج و ذمایم اعمال که از مفسدان بد سگال
آن قوم بوجود آمد قضیه قتل ملکه زمان و عفیفه دوران اعنی نواب مریم شان مهد علیا خیر النسا بیگم است با وجود آنکه
آن عفیفه طهارت انتساب حرم محترم نواب کامیاب و والده ماجده شاهزادگان نامدار کامکار بود آن طایفه از طریق مستقیم
عقل و عاقبت اندیشی منحرف گشته بمحض حفظ دولت و صلاح حال خود دیده بصیرتشان از فتح آن عمل شنیع پوشیده گشته
و از بدنامی و خذلان دنیا و عقبی نیندیشیده بدان امر قبیح جسارت نمودند مفصل این مجمل آنکه نواب مهد علیا بجهت ضعف
باصره شوهر نامدار و حداثت سن خورد سالی شاهزادگان نامدار ربقه قوایم پادشاهی را بر رقبه غیرت خود نهاده در
کمال عظمت و اقتدار در مهم سلطنت و پادشاهی دخل نموده میخواست که چنانچه قاعده و آداب سلاطین ذوی الاقتدار است
امر و اشاره او توام قضا و قدر باشد و آنچه از موقف جلال صدور یابد بی تامل و اهمال بحیز ظهور آید این معنی موافق مزاج امرای
خود رای نبود و بنابر کلفت و آزردگی شاهرخ خان و پیره محمد خان و قورخمس خان بجهت قتل میرزا خان مازندرانی
که بخلاف رضا و صوابدید ایشان بوقوع پیوست ضمیمه آزردگیهای سابق گشته در اندیشه تضییع او بودند در خلال این
احوال اهالی کاشان بدیوان آمده از سلوک ناهموار محمد خان ترکمان حاکم آنجا که قوت طامعه او از حد اعتدال بیرون بود
شکایت نمودند و از موقف سلطنت حکم به پرسش معاملات ایشان صادر گشته دیوانیان بدان باز رسیدند ظلم
و زیادتیهای او بوضوح پیوست و مورد عتاب و خطاب گشته حکم جهانمطاع بتغییر الکای او صادر گشته ولایت کاشان
بدستور زمان شاه جنت مکان بجهت سرانجام اثواب خلعتی بخالصه شریفه منسوب گردید محمد خان که اعظم امرا ارکان
دولت بود از وقوع این حال که موجب خفت و بی اعتباری او بود بی تاب و توان گشته هر چند بوزرا و مقربان نواب علیه
ملایمت و استدعا نمود که بین الاقران این خفت و بی حرمتی باو روا ندارند فایده بران مترتب نشد و چون حکم الکا
صادر شده باهالی کاشان داده بودند نواب مهد علیا نیز تغییر آنرا موجب نقص دولت و اقتدار پادشاهی دانسته
بهیچ وجه راه التماس ندادند و محمد خان در میان ایل و امرا و اعیان دولت بحسب ظاهر خفیف و بی اعتبار گشت
و با سایر امرای مفسد نفاق اندیش همزبان شده ابواب حیله و نفاق گشودند و علیقلی بیگ قورچی باشی افشار را
که رکن رکین دولت و مرد عاقل کاردان بود و بین الجمهور بسلامت نفس و صلاح اندیشی اشتهار داشت
بلطایف الحیل از راه برده او نیز با امرا اتفاق نموده درین واقعه تدبیرها می اندیشیدند و میدانستند که تا نواب مهد علیا

در قید حیات باشد دوری او از شوهر نامدار و فرزندان کامکار ممکن نیست بقتل او راسخ و جازم گشتند و در خفیه یک یک
از امرا صاحب وجود هر اویماق را بوعدهای جمیل فریفته با خود متفق ساختند خمیر مایهٔ این افساد زیاده از دیگران
محمد خان ترکمان و قورخمس خان شاملو بودند که باغوا بعضی از مفسدان ارباب غرض درین امور ساعی بودند مجملا
بهانهای لایعنی پیش آورده بوزرا و مقربان نواب مهد علیا زبان اعتراض دراز کرده انکار بعضی امور از جمله تربیت
نموده مازندرانیان و تفویض حکومت و ولایات و انعامات که بایشان میشد و باسناد نقل خبر این جرم بمازندران که
محض تهمت بود و اصلی نداشت نموده مایهٔ تشنیع نواب مریم شان مهد علیا ساختند و بهیات اجتماعی در ایوان چهل ستون
جمع آمده مولانا افضل منجم قزوینی را که بجهت خدمت و آشنائی سمت خانه خواهی در خدمت نواب مریم شان مهد علیا
عزت تمام و راه سخن و محرمیت داشت طلب نموده بحرم فرستادند که بخدمت پادشاه رفته عرض نماید که اطوار نواب
مهد علیا و سلوک او با امرا و ارکان دولت پادشاهی و تربیت مازندرانیان بر طبایع قزلباش گران است و دخل او
در امور دین و دولت پسندیدهٔ ریش سفیدان طوایف قزلباش نیست و جهلا و مفسدان همیشه تحریک مادهٔ فساد نما
بندگان اشرف درین باب اندیشه بر اصلی بفرمایند که عنقریب منجر بفساد کلی میشود مشارالیه این مقدمات را عرض نموده
نواب مهد علیا نیز در جواب امرا سخنان درشت گفته تهدیدات کردند و امرا از پیغام های درشت تهدید آمیز نواب
علیه بر آشفته و سخنان بی ادبانه بر زبان آورده از دولتخانه بیرون رفتند روز دیگر امرای مفسد خود رای در باغ
سعادت آباد جمع شده در دفع نواب مهد علیا یکجهت گشتند مسیب خان ولد محمد خان شرف الدین اغلی تکلو که با نواب سکندر شان
خاله زاده و محل اعتماد شاهانه و ریش سفید اویماق تکلو و ارکان دولت بود درین امور با امرا اتفاق نداشت چون
نواب سکندر شان مهد علیا از جمعیت امرا آگاه شدند مسیب خان را بدولتخانه طلب نمودند که اگر از امرا آثار خلاف
بظهور رسد او در دولتخانهٔ شاهی سپر گرده ارباب اخلاص را بر سر خود جمع نموده لوازم جان سپاری بتقدیم
رساند و الحق اگر مشارالیه مصدر این امر میشد امرا اکنون خاطر خود را فی الفعل نمیتوانستند آورد چه در میانهٔ امرا و
هر اویماق معاندان یکدیگر بسیار بودند و بتفویض مناصب و وعدهای جمیل رضا خاطر اشرف جسته پاسبانی
چند نفر از اعاظم امرا که آمادهٔ فساد بودند مینمودند و دیگران از اجرا اطاعت چاره نبود و چون مشارالیه مرد سلیم النفس بود
و از جربزه داری و حمیت بهره کمتر داشت مصدر این امور نتوانست شد و در خانهٔ خود تقاعد اختیار نموده بود امرای
بی اخلاص علی بیک مهماندار تکلو را بطلب او فرستادند و او در اول حال عذری چند گفته از رفتن تقاعد نمود
تا آنکه مبالغهٔ امرا و آمد شد تکرار یافت مسیب خان مخالفت امرا نتوانست نمود علی بیک مذکور طوعاً و کرهاً او را باتباع کرده

داخل آن مجمع ساخت و امرا همگی متفق اللفظ و المعنی کس به دولتخانهٔ همیون بخدمت اشرف فرستاده عرض کردند که بر ضمیر
اشرف ظاهر است که نسوان بنقصان عقل و خفت رای و لجاجت تام منسوب اند نواب مهد علیا همیشه نقیض گری
با دولتخواهان نموده آنچه ما در انتظام امور دولت و مصلحت میدانیم رضا بآن نداده برخلاف قرارداد امرا و ریش سفیدان
عمل مینماید و در مقام خفت و خواری و سبکی ما در می آید با وجود آنکه از ما جریمه که موجب خفت باشد در وجود نیامده
از وا ایمن نبوده و نیستیم حالا که بعضی امور برخلاف حکم و رضا بی اختیار روی داده و میدهد پردهٔ حجاب از میان
برخاسته و سخنان بی ادبانه از طوایف قزلباش سر زده و نواب علیه ما را محرک مادهٔ کدورت و نفاق میشمرد
چگونه ایمن توانیم بود مناسب دولت شهریاری مرتبه نیست که بین السلاطین شهرت یابد که در میانهٔ قزلباش
کسی نمانده که عورات در امور ملک و مال صاحب دخل و مختار السلطنت اند ماحصل کلام آنکه تسلط و اقتدار او در امور
سلطنت و پادشاهی بکروه خاطر کل طوایف قزلباش است و بهیچ وجه من الوجوه ما را با او تعیش ممکن نیست نزد همگنان
عدم او بر وجود رجحان دارد اگر نواب اشرف دست رد بر سینهٔ ملتمس ایشان نهد این دولت پایوسته محتمل است
که انواع فساد روی دهد که موجب نقصان دین و دولت باشد نواب سکندر شان از عالم فقر و درویشی که از اجداد
عالیمقدار بیادگار داشت سخنان ملایم بامرا پیغام داده قرار داد که من بعد نواب مهد علیا در امور ملکی دخل نخواهند
و قبض و بسط عظایم امور سلطنت در قبضهٔ اقتدار ریش سفیدان و امرای دولت باشد و امرا راضی نشدند و آمد و شد
تکرار یافت مجملا نواب سکندر شان هرچند خواست که ایشان را ازین لجاج باز آورد فایده نکرد و در آخر پیغام فرستاد
که او را از دولتخانه بیرون کرده بطریق والده ام سلطانم که در زمان شاه جنت مکان باحتیاج او را سامان نموده
بقم فرستادند که قریب بیست سال در آنجا میبود بقم فرستم که در آنجا ساکن باشد یا رخصت دهم که نزد فرزند ارجمند
بهرات رفته با او باشد و اگر باینها راضی نشوید بمازندران فرستم که در خانه و ملک پدر خود باشد و اگر این
شقوق مرضی خاطر امرا نیست من هم بطوع و رغبت ترک سلطنت نموده دست فرزندان خود گرفته بشیراز روم شما
هر کس را خواهید بسلطنت بردارید غرض که رضا بقتل عورت ستیره نمیکنم و والدهٔ فرزندان خود نمیدهم و امرا
ستمگر دنا انصاف ابواب جور و اعتساف گشوده بهیچ یک ازین شقوق راضی نشده گفتند که چون کار باینجا رسیده
مجال گفت و گو نمی باید اما نواب مهد علیا از کمال غیرت و حمیت بملایمت شوهر درویش نهاد انکار نموده اصلا
تنزل نمیکرد و میگفت که در قید حیات باشم از اطوار خود عدول نخواهم کرد و از سلوکی که تا غایت کرده ام یکسر مو تنزل
نمی نمایم و اگر قزلباش از هتک عرض پادشاهی و سوی ادب بیندیشید و نسبت بحرم محترم پادشاه خود بجرمتی روا داشته

بقتل من اقدام نمایند الحکم لله العلی الکبیر من با در چهار پادشاهزاده ام باز خواست خون خود را بعون الله تعالی بفرزندان خود
خواهم گذاشت از صحیح القولی مسموع شد که درین هنگام میر قوام الدین حسین شیرازی وزیر نواب علیه بخدمت او آمده
عرض کرد که نواب علیه امر فرمایند که از خزاین حرم کیسه‌های زر بایوان چهل ستون آورده بقورچیان صلای زر دادن
دهیم و چون قورچی جهت زر گرفتن بدولتخانه هجوم نمایند سنگ تفرقه در جمع امرا افتد آن شیرزن از کمال غیرت جواب داد
که ای آصف صاحب تدبیر قبل ازین که امر اخیره نشده بود این تدبیر میبایست کرد حالا که کار باین جا رسید این عمل مثل مشهور
جو بهای کریوه است پادشاهی را بزر خریدن قسمی از زبونی است و طبع من باین زبونی رضا نمیدهد و این مسامحه را مکروه
میسازیم و رضا بقضاء الله داده ام مجملا امرای از خدا بیخبر چند نفر از همراه و یساق را بدین خدمت نامزد کردند که صدر الدین خان
صفوی و حسن علی بیک الکن اغلی ذو القدر و امام قلی میرزا موصلو قوم نواب سلطانم از انجمله بودند و آن جماعت بی شرم و بی
آزرم از خدا و رسول نیندیشیده و از شاه و شاهزاده‌ها شرم نداشته روی بدولتخانهٔ همیون آورده بی محابا و حجاب
داخل حرم شدند و آن ستیدهٔ صالحهٔ بیگناه را از پیش نواب شاهی بیرون کشیده بخفه هلاک کردند و حلی و زیور از و در ربودند
انواع دست درازی باسباب حرم واقع شده و بآن اکتفا نموده بمنزل والدهٔ مهد علیا که عورت پیر صالحه عابده
بود و با بعضی از اقوام خود از مازندران آمده در جوار دولتخانه بسر میبرد رفته آن عورت بیگناه را بقتل آورده چند نفر از اعیان
مازندرانرا در همانجا بقتل آوردند و بگمان آنکه نواب مهد علیا نقود وافره و اقمشه متکاثر از خزاین حرم بوالده و اقوام خود
داده صنادیق او را بیرون آوردند و تمامی اموال و اسباب که در آنخانه بود بغارت و تاراج رفت و در اسواق
و محلات با اهل مازندران همین شیوه پیش برده بهر کدام از آن طایفه که بر میخوردند از لباس حیات عریان میساختند
مجملا دقیقه از دقایق فضیحت و رسوائی فرو گذاشته نشد درین قضایا میرزا سلمان وزیر دنیاداری کرده خود را
داخل مجمع امرا نساخت و بخانه خلیل خان افشار رفته ظاهرا بجهت حفظ خود و مال خود با او توسل جست اما قرار داد خلایق
چنان بود که این مقدمات ساخته و پرداخته اوست والعلم عند الله و امرا ساده لوح بی عقل که فی الواقع مرد دولتمند
و خیرخواه و صاف اعتقاد بودند بوسوسه چند نفر از مفسدان خصوصاً محمد خان و تورخمس خان فریفته گشته ارتکاب
این اعمال شنیع نمودند آخر روز نواب سکندر شان علما را طلب فرمودند که بدفن کشتگان پردازند و در همان شب
علما برخصت امرا به تکفین و تجهیز ایشان پرداخته در آستانهٔ متبرکه امامزاده امام حسین علیه و آبائه التحیه مدفون ساختند
و بعد از قضیهٔ مذکوره امرا کس بخراسان نزد سلطان حسین خان و علیقلیخان فرستاده ازین واقعه اخبار نموده
مقرر داشتند که آوردن شاهزادهٔ کامکار را موقوف داشته بگذارند که بدستور در هرات توقف داشته باشند

و سلطان حسین خان بازگردد اما نواب جهانبانی سلطان حمزه میرزا درین شورش و غوغا با وجود حداثت سن خورد سالی
بمقتضای عقل و دور اندیشی نداشت که با امرای قزلباش که او را ولی عهد پدر نامدار میدانستند بیحرمتی چنین بسلسله
ولی نعمت روا داشتند بقتل والدهٔ ماجدهٔ اش اقدام نمایند و بر ابقا نموده بدستور ولی عهد پدر دانند بحفظ حال خود
پرداخته با چند نفر از ملازمان جان سپار که محل اعتماد میدانست ببام حرم رفته ماکول و مشروب بقدر احتیاج همراه برده
راه بام را بخاک ریز کرده فصیل بام را قلعه گونه نموده تفنگ و اسلحه و یراق قلعه داری همراه برد که خود را چند روز در آنجا
حفظ نماید که امرا اگر غدری نسبت باو در خاطر داشته باشند مکنون خاطر خود فی الفور بظهور نتوانند آورد با خود قرار داد
که تا خاطر از کید ایشان جمع نمایند از آنجا بزیر نیاید اسمعیل قلی بیک شاملو ولد ولی خلیفه که از جماعهٔ رفقا بود آثار
جان سپاری بظهور آورده در ازای آن خدمت ملقب بلقب یولداشی گشت مجملا بعد از قتل نواب مهد علیا که بعد ازین
اسم او بنواب مرحومه تعبیر خواهد رفت روز دیگر امرا بدولتخانه همیون جمع شده کس بحرم بخدمت نواب سکندر شان فرستادند
عرض نمودند که ع بهمان عهد و فائیم که بستیم بدوست :: عهد و پیمانی که با نواب کامیاب شاهی بسته ایم خلل بدان نگذاشته
و فتوری بآن راه نیافته و استدعا داریم که نواب اشرف ما را بدین قضیه منکر که از اقتضای قضا روی داد مواخذه
نفرمایند و بمعاذیر مموهه تمسک جسته در مقام معذرت و خاطر جوئی در آمده استدعای دریافت ملازمت اشرف نمودند
نواب اشرف بمقتضای عقل و دور اندیش عمل فرموده در مقام عتاب و خطاب در نیامدند اما امرا دو سه روز رخصت
ادراک ملازمت نیافتند بعد از سه روز جمیع امرا بدولتخانه جمع شدند و مجتهدین را حاضر ساخته مجددا در حضور علما
پنجاه و یک کس قسم خوردند که تا نواب سکندر شان در قید حیات باشد دیگری را پادشاه ندانند بعد ازو نواب شاهزاده
عالمیان سلطان حمزه میرزا ولی عهد دانسته بعد الیوم از رضای خاطر مبارک در نگذرند قسمنامهٔ بمهر علما و مجتهدین
درست کرده بخدمت اشرف فرستادند نواب سکندر شان باکراه تمام بایوان چهل ستون آمده امرا بسعادت پابوس
مشرف شده بزبانی اظهار عقیدت باطن و صوفیگری بسیار کردند و نواب سکندر شان نیز وقوع این قضیه را بمقتضای
قضا حواله کرده بسخنان مصلحت آمیز تسلی بخش خاطر انور گردیدند اما نواب جهانبانی همچنان با جمعی فدویان جان سپار
در آنمکان توقف داشتند و اعتماد بامرا نمیکردند امرا دیگر باره بهمان خود را بایمان مغلظه موکد ساختند و از نواب کامیاب
سکندر شان التماس نمودند که نواب جهانبانی را از صفای عقیدهٔ ایشان مطمئن سازند و نواب کامیاب انجاح
ملتمس ایشان فرموده خاطر شریف فرزند ارجمند را بسخنان دلاویز اطمینان داده روز دیگر همراه خود بایوان آوردند و امرا جمع شده سعادت
پابوس دریافتند و میرزا سلمان را حسب الصلاح امرا از خانهٔ خلیلخان آورده مورد التفات ساختند و مشار الیه طمع

تکیه بر مسند وزارت و صاحب دیوانی کرده بیشتر از بیشتر اعتبار و استقلال یافت و امرا درین چند روز بجد و جهد تمام ملازمت
درگاه شاهزادهٔ والاجاه قیام نموده بخدمات شایسته اقدام مینمودند اما منتقم حقیقی بتدریج از ان قوم غدار بنوعی انتقام کشید
ع که خیره مانده درو دیدهٔ اولوالابصار ٭ و بلایائی که نصیب حال ایشان آمد انشاء الله تعالی عنقریب در ذیل این قضیه
در محل خود بتخصیص در زمان دولت جهانگشای شهریار کامکار معدلت شعاریست که جهان خرم از عدالت اوست ٭ همه آسودگی
ز دولت اوست ٭ رقمزدهٔ کلک بیان خواهد گشت و منه الاعانة والتوفیق ذکر توجه موکب همایون بجانب آذربایجان
و قضایائی که در آن سفر روی داد چون الکای خوی و سلماس و ارومی و اوسی و بعضی از توابع مراغه بتصرف اکراد
مخالف درآمده بحمایت رومیه متعرض حواشی مملکت میشدند و قلعه تفلیس و گوری که پای تخت حکام گرجستان است بتصرف
رومیه درآمده عثمان پاشا و حکام داغستان متعرض مملکت شروان گشته نمیگذاشتند که امرای قزلباش در آن ملک آرام گیرند
و رومیان تسخیر آن ولایت را پیش نهاد همت خود ساخته سردار لشکر روم در ارزن الروم نشسته ذخیره و یراق بقلاع مذکوره
میفرستاد و بتدارک سفر مشغول بود و ارکان دولت قاهره مصلحت در ان دیدند که رایات نصرت آیات بجانب آذربایجان
در حرکت آمده چندگاه دار السلطنه تبریز مستقر دولت ابد پیوند بوده باشد ممالک موروث را از تعرض مخالفان صیانت
نموده اختلالی که پدید آمده به نیروی تدبیر و قوت بازوی شمشیر جبر تدارک نمایند بعضی از امرای الکا در درگاه معلی بودند
مثل امیر حمزه خان استاجلو و ولی خلیفهٔ شاملو و شاهعلی سلطان قارنجه اغلی استاجلو و غیرهم درین اثنا در امرای خراسان
تغیر و تبدیل چند کرده بایشان در خراسان الکا داده روانه نمودند و رایات جلال در ساعت سعد از دار السلطنت
قزوین بیرون آمده منزل بمنزل طی مسافت باهستگی نموده بدار السلطنت تبریز رسیدند و امیرخان و امرای آن دیار در کمال
شوکت و بزیب و زینت تمام باستقبال آمده از مردم تبریز خلقی کثیر از صواحب اعیان صغیر و کبیر و برنا و پیر استقبال موکب
پادشاهی نموده شاه و شاهزادهٔ کامکار در دولتخانهٔ تبریز قدیم نزول اجلال فرموده در مقر دولت و مسکن سعادت آبا و اجداد
گرام آرام گرفتند و امیرخان را مورد عنایات گوناگون ساخته بیش از اقران نوازش فرموده بشرف مصاهرت این دودمان
امتیاز یافت و فاطمه سلطان بیگم صبیهٔ قدسیه شاه جنت مکان را باو نامزد فرمودند و عقد مناکحت واقع شد و خلال
این حال از جانب شروان خبر آمدن محمد گرایخان تاتار رسید مفصل این مجمل آنکه بین الجمهور چنین مذکور میشد که در وقتی که
محمد گرایخان تاتار خبر رسید که پادشاه قزلباش عادل گرایخان را اعزاز و احترام نموده نوید مصاهرت و دامادی داده است
و در کمال عزت و فراغت در دولتخانهٔ پادشاهی میباشد والدهٔ عادل گرایخان را با تحف و هدایای پادشاهانه و جمعی از معتمدان
تعیین نموده بود که از راه دربند بایران آمده عذر الطاف شهریاری خواسته فرزند ارجمند را بولایت خود برده بعد الیوم

طریق محبت و دوستی مسلوک دارد و متعاقب خبر کشته شدن بابو میر سید بادشاه تاتار بنا بر انتقام خون عادل کرایخان و بحکم
و اشارهٔ خواندکار روم و اخذ غنیمت با سلاطین زادهای تاتار غازی کرایخان و صفی کرای برادران عادل کرایخان بطلب
خون برادر با لشکر جلادت آمیز بشروان آمده و ایشان چون در دربند نزد عثمان پاشا رسیدند محمد خلیفه حقیقت آمدن ایشانرا
بپایهٔ سریر اعلی عرض کرد و مکرر امجالس کنکاش انعقاد یافته قرار یافت که نواب شاهی و شاهزادگی بدولت و اقبال در
دار السلطنهٔ مذکور قشلاق نمایند و میرزا سلمان باتفاق امرایان و اعیان لشکر بجانب شروان رفته بمدافعهٔ لشکر تاتار قیام نمایند
و امراء عالیمقدار باتفاق میرزا سلمان وزیر روانهٔ شروان شدند خلیل خان افشار و بعضی ریش سفیدان و ارباب مناصب را
در خدمت شاه و شاهزاده گذاشتند محمد خلیفه را از توجه سپاه ظفرپناه آگاه گردانیدند اما هنوز امرا بقراباغ نرسیده بودند
که محمد کرایخان و غازی کرایخان و لشکر تاتار بشروان آمدند محمد خان خلیفه ذو القدر که فی الواقع مرد شجاع و دلاور بود عار فرار
برخود قرار نتوانست داد با لشکر جلادت اثر بمقابلهٔ مخالفان شتافته بین الجانبین محاربه در نهایت صعوبت دست داد
چون لشکر مخالف اضعاف مضاعف لشکر قزلباش بود شکست برایشان افتاده محمد خلیفه با بسیاری از دلاوران راه عدم
پیمودند بقیة السیف از شروان بیرون آمدند امیرخان ترکمان با اتباع خود جهت دفع مخالفان شروانی و داغستانی که در
جاجمیر جمع آمده بودند رفته کاری نساخته بازگشت و بعضی از امرای قزلباش شاملو و استاجلو بمعاونت شاهرخ خان مأمور بودند زبان
زبان اعتراض بشار الیه دراز نموده شاهرخ خان اراده کرد که خود سرکردهٔ آن جمع شده روانهٔ آنصوب گردد این معنی بر
خاطر امیرخان گران آمده میان ایشان کلفت و نزاع پدید آمد و امیرخان این مقدمه را از تحریک میرزا سلمان دانسته امرا
دو گروه گشته هر گروهی جدا فرود آمدند جهلا جانبین اسلحه و یراق پوشیده از یکدیگر خایف و هراسان بودند و لوازم
حزم و احتیاط مرعی میداشتند و قورچی باشی که مرد خیراندیش بود در مقام اصلاح درآمده میانهٔ ایشان کرک آشتی واقع شد
و شاهرخ خان ترک رفتن جاجمیر نمود اگرچه ظاهرا ابواب نزاع مسدود ساخته اما همچنان نایرهٔ نفاق در کانون دل ایشان
اشتغال داشت القصه امرای عظام بجهت هرگونه قضایا خصوصا بجهت خرابی الکا و فقدان آذوقه و قحط غله و ظهور نفاق
و عدم اتفاق که اعظم آنها بود متوجه تسخیر قلعه دربند و دفع عثمان پاشا و ضبط شروان نتوانستند شد و شروانرا بهر یک از
امرا که تکلیف میکردند قبول نمینمودند تاتاریان غنیمت بسیار بدست آورده آوازهٔ کومک قزلباش شنیده طبل مراجعت کوفتند
محمد کرایخان بولایت خود رفته غازی کرایخان را با برادران و جمعی لشکریان بکومک عثمان پاشا در داغستان گذاشت و ایشان
در آنسال در داغستان قشلاق نموده بهار بشروان آمدند اهل شروان که پامال حوادث بودند جمعی با عثمان پاشا بازگشت نمود
جمعی دیگر از طاغیان شروانی بر سر پسر برهان جمع شده در جاجمیر جمعیت نمودند و در حفظ حال خود میکوشیدند و چون میرزا سلمان و امرا

بشروان رسیده از وقایع شروان آگاه گشتند و محمد گرای خان از آب کر گذشته بقراباغ در آمده و آن حوالی را از مواشی و اغنام
پرداخته بسیاری از نسا و صبیان مسلمانانرا باسیری برده دقیقه از وقایع نهب و غارت فرو گذاشت نکرد امرا بی علاج عزم مراجعت
جزم کرده کوچ نمودند و بمرافقت یکدیگر داخل دار السلطنه تبریز شده بشرف ملازمت شاه و شاهزاده والاجاه مشرف شدند
و درین سال در اکثر محال قحط و غلا پدید آمده در تبریز بسیاری از ضعفا و مردم فرومایه از فقدان نان جان دادند و در کل
ولایت آذربایجان و قراباغ و اطراف و اکناف عسرت و تنگی پدید آمده خلایق زحمت بسیار کشیدند **ذکر قضایای
خراسان بعد از رفتن سلطان حسین خان** سابقا نگاشته کلک بدایع نگار گردید که سلطان حسین خان که نواده دورمیش خان
شاملوست بجهت بزرگزادگی ایل و حقوق خدمات سابقا در درگاه معلی ریش سفید طایفه جلیله شاملو گشته بی رضای
صلاح او هیچ مهمی از مهمات آنطایفه فیصل نمییافت اما چون خبر طغیان علیقلیخان پسر او بسمع علیه رسید نواب مریم شان
مهد علیا با او عتاب و خطاب آغاز نهاده بر رفتن خراسان و آوردن فرزند ارجمند سلطنت نشان مأمور ساخته بالطبقه
بی التفاتی ظاهر نموده بر خلاف رضا و صوابدید او خوش خبر خان شاملو را حکومت فوشنج و غوریان داده روانه آنصوب
فرمودند و او در غوریان با علیقلیخان باستظهار شفقت نواب مریم شان سلوک ناهموار پیش گرفته از حد اعتدال گذرانید
و بقاعده زمان شاه جنت مکان که خوانین عظام و بیگلربیگی را قدرت و یارای ارتکاب این گونه امور نبود احتمال آن
نمیداد که خان مشار الیه آسیبی باو تواند رسانید علیقلیخان از حرکت ناهموار او اغماض مینمود تا آنکه بعد از رفتن سلطان
حسین خان چون اکثر امرا خراسان متابعت شاهزاده عالمیان و موافقت علیقلیخان اختیار نموده بودند مشار الیه
لوای تکبر و تجبر افراخته میخواست که زمام مهام کل خراسان در قبضه اختیار و سرپنجه اقتدار او باشد لهذا زیاده ازین تاب بی
اعتدالی خوش خبر خان نیاورده بعزم تنبیه او از هرات بغوریان رفت و او طاقت مقاومت نیاورده از غوریان بسبزوار
گریخت علیقلیخان جمعی را بتعاقب او فرستاده مراد بیک نامی از طبقه افشار که از جانب یکان سلطان حاکم سبزوار بود
حمایت خوش خبر خانرا بر خود لازم دانسته بین الجانبین به نزاع انجامیده چند کس کشته گشته شاملویان بازگشتند و یکان
سلطان خوش خبر خانرا اعزاز و احترام نموده روانه عراق ساخت و این معنی موجب کدورت خاطر امیر الامرا مذکور
شده هنوز او در غوریان بود که خبر واقعه هایله مهد علیا باو رسید از آنجا بدار السلطنه هرات بازگشته زمستانرا بپایان
رسانید و در اول سال لوی ئیل سنه ثمان و ثمانین و تسعمایه بعزم تنبیه و گوشمال یکان سلطان و اتباع او از دار السلطنه
هرات بیرون آمد متوجه سبزوار شد مراد بیک مذکور از آوازه توجه او فرار نموده بغوا رفت و علیقلیخان ولایت سبزوار را
بطایفه شاملو داده معاودت نموده اما مرتضی قلیخان پرناک ترکمان حاکم مشهد مقدس معلی و بیگلربیگی نصف خراسان بود زیاده

از علیقلیخان درگاه عظمت و اقتدار آراسته او را وقعی نمینهاد و فیمابین اسباب وحشت آماده شده بود و بعد از رفتن سلطان
حسین خان و تفرقهٔ امراء عظام که در بلدة المؤمنین سبزوار جمع شده بود با قباد خان قاجار حاکم آنجا که تابین او بود بجزبی
موافقت نمودن علیقلیخان بی التفاتی آغاز نهاده در اوایل سال مذکور بعزم تنبیه او از مشهد معلی با غلبه و ازدحام
تمام بیرون آمده بدار المؤمنین سبزوار رسیده قباد خان تاب مقاومت نیاورده در قلعهٔ سبزوار متحصن شده بعد از تکرار
آمد و شد مصلحی در مقام اعتذار درآمده مشار الیه بیرون آمد مرتضی قلیخان او را مورد خطاب و عتاب گردانیده از حلیهٔ
اعتبار انداخته همراه خود بمشهد مقدس برد و سبزوار را بکسان خود سپرد و علیقلیخان بعد از مراجعت از سبزوار این خبر شنیده
نایرهٔ غیرت در کانون دلش اشتعال یافت و در موکب همایون شاهزادهٔ جوانبخت کامرانی حضرت اعلی شاهی ظل اللهی
بعزم تادیب مرتضی قلیخان از دار السلطنه هرات بیرون آمده باحضار امراء هم عهد کسان فرستاده مرشد قلیخان
و محمود خان صوفی اغلی و سایر امرا که موافقت علیقلیخان اختیار نموده بودند بموکب عالی پیوستند و چون از دیوان
اعلی تغییر و تبدیل در ولایت بعضی از امراء خراسان کرده بودند ولی خلیفه اوجی شاملو و امیر حمزه خان ولد عبدالله خان
استاجلو و شاه قلیخان قارنجه اغلی و غیرهم را بخراسان فرستاده بودند و این خبر در اردوی علیقلیخان شایع گشته
باعث آن شد که هر یک از امرا که تغییر در الکای او شده بود بالطوع والرغبة دست توسل در دامن علیقلیخان آویخته
بیشتر از بیشتر مطیع و منقاد او گشتند بدین جهت جمعیت تمام در اردوی عباسیه دست داد و مرشد قلیخان و سایر امرا
مرتضی قلیخان را از وفاق و اتفاق خود آگاه گردانیده پیغام فرستادند که ما و شما همه یکجهت و دولتخواه درگاهیم نواب
سکندر شان را ولی نعمت و مرشد خود میدانیم و اصلا حرف مخالفت آن درگاه در صفحهٔ خیال ما مرقوم نیست و این که بموافقت
شاهزادهٔ نامدار کامکار و خان عالیتبار کمر بسته ایم دو چیز منظور است اول آنکه در غیبت پادشاه دوم نقض عهد و
پیمان پیشین نموده در مقام تسخیر ممالک آذربایجان و شروان درآمده در آن سرحد فتنه و آشوب است و پادشاه ما با لشکرهای
عراق و آذربایجان بدفع فتنهٔ ایشان مشغول و محتمل است که سلاطین اوزبکیه نیز فرصت غنیمت شمرده متعرض مملکت
خراسان گردند و چون دار السلطنه هرات که تخت خراسانست شاهزادهٔ عالمیان که ولی نعمت زادهٔ ما و شماست
در آن بلده اقامت دارد غرض اصلی آنست که فیمابین امرای عظام کمال موافقت باشد و یکدلی مسلوک بوده شیوهٔ
کدورت و نفاق مسلوک نباشد و اگر عیاذاً بالله حادثه روی دهد چون از جانب پادشاه مددی متصور نیست همگی با
یکدیگر یکدل و یک زبان بوده بر سر ولی نعمت زادهٔ خود جمعیت نموده در رکاب مقدس آنحضرت بدفع شر اعدا قیام
نمائیم علیقلیخان را که لله آنحضرت است بنا بر صلاح دولت قاهره ریش سفید و خانلرخانی دانسته از صلاح و صوابدید او تجاوز نمیخواهیم

چه هرگاه نفاق و بی اتفاقی بالسمع مخالفان اوزبکیه رسد در حرکت دلیرتر شده محتمل است که بانواع فساد روی دهد و اختلال
بحال این ملک راه یابد شعر دولت همه ز اتفاق خیزد ٭ بی دولتی از نفاق خیزد ٭ دیگر آنکه بر همگنان ظاهر است که در
درگاه معلی زمام مهام سلطنت و تمشیت امور دولت در قبضهٔ اقتدار میرزا سلمان وزیر و چند نفر از امراست و پیوسته
تغییر و تبدیل در تیولات نموده در کسر اعتبار ما میکوشند و ما و شما در سبقت خدمت آبا و اجداد و حسب و نسب
کمتر از ایشان نیستیم هرگاه رتق و فتق مهمات عراق و آذربایجان و دارالمرز و فارس و کرمان در قبضهٔ قدرت ایشان
باشد میتواند بود که مهمات خراسان نیز منوط برای ما بوده آنچه در هر باب صلاح دین و دولت دانیم بعمل آوریم و این مقدمات
پسندیدهٔ اکثر امراء عظام شده با خان مذکور عهد و پیمان بسته اند لایق دولت آنست که او نیز با سایر امرا موافقت
نموده ابواب کدورت و نفاق مسدود گرداند قباد خان را که بدین جهت از حلیهٔ اعتبار انداخته عذرخواهی نموده
بسبزوار فرستند اما مرتضی قلیخان که متکبر بزرگ نهاد بود این مقدمات مکروه خاطرش نمود چون از اویماق ترکمان
بود و طایفهٔ تکلو و ترکمان با شاملو و استاجلو عداوت قدیم داشتند اعتمادی بجانب ایشان نداشت در جواب
ایشان سخنان درشت و پیغامهای زشت فرستاده ابواب ملایمت و دوستی بالکلیه مسدود ساخته و آن طبقه را
بعصیان و طغیان مخالفت نواب سکندرشان منسوب ساخته و خود را شاهی سیون نامیده ایشان را یاغی و باغی میخواند
و حقایق این حالات را باقبح وجوه بپایهٔ سریر اعلی عرض نموده کسان متعاقب یکدیگر بآذربایجان فرستاد مجملاً میانهٔ این
دو گروه مبانی کلفت و عناد استحکام یافته علیقلیخان و اتباع او دفع مرتضی قلیخان و تسخیر مشهد مقدس را پیش نهاد
همت ساخته با لشکرهای آراسته روی توجه بآن صوب آوردند و چون امراء عراق که بخراسان می آمدند ولی خلیفه شاملو
پیشتر آمده قریب بمشهد مقدس شده بود کس بر سر راه او فرستاده مانع شده و بین الجانبین جنگ و جدال بوقوع پیوست
ولی خلیفه انهزام یافته بدست ملازمان محمود خان صوفی اوغلی بقتل رسیده و بعد از کشته شدن ولی خلیفه علیقلیخان و اتباع او
بمشهد مقدس رسیدند و مرتضی قلیخان نیز امرا و تابین و اتباع خود را مثل بوداق خان چگنی حاکم جنوشان و درویش محمد خان
روملو حاکم نیشابور و سلیمان خلیفهٔ ترکمان حاکم تون و شاه علی سلطان افشار حاکم جام و غیرهم را جمع نموده مترصد رزم
و پیکار گشتند و در ظاهر شهر آن دو گروه انبوه در برابر یکدیگر صف قتال آراسته دلیران طرفین پای در میدان
مبارزت نهاده بعد از کوشش و کشش بسیار که از طرفین بظهور آمد دلیران طایفهٔ شاملو و استاجلو پای جلادت
پیش نهاده بر صف سپاه ترکمانان تاختند و آثار غلبه و اقتدار ظاهر ساخته از صدمات دلیرانهٔ ایشان تزلزل با حوال
طایفهٔ ترکمان راه یافت هر چند مرتضی قلیخان پای ثبات و قرار استوار داشته مردم خود را بمحاربه تحریض نمود

سفید نیفتاد بالضروره عنان از محاربه تافته رو بوادی هزیمت آورده شکسته و بدحال بشهر درآمده باستحکام برج و باره
و فیصل و دروازه قیام نموده بسر انجام اسباب قلعه داری پرداخت و طایفهٔ شاملو و استاجلو قریب بدروازه
رسیده جمعی کثیر را مجروح و مقتول ساختند درین معرکه میر عبدالکریم متولی آستانهٔ متبرکهٔ مقدسه که در پای علم ایستاده بود
بدست لشکریان نادانسته بقتل آمد و قباد خان قاجار که همراه ترکمانان بود خود را بمیانهٔ شاملو انداخت و از امرا
شاه قلی سلطان افشار حاکم جام بدست درآمد و چون خبر کشته شدن ولی خلیفه و آشوب خراسان با میر حمزه خان و شاه
قلی سلطان قارنجهٔ اغلی استاجلو که متعاقب او می آمدند رسید طبل مراجعت کوفته بعراق آمدند القصه علیقلیخان
و مرشد قلیخان بلدهٔ مشهد مقدس را محاصره نموده تا مدت چهار ماه ایام محاصره امتداد یافته صورت فتح و ظفر روی
ننمود و چون درویش محمد خان حاکم نیشابور در مشهد مقدس بود خلیفه نیشابور از حارس صاحب قدرت خالی بود
علیقلیخان و اتباع او صلاح وقت دران دانستند که متوجه بلدهٔ نیشابور گشته آن ولایت را بدست آورده اطراف
و جوانب مرتضی قلیخان را از اعوان و انصار خالی سازند درویش محمد خان ازین معنی در مشهد مقدس آگاه گشته از
مرتضی قلیخان مرخص شده متوجه نیشابور گشت و خود را پیشتر از ان گروه بشهر انداخته در فکر قلعه داری شد اما چون
علیقلیخان و اتباع او به نیشابور رسیدند درویش محمد خان اسباب قلعه داری چنانچه شاید و باید سرانجام
نتوانست داد و صلاح حال خود را در اطاعت و انقیاد دیده در ملایمت زده بعهد و پیمان بیرون آمده بشرف سجده
شاهزادهٔ کامکار و ملاقات خان عالی تبار فایز گردید و ایشان بودن او را در نیشابور صلاح ندانسته آن ولایت را
بمرشد قلیخان سپردند و او کسان معتمد خود را در قلعه گذاشته درویش محمد خان را مصحوب خود گردانیده متوجه تربت
حیدریه که در تصرف فرخ خان برادر مرتضی قلیخان بود شدند مشار الیه نیز بطریق درویش محمد خان بعهد و پیمان قلعه را
سپرده بمشهد مقدس رفت و علیقلیخان ولایت مذکور را در عوض نیشابور بدرویش محمد خان داده مقرر شد که کس فرستاده
مردم خود را از انجا نقل نماید بعد از وقوع این قضایا علیقلیخان در موکب شاهزادهٔ نامدار اعنی حضرت اعلی روی توجه
بدار السلطنه هرات آورده سایر امرای عظام رخصت یافته هر یک بالکای خود رفتند و درویش محمد خان بعد از
کوچ کردن علیقلیخان از موافقت ایشان پشیمان گشته دل از الکای نیشابور برنداشت و از تربت حیدریه با فوجی از طبقهٔ
روملو که همراه داشت بایلغار خود را به نیشابور رسانیده بیگمان داخل شهر شد اکثر مردم او که هنوز در نیشابور بودند
از درآمدن او آگاه گشته بر سر او جمعیت نمودند و مردم مرشد قلیخان را از شهر بیرون کرده بدستور سابق بامر حکومت
پرداختند علیقلیخان در اثنای طریق مراجعت این خبر استماع نموده چون تفرق سپاه بعد راه دست داده بود

ازین حرکت ناهنجار که از درویش محمد خان صدور یافت بنابر مصلحت وقت اغماض نموده تدارک این واقعه را بسال دیگر
موقوف داشته بدار السلطنه هرات رسیده بعیش و عشرت مشغول گشت اما مرتضی قلیخان و ساکنان مشهد مقدس معلی
چون از تنگنای محاصره خلاصی یافتند بمرمت خرابیها و شکستگیها که از عبور و نزول لشکر در حدود مشهد مقدس معلی واقع شده
بود مشغول شدند و حقایق این حالات را مرتضی قلیخان بپایهٔ سریر اعلی عرض نموده در دار السلطنه تبریز که میرزا سلمان و
امرا از شروان معاودت نموده بودند این اخبار رسیده موجب تفرق خاطرها گردید و سلطان حسین خان که از خراسان
بازگشته بدار السلطنه قزوین آمده مرتکب بعضی اعمال که لایق حال او نبود گشته و کلا و نوابش او را باخذ اموال متمولین
ترغیب نمودند و بازار گرفت و گیر رواج یافته متعرض احوال بسیاری از اهالی آنملک و تجار و متمولین هر دیار که در آن
سواد اعظم جمع شده بودند بتحریک جعلان و بدنفسان نقود موفور و اجناس غیر محصور از تصرف سکنهٔ آنملک بیرون رفته
بمصارف غیر معقول صرف شده بجز بدنامی خذلان از آن وجوه نقدی در کیسهٔ اعتبار او نماند و در آمدن بدرگاه معلی
نیز تغافل ورزیده توقف را از حد اعتدال گذرانید مفسدان و بهانه جویان اردوی معلی از آن اطوار ناهنجار رقم خلاف
و عصیان بر ناصیهٔ حال او نیز میکشیدند عاقبت از گردش روزگار رسید باو آنچه رسید چنانچه این دفتر بوضوح می‌نماید

ذکر قضایائی که در اوایل سال لوئیل مطابق ثمان و ثمانین و تسعمایه برحسب تقدیر رب العباد در دار السلطنت تبریز روی داد

سابقا رقم زدهٔ کلک بیان گشت که میانهٔ امیر خان ترکمان و شاهرخ خان در شروان بجهت رفتن حاجی میر منازعه پدید آمده و
طایفهٔ استاجلو و شاملو که قدوهٔ ایشان محمد خان استاجلو و حسین قلی سلطان ایشک آقاسی باشی شاملو بود جانب
شاهرخ خان گرفته با ترکمانان منازعه آغاز نهادند بالآخره بسعی قورچی باشی بصلح و صلاح انجامیده درین هنگام که اخبار
خراسان و آمدن علیقلیخان و مرشد قلیخان بر سر مرتضی قلیخان و محاصره نمودن مشهد مقدس به تبریز رسید امیر خان و امرا
ترکمان بکیفیت گویی در آمده طایفهٔ شاملو و استاجلو را بعصیان و طغیان منسوب و متهم ساخته عتاب و سرزنش با آن دو طایفه آغاز
نهادند و اعمال ناشایستهٔ سلطان حسین خان برهان مدعای ایشان گردیده و چون زوجهٔ سلطان حسین خان که والدهٔ
علیقلیخان بود قابله و انکه جهانبانی سلطان حمزه میرزا بود و از نزد شوهرش سلطان حسین خان به تبریز آمده درین هنگام
در حرم علیه عالیه میبود و در خدمت نواب میرزائی مرتبهٔ مادری داشت و حسین بیک برادر او وزیر نواب میرزا بود و جمعی
کثیر از اعیان طبقهٔ شاملو در ملازمت نواب میرزا میبودند مثل اسمعیل قلی بیک ولد ولی خلیفه که لقب یلداشی داشت و مهدیقلی
بیک ولد حسین قلی سلطان که ایشک آقاسی باشی و معتبر بود و ابو الفتح ولد فولاد بیک میراخور باشی و طهماسب قلی بیک
ولد قوچ خان که در سلک مقربان بودند و ترکمانان بر احوال آن طایفه حسد برده همیشه در کسر اعتبار ایشان میکوشیدند

و میرزا سلمان وزیر نیز بجهت همچشمی که ارباب مناسب را با یکدیگر میباشد در تضییع حسین بیک وزیر نواب جهانبانی ساعی بود و
جانب امیرخان و طبقهٔ ترکمانان داشت مجملا امیرخان و محمد خان ترکمان و مسیب خان تکلو و اتباع ایشان فرصت یافته عرض
کردند که چون از علیقلیخان و مرشد قلیخان عصیان و طغیان بظهور آمده مخالفت نواب سکندرشان و شاهزادهٔ عالمیان
مینمایند ما اعتماد نداریم که والدهٔ علیقلیخان در حرم باشد ما داعی که طایفهٔ شاملو و استاجلو که در سلک ارکان دولت قاهره
منتظم اند سلب این بدنامی از خود نکنند و این دوئی که در میان قزلباش پیدا آورده اند رفع نموده با پادشاه و
شاهزادهٔ نامدار یکدل و یکجهت نگرده اند عزت و اعتبار ایشان صلاح دولت نیست و پیره محمد خان استاجلو و حسین قلیخان
شاملو که مقابل کوب ایشان بودند اخبار خراسان را حمل بر نفاق و عنادی که میانهٔ او میباشد نموده منکر مقدمات
مذکور بودند و میگفتند معاذالله که از ما مخالفت شاه و شاهزادهٔ کامکار در وجود آید بلکه غرض امرای خراسان آنست
که چون مرتضی قلیخان ترکمان در مشهد دعوی استقلال کرده در کسر اعتبار علیقلیخان میکوشد مبادا درین وقت که اختلال
احوال قزلباش و تسلط رومیه بر آنجا ممالک آذربایجان و شروان شهرت یافته از مخالفان اوزبکیه نیز حرکتی شود
بجهت نفاق و عناد امرای خراسان و بی اتفاقی ایشان مملکت از دست بیرون رود اراده نموده اند که کل امرای
خراسان را با شاهزادهٔ نامدار اعنی حضرت اعلی شاهی ظل اللهی متفق سازند که اگر حادثهٔ روی نماید بر سر او جمعیت نموده نفاقی
نورزند و غرضی جز این ندارند و آنچه شهرت کرده کذب و افترای مرتضی قلیخان است و چند روز این قیل و قال در میان بود
و جانبین پرافتها پوشیده ارادهٔ نزاع داشتند و با صلاح مصلحی خیراندیش بصلاح مقرون میگشت و از جانبین لاابالی پیدا نشستند
که مهم منجر بجدال و قتال گشته خونها ریخته گردد تا آنکه خبر کشته شدن ولی خلیفه بوضوح انجامیده اسمعیل قلی بیک ولد او بشورش
در آمده طالب خون پدر گشت چون همیشه میانهٔ شاملو و استاجلو موافقت و دوستی بود امیرخان و طایفهٔ تکلو ترکمان
خواستند که میانهٔ ایشان تحریک مادهٔ فساد نمایند فرصت یافته خاطرنشان اسمعیل قلی بیک کردند که قضیهٔ ولی خلیفه حسب الفرموده
سلطان حسین خان و علیقلیخان ببرش وقوع یافته سخنان دلنشین بعرض شاه و شاهزادهٔ نامدار رسانیده اینکار
بموجبی ازین طبقه بدگمان کردند و والدهٔ علیقلیخان را از حرم برآورده آن عورت بی گناه را بجبه هلاک کردند و اسمعیل قلی بیک
بجای سلطان حسین خان نوید ایالت قزوین و رتبهٔ خانی و تواجی باشیگری داده قتل سلطان حسین خان را در عوض
خون ولی خلیفه باو حواله کردند و قورخمس خان شاملو را که نیز سالها در خدمت ولی خلیفه نشو و نما یافته در ملازمت او بدرجهٔ
امارت ترقی نموده بود نوید منصب ایشک آقاسی باشیگری داد و مهم حسین قلی سلطان که ایشک آقاسی باشی و از هواخواهان
علیقلیخان بود در عهدهٔ او نمودند ایشان خواه بجهت طلب خون ولی خلیفه و خواه بجهت ایالت و بزرگی بسخنان معاندان انسان

فریفته گشته فی الحقیقه تیشه بر پای خود میزدند نخست برادران اسمعیل قلیخان به برادر محمد خان صوفی اغلی استاجلو که در دامن کوه
سرخاب رود تبریز بسیار بود دوچار شده آن بیگناه را چون پدر مقتول ساختند و ابواب کلفت و نزاع میانه شاملو و استاجلو
که همیشه با یکدیگر متفق بودند گشوده گشت و نیم شبی جمعی از شاملویان بر سر خانه حسین قلی سلطان رفته او را بقتل آوردند
و حسین بیگ فرار نموده بعد از سه روز در تکیه میر مقتول بدست آمده او نیز مقتول شد و چون طایفه شاملو یکدیگر این اعمال
بظهور آوردند و ترکمان را ظاهرا دخلی نبود و پیره محمد خان در مقام انتقام نتوانست در آمد مجملا منصب وزارت دیوان نواب
شاهزادگی علاوه وزارت دیوان اعلی شده بمیرزا سلمان تعلق گرفته حکم ایالت قزوین باسم اسمعیل قلیخان یولداش شرف
صدور یافته مقرر شد که ملازمان سلطان حسین خان که در قزوین در خدمت او میباشند بملازمت اسمعیل قلیخان
کمر بندند و سلطان حسین خان را گرفته بدرگاه آورند و منصب ایشک اقاسی باشیگری تقوز خمس خان تعلق گرفته
ایشک اقاسی باشیگری نواب جهانبانی به پیری بیک اینانلوی شاملو مفوض گشت و شاه غازی مستوفی را نظر به
آنکه اهل خلاف متفق است گیرانیده منصب استیفای ممالک بخواجه محمد باقر هروی که با نواب سکندرشان سبق خدمت داشت
مفوض گردید و چون حکم ایالت اسمعیل قلیخان بقزوین رسید سلطان حسین خان از شهر بیرون آمده در حوالی شهر در ییلاق
چکی چکی می بود و از ملازمانش جمعی بیرون آمده و جمعی دیگر هنوز در شهر بودند و با وجود رعایتهای کلی که از و یافته بودند
چنانچه شیوه نامرضیه مردم دنیاپرست و عادت ابنای روزگار است از و روی گردان شده جمعیت او روی بتفرقه
و پراکندگی نهاد و معتبران قوم در ادراک خدمت اسمعیل قلیخان بر یکدیگر سبقت میجستند او مشاهده احوال خود نموده
از بیم گرفتاری با یک دو کس مخفی راه دار الارشاد اردبیل پیش گرفته در حظیره مقدسه متبرکه متحصن گشت و بعد از چندگاه
طبقه شیخاوند خصوصا دستیار بیک بلطایف الحیل او را بیرون آورده بدست معاندان داده بقتل رسید و بعد از این
قضایا که در تبریز روی داد میرزا سلمان وزیر و قورچی باشی و شاهرخ خان مهردار میانه امیر خان و پیره محمد خان
مجددا اصلاح نموده فیمابین ایشان ابواب ملاقات و آمد و شد مفتوح گشت و عروسی امیر خان بمیان آمد سه روز در
دار السلطنه تبریز بعیش و سرور مشغول نموده آن مشتری طلعت ناهید بهجت اعنی فاطمه سلطان خانم صبیه شاه جنت مکان
که در سال گذشته بعقد ازدواج او در آمده بود با یمن شایسته بمنزل بردو از جانب امیر خان پیشکشهای لایق بنظر شاه و شاهزاده
نامدار در آمده خدمات شایسته بتقدیم رسانیده بخلع فاخره از تاج مرصع و کمر خنجر و شمشیر بند و قبضه و غلاف مرصع
و اسب و زین و لجام مرصع و چهار قب طلا دوزی و قبا و چهار ذرعی زربفت و سایر رخوت پوشیدنی سرافراز شده
و او نیز اهل خدمت و ندما و ارباب طرب نواب سکندرشان و نواب شاهزاده عالمیان را خلعتهای فاخره داده و

وبجهت تالیف قلوب بیره محمد خان و طایفهٔ استاجلو و نسبت خویشی که صبیهٔ او در حبالهٔ سلطان مراد خان ولد امیر خان بود طوی ساق و سینی

با و تکلیف کرده طوی سول و وشی را بمسیب خان تکلو تعلق گرفت و ایشان نیز هریک در منزل خود طوی پادشاهانه نموده طوی اولوشی

بخدمت شاه و شاهزادهٔ نامدار فرستادند مسیب خان بجهت قرب قرابت که با نواب سکندر شان داشت خود را در ارتقای

مرتبهٔ بلند مصاهرت از امیر خان شایسته تر میدانست و چشم آن نداشت که این پاکیزه گوهر بحر سلطنت را با و در یک رشته

کشند اتفاقا بجهت بعضی مصلحتها این مدعا صورت وقوع نیافت و این عطیهٔ عظمی نصیب امیر خان گردید مع هذا التکلیف طوی

مذکور با و کردند مشار الیه انگشت قبول بر دیده نهاده حسب الاشارهٔ همیون بلوازم آن پرداخت و این رباعی گفته بخدمت

نواب سکندر شان فرستاد رباعی ای شاه جهان بی اثر اولدی ویلکم ❊ دوندی غم اولی الم بکالی انکم ❊ بو ربلده که حد متملم

درکاهنده ❊ ساقدوش ایکنه دوندی اخراحکم ❊ و فی الجمله ابواب خلاف و نزاع امرا و اویماقات مسدود گشت و همچنین

سلمان خان ولد شاهقلی میرزا الشرف مصاهرت سرافراز نموده شهربانو بیگم صبیهٔ شاه جنت مکان را بحبالهٔ نکاح او در

آوردند و بیره محمد خان بجهت تعصب اویماقیت و سابقهٔ خدمت عبدالله خان مهمات او را بر ذمت خود گرفته طوی نکاح

بر وجه لایق در منزل او وقوع یافت و امیر خان تواضعات رسمی بظهور آورده مملکت شروان را سلمان خان و امرای استاجلو

قسمت نموده روانه نمودند و ایشان از راه ارس بار رفته در کنار آب کر بجهت گرمی هوا در ییلاق مشهور بجد شروان

رحل اقامت انداخته بجمع نمودن لشکر و تهیهٔ اسباب یفتی مشغول گشتند که چون هوا باعتدال آید از آب عبور نمایند معظم

امرای مذکور اول سلمانان که بیگلربیگی و حاکم شماخی بود حسین قلی سلطان ولد نظر سلطان لله مشهور و علیقلیخان ولد

اینک عوض چاوشلو و مصطفی سلطان شرفلو و مهدیقلی سلطان چاوشلو و دو سه نفر از اویماقات قرامانلو وغیره را

نیز در شروان الکا داده روانه نمودند و درین سال خلیل خان افشار حاکم کوه کیلویه که چهار سال بود از الکای خود بیرون

آمده بجهت آوازهٔ خروج قلندر و شورش و فسادی که در کوه کیلویه واقع شده بود رخصت رفتن کوه کیلویه یافت

و شرح این حال و مال احوال خلیل خان و اولاد او در محل خود سمت تحریر خواهد یافت و مقرر شد که علیقلیخان بیگلربیگی

فارس با امرای تابین و ولی خان افشار حاکم کرمان روانه ایساق آذربایجان گر توجه موکب همایون ییلاق اشکنبر و کلنبر

و قشلاق نمودن بقرا باغ و حوادثی که در آن اوان روی نمود چون ایام نزهت آثار بهار سپری گشته هوای تبریز روی بگرمی آورده

از ماثر قحط و غلا بقدر وبائی در شهر پدید آمد موکب همیون پادشاهی بجانب ییلاق در حرکت آمده در روی ظفر قرین

در اشکنبر و کلنبر نزول نمود درین سال خوندکار روم سنان پاشا مشهور بقوجه سنان پاشا را سردار کرده بامداد

عثمان پاشا بتسخیر بقیهٔ ممالک شروان و آنحدود فرستاده و مشار الیه با لشکر بیحد و مبارزان الروم آمده نخست ایلچی بپایهٔ سریر اعلی

شاهی فرستاده کتابتی بمیرزا سلمان وزیر نوشته بود ولافهای گزاف زده ما حصل آنکه بهر ولایت که عساکر عثمانی وارد شد
درآنجا خطبه بادشاهی خوانده شود دست از آن باز داشتن خلاف قانون عثمانیست وچون ولایت شروان وشکی وبعضی
محال آذربایجان وگرجستان بحیطهٔ تسخیر منسوبان آل عثمان درآمده اگر من از جانب قزلباش تعرض بآن محال نرسد
وآن ولایت را بتصرف گماشتگان بادشاه اسلام پناه گذاشته ترک مناقشه نمایند واز افعال سابقا در مقام اعتذار
بوده نامهٔ دوستانه بحضرت خواندکار نوشته ایلچی معتبر کاردان ارسال دارند این خیرخواه وسیله شده حضرت خواندکار را
بمصالحه راغب میسازیم والا عسکر روم دست از تسخیر ممالک ایران باز نخواهند داشت امرا خود رای قزلباش خصوصا
شاهرخ خان مهردار باوجود آنکه مقابله بالشکر بیقیاس روم در خیر قدرت وقوت خود نمیدیدند ومع ذلک بایکدیگر کمال
نفاق وبی سروتی داشتند راضی باین مقدمات نشده در جواب کتابت او نوشتند که اگر مصالحه بطریق زمان شاه
جنت مکان مینمایند قبول داریم والا یک وجب زمین برضای خود نمیگذاریم تا یک نفس از صد هزار قزلباش در حیات است
بر سر آن تلاش مینمائیم واز آمدن تو وده مثل تو باک نداریم وآن صاحب سعادت حال خود را بحال لله باشا قیاس نکنند
که در وقتی که او آمد لشکر بادشاه ما در عراق وآذربایجان متفرق بودند بایکدیگر اتفاق نداشتند حالا جمیع لشکر قزلباش
در آذربایجان در موکب شاهی حاضر ومستعد رزم وپیکارند وآنکه نوشته اند الکاء شروان بتصرف آل عثمان درآمده
غلط است وشروان بدستور در تصرف امراء قزلباش است وسواء قلعه دربند که چهار دیواری بیش نیست محلی
در تصرف رومیه درنیامده وفی الواقع اگر درینوقت اتفاق در میان لشکر قزلباش میبود مخالفانرا قدرت دست
درازی بممالک محروسه نبود بالجمله سنان باشا از جواب کتابت مذکور فی الجمله احتیاطی کرده در آمدن متوقف شد
ودیگر باره حکایت صلح بمیان آورده درین مرتبه بمکتوب ملایمت آمیز نوشته اعلام نمود که عثمان باشا بپایهٔ سریر اعلی
حضرت خواندکار عرض کرده که مملکت شروانرا تسخیر نموده ام اگر چنان باشد صلاح دولت آنست که دیگر ملک شروان
از جانب قزلباش تعرضی نرود هرگاه درین باب نزاع نداشته باشند من بعد متعهد صلح میشوم ازینطرف جواب
کتابت نوشته بمصلحت وقت سخنان مرغوب درج نمودند وسنان باشا قرار داد که درین سال هر دو لشکر در جا
ومقام خود قشلاق نمایند ویک کس از معتمدان رومیان ویکی از قزلباش بشروان رفته الکاء بالکا ملاحظه نمایند
که در تصرف رومیه است تا قزلباش وسنان باشا عمر آقا نامی را بدین مهم ارسال نموده خود در ارزن الروم قشلاق
کرد موکب همیون شاهی نیز از ییلاقات نخجوان متوجه قراباغ شد وچون اخبار موحش از جانب خراسان میرسید
ومرتضی قلیخان متواتر عرایض فرستاده عصیان وطغیان علیقلیخان شاملو ومرشد قلیخان استاجلو واتباع

ایشانرا عرض مینمود محمد خان ترکمانرا که مرد مدبر کاردان بود با فوجی از امرا مثل اسمعیل قلیخان شاملو و قورخمس خان شاملو که معا
علیقلیخان بودند وغیر ذلک بخراسان فرستادند که با امرای خراسان گفت و شنید نموده در تسکین نایرهٔ و فسادی که
فیمابین ایشان و مرتضی قلیخان پدید آمده کوشند ایشانرا از طریق مخالفت و عصیان باز آورند در خلال این احوال غازی
کرایخان و صفی کرایخان تاتار لشکر جرار بطریق ایلغار بشروان آمدند و هنوز سلمان خان بیکلربیکی و امرا در یورت خود نشسته
بشروان نرفته بودند چون در شروان از قزلباش اثری ندیدند تفحص حال قزلباش نموده شروانیان بی اعتماد خاطر
نشان کردند که بیکلربیکی قزلباش و امرائی که بحکومت شروان منسوب شده اند در فلان موضع اقامت دارند لشکر
تاتار بی تامل تعلاوزی طاغیان شروانی از آب گذشته در وقتی که شش هفت شبانروز باران بیقیاس بر سر
قزلباش میبارید و از کثرت بارندگی و گل ولای ملاقات دو کس با یکدیگر میسر نبود بی آنکه قزلباش را خبری باشد از
معبر غیر معهود عبور نموده بر سر اردوی امرا ریختند و لشکریانرا فرصت جبه و یراق پوشیدن و یکجا جمع شدن نشد
بی آنکه فیمابین مقابله و محاربه واقع شود پراکندگی بمیان لشکر قزلباش دست داده قزلباش دست از اموال
و اسباب و یراق باز داشته بصد تشویش پیاده و سوار راه فرار نمودند و قلیلی که بجنگ ایستادند مردانه شربت شهادت
چشیدند اما مایعرف آن گروه بالتمام بغارت و تاراج رفت از امرای استاجلو علیقلیخان چاوشلو ولد اینک عوض
بقتل آمده دیگران بسلامت بیرون رفته در کمال پریشانی و بی سامانی در حدود قزل اغاج رحل اقامت انداختند
و تاتاران در بهار و زر با غنایم موفور مراجعت نمودند و عثمان پاشا باستظهار لشکر تاتار جمعی از رومیه را بقلعهٔ بادکوبه
فرستاد و ایشان آن حصن حصین را که از سه طرف بدریای خزر اتصال دارد استحکام داده اسباب قلعه داری
ترتیب دادند و در هنگام وصول قراباغ این اخبار باردوی معلی رسیده موجب اکراه خاطر شاه و سپاه گردید
چون در سلطانیور و قزل اغاج که یورت قشلاق بود نزول اجلال واقع شد میرزا سلمان وزیر و امیرخان قورچی باشی
و شاهرخ خان و پیره محمد خان استاجلو و سایر امرا و قورچیان و عساکر نصرت نشان بمدافعه خوانین تاتار بجانب
شروان توجه نمودند و جماعت رومیه و تاتار آوازهٔ ورود لشکر قزلباش شنیده در مقام محاربه شدند در یورت قشلاق
سیانهٔ ایشان و چرخچیان لشکر ظفر اثر قزلباش محاربه اتفاق افتاده چون عساکر منصوره پی در پی میرسیدند مخالفان
مقابله با سپاه منصور در حیز قدرت خود ندیده دست از محاربه کشیدند و رومیه بدستور در قلعه در بند رفته تاتاریان
بدیار خود شتافتند و سلمانخان بیکلربیکی و امرا در رفیق او چون از ورود موکب ظفر نشان و رفتن امرا بشروان اطلاع
یافتند در کمال پریشانی و بی سامانی از آب گذشته متوجه شروان شدند و به تدارک شکستگی که از تاتار بایشان رسیده بود

تسخیر قلعه بادکویه پیش نهاد همت ساخته متوجه آنصوب شده قلعه را محاصره کردند امیرخان و امرا قزلباش نیز از شابران
بازگشته با برادر سلمانخان بر سر قلعه بادکویه آمدند و هژده روز در پای قلعه نشسته در تسخیر آن اهتمام کردند اما اثری بر آن
مترتب نشده بجهت خرابی الکا و اختلاف احوال رعایا آذوقه در میان لشکر نایاب گشت روزی چند در اردو جو یک من
بوزن تبریز شش صد دینار که شش مثقال نقره مسلوک باشد خرید و فروخت میشد و در اواخر آن هم مفقود شد بالضروره
ترک محاصره نموده کوچ کرده بقراباغ آمدند و از امراء قزلباش دران زمستان کسی در شروان نماند و اینمعنی باعث آنشد که رومیه در
بعضی محال شروان استقامت یافته عثمان پاشا که در دربند توقف داشت بهر ولایت که از ولایات شروان دست یافته
اهالی شروان طوعا و کرها اطاعت مینمودند درین سفر پیره محمد خان بیمار شده رخت هستی را براحلهٔ نیستی سفر آخرت گزید بعد از
فوت او فتور تمام باحوال استاجلو راه یافته اگرچه پیره مرادخان ولد او بجای پدر و بایالت خانی منصوب گشت اما زیاده
اعتباری نیافت و روز بروز آوازهٔ اقتدار مرشد قلیخان یکان و امرای استاجلو که در خراسان بودند موجب انحطاط
احوال این طبقه در درگاه معلی میشد و امیرخان و امرا ترکمان و تکلو پیشتر زبان عتاب و سرزنش بآن دو طایفه دراز کرده
ایشانرا مفسد و فتنه انگیز میخواندند و در کسر عزت و اعتبار ایشان میکوشیدند از جمله شاه قلی سلطان قارچغهٔ اغلی استاجلو
که از خراسان عود نموده باردوی معلی می آمد در ورامین ری جماعت تکلو از ملازمان مسیب خان شرف الدین اغلی ببر
کردکی محمد خان مذاقی ارادهٔ قتل و غارت و اموال او و جماعت استاجلو ملازم او نموده با سیصد نفر سوار یراق پوشیده
بر سر او رفتند و او از آمدن ایشان اطلاع یافته راه خلاص و نجات مسدود دیافت بالضروره پای ثبات و قرار استوار داشته
بمدافعه قیام نمود و آثار جلادت و مردانگی بظهور آورده محمد بیک مذاقی از آن فوج قلیل منهزم گردید جمعی کثیر از جنود تکلو مقتول
گشته شاه قلی سلطان بحسن تدبیر و رای صایب مردانه خود را از ولایت ری که مملو از طایفهٔ تکلو بود بیرون انداخته در
یورت قشلاق قراباغ باردوی معلی رسید و حرکت ناهنجار که از طایفهٔ تکلو بظهور آمده بود ناپسند افتاده جمعی از مغرضان
مسیب خانرا اغوا نمودند که از شاه قلی سلطان انتقام کشد اما چون مسیب خان مرد فتنه انگیز نبود در مقام انتقام نشد
ریش سفیدان استاجلو از نواب سکندر شان استعانت جسته حسب الامر اشرف شاه قلی سلطانرا بمنزل مسیب خان
بردند اگرچه تکلویان که اقربا و خویشان ایشان در معرکه مقتول شده بودند تهدیدات نموده در مقام پرخاش بودند
اما چون تکلویان ابتدا بنزاع کرده بر سر او رفته بودند و دفع صایل بر جماعت استاجلو واجب شده بود حق بجانب
شاه قلی سلطان بود مسیب خان جانب حق را رعایت نموده منع جهلا کرده بملاحظهٔ خاطر پادشاه با کمال قدرت
و اقتدار از خون دویست نفر تکلو گذشته متعرض مشار الیه نگردید چون طایفهٔ تکلو و ترکمان که با یکدیگر متفق بودند

در درگاه معلی کمال عزت و اعتبار و شوکت و قدرت و اقتدار داشتند و طایفهٔ استاجلو را بنا بر اموری که بتحریر پیوست
زیاده آبروئی نمانده بود و آنچه از جانب مسیب خان نسبت بشاهقلی سلطان قارنجه اغلی و اولاد و اقربای او واقع شد بازخواست
نداشت والحق این جنایت از خان مشار الیه پسندیده بود و دیگر قضایا که در اواخر این سال در قشلاق سلطانیه و قراباغ روی داد
و بیان فرستادن ابراهیم خان ترکمان جهت امر مصالحهٔ روم چون پیر محمد خان که باعث و بانی معاملات استاجلو بود فوت
شد و سلمانخان و امرای رفیق او را آنقدر قدرت و حالت نمانده بود که محافظت شروان توانند نمود و از شروان بیرون
آمده بودند عمر آقا که از جانب سنان پاشا قرار یافته بود که ولایت شروان رفته تفحص نماید که هر ولایت در تصرف کیست
باردوی معلی رسیده امرا و ارکان دولت قاهره صلاح دیدند که از طوایف جلیلهٔ قاجار و ایل و ایماقات اتوزیکی و غیر
ذلک جمعی کثیر و جمعی غفیر که در قراباغ اقامت دارند محافظت ولایت شروان را در عهدهٔ ایشان نمایند و نیک و بد آنرا
بربقهٔ غیرت امام قلیخان اندازند و با نواب سکندر شان و نواب جهانبانی قرار داده امامقلیخانرا طوعاً و کرهاً باین
خدمت مامور و مجبور ساختند و حسب الصلاح مشار الیه بیکرخان زیاده اغلی قاجار را برتبهٔ ایالت و خانی سرافراز فرموده
بیکلربیکی شروان کردند و چند نفر از امرای قاجار را در شروان الکا داده همراه او را روانهٔ شماخی کردند و بعد از رفتن
ایشان کس همراه عمر آقا کرده روانهٔ شروان نمودند و همچنین جمعی را به تسخیر قلعهٔ تفلیس و معاونت همیون خان والی آنجا
مامور گردانیده مراد بیک توپچی باشی را با عملهٔ توپخانه و یراق توب ریزی فرستادند که در تسخیر قلعه اهتمام نموده شاید
نوعی شود که در وقت معاودت عمر آقا آن قلعهٔ بلند اساس در تصرف منسوبان این درگاه گردون مماس باشد
اما اثری بر آنها مترتب نگشت و کاری ساخته نشد بالجمله بیکرخان و امرای شروان هریک بولایتی که نامزد ایشان شده بود رفته
اقامت نموده بودند و عمر آقا ایشانرا در آنجا دیده خاطرنشان او شد که سوای چهار دیوار قلعهٔ دربند بادکوبه محلی در تصرف
عثمان پاشا و رومیه نیست شاه قلی سلطان تبید اغلی ذو القدر را از جانب نواب سکندر شان در مرافقت عمر آقا بسم رسالت
نزد سنان پاشا فرستادند که حقیقت حال را خاطرنشان او نموده در باب مصالحه سخن گوید محضری از جانب اهالی
شروان التماس شده بود که چون در ولایت شروان بعضی موقوفات حرمین شریفین است حضرت خواندکار خادم الحرمین اند
اهالی شروان قبول دارند که در هر سال موازی شصت خروار ابریشم از انجمله بدان علت ببر کار پادشاه روم دهند
که در مصارف حرمین الشریفین صرف شود مشروط بر آنکه آنچه تا غایت بتصرف رومیه در نیامده باشد متعرض آن نباشند
گذارند و تبید اغلی با تحف و هدایای لایقه روانهٔ ارزن الروم شد چون میان سنان پاشا و عثمان پاشا شیوهٔ نفاق
مسلوک بود سنان پاشا متعهد معاملهٔ صلح بر وجه مسطور گشته تبید اغلی را با مکاتیب مرغوب مصالحت اسلوب بازگردانیدند

قرار داد که یکی از امرای عالیمقدار قزلباش با مکتوب محبت آمیز فرستاده شود که در مرافقت پاشای مذکور بخدمت خواندگار رفته
قواعد مصالحه را استحکام دهد بعد از آمدن تیدا غلی ابراهیم خان ولد حیدر سلطان چابوق ترخان ترکمان حاکم قم را که مرد عاقل
صلاح اندیش کاردان بود برسالت روم تعیین یافته با تحف و هدایای لایقه روانه نمودند اما چون مشار الیه باستنبول
رفته بخدمت سلطان مراد خان فرمانفرمای رسید ارباب غرض خصوصاً عثمان پاشا که در دربند بود و سنان پاشا نیز
بتقصیر متهم ساخته سخنانی که مشعر بر عدم قبول مصالحه باشد عرض نموده بودند بدین جهت مهم ابراهیم خان در استنبول تمشیت
نیافت و در سال دیگر فرهاد پاشا سردار شده ولایت چخور سعد و قراباغ و اکثر محال آذربایجان بسعی او از تصرف قزلباش
بیرون رفت و ابراهیم خان قریب هفت سال در استنبول توقف نموده بود تا آنکه در زمان خجسته نشان حضرت اعلی
شاهی ظل اللهی رخصت یافته معاودت نموده شرح احوال هر یک در محل خود از مساعدت بخت مامول است گردد وقایع
متنوعه که درین سال بتقدیر ایزد متعال روی نمود از سوانح عبرت افزا که درین سال بوقوع پیوسته کشته شدن جمشید خان
نواده مظفر سلطان والی گیلان بیه پس است که داماد شاه جنت مکان بود بدست میرزا کامران کوهدمی بغدر و اغوای
بعضی از ملازمان حرام نمک مجملی ازین سانحه غریبه آنکه میانه جمشید خان و خان احمد والی گیلان بیه پیش بنا بر عداوت
قدیم که فیمابین این سلسله مسلوک بوده غبار فتنه و فساد در هیجان بود و پیوسته لشکر مملکت جانبین فرستاده
هدم بنیان دولت یکدیگر میکوشیدند و میرزا کامران والی کوهدم که در میان هر دو الکا واقع بود مصلحت وقت
در رعایت خاطر خان احمد که بعلو نسب و سمو حسب و صفات حمیده و سیر پسندیده متصف بود کوشیده الفت و آشنائی
با و بیشتر میکرد و هر یک از ولاة مذکور طالب موافقت دوستی او بودند درین سال جمشید خان با مشار الیه ابواب
ملایمت و مردمی مفتوح ساخته بیشتر از پیشتر اظهار خصوصیت و اتحاد نموده قواعد محبت را استحکام میداد تا آنکه
معتمدان از طرفین آمد و شد نموده خاطر از کید و غدر یکدیگر با یمان مغلظه جمع کردند و در هنگام معین میانه ایشان
ملاقات واقع شد و جمشید خان او را همراه خود برشت برده تواضعات ملوکانه بظهور آورده و غرض اصلی جمشید خان
آن بود که لشکر کوهدم و بیه پس با یکدیگر متفق بوده خان احمد را بر ایشان قدرت استیلا نبوده باشد تا میانه
ایشان طریقه محبت و موالات مرعی و مسلوک بود جمشید آثار تسلط و اقتدار ظاهر ساخته الکای کوچصفهان را
که مایه نزاع بتصرف در آورد و خان احمد از بیم مضرت ایشان در لاهیجان بفراغت نمی غنود و میرزا کامران چون
با مردم بیه پس آمیزش نموده جمعی که از جمشید خان در خایف بودند او را بنوید سلطنت الکای بیه پس فریب دادند
و او با جمشید خان در مقام غدر در آمده درین اثنا قرابهادر فومنی را که سپهسالار لشکر او بود در رفیق میرزا کامران کرده

بر سر خان احمد فرستاد و چراغ سلطان نامی از امرای او که دران اوقات تربیت یافته داعیهٔ سپهسالاری داشت
صورت کید و غدر ایشان را با خان در میان نهاد جمشید خان از غایت وثوق و اعتمادی که بعهد و ایمان میرزا کامران
داشت باو اظهار این مقال نمود و او سخنان مرغوب دلنشین خاطر جمشید خان را از خود مطمین ساخت اما خود از و خایف
و هراسان گردیده بفکر کار او افتاد و در وقتی که میرزا کامران با لشکر بیه پس در کوجغان بود و قراپهادر و بسیاری
از عظمای بیه پس که دوستان او بودند از خوف جان بمیرزا کامران متفق شده در دفع جمشید خان با او یکجهت گشتند
و انتهاز فرصت نموده چراغ سلطان را در کوجغان بقتل آورده از انجا بازگشته برشت آمدند لشکریان فراغت
دوست عافیت طلب این معنی را از مخاطرهٔ جنگ فوزی عظیم دانسته اصلا سبب مراجعت نپرسیده روانه شدند
القصه میرزا کامران و قراپهادر و اصحاب مواضع برخلاف معتاد و بی حجابانه بوثاق جمشید خان در آمدند و او از
غایت ساده لوحی و اعتماد از غدر و نفاق ایشان غافل و ذاهل افتاده باز گشتن ایشان را حمل بر امری از امور
ضروری کرد میرزا کامران همان ساعت بخلوت او در آمده او را گرفته مصحوب معتمدان بکوهدم فرستاد که در محلی
مضبوط نگاه دارند و جمشید خان هرچند بچشم عبرت بین ملاحظه نمود احدی از ملازمان نمک پرورد آن سلسله در مقام
استخلاص او ندید ناچار بآن حادثهٔ غریبه دل نهاده میرزا کامران محمد امین میرزا و ابراهیم میرزا پسران او را
که دخترزادهای شاه جنت مکان و در صغر سن بودند نزد خود نگاه داشت و جمیع مردم بیه پس بسعی قراپهادر
بسلطنت میرزا کامران راضی شده و سپهسالاران و خواص آن ولایت با او عهد و پیمان بستند و او خاطر از موافقت
ایشان جمع کرده بعد از دو ماه بملاحظهٔ آنکه مبادا فتوری در پیمان ایشان واقع شود بقتل جمشید خان فرمان داده
او را در کوهدم مقتول ساختند اما عاقبت بمطلوب خود فایز نگشته در عرض اندک زمانی قاتلان آن پادشاه
بیگناه بجزای عمل گرفتار آمده از عمر و دولت بهره نیافتند بالجمله میرزا کامران بعد از آنکه خاطر از مهم جمشید خان
جمع کرده در ولایت بیه پس لوای حکومت و اقتدار برافراخت همچنان با خان احمد در مقام نزاع و جدال در آمده
آثار تسلط و استیلا بظهور میرسانید و کسان معتمد بپایهٔ سریر اعلی پادشاهی فرستاده عرض کرد که جمشید خان
عصیان و طغیان ورزیده بخلاف حکم متعرض مملکت دیگران میشد انقیاد امر پادشاهی نمینمود این دولتخواه
او را گرفته عزل او نمودم اگر شفقت شاهی شامل حال این دولتخواه گشته حکومت مملکت بیه پس را تفویض فرمایند
مبلغ کذا برسم پیشکش بپایهٔ سریر اعلی فرستاده هر سال باج و خراج را ملتزم میگردم و از نقود اموال جمشید خان
مبلغ معتمد ارسال داشته بمیرزا سلمان و امرا ارکان دولت تقبلات کرده توقع آن داشت که صبیهٔ شاه جنت مکان را

که در حبالهٔ جمشید خان بود بحبالهٔ در آورده بیه پس را باو ارزانی دارند اما خان احمد از میرزا کامران که مرد دلیر و عاقل و کارآ
و تدبیر بود زیاده از جمشید خان خایف گشته از سلوک ناهموار و متشکی بود و متواتر عرایض بدرگاه معلی فرستاده در ملتمس او
مبالغهٔ تمام نموده عرض کرد که مملکت بیه پس جای هفت هشت نفر از امراء قزلباش که بمیرزا کامران نسبتی ندارد
و هر گاه امراء قزلباش آیند من متقبل و متعهد که آن ولایت را از ید متغلبه کوهدم انتزاع نموده بتصرف قزلباش دهم و
بهیچ وجه من الوجوه رتبت و اقتدار میرزا کامران موافق مزاج خان احمد نبود و چون نواب سکندر شان شفقت تمام
بخان احمد داشت بامری که مکروه خاطر او باشد رضا نمیداد و از جرأت و جسارت میرزا کامران که در قتل جمشید خان
نموده بود اغماض نمودن مناسب رتبهٔ سلطنت نبود ملتمسات میرزا کامران شرف قبول نیافت و سلمان خان
و امراء استاجلو نیز در اردوی الکا مانده بودند حسب الصلاح ارکان دولت قاهره سلمان خان را که همداماد جمشید خان
بود بحکومت رشت نصب نموده بیه پس را بامراء استاجلو و غیرهم قسمت نمودند و شاه قلی سلطان قارنجه اغلی
استاجلو را لله و ریش سفید سلمان خان کرده کوجسفان را که مایهٔ نزاع حکام بیه پیش و بیه پس است باو دادند و امرایی
که از طایفهٔ استاجلو تعیین شدند حسین قلی سلطان و مصطفی سلطان شرفلو و مهدی قلی سلطان چاوشلو ولد
یعقوب بیک و احمد سلطان آسایش اغلی و تنکری وردی خلیفه کنکرلو و جعفر سلطان و ابو القاسم سلطان و
شاه وردی سلطان چاوشلو قوم بیرهٔ محمد خان و از سایر اویماقات اصلان سلطان علیقلی ذو القدر و قربان
سلطان روملو و شاه وردی سلطان جلال اغلی بودند و زری که میرزا کامران از مال جمشید خان برسم پیشکش
فرستاده بود بعد خرج امداد داده روانهٔ گیلان کردند و احکام مطاعه باسم بایندر خان طالش و امیر حمزه ولد امیره
سیاوش حاکم کسکر غو صدور یافت که امداد و اعانت امراء مذکور بتقدیم رسانند و چون سلمانخان و رفقای او بحدود
گیلان قریب شدند شاه قلی سلطان قارنجه اغلی بلاهیجان نزد خان احمد رفت که با او کنکاش نموده در باب مهمات
بیه پس آنچه مصلحت داند باتفاق بعمل آورند اما چون آوازهٔ توجه لشکر قزلباش بگیلان رسید شیرزاد نامی از اعیان
ولایت فومن قلندر پسری را پسر جمشید خان نامیده او را باسم پدر جمشید خان سلطان محمود خان موسوم ساخته
سرمایهٔ خود کرده با میرزا کامران در مقام خلاف در آمده جمعی از سپاهیان فومن را با خود متفق ساخته از انجا علی الغفله
بر سر میرزا کامران برشت آمد و میرزا کامران ازین قضیه آگاه گشته بملاحظهٔ آنکه مبادا میان او و مردم رشت مواضعه
بوده باشد باستظهار ایشان این دلیری ازو سر زده باشد در مقام مدافعه در نیامد و فرصت آن نیز نیافت پسران
جمشید خان را مصحوب خود گردانیده سراسیمه و مضطرب الحال احمال و اثقال انداخته از راه غیر متعارف بکوهدم آمد

قرابها در جمعی که با او یکجهت بودند باتفاق میرزا کامران بکوهدم آمدند و شیرزاد مظفر و منصور برگشت در آمده سلطان محمود
خان را بملازمت علیه جناب شاهزاده حرم محترم جمشید خان برد که شرف دست بوس دریابد شاهزاده هرچند انست که جمشید خان
سوای دو پسر دیگر نداشت اما مصلحت وقت ادعای قول شیرزاد نموده او را بضبط و ربط گیلان بیه پس ترغیب نمود و شیرزاد مذکور
کس بخدمت خان احمد فرستاده برخلاف حکام سابق دم از اطاعت و انقیاد زده باو متوسل گشت چون خان احمد از اختلال
حال میرزا کامران خبر یافت این معنی را فوزی عظیم دانسته از طلب لشکر قزلباش پشیمان گشت و خود در مقام انتقام و استیصال
او در آمده لشکر بر سر او فرستاد و لشکر بیه پیش بقصبه کوهدم که مسکن میرزا کامران بود آمده خرابی بسیار کردند و تا
رستم آباد و حوالی طارم تعاقب او نمودند و درین اثنا سلمانخان بنجیل رسیده بود و میرزا کامران از آمدن سلمانخان
اطلاع یافته مخلص خود را از آسیب لشکریان خان احمد در موافقت قزلباش دیده کس نزد او فرستاده اراده
ملاقات نموده محمود بیک سارو سلاغ که وکیل حسین قلی سلطان با دویست سیصد نفر قزلباش بکوهدم رفته او را
با قرابها در رفقا بنجیل آوردند او ملاحظه بسیار داشت که مبادا لشکر خان احمد در همان شب بر سر او خانه آورده
استدعای توجه سلمانخان کرده همان روز بمبالغه تمام خان را کوچانیده بکوهدم برد و خان احمد از در آمدن سلمانخان
و رفتن میرزا کامران نزد او خبر یافته مردم خود را بمراجعت امر فرموده اما بسلمان خان اعلام نمود که میرزا کامران
مرد محیل و فتنه انگیز و غدار است بسخنان او فریب نخورد و اولی آنست که او را چون جمشید خان مواخذه
کرده محبوس سازد و اول الکاء او را متصرف شود و در انجا رحل اقامت انداخته در هنگام پاییز که درختان
از بار و برگ عریان گردند و متجنده بیه پس را مجال مدافعه و منازعه نبوده باشد باتفاق بالکای مذکور رفته بحیطه
تصرف در آوریم چون میرزا کامران مرد عاقل سخندان بذله گوی و چرب زبان بود بچرب زبانی سلمانخان را
فریفته خاطر نشان او کرد که خان احمد از بیم اقتدار و استقلال من استدعای لشکر قزلباش کرد حالا که مارا
ضایع تصور نموده راضی بآمدن شما نیست چه هرگاه شیرزاد و سلطان محمود خان که تهمت پسری جمشید خان
دارد صاحب گیلان بیه پس باشند و هر دو حکم او را لازم دارند فی الحقیقه هر دو گیلان باو تعلق خواهد داشت
شما را اصلا بمدد او احتیاج نیست بی انکه او را منتی بر شما باشد من الکای بیه پس را جهت شما مفتوح و مسخر میسازم
و سلمانخان پسران جمشید خان را از دست او گرفته بقزوین فرستاد و چون شاه قلی سلطان نزد خان احمد رفته
بود تا آمدن او و جمعیت امرا تا این انتظار کشید و بعد از چند روز شاه قلی سلطان آمده نمود که خان احمد میگوید
که حالا انتهای گیلان پر برگ و بار و هر پای درختی قلعه ایست وقت رفتن گیلان نیست صبر میباید کرد که زمستان شود

ایمعنی فی الجمله مقوی سخن میرزا کامران گردید و امرای عظام که جمع شده بودند همگی صلاح در رفتن دیده از رحمت آباد
کوچ کرده محمد قلی سلطان چاوشلو و ابو القاسم سلطان چاوشلو را جرخچی کرده و تنکری ویردی خلیفه کنگره لو را
جنداول نموده پیش رفتند و شیرزاد و سلطان محمود خان باتفاق علی بیک و محمد بیک ولدان کارکیا احمد و منی
که در زمان شاه جنت مکان لله و وکیل جمشید خان بودند بدافعه لشکر قزلباش از راه بیجاره پس که طریق متعارف
شهر رشت است بیرون آمدند و میرزا کامران راه غیر متعارف اختیار نموده با فوجی از لشکر قزلباش از راه دیگر
متوجه رشت شدند و شیرزاد چون اطلاع یافت که قزلباش از راه دیگر متوجه رشت شدند از روی احتیاط
لشکریان نزد او در موکب بسری که بجائی بر داشته بود گذاشته خود با معدودی برشت آمد که خبری از شهر بگیرد مقدار رسیدن
او بمیدان سیاه کوراب که در جنب خانه جمشید خان بود چند نفر از جرخچیان لشکر قزلباش برشت رسیدند و
شیرزاد را با چند نفر در میدان مذکور دیده بر سر ایشان جلو انداخته میان غازیان جرخچی و ایشان محاربه اتفاق
افتاده یکی از غازیان بی آنکه مجال او سنا سنا باشد او را بطعن سنان جان ستان از صدر زین ربوده بخاک بوار انداخت
و قزلباش متعاقب یکدیگر رسیده او را گرفتند و او اظهار نام خود کرده دستگیر گشت و ده پانزده نفر از رفقای او
بعضی دستگیر و بعضی مقتول شدند و سلمان خان و امرا قزلباش از گرفتاری شیرزاد آگاه شده مظفر و منصور
برشت آمده در میدان سیاه کوراب نزول آمده خیمه اقامت نصب نمودند اما لشکر گیلان که در راه بیجاره پس انتظار
ورود قزلباش میکشیدند آخر روز از وصول ایشان بشهر و گرفتاری شیرزاد خبر یافته از آنجا بعزم جنگ بشهر آمدند
چون آواز سفید مهره ایشان بگوش غازیان رسید سلمان خان با امرای خود در همانجا توقف نموده جمعی را بمقابله
ایشان فرستادند بین الجانبین محاربه اتفاق افتاده گیلانیان در اندک زمانی تلاش کرده روی بوادی
فرار آورده چون میانه بیشه و جنگل بود و شب بمیان در آمد سواران قزلباش تعاقب نمودن نتوانستند پیادهای
کوهدم تعاقب نموده جمعی کثیر را بدست آورده بفرموده میرزا کامران بر تنفسی ابقا نمیکردند مجملا خلق بسیار که گرفتار
شده بودند بقتل رسیدند و گیلانیان پراکنده شده محمد بیک و علی بیک بطرف فومن رفتند و سلمان خان و امرا حقیقت
حال بدرگاه معلی عرض کرده حسب الامر اشرف شاهزاده حرم جمشید خان را باردو فرستادند و سلمان خان در منازل
جمشید خان فرود آمده امرا هر یک در منزل مناسب نزول نمودند و قرابهادر را وکیل سلمان خان کرده در مقام
استمالت رعایا در آمدند اما گیلانیان بهیچ وجه من الوجوه با قزلباش رام نشدند و در بیشه و جنگل با مخالفان
بسر برده آمد شد بحکام قزلباش نمیکردند و هر شب یکی از امرا با جمعی از مردم کوهدم بقراولی رفته لوازم حزم

واحتیاط مرعی میداشتند یکمرتبه محمد بیک و علی بیک نردبان بسیار ترتیب داده شبی روبشهر آوردند که به نردبان
بمنازل جمشید خان داخل شده سلمان خان را بقتل آورند نوبت قراولی از قرابهادر و ملازمان سلمان خان بود
بیکدیگر بازخورده چند نفر از باغیان گیلانی بدست درآمدند و بقیه مردم چون دانستند که قراول آگاه و در سر راه هستند
نردبانها انداخته فرار نمودند روزی دیگر امرا نگاهداشتن شیرزاد را مصلحت ندیده اورا بقتل آوردند بایندر خان
طالش و امیر سیاوش و امیر حمزه خان از طرف کسکر و طوالش برشت رسیده سلمانخان و امرا را ملاقات نموده
ظاهرا اظهار بشاشت وخرمی بسیار کردند اما باطنا راضی نبودند که امراء قزلباش در گیلان دخل داشته باشند
و کارشکنی میکردند و چون رعایا در بیشه و جنگل پراکنده شده بازگشتی بحکام نمیکردند و منافعی بامرا عاید نمیشد طالبان
که بهوس تاخت و غارت آمده بودند روی بتفرقگی آوردند و از جانب ارکان دولت قاهره نیز معاونتی بظهور نرسید
و خان احمد اصلا ملتفت معامله ایشان نشد و امرا از قراولی و کشک بتنگ آمده مهم گیلان را بروفق دلخواه مشاهده ننموده
دل از حکومت آنجا برداشته قرار بیرون آمدن دادند اگرچه سلمانخان باین معنی راضی نبود و بهیچ وجه رضا به بیرون
آمدن نمیداد اما شاه قلی سلطان قارنجه که مرد عاقل کاردان بود درین باب غلو نموده بیرون آمدن از گیلان را
بحال خود و طایفه استاجلو اصوب و اولی دانسته با میرزا کامران و بایندر خان و امیر سیاوش صلاح دیده ایشان
نیز مرغبات گفتند اینمقدمه شبی میانه امرا تمهید یافته صبح روز موعود پیادهای کسکر و کوهدم را از پیش و پس
و چپ و راست انداختند که در میانه بیشه و جنگل سواران قزلباش را صیانت نمایند که مبادا گیلانیان
دست بردی نمایند و از رشت بیرون آمدند و مردم گیلان همانشب اطلاع یافته بودند چنانچه صبحی قزلباش
سوار میشدند از یکطرف ایشان بیرون رفته از طرف دیگر گیلانیان بشهر درآمدند و تعاقب قزلباش نموده دست درازی
چند کردند و امراء عظام لو و سه فرسخی راه جنگ کنان رفته آخر روز بقصبه کوهدم رسیدند در همانروز میرزا کامران
و بایندر خان و امیر سیاوش و قرابهادر به بهانه ملاحظه پیش و پس از امرا جدا شده آنروز بی آنکه وداع یکدیگر نمایند
هریک از دیگری خوفناک از راهی که میدانستند بجا و مقام خود رفتند و امراء قزلباش پریشان و بی سامان بدار السلطنه
قزوین آمدند و چون مسود اوراق درین سفر رفیق سلمان خان بود مقدمات مذکور برای العین مشاهده نموده بود
از اطناب احتراز نکرده بتفصیل در رقم آورد **گفتار در قضایای آذربایجان و شروان و گرفتار شدن غازی کرای خان
تاتار بدست غازیان ظفرنشان بتقدیر ملک منان** چون در یورت قشلاق زمستان لوی ئیل بپایان رسید و شاهد نوروز
عالم افروز سیلان ئیل ترکی بفرخی و فرخندگی جلوه ظهور نمود نسیم عنبر شمیم بهار طراوت بخش گلشن روزگار گردیده شکر

غارت کردی در هجوم جنود فرخنده ورود ریاحین و ازهار راه انهدام پیمودند و ابراهیم خان ترکمان چنانچه به تحریر پیوست
جهت تمهید بساط مصالحه روانهٔ جانب استنبول شد چون الکسندر خان والی گرجستان کاخت که همیشه از منسوبان
این دودمان ولایت نشان بود بار رومیان مدارا و مواسا نموده اظهار ایلی و انقیاد نموده بود و سمایهٔ او و سیمون خان
والی گرجستان کارتیل که خود را در سلک هواخواهان این دولت ابد بنیان میشمرد بشیوهٔ کلفت و عناد سلوک بود الکسندر خان
والی گرجستان سیمون خان را باطناً بدوستی و موافقت رومیان متهم میداشت هرچند سیمون خان ازین تهمت مبرا بود در
اول حال که لله پاشا بشروان آمده بار رومیهٔ خیره خصومت و عناد ورزیده مکرر میان او و عساکر عثمانی درین آمد و رفت
محاربات عظیم روی داد و درین سال که رومیهٔ ذخیره بقلاع تفلیس و کوری و غیره میفرستادند باتفاق امام قلیخان بیگلربیگی
قراباغ سر راه برومیه گرفته محاربات نموده اموال و اسباب بی نهایت بدست آورده بود امّا بمصداق و لیطمئن قلبی
ارادهٔ نواب سکندرشان و ارکان دولت ابد بنیان بدان تعلق گرفت که صبیهٔ سیمون خان را جهت نواب جهانبانی خواستگاری
نموده خاطر از دوستی او بالکلیه جمع نمایند و الکسندر خان برای وصلاح او فیصل دهند سیب خان شرف الدین اغلی تکلو را
بدین خدمت نزد سیمون خان بگرجستان فرستادند و مشارالیه ظاهرا بدین مواصلت افتخار نموده اظهار بشاشت و خرمی
بی اندازه کرد امّا باطناً گرجیان جهت مغایرت دین و دیگر مصلحتها راضی نمیشدند و بهانهٔ سامان سرانجام یراق و اسباب
ضروری دختر دفع الوقت نموده بلیت و لعل گذرانیدند و درین اثنا خبر آمدن غازی گرای خان و صفی گرای خان تاتار بشروان
متواتر شد و امام قلیخان بیگلربیگی قراباغ قبل از ورود لشکر تاتار کومک بسیار جهت پیکر خان بشروان فرستاده بود و
وعثمان پاشا نیز ولوانجی رومی را با جمعی از لشکر روم از دربند همراه تاتاران نموده بر سر قزلباش فرستاد چون
ایشان بحوالی شماخی رسیدند ازین طرف پیکر خان و امرای قاجار و چاکرلو و قرامانلو و غیرهم که در شروان بودند
بمدافع لشکر تاتار و رومیه شتافته مابین شماخی و شابران بین الجانبین محاربه اتفاق افتاد و غازی گرای خان که در
محاربه قزلباش دلیر شده حالی از ایشان نیکرفت اسب جلادت در میدان کارزار بجولان در آورده آثار مبارزت
و دلاوری بظهور می آورد در اثنا کر و فر جمعی از غازیان قاجار دو چار شده راه نجات و خلاص مسدود یافته از
تقدیرات ایزدی اسیر و دستگیر سرپنجهٔ تقدیر شد و از گرفتاری او نسیم فتح و فیروزی بر پرچم رایات پیکر خان و امرای
قزلباش وزیده بظفر و نصرت اختصاص یافتند و مخالفان شکسته و پریشان حال پای سر جنود ادبار گشتند و روی بوادی
فرار آورده صفی گرای خان بصد تشویش جان از آن مهلکه بیرون برده تا یورت اصلی خود عنان باز کشید و پیکر خان
بدین خدمت نمایان میانهٔ اقران سربلندی یافته مورد نوازش و الطاف پادشاهی گشت امّا چشم زخم روزگار باو رسیده

در همان سال پهلو بر بستر ناتوانی نهاده باجل طبیعی فوت شد چند گاه خلیفهٔ انصار قراداغلو بایالت شروان منسوب گردید
اما چون ارادهٔ ازلی بدان متعلق گشته بود که ولایت شروان بتصرف رومیه قرار گرفته بساط حکومت آن طبقه مدتی در آن دیار
گسترده شود اثری بسعی و اهتمام لشکر قزلباش مترتب نشده و خلیفهٔ انصار در شروان کاری نساخته عنقریب طبل ارتحال
کوفته متوجه عالم بقا گردید ع رفت تا ملک الجهان گیرد ⁂ بجهت فوت خلیفهٔ انصار و بازگشتن موکب همایون بعراق
و سفر خراسان که در سال دیگر اتفاق افتاد دیگر کسی از امراء قزلباش در شروان اقامت نتوانست و عثمان پاشا از
دربند بشماخی آمده قلعه را استحکام داده در حکومت آن ولایت استقلال یافت چنانچه تفصیل این حالات هر یک در محل خود
رقم پذیر کلک بیان خواهد گشت بالجمله چون غازی گرای خان را باردو آوردند او را مصحوب جمعی از معتمدان بقلعهٔ الموت که در مابین قزوین
و گیلان واقع است و از قلاع مشهوره روزگار و مقر سلطنت اسماعیلیه بود فرستاده بحاکم قلعه سپردند چون بنداهن
سمیون خان در فرستادن صبیهٔ خود از حد اعتدال تجاوز نمود میرزا سلمان با بعضی از امراء عظام بلشکر بموازی بیست هزار کس
متوجه گرجستان شدند که مهمات الکسندر خان و سمیون خان را بر وجهی که صلاح دولت قاهره باشد فیصل دهند حکام
گرجستان از ورود لشکر قزلباش خایف و هراسان گشته در مقام اعتذار در آمدند و الکسندر خان ترجمان الطاعتی
که برومیه نموده بود و خراج بقزلباش نداده تقبلات نموده بمیرزا سلمان و امرا توسل جست و ایشان نیز صلاح دولت
در آن دیدند که صبیهٔ او را نیز بحبالهٔ نکاح شاهزادهٔ کامکار نامدار در آورده او را بدوستی این دودمان خلافت مکان
و مخالفت رومیان قسم دهند فیمابین آمد و شد وقوع یافته الکسندر خان بعد از آنکه خاطر از کید و غدر میرزا سلمان
و امراء قزلباش جمع کرد نزد ایشان آمده فیمابین ملاقات روی نمود و سمیون خان نیز باتفاق سیف خان بدانجا آمده
امراء عظام بعد از شرایط عهد و پیمان که فیمابین وقوع یافت سمیون خان را آورده ایشان را با یکدیگر صلح داده موافق
ملت مسیحی بنجاج و انجیل قسم خوردند که بعد الیوم در دوستی این دودمان ولایت نشان راسخ بوده باتفاق در دفع
لشکر رومی رفیق لشکر قزلباش باشند و میرزا سلمان بآوردن دختران تنها راضی نشده اراده نمودند که هر یک
یکی از پسران خود را در مرافقت امرا باردوی معلی فرستند که در خدمت نواب جهانبانی بوده ملازم رکاب عالی
بوده باشند و خوانین گرج چاره بجز اطاعت و انقیاد نیافته الکسندر خان کستندیل میرزا پسر خود را که در آن وقت
دوازده ساله بود و سمیون خان نیز لوارصاب میرزا نام پسر خود را که در همان سن بود بملازمت عالی فرستادند و
و میرزا سلمان و امرا از جانب نواب سکندر شان و نواب جهانبانی خلعتهای فاخرهٔ پادشاهانه بایشان دادند
و الکسندر خان التزام اداء باج و خراج چند ساله که نداده بود نموده مبلغ سه هزار تومان رایج شاهی عراقی بجهت سرکار

خاصه شریفه و یکهزار تومان جهت اقامت میرزا سلمان و امرا ارکان دولت قبول نموده خواجه یعقوب نام وزیر خود را
که مردی یهودی متمول صاحب مکنت و اعتبار بود همراه کرد که در بلده گنجه وجوه نذور را مهودی سازد و التماس نمود
که عیسی خان برادر او را اگر جستان نزد او گذارند که خود وجه معاش داده نگاهدارد و همچنین سیمون خان نیز
داود خان برادر خود را که نزد الکسندر خان بود طلب داشت و متعهد شدند که با برادران سلوک پسندیده نموده
عذر نمایند و هر کدام محلی از الکای خود را مخصوص برادر خود نمایند که بفراغت معاش گذرانیده تنگی و عسرت معاش
نکشند اما هر دو در باب برادران بعهد و وفا میثاق ننموده در اندک زمانی بدفع ایشان پرداخته شهرت فوت دادند
و چون وقت مقتضی آن نبود کسی ایشان را بدین حرکت مواخذه ننمود القصه میرزا سلمان و امرا عظام مهام گرجستان را
بقاعده که مسطور گشت ساخته و پرداخته خاطر از مهمات حکام گرجی جمع نموده عنان عزیمت بصوب مراجعت انعطاف
دادند و با پسران و دختران مذکور در زکم جالی باردوی معلی رسیده حقیقت مهماتی که ساخته و پرداخته بودند
بعرض نواب سکندرشان شاهزاده عالمیان رسانیده موجب ابتهاج خاطر شریفشان گردید از آنجا به ییلاق
میدان جوق رفته چندگاه در ییلاقات کامیاب عیش و فراغت بودند و چون خبر مراجعت سنان پاشا سردار
بجانب استنبول به تحقیق پیوسته در آن سال از جانب رومیان دغدغه نبود و ابراهیم خان جهت امر مصالحه رفته
مهم گرجستان بروجه مسطور فیصل یافته بود از خراسان اخبار عصیان و طغیان امرا شاملو و استاجلو میرسید دغدغه
آن بود که مبادا امرا استاجلو که از گیلان بیرون آمدند بجانب خراسان رفته فتنه برانگیزند معاودت موکب همایون
بمقر سلطنت مناسب حال نموده در هنگام پائیز هوای ییلاقات ببرودی کشید رایات منصوره متوجه عراق گشته در زمان
سلامت بمقر سلطنت رسیدند و در آن زمستان قشلاق در دار السلطنت قزوین واقع شد ذکر خروج قلندر در کوه گیلویه
و مآل حال آن بد اختر با قضای ملک داد ذکر از سوانح این سال خروج قلندر است که در کوه گیلویه بوقوع پیوست مجملی از این
واقعه غریبه آنکه در اوایل این سال شخص قلندری که باسمعیل میرزا فی الجمله مشابهتی داشت و بطریق اسمعیل میرزا ادعای زندان
پیش نداشت یا بجهت اشتباه خود کننده بود و العلم عند الله میان الوار کوه گیلویه رفت و ابواب حیله و تزویر گشوده
اظهار نمود که من اسماعیل میرزایم بعضی حرام نمکان با یکدیگر متفق شده قصد قتل من کرده بودند بنابر مصلحت چاره
جز غیبت و فرار ندانستم و در شبی از شبهای ماه رمضان که در وثاق حلواچی اغلی خوابیده بودم دیدم که جمعی عداوت
من در دل داشتند بر در خوابگاه من درآمده اراده دخول داشتند و در پنجره آن خانه را شکسته خود را بیرون
انداختم و از رعونت سلطنت پادشاهی عریان گشته ملبس بلباس درویشان و قلندران گشته در گوشه مخفی گشتم

آنجا عه غلامی را که بمن مشابهتی داشت آنجا آورده خبه کردند و شهرت دادند که اسمعیل میرزا فوت شد و من دو سال در
کسوت قلندری از ملک ایران رفته در اطراف و جوانب عالم خصوصا در ولایت روم سیر میکردم و نیک و بد آنملک را
بنظر احتیاط در آوردم و تا غایت این راز سربسته بکسی اظهار نکرده صبر کردم که اکثر اعادی من یکیک بجزای عمل رسیدند
چون وقت ظهور رسید و خاطر از کید اعادی و دیگر اضداد فی الجمله جمع شد خود را ظاهر ساختم انشا الله تعالی از بقیه اعدا
انتقام کشید بهوا خواهان صادق و یکجهتان موافق که در اطراف و جوانب ممالک دارم عزیمت تسخیر ملک روم خواهم کرد و بر حسن و
چنان خواهم نمود و در طلوع نشا بنک لوطها بنکنانه بکار برده خیالات فاسد بکاخ دماغ راه داده لافهای گزاف
میزد و همه کس را وعدهای جمیل داده ایالت و دارائی یکی از بلاد ایران و توران و روم نامزد میکرد آن نادانان
صحرای جهالت بسخنان واهی آن مزور ابلهٔ طرار از جادهٔ عقل منحرف گشته فریب خوردند چون قضیهٔ فوت اسمعیل میرزا
بیکمان دست داد مردم دور دست که از ته کار خبردار نبودند آن هذیانات و حکایات دروغ بیفروغ را محتمل
الوقوع پنداشتند رفته رفته خبر او در میان الوار اشتهار یافت و از مرتبه خفا بدرجهٔ ظهور رسیده مردم آنحدود و اطراف
و جوانب هجوم کردند و نذر و پیشکش می آوردند قلندر مذکور رواج کار خود را در میان آن گروه بی عقل و بیده اساس
بادشاهانه و بساط خسروانه گسترده هر کس بملازمت میرسید سجده و پابوس بطریق معهود وقوع مییافت و دختران
صاحب جمال که در هر قبیله بود بسبیل نذر می آوردند که شرف فراش او دریابند مجملا دیوانهٔ عاقل نما در گرزیت
و ابله طراری دکان سلطنت و بادشاهی آراسته خواص هر طبقه را مناسب عالی نامزد نموده به ترتیب لشکر فرمان اسداد
چنانچه عدد لشکریانش که از قبایل جاکی و جوانکی و بندالی و سایر قبایل و عشایر الوار جمع آمده بودند به بست هزار کس رسیده
و با لشکر عظیم که برسر داشت برسر ده دشت که حاکم نشین کوه کیلویه است آمده طوایف افشار حقیقت خروج قلندر را
بخلیلخان حاکم آنولایت که در اردوی معلی بود اعلام نموده جهت دفع قلندر برسر اولاد خلیل خان که سرکردهٔ ایشان
رستم بیک بود جمع شدند بین الجانبین مکرر محاربات عظیم روی داده اصحاب قلندر گاهی غالب و گاهی مغلوب میشدند
جمعی کثیر از افشار و الوار درین محاربات بقتل آمد از قضای آلهی رستم بیک پسر خلیلخان مقتول شد و قتل او
سبب تسلط و استیلای قلندر گشته طبقهٔ افشار از مقاومت او عاجز آمدند و بسیاری از آن طبقه درین محاربات
راه عدم پیمودند و اصحاب قلندر زنان و دختران افشار را بطریق اساری آورده بنظر او میرسانیدند و او یکدو
روز آنها را نگاه داشته بالوار می بخشید و احکام و مناشیر باطراف و جوانب فارس و خوزستان فرستاده با خواص
هوا خواهان امر مینمود و چون موکب همیون اعلی بادشاهی دور رود در سرحد آذربایجان بمشاغل عظیمه مشغول بودند حکم او

بهر جا رفت مردم اکثر محال قریبه چاره غیر اطاعت ندیده بمصلحت وقت پیشکش فرستادند اما چون قلندر مرد بیعقل
و ابله طرار بود و آن جوهر نداشت که اینمعنی را سرمایهٔ سلطنت و پادشاهی ساخته بقدر امکان در رواج کار خود سعی نماید
و آن همت در نهادش نبود که سر در سر این سودای بلند نهد به تنعم و عیش و سرور چند روزه راضی گشته از تدابیر
امور سلطنت و فرمانروائی غافل و ذاهل گشت و از تردد و مشقت این امر بزرگ که پیش گرفته بود بستوه آمده از
محاربه و دار و گیر دلگیر شد و بعضی امور که شیوهٔ مردم فرومایه پست فطرت است اقدام مینمود و بمدلول این مصرع که ع
چراغ کذب را نبود فروغی · روز بروز سخنان کذب آمیز او بر الوار ظاهر شدن گرفت و عقلای قوم در بارهٔ او متردد
خاطر گشتند و آوازهٔ آمدن خلیلخان نیز اشتهار یافت قلندر ببعضی از الوار بی اعتماد گشته دست از محاربه کشیده
بجانب حویزه و دزفول رفت که از سید سجاد که در انوقت والی حویزه و توابع از اعمال عربستان بود استمداد نماید
و الوار را رخصت خانهای خود داده امر کرد که در وقت استحضار حاضر شوند اما خلیلخان افشار حاکم کوه کیلویه
که در درگاه معلی از آوازهٔ خروج قلندر رخصت یافته متوجه آنصوب شد و چون بآن حوالی رسید بیدولتان جماعت
الوار سیاه بدانی هواخواهی قلندر بر سر راه او آمده بمحاربه مشغول شدند و در درهٔ کوهی که یک راه بیش نداشت
کمین کرده در وقت عبور خلیلخان از بالای کوه سنگهای عظیم سر دادند و تیر و تفنگ می انداختند از قضای الهی
تیری بر خلیلخان خورده کشته شد و از کشته شدن او غازیان افشار پریشان حال گشته جماعت الوار دست بقتل
و غارت بر آوردند و اینمعنی باعث زیادتی طغیان و دلیری الوار گردید و چون خبر قتل خلیلخان به قلندر رسید از دزفول
باز متوجه کوه کیلویه شد و دیگر باره جمعیتی عظیم بر او واقع شده بر سر ده دشت آمد و محمود خان ولد خلیلخان که بعد از
قتل والد حاکم کوه کیلویه شده بود طوایف افشار را جمع کرده بمدافعه مشغول شد و دیگر باره ما بین الجانبین محاربات وقوع
پیوست در این اثنا محمود خان بیمار شده باجل طبیعی درگذشت علی سلطان برادرش که حاکم شوشتر بود قضیهٔ فوت
برادرش و غوغای قلندر شنیده از شوشتر متوجه کوه کیلویه شد و در راه هرمز دست سید مبارک ولد سید مطلب
حاکم دورق که در ملازمتش بود مقتول شد غازیان افشار از فوت محمود خان و کشته شدن علی سلطان مضطرب
و بی سر و سامان گشته از ده دشت بیرون آمده راه انهزام پیمودند قلندر حصار ده دشت را تعمیر نموده از انجا مردم را
مرخص ساخته بعیش و حضور پرداخت خواست که چند روزی پردهٔ از روی کار او نیفتاده از لذات نفسانی کام ستانی کرده
گروی از روزگار گیرد اما چون آوازهٔ قتل خلیلخان و استیصال دودمان افشار به نزدیک و دور رسیده فروغ سمع همایون
گشت اسکندر خان برادرزادهٔ خلیلخان را بایالت کوه کیلویه منصوب ساخته روانهٔ آنصوب نمودند و امت خان بیگلربیگی

فارس و امرای ذوالقدر و حکام فارس بدفع فتنهٔ قلندر و امداد اسکندرخان نامزد گشتند و در سال دیگر که رایات
جلال متوجه خراسان شده بود امت خان جمعی از لشکر فارس را ببرکردگی دوراق خلیفه بجانب کوه کیلویه فرستاد
و اسکندرخان و طایفهٔ افشار بدیشان پیوسته باتفاق روی به دشت آوردند و آن جمعیت و ازدحام که در اول
حال بر سر قلندر واقع شده بود روی بتفرقه و پراکندگی آورده بود در این هنگام که لشکر فارس بدافع شتافتند چون
فی الجمله پرده از روی کار او افتاده عقاید خواص الوار دربارهٔ او نقصان پذیرفته بود کسی از اطراف و جوانب بامداد
او نیامد لاعلاج در دیوار بست آن قصبه تحصین اختیار نموده اندک مردمی که با او بودند دو سه روز حرکت المذبوحی
کردند از ینطرف غازیان هجوم آوردند و داخل دیوار بست شده جمعی را که مشغول بودند بقتل آوردند قلندر را
در همان خانه که مسدود کرفته کشان کشان بیرون آوردند طایفهٔ ذوالقدر میخواستند که او را زنده بدرگاه معلی فرستند
غازیان افشار هجوم نموده او را بخلاف رضای ذوالقدران بقتل آوردند و سر او را بدرگاه والا فرستاده در
هنگامی که موکب همایون در تربت حیدریه خراسان نزول نموده بمحاصرهٔ قلعه تربت مشغول بودند بنظر اشرف رسانیدند
آتش فتنهٔ آن بنگی ابله طرار در کوه کیلویه منطفی گشت اسکندرخان در ایالت کوه کیلویه مستقل گشته اما بعد از اندک
زمانی جمعی از مفسدان افشار بر سر شاه قلی بیک ولد خلیلخان جمع شدند و او بهوس حکومت کوه کیلویه علی الغفله
بر سر اسکندرخان آمده او را بقتل رسانیده و خود را شاه قلی خان نام نهاده لوای حکومت برافراشت اما حسن بیک
ولد عبداللطیف بیک افشار ایالت او نپذیرفته با شاه قلی خان خصومت آغاز نهاده بین الجانبین کلفت عناد
قایم بود از یکدیگر هراسان در ولایت مذبور اقامت نموده آن ملک در میانهٔ هر دو مستبعض و منقسم گردید
تا آنکه در زمان دولت حضرت اعلی که هر دو در شیراز بملازمت رسیدند شاه قلیخان بدست حسن خان
مقتول گشته حکومت کوه کیلویه باو انتقال یافت القصه بعد از قصیهٔ قلندر مذکور دیگر قلندران بنگی را هوس
اسمعیل میرزائی در سر افتاده در هر چند روز اسماعیل میرزائی در هر ولایت پیدا میشد و مردم بر سر او جمع میشده
باز پراکنده میشدند یکی از آن لرستان و جمجال پیدا شده بیدولتان الوار و اکراد قلمرو علیشکر بر سر او جمع شدند
و لشکریانش به ده هزار رسیده امرا و ارباب مناصب تعیین نموده در آن سرحد آغاز فتنه کرده کس نزد سولاغ حسین خان
تکلو فرستاده او را باطاعت و انقیاد خود دلالت کرده حکم وکالت بجهت او فرستاد که بجای چوهه سلطان
تکلو وکیل و رکن السلطنه باشد سولاغ حسین خان بمقتضای عقل دفع او را ببهانهٔ اطاعت و انقیاد اولی دانسته
سخنان او را بقدم قبول تلقی نموده تصدیق اسماعیل میرزائیت او نمود و اظهار اخلاص و خواهش تمام کرده باز خانهای پدری

فرستاده التماس تشریف حضور او کرد و خیمه و یراق و اسباب پادشاهانه فرستاده خود نیز استقبال کرد و قلندر بیچاره باور کرده
در کمال شوکت و اقتدار متوجه جمجال گردید سولاغ حسین و اعیان تکلو باتفاق سیف سلطان بیات بملازمت رسیده سجده
پابوس وقوع یافت و از روی عقل و دانش آن کثرت و ازدحام را از هم پاشیده در هنگام فرصت او را گرفته محبوس
ساخت و در وقتی که رایات نصرت آیات از سفر خراسان عود نموده در دار السلطنه قزوین نزول اجلال فرموده او را بدرگاه
معلی فرستاد و نواب جهانبانی در خیابان میدان اسب قبای باروت در وپوشیده آتش زدند با وجود آن موجب
تنبیه قلندران بی سر و پا نشده دیگری در طوالش این آرزو کرد و جمعی نادانان بی عاقبت اندیش بر سر او جمع آمده بدار الارشاد
اردبیل آمد و در آنجا بجزای عمل رسید دیگری در غور و فراه خراسان ظهور کرد و خلقی کثیر از خرد مفلسان فتنه طلب آن
سرحد بر سر او جمع آمده آغاز فتنه کردند حسین سلطان افشار حاکم فراه متوجه دفع او گشته بین الجانبین محاربه بوقوع پیوست
و غوریان غالب آمده از قضایای ربانی حسین سلطان در معرکه کشته گردید و طایفه افشار منهزم بفراه آمده حقیقت
بپایه سریر اعلی عرض شده علیخان سلطان برادرش در درگاه معلی یوزباشی زمره از قورچیان افشار بود بجای
برادر منصوب گشته بفراه آمده و بانتقام خون برادر بر سر قلندر بغور رفت اتباع قلندر آهنگ محاربه ساز داده بعد از
سعی بسیار که از جانبین بوقوع پیوست او نیز بقتل رسیده طایفه افشار درین مرتبه نیز کاری نساختند یکان سلطان
قوم ایشان حاکم فراه شده چون بآنجا رسید در اندیشه دفع او بود که کذب قلندر بر اتباعش ظاهر شده عاقبت بقتلش
پرداختند مجملا تا چهار پنج سال در آغاز دولت نواب سکندرشان زمزمه گفت و گوی حیات اسمعیل میرزا بر زبان
مردم بود از آن قسم مفسدان بی عاقبت در اطراف و اکناف ممالک خروج نموده آتش فتنه و فسادی می افروختند و بعد از
اندک فرصتی بآتش خود میسوختند **ذکر قضایای خراسان و جلوس حضرت اعلی بر تخت سلطنت اولایت بتقدیر فرمان ده کشورگشای
کون و مکان که در سنه ییلان ییل ترکی موافق سنه تسع و ثمانین و تسعمایه وقوع یافت** در قضایای سال گذشته مرقوم کلک بیان گردید
که چون مرتضی قلیخان پرناک حاکم مشهد مقدس عصیان و طغیان علیقلیخان شاملو بیگلربیگی هرات و مرشد قلیخان
یکان استاجلو و اتباع و آمدن ایشان را بر سر مشهد مقدس و نیشابور متعاقب و متواتر بدرگاه معلی عرض نمود امرا
و امرای ترکمان بجهت تعصب او یماقیت در آن باب بگفتگو در آمده امداد و معاونت مرتضی قلیخان را پیشنهاد
همت ساخته بودند ارکان دولت قاهره انتظام مهمات خراسان در عهده اهتمام محمد خان ترکمان نهاده او را
باتفاق اسمعیل قلیخان شاملو که طالب خون پدر بود و قورخمس خان شاملو و بعضی امرا و لشکر بخراسان فرستادند
از روی عقل و دانش آتش آن فتنه را منطفی گردانیده امرا خراسان را از مخالفت نواب سکندرشان و شاهزاده عالمیان

سلطان حمزه میرزا منع نموده گفتنی که میانهٔ ایشان و مرتضی قلیخان روی داده اگر قابل اصلاح باشد باصلاح ارند والا
بنوعی که مقتضی وقت و مصلحت دولت باشد عمل نموده نوعی نمایند که شیوهٔ نامرضیه که در میان قزلباش پدید آمده
مفقود گشته همگی سر از یک گریبان برآورند و ایشان برحسب فرمان والی رو براه آورده چند روز در عراق ترتیب
قشون و لشکر خود داده عنان عزیمت بصوب خراسان معطوف داشتند چون آوازهٔ آمدن ایشان در خراسان
شیوع یافت علیقلیخان و مرشد قلیخان نیز عزیمت مشهد مقدس در خاطر تصمیم داده اتباع خود را اخبار نمود
در موکب همایون شاهزادهٔ نامدار کامکار اعنی حضرت اعلی شاهی ظل اللهی از دار السلطنت هرات بیرون آمدند
و امرائی که با آن طبقه هم عهد بودند همگی با لشکرهای آراسته باردوی عالی جمع آمده در کمال شوکت و اقتدار تا حدود
مشهد مقدس آمدند مرتضی قلیخان خواست که باوازهٔ داد و دهش قشون و لشکر موفور فراهم آورد و با آن گروه
انبوه مقاومت نماید زیاده از حاصل مداخل مشهد اخراج ملوکانه برخود لازم آورده انعامات غیر مقدور میداد
و بطوایف اویماقات و سپاهیان صلاح زر دادن ور داده از متمولین مشهد مقدس و تجار و سوداگران
که در تمادی ایام جمع آمده دران بلدهٔ متبرکه مسکن گرفته بودند توقعات عنیف کرده چون شیوهٔ مصادره و مواخذه
از حد اعتدال تجاوز نموده و هیچ در یمین و یسار نگذاشت دست جسارت بخزانهٔ سرکار آستانهٔ مقدسه و حلی و زیور
آن روضهٔ متبرکه دراز کرده جمیع قنادیل و شمعدانهای مرصع و طلا و نقره را مساعده گویان تصرف نموده صرف
علوفه و مرسومات لشکریان کرد ازین جهت مطالب او بحصول نه پیوست و آنچه با خود می اندیشید برعکس مطلوب
نتیجه داده تائید نیافت القصه محمد خان و اسمعیل قلیخان با امرا و لشکریان که برفاقت ایشان مامور بودند بمشهد مقدس
رسیده بعد از وصول بدان بلدهٔ متبرکه میان محمد خان و علیقلیخان مراسلات موعظت آمیز واقع شد اما ایشان مطلب
آنکه محمد خان بجهت اویماقیت ترکمان و اسمعیل قلیخان بجهت قصاص خون ولی خلیفه سر شورش و فساد دارند میانهٔ
ایشان و مرتضی قلیخان کار از صلاح گذشته بود هیچ تاثیری نکرد و مدعای علیقلیخان آن بود که میانهٔ ما و مرتضی
قلیخان آتش فتنه و نزاع بنوعی اشتعال یافته که بآب موعظه و نصیحت منطفی نمیگردد و بهیچ وجه من الوجوه مرافقت
ما و او ممکن نیست اگر او را تغیر نموده حکومت مشهد مقدس را بدیگری از امرای عظام دهند که با بادشاهزادهٔ
کامکار که بحکم پدر عالیمقدار درین سرحد است موافق بوده در وقایع و حوادث از سخن و صلاح لله و بیگلربیگی
بیرون نرود بصلاح و صواب اقرب است و ما همان بندهٔ دولتخواهیم که بودیم محمد خان و مرتضی قلیخان که مست بادهٔ
نخوت جاه و غرور بودند بکثرت طایفهٔ ترکمان و مراتب علیا که در درگاه معلی داشتند مغرور گشته راه اینگونه حکایات

خاطرنشان یعقوبخان کرده او را بآمدن مایل و راغب ساخت و او قلعه را بیکی از معتمدان سپرده خود باتفاق مصاحبان
و مخصوصان از قلعه بیرون آمده روانهٔ شهر شد و قاید ادبار و کافر نعمتی گریبان او را گرفته کشان کشان بدر
کریاس گردون اساس آورد و چون چشم حق بینی نداشت نظر از اعمال و افعال خود پوشیده خود را همان حاکم
باستقلال فارس تصور مینمود زهی تصور باطل زهی خیال محال با این اعمال و افعال از پادشاهان که آینهٔ
خاطرشان بیکدم غبار آلوده میگردد چگونه این گونه نوازشات که سزاوار فدویان جان نثار و دولتخواهان
اخلاص شعار است توقع توان داشت زهی سفاهت و بیعقلی بالجمله چون خبر آمدن او رسید بندگان حضرت اعلی
امرا و ارکان دولت اعیان حضرت را باستقبال فرستادند و حضرت اعلی بر سبیل سیر سوار دولت بودند
که یعقوبخان در بیابان بموکب همایون رسیده پیاده گردید و رکاب مقدس را بوسه داده مورد توجهات
ظاهری گشت اما آثار ارادت و اخلاص خجلت زدگی از او بظهور نرسید و مشخص شد که حالات فاسده
در سر دارد چون قبل ازین یعقوبخان پای بوس را که مخصوص پادشاهانست و با مرا نسبت ندارد در فارس
معمول ساخته بود در حضور اقدس بیشرمی و بی آزرمی کرده از غایت سفاهت و بیخردی اهل که می آمدند
پای خود پیش میداشت که بوسه دهند القصه حضرت اعلی شاهی با مشارالیه و مخصوصان او بنوعی خصوصیت
و اختلاط آغاز نهادند که زنگ وحشت از آینهٔ خاطرشان بصیقل ملاطفت زدوده گشت اهالی و اعیان
فارس و طوایف ذوالقدر که از ته کار خبر نداشتند بخدمت اشرف او توسل جسته ملازمت مینمودند و او نیز روز
در کمال شوکت و حشمت بدولتخانهٔ همایون آمد شد مینمود در روز سیوم دیوان اعلی را مورد اعتراض گردانیده
از داد و ستدی که در ایام غیبت او در فارس کرده بودند باز خواست نمود و غافل ازینمعنی بود که
اگر نفسی بهوا رفت در کشاکش باد بیکدمی دو سه ناچار بر زمین افتد چون خبث باطل داشت بمقتضای
اینمصراع که ع از کوزه همان برون تراود که در وست سخنان لاطایل از و در وجود آمده قلعه را نگاه داشته
بتصرف نداد حضرت اعلی از مکر و غدر او و رفقای جاهل بدمست او ایمن نبوده در ان دو سه شبانه روز در
کمال احتیاط میگذرانیدند و در وقتی که میرزا جان بیک نواب اشرف را التکلیف قسم کرد که در حق یعقوبخان
بدی نیندیشند و بدستور سابق حکومت فارس بدو تعلق داشته باشد نواب کامیاب اعلی در باطن مبارک
قصد دو سه روز فرموده بودند با میرزا لطف الله وزیر اظهار فرموده انتظار انقضای موعد میکشیدند
زیرا که سیاست او جهت عبرت سایر مردم در خاطر اشرف رسوخ یافته بود و چگونه مسامحه درین امر جایز شد

پادشاهان اداهای ناهنجار و سخنان دور از کار و لافهای گزاف از پادشاهان از خود بزرگتر نمیگذرانند و تقدیر قوت
و توان در انتقام میکوشند از خدم و حشم خصوصاً تربیت کردهای خود چگونه گذرانند فکیف که بندگان حضرت
اعلی نسبت بر صلاح اختلال حال ممالک گماشته کارهای خطیر و عظیم در پیش داشتند و هرگاه که برکشیدگان
و تربیت یافتگان آنحضرت بدین شیوه سلوک نمایند دیگران که بخودسری برآمده باشند و مشاهده احوال
این طبقه نمایند چگونه ترک خودرائی نموده گردن بزنجیر اطاعت درآورند بالجمله روز چهارم درگاه خلوتخانه
همایون را بیایزید بیک قاپوچی باشی استاجلو سپردند که هیچ آفریده بی طلب بخلوتخانه نیاید و هر کس
داخل شود بیرون نرود و یعقوبخان بطریق معهود آمده بزرگانه در صدر مجلس اقدس نشست و با میرزا
لطف الله وزیر در کمال شدت و تلخی خطاب کرد که محاسبه داد و ستدی که در الکای من کرده از شما
میخواهم مشارالیه در جواب گفت که بالرأس والعین هرگاه اشارت همایون شود در یک لحظه حساب
خاطر نشان تو میشود درین اثنا حسین خان زیاد اغلی قاجار که از امرای معتبر و مقربان بساط اقدس
بود باشارهٔ همایون دست در میان او کرده او را برداشته بر زمین زد در اول حال تصور نمود که از
مقوله دست بازی و ظرافتهاست که مقربان و ندمای بزم بهشت آئین اکثر اوقات با یکدیگر میکنند
چون پایهٔ خود را برتر از آن میدانست از جسارت و بی ادبی او استعجاب نموده گفت حرفی در میان دارم
چه محل ظرافت است حسین خان او را دشنام داده گفت ای نمک حرام با این اعمال و افعال که از تو بظهور آمد
چه توقع داری یعقوبخان دانست که حال چیست فی الفور شروع در عجز و اضطراب نمود حسین خان او را دست
بسته و سر شکسته و سر برهنه در برابر حضرت اعلی در آفتاب باز داشته رفقای او را یکیک باندرون
خلوتخانه میطلبیدند و چون داخل میشدند جمعی از غلامان و جان سپاران تیغ در ایشان نهاده پاره پاره
میکردند و هر کدام که می‌آمدند ازین بادهٔ خمارشکن مستیهای سابق مست و بی شعور میگردیدند و در
بیرون هیچکس خبری ازین حال نداشت و تصور مردم آن بود که در خلوتخانه بزم خاص آراسته و محفل عیش
و عشرت پیراسته بصحبت مشغول اند مجملا تا هنگام عصر این صحبت در کار بود و ترابی بیک و مختار سلطان
و بوداق قراگونه و ابوالفتح بیک شاملو و چند کس دیگر که خمیرمایهٔ فساد بودند بمجلس آمده برفقای ملحق شدند
و اجساد ایشانرا بیرون آورده عبرة للناظرین از دروازه آویختند و حقیقت حال بر بیرونیان معلوم
گشت اما یعقوبخانرا جهت بدست آوردن قلعه نگاه داشتند و در آن روز بقتل نرسید و در سیاه چاهی

که خود کنند جمعی از ذو القدران پیکتاه را در انجا مقید ساخته محبوس گشت نوشته از و گرفته بقلعه فرستادند که متعمدان
او قلعه را بملازمان درگاه شاهی سپارند اما اهل قلعه اعتمادی بدان نوشته نکرده سر از ربقه اطاعت پیچیدند
قلعه داران چند روز در مخالفت و قلعه داری اصرار نمودند دران چند روز هر روز جمعی از ورثه ذو القدران
که به تیغ قهر یعقوبخان کشته شده بودند بر حسب اشارهٔ علیه او را بیرون آورده در سر چاه سرنگون آویخته سیاست
مینمودند و او ناله و نفیر باوج فلک اثیر میرسانید و بعد از چند روز که اصرار ملازمان او در قلعه داری بظهور رسید
ریش سفیدان ذو القدر متکفل آن مهم شده در قتل یعقوبخان تعجیل نمودند حضرت اعلی او را بدست ذو القدران
دادند و ایشان بانتمام کار او پرداختند بعد از کشته شدن او جمعی از مردم فارس خصوصاً حسین قلی سلطان
سیاه منصور کوه روی کرده بطریق عیاران از رخنهٔ کوه که صعود بران در نظر بیننده محال مینمود بر فراز قلعه
بر آمده بنجبر نفیر و بر غو کشیده قلعه را متصرف شدند و بدکاران بجزای عمل رسیدند در خلال این احوال کس
از جانب فرهاد خان از کرمان آمده خبر رسانید که مهمات آن ولایت بر حسب دلخواه صورت یافته قلعه بتصرف
در آمده شرح این قصه چنانست که چون فرهاد خان بحوالی کرمان رسید استمالت نامها بطوایف افشار فرستاده
ایشان را که ملازم قدیم ولیخان بودند بدستور بملازمت او دلالت نمود طبقهٔ افشار که از آمدن فرهاد خان
و ایالت ولیخان خبر یافتند تزلزل در احوال ایشان پدید آمده فراغت و عافیت خود را دران دانستند
که ترک مرافقت یوسف خان نموده شاهی سیونی ظاهر سازند گروه گروه باستقبال شتافته بدستبوس
خوانین مشرف میشدند یوسف خان که بر مسند ایالت و استقلال تمکن داشت مشاهده نمود که مردم رو
بطرف ایشان آورده با او یکدل نشدند با جماعت بدمظنه شده با دویست سیصد نفر از ملازمان قدیمی خود
بقلعه رفته قرار تحصن و قلعه داری داد فرهاد خان بشهر آمده قلعه را محاصره نموده کس نزد یوسف خان
فرستاده او را بنصایح دلپذیر بشاهراه اطاعت و انقیاد دلالت نموده متعهد شد که از خدمت اشرف استدعای
عفو تقصیرات او نماید بعد از مراسله و پیغام و آمد شد مکرر یوسف خان از کرده نادم و پشیمان و بمصالحه راغب
گشته ترک قلعه داری نموده بیرون آمد و هوس حکومت کرمان از دل بیرون کرده دست در دامن عجز و بیچارگی
زده بهمین قدر راضی شد که بجان ایمن بوده بگوشهٔ انزوا بدعاگوئی مشغول باشد فرهاد خان این شیوه را که بمقتضای
عقل بود از و پسندیده داشته متعهد آن شد که در خدمت اشرف استدعای عفو زلات و تقصیرات او که از کوتنی
خردی و نادانی و اغوای یعقوبخان بظهور آمده نماید بالجمله فرهاد خان قلعه را متصرف شده ولیخان و اسمعیل خان

را در کرمان گذاشت و مهمات آن ولایت بر وجه دلخواه ساخته و پرداخته بجانب شیراز مراجعت نمود و در وقتی که
بندگان حضرت اعلی مهمات فارس را انتظام داده از راه یزد عازم اصفهان بودند فرهاد خان در اثنای راه
بملازمت اشرف رسیده و چون یوسف خان تکیه بر مروت شاهانه نموده و اراده‌های نامعقول از خاطر بیرون کرده
شمشیر در گردن آویخته آمده بود عفو پادشاهانه شامل حال او گشته بجان امان یافت اما یولی بیگ در آن روز بجهت
آنکه در کرمان با فرهاد خان در مقام عذر در آمده بود و اراده داشته که فرهاد خان را در بزم شراب بقتل آورده
همراهی یوسف خان کرده دیگر باره سر بعصیان برآورد دیگری از اهل مواضعه فرهاد خان را از آن حال خبر داده بود
در آن روز بدست ملازمان او بقتل رسید و در همان ایام ملازم مهدی قلیخان چاوشلو که همراه شاهزاده نامدار
سلطان حیدر میرزا که بایلچیگری بروم رفته بود آمده خبر رسانید که فرمان فرمای روم مقدم شاهزاده نامدار
گرامی داشته و معامله صلح بر وجه دلخواه انعقاد پذیرفت و مهدی قلیخان رخصت انصراف یافته عنقریب با نامه
محبت آئین میرسد حضرت اعلی اردوی همایون را از شیراز روانه اصفهان نموده خود به یزد تشریف بردند و فرهاد خان
در رکاب اقدس همایون به یزد رفت و چون خطه دلپذیر یزد از تشریف قدوم همایون زیب و زینت یافت
در باغ گلشن که مقام و مسکن شاه خلیل الله بود نزول اجلال واقع شد و او و حرم محترم او که صبیه اسمعیل میرزا
بود بلوازم خدمت و میزبانی پرداخته خدمات لایقه بجای آوردند در آنجا جناب آصف صفات حاتم بیگ
وزیر سابق ولیخان را بازاء خدمتی که درین ولا در کرمان بتقدیم رسانیده بود مورد شفقت شاهانه فرموده بمنصب
رفیع القدر استیفاء ممالک محروسه سربلند گردانیدند و چند روز در آن خطه دلگشا بعیش و عشرت و کامرانی
گذرانیده ساکنان آن ملک را مشمول نظر عنایت فرموده مرهم جراحات دلخستگان گشتند و مطالب و مهمات
رعایا و عجزه را بعز انجاح مقرون گردانیده عنان عزیمت بدار السلطنت اصفهان معطوف داشتند و دیگر
باره دولتخانه مبارک نقش جهان محل نزول شهریار گیتی ستان گردید و تا یکماه در صفاهان جنت نشان
بانجاح مطالب زیردستان پرداختند از سوانح اقبال که در آن اوقات بمنصه ظهور رسید آن بود
که احمد بیگ کوتوال قلعه طبرک در ایام غیبت همایون آذوقه مایحتاج بسیار بقلعه کشیده و اسباب قلعه داری
بر وجه لایق سرانجام نموده بود و شهزادگان کامران در آن قلعه بودند احمد بیگ مورد طعن بدگویان گشته
او را باراده‌های دور از کار متهم داشته و خاطر مبارک اشرف را از و غبار آلود خاطر گردانیدند بندگان حضرت
اعلی همایونی هر چند میدانستند که این حکایت فروغی از صدق ندارد اما رعایت طریق احتیاط لازم بود و درست:

که اعتماد بر وتوان کرد و قلعهٔ چنین را با دو سه شاهزاده که رایحهٔ فرمانروائی در دماغ ایشان جای کرده باو توان
سپرد نمی یافتند و مع هذا اهالی اصفهان چون قلعهٔ مذکور را موجب شورش مملکت و اختلال احوال رعیت
میدانستند مبالغه در تخریب آن و در تضییع ایشان مینمودند و حضرت اعلی با وجود آنکه ملک عقیم است و شریک
و سهیم بر نمی تابد رعایت صلهٔ رحم فرموده رضا بافنا و اعدام ایشان نمیداد بالآخره قرار یافت که دیدهٔ جهان بین
ایشانرا که چراغ فتن و فتور است از دیدن عاری و عاطل گردانیده خاطر بالکلیه از دغدغهٔ ایشان فارغ
گردانند که ایشان نیز بحیات مستعار امیدوار بوده از تفرقهٔ خاطری که اٰنًا فاٰنًا ایشان را آشفته دماغ دارد
آسوده گردند مجملا چهار نفر از شاهزادگان را که ابوطالب میرزا و طهماسب میرزا که برادران حضرت اعلی بودند
و اسمعیل میرزا که ولد سلطان حمزه میرزا و سلطان علی میرزا که ولد شاه جنت مکان بوده باشند میل کشیده
بقلعهٔ الموت فرستادند و قلعهٔ طبرک را خراب نموده خاطر از آن دغدغه فارغ ساختند والحق پادشاهزادگان این
امور نکوهش نمودن عین بی انصافیست شعر فلک را ختین نه امیست کار # بسی یاد دارد ازین روزگار و از اصفهان
عنان توجه بصوب دار السلطنت قزوین معطوف ساخته و در کاشان کور حسن خان استاجلو که از عظمای
آن طایفه و در خدمت اشرف مشیر و مشار الیه بود بمظنهٔ آنکه تربیت یافتگان زمان مرشد قلیخان است و اعتماد را
نمیشاید بر دست حسن بیک حاجی لر قورچی جبر بقتل رسید و از آنجا بدار السلطنت قزوین تشریف برده حضرت اعلی
در موکب عالی پدر نامدار در مقر سلطنت فلک مقدار نزول اجلال فرمودند و در آن اوقات محمدی خان تخماق
که از امرای معتمد زمان شاه جنت مکان و امیر الامرا چخور سعد بود و بتصاریف زمان در استیلای رومیان
از ملک بر آمده در حدود اردبیل و مغان بسر میبرد بپایهٔ سریر اعلی آمده منظور نظر عاطفت گشت بندگان حضرت
اعلی زمستان را در دار السلطنت قزوین بخرمی گذرانیده بفراغت و کامرانی مشغول بودند وقایع سال میمون
مقرون توشقان ئیل که مطابق سنه الف هجری که سال پنجم جلوس است و قضایایی آن سال بتقدیر
ذو الجلال چون فصل شتا بنهایت انجامیده باد بهاری صلای نزهت و خرمی داده عشرت سرای باغ و بستان
از گل و ریحان آرایش یافت فرد ز اعتدال هوا و ز دور چرخ اثیر # چو عهد شاه جهان تازه گشت دولت پیر اعنی
نوروز جهان افروز بمبارکی و فیروزی وقوع یافته خسرو جهانبان سپهر در شرفخانهٔ حمل مقام و آرام گرفته گیتی آرا گشت
شاه جمجاه همایون بارگاه در باغ سعادت آباد جشن خسروانه آراسته چند روز در آن ریاض کوثر حیاض بعشرت
و شادمانی گذرانیده از چهره شان خورشید لقا کام ستانبودند و چون خاطر انور از میرزا لطف الله وزیر بجهت اعمال ناشایسته

که از روی جهل و غرور بارتکاب آنها دلیری میکرد دلگیر گشته بودند او را از وزارت معزول فرموده حاتم بیک
اردوبادی که مرد خردمند صایب رای نیکو اخلاق و مستوفی الممالک بود بدان منصب والا ارجمندی یافته
اعتماد الدوله لقب یافت و در همان ایام ایلچیان روم از جانب پاشایان سرحد آمده خبر استحکام بنیان مصالحه
آوردند و متعاقب ایشان مهدیقلیخان که از روم کماینبغی بآداب رسالت پرداخته مصالحه را بر وجوه دلخواه
صورت داده مراجعت نموده بود از اردبیل که مقر حکومت او بود آمده شرف پای بوس دریافته تحف و هدایا
گذرانیده نامه محبت آیین مشتمل بر تجدید قواعد مصالحه که از جانب حضرت خواندکار آورده بود بنظر همایون
رسانید و مستعدان روم تاریخ صلح این سال فرخنده فال را حفیظ یافته بودند و در آن مکتوب بخامه عباسی
جامه مندرج ساخته از سوانح آن ایام آنکه مهدیقلیخان بعد از یکماه که در خدمت اشرف بود چون از اویماق
جاوشلو و قوم مرشدقلیخان و محمد شریف خان که فرار نموده بگیلان رفته بود مزاج اشرف که از طبقه جاوشلو
عموماً منحرف بود و ایشانرا صاحب داعیه میدانستند از و منحرف کردند و چون مشار الیه مردی با رای و
هوش بود بی توجهی و انحراف مزاج اشرف و غمز و سعایت حاسد اثر التفرس نموده بود و اینمعنی بر ضمیر منیر اشرف
پرتو ظهور انداخته باو بدمظنه شدند و رعایت جانب حزم و احتیاط کرده او را گیرانیده چون قهرمان قضا
بقطع رشته حیاتش فرمان داده بود همانروز بقتل رسید از برادرانش مراد خان بیک که دوات دار بود
فرار نموده بالکای روم رفت بنا بر آن احمد بیک برادر دیگرش مقطوع الرجلین کردید پادشاهان
فقیران دو گروه عجب اند که نبودند و نباشند بفرمان کسی بعد از سیاست ایشان مرشدقلی سلطان
توجلو مشهور بچهار کاو را که از اویماق استاجلو و منظور نظر شفقت بود بگیلان فرستادند که محمد شریف خان
و سایر فرار نمودها را گرفته بدرگاه والا آورد اگر خان احمد حمایت نموده ایشانرا انسپارد آنجا توقف نموده
حقیقت را عرض کند که اندیشه کار او کرده شود خان احمد چون دانست که نواب اشرف در بدست آوردن
ایشان مبالغه عظیم دارند دست از حمایت ایشان باز داشت و مرشدقلی سلطان اینانرا گرفته بپایه سریر اعلی
آورد بی مسامحه و تاخیر بسیاست رسیدند و از اطاعت و انقیادی که خان احمد درین باب نمود متوجه حال
او گشته در مقام تدارک خاطر مشار الیه شدند و صبیه قدسیه او را که عمده زاده نواب کامیاب بود خواستگاری
نموده چند مرتبه مراسله و پیغام بوقوع پیوست بالآخره جناب اعتماد الدوله حاتم بیک وزیر را با چند نفر از
علما و مشایخ بدین مهم بگیلان فرستادند و یراق و اسباب عروسی بر وجه لایق ارسال داشته خاطر خان احمد را

بتلطفات پادشاهانه و تجدید وصلت اطمینان بخشیده خلع فاخره فرستادند و چون حضرات بلیلان رسیدند از
خان احمد درین باب اباء و امتناع بظهور رسیده ناخوشیهای بسیار کرد و چون قدرت رد مطلق نداشت
بهانها که موجب تعویق بود میکرد و اعتماد الدوله باصابت رای و کلمات دلپذیر جوابهای مسکت ملزم مشتمل
بر وعده و وعید داده بالآخره باکراه تمام سر رضائی جنبانیده عقد مناکحت بوقوع پیوست اگرچه از اطوار ناهنجار او
خاطر مبارک غبار آلوده گردید اما بنابر مراعات جانب سیادت و قرابت قریبه که با والده محترمهٔ بندگان
اشرف داشت و بشرف مصاهرت این دودمان مشرف بود از سلوک ناپسند او اغماض فرموده تغافل و تجاهل
ورزیدند و درین سال حکومت همدان و امیر الامرائی کل ولایت قلمرو علیشکر تا سرحد بغداد بشاهزادهٔ
کامکار محمد باقر میرزا تفویض یافته اهل پیات بملازمت او مامور شدند و اغورلو سلطان پیات بوکالت
شاهزادهٔ مذکور منصوب گشته روانه همدان شد و چون شرط مصالحهٔ رومیان اطلاق اسارای طرفین
بود چند نفر از پاشایان سیما مراد پاشا که در محاربات تبریز گرفتار شده در قلعهٔ قهقهه محبوس بود از حبس
اطلاق فرموده روانهٔ روم گردانیدند و از جانب روم نیز شاهرخ خان مهردار و مهدی قلیخان شاملو
و قورخمس خان شاملو و رفقا را مطلق العنان ساخته روانهٔ این صوب نمودند شاهرخ خان در راه بیمار
شده ودیعت حیات بمتقاضی اجل سپرد و دیگران آمدند اما قورخمس خان بجهت آنکه در قضیهٔ شنیعهٔ
قتل مرحومه بیگم والدهٔ محترمهٔ نواب کامیاب اعلی دخیل بلکه اصیل بود و حسین قلی سلطان پدر مهدیقلیخان را
در تبریز باغوای امیرخان بقتل آورده در تضییع سلطان حسین خان پدر علیقلیخان لله حضرت اعلی سعی
نموده بود و در خدمت اشرف مستحق انواع سیاست شده بود همان لحظه که در برابر ایوان چهل ستون
بنظر درآمد شعلهٔ غضب شاهانه مشتعل گشته او را بدست مبارک خود بجزا رسانیده بمکافات اعمال سابق
بقتل آوردند مهدیقلیخان مورد الطاف و اعطاف گشته بمنصب موروث ایشک آقاسی باشیگری
سرافرازی یافت از سوانح عصیان و طغیان دولتیار خان ولد خلیل سلطان سیاه منصور است
که از امرای زمان شاه جنت مکان بود و در خدمت شاهزاده سلطان حمزه میرزا در ایام فتنهٔ تکلو و ترکمان
خدمات شایسته بتقدیم رسانیده بمرتبهٔ امارت ترقی نموده در حدود سلطانیه و سنجاس الکا و تیول او
عنایت شده بود بعد از قضیهٔ ارتحال شاهزادهٔ مغفور پای از حد و خود فراتر نهاده قلعه در سنجاس ترتیب
نموده آذوقه و یراق بسیار جمع کرده در آن ولایت کوس لمن الملک زده ابوطالب میرزا را بنابر دواعی

معامله او نبود بعد از جلوس همایون اعلی مرشدقلیخان که سفر خراسان در پیش داشت مهم او را وقعی ننهاده
بفکر کار او نپرداخته و بعد از آن حضرت اعلی شاهی ظل اللهی حسین قلی سلطان را بر سر او فرستادند و او چندگاه
قلعه را محاصره نموده اما کاری نساخته باز آمد چون بندگان اشرف را در انتظام مهمات عراق و فارس و کرمان
مشاغل عظیمه در پیش بود بامور جزویه نپرداخته متوجه اصفهان شدند و او در غیبت موکب همایون بیشتر از بیشتر آثار عصیان
بظهور آورده دست درازی بولایت فریه مینمود و گروهی از بیدولتان اکراد بر سر او جمع شده در مقام
اضرار خلایق در آمده خار راه مترددین بودند و بطریق قطاع الطریق اموال و اسباب مسلمانان را متصرف
شده بقلعه در آورده بملازمان قسمت میکرد و درین سال که حضرت اعلی در دار السلطنت قزوین تشریف
داشتند از ملازمت عتبهٔ علیا تقاعد ورزیده بدرگاه جهان پناه نیامد و مع هذا در محلی که باو نسبت نداشت
خصوصا سلطانیه و ابهر و زنجان و طارم و درجزین و انجدود دست تطاول دراز کرده ملک مطلق خود
پنداشته آنچه میخواست میگرفت و در هیچ محل ارباب و رعایا خلاف اشارهٔ او نمیتوانستند کرد و بی اندامی
او از حد اعتدال تجاوز کرده بر ذمت همت پادشاهانه دفع او لازم گشت در اول حال مهدیقلیخان
شاملو را بر سر او فرستاده متعاقب حسین خان قورچی شمشیر شاملو حاکم قم را نیز فرستادند و ایشان
بدانجا رفته قلعه را محاصره نمودند و از جانبین محاربه و مجادله وقوع یافت تا آنکه کار باو تنگ شده
بحسین خان پیغام داد که چون از قزلباش خصوصا شاملو خایف شده‌ام بیرون نمیتوانم آمد اگر موکب
همایون بدینطرف نهضت نماید خود را برکاب مقدس شاهی میرسانم که آنچه رضای خاطر همایون باشد
دربارهٔ من بعمل آورند حسین خان این معنی را معروض داشت و بندگان حضرت اعلی بتقریب صید و شکار
گوزن به انجدود توجه نموده بعد از سیر و شکار بحوالی قلعه تشریف بردند و دولتیار که از قلعه داری
بتنگ آمده از مدد و کومک مایوس و از بیهوشی بادهٔ غفلت خودسری اندک بهوش آمده چارهٔ جز بیرون
آمدن نیافته در همان روز که بندگان حضرت اعلی قریب بقلعه رسیدند بیرون آمد چون اوایل جهانداری
بود و تنبیه و تادیب متمردان پیش نهاد همت گشته نایرهٔ غضب دربارهٔ او بنوعی اشتعال یافته بود
که جز بزلال تیغ آبدار منطفی نمیشد همان لحظه مورد عتاب خطاب گشته مقید و محبوس گردید و قلعه
بتصرف اولیای دولت قاهره در آمده بحکم قضا جریان ویران گشت و مشار الیه را بدار السلطنه
قزوین آورده در میدان سعادت آباد بدست شحنهٔ سیاست افتاده خرمن هستی بباد فنا داد و همچنین

۲۷۵

میر حمزه خان طالش ولد بایندر خان طالش که پدرش مرد صلاح اندیش نیکو نهاد و در زمان شاه جنت مکان از
امرای عالیمقدار و یکجهتان صادق الوداد این دودمان بود و او خود را ارشد و اعقل از پدر دانسته همیشه سر نخوت
بناخن غرور میخارید و میخواست که در شوکت و اقبال و ملک و مال از پدر پیش و از همه کس در پیش باشد پدر را از الکای
موروث بی دخل کرده در الکای کسکر و گیلانات نیز که قرب جوار با او داشتند دخل مینمود و تمامت حکام طوالش
و آنحدود در بزرگی او را پذیرفته طوعاً و کرهاً مطیع و منقادش بودند و چون آفتاب دولت شاهی از افق خراسان
طالع گردیده زمام مهام وکالت در قبضهٔ اقتدار مرشد قلیخان بود و چون میدانست که هنوز قواعد قصر سلطنت
استحکام و سررشتهٔ دولت انتظامی نیافته بجهت تالیف قلوب دیگران نسبت باو جز اعزاز و احترام امری بظهور
نمی آمد و او بر اقران سبقت گرفته پیشتر از همه امرای آنحدود به پایهٔ سریر اعلی آمده مرشد قلیخان را بحیل و چرب
زبانی با خود رام ساخته مهمات خود را بر وجه دلخواه پرداخته روانهٔ الکای خود شد درین اوقات که بندگان
حضرت اعلی امور جهانداری بکف کفایت خود گرفته همت بر اصلاح احوال سپاهی و رعیت گماشته هوا پرستان
خودرای را یکیک بدست آورده ساحت مملکت را از وجود فساد آلودشان می پرداختند او بحصانت
و استحکام قلعهٔ شهدنان مغرور گشته آنرا مأمن خود پنداشته بقاعدهٔ سابق سلوک میکرد و چون میانهٔ او و اولاد
حسام بیک قرامانلو با وجود قرب قرابت که با یکدیگر دارند بجهالت مختلفه نزاع و جدال روی نموده بی اندامیها
نسبت با ایشان کرده فیمابین خونها ریخته شده بود درینوقت که فرهاد خان در خدمت اشرف معزز و محترم
و صاحب اعتماد و اعتبار گشته انتظام مهمات تمامت ولایت آذربایجان برای و رویت او و ذوالفقار خان
برادر او مفوض گردیده بود امیر حمزه خان بیشتر از بیشتر در مقام سرکشی در آمده کوس مخالفت میزد رای جهان
آرای بدان متعلق گشت که قلعه را از دست او گرفته اگر آثار اخلاص و یکجهتی از ناصیهٔ احوالش هویدا باشد بقدر
قابلیت متصرف الکای موروث گردد و اگر باد نخوت در میان دماغ او جای گرفته باشد در اصلاح آن کوشیده شود
حسن خان چاوشلو قورچی تیر و کمان را بدین خدمت نامزد فرموده فرستادند امیر حمزه خان سر از اطاعت پیچیده
اذعان امر پادشاهی ننمود چون قلعهٔ شهدنان که قلعه ایست بر فراز کوه واقع شده و از غایت رفعت و بلندی
با فلک الافلاک دعوی مساوات مینماید ساکنان بروج رفیعش با سکنهٔ صوامع ملکوت دمساز پاسبانان
شب زنده دارش با مسبحان قلعهٔ سپهر هم آوازند و همانا مضمون این بیت که   ز سنگ انداز او سنگی گر جستی
پس از قرنی سر کیوان شکستی   مصداق آن قلعهٔ رفیع بنیاد است دامن آن قلعه مانند قلعهٔ الوند پر جنگلست

که یک راه پیش ندارد و ضیق الطریق بمثابه که عبور یکنفر پیاده بغایت دشوار است تا بسوار چه رسد درین صورت
جز آنکه راه آمد و شد اهل قلعه را مسدود ساخته آنقدر توقف نمایند که قلعه از آذوقه خالی گردد و بدست آید علاج
دیگر نبود امرای عظام در حدود قلعه جائی که مناسب اقامت بود نزول فرموده راه را مسدود ساخته الکا را متصرف شدند
و مردم طوالش اظهار دولتخواهی کرده نزد امرا آمده بخدمات مرجوعه قیام مینمودند امیر حمزه خان که مرد عاقل بود
دانست که آخر الامر قلعه از آذوقه خالی میگردد و از روی اضطرار قلعه را خواهد داد و نتایج این کافر نعمتی بروزگار
او و اولادش لاحق خواهد شد عریضه ضراعت امیز بخدمت اشرف فرستاده عرض کرد که چون میانه اولاد
حاتم بیک قرامانلو و دودمان بنده خون در میانست و ایشان در مقام انتقام اند بدان جهت بیرون نمیتوانم
آمد التماس دارم که یکی از امرای شاملو را بفرستند که قلعه را باو سپارم و رخصت زیارت حضرات عالیات
ارزانی دارند که بدان سعادت عظمی استسعاد یافته بدرگاه اعلی آیم این مسئول درجه قبول یافته حسین خان شاملو
حاکم قم را فرستادند و چون بپای قلعه رسید جهت اطمینان قلب مشار الیه ذو الفقار خان و جماعت قرامانلو را
از پای قلعه کوچانیده امیر حمزه خان بوعده وفا نموده از قلعه بیرون آمده پسران خود را بدرگاه اعلی فرستاده
خود با نسوان و صبیان از راه شروان بیرون رفت حسین خان قلعه را برحسب فرمان قضا جریان بذو الفقار خان
سپرده بدرگاه معلی آمد اما امیر حمزه خان بعد از زیارت عتبات عالیات بشروان عود نموده از خوف و بیم
فرهاد خان بدرگاه معلی نتوانست آمدن ناچار با رومیان مدارا میکرد و در شروان توقف نموده آخر الامر یکی
از صوفیان طوالش رفیق او بجهت آنکه او در میانه مخالفان رومیه توقف نموده با ایشان همراز و دمساز گشته
بود بوقت فرصت کردن او را از بار سر سبک ساخته خود را بیرون انداخته سر او را بدرگاه اعلی آورد اما
بندگان حضرت اعلی بنا بر حقوق خدمات سابقه آن سلسله پسران او را مورد شفقت گردانیده در سلک
غلامان درگاه منخرط شدند القصه بعد از وقوع این خدمات حسن خان چاوشلو را حکم شد که با بکام آقا ترکمان
داروغه دفترخانه همایون که مرد سفید ریش مدبر با رای و هوش بود جهت تعیین سنور و سرحد بطریقی که مقتضای
وقت مقرر شده بود درین امر مرافقت و مشارکت نماید و ایشان اطاعت امر اشرف نموده آن خدمت را
کما ینبغی بتقدیم رسانیده مراجعت نمودند درین سال شاه وردی خان عباسی ولد محمدی خان حاکم کوچک
که درین چند وقت دم از استقلال زده بسیاری از ایل و الوسات و احشامات قلمرو علیشکر را کوچانیده
بولایت خود برده بود و خود را از تابعان روم میشمرد درینولا که در میانه قزلباش و رومی مصالحه واقع شد او کس

بدرگاه معلی فرستاده وعهد کرد که اگر رقم عفو بر زلات سابق او کشیده شود بعد الیوم بر جادهٔ بندگی و انقیاد مقیم بوده باشد
چون طبقهٔ الوار و دودمان عباسیان مذکور از قدیم الزمان شیعه مذهب و دوستدار اهل بیت اند حضرت اعلی
از اعمال سابق او اغماض فرموده در مقام التفات شدند و او را بشرف مصاهرت دودمان قدس نشان صفویه از اقران
امتیاز بخشیده صبیهٔ بدیع الزمان میرزا ولد بهرام میرزا را بحبالهٔ او در آوردند و همشیرهٔ او را خواستگاری نموده
مقصود بیک ناظر را بدین مهم نزد او فرستادند و مقصود بیک بآئین شایسته آن عفیفه را بحرمسرای مقدس آورده
در سلک مخدرات سرادقات سلطنه انتظام یافت ذکر رفتن فرهاد خان بحسب اشارهٔ همیون بخراسان و باز
گشتن او و آمدن عبد المومن خان بخراسان و تسخیر قلعهٔ اسفراین و بعضی محال دیگر چون حاجی محمد خان پادشاه خوارزم همیشه
با این دودمان دوستی و اتحاد ورزیده در زمان شاه جنت مکان محمد قلی سلطان پسرش را بدرگاه جهان پناه
فرستاده بود و بین الجانبین مراسله و آمد شد مرعی بود و درین دو سال که عبد الله خان پادشاه ماوراء النهر
و عبد المومن خان پسر او کمر تسخیر ولایت خراسان بسته تا مشهد و نیشابور چنانچه مفصلا در قضایای هر سال مرقوم
کلک بیان گشت متصرف در آورد حاجی محمد خان اظهار اخلاص و تجدید دوستی قدیم نموده مکرر ایلچیان درگاه
والا فرستاد و از ینطرف نیز محمد قلی بیک عرب گرلو نزد مشار الیه رفته بود و درینولا کتابتی از جانب او رسید که اگر
یکی از امرای نامدار با فوجی از عساکر ظفر شعار بخراسان فرستند این دولتخواه نیز آمده باتفاق او در دفع اعادی
کوشیم چه هرگاه که الکای خراسان متصرف آن طبقه قرار گیرد طمع در ولایت اورگنج و خوارزم نیز که بخراسان
پیوسته است خواهند کرد و لهذا در اوایل این سال رای جهان آرای بدین متعلق گشت که بنفس شریف
در دار السلطنهٔ قزوین توقف فرموده بانتظام مهام ضروریهٔ دین و دولت پردازند و فرهاد خان را با جمعی از
عساکر نصرت نشان بجانب خراسان فرستند و در اول نوروز فیروز ساعت سعد اختیار فرموده او را روانه
نمودند و محمدی خان تخماق که مرد روزگار دیده کار آزموده بود با اسلمش خان مهردار و جمعی از امرا برفاقت او مامور
گشتند یرلیغ مطاع باسم امرای خراسان عز صدور یافت که بر سر فرهاد خان جمعیت نموده از صوابدید او
در نگذرند و بمشار الیه سفارش فرمودند که اگر عبد الله خان و عبد المومن خان بنفس خود بخراسان آیند چون
امرا را با پادشاه مقابله نمودن رسم و آئین نبوده و نیست عنان از جنگ پیچیده بر کنار نشینند و حقیقت عرض نمایند
والا آنچه مقتضای وقت باشد بفعل آورده در تسخیر نیشابور و مشهد مقدس و اخذ و سعی بلیغ بظهور آورد فرهاد
خان انگشت قبول بر دیده نهاده روانهٔ مشهد مقدس گردید و حاجی محمد خان پادشاه خوارزم را از آمدن

خود خبر داد و چون بچمن بسطام رسیده حاجی محمد خان بجهت نزاعی که میان او و اوزبکیه بود بدانجا آمده بود از آمدن
فرهاد خان خبر یافته بحوالی بسطام آمد و در مقام مناسب خیمه و خرگاه افراخته و اسباب ضیافت و تواضعات رسمی
بتقدیم رسانیده تحف و هدایای لایق گذرانیده و با ملازمان این آستان تجدید عهد و پیمان کرد که در دفع شر
عبدالله خان و پسرش مدد و معاون یکدیگر بوده باشند و از یکدیگر جدا شده هریک باردوی خود بازگشتند و فرهاد
خان کوچ کرده رو بطرف نیشابور آورد و ابومسلم خان چاوشلو که حاکم اسفراین بود و امرای بیات و غیره که در آنحدود
بودند بر سر او جمعیت نموده قلعه نیشابور را محاصره نمودند و آوازه آمدن فرهاد خان و اتفاق حاجی محمد خان با او
بلخ رسید عبدالمومن خان با لشکر بلخ و بدخشان و حصار شادمان و اندخود و شبرغان بخراسان آمد و آوازه
انداخت که عبدالله خان نیز با لشکر ماوراءالنهر و ترکستان بر سر خوارزم رفت حاجی محمد خان این خبر شنیده
بجانب خوارزم بازگشت و فرهاد خان خبر آمدن عبدالمومن خان شنیده متردد خاطر گردید و با امرا و ریش سفیدان
که همراه بودند کنگاش نموده بعضی صلاح در جنگ دیده بعضی دیگر از عقلا و ریش سفیدان کارآزموده مصلحت
در گردن کردن نمیدیدند در این فکر و اندیشه بودند که خبرگیران که بآنطرف فرستاده بودند آمده خبر رسانیدند
که عبدالمومن خان بایلغار بمشهد مقدس رسیده بسرعت برق و باد می‌آید تزلزل در میان قزلباش افتاده
فرهاد خان چون از جانب حضرت اعلی بجنگ عبدالمومن خان مامور نبود بمحاربه او دلیری ننمود و امرای خراسان را
هریک بالکای خود فرستاد که در حفظ و حراست قلعه خود کوشند و خود از نیشابور کوچ کرده بی آنکه احدی
از لشکر قزلباش در معرض تلف آید به بسطام آمده حقیقت معروض داشت و برحسب اشاره علیه شاهی
از آنجا بقزوین بازگشت و عبدالمومن خان در همان دو روز بحوالی نیشابور رسیده رفتن قزلباش را فوزی
عظیم شمرد زیرا که بایلغار آمده بود زیاده مردمی باو نبودند و بعد از چند روز که اجتماع عساکر اوزبکیه دست داد
نخست لشکر بر سر ایل بیات که در حدود نیشابور و بلوک معدن فیروزه اقامت داشتند فرستاد ریش سفیدان
بیات که در حدود نیشابور بودند صلاح حال خود در اطاعت و انقیاد عبدالمومن خان دیده اظهار متابعت نمودند
و جمع کثیر از عظمای آنقوم در رادکان بخدمت عبدالمومن خان رفتند او که از آنجماعت کینه دیرینه در خاطر
داشت و در سال گذشته جمع کثیر را از اوزبکیه بقتل آورده بودند بقتل ایشان فرمان داد محمود سلطان
ولد بابا الیاس و اکثر عظمای طایفه بیات در آنجا بقتل رسیده بقیة السیف غارت زده و پریشان خاطر
متفرق و پراکنده شدند میرزا محمد سلطان برادر محمود سلطان بدرگاه جهان پناه آمده در رکاب ظفر انتساب میبود

القصه عبدالمومن خان درین سال کمر همت بتسخیر کل خراسان بسته با لشکر پرخاشجوی بر سر قلعهٔ اسفراین آمده محاصره نمود
ابومسلم خان با جمعی از غازیان استاجلو و اکثر امرا و غیره که دران قلعه جمع آمده بودند بحفظ و حراست قلعه و استحکام
برج و باره پرداخته در لوازم قلعه داری میکوشیدند و عبدالمومن خان در تسخیر حصار اسفراین سعی بسیار نموده توپها
نصب کرده تا چهار ماه مدت محاصره امتداد یافته چند مرتبه یورش عظیم واقع شده محصوران قلعه مردانگیها کرده
در هر یورش جمعی کثیر از بهادران نامی اوزبکیه مقتول گشته خندق قلعه از اجساد قتیلان انباشته گردید چنانچه
موازی چهار هزار کس از اوزبکیه تخمینا در جنگ آنقلعه نابود شده بودند در هر مرتبه عبدالمومن خانرا شعلهٔ غضب
افروخته میشد هنوز چون صلح رومیان واقع نشده سنور و سرحد تعیین نیافته بود و امیر حمزه خان و دولتیار
خان در عراق و آذربایجان کوس مخالفت میزدند و خاطر از افساد امرائی که بگیلان گریخته بودند هم جمع نبود
حضرت اعلی فرصت رفتن خراسان نداشتند و توجه خاطر بانتظام آن حالات مصروف بود و بعد از آنکه از مهمات
مذکور بنوعی که مرقوم قلم وقایع نگار شد فراغی دست داده اندیشهٔ خلاصی محصوران که وقت تنگ شده بود
در یورش اخیر که طاقت و توان در محصوران نمانده بود اوزبکیه بر بروج عروج نموده بر قلعه مستولی گشتند
و دست بقتل و غارت یازیده بر متنفسی ابقا نمیکردند ابومسلم خان با چند نفر از جوانان در یکی از بروج
خود را حفظ نموده تا سه روز جنگ کرده تا تیر در کیش و گلوله و باروت با خویش داشتند احدی از بهادران
اوزبکیه را جرأت آن نبود که بران برج ظفر یابد بعد از آنکه آواز تفنگ انقطاع یافته صفیر تیر از رفتن باز ماند
اوزبکیه دانستند که دیگر طاقت محاربه ندارند هجوم نموده برج را گرفتند و آن شیرمردان متاع گرانمایهٔ جانرا
در رستهٔ بازار اخلاص و غیرت و مردانگی بمعرض بیع درآورده با خنجر بران و تیغ خونفشان با اوزبکیه دست
و گریبان شدند و مردانه وار شربت ناگوار هلاک چشیدند کچل قباد که از جملهٔ محصوران و گرفتاران آن برج
بود یکی از بهادران اوزبکیه که او را میشناخت بر مردانگی او حیف آمده او را حراست نموده صحیح و سالم از اردوی
اوزبکیه بیرون کرده بعراق آمده بود حقیقت قضیهٔ مذکور را بنوعی که مرقوم گشت به بنده تقریر کرد و العهدة
علی الراوی چون حضرت اعلی با ابومسلم خان بجهت بی ادبی که در جنگ سوسفند ترشیز ازو نسبت بآنحضرت صدور
یافته بود بی التفاتی تمام داشتند زیاده تأسفی بر قتل او نخوردند و عبدالمومن خان بعد از تسخیر اسفراین بلدهٔ
سبزوار و قرایای جاجرم و شبغان و جوربد و آنحدود را بحیطهٔ ضبط درآورده حکام برگماشته بجانب بلخ بازگردید
و چون زمستان بود و دران زمستان رفتن خراسان بجهت خرابی ولایت و فقدان آذوقه اثری مترتب نشد رای

عالم آرای بدان قرار گرفت که در اول بهار فیض آثار لشکرهای ممالک را جمع نموده لوای ملک ستانی بجانب خراسان

افرازند و دران زمستان بدار السلطنه اصفهان تشریف برده از انجا بدار العباده یزد رفتند و باز باصفهان عود نموده

بقیه زمستان دران بلده جنت نشان بعشرت بسر برده بداد و دهی و کامجوئی خلایق مشغول بودند و آخر زمستان

بدار السلطنت قزوین مراجعت نمودند سوانح ایام سعادت آثار میمنت انجام لوئیل ترکی مطابق سنه احدی و الف

هجری که سال ششم جلوس همایونی اتفاق افتاده گشت طراوت طراز باز نسیم بهار ؛ زنگ زدود لهاز

دود صیقلی روزکار ؛ رایت نوروز گشت سایه فکن در جهان ؛ شست ز ابر بهار صحن چمن از غبار ؛ نرگس سحاره گشت

محو تماشای گل ؛ سوسن آزاده گشت شیفته زلف یار ؛ تخت نشین فلک چهارم از آرامگاه دوی بیرون خرامیده

بر مسند عز و شرف تمکن یافت اعلی شاهد بهار عالم آرا با هزاران برگ و نوا چهره نما گشته روشنی بخش فضای روزگار

گردید و سلطان کشور بهار جهت دفع صولت سرمای دی بر تختگاه چمن لوای شوکت و خرمی افراخت باد بهاری

صحن چمن را جهت جلوس خسرو ریاحین سپاه از خس و خاشاک غم زمانه بپرداخت حضرت شاه جمجاه ستاره سپاه

که همیشه خاطر مبارکش متوجه دفع معاندان و استرداد بلاد خراسان بود و تا جلوس همایونش بر مسند فرمانروائی

ایران و تختگاه شاه جنت مکان وقوع یافته بود شرف زیارت حضرت سلطان الاولیا و برهان الاصفیا قطب

الحق و الحقیقه و الدین شیخ صفی الدین قدس سره العزیز و مشایخ عظام که اجداد و اکرام آنحضرت اند دریافته بود

و تا غایت بجهت فتراک آذربایجان و مخالفت رومیان ادراک آن سعادت در عقده تعویق مانده بود درین

اوقات چون صورت مصالحه بر وجهی که مرقوم گشته روی نمود فی الجمله خاطر از آن طرف اطمینان یافت و شوق ادراک

طواف مراقد مطهره مشایخ عظام در ضمیر منیرش از دیاد پذیرفته بود از مقر سلطنت روز افزون بدان صوب در

حرکت آمده در خوشترین زمانی بدان آستان سدره نشان رسیده شرایط زیارت بتقدیم رسانیدند و سکنه

آن عتبه را بصلات و صدقات نوازش فرموده از ارواح مقدسه آن کاشفان دقایق ملکوتی استمداد همت فرموده

عزم توجه خراسان فرمودند چون شاهوردی خان ولد خلیفه انصار حاکم قراجه داغ درین دو سه سال که ولایت

آذربایجان از پادشاه نافذ فرمان خالی بود لوای شوکت و اقتدار بر افراخته باعمالی که خلاف عقیدت و اخلاص

بود بپرداخت و هنوز هوای خودسری در دماغ داشت و قبل ازین نیز در میان توسل جسته پسرش را نزد جعفر

پاشا به تبریز فرستاده بود و تاج و باج را از سر گذاشته اظهار متابعت رومیه مینمود و بعد ازانکه مصالحه وقوع یافته

سنور و سرحد تعیین یافت و الکای قراجه داغ داخل سنور اینطرف شد مناسب این بود که شاهوردی خان که ابا عن جد

سالک طریق مستقیم و یکجهتی این سلسلهٔ علیه بود دامن عقیده و حسن اعتقاد خود را که بلوث عصیان و بی اخلاصی
آلوده شده بود بآب ندامت و پشیمانی شست و شو داده تارک اعتبارش را که از افسر یکرنگی این دودمان عاری
شده بود دیگر باره بتاج و باج آراید و مسامحه که بار و میان کرده بود آنرا باقتضای زمان بقیه نام نهاده در مقام
تدارک احوال اعمال سابق باشد مشارالیه توفیق این سعادت نیافته بعز عتبه بوسی مشرف نشده و درین اوقات
نیز که شعر آن دولتی که میطلبیدیم سالها * برسیده راه خانه و خود بر در آمده * در دار الارشاد اردبیل و تربت شریف
سلطان الاولیا اتفاق نزول همایون افتاد آثار یکجهتی از و بظهور نرسید و بخاک بوسی این درگاه مشرف نشد چون همت
والانهمت شاهانه بران مقصور است که جمیع کافر نعمتان ایران بجزای اعمال مندفع گردند الله وردیخان را با فوجی
عظیم از غلامان فرستادند که او را بدرگاه والا آورند مشارالیه از ملازمت این آستان رو تافته سالک طریق
فرار شده خود را بالکای که داخل سنور رومیه بود انداخت و حضرت اعلی حاکم دیگر جهت آنولایت تعیین فرموده
مهمات آن سرحد حسب المرام انتظام یافت از سوانح این سال خجسته مآل درین سنه لشکر فرستادن بر سر خان
احمد و تصرف درآمدن الکای گیلان پیش است که با آنکه عزیمت همایون بنهضت خراسان تصمیم یافته بود
همت والانهمت مصروف امضای آن عزیمت بود بی اختیار این واقعه روی نمود ذکر فتح مملکت گیلان بتوفیق
پروردگار عالمیان بر مرحله پیمایان نشیب و فراز حوادث روزگار و تجربه کاران طوارق لیل و نهار ظاهر و آشکار است
که تا اختر بخت صاحب دولتی در اوج اقبال صاعد و در کل احوال مساعد باشد هرچند در امور دنیا غفلت ورزیده
خطا کند بخت سعادت یار و مددکار گشته خطای او مقرون بصواب افتد و هرگاه اختر اقبالش بحضیض وبال
افتد اعمال و افعالش که در نظر عقلای دهر صواب نماید خطا نتیجه دهد شعر چو تیره شود مرد را روزگار * همه آن کند کش نیاید
بکار * مصداق این مقال صورت احوال خان احمد گیلانیست که با وجود دعوی فضل و دانش و وفور عقل و خردمندی
و تشویشات روزگار که از لطمهٔ امواج زمانه عذار خورده بود قدر احسان و تربیت نواب سکندرشان و فراغت
و عافیت گوشهٔ امن آباد گیلان ندانسته خواست که با این دودمان ولایت نشان بحیل و طراری پیش آمده
از سلک مستقیم صدق گفتار و حسن کردار انحراف جوید و این متاع کاسد در رسته بازار ارادت و اخلاص نارواست
ع صدق پیش آر که اینجا بهره آن ندان برند * سابقا مرقوم کلک بیان گردید که خاطر مبارک اشرف از اطوار ناهنجار
خان احمد و سلوک ناپسند او که امر خواستگاری صبیه اش بظهور آورد غبار آلوده گشته بود غایتش تغافل پادشاهانه
و اغماض شاهانه شعار خود ساخته در مقام مکافات نشدند و درین اوقات دو سه مقدمه ظاهر شد که موجب ازدیاد

ملال خاطر همایون گردید اول آنکه در وقتی که امرای بگیلان رفته در ظل حمایت او ماوا گرفته بودند خان احمد چشم از رضا
جوئی خاطر همایون پوشیده در مقام حمایت ایشان درآمده از جادهٔ اخلاص منحرف بود خواجه حسام الدین وزیر
خود را از راه شروان باستنبول نزد خواندکار روم فرستاده باو توسل جسته عرض نموده بود که ولایت گیلان
ملک موروثی منست و بطیب نفس پیشکش دودمان آل عثمان مینمایم و اگر از شروان فوجی از عساکر آل عثمانرا
از راه دریا به لاهیجان فرستند قلعهٔ لاهیجان را بتصرف ایشان میدهم و از انجا بقزوین اندک راهیست و تسخیر
عراق بسهولت دست میدهد بعد از انکه این خبر بسمع همایون رسید موجب استعجاب گشته یکی از مجلسیان
بزم اقدس حسب الاشاره همایون حقیقت باو اعلام نمود اگر بسهو و خطای خود قایل گشته از کردهٔ خود ابا مینمود
اظهار میکرد که قبل از رابطهٔ وصلت از خوف و خشیت پادشاهانه چنین خطائی از من صادر شده گنجایش عفو و
اغماض داشت اما از طریق راستی عدول نموده انکار بلیغ کرده گفت که خواجه حسام الدین بمکهٔ معظمه رفته و من
او را نفرستاده ام و خبری ندارم درین اوقات که معاملهٔ صلح با رومیه انعقاد یافت کس معتمد از استنبول
رسیده حقیقت رفتن خواجه حسام الدین و بردن عریضه خان احمد چنانچه بود عرض کرد خاطر اشرف از کفران نعمت
او بغایت آزرده گشته شعلهٔ غضب بنوعی زبانه کشید که بجز قلع و قمع سلسلهٔ او انطفا نمی پذیرفت و ازین شنیعتر
عملی که از و بظهور آمده درینوقت صدق آن بوضوح پیوست آن بود که چون مسموع او شده بود که جناب اعتماد
الدوله و علما و مشایخ بخواستکاری صبیه اش می آمد بجهت آنکه عقد نکاح ایشان صورت شرعی نداشته باشد
صبیهٔ مذبوره را بغلامی عقد می بندد ازین حرکت ناهنجار و حیله سازی زشت ناهموار که سزاوار مردم تبه روزگار
و شعبده بازان بدکردار هم نیست نایرهٔ غضب افروخته تر گشته در تنبیه و تادیب او زیاده ازین تجاهل ورزیدن
در ظرف طبیعت گنجائی نداشت حضرت اعلی شاهی گوشمالی او را واجب دانسته ساحت مملکت را از دشمن خانگی
پرداختن اهم و اولی شمرده از اردبیل فرهاد خان و ذوالفقار خان برادرش را با لشکرهای آذربایجان طوالش
از راه قزل آغاج و دریاکنار بر سر او فرستادند و حکم اشرف بامیر سیاوش حاکم کسکر و علیخان حاکم گیلان بیه
پس صادر گشت که بمعسکر فرهاد خان ملحق گشته در تسخیر بیه پیش مرافقت و همراهی بظهور آورند و فرهاد خانرا از انطرف
روانه فرموده موکب همایون بدار السلطنت قزوین رسیده و از قزوین جمشید بیک غلام خلاصهٔ شریفه را
که حاکم قزوین بود با جمعی از راه دیلمان فرستادند و با اینهمه اعمال ناصواب که از خان احمد صدور یافته بود هنوز
رعایت صله رحم و رابطهٔ او باین دودمان منظور نظر مکرمت اثر بود و چون جنود ظفر ورود بسر او رخصت شده بودند

منشور عنایت از موقف سلطنت باسم خان احمد عز اصدار یافت که همت والا متوجه سفر خراسان مصروفست
ومحتملست که دو سه سال توقف آنولایت اقتضا نماید قرب جوار و قرابت قریبه که فیمابین واقع است و حقوق
تربیت این دودمان مقتضی آن بود که از انجانب انواع مدد و موافقت بمنصهٔ ظهور می آمد و با والدهٔ ماجدهٔ بزرگوار
و مخدرات استار سلطنه که در قزوین میمانند لوازم نیکوخواهی و مهربانی وقوع یابد و مارا کمال اعتقاد بجانب او
بود هرگاه او اظهار موافقت با مخالفان ما یعنی رومیه نموده میخواهد که این ولایت بدست ایشان در آید از چگونه
توان ایمن بود بهر حال چون این خبر انتشار یافته دور و نزدیک رسیده مناسب آنست که بتدارک مافات تکیه
بر اخلاص خود و مروت شاهانه کرده بشرف عتبه بوسی سرافراز گردد و مجدداً خبر موافقت او با این دودمان بسمع
رومیان رسد و اگر خاطر او در نیوقت بآمدن او قرار نگیرد چون یساق خراسان در پیش است صبیهٔ خود را با
با والده اش که عمهٔ محترمهٔ همایون ماست با برادران خواجه حسام الدین که بروم رفته برسم استشفاع بخدمت
اشرف فرستد که ما نیز بجهت رعایت حرمت عمهٔ محترمه از تقصیرات او اغماض فرمائیم و ایشانرا مورد الطاف
شاهانه فرموده باز باز گردانیم و آمدن آنجناب بعد از معاودت سفر خراسان اتفاق افتد فرهاد خان از استماع
و طوالش گذشته از عسکر امیر سیاوش و از فومن علیخان با متجندهٔ آنولایت بدو ملحق گردیدند و منشور رحمت
آئین که باسم خان احمد صادر شده بود ارسال داشتند و خان احمد که گوش سخن نیوش نداشت اصلا
آن حکایت را بسمع رضا نشنود و بنوعی متوحش و خوفناک شده بود که نه روی اقدام و نه ایستادن داشت
بین الجمهور چنین مذکور گشت که چون در علم نجوم مهارتی داشت در زایچه طالع خود نظر انداخته خاطر نشان او شده بود
که درین سال ممالک او بدیگران منتقل گشته او را از ملک موروث جلا دست دهد خاطر بران قرار داده بود که
بکشتی نشسته بطرف شروان رفته از انجا بخدمت خواندکار روم رود و اهل گیلان بالطبع بنوعی خواهان نواب همایون
اعلی بودند که خان احمد مکنون خاطر خود را بظهور نمیتوانست آورد و دغدغهٔ آن داشت که مبادا امرای گیلان
او را برفتن خدمت اشرف جبر نمایند بحسب ظاهر قرار حرب و لشکرکشی داده شروع در صف آرائی کرد و امیر عباس
که از طبقهٔ سلاطین گیلان و از امرای بزرگ بود و باکیا جلال الدین محمد ولد کیا رستم سپهسالار دیلمان و طالش کولی
سپهسالار و سردار تمام لشکر کرده تا بیست هزار سوار و سی هزار پیاده تفنگچی و کماندار فراهم آورده بمقابلهٔ فرهاد خان
فرستاد و هر دو فریق بکنار سفید رود فرود آمده در برابر یکدیگر صف آرا گشتند خان احمد بعد از رفتن لشکریان از
نقود و جواهر و اسباب خزاین و طلا آلات و نقره آلات آنچه بگنجایش آن میرسید فراهم آورده بجانب لنگرود برده

فرستاد که در کشتی نهاده اماده فرار باشد و مخدرات حرم را بجانب سهام فرستاد که هرگاه رفتنی باشد از انجا بکنار
دریا رود و خود منتظر بود که از پرده غیب چه روی نماید فرهادخان یکدو روز در کنار سفید رود نشسته بتحقیق گذارها
کرده گذاری که مناسب عبور لشکر باشد اختیار نموده لشکریان بعبور امر نمود امرای گیلان چون مشاهده
این حال نمودند مستعد قتال گشته از جانبین جنگ درپیوست از دود تفنگ تفنگچیان طرفین بیشه و جنگل تیره
و تاریک گشت امرای گیلان بعد از اندک زمانی که بحرب قیام نمودند قوت و قدرت لشکر قزلباش و کثرت
تفنگچیان و ضعف و سستی جنود خود را مشاهده نموده دستشان از کار باز ماند امیر عباس که سردار لشکر
و اعتضاد سپاه بود عنان از حرب پیچیده طالشه کولی و دیگران نیز شکست خورده راه انهزام پیش گرفتند
و چون خبر انهزام لشکر بخان احمد رسید با معدودی از خدمتکاران سوار شده بکنار دریا رفت و کیا فریدون را
که از امرای معتبر گیلان و ایشک آقاسی باشی حرم بود مقرر نموده که حرم محترم او را با صبیه اش بکنار دریا آورده که
بکشتی رفته روانه شروان گردند کیا فریدون لایق ندانست که صبیه شاه جنت مکان و صبیه زاده آنحضرت
بولایت روم روند رعایت حق نعمت و ملاحظه ناموس هر دو طرف کرده عنان از راه دریا گنار پیچیده
شاهزاده را از طریق غیر معهود بسهام برده از انجا بخدمت اشرف آورد خان احمد در کنار دریا بعد از انتظار
بسیار از آمدن شاهزاده و صبیه اش مایوس گشته مجال توقف نیافته باتفاق محمد امین خان پسر جمشید خان
که او نیز دخترزاده شاه جنت مکان بود و از آشوب و نزاع برادر و فتنه مردم بیه پس نزد او آمده بود روانه
شروان شد حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بنفس همایون سیر گیلان فرموده از راه دیلمان متوجه لاهیجان شدند فرهاد
خان نیز بعد از شکست لشکر گیلان بلاهیجان رفت امرای گیلان چون از توجه موکب همایون خبر یافتند همگی روی
بآستان سدره نشان آورده در لاهیجان بوساطت فرهاد خان بسعادت پای بوس مشرف شدند و بندگان
حضرت اعلی شاهی ظل اللهی جهت تالیف قلوب گیلانیان بامرای گیلان بنظر التفات و عافیت نگریسته
همگی را مشمول التفات و احسان گردانیده بخلاع فاخره سرافرازی بخشیدند و کیا فریدون را بازا خدمت آوردن
شاهزاده بمزید عواطف از اقران ممتاز گردانیدند و از اعیان لشکر گیلان جمعی که قابلیت ملازمت همایون
داشتند بقلم در آورده مواجب و مرسوم فراخور حال هر یک تعین کرده در سلک عساکر منصوره انتظام دادند
سایر متجنده و لیام که همیشه امید از سفر و یساق ایشان از صبح تا شام بوده و حالت بیرون آمدن از محل و مقام
خود ندارند بالطوع و الرغبة رعیتی اختیار نمودند و رایات نصرت آیات چند روز در لاهیجان توقف نموده مطالب و عنایت

کیلانیان را برخلاف متوقع ایشان برحسب مرام انجام داده معافات و ادرارات سادات و علما و زهاد و
متولیان مزارات را بامضا مقرون ساختند و الکای لاهیجان و لشته نشاء امیر الامرائی کل کیلان بمیر عباس شفقت
شده وزارت کیلان بخواجه مسیح کیلانی تفویض و الکای شمام بطالشه کولی مرحمت شد و الکای دیلمان را بکیا
جلال الدین محمد دادند و ران کوه را بولی سلطان صوفی مرحمت فرموده بر سایر محال حکام و داروغکان قزلباش
کماشته معاودت بمقر سلطنت فرمودند علیخان بحکومت کیلان بیه پس سرافراز شده سه هزار تومان هم
ساله پیشکش تقبل نمود و الکای خلخال را که از توابع آذربایجان است و بولایت کسکر نزدیک در اداء خدمت امیر سیاوش باو عنایت
فرمودند بعد از فراغ خاطر از مهمات کیلان عنان عزیمت بصوب خراسان معطوف ساختند **ذکر توجه رایات نصرت
آیات بجانب خراسان وفتوحاتی که دران سفر خیر اثر روی داد و بیان بعضی حالات اوزبکیه** درانسال
حضرت همایون اعلی در اول بهار خجسته آثار بعد از فراغ از مهم کیلان روی توجه بطرف خراسان آوردند و حکم شد که
طوایف قزلباش از اطراف و جوانب بعزم یساق خراسان باردوی کیهان پوی آمده در چمن بسطام بمعسکر ظفر
فرجام ملحق کردند و از امرا و اعیان کیلان میر عباس با طالشه کولی و کیا جلال الدین محمد و جمعی دیگر دران سفر
خیر اثر مرافقت موکب همایون اختیار نمودند و رایات نصرت آیات از راه ییلاقات لار و فیروزکوه در حرکت
آمده چمن بسطام مضرب سرادقات اقبال کشت قریب یکماه در آنمکان جهت اجتماع عساکر نصرت نشان توقف
واقع شد درین سال میان نور محمد خان ابن ابو المحمد خان والی مرو شاهیجان و حاجی محمد خان پادشاه خوارزم
که با یکدیگر قرابت قریبه دارند کلفت و نزاع بدید آمده حاجی محمد خان ولایت نسا و درون را از تصرف نور محمد خان
بیرون آورده بمعتمدان خود سپرده بود نور محمد خان چون تاب مقاومت او نداشت التجا بعبد الله خان برده
باو توسل جست و از و التماس نمود که نسا و درون را از تصرف حاجی محمد خان بیرون آورده باو سپارد و
شرط نمود که هرگاه نسا و درون بامداد عبد الله خان بدست آید الکای مرو که بچهارجوی بخارا قربت از و باشد
عبد الله خان که همیشه آرزوی مرو داشت اینمعنی را فوزی عظیم دانسته بعزم تسخیر نسا و درون از راه چهارجو
بحدود مرو آمد اما مطمح نظرش ازین آمدن جز تصرف مرو نبود نور محمد خان سفاهت و بی عقلی کرده از غایت
تعلق که بولایت نسا و درون داشت مرو را بگماشتگان عبد الله خان داده یکدو منزل پیش آمد درین اثنا
آوازه توجه رایات همایون شاهی بعبد الله خان رسید و از طرف خوارزم نیز خبر آمد که حاجی محمد خان که با
حضرت اعلی شاهی ظل اللهی دوستی میورزد عزیمت آمدن اینطرف دارد عبد الله خان که مطلب خود را انا نغ

بفعل آورده ولایت مرو را متصرف شده بود این اخبار را بهانه مراجعت خود ساخته بنور محمد خان گفت که هر گاه
بمحاصره قلعه نسا مشغول کردیم تخیل که مدت محاصره بامتداد کشد و اینک پادشاه قزلباش و والی خوارزم بعزم محاربه
اینجانب از دو طرف در حرکت آمده اند درین سال ما را مهلت ده که بطرف بخارا مراجعت نموده سال دیگر باستعداد
تمام آمده نسا و درون را گرفته متوجه بسا باییم و نور محمد خان طوعاً و کرهاً برین سخن تسلی ساخته طبل رحیل کوفته
متوجه بخارا شد عبد المومن خان که عزم گرفتن نور محمد خان کرده بود و ازین مستشعر گشته برخصت از اردوی
عبد الله خان جدا شده از راه قراپالق بخراسان آمد و چون شنید که موکب شاهی در بسطام نزول اجلال دارد
در نیشابور توقف نموده رقعه مختصر بخدمت اشرف نوشته مصحوب پیاده ارسال نمود ماحصل کلام آنکه میانه
پادشاهان یا صلحست یا جنگ و ما هر دو شق را آماده ایم اگر آنحضرت رضا بمصالحه داشته باشد خراسان را
بما گذاشته بعراق روند و بنوعی که در ازمنه سابقه میانه حسن پادشاه ترکمان پادشاه عراق و آذربایجان و
سلطان حسین میرزای بایقرا پادشاه بلخ و خراسان صلح واقع شده بود همان قاعده مرعی دارند و اگر اراده
حرب دارند بیشتر تشریف آورند که فتح و نصرت از جانب خدایتعالی است و کمی و زیادتی لشکر را در آن دخلی
نیست چون خبر آمدن عبد المومن خان بولایت نیشابور بسمع همایون رسید قبل از ورود رقعه مذکوره از
بسطام کوچ فرموده از راه جیک و جاجرم روانه شدند و در آنجا رقعه مذکوره بنظر همایون در آمد جواب آن بالعبارات
شایسته و آداب سلاطین در قلم آورده فرستادند مضمون آنکه بالطاف الهی واثقیم و بر سر خراسان که ملک
موروث صد ساله این دودمانست بقدر طاقت و توان تلاش مینمائیم و دست از آن نمیداریم و مصالحه سلطان
حسین میرزا که از سلاطین جغتائیست و حسن پادشاه که از پادشاهان ترکمان بود بما و شما نسبتی ندارد و اگر بقاعده
که میانه ککن قرا سلطان اوزبک والی بلخ و شاه جنت مکان علیین آشیان جد همایون ما صلح واقع شده
بود صلح مینماید که دست از خراسان باز داشته بمنسوبان ما بسپارند ما نیز صلح مینمائیم و الا جنگ را آماده ایم
و از عراق با کمال اشتیاق بهمین آرزو بدینولایت آمده ایم در هر جا اختیار مینماید تلاقی فریقین دست داده
آنچه در مکمن غیب باشد بمنصه ظهور آید و مکتوب مذکور را فرستادند و متعاقب کوچ فرموده چون بجاجرم
رسیدند کس دیگر از جانب عبد المومن خان آمد و کتابت دیگر آورد که بر عنوان نوشته شده •
• با آل علی هر که در افتاد ور افتاد و ماحصل مضمون کتابت آنکه ما بنابر مصلحتی بجانب جام رفتیم ایشان
بدانجا آیند که آنجا ملاقات واقع شود و بعد از ورود این مکتوب مشخص شد که در جام نیز توقف ننموده بجانب

بلخ رفت و در خلال این حال سادات سرخه و اعیان مزینان داروغهٔ خود را که از طایفه اوزبکیه بود گرفته بقتل
رسانیده سر او را بدرگاه جهان پناه آوردند عنایت خسروانه شامل حال ایشان گردیده بسیورغالات و تفقدات
شاهانه سرافراز شدند حاکم جاجرم نیز از وصول موکب ظفر قرین ولایت را انداخته رفت و از طنطنهٔ رایات
جهانگشای شاهی و آوازه ورود موکب نصفت و اقبال تزلزل در احوال حکام اوزبکیه پدید آمده حکام اسفراین
و شنقان و جوربد و جهان از اعیان نیز راه فرار پیش گرفتند و چون بلدهٔ اسفراین مضرب سرادقات
اقبال گشت الله وردیخان را با فوجی عظیم بر سر نیشابور فرستادند حاکم نیشابور طلیعهٔ لشکر قزلباش را دیده
بنیان ثبات و قرارش متزلزل گشت و طاقت توقف و قلعه داری نیاورده از شهر بیرون رفت الله
وردیخان و غلامان داخل نیشابور شده مژده فتح و فیروزی بخدمت اشرف فرستادند و اردوی کیهان
پوی قریب یکماه در الکا اسفراین توقف فرموده حکومت ولایت نیشابور بدرویش محمد خان روملو
که در زمان نواب سکندرشان حاکم آنجا بود و در امور قلعه داری کمال مهارت داشت تفویض یافت
سیصد نفر تفنگچی قدر انداز اصفهانی بسرکردگی میر فتاح مین باشی تفنگچیان اصفهان را در آن قلعه گذاشتند
و الکای اسفراین بمحمد سلطان ولد بابا الیاس بیات مفوض شده آن ولایت از قتل و غارتی که یافته بودند
سیورغال و مسلمی ایشان مرحمت شد حکومت سبزوار بمحمد سلطان نواده میر شمس الدین علی سلطان مختاری
الحسینی مفوض گردیده بر سایر محال که بتصرف درآمده بود حکام تعیین فرمودند و همچنین از هر کس از ارباب
و اهالی و اعیان ولایت مذکوره که آثار دولتخواهی بظهور آمده بود بانعامات و سیورغالات از اقران
امتیاز بخشیده بخلع گرانمایهٔ فاخره و نوازشات ارجمند سرافراز شدند و رایات نصرت آیات بفیروزی
و اقبال از اسفراین کوچ فرموده از راه جهان ارغیان تا سلطان میدان که قریب برادکان مشهد
مقدس است تشریف برده در آن چمن دلگشا خیام نصرت افراختند و از تقریر چند نفر که در ولایت
مذکور بودند معلوم شد که جماعت اوزبکیه که از محال مذکوره فرار نموده بودند در مشهد مقدس جمع شده
ذخیرهٔ بسیار فراهم آورده قرار بر تحصن و قلعه داری داده اند چون فصل پائیز باتنها رسیده طلیعهٔ جنود قیامت
نهیب سرما نمایان شده بود بجهت عبور و مرور اوزبکیه خرابی بولایات راه یافته ذخیره در هیچ محل نمانده
بود و عساکر منصوره بتقیص میکشیدند و در زمستان بمحاصرهٔ مشهد مقدس پرداختن موجب پریشانی سپاه
میشد و نیز این قلعه را دار الحرب ساختن و توپ و تفنگ بجانب شهر که محل روضهٔ مطهر حضرت امام همام

ثامن منت هرچند طرف خلاف بر باطل باشد انداختن مکروه طبع اشرف اعلی بود چه محتمل بود که در هنگام تحمّی
و اضطرار اوزبکیه مضرت بسیار بسکنهٔ آن بلدهٔ شریفه رسد بمضمون اینمقال که قطعه کردند معاملان افلاک
هر کار بوقت خویش مرهون ٭ تعجیل دران مکن نیارد تا وعده سر از دریچه بیرون ٭ چون وعدهٔ رهن
منقضی گشت ٭ آن کار شود بصدق مقرون ٭ و آن کار را با مضاء قضا حواله نموده جهت مصلحت وقت
و رفاهیت سپاه عزم مراجعت بجانب عراق جزم فرموده از سلطان میدان کوچ کردند و آذوقه
که در اردو هر کس داشت بجهت ذخیرهٔ قلعهٔ نیشابور تسلیم درویش محمد خان شد و بعد از طی منازل و مراحل
آفتاب موکب نصرت قرین بفیروزی و اقبال از افق عراق طالع گشته در ساعت سعد در دار السلطنت
قزوین نزول اجلال واقع شد و درین سفر خیر اثر از امراء گیلان کیا جلال الدین محمد بهتی سالک طریق فرار گشتند
سایر گیلانیان اندکی ازین عمل خجلت زده گردیدند اما عنایت شهریاری ازان عمل اغماض فرموده خاطر ایشان را
بنوازشات خسروانه اطمینان بخشیدند و بعد از معاودت یساق میر عباس و طالش کولی و رفقا رخصت انصراف یافته
هر یک بمقر خود شتافتند اما کیا جلال الدین محمد را که پیمانهٔ حیاتش خالی گشته بود مقیم مطمورهٔ خاک گردید درین سال امیر الامرائی
و نظم و نسق ولایت آذربایجان و تولیت سرکار فیض آثار حضرت سلطان الاولیا بقرها خان تفویض یافته زمام
مهام جزوی و کلی آن ولایت را بقبضهٔ اقتدار و سرپنجهٔ اختیار او نهاده روانهٔ دار الارشاد اردبیل گردانیدند و اعتماد
الدوله حاتم بیک را با قورچی باشی و ارباب مناصب مقرر فرمودند که دار السلطنت قزوین باصلاح حال لشکر پرداخته
علوفه و مرسومات و مقرریات ایشان را تنخواه دهند و مقرر شد که هر کس از طوایف قزلباش و ایل و اویماقات
و سپاهی خواه ملازم و خواه مواجب خوار بوده باشد و خواه غیر آن که اسب سواری و استطاعت یساق خراسان
داشته تخلف کرده نیامده باشد و تقصیری یساق مواخذه نموده جریمه از ایشان فراخور حال حواله نموده بانعام
جمعی از قورچیان و ملازمان درگاه که در آمدن یساق بر اقران سبقت نموده محنت سفر و یساق محتمل شده اند
مقرر دارند و بعد ازین حکم شد که هر گاه یساقی واقع شود جمیع طوایف قزلباش و مردم ایل و اویماقات از بیم
مواخذه و سیاست پادشاهی و اخذ جریمه بلا تعلل پیاده و سوار بی اختیار و ورود حکم احضار روی براه آورده
سعی مینمودند که در رسیدن بموکب ظفر قرین بر یکدیگر سبقت داشته باشند و چنانچه در صحیفهٔ اول در خلاصهٔ
اطوار همایون اشعاری بران شده این قاعده در زمان دولت همایون شاهی در میان لشکر استمرار داد
واحدی تخلف نمیتواند کرد القصه بندگان حضرت اعلی ارکان دولت قاهره را بدین خدمات مأمور فرموده خود جریده

باچند نفر از ندما و مقربان و ملازمان خاصه بدار السلطنت اصفهان تشریف برده زمستان را دران بلدهٔ جنت نشان
بعیش و خرمی گذرانیدند راقم این حروف درین سال بسعادت خدمت این آستان شرف یافته در سلک منشیان
عظام انتظام یافت و چون ارباب مناصب دیوان در قزوین توقف داشتند این ذره احقر حسب الامر اعلی
در رکاب اقدس باصفهان رفته بخدمات انشا قیام داشت و از آن تاریخ بغلامی آنحضرت سرافراز است

گفتار در محاربهٔ امرای افشار و لشکر کرمان با امرای اوزبکیه در تون خراسان و ظفر یافتن بتوفیق حضرت پروردگار جهان

در اول این سال که رایات نصرت آیات بعد از فتح گیلان بجانب خراسان در حرکت آمده قورچیان باحضار لشکرها
ممالک تعیین شدند ولی خان و اسمعیل خان و امرای کرمانرا با عموم طایفهٔ افشار آنولایت حکم شده بود که از راه یزد
و طبس بخراسان درآمده باردوی ظفر قرین پیوندند و چون امرای مذکور با لشکر کرمان حسب الفرمان قضا جریان
روانه گشته بطبس رسیدند مصطفی خان گنگرلو که حسب الامر اعلی حاکم تون و طبس بود و جماعهٔ اوزبکیه بر آنحدود
مستولی شده ولایت تون و قلعه آنجا را متصرف شده بودند درین سال که آوازهٔ وصول موکب همایون شاهی
در خراسان شیوع یافت مصطفی خان بعزم استرداد ولایت تون با موازی دویست و پنجاه نفر کمابیش از
غازیان استاجلو و غیره ملازمان خود که همگی مردم دلیر و مردانه بودند از طبس بر سر تون رفت و شهر بند
قصبهٔ تون را از اوزبکیه گرفته ارک را محاصره نمودند محصوران ارک کس بهرات فرستاده استمداد نمودند
میر قلبابا کوکلتاش حاکم هرات و دین محمد سلطان خواهرزادهٔ عبدالله خان مشهور به تیلم سلطان موازی
یکهزار نفر از بهادران نامی جنود اوزبکیه بسرکردگی قاجولی بهادر بدفع لشکر قزلباش و کومک و امداد محصوران
قلعهٔ تون فرستادند مصطفی خان که مرد شجاع و دلیر و مردانه و مکرر با مردم قلیلی با فوجی کثیر اوزبکیه محاربات
عظیم نموده بود در حین وصول آن گروه انبوه اندیشه نکرده پای ثبات و قرار استوار داشت اما بعد از آنکه
بمقابلهٔ آن گروه شتافت و آغاز محاربه نمود دانست که تاب مقاومت ندارد و لشکریانش در معرض تلف اند از
عالم سپاهیگری از اسپان فرود آمده مراکب را حصار خود ساخته بتیر و تفنگ شر آنجماعت را از خود دور
کرده پیاده روی بوادی مراجعت نهادند و دران اثنا بدین وتیره تا چهار فرسخ راه با اوزبکیه زد و خورد نموده
باینک نام موضعی از مواضع از تون رسیده بمیان ده درآمده دیوار بست آنموضع را پناه خود ساخته اوزبکیه
در بیرون فرود آمدند و امرای افشار و لشکر کرمان در طبس از رفتن مصطفی خان خبر یافته عاجلاً متعاقب او روانه شدند
و در روزی که مصطفی خان در دیوار بست موضع اینک درآمده بود بآنجا رسیدند چون سپاهی سپاه قزلباش

که قریب به شش هفت هزار بنظر در می آمدند از دور نمایان شد جماعهٔ اوزبکیه در ساعت مضطرب گشته قرار فرار بخود
داده احمال و اثقال را پیش انداخته قدم بوادی مراجعت نهادند مصطفی خان از مضیق دیوار بست بیرون آمده
باتفاق دلاوران طایفهٔ افشار معرکه رزم و پیکار گرم کردند چون جماعت اوزبکیه را طاقت مقاومت آن لشکر
جرار نبود در حملهٔ اول شکست خورده جمعی کثیر طعمهٔ تیر و شمشیر گردیدند جان محمد دیوان بیکی که از عظماء اوزبکیه و دیوان
بیکی تیلم سلطان بود با چند نفر از بهادران معتبر اسیر سرپنجهٔ تقدیر شده و معدودی از آن قوم بیرون رفته
اکثر آن جماعت راه عدم پیمودند و چون این خبر بجماعت اوزبکیه که در قلعهٔ تون بودند رسید پای اقامت ایشان
سستی پذیرفته تاب توقف نیاوردند و ارک را خالی کرده راه فرار پیمودند بعد از آنکه اوزبکیه مقهور گشته امرای
عظام بفتح و ظفر اختصاص یافتند معلوم ایشان گردید که موکب ظفر قرین شاهی بفتح و نصرت الهی از
خراسان بجانب عراق بازگشته مصطفی خان در تون و جنابد توقف نموده امرای افشار از راه ترشیز و سبزوار
بعراق آمده در دار السلطنت اصفهان بشرف پای بوس شهریار گیتی ستان مشرف شده جان محمد دیوان
بیکی و گرفتاران را با سرهای قتیلان بنظر انور رسانیدند و جان محمد دیوان بیکی را به پسران بیک غلام سپرده بکاه آتش شد
و از حال دیگران خ آنرا که خبر شد خبرش باز نیامد وقایع متنوعه که درعرض این سال منیعه ظهور رسید از سوانح این سال
آنست که شاه وردیخان قراداغلو که در هنگام نزول دار الارشاد اردبیل و فرستادن الله وردی خان
روی از این دولت تافته و فرار نموده داخل سنور رومیه شد منتسبان با شایان سرحد در آغاز مصالحه
تجویز نقض شرایط پیمان نموده در مقام امداد او نشدند و او از معاونت رومیه مایوس گشته چارهٔ بجز التجا
بسایهٔ چتر همایون اعلی نیافت و عریضهٔ ضراعت آمیز فرستاد مضمون آنکه در هنگام وصول موکب ظفر قرین از بیم
سطوت شاهی وحشت و دهشت بی اندازه برین غلام استیلا یافته نتوانست بملازمت رسید اکنون اگر
مروت شاهانه قلم عفو بر جریدهٔ جرایم بنده کشد از سر قدم ساخته بپایهٔ سریر اعلی می آیم از موقف جلال
منشور اقبال مبنی بر استمالت و عز ایرادارسال یافت و مشار الیه احرام ملازمت عتبهٔ علیای شاهنشاهی
بسته در راه خراسان بموکب ظفر نشان پیوسته در موکب مقدس بود چون هنوز هوای خودسری در سر داشت
و از اخلاص بی بهره بود در ایامی که چمن بسطام مضرب خیام عساکر ظفر فرجام بود خبث باطن خود را ظاهر ساخته
با چند نفر از امرای منکوب معزول که در ازاء سوء اعمال بحسرت و ناکامی میگذرانیدند مثل شاهقلی سلطان
بیادهٔ او غلی ترکمان و بیدر خان افشار و امام وردی اتلاندیلو که در آنوقت آبرو[ی] ... نداشتند اختلاط آغاز نهاد

اکثر اوقات بیکدیگر و هم صحبت بودند همانا ارادهٔ عذری داشته اند یکی از جملهٔ ارباب اخلاص که از مواضعهٔ ایشان آگاه بود
حقیقت بخدمت اشرف عرض نمود ایشان مستشعر گشته ارادهٔ فرار نموده در روز کوچ در عقب ماندند چون ایشان را گرفته
مواخذه نمودند امام ویردی اتلاو و اندیلو و را ابراء ذمهٔ خود شهود گذرانیده نجات یافت آن سه بی سعادت مورد
سیاست گشته بقتل رسیدند دیگر از سوانح آنست که در وقتی که رایات نصرت آیات جاه و جلال در سفر خراسان
بود و امرای افشار هنوز نیامده بودند بجریمهٔ تقصیر یساق حکومت کرمان نامزد حسن خان استاجلو قورچی تیر و کمان
شده در خاطر انور رسوخ یافته بود که لشکر افشار را که هنوز سودای خودسریها در سویدای ایشان نقش پذیر گشته
عادت سابقه را فراموش نکرده اند عموماً ماسور و مواخذ گردانند و حسن خان عازم رفتن کرمان بود که امرای
افشار رسیده حسن سعی و مردانگی ایشان که در محاربهٔ اوزبک بظهور آورده بودند سمت وضوح یافته توقع
و چشم داشت جایزه و جلدو داشتند اما حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بجهت انتظام امور پادشاهی تقصیر در آمدن
ایشان را هم چنان در معرض عتاب و خطاب داشتند بالآخره امرا و ریش سفیدان افشار بوساطت ارکان
دولت فلک مدار متقبل شدند که موازی ده هزار تومان شاهی عراقی از مال و منال دیوانی کرمان و خالص
مال خود برسم پیشکش و ترجمان بدیوان رسانند اینمعنی درجهٔ قبول یافته و در ازای مردانگی که در جنگ اوزبک نموده بودند
مجدداً حکومت کرمان بایشان شفقت شد و از جملهٔ وجه تقبل هفت هزار تومان ونگه بعوض الکا بحسن خان
عنایت شده سه هزار تومان دیگر بخواص ملازمان رکاب اقدس که مشقت یساق خراسان کشیده بودند تقسیم رفت
و درین اثنا بنیاد خان حاکم شیراز و امرای ذوالقدر نیز بجریمهٔ آنکه لشکر کم آورده بودند از ایالت آن ولایت معزول
گشته حکومت شیراز بحسین خان قاجار نامزد گردیده امرای شیراز نیز قبول نمودند بیست و پنجهزار تومان در عوض
سه سال از ولایت فارس بدیوان اصل ساخته رتق و فتق آن ولایت بدستور در قبضهٔ اقتدار ایشان باشد
و در نیم تبه یساقی که واقع شود بتدارک ما فات قیام نمایند مهم ذوالقدران نیز بدین وجه فیصل یافت و از وجه
مزبور هفت هزار تومان بحسین خان شفقت شده تتمه تنخواه محصلان دیوان شد اما اینمقدمه زیاده از یکسال
بعمل نیامد زیرا که اصحاب تقبل دست تعدی بر عامای مملکت دراز کردند و باعث شکوه رعایا و عجزه شده
در سال دیگر هر دو طایفه از حکومت فارس و کرمان معزول شده بمواضع و بلوکات خود رفتند و دیگر از
سوانح این سال آنکه در وقتی که موکب همایون در خراسان بود علت وبا در قزوین حادث شد و روز بروز ازدیاد
پذیرفته خلقی نامحدود در آن واقعه راه عدم پیمودند خلاصهٔ متوفیات آن واقعه خاتم المجتهدین میر سید حسین کرکی

که شمهٔ از احوال آنجناب در صدر صحیفهٔ اول در ذکر سادات و علمای زمان شاه جنت مکان رقم تحریر پذیرفته والحق مشارالیه
سید عالیشان و بزرگ متعالی مکان و خواهرزادهٔ مجتهد مغفور شیخ علی عبدالعال بود و میانهٔ علمای عرب و عجم بطلاقت
لسان و فصاحت بیان معروف و در ولایت عجم کوس اجتهادش بلندآوازه گشته در اصول و فروع مذهب
حق امامیه فراخور نص قرآن مجید و احادیث نبوی و دلایل غرای ائمهٔ دین رسایل غرا پرداخته و در زمان
شاه جنت مکان که اردوی همایون منبع علما و فضلای عرب و عجم بود جناب شیخ المحققین شیخ علی بن عبدالعال
که امراء عالی مرتبه بلند اجتهاد او کرده بودند جناب میر سید حسین پایه از مرتبهٔ او بالاتر نهاده خود را سید
المحققین و سند المدققین و وارث العلوم الانبیاء و المرسلین خاتم المجتهدین لقب داده در صکوک
و سجلات که بتوقیع او مزین میشد این عبارات تسطیر میافت اگرچه بعضی علما این دعوی را مسلم نمیداشتند
اما هیچکس از فحول علما درین باب با آنجناب حرفی نتوانست گفت و تاب مباحثهٔ او نمی آوردند و تا حین
وفات او را خاتم المجتهدین میخواندند و نعش او را بندگان حضرت اعلی بعتبات عالیات سدره مرتبات
فرستاد و در آن اماکن مشرفه مدفون گردید رحمة الله علیه ذکر وقایع سال مسرت افزای ییلان ئیل که مطابق
سنه اثنی الف هجری که سال هفتم جلوس همایون شاهی بر اورنگ شاهنشاهی است
نوروز این سال همایون فال در چهارم ماه رجب اتفاق افتاد و حضرت شاه جمجاه ملایک سپاه زمستان سال گذشته را
در دارالسلطنت قزوین گذرانیده در دولتخانهٔ مبارک نزول اجلال داشتند تخم عدالت در زمین دل
طوایف انام میکاشتند چون آفت سرمای دی باختلاط آورده مزاج روزگار اعتدال طبیعی گرفت یعنی
بهار عالم آرا بهجت افزای خاطر دریا مقاطر گشته شمایم گل بیز بهار و نسایم عنبرآمیز گلزار روزگار در دماغ
جهانیان پیچیده بهار و جلوهٔ نوروز سلطانی دگر ره کرد عالم را گلستانی صفیر بلبلان نغمه سرا بر
نوای عیش و عشرت کرده آغاز در اول بهار که خسرو فلک چهارم لوای عشرت و کامرانی در فضای
شرفخانهٔ حمل افراخت و بتازگی عرصهٔ جهان را رشک افزای گلزار ارم ساخت نشاط سیر و شکار قزل آغاج
و قراباغ از خاطر خطیر شهریار کشورگیر سر بر زده بدین عزیمت از مقر سلطنت در حرکت آمده الکای طارم
از فر قدوم همایون رشک سپهر بوقلمون گردید و در آنجا بمسامع علیه جاه و جلال رسید که گیلانیان
از بدسلوکی مهدیقلیخان متشکی اند حضرت اعلی بنا بر رعایت خاطر و تالیف قلوب گیلانیان او را از حکومت
عزل فرموده احمد بیک خان بیگدلی را بداروغگی لاهیجان تعیین کرده قورچیان شاملو همراه او را تابین کردند

که بخدمات مرجوعه قیام نمایند و جناب آصف صفات اعتماد الدوله را با مستوفیان و ارباب قلم و لسطام اقا
داروغهٔ دفترخانه همایون را بگیلان فرستادند که مال اهالی آن ولایت را موافق قانون عدالت قرار داده اگر وجه ۲۷
بحسابی که در زمان خان احمد و حکام سابق معمول شده باشد رقم بطلان بران کشند و مهمات آن ولایت صلاح
دولت قاهره و ترفیه حال رعایا و عجزه تظلم کشیده نظم و نسق نمایند و به نفس نفیس متوجه دار الارشاد اردبیل
و سیر و شکار قزل آغاج شدند و فرهاد خان شرف استقبال دریافته در رکاب اقدس بخدمت قیام داشت
و علیخان را از بیه پس و امیر سیاوش را از لشکر تکلیف شکار کردند و ایشان امتثال فرمان در قزل آغاج سعادت
بساطبوسی دریافتند و همواره در رکاب مقدس و حریف بزم اقدس بودند جناب آصفی با رفقا بگیلان رفته
در اندک روزی جمع و قانونی موافق عدالت و رعیت پروری قرار دادند و در خلال این حال منشور طلب
از موقف جلال باسم انجناب شرف صدور یافت و راقم حروف که در امور مرافقت مامور بود شرط رفاقت
بجا آورده در قزل اغاج بشرف پای بوس همایون مشرف شد و چون ولایت گیلان بیه پیش بتصرف
اولیای دولت قاهره درآمده ارادهٔ خاطر اشرف بدان متعلق بود که تمامت ولایت گیلان و طبرستان
که در میانه چند ولاة حکام آن دیار قسمت یافته و اکثر در ایام فتور و انقلاب پای از مرتبه نوکری فراتر نهاده
بتقلب بر ولایتی که بدیشان نسبت ندارد دست یافته لوای خودسری افراخته اند از خار تسلط ارباب عصیان
پاک و مصفا گردد و از انجمله گیلان بیه پس را که تختگاه سلاطین اسحاقی و ملک موروث جمشید خان داماد
شاه جنت مکان بود و محمد امین خان پسر او که وارث ملک بود چنانچه سبق ذکر یافت همراه خان احمد رفته در
شروان بمرض الموت فوت شده علیخان ولد کیا احمد که از ملازمان آن سلسله بود از پسران جمشید خان
کفران نموده ایشانرا بالعنف از ملک بیرون کرده خود بتقلب بر ان ولایت استیلا یافته لوای حکومت افراخته بود
سبق خدمت و دولتخواهی درین دودمان نداشت که چنین مملکتی را باو باید گذاشت خاطر الهام پذیر
بدان متعلق گشت که گیلان بیه پس را نیز با گیلان بیه پیش انضمام داده بتصرف اولیای دولت قاهره در آورند
چون فرهاد خان در وقتی که بر سر خان احمد میرفت انواع تعهدات باو کرده بود بجهة تعویق درین سال مناسب [illegible]
امیر سیاوش را بجهت اتحاد و آشنائی که با امیر حمزه خان طالش محل اعتماد ندانسته رای صلاح او بدین
قرار یافته بود که اورا دفع نموده الکای لشکر را که بطوالش و آستارا پیوسته است متصرف کردند علیخان را
بوقت دیگر گذارند چه محتملست که مردم بیه پس که بالطبع هواخواه اویند تهییج فتنه نموده سر بچنبر اطاعت ننهند

و فتنهٔ ایشان بگیلان بیه پیش نیز سرایت نماید بعد از مشاوره و کنکاش صلاح دیدند که هرگاه در مقام تضییع اهل
درائیم موجب رسید کی دیگری گشته متوحش بیکرد و چون رای جهان آرای بتسخیر کل دارالمرز تعلق گرفته
بود تغافل در کار ایشان ورزیدن مصلحت ندانسته حسب الاشارهٔ همایون هر دو ماخود و مقید گشتند
و امیر شاه ملک نامی از اقربای خلیفه نیز با آنکه سابقهٔ خدمت و آشنائی با نواب اعلی شاهی نداشت و اعتماد را
نمیشایست حضرت اعلی بجهت آزمایش گیلانیان و عیار حق شناسی ایشان تربیت فرموده سپهسالاری
کل گیلان بیه پس را باو رجوع کردند و چند نفر از مردم بیه پس که اسم و رسمی داشتند در سلک ملازمان خاصه
شریفه انتظام داده زیاده از مامول مواجب و تیول بایشان شفقت شد و داروغگان جهت رشت و
فومن تعیین کرده همراه گیلانیان مذکور فرستادند ذکر عصیان و طغیان گیلانیان و توجه عساکر نصرت
قرین بتادیب ایشان و فیروزی یافتن بعنایت حضرت ملک منان چون مهم گیلان بقاعده که مسطور گشت
قرار یافت امیر شاه ملک و رفقا مقرون بشفقتهای بی اندازه روانه شدند اما چون بهره از مردمی و جوهر عقل
نداشتند خبث طینت خود را دربارهٔ مردمان گیلان عموم و اظهار ساخته در مقام عصیان و طغیان در آمدند
لیام و متجنده بیه پس را جمع نموده بر سر داروغه فومن رفته او را بقتل آوردند و داروغهٔ رشت این خبر شنیده
از اطوار مردم آنجا نیز آثار خلافت مشاهده نموده خود را از رشت بیرون انداخت امیر شاه ملک تهییج فتنه نموده
بیه پشیان را نیز بعصیان و طغیان دلالت نموده و مردم بیه پیش قدر شفقتهای شاهی و فراغت عافیت ندانسته
خود را در مهلکهٔ طغیان و عصیان انداختند از سپاهیان گیلان بیه پیش دو طایفه اند که همیشه وکیل السلطنت
و صاحب اختیار دولت سلاطین آنجا بوده اند یکی را اثر درو دیگری را جنگ مینامند میان این دو طایفه
همیشه بجهت سپهسالاری و وکالت پادشاه عداوت قدیم است که هیچ یک در هنگام فرصت بر دیگری
ابقا نمینماید درین هنگام امیر عباس از طبقهٔ جنگ بزرگترین سپاهیان گیلان حسب الفرمان قضا جریان
حاکم لاهیجان و لشته نشا بود و بوسعید نامی از اکابر طبقهٔ اثر درو که در بیشه و جنگل مقام کرده تا غایت
اطاعت قزلباش ننموده از امیر عباس خایف بود درین اوقات آوازهٔ یاغیگری امیر شاه ملک شنیده
نزد او آمده اظهار دولتخواهی خان احمد و مخالفت قزلباش کرد سفیهان خفیف عقل گیلان بر سر او
جمعیت نموده با امیر شاه ملک عهد و پیمان درمیان آوردند که تا آمدن خان احمد و محمد امین خان او را
بزرگ و ریش سفید کل گیلان دانسته بعد الیوم عداوت بیه پشی و بیه پسی را که از قدیم الزمان میانه مردم

این دو ولایت استمرار دارد با محبت و دوستی مبدل گردانند و بیه پیش را جهت خان احمد و بیه پس را جهت محمد امین خان ضبط نموده قزلباش را مدخل ندهند چون این خبر بلاهیجان رسید احمد بیک داروغه و حکام قزلباش همه باتفاق طالشه کولی و کیا فریدون متجنده گیلانرا جمع نموده بمقابلهٔ ایشان بکنار سفید رود رفتند احمد بیک از اطوار طالشه کولی نیز بدمظنه شده از یکدیگر خایف بودند و روزی که میان این دو گروه مقابله واقع شد کیا فریدون که مرد راست قول و خیرخواه بود احمد بیک و گروه قزلباش را از خبث باطن طالشه کولی و مواضعه او با شاه ملک و باغیان خبردار کرده صلاح دولت قاهره در ان دانست که جنگ را در حیز تاخیر انداخته خود را از مهلکه بیرون اندازند زیرا که طایفهٔ قزلباش عشر عشیر گیلانیان نبودند بدین عزیمت عنان از معرکه پیچیده بدلایت کیا فریدون راه دیلمان پیش گرفتند طالشه کولی از رفتن احمد بیک و قزلباش خبردار شده کس نزد امیر شاه ملک و بوسعید فرستاد و ایشان از آب سفید رود عبور کرده بمزار سید اشرف آمدند و با یکدیگر تجدید عهد و پیمان کردند و در مخالفت قزلباش بکجهت گشتند امیر شاه ملک به بیه پس عود نموده طالشه کولی و بوسعید بغلبه تمام بلاهیجان آمده با تفاق مردم بیه پس کس بطلب خان احمد بشروان فرستادند و در لاهیجان طرح سلطنت انداخته ارباب مناصب تعیین نمودند و همه روز در خانهٔ خان احمد جمع شده در دیوان خانهٔ او مسندی گسترده بقطع و فصل مهمات قیام نموده گیلانات روز بروز میکشیدند و در روزه حکومت را غنیمت دانسته اصلا در مآل حال اندیشه نمیکردند و چون این اخبار در قزوین قرع سمع همایون گردید شعلهٔ غضب قیامت لهب زبانه زده اول ارادهٔ خاطر اشرف بدان متعلق گشت که بنفس همایون متوجه دفع این حادثه گشته بنوعی در تادیب و تنبیه آن قوم تبه روزگار توجه نمایند که تقیة السیف از خواب غفلت بیدار شده بعد الیوم حرف فتنه و آشوب بر زبان احدی جاری نتواند شد چون باده موت حرکت موکب همایون نبود معتبران صاحب دانش ذات اشرف را ازین اراده منصرف ساخته فرهاد خانرا مقرر فرمودند که با میر عباس از راه کوهدم که مابین بیه پس و بیه پیش است رود و الله قلی بیک قورچی باشی را با جمعی از قورچیان عظام مقرر شد که بدیلمان رفته با احمد بیک و کیا فریدون ملحق گشته از راه شیمه رود بگیلان رفته باتفاق سزای متمردان هر دو گیلان در کنار ایشان نهاده عرصهٔ آن ولایت را از خار تعرض ارباب عدوان و طغیان پاک گردانند فرهاد خان عرض نمود که جرأت و جسارتی که از مردم بیه پیش واقع شده باستظهار مردم بیه پس بوده اگر عنایت شهریاری شامل حال علیخان گشته انیمرتبه از تقصیرات او گذشته حکومت بیه پس را بدستور با و ارزانی دارند و رفیق این دولتخواه نمایند سلک جمعیت آن گروه از یکدیگر پاشیده میشود و دو مهم بیه پیش بر وجه

دلخواه با آسانی صورت می یابد و خود کفیل نیک و بد مشار الیه شد که اگر از او امر ناپسندی که خلاف بندگی و اطاعت و متابعت
باشد مشاهده افتد دفع آن دشوار نیست و درین باب مبالغه بسر حد افراط رسانید حضرت اعلی طوعاً و کرهاً بصواب
دید او عمل فرموده علیخانرا از حبس بیرون آورده بخلع شاهانه سرافراز کرده بفرهاد خان سپرده رفیق او کردند
و حکومت امیر الامرائی گیلان بیه پیش بفرهاد خان تفویض یافته درین سال مشار الیه بخطاب مستطاب فرزندی
بین الاقران سربلندی یافت بالجمله خان مشار الیه با شوکت و حشمت تمام از راه کوهدم و قورچی باشی از راه
دیلمان روانه شدند آوازه ورود عساکر اقبال تزلزل بحال طاغیان گیلان انداخته بوسعید و طالش کولی را
باتفاق منصور میکال که از جمله باغیان بود بمقابله لشکر دیلمان فرستاد که راه شیمه رود را که از دیلمان
بلاهیجان میرود راهیست در نهایت صعوبت و از غایت تنگی و کثرت لای و بیشه عبور زیاده از یک سوار
از مضایق آن بغایت دشوار است مسدود ساخته بدفع لشکر قزلباش بپردازد و سردار خود اراده
داشت که با میر شاه ملحق گشته باتفاق مردم بیه پس راه کوهدم استحکام داده فرهاد خان و آن جماعت را از دخول
گیلان مانع آیند و قورچیان عظام چون شنیدند که طالش کولی بشیمه رود آمده مضایق راه را بچیر زدن و
بزرگ انداختن که باصطلاح گیلانیان بنه بر میگویند استحکام میدهد مستعد رزم و پیکار است هنوز فرهاد خان
در کوهدم بود که جمعی از قورچیان که مقدمة الجیش دیلمان بودند پای جلادت پیش نهاده بقراولان
لشکر باغی رسیده جنگ در پیوستند و ایشانرا شکست داده در بند نخستین را که بنه بر کرده تفنگچی بسیار
در آنجا گذاشته بودند از دست باغیان گرفته پیش رفته قورچی باشی و بقیه لشکر بنیروی دولت قاهره
پیش رفته شکست بر لشکر بدعهد گیلانی افتاده به بیشه و جنگل پراکنده شدند منصور میکال کشته شد طالش کولی
خود را بجای سخت کشید و عساکر منصوره از مضایق آن راه سپاهیانه گذشته تا لاهیجان در هیچ محل توقف
ننموده آخر روز بشهر رسیدند بوسعید که خبر از انهزام طالش کولی و تفرقه لشکر گیلانی و آمدن قورچیان شنیده
بود سراسیمه وار از لاهیجان خود را به بیشهای گیلان رسانیده مخفی شد مجملاً تفرقه و آشوب در شهر پدید آمده
شهر را خالی گذاشته بودند و از لاهیجان کس نزد فرهاد خان فرستاده او را از فتح لاهیجان خبر دادند
که قورچی باشی لشکریانرا از نهب و غارت منع نموده باستمالت رعیت پرداخت مردم شهر یکیک و دو دو
جمع میشدند فرهاد خان اگرچه از سبقت قورچیان و از فتح لاهیجان آزرده گردید زیراکه میخواست
که این فتح بسعی او صورت پذیرد اما ظاهراً اظهار بشاشت خرمی کرده علیخانرا با جمعی به بیه پس فرستاده

وچون در خدمت اشرف متعهد نیک و بد او شده بود گوشمال او را بدر نصایح ارجمند گرانبار گردانید در ثبات عهد و
میثاق و رسوخ یکجهتی و اخلاص سفارشات بلیغ نموده و قورچی باشی در تفحص و تجسس باغیان و خدماتی که روی میداد
حسب الصلاح دولت قاهره سعی موفور بظهور آورده بعد از آنکه خاطر از مهمات آنجا جمع شد از فرهاد خان رخصت
یافته بقزوین آمد و فرهاد خان بانتظام مهمات گیلان و استمالت گیلانیان پرداخته لوای عدالت پروری
و مملکت داری مرتفع ساخت و علیخان که به بیه پس رفت چون مردم بیه پس همگی بالطبع خواهان او بودند بر سر او جمعیت
نموده از امیر شاه ملک جدا شدند و امیر شاه ملک که احوال خود را بدین منوال مشاهده نموده و چون باعث استخلاص
علیخان شده بود بهمان اعتماد نموده نزد علیخان آمد و چون بدست علیخان در آمده بود چاره بجز گرفتن و کشتن او ندانست
و تغافل دران نمودن در نظر مردم مشتبه بعدم اطاعت و اخلاص میشد او را بقتل آورده سرش را بلاهیجان
نزد فرهاد خان فرستاد تا آخر این سال با فرهاد خان بمدارا سلوک میکرد اگرچه زیاده از یکبار او را ندید اما
در لوازم خدمتکاری فروگذاشتی نمیکرد و او آخر این سال که مهمات او فی الجمله استحکام یافت تغییر سلوک
داده در مقام عصیان در آمده به بهانهای بی سبب تمسک جست تا مهم منجر بخلاف و یاغیگری شد تتمه احوال او
و طالشه کولی و بوسعید در قضایای سال آینده از مساعدت بخت ما مولست

ذکر لشکر کشیدن عبدالله خان بخوارزم و آمدن عبدالمؤمن خان پسرش بخراسان و آمدن سلاطین اوزبکیه بدرگاه والای سعادت آشیان

هر چند صادرات احوال سلاطین اوزبک مناسب سیاق تاریخ وقایع ایران نیست اما بنابر ارتباط
سخن از ایراد آن چاره نبود و بالجمله مرقوم کلک بیان گردیده که میانه نور محمد خان ابن ابو المحمد خان والی مرو شاهیجان
و حاجی محمد خان پادشاه خوارزم که از طبقه سلاطین اوزبک و بنی اعمام یکدیگراند بر سر ولایت نسا منازعه واقع شده
نور محمد خان پناه بعبدالله خان برده در استرداد ولایت نسا از او استعانت جسته ولایت مرو را بدین جهت
پیشکش او کرد و عبدالله خان مرو را متصرف شده در حصول مطلب نور محمد خان سعی ننمود زیرا که منازعه ایشان
موافق مطلب عبدالله خان بود و نور محمد خان از امداد عبدالله خان مایوس گشته بلکه از عبدالمؤمن خان پسرش
خایف و هراسان بود برخصت از اردوی عبدالله خان بیرون آمده رو بولایت خویش آورد و عبدالله خان
که همگی همتش تسخیر ولایت خراسان و خوارزم مقصور بود و اتحاد دوستی سلاطین اوزبکیه حضرت اعلی شاهی ظل اللهی
مکدر خاطرش میبود منازعه ایشان را تا یکبارگی غنیمت دانسته درین سال که حضرت اعلی مشغول مهمات دار المرز و فتح
انتهاز فرصت نموده دیگر باره عبدالمؤمن خان بنابر احتیاط و تلاش یساق بعزم تسخیر ابیورد و نسا و

بخراسان آمده عبدالله خان لشکر بجوار زم کشید و چون عبدالمومن خان بحدود مرو و ابیورد رسید امرای اوزبکیه
نایمان که در ملازمت نور محمد خان منتظم و منسلک بودند از بیم جان و نهب اموال طریق بیوفائی مسلوک داشته
بعبدالمومن خان پیوستند و کلید قلعهها را باستقبال او فرستادند و نور محمد خان بیوفائی لشکر و تسلط
دشمن مشاهده نموده در آن ولایت مجال اقامت نماند و بدلالت حافظک سلطان خویشانی خود را از آن ولایت
بیرون انداخته بی سروسامان روی ارادت بآستان سدره نشان شاهی آورد و حضرت اعلی مقدم او را
گرامی داشته شاهزادهٔ کامکار محمد باقر میرزا را با جناب اعتماد الدوله و بعضی امرا و خواص مقربان تا یکفرسنگ
باستقبال او فرستادند و نور محمد خان چون بشاهزاده رسید از اسب پیاده شد با پادشاهزاده رسم
معانقه بجای آورد و بدولتخانهٔ همایون آمده در ایوان چهل ستون بشرف ملازمت نواب همایون مشرف
شد و حضرت اعلی از روی اشفاق و برادری با او سلوک کرده نزل و سادری و مایحتاج او را مرتب داشتند
که در همه اوقات انیس و رفیق بزم خاص و معاشر و همصحبت همایون گردید اما عبدالمومن خان چون خاطر
از مهم ابیورد و چهچه و مهنه و نسا و بقوا د درون و آنحدود جمع کرده در حیز تسخیر کشید و متوجه قلعهٔ نیشابور
گشته در وقتی که هنوز محصولات بحصاد نرسیده ذخیره در قلعه بسیار کم شده بود آمده قلعه را مرکزوار
در میان گرفت و درویش محمد خان با غازیان روملو و تفنگچیان اصفهانی که بحراست قلعهٔ نیشابور
مامور بودند برج و باره و فصیل و دروازه را قایم کرده بمدافعه مشغول گشتند و خبر محاصرهٔ نیشابور
بمسامع جلال رسید چون فرهاد خان و قورچی باشی و اکثر عساکر منصوره در گیلان بدفع یاغیان مشغول
بودند توجه خراسان چند روزی در عقدهٔ تعویق ماند و عبدالمومن خان در تسخیر قلعهٔ مذکور اهتمام غیر محصور بظهور
آورده چند مرتبه یورش نمود دلاوران قلعه سپر ممانعت در روی کشیده مردانهوار محافظت قلعه نموده
از روی ضبط و سپهسالاری احدی را راه بقلعه ندادند و بسیاری از بهادران اوزبکیه از آن یورشها
برخاک افتاده کاری نساختند نقابان نقب بزیر برجی از بروج برده برج را خالی کرده از باروت
برساختند و در اول شب آتش داده باروت آن برج را از یکدیگر ریخته رخنهها پدید آمد و اوزبکیه
هجوم نموده تا سیصد چهارصد نفر از آن رخنهها ببالا دویده بشهر داخل شدند درویش محمد خان که خبر
ویرانی برج و داخل شدن اوزبکیه شنید همان لحظه با جمعی از دلیران روملو و میر فتاح و تفنگچیان اصفهانی
مشعلها روشن ساخته خود را برخنهای آن برج خراب رسانیده گلولهٔ تفنگ برمثال تگرگ بر اوزبک ریخته

عقب ایشانرا از آمدن گسیخت و در آن رخنها مانند سد سدید ایستاده جنگهای مردانه کردند دیگر احدی مجال صعود
نیافت اما جمعی از اوزبکیه که داخل شهر شده بودند چون از عقب کومک نرسیده در کوچها پراکنده گشته غازیان
روملو و تفنکچیان و اهل نیشابور سرهای کوچها را گرفته یکیک را از پای در می آوردند تا نصف شب بین الفریقین
جنگ و جدل بود تا آنکه دویست نفر از بهادران نامی که پنجاه نفر از ایشان از احفاد سلاطین و معتبران اوزبکیه
زنده گرفتار شدند تتمه بقتل رسیدند و در آن شب تا صبح کار کرده آن برج را تعمیر نموده استحکام دادند
و عبد المومن خان ازین واقعه بی آرام گردید و دوست و دشمن بمردانگی و قلعه داری درویش محمد خان
و اصفهانیان آفرین کردند و فی الواقع در ازمنه سابقه کمتر وقوع یافته که پادشاهی چهار ماه در تسخیر قلعه
سعی نموده برجی را خراب کرده مستعد یورش شده باشد تا سیصد نفر داخل قلعه شده باشند
و باز قلعه داران هجوم کرده رخنه را بدست آورده محافظت نمایند و شهری با آن بزرگی از شر دشمن خان
نگاهداشته باشند بالجمله اوزبکیه از فتح و ظفر مایوس گشته در همان شب باشاره و تحریک عبد المومن خان
در پای قلعه فریاد زدند که اگر فلان سلطان و فلان بهادر کشته نشده اند ایشانرا زنده نگاهداشته
ضایع نکنید که ممکنست که اهل قلعه بوسیلهٔ ایشان نجات یافته از سخط و غضب خان ایمن کردند چون چند نفر
از غازیان روملو که یکی از ایشان با درویش محمد خان قرابتی داشت و در اول حال بدست اوزبکیه
گرفتار شده زنده نگاهداشته بودند درویش محمد خان نیز آن جماعت را زنده نگاهداشت که در وقت
خود بکار آیند و در خلال این حال از شاه ویردی خان عباسی دست درازی بممالک محروسه شاهی
واقع شد و علی الغفله بر سر اواغورلو سلطان بیات که در بروجرد بود آمده با او محاربه نموده او را بقتل
رسانید از بجهت نایرهٔ غضب پادشاهی اشتعال یافته تادیب و تنبیه او را که در قرب جوار ممالک واقع بود
و فی الحقیقه دفع دشمن خانگی بر ذمت همت شاهانه لازم میشمود و نهضت همایون بجانب لرستان واجب شده
رقم اشرف باسم درویش محمد خان عز اصدار یافته از مشاغلی که روی داده بود او را آگاه کردانیدند
و اعلام نمودند که چون درین سال آمدن ما بخراسان میسر نیست و جمعی کثیر از غازیان روملو و صفهانی و اهل
و عیال و ناموس قزلباش در نیشابور است از روی عقل و دانشی که دارد با عبد المومن خان مدارا
کرده طرح صلحی افکنده خود را بهر طریق که تواند بعراق اندازد و اهل و عیال را بسلامت از آنجا بیرون آورد
که نیشابور بجائی نمیرود و هرگاه تقدیر الهی باشد بآسانی باز بدست می آید شاه قلی خلفاء برادر درویش محمد خانرا

طلب فرمودند و رقم را باو دادند که به نیشابور فرستند مشار الیه انکار اینمعنی نموده قبول فرستادن این رقم
نکرده گفت ما در طریق اخلاص و صوفیگری جان باختن در راه ولی نعمت و مرشد کامل سرمایهٔ نیکنامی و افتخار
میدانیم برادرم تا جان در بدن و رمقی در تن داشته باشد کوشش و کشش نموده قلعه را نگاهدارد بعد از آنکه
ضعف بحال او راه یافته از مصادمهٔ قلعه داری عاجز آید در راه دین و دولت مردانه وار شربت شهادت
چشیده نام نیک در صفحهٔ جهان بیادگار بگذارد نواب کامیاب اشرف بلفظ گهربار فرمودند که اگر این همه
سعی و جان سپاری بجهت استرضای خاطر ماست هرگاه ما چنین امر کنیم رضای ولی نعمت جستن در طریق
اخلاص اولیست چون دار السلطنه هرات که تخت خراسانست و مشهد مقدس معلی که مدفن حضرت
امام ثامن ضامنست با اکثر محال در تصرف مخالفان اوزبکیه است بر سر نیشابور اینهمه تلاش نمودن
و اهل و عیال بباد دادن چه نتیجه میدهد اگر خدایتعالی خواسته باشد کل ممالک خراسان آسان بوجهی
و بنوعی که در مخیلهٔ هیچ احدی خطور نکند بدست ما خواهد در آمد و الا سعی بیفاعده نمودن با فلک ستیزه کردنست
و آخر الامر آنچنانکه بر زبان الهام بیان آنحضرت گذشته بود بظهور آمد القصه بعد از مبالغهٔ بسیار یکی از
مخلصان جان نثار حامل آن منشور اقبال گشته بسبزوار برده از آنجا بکس مجهولی داده به نیشابور فرستاد
و درویش محمد خان از مدد کومک قزلباش گردیده مأیوس اما تا در قلعه آذوقه بدست می آمد و قوت لایموتی
داشتند دست و پا میزدند بعد از آنکه از فقدان آذوقه کار بر اهل قلعه دشوار شد گفت و گوی صلح در
میان آورده بهادران اوزبکیه را که گرفتار شده بودند وسیله ساختند و عبد المومن خان که از امتداد زمان
محاصره و تلف شدن سپاه بتنگ آمده بود و بسیاری از معارف جنود اوزبکیه ضایع شده بودند
و صورت فتح و ظفر مطلقا چهره نمیگشود اینمعنی را فوزی عظیم دانسته عهدنامه نوشت که هرگاه درویش محمد خان
دست از قلعهٔ نیشابور باز داشته روانهٔ عراق گردد از سپاه اوزبکیه ایمنست بمال و جان و ناموس ایشان
نیز تعرض نخواهد رسید و او نیز غازیان روملو را که گرفتار اوزبکیه شده بودند وسیلهٔ صلح ساخته شرط نمودند که از جانبین
گرفتارانرا اطلاق نمایند چند روز درین گفت و گو بسر رفت و درویش محمد خان و اهل قلعه بعهد و پیمان
اوزبکیه اعتماد نداشتند زیرا که قریب بدو هزار کس از اوزبک در مدت محاصره بقتل آمده بودند و با کل اوزبک
خونی شده بودند و مع ذلک از غدر و کید عبد المومن خان ایمن نبودند تا بالاخره پیمانرا بایمان مغلظه موکد گردانیدند
و از جانبین شرایط عهد و پیمان استحکام یافته درویش محمد خان و مردم او با خانه کوچ و اهل و عیال از دروازه

عراق بیرون آمدند و عبدالمومن خان نیز با کل سپاه آراسته دران روز مشاهدهٔ لشکر قزلباش سوار شده
بود چون لشکر قزلباش مشاهدهٔ لشکر و سپاه آرایی او کردند جان از شسته مستعد رزم و پیکار ایستادند و سیصد نفر
تفنکچی قدر انداز از اصفهان که همراه بودند فتیلهای تفنگ روشن کرده مترصد محاربه بودند از طرف اوزبکیه
که اکثر برادر و پسر و اقوام ایشان در ایام محاصره بقتل آمده بودند اراده نمودند که نقض عهد نموده از قزلباش
انتقام کشند عبدالمومن خان با ریش سفیدان کنکاش نموده عقلای این طبقه گفتند که این جماعت بیشتر از هزار نفس اند
همگی دل از جان برداشته تا جان در بدن دارند کارزار مینمایند و مع هذا تفنگ اندازان بیهمال اصفهانی در میان ایشان
هستند و تا دو سه هزار کس از ما بقتل نرسند ایشان مقهور نمیگردند و مع ذلک بدنامی نقض پیمان لایق رتبه سلطنت نیست
اولی آنست که وفا بعهد و پیمان نموده متعرض آنجماعت نشویم عبدالمومن خان را این رای پسند افتاده
اندیشهٔ غدر از دل بیرون کرده اما کس فرستاده درویش محمد خانرا از اسب طلب نموده که با ما کورنش نموده راهی شود
جماعت روملو و تفنکچیان او را از رفتن مانع آمدند مشار الیه تکیه بر اقبال بی زوال شاهی کرده با سه چهار نفر از
قشون و لشکر جدا شده بمقابل عبدالمومن خان رفت و امرای عبدالمومن خان او را پیش برده کورنش فرمودند
عبدالمومن خان زبان تحسین و آفرین بر وکشوده گفته بود که نمک ولی نعمت بر تو حلال باد که در عالم اخلاص
نوکری و لوازم مردانگی هیچ تقصیر نکردی اسب سواری درویش محمد خانرا که با زین مرصع بود طمع کرده از یابوهای
کوتل خود اسبی باو داده بودند درویش محمد خان رخصت یافته دران روز تا ده فرسنج طی نموده خود را بحدود سبزوار
رسانید و از انجا راه عراق پیش گرفته وقتی که رایات نصرت آیات از لرستان معاودت نموده بود بقزوین
رسیده بشرف ملازمت اشرف مشرف شد در ازاء این خدمت ایالت لاهیجان و امیر الامرائی گیلان باو شفقت شد
بعد از آمدن درویش محمد خان عبدالمومن خان ارادهٔ تسخیر سبزوار نموده چون زمستان رسیده بود خود بمشهد
مقدس رفت و جمعی از امرای اوزبکیه را بسبزوار فرستاد و محمد مومن سلطان نوادهٔ میر شمس الدین علی
سلطان سبزواری که حاکم آنولایت بود اندک آذوقه از محال قریبه شهر جمع آورده ارک را استحکام داده بود
و چند روز محافظت شهر نموده سبزواریان بقدر قوت و توان بلوازم قلعه داری برداختند و عبدالمومن خان
از طول مکث خراسان دلگیر گشته روی توجه بجانب بلخ آورده کس نزد امرا فرستاد که در تسخیر سبزوار کمال اهتمام
مرعی دارند چون امرا از رفتن او آگاهی یافتند با محمد مومن سلطان طرح صلحی افکنده بسبزواریان پیغام دادند
که پادشاه قزلباش درین سال بخراسان نیامد و پادشاه ما که مرد سفاک بی باکیست در مشهد مقدس نشسته مبادا

از اضرار سبزواریان و از تقید و مخالفت ایشان در غضب شده خود بدین صوب نهضت نماید و آتش بیداد درین ولایت
افروزد صلح بحال شما آنست که درین سال با او مدارائی کنید و بعد از آمد شد سفیر قرار یافت که تا مدت شش ماه
سبزواریان را مهلت دهند که در سال آینده اگر پادشاه قزلباش بخراسان آید و مملکت خود را محافظت نماید
معذور باشند و الا شهر را سپرده هر کس اراده توقف نداشته باشد بعراق رود و مانع نشوند امرای اوزبکیه
بمصالحهٔ مذکور با آن شرط راضی شدند که داروغهٔ اوزبک در میان سبزواریان باشد اما در شش ماه مصالحه دخلی
در مملکت نداشته به نزل و ساوری که از مملکت بدو دهند قناعت نماید بعد از انقضای وعده اگر لشکر قزلباش
آید داروغهٔ اوزبک سر خود گیرد و الا حاکم حال بیرون رفته حاکم اوزبک بحکومت قیام نماید سبزواریان جهت
استخلاص خود از تنگنای محاصره راضی بمصالحهٔ مذکور شدند و از جانبین شرایط عهد و میثاق تاکید یافته موسی
میرزا نامی از اعیان داروغهٔ اوزبک با پنجاه نفر بشهر آمد و لشکر اوزبک کوچ کرده از عقب عبدالمومن خان رفتند
و در حدود جام باو رسیدند و حقیقت مهم سبزوار بنوعی که گذشت عرض کردند چنین مسموع شد که عبدالمومن خان
زبان اعتراض بامرا دراز کرده بر مصالحهٔ مذکور انکار نموده بالجمله محمد مومن سلطان منازل جهة سکنی ایشان در یک
محلهٔ شهر بتعیین نموده ساوری ماه بماه سرانجام مینمود و یکدو مرتبه بین الجانبین ملاقات واقع شد ملازمان
داروغه در تحصیل ساوری اندک بی اعتدالی بر رعایا میکردند و میخواستند که آثار تسلط و اقتدار ظاهر ساخته از هر کس
آزرده میشدند تهدید آن نموده انتظار انقضای موعد میکشیدند و سبزواریان که شیعهٔ فطری بودند در کوچه
و بازار طعن تسنن اوزبکیه نموده جاهلان ایشان بتعصب مذهب سب صحابه میکردند و اوزبکیه را دشنام میدادند
و ایشان نیز بو کده و شمشیر بر کشیده بی اعتدالانه سلوک میکردند و سه مرتبه محمد مومن سلطان نزد موسی میرزا پیغام
فرستاد که مردم خود را منع فرماید که در کوچه و بازار تردد نکنند و در مقام آزار و اضرار سبزواری نبوده باشند
او در جواب معذرتها گفته بی اعتدالی را بعوام الناس سبزواری استناد میکردند القصه سبزواریان از تسلط
و بدسلوکی ایشان بتنگ آمده میانهٔ ایشان بفساد انجامیده بهیچوجه بایکدیگر در نمی آمیختند تا آنکه سبزواریان در مقام
دفع آنجماعت شدند و هجوم نموده موسی میرزا را بدست آورده بی اختیار ساختند و شروع در گرفت و گیر
اوزبکیه شد جماعت اوزبک یراق بسته آمدند که دست و پای زنند چون با هجوم عام نمیتوانستند بر آمد بسر رضا
بقضا داده همگی دستگیر شدند محمد مومن سلطان این معنی را بخدمت اشرف عرض نمود و موسی میرزا را با گرفتاران
بپایه سریر اعلی فرستاد و نواب کامیاب اشرف این پیمان شکنی را از سبزواریان پسندیده نداشتند فرمودند

که هرگاه میانهٔ شما و ایشان تعیشی ... بهم رسانیده است او را عذرخواهی نموده روانهٔ ولایت خود میبایست کرد بالجمله موسی
میرزا را نوازش فرموده او را با رفقا رخصت انصراف دادند و یکی از قورچیان عظام همراه کردند که در ممالک محروسه
علوفه و اقامت بایشان داده باعزاز و احترام روانه نمایند و قورچی مذکور حسب الحکم اعلی ایشان را بمشهد مقدس برده
بحاکم آنجا که در آنوقت خدا نظر بهادر بود سپرده قبض ستاده بنظر اشرف رسانید اما عبدالمومن خان که سینه سبزواریان
که بجهت رفض و غلوی تشیع در دل داشت از غنی علاوهٔ کینه دیرینه ساخته در سال دیگر چنانچه مرقوم کلک بیان
خواهد گشت بتلافی کوشیده از ایشان انتقام کشیده بخذلان دنیا و آخرت گرفتار آمد و عاقبت شامت آن
بروزگار او عاید گشت اما عبدالله خان که لشکر بخوارزم کشیده بود بعد از محارباتی که تفصیل آن مناسب سیاق
تاریخ احوال ایران نیست بر حاجی محمد خان ظفر یافته اوزبکیه اورگنج از بیم جان و نهب و غارت اموال که نسبت بایشان
اعزاز جانست یا از عدم قدرت علی ای حال بپادشاه خود طریق بیوفائی مسلوک داشته زیاده سعی و اهتمامی
در جنگ نکردند و مغلوب عبدالله خان گشته اکثر طریق بیوفائی مسلوک داشتند و حاجی محمد خان از سپاهی
و رعیت آن ولایت مایوس گشته چارهٔ بجز فرار نیافت و بلطایف الحیل باتفاق عرب محمد سلطان پسر بزرگتر خود
و سونج محمد سلطان پسر کوچک و برندق سلطان پسرزادهٔ اش و باباخان برادرزادهٔ اش با چهل پنجاه نفر
از ملازمان معتمد خود را بمیان ترکمانان ایل صاین خان که در حدود استراباد مقام دارند انداخته از آنجا احرام
ملازمت بسته روی توجه بپایهٔ سریر اعلی نهاده در هنگامی که موکب همایون در سغر لرستان بود بدار السلطنت
قزوین رسید نواب کامیاب اشرف از آمدن او خبردار گشته مقرر شد که در قزوین منزل مرغوب جهت ایشان
تعیین نموده حکم شد که نزل و ساوری سرانجام نمایند که چند روزی از رنج راه و مشقت سواری گاه و بیگاه
آسوده استراحت نمایند و مشارالیه چند روزی در قزوین باستراحت پرداخته منتظر ورود موکب همایون
بود تا آنکه در روزی که بندگان اشرف بفیروزی و اقبال بشهر تشریف آوردند اول بدیدن حاجی محمد خان
بمنزل او تشریف بردند و با او پدر فرزندانه ملاقات کردند و پرسشهای دوستانه و نوازشهای مهربانانه بظهور
آورده همت خسروانه مصروف آن داشتند که اگر برضای الهی مقرون باشد یکمرتبه دیگر او را و نور محمد خان را
بر سریر سلطنت خوارزم و مرو متمکن سازند و این استدعا در درگاه الهی درجهٔ قبول یافته بالاخره هر دو بمین
معاونت و امداد این دودمان بملک موروث خود تمکن یافته کامیاب دولت گشتند چنانچه هر یک در مقام خود
رقم زدهٔ کلک بیان خواهد شد ذکر توجه موکب نصرت نشان بجانب لرستان و بیان قضایائی که دران سفر میمنت اثر

تقدیر خالق اکبر بوقوع پیوست بر ضمایر فطنت مآثر طالبان حدیث و اخبار و ناظران صحایف سیر و آثار پوشیده نماند که چون
مقصود از تسوید این اوراق شرح حالات زمان فرخنده نشان حضرت اعلی ابا بجهت رابطهٔ سخن ذکر مجملی از احوال
ولایت لرستان رقمزدهٔ کلک بیان میگردد مجملا طایفهٔ کرد کوچک که در ولایت خرم آباد و خاوه و الشتر و صیمره
و هندمینین اقامت دارند از قدیم الایام بتشیع فطری و ولای اهل بیت طیبین و طاهرین موصوفند و ولایت
مذکور بجانب جنوبی واقع شده عرض آن از یکطرف بولایت همدان و قلمرو علیشکر متصل و طرف دیگر
بالکای خوزستان پیوسته طول آن از قصبهٔ بروجرد تا حدود بغداد و سایر محال عراق عربست و در ازمنهٔ
سابقه شجاع الدین نامی بر آنولایت استیلا یافته در میان الوار حاکم و فرمان فرما گشت جماعت الوار حکومت
او را پذیرفته مطیع امر و نهی او شدند و بخانوادهٔ او پیر مریدانه سلوک نمودند و اولاد شجاع الدین مذکور را
بین الجمهور عباسی مینامند و ایشان خود را بحضرت عباس بن علی ابن ابی طالب علیه الصلوة والسلام
منسوب ساخته باعتقاد الوار ایشانرا اولاد آنحضرت میشمارند و آنچه بافواه و السنه شنوده شد آنست
که یکی از بنایر عباسیان و منتسبان آن خانواده در فترت بغداد و استیلای گروه مغول بلرستان مذکور افتاده
جماعت الوار او را در میان خود نگاهداشته از شر اعدا صیانت نموده اند و شجاع الدین مذکور از نژاد آن
آن شخص عباسی که بحسن کردار در میانهٔ الوار بحکومت رسید و الوار حکومت او را پذیرفته مطیع امر و نهی او شده اند
و از آن تاریخ اولاد او در آن ولایت والی و حاکم اند و روایت دیگر آنست که از اجداد ایشان عباس نامی
در زمان سلاطین ماضیه بحکومت آنولایت آمده بود و اولاد او در آنجا مانده اند و بدینجهت ایشانرا عباسی
میگویند بالجمله علی اختلاف الروایتین شاه رستم نامی از آنطبقه در اوان جهانگیری و زمان خروج و بدو ظهور
خاقان سلیمان نشان چنانچه در صحیفهٔ اول در طی احوال آن سلطان سلاطین نشان مرقوم گشته بپایهٔ سریر آنحضرت
آمده تربیت و نوازش یافت و حکومت ملک موروث برو مسلم گشته چون طویل اللحیه بود خاقان سلیمان نشان
لحیهٔ او را بدرر و لآلی ترصیع داده بدان هیئت بنظر همایون آنحضرت می آمده و از آن تاریخ اولاد او نسبت
بدین خاندان ولایت نشان بعضی اوقات طریق اطاعت سپرده آثار اخلاص و بندگی بظهور می آوردند
و بعضی اوقات عصیان و طغیان ورزیده دست درازی بحواشی قلمرو علیشکر مینمودند در زمان شاه
جنت مکان امیر جهانگیر ولد شاه رستم ماضی بی ادبی از حد اعتدال گذرانیده مستوجب تنبیه و تادیب گردیده
بود شاه جنت مکان عبدالله خان استاجلو را که در آنوقت امیر الامرای آن سرحد بود بتنبیه او مامور فرموده بودند

و او بر سر جهانگیر مدبور رفته بنیروی دولت قاهره او را بدست آورده مقتول ساخت و بنوعی در قلع و قمع ایشان
کوشید که خانوادهٔ ایشان بباد غارت و تاراج رفته دقیقه از دقایق بیحرمتی فرو گذاشت نکرد اولاد او شاه رستم
و محمدی ببغداد گریختند از سادات رفیع الدرجات بدلا امیر شاه قاسم که مسکن او بولایت ایشان قریب و صبیه
امیر جهانگیر در حبالهٔ او بود از خدمت اشرف التماس عفو تقصیرات آن سلسله نمود شاه جنت مکان رقم عفو
بر جراید اعمال بازماندگان کشیدند و ایشان استمالت یافته روی بپایهٔ سریر اعلی آوردند شاه جنت مکان الکاء
لرستان را در میانهٔ هر دو برادر قسمت نمود و ایشان باتفاق یکدیگر بحکومت ملک موروث قیام مینمودند شاه رستم
بر جادهٔ اخلاص مستقیم بود اما محمدی از جهالت و نادانی بشیوهٔ ارباب تمرد و عصیان سلوک میکرد امیر خان موصلو
حاکم همدان حسب الفرمان قضا جریان بر سر او رفته او را گرفته بپایهٔ سریر اعلی فرستاد مدتها در قلعه الموت
محبوس بود در اواخر زمان حیات شاه جنت مکان او را از قلعه بیرون آورده ارادهٔ خاطر اشرف آن بود که
روانهٔ ولایت خود نماید محمدی مذکور توهم بخود راه داده بیرخصت از درگاه معلی فرار نموده بلرستان رفت
و از آنجا عریضهٔ ضراعت آمیز بدرگاه معلی فرستاده اظهار بندگی کرد شاه جنت مکان نیز عذر پذیر رفته او را از باس
و سطوت قاهره اطمینان دادند بعد از ارتحال شاه جنت مکان که رومیه نقض عهد نموده لشکر بولایت عجم مستولی شدند
اولاد محمدی مذکور بمصلحت وقت عمل نموده با رومیه مدارا کرده حفظ قبایل و عشایر الوار میکردند تا آنکه شاه وردی
ولد محمدی در اواخر زمان نواب شاهزادهٔ مغفور سلطان حمزه میرزا و اوایل جلوس نواب همایون اعلی
شاهی ظل اللهی بوفور رشد و اهلیت ذاتی حکومت ولایت موروث یافته زیاده از آبا و اجداد شوکت و اقتدار
ظاهر ساخت و در سالی که جغال اغلی از بغداد لشکر بنهاوند کشید و در آنجا قلعه ساخت و آتش نهب و غارت
در آن ولایت افروخت بسیار از قبایل و احشامات رعیت قراالوس قلمرو همایون بجبال لرستان خود کشیده
پناه باو بردند و او اکثر قبایل قراالوس را در الکای خود جای داده رعیت خود گردانید و برومیه توسل جسته اظهار
اطاعت و انقیاد بیگلربیگی بغداد کرد و بازگشتی بپایهٔ سریر اعلی ننموده بعد از آنکه میانهٔ نواب همایون اعلی و رومیه
صورت صلح روی نموده سنور سرحد عراق عرب تعیین یافت شاه وردی مذکور که چند سال بود بخود سری
برآمده بود و اطاعت هر دو طرف بر وی دشوار بود ابواب مکر و حیله کشوده هر دو جانب را نگاه میداشت
و تاج شاهی و مجوزهٔ رومیان هر دو بر سر مینهاد و تا در سال توشقان ئیل سنه الف هجری که سال پنجم جلوس
عباسی است و دولتمیار سپاه منصور بکفران نعمت و بی ادبی و عصیان گرفتار گردید قهرمان قهر پادشاهی استاد

حکم فرمودند و بجزاء اعمال خود رسیدند و دشمنان خانگی و ملوک خواتین مملکت که گریبان عصیان بهم آورده بی ادبیها
از ایشان بظهور رسیده بود هر یک جزاء سوء اعمال یافتند شاهوردی مذکور از حضرت اعلی خایف و هراسان
و از امداد رومیان مایوس گشته طوعا و کرها بدستور زمان شاه جنت مکان اظهار اطاعت این دودمان
کرده بپایه سریر اعلی بازگشت نمود حسین بیک حضوری پسر خالوی خود را بخدمت اشرف فرستاده اظهار غلامی
و استدعاء عفو تقصیرات کرد نواب کامیاب اعلی بجهت نسبت عباسی کری و ظهور تشیع آن سلسله او را
نوازش نموده در مقام تربیت در آمدند چنانچه در طی وقایع این سال تحریر خواهد یافت و او را بلقب ارجمند
خانی و مصاهرت دودمان سلسلهٔ علیهٔ صفویه سرافراز فرموده صبیهٔ او را در سلک پردگیان سرادق سلطنت انتظام دادند
و شاهوردی خان مذکور بوسیلهٔ این نسبت علیه فرق افتخار بایوان کیوان سوده لوای عظمت و اقتدار مرتفع ساخت
زیاده از آبا و اجداد در حکومت آن ولایت اقتدار و استیلا یافت و رعایای قراالوس را بهجان در لرستان
نگاه داشته بتصرف حکام قزلباش نداد و گاهی محقر پیشکشی بپایه سریر اعلی میفرستاد نواب همایون اعلی شاهی
بجهت تربیت او را فرموده بودند اغماض عین فرموده در مقام استرداد آنها نمیشدند و چون او بخودسری بر آمده
در شیوهٔ عصیان و بلند پروازی نشو و نما یافته بود در طریق حیل و تنداویر سلوک مینمود در رفته رفته خبث باطن او
بر ضمیر منیر اشرف که آینهٔ اخلاص نماست ظاهر و هویدا گشت و با حکام قلمرو علیشکر بد سلوکی آغاز نهاده دست
درازی بر بروجرد و الکای مینمود و نواب اعلی برفق و مدارا میگذرانیدند تا آنکه درین سال عبدالمومن خان
ولد عبدالله خان اوزبک بخراسان آمده قلعهٔ نیشابور را محاصره نموده بود و موکب همایون بعزیمت سفر خراسان
مصمم گشته اندیشهٔ کارسازی آن یساق داشتند و اغورلو سلطان بیات بجهت جمعیت لشکر و سامان یساق
بقصبهٔ بروجرد آمده بود و هنوز لشکریان بر سر او جمع نشده بودند شاهوردی علی الغفله لشکر بر سر او کشیده
با او بجنگ پیش آمد و اغورلو سلطان که درین دو سه سال از نواب کامیاب اعلی اندیشیده در مقام معارضه او
در نمی آمد از مشاهدهٔ این حال سراسیمه گشته نه یارای پیش رفتن داشت و نه از غیرت پای پس کشیدن بعضی از
غازیان بیات را که حاضر بودند جمع آورده قرار داد که یکی از ریش سفیدان را باستقبال او فرستاده از سبب آمدن
سوال کرده او را ازین حرکت شنیع که عاقبتی وخیم دارد منع نماید هنوز این معنی بفعل نیامده بود که طلیعهٔ لشکر
الوار نمایان شد اغورلو سلطان بالضروره پیش رفت اما در محاربه زیاده دلیری نمینمود و اتباع شاهوردی
خان از آنطرف بیملاحظه و محابا جنگ در پیوسته لشکر الوار که اضعاف لشکر بیات بودند آثار غلبه ظاهر ساختند

وعسکر بیات را مغلوب ساخته اغورلو سلطان پای ثبات استوار داشته جنگ مردانه کرده درجه شهادت یافت
و مردم بیات متفرق و پراکنده گشته روی با وطان خود آوردند و شاه وردی خان اگرچه غالب آمد اما مغلوب سپاه
واهمه گشته بفکر عاقبت کار خود افتاد و از آن حرکت ناهنجار پشیمان گشته بخرم آباد رفت و در ساعت حسین بیک
پسر خال خود را بخدمت اشرف فرستاده بعذرهای نامعقول زبان گشاد اما چون خبر کشته شدن اغورلو سلطان
و جسارت شاه وردی خان بمسامع جلال رسید نایرهٔ غضب شاهانه التهاب یافته اندیشهٔ سفر خراسان از ضمیر
بیرون کرده تنبیه و تادیب او بر ذمت همت لازم ساخته آن را بر دفع صولت سپاه اوزبک راجح دانستند و این
خبر موحش آن عزم لایق را عایق گشته بجهت تنبیه شاه وردی خان از سر نیشابور گذشتند و برادر ویش محمد خان
چنانچه سبق ذکر یافت منشور اقبال فرستادند که خود را در معرض تلف در نیاورده هرگاه کار بر او تنگ شود
طرح صلح افکنده خود را بعراق انداز دو با فوجی از عساکر فیروزی مآثر که در رکاب نصرت انتساب حاضر بودند
پای عزیمت در رکاب دولت آورده متوجه لرستان شدند و چون آوازهٔ توجه موکب همایون باو رسید از خرم آباد
که مسکن او بود فرار نموده بجانب صیمره رفت بعضی از امراء لرستان و سرخیلان قبایل از و تخلف نموده بموکب
همایون پیوستند و قلعه خرم آباد بتصرف اولیای دولت قاهره در آمده الکای مذکور بمهدیقلیخان شاملو عنایت
شده قلعه را باو سپردند و از آنجا عنان اقبال بجانب صیمره انعطاف داده در عین اشتداد گرما و قلب سرطان
که ماهی حوت بر تابهٔ فلک بریان میشد در صیمره که گرمسیر لرستان و محل قشلاق الوار است نزول اجلال نمودند
شاه وردی از صیمره فرار نموده بکبورکوه که مابین لرستان و سرحد بغداد واقعست رفت که از آنجا عزیمت
بغداد نماید میر قیصر خانه بیدل که از امرای لرستان و صاحب دو هزار خانه بود از وی تخلف نموده باردوی
همایون پیوست و چون در صیمره رفتن شاه وردی خان بکبورکوه مسموع گشت و از صیمره تا آنجا بیست فرسخ
مسافت بود رای جهان آرا بدان متعلق گشت که بر سر او ایلغار نموده او را بدست آورند یا بالکلیه از
لرستان اخراج نمایند اردوی معلی و اغرق همایون را در صیمره گذاشته با فوجی از غازیان بهرام صولت ایلغار
نموده آن مسافت بعیده را که تمام کوهستان نشیب و فراز است در یک شبانه روز طی فرموده چون بپای کوه
رسیدند قطعه زهی چون ره عشق در پیش آمد ٭ کثیر المخاطر خطیر العواقب ٭ فرازش چو قدرش بلند و نشیبش ٭
ز بختم نگون تر بسنجیدن مراتب ٭ در آنجا مشخص شد که شاه وردی خود را بزمین الکای رومیه انداخته چون داخل
الکای رومیان شدن خلاف شرایط صلح بود قدم کشیده داشته باردوی گردون شکوه مراجعت فرمودند

و قورچیان عظام و یساولان تعیین شدند که الوسات و احشامات قراالوس کوچانیده بقلمرو علیشکر برند که در مکان اصلی
خود بر عیب حکام قزلباش قیام نمایند سلطان حسین ولد شاه رستم که از بیم شاه وردی فرار نموده در میانه کلهر بسر
میبرد روی ارادت بدرگاه جهان پناه آورده منظور نظر شفقت شاهانه گردید و ایالت لرستان سوای خرم آباد
و توابع که بمهدیقلیخان شفقت شده بود باسایر محال بسلطان حسین مذکور عنایت شد و ریش سفیدان
الوار بعنایات شاهانه مستمال گردیده بملازمت سلطان حسین مامور شدند و ایشان بالطوع تا موازی
یکهزار گوسفند پیشکش سرکار همایون اعلی و ارکان دولت قاهره نمودند و عنایت خسروانه گوسفندان مذکور
بعساکر منصوره تقسیم نموده از انجا عنان عزیمت بصوب مراجعت انعطاف داده قرارداد خاطر همایون آن بود
که داخل دار السلطنت قزوین نشده از درجزین جهت دفع شر عبد المومن خان و استخلاص محصوران قلعهٔ
نیشابور بجانب خراسان درحرکت آیند چون در بروجرد نزول اجلال واقع شد اخبار خراسان و آمدن
درویش محمد خان و بدست دادن نیشابور بطریق مصالحه و التجای حاجی محمد خان بادشاه خوارزم بپایهٔ
سریر خلافت مصیر چنانچه گذشت رسیده آن اراده موقوف ماند و از انجا بمیانهٔ ایل بیات نزول فرموده
ایشانرا جهت تقصیری که در جنگ شاه وردی خان نموده بودند مواخذه نموده در معرض یرغو و خطاب و عتاب
در آوردند حسب الالتماس شاه قلی سلطان برادر اغورلو سلطان که بجای برادر حاکم آنجماعت شده بود
بترجمان قرار یافت که موازی سه هزار اسب کره و ایقر و مادیان بیاتی نژاد که در میانهٔ قزلباش بخوبی
شهرت دارد و سه هزار تومان زر نقد بالطوع والرغبه بر سبیل پیشکش و ترجمان بدیوان اعلی رسانند
و از انجا بجانب دار السلطنت قزوین توجه فرموده در ساعت سعد داخل شهر شدند و نور محمد خان که در سفر
لرستان مرافقت موکب همایون اختیار نموده بود درین روز در حینی که حضرت اعلی بملاقات حاجی
محمد خان تشریف برده بودند او نیز آمده بتوره و آیین سلاطین چنگیزی بلازم وار در خدمت حاجی محمد خان بپای
ادب ایستاد بعد از استجازه پیش آمده کورنش کرد و حاجی محمد خان با او رسم معانقه بجای آورد بالجمله حضرت اعلی
چندگاه در دار السلطنت قزوین توقف فرموده مجالس پادشاهانه آراسته با سلاطین مذکور صحبت بی تکلفانه
میداشتند و هرگاه حاجی محمد خان را طلب میفرمودند استدعای حضور اشرف نواب سکندر شان نیز نموده
هر دو در یک مسند نشسته با یکدیگر صحبت میداشتند و نواب اشرف اکثر اوقات در کمال بی تکلفی و کوچکدلی بلوازم
خدمت و مهربانی می پرداخت و مجالست نشستن آن دو پادشاه عالیجاه در یک مسند که در ازمنهٔ سابقه کمتر اتفاق

افتاده بود از نوادر روزگار است القصه حضرت اعلی بعد از شرایط مهمانداری بانجام ضرورت و مایحتاج سلاطین
اشاره فرموده در فصل بهار متوجه سیر صفاهان بهشت نشان گشته نور محمد خان را که همیشه انیس مجلس خاص و رفیق بزم
اختصاص بود همراه بردند و جهت تالیف قلب حاجی محمد خان عرب محمد سلطان پسر او را نیز مصحوب خویش گردانیدند
اما چون مشارالیه از اهلیت و بی تکلفیها که [illegible] شرف همایون بدان مجبولست بهره نداشت با او صحبت
مخصوصانه کمتر اتفاق می افتاد مجملا نوروز میمون را در ان بلده فردوس نشان بعشرت و شادکامی گذرانیده در او
آخر حوت روی توجه بمقر سلطنت آوردند دیگر باره دار السلطنت قزوین از فر قدم همایون زیب و زینت
یافت ذکر دفع طایفه ضاله ملاحده که درین سال روی داد از وقایع این سال قتل درویش خسرو قزوینی و چند نفر
از مریدان اوست که بالحاد اشتهار یافته بودند بیان این حال بر سبیل اجمال آنکه درویش خسرو از مردم
فرومایه محله درب کوشک قزوین بود که آبا و اجدادش بکسب چاه کنی و قومشی مشغولی داشته اند و مشارالیه
ترک صنعت پدران نموده بکسوت قلندری و درویشی در آمده و مدتها سیاحت نموده با جماعت نقطویان
آمیزش کرده و در ان شیوه استحضاری بهم رسانیده بتوسعه مشرب اشتهار یافت و بقزوین آمده در گوشه
مسجدی رحل اقامت انداخت جمعی درویشان گرد او میگرفتند و او دکان معرفت گشوده در ان معامله
گرم بازار گشت علما و محلتیان بر اطوار او انکار نموده از مسجد نشستن منع نمودند رفته رفته اطوار او بعرض
شاه جنت مکان رسید نواب جنت مکانی او را طلب داشته از احوال او استفسار فرمودند شرایع اسلام
و قواعد مذهب حق امارا در نظر آنحضرت القا نموده آنچه باو اسناد میکردند منکر میشد چون خلاف شرعی ازو
مشاهده نشد امر فرمودند که در مسجد مسکن نسازد و کوته خردان عوام را بخود راه ندهد بعد ازین واقعه مشارالیه
جهت دفع مظنه بخدمت علما تردد آغاز نهاده فقه می آموخت و در روزهای جمعه بمسجد جامع میرفت و دیگر
کسی را با او کاری نبود بعد از رحلت شاه جنت مکان بدستور مسجدی که در جنب خانه اش بود نشیمن ساخته سفره
توکل گسترده جمعی بیدولتان و هرزه کاران ترک و تاجیک نزد او تردد آغاز نهادند تا زمان جلوس همایون
حضرت اعلی چند سال در ان مسجد روزگار گذرانیده اسباب معیشت او و درویشان او که در خدمت او بودند
بی تعب و تشویش مهیا و آماده میشد و آن مسجد مجمع او را بس نمی تافت در الحوالی تکیه بنیاد کرده شروع در عمارات
کرد و مردم آن محله از ترک و تاجیک او را مدد کرده تکیه و باغچه در غایت نزاهت و خرمی ترتیب داده بدانجا نقل
نمود و همه روزه الوان اطعمه در مطبخ او طبخ میشد حضرت اعلی که اکثر اوقات در کوچه و محلات سیر فرموده با طبقات

خلایق آشنائی میکردند بسر وقت درویش رسیده با او صحبت داشتند و گاه بتکیه اش تشریف حضور ارزانی
میداشتند و بجهت آنکه عقیده او را فهمیده بر اطوار او آشنا گردند با او سخنان ارباب سلوک تنطق میفرمودند
شیوه خدا اشناسی خود را بروش نقطویان بنظر او جلوه میدادند و او از غایت ملاحظه و احتیاط سر رشته
دکانداری و زهد فروشی را از دست نداده بحرفی که خلاف شرع باشد متنطق نمیشد اما جمعی درویشان که در تکیه
او راه داشتند خصوصا استاد یوسف ترکش دوز و درویش [illegible] قلندر دعویهای بزرگ کرده سخنان
بلند میگفتند و بیملاحظه و محابا اظهار عقیده فاسده درویش خسرو و با آنحضرت میکردند و الحاد آن اشقیا
بی اشتباه در آئینه خاطر شاه عالیجاه پرتو ظهور انداخته دفع آن جماعت جهت اجراء رسوم شرع انور بر ذمت
همت پادشاه شریعت پرور لازم شد در وقتی که متوجه سفر لرستان بود دیگر گرفتن درویش خسرو و اتباع او
امر کردند جماعت تاجی بیوک بدان خدمت نامزد گشته همه را در قید سلاسل کشیدند العیاد بالله چون درین
سال منجمان القا نمودند که آثار کواکب و قرانات علوی و سفلی دلالت بر افنا و اعدام شخصی جلیل القدر منسوب با
آفتاب که مخصوص سلاطین است میکند و محقق است که در بلاد ایران باشد و زایچه طالع همایون استخراج نموده
بودند که تربیع نحسین در خانه طالع واقع شده و صاحب طالع در حضیض و بال است مولانا جلال الدین محمد
منجم یزدی که درین فن شریف سرآمد زمان و در استدلالات احکام نجومی مقدم اقران است آن نحوست را
بدین تدبیر دفع نموده و فرمود که حضرت اعلی در آن دو سه روز که معظم تاثیر قران و تربیع نحسین است
خود را از سلطنت و پادشاهی خلع نموده شخصی از مجرمان را که قتل بر او واجب شده باشد بپادشاهی منسوب
سازند و در آن دو سه روز سپاهی و رعیت مطیع فرمان او باشند که ما صدق امر پادشاهی از او بفعل آید
بعد از سه روز مجرم را شحنه نحس اکبر قران و جلاد حادثه دوران سپارند که بقتلش پردازد همگنان این
رای را صایب شمرده قرعه اختیار بنام استاد یوسف ترکش دوز افتاد که در شیوه الحاد از رفقا پایه بیشتر که مینهاد از زمره
ملاحده و اتباع درویش خسرو او را بازدو آورده حضرت اعلی خود را از سلطنت و پادشاهی خلع فرموده اسم
پادشاهی بر او اطلاق فرمودند تاج شاهی بر سرش نهاده اثواب فاخره در او پوشیدند و در روز کوچ بر استر
بردعی با زین و لکام مرصع سوار کرده چتر پادشاهی را بر سرش افراختند و جمیع امرا و مقربان و اهل خدمت با قشون
و لشکر با آیین مقرر در ملازمتش کمر بسته بمنزل میرسانیدند و در دیوانخانه همایون فرود آورده اطعمه و اشربه
میکشیدند و شب قورچیان عظام و عساکر منصوره بکشک قیام مینمودند و آن بیچاره عاقبت کار خود فهمیده

سه روزه را بفراغت گذرانید آری سلطنت گر همه یکروز بود مغتنم است وحضرت اعلی دران سه روز با دو کس
جلودار و خدمتکار یکه سوار گردیده اصلا بتمشیت امور سلطنت نمی پرداختند و مولانا یوسفی در سر سواری جناب
مولانا جلال الدین منجم را طلب نموده باو گفت که ای حضرت ملا چه نجوم مالکم البته یکی از ظرفا با جناب مولانا
خوش طبعی نموده که یکی از آثار و علامات پادشاهی الغرض حکم است و تا غایت هیچ حکمی ازین پادشاه مصنوع
صادر نگشته چون شما را ساعی قتل خود میدانند اگر پیشتر از انکه او بقتل میرسد بقتل شما فرمان دهد بجهت تحقیق
امر پادشاهی ناگزیر است که بامضا رسد شما را درین دو سه روز احتیاط تمام لازم است جناب مولانا را
اضطراب عظیم دست داده دران سه روز بتفرقهٔ خاطر گذرانید حکیم رکنای کاشی درین باب قطعه گفته بود
مرقوم گشت قطعه شها توئی که در ایام تیغ خونخوارت ٭ هزار ملحد چون یوسفی مسلمان کرد ٭ فتاد در دلم از
یوسفی و سلطنتش ٭ دو بیت قطعه مثالی که شرح نتوان کرد ٭ جهانیان همه رفتند پیش او بسجود ٭ دمی که حکم
تو اش پادشاه ایران کرد ٭ نکرد سجدهٔ آدم بحکم حق شیطان ٭ ولی بحکم تو آدم سجود شیطان کرد ٭ و فی الواقع
جناب مولانا بسیار شیطان صفت واقع شده بود کلام شیاطین الانس بر او صادق و از قیافه و ترکیبش
شیطنت ظاهر بود مجملا مولانا یوسفی بعد از سه روز از لباس مستعار حیات عریان گشته از تخت بر تخته
افتاد بعد از واقعهٔ مذکور حضرت اعلی مجدداً بر مسند فرماندهی جلوس فرموده باعتقاد ظاهربینان عالم
صورت اثر آن وبال بدین تدبیر مندفع گردید اما در نظر خلوت گزینان عالم معنی و آگاه دلان علوم
باطن جلوهٔ ظهور داشت که دافع این گونه وبال جز اقبال شهریار بیهمال نیست شعر کسی را که ایزد بود یاورش
همیشه درخشان بود اخترش ٭ درویش کوچک قلندر که همیشه دعویهای بزرگ کردی تریاک بلندی انداخته
سر بخرقه فرو برده بجارسان خود گفته بود که رفتیم تا در دورهٔ دیگر بیایم ٭ رفت و رفت و رفت آنست که رفت
و بعد از معاودت از سفر لرستان درویش خسرو را حاضر ساخته علما را جمع کرده بتفحص حال او پرداختند
از غایت دنیاداری پای از جادهٔ شریعت بیرون ننهاده بهیچ امر خلاف شرعی اعتراف نکرد و ظاهراً جز آنکه
خمهای شراب در تکیه اش یافت شده بود و او میگفت که من ازین اطلاع ندارم و از قسم دیگر چیزی بر او ثابت
نشد اما نقطوی بودن او از غایت اشتهار محتاج باثبات نبود در محکمهٔ باطن مبارک اشرف درجهٔ ثبوت یافته
بود جهت ترویج شریعت غرا حکم بقتلش فرموده او را از جهاز شتر بحلق آویختند و در تمام شهر قزوین گردانیدند
دیگر از ان طایفه مولانا سلیمان طبیب ساوجی بود که اعلم آن طبقه بود و نواب اشرف مهم او را باصلاح علما حواله کردند

علما ظاهر شرع را ملاحظه فرموده تجویز قتل او نکردند اما بجهت دفع اضلال جاهلان بحبس مخلد قرار دادند چند
روزی محبوس بود تا آنکه بندگان اشرف حکم قتل او فرموده بیاران ملحق گردید دیگری از کبار آن طایفه میر سید
احمد کاشی است که بسیاری از نادانان تیره روزگار را در تیه ضلالت انداخته بود و پادشاه صفوت نژاد پاک
اعتقاد در نزهت آباد کاشان او را بدست مبارک خود شمشیر زده دو پاره عدل کردند در میان کتب او رسالها
که در علم نقطه نوشته شده بود ظاهر شد و آن طایفه بمذهب حکما عالم را قدیم شمرده اصلا اعتقاد بحشر اجساد
و قیامت ندارند و مکافات حسن و قبح اعمال را در عافیت و مذلت دنیا قرار داده بهشت و دوزخ
هم آنرا میشمرند نعوذ بالله ازین اعتقادات فاسده درویش کمال صفهانی را با سه چهار نفر مرید در راه
خراسان بعدم فرستادند آنروز از اصفهانات فارس نیز چند نفر که اعلم این طبقه گمراه بودند آورده
بیاران مضله ملحق ساختند و همچنین بر هر کس مظنه الحاد بود ابقا نرفت از اتراک نیز بوداق بیک اوغلی
استاجلو که تابع این طبقه و مرید درویش خسرو بود بقتل رسید و درین مراتب ظاهر شد که در مملکت
محروسه این طبقه بسیار شده بودند و در اضلال خلایق میکوشیده اند و از واردین دیار هند مسموع شد
که شیخ ابو الفضل ولد شیخ مبارک که از ارباب فضل و استعداد ولایت هند بود و در ملازمت پادشاه
اعلیجاه جلال الدین محمد اکبر پادشاه تقرب و اعتبار تمام یافته بود این مذهب داشت و پادشاه را
بکلمات واهیه وسیع المشرب ساخته از جادهٔ شریعت منحرف ساخته بود و منشوری که باسم میر سید احمد کاشی
انشا نموده فرستاده بود در میان رسالهای او ظاهر شد دلالت برانمعنی مینمود والعلم عند الله و علم
بحقایق الامور میر شریف آملی که شاعر تازه گوی شیرین کلام است از اکابر این طایفه بود و بعد از وقوع
این حالات از استراباد فرار نموده بهند رفت القصه بعد از سیاست اینجماعه اگر کسی ازین طبقه بود ازین
دیار بیرون رفت یا در گوشهٔ خمول خزیده خود را بی نام و نشان ساخت و در ایران شیوهٔ تناسخ منسوخ گشت
ذکر وقایع متنوعهٔ خراسان از سوانح این سال محاربهٔ سلطان علی خلیفه و امرای قزلباش است با تیلم سلطان
و جنود اوزبک در ارغند و ترشیز خراسان بر عالمیان آنمعنی سمت ظهور دارد که شیوهٔ شعار طوایف
قزلباش که نسبت بخاندان قدسی نشان صفویه سالک طریق ارادت و حسن اعتقاد ند بدانسان که هر چند
از جانب پادشاه و ولی نعمت بی عنایتی مشاهده نموده مورد قهر و سخط مرشد کامل گردند طالبان طریق
ارشاد و صوفیان پاک اعتقاد در راه طلب و منهج قویم اخلاص آنرا از نقص خود دانسته موجب تزکیهٔ نفس

و پاکی طینت شمرند و مضمون انتقال کہ گر د سرم بر خنجر از تو سرت گر دم نگر دانم سر از تو بر بهزار گونه
وا ینزا صابر بوده روی از درگاه مرشد کامل بـ ... بند تا آلایش آن نقص را بعراق خجالت و زلال ازدیاد خدمت
پاک گردانیده خود را آماده توجه و التفات ظاهر و باطن گردانند سلیمان خلیفه ولد سهراب خلیفه ترکمان
و سلطان علی خلیفه ولد فولاد خلیفه شاملو با نسبت خلافت و اخلاص ادکی و حقوق تربیت چندین ساله شاه
جنت مکان بمجرد اندک بی توجهی که از سوی اعمال ایشان بظهور آمد روی ازین آستان برتافته بخیال باطل
و اراده تباه بطرف رستم میرزا ابن سلطان حسین میرزا ابن بهرام میرزا میل نمود د بقندهار رفتند که او را
بخراسان آورده بوسیله او رایت خودکامی برافرازند چون براه رفته بودند بمطلب خود فایز نگشتند
چون قبل ازین ایمائی شده بود که در حقایق حالات اولاد سلطان حسین میرزا و وقایع سیستان از ابتدا
تا انتها داستانی علیحده باید که تسوید یابد بنابر وعده سابقه مناسب چنان نمود که نخست از احوال ایشان
بنابر اتصال سررشته سخن در سلک تحریر کشیده شروع در بیان محاربه امرا نماید لهذا کلک سخن پرداز تحریر
وقایع احوال ایشان را آغاز نمود شرح حالات اولاد سلطان حسین میرزا ولد بهرام میرزا و حکومت ایشان در قندهار
و زمین داور از زمان ارتحال والد نامدار ایشان تا زمان فترات خراسان و رفتن ایشان بجانب هندوستان
و مآل کار ایشان و وقایع محال سیستان بر ضمیر منیر واقفان سیر و طالبان اخبار مستور نماند که سلطان حسین میرزا
در زمان شاه جنت مکان حسب الفرمان قضا جریان والی ولایت قندهار و زمین داور و گرمسیرات تا کنار آب
هیرمند گشته مدتها در آن ملک بیمن تربیت عم والاجناب کامران و کامیاب دولت بود و در زمان سلطنت
اسمعیل میرزا چنانچه اشارتی بدان رفته جهان فانی را بدرود کرده از و پنج پسر والا گهر یادگار ماند محمد حسین میرزا
که در زمان شاه جنت مکان با همشیره اش بخدمت اشرف آمده بود و اسمعیل میرزا در روز قتل شاهزادگان او را
نیز بعالم آخرت فرستاد چنانچه در قضای زمان جلوس او گذشت و مظفر حسین میرزا و رستم میرزا و ابوسعید میرزا
و سنجر میرزا بعد از فوت سلطان حسین میرزا اسمعیل میرزا را چون همت بدفع شاهزادگان صفوی نژاد مقصور بود
همانا بدستور سایر شاهزادگان بقتل ایشان نیز حکم فرموده بود چه هرگاه از قساوت قلب نسبت به برادران
و برادرزادگان گرامی که اقربیت بیشتر داشتند این عمل پیش آورد نسبت به بنی اعمام خود محل اشتباه نیست بالجمله
چون اسمعیل میرزا بعالم آخرت شتافت پیش از آنکه قتل ایشان در قندهار وقوع یابد قراتکه نام شخصی از ایل
کورجای از ملازمان سلطان حسین میرزا که در اردوی معلی بود بسرعت برق و باد از قزوین بقندهار آمده خبر فوت

اسمعیل میرزا رسانیده میرزایان مذکور از غرقاب فنا بساحل نجات آمدند چون نواب سکندر شان بر مسند
سلطنت و فرمانروائی ایران جلوس فرمودند قندهار را بمظفر حسین میرزا که پسر بزرگتر بود تفویض فرموده زمین
داور و کرمسیرات کنار هیرمند را برستم میرزا دادند و مقرر فرمودند که ابوسعید میرزا و سنجر میرزا نیز که برادران
مادری رستم میرزا بودند در زمین داور با او همراه بوده باشند و حمزه بیک ذوالقدر مشهور بکور حمزه را که
وکیل سلطان حسین میرزا بود و همراه محمد حسین میرزا بارد وی معلی آمده بود بدستور وکیل و لله میرزایان نمودند
و او را با احکام شفقت آمیز شاهانه و خلع فاخرهٔ پادشاهانه بقندهار فرستادند حمزه بیک مذکور بموجب حکم همایون
رستم میرزا را با برادران کوچک بزمین داور فرستاده از جانب خود لله و وکیل جهت ایشان تعیین نمود
مظفر حسین میرزا را در قندهار نگاه داشته بامر حکومت و رتق و فتق مهمات مملکت پرداخت و صاحب اختیار
مطلق گشته هر دو سرکار را بنوعی ضبط و نسق نموده بود که میرزایان را از حکومت جز نامی نبود و خیال تجاوز و
زیادتی در خاطر هیچکدام خطور نمینمود و مطیع و منقاد او امر و نواهی او بودند چون ملک محمود که از نژاد والیان
قدیم سیستان بود و سلسلهٔ نسبش بصفاریه می پیوند بعد از فوت اسمعیل میرزا که ولایت مذکور از امرای
قزلباش خالی بود چنانچه در صحیفهٔ اول این دفتر رقم تحریر یافته باغوی و تحریک ملکان و میران سیستان
دم از استقلال زده طالب حکومت سیستان شده بود جنگ کرده ظفر یافت و در حکومت آن ملک مستقل گردید
هر چند این معنی نزد عقلا مستبعد مینمود که ملکی که چندین سال در تصرف طوایف قزلباش قرار گرفته باشد تشخصی
بر تقدیر وراثت بی آنکه مشمول نظر عاطفت پادشاهی گردد داراده حکومت و ریاست آن نماید لیکن
آنمرد بلند همت بزور بازوی احسان کوچک و بزرگ ولایت سیستان را بنوعی مطیع و منقاد نمود که از هیچ
گوشهٔ آن ملک وسیع بانگ مخالفی بلند نشد و چون پرتو این خبر بر پیشگاه ضمیر انور نواب سکندر شان تافت
بنا بر احیای خانوادهای قدیم و دیگر مصلحتهای ملکی منشور ایالت سیستان بسعی محمد خان ترکمان بنام او
فرستادند اما چون آوازه حکومت او بقندهار رسید و هنوز منشور حکومت از درگاه معلی نرسیده بود عرق
حمیت حمزه بیک بحرکت درآمده میرزایان نیز چون حکومت کاه عم خود بدیع الزمان میرزا را در تصرف ملوک
که همیشه شیوهٔ ملازمت مسلوک میداشتند نتوانستند دید لشکر قندهار و توابع را جمع نموده با گروه انبوه متوجه
سیستان شدند و چون بشهر کهنهٔ سیستان که در دو فرسخی جزیرهٔ پشت زره که محل اقامت ملک محمود و
ملک زادگان و امرای سیستان بود نزول نموده مشاهدهٔ استحکام جزایر و کثرت شجعان آن ولایت نمودند حمزه بیک

بنابر سبق آشنائی که فیمابین او و ملک غیاث الدین محمد که عم ملک محمود بود مراسلات مشعر بر اصلاح جانبین وطلب مشار الیه
و رفع منافقته فیمابین در قلم آورده باردوی ملک غیاث الدین محمد فرستاد ملک غیاث الدین محمد بی تامل بخدمت
میرزایان شتافته بعد از قیل و قال بسیار بدین قرار یافت که مظفر حسین میرزا مخدره که در پردهٔ عزت ملک محمود
پرورش یافته بود بحبالهٔ نکاح آورده دختر حمزه بیک را بملک جلال الدین پسر ملک محمود در سلک ازدواج کشند
وسیستان را بملک محمود مسلم داشته مراجعت نمایند و او نیز در انزوای آن همیشه نسبت بمیرزایان طریقه موافقت
و متابعت مسلوک دارد ملک محمود بصوابدید عم خود عمل نمود فیمابین امر مصاهرت وقوع یافت و مظفر حسین میرزا
مسرور و شادمان از سیستان بجانب قندهار مراجعت نمود اما اینمعنی موجب کلفت رستم میرزا از برادر رنجید چه
قرارداد خاطر او چنان بود که چون الکای رستم میرزا نسبت بالکای برادر بسیار مختصر است و وفا بمعاش او
و برادران نمیکند سیستان داخل الکای او شود بخلاف قرارداد او سیستان نیز فی الحقیقه ضمیمهٔ قندهار شد
مجملا اسباب کلفت میانهٔ برادران آماده گردید درین اثنا جمعی از اویماقات قزلباش و اکراد بمزاج
مظفر حسین میرزا راه یافته قصد حمزه بیک نمودند وچون جناب میرزا از زیادتی اقتدار و استقلال حمزه بیک
و بیدخلی خود به تنگ آمده بود سخنان آنجماعت را بسمع رضا اصغا نموده تجویز قتل او کرد حمزه بیک باینمعنی
مستشعر گردیده از قندهار خود را بزمین داور رسانید و رستم میرزا را برداشته متوجه قندهار شد از انجانب
مظفر حسین میرزا با لشکر آراسته از قندهار بعزم جنگ استقبال برادر نموده در کنار رود ارغنداب از توابع قندهار
میانهٔ ایشان جنگ عظیم بوقوع پیوست و در اثنای محاربه جمعی از لشکر مظفر حسین میرزا که با حمزه بیک متفق بودند
از حملهٔ دلیرانهٔ مردم رستم میرزا روی از جنگ برتافته بصوب فرار شتافتند ازین جهت تزلزل باحوال سپاه
مظفر حسین میرزا که اضعاف مضاعف لشکر زمین داور بود راه یافته از حملات متواتر آن فوج قلیل شکست
بر ایشان افتاد بجانب قندهار مراجعت نمودند رستم میرزا و حمزه بیک بظاهر شهر آمده دروازهٔ ماشور را
لشکرگاه ساختند جمعی از ریش سفیدان اویماقات قزلباش در مقام دفع کلفت رستم میرزا و حمزه بیک
درآمده غبار وحشت که میانهٔ ایشان ارتفاع یافته بود بآب عهود و مواثیق فرونشانیدند و فیمابین صورت
معاهده و پیمان بمیان آمد و رستم میرزا طوعا و کرها رضا بمصالحهٔ مذکور داده بالکای خود بازگشت و حمزه بیک
بشهر رفته بدستور سابق بامر وکالت میرزا و دارائی قندهار مشغول شد تا سه سال من حیث الاستقلال بر ملک و مال
و خدم و حشم جناب میرزا اشتغال داشت دیگر باره جمعی از جهال قزلباش و مفسدان قندهار در خفیه بخدمت میرزا

راه آشنائی یافته قاصد قتل حمزه بیک شدند و حمزه بیک نیز پوشیده شده و پنهان کس بطلب رستم میرزا فرستاد و رستم میرزا
خبر صبحی داخل شهر شد جمیع امرا و مردم قندهار باتفاق حمزه بیک بخدمتش شتافتند و عروس حکومت قندهار را
در نظر او جلوه دادند بصوابدید ایشان حکومت قندهار بجناب رستم میرزا تعلق گرفت محمد بیک بیات را که داماد
حمزه بیک و ریش سفید طبقهٔ بیات بود بتلکی مظفر حسین میرزا تعیین نموده میرزا را بجانب قلعهٔ قلات که در میان
هزاره جات قندهار و بمتانت و استحکام از قلاع مشهوره آن ولایت است فرستادند و حاصل قلات و هزاره جات را
بجهت معیشت میرزا تعیین نموده قرار دادند که در آن قلعه ساکن بوده بفراغت و عافیت روزگار گذرانند اما
با پانصد نفر از بیات که مردم همواره موکل میرزا بودند چون شش ماه بدین وتیره گذشت فیما بین میرزا و محمد بیک مذکور رابطه
کلی بهم رسید و طایفهٔ بیات سر بر خط فرمان داری میرزا نهادند و رای ایشان برین قرار گرفت که قلعهٔ قلات را
بدویست کس از بیات سپرده سیصد نفر را رفیق طریق سیستان ساخته از راه بیابان کوچ بر کوچ عازم سیستان
شوند و بدین عزیمت در حرکت آمده بعد از طی مسافت بحوالی سیستان رسیدند ملک محمود از توجه جناب میرزا آگاه گشته
مراسم استقبال بجا آورده بشرایط میزبانی و لوازم خدمتکاری پرداخته چند روز اسباب عیش و عشرت سرانجام
یافته طوی لایق بظهور پیوست و مخدره ملک را که قبل از آن بحباله میرزا در آمده بود بحرم سرای میرزا فرستاد و مدت
شش ماه فیما بین میرزا و ملک محمود التیام خصوصیت بود بالاخره جمعی از میران سیستان که همواره فتنه انگیز
و خواهان فساد و آشوب بودند مزاج میرزا را منحرف ساخته روزی بوسیلهٔ شکار از منزل ملک سوار شده بجزیره
پشت زره بقلعهٔ تاغرون که محل توطن عظمای میران سیستان که حساد ملک بودند رفته در عرض یک هفته تمامی
میران و اعیان پشت زره و داهرود و سرحلیات احشامات سیستان بر سر ایشان جمعیت نموده در فکر قتل
و غارت و نهب ملوک سیستان شدند و در آن اوان ملک محمود در موضع اشکین که در کنار هیرمند واقعست
توطن داشت و اولاد ملک غیاث الدین عم او ملک محمود و ملک شاه حسین با او بودند ملک جلال الدین
پسر او در قلعهٔ فتح که یکی از قلاع سیستان است استقامت داشت و ملک ناصر الدین عم دیگر ملک با فرزندان
خود که اشجعان ولایت نیمروز بودند در قلعهٔ جادرنگ که در چهار فرسخی محل توطن ملک است جای داشتند میران
سیستان بمیرزا عرض کردند که اول دفع ملک ناصر الدین و اولاد او اهم و انسب و بصلاح اقرب است جناب میرزا
که متلون مزاج و گوش سخن نیوش داشت باتفاق ملازمان و عساکر سیستان و بعضی از قزلباش که از فراه
و آنحدود بکومک میرزا آمده بودند متوجه قلعهٔ جادرنگ شدند و مدت یکماه قلعهٔ مذکور را محاصره نمودند و در آن

مدت ملک محمود که در حین رفتن میرزا بکمکی بصرا نمانده بود بدادن زر و سلاح و اسب و یراق لشکر بسیار فراهم
آورده بعزیمت کومک اقوام خود متوجه قلعه جادرنک شد و ملک جلال الدین پسر خود و ملک محمود و ملکشاه حسین را
با جمعی از اقوام پیشتر فرستاده خود با لشکر انبوه متعاقب در حرکت آمده چاشت روز پنجشنبه دهم صفر سنه تسعین و
وتسعمایه بپای قلعه رسیده فیما بین جنگ در پیوست آخر روز مذکور اتباع جناب میرزا از ستیز و آویز دست باز داشته
با میران بجانب جنگل و جزیره مراجعت نمودند ملک محمود بظفر و نصرت اختصاص یافت بعد از یکهفته جمعی از
سادات و صلحا و خیراندیشان آن دیار را بخدمت میرزا فرستاده معذرت ناخوشیهای طرفین خواسته استدعا
نمود که بساط خصومت را در نوردیده بی شایبه دغدغه و دهشت بملاقات یکدیگر مسرور گردند جناب میرزا
حسب الاستدعا متوجه منزل و مقام او گردید بعد از چند روز بجشن و عیش و عشرت پرداختند ملک محمود یکی
از مردم معتبر سیستان را برسم رسالت نزد حمزه بیک فرستاده او را از طرز سلوک و معاشی که پسندیده خاطر میرزا
نبود منع نمود از آنجانب نیز کسان آمده فیما بین میرزا و حمزه بیک دیگر باره معاهده و پیمان پدید آمد و جمعی
از ریش سفیدان قندهار باستدعای آمدن میرزا بسیستان آمده رضای خاطر آنجناب گشتند ملک محمود سه
هزار کس از جنود سیستان با جمعی از اقوام همراه کرده میرزا را روانه قندهار کرده رستم میرزا که از صوابدید
حمزه بیک تجاوز نمیتوانست کرد ملاحظه جانب برادر بزرگتر و مصلحت اندیشی ریش سفیدان کرده بجانب زمین داور
رفت و جناب مظفر حسین میرزا بقندهار رسیده مردم سیستان رخصت انصراف یافتند چون شش ماه از بودن
میرزا در قندهار گذشت از اقتدار حمزه بیک و عدم استقلال خود بتنگ آمده محمد بیک بیات را نوید وکالت
و جانشینی حمزه بیک داده بقتل او ترغیب نمود مشارالیه بفرموده جناب میرزا حمزه بیک را بقتل آورده تکیه
بر مسند وکالت زده استقلال کلی در امور ملکی و مالی بهم رسانید و رستم میرزا بواسطه قتل حمزه بیک بمجادله برادر دلیر شده
لشکر فراهم آورده بر سر قندهار رفت و بظاهر شهر رسیده در دروازه ماشور نزول نمود و تا مدت دو ماه فیما بین
همه روزه جنگ و جدال وقوع می یافت و چون ملک محمود از این قضیه آگاه گشت باعانت داماد سه هزار کس بسرکردگی
ملک غریب پسر عم خود از سیستان بکومک قندهار فرستاده روزی که لشکر سیستان بقندهار رسیده لشکر قندهار
نیز از قلعه بیرون آمده بین الفریقین جنگ عظیم بوقوع پیوست چنانچه مردم سیستان اسب رستم میرزا را به تیر زده
میرزا در میان صف پیاده بجنگ مشغول شد و از بامداد تا شام صفیر تیر پیام اجل بگوش برنا و پیر میرسانید
و برق سنان و شمشیر خرمن عمر صغیر و کبیر میسوخت آخر الامر میرزا چون ملاحظه نمود که لشکر قندهار بکومک سیستانیان

قوت و قدرت بیشتر دارند دست از ستیز باز داشته بی نیل مقصود بزمین داور مراجعت نمود و مدتی محمد بیک صاحب
اختیار ملک و مال بوده نهایت استقلال داشت چنانچه میرزا نیز از اختیار او ملول شد و چون قدرت بر دفع
او نیافت باز قرار رفتن سیستان شد و محمد بیک بضبط مملکت قیام نموده احدی را مدخل نمیداد چون جناب میرزا
بسیستان رسیده بقاعدهٔ معهود ملک محمود در مقام خدمتکاری در آمده شرط مهمانداری بجای آورده دقیقه
از دقایق خدمت نامرعی نگذاشت بمال و الکا نیز مضایقه نداشت غایتش فتنه جویان سیستان دیگر باره
تحریک مادهٔ فساد نموده میرزا را بدفع عظماء ملوک اغوا نمودند و ابواب خصومت و نزاع مفتوح ساختند و جناب
میرزا از تلون مزاج درین امور بی اختیار بود باز بمیان مردم پشت زره رفته با نجماعت بدستور جمعیت نموده
بر سر همان قلعه که دفعهٔ اول رفته بودند رفتند و ملک محمود ولد خویش ملک جلال الدین و اقوام خود را بکومک
مردم قلعه فرستاد و اتباع میرزا بعزم جنگ استقبال ایشان کرده در قریهٔ ده علی بین الفریقین محاربهٔ
صعب روی داد اول روز شکست بر لشکر ملک افتاده خانهای آنموضع را احصار خود کرده بحفظ حال خود
مشغول گشتند نماز پیشین آنروز ملک محمود با لشکر بسیار رسیده سایهٔ وصول بر معرکه انداخت و ملک ناصر الدین
عم ملک نیز با پسران خود و یکهزار مرد جلادت شعار بامداد او از قلعه جادرنگ بمعرکهٔ جنگ حاضر شده لشکر میرزا
و میران سیستان را در میان گرفتند و حرب عظیم در پیوسته قریب سیصد کس از لشکر ملک و تا یکهزار کس
از تبعهٔ میران سیستان بقتل رسید بالاخره میران از ستیز و آویز بستوه آمده میرزا را در جنگگاه گذاشته
خود را بکوههای سخت و جنگلهای صعب المسالک کشیده بهزیمت رفتند و ملک محمود در اثنای جنگ بخدمت
میرزا کس فرستاد که اهل عناد که فیمابین تحریک مادهٔ فساد نموده بودند منهزم شدند شما صاحب دولت و لشکر دیدید ما
ما همان مهر و وفائیم که بستیم بدوست   اگر بساط خصومت و نزاع در نوردیده سایهٔ وصول بمنزل دوستان
اندازند بحال آنجناب لایق تر مینماید میرزا از کرده خجل و از بدرزن منفعل بساط محاربه در نوردیده با ملازمان
خاصه روی بمیان لشکر آورده ملک در مقام دوستی و اخلاص در آمده باتفاق آن شب بوثاق ملک آمده
جناب میرزا بحجلهٔ خلیلهٔ خود نزول فرموده دو ماه دیگر در سیستان بود تا آنکه محمد بیک بیات جمیع اعیان قزلباش
و جماعه اکابر قندهار را که بالطبع خواهان میرزا بودند بعذرخواهی فرستاده طالب آمدن میرزا گشت و جناب
میرزا عذر پذیرفته عازم رفتن شد اسباب بردن صبیهٔ ملک سرانجام نموده مع فوج روانه شد و جناب ملک از
مال و اسباب آنچه دست رس داشت ایثار نموده چندان تکلف و مردمی نمود که میرزا بدر مقام خجلت در آمده

تمامی اقوام و لشکریان خود را همراه نمود که تا قندهار ملازم عالی رکاب باشند و از آنجانب محمد بیک بیات تیغ بگردن
آویخته تا حوالی گرمسیر استقبال نمود و جناب میرزا به دولت و اقبال بار دیگر بقندهار رسیده در حکومتگاه والد بزرگوار
تمکن یافت و اگرچه محمد بیک در استرضای خاطر میرزا کوشیده کمال رضاجویی بتقدیم میرسانید و جناب میرزا
آسوده حال بعیش و فراغت و لشکار و صحبت مشغول بود اما در امر حکومت زیاده مدخلی نداشت و همواره دفع
محمد بیک را پیش نهاد همت والا ساخته در اندیشهٔ قتل او بود تا آنکه بعضی از اعیان قزلباش را درین امر با خود متفق
ساخته در هنگام فرصت او را از میان بر داشته در امور ملک و مال استقلال یافت اما رستم میرزا چون از معاملات
قندهار مایوس شد چندگاه در زمین داور بسر برده غبار ملالی که بواسطهٔ بیجهتی مظفر حسین میرزا از ملک سیستان
بر صفحهٔ خاطر داشت بالا گرفته همواره مترصد وقت و منتهز فرصت می بود تا آنکه تسلط اوزبکیه چنانکه در قضایای
جلوس سعادت مانوس حضرت اعلی شاهی ظل اللهی رقم پذیر کلک ظهور شده بر اکثر بلاد خراسان واقع شد
و ساحت آن دیار لگدکوب حوادث گشت و اهل فراه که قریب بدار السلطنت هرات است از ممر تاخت [illegible]
اوزبک بتنگ آمدند و طایفهٔ افشار که در فراه میبودند از ضبط مملکت و دفع شر اوزبکیه عاجز آمده یکان خان
حاکم ایشان بجهت حفظ مال و صیانت عیال و اموال بصلاح و صوابدید آقایان افشار کس بطلب رستم میرزا
فرستاده استدعای قدوم او نمودند و میرزا که از هرج و مرج احوال خراسان و توجه حضرت اعلی شاهی ظل اللهی
و تزلزل احوال امرای قزلباش آگاه گشته بود این معنی مغتنم شمرده بی تامل عزیمت فراه نمود و چون داخل فراه شد
یکان خان که مرد ترک ساده دل بود بقدوم او استبشار نموده طایفهٔ افشار کمر خدمتش بر میان بستند
جناب میرزا روز دیگر یکان خان را گرفته بعد از دو روز بقتل آورد و جمیع عظما و طایفهٔ افشار را مواخذه
و مصادره نموده آنچه در سرکار ایشان یافت تصرف نموده آنجماعت باطناً از و رمیده شدند اما بجهت
استیلای اوزبکیه و دفع شر ایشان دست در فتراک او آویخته جز اطاعت و متابعت چاره نداشتند درین اثنا
جماعت اوزبکیه رو بآن طرف آورده چند مرتبه فیما بین محاربات قوی واقع شد و در یکی از حروب با پانصد نفر
از شجعان قزلباش مرتکب جنگ یکهزار نفر اوزبک و بهادران نامی که از سمرقند بعزم محاربهٔ امرای
قزلباش بیرون آمده بودند شده فتح و فیروزی قرین حال او شد از مردم صحیح القول استماع شد که میرزای
مذکور دران جنگ خود مباشر حرب گشته انواع مردانگی در آنروز از و بظهور رسید و دران معرکه هشتصد نفر
اوزبکیه بقتل آمده بقیة السیف راه انهزام پیمودند القصه بعد از ایامی که میرزا در فراه بسر برده جمعی از مغضوبان

حضرت اعلی شاهی ظل اللهی از جهلا و پیدلتان قزلباش که معظم ایشان سلیمان خلیفه شاملو بود از خراسان نزد او
جمع آمده عروس ملک خراسان را در نظر او جلوه داده تسخیر آن ولایت اغوا مینمودند و ملک محمود که سوء مزاج رستم میرزا
نسبت بخود فهمیده بود از آمدن سلیمان خلیفه بواه و جمعیت قزلباش و قدرت و استقلال او متوهم شده از مسکن خود
بمحکمه که بحجب و راست مشهور است رفته باجتماع عموم متجدده ولایت نیمروز مشغول شد و تا موازی ده هزار مرد
بر سر او مجتمع شدند و مدت هفت ماه در آنجا بود تا آنکه در ان محکمه از عفونت هوا میانه مردم او وبائی عظیم واقع
شده بدین سبب اکثر مردم او متفرق شده با وطان خود رفته رستم میرزا را هوس حکومت سیستان در خاطر
رسوخ یافت و ملک عبد الله فراهی که نسبت قومی با ملوک سیستان داشت و در خدمت میرزا کمال تقرب یافته
بود متعهد شد که بسیستان آید و جمعی از اقوام ملک محمود را بفریب از ملک روگردان ساخته با میرزا ملحق
سازد و ملک ظریف پسر ملک ناصر الدین عم ملک محمود که از خردلی بهره و از عقل تنگدست بود و مع هذا خود را صاحب
داعیه میدانست از وعدهای جمیل رستم میرزا فریب خورده با ملک محمود در مقام عذر در آمده در اثناء و باعث
تغیر آب و هوا ملک را بقلعهٔ جادرنگ که محل نزول او بود تکلیف کرده جهت استرضای خاطر او قبول اینمعنی نمود
اما ملک جلال الدین پسر مشار الیه و اقوام او را از صدق مقال عاری یافته باینمعنی هم داستان نشده بجانب
قلعهٔ فتح رفتند ملک محمود ملک علی برادرزادهٔ خود و ملک شاه حسین را رفیق خود ساخته بقلعهٔ جادرنگ
بمهمانی اقوام رفت و در اوایل فصل بهار بسیر باغ و گلزار مشغول شده بودند که رستم میرزا بسعایت ملک ظریف
مذکور و بعضی از ملازمان معتبر ملک محمود با لشکریان خود از افشار و غیر ذلک که از محال خراسان بر سر او جمع
شده بودند از فراه بایلغار بسیستان آمده بیک فرسخی قلعهٔ جادرنگ رسید ملک ظریف که با کمال نادانی
با اقوام در مقام فریب بود و ملک را در لباس مهربانی بمهمانی برده بود از رستم میرزا هراسان گشته از خدعهٔ خود
پشیمان شده با مردم خود در فکر قلعه داری شد و ملک محمود که بسخن و اقوام و خویشان نیک اندیش عمل
ننموده از خواب غفلت بیدار شد مجملا رستم میرزا قلعهٔ جادرنگ را محاصره نموده ملک ظریف و برادران نجابت
قرار داد تا شانزده روز بجارئه قلعه داری مشغول بودند رستم میرزا سلیمان خلیفه ترکمان از القلعه مذکور بر سالت
فرستاد ملک عبد الله فراهی نیز همراه آمده ملک ظریف را مرة بعد اخری فریب دادند او با برادران روز دیگر
بی آنکه با ملک محمود مشوره نمایند بخدمت میرزا شتافتند و ملک محمود چون حال بدینمنوال دید در دروازهای قلعه را
بملک محمود و ملک علی سپرده ملک شاه حسین را با خود رفیق ساخته بخدمت رستم میرزا شتافت و میرزا خبر وصول

ملک شنیده ظاهراً کمال ملایمت و همواری کرده در تعظیم و تبجیل او دقیقه نامرعی نگذاشت و بجهت اطمینان خاطر او با ملک
ظریف و برادران که با او خصومت ورزیده در مقام تمرد درآمده بودند بی التفاتی آغاز نهاد و بهمان روز با قشون
و لشکر آراسته سوار شده داخل قلعه شدند ملک محمود ابواب مردمی مفتوح ساخته بشرایط خدمت میرزا
پرداخت اما جمعی از جهلا و نادانان قزلباش که بدمستان باده غفلت و غرور و با جناب میرزا همصحبت بودند
در وقت شرب شراب و عین مستی با میرزا قرار دادند که ملک را با چند نفر از ملکزادگان که لذت حکمرانی
سیستان یافته بدآموز خودسری شده اند و مع هذا با مظفر حسین میرزا دم از موالات میزنند از میان برداشته
با سرانجام تمام بر آن ولایت رقم اختصاص کشند و میرزا بصوابدید ایشان عمل نموده در روز دویم ملک محمود را
با ملک ناصر الدین و ملک ظریف و سایر ملوک و انبای ایشان گرفته مقید ساخت بعد از چند روز ملک
ناصر الدین و ملک ظریف و برادران و اکثر ملکزادگان را بقتل آورد اما ملک محمود را با یکدو نفر از اقوام
در بند داشت و جمعی را بر سر قلعهٔ فتح که ملک جلال الدین پسر ملک محمود در آنجا اقامت داشت فرستاد
تا آنکه شبی ملک شاه حسین زنجیر خود و برادر خود ملک علی را شکسته از حبس فرار نمودند از اتفاقات حسنه
بجمعی از سیستانیان که بطلب ایشان بآنحوالی آمده بودند پیوسته قدم در جزایر سیستان نهاده از آنجا
بمیان فرقهٔ زرهی رفتند و رستم میرزا چون وحشی صفتان سیستان را که بدانهٔ مردمی و احسان را
می بایست گرد از خود رمانیده بود قرب بده هزار کس بر ایشان جمعیت نمودند و یکی از اقوام را با هزار کس
بکومک ملک جلال الدین ولد ارجمند ملک محمود بقلعهٔ فتح فرستادند جمعی از ملازمان رستم میرزا که بمحاصرهٔ
آن قلعه مشغول داشتند بعد از جنگ و جدال شکست یافته فرار نمودند و ملک جلال الدین بمیان اقوام خود
و لشکر زره درآمده باتفاق یکدیگر آهنگ محاربهٔ رستم میرزا نمودند چون این خبر برستم میرزا رسید بقتل
ملک محمود فرمان داده آن سعادتمند نیکو اخلاق را از میان برداشت روز دیگر ملک جلال الدین و ملوک
سیستان با لشکر زره رسیده میرزا تاب مقاومت نداشته از آب هیرمند گذشته بجانب سرایان رفت که
از آنجا بزمین داور رود لشکر سیستان از عقب مشار الیه از آب گذشته در حوالی بست زره باو رسیده
میرزا چون قرب وصول لشکر سیستان مشاهده نمود بالضروره عنان از رفتن کشیده فیمابین حرب درپیوست
و بعد از محاربهٔ بسیار از کثرت مردم سیستان شکست بر لشکر میرزا افتاده بجانب سرایان رفتند سیستانیان
تعاقب نموده روز دیگر باز در سرایان جنگ واقع شد این دفعه نیز شکست یافته میرزا شکسته و بدحال بجانب

بجانب زمین داور نهضت نمود و ملک جلال الدین باقی ملوک بی منازعه اقوام که بجهت اشتراک حکومت باو داشتند
بحکومت سیستان مشغول شدند و رستم میرزا را چون حکومت سیستان تمشیت نیافت اکثر مردم خراسان که
بر سر او جمع آمده او را بتسخیر خراسان ترغیب مینمودند جوهر ذاتی و همت والای پادشاهی و داعیه فرمانروائی
در او نیافته از و مایوس شده اکثر از و جدا شدند و میرزا فی الجمله خفیف گشته او را در نظرها وقعی نماند و لشکر
اوزبک نیز مکرر تاخت قلعه زمین داور آمدند و از جانب مظفر حسین میرزا باو کومکی نرسید قلعه را
بجمعی سپرده بجانب قلات و هزارجات رفت و در قلات شش ماه توقف نموده غازیان بیات که در قلات
بودند در حینی که میرزا بشکار رفته بود اراده نمودند که قلعه را تصرف کنند والده میرزا واقف شده ابواب دخول
قلعه را مسدود ساخته با خواجه سرایان و عمله بیوتات نگاهدار قلعه نمود درین اثنا یکی از حرام نمکان تفنگی بجانب
آن ضعیفه شیردل انداخته بزخم آن تفنگ والده ماجده میرزا بعالم بقا پیوست در خلال اینحال و اثنای جنگ
و جدال میرزا از شکار رسیده اکثر طبقه بیات را که سر از جیب عصیان و بی ادبی بر آورده بودند بتیغ انتقام
گذرانیده اما نظر بر مآل حال خود انداخته چون تفرقه و پراکندگی در میان لشکر او راه یافته کسی چنان
بر سر نداشت و اوضاع روزگار را دران ولایت بر حسب دلخواه مشاهده نمینمود و از جانب مظفر حسین میرزا
نیز دغدغه کلی داشت و بنابر بودن اوزبکیه در خراسان راه عراق را مسدود یافته و از جانب طوایف
قزلباش مددی باو متصور نبود بالضروره عزیمت دیار هندوستان نموده بعد از وصول بآن دیار
بملازمت پادشاه کامکار والا جاه جلال الدین محمد اکبر پادشاه فایز گشت و آن پادشاه والا جاه
مقدم او را گرامی داشته در اول حال صوبه ملتان بجاگیر او داده منظور انظار شفقت آن خسرو عالیمکان
گردید و در هر چند گاه بحکومت ولایتی از ممالک هندوستان منصوب میگشت و بجهت جذب قلوب
مظفر حسین میرزا و اتباع او و بدست آوردن زمین داور و قندهار آن پادشاه خرد پرور دانش
نشان چندان مردمی و احسان نسبت برستم میرزا بظهور آورد که مظفر حسین میرزا نیز مایل رفتن هندوستان
شد زیرا که امرای اوزبکیه که در خراسان بودند خصوصاً دین محمد سلطان و باقی سلطان اولاد
جانی بیک سلطان خواهرزاده عبد الله خان والی توران که بحکم یرلیغ بحکومت و تسخیر آن ولایت مامور
بودند ساحت آن دیار را لگدکوب حوادث ساخته مکرر لشکر ها بجد و د قندهار و سیستان فرستاد
میانه ایشان و مظفر حسین میرزا محاربات قوی بظهور پیوست و در اکثر معارک طایفه قزلباش ظفر یافته

جنود اوزبکیه منهزم میشدند مع ذلک هیچ وقت حواشی مملکت از نهب و غارت آن طایفه خالی نبود و فراغت و آسایش
از انمردم دوری گزیده اکثر عظما و اعیان قزلباش او ملازمان معتمد کارآمدنی سلطان حسین میرزا درین معارک
که بتجربه پیوست مقتول شدند پژمردگی تمام بچمن دولت ایشان راه یافته بود و از جانب حضرت اعلی شاهی ظل اللهی
که در عراق تشریف داشتند مددی بایشان متصور نبود مظفر حسین میرزا نیز صلاح حال خود در رفتن هندوستان
دیده متوجه جبران نیافت اگرچه بعد از رستم میرزا عبدالله خان والی توران ایلچی با تحف و هدایا نزد مظفر حسین میرزا
فرستاده استمالت نامه در قلم آورد که هرچند میانه اوزبک و قزلباش و عداوت تورانیان با ایرانیان رسم قدیم است
اما آن سلاله کرام از جانب ما ایمن باشد که ما را با او جز محبت و دوستی امری در خاطر نیست و خیال رفتن هندوستان
از دل بیرون کرده با خاطر جمع در قندهار ساکن باشد و مسکن بدر را بتصرف جغتای به بسند چون مکرر فیمابین
لشکر قندهار و اوزبکیه محاربات واقع شده خونها ریخته شده بود مظفر حسین میرزا آن سخنان را حمل بر خدعه و فریب
نموده اعتماد بر اوزبکیه نکرد و توهم بر مزاج میرزا غالب گردیده خاطر ترکان سوداگر طبیعت قندهار که همت ایشان
بسودای قماش هند و جمعیت زر مصروف بود بالکلیه طبع شریف میرزا را از مملکت داری و ضبط مملکت قندهار
ملول و متنفر ساخته ممالک هندوستان را پناه آرامش و آسایش خود ساختند و قرابیک کورجامی که نوکر قدیم سلطان
حسین میرزا بود قبل از آن مظفر حسین میرزا گریخته بجانب هند رفته رتبه امارت و منصب قوش بیگی گری یافته
بود از خدمت پادشاه عالیجاه فرمانروای هندوستان تعهد نموده بود که میرزا را بخدمت آورده ولایت
قندهار را بتصرف منصوبان آن پادشاه والاجاه دهد بقندهار آمده شروع در وسوسه کرد و جناب میرزا را
بمواعید پادشاهانه مستظهر گردانیده در لباس نیکخواهی و حلال نمکی والده میرزا را با جمعی که در مزاج میرزا راه یافته
بودند با خود متفق ساخت مجملا دمدمه و افسون گریهای او مزید علت شده رفتن هندوستان در خاطر ایشان
رسوخ یافت در اول حال والده و پسر کلان خود را فرستاده بالآخره خود نیز بعد از تکرار مراسله عهد و پیمان
عزیمت هندوستان نمود پادشاه والاجاه حکومت قندهار را بشاهی بیک خان کابلی حاکم بنکش که از امرای
بزرگ آن دولت بود و منصب پنجهزاری داشت و در انوقت در حوالی ملتان بود نامزد نموده بود چون مشار الیه
خبر یافت که قرابیک مهم قندهار را بحسب دلخواه پرداخته و طبع میرزا را بجانب هند مایل ساخته با ده هزار نفر
از لشکر خود و امرای تابین ایلغار نموده بقندهار آمد و از جانب پادشاه تواضعات بیش از پیش نسبت بمیرزا نموده
وعده های جمیل داد جناب میرزا با اتباع خود از قلعه بیرون آمده شاهی بیگخان و لشکر جغتای بتاریخ سنه الف

من الحجاز داخل قندهار شدند وجناب میرزا واتباع او چون خیمه وخرگاه بیرون زده لشکر قزلباش را بنظر در آورد با
وجود آنکه از تاریخ فوت سلطان حسین میرزا تا آن غایت که قریب بدوازده سال بود انواع فتور بحال سپاه راه
یافته وامرا ومردم کار آمدنی بسیار کم شده بود اردوی آراسته ولشکر بیشمار پیراسته دید همان لحظه از کرده پشیمان
گشته متأسف گردید وبغایت دشوار نمود که دل از آن ولایت دلگشا که رشک تبت وختا ومسقط الرأس
ومحل نشو ونمای او بود برداشته از مرتبه سلطنت وحکمرانی بملازمت ونوکری بیکبار تنزل نماید چون کار از دست
وتیر از شست بیرون رفته بود پشیمانی سود نداشت بفکر دور واندیشه باطل اسباب مهمانی وخلعتهای
فاخره وتکلفات وافره جهت شاهی بیک خان وامرای جغتای سرانجام داده کس فرستاده استدعا نمود
که بیرون آمده یک روز مهمان میرزا باشد که بعضی سخنان ضروری در مواجهه گفته شود از خفت رای ونقصان
خرد با خود اندیشیده بود که چون شاهی بیک خان بیرون آید او را عذرخواهی نموده بهر نوع تواند خود را بقلعه
انداخته در حصول مقصود سعی نماید او خود مرد کهنه سپاهی کاردان بود مهمی را که باسانی ساخته بود در عقده
دشواری نینداخت ودیگر بسخن میرزا التفات ننموده عذر آمدن خواست که چون در ساعت نیک داخل قلعه
شده ایم بیرون آمدن مناسب نیست اگر حرف وحکایت ضروری داشته باشند بمراسله ومکاتبه گفت وشنید
شود میرزا را یاس تمام دست داده بکام وناکام دل از حکومت قندهار برداشته بعد از تکلفات وارسال
هدایا که از جانبین بظهور آمد کوچ کرده با گروه انبوه روانه هندوستان شد وچون بخدمت بادشاه
جمجاه رسید منظور نظر عاطفت واشفاق گشته بخطاب فرزندی وجاگیرهای عالی ارجمندی یافت واو
نیز پیشکشهای بادشاهانه کشیده جواهر نفیسه ومرصع آلات آنچه داشت بر طبق عرض واخلاص نهاد اما
اوضاع هندوستان وگلچینی آن بوستان میرزا را خوش نیامد وبهیچ چیز خرسند نبود بالاخره میانه او
وبادشاه طرح بد نشست ولوازم خدمت وکورنش بدستور شاهزادگان بتقدیم نمیرسانید رفته رفته دست
از جاگیرها باز داشته اکراه خاطر او بر بادشاه ظاهر گردیده موجب غبار خاطر آن خسرو عالیشان گشته
در مقام استخفاف او در آمد وروز بروز آثار کدورت نمایان تر میگشت وچند سال بدین وتیره گذرانید
همیشه آرزوی آمدن ایران وملازمت عتبه عالیه حضرت شاهنشاه صفوی نشان داشت وگاهی اراده
حج بیت الله الحرام مینمود رخصت بآن نیافت تا آنکه اعراض نفسانی برو غلبه کرده بپهلو بر بستر ناتوانی
نهاد وبتاریخ سنه ثمان والف دعوت حق را اجابت نموده باجل طبیعی فوت شد واز وسه پسر در هندوستان ماند

سلطان حیدر میرزا و اسمعیل میرزا و بهرام میرزا اما رستم میرزا چون دنیادار بود با روزگار دون ساخته شیوهٔ ملازمت
و نوکری پیش گرفت و با خانخانان ولد بیرام خان ترکمان که از امرای قزلباش بود وصلت و آمیزش کرده
هر چند گاه بمعاونت او بحکومت ولایتی منصوب میگشت و بعد از ارتحال اکبر پادشاه و جلوس سلیم شاه پسر او بهمان
دستور معزز و مکرم گردید و برادر کوچک او ابو سعید میرزا در سنهٔ خمس و الف بجوار رحمت ایزدی پیوسته و در آخر
همان سال سنجر میرزا نیز فوت شد و مراد میرزا نام پسری که داماد خان خانان است با دو سه پسر دیگر دارد و الیوم
که سنهٔ هجری بخمس عشرین و الف رسیده رستم میرزا و پسران او و پسران مظفر حسین میرزا با چند نفر از فرزندان مذکور و اتباعشان
که در ولایت هند اند تحقیق حال و تفتیش احوال ایشان بعد ازین مناسب سیاق تاریخ وقایع ایران نیست اما
احوال سیستان و ملک جلال الدین آنکه بعد از رفتن رستم میرزا از جنود اوزبکیه بدانولایت تعرض بیشتر از بیشتر شده
اکثر اوقات میانهٔ اوزبکیه و مردم سیستان محاربه بود و از ملکان اقوام او خصوصاً ملک شاه حسین چند گاه خود را
در انولایت حفظ نموده قلعه و مکان خود را قایم کرده بود و اوزبکیه بعضی از آن مملکت را متصرف شده در مقام
تسخیر قلعه او درآمدند و او بعد از بذل و کوشش تمام خانه کوچ و مردم خود را در قلعه گذاشته از راه کرمان
عزیمت درگاه سدره نشان شاهی نمود و در دار السلطنت اصفهان بعز ملازمت فایز گشته در محافل و مجالس
خاص محرم حریم بزم اختصاص گردید چنانچه در قضایای آنسال نوشته شده نواب کامیاب همایون با و مصاحبانه
سلوک مینمودند و چون ایامی چند در خدمت اشرف بسر برد هوس رفتن سیستان و دیدن فرزندان نموده رخصت
انصراف یافت و چون بسیستان رسید اولاد جانی بیک سلطان که از جانب عبد الله خان بایالت سیستان
و تسخیر ولایت نیمروز مامور بودند اقتدار تمام یافته بودند ملک جلال الدین مقاومت با ایشان در خود قوت
و قدرت خود ندید و تا توجه نواب کامیاب شاهی ظل اللهی بخراسان صبر نتوانست نمود فرزندان خود را برداشته
بقندهار رفت و چند گاه در آنجا توقف نموده عزیمت رفتن هند و ملازمت اکبر پادشاه داشت که طنطنهٔ کوس رعد
آوای رایات نصرت آیات حضرت اعلی در خراسان بلندآوازه گشت و چون ممالک خراسان بحیطهٔ تسخیر درآمده
دار السلطنه هرات مضرب سرادقات اقبال شد مشار الیه از قندهار آمده در هرات بشرف ملازمت اشرف
رسیده بمرتبهٔ بلند ایالت و لقب ارجمند خانی سربلندی یافته ولایت سیستان باو تفویض یافت و الی غایت
در آنملک بکامرانی مشغول است راقم حروف تفصیل قضایای مذکور را بنوعی که بتحریر پیوست از راویان ثقه
خصوصاً ملکشاه حسین عمزادهٔ ملک جلال الدین مذکور که الیوم در سلک ملازمان رکاب اقدس منسلک است

بزیور قابلیت و استعداد آراسته و رسایل منظوم و منثور از لآلی بحر طبیعت پیراسته است استماع نموده العهدة علی الراوی کر

محاربه که در ارغند ترشیز میانه امرای قزلباش و تیلم سلطان و برادران او وقوع یافت و انهزام قزلباشیه

معرکه آرای مضمار قصه پردازی یعنی خامه مشکین طراز تسوید صحیفه راز گردانیده بود که بعضی از امرا خراسان خصوصا
سلیمان خلیفه ترکمان و سلطان علی خلیفه شاملو که حسب الفرمان قضا جریان حضرت اعلی شاهی ظل اللهی مورد مواخذه
و مصادره گردیده از پرتو توجهات شاهی و ورود عنایات شاهنشاهی مهجور مانده بودند چون شنیدند که رستم
میرزا با مظفر حسین میرزا برادر بزرگ محاربه نموده بر وظفر یافته در قندهار لوای سلطنت افراخته جراید اخلاص و اعتقاد
خود را بدست بی آزرمی ابتر ساخته روی از مرشد کامل تافته بجانب او میل نموده بطرف قندهار و زمین داور رفتند
و از اعیان قزلباش مثل اسلام بیک شاملو و از هر طبقه مردم خراسان که از آشوب و فتنه اوزبکان آینه
احوال ایشان غبار اختلال پذیرفته بود از رفتن امرا آگاه گشته روی توجه بآنطرف آورده جمعی کثیر نزد او مجتمع شدند
امارفتن بعد از ایشان میانه برادران صورت صلحی روی نموده قندهار بدستور سابق بمظفر حسین میرزا تعلق
گرفته رستم میرزا بجز زمین داور ولایتی در تصرف نداشت امرای مذکور او را بسلطنت خراسان و آمدن آن ولایت
ترغیب مینمودند تا آنکه باستدعای جماعت افشار بفراه آمده از انجا عزیمت سیستان نمود و مهمات او در آن ولایت
همچنانچه در فوق در طی احوال او و برادرش بشرح و خامه تحریر یافته تمشیت نپذیرفت و پهلو از آمدن خراسان نیز خالی
کرده آنجماعت از و مایوس شدند بالاخره سلیمان خلیفه مناشیر و استمالت نامها از و باسم امرا و اعیان خراسان
و غیره گرفته هر یک را بتفویض ولایتی مخصوص گردانیده روی توجه بخراسان آورد سلیمان خلیفه بولایت
تون و جنابد که الکای قدیمی او بود رفته سلطان علی خلیفه بدستور بقاین رفت و از ملازمان قدیم ایشان
و طبقه قزلباشیه که در خراسان مانده بودند جمعی کثیر بر سر ایشان جمع شده هر یک قشون آراسته ترتیب دادند
مصطفی خان را که حسب الفرمان همایون اعلی حاکم طبس بود طلب نموده باراده تسخیر و تصرف بعضی محال خراسان
که تا غایت اوزبکیه تصرف تام در ان ننموده قلاع آنها در تصرف اهالی و اعیان آنجا بود از مقام خود حرکت کرده
بترشیز آمدند و در آنجا از امرا و اعیان شاملو و استاجلو و ترکمان و قاجار و اتباع و اولاد قباد خان و غیرهم
تا موازی چهار هزار کس جمعیت نموده از اهالی خراسان نیز که دولتخواه قزلباش بودند جمعی بمعاونت ایشان
کمر بسته بود تیلم سلطان و برادران او که حسب الامر عبد الله خان در خراسان بودند بدفع و رفع آنجماعت را
وجهه همت ساخته از میر قلبا باکوکلتاش حاکم هرات نیز استمداد نموده با گروه انبوه بر سر قزلباشیه آمدند

با این حال با یکدیگر خالی از نفاق نبودند بر سر الکا و مملکتی که طایفهٔ اوزبکیه گرگ آسا دندان طمع بران تیز کرده در کمین
آن نشسته بودند با یکدیگر گفت و گو مینمودند القصه چون از آمدن اوزبکیه واقف شدند و عدد لشکریان تیلم سلطان
را زیاده از دو هزار نشان نمیدادند همگی دل بمحاربه نهاده روی توجه بطرف جنود اوزبک آوردند و در ارغند ترشیز
تلاقی فریقین روی داده از جانبین صف سپاه آراسته گردید و بهادران اوزبکیه دلیرانه قدم بمعرکهٔ کارزار
نهاده آتش حرب را مشتعل ساختند و چرخچیان لشکر قزلباش تاب صدمات اوزبکیه نیاورده لشکر دست چپ
در عین محاربه و گیر و دار بودند که لشکر دست راست شکست خورده راه انهزام پیمودند دست چپ از انهزام مردم
دست راست خبردار شده ایشان را نیز پای ثبات و قرار سست شد مجملا فرصت جنگ و مدافعه نیافته راه انهزام
پیش گرفتند سلیمان خلیفه که سردار لشکر بود چون مرد قوی جثه ثقیل البدن بود در عین اضطرار فرار در کنار
معرکه از اسب افتاده بدست اوزبکیه در آمده بقتل رسید و سلطان علی خلیفه سلامت بقاین رسید اما
از خوف اوزبکیه در انجا قرار نتوانست گرفت چون اغرق او در ولایت طبس بود برخاست که با معدودی از
قاین بطبس رود در راه جمعی جنود اوزبکیه باو رسیده بین الجانبین محاربه روی نمود و سلطان علی خلیفه مغلوب
گشته دران واقعه بقتل رسید شاه بوداق سلطان ترکمان که یکی از احضار آن معرکه بود از جنگگاه بیرون آمده
در هیچ محل توقف ننموده از راه طبس بدار العبادهٔ یزد آمد و چون در خراسان مخالفتی چند ازو بظهور آمده بود
و از حضرت اعلی شاهی ظل اللهی خایف بود در انجا توقف نتوانست نمود و بعزیمت آنکه بمیانه اوزبکیه رود باز روی
توجه بخراسان نهاده او نیز در راه بجنود اوزبکیه رسیده بقتل رسید مصطفی خان که با اکثر مردم خود بسلامت
بطبس رسیده بود بعد از چندگاه که در طبس بود و حفظ آن سرحد مینمود بتون رفت چون دست و پای دران
سرحد میزد و اوزبکیه ازو در حساب بودند تیلم سلطان بودن او را در تون شنیده با چهار هزار اوزبک
بر سر او آمده او در شهربند بود تفنگچیان و قدراندازان خراسانی همراه داشت منقلای لشکر اوزبک
خواستند که او را از شهربند بصحرا کشند از حدود شهر بطریق فرار باز گشتند مصطفی خان که از کیفیت و کمیت
لشکر اوزبک و سرداران ایشان خبر نداشت از باز گشتن منقلای دلیر شده بتعاقب ایشان بیرون آمد اوزبکیه
عطف عنان کرده جنگ در پیوستند و او با فوج قلیلی که همراه داشت مردانه وار پای ثبات استوار داشته
بمحاربهٔ اعدا مشغول بود که رایت تیلم سلطان بغلبه و ازدحام تمام نمایان شد مجملا مصطفی خان در دریای
حرب غوطه خورده بدست اوزبکیه در آمده بفرموده تیلم سلطان بقتل رسید و بسیاری از طبقهٔ قزلباش درین معرکه

که بتحریر پیوست بشامت امرای بدعهد بی اخلاص راه عدم نمودند و این اخبار در دار السلطنت قزوین بمسامع جاه
و جلال رسید چون آن طبقه بیراهه رفته بودند تائید نیافتند و فی الحقیقه هر یک بکفران نعمت گرفتار آمده بدست
جنود غیبی بجزا و سزا رسیدند اما حضرت اعلی از قضیهٔ مصطفی خان که مرد دلیر و مردانه بود متاسف گردید ایالت
طبس را به تیمور سلطان کنکرلو قوم او که در درگاه معلی بود تفویض فرموده بدان صوب فرستادند اما چون
اوزبکیه دران سرحد دست درازیها کردند او از عهدهٔ ضبط آن سرحد بیرون نتوانست آمد و در ثانی الحال الکای
طبس بمحراب خان قاجار که مرد مردانه و از شجعان روزگار است تفویض یافته او را بآن صوب فرستادند و او
تا حین فتح خراسان آن سرحد را بواجبی ضبط نموده بود و مردانگیها ازو دران سرحد سمت ظهور یافت که انشاالله تعالی
کلام آینده بوضوح می پیوندد راقم این حروف حقیقت این قضایا را بنوعی که تسوید یافته از احضار آن معرکه
استماع نموده درین سال مخدرهٔ معلی سلطانم همشیرهٔ موسی سلطان موصلو که حرم محترم شاه جنت مکان
و والدهٔ معظمهٔ نواب سکندرشان و اسمعیل میرزا بود و حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بآنجدهٔ گرامی بسیار بادب
سلوک میفرمودند در دولتخانهٔ مبارک قزوین مریض گشته بعالم بقا پیوست سن شریفش از هفتاد تجاوز
نموده در مرحلهٔ هشتاد بود که سفر عقبی اختیار نمود عورت خیره عابدهٔ زاهدهٔ عاقله بود در اواخر زمان شاه جنت مکان
توفیق حج یافت از آثارش رباط خشک رود در حوالی قزوین است که در زمان سلطنت فرزند ارجمندش
سلطان محمد پادشاه بنا نموده باتمام آن موفق گردید وقایع سوانح سال خجسته فال یونت ئیل که موافق سنه ثلث
و الف هجری که سال هشتم جلوس همایون اعلی شاهی ظل اللهی است ایام دگر انجمن افروزی کرده سلطان
چمن جلوهٔ نوروزی کرد چون فصل شتا بنهایت انجامید و افسردگی جهان ببهجت و خرمی تبدیل یافت
روی هوا الخلخه آمیز شد باد بهاری طرب انگیز شد نشاط سیر و شکار گیلان که فی الواقع در فصل بهار
از لطافت هوا و کثرت ازهار از سایر ممالک و اقطار امتیاز تمام دارد از خاطر شهریار کامکار اعلی شاهی
ظل اللهی سر بر زد و بامضای این عزیمت از مقر سلطنت در حرکت آمده عنان توجه بآن صوب انعطاف
دادند و فرهاد خان که دران والا حاکم گیلان بود جهت تهیهٔ اسباب ضیافت و خدمت رخصت یافته
در مقدمه روان شد و حضرت اعلی چون در الکای طارم نزول اجلال فرموده چند روز در موضع منجیل
و خرزویل که دو قریه است از قرای طارم در دامن کوه واقع شده و خانهای بزرگ برابر یکدیگر ترتیب
داده اند و باغات بسیار پیرامن ده کده کشیده اند و چشمهای صافی خوشگوار از آن کوه بپایان آمده

از یکمر بزیر می آید و در فصل بهار هر قطعهٔ از باغات آنجا از کثرت شکوفه و ریحان از باغ جنان نشان میدهد توقف
فرموده بساط عیش و نشاط گسترانیدند از صباح تا رواح در مجلس بهشت آیین مقربان محفل ارم تزیین جام
ارغوانی از دست ساقیان زهره جبین میکشیدند صدای نوشانوش بگوش ساکنان فلک اطلس نوش
میرسید مغنیان تیز چنگ و مطربان خوش آهنگ لحظهٔ در کار خود درنگ نمینمودند و همچنین جمیع مردم که در آنوقت
ملازم رکاب نصرت انتساب بودند از خواص و عوام و آقا و غلام بشرب مدام مشغولی و اقدام نموده در آن
چند روز داد فراغت و خوشدلی دادند و از آنجا رایت جهان کشا برافراخته الکای کوهدم گیلان از غبار
سم سمند شهریار جهان عطرسا گردید فرهاد خان با اهالی گیلان برسم استقبال بیرون آمده در شب نوروز
این سال فرخ فال در یورت کوهدم بموکب همایون پیوست و اهالی گیلان بسعادت آستان بوسی
فایز گشته منظور نظر التفات شدند و حسین خان والی کوهدم شرف بساطبوسی یافته بقدر امکان بوظایف
خدمات قیام نموده اقامت و ساوری [illegible] ایثار عساکر نصرت شعار کرد علی الصباح که خسرو کواکب
دست امید از دامن حوت کوتاه کرده در گردن حمل حمایل ساخت اعلی نیر سمند گردون خرام را بجانب
الکای کوکه تحریک داده از آنجا خطهٔ جنت نشان لاهیجان از یمن قدوم موکب همایون رشک باغ جنان
گردید و اهالی آن دیار از غبار سم سمند جهان پیما زیادتی روشنائی دیدهٔ بینا حاصل کردند فرهاد خان
بوظایف پیشکش و خدمات قیام نموده تمامی امرا و ارکان دولت و اعیان حضرت را نزل و ساوری
داده دقیقهٔ از دقایق میزبانی نامرعی نگذاشت اما علیخان حاکم گیلان بیه پس که حضرت اعلی حسب الالتماس
فرهاد خان مجدداً حکومت آنولایت را که تختگاه سلاطین اسحق است باو ارزانی داشته بود قبل از ورود
موکب مسعود در ملازمت و ملاقات فرهاد خان اهمال و اغفال ورزیده نزد او نیامده بود بلکه باعلان
کلمهٔ عصیان جسارت نموده حشری انبوه از متجندهٔ گیلان فراهم آورده بامور نالایق که دور از طریق موافقت
و متابعت بود اقدام نموده محصلان که جهت ایصال وجه تقبل همراه برده بود دلی نیل مقصود باز گردانید
و بعد از وصول موکب فیروز با آنولایت همان شیوه مرعی داشته خار ادبار دامنگیر او گشته یکبارگی بساط
حقوق تربیت حضرت اعلی را از صفحهٔ خاطر در نوردیده روی از آستان سعادت آشیان برتافت
و شرف عتبه بوسی که موجب احراز سعادت او بود در نیافت و از لشکر نیز امیر مظفر برادر امیر سیاوش شوره
تمرد و عصیان پیش گرفته شور افزای عرصهٔ طغیان بود از ینجهت بحر سیاست و غضب پادشاهانه در تموج آمده

جمعی از عساکر فیروزی مآثر که در انوقت در ظل رایت فتح آیت همایون مجتمع بودند بدفع او نامزد فرمودند فرهادخان
چون از مبادی احوال باعث استخلاص و کفیل مهمات او شده بود درینوقت التماس استدعا نمود که دفع
فتنه آن بخت برگشته نابکار باو حواله شود حسب الاستدعا با لشکر گردکی لشکر فیروزی اثر اختصاص یافته
بدانطرف روانه شد و یکهزار نفر پیادهٔ تفنگچی که از اصفهان بر حسب فرمان آمده بودند بمرافقت او مامور شدند
و حکم شد که پیادگان مذکور از صوابدید الیان بیک بیاول صحبت قاجار درگذرند و حکم جهانمطاع بنفاذ
پیوست که ذوالفقارخان قرامانلو امیرالامرای آذربایجان با تمامی چریک آنولایت از راه آستارا و طوالش
در حرکت آمده ساحت الکای گسکر را از لوث وجود ارباب تمرد و عصیان پاک سازد و امیر مظفر برادر امیر
سیاوش را که از بخت برگشتگی در آنملک شورافزا گشته راه مخالفت می سپرد بدست در آورده بدفع فتنه
علیخان بردازد و حضرت اعلی بنفس نفیس در بلدهٔ لاهیجان توقف فرموده در فصل بهار در انولایت
بسیر و شکار گذرانیده همیشه بعشرت و کامرانی بسر می بردند و از اهالی گیلان میرعباس که حاکم الکای
لاهیجان و لشته نشا بود و حسین خان حاکم کوهدم همراه فرهادخان به بیه پس رفتند و کیا فریدون که مرد
راست اعتقاد و یکجهت بود در ملازمت اشرف بوظایف خدمات قیام مینمود چند روزی هوای سیر
دریاکنار و نشاط شکار خوک در خاطر همایون جای گرفته در میان جنگل گیلان محلی است که خوک در آنجا
بسیار می باشد و همیشه حکام گیلان در فصل بهار بشکار آن کوهسار رفته خوک بسیار شکار مینمایند
و فی الواقع تماشای غریبی است راقم حروف در صیدگاه مذکور در ملازمت اشرف بوده ملاحظه نمود
که حضرت اعلی ده پانزده خوک قوی هیکل که هر یک بر مثال گاوی بودند بنوک ناوک و لدوز شکار
فرموده در انروز تهور و مردانگی بسیار از آنحضرت مشاهده افتاد که خرد خرده بین انگشت تحیر بدندان تعجب
نهاد تبیین اینمقال آنست که بر عالمیان پوشیده نیست که مردم دارالمرز بغایت خفیف عقل و تیره
رای و بی عاقبتند و نهال قامت آنجماعت از جویبار خلاف سر بالا کشیده از خوان ازلی جز مایدهٔ
عذر و بیوفائی نچشیده اند و بوی مروت و مردمی بمشام ایشان نرسیده عموم مردم آنجا بمرتبهٔ
طالب فتنه و آشوب اند که اگر بزرگ زاده در عهد سلطان مستقلی با رادهٔ سلطنت و استقلال روی
به بیشهٔ مخالفت و اضلال نهد مجموع خلایق بی لبث و درنگ آهنگ ملازمت او نموده در روز اول جمعیتی
فاحش دست میدهد و در همانروز بمجرد امر سهلی و استماع خبری که از خود بیخبری بدیشان رساند عقد جمعیت

آن گروه بی عاقبت از یکدیگر پاشیده عاقبت بشامت آن گرفتار میگردند و روز دیگر همین نوع قضیه اگر روده همان
حرکت از ایشان بتقدیم میرسد و باآنکه یقین ایشان حاصل باشد که فردا بشامت آن گرفتار خواهند شد اصلا در عواقب
امور اندیشه‌مند نبوده جهت یکروز دولت مستعار خود را در عرصهٔ هلاک می اندازند و دو یار آشنا با حقوق نمک خوردگی
هرگز خالی از نفاق با یکدیگر نبوده اند و هر یک کمان مضرتی از دیگری بخود میبرده اند چه بسیار این قسم اعمال ناهموار از القوم
بدکردار اصدار یافته و همانا آب و هوای آن ملک جز این تقاضا نمیکند و در هر چند روز حاکمی در آن دیار دم از
استقلال میزند و اکثر سرداران آنجا بتیغ غدر کشته گشته سر در سر فتنه و شورش نهاده اند و از قومی چنین احتراز
کردن در مذهب ائمهٔ خرد واجبست بل اوجب سراسر همه کار ایشان هباست بقومی چنین تکیه کردن خطاست
القصه جهت تهیهٔ شکار شهریار کامکار مقرر فرموده بودند که قریب ده هزار پیاده از مردم گیلان در آن کوه جرگه
انداخته بعضی شکار را بمحل معین که از دو جانب راه بیرون شد مسدود کرده بودند رانده جمعی دیگر در میان
درهٔ پر درخت صید را بآواز سفید مهره و تفنگ رم دهند مجملا حضرت شاه جمجاه بتائید اله با معدودی از مقربان
درگاه و جمعی کثیر از عظمای مردم گیلان بشکارگاه توجه فرموده شب در موضع ملاط که دخمهٔ سلاطین گیلان در آنجاست
و در دامنهٔ کوه پر درخت واقع شد و تاریخ بسیار در آنجامی باشد و فی الواقع از مواضع لطیفه گیلانست نزول
فرمودند روز دیگر شکارگاه از فر قدوم پادشاه جمجاه زیب و زینت یافته چون بمیان دره درآمدند حکم فرمودند
که تفنگچیان بکار خود مشغول شوند گوش گردون از صدای سفید مهره و تفنگ کر گشت و از دود باروت تمام جنگل
تیره و تاریک شد و آن گروه فتنه انگیز نسبت با حضرت اعلی در مقام کید و غدر بودند و آنحضرت از غایت تهور
و شجاعت که از اجداد بزرگوار بل وصی سید ابرار یادگار دارند اصلا از القوم بی باک باک نداشته در آن عرصه
تنگ و تار فرموده مقابل ذرهٔ از القوم حساب بر نمیگرفتند اگر عقلا این رای را دور از اندیشهٔ حزم و احتیاط
شمرده اند چه سلاطین کامکار را ملاحظهٔ حزم و احتیاط از اضعاف کارخانهٔ سلطنت است اما حضرت پادشاه
علی الاطلاق بنوعی صلابت و مهابت آنحضرت اعلی را در دلهای دوست و دشمن جای داده که هیچ آفریده‌ای را
یارای آن نیست که نسبت بآنحضرت او را عذری در خاطر خطور کند و پیداست که آفتاب عالمتاب را از تعرض
خیل ستارگان چه نقصان آید و چون عنایت پروردگار عالمیان بهمه جهت شامل حال این پادشاه ستوده خصال است
تکیه بر عاطفت ربانی و دولت خداداد کرده از آن گروه انبوه دغدغه بخاطر راه نمیدادند و پیوسته در امثال
این امور زبان خجسته بیان بانیمقال گویا گردانیده اند هزار دشمنم ار میکنند قصد هلاک گرم تو دوستی از دشمنان

نداریم پاک و همچنین در میان دریای یار و ندیم در زورقی نشسته عنان آن بدست جمعی از گیلانیان ع. عاقبت
کشتی بان داده از سفید رود بآنطرف آب میل فرمودند و در آنطرف آب که از اعیان و انصار خسرو کامکار دیار
نبود مدتی متمادی سیر میفرمودند تا آنکه بعد از زمانی دیر باز جمعی از مقربان و مخصوصان زورقها از گیلانیان
کشتیبان ستانده عبور نمودند القصه نواب همایون چند روز در اطراف و جوانب دریا کنار که شایسته سیر و
شکار بود سیر و شکار فرموده دیگر باره خطه لاهیجان بفر قدوم سعادت لزوم غیرت افزای بهشت برین گردید
در خلال این احوال یکی از معتمدان امیر سیاوش والی کسکر که هنوز مقید و محبوس بود از کسکر بدرگاه جهان پناه
آمده از روی دولتخواهی بمسامع جلال شاهنشاهی رسانید که امیر مذکور مخلص خود را از حبس و قید در مخالفت
برادر و اولاد او تصور نموده پیوسته ایشان را بمخالفت و عصیان ترغیب مینماید و مراسلات او نهانی بایشان
میرسد و یکی از کتابات که مبنی بر حکایات مذکور بود بنظر اشرف رسانیده از این حرکت نایره حمیت و غضب
پادشاهانه که درباره او بزلال مروت و مرحمت اطفا پذیرفته بود دیگر باره اشتعال یافته بقتل او فرمان دادند
اگرچه آن شخص را ظاهراً غرض از این حکایت اظهار دولتخواهی بود اما آنچه مرکوز خاطر و مقتضای طبیعت او بود
چنانچه در باب مردم گیلان سمت گذارش یافت بعمل آورده شهریار پاک اعتقاد بنابر آنکه آن شخص حقوق
تربیت امیر مذکور را بر طاق نسیان نهاده نسبت بولی نعمت کفران نعمت ورزیده باین امر اقدام نموده بقتل
او نیز فرمان داده هر دو در یکساعت در برابر یکدیگر از دست ساقی اجل شربت فنا چشیدند و فی الحقیقه
هر دو را کفران نعمت دامنگیر گشته بجزای عمل خود رسیدند و چون قریب دو ماه از نوروز سلطانی گذشت
و گرما روی باشتداد آورده رایات نصرت آیات عزم مراجعت جزم کرده عظمای گیلان خصوصاً کیا
فریدون را بصنوف نوازش اختصاص داده بخلعتهای فاخره و تاج و کمر مرصع سرافراز و گرامی گردانیده
روی سعادت بمستقر عز و شرف نهاده دار الموحد قزوین بیمن قدوم شهریار ستوده آیین رشک علی
علیین گشت ذکر عصیان و طغیان جماعه مردودان طریقت علی الخصوص علیخان در گیلان و کشته شدن
بر سر او و گرفتاری آن مخذول و جمعی از مفسدان چون علیخان بسعی و اهتمام فرهاد خان بار دیگر بر سریر حکومت ولایت گیلان
بیه پس متمکن گشته رایت استقلال برافراشت همگی سپاهیان آن ولایت که بجلادت و شجاعت از سایر
مردم گیلان امتیاز دارند بر سر او جمعیت نموده چون متغلب بود و هوای خودسری در سر داشت در اندک
وقتی خلل فاحش بدماغ او راه یافته بزیادتی مال و عقار و عهد نااستوار گیلانیان مغرور گشته قدم از دایره

اطاعت بیرون نهاد عهد و مواثیقی که با فرهاد خان درمیان آورده بود نابود انگاشته باظهار کلمهٔ عصیان زبان برگشاد
۲۹۳
و در انوقت که الکای کیلان پیش بفر قدم همایون شهریار پاک کیش نیکو اندیش بر عرصهٔ جهان پیشی گرفت از عدم
مساعدت بخت و برگشتگی اقبال شرف خاکبوس آن قبلهٔ آمال در نیافت و بخیال محال مقابله با لشکر منصور ترتیب
لشکر اهتمام و اسباب قتال و جدال پرداخت و در راهها و گذارها جسرها بریده شوارع را مضبوط ساخت و از تیغ
غافل افتاد که صعوهٔ حقیر را تاب چنگال شهباز بلند پرواز اوج اقبال نیست عاقبت بشامت این جرات و جسارت
در عرصهٔ زوال و نکال آمد القصه چون خبر فرخ فال شهریار بی همال سایهٔ وصول بر دیار کیلان انداخت خبر عصیان
او بر پیشگاه ضمیر انور تافته امواج بحر غضب پادشاهی متلاطم گشته عساکر گردون مآثر بسر کردگی فرهاد خان برادر فتند
و چون از سفید رود عبور نموده روی بالکای بیه پس نهادند بمجرد آوازهٔ وصول عساکر منصور تزلزل تمام بافرجام
او راه یافته مرتبه مرتبه آن جمعیت و ازدحام روی بتفرقه و پراکندگی نهاد و فوج فوج سرداران از آن قوم
جاهل نادان روگردان شده بخدمت جناب خان مبادرت مینمودند و اکثر محل بیه پس از نزول لشکر قیامت اثر
پایمال حوادث و نوایب گشت و هرکس در آمدن تعلل ورزید اموال و جهات او در عرصهٔ نهب و غارت آمده
علیخان آثار ضعف و انکسار از ناصیهٔ احوال خود مشاهده نموده اکثر اعوان و انصارش راه فرار پیش گرفتند و
او با دل پر غم همعنان محنت و ندم روی بالکای فومن که مسکن قدیم پدر و جد او بود نهاد و مردم آنجا نیز از اطاعت
او باز زده طریق موافقت نسپردند و از امداد و اعانت امیر مظفر نیز که از آسیب لشکر آذربایجان بحال خود درمانده بود مأیوس
گشته بخود اندیشه نموده بکام و ناکام عروس مملکت را طلاق گفته نقود و جواهر و نفایس اموال خود را بر کنار دریا برد
و از آنجا در کشتی نشسته نیم جانی از آن ورطهٔ هلاک که بساحل نجات رساند چون فرهاد خان جمعی از دلیران بیشهٔ هیجا را
بضبط دریا کنار نامزد فرموده بود آن تدبیر نیز موافق تقدیر نیفتاد چو شد بخت بیدار او خفت و خواب بر او بسته
شد راه رای صواب پشیمان شد از هرچه خود کرده بود ولیکن ندامت نمیداشت سود آخر الامر لاعلاج شده
بموضع زرمخ از اعمال فومن که مولد و منشاء علیخان و اجداد اوست پناه برده اکثر مردم آنجا همت بحراست او
مصروف میداشتند و خود متنفس با معدودی از هواخواهان خود زرمخ بکوههای سخت و درهای پر درخت قریب
بانجا که از تشابک اشجار نور آفتاب بدشواری ذره ذره بران تافتی و از بسیاری اغصان و اوراق باد صبا را
مجال وزیدن در آنجا نبودی تحصن جسته بشرایط حزم و احتیاط قیام مینمودند و سرداران بیه پس برحسب تکلیف
تفحص و تجسس او مشغول گشتند بعد از چند روز بتحقیق پیوست که بموضع زرمخ رفته و در کوه و بیشه که آنجا راههای

خطیر پر صعوبت دارد آرام گرفته بعد از استماع این خبر فرهاد خان فرموده که غازیان شجاعت آثار آن کوه و بیشه را
مرکز وار در میان گرفته بر دور آن محیط گشتند و گروه گروه پیاده سر آن کوه و بیشه نهاده از راههای صعب المسالک
که از کثرت درخت و زمینهای پر گل و لای عبور اندیشه از انجا دور مینمود بالا رفته آثار جلادت و شجاعت بظهور
میرسانیدند و از انجانب علیخان با هواخواهان خود که سر دفتر ایشان کامران تولی بود و سپر ممانعت در روی کشیده
بقدر امکان در حفظ جان خود میکوشید و اکثر اوقات در جنگل باو رسیده بین الفریقین نیران محاربه و مجادله
اشتعال داشت و او هر شب بمقامی و هر لحظه در مکانی بسر برده از هیبت جنود ظفر ورود که کوه و دشت پیش
ایشان یکسان بود لحظهٔ در یک منزل قرار و آرام نداشت و باین و تیره قریب دو ماه روزگار تیره گذرانید و چند مرتبه
غازیان در میان بیشه باو رسیده جنگ در پیوسته بسیاری از ایشان بقتل آورده او را منهزم ساختند و او
باخود در انگوشه کشیده و از جانب آذربایجان ذو الفقار خان با ده هزار سوار و پیاده که از انولایت جمع آورده
بود حسب الفرمان روانهٔ گیلان شد و از راه استارا و طوالش بر سر کسکر آمده دریا کنار و سایر شوارع را مضبوط
ساخته آتش نهب و غارت در انولایت افروخته گشت و امیر مظفر با مردم کسکر و پسران امیر سیاوش کسطوغا
و کرگها در انوقت با او اتفاق نموده بودند در یورت خود پای ثبات افشرده مستعد رزم و پیکار گشتند ذو الفقار
خان با لشکر آذربایجان بر سر ایشان تاخته و حربی صعب اتفاق افتاد و جمعی نامعدود از مردم کسکر بقتل رسیده
اموال و اسباب ایشان عرصهٔ تاراج آمد و امیر مظفر مذکور باتفاق رفقا طریق انهزام پیش گرفته از همه جانب راه
فرار بخود مسدود دیافت سیلاب بلا را بخود محیط دیده حیران و سرگردان قدم در جنگلستان نهاد و بسیاری از
زنان و کودکان کسکر بذل اسیری گرفتار شدند و بقیة السیف جهت محافظت اهل و عیال دل بر اطاعت
نهاده باردوی ذو الفقار خان مجتمع گشتند و بجان و مال امان یافتند و غازیان شیر شکار بطلب امیر مظفر
و برادرزادهای او قدم در کوه و بیشه نهاده بتفحص مشغول گشتند عاقبت در محلی او را یافته بر سر او تاختند و
مشار الیه را با رفقا در میان گرفتند و ایشان دل از جان برگرفته بقدر طاقت و توان کوشش مینمودند
تا آنکه از ستیز و آویز عاجز گشته راه فرار مسدود دیافتند و جز گرفتاری چاره نجستند و غازیان ظفر فرجام امیر
مذکور را با برادرزادها گرفته آوردند و ذو الفقار خان بعد از گرفتاری ایشان متوجه اردوی فرهاد خان
گشته باو ملحق شد و از انجانب نیز فرهاد خان بحسن تدبیر و جلادت عساکر ظفر مآثر در گرفتن علیخان سعی و اهتمام
نموده عساکر منصوره بر حسب اشارهٔ جناب خانی گروه گروه به بیشه در آمده فراز و نشیب آنرا فرا گرفتند چنانچه بر علیخان

زمان زمان کار سخت تر میشد و بهر جانب که روی مینهاد قومی از شیران بیشه کارزار در انجا مستعد رزم و پیکار بودند
ناچار با کمال اضطرار در ظلمت لیل بی اطلاع لشکر و خیل از بیشه بیرون آمده با چند نفر از هواخواهان مثل کامران
و غیر آن که همگی دل از جان بر گرفته بودند روی بآبادانی آنموضع نهاده یک یک خانها را طواف مینمودند و چون
یقین میدانستند که قراولان لشکر منصور از نزدیک و دور آنجدود را احاطه نموده راه بیرون شد مسدود داشت
بمنزل یکی از اوساط الناس در آمده باو ملتجی شدند و صاحب آنخانه با آنکه از آمدن او ابواب محنت و بلا
بر روی خود کشاده یافت اما از کمال جوان مردی بخلاف متوقع از مردم گیلان مقدم ایشانرا گرامی داشته
روی از محافظت ایشان نتافت و بقدر امکان بخدمات قیام نموده در اخفای آن میکوشید و غازیان نصرت شکار
همچنان دران بیشه متفحص بودند و اثری از وی نمی یافتند و اصلا ایمعنی در خاطر ها خطور نمیکرد که خدمتش در خانها
متواری باشد زیراکه در اکثر خانهای غازیان عظام نزول نموده مسکن و ماوا داشتند و محال می نمود که مردم
ده باین امر غریب جرات و جسارت نمایند القصه چون این معامله امتداد یافت و بهیچوجه چهره مقصود از نقاب
حجاب جلوه نمینمود جناب خانی نهایت غم و الم بخود راه داده شب تا صباح بفکر و تدبیر مشغول بوده لحظه
خواب و آرام نداشت تا آنکه نسیم مراد از مهب آرزو وزیدن آغاز نهاده بشارت گرفتاری دشمن بجناب خانی
رسید حقیقت گرفتاری او آنست که جمعی از غازیان که دران حوالی مقام داشتند بوئی ازان حال استشمام
نموده در مقام تفحص در آمدند و فوجی از غازیان خبر دار گشته قدم در پی ایشان نهادند و در کنار بیشه و جنگل
بایشان رسیده از جانبین دست بآلت کارزار برده آتش حرب افروخته گشت و مخالفان بنوک ناوک
دلدوز تیر غازیانرا از خود دور کرده جمعی زخمدار شدند و چند نفر بقتل رسیدند و دلیران رزم آزمای اصلا
از کثرت سهام ایشان اندیشه ناکرده سر از دنبال علیخان بر نمیداشتند یکی قورچیان ترکمان حیدر بیک ولد اوغلا
نام باو رسیده و دو تیر کاری از کامران رفیق علیخان خورده با وجود آن زخمها پیاده بر سر او تاخته به نیروی
دولت روزافزون دست در کمر او انداخته او را نگاه داشت و کامران مذکور بقصد آنکه علیخانرا از دست
او خلاص سازد با شمشیر برهنه بر سر او دویده چند زخم بر وزده مشار الیه از کمال غیرت و مردانگی دست
ازو باز نداشت و چون زخمهای مهلک یافته بود دست او از کار رفته قدرت آن نداشت که علیخانرا در قید
گرفتاری آورد اما چندان نگاه داشت که یکی از غازیان نیز رسیده از پس سر علیخان در آمده او را در بغل کشید
و دیگری کامرانرا در آغوش گرفت و همچنین یک یک از رفقا او گرفتار گشته تا خبر گرفتن عساکر نصرت مآثر از نجال

وبهجوم غازیان ظفرمآل مخالفانرا در قید سلاسل و اغلال در آورده بخدمت جناب خان آوردند وایشانرا که با امیر منظفر و برادرزادهای او در بند و زنجیر کشیده حقیقت گرفتاری مخالفان دولت عرضه داشت پایه سریر سلطنت گشت و آنچه اموال و اسباب و جهات و ادوات علیخان که تا حین گرفتاری او بدست نیامده بود بعد از تحقیق نمودن در محلی که بود بدست آوردند بندگان حضرت اعلی شاهی ظل اللهی فرهاد خانرا بالطف و التفات از حد بیرون نوازش نموده شخصی که او را گرفته بود بخلع فاخره و کمر مرصع و چیقه و پنجاه هزار دینار تبریزی که پنجاه تومان عراقی باشد سرافراز ساختند و چون حیدر بیک آثار جلادت و شجاعت بظهور آورده بدرجه شهادت رسیده بود شهریار کامکار بازماندگان او را منظور نظر التفات فرموده بخلع فاخره سرافراز ساختند و حکومت ولایت کسکر با بدال سلطان قاجار شفقت شد و جناب خان از کمال مروت و مردمی اصلا تعرض بآن شخص که علیخانرا بمنزل خود راه داده بود نرسانید چه از آثار حقیقت و مردمی بظهور آمده بود القصه فرهاد خان حسب الفرمان شهریار گیتی ستان مهمات گیلانرا از رعیت و لیام بر حسب مرام سرانجام داده باتفاق ذوالفقار خان و عساکر ظفرنشان و عظمای گیلان و منظفر کامران روی بآستان سعادت نشان نهادند و چون بحوالی دارالسلطنت قزوین رسیدند حسب الامر اعلی جمیع مردم شهر از اجامره و اوباش از مردم مسخره و اجلاف و معرکه گیران با دایره و دهل و تنبک باستقبال علیخان رفته حضرتش را با آیین و حشمت تمام بشهر در آورده در برابر ایوان چهل ستون بنظر شهریار کامکار در آمده و روزگار مضمون این مقال بزبان حال ادا مینمود شعر سری که گردن از امرت کشید کردنش ٭ بر آستان تو اینک کشان کشان آورد ٭ حضرت پادشاه موید کامکار با گرفتاران عریان سرزنش عتاب و خطاب فرموده ایشان سر خجالت در پیش افکندند حسب الحکم ایشانرا بمنزل شیخ احمد آقا داروغه قزوین بردند بعد از چند روز مقرر شد که شیخ احمد آقا ایشانرا بقلعه الموت برده بمستحفظان قلعه سپارد و مشار الیه ایشانرا بقلعه الموت برده بمستحفظان قلعه سپرد و دیگر خبری از ایشان نیامد و چون کامران رفیق علیخان که خمیر مایه فساد گیلان و جوان شجاع و دلیر بود بواسطه حقیقت و وفاداری و نیکو خدمتیها که نسبت بعلیخان از و ظاهر شده بود حضرت شاه جمجاه جمیع تقصیرات او را حمل بر نمک خوردن و حقیقت و ضبط و سررشته حقوق ولی نعمت کرده از سر خون او درگذشتند و منظور نظر عاطفت و التفات گشته در همان روز او را از حلقه زنجیر بیرون آورده از سر تا پا خلعت پادشاهانه در رو پوشانیدند و بسمت ملازمت خاصه شریفه موسوم گشت سبحان الله اینچه بوالعجبیهاست که از پس پرده غیب بحیز ظهور می آید

گمان خلایق این بود که چون کامران باعث تمرد و عصیان علیخان و بانی فساد گیلان بود جهت عبرت دشمنان بنوعی مورد سیاست
و غضب پادشاه گیتی ستان خواهد گشت که منظور عالمیان گردد و جمیع مردم منتظر بودند که از موقف جلال بر چه نهج حکم
سیاست او جاری خواهد شد چون اراده خالق بر خلاف قرارداد خلایق بود درینصورت روی نمود فرد اگر تیغ
عالم بجنبد ز جای : نبرد رگی تا نخواهد خدای گرفتاری بقیه باغیان گیلان و مآل حال ایشان بعد از گرفتاری علیخان
فتنه گیلان تسکین یافته از باغیان بیه پیش بوسعید و طالشه کولی که باعث فتنه و فساد گیلان بودند جهت عسرت
در بیشهها و جنگلها متواری گشته هر روز در مکانی و هر شب در مقامی بسر میبردند مکرر از جانب همایون اعلی استمالت
نامها بایشان ارسال یافت که هرگاه از کرده نادم بوده روی ارادت بدین استان نهند تقصیرات ایشان بعفو
و اغماض مقرون گشته مورد شفقت شاهانه خواهند شد و ایشان توفیق این سعادت یافته بعد از چندگاه
بوسعید بلاهیجان بخانه کیا فریدون آمده باو توسل جست که او را بپایه سریر اعلی آورده استدعای عفو تقصیرات او
نماید کیا فریدون حقیقت را بخدمت اشرف اعلی عرض کرد و نواب اشرف اعلی بالهام ملهم غیبی بکیا فریدون پیغام
فرستادند که از عذر او ایمن نبوده باشد و زود او را بپایه سریر اعلی فرستند بوسعید مذکور چند روز در
خانه کیا فریدون مهمان بود و مشار الیه تهیه اسباب سفر او نموده و او انتهاز فرصت کرده علی الغفله در فضای
بیرون خانه مشار الیه تیغ عذر و نامردی در و نهاده او را بدرجه شهادت رسانید و با سه چهار نفر باغی بیه دولت
که با او بودند رو به بیشه و جنگل نهاد چون خبر کشته شدن کیا فریدون بمسامع جلال رسید شیخ احمد آقا حاکم قزوین را
بگیلان فرستادند که مردم گیلانرا به پیدا کردن بوسعید و طالشه کولی جبر نماید و الکا بالکا از صواحب املاک
موچلکا ستاند که هیچکس ایشانرا شب در خانه خود راه ندهد و در هر جا گمان داشته باشند گرفته بحاکم الکا بسپارند
و همچنین قنبر بیک کوزی بیوکلو را با جمعی از عساکر در راه کوهدم بگرفتن طالشه کولی مأمور فرموده حکم شد که مردم
آذربایجان و کسکر و طوالش و بیه پس هجوم نموده در هر جا باشد او را پیدا کنند و فرمان بران نفرموده عمل نموده
بعد از سعی بسیار بوسعید را غازیان صوفی ملازمان ولی سلطان حاکم رانکوه و طالشه کولی را با چند نفر از برادر
زاده و اقوام ملازمان حسین خان کوهدمی گرفته بنظر اشرف در آوردند بوسعید که جوان شجاع دلیری بود چون
نسبت بکیا فریدون عذر و نامردی بظهور آورده مرتکب عمل شنیع قتل او شده بود و محل اعتماد نبود شحنه سیاست
بقتل او پرداخت و گناه طالشه کولی و اقوام او را بخشیدند بعد از چندگاه خیانت او ظاهر شد که برفقای خود
که تا غایت بدست نیامده بودند نوشته بود که در باغیگری راسخ بوده اطاعت قزلباش نکنید بعد از صدور ان جانب

بسعی امیر عباس بقتل رسید با وجود قرب قرابت سلاطین گیلان و وراثت ملک از امرای گیلان سوای امیر
عباس صاحب وجودی نماند و بعد ازین قضایا مشار الیه از غایت غرور و سفاهت متصدی سپهسالاری
گیلان و مهمات آنجا شد و این اراده باعث قتل او گردید شبی از شبها که نواب اشرف در میدان سعادت آباد
قزوین بسیر و تماشای چراغان مشغولی میفرمودند ملک جهانگیر کجوئی که از مقربان بساط عزت بود در مجلس بدمستی
آغاز نهاده شمشیر از غلاف کشیده گاهی از روی کیفیت و گاهی بظرافت حمله مینمود در ان اثنا خود را علی الغفله
بمیر عباس رسانیده بزخمهای متعدد او را از پای در آورد و بعد ازین خواجه سلطان محمد برادر خواجه حسام
الدین وزیر خان احمد را که در بدایت حال باستنبول رفته فتنه در گیلان انداخته بود براه عدم فرستاد همگنان
اینمعنی را حمل بر بدمستی و دیوانگی او کردند اما خردمندان خرده بین دانستند که بی امر و اشاره حضرت اعلی
نبوده و بعد از فوت امیر عباس حضرت اعلی بسایر گیلانیان بی اعتماد شده صاحب وجودی از سپاهیان
گیلان نماند

ذکر سوانحی که بعد از گرفتاری علیخان و باغیان گیلان روی نمود

چون خاطر خطیر شهریار کامکار
از مهمات گیلان فراغت یافت چند روزی در دار السلطنت قزوین لوای عیش و عشرت بر افراشته
حکم قضا امضا بنفاذ پیوست که میدان سعادت آباد را آیین بسته چراغان کنند و الیان بیگ یساول
صحبت قاجار بدین خدمت نامزد شد و دکاکین اطراف و جوانب میدان را بر امرا و ارکان دولت قاهره و
یوزباشیان و قورچیان و ملازمان درگاه و مردم شهر وار دو بازار تقسیم رفت و حکم شد که هر کس دکانی که
شایسته اوست دوازده مذرع در پیش آورد چوبها و ستونها استوار کرده طاقها در میان هر مرتبه از
مراتب که پیش آمده نصب نمایند و بر روی آنها چراغها تعبیه کرده فانوسها آویزند چنانچه هر دکانی زیاده
از یکهزار چراغ و فانوس تعبیه شود

شعر

زبس شمع و فانوس کافروختند … دل روشنان فلک سوختند

مجملا اطراف میدان سعادت آباد قزوین از صفای آیین بندی و کثرت شمع رشک سپهر برین گشته حضرت اعلی
چند شبانروز در آنمکان طرب انگیز و عمارات جهان نمای که در جانب شرقی و غربی میدان احداث
کرده پادشاه جهان است بسر برده اوقات شریف را بعیش و شادکامی و چوگان بازی و قبق اندازی
میگذرانیدند بعد از انکه از جشن و صحبت میدان دلگیر شدند بمهمات ضروری سلطنت پرداخته چون ایالت
لاهیجان و امیر الامرای گیلان به پیش بدرویش محمد خان روملو عنایت شده بود ایالت تبریز از عوض
بفرهاد خان تعلق گرفت و چون مهمات ممالکی که در حوزه تصرف قزلباش بوده حسب المدعا فیصل یافته بود حضرت اعلی

فتنه انگیزان خود رای را برانداخته جمعی از تربیت یافتگان جان نثار بحکومت و ایالت ولایات معین شده بودند ایالت
کوه کیلویه و خورستان که در تصرف امرای افشار بود تا غایت نظام و نسق یافته بود و حکام آنجا که در ایام فتن و فتور
بران ملک استیلا یافته بودند بدستور بحکومت قیام داشتند و اگرچه گاهی فی الجمله باز گشتی بدرگاه جهان پناه مینمودند
اما خاطر اشرف از جانب ایشان خصوصاً قلعه سلاسل شوشتر که در متانت و استحکام شهرهٔ آفاق و از قلاع ممالک
و اقطار طاقست جمع نبود و اذعان اوامر پادشاهی بنوعی که خاطر خواه اشرف بود نمیکردند و از سید مبارک
والی عربستان بی ادبیها بمنصهٔ ظهور میرسید و ارادهٔ خاطر خطیر آن بود که جهت نظام و نسق خورستان و سرحد
عربستان و کوه کیلویه نهضت همایون اعلی بآنطرف واقع شود و قبایل افشار که قبایح اطوار خود را دانسته
از ته کار خبر یافته بودند بفکر کار خود افتاده با سید مبارک آمیزش نموده عربستان را ملجا امید ساختند بنابران
مراد بیک جلودار باشی شاملو را که محل اعتماد شاهانه بود جهت رسانیدن مژده نهضت همایون و تحقیق حالات
آن سرحد و بدست آوردن قلعهٔ شوشتر بدانصوب فرستاده جمعی از تفنگچیان جغتای و خراسان را رفیق
او ساختند و مشار الیه متوجه شوشتر گشته شاه وردی خان افشار که حاکم آنجا بوده بخلاف رای اعیان لشکر
از راه دولتخواهی و انقیاد پیش آمده مراد بیک را اعزاز و احترام نموده او را بقلعه برده کلید را باو سپرده
اراده نمود که خود از قلعه بیرون رود مراد بیک مانع شده او را استمال عنایت شاهی گردانید و سایر مردم را
از قلعه بیرون کرد بالاخره از تسلط افشاران هراسیده شاه وردی خان را در قلعه گرفته بقتل آورد طایفهٔ
افشار را بر خود شورانیده میان ایشان نایرهٔ فتنه و آشوب بالا گرفت و مراد بیک قلعه را کشیده باتفاق
تفنگچیان بحفظ و حراست قیام نمود و اعیان لشکر افشار بسید مبارک توسل جسته از و استعانت نمودند و
سید مبارک با وجود آنکه دم از اخلاص و دولتخواهی این دودمان میزد و سید ناصر پسرش را جهت صدق
اینمعنی بپایهٔ سریر اعلی فرستاده در خدمت اشرف بود باغوا و تحریک افشاران از عربستان لشکر بخوزستان
کشیده دزفول را بحیطهٔ تصرف در آورد و بر سر قلعه شوشتر آمده محاصره نمود و چون حقیقت آن حال بعرض حاجبان
بارگاه جاه و جلال رسید و قبل از آن شاه وردی خان عباسی نیز با جمعی از الوار که با او بودند بلرستان
در آمده بر سر سلطان حسین برادرش که حاکم لرستان شده بود ایلغار نموده او را گرفته بقتل آورده اراده
داشت که دیگر باره در لرستان علم تسلط و اقتدار برافرازد اما از قهرمان قهر پادشاهی اندیشیده مکنون خاطر
خود را بظهور نمیتوانست آورد و در اقصای لرستان حرکت المذبوحی میکرد رای جهان آرا اقتضای آن نمود

که بجهت انتظام این احوال رایت جلال بدانطرف نهضت نماید فرهاد خان و امرا و اعیان عرض کردند که اگر مهمات آن الکا
بعهده و اهتمام یکی از غلامان درگاه شود بکفایت مقرون میگردد و احتیاج بنهضت موکب همایون نیست بنابران
نظام و نسق آن سرحد را از بروجرد و لرستان تا اقصی عربستان برای رویت اعتماد الدوله حاتم بیک و فرهاد خان
مفوض فرموده بدانصوب فرستادند و جمعی از امرا عظام و قورچیان ظفر فرجام را بمرافقت ایشان تعین
فرموده روانه نمودند و بندگان حضرت اعلی بعظمت و کامرانی متوجه سیر کاشان و صفاهان گردیده چندگاه
در آنجا و بعشرت بسر برده از آنجا بدار السلطنت قزوین معاودت فرموده زمستان را در قزوین بفراغت
و کامرانی گذرانیدند

ذکر لشکر فرستادن بخوزستان و عربستان بسرکردگی اعتماد الدوله و فرهاد خان و انتظام آنطرف برحسب فرمان عالیشان

چون اعتماد الدوله و فرهاد خان در قزوین از خدمت اشرف جدا شده روانه مقصد
گشتند جهت تالیف قلوب و اطمینان خاطر والی عربستان و حکام کوه کیلویه صلاح دولت در ان دانستند
که شاه وردی خان لر را استمال عنایت ساخته مجددًا او را بتفویض حکومت لرستان سربلند گردانند حکم عنایت
باسم او عز صدور یافته خاطر او را بعواطف ارجمند خسروانه اطمینان بخشیدند و چون بخرم آباد رسیدند کس نزد
شاه وردی خان فرستاده طالب ملاقات او گشتند و مشار الیه از خوف و وحشتی که داشت جرأت ملاقات نمیکرد
سفیر در میان آمده بعد از تکرار آمد و شد قرار یافت که فرهاد خان و حاتم بیک با معدودی چند بمکان معین که مزار
یکی از اکابر اهل الله است آمده شاه وردی خان نیز آنجا حاضر گردد فرهاد خان و اعتماد الدوله تکیه بر اقبال بی زوال
پادشاهی کرده بنوعی که قرار یافته بود بدانجا رفتند مشار الیه نیز با دویست نفر حاضر شده با ایشان ملاقات نمود و
اظهار غلامی بندگان حضرت اعلی شاهی نموده قسم مغلظه یاد نمود که اگر مرحمت شاهی رقم عفو بر جریدهٔ عصیان این
غلام کشد مدت العمر از جادهٔ خدمتکاری عدول ننمایم و فرهاد خان و اعتماد الدوله هر چند میدانستند که کلام او
بهره از صدق ندارد اما بمصلحت وقت عمل نموده او را بعواطف خسروانه امیدوار گردانیدند و مجددًا ایالت الکا
را باو تفویض نموده خلعت شاهی در وی پوشانیدند و قلعهٔ خرم آباد را خالی کرده بتصرف او دادند و مشار الیه
نیز یکهزار تومان پیشکش قبول نمود که بدیوان اعلی جواب گوید و بارکان دولت خدمت لایق بتقدیم رساند
بعد از فیصل معاملهٔ او چون خبر محاصرهٔ شوشتر متواتر میرسید کوچ کرده از کوتل کیالان که راهیست در نهایت
صعوبت در ازمنهٔ سابقه عبور لشکر از آنجا کمتر روی داده بجهت قرب مقصد از راه اختیار نموده بودند روانه
شدند و به نیروی دولت قاهره بسلامت از ان کوتل عبور نموده قدم بولایت خوزستان و عربستان نهادند

سید مبارک چون آوازهٔ ورود لشکر قزلباش شنید تزلزل به بنیان ثبات و قرارش راه یافته جمعی که در دزفول
بودند بعد از مشاهدهٔ طلیعهٔ لشکر قزلباش فرار نموده بدو پیوستند و چون عساکر منصوره قریب بشوشتر رسیدند
سید مبارک قرین یاس و حرمان از پای قلعه کوچ کرده بحویزه و کمال آباد که محل اقامت او بود رفت و عساکر
منصوره بظاهر خطهٔ شوشتر رسیده نزول نمودند و ایالت آن ولایت حسب الفرمان قضا جریان بمهدی قلیخان
شاملو تعلق گرفت و ارکان دولت قاهره شهر و قلعه را باو سپرده مهمات آنجا را انتظام دادند و بر سید مبارک
واهمه استیلا یافته کس بخدمت امرا فرستاده بدلیل و حجت و برهان بندگی و غلامی خود ظاهر ساخته در باب
آمدن بر سر شوشتر از بدسلوکی مراد آقای جلودار و بی اعتدالی او شکوه نموده بعذرهای مموهه تمسک بهانه
جسته چون صلاح دولت در آن نبود که او را در سلک مخالفان شمرده ازین دولت مایوس گردانند که او
مبادا بعد از یاس بالضرورة بمخالفان رومیه توسل جوید و نیز پسر سید ناصر را جهت دفع حجت و اظهار
اطاعت و متابعت بپایهٔ سریر والا فرستاده بود اعتماد الدوله و فرهاد خان عذرهای او پذیرفته او را مستمال
عنایت و التفات شاهی گردانیده اظهار نمودند که صدق قول او وقتی ظاهر میشود که آمده امرای عظام
شاهی را ملاقات نماید سید مبارک دغدغهٔ تمام در آمدن داشت بعد از قیل و قال و آمد شد سفیران
قرار یافت که امرای عظام با اندک مردمی از اردوی قزلباش جدا شده چند فرسخ بجانب حویزه آیند
و سید مبارک نیز از حویزه تا آنجا آمده بین الجانبین ملاقات واقع شود اعتماد الدوله و فرهاد خان و امرای
عظام بیمن سطوت قاهرهٔ شاهی از جنود اعراب نیندیشیده با معدودی بمیعاد رفتند سید مبارک
با حشری انبوه بدانجا آمده با کمال خوف و دهشت بملاقات امرا رسیده امرا بی ادبیهای او را که بظهور آورده
بود خاطرنشان او کرده گفتند که حضرت اعلی بجهت سیادت و انتساب تو بدودمان نبوت و ولایت
و تشیع فطری رقم عفو بر زلات تو کشیده اند اما بعد الیوم اگر بر جادهٔ اخلاص مستقیم بوده تدارک مافات
قیام نمائی و بنوعی سلوک کنی که آثار اخلاص یکجهتی و حسن ارادت و اخلاص تو بظهور رسد حکومت عربستان
بدستور سابق بر تو مسلم خواهد شد و اگر یکسر مو خلاف بندگی از تو ظاهر گردد در مرتبهٔ قلع و استیصال دودمان
خود را متیقن باش مشار الیه بتقصیر خود معترف گشته بشکرانهٔ عفو تقصیرات خود متقبل شد که بعد ازین
غاشیهٔ بندگی بر دوش و حلقهٔ اطاعت در گوش کشیده بهیچوجه از رضای خاطر مبارک اشرف در نگذرد و با دوست
این دولت دوست و با دشمن این دولت دشمن باشد و برین جمله عهد و میثاق بمیان آورده موکد بیمین ساخت

و تشریف شاهی که بجهت او فرستاده شده بود معزز و مباهی گشته آسوده و فرحان بمکان خود بازگشت و امرای عظام
باردوی خود عود نموده چون خاطر از مهمات آن ولایت فارغ شد از ظاهر شوشتر کوچ بر سمت جانب کوه کیلویه
روانه شدند و از کثرت بارندگی و طغیان آب رودخانه شوشتر قریب یکماه کوچ نتوانستند نمود و آذوقه در
اردوی امرا تنقیص پذیرفته ماکولات و علیق الدواب در میانه لشکر مفقود گشت و نقصان و خسران بسیار
بعساکر نصرت شعار رسید بعد از آنکه بارندگی تخفیف یافت بعضی از امرا و عساکر رخصت معاودت یافته
فرهاد خان و اعتماد الدوله با جمعی دیگر از امرا و قورچیان و ملازمان درگاه روانه کوه کیلویه گشته چون بدانجا
رسیدند حسن خان حاکم کوه کیلویه و طوایف افشار باستقبال مبادرت نموده بعز ملاقات امرا فایض گشتند
و حسن خان را که در ایام هرج و مرج بتغلب در آن ولایت استیلا یافته بخودسری برآمده بود و در زمان جلوس
همایون مکرر بی اندامیها از و سرزده اطاعت شایسته بتقدیم نمیرسانید از ایالت آن ولایت عزل نموده
او را و چند نفر از اتباع او که دغدغه خلاف و طغیان در ایشان بود دستگیر انیده بموکلان سپردند که بدرگاه
معلی آورند و ایالت آن ولایت با میرخان افشار که حاکم کازرون بود تفویض یافته الکای کازرون با اسمعیل
خان الیلوی افشار اختصاص یافت و از قبایل الوار بختیاری و جانکی و جوانکی و بندانی و فهنده و قمشی و
غیر ذلک که درین چند سال سر از رعیتی باز زده با مور ناشایست ارتکاب نموده بودند تا موازی ده هزار
تومان جریمه تر جان بازیافت شده تنخواه مواجب و مرسومات قورچیان و ملازمان درگاه شد و مهمات
آن ولایت نیز حسب المدعا سرانجام یافته از آنجا بخطه طیبه شیراز آمده امور ضروری فارس را صورت انجام
داده مقضی المرام احرام ملازمت عتبه گردون مقام بسته کوچ در کوچ روانه پایه سریر اعلی گردیده بدار السلطنه
قزوین بشرف پای بوس نواب اشرف مشرف شدند و از سوانحی که درین سال وقوع یافته فرار نمودن
ملک جهانگیر رستمداری پسر ملک سلطان محمد حاکم کجور رستمدار است ملک سلطان محمد پدر او در امور دین
بغایت سست اعتقاد بود بلکه بشیوه الحادش بطریق سایر اهل آن ولایت قوی تر بود و در زمان شاه
جنت مکان از و بعضی اعمال که خلاف قانون شریعت بود صدور یافت و از جمله خواهرزاده خود را که نامزد
پسرش کرده بود طمع دران کرده مدتها با او مباشرت مینمود بعد از فوت او ملک جهانگیر پسرش مدخوله
پدر را خواستگاری نموده چون اینگونه افعال شنیع ازو و مردم او بسیار سر میزد و [illegible] سنت صوم و صلوه
در الکاء او مفقود بود و بدین جهت شاه جنت مکان با او در مقام بی التفاتی درآمده [illegible] سلطان استاجلو

اختیار بود قرار یافته کس بطلب او فرستاده روز یازدهم از قسق باستنبول رسیده از درگاه غیر متعارف داخل سرای پادشاهی
شد روز دیگر بتدفین پادشاه پرداختند بعد از تدفین او نوزده پسر او را شربت شهادت چشانیده هلاک کردند و در هفدهم
ماه مذکور در پهلوی پدر مدفون شدند سال فرخنده فال قوی ئیل ترکی مطابق سنه اربع و الف هجری که سال نهم
جلوس همایون اعلی شاهی ظل اللهی است نوروز چو گشت عالم افروز تاریک شب زمانه شد دور کیخسرو این چهار ایوان
بر تخت حمل نشست شادان آراست زمانه را دگربار مشاطهٔ دهر چون رخ یار از بهر قدوم شاه گل شد
نغمه سرای شوق بلبل نوروز این سال جهان آرا روز سه شنبه بیست و چهارم ماه رجب اتفاق افتاده خسرو انجم
و مسند نشین فلک چهارم اورنگ حمل را بفر طلعت خود آراست و باد بهاری نزهتگاه چمن را بگونه گونه ریاحین پیراست
حضرت اعلی شاهی ظل اللهی در دار السلطنت قزوین در چهل ستون دولتخانهٔ خلد آیین بزم خسروانه و جشن پادشاهانه
آراسته از سلاطین و سلاطین زاده های اطراف حاجی محمد خان پادشاه خوارزم و نور محمد خان حاکم مرو شاهیجان
و پسر سید مبارک والی عربستان و سلاطین زاده های گرجستان و ایلچیان اروس و سایر ممالک که در پایهٔ سریر اعلی
بودند بمجلس بهشت آیین طلب فرموده بمبارکی سال نو و تهنیت قدوم نوروز چند روز بلوازم جشن و خرمی
پرداختند و بازارهای شهر را آیین بسته در میدان سعادت آباد بچوگان بازی و قبق اندازی مشغولی فرموده
قریب دوازده روز عموم خلایق بسیر و صحبت فراغت گذرانیده بعد از فراغ از نشاط نوروزی و بزم نشاط
چون از تسلط اوزبکیه که معظم ولایت خراسان را بحیطهٔ ضبط در آورده بودند و از تالان و یغمای الامانیان
هر جایی آن طبقهٔ بی اعتدالانه بحواشی ممالک میتاختند آثار خرابی ایشان از خراسان گذشته بحوالی عراق میرسید
و بجهت هر گونه مشاغل عظیمه که پیش می آمد کما ینبغی دفع شر آن گروه از پیش برده تقدیر بحیز ظهور نمی آمد و درین
سال رای جهان آرا بدان متعلق گشت که فرهاد خان را که درین هنگام از امرای عالیمقدار این دولت
و بهمین ترتیب شاهانه صاحب جاه و مکنت است و آوازهٔ اعتبار و اقتدارش بمسامع دور و نزدیک رسیده
بسرحد خراسان فرستند که سد سدید رخنهٔ گران ملک گردیده دفع شر گروه اوزبکیه پیش نهاد همت سازد
و اگر ارادهٔ دست درازی بانحاء ممالک داشته باشند آتش فتنهٔ ایشان را برشحات تیغ آبدار فرو نشاند
و در ساعت سعد او را بدین خدمت نامزد فرموده ولایت خوار و سمنان و دامغان و بسطام و فیروزکوه
و بیارجمند و هزار جریب علاوهٔ الکای سابق او گشت و فرخ خان برناک که حاکم دامغان و بسطام و آن حدود
بود بجهت آنکه در سال گذشته در دفع شر اوزبکیه که بتاخت آنجا آمده بودند آثار جلادت و مردانگی از او بظهور نیامده بود

از ایالت معزول گشته قشون و لشکر او بفرهاد خان شفقت شد و زمام رتق و فتق کل مهمات خراسان را بقبضهٔ اقتدار او
نهادند که بدانچه صلاح دین و دولت باشد عمل نماید و او مشغول عنایات پادشاهی گشته از موکب شاهی جدا شده روانه
آنصوب شد بعد از فرستادن او ایلچیان اروس را رخصت انصراف ارزانی داشته خلع فاخره و انعامات
شفقت فرموده امام قلی بیک پاکیزه قورچی تیر و کمان را با تحف و هدایای لایقه بایلچیگری پادشاه اروس تعیین فرموده
همراه ایلچیان مذکور روانه فرمودند ایشان در گیلان بکشتی درآمده از راه دریا روانه شدند و چون دو سه ماه
از نوروز گذشت و فرهاد خان در ییلاق فیروزکوه بود خبر آمدن عبدالمومن خان بخراسان شایع گشته از اخبار
منهیان و عرایض فرهاد خان بتحقیق پیوست که عبدالمومن خان با جنود اوزبکیه بر سر قلعه اسفراین که بمحافظت
محمد سلطان و جماعت او مقرر بود آمده قلعه را محاصره نمود و بجد و جهد تمام در لوازم تسخیر قلعه سعی و کوشش مینماید
ولهذا حضرت اعلی شاهی ظل اللهی مسرعان باحضار لشکرهای ممالک فرستاده باستعداد یورش خراسان پرداختند

ذکر نهضت رایات ظفرآیات بصوب خراسان و فرار نمودن عبدالمومن خان از سر قلعه اسفراین و شبیردار از صولت سپاه موکب نصرت نشان

بعد از تصمیم عزیمت خراسان تا یکماه بجهت اجتماع لشکر در دار السلطنه قزوین توقف
فرموده بعد از یکماه پیش خانه همایون بیرون زدند و ذوالفقار خان با لشکر آذربایجان که قریب چهار هزار نفر بودند
بموکب همایون ملحق گشته چون متواتر از جانب خراسان کسان آمده خبر رسانیدند که عبدالمومن خان کار بر محصوران
قلعهٔ اسفراین تنگ ساخته اگر موکب همایون درین چند روز بمدد نرسد بیم آنست که قلعه بدست اوزبکیه درآید
لاجرم حضرت اعلی شاهی ظل اللهی با لشکری که حاضر بودند عنان اشهب سبکسیر بجانب خراسان تحریک داده
از مقر سلطنت در حرکت آمدند و کوچ بر کوچ به ییلاق فیروزکوه رسید در آنجا فرهاد خان با قشون آراسته
بموکب همایون ملحق شد و از راه علی بلاغی و دامغان بچمن بسطام رسید و در آن عرصهٔ دلگشا نزول اجلال فرمودند
و دو سه روز بجهت سان و شمارهٔ لشکر ظفر اثر در چمن بسطام توقف واقع شد قریب به بیست هزار کس بشماره
درآمدند که در موکب همایون حاضر بودند و بملاحظهٔ آنکه مبادا عبدالمومن خان بطریق معهود آوازهٔ ورود
رایات جاه و جلال شنیده قرار فرار اختیار نماید و مطلب اصلی که تلاقی فریقین است دست ندهد کتابتی بعبد
المومن خان قلمی فرمودند خلاصهٔ مضمون آنکه چند مرتبه شد که آن خانه زادهٔ عالی تبار بارادهٔ مملکت گیری بخراسان
و حدود ممالک ما می آید و رعایا و عجزه را پایمال سم ستوران گردانیده بلوازم قتل و غارت میپردازد و چون
موکب همایون متوجه خراسان میگردد بمقابلهٔ ما در نیامده روی میگرداند و از عار فرار اندیشه نمینماید و پهلو

وبدرخان را با لشکر موفور بدفع او نامزد فرمودند مشار الیه با او کید و عذر کرده اظهار یکجهتی اطاعت و انقیاد
نموده وطالب ملاقات خلوت شده وآن ترک ساده لوح اجانب نموده با او بوعده گاه رفته ملاقات نمود
وبدست مردم او کشته شد ولشکر با یزامجال اقامت نمانده پراکنده شدند وچون خبر بشاه جنت مکان رسید
خواست که باز لشکر بر سر او فرستد از قضای الهی بیماری عارض ذات همایون شده ضعف ونقاهت بدور دراز
کشید و دیگر قضا روی داد که تا دو سال بتدارک آن قضیه نپرداخته بعد ازان دیگر باره در مقام تنبیه وتادیب
او در آمده مراد خان استاجلو را که معظم طایفهٔ سلطان حیدریان بود بدین خدمت نامزد فرمودند مشار الیه
بدانجا رفته او را در قلعه لکجور محاصره کرده اسباب قلعه گیری ترتیب داده تا چهار ماه اوقات صرف نموده
چون فتح قلعه نزدیک شد از تقدیرات ایزدی قضیهٔ ارتحال شاه جنت مکان بوقوع انجامید مراد خان
از پای قلعه برخاسته بگیلان نزد میر محمد خان رفته در انجا بود نموده اسمعیل میرزا مکحول کردید و در زمان
نواب سکندر شان چندان شورش وفساد وقوع یافت که احدی از امرا وارکان دولت قاهره قزلباش
بحال ملک سلطان محمد نپرداخت واو در اوایل جلوس همایون حضرت اعلی سفر آخرت اختیار نمود و ملک
جهانگیر پسرش باتفاق ملک عزیز حاکم نور که او هم ملک جهانگیر نام داشته بنوعی که سبق ذکر یافت از ییلاق
لار بدلالهٔ هادی توفیق بپایه سریر اعلی آمده در موکب همایون بعراق آمدند چون نواب اشرف که کمند همت
بر کنگرهٔ تسخیر کل دار المرز انداخته گیلانات را متصرف شده بودند ملک زادهٔ نور از نه کار خبر یافته
دست از حکومت ملک موروث باز داشته استدعا نمود که در عراق محل سکنی ومممر معاش باو مرحمت فرمایند ودر
ساوه موضعی باو شفقت شد اما ملک زاده لکجور بسیار دیوانه و بدمست بود نواب اشرف بجهت مصلحتها او را مورد
شفقت والتفات شاهانه فرموده انیس مجلس خاص وبزم اختصاص بود بنابر آنکه تقرب او در خدمت اشرف
مکروه خاطر فرهاد خان بود بلکه دفع او را صایب میشمرد در ینوقت که فرهاد خان بقزوین رسید واهمه بر و استیلا
یافت یا باراده مخالفت وعصیان علی التقدیرین در روزی که اعیان اردو باستقبال اعتماد الدوله و
فرهاد خان میرفتند مشار الیه نیز بر اسب تازی نژاد انعامی نواب اعلی سوار شده ببهانهٔ استقبال راه لکجور
ورستمدار پیش گرفت بعد از لحظهٔ که خبر فرار او شهرت یافت جمعی بتعاقب او مامور شدند او باو نرسیدند او بلکجور رفته
دم از عصیان زده قلعه را کشید تا آنکه قورچیان عظام بسر کردگی قورچی باشی بتسخیر قلعهٔ او مامور گشتند و
بدانجا رفته او بدست آوردند والکای او ضمیمهٔ ممالک گشت چنانچه در محل خود رقمزدهٔ کلک بیان خواهد گشت

از سوانح این سال آمدن ایلچیان اروس است که از جانب پادشاه اروس بخدمت اشرف آمده تحفه و هدایای لایق آوردند
و ایلچی یکی از امرای معتبر اروس بود و نامهٔ محبت آمیز نوشته اظهار خصوصیت بسیار کرده بودند نواب اشرف
مقدم او را بر حسب اکرموا الضیف ولو کان کافراً گرامی داشته تعظیم و توقیر بسیار نمودند و درین سال سلطان
مراد بن سلطان سلیم پادشاه روم سفر آخرت اختیار نمود و روز چهارم شهر جمادی الاول سنهٔ ثلث و الف
طبل رحیل کوفت و او در ایت ئیل اثنی و ثمانین و تسع مایه پادشاه شد بیست و یکسال بدولت و اقبال گذرانید
و در زمان خود بسیاری از ممالک بحیطهٔ تسخیر و تصرف در آورد و از پادشاهان آل عثمان بمزید شوکت و عظمت
و استقلال امتیاز تمام داشت اما در زمان او بعضی امور ناشایست بظهور آمد اول نقض عهد که لایق
حال سلاطین نیست اقدام نموده عهد و پیمان که فیما بین حضرت شاه جنت مکان و سلطان سلیمان جد او
بوقوع پیوسته از جانبین بایمان مغلظه تاکید یافته بود شکست یافته طمع در ملک شروان و آذربایجان
کرد و تا ده سال متواتر لشکرها فرستاده انواع خلل در امور سلطنت این دودمان انداخت و در ولایت
گرجستان و شروان و شکی معظم بلاد آذربایجان را بنوعی که سابقاً ذکر یافت مسخر ساخت دیگر آنکه اکثر نسا
و صبیان مسلمانان که در هیچ زمان وقوع نیافته بود و هیچ پادشاه ذو شوکت از سلاطین اسلام تجویز
[illegible] شنیع ننموده در زمان او شایع گشته بسیاری از نسا و صبیان مسلمانان در آذربایجان و شروان
[illegible] نموده بکفره و ترسا فروخته شد چنانچه چند نفر از فرقهٔ طیبهٔ سادات در سلک اشتری و عوض بیع در
آوردند این فعل مذموم نیز بماوراء النهر سرایت کرده عبدالله خان و پسرش در خراسان همین عمل
کردند و این شیوهٔ نامحمود در زمان ایشان بین السلاطین استمرار یافت و اعظم وبال و نکال رهنما
سلطان روم که بانی این امر مذموم گشته بود بعالم عقبی برد و عاقبت در دنیا بشامت آن گرفتار
گشته روزگار در مقام انتقام ایشان درآمده بشعشعهٔ تیغ جهانگشای حضرت اعلی شاهی ظل اللهی ظلام
ظلم و عدوان ایشان بنور عدالت روشنی یافته استرداد بلاد مغصوبه بر وجه تیسیر صورت پذیر گشت و جمیع
آنچه در زمان اقتدار ایشان وقوع یافته بود تدارک شد الحمد لله علی ذلک بالجمله از سلطان مراد خان بیست
پسر و [illegible] ماند پسر بزرگترش سلطان محمد خان در قسق خود بود و سایر اولاد پادشاه در استنبول می بودند
بعد از [illegible] جسدش را تا ده روز در میان برف گذاشته در اندرون سرای نگاه داشتند و بسعی بستانجی
باشی سلطنت [illegible] پادشاهی بر سلطان محمد خان که والده اش در حرم پادشاه بغایت معظم و محترم و صاحب

از محاربه خالی کرده میرود درین سال مسموع سمع همایون شد که آنجناب باجنود اوزبکیه باسفراین آ
قلعهٔ آنجاست با آرزوی ملاقات مقید بجمعیت عساکر منصوره نشده باندک مردمی که در پایهٔ سریر اعلی حـ
جلوریز بعزم ستیزه به بسطام رسیده مستعد رزم آن خان کامکاریم طریق مردانگی آنست که آن خان عالی تبا
درین مرتبه عار فرار بخود قرار ندهد و پای ثبات استوار داشته مردانه وار قدم در معرکهٔ کارزار نهد که آنچه در
مشیت الهی قرار یافته باشد بظهور آید و بندگان خدا از آسیب آمد شد سپاه دو طرف ایمن گردند از طایفهٔ چگنی
قطب الدین آقا نامی حامل مکتوب مذکور شده روانه شد موکب همایون متعاقب با لشکر پرخاشجوی رعدخروش
دریاجوش در حرکت آمده بهفت منزل قرار یافت که بپای قلعه برسند و محمد سلطان حاکم اسفراین نیز اعلام
کردند که سعی نموده قلعه را تا هفت روز دیگر نگاهدارد که اینک رسیدیم و چون قطب الدین آقا باردوی عبدالمومن خان رسید
بوسیلهٔ امرا مکتوب شاهی رسانیده آتش غیرتش التهاب یافته لافهای گزاف میزد اما قلق و اضطراب عظیم در میانهٔ
سپاه اوزبک افتاده چون تا غایت آوازهٔ توجه موکب همایون بسمع اوزبکیه نرسیده بود گمان کردند که این مکتوبات
ساخته و پرداختهٔ فرهاد خانست که درین سرحد است و بدین تدبیر میخواهد که این لشکر را از پای قلعه برخیزاند
و قطب الدین آقا را بنابرانکه درین قول صادق نیست بقتل آوردند اما عبدالمومن در شکنجهٔ اضطراب افتاده متردد بود
که اگر این خبر بیان واقع باشد بمقابله شتافته مستعد رزم و پیکار گردد یا دست از محاربه کشیده خود را بگوشه کشد
از امرا و اتالیقان اوزبکیه شاه محمد ایلهچیان که از اعاظم امرا و بغایت معتبر و موتمن الدوله عبدالله خان بود شق
ثانی را صایب شمرده از بیم آنکه مبادا چشم زخمی رسد و امرا در خدمت عبدالله خان مورد اعتراضات گردند اصلا راضی
بمقابله و محاربه نمیشد بالاخره صلاح دیدند که کس معتمد جهت تحقیق این خبر فرستاده خود بدستور بتسخیر قلعه مشغول باشند
که بعد از تحقیق خبر بمقتضای آن عمل نمایند چند نفر از اعاظم امرا مثل محمد قلی دورمن و جان محمد قراول حاکم بدخشان
و سوونج محمد نامی مشهور بسوونج ترکمان حاکم نسا و ابیورد را با سیصد کس از بهادران کاردیدهٔ رزم آزمای
بجانب بسطام فرستادند که تا حوالی اردوی قزلباش رفته تحقیق کرده خبر جزم بیاورند و جنود اوزبکیه بتسخیر
حصار ترغیب و تحریض نموده بجد و جهد تمام باسباب قلعه گیری پرداختند و تزلزل باحوال مردم حصار راه
یافته چون خبر وصول رایات جلال شاهی بچمن بسطام بمحمد سلطان و محصوران رسیده بود کس بیرون فرستاده
تا یکهفته مهلت طلبیدند که دست از محاربه و توپ انداختن باز دارند که اهل قلعه کارسازی خود کرده بعد از یکهفته
بیرون رفته قلعه را بسپارند و اوزبکیه باینمعنی راضی شده روز میشمردند اما رایات نصرت آیات شاهی که بعد از

ان لشکر دیده از بسطام کوچ کرده از راه جبک مغز در حرکت آمده فرهاد خان و ذوالفقار خان را جرجی مو
ند که طلیعهٔ لشکر ظفر اثر بوده نیم فرسخ پیشتر میرفته باشند و روز سیم که پیشخانهٔ همایون بقصبهٔ جاجرم
ساکر دیشکان فراش درکنار آب بنصب خیمه و اوتاق پیشخانه مشغول شدند امرا او زبکیه که بخبر گیری آمده
ه بودند شب در سر آب جاجرم فرود آمده صبحی از انجا سوار شده بجهت احتیاط راه معهود را گذاشته از دامنهٔ
کوه تا دو فرسخ پیشتر آمده بودند که گرد سپاه از دور نمایان شد ایشان برگشته از راه مقرر معهود بجاجرم میرسیدند
و خیمه و اوتاقی چند که نصب شده بود بنظر ایشان در آمد او زبکیه بمیانهٔ جماعت پیش آیندگان در آمده هفت هشت نفر
از مردم اردو را برسم زبان گیری گرفته عزم معاودت داشته اند که چند نفر از ملازمان امرای جرجی که بر رفقا
سبقت گرفته بودند از عقب قلعه و باغات نمایان شده مشاهدهٔ لشکر او زبکیه نمودند و از کثرت ایشان
نیندیشیده بعزم ستیز بر سر آن گروه تاختند چون ایشان اندک مردمی بودند جمعی از او زبکیه نیز عطف عنان
نموده بمحاربهٔ غازیان مشغول شدند و ساعت بساعت فوج فوج از گروه جرجیان لشکر قزلباش رسیده
بازار محاربه گرم تر گردید او زبکیه چون مشاهده نمودند که مرتبه مرتبه لشکر قزلباش زیاده میشود دیگر مصلحت
توقف ندیده از روی اضطرار جنگ گریز را اختیار نموده خواستند که خود را از آن دریای خونخوار بکنار کشند
غازیان قزلباش و قلقچیان اردو که همراه پیش خانه آمده بودند دلیر شده بر سر ایشان هجوم آورده هر یک
با او زبکی دست و گریبان میشوند مجملا شکست بر طبقهٔ او زبک افتاده چند نفر از مردم اردو را که زنده گرفته
بودند از دست رها کرده در آن صحرا پراکنده و متفرق شده رو بطرف کوه آوردند و مبارزان قزلباش دست از
تعاقب نداشته از سرداران محمد قلی دورمن و سونج توکمار زنده بدست در آوردند و جان محمد قراول حاکم بدخشان
کشته شد غازیان قزلباش باردوی همایون رسیده حقیقت معروض داشتند و نواب کامیاب وقوع این حال را
مقدمهٔ فتح و ظفر دانسته چون باردوی معلی نزول فرمودند یکی از ملازمان را همراه یکی از گرفتاران کردند که او را
بسلامت از قراولان گذرانیده تا حدود اسفراین برند که خبر ورود موکب اقبال بعبد المومن خان رساند
و روز دیگر کوچ کرده تا قریهٔ سنخواست که هشت فرسخ است رفتند و چنین قرار یافت که از قریهٔ مذکور
تا ایره و فریمان که شش فرسخی اسفراین است رفته از انجا بعزم رزم جنود او زبک بظاهر اسفراین رسیده
صف قتال آرایند و حضرت اعلی روز دیگر در ایره و فریمان تا نصف شب ترتیب مقدمات جنگ داده
اسب و اسلحه و یراق بملازمان موکب اقبال میدادند که محمد سلطان بیات که در قلعهٔ [illegible] گور بود باتفاق قراولان

سپاه قزلباش باردوی همیون رسیده بشرف پابوس مشرف شد و خبر فرار اوزبکیه رسانید و چنین تقریر کرد
که چند نوکری از گریختگان معرکهٔ جاجرم که پیاده بکوهها رفته و روز در مغولها خزیده شب براه می آمده اند بتینه
و آبله پای باردو رسیده خبر شکست و انهزام لشکر و گرفتاری امرا بعبدالمومن خان رسانیدند و اعیان لشکر
بهم برآمده سراسیمگی تمام در میانهٔ ایشان پدید آمد و شش روز از موعد مهلت گذشته بود شاه محمد ایلچیان
سوار بپای قلعه آمده کس فرستاد که فردا وعدهٔ قلعه سپردنست اولی انیست که اخلاص ورزیده امروز قلعه بسپاری
تا بعنایات پادشاهانه اختصاص یابی من پیغام فرستادم که فردا امیدواریم که آفتاب موکب ظفر قرین شاهی از افق اینولایت
طلوع نماید اگر فردا اینمعنی صورت نه بندد و نواب خان در اینجا تشریف داشته باشند قلعه بسپاریم اوزبکیه دانستند
که مردم قلعه باستظهار ورود پادشاه قزلباش مهلت یکهفته طلبیده بوده اند از تسخیر قلعه مایوس شده حقیقت
بعبدالمومن خان عرض نمودند که مجال توقف نمانده کوچ می باید کرد در همان روز کوچ کرده از رادکان بمشهد مقدس
معلی رفتند القصه روز دیگر رایات نصرت آیات شاهی بپای قلعه رسیده نزول اجلال فرمودند بعضی از ارباب
رای و تدبیر صلاح دیدند که تعاقب عبدالمومن خان نموده تا مشهد مقدس بروند زیرا که اگر او را قوت مقابله
میبود در اسفراین مقابله مینمود ظاهر است که بمقابله در نیامده معاودت خواهد کرد و احتمال قریب دارد که اوزبکیه
در مشهد مقدس استعداد قلعه داری نداشته باشند و تاب توقف نیاورده بیرون روند و فتح مشهد معلی
دست دهد فرهاد خان مخالفت این رای اختیار کرده بدو وجه صلاح در تعاقب نمیدید یکی آنکه مطلب ازین
یورش استخلاص محصوران اسفراین بود و آن بفعل آمد و شکست فاحش باوزبکیه راه یافته اعاظم امرای
ایشان گرفتار شدند و پادشاه ایشان بدنام گریز شده برگشت چند روز در همین منزل توقف نموده نسق
مهمات اینولایت کرده عود می باید کرد دیگر ازین پیش رفتن نشاید مبادا صورت دیگر روی نماید که نقصان
دین و دولت باشد و بالفرض که عبدالمومن خان مشهد را خالی کرده از آنجا نیز فرار نماید شهر معمور آبادان
بقزلباش نخواهد گذاشت و در مشهد قتل و غارت بسیار نموده انواع آزار و اضرار از رفتن ما بشیعیان
مشهد مقدس میرسد و از نرفتن هیچ نقصی بدین دولت نمیرسد و از جانبین دلایل بر رجحان عقیدهٔ خود میگفتند
بالآخره برای فرهاد خان عمل نموده ترک تعاقب کرده چند روز در اسفراین توقف نموده متوجه نسق معاملات
آنجا شدند و چون محمد سلطان و طایفهٔ بیات زحمت محاصره کشیده استعداد قلعه داری در ایشان نمانده
بود حکومت اسفراین را به بوداق خان چکنی شفقت فرموده مهمات آنجا را در عهده و اهتمام او نمودند و در استحکام

قلعه و حفر خندق کوشیده قریب بده روز مهمات آنجا را نظام و انتظام داده کوچ فرموده حاجی محمد خان پادشاه خوارزم

که رفیق موکب همایون بود اراده نمود که بمیانهٔ ایل صاین خانی ترکمان که باو منسوب اند و در حدود استراباد اقامت

داشتند رفته از میان استمداد نماید و خود را بالکای خود رساند بندگان حضرت اعلی هر چند میدانستند که با وجود

تسلط روز افزون و اقتدار عبد الله خان مطلب او بحصول نمی پیوندد و وقت رفتن او نیست بنابر مبالغهٔ او رضا

جوی گشته او را مرخص ساختند و از اسباب و یراق پادشاهانه آنچه درخور بود با و عنایت فرموده او باتفاق عرب

محمد سلطان پسرش و بابا خان روانه شد حقیقت رفتن و باز آمدن او دیگر باره بپایه سریر اعلی در سال آینده

مرقوم کلک بیان میگردد و چون علیخان کرایلی ازین یورش تخلف نموده بموکب همایون ملحق نشد قرار داد خاطر

اشرف آن بود که بمیانهٔ کرایلی رفته اگر علیخان در دعوی اخلاص راسخ بوده در مقام اعتذار در آید او را مصحوب خود

گردانیده متوجه استراباد شده آن ولایت را که مدتهاست از تصرف قزلباش بیرون رفته در میان جمعی پیدولتان

سیاه یورش انقسام یافته نظم و نسق نمایند و اگر از علیخان عصیان و طغیان بظهور رسد نخست بدفع او

پرداخته از آنجا روانهٔ استراباد گردند بدین عزیمت از اسفراین کوچ فرموده چون دشت بحریان محل نزول اردوی

ظفر نشان گردید مقرر شد که امرای عظام اغرق و احمال و اثقال را با جمعی از لشکریان که اسب زبون داشته باشند

بجانب عراق فرستاده مردم جلد کار آمدنی جریده و سبای در موکب همایون باشند و درین منزل ریش سفیدان

کرایلی بپایهٔ سریر اعلی آمده عرض نمودند که علیخان در قلعه‌های حصار است و جرأت آمدن ننموده بعذرهای بیحاصل

تمسک جسته ایالت پناه حسین خان با طایفهٔ شاملو بتسخیر قلعه‌های حصار مامور گشته متوجه آنصوب شد و بیمن اقبال زوال

ناپذیر شاهی قلعه‌های حصار بسعی حسین خان مفتوح گشته علیخان بقلعه و غدکر گریخت و ارادهٔ خاطر اشرف آن بود که کسی

برسر قلعهٔ مذکور فرستاده او را بدست آورده خاطر از مهم علیخان بالکلیه فارغ ساخته متوجه استراباد شوند درین اثنا

خبر معاودت عبد المومن خان بجانب سبزوار و محاصره نمودن قلعه آنجا رسید چون اکثر لشکریان رخصت یافته

متوجه عراق شده بودند و اندک مردمی در رکاب اشرف توقف داشتند و چندین معلوم میشد که مردم کومک

از جانب بلخ و ما وراء النهر بعبد المومن خان رسیده باستظهار لشکر تازه روز افزون جرأت نموده جمعی از ارباب رای

و تدبیر بجهت پراکندگی لشکر قزلباش و قوت و قدرت عبد المومن خان توجه موکب همایون را بجانب سبزوار

صلاح دولت نمیدانستند تا آنکه خبر رسید که عبد المومن خان شهر سبزوار را گرفته در شهر قتل عام نمود و محمد مومن

سلطان حاکم آنجا بارک متحصن شده استعداد قلعه داری ندارد و ازبکیه ارک را محاصره نموده در تسخیر آن ساعی شده اند

وعنقریب ارک نیز مفتوح میکردد حضرت اعلی کرایلی راملازم رکاب مقدس کردانیده عزیمت سبزوار و استخلاص
محصوران ارک را وجههٔ همت کردانیده بانقدر لطر دم که در پایه سریر اعلی مانده بودند متوکلاً علی الله لوای نصرت
انتما بدان صوب در حرکت آوردند که آنچه مقدار الهی باشد بظهور آید و عبدالمومن خان که از پای قلعهٔ اسفراین
فرار نموده بحوالی مشهد مقدس رفته بود قرار داد خاطرش آن بود که اکر موکب همایون پیشتر آید در مشهد مقدس
قتل و غارت و یغما نموده شهر را ویران کرده متوجه ماوراءالنهر کردد چون نواب اشرف بمحض ترفیه احوال ساکنان
مشهد از سر آن عزیمت درکذشته بجانب استراباد آمدند و عبدالمومن خان میخواست که خود را از ننک و عار و بدنامی فرار
خلاص سازد و میدانست که قلعهٔ اسفراین بکمال استحکام یافته بمردان کار و ذخیره و عراق بسیار مشحون است
و استیلا بران قلعه در توقف متعذر را و نیست و کینهٔ اهل سبزوار بجهت تشیع فطری و جراتی که قبل ازین در
در کرفتن موسی میرزا و رفقای او از ایشان سرزده بود در دل داشت و میر علی اصغر ولد میر محمد کسکنی که از جمله
اعیان سبزوار بود و با اولاد میر شمس الدین علی سلطان عداوت موروثی داشت او را بتحریک تسخیر سبزوار اغوا
نمود چون توجه موکب همایون بحدود استراباد بتحقیق پیوست و کمان نداشت که دیکر باره بخراسان عود
نماید عزیمت سبزوار نموده میر علی اصغر مذکور جرچی شده بسبزوار ایلغار نموده علی الغفله بظاهر شهر رسیده
از اطراف و جوانب سورن انداخته یورش نمود و سبزواریان جهت عدم اطلاع سراسیمه کشته قدرت مدافعه نیافتند
میرزا محمد مومن سلطان با جمعی از اعیان بصد تشویش خود را بارک انداخته محافظت قلعه ارک و صیانت اهل و عیال
نموده دست از شهر باز داشتند و اوزبکیه بران بلده مسلط شده مانند مور و ملخ بشهر ریختند و آن قوم از خدا بیخبر
بسفک دماء مسلمین قیام نمودند عبدالمومن خان تدارک مذلت و عار فرار خود را در قتل جمعی فقرا و ضعفاء سبزوار تصور
نموده در شهر قتل عام عظیم کرد چنانچه از کشتن کودکان شیرخواره خود را معاف نداشته بود راقم حروف که در
موکب شاهی بدان بلده رسیده عورات مقتوله بنظر در آورد که اطفال شیرخواره را بر روی سینهٔ مادر نهاده
بشمشیر دو پاره کرده بودند بعد از قتل و نهب و غارت و یغمای شهر متوجه تسخیر قلعه ارک شده حوالها از اطراف
و جوانب نصب نموده بجد و جهد تمام در تسخیر آن سعی مینمودند یکی از امرای اوزبکیه با سه چهار اوزبک خونخوار
بر سر قلعهٔ صدخرو فرستاده خواجه محمد خروی که مرد مردانه و دلیر و دولت یافته این دودمان بود سر ممانعت
بر روی کشیده قلعهٔ صدخرو را مردانه محافظت نمود و کسی بجهت اعلام اینحالات بپایه سریر اعلی فرستاد
مجملا اوزبکیه در این ستیز و آویز بودند که چتر فلکسای همایون حضرت اعلی بفیروزی و اقبال سایهٔ وصول کستر

انداخت و چون خبر ورود موکب مسعود اعلی شاهی ظل اللهی باوزبکانی که در صدد حصر بودند رسید پای ثبات و قرار ایشان
سست گشته قدرت توقف نیافته بعبد المومن خان ملحق شدند و چون موکب همایون بقریهٔ فریومد و آزادوار رسید
عبد المومن خان دیگر مرتبه نیز از عار فرار نیندیشیده بطریق معهود طبل ارتحال فرو کوفته شاه محمد ایلچیان را بقلعهٔ نیشابور
فرستاد که آن قلعه را محافظت نماید و خود از راه ترشیز عزیمت جانب بلخ نموده در هیچ منزل زمانی از حرکت نیاسوده
بسرعت و استعجال بدر رفت و رایات منصوره در ظاهر شهر سبزوار نزول نموده بتفقد حال بازماندگان اهل سبزوار
و کفن و دفن کشتگان پرداخته انتقام آن ستم رسیدگان را بمنتقم حقیقی حواله نمودند و عنقریب آن ستمکاران بجزای
آن مظلومان گرفتار آمده از عمر و دولت تمتعی نیافت بالجمله حضرت اعلی حکومت آن بلده را ببوداق سلطان
قاجار حاکم قلعهٔ استغنا که مرد کارآزموده قلعه دار بود و مکرر با لشکر عظیم اوزبکیه مقاومت نموده قلعهٔ استغنا را
ازان گروه صیانت نموده بود تفویض فرمودند و از آنجا بجانب نیشابور در حرکت آمده در حدود جرآباد من اعمال
نیشابور نزول نمودند و از آنجا رفتن عبد المومن خان بطریق ایلغار بوضوح پیوست چون اثری بر تعاقب او
مترتب نمیشد و زمستان نزدیک شده بود بجهت شدت سرما و قلت آذوقه توقف خراسان و محاصره نمودن
قلعهٔ نیشابور لایق دولت قاهره نبود بنابران حضرت اعلی عزم مراجعت جزم فرموده انتظام مهام استراباد را
نیز بمقتضای الامور مرهونة باوقاتها بوقت خود حواله نموده عنان عزیمت بصوب عراق معطوف داشتند مع هذا
بجهت فقدان علیق اسبان و کمی آذوقه درین سفر اسب و استر و شتر بسیار ضایع شد و رایات جلال
بفیروزی و اقبال بسلامت بدار السلطنت قزوین رسیده شکر محامد الهی بجای آوردند ذکر فرستادن
ذو الفقار خان بایلچیگری روم و احوال آن مرز و بوم قبل از توجه رایات جلال درویش محمد خان روملو
حاکم لاهیجان را بایلچیگری روم تعیین فرموده بمکتوب صداقت اسلوب مشعر بر پرسش تعزیهٔ پادشاه روم سلطان
مرادخان و تهنیت جلوس سلطان محمد خان پسرش قلمی گشته و تحف و هدایای لایقه ارسال داشته بودند
هنوز مشار الیه بسامان و سرانجام آن سفر نپرداخته بود که حضرت اعلی را بی اختیار سفر خراسان روی نمود در رفتن
مشار الیه در عقدهٔ تعویق ماند درین وقت که ازان سفر خیر اثر معاودت فرموده در مقر سلطنت ابد پیوند نزول
اجلال واقع شد متوجه روانه شدن ایلچی شدند فرهادخان التماس نمود که چون در زمان شاه جنت مکان خدمت
ایلچیگری به بیگلربیگی سرحد رجوع میشد حالا نیز همان قاعده را منظور داشته این خدمت را بذو الفقار خان
برادر او رجوع نمایند حسب الالتماس مشار الیه این خدمت بذو الفقار خان رجوع شد و مشار الیه بآئین شایسته

و آراستگی تمام روانه روم گشت الحق آن خدمت را بر وجه لایق بتقدیم رسانید موازی سیصد نفر از ملازمان خود که
زبده و خلاصه لشکر بودند بزیب و زینت تمام همراه برد و در آن سفر داد و دهش بسیار ازو بظهور آمد چنانچه بعضی
از دون همتان رومیه او را بسفاهت و اسراف منسوب ساخته اند پادشاه روم و وزرا و پاشایان رومیه او را تعظیم
و تکریم بسیار کرده زیاده از ایلچیان شاه جنت مکان اعزاز و احترام او بجا آورده بودند چون درین سال سلاطین
فرنگیه هجوم آورده با لشکر بجد و مر بالکا ممالک رومیه در آمده در مقام تسخیر بعضی قلاع و محال که در زمان سلطان مراد خان
از فرنگیه گرفته بودند در آمدند و سلطان محمد خان بنفس همایون بدان طرف نهضت نموده بود و در وقتی که ذوالفقار
خان باستنبول رسید خواندکار در آن سفر بود تا آمدن خواندکار در استنبول توقف نمود بالجمله میانه او و سلاطین
فرنگیه مقاتله واقع شده در اوایل حال شکست بجانب رومیه افتاده فرنگیه بنوعی توقف یافتند که گروه گروه باردوی اعظم
ریخته غارت و یغما نمودند و میانه مردم روم پاپا که خلیفه ملت عیسی و مطاع پادشاهان فرنگیه است و پادشاه
مجار بر سر خزانه خواندکار نزاع واقع شد که هر یک خود را بتصرف آن احق و اولی میدانستند درین حال نسیم
عنایت آلهی در وزیدن آمده علم کفر نگونسار گردید و عوام الناس اردوی رومیه هجوم کرده بضرب مطراق
و دسته چماق ارباب شقاق را از اردو دور کرده بفتح و ظفر اختصاص یافتند و جمعی کثیر از آن سیه بختان تیره رای
بدار البوار شتافتند و پادشاهان فرنگ انهزام یافته سلک جمعیت ایشان از هم پاشیده هر طایفه بولایت
خود رفتند سلطان محمد خان مظفر و منصور باستنبول آمده ذوالفقار خان بشرف ملازمت پادشاه فایز گردید
حضرت خواندکار حقیقت آن فتح مبین را به بندگان اشرف اعلی قلمی نموده قبل از ورود ذوالفقار خان
ارسال داشته بود از ینجانب نیز جواب کتابت از فرط دوستی و محبت مرقوم گشته ارسال یافت ذوالفقار خان
قرین اعزاز و احترام مرخص گردیده با تحف و هدایای لایقه معاودت نموده در سال آینده رسید و مکتوب
محبت اسلوب که از جانب خواندکار بحضرت اعلی بالقاب مناسب و آداب شایسته مرقوم شده بود بنظر انور
رسانیده تحف و هدایا گذرانید ذکر یاغیگری جمعی از فتنه جویان گیلان و لاهیجان و خروج حمزه بیگ نامی از
ملازمان قدیم امیر عباسی و بعضی بیدولتان از اقتضای زمان از سوانح این سال عصیان و طغیان جمعی
از سست رایان خفیف عقل و فتنه جویان سبک سر گیلانست که بمحض سفاهت و بیعقلی خود را در ورطه هلاک انداختند
تبیین اینمقال و مفصل این اجمال آنکه در حینی که رایات نصرت آیات متوجه سفر خراسان گشته بدفع فتنه عبدالمومن
خان مشغول بودند ملک جهانگیر حاکم کجور که در سال گذشته روی ازین دولت تافته سالک طریق فرار و عصیان شده

با فوجی از دیوصفتان رستمدار و تنجنده به تنکابن آمده دست درازیها بر رعایا و عجزه مینمود درویش محمد خان حاکم لاهیجان
جهت دفع فتنه او با قشون آراسته روانه جانب رستمدار شده بود حمزه بیک نامی از قبیله چیک از ملازمان میر عباس
بمجرد آنکه حضرت اعلی چند روز از مقر سلطنت دور افتاد و اخبار مختلف از خراسان میرسید و بلده لاهیجان که پایه
تخت گیلانست از حاکم خالی مانده بود دولت دو روزه را مغتنم دانسته چشم از عواقب امور پوشیده خود را
سلطان حمزه نام نهاده دم از خروج و عصیان زد و جمعی از بیدولتان شوریده انشا بر سر او جمعیت نموده بلاهیجان
آمدند از اطراف و جوانب لاهیجان سیما از موضع اسپیدان و کماجال که از معظم قرای آن ولایتست مردم
فتنه انگیز بی عاقبت با او همراهی کرده علی الغفله بشهر درآمدند و نخست بکاروانسراها ریخته دست بغارت اموال
تجار و مردم بیرون دراز کردند و خانهای ملازمان درویش محمد خانرا غارت نموده خرابی بسیار و بیحد و نهایت
در لاهیجان کردند بهیأت مجموعی بپای قلعه آمده همت بر تسخیر آن گماشته محاصره کردند از ملازمان درویش
محمد خان معدودی که بر سر خانه و متعلقان او مانده بودند سراسیمه در قلعه رامسند و ساخته سپر ممانعت در روی
کشیدند و قاصدی همعنان صبا و شمال بجهت اعلام این حال بجانب تنکابن فرستادند و چند روز که قلعه
لاهیجان محصور بود و اهل قلعه با آنکه استعداد قلعه داری نداشتند بمدافعه و مقاتله پرداخته مخالفانرا بقلعه راه
ندادند و چون سرب جهت غلوله تفنگ در قلعه نبود زوجه درویش محمد خان چند بدره زر سفید داده بود
که از نقره غلوله ریخته بجانب مخالفان می انداختند و باغیان مذکور از بی استعدادی اهل قلعه خبر یافته
بجد و جهد تمام در تسخیر آن میکوشیدند اما چون این خبر به پس رسید خسرو بیک چهار یار غلام خاصه شریفه
که داروغه رشت بود و اغورلو سلطان چکنی حاکم فومن با جمعی از مردم آنجا ایلغار نموده بلاهیجان آمدند و
بین الجانبین محاربه قوی اتفاق افتاده به نیروی دولت قاهره شکست بجانب باغیان افتاد حمزه بیک مذکور
با جمعی بقتل رسیده بقیة السیف پراکنده شدند و درویش محمد خان که در حدود رستمدار بود این خبر شنیده بر سبیل
ایلغار بلاهیجان آمد چون مهم حمزه بیک مذکور دو روز پیشتر از رسیدن او بکفایت مقرون شده بود بتفحص
و تجسس حال باغیان پرداخته هر کس از آن طایفه در هر جا بدست آورده براه عدم فرستاد و سر حمزه بیخبر را
با فرقه باغیه مشعر بر اعلام این حال باستقبال موکب عظمت و اقبال فرستاده در وقتی که رایات جلال بساوج
بلاغ رسیده بود بنظر اشرف درآمد خسرو بیک چهار یار که مردانه وار باین خدمت قیام نموده بود مورد تحسین
و آفرین گشت و نایره قهرمان غضب پادشاهی که نمونه از سخط الهی است درباره مردم فتنه بهیر بسته بشاجرکت درآمده

حکم بر قتل عام شد درویش محمد خان قضا جریان حسب الفرمان متوجه گشته نشا کشته طایفهٔ روملو دست بغارت

و قتل دراز کرده اکثر بیگناهان با آتش گناهکاران سوختند و با آنکه درویش محمد خان که مرد خدا آگاه و مآل اندیش بود

ملاحظهٔ بسیار کرده نمیخواست که قتل بافراط واقع شود جمعی کثیر درین قصبه راه عدم پیمودند اما باعث آن شد که

که دیگر کسی از آن طبقه بعصیان و طغیان دلیری نکرد و بعد بفرهاد خان مرحمت شده الکای شیراز ازو تغیر یافت

و حکومت ولایت فارس در کفل باشند و ردیخان قوللر آقاسی مفوض و مرجوع گشته رتق و فتق کل معاملات

دیوانی فارس بعهده و اهتمام مشار الیه قرار یافت و مقرر شد که هر ساله سیصد نفر از غلامان با او باشند

و بعد از تسکین آتش فتنهٔ حمزه بیگ و قتل عام گشته نشا ایالت آن ولایت با غورلو سلطان چکنی حاکم تون

شفقت شد و تمامی غلامان خاصهٔ شریفه را همراه بفارس برد که بخدمات جزو هر ولایتی از ولایات مامور سازد

که از منافع آن یراق و اسباب یساق سرانجام نمایند و درین سال جمعی از مردم سعد وقاص من اعمال

نهاوند بر رومیان یاغی شده قلعه که در سعد وقاص ساخته بودند بتصرف در آورده خراب کردند اجامره

و اجلاف آن ولایت از الوار و اکراد و غیر ذلک با ایشان اتفاق کرده بر سر قلعهٔ نهاوند آمدند رومیان

مستحفظ قلعهٔ نهاوند کس بخدمت اشرف فرستاده ازین حال خبر کردند و حسن علیخان چکنی را که در آنحال

حاکم همدان بود محرک این شورش دانسته ازو شکایت نمودند حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بنابر راست

پیمانی و رعایت شرایط صلح قورچیان فرستاده اجامره و اجلاف مذکور را منع و تنبیه نمودند و چند نفر

از مفسدان بقتل آورده سرهای ایشان نزد بیگلربیگی بغداد فرستادند و حسن علیخان را از ایالت همدان

معزول فرمودند و درین سال میر قلبابا کوکلتاش حاکم هرات که از فدویان عبد الله خان بود برای

خود یا باشاره و صلاح عبد الله خان علی ای التقدیرین با حضرت اعلی باب الفت و آشنائی گشته ایلچیان

سخندان با تحف و هدایای لایقه بپایهٔ سریر اعلی فرستاده التماس نمود که رخصت دهند که مردم ماوراء النهر

که ارادهٔ حج بیت الله الحرام داشته باشند بی خوف و دهشت آمد شد نمایند و ایلچیان در دار السلطنت

قزوین بدرگاه جهان پناه آمده لوازم کورنش همایون بتقدیم رسانیدند و مشمول نوازش و انعام بازگشته

اسلام بیک یوزباشی شاملو را همراه ایشان بهراة فرستادند و بمیر قلبابا کوکلتاش منشور عنایت و التفات

در قلم آمده در باب رخصت حجاج حسب المسئول حکم جهانمطاع عز اصدار یافت دیگر از سوانح این سال آنکه

شاعر شیرین کلام مولانا شانی که در عجم مرتبهٔ حسانی دارد از فور اخلاص و خلوص اعتقاد منظور نظر شفقت این

وازنده‌ماه محفل ارم تزیین بود چند بیت مثنوی در مدح و منقبت حضرت شاه ولایت پناه در سلک نظم در آورده
بخدمت اشرف میگذرانید چون بدین بیت رسید که   اگر ساغر کشد دشمن واگر دوست   بطاق ابروی
مردانهٔ اوست   مزاج مقدس را غریب و عجب کیفیتی طاری شده این طرز مداحی و این مضمون در میزان طبع وقاد
بغایت سنجیده و پسندیده افتاد همت بحر خاصیت دربارهٔ مولانا بتموج در آمده امر فرمودند که زر در یک کفهٔ ترازو
ریخته در کفهٔ دیگر مولانا بوزن در آوردند و آن نقود وافره بصلهٔ شعر باو عطا فرمودند شعرای عصر را موجب
امیدواری گشته همگی باین مضمون مترنم بوده زبان بمدح و ثنای شهریار گشودند   شاعر که بخاک ره برابر شده بود
برداشتی و بزر برابر کردی   اما چون طبقهٔ شعرا اسرامد ارباب حقد و حسدند ازین عطیه والا کینهٔ مولانا در دل گرفته مدتها
این حکایت زبان زد انجمن آرایان محافل نفاق بود مولانا حسن وهم الدین که مرد هزال شیرین سخن است
و اشعار هزل آمیز مضحک میگوید در قطعه که بجهت وزیر قم گفته این بیت درج نموده   حسن و همدین چنین مفلس
پادشه میکشد بزر شانی   اما این بیت او بعرض اشرف نرسید مولانا عجزی تبریزی که مرد بلند قامت قوی جثه
بود و در شیوهٔ غزل خود را بی بدل میشمرد بتقریب دو سه بیت عاشقانه بوساطت مولانا علی رضای خوشنویس
چند روزی در مجلس همایون راه یافته بسخنان گستاخانه که اعتقاد لطایف و ظرایف داشت دلیری میکرد و
بدینجهت از بساط عزت دور و از سعادت مجالست مهجور گردید روزی در محوطهٔ طویلهٔ قزوین در اثنای حکایات
بی تقریبی حرف بزر کشیدن مولانا شانی را بمیان آورده گستاخانه گفت که چرا اینگونه التفاتی شامل حال من نمیکردد
حضرت اعلی از روی مطایبه فرمودند که چون در طویله واقعیم اگر صلاح باشد شما را بسرگین بکشیم فریاد از نهاد
حاضران بزم اقدس بر آمده موجب انبساط خاطرها گشت شعرای سخن ساز و ظرفای نکته پرداز شاخ و برگی
بران افزوده نقل انجمنها ساختند و مولانا شانی را گذاشته باو پرداختند دیگر درین سال در حینی که نهضت
همایون بجانب اسفراین واقع شده بود نواب سکندر شان ازرد و ولتخانهٔ همایون قزوین بیماری عارض گشته
منجر باسهال گردید چون اجل مقدر رسیده بود معالجات اطبا مفید نیفتاده بجوار رحمت ملک غفور پیوستند
و در آستانهٔ امامزاده واجب التعظیم امام زاده حسین علیه التحیه مدفون گردیده از انجا نقل بعتبات عالیات
سدره مرتبات شد انا لله وانا الیه راجعون :   اگر صد سال مانی ور یکی روز :   بباید رفت ازین کاخ دل افروز
چون قبل ازین از اوصاف حمیدهٔ آن پادشاه عالیجاه در ذیل دفتر اول رقم تحریر یافته درین مقام قلم عنبر فام زبان
درکام کشید آغاز سال همایون فال پیچی ییل ترکی مطابق سنه خمس و الف که سال دوم جلوس سعادت مانوس شاهی ظل اللهی است

چو شد نوروز سلطان گیتی آرای ؛ جهان از بوی گل شد عنبر آسای ؛ بهار عالم آرا جلوه گر گشت ؛ اساس دی همه
زیر و زبر گشت ؛ طراوت یافت از نو باغ و بستان ؛ شد از لطف چمن عالم گلستان ؛ نوروز عالم آرای این سال
در روز سه شنبه بیست و یکم ماه رجب اتفاق افتاده بهار دلگشای غم فرسای خاطر بیر و برنا گردید نوعروسان حجلهٔ خاک
سر از جیب مغاک بیرون آورده انجمن آرای بزم عشرت و شادمانی گشتند و نسیم باد بهاری از شمیم ریاحین عطرسائی
آغاز نهاده افسرده دلان کنج خمول چون عندلیبان گلزار جهان بزمزمه و نغمه سرائی در آمدند و بندگان حضرت اعلی
بدستور معهود در ایوان چهل ستون در دولتخانهٔ مبارک قزوین بلوازم جشن نوروزی برداخته مجلس ملوکانه و
محفل خسروانه آراسته چند روز مبارکی سال نو و تهنیت قدوم نوروز فیروز بعشرت و شادمانی گذرانیدند
بعد از فراغ از لوازم سیر هوا شکار گیلان و قزل آغاج از خاطر خطیر همایون سر زده از دار السلطنهٔ قزوین روانه
شدند نخست از راه کوهدم بخطهٔ رشت تشریف برده از انجا فومن و کسکر محل ورود شهریار والاگهر گردید و در علی
آباد فومن بلوازم شکار و سیر قیام نموده از انجا عرصهٔ قزل آغاج انجمن آرای برازندهٔ تخت و تاج گردید چند روز
در کنار محل نزول موکب همایون اقبال بود و بعد از فراغ از سیر و شکار انجا و بدار الارشاد اردبیل تشریف برده
بلوازم زیارت آستان ملایک آشیان حضرت سلطان الاولیا و مشایخ کرام صفویه قیام نموده عنان عزیمت
بصوب مراجعت انعطاف داده دیگر باره دار السلطنت قزوین محل نزول خسرو بادادودین گردید ذکر

تسخیر ولایت مازندران بهشت نشان و تفویض ایالت آن ولایت بفرهادخان و گرفتاری ملک بهمن حاکم لاریجان

بتوفیق پروردگار عالمیان چون ولایت طبرستان که عبارت از مازندران بهشت نشانست ملک موروث اولاد
احفاد میر عبد الله خان جد مادری حضرت اعلی شاهی ظل اللهی است چون دیرین عهد از ان سلسلهٔ رفیعه اولاد
ذکوری که شایستهٔ تصرف ملک موروث نیست لاجرم آن عرصهٔ ارم تزیین ارثا و اکتسابا شایستهٔ تصرف شهریار
سعادت قرین و حق شرعی آن سلطان با دادودینست که میانهٔ جمعی از امرا و سرداران ولایت خصوصا سید
مظفر مرتضی و الوند دیو و ملک بهمن لاریجانی انقسام یافته هر یک رقم اختصاص بر الکای آن ولایت کشیده
بتغلب متصرف بودند و گاهی که تقبل گاه علی منیمودند مدار خود را بر حیل و تزویر نهاده به بهانهای ناخوش موقوف
داشته همیشه از اطوار ایشان آثار نفاق و شقاق بظهور میرسید تخصص ملک بهمن که در حیل و تزویر از رفقا بیشی داشت
مکرر سخنان کذب آمیز او را حمل بر صدق و راستی نموده در مقام تجربه و امتحان در آمدند و هر مرتبه شیوهٔ ناپسندیده
حیل و تزویرش مرتبه ظهور یافته نقد اخلاصش بر محک تجربه و امتحان ناتمام عیار نمود و هر کس از مردم آنحدود

بدرگاه معلی بازگشتی مینمود و ملک بهمن با او عداوت آغاز نهاده در استیصال او میکوشید از جملهٔ با ملک سلطان حسین لوار
سانی که از عم زادهای او بود بمحض آنکه بخدمت حضرت اعلی اظهار اخلاص نموده ملک سلطان حسین و برادر او بشرف
ملازمت اشرف فایز گشته بودند عناد ورزیده بر سر او بقلعهٔ لوارسان رفت و او را بدست آورده بقتلش پرداخت
و اطفال و عورات سلسلهٔ او را بلاریجان برده انواع فضیحت و بی ناموسی بمردم او روا داشت بندگان حضرت
اعلی مکرر کس فرستاده باز ماندگان او را طلب داشتند و او تغافل ورزیده نفرستاد و این معنی موجب
زیادتی انحراف مزاج اشرف ازو گردید القصه همیشه فتح و تسخیر آن ولایت و انتزاع آن ملک که از ید متغلبهٔ مذکوره مکنون
خاطر انور و مخزون ضمیر منیر معدلت گستر بود تا آنکه درین سال رای جهان آرای بدان متعلق گشت که دست تغلب
آن جماعت را از ملک موروث کوتاه کرده ضمیمهٔ ممالک محروسه گردانند فرهاد خان متقبل این خدمت شده
حسب الالتماس او مهمات ولایت مازندران برای رزین و حسن درایت او رجوع شد و حکومت آن ولایت
بدو تفویض یافت با قشون و لشکر آراسته روانهٔ مقصد گردید چون شهر آمل که از بلاد قدیمهٔ طبرستانست در
تصرف ملک بهمن حاکم لاریجان بود ملازمان و مردم او قلعهٔ آمل را استحکام داده در مقام محافظت و قلعه داری
در آمدند ملک بهمن خود در لاریجان بود و از غایت مکر و خدعه که جبلی او بود بحسب ظاهر اظهار اخلاص و بندگی
و اطاعت و انقیاد نموده در باب قلعه بفرهاد خان پیغام میداد که مرا اختیاری نیست جماعت سرکش آملی
بالطبع حکومت قزلباش را کاره اند برای خود عملی نموده در قلعه داری میکوشند و باطناً سالک طریق خلاف
و طغیان بوده با اهل قلعه که اکثر ملازمان و معتمدان او بودند استمالت داده ترغیب مینمود که در قلعه داری مردانه
بوده قزلباش را راه بقلعه ندهند مجملا توقف فرهاد خان در پای قلعهٔ آمل بامتداد کشید مردم ملک بهمن خصوصاً
چند نفر از طایفهٔ تکلو که ملازم او شده دران قلعه بودند و در قلعه داری اصرار مینمودند تا آنکه فرهاد خان
بحسن تدبیر و داد و دهش وحشی صفتان آمل را بدانهٔ انعام و احسان با خود رام کرده بنیروی دولت
قاهره بر قلعه مستولی گشت و مفسدان قلعه را از میان برداشته در آمل حاکم تعیین کرده متوجه تسخیر سایر
محال گردید و مردم سخندان نزد سید مظفر که متصرف نصف ولایت مازندران بود فرستاده او را
باطاعت و انقیاد دعوت کرد سید مظفر چاره جز اطاعت ندیده اظهار متابعت و اخلاص نمود اما آن
وحشی صفت در آمدن نزد فرهاد خان متامل و متردد خاطر بود و اصلا رام نمیشد بعد از تکرار مراسله و آمد شد
سفیر و مردم چرب زبان راضی بملاقات گشته با جمعی از اعیان مازندران نزد فرهاد خان آمده جناب خان سید را

تعظیم و تکریم بسیار کرد اما مانع بازگشتن شده تکلیف رفتن بپایهٔ سریر اعلی و ملازمت اشرف نمود سید مظفر بدین شرط راضی

شد که فرهاد خان خود با و رفاقت نموده او را بپایهٔ سریر خلافت مصیر آورد و در خدمت اشرف شفیع تقصیرات

او بوده باشد فرهاد خان بنابر صلاح وقت ملتمس او را مبذول داشته الوند سلطان برادر خود را با جمعی از جنود

قزلباش در مازندران گذاشته بنابر تالیف اهالی آنملک که فی الواقع چون حکومت قزلباش را هرگز ندیده بودند

اینمعنی مکروه طبع ایشان بود در محالی که سید مظفر و اتباع او می بودند دخل نمود و در سوادکوه و بعضی محالی که در تصرف

الوند دیو و اتباع او بود دخل نموده همچنان متصرف بودند القصه فرهاد خان سید مظفر را مصحوب خویش گردانیده

بپایهٔ سریر اعلی آورده در دار السلطنهٔ قزوین شرف بساطبوس دریافته و حضرت اعلی شاهی ظل اللهی چون با سید مظفر

بجهت آنکه با سلسلهٔ ولی نعمت خود عصیان و کفران ورزیده بی ادبیها از و نسبت بسلسلهٔ میر بزرگ بظهور آمده بود

التفات نداشتند و او در منزل فرهاد خان میبود چون غبار خاطر اشرف را نسبت بخود دریافته در کمال بیم و هراس

بسر میبرد از حکومت مازندران مایوس گشته قرار داد و کوچ مردم خود را بعراق آورده در هر جا رضای خاطر اشرف

باشد ساکن گردد و درین اثنا اعراض نفسانی برو غلبه کرده سر بر بستر ناتوانی نهاد مداوا و معالجه او را مفید نیفتاده

بمرض اسهال درگذشت بعد از فوت او الوند سلطان و گماشتگان فرهاد خان در مازندران استقلال یافته

اکثر محال را بحیطهٔ ضبط در آوردند ملک بهمن و الوند دیو خبر فوت سید مظفر شنیده بتصور آنکه عمدا او را از میان برداشته اند

بی اعتماد گشته موجب زیادتی وحشت ایشان شد و مردم وحشت انگیز و آشوب طلب مازندرانرا بر الوند سلطان

شورانیده تحریک مادهٔ فساد مینمودند میخواست که الوند دیو و عظمای مازندران با لشکر قزلباش آمیزش نمایند و الوند

دیو که چاشنی حکومت مازندران در مذاقش جای گرفته بود و آسان ترک آن برو دشوار بود با غوا و افساد ملک بهمن

سر بخنبر اطاعت در نمی آورد و اینمعنی بر ضمیر منیر اشرف پرتو ظهور انداخت که تا دفع ملک بهمن نشود ممالک طبرستان

بتصرف اولیای دولت ابدی بنیان در نمی آید و او ترک بدنهادی و فساد نمینماید لاجرم رای عقده گشای

بدفع او جازم گشته فرهاد خانرا بر سر ملک بهمن فرستادند و او بلاریجان رفته بترتیب یراق و اسباب قلعه گیری

پرداخت و قلعه را محاصره کرد و از درگاه معلی جمعی از توپچیان و تفنگچیانرا بمدد او فرستادند و توپهای قلعه کوب

ترتیب یافته در لوازم قلعه گیری و تضییق محصوران سعی تمام مینمودند جماعت امرائی که معظم سپاهیان لاریجان بودند

با فرهاد خان یکدل و یک زبان گشته نزد او تردد آغاز نهادند و ملک بهمن با آنجماعت بی اعتماد گشته در آن زمان

امیر نامی که ریش سفید آن طبقه بود گرفته بسیاه چاه کرده بالاخره بقتل آورده آنجماعت در مخالفت ملک بهمن یکجهت گشته

هادی راههای مخفی قلعه گردیده در اندک روزی سپهها بر دیوار قلعه رسید ملک بهمن بعد از اخذ عهود و مواثیق
بیرون آمده با فرهاد خان ملاقات کرده خواست که بلطایف الحیل و زبان آوریها شر او را از خود دفع نموده بدستور
معهود بتواضعات دنیا دارانه و عهدهای که هرگز با آنها وفا نکرده او را از پای قلعه گسیل گرداند فرهاد خان را
تکلیف آمدن قلعه و مهمانی کرد فرهاد خان اجابت ننمود و صیدی که بدام افتاده بود از دست نگذاشته او را
تکلیف رفتن درگاه معلی و ملازمت اشرف نمود ملک بهمن از بیرون آمدن نادم گشته چون بهیچوجه سخن او در نگرفت
باکراه تمام راضی بآمدن شد و فرهاد خان قلعه را بدستور در تصرف ملازمان و مردم او گذاشته او را مصحوب
خویش گردانید و بپایه سریر اعلی آورد و در دار السلطنهٔ اصفهان مجمعی عظیم که طبقات خلایق از اطراف و جوانب
در مجلس بهشت آیین جمع آمده بودند بنظر خجسته اثر شاه والا گهر گذرانید و حضرت اعلی بزبان عتاب و سرزنش
با او تکلم آغاز نموده یک یک تقصیرات او را شمردن گرفت ملک بهمن سر خجالت و ندامت پیش انداخت و از
افروختگی شعلهٔ غضب و خطابهای عتاب آمیز دست از حیات مستعار شست اما حضرت اعلی چند روزی بجهت
تعهدات که فرهاد خان باو کرده بود تغافل در کار او ورزیده او بدستور در خانهٔ فرهاد خان میبود تا آنکه در اول سال
تخاقوییل سنه و الف که رایات جلال از اصفهان بقزوین نهضت نمود او را بعمارات دولتخانه مبارک طلب
فرموده در حین تکلم و عتاب و خطاب او را بدست ملک سلطان حسن لواسانی دادند که بقصاص خون برادرش
بزجر و سیاست عظیم بقتل رساند و او حسب الفرمان قضا جریان باتمام کارش پرداخت مآل حال اولاد
مشار الیه و تسخیر قلاع او در سال آینده مرقوم کلک بیان میگردد ذکر احوال حاجی محمد خان و قضایایی که میان او
و اقربای او در خوارزم بوقوع پیوست و آمدن او مرتبه دوم بدرگاه سپهر اشتباه شهریار عجم در طی سوانح احوال سابقه مرقوم
قلم وقایع نگار گردید که در سال گذشته که رایات نصرت آیات بجهت دفع فتنهٔ عبد المومن خان بخراسان توجه
نموده بود حاجم خان والی خوارزم و عرب محمد سلطان پسر او و بابا خان برادرزاده اش از خدمت اشرف
مرخص گشته بجانب مملکت خویش رفتند نخست بمیانهٔ ایل داو و میاقات بقیهٔ ترکمانان صاین خانی رفته ایشان
مرافقت سلاطین مذکور اختیار نموده داخل ولایت خوارزم شدند مردم آن ولایت بقدوم ایشان بشاشت
و خرمی بظهور آورده در مقام اطاعت و انقیاد در آمدند گماشتگان عبد المومن خان و داروغگان هر یک
محل اقامت خود را خالی گذاشته بماوراء النهر رفتند و ولایت خوارزم از لشکر بیگانه خالی گشت و حاجی محمد خان
فی الجمله استقلالی یافت اما جمعی که بر سر او جمعیت نموده بودند اکثر رعیت و مردم احشامات بودند که عبد المومن خان

سرافراز و بعلو حسب و سمو نسب بین الاعاظم والاعالی منفرد و ممتاز چه از جانب پدر والا گهر بطناً بعد بطن اختر برج سیادت و کرامت
از طرف مادر نیک اختر در صدف ارشاد و تاج هفتین سجاده نشین مسند هدایت و زهادت بود در فتوحات یمنی مسطور است که روزی
که میان صبیهٔ محترمهٔ شیخ زاهد و حضرت سلطان الاولیا عقد مناکحت وقوع می یافت شیخ زاهد در مجلس عقد برخاست و نشست و نسبت
بشخصی غایب رسم تعظیم و نیازمندی بجای آورد حاضران مجلس از سر اینمعنی سوال کردند شیخ فرمود که اولاد شیخ صفی الدین که نبایر
من بوده باشند بمن نمودند دران میان صاحب سعادتی بنظر من در آمد که قایم مقام من و صفی خواهد بود علو مقامات و سمو مدارج او را
دریافته تعظیم او کردم چون آن ماه طلعت آن عالی منزلت از افق ولایت طالع و عالم افروز گردید حضرت سلطان الاولیا ارباب ارادت و اصحاب
ارشاد را خبر دادند که این [illegible] گرامی و فرزند سعادت پیوند است که شیخ زاهد در مجلس عقد بتعظیم او مبادرت نمود آنحضرت چند سال
در خدمت والد بزرگوار اکتساب فضایل و اقتباس انوار خصایل کرده در علوم ظاهر و باطن مراتب کمال یافت و صیت هدایت و ارشادش
در عرصهٔ آفاق منتشر گردید مولف کتاب نفحات الانس در مناقب کاشف اسرار و خلاصهٔ ادوار سید قاسم انوار میگوید که معلوم نیست که در
عرصهٔ جهان بعد از ایمهٔ طاهرین بمرتبه و مقدار سید قاسم انوار کسی یافته شود که ذکر کرده که آن عارف ربانی نسبت ارادت و مریدی
بحضرت شیخ صدر الدین اردبیلی ثابت دارد بالجمله آنحضرت در حین ارتحال والد خجسته نژاد خازن نقود ارشاد گشته بعد از واقعهٔ
پدر سعادت سیر از سفر سلطانیه عود نمود و منتسبان آن سلسلهٔ علیه از مشاهده جمال عالم آرایش از لباس سوگواری بیرون
آمده بساط تعزیه را در نوشتند مسترشدان طریق مبین و طوایف اهل یقین از صفای طویت و صدق نیت بموجب وصیت شیخ آنحضرت را
بر مسند ارشاد نشانیده حلقهٔ ارادتش در گوش و غاشیهٔ اطاعتش بر دوش گرفتند باب سعادتمآبش مرجع صنادید ملوک و اشراف گشته
امرا و اعیان مغل را اعتقاد عظیم بآن گنجور خزاین ارشاد بوده و روز بروز بر معارج عزت سروری و برتری میبافت معمار همت
والانهمتش عمارات حظیرهٔ مقدسهٔ متبرکه را که اکنون مطاف طوایف انام است طرح انداخته گنبد مرقد مبارک سلطان الاولیا و
دار الحفاظ و متعلقات آنرا از خالص مال حلال خود در غایت تکلف و زینت ترتیب داد و حافظان خوش الحان تعین فرمود از این
تاریخ الی یومنا هذا آن مهبط فیض و رحمت لیلاً و نهاراً از تلاوت کلام ملک علام خالی نیست نظم

دران مرقد پاک مینو سرشت ، فکنده بنائی چو قصر بهشت
همایون مقامی ز فیض اله ، مه و مهر خشتی ازان بارگاه
سر قبه بر چرخ افراشته ، حریمش ز کعبه نشان داشته
شب و روز حفاظ آن آستان ، بتسبیح و تهلیل چون قدسیان

چون دران اوقات حیات آن قدسی سمات در راه خداجویی و شرع نبوی
سپری گشت فرزند ارجمندش سلطان خواجه علی که در خدمت پدر بزرگوار اکتساب فضایل و کمالات کرده بحلیهٔ عرفان آراسته بود
قایم مقام آن ستوده صفات گشت و جسد مطهر والد را بمنطوق اولیا التحت لوائی در زیر قبهٔ عرش سای حضرت سلطان الاولیا
مدفون ساخته آن مکان شریف را شرافت افزود سلطان خواجه علی در مجاهده و ریاضت و تزکیهٔ نفس و تصفیهٔ باطن بموجب الولد الخیر

تقیدی با آیه الفقر افتخر ابروش آبا و عظام و طریق وثیق مشایخ کرام نموده واقف رموز ربانی و کاشف دقایق آسمانی بود بعد از
واقعه پدر حمیده سیر مسند هدایت و ارشاد را بفر طلعت همیون آراسته صوفیه صافیه خاندان قدس نشان صفویه از خدمت
آنصافی سریرت استفاضه انوار فیض و موهبت مینمودند و خوارق عادات از آنحضرت بسیار مشاهده میکردند کویند سلطان خواجه علی را
سه مرتبه بصورت نوعی مثالی با امیر کبیر صاحبقران مغفور امیر تیمور اتفاق ملاقات افتاد یک مرتبه وقتی که از جیحون بعزم یورش خراسان
عبور مینمود تازیانه اش در آب افتاد درویشی در آنحال ظاهر شده تازیانه را از آب بیرون آورده بدست امیر تیمور داد با تیمور تغافل
نموده از احوال شریفش پرسید آن درویش کفت موطن من در اردبیل و محل ظهورم در قول و مدفنم قدس خلیل خواهد بود همانا
صورت مثالی بود که از عالم باطن جلوه ظهور نموده و در سالی که صاحبقران لشکر بخورستان کشیده بود در سر پل دوخانه در قول
درویشی خرقه سیاه بردوش بروظاهر شد و کفت که من آن درویشم که در کنار جیحون تازیانه بدست تو دادم و وعده ملاقات
یکبار دیکر در اردبیل خواهد بود و بعد از چند سال که امیر تیمور از سفر روم مراجعت نموده بود و جمعی کثیر از سبایای روم همراه
داشت بدار الارشاد اردبیل رسید چون اوصاف بزرکی شیخ صفی الدین و ارتفاع درجات و استعلاء مراتب مقامات
او را استماع نموده بود بزیارت مرقد مبارکش رفته بعد از تقدیم مراسم طواف تفحص حال سجاده نشینان آن مقام شریف
نمود و او را از حال سلطان خواجه علی خبر دادند بعزم ملاقات روی بخلوت سرای شیخ آورد و حضرت شیخ بر سجاده عبادت
نشسته بذکر حق مشغول بود و هر چند خادمان او را از آمدن پادشاه خبر دادند التفات بدان ننموده از اوراد و اذکاری که داشت
باز نماند تا آنکه امیر تیمور بوثاق شیخ در آمده سلام کرد حضرت شیخ بجواب التفات نموده تکلیف جلوس کرد و ابواب خزاین مواعظ
و نصایح کشوده کوش هوش او را بآن درر آبدار و حسن خلق و معاش با خلق الله کرانبار کردانیده امیر تیمور سه چیز را
با خود مخمر ساخته بود که اکر بر وجهی که مکنون خاطر اوست جلوه ظهور کند دست ارادت بذیل هدایت آنحضرت استوار سازد
هر سه موافق قرارداد خاطرش بظهور آمد لهذا دست ارادت بشیخ داده استدعا و خواهشی نمود که از و نماید پادشاهان
عالم فقر و معنی را از پادشاهان عالم صورت چه خواهش و کدام احتیاج و زخرف زیبهای دنیای دون را در رسته بازار جواهر
کرانبهای معرفت آلهی چه رواج چون ضمیر منیرش از امور دنیویه خالی و طبع شریفش از تعلقات سلسله ظاهر مستغنی بود
لب مبارک بهیچ حاجتی نکشود بعد از مبالغه و الحاح پادشاه طلبا لمرضاة الله اطلاق اسیران روم را خواهش نمود و امیر تیمور
انکشت قبول بر دیده نهاده باطلاق جمیع اسیران و سبایا حکم کرد و در کوزه اردبیل و آن حدود قرای و مزارع مرغوب
از مال حلال خریده وقف حظیره متبرکه نمود و آنمکان شریف را پشت و ملجا کردانیده خراج آنولایت را بآن سلسله علیه
مسلم داشت از آن تاریخ اعقاب و اخلاف آن سبایا که فی الحقیقه آزاد کردهای این دودمان مقدس اند در سلک مریدان

وصوفیان صفا نهاد این سلسلهٔ کرامت نشان منسلک انتهی پس الجمهور چنین مشهور است که امیر تیمور را با سلطان صدر الدین موسی
اتفاق ملاقات افتاده و مقدمات مذکور از و بظهور آمد اما اصح آنست که سلطان خواجه علی بود اگرچه این روایت در کتب
تواریخ و حالات منظوم و منثور این سلسله بنظر ذرهٔ احقر نرسیده اما از غایت شهرت و تواتر افواه آنرا مطابق واقع دانسته
بتحریر آن پرداخت طومار و رقعهٔ نیز بخط قدیم موشح بآل تمغا مغلی و علامت مهر امیر تیمور در سفر بلخ در حین تسخیر قلعه اندخود بدست
غازیان در آمده بود بنظر اشرف حضرت اعلی شاهی ظل اللهی در آمده و مقامات علیه و ظهور کرامات حضرت سلطان خواجه علی
و بعضی از آن مقدمات در صحیفهٔ مذکور مسطور بود و بالجمله آن سالک مسالک خداجوئی که در هیچ وقت از طواف کعبهٔ مقدس معنوی
و زبان حالش از [illegible] و تند کار حق خالی نبوده بنابر ثبات قواعد شریعت آنحضرت را شوق دریافت کعبهٔ مقصود بحرکت آورده
مسند ارشاد و خدمت روضهٔ مقدسهٔ جنت نهاد را بثمرة الفواد دوحهٔ سیادت و ولایت سلطان شیخ ابراهیم سپرده با جمعی
از ارباب حق و اهل یقین و حجب و من یعظم من شعایر الله متوجه زیارت بیت الله گردید و لبیک اللهم لبیک گویان و راه صدق پویان
قدم بآن وادی ایمن نهاد و فرزند سعادتمندش تاب مفارقت پدر ستوده سیر نیاورده شوق طواف رکن و مقام بر آن افزود
و متعاقب پدر بعزیمت سفر خیر اثر حجاز نموده قدم سعی در آن وادی طلب نهاده منازل و مراحل طی کرده و در حریم حرم بزیارت کعبهٔ
آمال یعنی شرف پای بوس والد ملک خصال مشرف گشت پدر و پسر باتفاق یکدیگر مناسک حج قیام نموده از آنجا بقدس خلیل شتافتند
و در آن مقام ملایک احترام بزیارت ارواح انبیا و طواف مسجد اقصی فایز گردیدند و در آن مکان متبرکه مزاج شریف سلطان خواجه علی
از منهج اعتدال طبیعی منحرف گشته بتهیهٔ اسباب سفر آخرت پرداخت و زمام ناقهٔ ارشاد بکف کفایت فرزند بجان پیوند خود نهاده
و رفیقان آن سفر خیر اثر را وداع کرده نقد حیات را بخازنان عالم قدس سپرد و پسر نیک اخترش بلوازم تجهیز و تکفین پرداخت
جسد مطهرش را در آن ارض مقدس مدفون ساخت و با زمرهٔ مریدان و رفیقان از آن سفر میمنت اثر عود نموده دار الارشاد
اردبیل از یمن مقدم همایونش سرسبزی آغاز نهاد منتسبان خاندان صفویه دیده بدیدار فرخنده آثارش روشن ساخته زبان
حالشان باین مقال گویا گردید شعر اگر رفت آن سرو از جویبار * تو باشی بگیتی از و یادگار * دل دوستان از رخت شاد باد * بنای خرد از تو
آباد باد سلطان شیخ ابراهیم در میانهٔ اجداد حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بشیخ شاه اشتهار دارد بمضمون صدق مشحون و اتبعت
ملة آبائی ابراهیم بدستور آبا و اجداد بر مسند ارشاد تکیه زده طالبان طریق قویم را بمنهاج مستقیم شریعت و دین پروری دلالت نموده
خلفا و اعیان باطراف و اکناف فرستاده در اندک زمانی درگاه سدره اشتباه مرجع اقاصی و ادانی گردید خلایق تراب عتبهٔ
علیه اش را کحل الجواهر دیدهٔ اعتبار دانسته از ازدحام ارباب ارادت طایفان حریم عزتش را در حضور اقدس مجال بار نبود
درجات معالی شانش روز بروز ارتفاع یافته احدی از مردم آن ولایت را از فرمان واجب الاذعانش مجال تخلف محال می نمود

از فواضل انعام و اکرامش فقرا و محتاجان بل عموم ساکنان آن دیار بهره‌ور گشتند مطبخ معموره‌اش مملو از ظروف و اوانی سیم و زر بود و در
بخشش و احسان از آبا و اجداد برتر اطوار حمیده‌اش شاهانه و شمایل پسندیده‌اش پادشاهانه بود از آنجا که شیوهٔ گردون دون و دولت
ذات همایونش از امراض مختلفه طاری گشته زمانه بساط شادمانی از آن سلسله درپیچید و عرض مرض متمادی گشته آفتاب
عمرش بپایهٔ زوال افتاد بارقهٔ ایمعنی بر ضمیر منیرش پرتو انداخته دیده از سود و زیان حیات و ممات درپوشید و متاع
ایمعنی ارجعی الی ربک راضیة مرضیة را بجان خریدار گشت ارباب اخلاص و منسوبان این عتبهٔ عالیهٔ گردون مناص را جمع آورده
و ایشان را از واقعهٔ ناگزیر که گریبان گیر غنی و فقیر و برنا و پیر است آگاه گردانیده بعد از موعظه و پند و وصایای ارجمند آن جماعه را
باطاعت و انقیاد فرزند دلبند مثل و مانند خود سلطان جنید ترغیب فرموده و او را ولی عهد [illegible]ین خود گردانید
و سفارشات بلیغ دربارهٔ او کرده هذا ما عهدنا الیکم و العهد فی الدارین علیکم بعد از تقدیم وصیت روح شریفش بجوار رحمت
رب العزت پیوست حضرت سلطان جنید بمراسم تکفین و تجهیزش قیام نموده در جوار آبای عظام مدفون ساخت سلطان جنید
شاهبازی بود بلند پرواز و خسروی گردون فراز بدری از آسمان فتوت و ارشاد درخشیده و آفتابی از سپهر خلافت ظاهر
و باطن طالع گردیده چون بر مسند سروری و سریر دین پروری متمکن گردیده خلایق را بالعلم ارشاد و دین پناهی که مخبر از عز
سلطنت و پادشاهی بود آگاه گردانید ارباب ارادت از اطراف و جوانب روی اخلاص بعتبهٔ علیه‌اش آوردند رکن اعظم ارشادش
تحریص ارباب ارادت بغزا و جهاد کفار نابکار بود و روز بروز اسباب حشمتش می‌افزود جمعیت ارباب ارادت و اخلاص
زیاده‌تر میگشت میرزا جهانشاه ترکمان که فرمان فرمای عراقین و آذربایجان بود شمهٔ از سلک جمعیت و انتظام اسباب
حشمت و مکنت سلطان جنید شنیده با آنحضرت بد مظنه گردید و از زوال ملک و دولت خود ترسیده از بیم بدنامی محاربه با آنحضرت
لایق ندید انت مکرراً کسان بخدمت فرستاد و بکنایه و صریح خاطرنشان کرد که از مرکز دولت بهر طرف که رای شریف اقتضا
نماید سفر گزیند آنحضرت توجه جانب دیار بکر را مصلحت وقت دانسته عزیمت آن طرف نمود از هواخواهان دودمان صفویه
و صوفیان صافیه فئهٔ کثیر فوج فوج عازم خدمت گشته در سایهٔ لوای سعادت انتمایش مجتمع گشتند و در کمال شکوه و جلال
در حصن کیفا نزول اجلال فرموده در آنوقت والی نصف ولایت دیار بکر امیر کبیر ابوالنصر حسن بیگ آق قوینلو بود که اطاعهٔ
میرزا جهانشاه نمینمود و میانهٔ ایشان ابواب مخاصمت و عناد مفتوح و طریق آمد شد مسدود بود از مژدهٔ ورود موکب
مسعود سلطان جنید اظهار مسرت و شادمانی نموده آنحضرت را بقدم اعزاز و احترام استقبال کرد امرا و اعیان صوفیه را بهر یک
مقامی تعیین نموده مقدم گرامی آنحضرت را از امارات دولت و اقبال خود دانست فیمابین موانست و اتحاد تمام روی داد
بالآخره خصوصیت و دوستی بمصاهرت و یگانگی انجامید همشیرهٔ اعیانی خود خدیجه بیگم را با آنحضرت در عقد ازدواج درآورد و بدین

وصلت کوس دولت خود را بلند آوازه ساخت سلطان جنید مدتی دران دیار توقف نموده هوای حب الوطن من الایمان بر
خاطر خطیرش سر برزد و از امیر حسن بیک دستوری خواسته در اندک روزی دار الارشاد اردبیل از قدوم همایونش
غیرت افزای ارم ذات العماد التی لم یخلق مثلها فی البلاد گردید و دیدهٔ نظارگیان از مطالعهٔ جمال جهان آرای او روشنی
پذیرفت و دیگر باره نائرهٔ حقد و حسد که در درون سینهٔ جهان شاه بود اشتعال یافته و توهمی که داشت از وصلت و ارتباط
امیر حسن بیک متزاید گشت در کار سلطان فکرهای بیحاصل مینمود تا آنکه آنحضرت از کید و غدر او آگاه گشته قاصدان بجوانب
بطلب ارباب ارادت فرستاد و بخیال سلطنت لوای دولت افراخته ثواب غزا و جهاد را مطمح نظر ساخت و با قریب
ده هزار کس از [illegible] صوفیه بداعیهٔ غزای چرکس بسمت شروان در حرکت آمد و در فتوحات امینی مذکور است که بداعیهٔ تسخیر
شروان روانهٔ آن صوب گردید علی ای التقدیرین والی ولایت شروان سلطان خلیل باغوای طاغیان طبرسران کمر
مخالفت سلطان جنید کوفته مانع رفتن او گردیده مردم چرکس و لشکر رزم آزمای جمع آورده بمقابله و مقاتلهٔ او شتافت
و در برابر سپاه ظفر پناه صف آرای گشته متمنی جنگ و پیکار گردید و ازین طرف غزات صوفیه که جان باختن در راه مرشد کامل
اولی مراتب اخلاص میدانستند در موکب همایون نقش صف قتال آراسته از جانبین آتش حرب مشتعل گردید تیغ یمانی سرفشانی آغاز
نهاد و عقابان تیر تیز پر بقصد جان یکدیگر در پرواز آمدند خانه زادان جان نثار دفع شر آن اشرار را که فی الحقیقه دفع صایل بود
واجب شمرده بقدر طاقت و توان کوشش مینمودند و سلطان جنید در آن معرکه بنفس شریف مباشر حرب گشته شیر آئین
سلطان دلدل سوار : بهر حمله از جمع آن خاکسار : ز الماس گون شعلهٔ تابناک : فکنده گروهی برین تیره خاک : چون شهادت
با سعادت آنحضرت بر لوح قضا ثبت شده بود لشکریان شروانشاه آنحضرت را کاحاطة الهالة بالبدر در میان گرفته مرکب
جهان نوردش را از پای در آوردند و آنحضرت در عین کارزار از دست ساقی حادثهٔ روزگار شربت شهادت نوشید
از اتباع آنحضرت جمعی پای ثبات در معرکه استوار داشته از خون شهادت سرخ روی گشتند و برخی حدیث الفرار مما لا
یطاق من سنن المرسلین برخوانده راه هزیمت پیمودند در فتوحات امینی آورده که صوفیان خاندان صفویه نعش شریف سلطان
سریر هدایت را بدار الارشاد اردبیل آورده در روضهٔ مقدسه مدفون ساختند و آنچه باین حقیر معلوم گشته آنست که جمعی از مردم
طبرسران که هواخواهان این سلسلهٔ عالیه بودند جسد مطهر آنحضرت را از جنگگاه بیرون برده در محل مناسب مدفون ساختند
و اکنون آن مکان شریف مهبط انوار فیض و رحمت و مطاف مردم آن ولایت است القصه بعد از واقعهٔ سلطان جنید فرزند بجان
پیوندش سلطان سریر ولایت و مسندنشین بارگاه هدایت سلطان حیدر [illegible] روّح الله روحه اسلافه طول الله عمره اخلافه
که همشیره زادهٔ امیر کبیر ابو النصر حسن بیک بود قائم مقام پدر عالیجاه گردید شیخ حیدر آفتابی بود از برج ولایت طلوع نموده و

دری بود از صدف بحر سلطنت بکنار آمده شیوهٔ رضیه اش احیای سنن آبا و اجداد و مکنون خاطر تسخیر فرمانروای بلاد
و عباد بادشاه مرحوم حسن بادشاه که به نیروی اقبال میرزا جهانشاه را از پای درآورده بر مسند فرمان روائی تمکن
داشت بآن مهر سپهر ولایت و سروری در مقام اخلاص و مردمی درآمده خواست که سلسلهٔ پیوند خود را باین دودمان
دوباره استحکام دهد صبیهٔ صلبیهٔ خود حلیمه بیگم را بحبالهٔ نکاح او درآورده آن زهرهٔ زهرای برج عفت را با مشتری اوج
سعادت قرین گردانیده آنحضرت بیشتر از پیشتر بر معارج دولت و سروری صعود نموده علی الدوام عتبهٔ علیه اش
محل اجتماع خواص و عوام بود از رویاء صالحه شبی در خواب دید که او را منهیان عالم غیب مامور گردانیدند دوازده ترک
که علامت اثنا عشر است از سقرلاط قرمزی ترتیب داده تارک خود و اتباع خود را بان افسر اقبال بیار آید سلطان حیدر
از مشاهدهٔ این خواب کلاه شادمانی بر سپهر افکنده طاقیهٔ ترکمانی را که متعارف آنزمان بود بتاج دوازده ترک حیدری
تبدیل نمود اتباع کرامش اقتدا بآنحضرت کرده تمامی منسوبان این خاندان باین افسر گرامی از سایر الناس امتیاز یافتند
و بدینجهت آن طبقهٔ عالیشان بقزلباشان اشتهار یافتند بالجمله آنحضرت را روز بروز اسباب حشمت و شوکت زیاده میگشت
و هجوم ارباب اخلاص بر درگاه سپهر مدارش بیشتر از پیشتر و عموم خلایق از موائد انعام افضالش بهره میشدند تا آنکه
جامع سلطنت صوری و معنوی گشته باطنا بدستور مشایخ و اهل الله سالک طریق ارشاد و دین پروری و ظاهرا بآیین سلاطین
مسندآرای سروری بود و امیر کبیر حسن بادشاه در کل مواد با ملازمان عتبهٔ اقبال در کمال وفاق و وداد سلوک نموده اصلا
امری که مکروه مزاج شریف خواهرزاده و داماد باشد رضا نمیداد چون ایامی بدولت و کامرانی گذرانید نهال اقبال او طوبی
مثال سر باوج کمال رسانید و امیر حسن بیک بنوعی که مولانا ابوبکر طهرانی در تالیف تاریخ احوال سلاطین ترکمان بتفصیل نوشته
تخت سلطنت را وداع نموده سلطان خلیل پسرش و سلطان یعقوب بعد از و بر مسند فرمانروائی درآمدند سلطان حیدر را
احراز مثوبات غزا بر طبیعت غالب بود و سلوک سلطان یعقوب را که پسر خال آنحضرت بود بر وفق دلخواه مشاهده نمود
و با امراء صوفیه و هواخواهان سلسلهٔ صفویه مشورت نموده رای جهان آرایش بیورش جانب داغستان که ساکنان آن از
حلیهٔ ایمان عاری و سالک طریق جهل و ضلال بودند و غزای چرکس قرار یافته قاصدان قمر سیر باجتماع صوفیان صافی نهاد
و ملازمان نیکوسیرت پاک اعتقاد فرستاده و مجاهدان اخلاص گزین فوج فوج پیرامن سرادقات جاه و جلالش جمع گشته
خلقی انبوه با اسلحه و یراق حاضر آمدند و آنحضرت لوای توجه بجانب مقصد افراخته از ازدحام جنود و آوازهٔ عبور آن لشکر صفدر
تزلزل در بنیان ثبات و قرار شروانشاه بن سلطان خلیل انداخت بتصور آنکه سلطان حیدر طالب خون پدر و قصد
ولایت شروانشاه خواهد بود و بمقتضای الحب یتوارث والبغض یتوارث با آنحضرت در مقام کید و نفاق درآمده چون مقالات و

باآن لشکر خونخوار از حیز قوت و قدرتش بیرون بود قاصدان صبا رفتار متعاقب یکدیگر بخدمت سلطان یعقوب که داماد
شروانشاه بود فرستاده اعلام داد اگرچه سلطان حیدر بظاهر عزیمت غزای چرکس نموده اما یمکن که چون بحدود دربند
وطبرسران رسد عطفه عنان بجانب شروان نموده لوای ملک ستانی افرازد والیوم که مملکتی در تحت تصرف ندارد و
لشکری قوی جمع آورده ساحت این ولایت تاب شکوه و اقبالش نمی آورد هرگاه مالک مملکتی چنین گردد و برین مجموع ولایت
قناعت نموده ابواب ملکستانی بر روی آرزویش گشاده تر خواهد گشت سلطان یعقوب با آن چهر سپهر سروری در مقام
غدر و نفاق بود و قطع صله رحم جایز داشته تخم بدنامی دنیا و خذلان آخرت در ضمیر خصومت تأثیرش کاشته سلیمان بیجن
اغلی را با چهار هزار از جنود شقاوت ورود ترکمان بامداد شروانشاه فرستاد و شروانشاه بورود کومک
سلطان یعقوب مستظهر گشته در حدود شماخی اجتماعی عظیم از عساکر شروان و ترکمان دست داد اما سلطان حیدر با غازیان
غزا اندیشه جلادت آثار از راه تنگی که بشمال رویه شروانست بآن بلاد درآمده عبور لشکر ظفر اثر بپای قلعه دربند افتاد و آن
شهریست از بلاد معموره جهان بباب الابواب مشهور قلعه اش حصنی است سپهر اساس مانند سد سکندر بمتانت
و استحکام معروف و برالسنه و افواه مذکور هر برجی ببروج فلک برابر و دمساز پاسبانانش با ساکنان ملاء اعلی همزبان
و همراز اهالی آنجا شیوه عناد پیش گرفته دست تعرض باجا و اخبار دراز کردند گوشمال آن فرقه ضلال بر ذمت همت
آن صاحب اقبال لازم گشته غازیان را بتسخیر آن شهر و قلعه مامور ساخت ارباب جلادت روی همت بتسخیر حصار آوردند
در اندک فرصتی تزلزل در ارکان آن حصن حصین انداختند و فتح تسخیرش عنقریب صورت پذیر بود که از هواخواهان
دودمان حیدری قراپیری قاجار که بر ساقه لشکر بود از عقب رسیده خبر آورد که فوجی از لشکر ترکمان از آب گذشته و شروانشاه
با عساکر شروان با ایشان ملحق گردیده داعیه محاربه لشکر منصور دارند و متعاقب یکدیگر خبر ورود آن گروه شقاوت اثر
رسید سلطان دین پرور بالضروره از پای قلعه برخاسته آماده پیکار آن فرقه نابکار گردید القصه در حدود طبرسران
آن دو لشکر خونخوار بیکدیگر رسیده از جانبین تعبیه سپاه برداخته صف قتال آراستند آتش حرب نوعی مشتعل گردید
که خرمن عمر بسیاری از دوست و دشمن سوخته گشت شعر در آن دشت پر محنت و هولناک ٭ برآمیخت خون و لشکر بخاک
دم تیغ چون شعله آتش فشان ٭ سنانها ز خم یلان خونچکان ٭ ازین طرف طبقه صوفیه دست از جان شیرین شسته روی
از شعله سیف و سنان نمیتافتند و از آن طرف لشکر شروان ترکمان در دفع آن حادثه بجان کوشیده و فدائی وار بقلع
و قمع ایشان میشتافتند مجملا حربی در پیوست که در ازمنه سابقه کمتر وقوع یافته در اثنای گیر و دار سلیمان بیجن اغلی با فوجی
از دلیران معرکه کارزار بمقابله آن سلطان سرافراز درآمده قصد آن سرور کرد و سلطان حیدر بنفس نفیس مباشر حرب آن

به اختر گشته بنوک سنان آن بدگوهر را از پشت تکاور بر زمین انداخته و با خاک تیره برابر کرد و او را شناخته کرم جبلی اقتضای آن کرد
که از خون او درگذرد لاجرم بآن قدر اکتفا کرده از قتل او درگذشت و او بار دیگر سوار گردیده و ملازمان رکاب اقدس
از سبب آن عطوفت و جان بخشی سوال نمودند آنحضرت فرمودند که هنوز اجل او نرسیده و آفتاب عمر من بسر حد زوال
رسیده درین معرکه شربت شهادت خواهم نوشید و قسمت روز ازل و تقدیر لم یزل را چاره و تدبیر نیست القصه چون هنوز
طلوع آفتاب دولت این خاندان را میعادی مقرر بود در اثنای جنگ و جدال تیری جانگداز از شست قضا جسته بر مقتل آن
شهسوار عرصهٔ وغا رسیده کارگر آمد و از وقوع آن حادثه غازیان را دست از کار و کار از دست رفته لوای دولت آن طبقه
که بذروهٔ اعلی افراخته شده بود بحضیض مذلت افتاد بسیاری از صوفیان جان نثار این دودمان کرامت نشان در رکاب
اقدس آن بدر آسمان دین پروری از دست ساقی اجل بادهٔ خوشگوار ممات نوشیده بیخودانه در مضاجع خاک خفتند و در فتوحات
یمنی آورده که حقیقت این جهاد بفرمودهٔ خاقان سلیمان شان از بعضی غازیان مثل حسین بیک لله و فرخ آقا و جمعی دیگر که
دران جنگ گاه حاضر بودند استماع افتاد و از قول ایشان نوشته شده الحال صوفیان خاندان صفویه جسد مبارک آن خلاصهٔ
دودمان خیر البشر را در طبرسران دفن کردند در حبیب السیر مسطور است که خاقان سلیمان شان در مرتبهٔ ثانی که بجهت تادیب شیخ شاه
بجانب شروان نهضت نمودند جسد مطهر سلطان حیدر را که در طبرسران مدفون است و بیست و دو سال از آن گذشته بود
بیرون آورده نقل بدار الارشاد اردبیل فرموده در روضهٔ مقدسه مدفون ساختند و همچنین در فتوحات یمنی مرقوم گشته
که صوفیان خاندان صفویه نعش مطهر سلطان حیدر را بدار الارشاد اردبیل آوردند اما آنچه برین ذرهٔ احقر معلوم گشته و از
خدمتکاران آستانهٔ مقدسه استماع نموده آنست که سلطان حیدر را در طبرسران دفن کردند و همچنانکه مولف حبیب السیر
نوشته شهرت دادند که جسد مطهر سلطان حیدر را بدار الارشاد اردبیل نقل کردند و در جنب مراقد متبرکهٔ اجداد بزرگوار
دفن نمودند چه میشاید که بنابر مصلحت وقت از وهم اضداد در کتمان آن کوشیده انکشاف آن امر بین الجمهور در پردهٔ خفا
مستور مانده باشد و این واقعه در شهور خمس و تسعین و ثمانمایه روی داد رحمة الله علیه و علی جمیع المحبین المجاهدین فی سبیل الله
و از ان سرو بوستان فتوت سه شاهزادهٔ نیک اختر ماندند که هر یک نهالی بود از گلزار ولایت دمیده و کوکبی از آسمان جلالت
درخشیده سلطان علی میرزا که بین الجمهور بسلطان علی پادشاه اشتهار دارد و اسمعیل میرزا و سید ابراهیم میرزا و سلیمان تخت
او علی بعد از مشاهدهٔ پیکر فتح و ظفر به تبریز معاودت نمود سلطان یعقوب را توهمی که از خروج سلطان حیدر بود زایل گردید ذکر احوال
سعادت منوال سلطان علی میرزا ابن سلطان حیدر و شهادت آنحضرت بتقدیر خالق اکبر چون صوفیان سعادت نشان
این خاندان که کشور گشای ممالک ارادت و اخلاص‌اند حیات و بقای جاه اولاد امجاد علی نژاد آن سلطان دین و داد استماع نمودند

طریق ارادت را بقدم اخلاص پیموده روز بروز بمساعدت بخت فیروز در خطهٔ اردبیل جمع شده با حضرت سلطان علی پادشاه
که بحسب سن و سال شایستهٔ سریر سلطنت و ارشاد شده بود اظهار عقیدت و تجدید بیعت مینمودند و اسباب حرب و لشکرکشی
آماده میساختند ارباب غمز و سعایت سلطان یعقوب را خبر دادند که فرزند ارجمند سلطان حیدر بر مسند قایم مقامی پدر سعادت
سیر تمکن دارد و آمد شد طبقهٔ صوفیه انقطاع نمی یابد و عنقریب لوای دولتش ارتفاع عظیم خواهد یافت سلطان یعقوب از دیدن
مسلک حق قرابت و خویشی و آزرم همشیرهٔ معظمه اش حلیمه بیگم که والدهٔ محترمهٔ شاهزادهٔ اعلی حضرت بود محجوب گشته یکی از امرای
صاحب شکوه را با گروه انبوه تراکمه باردبیل فرستاد که آن درج کامکاری را بدست آورده بقلعهٔ اصطخر فارس برده بمنصور بیگ
پرناک حاکم اندیار سپارند که در آن قلعه روزگار گذرانیده و من بعد دست ارباب ارادت و طبقهٔ علیهٔ صوفیه بفتراک دولت ایشان
نرسد و از نیمعنی غافل افتادند که اراده و تقدیر خالق مافوق تدبیر و قدرت خلایق است و مخزونات عالم غیب عنقریب بحیز ظهور
می آید بمضمون قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء باری سبحانه و تعالی مملکت بهر کس که می خواهد میدهد
والحق این عمل از سلطان یعقوب بسیار ناپسندیده افتاده خالی بر رخسار دولت او گردیده القصه آن طایفه در اردبیل رسیده
و سلطان علی پادشاه صلاح وقت دران دید که چند روزی پای در دامن سلامت کشیده با زمانه سازکاری کند لاجرم
توکل بر خالق جزو و کل کرده بهمراهی آن گروه انبوه و با والدهٔ محترمه و با برادران گرامی روی بجانب اصطخر آورده یوسف آسا
در زندان پر وحشت و محنت آرام گرفت و بجفا و محنت روزگار سازکار آمد شعر مرد بزندان شرف آرد بدست ٭ یوسف
از از روی بزندان نشست ٭ و این واقعه در شهور سنه ست و تسعین و ثمانمائه روی داد مجملا خاک آن قلعه مدتی از وجود
شریفشان کحل الجواهر دیدهٔ اعتبار و عرصهٔ آن سرزمین از نهال افضالشان خلد برین گشته از نوادر اتفاقات لفظ خلد برین
تاریخ این واقعهٔ عبرت گزین است آری تا قطرهٔ ابر نیسانی از پایهٔ رفعت آسمانی تنزل ننموده محبوس ظلمت کدهٔ صدف نگردد دُرّ آلی
تارک شهریاران عرصهٔ روزگار نگردد و هیچ گلی بی سرزنش خار گوشهٔ دستار پادشاهان ذو الاقتدار را نسزد و نظایر این
حکایات آزموده و شبیه این روایات براستی چهره نموده صورت حال همایون فال حضرت خاقان سلیمان شان
ابو البقا شاه اسمعیل بهادر خانست که در صغر سن و اوان طفولیت یوسف مثال دران زندان پر ملال قرین اندوه و کلال
گردیده عاقبت بر تختگاه و آنیناه الملک برآمده در اندک فرصتی ابواب حشمت و کامرانی بر روی اولیاء دولتش گشاده گشت
القصه منصور بیگ پرناک فرمان پذیر گشته آن نتایج دودمان خلافت را در قلعه جا داده اما از روی عقیدت و اخلاص قیام باداء
خدمت آن مخدوم زادگان عالی منزلت بر ربقهٔ طاعت خود واجب شمرده در کل مواد رضاجوی خاطر شریفشان بود چون
چندگاه شاهزادگان والا گهر چون دُرّ غرر در جوف صدف قلعه متواری گشته به تجربهٔ روزگار مهذب گردیده و از زمانه پرورش

بیافتند و سلطان یعقوب را از شامت این بیحرمتی بحل خیانتش بصرصر اجل از پای درآمده و در سلطان سو قراباغ رخت هستی

بسر منزل آخرت کشید و بهجانکه در کتب تواریخ مسطور است که امرای ترکمان دو گروه شدند جمعی بسلطنت مسیح میرزای برادرش

و برخی بپادشاه بایسنغر پسرش اتفاق نموده بین الفریقین مهم بمحاربه انجامید بایسنغریان غالب آمدند مسیح میرزا در معرکه کشته شد

و میرزا بایسنغر بر تخت سلطنت جلوس نموده رستم میرزای ابن مقصود میرزا ابن پادشاه مرحوم امیر حسن بیک را بجهت آنکه

موافقت اصحاب عصیان اختیار نموده در سلک مسیح میرزاییان منسلک شده بود و بعد از قتل او گرفتار شده بقلعه النجق

فرستاده بتوق سید علی کوتوال قلعه سپردند و چون چندگاه از سلطنت بایسنغر بگذشت ایبه سلطان بجد و در قلعه النجق

رفته توق سید علی را بلطایف الحیل فریفته با خود متفق ساخت و رستم میرزا را بیرون آورده بپادشاهی اختیار نمودند

و جمعی کثیر از مغلوبان معرکه قراباغ و احاد والناس بر سر ایشان جمعیت نموده رفتن به تبریز و محاربه بایسنغر را وجهه همت ساختند

و بکنار آب ارس آمده لنگر اقامت انداختند و امیرزاده بایسنغر بجهت فتنه رستم میرزا از تبریز بیرون آمده چون بمزید رسید

هرکس را بقراولی فرستاد راه بیوفائی پیموده بمیرزا رستم پیوست رفته رفته تفرقه کلی بعموم سپاه او راه یافته اردوی میرزا

بایسنغر بنوعی بهم برآمده که از عهدهٔ ضبط آن بیرون نتوانست آمدن بالضرورت احمال و اثقال و اساس پادشاهی جا گذاشته

با معدودی از خدمتکاران روی بوادی فرار نهاده از راه قراچه داغ بشیروان رفته بشیروانشاه که خال او بود پیوست

و میرزا رستم کامیاب دولت گشته مظفر و منصور به تبریز آمده بر تخت سلطنت نشست و امرا ترکمان عموماً غاشیه

اطاعت بر دوش افکندند و او کما ینبغی بدلجوئی سپاه و رعیت پرداخت امیر شیروانشاه بامداد و اسعاد خواهرزاده و

داماد کمر همت بسته و اسباب سلطنت میرزا بایسنغر سرانجام میداد میرزا رستم نیز بفکر کار میرزا بایسنغر افتاده در دفع

و رفع او با امرا و ارکان دولت پایندری مشورت نموده آخر الامر مصلحت نیک اندیشان قرارداده که آن کوکب درخشان

آسمان خلافت را از قلعه اصطخر بیرون آورده لوای شوکت سلطانعلی میرزا را که سرافراز دولت و سروری دیده بود

بتربیت پادشاهانه بلند گرداند و بجهت دفع فتنه بایسنغریه و طلب خون جد و پدر بصوب شیروان فرستند که اگر غالب

گردد یا مغلوب در هر دو صورت مطلوب ظاهری و باطنی او بحصول پیوندد و بدین عزیمت طاهراً عرق قرابت و

خویشی و رضاجوئی خاطر عمهٔ محترمه خود را وسیله ساخته با حصار شاهزادگان حکم کرد و سلطان علی پادشاه در کمال

عز و جاه به تبریز رسیده رستم پادشاه آنحضرت را در آغوش کشیده در اعتلا و رفعت شان او اهتمام نموده منتسبان

و یکجهتان این دودمان قدس نشان که در زوایای خمول و ناکامی خزیده بودند روی بآستانه سعادت آستانش

آوردند روز بروز سلک جمعیت آن گروه عقیدت گزین از دیاد و انتظام می پذیرفت درین اثنا خبر ورود میرزا بایسنغر

با لشکر شروان بسمت آذربایجان مسموع امیرزاده رستم گشته سلطان علی میرزا را با ایبه سلطان و فوجی از عساکر ترکمان
بمدافعه بایسنغر و شروانشاه فرستاد و ایشان بکنار آب ارس رسیده خیمه اقامت نصب نمودند از هر دو طرف کنار آب را
جسر بسته راه آمد و شد طرفین خبر بر سفیر تیر مفتوح نبود و صورت فتحی از هیچ طرف چهره نمیگشود جانبین از مدت طول اقامت ستوه
آمده بایسنغر بشروان معاودت نمود سلطان علی پادشاه و ایبه سلطان به تبریز آمدند درخلال اینحال کوسه حاجی بایندر حاکم
اصفهان با امیرزاده رستم در مقام خلاف و عصیان درآمده خطبه دولت بنام بایسنغر خوانده این معنی باعث آن شد که
دیگر بار بایسنغر عزیمت جانب آذربایجان نموده با لشکر بسیار بآن دیار آمد و امیرزاده رستم بار دیگر مهر سپهر سروری
سلطان علی میرزا را با ایبه سلطان و فوجی از عساکر صوفیه و ترکمان بمقابله او فرستاده در حدود اهر و مشکین آن دو گروه
پرخشم و کین بیکدیگر رسیده بین الفریقین معرکه رزم گرم گردید و بیمن مقدم آن سلطان سریر هدایت بایسنغریان مغلوب گشته
درین معرکه بایسنغر بقتل رسیده سلطان علی میرزا مظفر و منصور در کمال عظمت و اقتدار به تبریز آمده امیرزاده رستم لوازم
تواضعات و مجاملات دوستانه بظهور آورده آنحضرت را در غایت اعزاز و احترام بجانب اردبیل فرستاد و آن مهر آسمان
دین پروری درآن خطه فردوس نشان بدستور آبا و اجداد بر سریر هدایت و ارشاد متمکن گشته ارباب عقیدت و اخلاص
بعتبه علیه گردون مناص آمد شد آغاز نهادند و اجتماع فرقه صوفیه و ازدحام ارباب عقیدت و ارادت آتش حقد و حسد
در کانون سینه رستم میرزا افروخته آنحضرت را با برادران بتبریز آورد و اگرچه رعایت جانب ظاهر مینمود اما حارسان گماشته بود
که از ایشان خبردار بوده نگذارند که طبقه صوفیه بخدمت ایشان راه تردد داشته باشند و صوفیه و ارباب اعتقاد همچنان روی
ارادت بآستان سدره مکان آورده در خفیه نذر گذرانیده نقد اخلاص را در آن آستان بر محک امتحان میزدند و امیرزاده
رستم ازین معنی آگاه گشته در کار اولاد سلطان حیدر متفکر گردید عاقبت رای خطا اندیشش بدفع آنحضرت جازم گردید
شخصی از اصحاب مجلس میرزا رستم آنحضرت را از مکر و کید پادشاه آگاه گردانید چون پرتو این داعیه واهیه بر مشکاة ضمیر انور
تافت بمضمون الفرار مما لایطاق من سنن المرسلین شبی از تبریز بیخبری سوار شده راه اردبیل پیش گرفت میرزا رستم ایبه سلطان را
با چهار هزار سوار متعاقب آن سلطان عالیمقدار فرستاده در حوالی شماخی که موضعی است از مواضع اردبیل قریب بشهر
بآنحضرت رسید گویند که در آن وقت عدد ملازمان موکب اقبال سلطان علی میرزا زیاده از هفتصد نبود و با آن فوج قلیل مقابل
آن فئه کثیره با خود تخمیر نموده جمعی از دولتخواهان آنحضرت را از قتال مانع آمده چاره جوی گشتند آنحضرت چون نور ولایت صورت
شهادت را در صفحه تقدیر مشاهده نموده بود صوفیان و هواخواهان دودمان صفوی را جمع آورده از شهادت خود
در آن معرکه خبر داد و برادر نیک اختر فرخنده سیر اعنی خاقان سلیمان شان را که انوار جهان داری از ناصیه همایونش میدرخشید

ولی عهد و قایم مقام گردانیده رموز و اسراری که در وقت ارشاد شیوهٔ و شعار مرشدان این خاندانست بنوعی که از
پدر عالیمقدار و اجداد نامدار میراث یافته بود در خاطر خطیرش بودیعت حیات نهاد و تاج مبارک خود را بر سر آنحضرت
گذاشته او را بمعتمدان سپرده سفارشات بلیغ نموده و بزبان الهام بیان گذرانید که چراغ دولت دودمان مرتضوی
از نور روشن گشته عنقریب باهجه لوای آسمان سای دولتش ارتفاع عظیم خواهد یافت و پرتو معدلتش بر مفارق عالمیان
خواهد یافت و بعد از اتمام وصیت قدم در معرکهٔ کارزار نهاده همچنانکه بر زبان صدق بیانش گذشته بود مخالفان آل عبا
آنحضرت شربت شهادت نوشیده بعد از وقوع این واقعهٔ جانسوز تفرقگی در میان ارباب ارادت راه یافته هر کس بجانبی
پراکنده شدند حسین بیک لله و خلیفة الخلفا که در آنوقت بخادم بیکی اشتهار داشت و دده بیک نعش مطهر آنحضرت را بدار الارشاد
آورده در حظیرهٔ متبرکهٔ منورهٔ صفویه مدفون ساختند رحمة الله علیه و این واقعهٔ عظیمه در شهور سنه ثمان و تسعین
و ثمانمایه که سه سال از شهادت سلطان حیدر گذشته بود روی داد ذکر احوال خاقان سلیمان شان اسمعیل بهادر خان
اسکنه الله تعالی فی الفرادیس الجنان و بیان جهانگشائی و شرح ظهور و خروج آن خسرو بلند مکان نغمه پردازان بزم
دلگشائی و معرکه آرایان مضمار سخن سرائی صورت نادره کار اقبال و زمزمهٔ ظهور و خروج پادشاه ستوده سیر حمیده فعال
صف آرای معرکهٔ کشورگشائی مرحله پیمای بادیه فرمانروائی جویای انجمن افروز بزم اقبال آفتاب جهان آرای آسمان جاه
و جلال جام جهان نمای دولت حیدری آئینه رونمای مذهب حق اثنا عشری سلطان سلاطین نشان تخت گیر ممالک
کیان یعنی خاقان سلیمان شان بدین ترانه سروده اند و آثار شجاعت و رزم آزمائی و اخبار جهانگیری و کشورگشائی آن شهریار
والاگهر مرتضوی خصال را در انجمن حدیث آرائی بدین نمط گذارش داده که بعد از واقعهٔ شهادت برادر صفوت نهاد حقیقت
ارباب بغی و عناد صوفیان پاک اعتقاد آن دُرّ درج ولایت را که ولی عهد برادر نامدار بود پوشیده و پنهان بشهر آورده
هر چند روز در محلی اختفا نگاه میداشتند بعد از چند روز آن طبقهٔ عقیدت گزین از بیم خصم و کید اضداد در اردبیل صلاح توقف
ندیدند با والدهٔ محترمه اش مشورت نموده توجه بجانب گیلان بصلاح وقت انسب و اقرب یافتند و آن عفیفه راضی بمفارقت
فرزندان گرامی گشته در همان ایام اعیان صوفیه خصوصاً حسین بیک لله و خادم بیک که آخر بخلیفة الخلفا ملقب شده و دده بیک
و غیره هر دو برادر نامدار را برداشته با دویست نفر از ملازمان کمابیش روانهٔ گیلان شدند بنوعی که در کتب مبسوط و تواریخ
خصوصاً حبیب السیر مسطور است بولایت گیلان در آمده خطهٔ لاهیجان از یمن قدوم بهجت لزوم آن سالار دین نور بخش
باغ جنان و غیرت افزای روضهٔ رضوان گردیده کارکیا میرزا علی والی آن ولایت که از دودمان سیادت و عظمت شان
و رفعت مکان از سایر ولایت گیلان منفرد و ممتاز و بحسب و نسب و خصال حمیده و حسن خلق و اطوار زکیه موصوف بود مقدم

شریف آن نوبادهٔ بوستان جلالت و برادر گرامیش مهر سپهر سیادت سید ابراهیم را بقدم اعزاز و احترام تلقی نموده صنوف
مخلصانه و مهربانیهای مریدانه بظهور آورده سید ابراهیم برادر آنحضرت را شوق ملاقات والده غالب آمده چون
بدرویشی و درویش نهادی متصف بود طاقیه ترکمانی بر سر نهاده بجانب اردبیل بازگشت و آنحضرت با قلیلی خدمتکاران
جانسپار در آنوقت رحل اقامت انداخته منتظر لطیفهٔ غیبی نشست و در آنوقت سن شریف آنحضرت زیاده از هفت سال
نبود چه ولادت آنحضرت در روز سه شنبه بیست و پنجم رجب سنه اثنی و تسعین و ثمانمایه که دو سال فوت حسن پادشاه
گذشته بود روی داده طلوع نیر شاه اسمعیل تاریخ است اگر در صغر سن بود اما در فهم و فراست آیتی و در عقل و جوهر دانش
علامتی بود و در مبادی حال آئین جهانداری در ناصیهٔ همایونش ظاهر و فر ایزدی از جبین مبینش باهر ملازمان موکب عالی
آن نونهال چمن خلافت را بزلال حسن اعتقاد پرورش میدادند بسمت والای شاهی موسوم ساخته با وجود صغر سن
او بعقیدهٔ درست و ارادت شامل مرشد کامل و پادشاه میخواندند و بقول مشهور مدت شش سال و نیم در گیلان توقف
نموده و بعضی اوقات در رشته نشا و ایامی در خطهٔ لاهیجان روزگار گذرانیده کارکیا میرزا علی و کارکیا سلطان حسن
برادرش متکفل خدمت بودند بین الجمهور مشهور است که در اوایل حال مکرر از جانب میرزا رستم پادشاه ترکمان کسان
بطلب آن دُرّ گرانمایه دریای بختیاری بگیلان آمدند و کارکیا میرزا علی بمعاذیر دلپذیر عاقلانه تمسک جسته فرستادگان را
باز گردانیدند تا آنکه فتور در حال سلاطین زادگان ترکمان و اولاد و احفاد پادشاه مرحوم حسن پادشاه راه یافته بیکدیگر
مشغول شدند و چندان شورش و دوهوائی در میان آن طبقه وقوع یافت که بمخاصمت دیگری نپرداختند و در مدت
اقامت آنحضرت از دبدبهٔ صوفیان و ارباب ارادت درگاه کرامت پناهش خالی نبود در اوان نشو و نما گاهی
بنشاط شکار مشغولی نموده در سمام و اشکور و متنزهات آنولایت سیر مینمودند و همیشه نقش جهانداری بر لوح ضمیر نگاشته
شاهین بلند پرواز همت را بمقصد صید عقاب مملکت در پرواز می آوردند ؛ بعزم قوی همتش یار بود ؛ در آن
کار بختش مددکار بود ؛ بخاطر حدیث جهانداریش ؛ ز دادار دارنده بد یاریش ؛ بدل بودش آرایش داد و دین ؛ ز روز
ازل بود فکرش چنین ؛ چون اخبار شورش و پژمردگی دولت سلاطین آق قوینلو مسموع سمع خاقان سلیمان شأن گردیده
رای جهان آرای اقتضای بیرون آمدن از گیلان کرد کارکیا میرزا علی بتواضعات مهربانانه بمحض حزم و احتیاط
دولتخواهانه از آن اراده مانع آمده اظهار نمودند که هنوز غنچهٔ گلشن آرای دولت را هنگام شکفتن نیست یعنی نواب اعلی را
بجهت حداثت سن و کثرت اعدا و قلت اعوان و انصار وقت ظهور و خروج نرسیده چند گاه دیگر تا زمانه سازگاری کرد
که اسباب آن مطلب علیا بدستیاری کارکنان عالم بالا به نیکوتری وجهی سرانجام یابد آنحضرت چند گاه دیگر بمراعات خاطر کارکیا

میرزا علی توقف نموده تا در شهور سنه ست وتسع مائه که میان سلطان مراد بن سلطان یعقوب و میرزا الوند بن یوسف بیگ
نبیرهای حسن پادشاه مصالحه اتفاق افتاده ممالک ایران میانه هر دو عمزاده انقسام یافت خاقان سلیمان نشان که مدت
اقامتش در گیلان بهفت سال و نیم رسیده بود زیاده ازان مصابرت در حوصله اش گنجائی نداشت بالهام ملهم غیبی بخروج
ازان ملک عازم و جازم گشته کارکیا را وداع نموده با معدودی از خدمتکاران و هواخواهان عقیدت گزین حالیا
ع بساعتی که تفاخر کند بدان انجم ٭ روی توجه بمقصد آورد کارکیا میرزا علی آنچه دست مکنتش بآن میرسید پیشکش کرد
و خدمات لایقه بتقدیم رسانیده چند مرحله مشایعت نمود رئیس سعیدان دولت قاهره را که در ملازمت آن سریر
آرای انجمن اقبال بودند وصایای ارجمند نموده و بضمان امان ملک منان روانه مطلب ساخت آنا دران سال در ولایت
استارا از هجوم لشکر برودت سرما طرح قشلاق انداخته جماعه طوالش متکفل خدمت گشتند و در اول بهار که زمانه چون ریاض
امید دولتخواهان دودمان صفوی از رشحات سحاب الطاف آلهی طراوت و خرمی یافت ازیورت قشلاق در حرکت
آمده بدار الارشاد اردبیل تشریف آورده بخت بشرف زیارت روضه مقدسه حضرت سلطان الاولیا و مراقد متبرکه آبا
عظام فردوس مقام مشرف گشته در آن مکان شریف که محل استجابت دعا و مهبط فتوحات عالم بالاست مطالبی که در
باطن حق گزینش رسوخ داشت از حضرت باری عز اسمه مسئلت نموده بعد از آداب زیارت و مشاهده انوار استجابت
دعا بدیدار گرامی والده محترمه و برادر مسرور گردیده بیان تفصیل وقایع و شرح صادرات احوال همایون فال محاربات
قوی که آن تائید یافته درگاه ایزدی را در آغاز دولت و کشورکشائی و ایام سلطنت و فرمانروائی روی داده ابواب
فتوحات که بمفاتیح نصرت و یاری حضرت باری که بر روی اولیاء دولتش گشوده گشته زیاده از قوم رقم
مکسور اللسان و مافوق تحریر مورخان بلاغت نشان است و آنچه در کتاب حبیب السیر مرقوم گردیده و حسن بیک روملو
در احسن التواریخ درج نموده و میر یحیی سیفی قزوینی در لب التواریخ آورده عشری از اعشار بلکه یکی از هزار است چون
این مختصر گنجایش تفصیل حالات آن شهریار گیتی ستان ندارد در رفقا للاجالة تیمناً و تبرکاً بذکر مجملی از آنها اختصار نمود
که از مطلب اصلی که بیان وقایع ایام جلوس حضرت اعلی شاهی ظل اللهی است باز نماند القصه از ارواح مقدسه آبا
عظام و مشایخ کرام استمداد همت فرموده از دار الارشاد اردبیل متوجه قراباغ شدند و روز بروز ارباب ارادت
در اردوی کیهان پوی جمع میشدند و در قراباغ با سلطان حسین بارانی که از نبایر میرزا جهانشاه بود و نیت خروج
و خیال عروج داشت ملاقات نموده چون آثار کید و غدر از اطوار او مشاهده نمودند از وجدا شدند و بکوچ تعجیل تشریف
برده با آذربایجان رفتند و در آنجا سه چهار هزار نفر از صوفیان و معتقدان از شام و دیار بکر و سیواس و بایبرد و آنحدود

در پایهٔ سریر اعلی آمده خان محمد استاجلو با جمعی کثیر احرام ملازمت درگاه عالیشان بسته بسعادت خدمت فایز گردیده
منظور عاطفت گشت و در آذربایجان بعد از مشورت در کنکاش عزیمت بجانب شروان و انتقام کشیدن از
شروانیان در دل انور رسوخ یافته با هفت هزار از صوفیهٔ صادق العقاید بجانب شروان در حرکت آمده و با جو
بسیار والی شروان که بیست هزار سوار و چندین هزار پیاده همراه داشت در حدود قلعهٔ گلستان مصاف روی داده
بظفر و نصرت اختصاص یافت فوج بسیار به تیغ انتقام غازیان شیر شکار با بسیاری از عظمای شروان و پهلوانان
آن دیار بدار البوار شتافت کوس سلطنت و شهریاری آنحضرت در ان دیار بلند آوازه گشته در ان زمستان
در محمود آباد شروان طرح قشلاق انداختند شیخ ابراهیم ملقب به شیخشاه ولد رشید شروانشاه بکشتی در آمده از راه دریا
بگیلان رفت مردم آن اکثر اطاعت نمودند تمامی خزاین و دفاین پادشاهان شروان که در بلاد و قلاع بود بسرکار
خاقان سلیمانشان تعلق گرفت مردم بعضی قلاع خصوصاً قلعهٔ بادکوبه که قلعه ایست سه طرف آنرا آب دریا احاطه نموده دست هیچ
صاحب شوکتی بدامان خاکریز آن نمیرسد و یکطرف که بجانب خشکی است خندق عمیق مانند فکر عقلا بیکران و پهنا و حفر شده با آنکه
اندک سرکشی و قلعه داری نمودند اما عاقبت به نیروی دولت ابد پیوند مفتوح گردید و چون بعضی از اهل شروان در قلعهٔ گلستان
بودند از انجا بپای قلعه آمده آن سپهر اساس را که از قلاع مشهور آن ولایت است محاصره فرمودند در عالم محاصره
سروش عالم غیب آنحضرت را بتخت سلطنت و پادشاهی آذربایجان مژده داده و اشارت نموده بود که صعوهٔ حقیر قابل صید
شهباز بلند پرواز آن اوج اقبال نیست آنحضرت امرای عظام را طلب فرموده اظهار نمود که شکار قلعهٔ گلستان نمیباید با تخت
آذربایجان چون معتقدان آن خاندان قدس نشان صفوی در عالم اخلاص و پیر مریدی آنچه بر زبان الهام بیان آنحضرت گذشت
محض صدق انگاشته شایبهٔ تخلف درین نشان نمیدادند مژدهٔ تخت آذربایجان غلغلهٔ نشاط بایوان کیوان رسانیدند درین اثنا
خبر رسید که میرزا الوند با عساکر ترکمان در نخجوان اقامت نموده جمعی از جنود ترکمان را مقرر نموده که از دو طرف شروان در آمده
بمحاربهٔ خاقان سلیمانشان کمر بندند شعلهٔ غیرت در کانون ضمیر آنحضرت زبانه کشیده بیکبار از تسخیر قلعهٔ گلستان گذشته باشارهٔ نهانی
عالم غیب از بالای قلعه برخاسته متوجه آذربایجان شدند و میرزا الوند در نخجوان توجه خاقان سلیمانشان را بجانب آذربایجان
استماع نموده با سی هزار کس از جنود ترکمان که در موکب او حاضر بودند بمقابلهٔ آنحضرت شتافت اما از وفور شجاعت و دلاوری
خاقان سلیمانشان و قدرت جنود قزلباش که پروانه وار خود را بر شعلهٔ آتش زده آنرا حیات ابد پیوند میدانستند کمال رعب
و هراس بر ضمایر ایشان مستولی گردیده بود القصه در شرور نخجوان در شهور سنه سبع و تسعمایه بین الفریقین مقابله اتفاق افتاده
دلاوران لشکر قزلباش فدائی وار قدم در معرکهٔ کارزار نهادند و داد مردی و مردانگی دادند و در ان طرف نیز جنود ترکمانان

بقدر طاقت و توان کوشش مینمودند اما بتائید کردکار جهان ظفر و نصرت اقبال شامل قرین حال عساکر ظفر مآل گشته امیرزاده

الوند مغلوب کردید بسیاری از امرا و اعیان ترکمان درین معرکه مقتول گشته غنایم موفور بدست سپاه منصور افتاده میرزا الوند

در آذربایجان مجال توقف نیافته بنخجوان گریخت و خاقان سلیمان‌نشان مظفر و کامران بدار السلطنه تبریز رسیده و بر تخت سلطنت

و پادشاهی تمکن یافته شعار مذهب حق ائمهٔ اثنا عشر علیهم السلام ظهور یافته فراز منابر بخطبهٔ امامیه و القاب شاهیه زینت پذیر

گشته وجوه دنانیر بکلمهٔ طیبه لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله و اسم سامی آن برگزیده اله سکه آرایش یافت و رسوم

مبتدعهٔ ارباب ضلال که خود را باهل سنت و جماعت موسوم گردانیده بعض عترت طاهره و محبت اعادی ایشان را شیوهٔ

همت ساخته بودند مندفع گشته شیعیان اهل بیت طیبین و طاهرین که تا غایت بتقیه زندگانی میکردند علانیه شعار مذهب

حق امامیه پیش گرفته مخالفین در زوایای اختفا خزیدند و صیت صلابت و قهاری آنحضرت باطراف و اکناف رسیده

شعلهٔ تیغ آتشبارش زبانه بفلک اثیر کشیده مرتبهٔ دیگر میرزا الوند جمعی فراهم آورده حرکة المذبوحی کرده عزیمت آذربایجان

نموده و در شهور سنه ثمان و تسعمایه در هنگامی که رایات نصرت آیات شاهی از راه ترخان متوجه آذربایجان شده بودند

بدار السلطنه تبریز رسیده دست تعدی بر رعایا و متوطنان آنجا دراز کرده و از آنجا باوجان شتافت و از آوازهٔ قرب

وصول موکب جهانگشای مجال توقف نیافته از آنجا بهمدان رفت و از آنجا روی توجه ببغداد آورده و از آنجا نیز بجهت

مخالفت قاسم بیک پرناک چون اقامت نتوانست نمود عزیمت دیار بکر کرده در آن ولایت رخت هستی بعالم آخرت کشید

اما سلطان مراد ولد یعقوب پادشاه که مالک ممالک فارس و عراق و کرمان بود لشکرها ممالک خود را جمع کرده بعزم رزم

آنحضرت بجد و جهد بهمدان آمد تا موازی هفتاد هزار کس از جنود ترکمان بمعرض عرض آورده سیصد عرابه توپ ضربزن و یراق همراه داشت

از ینجانب خاقان سلیمان‌نشان با عساکر اقبال مآثر دل بر عنایت الهی و امداد ارواح مقدس طیبین و طاهرین بسته با یازده

هزار کس از طوایف جلیلهٔ قزلباش که در رکاب مقدس بودند بمقابلهٔ اعدا توجه نمودند در روز دوشنبه بیست و چهارم ذی الحجهٔ

سنه ثمان و تسعمایه در المه قلاغ همدان بین الفریقین محاربهٔ عظیم بوقوع پیوست و خاقان سلیمان‌نشان بنیروی بازوی حیدری

و طلوع آفتاب دولت اثنا عشری بر آن لشکر بیقیاس ظفر یافته در آن معرکهٔ هولناک دمار از جنود ترکمان بر آوردند سلطان مراد

که همیشه خاقان سلیمان‌شان او را نامراد میخواندند همچنانکه بر زبان الهام بیان میگذشت سرگشته و نامراد راه فرار پیموده بشیراز

رفت و درین مصاف غنایم بیشمار و اسبان صبارفتار و دیگر امتعه و اجناس هر دیار مالا تعد و لا تحصی بدست عساکر

ظفر شعار در آمده خاقان سلیمان‌نشان فتحنامها باطراف و اکناف فرستاده ملوک اطراف و اعیان ممالک هر دیار با دبار و

برگشتگی سلاطین ترکمان متیقن و بدولت ارجمند شاهی امیدوار شدند و بدرگاه عالم‌پناه توسل جستند و از اطراف و جوانب

ایلچیان بپایه سریر خلافت مصیر فرستاده زبان بتهنیت و مبارکبادی آن فتح مبین که طراز فتوحات سلاطین عالم بوده گشوده
پیشکش نثار و ایثار کردند رایات ظفر آیات دران بهار بدامن کوه الوند تشریف برده ایام خجسته آثار بهار را دران مرغزار بهشت آسا
بعیش و خرمی و سرور صحبت و خوشدلی گذرانیدند و دران اثنا منهیان خبر رسانیدند که سلطان مراد در شیراز رحل اقامت
انداخته و ضبط و ربط ممالک فارس پرداخته بتجبر شکستگی مشغول است خاقان سلیمانشان عزیمت تخت سلیمان نموده با جنود دولت بلند
و عساکر فیروزمند بدار الملک اصفهان تشریف برده از انجا بایلغار روانه جانب شیراز شدند سلطان مراد از آوازه وصول
موکب همایون شاهی تزلزل تمام یافته تاب توقف در برابر صولت دولت همایون نیاورده بطرف شوشتر گریخت و رایات
منصور در کمال شوکت و کامرانی قدم بر فراز تخت سلیمانی نهاده دار الملک شیراز محل نزول خسرو سرافراز گردید اهالی
و اعیان فارس در سایه سریر اعلی آمده پیشکشهای لایق کشیدند و عموم فارسیان بظلال الویه معدلت و کامرانی پادشاه
مرتضوی خصال استظلال جسته از حوادث روزگار آسودگی یافتند اما سلطان مراد نامراد از خوف تیغ و سنان غازیان
ظفرنشان در شوشتر اقامت نتوانست نمود از انجا ببغداد شتافت و اوضاع آنجا را بر وفق دلخواه مشاهده ننموده خیال رفتن دیار
بکر و استمداد نمودن از علاء الدوله حاکم طایفه ذو القدر نموده بدان صوب در حرکت آمد مآل حال او عنقریب رقمزده کلک
بیان میگردد القصه رایات نصرت آیات خسرو آفاق بعد از نظم و نسق دار الملک بصوب عراق نهضت نمود چون امیر حسین
کیا چلاوی که تمامت ولایت رستمدار و جبال فیروزکوه و دماوند و نیل رود آنحدود در الضبط خود در آورده دوازده هزار سوار
جرار و پیاده بیشمار برداشته بحصانت قلاع و جبال رفیعه اعتماد نموده نقش مخالفت و سرکشی بر لوح ضمیر میگذاشت و سر از
جیب عصیان بر آورده دست درازی بحواشی مملکت عراق مینمود و جمعی از خواص ترکمان بایندری که در محال عراق پای
ثباتشان سست شده بود جبال رستمدار و درگاه امیر حسین کیا را ملتجا و ملجا دانسته نزد او مجتمع شده بودند و او [illegible]
باد غرور و نخوت بکاخ دماغ راه داده با ملازمان آستان سدره نشان پادشاه گردون پایه بی ادبانه سلوک مینمود
و در وقتی که رایات گردون مماس متوجه ممالک فارس شده بود بر سر الیاس آقا و یعقوب اوغلی که در قلعه ورامین اقامت
داشت لشکر کشیده او را مدتی محاصره نموده بعهد و پیمان با او ملاقات کرده بمکر و حیله و غدر آن ترک ساده دل را بالاخره
بدرجه شهادت رسانیده حقیقت گردنکشی و خودسری و خودرایی جسارت و بی ادبیهای او بمسامع جاه و جلال رسیده رفع
فتنه بدکردار و گوشمال دیوساران جبال رستمدار را پیش نهاد همت ساخته در اول بهار سنه تسع و تسعمایه عساکر ظفر شعار
بدانصوب در حرکت آمده نخست قلعه گلخندان را که از غایت متانت و استحکام با قلعه رفیع چرخ مینافام برابری مینماید محاصره
فرموده بقوت قاهره یزدانی و زور سرپنجه حیدری آن قلعه خیبر آسا را بجنگ در آورده قتل عام در میان محصوران شیوع یافت

وازانجا بقلعهٔ فیروزکوه رفته آن قلعه نیز به نیروی دولت فیروز حکم قلعه گلخندان گرفت امیرحسین کیا با دوازده هزار سوار
جرار و پیادهٔ بسیار سر راه بر عساکر ظفرشعار گرفته در کمین غدر نشسته بود که بطریق مکر و خدعه دستبردی نماید از فتح این
دو قلعه بلند اساس و قتل عام محصوران هراس بی قیاس بخود راه داده اندکی از خواب غفلت بیدار شده از اعمال ناصواب
پشیمان گشته با جمعی که همراه داشت پناه بقلعهٔ استا که محکمترین قلاع آن ولایت بود و شهر بند و حصار استوار داشت
برده دران قلعه متحصن گردید و موکب همایون شهریار میمون فال بقلعه رسیده شروع در لوازم قلعه گیری کردند چند گاه صفیر
تیر و تفنگ آمد شد نموده محاربات فیما بین روی میداد رودخانهٔ عظمی در پای قلعه میگذرد که مردم قلعه سنگ را تراشیده
بطریق احتفا آب را بدرون قلعه میبردند اینمعنی برای جهان آرای پرتو انداخته همت بحر خاصیت بران گماشتند
که آب رودخانه را ازان ممر گردانیده بطرف دیگر اندازند هر چند اینمعنی از بسیاری آب و طغیان رودخانه در نظر عقل
بعید مینمود آن لجهٔ بحر پر دلی متوجه آن گشته فرمان بران در اندک روزی جوی عظیمی در طرف دیگر حفر نمودند و آب رودخانه را
ازان جا انداختند چلاویان چون ماهی که از آب دور افتد بطپیدن در آمده دو سه روز حرکة المذبوحی کرده عاقبت العطش
زنان فریاد الامان بر آوردند و قلعه بتصرف اولیای دولت قاهره در آمده محصوران قلعه تر و خشک باتش قهر پادشاه
دشمن سوز دوست پرور سوخته تیغ تیز بر آن طایفهٔ خونریز پرستیز حکم کردند سوای جمعی از اهل قلم کسی از آن طایفه نجات
نیافت امیرحسین کیا جغدآسا در ویرانهٔ قفس آهنین محبوس گشت و دران اثنا خبر عصیان و طغیان محمد کره که در
ایام دولت سلاطین زادهای ترکمان داروغهٔ ابرقوه بود خاقان سلیمان شان ایالت ابرقوه باو عنایت فرموده
بودند و در حینی که آنحضرت بتسخیر رستمدار مشغول بودند بمسامع جلال رسیده بود که او ایلغار به یزد آورده علی الغفلت
خود را بشهر انداخته حاکم آنجا را بقتل آورده است و رایت نخوت و گردنکشی برافراخته نهضت همایون بجهت تادیب
آن متمرد بی باک بدار العبادهٔ یزد واقع شده تا مدت دو ماه بمحاصرهٔ شهر و قلعه پرداخته عاقبت آن مخذول بمعاقبت از محافظت
شهر و ستیز و آویز عاجز گشته بارک متحصن گشت بالآخره عساکر فیروزمند بران حصار بلند مستولی شده محمد کره در قفس آهنین
محبوس گردانیده دیگران بجزا و سزا رسیدند و عاقبت در میدان نقش جهان اصفهان شعلهٔ غضب قیامت لهب
خاقان سلیمان شان التهاب یافته او را با امیرحسین کیا چلاوی درهمان قفسها باتش قهر سوختند و درین یورش نعوت
قاهرهٔ یزدانی بقیهٔ سرکشان ممالک عراق را به تیغ شحنهٔ سیاست از پای در آورده ساحت آن ولایت را از خس و خاشاک
ارباب خلاف و طغیان پاک کردند و در بهار سال دیگر به ییلاقات همدان توجه نموده دفع شر صارم بیک که آغاز فتنه کرده
بولایت اورمی آمده دست درازی بحواشی مملکت میکرد و تبعیت بیرام خان قراملو و خادم بیک مشهور بخلیفة الخلفا وقوع یافت

وبرادر و پسر و اکثر سرداران اش بدست در آمده بعقوبت هرچه تمامتر بسیاست رسیدند و تمامی ایل و الوس او بتاراج و تاراج
رفت سال دیگر قرع سمع همایون گردید که سلطان مراد که نزد علاء الدوله ذوالقدر حاکم بلاد قرامان رفته بود علاء الدوله
او را بدامادی خود اختصاص داده و او باستظهار لشکر ذوالقدر و ترکمانان موصل و آنحدود که نزد او فراهم آورده بضبط
قلاع دیار بکر و آنحدود مشغولی نموده در آنولایت دم استبداد و استقلال میزند همت بلند نهمت خاقان سلیمانشان اقتضای
آن کرد که رایات جهانگشا را بدانصوب افراخته بالکلیه خاطر همایون از فتنه انگیز ملک فارغ کردانند قورچیان قمر سیر خیال
لشکرهای ممالک مامور گشته در شهور سنه ثلثه عشر و تسعمایه رایت فتح بصوب آذربایجان افراختند و چون موکب جهان
پیمای شاهی سایه وصول بران دیار انداخت و علاء الدوله از قرب لشکر قزلباش خبر یافت با لشکر پرخاش جوی خود
بطرف البتان رفته پشت بقلعه کوه رفیع داده مستعد جنگ و پیکار گشته دموکب همایون فال خاقان سلیمانشان بجانب
البتان در حرکت آمده چون تقارب فاتین دست داد از جانبین تسویه صفوف پرداخته آتش محاربه بمرتبه اشتعال یافت
که از برق سیف و سنان خوشه پروین در فلک میسوخت زمین البتان از خون کشتگان رشک لعل بدخشان گردید طایفه
ذوالقدر دران معرکه پرخوف و خطر پای ثبات و قرار استوار داشته دو روز از اول روز تا شام بحرب و قتال اشتغال مینمودند
چون زمانه پرده ظلمانی میانه هردو گروه حایل میساخت از طرفین بار امکاه شتافته با سلاح تا صباح بمراسم طلایه و پاس
میپرداختند روز سیوم خاقان سلیمانشان بدن بی بدل را بدرع و خفتان آراسته و دلاوران قزلباش را بمدافعه
اعدا دلیر گردانیده همت بلند نهمت بقلع و استیصال اعدا مصروف داشته قدم بمعرکه کارزار نهادند و از آن طرف
مخالفان خیره سر ذوالقدر سمت عجز و انکسار در ناصیه حال خود مشاهده نموده قرار بر فرار اختیار نمودند و نسایم
فتح و فیروزی بر شقه لوای فلک فرسا وزیده دلاوران لشکر قزلباش دمار از نهاد آن طایفه برآوردند و قلاع دیار
بکر را که بتصرف ذوالقدر در آمده بود بقهر و غلبه گرفتند ایالت آنولایت در همین که مطابق سنه ثلثه عشر و تسعمایه
بود بخان محمد استجلو تفویض یافت و در همین ایام امیرخان ولد کلابی بیک موصلوی ترکمان از حدود دیار بکر و موصل
بدرگاه عالم پناه آمده مورد التفات گردید و مهمات آنولایت را انتظام داده عنان عزیمت را بصوب مراجعت
انعطاف دادند اما علاء الدوله ذوالقدر دران زمستان دیگر باره لشکر جنگجوی فراهم آورده بر سر خان محمد بدیار بکر
آمد خان محمد استجلو با وجود قلت سپاه تکیه بر اقبال بی زوال شاهی نموده با طایفه استاجلو در برابر آن بداختر
صف قتال آراسته به نیروی دولت قاهره مظفر و منصور گشته سارو قبلان ولد علاء الدوله که بشجاعت و دلاوری
از سایر اولادش ممتاز بود با جمعی بدست در آمده مقتول گشت علاء الدوله از واقعه پسر بی آرام گشته بار دیگر لشکرهای

پراکنده را جمع آورده با موازی پانزده هزار سوار دلیر پسر کردکی کورشاه رخ میرزا و احمد بیک پسران خود را بطلب چون
برادر بر سر خان محمد فرستاده خان محمد نیز مردانه وار بمدافعه او شتافت و در ظاهر شهر آمده با لشکر ذو القدر دو روز آویخت
و محاربهٔ عظیم وقوع یافته درین مرتبه نیز خان محمد بیمن اقبال بی زوال همایون بر آن فیه کثیره ظفر یافته کورشاهرخ و احمد بیک
اولاد علاء الدوله با بسیاری از اتباع در معرکه کشته گشته بقیة السیف بصوب فرار و دیار ادبار شتافتند چون پادشاه
روم از شکستهای پی در پی علاء الدوله و قتل اولاد و قلع و قمع لشکرش اطلاع یافته و کینه دیرینه از و در دل داشت
فرصت غنیمت شمرده لشکر بر سر او کشید و فیمابین محاربه اتفاق افتاده علاء الدوله در معرکه بدست رومیان در آمده
پادشاه روم او را باستنبول برده روزنامچه عمرش در آن دیار باختتام رسید چون اعیان ممالک عراق
عرب از تزلزل احوال سلطان مراد خبر یافتند باریک نامی از امرا ترکمان آن مملکت را بحیطه ضبط در آورده همت
بمحافظت آن گماشت و هوای تسخیر آن ولایت در ضمیر منیر همایون رسوخ یافت و تاج زردوزی و کمر و خلعت خاص
بجهت باریک ارسال داشته باطاعت و انقیاد دلالت فرموده باریک در اول حال باستقبال خلعت شاهی شتافته
طاقیه ترکمانی را از سر گذاشته بپوشیدن تاج و خلعت شاهی مفتخر و مباهی گردید پیشکشهای لایق جهت بارگاه
سدره اشتباه فرستاده استدعا نمود که ایالت آن ولایت را باو مسلم دارند اما نظر قبول بر آنها نیفتاد و بباریک
پیغام دادند که ادراک زیارت عتبات در دل رسوخ یافته فسخ آن نمیشود اگر بوی صدق و اخلاص از سخنان
او می آید بلا توقف بدرگاه عالم پناه شتافته در سلک سایر امرا منتظم باشد و الا مکر و حیله را درین درگاه راه
نیست باریک چند روزی شعار دولتخواهی ظاهر ساخته چون نهضت همیون بآنطرف مشخص شد بجمع آوردن
ذخیره و یراق قلعه داری مشغول گردیده علانیه کوس مخالفت کوفته تاج از سر انداخت لهذا نهضت همیون
بدانطرف جزم گردیده حسین بیک لله را منقلای لشکر گردانیده پیشتر فرستادند چون حسین بیک بدو منزلی بغداد
رسید باریک دل از دست داده اکثر اعیان آن ولایت را باطاعت بارگاه شاهی راغب یافت قوت مقابله
و قلعه داری در خود ندیده شبی از دجله گذشته سراسیمه وار بجانب حلب گریخت روز دیگر اهالی و اعیان شهر
سید محمد کمونه را که از اعاظم سادات نجف اشرف و صاحب اختیار آن ولایت بود باریک او را بمظنه هواخواهی
دولت ارجمند شاهی گرفته در سیاه چال محبوس گردانیده او را از چاه بر آورده شعار شاهی صوفی ظاهر ساختند
سید محمد کمونه روز جمعه بمسجد جامع رفته خطبه اثنا عشری بالقاب همایون خواند حسین بیک لله را استقبال نموده
در باغ میرزا ابر بوداغ فرود آوردند حسین بیک حقیقت فتح بغداد بپایه سریر خلافت مصیر عرض نموده موکب

جهانگشا ئکارکنان باهستکی طی مسافت نموده مظفر وکامران بدار السلام رسیده خلایق آثار بشاشت وکامرانی بظهور آورده باستقبال

شتافته لوازم دعا ونیاز بجا می آوردند وخاقان سلیمان نشان بفتح دار السلام محامد شکر ملک علام بجا آورده در بیست وهشتم جمید الآخر سنه

اربع عشر وتسعمایه بدار السلام درآمده سید محمد کمونه باعزاز واحترام شاهی مفتخر ومباهی کردیده ایالت آنولایت بنجادم بیک تفویض

یافت ابو المنصور خلیفه الخلفا در انجا لقب یافته وازانجا روی نیاز واخلاص بخاک پاک کربلا آورده بشرف زیارت مرقد منور

ابی عبد الله الحسین وبشهداء دشت کربلا مشرف شده در زیب وزینت روضه بهشت احترام وانعام مجاوران توجه تمام مرعی

داشتند ازانجا احرام طواف روضه جنت منزلت شاه ولایت پناه مظهر انوار انما ولیکم الله بسته بنجف اشرف رفتند وبآن

سعادت عظمی فایض شده دست دریا نوال ببذل واحسان خدمه آن آستان سدره نشان کشادند وبدار السلام عود نموده

بشرف زیارت مرقد متبرکه ایمه والاتراد ابی ابراهیم موسی کاظم ومحمد تقی الجواد علیهما السلام مشرف کشتند وازانجا عزم سامره

نموده در آن اماکن شریفه رسم دعا وزیارت وانعام واحسان بتقدیم رسانیدند وبعد از انتظام مهام عراق عرب وتعیین

رواتب رواج ورونق آستانهای متبرکه رایت فتح آیت بتسخیر خراسان افراخته روانه آنصوب شدند ودر حدود لرستان

حسین بیک لله وبیرام بیک قرامانلو را با ده هزار کس از عساکر نصرت نشان بر سر ملک رستم حاکم لرستان فرستادند وموکب همایون

بجانب حویزه در حرکت آمد واعراب مشعشعه در آنولایت میباشند ودر آنوقت ببادیه ضلالت افتاده بالوهیت حضرت شاه

ولایت پناه قایل بودند واز غرایب حالات انکه بین الجمهور چنین مشهور است که آنقوم را در هنکام عبادتی که معهود ایشان است

کیفیتی طاری میشود که کارد وشمشیر بر سر ایشان کارکر نیست نوک شمشیر را بر شکم خود نهاده بعبادت علی الله وغیره باطل مشغول

میکردند شمشیر چون کمان خم میکردد وآسیبی بدیشان نمیرسد حاکم آنطایفه همیشه یکی از سادات بوده در نیوقت سلطان فیاض

پسر سلطان محسن حاکم وقایم مقام پدر کشته بود واحکام شریعت از میان آنطایفه مفقود کشته از بادیه ضلالت قدم بشرک نهاده

در ان حین بالوهیت فیاض معترف بودند چون رایات جلال بحدود حویزه رسید سلطان فیاض با طبقه مشعشعه در برابر موکب

همایون سپاه آراسته آماده رزم وپیکار کشتند ودر ظاهر حویزه فیما بین حربی عظیم وقوع یافته زمین حویزه از خون کشتکان

مشعشعه حاکم لعل رمانی کرفت وفیاض بدسکال با بسیاری از اهل ضلال به تیغ تیز غازیان ظفر مال براه عدم استعجال نمودند

ز خون مشعشع در ان ساده دشت ❊ فلک تا کمرکاه در خون نشست ❊ ز بس کشته بر روی هم اوفتاد ❊ در ان بادیه بسته شد راه باد ❊

سلاطین اعظام که بلرستان رفته بودند ملک رستم بعد ازانکه از مقابله ایشان فرار اختیار کرده بجبال صعب المسالک پناه برده

وعساکر بهرام انتقام بر دامن آن کوه را فرو کرفته کار بر وتنک کرده بودند با مان عهد وپیمان نزد امرا آمده در موافقت

ایشان بپایه سریر اعلی رسید وبزبان لری شیرین زبانیها در خدمت اشرف اعلی سر کرده منظور نظر عاطفت کشت چون محاسن دراز

داشت خاقان سلیمان نشان محاسن او را بدرر و لآلی آراستند مدتی بآن هیات در اردوی همایون بود آخر حکومت لرستان
منسوب گشته مقضی المرام روانه دیار خود گردید القصه بعد از فتح مشعشع حکومت حویزه بیکی از امرای عظام تفویض یافت و متوجه
شوشتر و دزفول گشتند و حاکم آنجا بطریق اطاعت مسلوک داشته بپایه سریر اعلی آمده مقالید شهر و قلعه را تسلیم نمودند
و آنممالک تا قلعه سلاسل بحوزه تصرف شهریار دریا دل درآمده خاقان سلیمان نشان آن قلعه گردون مثال را بیکی از اهل اعتماد
سپرده لوای ظفر انتما سایه وصول بر ولایت فارس انداخته شکارکنان بدار الملک شیراز خرامیده دیگر باره دار الملک
منظوری بر مسند کامرانی و رعیت پروری نهادند ایلچیان والی لار و هرمز بپایه سریر خلافت مصیر آمده پیشکشهای لایق
گذرانیدند و در آن ممالک خطبه و سکه باسم و لقب همایون مزین ساختند و زمستان در خطه شیراز بعیش و عشرت گذرانیدند
بهار را در ییلاق کوشک زر و ییلاقات همدان گذرانیده چندگاه در دامن کوه الوند نزول فرمودند و از آنجا دار السلطنه
تبریز از مقدم شریف فرمان فرمای ایران عطر بیز گردیده از جانب شروان خبر رسید که شیخشاه بار دیگر در آن ولایت رایت
سروری افراخته در ادای باج و خراج تعلل مینماید آتش غضب قیامت لهب زبانه کشیده در شدت زمستان و سورت
سرما عنان عزیمت بصوب شروان معطوف ساختند و در جواد ترتیب جسر پرداخته بسلامت عبور نمودند و شروانشاه
تاب توقف نیاورده بجانب قلعه بیغر گریخت رایات جلال بفیروزی و اقبال بشروان درآمده ایالت آن ولایت ببلابیک
تفویض یافته و او در بلده شماخی رحل اقامت انداخته مستحفظان قلاع باکو و شابران تقدم انقیاد پیش آمده مفاتیح
دروب تسلیم نمودند مردم دربند بمتانت قلعه و رفعت خاکریز اعتماد نموده روزی چند دست و پای زدند اما عاقبت دست
در دامن استیمان زده مراسم متابعت بتقدیم رسانیدند و خاقان سلیمان نشان در همان زمستان از شروان بیرون آمده
بقراباغ تشریف آورده در اول بهار بجانب سلطانیه در حرکت آمدند و تهیه اسباب یورش خراسان پرداختند

ذکر توجه نمودن بصوب خراسان

بلبل نوایان گلشن روایات و قصه پردازان انجمن حکایات اخبار بدایع آثار فتح
خراسان را که بشعشعه تیغ آبدار آتشبار خاقان سلیمان نشان سمت وقوع یافته بدین عنوان آورده اند که چون طنطنه کوس رعد آوای
خسرو کشورگشای در عرصه آفاق بلند آوازه گشت سلاطین جهان از رعب و هراس جهانگیری آن شهریار باستحقاق
با آنحضرت در مقام دوستی و وفاق برآمده طریق موافقت و مصادقت بارسال تحف و هدایا و رسل و رسایل می پیمودند
خاقان غازی ابو المنصور سلطان حسین میرزا بایقرا که در ممالک خراسان و مرو شاهیجان و خوارزم و طخارستان و
زابلستان و قندهار تا حد و کابل و بدخشان فرمانروا بود و چندین سال زمان دولتش امتداد یافته فرزندان رشید
کامکارش از پسر و پسرزاده بسیار بودند بدلالت عقل دوراندیش با آنحضرت در مقام صداقت و خصوصیت درآمده

همواره اظهار محبت و دوستی می‌نمودند و خاقان سلیمان‌نشان نیز با آن پادشاه والاجاه طریقه پدر و فرزندی مسلوک داشته احترام

آن سلسله علیه نموده لوازم ارتباط سابق و لاحق بجای می‌آوردند و در آغاز کشورکشائی متعرض ممالکی که در حوزه تصرف آن
پادشاه مؤید منصور بود نشدند و همواره بین الجانبین ابواب مراسله و آمد شد مفتوح بود و بعد از فوت آن پادشاه عالیجاه که
از بی‌اتفاقی فرزندان بدعوی استقلال دو سه نفر ایشان خصوصاً بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا و کبک میرزا چنانکه در
حبیب السیر مسطور است اختلال باحوال آن سلسله راه یافت محمد خان شیبانی اوزبک که از مرتبه نوکری سلطان احمد میرزای
ابن سلطان ابوسعید گورکان که والی خطه سمرقند بود بمرتبه والای سلطنت ترقی کرده در آن ممالک پادشاه فرمانروا
شده بود شمه اختلال احوال و عدم اتفاق شاهزادگان سلسله تیموری شنیده و طمع در ملک خراسان کرده کمر همت باستیصال
اولاد خاقان مظفر منصور امیر تیمور بسته در شهور سنه ثلاثه عشر و تسعمایه لشکر بخراسان کشیده با آن شاهزادگان بی‌تدبیر
محاربات نموده بر ایشان ظفر یافته بقطع رشته حیات ایشان پرداخت مجملاً دودمان بایقرا برآورده مملکت ایشان
بحیطه ضبط تصرف اوزبکیه درآمده محمد خان شیبانی که بین الجمهور بشاهی بیک خان مشهور است از اقصای ترکستان تا حدود
عراق در حیطه التصرف و حوزه التسخیر کشیده الویه دولت و رایات عظمت و اقتدارش سر بعیوق برافراخته بخار نخوت و غرور بمرتبه
در کاخ دماغش متصاعد گشت که هیچ پادشاهی ذی شوکت و صاحب اقتداری را بنظر در نمی‌آورد و با خدام آستان ملک
آشیان شاهی در مقام خلاف درآمده در سالی که رایات کشورکشائی مرتبه ثانی بجانب شروان توجه نموده بودند جمعی
لشکریان از راه بیابان بر سر کرمان فرستاده انواع خرابی و قتل و غارت از ایشان در آن ولایت وقوع یافته مع ذلک
خاقان سلیمان دو سه مرتبه رسولان سخندان سیما شیخ زاده لاهیجی که از مشاهیر مستعدان روزگار بود برسالت نزد او فرستاده
او را بترک فتنه و ستیز دلالت نمودند او از بخت برگشتگی در جواب سخنان خشونت آمیز نوشته لافهای گزاف زده اظهار نموده بود
که گذاردن حج اسلام در دل رسوخ دارد آیا وعده ملاقات در کدام محل از محال عراق و آذربایجان خواهد بود خاقان
سلیمان‌نشان نیز در جواب مکتوب بر نهج مرغوب نوشته فرستادند که ما را نیز طواف روضه منوره امام الجن و الانس در دل
رسوخ یافته ان شاء الله وعده ملاقات در مشهد مقدس معلی است در شهور سنه ست عشر و تسعمایه در ییلاق خرقان با جمیع
عساکر نصرت‌نشان فرمان داده بدل قوی و امید فتح روی توجه بخراسان آوردند و چون از سمنان عبور نموده دلیرانه قدم
بولایت خراسان نهادند و حکام اوزبک که در ولایت خراسان بودند تاب توقف نیاورده هر یک مرکز دولت خالی گذاشته
بهراة جمع شدند شاهی بیک خان که از یورش هزاره مجبور نموده در هرات بود از جرات و دلیری خاقان سلیمان‌شان
بخوف و هراس درآمدن بخراسان خایف و هراسان گشته در بحر تفکر و اندیشه فرو رفته روز بروز رعب و هراس از خاقان

سلیمان‌نشان در ولش زیاده تر میشد چون رسیدن رایات فیروزی آیات بحدود مشهد مقدس مسموع گشت اصلا با خود قرار مقابله و مقاتله
آنحضرت نتوانست داد جانوفا میرزای توم خود را در قلعهٔ هرات گذاشته خود بجانب مرو شاهیجان در حرکت آمده جانوفا میرزا
نیز تاب توقف نیاورده متعاقب بمرو رفت خاقان سلیمان‌نشان مبتهج و مسرور با دلی آسوده و خاطری شاد از توزیع دور مشهد
مقدس معلی در آمده جبههٔ نیاز بر آستان ملایک آشیان سلطان خراسان نهاده بلوازم دعا و زیارت پرداختند و
سادات مجاوران آن عتبهٔ کعبه مرتبه را بنوازشات ارجمند مخصوص گردانیده از روح مقدس آن سلطان سریر ولایت
و امامت استمداد همت کرده بتعاقب شاهی بیک خان روی توجه بمرو نهادند غازیان عظام که منقلای لشکر فیروزی
اثر بودند چون بحدود مرو رسیدند جانوفا میرزا با فوجی از بهادران نامی اوزبک بمقابلهٔ ایشان در آمدند در ظاهر مرو بین
الفریقین محاربهٔ صعب اتفاق افتاد با وجود آنکه دانه محمد سردار لشکر قزلباش در آن معرکه بشهادت رسید جانوفا میرزا
شکست عظیم خورده رو بهزیمت نهاد و لشکر قزلباش تا پای قلعه اوزبکان را دوانیده جمع کثیر از طبقهٔ اوزبک بر خاک هلاک
افتادند مقارن این حال چتر همایون فال خاقان سلیمان‌نشان بیهمال سایهٔ وصول بر ظاهر مرو انداخته در برابر قلعه سراپرده
و بارگاه بر اوج مهر و ماه بر افراختند شاهی بیک خان بیشتر از پیشتر خوفناک گشته در قلعهٔ مرو متحصن گردیده در ضبط شهر و
قلعه شرایط مبالغه بجای آوردند کسان بماوراء النهر فرستاده باحضار سلطانان طوایف اوزبک فرمان داد هر روز
بین الجانبین در پای قلعه محاربات وقوع یافته از طرفین جمعی نابوده میگشتند چون روزی چند برین منوال بگذشت
و صورت فتحی از هیچ وجه نقش نبست خاقان سلیمان‌نشان که همیشه صف آرایی و جنگ رو برو را با اعداء دوستر از جنگ
قلعه میداشتند خواستند که بحسن تدبیر شاهی بیک خان را که چون روباه از صولت شیر در سوراخ خزیده بود بیرون کشند طبل
ارتحال کوفته از پای قلعه کوچ کردند و بمحمد خان مکتوبی نوشته فرستادند که تو با ما وعدهٔ ملاقات در عراق و آذربایجان
کرده بآن وفا ننمودی و ما بوعدهٔ خود وفا نموده بخراسان آمدیم مع هذا آنجا هم بمقابله در نیامدی الحال بعضی قضایا
یا در آذربایجان رو داده که برگشتن ما لازم شده بنابران کوچ کرده میرویم تا هر وقت که ایشان آمادهٔ پیکار گردند
و مقدر الهی شده باشد ملاقات دست دهد شاهی بیک خان ارتحال خاقان سلیمان‌نشان را بر عجز و زبونی حمل کرده خواست
که فی الجمله آبی بروی کار آورد و اندکی از عار فرار و تحصن جستن از صولت سپاه قزلباش خود را خلاصی بخشد عزم
تعاقب جزم نموده تا موازی سی هزار کس از جنود اوزبک و امرا و سرداران نامی که در آنوقت در ملازمتش حاضر بودند
از شهر بیرون آمدند امیر خان موصلو که حسب الفرمان قضا جریان با سیصد کس با ساقهٔ لشکر بود از مشاهدهٔ جنود
اوزبک بر طبق اشارت فرار نموده بموکب همایون ظفر قرین پیوست و از فرار نمودن محمد خان بکمال اضطرار در لشکر قزلباش

تصور نمود در تعاقب دلیرتر گردید خاقان سلیمان‌شان چون از آمدن او خبر یافتند چندان صبر نمودند که او از جوی آبی که
فرسنگی از شهر دور است گذشته جمعی را بتخریب پل آن جوی مامور فرموده عطفه عنان کرده با هزار کس که در رکاب نصرت
انتسابش در محمود آباد مرو در برابر جنود اوزبک صف سپاه آراستند شاهی بیک خان ناچار دل بر محاربه نهاده روی
بمعرکه کارزار نهاد و از طرفین بهادران اوزبک و دلیران لشکر قزلباش درهم آویختند چنان کارزاری وقوع یافت
که دل بهرام خون آشام برگشتگان آن معرکه سوخت عاقبت نسیم فتح و فیروزی بر شقه لوای جهانگشای شاهی وزیده شکست
بر لشکر اوزبک افتاد شعر به نیروی اقبال شاهجهان * نگونسار شد رایت اوزبکان * ز خون یلان گشت گلگون زمین *
فلک خواند آیات فتح مبین * جانو قامیرزا و قنبری و اکثر امرای اوزبکیه دران معرکه کشته شدند شاهی بیک خان با جمعی جنود
منهزمان اوزبک سراسیمه وار اسب فرار بر محوطه که راه بیرون شد نداشت جهانده جمعی از غازیان از عقب ایشان
رسیده شمشیر بر ایشان نهادند و آن مخذولان دران تنگنا بصد رسوائی بزور بر یکدیگر می افتادند و بحسرت و هوان
جان بسختی میدادند و جثه شاهی بیک خان را یکی از غازیان استجلو عزیز آقا نام از زیر چندین کشته بیرون آورده سرش را
که از غایت نخوت سر هیچ سروری را قابل افسر نمیدانست از بدن جدا کرده در میانه علم اژدها پیکر بر سم سمند جهان پیما
انداختند خاقان سلیمان‌شان سجدات شکر الهی بتقدیم رسانیده هر عضوی از اعضای او را بولایتی فرستادند آقا رستم
روزافزون که بتغلب بر ولایت مازندران استیلا یافته بود و نسبت بملازمان سده اقبال شاهی خلاف ورزیده
همیشه میگفت که دست من است و دامن شاهی بیک خان در نیوفت خاقان سلیمان‌شان یکدست او را بریده بیکی از
یساولان بهرام صولت داده فرستادند که بمازندران برده در دامن آقا رستم اندازد و بگوید که دست تو بدامن او
نرسیده حالا او دست بدامن تو زده و آن یساول در وقتی که آقا رستم با سرداران طبرستان مجلس عالی داشت
بآن انجمن درآمده بخوف و هراس بخدمت مرجوعه قیام نموده فی الفور بازگشت هیچ آفریده را مجال دم زدن نشد آقا رستم
از خوف این پیغام سراسر تهدید و هراس زهره‌اش آب شده و دلش از واهمه و بیم قصور یافته روز بروز ضعف
بر بدنش مستولی گشته بعالم عقبی شتافته القصه بعد از وقوع این فتح مبین فتحنامها باطراف و جوانب ممالک فرستاد
در تمام ولایت خراسان خطبه و سکه بالقاب مطهر ائمه اثنا عشر علیهم السلام و الصلوة الملک الاکبر و نام نامی همایون
آرایش یافته تا کنار جیحون در تحت تصرف امراء قزلباش قرار یافت و شعار مذهب هدایت آثار امامیه در تمامت بلاد
خراسان شیوع یافت و رایات منصوره بدار السلطنه هراة رسیده تختگاه خاقان منصور از فر وجود زیبنده آن
تاج و سریر رفعت و زیبائی یافت و دران زمستان بلده فاخره هرات محل نزول و قشلاق آن کامل الصفات بود

والی و حکام اطراف باستان اقبال آشیان شتافته زبان به تهنیت و مبارکبادی فتح خراسان بگشادند و از انجمله سلطان اویس میرزا
مشهور بخان میرزا ابن سلطان محمد میرزا ابن سلطان ابوسعید گورکان از بدخشان بپایه سریر خلافت نشان آمده منظور نظر خاص
و انیس بزم اختصاص گردیده بنشان ایالت حصار شادمان گرفته مقضی المرام بازگشت و همچنین محمد بابر میرزا ابن عمر شیخ میرزا ابن
سلطان ابوسعید گورکان از کابل ایلچیان سخندان فرستاده اظهار اخلاص و در اول بهار رایات کشورکشای بعزم تسخیر
ما ورالنهر از هرات بیرون آمده چون بمیمنه فاریاب رسید سلاطین اوزبک و محمد تیمور سلطان که بعد از قتل پدر در سمرقند رایات
سلطنت افراخته بود و عبید الله خان که در بخارا حکومت مینمود و جانی بیک سلطان و سایر سلطانان ما ورالنهر یکدیگر پیوسته
بکنار آب آمدند و کسان بپایه سریر اعلی فرستادند و اظهار اخلاص نمودند و پیشکشهای لایق ارسال داشتند و تعهد نمودند
که اگر عنایت شهریاری باشد آنطرف آب را بر ایشان مسلم دارد مدة العمر از جادهٔ خدمتکاری قدم بیرون ننهند خاقان
سلیمان نشان اجابت ملتمس ایشان مبذول فرموده آهنگ عراق کردند و ایلچیان مصر و شام و روم بجهت تهنیت فتح خراسان
بپایه سریر اعلی آمدند و حکام مازندران بپایه سریر خلافت مصیر آمده نصف ولایت مازندران بمیر عبد الکریم که از اولاد
میر بزرگ بود عنایت شده نصف دیگر با آقا محمد روزافزون شفقت شد و هریک فراخور حال بتقبلات نموده مقضی المرام روان
شدند و حکام گیلانات و شیخ والی شروان باج و خراج بذمت خود گرفته و غاشیه اطاعت گذاری بر دوش گرفتند
اما سلاطین اوزبکیه بعهد و پیمان وفا نکرده در زمان غیبت همایون دست دراز بحوالی مملکت مینمودند حسب الامر اعلی شد
محمد بابر میرزا حکم همایون بغرور دریافت که آنچه او از مملکت ما ورالنهر بسعی خود فتح نماید برو مسلم باشد و او از کابل عزیمت
ملک موروثی نموده در بدخشان خان میرزا را مصحوب خود گردانیده متوجه حصار شادمان شد جمشید سلطان و مهدی
سلطان اوزبک که حاکم ولایت حصار بودند بمحاربهٔ لشکر جغتای شتافته محمد بابر میرزا بر ایشان ظفر یافت و سرداران
اوزبک هر دو در معرکه کشته شده و ولایت حصار شادمان و بدخشان بر طبق نشان همایون بخان میرزا تعلق گرفت
و حقیقت این حال را بپایه سریر اعلی عرض نمودند که اگر مددی از همایون رسد امیدوار هست که سایر بلاد ما وراءالنهر
مفتوح گردد خاقان سلیمان نشان سلطان احمد صوفی اغلی را و شاهرخ سلطان افشار را با جمعی از دلیران معرکه
کارزار بمدد و کومک ایشان حکم کردند و محمد بابر میرزا با امراء عظام ملحق شده متوجه سمرقند شدند چون سلطانان
اوزبک از آمدن محمد بابر میرزا و موافقت لشکر قزلباش خبر یافتند مرکز دولت را خالی گذاشته بجانب ترکستان
رفتند و بابر میرزا در بلدهٔ سمرقند تختگاه آبا و اجداد فیروزمند میسر شده پای بر مسند جهانبانی نهاده در آن بلده
فردوس مانند خطبهٔ اثنا عشر بنام نامی آنحضرت خواندند و امراء قزلباش را رخصت انصراف داده پیشکشهای لایق

بخدمت اشرف فرستاده اما بعد از رفتن امرا سلطانان اوزبک دیگر باره باحشری انبوه و لشکری کوه شکوه بماوراالنهر آمدند و
بابر میرزا با اندک مردمی که داشت بمقابله اعدا شتافته صف قتال آراست فیمابین حربی عظیم درپیوست بسیاری از امرا یان
و ملازمان بابری دران معرکه بقتل آمده منهزم گردیدند و بابر میرزا در ماوراالنهر مجال اقامت نیافته بحصار شادمان آمد
و سلاطین اوزبک متعاقب او بحصار آمدند و بابر میرزا در قلعه متحصن شده کسی ببلخ پیش بیرامخان قراملو فرستاده استمداد
نموده بیرامخان جمعی از جنود قزلباش را بمدد فرستاد اوزبکیه چون از وصول لشکر قزلباش خبر یافتند دست از محاربه
و محاصره باز داشته بماوراالنهر مراجعت کردند و حقیقت این حال و طغیان اوزبک بعرض عاکفان سده جلال رسید
امیر نجم الثانی که بوکالت دیوان اعلی سرافراز بود و عظمت و کامرانی و بزرگی و اعتبار و اقتدار او در درگاه معلی بین الجمهور
مشهور است و شمه از ان در حبیب السیر مسطور که بانتظام مهام خراسان و دفع شر اوزبکان مامور گردید روانه خراسان
شد چون بحدود بلخ رسید بامر و اشارت همایون کمر تسخیر ماوراالنهر بست و او باتفاق حسین بیک لله حاکم هرات و امرا
عظام خراسان و بیرامخان حاکم بلخ از آب آمویه عبور نموده آنطرف آب از حصار بابر میرزا رسیده بسپاه قزلباش
ملحق شد اول قلعه خزار و بعد از ان قلعه قرشی را فتح نموده امیر نجم در قرشی حکم بقتل عام کرد شیخم میرزای اوزبک با قریب
پانزده هزار کس از سپاه اوزبک و رعیت بقتل آمدند میرزا بابر چون التماس جمعی از مردم قرشی که نسل جغتای بودند نموده
درجه قبول نیافت بدینجهت بین الجانبین غبار نقاری ارتفاع یافت و بعد از ان بر سر قلعه غجدوان که محمد تیمور سلطان
و ابوسعید اقامت داشتند آمده چهار ماه آن قلعه را محاصره نمودند ماکولات در اردوی قزلباش روی بنقصان آورده
سپاهیان بجهت آذوقه و علیقه دواب تنقص میکشیدند عبید الله خان و جانی بیک خان که در بخارا بودند چون از
عسرت احوال قزلباش خبر یافتند در شهور سنه ثمان عشر و تسعمایه با لشکری آراسته بر سر امیر نجم آمدند محمد تیمور سلطان نیز
از قلعه بدیشان پیوست فیمابین محاربه عظیم وقوع یافت دران معرکه تیر جانفرسا به بیرامخان قراملو که سردار جرنجی لشکر
قزلباش بود رسیده از اسب درافتاد و اینمعنی باعث انهزام جرنجیان و دلیری اوزبکان گشته جنود اوزبک یکبار
هجوم آورده امرا قزلباش متلاشی گشته قوم هم برآمد بابر میرزا پهلو از محاربه خالی کرده با لشکر خود راه حصار پیش گرفت
امرا قزلباش که از بزرگی و نخوت میر نجم بتنگ آمده بودند در محافظت او سعی ننمودند او در معرکه بدست درآمده بقتل رسید
بعضی از امرا و اعیان خراسان راه فرار پیموده از گذار کرکی عبور نموده بخراسان آمدند و این واقعه در شهور سنه
ثمان عشر و تسعمایه روی داد بعد از انکه سلاطین اوزبکیه را با شاهد فتح و ظفر عقد مواصلت دست داد بعزم تسخیر خراسان
از آب عبور کرده چندگاه ساحت ملک خراسان لگدکوب حوادث اوزبکان بود و چون اخبار ماوراالنهر بعرض عاکفان سده

آسمان مقدار رسید دیگر باره یورش خراسان تصمیم داده عنان عزیمت بدان صوب معطوف داشتند چون کالیوش محل نزول لشکر
بحر جوش دریا خروش گشت بعضی از امرا را با فوجی از جنود ظفر ورود بجانب طوس فرستادند سلاطین اوزبک از آوازه
قرب وصول موکب ظفر قرین تزلزل تمام یافته پای اقامتشان سست گردیده عنان بصوب مراجعت انعطاف داده بماوراء النهر
رفتند مرة بعد اخری ممالک خراسان در تحت تصرف اولیای دولت ارجمند سعادت پیوند شاهی قرار گرفت خاقان
سلیمان نشان چندگاه در خراسان اقامت فرموده بعضی از امرا که در محاربه اوزبکیه مداهنه و سستی کرده بودند خصوصا
دده بیک حاکم مرو را معجر پوشانیده تنبیه بلیغ فرمودند جمعی فتنه انگیزان که در زمان غیبت همایون شعار دولتخواهی اوزبک
ظاهر ساخته بمردم شیعه آسیب و مضرت رسانیده بودند بآتش قهر سوخته آن ولایت را از خس و خاشاک معاندان پاک
گردانیده حکومت و زمام مهام خراسان بکف کفایت زینلخان شاملو نهاده مراجعت فرمودند محاربه خاقان سلیمان نشان
با سلطان روم در چالدران در شهور سنه عشرین و تسعمایه که خاقان سلیمان نشان در ییلاقات همدان و متنزهات آن ولایت دلگشا
عیش پیرا بودند خبر آمدن سلطان سلیم خواندکار روم شایع شد بیان این وقایع بر سبیل اجمال آنست که سلطان بایزید
در هنگام خروج خاقان سلیمان نشان فرمانروای روم بود با آنحضرت اظهار محبت و دوستی نموده همواره لوازم خصوصیت
و اتحاد بجای آورده فیمابین طریق وداد مسلوک بود و در شهور سنه سبع عشر و تسعمایه بعالم بقا پیوسته ولد امجدش سلطان سلیم
سریرآرای تخت و دیهیم گشت از نبایر سلطان بایزید سلطان مراد از عم خود سلطان سلیم متوهم شده بخدمت اشرف آمده
سلطان سلیم بدین جهت سالک طریق عناد گشته خصومت آغاز نهاده بعضی قلاع دیار بکر را بادعای آنکه بعلاء الدوله ذو القدر
تعلق گرفته بود داده کلفت ساخته رفته رفته بجهات مختلف و اسباب وحشت اماده گردید در سنه مذکور با لشکر پرخاش
جوی زیاده از چند و چون روی توجه بآذربایجان نهاد و نامه خاقان سلیمان نشان نوشته و از آمدن خود اعلام نموده آنحضرت
در ییلاقات همدان بی آنکه خیال محاربه و نزاع رومیان در خاطر انور باشد از آمدن بی هنگام او آگاه گشته از غایت الحمیت
خاطر مقید بجمعیت عساکر منصوره ممالک ایران نشده با معدودی چند که در ظل لوای فلک فرسا حاضر بودند بمقابله
اعدا اشتافت در اوایل شهر رجب سنه مذکوره در صحرای چالدران از اعمال خوی با بیست هزار کس در برابر لشکر نامحصور
روم صف قتال آراست و رومیه چنانچه شیوه و شعار ایشان است پس و پیش خود را بعراده و زنجیر جیر بسته و صد و پنجاه
هزار ینکچری تفنگ انداز در درون عرابه با فروختن آتش بیکار مامور بودند سلطان سلیم آن قلعه آهنین را حصار ساخته
قلب و جناحین راست کرد و از نیطر خاقان سلیمان نشان خان محمد استجلو را چرخچی لشکر ظفر اثر گردانیده و سارو پیری
قورچی باشی و دورمیش خان شاملو را در دست راست و جمعی را در دست چپ قرار داده قول همیون بعز وجود آنحضرت

آرایش یافت و سید محمد کمونه که در سلک امرا انتظام بود و میر عبد الباقی وزیر و میر سید شریف صدر در قول بودند دلاوران طرفین
پای جلادت پیش نهاده آتش حرب مشتعل گردید مالجوق اغلی از دلاوران نامی رومیه و شجاعان روزگار بود همیشه در میان
عظمای رومیه خود ستائی کرده و میگفته که در میان سپاه حریف محاربهٔ من جز پادشاه نخواهد بود و در اثنای گیر و دار مخذول
بد کردار کمر محاربه در برابر خاقان سلیمان نشان بسته از صف سپاه بمقابلهٔ قول همایون شتافته آنحضرت را بمبارزت خواند
هر چند آن خون گرفتهٔ مخذول قابل آن نبود که چنان پادشاه عالیجاه بمبارزت او التفات نماید اما آنحضرت بی رضای
امرای دولت خواه و امداد سپاه بلاتوقف اسب جلادت بمبارزت او تاخته و شمشیر ذو الفقار آثار حیدری آخته چنان بخشم
و کین بآن بی عاقبت حمله نموده که از صولت و سطوت پادشاهانه بی خود گشته مجال حرکت نیافت و آن لجهٔ بحر پردلی بزور
بازوی حیدری چنان ضربتی باو زد که سرش را با یکدست و دوش و درع و خفتان فولادی از یکدیگر شکافته با پارهٔ از جبهٔ اسب
بیکطرف انداخت غریو از هر دو لشکر برآمد و کروبیان عالم بالا بآن دست و بازو آفرین خوان شدند و دلیران هر دو لشکر
بر یکدیگر ریخته از کثرت گرد و غبار روی هوا تیره و تار گشت خاقان سلیمان نشان دران معرکهٔ هولناک بنفس نفیس شریف
مباشر حرب گشته کارزاری کرد که ناسخ داستان رستم و اسفندیار گردید در میان رومیه مشهور است که شاه عالیجاه
دو مرتبه سمند سعادت مند تا کنار عراده و جبه رانده زنجیر عراده را بشمشیر از یکدیگر شکافت و چون دلاوران لشکر
قزلباش بعراده نزدیک شدند ینگچریان و توپچیان بافروختن آتش پیکار مشغول شدند از بسیاری دود توپ و ضربزن
و تفنگ عالم روشن تیره گشت و بسیاری از بی باکان لشکر قزلباش که بی وهم و هراس خود را بر آن دریای آتش زده
بودند از آسیب تفنگ ناچیز گشته و خرمن حیاتشان سوخته گردید خان محمد استاجلو که جرچی بود با بسیاری از طایفهٔ استاجلو
دران معرکه راه عدم پیمودند برومیان معلوم گشته بود که قول همایون از وجود پادشاه عالیجاه خالی است بآنطرف هجوم
آورده باشتعال آتش پیکار و انداختن توب و ضربزن بیشمار لشکر قول بهم برآمده سید محمد کمونه و میر عبد الباقی و میر سید
شریف درجهٔ شهادت یافتند چون خاقان سلیمان نشان کثرت اعدا و بهم برآمدگی لشکر مشاهده نمودند بالضرورت عنان
از معرکه تافته از انجا بدرجزین آمدند که عساکر منصوره را جمع نموده بار دیگر از روی اقتدار و استظهار بمحاربهٔ رومیه
کمر بندند سلطان سلیم بجهت افتخار و مباهات ببلدهٔ تبریز آمد اما زیاده از شش روز مجال اقامت نیافته از شدت محاربهٔ
قزلباش و تهور و دلیری خاقان سلیمان نشان اندیشه نموده از ان جرات و جسارتی که بظهور آورده بود پشیمان گشته عزم
معاودت نمود و خاقان سلیمان نشان درین سال طهماسب میرزا پسر بزرگ خود را که آئین جهانداری از ناصیهٔ همایونش
نمایان بود بخراسان فرستاده امیرخان موصلو ترکمان لله و راتق و فاتق مهمات گشت بعد از چندگاه آنحضرت بپایهٔ سریر اعلی

آورده سام میرزا را با دورمیش خان فرستادند و تا آخر ایام آنحضرت ممالک خراسان مهبط امن و امان بود در شهور سنه تسع
عشرین و تسعمایه شیخشاه والی شروان روی ارادت و اخلاص به آستان اقبال آشیان آورده با تحف خود را پیشکش
کرده خود را از زمره بندگان این آستان شمرده و صبیه که در حجله عفت دودمان شروان شاهی پرورش یافته در سلک
پردگیان تتق عصمت در آورده بدین نیکو خدمتیها ولایت شروان مجدداً باو مسلم گردید در شهور سنه ثلاثین و تسعمایه چنانچه
عادت قدیم روزگار است هادم اللذات بر ملک حیات آن کیخسرو عهد و کیقباد زمان تاختن آورده در عالم جوانی
و عین لذات نفسانی که سی و شش سال از درکات زندگانی طی کرده بود در مرحله سی و هفتم تخت سلطنت و کامرانی را
وداع کرده در منقوطای نام محلی از محال سراب بعالم بقا خرامیده در روضه مقدسه حضرت سلطان الاولیا مدفون گردید
شعر بود چون سایه خدای جهان ❊ او شد از دهر و ظل شدش تاریخ ❊ از آنحضرت چهار پسر نامدار یادگار ماندند و همگی
در صغر سن بودند طهماسب میرزا و بهرام میرزا از صبیه یکی از امرای موصلو ترکمان متولد شدند و القاص میرزا و سام میرزا
از جواری مختلفه در وجود آمدند و در ذکر اسامی صبیها زیاده فایده نیست ذکر احوال فرخنده مآل شاه جمجاه خلد آرامگاه
جنت مکان علیین آشیان ابو البقا شاه طهماسب بهادر خان از زمره شاهزادگان عالیشان شاه جمجاه جنت مکان اعز و ارشد اولاد
والا نژاد و شایسته تخت و فیروزی بخت کسری و قباد بود در زمان خاقان سلیمان نشان در صغر سن بسلطنه ملک خراسان از
سایر اخوان امتیاز یافته در بلده فاخره هرات نشو و نما یافت و بعد از آنکه از امیرخان موصلو نسبت بآنحضرت اطوار ناپسندیده
بظهور آمد از حکومت معزول گردیده آنحضرت را بپایه سریر اعلی طلب فرمودند و در خدمت والد بزرگوار معزز و گرامی
گردیده در بدایت حال آثار سلطنت و پادشاهی از اطوار همایونش لایح و پیدا و انوار ظل اللهی از ناصیه میمونش
لامع و هویدا بود بعد از واقعه هایله خاقان فردوس مکان قامت با استقامتش بطراز کسوت سلطنه و پادشاهی
آراسته گشته در سن پانزده سالگی بحکم ان الله یامرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها مسندنشین اورنگ شاهی گردید و بنوعی
که دریا فوق ایمائی شده ظل تاریخ وفات خاقان سلیمان نشان و جلوس همیون آن سلطان سلاطین نشان است تاریخ شاه گردون
شکوه اسمعیل ❊ آنکه چون مهر در نقاب شده ❊ او شد از دهر و ظل شدش تاریخ ❊ سایه تاریخ آفتاب شده ❊ و دیگری گفته نظم
شاهی که چو خورشید جهان گشت مبین ❊ برد و دو غبار ظلم از روی زمین ❊ تاریخ جلوس آن شه شیر کمین ❊ از خسرو دین طلب که شد خسرو دین
چون از غایت اخلاص و حسن اعتقاد آنحضرت شاه ولایت پناه محرم اسرار لی مع الله خود را بنده شاه ولایت میدانستند از
اتفاقات حسنه بنده شاه ولایت طهماسب تاریخ جلوس همایونش شده خاتم فرمان واجب الاذعانش بدین نقش
مختتم گردیده و آنحضرت پادشاهی بود دین دار شریعت پرور و شهریاری بود معدلت پیرا داد گستر موید بتاییدات الهی

وموفق بتوفیقات نامتناهی دانش آموز خردپروران روزگار خلاصه نتایج هشت و چهار در حکمت و دانش از ارسطو و سکندر بیش
و در آئین جهانداری از جم و کسری در پیش در اوایل ایام سلطنت و فرمانروائی آنحضرت میانه امرا و ارکان دولت جهت امر
وکالت تعصب اویماقیت منازعت پدید آمده منجر بقتال و جدال گردید هرگاه یکی از اعاظم درگاه و امراء از ریش سفیدان
دولتخواه مثل دیو سلطان روملو و قارنجه سلطان استاجلو و چوهه سلطان تکلو متکفل امر وکالت و صاحب
اختیار امور دولت بودند آنحضرت بجهت حداثت سن از منازعه و مجادله امرا در تلاش امر وکالت در مقام تغافل
درآمده وجود شریف خود را از شر اشرار صیانت مینمودند و چون نهال طوبی مثال اقبالش در چمن دولت بالا کشیده
بدرجه رشد و تمیز رسیده بتائید الهی و بمتانت رای صایب و وفور دانش و عقل کمال امرا صاحب داعیه و سرکشان
خودرای را چون تدبیر از میان برداشته بنفس نفیس متکفل مهام سلطنت و فرماندهی گردیده غنچه مرادش در گلشن همیشه
بهار کامکاری شکفتن آغاز نهاده شقه لوای جهانگشایش سر بفلک افراخت اوصاف حمیده آن برگزیده الهی
از حیز احصا بیرونست و تحریر شمه از آن بارقام قدرت بنان کاتبان دار الانشای امکان افزون تفصیل وقایع زمان
دولت ارجمند سعادت پیوند و بیان محاربات و تسخیر مملکت و بلاد و دیگر حوادث عظام که در زمان فرخنده نشانش
بظهور آمده حسن بیک مرحوم مورخ اروملو در کتابی که در زمان آنحضرت تالیف نموده باحسن التواریخ موسوم ساخته
و مرقوم کلک بیان گردانیده و ذره حقیر را قابلیت تحریر آن نیست شعر چه ستایم بمحفل شاهی که درو نیست قدر دربانم
چه نویسم ثنای ذاتش که یکی از هزار نتوانم و چون در سویدای خاطر تسوید وقایع زمان دولت ابد پیوند حضرت شاهی
ظل اللهیست و عذر واضح وقع اطاعت بنابر آنکه این نسخه عالم آرا از شرح حالات آن شهریار جهانگیر بالکلیه
خالی نبوده باشد کمیت خامه عباسی جامه بقدر الطاقه در مضمار سخن سرائی تکاپوی مینماید القصه آن مرکز دایره جاه
و جلال بتائید الهی و نیروی اقبال و رای صایب و خرد کامل با وجود خوردسالی و کثرت اعادی و قلت انصار از عهده
امر خطیر سلطنت و فرمانروائی کما ینبغی بیرون آمده بنوعی تمکن و استقلال یافت که هیچ آفریده را از فرمان واجب الاذعانش
مجال تخلف نبود و از نیت درست و حسن اعتقاد در ایام جوانی و عین لذات نفسانی بتوفیقات آسمانی بتوبه راغب و مایل
گشته زبان [illegible] الکلمة الطیبة توبوا الی الله گویا ساخته از صمیم قلب از جمیع مناهی توبه فرموده در کل ممالک و بلاد خلایق از
ارتکاب امور نامشروع ممنوع شدند احوال عباد الله بصلاح و تقوی و پرهیزکاری گرائیده بنوعی در ترویج شریعت غرا
و امر معروف و نهی منکر مبالغه فرمودند که قصه خوانان و معرکه گیران از اموری که درو شائبه لهو و لعب بوده باشد
ممنوع گشتند از برکت حسن اعمال زمان دولتش امتداد یافته پنجاه و چهار سال در دولت و اقبال گذرانیده روز بروز

لوای دولتش بلندتر میگشت و عالمیان در ظلال رأفت و امتنانش آسوده تر بودند و محاربانی که آنحضرت در ایام جهانبانی
با اعادی روی داده جنگ جام که در آغاز جلوس همایون با عبید الله خان و سلاطین اوزبک اتفاق افتاده و بظفر و نصرت
اختصاص یافته اند مشهور عالم و مذکور السنه و افواه بنی آدم است تبیین این مقال بر سبیل اجمال آنکه بعد از واقعه هایله خاقان
سلیمان نشان پادشاه شرق و غرب بتصور آنکه ملک ایران را صاحبی نیست هر دو طرف طمع در ممالک عجم کردند اول سلاطین
اوزبکیه مقدم ایشان کوچکنجی خان پادشاه سمرقند و تاشکند و عبید الله خان والی بخارا بود با سلطانان خورد و کلان
هشتاد هزار اوزبک خونخوار جرار که در شب تار چشم مور در الضرب تیر بارکردار بر یکدیگر میدوختند از ترکستان و
ماوراء النهر روی همت بتسخیر خراسان آوردند و از این معنی غافل افتادند که شعر خاکساران جهان را بحقارت منگر توچه دانی
که درین گرد سواری باشد شاه جنت مکان با عساکر اخلاص گزین ظفر نشان قزلباش بعزم مدافعه آن گروه انبوه روی
توجه بخراسان نهاده با بیست و دو هزار کس از جنود ظفر ورود در ولایت جام در برابر لشکر انجم حشر صف قتال آراسته
قدم در معرکه کارزار نهادند روز پنجشنبه عاشر محرم الحرام سنه خمس و ثلاثین و تسعمایه میانه این دو گروه رزم خواه جنگی
دست داده که سپهسالار فلک پنجم تیغ خون آشام از کف گذاشته انگشت تحیر بدندان تعجب گزید شعر زیکسو دلیران
پرخاشجوی زسوی دگر اوزبک کینه جوی زیکسو دلیران اهل دغا زسوی دگر اوزبکان دغا نهادند پرخشم و کین
رو بهم دلیران جنگ آزما بیش و کم زبس کشته تنها بتنها شد پدید وگر آنچنان روز گیتی ندید در آن روز غلبه از جانب اوزبکان
کینه جوی وقوع یافته پراکندگی در میان لشکر قزلباش روی داده اکثر امرا و اعیان لشکر آثار عجز و علامات انکسار
در سپاه منصوره مشاهده نموده راه انهزام پیمودند اما شاه جنت مکان بمعاونت جنود غیبی امیدوار بوده با سه هزار نفر
از قورچیان بهرام انتقام و خواص امرا و اعیان لشکر بر بلندی برآمده شب در آنجا نزول نمودند و در عالم رویا
مشاهده فرمودند که حضرات عالیات چهارده معصوم علیهم السلام آنحضرت را بظفر و نصرت مژده دادند صبح روز
جمعه یازدهم ماه مذکور از کمال وثوق و حسن اعتقاد و وفور شجاعت و دلاوری که از اجداد کرام عالیمقام میراث داشتند
کمر کین برای اعدا البته از روحانیت سلطان خراسان استمداد فرموده بمضمون این مقال شعر عروس ملک کسی در کنار گیرد تنگ
که بوسه بر لب شمشیر آبدار زند عمل نموده قرار دادند که عساکر منصوره به هیئت اجتماع بر آن مخاذیل حمله نموده تا پای
علم عنان اشهب تیزگام باز نکشند و بجز تیغ تیر و شمشیر خونریز هیچ دست نبرند یا بر مراد بر سر گردون نهند پای یا مردوار
در سر همت کنند سر بدین عزم درست و اندیشه صواب متوکلا علی الله بهمراهی جنود غیبی از آن بلندی بزیر آمده بنوعی
که تمهید یافته بود شمشیرهای مصری آخته و سپرهای فراخ دامن بر سر بجانب دشمنان تاختند فدائی وار خود را بر آن لشکر خونخوار

زده سه هزار شمشیر صاعقه کردار بیکبار فرو آوردند و بطرفة العین قریب بیست هزار کس ازان گروه انبوه بضرب شمشیر الماس

فعل قتیل و مجروح گردانیده بر خاک هلاک انداختند جنود اوزبکیه از صولت سپاه و ضرب پی در پی شمشیرهای ذوالفقار آثار
غازیان رزم‌خواه بهم برآمده شکست بران لشکر بیشمار افتاد پراکندگان لشکر قزلباش که چون بنات النعش پراکنده و متفرق
بودند بعد از یاس و ناامیدی بفتح و ظفر امیدوار شده ثریا مثال جمع آمدند و تا آخر روز بکشش و کوشش قیام نمودند
و سلاطین اوزبکیه آیه الفرار برخود خوانده تا بنجارا عنان بازکشیدند و شاه جمجاه جنت مکان بمحامد و شکر الطاف الهی قیام نموده
بعد از فتح مبین شرایط و آداب زیارت روضه مقدسه ملک احترام حضرت امام ثامن ضامن مصدوقه ستدفن بضعة منی
بارض طوس ادا نموده و انتظام مهام آن ولایت را از شعاع آفتاب مثالش منور گردانیده عنان بصوب مراجعت انعطاف
دادند و بین الجمهور مشهور است که عبیدالله خان در عین فرار یکی از قورچیان دوچار شده طوپوزی در دست داشته بر خود و مغفرش
کوفته از آسیب آن سامعه‌اش قصوری یافته در میان عوام بعبید کر مشهور و معروف گشت اما عبیدالله خان بنوعی شیفته جمال
عروس ملک خراسان گشته بود که اصلا قطع تعلق ازان نمیتوانست کرد و مکررا در زمان غیبت موکب همایون لشکر بخراسان
کشیده بمحاربه امرا و محاصره قلاع میپرداخت و هر بار که رایات ظفرآیات جاه و جلال بدان صوب در حرکت می‌آمد تاب مقاومت نیاورده
بماوراءالنهر میرفت یکمرتبه تا دو سال در قلعه هرات بهرام میرزا و غازیخان تکلو را محاصره نموده اکثر محال خراسان را متصرف شده
شاه جنت مکان را بجهت آوازه آمدن سلطان سلیمان و منازعه رومیان فرصت رفتن خراسان نبود عاقبت از آوازه
وصول موکب همیون ترک محاصره کرده بطریق هر بار راه فرار پیش گرفت عبید خان مردی شاعرپیشه و صاحب طبیعت بود در زمانی
که خواجه امیربیک تبریزی مشهور بامیربیک مهردار وزیر خراسان بود عبید خان بخراسان آمده این قطعه گفته نزد امیربیک بمشهد
مقدس فرستاد قطعه ای باد اگر باهل خراسان گذر کنی :: زنهار عرضه ده برایشان پیام ما :: وانگه ز روی قهر بگو آن گروه را
کی کشته کینه‌خواه شما خاص و عام ما :: برگوی خواجه را که طمع از جهان ببر :: زانرو که گشت مسند خانی مقام ما :: خواجه که مرد قابل
و سخندان و از مستعدان روزگار بود این قطعه را در جواب نوشته فرستاد قطعه ای مدعی مکن تو شنیدی که میرسد :: شاه ستاره
حشمت جم احترام ما :: باشد جواب دعوی خالی کار ده :: بیتی ز شعر حافظ شیرین کلام ما :: چندان بود کرشمه و نازی سهی قدان
کاید بجلوه سرو صنوبر خرام ما :: مجملا چند سال اهل خراسان از آمد شد عبید خان آسودگی نداشتند تا آنکه از حضرت خراسان آواره و کلال گذار
هرات و میر کل بالان جان داده بعالم عقبی شتافت و از جانب غربی سلطان سلیمان خوندکار روم کمر همت بتسخیر ملک عجم بسته
چهار مرتبه باین خیال محال لشکر باین دیار کشیده هر مرتبه شاه جنت مکان بتدبیر صایبه دفع شر آن دشمن قوی کرده بی نیل
مقصود باز میگشت مرتبه اول در شهور سنه احدی و اربعین و تسعمایه که رایات منصور شاهی جهت دفع فتنه عبیدخان و استخلاص

بهرام میرزا و محصوران هرات بخراسان توجه نموده بودند بتحریک اولامه تکلو امیر الامراء آذربایجان که در سنه اربعین و تسعمائه
از زمان غیبت موکب همایون شاهی یاغی شده بروم رفته بود و باغوای ابراهیم پاشای وزیر اعظم متوجه آذربایجان گشت
و از تبریز و میانج گذشته تا سلطانیه آمد هنوز اول عقرب بود که جنود سرما هجوم آورده در سلطانیه برف عظیم بارید و بسیاری
از مردم روم در زیر برف مانده از سرما هلاک شدند یکی از شعرا درین باب گفته رباعی رفتم چو بسلطانیه آن طرف چمن
دیدم بسیار کشته بی گور و کفن ؛ گفتم که کشت اینهمه عثمانی ؛ باد سحر از میانه برخاست که من ؛ درین سفر مظفر سلطان
والی گیلان بیه پس که همشیره شاه جنت مکانرا در حباله نکاح داشت و نقش مخالفت این دولت بر لوح خاطر منگاشت
تا اوجان تبریز استقبال لشکر رومیه نموده بملازمت سلطان سلیمان رسیده چندگاه در موکب سلطانی بود درین اثنا رایات
نصرت آیات شاهی از خراسان عود نموده بجد و اجهد رسیده بود سلطان سلیمانرا پای اقامت سست شده کوچ کرده
از حدود درجزین گذشته از راه کردستان بطرف بغداد رفته طایفه تکلو که در ملازمت محمد خان شرف الدین اغلی حاکم
بغداد بودند باغوا اولامه و غازیخان تکلو که دران ایام فرار نموده و بروم میان پیوسته بودند حرام نمکی کرده اظهار اطاعت
سلطان سلیمان نموده قلعه بغداد را باو دادند و محمد خان که مرد صوفی یکجهت و دولتخواه بود با سیصد نفر از اقربا و خویشان و جمعی
نیک اندیشان تکلو مخالفت قوم اختیار کرده از بغداد بیرون آمده از راه خوزستان بملازمت شاه جنت مکان آمده داد
یکجهتی بایالت دار السلطنه هرات معزز و سربلند گردید و مظفر سلطان در هنگام مراجعت سلطان سلیمان از اردوی رومیه
خایب و خاسر جدا شده بگیلان رفت از خوف و وحشت پادشاه نافذ الفرمان در ملک میراث اقامت نتوانست نمود
در کشتی نشسته بشروان رفت و شروانشاه بدولتخواهی شاه جمجاه او را گرفته بخدمت اشرف فرستاد و عاقبت در میدان صاحب آباد
تبریز در قفص آهنین بآتش قهر قهرمان زمان سوخته گردید القصه در آن زمستان سلطان سلیمان در دیاربکر قشلاق
کرده در سال دیگر مرتبه دوم باغوای غازیخان تکلو بدین ولایت آمده ببلده فاخره تبریز رسید شاه جنت مکان غلات آن
حوالی سوخته از مزروعه آنچه بود اثری نگذاشت و صلاح در روبرو شدن در محل محاربه ندیده متوجه همدان شد و سلیمان
سلطان از قلت آذوقه تاب توقف نیاورده بازگشت مرتبه سیوم باغوا و تحریک القاس میرزا بدین دیار لشکر کشیده
تا بلده تبریز آمد شرح این واقعه بر سبیل اجمال آنکه شاه جنت مکان با برادران و فرزندان در کمال اخلاق و مهربانی سلوک
فرموده هر یک را بحکومت ولایتی نصب نموده چندین سال در سایه عطوفت و اشفاق آن صاحب اقبال بعزت و اقبال و
اعتبار کامروا بودند و القاس میرزا را از همه برادران دوستتر میداشت و لهذا بمرتبه شروانشاهی معزز و مباهی گشته بحکومت
ملک شروان قیام داشت بجهتی ظاهر با فساد چند نفر مفسد سر از جیب عصیان و طغیان بر آورده گردن از ربقه فرمانبرداری

بخدمت شاه جنت مکان جمعی امرا و ریش سفیدان دولت قاهره را بشروان نزد او فرستاده منشور عاطفت مبنی بر نصایح
مشفقانه باسم او عز صدور یافت و او قسم یاد نموده که من بعد از جادهٔ انحراف نورزیده در طریق متابعت ثابت قدم بوده
باشد و بعد از مراجعت امرا خیالات فاسده و بخار نخوت بکاخ دماغ راه داده خطبه و سکه بنام خود کرده و شاه جنت مکان
جمعی از امرا را نیز بر سر او فرستاد تاب مقاومت نیاورده به بهانهٔ غزای چرکس بآن طرف رفت و از آنجا بکفه رفته و از کفه
بخدمت سلطان سلیمان پیوست و بسخنان واهی و اقاویل کاذبه او را بآمدن ایران راغب ساخت سلطان سلیمان
بتصور آنکه بوسیلهٔ القاسب میرزا جنود قزلباش بطرف او میل خواهند کرد بار دیگر عزیمت یورش عجم کرد و القاسب میرزا را
با اولامه تکلو پیشتر فرستاده و خود متعاقب در حرکت آمده تا بلدهٔ تبریز عنان بازکشید و شاه جنت مکان صلاح در جنگ ندیده
پیشتر از ورود رومیه از سیواس تا تبریز تمامی غلات و علف صحاری را سوخته و از ذخیره و ماکولات دران دیار آثار
نمانده بود چون سلطان سلیمان به تبریز آمد زیاده از چهار روز توقف ننمود طبل ارتحال کوفته مراجعت اختیار کرد و موکب
فرخ فال باعساکر اقبال تعاقب رومیه نموده دست بردهای نمایان مینمودند و سلطان سلیمان از حدود آن ولایت
القاسب میرزا را با جمعی جنود رومیه بطرف همدان فرستاد اما شاه جنت مکان دران سال از آذربایجان تا صحرای موش رفته
آن دیار را سوخته و ویران کرده دران دیار از آبادانی آثار نگذاشت بدین جهت سلطان سلیمان سال دیگر نتوانست آمد
و بمقر دولت خویش بازگشت اما القاسب میرزا بهمدان آمده فرزندان بهرام میرزا که در آنجا بودند بدست آورده تا دار السلطنه
اصفهان رفت و بهر شهری که رسیده در قلعه بروی خویش بسته در هیچ جا مجال بودن ندیده و با هیچکس نتوانند ساخت عاقبت
از آوازهٔ وصول موکب همایون متزلزل گشته از اصفهان بازگردیده رومیان از موافقت او دلگیر و از متعاقب ترک و تاجیک
مایوس گشته از و جدا شدند و او از قم بجانب شیراز گریخت و از آنجا بشوشتر رفته و از شوشتر ببغداد رفت رومیان چون
دانستند که از و کاری بر نمی آید و وجود او دران ولایت شورش و فساد است در مقام دفع او شدند و او از بغداد گریخته
بالکای اردلان آمد رومیه لشکر بر سر او فرستادند و او منهزم گشته نزد سرخاب سلطان اردلان بقلعهٔ مشیله رفت
و از همدان بهرام میرزا و امرا بر سر او رفتند او سرخاب سلطان را شفیع خود ساخته استدعای عفو گناهان خود کرد حسب الاستدعا
سرخاب سلطان مرتضی اعظم شاه نور الدین نعمة الله یزدی که شوهر خواهرش بود رفته او را بجان امان داده آورد و او
سر خجالت پیش انداخته جز شرمندگی دست آویزی نداشت شاه جنت مکان او را بقلعهٔ قهقهه فرستاده در آنجا محبوس گردانیدند
و از شامت اعمال او سام میرزا نیز بی اعتماد شده و از درجهٔ اعتبار افتاده بالاخره مکان او نیز در قلعهٔ قهقهه قرار یافت و عمر
هر دو برادر با دو سه پسر که داشتند دران قلعه سپری گشت مرتبهٔ چهارم باغوای سکندر پاشا که حاکم ارزن الروم بود و او

دران سرحد اظهار جلادت نموده لاف وگزاف میزد و با خدام آستان اقبال آشیان شاهی بی ادبانه سلوک مینمود

تا آنکه تنبیه وگوشمال او بر ذمت همت لازم گشته لشکر بر سر او فرستادند و در حوالی شهر فیما بین محاربه عظیم اتفاق افتاد و

فتح و نصرت قرین حال اولیای دولت قاهره گشته اسکندر پاشا شکسته و مغلوب خود را بقلعه انداخت و جمعی

کثیر را از رومیه بر خاک هلاک انداختند و سلطان سلیمان باغوای او بار دیگر لشکر بدین دیار کشید و شاه جنت مکان

بمضمون الحرب خدعة با او همان عمل پیش آورده قحط غلات در اردوی رومیه شیوع یافت و سلطان سلیمان از

فقدان ماکولات از نخچوان پیشتر نتوانست آمد بازگردیده در راه آمد و رفت جنود قزلباش دست بردهای نمایان

کرده محاربات عظیم با پاشایان و جمعی که مقدمة الجیش و هراول بودند وقوع می یافت و اطراف و جوانب اردوی رومیه را

احاطه نموده فوج فوج و گروه گروه که جهت دست آوردن ذخیره از اردو بیرون آمده بهر طرف میرفتند و از دست برد

مبارزان جنگجوی و جوانان رزم خوی قزلباش راه عدم پیموده اسب و یراقشان نصیب غازیان میشد مجملا در هر مرتبه

جمعی کثیر و جمعی غفیر از جنود رومیه طعمهٔ شمشیر و هدف تیر بها دران موکب همایون شاهی گشته تلف و نابود میشدند تا آنکه

سلطان سلیمان از آمد شد بی فایده دلگیر گشته بصلح راغب گشت و از جانبین ایلچیان آمد شد نموده عقد مصالحه فیما بین

انعقاد و استحکام یافته ثغور و سرحد قرار یافت مستعدان عجم تاریخ مصالحهٔ مذکور را الصلح خیر یافته اند و در رشتهٔ بلاغت

انتظام داده اند تاریخ منهی اقبال درین کهنه دیر؛ غلغله انداخت که الصلح خیر؛ بعد از وفات سلطان سلیمان پسرش

سلطان سلیم ثانی بدستور پدر مسالک مسالک مودت گشته شرایط مصالحه و پیمان مرعی و سلوک داشت و او بعد از

شش سال از ایام سلطنت بعالم بقا شتافت و سلطان مراد پسرش قایم مقام پدر گشت و او نیز تا آخر ایام حیات

شاه جنت مکان بشرایط پیمان عمل نموده اما بعد از ارتحال شاه جنت مکان در زمان نواب سکندر شان نقض عهد و پیمان

کرده تفصیل آن قضایا در محل خود از مساعدت بخت با دولت بالجمله در زمان خجسته نشان آن سلطان سلاطین نشان

و پادشاهان عالیشان و سلاطین دوران بر حسب تقدیر و اقتضای زمان بدرگاه کیوان اشتباه تجس آمده بمعاونت

و مظاهرت آنحضرت به نیل مرادات فایز میگردیدند از جمله خواقین دوران که بخدمت آنحضرت رسیده پادشاه مرحوم

مغفور محمد همایون پادشاه ابن محمد بابر ابن عمر شیخ میرزا ابن سلطان ابو سعید گورکانست که جد و پدرش بار و غزنین

و کابل و بدخشان و بنگاله و اقصی ممالک هندوستان پادشاه و فرمان روا بود از حوادث روزگار و اطوار قلیل و نهار

بی اتفاقی برادران و نافرمانی شیرخان افغان که پایه نوکری کمتر ملازمانش نداشت شکست خورده در هندوستان

مجال اقامت نیافته بی سر و سامان بولایت سند آمده و در آنجا نیز از معاونت امراء ارغون اولاد امیر ذوالنون

اقامت نتوانست نمود بجد و دقت بها آمد عسکری میرزا از برادرانش که حاکم قندهار بود بدوستی میرزا کامران برادر دیگر که با انجناب
معاند بود در مقام کید و عذر در آمده او را بقندهار راه نداد انجناب چاره کار منحصر در آمدن ایران و توسل جستن بشاه
جنت مکان دانسته با پانصد نفر از امرا و ملازمان و خدمتکاران اردو احمال و اثقال بر جا گذاشته از راه جول بخراسان آمده
در عراق بملاقات حضرت شاه جمجاه جنت مکان فایز گردید معظم امرا و خواص ملازمانش که با انجناب طریق وفاداری
نموده بودند بیرام خان بهارلوی ترکمان بود که بعد از واقعه غجدوان و انهزام سپاه میر نجم در موکب میرزا بابر بکابل
افتاده بحسن خدمات لایقه دران دودمان بمراتب علیا ترقی کرده و دران هنگام مرتب امور دولت همایونی
بود شرح آمدن انجناب را بایران و اشفاق و مهربانیها که از حضرت شاه جنت مکان نسبت بآن پادشاه عالیجاه
سمت ظهور یافته و مبالغها که در توقیر و احترام آن خلاصه دودمان تیموری فرموده اند از مضمون فرمانی که بمحمد خان
شرف الدین اغلی تکلو حاکم هرات قلمی شده شیخ ابو الفضل ولد شیخ مبارک مولف تاریخ اکبری صورت آنرا بجنس دران
صحیفه لطیفه ثبت نموده معلوم همگنان گردد القصه آنحضرت بعد از انقضای ایام معاشرت و همصحبتی متوجه سامان
و سرانجام اسباب فرستادن آن شهریار بلند مکان گشته خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه بیوتات خاصه و
مایحتاج هر کارخانه را با سایر موجبات و اسباب سلطنت جنان پادشاهی بروجه لایق ترتیب یافته امرا و ملازمانش
به تشریفات فاخره و انعامات وافره نواخته اردوی آراسته و پیراسته جهت آن جناب تکمیل یافت و از شاهزادگان
نامدار سلطان مراد میرزا با بوداق خان قاجار لله و جمعی از امرای معتبر و قورچیان خاصه و غیر ذلک مجموع دوازده هزار کس
بودند بکومک مامور گشته در مرافقت آن پادشاه جمجاه روانه شدند و فرمان قضا جریان صدور یافت که امرا و لشکریان
تا در ملازمت انجناب باشند امر و نهی او را ثانی امر و نهی پادشاه و مرشد خود دانسته یکسر مو از اشارت همایونش تخلف نورزند
و انجناب در ییلاق سورلق از خدمت اشرف جدا شده تا دار السلطنت تبریز سیر فرموده و از انجا عزیمت مقصد نموده
بجهت زیارت روضه مقدسه حضرت سلطان الاولیا بدار الارشاد اردبیل تشریف برده از راه خلخال و طارم سیر کنان
روی توجه بخراسان نهاده بشاهزاده نامدار و امرا و لشکریان پیوست و بیمن موافقت و دوستی این دودمان خلافت
مکان و مرافقت جنود سعادت نشان بمطالب ارجمند فایز گشته در اندک وقتی برادران نفاق سرشت نامهربان تسلط
یافته سرکشان ممالک کابل و بدخشان را در ربقه اطاعت آورده لوای ملک ستانی بجانب هندوستان افراخته کامیاب
دولت گشت شعر آمد از هند همایون بدر حضرت شاه ⁘ طالع سعد به بین بخت همایون بنگر ⁘ تفصیل این حالات مرجوع
بکتاب احسن التواریخ حسن بیک مورخست از سلاطین چنگیزیه حاجی محمد خان که از نژاد والیان اورگنج و خوارزم بود بجهت

منازعت اقربا و بنی اعمام بدرگاه عرش اشتباه آن خسرو فلک قدر ملک احترام آمده بتوجهات گوناگون شاهانه بین السلاطین

معزز و ممتاز گردید و بالآخره بیامن صداقت و دوستی این دودمان سلطنت نشان بملک موروث رسیده در میانه

اقربا و بنی اعمام رتبهٔ بزرگی و سربلندی یافت محمد قلی سلطان پسر خود را بخدمت آنحضرت فرستاده تا آخر ایام حیات

شاه جنت مکان طریقهٔ صداقت و دوستی مرعی داشته بین الجانبین ابواب رسل و رسایل مفتوح بود و همچنین پاینده

محمد خان والی مرو و شاهیجان و دین محمد خان والی نسا و ابیورد و پیر محمد خان حاکم بلخ وکلکن قرا بدرگاه سلاطین پناه

توسل جسته بانعامات وافرهٔ پادشاهانه و اکرامات متکاثره شاهانه مخصوص میگشتند و در شهور سنه ستین و تسعمایه

سلطان بایزید بن سلطان سلیمان خوندکار روم با برادرش سلطان سلیم نزاع نموده در زمان دولت پدر لشکر انجم

حشر جمع نموده مدعی سلطنت شده سلطان سلیمان که بر مسند سروری و سریر قیصری تمکن داشت لشکر بر سر او فرستاده

واو در تقات و اماسیه بالشکریان پدر و برادر جنگ کرده مغلوب گردید و با چهار پسر و دوازده هزار کس از پاشایان

و ینگچریان و سایر عساکر رومیه که بر سر داشت احرام ملازمت شاه جنت مکان بسته در کمال شوکت و اجلال به آذربایجان

آمده شاه جنت مکان از دار السلطنت قزوین حسن بیک یوزباشی استاجلو را که از زمرهٔ ارکان دولت قاهره بمزید

اعتبار و اقتدار مخصوص بود باستقبال او فرستاد و تا بلدهٔ تبریز رفته باتفاق میرزا عطاء الله اصفهانی وزیر

آذربایجان منزل بمنزل نزل و ساوری او و اتباعش بر وجه لایق سرانجام داده باعزاز و احترام بقزوین آوردند

و شاه جنت مکان در میدان سعادت آباد قزوین جشن عالی پادشاهانه و محفل متعالی خسروانه آراسته با قیصرزاده

ملاقات کرده چون سلطان بایزید اعتقاد درست و نیت صافی نداشت و آثار حیله و غدر و کید از ناصیهٔ احوالش

نمایان بود لهذا از این دودمان کرامت نشان بمطلوب خود نرسید و شاه جنت مکان از چند جهت در مقام حمایت

و امداد و اعانتش در نیامدند اول آنکه با سلطان سلیمان پدرش مصالحه اتفاق افتاده ابواب کلفت و نزاع مسدود

شده بایمان مغلظه تاکید یافته بود و او مخالفت پدر نمیبود و معاونت او موجب نقض عهد و میثاق بود و آنحضرت

برحسب کریمه و لا تنقضوا الایمان بعد توکیدها عهدشکنی نمیفرمودند دیگر آنکه قیصرزاده بسیار بزرگ منش و متکبر

و مقبوض و سر در اختلاط بود و از عقل و دانش دور و از خرد بی بهره و مهجور بود و در چنین حال [illegible]ده تکبر و تجبر

شعار خود ساخت اصلا از شیوهٔ مردمی و تملق و چرب زبانی که در هنگام ادبار بغایت در کار است بهره نداشت

مع هذا حضرت شاه والاجاه آنچه نهایت مردمی و مهمان نوازی بود بجای آورده دقیقه از دقایق تعظیم و حقایق

تکریم فروگذاشت نکردند و زیاده از همایون پادشاه در توقیر و احترام او مبالغه فرمودند و ارادت خاطر اشرف

بدان متعلق گردیده که میانه او و پدرش اصلاح کرده روانه دیار خود گردانند نامه محبت امین دوستانه بسلطان سلیمان نوشته
والتماس عفو تقصیرات او کردند و با او همیشه معاشر و مصاحب بودند تا آنکه خبث باطن خود را اظهار ساخته و با خواص خود مواضعه نموده بود
که در حین صحبت تنها فرصت نموده عیاذا بالله آسیبی بذات مبارک همیون رسانیده اگر توانند در عراق قلعه قایم کرده
لوای حکومت برافرازند والا خود را به دار المرز و گیلانات انداخته از میانه جماعت بقیه ترکمانان استرابادی بطرف عثمانیه بدر روند
عرب محمد نامی از خواص ملازمان او بدین مواضعه جاهلانه انکار نموده روزی در باغ سعادت آباد قزوین مجلس آراسته
هر فوجی از امرا و اعیان در گوشه از آن باغ بهشت نشان بطبخ اطعمه الوان و صحبت گلرخان مشغول بودند شاه جنت مکان
با سلطان بایزید و جمعی از خواص ملازمان او دران باغ خلد آسا خلوتی آراسته و فوطهای زرین تار طباخی بر میان بسته
به نفس نفیس در کمال فرح و انبساط اطعمه و اشربه ترتیب میداد عرب محمد مذکور خود را بآنحضرت رسانیده از کید و غدر آن گروه
غدار خبردار گردانیده و شاه جنت مکان از مواضعه ر میان آگاه گشته از انجمن بیرون رفته بهانه صداع دران روز بمجلس
نیامدند سلطان بایزید ازین واقعه مستشعر گشته همان شب عرب محمد را که بآن راز سربسته زبان گشوده بود بقتل آوردند
بدینجهت پرده از روی کار افتاده عاقبت بجزای عمل و سوء کردار گرفتار گردیده دو سه مرتبه از جانب سلطان سلیمان کسان
معتبر مثل علی پاشا حاکم مرعش و حسن آقای چاشنی گیر باشی بطلب او آمدند و حضرت شاه اعتنا ننمودند بالاخره
خسرو پاشا که از پاشایان معتبر و اکمه داران دولت آل عثمان بود آمد شاه جنت مکان او را با چهار پسرش صحیح و سالم
بخسرو پاشا و فرستادگان پدر سپردند اما ایشان بفرموده سلطان سلیمان بقطع رشته حیات هر پنج نفر پرداختند ع
پنج کم از زمره عثمانیان ❊ تاریخ این واقعه عبرت افزاست که باسقاط پنج تسع و ستین و تسعمایه است و آنحضرت در عرض تمادی
ایام سلطنت سی سال بلکه متجاوز در آداب مملکت داری و دفع اعادی اوزبکیه و رومیه و غزای گرجستان و تسخیر شروان
و سفرهای خراسان پرداخته بعد از ترددات و مشاغل امور ضروریه در دار السلطنت قزوین رحل اقامت انداخت
و بیست و سه سال از مقام خود حرکت نکردند ممالکی که در حوزه تسخیر کشیده اول ولایت شروانست که در وقت آبادانی
از گنجهای قارونی نشان میداد و بعد از فوت سلطان خلیل همت والانهمت بدان مصروف داشتند که آن ولایت کثیر المنفعت
از دست شروانیان سباع سیرت بهایم سریرت انتزاع نمایند بدین عزیمت نهضت همایون بآن ولایت اتفاق افتاد
شاهرخ میرزا که وارث ملک شروان و دران هنگام دست افزار شروانیان بود بدست آورده آن ولایت را بضرب شمشیر
غازیان خون آشام انتزاع نموده قلاع رفیع آن مملکت را بحسن سعی و تدبیر مفتوح گردانیدند ایالت و دارایی آن در اول
حال بشهزاده نامدار القاص میرزا تعلق گرفت و بعد از ظهور عصیان و طغیان او بعبدالله خان ولد خان محمد استاجلو

که بشرف مصاهرت این دودمان سرافراز بود تفویض یافت چند سال نایرهٔ شورش و غوغای سپاهیان شیروان افروختگی
داشت و بشمشیر ابدار غازیان نصرت نشان تسکین یافته تمامت ولایت شیروان و شکی و باب الابواب تا طبرسران در تحت
تصرف امراء عظام قزلباش قرار گرفت و حکام داغستان سر بر ربقهٔ فرمانبرداری در آوردند و دیگر ممالک گیلانات است
که در میان والیان گیلان انقسام داشت و اعیان گیلان بیه پس خود را از نژاد اسحق نبی علی نبینا و علیه السلام
شمرده بولاة اسحاقیه مشهوراند مظفر سلطان که دران هنگام مالک ملک موروث بود با آنکه مصاهرت این دودمان
سرافرازی داشت سر از طوق فرمان برداری پیچیده در سالی که سلطان سلیمان خوندکار روم بسلطانیه آمد چنانچه
در طی احوال آمد شد رومیه سمت تحریر و سبق تسطیر یافت مظفر سلطان از گیلان آمده با خوندکار روم ملاقات نموده
اظهار دولتخواهی کرد و بعد از آنکه سلطان سلیمان کوچ کرد مظفر سلطان از وجدا شده از شامت این عمل در گیلان
اقامت نتوانست نمود از راه دریا بشروان رفت سلطان خلیل والی شروان حمایت او را در حوزهٔ قدرت خود ندیده
حسب الفرمان قضا جریان او را گرفته بدرگاه عرش اشتباه فرستاد و شاه جنت مکان او را در قفس کرده با زنجیر از میان
دو منارهٔ مسجد حسن پادشاه واقع در صاحب آباد تبریز آویخته با آتش قهر سوخته مملکت او را بسلطان حسین ولد خان احمد
که والی گیلان بیه پیش بود نامزد فرمودند و خاقان احمد بر مسلک فرمانبرداری مقیم بود کل گیلانات باو تعلق داشت
و سلطان حسین ازین عالم رحلت نموده از خان احمد بعضی حرکات صدور یافت که مرضی طبع اشرف نبود لهذا بنا بر رعایت
صلهٔ رحم ارادهٔ خاطر اشرف باحیاء سلسلهٔ اسحاقیه تعلق گرفته جمشید خان نوادهٔ مظفر سلطان را که سلطان محمود خان
پدرش خواهرزادهٔ شاه جنت مکان بود برتبهٔ والای مصاهرت و لقب ارجمند فرزندی سربلندی داده بایالت ولایت
موروثی معزز گردانیدند و معصوم بیک صفوی را که وکیل السلطنت بود با جمعی از امرا و عساکر منصوره بر سر خان احمد فرستادند
و معصوم بیک بعد از محاربات و قتل بسیاری از سپاهیان گیلانی او را بدست آورده در باغ سعادت آباد قزوین
بنظر همایون در آورده در اول حال او را بقلعهٔ قهقهه فرستادند خان احمد مرد قابل و شاعر پیشه بود و بفراغت گذرانیده
تاب جفای قلعهٔ قهقهه نتوانست آورد و این رباعی در سلک نظم در آورده [illegible] و فرستاد رباعی از گردش چرخ واژگون میگریم
وز جور زمانه بین که چون :: با قد خمیده چون صراحی شب و روز :: در قهقهه ام ولیک خون میگریم :: یکی از ظرفای اردوی معلی
در جواب این رباعی گفت رباعی آنروز که کارت همگی قهقهه بود :: وزرای تو رای سلطنت صدمه بود :: امروز درین قهقهه
با گریه بساز :: کان قهقهه را نتیجه این قهقهه بود :: شاه جنت مکان از آزار او خبر یافته او را از آنجا بیرون آورده بقلعهٔ اصطخر
شیراز که وسعت تمام داشت و هوای مرغوب با چند نفر خدمتکار فرستاد و لباس و اطعمه و اشربه بقدر احتیاج تعیین فرمودند

مملکت گیلان به پیشکش امرای عظیم القدر تقسیم یافته تا آخر ایام حیات شاه جنت مکان در تصرف قزلباش بود و دیگر ولایت گرجستان
کاخت و کارتیل است چندگاه شاه جنت مکان بغزای گرجستان می پرداخت الوندخان والی کاخت اطاعت نموده جزیه
و باج و خراج بر ذمت خود گرفته پسر خود عیسی خانرا بملازمت اشرف فرستاد تا آخر ایام حیات شاه جنت مکان او و اسکندرخان
پسرش لوازم طاعت گذاری و باج دهی بتقدیم میرسانیدند لوارصاب والی کارتیل گردنکشی می ورزید رایات نصرت آیات
بولایت او درآمده دقیقه از دقایق قتل و غارت و اسیری نهب فرو گذاشت نکردند بالاخره لوارصاب بجزای اعمال
رسیده پسرش داود پناه باستانه عرش جاه آورده بشرف اسلام مشرف شد ولایت تفلیس و برتلوه و بعضی محال گرجستان
که در حوزه تصرف دیوان اعلی بود باو شفقت فرمودند سیمون پسر دیگرش بدستور پدر از کفر و عصیان احتراز نموده اطاعت
میکرد و شمخال سلطان چرکس که حاکم شکی بود با محمدخان زیاداوغلی بیگلربیگی قراباغ بتادیب او مامور گردیدند و ایشان
بعد از سعی بسیار به نیروی دولت قاهره او را بدست آورده بپایه سریر اعلی فرستادند او در آن وقت اسلام قبول نکرد
و در قلعه الموت محبوس گردید اما در زمان نواب سکندرخان شرف اسلام دریافته بایالت مملکت موروث رسید
چنانچه در طی سوانح آن ایام مرقوم قلم عنبر فام خواهد شد مجملا آنحضرت در ایام اقامت پیوسته اوقات شریف بانتظام
مهمات ممالک و انجاح مطالب و مقاصد ارباب حاجات مصروف داشتی و در ترویج شریعت غرا و تعظیم سادات و علما
و اصحاب زهد و تقوی و رواج و رونق بقاع و آستانها و تعمیر مساجد باقصی الغایت کوشیده در امر معروف و نهی منکر
مبالغه بسر حد افراط رسانیدی و بخیرات و مبرات راغب بوده بجهت مولود هر یک از حضرات چهارده معصوم ع مبلغی
نذر فرموده هر ساله وجوه مولودی را بیک طبقه از سادات عظام محال یقین التشیع میدادند که در میانه خود قسمت نمایند
و در اکثر ممالک نانهای تصدق تعیین فرمودند که همه روزه محتاجان آن شهر میداده باشند و در بلاد شیعه مثل سبزوار
و مشهد مقدسه و استراباد و قم و تبریز و اردبیل چهل نفر ایتام ایتام اناث و چهل نفر از ذکور را ماکول و ملبوس مهیا ساختند
و سایر مایحتاج تعیین فرموده چون معلم و معلمه پرهیزکار و خدمتکاران صلاحیت شعار مقرر فرموده چون بحد بلوغ میرسیدند
با یکدیگر تزویج داده دیگر در عوض می آوردند [illegible]تمات و تصدقات که در ایام دولت همیون بر رعایا نموده اند اول وجوه
تمغا ممالک است که از زمان سلاطین ماضیه استمرار یافته از تجار و مترددین باز یافت میشد هر ساله تخمینا شصت هزار
تومان عراقی بحصول موصول میگشت و بر وفق خوابی که حضرت صاحب الزمان صلوات الرحمن علیه را دیده بودند بانمعنی
اشارت شده بود بتجار و مترددین بخشیده تمغاجیان از سر ممالک برطرف شده مال محترفه و مواشی و مراعی اکثر ممالک
خصوصا محال شیعه و وجوهی که صورت شرع نداشت بتخفیف رعایا مقرر داشته از دفاتر اخراج کردند القصه در زمان

خجسته نشانش سپاهی و رعیت کامیاب فراغت و رفاهیت بودند و استقامت و آرامش درجهٔ کمال یافته جهانیان بیمن عدلش
در بستر فراغت و آسایش میغنودند جمیع مهمات کارخانهٔ سلطنت را انتظامی و انتظامی داده بودند که الی غایت در ممالک ایران
و هندوستان اختیارات طبع و قادش قدوه و قانون است چون اجل موعود در رسیده در سال سبحان ییل اربع و ثمانین و تسعمایه
در شب سه شنبه چهاردهم شهر صفر دعوت حق را لبیک اجابت گفته طایر روح شریفش باوج عالم قدسی پرواز نموده در
روضات جنان آشیان گرفت شرح واقعهٔ مذکوره در ذیل این دفتر در محل خود سمت گذارش مییابد و همچنانکه در طی
آن احوال رقمزده کلک شیرین مقال خواهد گشت اسمعیل میرزا بسعی بعضی امرا بر مسند فرمان برداری تمکین یافته باعمال ناصواب
و قطع صلهٔ رحم اقدام نموده لاجرم از عمر و دولت تمتعی نیافته چراغ عمر بزودی افسرده گشت و حق بمرکز خود قرار گرفت و سریر
دولت و پادشاهی بوجود شریف والد ماجد حضرت اعلی شاهی ظل اللهی یعنی نواب سکندرشان رضوان مکان سلطان محمد
پادشاه علیه الرحمه والرضوان زیب و آرایش یافت شرح حالات زمان دولت نواب سکندرشان و قضایا که در ایام
سلطنت آنحضرت روی داده بعد از تفصیل ارتحال شاه جنت مکان و وقایع زمان سلطنت اسمعیل میرزا از مساعدت بخت
نامولت بالجمله آنحضرت دُرّ اصداف سلطنت و شهریاری و دُرّ درج نصفت و بختیاری نقاوه دودمان عالیشان یعنی
خلف موفور الشرف شاه جنت مکان است در صغر سن بسلطنت ملک خراسان و جانشینی والد ماجد معلی مکان موسوم گشته
محمد خان شرف الدین اغلی تکلو لله راتق و فاتق مهمات بود و چندین سال در دار السلطنهٔ هرات بعشرت و کامرانی
و اکتساب فضایل و کمالات نفسانی روزگار گذرانیده بعد از ایامی شاه جنت مکان از شوق ملاقات فرزند ارجمند عنان طلب
گشته او را بپایهٔ سریر اعلی طلب فرموده اسمعیل میرزا که برادر اعیانی او بود بهرات فرستاده بنابر سوء اعمال و حرکات ناملایم
که از و سابقا و لاحقا صدور یافته بود او را طلب نموده چون بحوالی قزوین رسید سوندک بیک قورچی باشی افشار حسب الامر
اعلی او را بقلعهٔ قهقهه برده تا حین حیات شاه جنت مکان در قلعه بود و دیگر باره نواب سکندرشان را بهرات فرستاده
شاه قلی سلطان یکان استاجلو را خدمت للگی فرمودند بعد از آن مدتها امدیه در دار السلطنت هرات بفراغت و عافیت
روزگار گذرانیدند آنحضرت را در هرات ضعف باصره طاری شده معالجه تغافل و رزیده کحالان و جراحان حاذق
دعوی معالجه فرمودند و آنحضرت متحمل شد آید آن امر نشد ندرفته رفته آن ضعف قوت گرفت نقص تمام در باصره
پدید آمده میانهٔ آنحضرت و شاه قلیخان لله اش بجهات مختلفه غبار نقاری ارتفاع یافته از یکدیگر شکایت نمودند شاه
جنت مکان آنحضرت را بدار الملک شیراز نامزد کرده فرزند دلبند سعادتمند یعنی حضرت اعلی شاهی ظل اللهی ایجادی
والد ماجد بسلطنت خراسان موسوم گردانیدند آنحضرت حسب الفرمان قضا جریان حضرت اعلی را در هرات گذاشته

باپسایر فرزندان کامکار بجانب شیراز توجه فرموده دران خطهٔ فرح‌بخش دلکشا رحل اقامت انداخته مرفه و آسوده حال روزگار
میگذرانیدند تا آنکه بعد از ارتحال شاه جنت مکان و ایام جلوس اسمعیل میرزا تزلزل با حوال شریفش راه یافته مترصد لطف
غیبی بودند که واقعهٔ اسمعیل میرزا باقتضای قضا روی داده آنحضرت بمساعدت بخت مادرزاد دران خطهٔ فردوس نشان جلوس
فرموده قدم بر مسند فرماندهی نهاد و آنحضرت پادشاهی بود بوفور فضایل و کمالات موصوف و بفهم و فراست و شجاعت
و سخاوت مشهور و معروف و گاهی بنظم اشعار زبان گشاده فهمی تخلص میفرمودند هزل و مطایبه و شکفته طبعی شیوه
و شعارش بوده در قوم اندوه و ملال بر صحیفهٔ خیال کمتر نگاشتی و آداب ذاتی و داد و اشفاق بعموم ملازمان و اقربا
و خویشان و رسوم و عادات دنیا را کماینبغی مرعی داشته دقیقه از آنحضرت فوت نمیشد در ایام سلطنت و پادشاهی
دست دریا نوال به بذل و احسان گشاده طوایف انام از انعام و افضالش بهره ور میگشتند تتمهٔ مواجب سنوات
ملازمان درگاه را که مبلغهای کلی میشد از خزانهٔ عامره داده ابراء ذمهٔ همیون والد غفران مآب حاصل کردند و دراندک
روزی خزانهٔ معمورهٔ شاه جنت مکان که چندین سال فراهم آمده و اندوخته صد بحر و کان بود هباءً منثورا گردید اگرچه
از اقتضاء زمان و حوادث دوران امنیت و استقامت از میانهٔ خلایق دوری گزیده ابواب محنت و بلا بر روی رعایا و برایا
گشوده گشت اما سپاهیان غریق بحر انعام و احسان شده بمراتب علیا ترقی کردند و بمقتضای همت بالغهٔ ایزدی که
هزاران مصلحت دینی و دنیوی در ضمن آن منطویست فتوری چند با حوال ممالک و لشکریان راه یافت طوایف
سرکش قزلباش ارادت مخالفت پیش گرفته و در هر سری سودای خودسری پدید آمده و دو هوالی در میان لشکر
شیوع یافت پادشاهان اطراف شرقاً و غرباً طمع در ممالک عجم کرده دست تطاول دراز کردند سلطان مراد فرمان
فرمای روم نقض عهد و میثاق پدران کرده متواتر و متعاقب لشکر بجانب شروان و آذربایجان فرستاد و نواب سکندرشان
از بی‌اتفاقی لشکر و نفاق امرا از منازعت اویماقات و عدم جمعیت سپاه قدرت بر مدافعهٔ آن دشمن قوی نیافت
لیکن تا شاهزادهٔ جوان بخت کامکار سلطان حمزه میرزا بمعاونت والد نامدار پای دولت در رکاب جهانبانی داشت
با جمعی که موکب همایون می‌بودند بقدر طاقت و توان کوشش نموده زیاده فرصتی بدشمن نمیداد بعد از شهادت آن
شاهزادهٔ عالی نژاد که از قضایای غریبهٔ فلکی و وقایع عبرت گزین روزگار است روی داد رومیه تسلط تمام یافته
کل ولایت شروان و دارالسلطنت تبریز محال اکثر آذربایجان و قلعهٔ تفلیس و اخسقه و بعضی محال گرجستان که قریب
ده سال در تسخیر آن کوشش نموده بودند بتصرف ایشان درآمده و عبدالله خان پادشاه اوزبک نیز از منازعهٔ امرا
خراسان هوس تسخیر آن دیار کرده و لشکر بخراسان کشیده دارالسلطنت هرات را که تختگاه پادشاهان عالیشان

ماضیه بود با بعضی محال متصرف شده نواب سکندرشان که از اوضاع ناستقیم روزکار و عالم پر آشوب دلگیر بود از اندوه و غم

نامایه فرزند بجان پیوندش که روشنای دیدهٔ امید او بود بی آرام کشته یکبارگی قطع نظر از مهام جهانداری و ترددات

مملکت ستانی کرده چون لب تشنگان بادیهٔ نابسرانجامی جویای عین الحیات می بود و اگرچه امراء عراق از شاهزادگان

کامکار ابوطالب میرزا را سرمایهٔ اعتبار خود ساخته بودند اما از وجود او که کوچک خورد سال بود در آرزو بر روی

همگنان نگشوده و صورتی که مطلوب کافهٔ خلق الداین دیار بود در صفحهٔ مراد چهره ننمود از سموم هموم تیره مردگی تمام

بچمن دولت راه یافته خلایق صدف وار در بحر تحیر و اضطراب دهان آرزو گشاده بقطرات سحاب لطف الهی خواهان

و نگران بودند که نسیم اقبال در وزیدن آمد و طنطنهٔ رایات فلک فرسای حضرت اعلی شاهی ظل اللهی از جانب

خراسان بلند آوازه شد و در سنهٔ تنکوزئیل ترکی مطابق خمس و تسعین و تسعمایه که شش ماه از سال مذکور گذشته

بهمعنانی جنود تائید الهی از مشهد مقدس معلی بدار السلطنت قزوین تشریف آورده ساحت ظلمانی مقر دولت ابد قرین

از فروغ ماهچهٔ لوای فلک فرسای روشنی یافت نواب سکندرشان که دران حین در دار السلطنت اصفهان بود بدین

مقر دولت تشریف آورده بدیدار گرامی فرزند سعادتمند مسرور و شادان گردید و وجود کثیر الجود آنحضرت را فوز

عظیم شمرده زمام مهام سلطنت و پادشاهی را بالطوعة والرغبة بکف کفایت و قبضهٔ درایتش نهادند چنانچه

در ذیل این دفتر سمت تحریر خواهد یافت بتوفیقات آسمانی در اندک زمانی مفاسد عظیمه ممالک بصلاح انجامیده رخنها که در

دولت شده بود حسب اعیونی بالقوة مانند سد سکندر محکم و استوار گردید بالجمله نواب سکندرشان چند سال در زمان همایون

حضرت اعلی بوجود فایض الجود آنحضرت مسرور و خوشحال و از مشاغل روزکار فارغبال در گوشهٔ فراغت و عافیت معمور آنکه

در شهور سنهٔ اربع و الف هجری در دولتخانهٔ قزوین بیماری عارض ذات شریفش گشته عاقبت با روحانیان ملاء الاعلی

همنشین و با آسودگان عالم قدس قرین گردید نعش شریفش چندگاه در آستانهٔ متبرکه امامزاده حسین علیه و آبائه التحیة والثنا

مدفون بود بهمین توجه و اهتمام حضرت اعلی بروضات مطهر عتبات عالیات سدره مرتبات ائمه کرام سلام الله علیهم اجمعین

نقل شد در یکی از آن اماکن شریفه که بمقتضای حکمت علمی و امور ظاهری اخفا بهتر از تصریحست مدفون گردید چون شرح نسب

همایون و مقامات عالیه اجداد کرام و برخی از احوال سعادت منوال آباء عظام فردوس مقام بود ذکر آن رقم اختتام

پذیرفته اکنون بنا بر وعدهٔ سابقه خلاصهٔ اطوار زکیه و اوصاف علیه فرمان روای جهان و قهرمان زمان المستعین

بعون الملک المنان غلام خاص باخلاص حضرت شاه مردان سلام الله علیه و آله الطیبین ابوالمظفر شاه عباس بن

سلطان محمد پادشاه المنصور الموسوی الحسینی بهادرخان شعر زیر این نه رواق مینافام * چون شود گفته این همایون نام * آید از گیتی

بجای صدا، خلد الله ملکه ابدا اگر شمه از صفات پسندیده و خصایل مرضیه علی شاهی ظل اللهی دستور العمل این مظهر جمال و جلال
الهی در امور سلطنت و پادشاهی رقمزده کلک بیان گردانیده شروع در تسوید تفاصیل حالات خواهد نمود انشاء الله وحده
العزیز دیگر چون آبا و اجداد آنحضرت با نسب علو سیادت فقر و درویشی و مجاهده و ریاضت ضمیمه آن مرتبه عالی گردانیده از زمره
ارباب سلوک مشایخ و اهل الله بوده اند و همیشه خوارق عادات از ایشان سر میزد و آنحضرت نیز بیامن این موهبت عظمی
و وفور عقیدت و حسن و اعتقاد بمقتضای الولد سر ابیه مورد الهامات غیبی و مهبط فیوضات لاریبی بوده جامع سلطنت صوری
و معنوی اند و بحسب ارث بهره تمام از مقامات عالیه اجداد عالیمقام دارند با وجود نشاء تعلق و باده مرد آزمای
دولت و تعلقات امور دنیوی که لازمه سلطنت و پادشاهی و انتظام بخشی امور عالم است خوارق عادات از آنحضرت
بسیار مشاهده شده که تفصیل آنها موجب اطنابست و هیچ وقت از توجه و استغراق بدرگاه الهی غافل نبوده در هنگام
توجه و عرض حاجات آنچنان مستغرق بحر وصول درگاه احدیت میشوند که گویا از بدن منخلع گشته اند و در جمیع امور دولت
بی زوال بتفال و استخاره عمل نموده اند و بی مشوره الهی مرتکب بهیچ امری نمیشوند و آنچه نص قرانی نهی نماید پیرامون آن نمیگردند
قطع نظر از شیوه مدحت گذاری و سخن سرائی آنحضرت بوفور فهم و فراست و ادراک عالی و علو فطرت و دانش کامل متصف اند
و در امور متعارفه دنیا رای ثایب و فکر ثاقب دارند چون بر مسند سروری قرار گرفته آئین جهانداری و قاعده حرب
و لشکر کشی و آداب صف آرائی و داد و دهش را در میانه سلاطین روزگار تازه ساخته قوانین پسندیده اش دستور العمل
پادشاهان کامکار گردیده و از عهد صبی الی یومنا هذا وقایع عظیمه و محاربات و تسخیر قلاع و فتح بلاد که در زمان دولت
ابد پیوندش روی داده با وجود رای صایبه عقلا و مدبران روزگار دیده که در ملازمت همایونش انتظام بخش امور
سلطنت بوده اند در جمیع مواد رای دوربین آنحضرت بر همه راجح می آید و هر عقده که در مهام دولت پیش آمده عاقبت
بمفتاح رای مشکل گشایش افتتاح یافت و هر تدبیر که در هر باب اندیشیدند موافق تقدیر آمده سهام اقبالش مانند
تیر قضا و قدر بر هدف مراد آمد و آنچه در بادی الرای در نظر عقلای دهر خطا مینمود عاقبة الامر بصواب مقرون گشت
و این معنی بر عالمیان ظاهر شد که انتظام مهام امور انام و سر انجام جزئیات خواص و عوام و متحملات آئین جهانداری
و لوازم امور کشور گشائی بالهام آسمانی و توفیق ربانی استقلالا منوط برای صایب و تدبیر ثاقب آنحضرت است
و احدی را مدخلی در آن نیست قطعه آنچه مخزون رای انوار اوست ۞ همه اسرار مبداست و معاد ۞ عقدهای دهان دانش را
هیچ طبعی چو طبع او نگشاد ۞ طفل رایش ز بس خردمندی ۞ میز ند تخته بر سر استاد ۞ و چون آنحضرت بنفس نفیس متکفل مهام
سلطنت و جهانداری گردیده با وجود حداثت و سن و کثرت اعدا و قلت اعوان و انصار بالطاف الهی و به نیروی بخت

و مساعدت اقبال و دانش خداداد بی انتظام امور دولت و برهمخوردگی مهام سلطنت بنوعی نظام و انتظام یافت ع
که خیره مانده در دیدهٔ اولو الابصار زیرا که از ده سال متجاوز بود که ممالک ایران از پادشاه قاهر نافذ فرمان خالی بود و بعضی از
جهلای قزلباش و سران سپاه و معتبران طوایف از جهالت و نادانی و تیره رائی خودسر و خودرای گشته ده گروه شده بودند
که دامن حسن عقاید ایشان بلوث ناخلاصی آلوده و در هر سری سودائی پدید آمده بود و بدین جهت اختلال بمملکت راه یافته
دشمنان قوی دست روم و اوزبک از هر دو طرف طمع در ممالک ایران کرده هر سال مملکتی از دست رفته بود و باین حال
پر اختلال همت بر تدارک احوال ایران گماشته اول جمعی از امرا و مفسدان و سران سپاه که بر شداید بی اعتدالی خود
ترقی نموده بمرتبهٔ امارت و سلطانی و خانی رسیده و بخودسری عادت کرده در میانهٔ ایل و اویماق فساد انگیخته همیشه
فتنه انگیزی میکردند و دفع دشمن خانگی را اکردن اولی دانسته یکیک ازین طبقه را بوفور سعی و حسن تدبیر بدست آورده بدیار عدم
فرستادند و مردم کارآمدنی را تربیت نموده بمراتب علیا و درجهٔ امارت رسانیدند و رفته رفته آن شیوهٔ مردم را فراموش
شده اختلالی که واقع بود روی بانحطاط آورد و امرا و فرامین پادشاهی در میان لشکر منافذ گشت و ممالک از دست رفته
بدست در آمده بسیاری از محال ایران بران افزود و الحمد لله علی ذلک دیگر بر نظایر ارباب بصایر مستور نماند که بر القاب هر یک
از سلاطین ماتقدم که عبارت صاحبقرانی افزوده اند اکثر تکلفات منشیانه و تواضعات مترسلانه است و این معنی در شان
معالی نشان حضرت اعلی کما هو حقه متحقق است زیرا که از روز ولادت با سعادتش الی غایت قرانات مختلفهٔ آسمانی روی داده
که احکام آن ها مصدق احوال آن شهریار بی همال است بدلایل نجومی هر یک ازان قرانات بر خروج و ظهور صاحبقران
ذوی الاقتداری دلالت میکند و کارآگاهان اخترشناس که بدیدهٔ تامل و تعمیق دران نظر مینمایند بر ظهور سلطنت و
ثبات دولت آن رفیع منزلت والامرتبت دلالت نموده ذات محمدت صفاتش مظهر آثار و احکام آن قرانات است
بتخصیص قران علویین در سال اثنی عشر و الف در برج قوس در مثلثهٔ آتشین واقع شده و احکامی که منجمان سلف خصوصا
مولانا محیی الدین اناری و بیازی که از مهرهٔ این فن شریف بوده بران نوشته اند دلالت بر ظهور صاحب دولتی مینماید
که در زمان خجسته نشانش تغیرات در اوضاع روزگار و مذاهب و ادیان مختلفه شده خرابی باحوال بعضی از انحاء ممالک
راه یافته اسر نهب و غارت و قتل عظیم شیوع و وقوع یابد و این معنی در زمان فرخنده نشان آنحضرت در آذربایجان و شیروان
و گرجستان روی نمود که مذاهب و ادیان باطله که بتصاریف ایام دران ممالک انتشار داشت بشعشعهٔ تیغ ابدار صاحبقران
کردارش خلل پذیر گشت و از عبور لشکر قیامت اثر باقتضای اوضاع فلکی و مآثر قران خرابی ببعضی محال اسلامی و غیر اسلامی
راه یافت و خلقی کثیر از مسلم و غیر مسلم از اوطان جدا شده در ساحهٔ بلاد و امصار پراکنده گشته نهب و سبی عمیم و قتل عظیم در

گرجستان وقوع یافته دقیقه از دقایق آن گرو گذاشت نشد و چندین هزار نفس از نسا و صبیان و غیر ملت بحوزه مسلمانی
درآمدند و بعقیده عوام الناس که معظم آنرا مخاطرات قران می نامند آنحضرت از اوان رضاعی الی یومنا هذا خطرهای
عظیم و قرانهای بزرگ گذرانیده که هیچ صاحبقرانی را روی نداده اول جدائی اطفال از مادر و پدر اعظم شدید الالم است
و آنحضرت بدایت حال این مخاطره عظیم روی داده دوم آنکه در زمان اسمعیل میرزا که قتل شاهزادگان وقوع یافته این عمل
ناپسند شیوع داشت شاهقلی سلطان تکلو آنحضرت را در هرات بقتل آورند حمایت الهی حارس و نگهبان ذات
اشرف گشته پرده حجاب بر چهره جاه طلبان دنیا پرست کشیده شده ذات مقدس از دست برد قضا و از کید و غدر
طاغیان مصون ماند سیم که اعظم مخاطرات است دیگر آن بود که علی قلی خان شاملو از جانب اسمعیل میرزا بدین شنیع مامور گشت
و در ماه مبارک رمضان به هرات رسیده بالهام آسمانی بمضمون اللیل حبلی عمل نموده با وجود کمال بیم و هراس تا اختتام
ماه صیام صبر نمود و در شبی که وقوع این امر ناپسند تمهید یافته بود قاصد قمر مسیر رسیده خبر فوت اسمعیل میرزا و مژده نجات
رسانید و الحق ظهور این حال عجیب از غرایب حالات صاحبقرانیست چهارم آنکه برحسب تقدیر مخالفت میانه امرای خراسان
و عراق روی داده نواب سکندر شان و شاهزاده عالیمکان سلطان حمزه میرزا لشکر بخراسان کشیده بین الفریقین در پل
غوریان محاربه عظیم بوقوع پیوست و شکست بر لشکر خراسان افتاده حضرت اعلی در اثنای گیر و دار و شکست اعوان
و انصار در صغر سن با چند نفر از ملازمان جان نثار از آن معرکه هولناک بسلامت بیرون رفته از آن حادثه سالم ماندند پنجم
آنکه در حینی که حضرت اعلی در هرات تشریف داشتند چون در لوح قضا ثبت بود که آن بلده بدست اوزبکیه درآمده محصوران
مقتول و اسیر کردند میانه اعلی قلیخان لله و مرشد قلیخان که با یکدیگر دوست موافق بودند وحشت و عناد پیدا آمده منجر
بقتال گردید و از تقدیر الهی طبقه شاملو که در ظل لوای سعادت انتمای آنحضرت بودند چشم زخم قوی یافته مقهور گردیدند در آن
معرکه بر درع حضرت اعلی چند جا زخم تیر و علامت نیزه رسیده بود و المی بذات مقدس نرسیده و بقوت جاذبه روح مقدس
حضرت امام الجن و الانس ابو الحسن بمشهد مقدس تشریف آورده از آن دو مخاطره عظیم سالم ماندند ششم آنکه بیماریهای عظیم
بآنحضرت طاری گشته بعنایات یزدانی از امراض مختلفه شفا یافته و در شیراز از اسب افتادند چندگاه صاحب فراش بودند
و لطف الهی نگهبانی نمود هفتم آنکه در روز جنگ جغال اغلی که ملازمان رکاب اقدس گرفتار آنرا بنظر خجسته نظر درمی آوردند
شخصی قوی هیکل زورمند از اکراد مکری کمر خنجری آبدار از مونه کشیده بر آنحضرت دویده خود را بر بالای بدن لی بدنش انداخت
آنحضرت بدستیاری عنایت الهی و قوت سرپنجه شاهنشاهی سر دست آن بدنهاد را بدست مبارک گرفته خنجر از دست او
بیرون کشیدند و از آن کید عظیم و بدی آن بدذات بذات مبارک ظل اللهی المی نرسید چنانچه تفصیل این قضایا در محل خود

سمت گذارش خواهد یافت ان شاء الله وحده العزیز چون معظم امور سلطنت و استقامت مملکت امنیت طرق است
در ممالک ایران این شیوه مفقود گشته تردد آمد شد خلایق بغایت دشوار شده بود آنحضرت در بدایت حال متوجه رفع
این اختلال گشته تحقیق کردند که در هر ولایتی معظم قاطعان طریق چه جماعت اند همت بر افنا و انعدام این طبقه گماشته
در اندک زمانی اکثر سرداران این گروه را بحسن سعی و تدبیر بدست آوردند بعضی را که در میانه ایشان ازین قبیل بدولتان
بودند رای دوربینش مصلحت اندیشی کرده از سیاست ایشان گذشته بملاطفات گوناگون مطمئن خاطر ساختند و ایشان
در ازاء این عطوفت و جان بخشی در مقام خدمتکاری و استرضای خواطر اشرف در آمده راه خطا را گذاشته بسلک
انقیاد و فرمان پذیری در آمدند و بعضی دیگر را بی ملاحظه بشحنه سیاست سپرده خلایق را از شر آن طایفه آسودگی بخشیدند
و اینمعنی موجب امنیت طرق گشته تجار و سوداگران از اطراف و اکناف عالم بممالک محروسه تردد آمد و شد آغاز نهادند و همیشه
ترفیه احوال رعایا نصب العین ضمیر انور بوده نیت حق طویتش مصروف باین است که خلایق و عباد الله در زمان دولت ابد مقرونش
در مهاد امن و امان آسوده بوده و دست تعدی ارباب جور در کل حال از گریبان آمال ایشان کوتاه گشته باشد بدین نیت
رفع نزول که در ازمنه سابقه قرار یافته موجب تفرقه و تشویش خاطر خلق الله بود از ممالک برطرف فرمودند و از وجوهات
دیوانی تخفیفات کلی بر عامه رعایا داده اند اولا وجوه سرگله عراق که قریب بپانزده هزار تومان عراقی میشود بمردم الوسات
تصدق فرمودند و سکنه آن ممالک را که وسط معموره ایران و مقر سلطنت ابدبنیان است باین عطیه عظمی از مردم سایر بلاد
امتیاز بخشیدند و دیگر در ماه مبارک رمضان کل شیعیان ممالک را از تکالیف دیوانی معاف فرموده یکماهه احداث جمیع ممالک را
که از قرار عمل دیوانیان قریب بیست هزار تومان میشد بر عایا تصدق نمودند و در آن ماه مبارک که ایام طاعت است
احوال اهل فقر از عنا و تنگدستی به ثروت و غنا تبدیل یافته عموم خلایق که در قلمرو همایون اند صاحب مکنت بوده از رنج
تهی دستی رهائی یابند و جمعی از اشراف و اعیان که بتصاریف زمان پریشان حال گردیدند مساعدت و راس المال از
از سرکار خاصه شریفه بطریق قرض حسنه میدادند که سرمایه کسب معیشت ساخته برفاهیت حال روزگار گذرانند و مشغول
ذمت مدیون رباخواران خسران مال نباشند و مکرر مبلغها کلی بر سبیل مساعده بجمعی از شیعیان عسر الحال و ارباب
عقیدت و اخلاص داده اند و در ثانی الحال بایشان تصدق فرموده از ثواب آن حسنه بهره مند میگردند و آنچه تا حین
تحریر کتاب ظهور یافته مرقوم شده بمدلول این بیت فرد الهی چو بر نیتش آگهی * چو نیت بخیر است خیرش دهی
امید بکرم الهی آنکه سالهای بسیار بر مسند فرماندهی متمکن بوده و بدیگر خیرات و مبرات مرضیات عالیات موفق گردند
دیگر آنکه چون از بدو خلقت طینت آنحضرت بحدت و آتش مزاجی سرشته شده در سیاست مجرمان فرمان قهرمان طینت آنحضرت

عمل نموده اصلا در عقوبت گنهکاران که جزو اعظم سپهداری و مملکت آرائی و رعیت پروری است مسامحه و تاخیر جایز نداشته
و نمیدارند و اینمعنی در آغاز دولت فواید کلی بخشیده و آوازه سطوت و صلابتش در اطراف و اکناف منتشر گشته دست
جور و تعدی از گریبان امانی زیردستان کوتاه گردیده از بیم سیاست و آثار عدالتش گرگ و میش با هم آمیخته
مخالف و موافق در یک فراش غنوده اند و از یکدیگر امین بوده اند و بهر کس خدمتی رجوع میفرمایند مانند فرمان قضا و قدر
بامضا میرسد و اگر پدر از روی شفقت ابوت تاخیر در قتل پسر جایز دارد حکم برعکس آن میفرمایند و اگر او نیز تعلل
مینماید دیگری بقتل هر دو می پردازد و بدینجهت نفاذ امرش مرتبه اعلی یافته احدی را زهره آن نیست که لحظه از فرمان
قضا جریانش تخلف تواند کرد و قبل از جلوس همایون یساقی که روی میداد طوایف قزلباش در رفتن یساق تعلل
نموده جمعی که لازم و مواجب خوار بودند اکثر در خانهای خود توقف نموده نمیرفتند غیر ملازم خود بطریق اولی چون اینمعنی
بر ضمیر انور پرتو ظهور انداخت سپاهیان و ایل و ایماقات ممالک نموده حکم فرمودند که هرگاه یساقی واقع شود جمیع
سپاهیان خواه ملازم باشند خواه نباشند جهت غیرت و حفظ ناموس و صیانت احوال ایل و عشیرت حاضر گردند
و هر کس در هنگام یساق در خانه توقف نموده و بموکب همایون حاضر نگردد هر کس از مردم آن ایل حقیقت عرض نماید
که فلان شخص استطاعت آمدن یساق داشته نیامد حسب الحکم بقتل او مبادرت نموده اموال و اسباب و مایعرف
او از آنکس باشد و اگر مردم آن ایل جانب داری کرده این معنی را مخفی داشته بعرض نرسانند آن طایفه بقتل
عموماً مورد سیاست خواهند بود دو سه مرتبه که یساق واقع شد هر کس نیامده بود حقیقت حالش بعرض اعلی رسیده
و فی الفور اموال و اسباب او بمخبران تعلق گرفت و اینمعنی موجب واهمه خلایق گشته هرگاه که یساقی روی میداد
پیاده و سوار بسپر میدویدند و هیچ آفریده را قوت نبود که در خانه توقف تواند نمود دیگر اگر دانش وران خورده بین
حضرت اعلی را واضع قوانین سلطنت گویند رواست چه آنچه در آداب فرمان روائی از آن حضرت بظهور آمده دستور العمل
سلاطین روزگار است در ابتدا چون از بی دولتان طوایف قزلباش در ایام اختلاف بی اندامی بسیار سرزده عقاید
ایشان نسبت بدودمان قدس نشان صفوی اختلال پذیرفته بود رای جهان آرا برین قرار گرفت که جهت انتظام
امور دولت و مصلحتهای نهان که بالهام آسمانی که در ضمیر پادشاهان والا شکوه پرتو ظهور دارد و ظاهر پرستان عالم
صورت را از آن خبری نیست جهت تنبیه و تادیب این طبقه جمعی دیگر را در سلک سپاهیان در آورند بنابرین جمعی کثیر از
غلامان گرجی و چرکس و غیر ذلک را در سلک سپاهیان در آورده قوللر آقاسی که درین دودمان رسم نبود تعیین فرمودند و چندین هزار نفر
تفنگچی قدر انداز ایماقات جغتای و اعراب و غیره از خراسان و عراق و آذربایجان ملازم رکاب اشرف بوده اکثر اجامره و اجلاف

هر ولایت را که مردم جلد و کارآمدنی بودند و همیشه در ان ولایت پید ولتی نموده عجزه و مساکین از بی اعتدالی ایشان
متضرر میگشتند در سلک تفنگچیان رکاب اشرف در آوردند که همه رعایا و عجزه بعد الیوم از شر ایشان ایمن باشند و بهم
در رکاب نصرت انتساب بخدمت قیام نموده در معارک کارزار مکافات عمل یابند جمیع این طایفه را داخل و فتح غلامان
نمودند و الحق وجود ایشان جهت فتح و قلاع و بلاد ضروری بود فواید کلی بخشید دیگر بهر کس از امرا و اعیان حکومت ولایتی
شفقت شود حفظ شوارع بعهده هر کس بفرمایند مشروط بانست که بواجبی ضبط نسق کرده مال هر کس را از تجار و متردین
و سکنه هر بلاد که دزد و حرامی ببرد بلی روی نموده و پیدا کرده بصاحب رسانند و الا از عهده جواب خود بیرون آیند
و این قاعده را در کل ممالک جاری ساخته بدینجهت اموال خلایق محفوظ مانده و ابواب تردد عالمیان ممالک محروسه مفتوح
گشت دیگر رای مصلحت اندیش اقتضای آن کرده که آنحضرت از هر کس سوالی فرماید از کذب خیانت مبرا بوده جواب بنهج
راستی و صواب دهند زیرا که خلاف گفتن با همه کس من جانب الله منهی و مذموم است فکیف و با پادشاه زمان و مرشد و ولی نعمت
چون مذموم نباشد و بنمک حرامی منجر نشود و باعتقاد آنحضرت دروغ بولی نعمت خود گفتن جزو اعظم حرام نمکی است و از
هر کس کذب و خلاف واقع سرزده بعد از ظهور آن در سیاست مکافوبین مطلق تاخیر نفرموده رقم مردودی بر ناصیه
حال ایشان کشیده نتیجه آن از اسلاف باعقاب و اخلاف سرایت مینماید و درین ماده بکمال رسوخ و غلو دارند چنانچه
اگر احدی از مثل ان اعمالی چند سرزده باشد که مکافات آن جز قتل نباشد و آنحضرت از حقیقت آن سوال فرمایند آن بیچاره
جز راست گفتن چاره ندارد و عقیده مردم آنست که اگر کسی دروغ بآنحضرت بگوید گویا همان لحظه از عالم غیب خبر میدهند
و در مخیله هیچ طرار حیله و خطور نمیکند که حکایتی که اندک کذبی با آن باشد بآنحضرت عرض نماید و فایده انمعنی در امور
جهانداری و عدل پرائی محتاج به بیان نیست دیگر این شهریار کامکار برخلاف قاعده اهل روزگار آب و آتش را بیکدیگر
امتزاج داده ضدین را باهم جمع نموده اند چنانچه بکمال حدت طبع و آتش مزاجی و قهاری و عظمت و شکوه و جلال پادشاهی را
بانهایت ملایمت و همواری و درویش نهادی و بی تعینی جمع کرده اند فرد همت یکسان برش نخوتش کشیی تخت شاهی و
نطع درویشی: در هنگام ملایمت و کوچک دلی چنانچه بی تکلفانه و مخلصانه بمردم اهل و ندما و ملازمان و غیر ذلک خصوصیت
و آمیزش مینمایند و گویا یاران و برادران یکدیگرند و در سایر احوال به تخصیص در حال قهاری جمعی که پیوسته انیس و جلیس
بوده اند یارانه و برادرانه و بی تکلفانه سلوک مینمودند حد و یارای آن ندارند که حرف بی نسبت مشعر بر اندک دلیری و جرات
سوء ادب باشد بر زبان آرند امرا و سلاطین بلکه ظرفا و ندما نیز جرات تکلم و حرف زدن نامعقول ندارند تا بغیر ایشان چه رسد
و این هر دو شیوه را با یکدیگر جمع کرده بر طاق بلندی نهاده اند شعر گهی در تواضع جو اهل سلوک: گهی از تف قهر سوزد ملوک: زراه

تکلف کشیده عنان ؛ زکبر و منی گشته کشان ؛ بعجب و تکبر ندارد سری ؛ ازان بر عالمش سروری ؛ دیگر از خصایل مرضیه
آنحضرت اشفاق و مرحمت است نسبت بعموم ملازمان اخلاص گزین و حقایق حق خدمت گذاران و جانسپاران حلال نمک راستی
آیین و پاس خاطر و رعایت جانب ایشان و درین ماده باقصی الغایت توجه مبذول داشته و این شیوه ستوده را
مرعی میدارند و هیچ از ابنای روزگار و ارباب قوت را درین دو باب دعوی برابری با آنحضرت نیست و ما دام که
بر مسلک حلال نمکی و رضا طلبی ثابت قدم باشند توجهات پادشاهانه از ایشان دریغ نداشته بمجرد خطا و زلل و تقصیری
که از بی دانشی و بغفلت بظهور آید از منهاج قویم شفقت و عاطفت عدول نفرموده از فراخ حوصلگی بعفو و اغماض شاهانه
گذرانیده خاطر شریف را غبار آلوده نمیسازند و هر یک از ارباب عقیدت و ملازمان جانسپار ذوی الحقوق که ودیعت
حیات بمتقاضی اجل سپارد و در محاربات که در راه دین و دولت اتفاق افتد نقد جان که متاعیست بس گرانمایه در شاهراه
اخلاص نثار و ایثار کرده اند در رعایت بازماندگان زیاده از متوقع ایشان مرحمت بظهور می آورند و صاحبان مناصب
عالیه را هر چند پسران ایشان بجهت حداثت سن در آنوقت شایستگی آن نداشته باشند بنا بر فتوت ذاتی و مروت
جبلی احیای آن سلسله کرده منصب را به پسران ایشان تفویض میفرمایند و چون اموال و ذخایر دنیوی در نظر عاطفت بین
همتش بغایت قلیل الاعتبار است اگر آلاف و الوف از متوفیان اخلاص آثار مانده بوفور همت و اقتضای قاعده مروت
و حفظ آداب شریعت بر خلاف اکثر سلاطین عالم نظر التفات بران نینداخته بورثه او مسلم میدارند که فرض اند
میان ایشان قسمت شود که این شیوه حسنه نزد کار آگاهان حقایق بین بر جمیع فضایل و مستحسنات مقدم است زیرا که در اکثر
اقالیم سبعه سلاطین حشمت آیین این قاعده مذموم را مستمر داشته اند و آنحضرت بخلاف روش سلاطین ملک آرا
این شیمه کریمه را مراتب ادنی حق شناسی و حق گذاری میدانند و ازینجاست که همواره بتاییدات ربانی و توفیقات آسمانی
موید و موفق میگردند دیگر فراغ مشاغل امور سلطنت و جهانداری و مهمات ضروری کارخانه خلافت و داد دهی
اوقات شریف را بعشرت و شادمانی گذرانیده همواره بزم و مجلس آرای بوده باقتضای جوانی و تحریک آرایندگان
بزم کامرانی از تجرع بادهٔ خوشگوار و صحبت گلرخان سیم عذار کامرستان بوده ریاض حیات و زندگانی را با وجود خضرت
و طراوت می افزایند و این شیوه را با کمال خبرت و آگاهی جمع نموده لحظه از تدابیر امور مملکت داری و حفظ مراتب مهام
سلطنت غافل نبوده امور جزوی و کلی و نقیر و قطمیر که در مملکت ایران بل عرصه جهان سانح میشود گویا بر ضمیر منیرش
پرتو ظهور می اندازد و منهیان گماشته اند که از کماهی حالات خبر میدهند چنانچه کسی را قدرت آن نیست که در منزل
خود با متعلقان حرفی که نتواند گفت بگوید و دغدغه آن هست که بمسامع جلال رسد و مکرر این معنی سمت ظهور یافت و از احوال

پادشاهان ربع مسکون از مسلم و غیر مسلم بر کیفیت و کمیت لشکر و آیین و دین و مملکت و طرق و مسالک هر دیار و خرابی و آبادی

هر ولایت کماحقه واقف و دانا بوده طرح آشنائی اکثر سلاطین عالم و پادشاهان اطراف انداخته از اقصای فرنگ و روس

و هند با آنحضرت در مقام الفت و دوستی بوده هرگز درگاه سدره اشتباهش از آمد شد ایلچیان سلاطین و تحف هدایای ربع

مسکون خالی نیست و آنچه در زمان خجسته نشان آنحضرت درین امر وقوع یافته در زمان آبا و اجداد عالیمقدارش کمتر بظهور آمده

و آنحضرت را با هر طبقه آمیزش خاصی است که ما فوق آن متصور نیست و بلغایت متعارف و غیر متعارفه هر قومی عالم بوده

بهر طایفه بگفتار آن طایفه تکلم مینمایند و با شعار فارسی دانا بوده بسیار بخاطر دارند و شعر را خوب می فهمند و تصرفات

مینمایند و گاهی بنظم اشعار آبدار نیز زبان میگشایند و در موسیقی و علم ادوار بقول و عمل سرآمد روزگارند و بعضی تصنیفات

آنحضرت در میان ارباب طرب مشهور و معروف و زبان زد ارباب نغمه و ساز و لطایف و ظرایف رنگین و سخنان دلپذیر

و شیرین از آنحضرت بسیار سر میزند و دیگر آثار خیر بسیار از آنحضرت در صحیفه روزگار یادگار است و بالطبع بانواع خیرات

و مبرات و تصدقات و انشا و احداث عمارات مایل بوده جمیع املاک موروثی و مکتسبی خود را که قیمت عادله آن

یکصد و پنجاه هزار تومان بود وقف حضرات عالیات چهارده معصوم علیهم نموده حاصل آنرا که بغیر از موضعات قریب

بیست هزار تومان میشود بوظایف و ادرارات علما و صلحا و سکان اماکن شریفه و سایر مصارف خیر مصروف مینمایند

و بر کل متملکات و مایعرف سرکار همایون رقم وقف کشیده در صرف آنها بمصارف خود نهایت توجه مبذول میدارند

همانا این معنی بین السلاطین مخصوص ذات حمیده صفات آنحضرت و در ازمنه سابقه و قرون ماضیه کمتر اتفاق افتاده و در اکثر

ممالک عمارات عالی از مساجد و مدارس و بقاع خیر و منازل فرح بخش دلگشای و باغات و بساطین فردوس بنا طرح نموده

با تمام آن موفق شده اند اگرچه تفصیل هریک در محل خود گذارش خواه یافته اما از اطناب احتراز نموده در صدر دفتر مجملی

از آنها مرقوم میگردد القصه در عمارات سکنه عالی و معموری و آبادانی بلاد و سری تمام دارند و آنچه در مشهد مقدس معلی

بود توسیع صحن آستانه مقدس و ایوانهای رفیع و عمارات دور آن و نقاشی زیب و زینت حرم محترم و احداث خیابان

و در دار الارشاد اردبیل عمارات آستانه متبرکه که سید جبرئیل قدس الله سره العزیز که پدر بزرگوار قطب الاولیا شیخ صفی

الحق و الحقیقه و الدین طاب ثراه و جد دهم حضرت علی شاهی ظل الهی است و مجمر طلا برابر ضریح و مجمر دوم نقره و زینتهای

حظیره مبارک و تجدید عمارت مزار کثیر الانوار حضرت عارف ربانی شیخ زاهد گیلانی و ترتیب عمارات عالیه تربت شریف

حضرت سلطان الاولیا الحقیقی شیخ شهاب الدین اهری قدس سره و باغ بهشت آسای آن روضه فیض انتما

و آنچه در سپاهان جنت نشان احداث فرموده اند اول در شهر مسجد جامع عالی واقعه در جانب جنوب میدان نقش جهان

ومسجد دیگر در برابر درگاه دولتخانه در غایت زینت وصفا و مدرسه و دار الشفا و عمارات قیصریه و بازار و میدان مع
بالاخانها و کاروان سراهاء اعلی و درگاه پنج طبقه دولتخانه و خلوتخانه زرنگار موسوم بباد استان و گلدسته و عمارت سه طبقه
وحوضهای بی انتها و خیابان سوم چهار باغ که تخمینا یک فرسخ باغات و بساتین در دو طرف خیابان مذکور واقع است
و پل عالی مشتمل بر پنجاه چشمه بر زاینده رود بسته شده که سیاحان عرصهٔ گیتی مثل و مانند آن در هیچ ولایتی ندیده اند
و شهر عباس آباد که در جانب غربی بیرون شهر صفاهانست جهت مسکن تبریزیان احداث شده و در غایت صفا و نزهت
خورمی و جداول انهار رشک روضهٔ رضوان و شهر جهانست و در مواضع باغ کوه گویا آب و گلش را با عیش و عشرت سرشته
و تخم خورمی در وکشته اند و باغ خوش و رباطگاه عالی دیگر در بیابان خرگوشی بامن در زنه ره شش اصفهان بدو ش
یزد که همیشه از بیم قطاع الطریق محل خوف خطر مترددین بوده و در دار السلطنهٔ قزوین درگاه دولتخانه و خلوتخانه دو طبقه
زرنگار که موسومست بعمارات نو و کاروان سرای عالی و دو عمارت جهان نما واقع در میدان سعادت آباد و در کاشان
بمنازل و رواق بهشت آسای دولتخانه مشتمل بر چندین عمارت مع باغات دلکشا و حمام و کاروان سرا و بند قهرود و رباط
و مسکن سیاه کوه و فرش راه نمکسار و سیاه کوه که قریب بده هزار تومان تخمینا دران صرف شده و چند فرسخ بسنگ واهک
استحکام یافته موجب دعای خیر مترددین است و در مازندران بهشت نشان شهر فرح آباد در کنار دریا که رودخانه
موسوم به تجه رود از میان آن میگذرد و عمارت عالی دولتخانه و بازارگاه و حمامات وغیره دران بلدهٔ جنت مکان
طرح انداخته شده از غایت نزاهت و خورمی خلایق و اوساط الناس و ارباب صناعت بتوطن آن بلدهٔ فاخره
رغبت نموده و چندین هزار خانواده از مسلم وغیر مسلم از اطراف و جوانب جمع آمده از حوادث ایام در ظل معدلت
همایونش استظلال جسته اند والیوم شهری بآن عظمت و شوکت و ازدحام معلوم نیست که در بلاد اسلام بوده باشد
و عمارات و باغات مرغوب واقعه در ساری و آمل و اشرف و دریاچه و عمارات عالیه در بارفروشده و در استرآباد
عمارات و دولتخانه و در نطنز باغ راحت آباد مع عمارات عالیه بالاخانها و حمام وغیره و باغ عباس آباد و در مابین نطنز
و کاشان و در دار السلطنه تبریز تختگاه مزار عین علی و تجدید عمارت مسجد شاه جنت مکان در حد و همدان و در شهر
نوجه جال پای کوه بیستون رباطی جهت نزول زوار عتبات عالیات و دیگر چون در جمیع امور توصل آنحضرت بدرگاه الهی
لهذا همیشه بفتح و ظفر اختصاص یافته از بدایت جلوس سعادت مانوس الی یومنا هذا ابواب فتوحات بر چهرهٔ امانی و آمال
آنحضرت مفتوح میگردد و معظم قضایا و محاربات قوی که آنحضرت را در ایام جهانداری روی داده و ممالکی که بزور بازوی
همت بحوزهٔ تسخیر کشیده موجبی است که در ذیل این دفتر هر یک در محل خود سمت گذارش خواهد یافت تیمنا و تبرکا در دیباچه

کتاب بذکر مجملی از انها اشارت میرود بالجمله در آغاز جلوس اورنگ سلطانی چون گلشن سرای دولت با خس و خاشاک
آمیخته از نزاهت و خورمی دور افتاده بود و بعضی خودرایان بی عاقبت سر از جیب معصیت برآورده لوای تجبر و تکبر
افراشته بودند و دفع دشمن خانگی را واجب و لازم دانسته از مقر سلطنت اصفاهان و از انجا بتیر از توجه نموده ذو القدر را
که در قطعه اصطخر بوده یوسفخان افشار را که در قلعه کریان باهم متحصن شده بودند دفع نموده عود فرمودند و همت بتسخیر قلعه
دولت یار سیاه منصور و دفع آن مخذول طاغی گماشته بعد از فتح و ظفر قلعه را با خاک یکسان کردند و قلعه و جوش را
ویران ساختند بعد از ان چون از خان احمد والی گیلان لاهیجان آثار خلافت بظهور رسیده بود با پادشاه روم. پناه گشت
نموده لشکر بتسخیر ولایت فرستاده او را از مملکت اخراج نموده آن ولایت را متصرف شدند و بعد از ان گیلان رشت را
که علیخان فومنی به تغلب متصرف شده بود بحوزه تسخیر درآورده بعد از ان کل گیلان از خاشاک ارباب طغیان پاک کردند و قلعه
سندان را که امیر حمزه خان طالش ولد بایندر خان مامن خود ساخته دم از استقلال میزد بحسن تدبیر و اوصاف ضمیر تسخیر نموده
کمند همت بر کنگره تسخیر قلاع سپهر ارتفاع مازندران که ملک موروثیش بود و در آن که در میانه ملوک انقسام یافته همیشه محل
شورش و غوغا بوده انداخته به نیروی اقبال و اجلال داخل ممالک محروسه گردانیده مهد امن و امان ساخته اند بعد از ان
بجانب لرستان لشکر کشیده شاهوردیخان عباسی را که آثار عصیان و طغیان از و بظهور میرسید بدست آورده دود از
دودمان او برآوردند و انحا ممالک اطراف و جوانب مسالک را از خس و خاشاک بیدولتان هر طایفه پاک گردانیده
بتدارک احوال خراسان پرداختند و یکدفعه نوبت که عبد المومن خان ولد عبد الله خان اوزبک بخراسان آمده متوجه تسخیر قلعه
نیشابور و اسفراین و غیره گردیده و رایات نصرت آیات بمدافعه او میشتافتند او تاب مقاومت در خود نیافته
بمقابله لشکر منصور در نمی آمد تا آنکه بمقتضای الامور مرهونة باوقاتها چون موکب جهانگشای بجانب دار السلطنت هرات
توجه نموده در پل سالار با دین محمد خان ولد جانی سلطان خواهرزاده عبد الله خان که در دار السلطنت هرات بر مسند
فرمانروائی تمکن یافته بود مصاف داده مظفر و منصور گشتند و دین محمد خان زخمی گشته بعالم آخرت شتافت و عاقبت
ملک خراسان بتصرف اولیای دولت ابدی بنیان درآمد و از انجا عنان عزیمت بصوب استراباد معطوف داشته و ترکمانان
آن ولایت را از میان برداشت و رسم سیاه پوشی بر انداختند در سال دیگر نور محمد خان ولد ابو المحمد خان والی مرو شاهیجان
که بمعاونت آنحضرت بسلطنت ملک موروث رسیده بود سر از کریبان عصیان برآورده آثار خلاف بظهور آورد موکب
ظفر قرین به تسخیر آن ولایت توجه نموده او را بدست درآورده قلعه ابیورد و نسا و درون و مرو را ضمیمه ممالک خراسان
ساختند و در بارس ئیل سنه احدی عشر و الف بجهت تادیب اوزبکان و تخریب ولایت ایشان بجانب بلخ لشکر کشیده قلعه اند

خود را که در متانت و استحکام شهرهٔ جهان است و سلاطین با تقدم را که اراده تسخیر آن نموده اند بکمتر از شش ماه تیسیر نه پذیرفته
یک روز محاصره فرموده در روز دوم فتح نمودند و تا بیست روز در ظاهر شهر بلخ خیمه اقامت نصب فرموده باقی خان برادر
دین محمد که پادشاه ماوراء النهر و ترکستان شده بود در شهر متحصن گشته جرأت مقابله نیافت و آن ولایت را بتاراج حادثات
داده معاودت فرمودند چون در میزان غیرت شاهانه و کیفیت حمیت پادشاهانه سنجیده نمیشود که ممالک موروثی آذربایجان
و شروان در تصرف رومیان باشد امرا و پاشایان سرحد تبریز جلالی شده اطوار ناپسندیده پیش گرفته بودند که موجب
نقض عهد و میثاق پیشین بود در فصل پائیز توشقان ئیل سنه احد عشر و الف بعزم استرداد آن بلده در حرکت آمده در ظاهر
شهر تبریز با علی پاشا بیگلربیگی آذربایجان مصاف داده او را منهزم و شکسته و اسیر کرده و لشکرش را طعمهٔ زبانهٔ شمشیر ساخته
و قلعه تبریز را بعد از محاصره بدست در آوردند و از آنجا متوجه نخجوان گشتند و بعد از تسخیر قلعه آنجا بمحاصرهٔ ایروان پرداختند
و مدت محاصرهٔ هفت ماه امتداد کشیده عاقبت الامر آن قلعهٔ متین رصین که مشتمل بر چند قلعه بود مسخر گردید بعد از آن
لشکر بر سر جغال اغلی سردار که از جانب پادشاه روم بمقابلهٔ آن حضرت مامور شده تا حدود آذربایجان آمده در آن
قشلاق نموده بود فرستاده در ظاهر شهروان بین الفریقین محاربه اتفاق افتاده جغال اغلی منهزم شده روی بوادی
فرار آورده در اواخر همین سال لشکر نامعدود فراهم آورده متوجه تبریز شد و در ظاهر سس و نیستن تبر بر مصاف
روی داده بر آن لشکر بیحد و حساب ظفر یافتند و جغال بدفعال شکسته و بدحال بوان گریخته در آنجا رخت هستی
بباد فنا داد و بعد از وقوع این فتح مبین ماه دار لشکر بجانب قراباغ کشیده و قلعهٔ گنجه را محاصره نموده بعد از چهار ماه
آن قلعه سپهر مدار را بحوزه تصرف کشیده و احمد پاشای حاکم قلعه را که در قلعه داری ساعی بود با محصوران بیاسا رسانیدند
و از آنجا متوجه تسخیر قلعهٔ تفلیس و تومانوس شدند و از صولت لشکر قیامت اثر پاشایان و مستحفظان انقلاع متزلزل گشته
جز استیمان و قلعه سپردن چاره نیافتند و چون خاطر از آن قلاع جمع گردید روی همت بتسخیر قلعه شروان آوردند
و قلعه شماخی را در قلب زمستان در کثرت برف و باران محاصره فرموده آن حصن حصین رفیع البنیان را که مسقف
و جدارش با فلک الافلاک همسری مینمود بزور بازوی همت و نیروی اقبال مسخر فرموده بسر احمد پاشای حاکم قلعه را
با کل رومیان محصور بقتل آورده و قلعه دربند و باکو را با سایر قلاع شروان بحیطهٔ ضبط در آوردند و چون حاکم عثمانیه
ذوالمیمنه ملکرا صولت و سطوت قاهره پادشاهی را مشاهده نموده کاری از پیش نبردند طالب صلح گردیده پاشایان
و سرداران استدعای اظهار مصالحه ازین طرف کردند و آنحضرت نیز بجهت استقامت مملکت و رفاهیت
سپاهی و رعیت بمصالحه راغب گشته از جانبین ایلچیان سخندان آمد و شد نموده صلح بقاعدهٔ زمان شاه جنت مکان

تمهید یافته چون برخی از سیر زکیه و خصایل مرضیه آنحضرت در صدر این دفتر بر سبیل اجمال رقمزده کلک تبیین مقال گشت
اکنون جواد خوشخرام قلم را در میدان تفصیل وقایع و بعضی حالات آن شهریار بلند اقبال و قضایای ایام سلطنت
والد بزرگوار ماجدش بجولان درمی آورد صحیفهٔ اول در ذکر ولادت با سعادت همایون و قضایای ایام طفولیت
و قصهٔ ارتحال شاه جنت مکان و ذکر سلطنت اسمعیل میرزا و نواب سکندرشان تا زمان جلوس همایون بر تخت
فیروز بخت بر عقلای دانشوران فضیلت گستر کالشمس المشارق فی وسط السماء ظاهر و هویداست که هرگاه از دیوان
رفیع الارکان قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء منصب والای سلطنت و کامرانی باسم سامی صاحب دولتی رقم
پذیر کلک تقدیر گردد اگرچه در بدایت حال بحسب ظاهر انواع شداید و محن قریب حال نصرت مآل آن صاحب اقبال میگردد
که هریک از آنها در نظر ظاهربینان عالم کون و مکان موجب قطع تعلقات روحانیست اما بمقتضای حکمت بالغهٔ
ازلی و حمایت ایزدی ذات مقدس سمات آن برگزیده جهان را بنوعی از مکاره و مضارهٔ حوادث صیانت مینماید
که موجب حیرانی صاحب خردان روزگار گردد و عاقبت الامر بر دوراندیشان عالم معنی براحسن وجهی ظهور مینماید
که دران قضایای کرامت نمودن هزاران حکمت عالی و مصالح ملکی ودیعت نهاده دست قدرت ایزدیست و وجود گرامی
صاحب دولتی است که متذرع به درع حمایت الهی باشد و از آسیب کید مکر کم خردان خفیف عقل مصون و محروس است شعر
اگر تیغ عالم بجنبد زجای :: نبرد رگی تا نخواهد خدای :: مصداق این مقال صورت احوال گرامی حضرت شاه جمجاه
ملک سپاه مظهر لطف اله زبدهٔ ذریهٔ طیبهٔ قایل کلام معجز نظام من کنت مولاه فعلی مولاه سمی عم حبیب الله یعنی حضرت
اعلی شاهی ظل الهی است و نبی فرمانروایان والاشکوه در مبادی حال متحمل حوادث روزگار گردیده عاقبت
به نیروی اقبال و مساعدت اختر بخت فرخ فال پای بر معارج سروری نهاده بمطالب بلند و مقاصد ارجمند فایز
گشته اند اما از بدو فطرت و ابتداء خلقت که وجود کثیر الجود انسانی بتشریف کرامت ولقد کرمنا بنی آدم سرافراز
و بخطاب مستطاب انا جعلناک خلیفة فی الارض ممتاز گشته و فرق فرقدسای سلاطین کامکار بتاج وهاج خلافت
و کامکاری سربلندی یافته آنچه حضرت اعلی را از حوادث روزگار و قصد اضداد و کید اعادی و غدر و الام زمان
سفاهت پیشهٔ غفلت اندیشه روی داده تعب و تشویش مالایعد و لایحصی که آنحضرت در ایام کشورستانی و ترددات
ملک گیری و انتظام بخشی امور عالم کشیده اند هیچ یک از کشورگشایان والاقدر را روی نداده شمهٔ چنانچه از آنها در ذیل
این دفتر هریک در محل خود سمت گذارش خواهد یافت بالجمله میلاد با اسعاد آن نوباوهٔ گلشن سعادت و اقبال
برگزیدهٔ مهیمن متعال در دار السلطنه هرات بتاریخ شب دوشنبه غرهٔ شهر رمضان اواخر یونت ئیل بعضها سنه

ثمان و سبعین و ثمانمایه و بعضها سنه تسع و سبعین و ثمانمایه بطالع سنبله روی نمود یعنی آفتاب عالمتاب از جانب اوج جاه
و جلال طالع شده که عالم ظلمانی را بنور طلیعهٔ همایونی روشن ساخته خجسته اختری از مطلع اقبال درخشان گشته که
که بر عالمیان پرتو رافت و امتنان انداخت مقیمان آسمانی ازان مولود فرخنده ورود جهانیان را مژده امن و امان دادند
و فرمان بران قضا و قدر ابواب مسرت و شادمانی بر ساکنان خطهٔ غبرا کشادند نظم ز برج مکرمت از بخت فیروز
برآمد آفتاب عالم افروز فروزان گشت از لطف الهی همایون اختری از برج شاهی که از نورش زمانه روشنی یافت
فروغش بر جبین عالمی تافت ازان طالع فرخنده مطالع مزرع امید عالمیان چون خوشهٔ پروین بارور و از صباحت
طالعش که عطارد است صحایف آمال جهانیان بارقام زرین فام عدل و احسان مزین و محرر گردید و گرامی گوهر دریای
خلافت و کامرانی نجیب الطرفین است از جانب پدر والا گوهر و والدهٔ نیکو سیر ثمرهٔ شجرهٔ سیادت و ولایت و دوحهٔ
برومند ریاض سلطنت و خلافت است و بدین مناسب عظمی از سایر شاهزادگان سلسلهٔ علیهٔ صفویه صفت
برتری و رجحان و بسلطنهٔ صوری و معنوی سربلندی دارد چه والد آن خجسته گوهر در دریای سلطنت و بختیاری نواب
سکندرشان ابو الغالب سلطان محمد بادشاه ولد اکبر بادشاه جنت مکان علیین آشیانست که از غایت رفعت شان
و اعتلاء مکان و علو نسب و سمو حسب از اوصاف وصافان جهان و مدحت سرایان بلاغت نشان مستغنی است و نسب
شریف آن خاقان صفوت نشان تا سلطان الاولیا برهان الاصفیا شیخ صفی الحق و الحقیقه و الدین طاب ثراه که مقامات
عالیهٔ او از حیز تعداد بیرونست و اشتمام انتساب آنحضرت با مام المشارق و المغارب اسد الله الغالب امیر المومنین
حیدر علی ابن ابی طالب سلام الله علیه و اولاده المعصومین بنوعی است که در صدر این نسخهٔ شریفه مرقوم قلم عنبر رقم
گردیده و والدهٔ ماجده‌اش ستیرهٔ عظما و بانوی کبری و مهد علیا خیر النساء بیگم صبیهٔ قدسیهٔ سیادت و سلطنت پناه امیر عبد الله خان
والی مازندرانست که از نژاد غفران پناه سید قوام الدین مشهور بمیر بزرگست و آنحضرت از اجلهٔ سادات عظیم القدر حسینی
و جامع سلطنت صوری و معنوی و عارج معارج مقامات علوی و سفلی و کاشف دقایق انفسی و آفاقی بوده در اول
حال بتوفیق الهی دامن همت از مشتهیات نفسانی کوتاه گردانیده قدم در وادی مجاهده و ریاضت نهاده و بعد از اعتلا
بمدارج مقامات عالیه چون از دیوان نحن قسمنا اشتمام ممالک طبرستان و ترفیه حال زیردستان آن ولایت بحسن
توجه آن عارف اسرار الهی حواله شده بود بحسب تقدیر بمازندران شتافته دران دیار رحل اقامت انداخت و خانقاه
سدره اشتباه او مرجع اخلاص خواص و عوام آن ملک گشته والی آن ولایت که از طبقهٔ جلاویان بود از غلو مریدان و ازدحام
خلایق هراسیده با او در مقام غدر درآمده و شرعا دفع صایل بر آنحضرت واجب گشته در مقام مدافع درآمده و بظفر و نصرت

اختصاص یافت و دران ملک خروج بسیف کرده سلطنت صوری را با خلافت معنوی جمع کرده تفصیل احوال آن خجسته مآل نبوت خصلت

که سید ظهیر الدین مولف تاریخ طبریه مفصلا در رشته تحریر کشیده و مولف حبیب السیر نیز مجملی ازان در نسخه خود درج نموده

و چون تحریر آن موجب اطناب است کلک سخن پرداز ازان باز آمده شروع در مقصد مینماید بالجمله آبا و اجداد عالیمقدار آن

مهد علیا پدر بر پدر در دیار مذکور والی بوده اند چون آن مهر سپهر دولت و بختیاری تولد نمود انوار سلطنت و کامرانی

از ناصیه همایونش ظاهر و لمعات خلافت و جهانبانی از بشره میمونش شارق و لامع بود منجمان از زایچه طالع فرخنده مطالع

آن اختر برج اقبال معلوم نموده بودند که عنقریب آفتاب دولتش از افق سعادت طلوع کرده و پرتو عدالتش ضیا بخش

عالم و عالمیان خواهد بود و کافهٔ خلایق در سایهٔ رافت و اقبالش خواهند آسود و شعرای بلاغت گستر تاریخ مولود کرامتش را

پادشاه هفت اقلیم یافته و یکی از ارباب سخن برشتهٔ نظم کشیده قطعه

نونهالی چمن پادشهی ∴ که گلزار جهان گشت مقیم
سال مولود وی از کلک قضا ∴ چون رقم کرد هی طبع سلیم
ناگهان از پی تاریخش گفت ∴ هاتفی پادشه هفت اقلیم

بعد از طلوع آن نیر اقبال و تولد آن والاگوهر والده ماجده اش بخدمت پدر بزرگوار عرض نموده که تعیین اسم سامی آن قرة العین بدانچه رای شهریاری اقتضا کند اشاره فرمایند که بدان اسم موسوم گردد و اتفاقا در انروز که عریضهٔ نواب سکندر شان بنظر خجسته اثر شاه جنت مکان رسیده بوده است بالهام آسمانی مکرر این بیت بر زبان مبارک جاری میشده شعر

عباس علیست شیر غازی ∴ سر دفتر لشکر حجازی

و در حین ورود عریضه داشت نیز بان متذکر بودند بعد از اطلاع بر مضمون مسرت مشحون عریضه اظهار بشاشت و خرمی بی اندازه اسم سامیهٔ آن مظهر صفات جلال و جمال را عباس قرار دادند چون مقرر بود که هر یک از شاهزادگان که از کتم عدم قدم در عرصهٔ وجود مینهادند قالیچه و یراق مهد از خزانهٔ عامره شفقت میشد خاقان جنت مکان جهت آن سرو ریاض سلطنت و اقبال قالیچه مبارک که در ایوان چهل ستون در زیر آنحضرت افتاده بود با یراق مهد فرستادند و همانا بنور فراست و ارشاد که ذات حمیده صفاتش بان متصف بود دریافته بود که عنقریب آن در آسمان سلطنت جانشین پادشاهی و کامکاری و مسندآرای تخت شاهی خواهد بود و بمیامن تاییدات الهی آفتاب دولتش از اوج اقبال طالع گشته سایهٔ وصول دران مقام فرح بخش و ایوان کیوان مثال انداخته گلشن همیشه بهار این دولت روزافزون را تازگی نزهت و طراوت خواهد داد و پژمردگی که از نوایب فتن و فتور چمن سلطنت و کامکاری را روی داده باشد بزلال تیغ آبدار طراوت ایام بهار داده به نیروی اقبال و استقامت رای و متانت ضمیر و قوت عقل و حسن تدبیر سزای بدکاران در کنار ایشان خواهد نهاد و یکی از شداید که در بدایت حال قرین احوال خجسته فرجام گردید مفارقت والدین است که در ایام رضاع زیاده از یکسال و هشت ماه از عمر شریفش نگذشته بود که از پدر عالیشان

و مادر مهربان جدا افتاده تبیین اینمقال و صورت این احوال خیرمآل آنکه چون میانه نواب سکندرشان که حسب الفرمان
قضاجریان والد بزرگوار والی هرات بود و شاه‌قلی سلطان لله میرزا که بر وفق رضای نواب سکندرشان با منتسبان
او سلوک نمینمود با فساد مفسدان وحشت و نزاع پدید آمد و مکرر از جانبین عرایض مشتمل بر شکایات بپایه سریر
اعلی رسید و نواب جنت مکانی فرمودند که من بعد میانه میرزا و شاه‌قلی سلطان التیام ممکن نیست و اراده خاطر اشرف
بدان متعلق گشت که شاهزاده نامدار سلطان حمزه میرزا خلف صدق آنحضرت را که از صبیه قدسیه والی مازندران متولد گشته
و در آنوقت هفت ساله بود بجای والد بزرگوار والی هرات فرموده والد ماجدش را بحکومت دارالملک شیراز نصب
فرمایند نواب سکندرشان و حرم محترم او بعد از اطلاع بر مضمون منشور واجب الاذعان چون از اطوار شاه‌قلی سلطان
استاجلو بکمال آزردگی داشتند آثار بشاشت و خرمی بظهور رسانیدند اما از گذاشتن فرزند دلبند خود در هرات آزرده
خاطر گشتند و چون مفارقت او بر خاطر شریف شان صعب و دشوار مینمود دیگر باره عرضه داشت فرستاده التماس کردند
که چون سلطان حمزه میرزا هفت هشت ساله شده بمادر و پدر انس و الفت تمام دارد اگر جدا شود تحمل کلفت جدائی
نیاورد و اعراض نفسانی برو مستولی شده بیم ضرر باشد و والده اش نیز زندگانی نمیتواند کرد و قرة العین سلطنت
عباس میرزا چون هنوز طفل رضیعست و بجز دایه با کسی انسی و الفتی ندارد و نقل و حرکت او صعوبت اگر امر جهان مطاع
بوده باشد او را در هرات گذاشته سلطان حمزه میرزا بمرافقت پدر و مادر بشیراز آید نواب جنت مکان چون برضای
خاطر نواب میرزا بسیار مقید بودند این سؤال بدرجه قبول اقتران یافته حکم قضا امضا برین جمله نفاذ پیوست و نواب
سکندرشان حضرت اعلی شاهی ظل اللهی را در هرات گذاشته خود با سایر فرزندان گرامی متوجه دارالملک شیراز گشتند
و از ماندن آن نوباوه گلشن اقبال در هرات که تختگاه سلاطین نافذفرمان بوده دوربینان بساط قرب الهی
تفرس نمودند که عنقریب آن نهال چمن آرای سلطنت و کامکاری در ریاض اقبال نشو و نما یافته ثمره مراد بار آور
و کامیاب دولت خواهد شد چه نواب جنت مکانی نیز در عهد صبی حسب الفرمان خاقان فردوس مکان والد علیین آشیان
بسلطنت خراسان موسوم گشته در آن بلده طیبه نشو و نما یافته عاقبت در میان اخوان تخت سلطنت و فرماندهی
ایران بوجود شریفش آرایش پذیرفت و از اولاد نامدار آنحضرت هر کدام بسلطنت خراسان موسوم گشتند عاقبت
فرمانروائی یافتند بالجمله آنصاحب اقبال عالی مکان در دو سالگی بمنصب والای سلطنت و فرمانروائی ممالک
خراسان و جانشینی والد سکندرشان و جد علیین آشیان سربلندی یافت نه نه غلط کردم ممالک خراسان بمیمنت
وجود گرامی آن صفوت نژاد سر مفاخرت بچرخ برین افراشت و شاه‌قلی سلطان حاکم هرات بدستور للگی بمعین شهزاده خسروا

آن جوهر گرامی را در آغوش اخلاص نگاه داشته پرورش میداد و نواب سکندرشان با سلطان حمزه میرزا و سایر فرزندان
از راه قاین و کرمان در زمان امان ملک منان بشیراز رسیده در دار الملک سلاطین مظفری قدم بر مسند سروری
نهاده و ولی سلطان قلخانچی اغلی حاکم آنجا بمنصب والای للکی سرافراز گشته طایفهٔ ذو القدر در مقام خدمتکاری ایستادند
باقی احوال خیر مآل آنحضرت و فرزند دلبند سعادت پیوندش بعد از انقضای ایام ارتحال شاه جنت مکان نگاشته
قلم وقایع رقم خواهد شد بر ضمایر فطنت مآثر واقفان اخبار و مطالعه کنندگان سیر و آثار سلف پوشیده نماند که
حضرت شاه جمجاه جنت مکان علیین آشیان چنانچه در صدر دفتر سبق ذکر یافت فرزند خلف اکبر پاکیزه گوهر خاقان
سلیمان نشان و صاحبقران گیتی ستان بود و از بدایت حال آثار جهانداری از ناصیهٔ همایونش میدرخشید و در زمان
حیات والد بزرگوار با صغر سن بسلطنت ممالک خراسان از سایر اخوان ممتاز گشته در بلدهٔ فاخرهٔ هرات نشو و نما یافت
و بعد از آنکه آنحضرت و امیرخان موصلو حسب الحکم والد ماجد بدرگاه سدره اشتباه آمده سام میرزا را با درمش خان بهرات
فرستادند آنحضرت در خدمت والد بزرگوار میبود و بعد از ارتحال خاقان گیتی ستان فردوس آشیان در سن
دوازده سالگی بر مسند فرماندهی ایران جلوس فرموده با وجود حداثت سن و کثرت مخالفان بتایید الهی و متانت
رای صایب و وفور دانش و عقل کامل از عهدهٔ امر خطیر سلطنت و فرماندهی کما ینبغی بیرون آمده روز بروز لوای
دولتش بلندی میگرفت و اوصاف حمیدهٔ آن برگزیدهٔ الهی از احصا بیرون است و شرح حالات خاقان جنت مکان
و قضایایی که آنحضرت را روی نموده از محاربات عظیم سلاطین اوزبک و روم و تسخیر ممالک روم و تسخیر دیگر بلاد و حوادث
عظمی که بظهور آمده بنوعیست که مجملا درین دفتر اشاره بآن شده و مفصلا مرحومی حسن بیک مورخ در کتاب احسن التواریخ
مرقوم کلک بیان گردانیده و آنحضرت را در دار السلطنهٔ قزوین بیماری صعب روی نمود تا دو ماه کشید و چند مرتبه
مشرف بارتحال گردیده و عاقبة الامر از شفاخانهٔ الهی شفای کامل عاجل کرامت شده در ایام بیماری شاهزادگان
رفیع مکان و امرای عظام که در پایهٔ سریر اعلی بودند دو گروه گردیده در تدبیر امور سلطنت و پادشاهی خیالی کردند که نواب
سکندرشان را که فرزند اکبر شاه جنت مکان بود بجهت ضعف باصره که چند سال بود که از دیدن عاری و عاطل مانده بود
مناسب ولی عهدی و ضبط ممالک ایران و طوایف سرکش قزلباش نمیدانستند اکثر خلایق عوام الناس بالطبع
خواهان اسمعیل میرزا بودند از نمیعنی غافل افتادند که عزیز کردهٔ حق را کسی نسازد خوار و این نمیدانستند
که قدرت خالق فوق ارادت و قدرت خلایق است و عنقریب پادشاهی آنحضرت و دودمان اقدس او قرار خواهد یافت
اما امرای استاجلو که رکن رکین دولت بودند و معظم ایشان در اردو مرادخان سفرچی مشهور و حسن بیک یوزباشی

ولد حسین بیک و پیری بیک موصلو قورچی تیر و کمان و آله قلی سلطان الکای اغلی بود و از اسمعیل میرزا که در آنوقت قریب بیست ساله
۳۳۷
بود بنابر سوء اعمال که از جهالت و غرور و نفس خود و رای ارتکاب مینمود و ملایم مزاج اشرف پدر بزرگوار نبود حسب الفرمان
قضا جریان در قلعهٔ قهقهه محبوس بود خایف بودند بسلطنهٔ شاهزاده کامکار سلطان حیدر میرزا که بعد از اسمعیل میرزا از
سایر شاهزادگان بزرگتر و منظور نظر پدر بزرگوار والاگهر در پایهٔ سریر اعلی حاضر بودند اتفاق نموده صدرالدین خان
ولد معصوم بیک وکیل که بجای والد لله میرزا بود و با اعیان طبقهٔ شیخاوند و جماعت گرجی که خویشان والده میرزا بودند
بآن طبقه عهد و پیمان در میان آوردند و از شاهزادگان نامدار سلطان مصطفی میرزا که در میانه طایفهٔ استاجلو
بزرگ شده بود و للکی او بامراء استاجلو تعلق داشت و بین الاخوین محبت مفرط بود و از صمیم قلبی بسلطنهٔ سلطان حیدر میرزا
راضی شده بود و در انجام این امر اهتمام مینمود و سلطان ابراهیم میرزا ولد بهرام میرزا که داماد شاه جنت مکان
و عمدة الملک و بدولت قرین بود با شاهزادگان مذکور اتفاق داشت و حسین قلی خلفا روملو و امیر اصلان سلطان
جابوق ترکمان بسلطنهٔ اسمعیل میرزا اتفاق نموده کل طایفهٔ افشار درین امر متفق بودند و از شاهزادگان نامدار
ستیرهٔ عظمی پریخان خانم که بوفور عقل و دانش از سایر بنات مکرمه امتیاز تمام داشت بدین جهت در خدمت
والد بزرگوار معزز و مکرم و صاحب رای و مشوره و محسود شاهزادگان بود و با نواب سلطان حیدر میرزا که طالب سلطنت
و بزعم خود در تبهٔ ولی عهدی داشت صفای نداشت و بین الجانبین باطنا کلفت و کدورت بود و اسمعیل میرزا
بامداد او مستظهر بود و از سلطنت سلطان حیدر میرزا سرباز زده در تمشیت مهم اسمعیل میرزا سعی مینمود و از شاهزادگان
نامدار سلطان سلیمان میرزا که برادر اعیانی پریخان خانم بود و سلطان محمود میرزا که در میانهٔ روملو بود و سلطان
احمد میرزا که در میانهٔ افشار بود و شمخال سلطان بطایفهٔ چرکس که برادر و اقوام مادری خانم بودند مخالفان سلطان
حیدر میرزا را بغدر و نمک حرامی منسوب ساخته علانیه میگفتند که در راه اخلاص و صوفیگری مرشد کامل کیست تا مرشد یار در
قید حیاتست دیگری را نمیدانیم و بعد از مرشد پادشاه آنکس است که بحکم وصیت او را ولیعهد و وصی کردانند و اگر بالعرض
قضیهٔ ارتحال آنحضرت بی آنکه احدی از فرزندان را بولیعهدی سرافراز کردانند روی دهد در راه طریق و صوفیگری پسر بزرگتر
ولیعهد خواهد بود و چون نواب سکندر شان سلطان محمد میرزا ولد اکبر شاه جنت مکان است و بسبب ضعف باصره که
از لوازم دیدن عاری و عاطل مانده و متحمل امر خطیر سلطنت نمیتواند شد بعد از او اسمعیل میرزا که اکبر اولاد است و مادر
طریق صوفیگری غیر ازین نمیدانیم و خود را شاهیسون نامیده سلطان حیدر میرزا را یکی برتو نام نهادند و زبان طعن
بران طبقه دراز کردند و این رمز گفت و گو میان هر دو فریق بلند گشته اعظم امرای نامدار و اعیان قزلباش و ریش سفیدان

او یساقات که در پایهٔ سریر اعلی بودند جمعی جانب طبقهٔ اولی گرفتند و مکرر در دولتخانهٔ مبارک همایون میانهٔ هر دو فریق سخنان
خشونت انگیز در میان آمده بالجمله معالجات حکماء مدقق موافق تقدیر افتاده و بیماری نواب جنت مکانی روی بصحت نهاد
روز بروز آثار صحت ظاهر گشته والدهٔ پریخان خانم باغوا و تحریک صبیه و برادرش اینمقدمات را در خلوت بعرض آنحضرت
رسانید و سلطان حیدر میرزا را نسبت بوالد خاین و غدار بازنموده خاطر مبارک آنحضرت را از شاهزاده منحرف ساختند
و اسمعیل میرزاییان و سایر صوفیه و یکجهتان را دولتخواه بازنمودند و چون در ایام نقاهت محرمان حریم عزت در پس
پنجرهٔ حرم راه یافته بشرف ملاقات همایون سرافراز میگشتند از اعیان قزلباش کور شاه علی اروملو که یساول
صحبت بود این مقدمات را در پس پنجرهٔ حرم بتفصیل ظاهر خاطرنشان کرده صریحا گفت که مناسب دولت آنست
که من بعد بندگان اشرف ذات شریف خود را از کید و مکر این جماعت صیانت نمایند مجملا شاهزادهٔ مذکور و نیکوخواهان او را
در اردوی معلی تهمت زدهٔ غدر و نفاق گشتند اما شاه جنت مکان اغراض فاسدهٔ هر دو فریق را بنور فراست
و فطرت اعلی دریافته بر آینهٔ ضمیر عکس پذیر پرتو انداخته روشن گردید و بمقتضای عقل دوراندیش عمل نموده زبان
مبارک باظهار این حکایات نگشودند بلکه آنجماعت را از اظهار این گونه حکایات منع کردند اما چون فرخ زاد بیگ
ایشک آقاسی باشی ریش سفید طبقهٔ قراداغلو را داخل سلطان حیدریان میدانستند و خلیفهٔ انصار حاکم قلعهٔ قهقهه از
ایماق قراداغلو و قوم فرخ زاد بیگ بود از صوابدید او تجاوز نمیکرد بخاطر انور رسیده که مبادا سلطان حیدر بوسیلهٔ
خلیفهٔ انصار غدری اندیشد دوازده نفر قورچی افشار را تعیین فرمودند که بقلعهٔ قهقهه رفته شاهزاده را محافظت نمایند
اینمعنی موجب تقویت اسمعیل میرزاییان گشت زال بیگ گرجی که از اعیان آن طایفه بود و همشیره اش در سلک کنیزان
سرادق سلطنت منسلک بوده و والدهٔ یک دو نفر از شاهزادگان گردیده و همیشه در سر حمام خدمت شاه جنت مکان
میکرد در روزی که قرار یافته بود که آنحضرت تشریف بحمام برد اسمعیل میرزاییان اتفاق نمودند که زال بیگ گرجی
از جملهٔ حرام نمکانست و ما صوفیان دولتخواه را اعتمادی بجانب او نیست و نمیگذاریم که در وقت ضعف و نقاهت
بر بدن بی بدل بی عدیل مرشد و ولی نعمت ما مستولی است او بحمام رفته خدمت نماید و طایفهٔ گرجی و شیخاوند و استاجلو
و تمامت سلطان حیدریان در آن باب متفق شده بگفت و گو در آمدند و گرجیان میگفتند که از ما چه صورت روی
نموده که منع از خدمت مرجوعه مینمایند بالجمله روزی که نواب جنت مکان بحمام میرفتند حسین قلی خلفاء روملو و امیر
اصلان خان و سایر جماعت که خود را شاهی سیون مینامیدند تا چهار پنجهزار کس از صوفیان و طایفهٔ روملو
و امیر اصلان خان افشار و غیر ذلک بقصد ممانعت زال بیگ با اسلحه و یراق بدر دولتخانهٔ مبارک جمع آمدند و جماعهٔ گرجی

وشیخاوند و استاجلو و اتباع ایشان نیز چهار پنجهزار نفر جمعیت نموده حمایت زال بیک را پیش نهاد همت ساخته و میخواستند
که ایشان نیز مکمل و مسلح بدر دولتخانه آیند و احتمال فساد و خونریزی کلی داشت در آنشب که از جانبین این مقدمات تمهید یافت
راقم حروف بتقریبی در منزل حسین بیک یوزباشی بود و او از نمیمی بغایت آزرده خاطر بود و میخواست که فیما بین
بنزاع انجامد تا صباح در فکر و اندیشه بسر برد و صباح اگرچه جمعیت بسیار کرده بود اما اسلحه و یراق نه بسته بود و بدستور معهود
در رکاب شاهزادهٔ نامدار سلطان مصطفی میرزا بدر دولتخانه آمدند و در بیرون با آنکه جهلا و مفسدان متنازعین
سخنان کنایه آمیز بسیار میگفتند ایشان ملتفت بآن نشده بایوان چهل ستون در آمدند و زبان اعتراض بر اسمعیل
میرزائیان دراز کرده حسین بیک یوزباشی حسین قلی خلفا را مخاطب ساخته گفت که این چه فساد است که در میان
قزلباش میکنی و چرا این جماعت را اسلحه پوشانیده بدر دولتخانه آورده الحمد لله والمنه که سر مبارک پادشاه و مرشد و ولی نعمت
بسلامت است ما و شما را چه حد و یارا که بخود سر صاحب این اراده باشیم او را مفسد و مفتن نامیده قدم در طریق اخلاص
و صوفیگری نهاد و حسین قلی خلفا و اتباع او نیز سخنان خشونت آمیز و زشت بر زبان آوردند اما چون نواب شاهزادگی
سلطان حیدر میرزا تشریف حضور داشت اسمعیل میرزائیان زیاده عذری نتوانستند نمود و نواب جنت مکان از این
مقدمات واقف گشته در عین غوغا دانسته زال بیک را طلب فرمودند که بطریق معهود بحمام آمده بخدمت مرجوعه مشغول
باشد آن طایفه مجال دم زدن نیافتند و بقدر خجلت زده گشته متفرق گشتند و سلطان حیدریان حیات تازه یافته
اندکی از تهمت مغرضان و طعن حاسدان خلاص شدند و بعد از آنکه صحت کامل شامل ذات مبارک گشت دیگر راه
عرض اینگونه حکایات نداده متوجه تفتیش این حالات نگشتند اما هرگاه بتقریبی یکی از امرا صاحب قدرت استاجلو را
بخدمتی مامور ساخته از اردو بیرون میکردند مراد خان را بتسخیر قلعهٔ لکور نامزد فرموده روانه رستمدار فرمودند و پیری بیک
موصلو را حکومت ری داده روانه آن صوب نمودند چون درین سال سلطان سلیمان خان بن سلطان سلیم خان
پادشاه روم متوفی شده سلطان مراد خان ولد او جلوس نموده بود نواب جنت مکان اراده نمودند که از امرا
بزرگ صاحب عقل و کیاست را بایلچیگری روم بپرسش تعزیهٔ سلطان سلیمان و تهنیت جلوس سلطان مراد خان فرستند
در اول حال حسین بیک یوزباشی را بدین خدمت تعین نمودند سلطان حیدریان از وقوع این حال تفرس نمودند که
غرض نواب جنت مکان از فرستادن او تفرقه نمودن امرا استاجلوست که اعیان و انصار شاهزاده سلطان حیدر میرزا
بودند حسین بیک را اغوا نمودند که در رفتن روم معذرت گوید و او بمعاذیر مموهه تمسک جسته عرض کرد که جهت صحت
ذات مبارک اشرف نذر نموده ام که بزیارت امام ثامن ضامن علیه السلام مشرف شوم و چون بر عمر اعتباری نیست امیدوارم که

رخصت زیارت ارزانی دارند و بدین بهانه در رفتن معذرت خواست نواب اشرف عذر پذیر گشته محمد خان تخماق حاکم
چخور سعد را که او نیز از امرا معتبر استاجلو بود بدین خدمت فرستادند و حسین بیک در رفتن مشهد نیز بواهمه آنکه
مبادا در غیبت او صورتی که موافق مطلب نباشد روی نماید تغافل ورزید نواب جنت مکان نیز پرده پوشی فرموده
ازین مقوله حرفی اظهار نکردند و مشار الیه بدستور معهود مشیر و مشار الیه بود و رفته رفته عزت و اعتبارش می افزود و چون
نظر سلطان لله نواب سلطان مصطفی میرزا فوت شد للگی نواب مشار الیه و ایالت و الکاء نظر سلطان بحسین بیک
تفویض یافته در ساعت مسعود میرزا را بمنزل آورده بزم ملوکانه آراسته پیشکش و پای انداز لایق کشیده و شاهزادگان
نامدار حسب الامر اعلی بپرسش نواب شاهزادگی و تهنیهٔ للگی حسین بیک رفته بودند لیکان لیکان را پیشکشهای
لایق کشیده فی الجمله آتش فتنه و نزاع اویماقات و گفت و گوی هر دو فریق را ردو تسکین یافته تا دو سه سال نواب جنت مکان
بکامرانی و اقبال کامیاب دولت بودند تا آنکه در سنه سیچقان ئیل اربع و ثمانین و تسعمایه که دو ماه از سال گذشته بود اندک عارضه
عارض ذات مبارک گشت و در حمام نوره بعضی از اسافل بدن را سوزانیده مجروح ساخت و وجع و درد بهم رسیده به تب
انجامید بی آنکه احدی را گمان بیماری و محرمان و مقربان را مظنهٔ فوت شدن باشد در شب سه شنبه چهاردهم شهر صفر مزاج
وهاج از جادهٔ اعتدال منحرف شده آثار قلق و اضطراب ظاهر گردید و ضعف مستولی گشته شاهزادگان نامدار تا نصف شب در
خدمت پدر بودند همه را مرخص فرمودند که بجانهای خود روید مرا تشویش چندان نیست و از شاهزادگان سلطان حیدر میرزا
را مستثنی ساخته بتوقف امر فرمود و در روایتی دیگر آنکه والده اش بمظنهٔ آنکه مبادا بعد از وقوع واقعهٔ هایله در بیرون از احادی
گزندی بفرزند ارجمندش رسد در دولتخانهٔ مبارک که ما صدق من دخله کان آمنا بود باو گفت که حال پدر بزرگوار تو دگرگون
شده احتمال قریب دارد که امشب ودیعت حیات بمتقاضی اجل سپارد تو که صاحب سلطنت و جانشین پدری تخت پادشاهی
را گذاشته بکجا میروی مناسب آنست که در دولتخانه توقف کنی و چون واقعهٔ هایله بوقوع انجامد تاج شاهی بر سر نهادی
در ایوان چهل ستون بر تخت سلطنت مبارک جلوس همائی و چون مفاتیح خزاین و قورخانه و یراق در دست تست
و لشکریان چشم بر ذخایر دنیوی ابواب در خزاین گشوده یوزباشیان و قورچیان و اعیان لشکر را العطایای ارجمند
مخصوص و بهره مند گردان که اوانی و اعیان انصار که بدولتخانهٔ مبارک جمع آیند جلوس همایون و تخت پادشاهی
مشاهده ملاقی گردد و اسمعیل میرزائیان که بالفعل دست ایشان از دامن مقصود کوتاهست بجز اطاعت چاره نمی دارند و کسی
در آمدن و پای بوس تخلف ورزد بجزاو سزا رسانی و شاهزاده را رای والده موافق مزاج آمده توقف نمود و بعد از اندک
زمانی که ضعف کلی بر بشرهٔ همایون ظاهر گشته طایر روح پر فتوحش بجانب قدس پرواز نمود پانزدهم شهر صفر که این واقعه روی نمود

بالهام ملهم غیب موافق تاریخ آمد از آثار و علامت ادبار شاهزاده سلطان حیدر میرزا یکی آنکه بسخن زنان ناقص عقل کوتاه
خرد عمل نموده و دیگر آنکه بحسب اتفاق دران شب کشیک دولتخانهٔ مبارک از جماعتی بود که با اسمعیل میرزا ایشان متفق بودند
و شاهزاده ازان غافل افتاده که دران شب اضداد او کشیکچی اند محتمل است که درب دولتخانه را مسدود ساخته احدی
از نیکخواهان او را بدولتخانه نگذارند بلی تقریب توقف نموده خود را محبوس آن جماعت ساخت دیگر آنکه پریخان خانم که عاقله
روزگار بود با او کدورت داشت ممد و معاون اسمعیل میرزا بود دران شب در دست سلطان حیدر میرزا گرفتار شده بود
بنور عقل کامل درآنوقت بشاهزاده اظهار تملق و عجز و اضطرار نموده عرض کرد که عورات خفیف عقل اند اگر قلم عفو بر
زلات و تقصیرات این ضعیفه که از نقصان عقل و کوته خردی روی داده کشیده شود و جان بخشی فرمایند بعد الیوم بجز اطاعت
و انقیاد امری ازین بیچاره سر نمیزند و فی الفور پای او را بوسیده بوالده میرزا گفت که گواه باش که هیچکس در پای بوس
پادشاه و مبارکبادی جلوس اشرف بر من سبقت ندارد شاهزاده از غایت ساده لوحی باین چاپلوسی از راه رفته
و بازی خورده با همشیره اظهار کرده که هرگاه که تو در مقام محبت باشی و برادرت سلطان سلیمان میرزا و شمخال سلطان خال
خود را با من متفق سازی نزد من عزیزتر از زمان پدر خواهید بود حضرت علیا خانم بر صدق این معنی شاهزاده را
تکلیف قسم نموده هیکل مصحف بیرون آورده قسم یاد کرد و خانم رخصت طلبید که بمنزل خود رفته برادر و خالو را بخدمت آورد
شاهزاده اعتماد بر قول او کرده او را رخصت داد و او دری را که میانهٔ باغچهٔ حرم میدانی بود گشاده بیرون رفت و شمخال
سلطان خالوی خود را آورده کلید آن در را باو سپرد و او با سیصد نفر چرکس که دشمن شاهزاده بودند صاحب اختیار
در حرم گشتند و عاقبت معاندان از انجا داخل گشته شاهزاده را بشهادت رسانیدند چنانچه مفصل در ذیل این
دفتر سمت گذارش خواهد یافت علیا جناب خانم اگرچه با برادر ساده دل چنان غدری کرد اما عاقبت بشامت
آن گرفتار آمد و از عمر و دولت تمتعی نیافت درینوقت ناگزیر واقعه نویسست که اسامی اولاد نامدار شاه جنت مکان
و سایر شاهزادگان و اعاظم امرا و ارکان دولت و بزرگان هر طایفه را که در هنگام ارتحال شاه جنت مکان انتظام
بخش ممالک ایران بوده اند در رشتهٔ تحریر کشد که چون اسم هر یک بتقریبات بر زبان جاری میگردد طالبان احادیث
و اخبار را اطلاع بر احوال ایشان حاصل گردد بالجمله شاهزادگان گرامی اولاد شاه جنت مکان از پسر و پسرزاده و دختر
بیست و هفت نفر اند اما پسران صلبی نه نفر اند اول نواب سکندرشان سلطان محمد پادشاه که اکبر اولاد شاه جنت مکان
بود از مهد علیا و ستیرهٔ عظمی سلطانم بنت سلطان موسی موصلو ترکمان بوجود آمده و در زمان ارتحال والد غفران
مآل چهل و پنج ساله بود و در دار الملک شیراز اقامت داشت از و پنج پسر نامدار بوجود آمد اول سلطان حسین میرزا که از صبیه

میر عبد العظیم سیفی حسینی که از امراء معتبر گیلان بود داماد قاضی جهان بود متولد شده و در انوقت هژده ساله بود و در مازندران
جنت مکان اقامت داشت و احوال او در زمان سلطنت عمش اسمعیل میرزا رقم زده کلک بیان میگردد دوم شاهزاده
عالیمقدار سلطان حمزه میرزا که از نواب مریم شان مهد علیا صبیه قدسیه میر عبد الله خان والی مازندران متولد شده
در انوقت ده ساله بود و با پدر عالی گهر در شیراز میبود سیم حضرت اعلی شاهی ظل الهی که از نواب مریم شان مهد علیا
متولد گشته در انوقت پنجسال و نیم از عمر شریف او گذشته چنانچه گذشت بحکومت و دارائی خراسان منصوب گشته در
هرات تشریف داشت چهارم ابوطالب میرزا که سال بهاری شاه جنت مکان از نواب مریم شان متولد شده در حین
ارتحال جد بزرگوار خود دو ساله بود پنجم طهماسب میرزا که بعد از ارتحال شاه جنت مکان از کتم عدم قدم بعرصه وجود
نهاده در دار الملک شیراز از مهد علیا متولد شده و چون جد بزرگوارش از عالم رحلت نموده بود باسم سامی او
موسوم گشت پسر دوم شاه جنت مکان اسمعیل میرزا که او نیز از ستیره عظمی سلطانم متولد شده چنانچه قبل ازین رقم
کلک بیان گشت در قلعه قهقهه محبوس گشته تا چهل ساله بود و در انوقت زیاده از یکی دختر که از صبیه مرتضی اعظم شاه
نعمت الله یزدی داشت و با والده اش در یزد میبود فرزند هیچ دیگر نداشت سیم سلطان حیدر میرزا که والده اش
از بنات عظمی گرجستان در سلک زوجات مطهره شاه جنت مکان انتظام داشت بیست و دو ساله بود او نیز زیاده
از یک دختر نداشت چهارم سلطان سلیمان میرزا که از همشیره شمخال سلطان چرکس که او نیز از زوجات مطهره بود
متولد شده بیست و یکساله در پایه سریر اعلی بود پنجم سلطان مصطفی میرزا که والده اش از طایفه گرجی و از جمله سرایان شاه
جنت مکان بود در انوقت بیست ساله بود در خدمت والد بزرگوار میبود و دو دختر داشت ششم سلطان محمود میرزا
که از جواری متولد شده هجده ساله بود و در اواخر زمان شاه جنت مکان بحکومت شروان منصوب گشته اویس خان ارلو
بلله گی او تعین یافته اما تا حین ارتحال در پایه سریر اعلی توقف نموده بشروان نرفت و یک پسر طفل داشت که بمحمد باقر
میرزا موسوم بود هفتم امام قلی میرزا که از همشیره زال بیک گرجی متولد شده چهارده ساله بود و شاه جنت مکان اورا
والی لاهیجان گردانیده در ان خطه اقامت داشت و بیره محمد خان استاجلو حاکم گیلان به للگی او مفوض بود هشتم
سلطان احمد میرزا که شاه جنت مکان اورا سلطان احمد بغدادی خطاب میکرد سیزده ساله بود و والده اش از
جمله جواری بود امیر اصلان سلطان ارشلوی افشار لله اش بود نهم سلطان علی میرزا که برادر مادری سلطان
مصطفی میرزا بود در بلده گنجه اقامت داشت و ابراهیم بیک زیاد اغلی بیگلربیگی قراباغ لله او بود و او در انوقت
چهارده ساله بود و اما بنات معظمه شاه جنت مکان هشت نفر اند اول گوهر سلطان خانم در حباله نکاح سلطان ابراهیم میرزا

ولد بهرام میرزا بود دوم پریخان خانم که نامزد بدیع الزمان میرزا ولد بهرام میرزا بود اما با او هنوز نسپرده بودند سیم
خدیجه سلطان بیگم که در حباله جمشید خان والی گیلان بیه پس بود چهارم زینب سلطان بیگم که شاه علی بیگ شاملو قورچی
شمشیر لله اش بود و اسمعیل میرزا او را بعلی قلیخان شاملو حاکم هرات نواده دورمیش خان داده بود اما بتصرف او در نیامده
پنجم مریم بیگم همشیره اعیانی او که در زمان نواب سکندرشان بحباله خان احمد خان والی گیلان در آمده ششم فاطمه
سکندر خانم که در زمان نواب سکندرشان بحباله امیرخان موصلو ترکمان حاکم تبریز در آمده و در منزل او فوت شده
هفتم جانش سلطان بیگم که در زمان نواب سکندرشان بحباله سلیمان خان استاجلو ولد شاه علی میرزا خواهرزاده
شاه جنت مکان بود در آمده در منزل او فوت شده هشتم شهربانو بیگم که دران ایام بحباله شاه نعمت الله ولد میر میران
یزدی در آمده این دختران از ازواج و جواری محال مختلف بوجود آمده‌اند و در تفصیل آن زیاده فایده نیست و اولاد
بهرام میرزا برادر اعیانی شاه جنت مکان سه نفراند اول سلطان حسین میرزا که در زمان شاه جنت مکان حاکم قندهار
بود و از پسران او سه نفراند که منحصر بودند و مشهورند محمد حسین میرزا که در خدمت شاه جنت مکان در اردو بود یازده
ساله و رستم میرزا و مظفر حسین میرزا دوازده ساله که هر دو در قندهار در خدمت والد بودند شرح حال ایشان در ضمن
وقایع زمان حضرت اعلی شاهی ظل الهی رقمزده کلک بیان خواهد گشت و پسر دوم بهرام میرزا سلطان ابراهیم که داماد
شاه جنت مکان در درگاه معلی بمنصب ایشک آقاسی باشیگری معزز و سربلندی یافت و در خدمت عم بزرگوار مفتخر
و ارجمند بود و بسوای یک دختر فرزندی نداشت و برادر او بدیع الزمان میرزا که در سیستان بحکومت ولایت
نیمروز مشغول بود و تیمور خان استاجلو لله اش بود دو پسر داشت یکی سنجر و دیگری شمس معلوم نشد و دو دختر
در ذکر اعاظم امرا و ارکان دولت زمان شاه جنت مکان امرای عظام و خوانین والامقام سلطان خورد و کلان
در حین ارتحال بر سریر امارت و امرائی سرافراز و اکثر صاحب طبل و علم بودند از ثبت دفاتر دیوان معلوم گشته یکصد نفراند
و اسامی چند نفر از هر طبقه که معلوم الانساب بودند درین صحیفه درج میشود و در تفصیل حال همگی فایده نیست از طایفه
رفیعه شاملو که معظم طوایف قزلباش و بتقدم خدمت از همه در پیش و سردفتر اویماقاتند و در زمان خاقان
گیتی ستان و اوایل جلوس شاه جنت مکان امرای بزرگ و خوانین عالیشان در میان آن طبقه بودند و بین الاقران
بشرف مصاهرت این دودمان سرافرازی داشتند درین هنگام پنج نفر بیش نبودند معظم ایشان ولی خلیفه اوجی
که حاکم مشهد مقدسه بود و اکثر میرزادها و عظماء شاملو ملازم او بودند و دیگری اولا خلیفه که حاکم همدان بود و دیگری
سلیمان خلیفه که از حکومت استراباد عزل شده در درگاه معلی بود و از طایفه استاجلو حسین بیگ ولد حسن بیگ یوزباشی

که از جملهٔ ارکان دولت قاهره بود مراد خان سفرچی مشهور که بقلعهٔ کور رفته بود اله قلیخان الجک اغلی که در ممالک محروسه بود
پیره محمد خان چاوشلو امیر الامراء گیلان و لله امام قلی میرزا بود و محمدیخان مشهور تنجاق امیر الامراء چوخور سعد بود و در اوقات
با ایلچیگری روم رفته بود و پیری بیک قوجلو حاکم ری بود و شاه قلی سلطان یکان امیر الامراء خراسان در هرات منسوب و
ابراهیم سلطان ولد شاه قلی سلطان یکان حاکم سرخس بود و محمود خان صوفی اوغلی حاکم ترشیز بود و ولی خان حرجی باشی
شرفلو حاکم خواف و باخرز خراسان بود و تیمور خان ولد مراد خان سفرچی حاکم سیستان لله میرزا بدیع الزمان بود و یعقوب
سلطان چاوشلو حاکم شوشتر و دزفول بود و قارچه اغلی حاکم تفلیس گرجستان بود و بمعاونت داود خان گرجی تمشیت
مهمات او قیام داشت مصطفی سلطان ولد کچل شاه وردی در خراسان بود و در ذکر تمامی ایشان چندان فایده
از طایفهٔ ترکمان معظم ایشان امیر خان موصلو نوادهٔ امیر خان ماضی که لله شاه جنت مکان بود در خوار ری اقامت داشت
محمد خان موصلو قوم او بود معزول شده بود و مرتضی قلی خان پرناک در اصفهان بود و سلیمان خلیفه در تون و طبس خراسان
بود و حیدر سلطان چابوق ترخان که حاکم قم و از امرای معتبر درگاه معلی بود و ابو المعصوم سلطان ولد یادگار محمد خان
که از امرای درگاه معلی بود و از طایفه روملو درمیش خان حاکم شروان بود و حسین قلی خلفا در درگاه معلی منصب خلیفه
الخلفائی داشت و بغایت معتبر بود و دلو بوداق از خوی آمده بدرگاه معلی بود و فرمان سلطان در درگاه معلی بود و از
طایفهٔ ذو القدر محمد قلی مهردار ولد شاه قلی خلیفه در درگاه معلی از ارکان دولت بود و محمد خلیفه عمزادهٔ ابراهیم خان قاجار
حاکم استراباد بود و ولی سلطان قلیخانچی اغلی حاکم شیراز و لله نواب سلطان محمد میرزا تبید آقا حاکم جام خراسان بود و شاه علی
خلیفه حاکم حوار الجرد و از طایفهٔ افشار خلیلخان کوه کیلویه اصلان خان حاکم کرمان شده بود اما در درگاه معلی بود
و در زمان اسمعیل میرزا قورچی باشی شد اسکندر خان در هزار جریب بود و اسمعیل قلی سلطان حاکم فراه بود و دیگر
امرای افشار بودند بذکر این چند نفر اختصار نموده و از طایفهٔ قاجار یوسف خلیفه بود زیاد اغلی بجای برادر بیگلربیگی
قراباغ و لله سلطان علی میرزا شده بود اما هنوز در درگاه معلی بود و میرزا سلطان علی از امراء معتبر درگاه معلی
و دیوان بیگی بود و علی خلیفه اغجه قوینلو حاکم دامغان و بسطام بود و از طایفهٔ تکلو سولاغ حسین در گیلان بود
اردوغدی خلیفه در گیلان بود و از طوالش بایندر خان در استارای طوالش بود حمزه سلطان از امراء حاکم شوره
گل چوخور سعد بود و از خنوسلو حسینخان سلطان میرزا از معتبران بود و از اکراد شرفخان از امراء درگاه معلی بود و حاکم
تنکابن گیلان بود و از الوار تیمور اردلان بیشکان حاکم تلتکان بود و شاه رستم عباسی حاکم خاده و اکثر لرستان
بود خلیلخان سیاه منصور حاکم سجاوند و غیره در صدر الدین خان ولد معصوم بیک صفوی از امراء درگاه معلی و در

آب میگذشت چنانچه ملاحان ناو خود را بصد تشویش از میان برف و یخ میگذرانیدند و شتران و اسبان و الاغان
لاغر که قوت شناو قدرت مجادله با برف و یخ نداشتند در میان آب از قوت افتاده غریق بحر فنا میگشتند و آنچه
قوت دار بودند از پارچهای برف و یخ که پی در پی می آمد و روی آب را گرفته بود رم کرده باز میگردیدند و از خطر
استسلام میکردند که بگذرند و لمحه در میان آب دست و پا زده عاقبت غرق میشدند و آنچه رم نمیکردند از رسیدن
پارچهای یخ که راه بر اسبان و الاغان و اشتران سد و میساخت عنان تاب شده تا نیم فرسخ بلکه یک فرسخ بصد
فلاکت بشناه بیرون می آمدند مجملا نقصان و خسران بسیار درین عبور بعساکر منصوره رسید چندان از دواب و شتران
فرو رفت که از احصا و شمار بیرون بود القصه موکب همایون فال از عقبه سامان گذشته صباح روز شنبه دهم
ماه رمضان بپاس سامیش لشکر پرداخته بآیین شایسته بحوالی قلعه آمده از بالای کوه احتیاط اطراف و جوانب شهر
جهت نزول اردوی معلی که ربع فرسخ از قلعه دورتر بود اختیار فرموده نزول سعادت نمودند و میه که قریب پنج
شش هزار کس بودند درب قلعه را مانند ابواب دولت بر روی خود بسته دست بآلت محاربه و مجادله گشادند ذکر محاصره

قلعه شماخی و آنچه دران حین بتقدیر الهی روی داد

چون موکب اقبال در پای قلعه نزول اجلال
نموده هوا از غمام سیه فام تیرگی یافته گیوان بهزار چشم گریستن آغاز نمود و کثرت بارندگی و بسیاری گل و لای بجایی رسید
و بمرتبه انجامید که عبور مردم در میان اردو بازار بر پیاده و سوار دشوار گشت و راه آمد شد مردم بیرونی مسدود
گشته آذوقه لشکر رو در کمی آورد و نرخ ماکولات روی در ترقی کرده جو و کاه حکم عنقا گرفت اکثر اهل اردو و الاغان
باری و سواری را جهت فقدان علیق بصحرای کنار آب کر که همیشه علف تر و خشک میدارد فرستادند و تا دو سه ماه
آفتاب عالمتاب سر در نقاب احتجاب ابر ظلمت مآب کشیده چهره ننمود و اکثر اوقات هوا متشنج بوده شب و روز
بارندگی انقطاع نمییافت و دران دو سه ماه عساکر منصوره در کمال صعوبت اوقات گذرانیدند و چون ماه صیام
باختتام رسید حضرت اعلی متوجه مهام محاصره قلعه و امر قلعه گیری شدند بلده شماخی در میان دره واقع شده
طول شهر و قلعه در عرض دره افتاده اصل شهر که بیوت و مساکن رعیت است در دامنه کوه طرف جنوبی
افتاده و خانهای حکام و سلاطین و مردم نامی را بکوه جانب شمالی اتصال داده اند و قلعه در جانب شمالی
در مکان مرتفع ترتیب یافته و بروج عالی اساس سپهر مماس از سنگ و آهک ساخته و پرداخته اند که از غایت
ارتفاع کمند اندیشه از کنگره تسخیر آن کوتاه است و از محکمی و استواری از متین الماس گون رخنه دران صورت
پذیر نیست و سیبه آوردن از جانب شمالی که در مقابل این بروج عالی افتاده بغایت دشوار است بالجمله ملاحظه

اطراف و جوانب شهر و قلعه کرده جانب شمالی باهتمام الله‌وردیخان قرار گرفت و از جانب غربی که طول قلعه و شهر طرف
نزول اردوی معلی است اول سیبهٔ قورچی باشی و قورچیان عظام مقرر شد و بعد از آن سیبهٔ ذوالفقارخان و لشکر
آذربایجان و بعد از ایشان سیبهٔ قرچقای بیک و غلامان خاصهٔ شریفه و تفنگچیان و بعد از ایشان سیبهٔ گنجعلیخان
و در انتهای جانب غربی سیبهٔ علیقلیخان ایشک آقاسی باشی شاملو قرار یافت و سایر امرای عظام و عساکر ظفر انجام بکومک
سیبهای مذکور معین گشتند و در جانب شرقی و جنوبی کسی تعیین نیافت و چون مصالح سیبه در پای قلعه نبود از راه دور
آوردن جهت بارندگی و کثرت گل و لای و عدم شتر و الاغ مبارزان عساکر اقبال به تعلیم شهریار ستوده خصال که در
عالم جوانی دانش آموز جوانان و پیران کاردیده و تجربه کار آزموده بودند از راه دور شروع در حفر جر نمودند دو گز
چند قدم برج گونه ترتیب داده بر دور آن خندق بریده تفنگچی و کماندار و مردم دلیر جنگی بقدر احتیاج در آنجا میگذاشتند
که محافظت کارکنان جر مینموده باشند و بدینطریق پیشتر میرفتند و با وجود بارندگی شب و روز آرام نگرفته در سیبها
کار میکردند و رومیان در اول حال کمال نخوت و غرور از دروازهای شرقی و جنوبی که کسی نبود بیرون آورده در دامنهٔ
کوه صف کشیده مستعد رزم و قتال میگشتند و بعضی اوقات پیشتر آمده آهنگ نبرد ساز میدادند از ینطرف چون
اسپان اکثر سپاهیان در صحرا بود میسر نمیشد که بصدمات دلیرانه مخالفان را گوشمالی داده از بادهٔ بی اعتدالی بیرون آورند
و روز بروز پای بی اعتدالی پیشتر نهاده سر راه بر مترددین اردوی معلی گرفته دستبردها مینمودند لهذا حسب
الفرمان قضا جریان جمعی از قورچیان و غلامان و ملازمان درگاه که قدرت اسب نگاهداشتن داشتند اسبهای
خود را از صحرا آوردند و در اردو نگاه داشتند یکدو مرتبه که بعد از آن رومیان بیرون آمده آهنگ جنگ نمودند
از صدمات سپاه منصور مقهور شدند و جرها نیز بحوالی قلعه نزدیک رسیده سیبها استحکام یافت رومیان ترک آن
جرأت و دلیری کرده در چهار دیوار قلعه خزیدند و چند از قلعه بر سیبها ریخته با اهل سیبه جنگ در پیوستند اما کاری
ناساخته برگردیدند و از ینطرف سیبه را پیشتر برده در جر و نقب زدن اهتمام مینمودند و توپهای بزرگ که در حین
محاصرهٔ قلعهٔ گنجه ترتیب یافته در آنجا مانده بود حکم شد که بپای قلعهٔ شماخی نقل نمایند چون قبل از فتح بجهت صیانت
احوال عجزه و زیردستان تعیین حاکم ضابط لازم بود عنایت شهریاری ذوالفقارخان قرامانلو را شایستهٔ
این منصب والا دانسته او را باین پایهٔ علی اعتلا بخشیدند و ایالت ولایت شماخی و بادکوبه و امیر الامرائی کل ولایت
شروان باو تفویض یافت و چون در حین محاصره بعضی فتوحات روی داد که ذکر آن لازم بود اکنون مناسب چنان
نمود که نخست وقایع ایام محاصره و بعضی فتوحات در سلک بیان کشیده روی بمقصد آوریم ذکر بدست آوردن

قلاع فلک ارتفاع بادکوبه و دربند به نیروی اقبال فیروز و بازوی دولت ابد پیوند

برکار آگاهان دقایق امور دولت صوری و سلطنت معنوی پوشیده نیست که هرگاه مواد ارجهان آفرین ابواب نصرت و فیروزی برروی سعادتمند کشاده لوای دولت اورا ارتفاع آسمانی بخشد اسباب آن بدستیاری اقبال فراهم آمده کارهای مشکل که در دیدهٔ بالغ نظران فکرت اندیش صعب و دشوار نماید بپای مردی پرده کشایان سرادق غیبی بآسانتر وجهی جلوهٔ ظهور دهد مصداق این مقال بدست درآمدن قلاع سپهر ارتفاع بادکوبه و دربند است که اطراف آن از یکطرف بدریای خزر اتصال دارد و طرفی که در جانب خشکیست بنوعی متانت و استحکام یافته که عروج باخاکریز آن از اندیشهٔ خیال بیرونست و آن یک بباب و سد سکندر مشهور و معروفست از غایت ارتفاع نارین قلعه و دیواریست شهر که تا میان دریا کشیده شده از تعریف و بیان مستغنی است و در اوان توجه رایات جهانگشا بصوب شروان قرار داد خاطر رومیان آن که ولایت شروان از کف گذاشته بقلعه دربند روند در خاطر هیچکس از ارباب جلادت و اصحاب بصارت قرار نمیگرفت که تسخیر آن دو قلعه آسمان پیوند درین اوان امکان وقوع تسخیر داشته باشد تا آنکه غبار ادبار دیدهٔ رومیان را تنگ و تاریک گردانیده چشم از آن اندیشه پوشیدند و خود در قلعهٔ شماخی محصور رنج و عنا گردانیده زیاده اهتمامی در ضبط این قلاع نکردند چنانکه کوتوالان قلعه از نیک و بد بدویست سیصد کس نمیرسیدند آن هم اکثر مردم بومیه آنجا بودند که در سلک سپاهیان منتظم شده صاحب علوفه و تیمار گشته بودند بعد از چند روز که موکب همایون در شماخی نزول اجلال فرمود عساکر اقبال با بر محاصره قیام نمودند بعضی از صواحب بادکوبه شعاد دولتخواهی این دودمان اقدس ظاهر ساخته رفته رفته مردم را بجانب خود کشیده با یکدیگر مواضعه نموده قصد گرفتن کوتوال کردند و هنوز خاطر از مواضعهٔ مذکوره باتفاق اهالی آنجا جمع نشده بود که کوتوال آنجا و ملازمان او کمان زد عذر گشته دست تطاول دراز کرده در مقام دفع سرکشان شدند و چون اهل مواضعهٔ تفرس نمودند که رومیان از مواضعهٔ ایشان فی الجمله آگاهی یافته اندیشی دستی کرده با اتباع و مردم خود بر سر کوتوال رفته او را بدست آوردند و اتباع او را بجا گرفته و هرکس در مقام ستیز آمد بقتل آوردند و جمعی از مردم بومی که ملازم و صاحب تیمار کدوک شده بودند در مقام مدافعه نشده در گوشها خزیدند و حقیقت این دولتخواهی را بپایهٔ سریر اعلی آوردند و در ازای این نیکوخدمتیها بنوازشات شاهانه سربلند گشته اکثر القوم را الخلاع گرانمایه و انعامات و سیورغالات امتیاز بخشیدند اموال و اسباب و متملکات مخالفان که مردم بادکوبه بحیطهٔ ضبط در آورده بودند بانعام ایشان مقرر شد و قلعه بدان متانت بدین آسانی بدست درآمده نگهبان تعیین گشت چون دولتخواهی صواحب بادکوبه در ولایت شروان اشتهار یافت

اهالی دربند را نیز که اکثر ایشان بملازم شده در سلک سپاهیان منتظم بودند این هوس در ضمیر جایگیر آمده در مقام دولتخواهی
شدند و ولد خواجه محمد دربندی که پدرش در زمان شاه جنت مکان خدمات پسندیده در شروان بجای آورده از جملهٔ
دولتخواهان و منظور انظار شفقت شاه جنت آشیان بود بیشتر از دیگران درین امر ساعی گشته شعار دولتخواهی
ظاهر ساخت و چون در ایامی که الکاء گنجه مضرب سرادقات اقبال بود اسمی خان قیتاق همیشه نسبت بحضرت اعلی راه
اخلاص می سپرد و برهنمونی قاید بخت و دولت بعتبهٔ علیهٔ سدره مرتبه آمده کمال اخلاص و یکجهتی بظهور می آورد عنایات
شهریاری شامل حال او گشته الکاء دربند را باو نوید داده بودند و او از آن کت جائی رخصت انصراف یافته با
منشور ایالت دربند روانه شده بود درین هنگام که صواحب دربند سر از اطاعت و انقیاد رومیه پیچیده راه
متابعت دودمان اقدس اعلی پیمودن گرفتند کس نزد اسمی خان قیتاق فرستاده او را طلب داشتند او با دویست
سیصد کس بدربند رسید اهالی شهر شعار شاهی سیونی ظاهر ساخته دروازه گشوده او را بشهر در آوردند چون
پاشاگز که دران اوان بنوید پاشائی و حکومت دربند مستقبل نگهداشت قلعهٔ مذکور شده بود از وقوع اینحال
خود را با نارین قلعه کشیده با شصت هفتاد نفری که رومی الاصل و محل اعتماد او بودند بمحافظت نارین قلعه اهتمام
قلعه داری پرداختند و ولد خواجه محمد دربندی با مردم خود بپایهٔ سریر گردون مصیر آمده بسعادت کورنش و ملازمت
همایون استسعاد یافتند و حضرت اعلی در ازای این نیکوخدمتیها انجماعت را بخلاع فاخره و انعام مرصع آلات
سربلند گردانیده متوجهات و املاک ایشان را بسیورغال عنایت فرموده مردم شهر را از تکالیف دیوانی معاف
و مرفوع القلم گردانیدند و منشور عاطفت باسم اسمی خان بقلم در آمده او را بسلوک طریق پسندیده ترغیب نموده
در سفارش عجزه و زیردستان مبالغه فرمودند و مهوچهر بیک غلام خاصهٔ شریفه که بوفور کاردانی معروف بود
با جمعی از تفنگچیان چغتائی و خراسانی و یافتی و عراقی تعیین یافت که بکومک آن والی حصار و محافظت طریق قیام نموده
نارین قلعه را بدست آورند و بعضی از امرا و عساکر نیز مثل شاه نظر بیک توکلی که عاقبت به رتبهٔ خانی و ایالت مشهد
مقدس صعود نمود و نعمت الله سلطان صوفی و شاه قلی سلطان بیات و غیرهم بکومک ایشان مامور گشتند و نام
بردگان بدربند رسیده باتفاق اسمی خان بر تسخیر نارین قلعه سعی نمودن گرفتند و حربها و نقبها بزیر برج و باره
رسانیده کار بر محصوران تنگ ساختند گرز حسن چون از محافظت و ستیز و آویز عاجز گشت دست در دامن
استیمان زده کس نزد او فرستاد که اگر مرحمت شاهانه شامل حال من گشته با رفقا و مردم خود بجان و مال در امان
باشیم قلعه را سپرده بدر دولتسرای شاهی رفته غاشیهٔ ملازمت بر دوش میگیریم امرا ملتمس او را عرضه داشت نموده

حکم استمالت باسم او عز صدور یافت و مقرر شد که امر اخاطر دغدغه آلوده او را اطمینان داده روانه درگاه معلی گردانند مشار الیه

طوغا و کرها قلعه را سپرده روی امید باستان آسمان پایه آورده سعادت ملازمت دریافت و انوار عاطفت شاهی و جناب

احوالش تافته در سلک ملازمان درگاه منتظم گردید و آن سد سدید و حد حدید که یکطرف آن کوههای بلند است

که بالبرز کوه سمت اشتهار دارد و عبور مراکب او هام از انجا محالست و یکطرف باب دریا پیوسته و عبور مترددین دشت

خزر و قبچاق و اروس و غیرهم که بولایت شروان می آیند جز از یک دروازه در میان آن سد سدید است و بباب الابواب

اشتهار یافته ممکن نیست و بنیروی اقبال و امداد جنود آسمانی بدین آسانی بتصرف اولیای دولت قاهره در امد و میر جلال

الدین حسن صدر صلائی در تاریخ فتح دربند گفته بیت فتح دربند چو شد هاتف غیبی میگفت ❊ فتح دربند به بس فتح که مشحون آمد

مصحف دل چو گشادیم برآمد تاریخ ❊ فتح دربند همایون همایون آمد ❊ و از مردمان روزگار دیده آنولایت استماع رفته که

در ازمنه ماضیه کاروانی از جانب دشت قبچاق و خزر بشروان می آمده چون بدربند رسیده اند شب در بیرون فرود آمده اند

صبح که دروازه بانان دروازه گشوده اند از کاروان و کاروانی اثری نیافته اند چون راه دیگر نیست معلوم شده که از

کنار دریا که آب آن بشهر اتصال دارد گذشته اند و زیاده عمقی ندارد و بجهت تموج آب و مد و جزر دریا آب تنک میگردد

و بزمین نزدیک میشود که امکان عبور اسب و شتر داشته باشد رای جهان آرای حضرت اعلی باستحکام باب الابواب

توجه فرموده قنبر بیک سلحدار باشی کوزی بیوکلو را بسرکاری تعمیر بروج استحکام سد قدیم تعیین فرموده معماران و مهندسان

صاحب فراست و مهارت فرستاده امر فرمودند که هر قدری در میان دریا که از تموج و جزر و مد آب تنک میشده

باشد و امکان عبور داشته باشد از انجا بیشتر رفته در جائی که دیگر احتمال این دغدغه نباشد برج عالی البنا اساس از میان

آب بسنگ و آهک برآورده از انجا دیوار عریض تا برجی که حالا هست کشیده بیکدیگر اتصال دهند و از ان برج تا دامن

البرز کوه که انتهای آن سد سدید است تجدید عمارت بروج و باره نموده بنوعی استحکام دهند که از قصور و فتور معرا و مبرا

باشد و مستحفظان بیداردل در ان برج عالی و سایر بروج مسکن نموده بحراست و نگهبانی مشغول باشند و قنبر بیک

باستادان معمار و بنایان بدانجا رفته مصالح عمارت سامان نموده در میان دریا در محل مناسب اساس برج نهادند

و مدتهای مدید آن عالی اساس بنوعی که اندراس را در ان راه نیست اتمام پذیرفته آن دیوار بدیوار سابق اتصال

یافت از نوادر اتفاقات چنین مسموع شد که در محلی که اساس برج نهاده شد استادان کاردان بفنون غریبه آب را

از محل بنا خالی کردند آثار و علامات عمارت از سنگ و آجر نمایان شد که در ازمنه سابقه پیش از ظهور اسلام در

همانجا برج عظیم ترتیب یافته بود و استیلای زمان و تصاریف دوران و لطمه آب طوفان انهدام یافته یا پادشاهان دیگر که شنوک

بجهت عبور لشکر خراب کرده اند و پادشاها که بعد از ایشان عرصهٔ فرماندهی نموده اند در مقام تعمیر آن نشده اند چه جانی بیگخان
پادشاه دشت قبچاق در زمان ملک اشرف چوبانی از آن راه تا آذربایجان آمده و صاحبقران مغفور امیر تیمور گورکان از
آذربایجان از آن راه بدشت قبچاق بر سر توقتمش خان رفت بین الجمهور چنین مشهور است که سد سکندر ذوالقرنین
که در قرآن مجید ذکر آن شده همین سد باب الابواب است اما صورت وقوع ندارد زیرا که آن سد در اقصی بلاد شرقی
و شمالی بوده که مابین آدمیان و یاجوج و ماجوج بروی و آهن و رصاص ترتیب یافته چون هر شئی را در مقام تعریف
بفرد کامل نسبت میدهند محتملست که این سد را از غایت استحکام نسبت بآن سد کرده سد سکندری نامیده باشند
سبحان الله کجا بودم و چه سرائیدم و سخن بکجا کشید مجملا از فتح این دو قلعهٔ بلند اساس سپهر کریاس که اولیای دولت
این آستان آسمان حماس را روی نمود موجب توزع خاطر و پریشانی محصوران شماخی گشته ببخت برگشتگی و ادبار
خود و بفیروزمندی لشکر قزلباش متیقن شدند و در خلال این احوال حاجی بیرام نامی از جانب غازیگرای خان تاتار
باتفاق طالب بیک برادر ابوالقاسم بیک یوزباشی ایواغلی که قبل ازین از جانب حضرت اعلی بجهت اظهار محبت
و دوستی برسم رسالت نزد او رفته بود آمده نامهٔ اخلاص آئین و تحف و هدایا آورد و خان مشار الیه خود را از جملهٔ
محبان و معتقدان این دودمان شمرده آنمقدار اخلاص و بندگی اظهار نموده تذکار حقوق ایام سابق و گرفتاری
خود و بالتفات شاهزادهٔ مغفرت انتما سلطان حمزه میرزا و نجات یافتن از حبس و قید قلعهٔ الموت نموده بود که
مزیدی بران متصور نبود و اینمعنی نیز باعث یاس و نومیدی محصوران قلعه که بنوید کاذب شمس الدین پاشا استظهار
کومک لشکر تتار میبردند گردید روز بروز دست ایشان از کار و کارزار باز مانده اسباب نخوت و ادبار ایشان
آماده تر میگشت تا عاقبت الامر بجزای کردار که از غایت غرور و پندار بظهور آورده نصایح ارجمند شاهی
در ایشان موثر نیفتاد گرفتار گردیده آنچه مقدر الهی بود بظهور پیوست چنانچه از سیاق کلام آینده بظهور
می پیوندد و من الله الاعانة والتوفیق وقایع سال همایون فال قوی ئیل مطابق ست عشر و الف که سال بیست
یکم جلوس همایون شاهی ظل اللهی است نوروز این سال همایون فال در روز چهارشنبه بیست و دوم
شهر ذی قعدهٔ سنه خمس عشر و الف که اردوی کیهان پوی در پای قلعهٔ شماخی نزول اجلال داشت وقوع یافت
و جنود بارندگی و سرما از شعشعهٔ تیغ زرین فام آفتاب که قریب بسه ماه در نقاب احتجاب بود انهزام یافته و
اورنگ چهارپایهٔ فلک چهارم سعادت پذیر شرف و اقبال خسرو آفلاک در انجم گر[illegible] و روزگار شاهدان
ریاحین را بصد زیب و بهار آراسته فرح بخش انجمن بهار گشت اراضی و صحاری بلدهٔ شماخی از سبزه و ریاحین

حضرت و نضارت تازه یافت و کل ولای از طرق کم شده اهل سودا و معامله تردد آغاز نهادند و عسرت و تنگی بفراخی
بدل گشته اسباب راحت و خرمی فراهم آمد باقبال شاهنشه کامران جهان گشته خرم چو بخت جوان بفیروزی خسرو
نیمروز زنور روز گردید شب همچو روز عساکر فیروزی مآثر حسب الفرمان قضا جریان در مهام قلعه گیری دامن همیان زده
شب و روز قرار و آرام نداشتند حسین قلی بیک قاجار برادر امیرگونه خان توپهای بزرگ را که در گنجه بو بنیروی اقبال
شاهی باسانی از آب کر گذرانیده با عرابه و گردون باردوی معلی آورده یکتوپ را در سیبه اسد و یردیخان و یکتوپ را در سیبه
قرجغای بیک نصب نمودند و پیر بوداقخان حاکم تبریز که منشور طلب باسم او عز صدور یافته بود با قشون آراسته بموکب
همایون رسیده بعد از تتمیم قوایم سریر سلطنت مصیر مقرر شد که در جانب شرقی قلعه که تا غایت کسی بآنطرف معین نشده
بود فرود آمده از آنطرف سیبه پیش برد و مبارزان لشکر منصور از همه طرف نقبها بزمین زده سیبها پیش برده
بحوالی قلعه رسانیده حوالتها ترتیب دادند و توپچیان بتفنگ انداختن مشغول شدند و چون گرجیان کاخت
اتباع الکسندرخان که از کردهای سابق نادم بوده التماس حکومت گرجستان بجهت طهمورث خان نموده بودند
و مسئول ایشان باجابت اقتران یافته طهمورث خان را چنانچه گذشت بحکومت ممالک موروث سربلند ساخته
مستقل شده بودند که بتلافی تقصیرات گذشته در تسخیر شروان انواع خدمت و جانسپاریها بتقدیم رسانند
و لهذا حکم جهانمطاع بظهور پیوسته بود که طهمورث خان با لشکر آراسته بپای قلعه آمده بخدمات مرجوعه قیام
نماید مشارالیه باغوای جندی از مفسدان که او را پیوسته از طریق مستقیم منحرف ساخته از آمدن متقاعد ساخته
بمعاذیر مموهه تمسک جسته التماس نمود که او را از آمدن معاف سازند که لشکر آنچه مقدور باشد با والده اش
و پسرش که رتق و فتق مهام مملکت با اوست بفرستند حضرت اعلی فرمودند که مبلوا نیامدن او در نظر ظاهر
بینان مشتبه بعدم اخلاص و انقیاد گشته او را بعصیان متهم دارند و موجب رمیدگی دیگر حکام اطراف گشته
بهانها پیش گیرند مناسب آنست که خود به بسیاری لشکر مقید نشده بطریق ایلغار آمده ملازمت نماید و رخصت
مراجعت یافته بعد از رفتن خود لشکر را با والده اش بفرستند درین مرتبه نیز بتحریک مفسدان عذرهای ناموجه
گفته توفیق سعادت خدمت نیافت و والده اش را با جمعی از گرجیان که نیک و بد بکهار از نفر پیش نمودند فرستاد
و بحوالی اردوی معلی رسید خاطر خطیر اشرف اگرچه از حرکت ناهنجار او غباری داشت اما بنا بر ملاحظه قرابت
سببی که صبیه صلبیه آن عفت قباب در سلک مخدرات استار سلطنت انتظام داشت و مادر او بمرتبه مادر را
تعظیم مادر فرزندی بجای آورده بدیدن او تشریف بردند و روز دیگر جمعی باستقبال رفته لشکر گرج در رکاب

هودج آن عفت قباب داخل اردوی معلی شده در محلی مناسب که قریب بحرم سرای اقبال بود فرود آمدند و والده
طهمورث خان بملاقات پردگیان سرادق سلطنت فایز گردیده بشمول عنایت شد اما چند گاه که لشکر گرجستان
در اردوی معلی بودند بهیچ خدمتی مأمور نشدند و همچنین حکام داغستان و میرزادهای چرکس بدرگاه معلی آمد و شد
آغاز نهاده برادر رستم خان و اسمی خان و علی بیک راخوری و معصوم خان والی طبرسران و امثال ذلک بملازمت
سدهٔ سلطنت مشرف گشته جبین اطاعت بر زمین متابعت نهادند و چون مردم داغستان که وحشی صفتان مردم
نما اند و در وحشت آباد نامردمی نشو و نما یافته از طریق انس و الفت دور ند معصوم خان بهمتی توهمی بخود راه داده
برخصت از اردوی همایون رفته راه طبرسران پیش گرفت حضرت اعلی بخلاع فاخره و منشور عنایت ازلی او فرستاده
خاطر او را ازین حرکت ناهموار اطمینان بخشیدند و در خلال این احوال از حوادث روزگار و طوارق لیل و نهار
امری غریب در بارگاه معلی بوقوع پیوست تبیین اینمقال آنکه در روز یکشنبه عید الضحی حضرت اعلی در ایوانی که نجاران
بچوبها و ستونها در جنب دیوانخانهٔ همایون ترتیب داده بنائی پوشیده بودند ترتیب مقدمات جشن فرمودند
و فرشهای گوناگون گستر فرمانبران در صدر مجلس جهت جلوس همایون مسند شاهانه و اورنگ پادشاهانه نصب
نمودند و صدور عظام و علماء اعلام و امرا و وزرا و ارکان دولت بر در گریاس گردون اساس جمع شده منتظر بودند
که بشرف عتبه بوسی مشرف شده زبان به تهنیت عید و مبارکبادی آنروز سعید گشایند قریب بظهر که هنگام
بیرون آمدن حضرت اعلی بود مقرر شد که حاضران بارگاه معلی از صدور و علما و ابنای ملوک و سلاطین و میرزادهای
داغستان و اهالی شروان و اعیان قزلباش بایوان رفته هریک در مکان مناسب قرار گیرند که بعد از اجلاس
مجلسیان حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بایوان تشریف خواهند آورد و ایشک آقاسیان هریک را فراخور قدر و منزلت
جای محل نمودند هنوز با وجود آنکه مردم قرار نگرفته بودند که از تقدیر فلکی تزلزل در بنیان ثبات و قرار ایوان افتاد
فرود آمد میرزادها مردم داغستان که در یکطرف نشسته بودند در آغاز فرود آمدن خبردار شده خود را بیرون انداختند
و صدور و علما که دست و پای حرکت نداشتند در زیر گل و چوب ماندند از اتفاقات حسنه جمعی از بیلداران
خاصهٔ شریفه در برابر ایوان مذکور طرح باغچه انداخته کار میکردند فی الفور هجوم آورده چوب و گل را بیکطرف
ریخته زیر ماندها را یکیک بیرون می آوردند شاه قوام الدین حسین ولد علامة العلما میرزا ابراهیم همدانی و شیر احمد
پاشای حاکم قارص که در جنگ سردار گرفتار گشته مورد بخشش شده معزز و محترم بود در همان لحظه براه عدم
شتافتند جمعی دیگر که حیات داشتند خصوصا قاضی خان صدر و میر جلال الدین حسن صدر و میر سید محمد قاضی

معسکر والد میر سید حسین مجتهد و میر صدر الدین محمد علوی محتسب الممالک و میرزا محمد قاسم والد میر عباس گیلانی که از جملهٔ علما بود
و حاجی عنایت تبریزی را بیرون آوردند اما همگی را بعضی دست و بعضی پا شکسته و اعضاء ایشان خرد گشته رنگ
رخسار شان بنوعی تیره و تار شده بود که هیچ یک را نمیتوانست شناخت حضرت اعلی شاهی ظل اللهی ازین حال خبردار
گشته بیرون تشریف آورده امر فرمودند که همان لحظه فصاد را آورده ایشانرا فصد نماید بعد از فصد کردن اندک بحال
خود آمدند روز دیگر صدر الدین محمد علوی که جگرش قصور یافته بود برحمت الهی پیوست و دیگران صاحب فراش گشته در تاریخ
شب جمعهٔ هشتم ربیع الثانی میر جلال الدین حسن که از آن کوفت صاحب فراش بود درد معده و مرض اسهال علاوهٔ
آن گشته مریض و علیل شده بود دنیای فانی را وداع نموده بسرای باقی انتقال نمود و دیگران صحت یافتند از نوادر
اتفاقات چنین مسموع شده که منجمان خاصهٔ شریفه از زایچهٔ طالع اقدس یافته بودند که در پیشین آنروز ذات مقدس را
احتمال ضرری و آسیبی هست اما از تأثیر نظرات کواکب سعد که در آنوقت بکواکب عمر و دولت طالع ناظرند امید هست
که آسیبی بذات مقدس نرسد و در خلوتخانهٔ خاص دمبدم آنحضرت را بحرف و حکایت مشغول ساختند که تاخیر در بیرون
آمدن واقع شود که آنحالت روی داد اما راقم حروف از وحید الزمان مولانا علی رضای خوشنویس که از خواص و معتبران
مجلس عالیست استماع نمود که از زبان الهام بیان آنحضرت تقریر میکرد که وقت بیرون آمدن خوابی بر آنحضرت
غلبه میکند که بی اختیار بخواب میروند و در خواب بودند که این قضیه سانح شد و سبب تاخیر و تعویق بیرون آمدن
آنخواب بی اختیار بود که بنیروی بخت بیدار بر آنحضرت غلبه کرد و حفظ الهی نگهبانی کرده پیش از آنکه حضرت اعلی
بر ایوان جلوس فرمایند اینصورت روی نمود آری آنرا که حفظ الهی نگهبانست از حوادث روزگار چه ضرر و
آنجا که لطف ایزدیست صوابت و سیاره را چه اثر از وقوع اینحال اخبار موحش از جانب حضرت اعلی بسپاه رفته
سراسیمگی تمام بعسکر اقبال پادشاهی راه یافته اضطراب عظیم آغاز نهادند امرا و سرداران سپاه مضطرب الاحوال
بدولتخانهٔ همایون جمع شده ذات اشرف بجهت اطمینان خلایق از درگاه دیوانخانه بیرون خرامیده جمیع بندهای
آنحضرت سعادت و اقبال کورنش دریافته سجدهٔ شکر سلامتی ذات اقدس بجای آورده بر سر مهمات خود رفتند
و خاطرهای پریشان بجمعیت آباد آرمیدگی روی آورد والحمد لله رب العالمین چون درین سال بعضی قضایا روی
داده بود که از ایراد آن چاره نبود لهذا در طی احوال تسخیر قلعهٔ شماخی نامهٔ بدایع نگار بتحریر آنها پرداخته روی
بمقصد می آورد انشاء الله تعالی ذکر احوال امیر گونه خان و بدست بعضی قلاع و فتوحات که بنیروی اقبال
شاهی در ایروان دست داد که از ایراد آنها چاره نبود بر صحیفهٔ تحریر پروران عاشق سخن و مطالعه کنندگان

اخبار نو و کهن بقلم اندیشه چنین می نگارد که امیر گونه خان را در ایروان بمیامن اقبال روزافزون سعادت نشان بعضی
فتوحات در سال گذشته و بعضی درین سال روی داد مسوده اوراق بنابر ارتباط سخن قضایای سال نو و کهن را
بیکدیگر اتصال داده بیان می نماید که چون امرا و عساکر ظفر نشان بتعمیر قلعه ایروان پرداخته ذخیره و یراق سرانجام
یافت و امیر گونه خان و اتباع او را که در نیمدت سالی در النجق و ارد و با دو سالی در نخجوان بسر میبردند در انجا
گذاشته مشار الیه بنیروی شجاعت و مردانگی و هوس جان فشانی در راه ولی نعمت و دل اخلاص گزین که بهین عطیه
ایزدیست دل بر کرم الهی و اقبال شاهی بسته دران خراب آباد که مطلق ساکن و داری و نافخ ناری نبود و دران وحشت
سرای بی سرانجام اثری از آبادی یافته نمیشد ساکن گشته از امرا و تابین و اتباع و مردم خود هر کس را محل اعتماد میدانست
در قلعه جای داده دیگر افراد در بیرون و مواضع قریبه که خراب و ویران بود جای داده مسکون گردانید و از مردم
ایل و الوس و تراکمه متفرقه آذربایجان جمعی را استمالت گردانیده بایروان آورد و ایماق اغجه قوینلو قاجار و ایل
موسی اعلی بیات که حسب الامر اعلی از عراق آمده بملازمت او مامور بودند هر یکی را در محال مناسب ایروان و شرور
یورت قشلاق داد چون اکثر اوقات عبور لشکر رومی از اطراف ایروانست چنین قرار یافت که تا استقرار
مهمات آذربایجان آنمحال نامزروع و ویران بوده باشد تا در هنگام ورود لشکر مخالف ذخیره نایاب باشد
و امیر گونه خان معروض داشت که اگر رخصت همایون باشد غازیان بجهت علیق اسپان نقد زراعتی
در حوالی و حواشی قلعه نمایند اگر قبل از رفع حاصل آوازه ورود لشکر مخالف بوده باشد فی الفور زراعت را
ضایع و نابود میتوان کرد و اگر بحصاد رسد در روز بقلعه آورده موجب توسعه معاش غازیان گردد بعد از
استجازه برزگر بسیار سرانجام کرده با گاوهای غارتی و مردم ایل و ایماق و غازیان زراعت بسیار در
حدود قلعه و مواضع قریبه کردند بعضی رعایای فرومایه ایروان نیز که در گوشها خزیده استطاعت رفتن
اصفهان نداشتند بوی آبادانی شنیده یکیک و دو دو در هر موضع دو خانه و سه خانه بهم رسیده برزگری
میکردند بخت بلند و اقبال ارجمند شاهی مساعدت نموده در بهار آینده رومیه را قدرت آمدن نشد محصولات
بحصاد رسیده وسعتی در معاش غازیان پدید آمد و امیر گونه خان همیشه غازیان را بتاخت و غارت الکای
مخالف میفرستاد و آثار استیلا و اقتدار بظهور آورده دران سرحد بلند آوازه گشته مخالفان سرحد از و
خایف و متزلزل بوده از بیم لشکر او در جا و مقام خود قرار و آرامی نداشتند و از وقایع که او را بنیروی
اقبال پادشاهی روی داد بدست در آمدن قلعه معاذیر است که در مابین قلعه ایروان و قلعه قارص

واقع است و حقیقت آن بدین نوعست که چون قارص و حسن قلعه سی و آخچه و تا حوالی ارزن الروم لکدکوب مردم امیر گونه خان
بود تردد و آمد و شد بر مستحفظان قلعه مغاذیرد دشوار گشت و از بیم سطوت قزلباش در چهار دیوار خزیده چندگاه در کمال
تعب اوقات گذرانیدند و از حکام قارص و ارزن الروم که نجود در مانده بودند مددی بایشان نمیرسید بالضروره
کس نزد امیر گونه خان فرستاده اظهار شاهی سیونی کردند و او ایشانرا استمالت داده بمتابعت و انقیاد دلالت
کرد تا آنکه در اواسط یونت ئیل خمس عشر و الف عطاء اتجاعت که مقدم ایشان علی بیک مغاذیری بود خود را از شکنجه
تنگنای قلعه نجات داده بعزم شاهی سیونی نزد امیر گونه خان آمدند و سایر الناس سر خود گرفته متفرق شدند و قلعه
بتصرف اولیای دولت قاهره در آمد و روقتی که رایات جلال از تسخیر شروان معاودت نموده بدار السلطنت
تبریز رسید امیر گونه خان آنمردم را بپایه سریر اعلی فرستاده فراخور حال جهت هر یک مواجب و مرسوم تعیین شد
که در تابین خان مشار الیه بخدمات آن سرحد مشغول باشند و بعد از ان قلعه کنکر و که آن نیز از توابع چخور سعد است بدست
در آمد و مستحفظان قلعه نیز از اقامت آنجا و بدست نیامدن علوفه و تیمار و ضیق معاش تبنگ آمده استعداد قلعه
داری نداشتند بمجرد ورود فوجی از لشکر قزلباش از غایت خوف و هراس ترک ستیز کرده بیرون رفتند و
قلعه بتصرف در آمده از وقوع این حالات رومیه که در قلعه قارص بودند اظهار قدرت وجود کرده از حاکم ارزن الروم
نیز استمداد نموده تا سیصد کس از مردم قارص و ارزن الروم بعزم دستبرد بیرون آمده از راه مغاذیرد بر سمت ایروان
روان شدند و در حوالی مغاذیرد در میان دره فرود آمده بودند که لشکر امیر گونه خان بی آنکه اطلاعی از حال
ایشان داشته باشند بسر وقت ایشان رسیده از بلندی مشاهده نموده اند که لشکر رومی در میان صحرا فرود
آمده فی الفور آماده جنگ گشته جلوریز بر سر ایشان تاختند و رومیه از آمدن لشکر قزلباش خبردار گشته با ضطراب
تمام اسب هر کس نزدیکتر بود زین کرده تا یکصد نفر کما بیش بمحاربه آمدند و از صدمه دلیرانه غازیان تاب
مقاومت نیاورده شکست خوردند و اکثر ایشان طعمه شمشیر آبدار گشته قلیلی بصد فلاکت و ادبار راه فرار پیموده
خود را بقلعه قارص رسانیدند امیر گونه خان مظفر و منصور عود نموده ملازمان او سرها و اختر مها مخالفان را در
شماخی بپایه سریر اعلی بجایزه و جلدو سرافراز شدند القصه بعد از ین فتح رومیان ارزن الروم نیز بملاحظه و احتیاط
روزگار گذرانیده و همیشه از جنود قزلباش هراسان بودند و پاشای آنجا با امیر گونه خان طرح آشنائی انداخته
بدار اسلوکی میکرد و بعد از ین سال الوند بیک روزکی که وکیل ضیاء الدین خان ولد شرف خان کرد حاکم تبلیس بود
و در سالی که الله وردیخان بر سر شروان رفت اظهار شاهی سیونی کرده همراه او بپایه سریر اعلی آمده رعایت

وتربیت یافته بود و با مصطفی بیک محمودی حاکم بادکوبه و قلعه بایزید که با ظهور عصیان مورد الطاف بی پایان شده بود گرد
ادبار بر فرق خود بیخته از تبریز فرار نموده بود آنجا رفته بمخالفان پیوستند و امیرگونه خان کس بر سر مصطفی بیک فرستاده جماعت
محمودی و اتباع او طاقت مقاومت قلعه مذکوره نیاورده بجانب وان رفتند و قلعه بادکوبه و قلعه بایزید بتصرف
اولیای دولت قاهره درآمده جمعی از غازیان بیات را بمحافظت قلعه مذکور تعیین نمودند بعد ازین قضا
قلعه قارص بسعی آن خان شجاعت نشان بحیطه تصرف منسوبان این آستان سدره نشان درآمد و قارص
ولایتی است از ارامنه صغری مابین ایروان و ارزن الروم که حالا بین الجمهور بارض روم مشهور و معروف شده
واقع است مولف نزهة القلوب نوشته که ارامنه صغری بالتمام داخل ولایت ایرانست در زمان سلاطین ترکمان
تابع چخور سعد بوده و بعد از آنکه ولایت ارزن الروم و ارزنجان بتصرف سلاطین دودمان عثمانی درآمد ولایت
قارص در میانه حکام چخور سعد و ارزن الروم در کشاکش جانبین بود تا آنکه در زمان سلطان سلیمانخان رومیه
اراده نمودند که استحکام قلعه داده تصرف در آنولایت نمایند و چون ولایت مذکور و ولایت شوره گل و اغجه قلعه
که توابع چخور سعد است پیوسته اعنی شاه جنت مکان ازانکه پسندیده می آمد مانع میشدند و چند سال که میانه
سلطان سلیمان و شاه جنت مکان فتنه و نزاع در هیجان بود و بعد از آنکه فیمابین آن دو پادشاه ذی جاه
رفع غبار کلفت بوساطت نیک اندیشان شده مصالحه وقوع یافت یکی از شروط صلح این بود که قلعه قارص
در میانه خراب و آنولایت ویران باشد و از هیچ طرف تصرفی دران نرود و تا شروط صلح برقرار بود
قلعه و ولایت قارص آبادانی نداشت در زمان سلطان مرادخان که مصالحه اختلال پذیرفته اول نقض
عهدی که واقع شد آن بود که لشکر فرستاده قلعه قارص را آبادان کرد و رعیت از اطراف و جوانب
ارامنه آورده مواضع و مزارع آنرا معمور ساخت و همیشه یکی از پاشایان با سیصد نفر دران قلعه حاکم و مستحفظ
بودند و تا حال که سنه قوی ئیل ست عشر و الف سی سال تمام است که آن قلعه معمور و آبادان و حاکم نشین است
تا در سنه لوی ئیل ثلث عشر و الف رایات جهانگشای شاهی بعد از فتح و تسخیر قلعه ایروان تا آنحدود در حرکت آمد
مکرر اعساکر منصوره بتاخت و غارت آنولایت مامور گشته تمامی مزروعات بآتش بی نیازی سوخته گردید
و تمامت سکنه و رعایای آنولایت از مسلمانان و ارمنی بعضی را کوچانیده بدینطرف آورده بعضی دیگر
بقید اسیری گرفتار آمدند و آنولایت خراب و ویران گشته احوال مردم قلعه از قلت ماکولات اختلال
پذیرفت و در سالی که جغال اغلی در حوالی تبریز جنگ کرده شکست یافت چنانکه گذشت بسیاری از مردم

قارص که دران لشکر همراه بودند قتل و غارت یافتند و شیر احمد پاشا که حاکم قارص بود در جنگ زنده گرفتار شد و عثمان
پاشا نامی که بعد از ان حاکم شده بود چندگاه در کمال بیسامانی اوقات گذرانیده از عسرت و تنگی قلعه را با قاپیان و
مستحفظان گذاشته خود بارزن الروم رفته در انجا می بود و از ارزن الروم مددی بانمردم نمیرسید و اکثر اوقات
ساحت آن ولایت در زیر سم ستور لشکر قزلباش بود و یکمرتبه اظهار تجلد و وجود نموده تا حوالی معاذیر آمدند از لشکر چخور
سعد چنانچه گذشت شکست فاحش خورده بیشتر از بیشتر پریشانی و بیسامانی بحال بقیة السیف راه یافت و روز بروز
استهلاک و پریشانی زیاده شده مردم بیقوت متفرقه میشدند چهل و پنجاه نفری که مانده بودند با ملازم و قلعچی و عیال و اطفال
دویست و سیصد نفر میشدند پنج شش ماه در کمال عسرت روزگار گذرانیده در اواسط سنه قوی ئیل که امیر گونه خان
بتاخت و غارت الکاء مخالف و تسخیر قلعهٔ مذکور بیرون می آمد سکنهٔ قلعهٔ مذبور هراسان گشته بجهت صیانت نفس
و اهل و عیال چارهٔ کار منحصر در استیمان دانسته از امیر گونه خان استمالت یافتند و شعار شاهی سیونی ظاهر ساخته
سالما و غانما بایروان آمدند و قلعهٔ قارص بتصرف منسوبان دولت ابد قرین شاهی درامده حسب الامر اعلی
خراب و ویران شد و یراق قلعه از توپ ضربزن و تفنگ و سرب و باروت آنچه بود نقل بقلعه ایروان شد و
روز پنجشنبه ... شهر ربیع الثانی خبر فتح قلعهٔ قارص باردوی معلی رسید شاهی سیونان آنجا جمعی بملازم خاصه شریفه
شده مواجب تعین یافت و جمعی بملازمت امرا اختیار نمودند امیر گونه خان بیشتر از بیشتر دران سرحد استقلال یافت
و صیت تسلط و اقتدار منسوبان دولت روزافزون شاهی بیشتر گردید و رومیه ارزن الروم نیز در چهار دیوار قلعه
خزیده در کمال حزم و احتیاط زندگانی میکردند درین سال محمد قلی بیک ولد علیقلی بیک سلطان سعدلو که پدرش
همیشه در سلک امرای چخور سعد منسلک و حاکم قراتان بود و او در زمان رومیه شعار دولتخواهی پادشاه روم ظاهر
ساخته بان طرف روی نموده تا غایت در میان رومیه محل اعتماد بود درینولا شاهی سیون شده بایروان آمده
فراخور حال مواجب و تیول یافته مشمول شفقت شد که در تابین بیگلربیگی چخور سعد بخدمات سرحد قیام نماید ذکر سوانح
و قضایائی که درین سال در ملک خراسان بظهور پیوست درین سال که سنه قوی ئیل ست عشر و الف است
چون جهانگیر خان و محمد سلیم سلطان و یار محمد میرزا که در غرجستان اقامت داشتند همیشه نقش خیال رفتن بلخ
در دل ایشان رسوخ یافته با غلبه و ازدحام تمام که قریب به دوازده هزار کس بودند متوجه آنصوب شدند
نذر محمد سلطان پسر کوچکتر تیلم خان حاکم بلخ دروب قلعه را سد و ساخته در مقام قلعه داری شدند و ایشان
بمحاصره قیام نمودند درین اثنا ولی محمد خان برادر باقیخان که بعد از برادر پادشاه ماوراءالنهر شده بود ولایت قرشی

آمده در آنجا خبر لشکر کشی جهانگیر خان و محاصره بلخ استمالت نموده قریب به بیست هزار کس که با او بودند تمامی را بسرداری
محمد باقی قلماق و شغال میرزا و قوری میرزا بمدافعه ایشان فرستاد و آن جماعت از گذار ترمذ عبور نموده باینطرف آب
آمدند جهانگیر خان و یار محمد میرزا از آمدن لشکر ما وراء النهر خبردار شده دست از محاصره باز داشته بعزم محاربه استقبال
لشکر ما وراء النهر کردند چون تقارب فریقین روی نمود نخست شغال میرزا و قوری میرزا با پانصد نفر از بهادران نامی
پیشتر آمده بمقدمة الجیش لشکر جهانگیر خان قریب شدند ازینطرف نیز بهادران جنگ آزمای عازم جنگ و نبرد گشته
بیک حمله گرد معرکه هیجا بفلک تیز گرد رسانیده و مار از نهاد آن گروه بر آوردند و اکثر طعمه شمشیر و هدف تیر تقدیر شدند و آوازه
تسلط و اقتدار جهانگیر خان باطراف و جوانب رسیده جمع کثیر از طوایف اوزبکیه روی بجانب او آورده جهانگیر خان
را جمعیت تمام فراهم آمد امراء ما وراء النهر غلبه و ازدحام لشکر خان جهانگیر معلوم کرده خوف تمام بر ایشان مستولی گشت
جهت رعایت حزم در محلی که فرود آمده بودند بر حوالی خود خندق کنده از یکطرف آب جیحون را حصار خود کرده و پیش
روی لشکر چند جا را بجبر استوار کردند و احتیاط تمام در جنگ کردن مینمودند و همین معنی موجب دلیری مردم جهانگیر خان
شده در محل نامناسب بغرور موفور طرح جنگ انداختند در میان اوزبکیه سوای اشجع قومی را نمیرسد که بر تمامی
لشکر تفوق و بزرگی جوید و کمال مرتبه شجاعت میان ایشان یکه تازیست که در معرکه نبرد با شمشیر برهنه تا صف سپاه
مخالف رفته دو سه کار نمایان کرده باز گردند بهادرانی که در خدمت جهانگیر خان جمع شده بودند گاهی ازین مقوله
حکایات بمیان آورده در بزرگی او سخنی داشتند و مشار الیه که فی الواقع جوان دلیر و بهادر مردانه بود بنوعی
که قاعده یکه تازان اوزبکست از جهالت و غرور نفس یا طعن حاسدان بمحل اراده یکه تازی کرده با شمشیر آخته بر صف سپاه
دشمن تاخت دلیرانه بر چپ و راست جبر و خندق اسب انداخته چند کس را زخمی ساخت و در حین مراجعت
دید که شخصی از پیادگان لشکر مخالف تیری در کمان نهاده قصد او دارد یار محمد میرزا عنان مرکب بطرف او گردانیده
خواست که بضرب شمشیر او را از پا درآرد چون بارگی [illegible] از تک و دو مانده بود از طرف دیگر پیاده تفنگچی تفنگ
بقصد او انداخته گلوله بر اسب یار محمد میرزا خورده اسب بسر درآمد و بعضی نقل کردند که زین اسبش گردیده
یار محمد میرزا از اسب افتاد مجملا پیادها خود را بر سر او انداخته دستگیر گردید چون صف سپاه جهانگیر خان دورتر
بودند مددی نرسید محمد باقی قلماق و امراء اوزبکیه مصلحت ندیدند که او را زنده نزد والی محمد خان برند همان
لحظه بقتلش پرداختند چون قضیه گرفتاری و کشته شدن یار محمد میرزا بر لشکریان با جمعی از طرف جهانگیر خان معلوم شد که
پای ثبات و قرار شان متزلزل گشته دست محاربه کشیده تفرقگی و پراکندگی تمام بحال ایشان راه یافت [illegible]

باجمعی بطرف بدخشان بدر رفت وجمعی دیگر محمد سلیم سلطان را برداشته بطرف دیگر بردند و مآل حال او معلوم نشد جهانگیر
خان از شعبده بازی چرخ متحیر شده با دو سه هزار کس که با او مانده بودند عنان بطرف غرجستان منعطف گردانید
و چون در کارخانهٔ مشیت ایزدی انتظام مهم جهانگیر خان نگاشتهٔ کلک تقدیر نشده بود او را درین نهضت شکست عظیم
روی داده بی جنگ و خونریزی سلک جمعیت او از هم پاشیده و فتح و ظفر قرین حال لشکر ولی محمد خان گشته و چون این خبر
بهجت اثر بولی محمد خان رسید با جنود تفنگچی و سپاه مرو را از آب عبور کرده لشکریان را بتاخت خراسان مامور ساخته بطرف
باروچاق و بادغیس فرستاد و سه هزار کس بطرف مرو ارسال داشت و لشکری که بجانب باروچاق آمده بقلعهٔ
خوصخان رسیده سه روز در پای آن قلعه توقف نمودند خوصخان آب انباریست که عبدالله خان در راه بادغیس
و هرات ترتیب داده و حصاری بر دور آن ساخته یکی از ملازمان بیگلربیگی هرات با چند نفر تفنگچی و سپاهی بمحافظت
آن قیام دارند از بهادران اوزبکیه متوجه تسخیر هرات نشده جمعی را بتاخت بجانب زور آباد و جمعی را بر سر
الوسات و احشامات بادغیس فرستاده که تاخت نموده بدانجا عود نمایند و لشکری که بمرو رفته از راه چهارجو
که پنجاراند دیگر است عود نمایند و پیشتر از وصول اوزبکیه حسین خان امیرالامرای خراسان از آمدن لشکر خبردار گشته
کس باطراف و جوانب فرستاده بود که سپاهی ال خود را بجای دور دست فرستند و تفنگچی بسیار بقلعها در آورده
مهیا و آماده باشند و خود نیز بجمعیت لشکر و سامان و سرانجام بمدافعهٔ اوزبک پرداخت که بدانچه صلاح دولت
قاهره باشد عمل نماید درین اثنا از اقبال بی زوال شاهی بلکه بمحض لطف الهی برف عظیم بارید جنود سرما بتعلیه تمام
رسیده بنوعی سرما اشتداد یافت که سپاهیان را دست از کار و کار از دست رفته بجز بازگشتن چاره نیافتند
بسیاری از بهادران اوزبک در درهای بادغیس در زیر برف مانده از سرما هلاک شدند اوزبکیه بعد از وقوع این حال
مضطرب الاحوال از پای قلعهٔ خوصخان کوچ کرده بعضی اموال نیز که از اطراف جمع کرده بودند چون بردن متعذر
بود تمامی را ریخته روانه شدند و در وقت مراجعت قلیقمان ولد حسین خان که در قلعهٔ باروچاق بود جمعی را
بتعاقب ایشان فرستاد و در بالا مرغاب بفوجی از اوزبکیه که بازگشته میرفتند دوچار شده جنگهای مردانه کرده
هفتاد هشتاد نفر را بقتل آوردند اما لشکری که بمرو رفته بودند باطراف و جوانب مرو را تاخته از اموال و اسباب
و مواشی و اغنام پرداخته رو بطرف چهارجو نهادند و بکتاش خان استاجلو حاکم مرو سیصد نفر از مردم خود را
در قلعهٔ مرو گذاشته با یکهزار و دویست کس از غازیان جلادت شعار بتعاقب ایشان بیرون آمد ششصد کس را
مقدمهٔ لشکر گردانیده ششصد کس دیگر با او بودند چون سپاهی اوزبک که فوج فوج غنایم خود را میبردند نمایان

شدند آن ششصد کس که مقدمة الجیش بودند فدائی وار خود را بر آن گروه زده اکثر القوم را متفرق و پراکنده ساخته
فرصت جنگ و صف آرائی ندادند و اکثر منهزم شده راه گریز پیش گرفتند و سرداران و بهادران نامی تا چهارصد
یا نصد نفر از میان اموال غارتی بیرون آمده در یکطرف ایستاده مستعد محاربه شدند که بکیش خان خود بمعرکه رسیده
بعد از رسیدن بکیش خان بهادران اوزبکیه بقدر طاقت و توان جنگهای مردانه کرده بقیة السیف طاقت محاربه
در خود ندیده عنان از معرکه بر تافته اموال غارتی را گذاشته بیرون رفتند بمصلحت وقت و صرفه کار دست
از تعاقب باز داشته بضبط اموال پرداخت درین معرکه تا موازی چهارصد یا نصد نفر از اوزبکیه مقتول و گرفتار
شدند و بقیة السیف خایب و خاسر باز گردیدند و بتاریخ روز چهارشنبه غرهٔ شهر ذی قعده ملازم بکیش خان در پای
قلعه شماخی آمده یکنفر اوزبک که در آن معرکه زنده بدست در آمده بود آورده حقیقت جنگی که بکیش خان را با اوزبکیه
واقع شده بود نقل نموده گفت سیصد نفر مقتول و هشتاد نفر زنده گرفتار شده اند و بکیش خان مظفر و منصور
بر آمده اموال و اسباب را بصاحبان مال رسانید و متعاقب ایشان چند از ملازمان بکیش خان که در آن جنگ
مردانگیها کرده بودند آمده دوازده نفر از مبارزان نامی از جملهٔ گرفتاران بدرگاه معلی می آورده اند در راه
از میان سرای خلخال که میگذرند یکنفر اوزبک بحیله دست خود را گشوده دو سه نفر دیگر را که دو شاخه وار
پیاده میرفتند خلاص کرده هر چهار باقی را گسو زدند یکی از ملازمان بکیش خان که پیشتر رفته بودند واقف شده
بمردم خلخال خبر کردند و اوزبکان روی بجانب کوه نهاده بدر رفتند و مردم از پی رفته چند نفر را گرفتند
و دو سه نفر دیگر را چون شب شده بود در بن سنگ و خار خزیده بدست نیامدند و هفت نفر بهادر نامی را
بشماخی آوردند قهرمان قهر پادشاهی بسیاست ایشان فرمان داده همان ساعت بیاسا رسیدند یکی از ایشان
جوانی خوش قیافه بود که هنوز ملتحی بود نشده سیاست کنندگان نمیخواستند او را بقتل آورند او مبالغهٔ بسیار
نموده قسمها میداد که مرا بیاران ملحق سازید بمبالغهٔ بسیار بقتل رسید ذکر فتح قلعه شماخی و قضایایی
که در آن حین وقوع یافت قبل ازین سمت گذارش یافت که عساکر اقبال پادشاهی و ملازمان موکب
شاهنشاهی از اطراف و جوانب شهر و قلعه محیط گشته از همه طرف سیبها پیش بردند و حوالی آنها ترتیب داده
توپها نصب نمودند و از آسیب سنگ توپ که قریب بمنی بود رخنها در برج و باره پدید آمد و نقبها از خندق گذشته
بزیر باره رسیده هر چند رومیه سر مخالفت در روی کشیده آثار جلادت بظهور آوردند و در لوازم قلعه داری باقصی
الغایات کوشیدند اثری بر آنها مترتب نگشته تسلط و اقتدار عساکر اقبال شاهی روز بروز ظاهر شدن گرفت

تزلزل در بنیان ثبات و قرار رومیه بدید آمده قوت مجادله و مصادمه ضعف و سستی گرفت اسباب یورش قلعه دست
بهم داده جنود منصوره شاهی منتظر امر و فرمان پادشاهی بودند حضرت اعلی با آنکه در بدایت حال حجت بر ایشان تمام نموده
نمیخواستند که قلعه بیورش و قهر و غلبه مفتوح گردد چه در آنصورت سپاه را از غارت و قتل منع نمودن خلاف
قاعده سلطنت و جهانداری و آئین قلعه گیری و کشور کشائی است و در بازار گیرودار سپاهی و رعیت و بیگناه و
گنهکار را بیک نرخ خریدارند و تر و خشک بیک شعله قهر میسوزند بدینجهت تجویز یورش نمینمودند و منتظر بودند که
شاید تسخیر قلعه بصلح و امان تیسیر پذیرد امرا و سرداران سپاه بی امر فرمان قضاجریان بخود سر جرات این امر کثیر الخطیر
نمیکردند در روز پنجشنبه بیست و پنجم شهر صفر در سیبه قرچغای بیک چند نفر از غلامان فرصت یافته از رخنه برجی
که بسنگ توپ ویران شده بود بالا دویده جنود منصوره بتصور یورش از همه جا هجوم کردند جمعی از سیبه ببرج داخل
شده و از برج درون خانهای قلعه درآمدند قرچغای بیک از خطاب و عتاب شاهی که نمونه ایست از قهر و
سخط الهی اندیشیده مانع مردم گشت و کسان فرستاده جمعی را که از برج بپایان رفته داخل خانها شده بودند باز
گردانیده چند کس خوب از عساکر منصوره درین رفت و آمد ضایع شدند و چون حکمت بالغه الهی اقتضای آن نموده
بود که احوال ساکنان قلعه شماخی از رعیت و سپاهی اختلال عظیم پذیرفته دقیقه از دقایق قتل و غارت و نهب
اموال و اسر اهل و عیال فروگذاشته نشود دستبر تدبیر مانع تقدیر نتوانست شد و روز جمعه بیست و ششم ماه مذکور تخمینا
سه چهار ساعت از روز گذشته بود یکدو نفر از محصوران که از قلعه داری بجان آمده بودند از برجی که در مقابل سیبه
ذوالفقارخان بود پایین آمده اظهار نمودند که درین برج بغیر از ما دو کس دیگری نبوده و الحال برج خالیست اگر
اراده صعود داشته باشند مانعی نیست چون اساس عمر و دولت آنطایفه مشرف بر انهدام شده بود و از علامات
بخت برگشتگی و ادبار دران چند روز در پهلوی همان برج موازی ده ذرع از دیوار قلعه بضرب توپ فرو ریخته
رخنه بهم رسیده بود ملازمان ذوالفقارخان بی آنکه حقیقت باو اعلام نموده مرخص گردند اراده صعود نمودند
چه میدانستند که اگر باو اعلام نمایند مادامی که از جانب حضرت اعلی مرخص و ماذون نگردد جرات اقدام بر آن حرکت
ندارد و حضرت اعلی آسمان رضا بدین امر کثیر الخطیر نمیدهند محملا از سیبه ذوالفقارخان جمعی بتحریک کارفرمایان
عالم تقدیر بی اختیار از آن رخنه بالا دویده داخل قلعه شدند قریب یکصد و پنجاه نفر داخل شده بودند که
بذوالفقارخان خبر رسید و او از حقیقت حال آگاه گشته دانست که اگر اندک تعللی واقع شود جماعتی که داخل
شده اند در معرض تلف اند و مردم شهر و قلعه نیز واقف گشته دانست که سر مخالفت در روی کشیده اند و آتش محار

اشتغال پذیرفته ناچار لشکریان خود را رخصت داد و خود بر بالای برج برامده نقاره و نفیر نوازش در آمد و چون
غلغلهٔ سپاه بگوش قورچیان بیک رسید و مشخص شد که مردم ذو الفقار خان داخل قلعه شده اند و نیز تاب توقف
نیاورده غلامان را رخصت یورش داد گروهی نیز از برجی که توپ خراب کرده بدست در آورده بودند هجوم نمودند آواز
کرنای و صدای کورکه و کوس بگنبد آبنوس پیچیده غلغلهٔ گیر و دار دلیران قلعه گشای آشوب روز رستخیز در گنبد دوار
سپهر انداخت و باطراف جوانب خبر رسیده هر کس از امرا و عساکر در اطراف قلعه سیبه داشت همگی یورش نموده بقلعه
فرو ریختند رومیه تاب صدمهٔ افواج نیاورده خود را از بروج و باره بشهر انداخته در نهانخانها متواری میشدند
هماتساعت بدست شحنهٔ قهر گرفتار آمده به دیگران ملحق می گشتند مجملا بطرفة العینی سه چهار هزار نفر بقتل در آمده
اموال ایشان نهب و تاراج رفت و تمامت شهر شماخی بجاروب حادثه رفته شد و آسیبی ازین یورش بعساکر
ظفر مآثر نرسید و زیاده از دو سه کس ضایع نشدند و الله وردیخان و قورچی باشی و جمعی که در طرف شمالی قلعه
بالا سیبه داشتند چون احمد پاشا و بیگلربیگی و عظمای رومیه در آنجا بمحافظت قیام مینمودند و در مدت محاصره
جوانان کار آمدنی ازینطرف بزخم تفنگ ایشان ضایع و نابود شده بودند بامر اشارهٔ همایون جرات
یورش نکردند چه برجهای عالی اساس در انطرف بود که هنوز چنان نشده بود که برانها صعود ممکن باشد احمد
پاشا و محصوران قلعهٔ بالا بعد از ان که شهر و قلعهٔ پائین از دست رفت بیشتر از پیشتر در قلعه داری مجد و
ساعی گشتند اما حرکت المذبوحی بود که پنج شش روز کردند هیچ اثری بر سعی ایشان مترتب نشد و اهتمام ایشان
در قلعه داری دافع قضای حضرت باری نگشت و جمعی از عساکر منصوره که بشهر در امده بودند از خانه بخانه
سوراخ کرده نقبها بزیر برج و بارهٔ قلعهٔ بالا که فاصلهٔ بین القلعتین بود رسانیده منهدم ساختند و قورچیان
عظام که بمحاصرهٔ قلعهٔ بالا قیام داشتند بملاحظهٔ ننگ و نام شب و روز قرار و آرام نگرفته نقب را الخندق رسانیده
از میان خندق در نشیب راهی سر پوشیده سرانجام داده بزیر برج رفیعی که از غایت بلندی و ارتفاع سر بقبهٔ جوزا افراخته در برابر
سیبهٔ ایشان واقع بود در امدند و زیر برج را در دور و بر خالی کردند و توپچیان متعاقب یکدیگر توپ می انداختند و
یکطرف آن برج فرو ریخت اما چنان نشده بود که صعود بران آسان توان نمود در روز پنجم قریب یکصد و پنجاه نفر از
جوانان جان نثار و دلیران معرکهٔ کارزار که نثار و ایثار نقد جان در شاه راه ... دولت ابد بنیان ادنی مراتب
اخلاص میدانستند مردانه وار قدم بر پایهٔ دلیری نهاده سپرها را بر دوش کشیده بر رخنهٔ جادت برج آورده بودند
و رومیه که بقای آن برج را مستلزم بقای خود میدانستند و در محافظت آن سعی بلیغ بجای می آوردند بمدافعه مشغول

کشته تیر و تفنگ و قاروره‌ها و نفط و یراق آتشبازی که بجهت روزی چنان ساخته و پرداخته بودند بطریق باران بسر
قورچیان میریختند و ملازمان الله‌ویردیخان نیز از سینهٔ خود جنگ انداخته داد مردانگی دادند در آن روز آتش محاربه بنوعی
افروخته گشت که جان پردلان سمندروار در میان آتش غوطه میخورد هرچند رومیه در مدافعه و آتش‌فشانی بیشتر کوشیدند
فدویان جان‌نثار قدم مردی محکمتر استوار داشته زد و خورد میکردند تا آنکه به نیروی اقبال بیزوال شاهی چند نفر از
از قورچیان با شمشیرهای آخته و سپرهای برافراخته خود را بهر عنوان که بود بر بالای برج انداختند با رومیه که بمحافظت
برج مشغول بودند دست و گریبان شدند رومیان بالآخره از ستیز و آویز عاجز گشته از برج بپایان آمدند و از
در و بام خانها غازیان را به تفنگ گرفتند و غازیان در پیش روی خود حایلی ساخته سیبه گونه ترتیب دادند و محافظت خود
نموده دفع نکایت خصم از خود میکردند و هرچند رومیه سعی نمودند که غازیان را از برج دور کنند صورت نیافت
و مرتبه مرتبه جوانان دلیر از زمرهٔ قورچیان به پیش‌رفتگان ملحق شده ساعت بساعت قوت و قدرت ایشان
زیاده میشد تا آنکه برج را متصرف شدند و بملاحظه آنکه مبادا خزاین و اموال رومیه که درین قلعه بودند بغارت و تاراج
رود تامل نموده از برج داخل قلعه نمیشدند رومیه را از مشاهدهٔ اینحال کار از دست و دست از کار رفته اکثر از محاربه
و مصادمه ستوه آمده دانستند که دیگر قلعه‌داری مقدور ایشان نیست و سعی و اهتمام بیفایده است و قلعه از دست
رفته رضا بقضا داده دست از کارزار کشیده از برجها پائین آمدند و پاشا هرچند قول ینکچری و سایر مردم بمحاربه
ترغیب میکرد آن طایفه بجان خود درمانده سراسیمه‌وار کس نزد الله‌ویردیخان فرستادند و طالب امان شدند
اما پاشا خود با چند نفر از ملازمان خاصه و سکبانان که همراه داشت ببالای کوشکی که قدیماً آن مسکن سلاطین شروان بوده
درآمده تیر و تفنگ بقورچیان و غلامان می‌انداخت و در محاربه سعی و کوشش بسیار مینمود تا آنکه مردم او نیز ستوه آمده
ترک جنگ کردند احمد پاشا مرد مردانه بود چون در اول حال سر از مصالحه و مهادنه پیچیده محاربه اختیار کرده بود
تا قوت و قدرت داشت زد و خورد کرده صحیح‌القولی از زبان احمد پاشا نقل کرد که گفت غلامی داشتم زرخرید
که همراه من بود و از غایت ادب هرگز با من جرات تکلم نداشت و در مدت ملازمت انواع جانسپاری ازو
مشاهده شده در وقتی که قزلباش بر برج مستولی شده مردم از قلعه‌داری مایوس شدند من و غلام دو قبضه تفنگ
در دست داشتیم او یکیک پر میکرد و بدست من میداد و من از پی یکدیگر می‌انداختم چون لحظهٔ برآمد بمن گفت
ای صاحب سعادت عجب از تست که اینهمه خود را رنجه میداری قوم ترک جنگ کرده رضا بقضا دادند ترا با
روزگار چه ستیزه است از ما دو کس چه خیزد و فایدهٔ این تفنگ انداختن چیست حیات امشب را غنیمت شمار

تا ببینم فردا از روزگار چه خیزد این سخن گفت و روی از من گردانید هر چند تفنگی که داده بودم که پر کنند طلب داشتم نداد
چون دیدم غلام زرخرید اعتمادی با من خیره شده دیگر فرمان نمیبرد حیران کارخانه تقدیر گشته دانستم که ادبار روی آورده
شعر
با قضا بر نمیتوان آمد :: با قدر در نمیتوان آویخت :: منهم تفنگی که در دست داشتم انداختم و رضا بقضاء
آسمانی داده بطایفه قزلباش که بر برج بر آمده بودند فریاد کردم که دست از محاربه باز دارید که ما ترک قلعه داری کردیم
و قلعه بحضرت شاه تعلق دارد مجملا پاشا تا یک تیر در کیش قدرت خود داشت بجانب قزلباش انداخته جنگ میکرد
چون کار بجان رسید کس نزد الله ویردیخان فرستاده التماس نمود که امشب قلعه از تعرض لشکریان محفوظ بوده باشد
که فردا آنچه رضای خاطر اشرف اعلی بوده باشد تن بآن در دهند الله ویردیخان و قورچی باشی حقیقت بعرض اشرف
رسانیدند و حکم شد که در آن شب کسی بقلعه نرود اما از هر طرف پاس داشته نوعی نمایند که متنفسی در شب از قلعه بیرون
نتواند رفت صبح روز ششم که روز چهارشنبه دوم ربیع الاول بود و صبا مثال از طرف شمال نسایم فتح و فیروزی
وزیدن گرفت حاجبان بارگاه معلی حسب الامر اعلی مجلس عالی شاهانه و محفل متعالی پادشاهانه ترتیب داده حضرت اعلی
بعد از سپاس و ستایش آفریدگار جل شانه و توجه ظاهری و باطنی بارواح مقدسه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
و حضرت ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین بر تخت فیروزی جلوس فرموده نقارهای شادیانه بنوازش در آوردند
قرچغای بیک و غلامان و تفنگچیان خاصه شریفه را بضبط قلعه و محافظت دروب مأمور فرمودند و حسین بیک چارچی باشی
قورد والقدر را بقلعه فرستاده احمد پاشا و شمس الدین پاشا را با برادرش و پسر کوچک او که محرک ماده فتنه و فساد
بودند و کوک حسن و چند نفر دیگر را طلب فرمودند احمد پاشا در آمدن تقاعد ورزیده بچارچی باشی مذکور گفته بود که
از ما نهایت بی اولی نسبت بغلامان درگاه شاهی صدور یافته مستحق سیاست و عقوبت شده ایم و شایستگی دخول
مجلس اعلی نداریم مأمول یکی از ملازمان درگاه را امر شود که در همین جا ما را بجزا و سزای خود رسانیده سر ما را بنظر
اشرف رساند حضرت اعلی خاطر او را بنوید عاطفت اطمینان بخشیده طلب فرمودند پاشا با جماعت مذکوره بمجلس
بهشت آیین در آمده سجده خجالت بتقدیم رسانید و چون مرد عاقل نکته دان بود سخنان عاقلانه که مناسب وقت و
و مقام بود معروض داشت حضرت اعلی با وجود کمال قهر و غضب که در آن روز بر طبع همایونش مستولی بود پاشای
مذکور بنظر مرحمت توجه فرموده سخن عتاب آمیز نفرمودند اما با شمس الدین پاشا عتاب و خطاب را آغاز نهاده اعمال
و افعال مفسدانه او شمردن گرفتند کوک حسن مخلص خود را در خون آن کوئی تصور نموده با شمس الدین پاشا خطاب
کرد که قوم را قدرت مقابله با حضرت شاه نبود و ترک شروان گفته بدربند میرفتند تو نگذاشتی و خود بدروازه رفته

تخته پل را خراب کرده مردم را بمحاربه راغب ساخته دعوی ولایت میکردی و میگفتی که من از اوتاد و اقطاب خبر رسید که
قزلباش بدین قلعه فیروز نخواهد شد ملک علی بیک چارجی باشی که همیشه در بارگاه معلی رخصت هزل و مطایبه داشت
بشمس الدین پاشا که طویل اللحیه بود گفت عجب محاسن شیخانه دراز کرده چون دعوی ولایت و کرامت که میکردی
دروغ بیرون آمد و آنچه بقوم میگفتی برعکس نتیجه داد بعد ازین تخفیف در لحیه شیخانه شما مطلبها مضمر است تبرکاً نگاه داشتن
آن بسیار خوبست و پاشازاده عالی دست بر محاسن او زده موی بهار ابر کندن گرفت و کیسه موا ز وقاحت و بی وجاحت
نامرعی نگذاشت و آتش خشم شهریاری نسبت باو بنوعی زبانه کشیده بود که جز آب سیاست و عقوبتهای گوناگون
منطفی نمیگشت مجملاً شمس الدین پاشا را با برادرش و یک پسر کوچک و دو سه نفر دیگر که خاطر مبارک اشرف از
اطوار ناهنجار سخنان بیخردانه ناهموار ایشان بسیار ملول و خشم آلوده بود مورد قهر و غضب پادشاهی گشته بانواع
عقوبات معذب گردانیدند و بعد از خراب البصره ایشانرا باردو بازار برده قطعه قطعه کردند و فرال نامی که در اصل
شروانی بوده و در میان رومیان رومیانه نشو و نما یافته از جمله معتبران شده بود و خود را از شجاعان روزگار
و تیراندازان نامدار میدانست و در اول حال اظهار جلادت و دلیری نموده بر تیرها نام خود نوشته بجانب
ملازمان موکب همایون می انداخت و ستایش خود میکرد و یکی از ملازمان درگاه که برادرش بزخم تیر او بقتل آمده
بود استدعای قتل او کرده و اجازت یافته فی الفور بقلعه رفته سرش را که سرمست باده نخوت بود دبریده بنظر اقدس
اشرف رسانید و جنود رومیه اگرچه مستحق قتل و سیاست شده بودند بخاطر اشرف رسید که آنجماعت قطع تعلق
از اموال ظاهری خود کرده بطریق خونبها بجنود اقبال دهند بعد از آن مطلق العنان بوده بهر جا خواهند روند همگی
آنجماعت بالطوع و الرغبة قبول اینمعنی نمودند از جمله محصوران برادر خواجه حسام الدین گیلانی بود و وزیر خان
احمد گیلانی که در آنوقت منصب قورچی باشیگری داشت و او را بهمان نام قورچی باشی میخواندند در وقتی که خان
احمد از گیلان فرار نمود بشروان آمد و از آنجا بروم رفت و در شروان توقف نمود متمول مشهور و در میان
معتبر بود و از شرارت و بدنفسی بر رومیان حسن کفایت ظاهر میساخت و خاطر مبارک اشرف از برادران او که باعث
فساد گیلان بودند منحرف بود چنانچه یک برادر چند سال قبل ازین در دار السلطنت قزوین معرض تیغ پادشاهی
گردید قورچی باشی مذکور در ایام محاصره قلعه دولتخواهی رومیان نموده مدار المهامی ایشان بود و در روز فتح قلعه
که بملازمت اشرف رسیده بچرب زبانی و سخنان دروغ بیفروغ که مرکوز طبیعت گیلانیانست چند روز خود را
پیش برده اظهار کفایت دیوان نمود و متقبل شد که از مال اهل قلعه پنجاه هزار تومان کفایت دیوان نماید هر چند

برضمیر انور واضح و لایح بود که اعتمادی بر اقوال کاذبهٔ او نیست او میخواهد بحیله و روباه بازی چند روزی خود را از تیغ قهرمان
پادشاهی صیانت نماید مصلحت وقت وجهت ظهور عیار کار او باو تلطف آغاز نهاده بخلع فاخره سرافراز گردانیدند
و او را نوید وزارت گیلان بلکه صفاهان و مازندران خوشوقت گردانیدند و او بزبان چاپلوسی متعهد شد که
آنوجه عنقریب بحصول موصول میگردد و دفترداران رومیه را طلب نموده اسامی لشکر را که در هنگام محاصره محصور بودند
از روی دفتر علوفه و تیمار بقلم گرفته هرکس در حیات بود مبلغی باسم او در قلم داد و جمعی دیگر که در مدت محاصره مقتول
و متوفی شده بودند مبلغی باسم متعلقان آنجماعت رقم کرده و مبلغی نیز باسم کدخدایان و سکنهٔ شماخی که با رومیه در قلعه بالا
محصور بودند برسم ترجمان مال امان برقم در آورد و مجموع آنها زیاده از موازی سی هزار تومان نشد بالجمله آن مبلغ در میانهٔ
غلامان و قورچیان و آقایان و تفنگچیان خاصهٔ شریفه که در پای قلعه خدمت کرده بودند تقسیم یافته هر جماعت با یک
طایفه سپردند که آنچه رقم شده در عوض خونبها واصل سازند و هرکس را سخنی باشد محصلان رجوع بقورچی باشی [illegible] نمایند
که خاطرنشان ایشان نماید قورچی باشی مذکور بانحال چندگاه در میان ایشان مشیر و مشار الیه بود و بازار اخذ و جر گرم
داشت از چند نفری که فی الجمله جمعیت و سامانی داشتند وجه ترجمان بوصول رسید اما اکثر مردم بعضی نصف و بعضی
ثلث و بعضی ربع وجوه گرفته آنچه باسم متعلقان متوفیات و مقتولان رقم شده بود قلیلی صورت یافته تتمه
لم یصل شد چنانچه از کل اموال قلعه زیاده از پنج شش هزار تومان بغازیان عاید نشد چون شرارت و بدنفسی
و قوت طامعهٔ قورچی باشی بظهور رسید و گفتار و کردار او از پرتو صدق و راستی فروغی نیافت بجزای اعمال سابق
و لاحق گرفتار آمده بعد از مصادره و مواخذه بقتل آمد احمد پاشا را با دو خدمتکار بقلعه قهقهه فرستاده بعضی از اشیا
و اموال و اسباب مشار الیه را باو دادند و مدتی در قلعه قهقهه بود دیگر خبری از و نیامد و جمعی از اهالی شروان از جمله
محصوران بودند که در زمان رومیه تربیت یافته در سلک زعما و آقایان و ارباب علوفه و تیمار سلوک کرده بودند و مصالح
ملک اقتضای آن میکرد که آنجماعت مستمال عنایت شاهی بوده درینوقت تعرض بایشان نرود چه کل اهل شروان
سالها با آنطبقه آمیخته اظهار دولتخواهی کرده بودند و تعرض بآنجماعت موجب رمیدگی سایر الناس میشد چند نفر از
ایشانرا تربیت کرده بهر کدام دو سه موضع تیول و سیورغالات و انعام داده مقرر فرمودند که پسران و برادران
ایشان در سلک ملازمان خاصهٔ شریفه منتظم در رکاب همایون بعراق بیایند الاحکام کرام بتدریج ولایت شروان را
از وجود آنجماعت پرداختند و سایر لشکریان را امر شد که چون سالها با شروانیان آمیزش نموده هر یکی با جمعی طریقهٔ [illegible]
و قرابت نسبی دارند آنجماعت را باهالی شروان بسپارند که بمقتضی آشنائی و مردمی با ایشان عمل نموده هرکس را در جملهٔ

نداشته باشند زاد و راحله مدد نموده بهر طرف خواهد کسیل گردانند و اهالی شروان که تهمت زدهٔ دولتخواهی رومیان بودند در
هنگام سعی مینمودند که دامن خود را از آن تهمت مبرا گردانیده شعار دولتخواهی قزلباش ظاهر سازند ایمعنی را حمل بر امتحان نموده
در شاهی سیونی و مخالفت رومیان غلو کرده فوج فوج را بقتلگاه آورده معروض تیغ یاسا میگردانیدند از آن طایفه مگر
قلیلی از قلعچیان بی نام و نشان نجات یافته بودند و اکثر معروض تیغ شروانیان گشتند از ذوالفقار خان عمل شنیعی
ظهور یافت و عاقبت بشامت آن گرفتار آمده در زمانی که رستم خان برادر بزرگتر او از خصومت و عناد امرا طوالش
و بیم خصمان تاب توقف در یورت و مسکن خود نیاورده با برادران و اتباع از آب کر گذشته بشروان رفت و برومیان
توسل جسته مدتی در آن دیار بسر بردند چون رومیه را اعتمادی بجانب ایشان نبود دفع آنجماعت را اولی و الزم دانسته
رستم خان را با یکدو برادر و اتباع او بقتل آوردند فرهاد خان که برادر کوچک رستم خان بود با ذوالفقار خان و الوند
بیک برادران کوچک از آنجا فرار نموده بآذربایجان آمدند و چون تخت سلطنت ایروان بوجود فایض الجود حضرت
اعلی شاهی ظل اللهی زیب و زینت یافته سرگشتگان قزلباش بجزای اعمال خود رسیدند ایشان بپایهٔ سریر اعلی آمده در
ملازمت اشرف بمراتب علیه فایض گردیدند و برخی از احوال او و برادران در محل خود سمت گذارش یافته بالجمله
یک همشیرهٔ ایشان با دو صبیهٔ رستم خان و دیگر خدمه و اتباع در شروان در دست رومیه اسیر و گرفتار ماندند
بعضی از آقایان رومیه هر سه مخدره را بحبالهٔ نکاح در آورده بودند درین چند سال از ایشان فرزندان ذکور و اناث
بهم رسیده بود درینوقت که قلعه مفتوح شد و حکومت شروان بذوالفقار خان تعلق گرفت شوهران مخدرات
مزبور باستظهار و معاونت ذوالفقار خان کس نزد او فرستاده استدعای صیانت احوال خود و حفظ ناموس
اهل و عیال که بجهت قرابت سببی برو لازم بود نمودند و مشار الیه حقیقت بعرض اشرف رسانید فرمان جهانمطاع
بنفاذ پیوست که همشیرهٔ ذوالفقار خان و صبیه های رستم خان با شوهران و فرزندان و ملازمان در کنف حمایت
ذوالفقار خان آسوده احدیرا با ایشان کاری نباشد چنانچه مبلغی که قورچی باشی کیلک باسم آنجماعت رقم کرده
جرایم رومیه بود بتحویل ذوالفقار خان مقرر شد که خود سامان داده واصل سازد تحصیلدار دیگر بدر خانهٔ ایشان
نرود و مشار الیه حمیت جاهلانه را غیرت قرامانلو نام نهاده از عاقبت آن فعل شنیع نیندیشیده آن هر سه عفیفه را
با فرزندان و شوهران و ملازمان و خدمه و اتباع ایشان که قریب بیست و هفت نفر یا سی و هفت نفر باختلاف
القولین بودند در یکشب هلاک ساخت حضرت اعلی بعد از اطلاع بر آن عمل مذموم شنیع انکار بلیغ نموده او را
ملامت بسیار کردند و چون قطع صلهٔ رحم جایز داشته ارتکاب قتل عورات مظلومهٔ بیگناه و اطفال ذکور و اناث

ایشان نمود منتقم حقیقی در همان نزودی قطع رشتهٔ حیات او کرده از عمر و دولت برخورداری ندید چنانچه عنقریب در محل
خود سمت گذارش می یابد بالجمله بعد ازین قضایا مملکت شروان بامرای عظام تقسیم یافته ایالت شماخی و توابع آن بذو الفقار
خان تفویض یافت و حکومت دربند و سایر آنحدود بچراغ سلطان گرامپاء استاجلو مرجوع گشته مقرر شد
شاه نظر بیک تکلی باتفاق مشار الیه در انسرحد بوده باشد و سایر مردم که در بند رفته بودند مراجعت نمودند ذو الفقار خان
در ساعت نامحمود غیر مسعود بشهر رفته بجبر شکستگیهای قلعه و تعمیر بروج و باره پرداخته نقبها و جرها را مسدود و ساخت
و موکب همایون فال از ان منزل کوچ فرموده چون هوا بسیار گرم شده بود بجانب ییلاقات شماخی در حرکت آمده
چندگاه در قلل جبال منازل دلگشا و جاهای علف زار و چشمهای خوشگوار اختیار نموده داد خرمی میدادند امرا و حکام
داغستان و چرکس چه آنکه در درگاه معلی بودند و بعضی که اظهار دولتخواهی نموده کسان خود را بپایهٔ سریر خلافت مصیر
فرستاده بودند بخلاع فاخره و انعامات و نوازشات اختصاص یافته جهت رستم خان داغستان تبرکات لایقه
فرستادند و چون خاطر معصوم خان والی طبرسران از ان حرکت ناهنجار که بی رخصت از اردوی معلی فرار نموده رفته
بود دغدغه آلوده بود و هنوز اطمینان تمام نیافته بود و توقف موکب همایون در انحدود موجب تزلزل و اختلال
احوال مردم طبرسران بود حضرت اعلی جهت تسلی خاطر او صبیه که داشت در سلک پردگیان سرادق سلطنت انتظام
داده محمد صالح بیک وزیر شروان را با بعضی اقمشه و یراق بجهت آوردن او بدانصوب فرستادند و این مژدهٔ والا
تسلی بخش خاطر والی طبرسران گشته بدین عطیهٔ ارجمند بین الاقران سربلند گردید و در همان چند روز آن مخدره را
با آیین شایسته مصحوب محمد صالح بیک مزبور و معتمدان خود روانهٔ درگاه اشرف گردانیده در سلک حجله نشینان
بارگاه سلطنت انتظام یافت

ذکر مراجعت موکب اقبال از شروان بصوب تبریز و از انجا آهنگ عراق نمودن و رفتن بمشهد مقدس امام الجن والانس علی ابن موسی الرضا علیه الف التحیة والثنا و از انجا مراجعت نمودن بمقر سلطنت و آنچه در حین مراجعت روی داد

چون خاطر خطیر از انتظام مهمات شروان و داغستان فراغت یافته عزم مراجعت
مصمم گردید علیخان بیک جوانشیر را حکم شد که بجواد رفته بترتیب جسر پردازد و مشار الیه در اندک روزی جسری در
کمال استحکام ترتیب داده بعد از اتمام جسر کوس مراجعت بلند آوازه گشته از جسر عبور نموده از راه دره ذرع بسمت
دار السلطنت تبریز فرمودند حضرت امرا و ارکان دولت و اغرق اردوی همایون را از راه اهر روانه فرموده
خود بنفس شریف با چندی از مخصوصان و مقربان بقصد زیارت سلطان الاولیا و مشایخ کرام صفویه بجانب
دار الارشاد اردبیل تشریف بردند و چند روز در انجا بمراسم طواف و زیارت مشایخ عظام و اجداد عالی مقام
قیام نموده

قیام نموده بفیروزی و اقبال بدار السلطنت تبریز رسیده باردوی ظفر قرین ملحق گردیدند و چند روز اوقات گرامی صرف
انجاح مطالب و اسعاف مآرب امرا و اعیان آذربایجان و نظم و نسق امور سرحد فرموده ایلچیان و رسولان که از
جانب سرشرف حاکم جزیره و ذکریاخان و سایر اکراد و امرا بجهت تهنیت فتح شروان بآستان سدره نشان آمده
بودند بخلاع فاخره و نوازشات گوناگون مفتخر گردانیده مقضی المرام رخصت معاودت دادند و چون سلطنت پناه
غازیکرایخان تاتار از خدمت اشرف التماس نموده بود که خنداں آقا متفرقه آقاسی را که در جنگ وان گرفتار
غازیان شده بود و با او طریقهٔ آشنائی تمام داشت مطلق العنان فرمایند حسب التماس خان مشار الیه او را
با پسر انش از قلعه بیرون آوردند مشار الیه که مرد عاقل سخندان بود بمقدمات مرغوبه خاطر اشرف را بمصالحه راغب
ساخت و متقبل شد که پسران او در خدمت اشرف بوده باشند و او بروم رفته باتفاق غازیکرایخان در تمهید
مقدمات صلح پوشیده قرار دهد که بدستور زمان شاه جنت مکان فیمابین مصالحه وقوع یابد نواب اشرف نیز
ترفیه حال خلایق او را با فرستادهٔ غازیکرایخان و ابو القاسم بیک یوزباشی ایوا غلی برسالت نزد خان مجالتار
از راه جرکس روانه نموده بغازیکرای گرامی نامهٔ محبت آمیز نوشتند و ایشان از تبریز روانه شدند اما چون بالکاء او
جرکس رسیدند دران اثنا خبر فوت غازیکرایخان بایشان رسید که عالم فانی را وداع کرده بجهان باقی شتافته
و اوتیه نامی از حکام جرکس که همانا از خنداں آقا کینهٔ دیرینه در سینه داشته در وقتی که از ابو القاسم بیک جدا افتاده
بود جمعی از جراکسه فرصت یافته بر سر او ریخته او را بقتل آوردند ابو القاسم در انوقعه با جراکسه جنگهای مردانه کرده
زخمدار گردید و ما یعرف او دران فتور بتاراج جراکسه رفت بالاخره اوتیه جرکس از مهابت حضرت اعلی اندیشیده
از بیم انتقام او را با سلامت روانه نمود بعد از کشته شدن خنداں آقا پسر انش خندکاه در خدمت اشرف معزز
و محترم بسر میبردند عاقبت سالک طریق فرار گشته بروم رفتند شرح این واقعه در ذیل همین دفتر رقمزده
کلک بیان خواهد شد و چون کل ولایت آذربایجان و ایروان و گرجستان و شروان که در زمان شاه جنت مکان
در تصرف منسوبان این دودمان والا بود قریب بیست و پنج سال که رومیه از تصرف قزلباش بیرون برده در ید
تسلط و اقتدار آنطایفه بود بیمن عنایت آلهی و نیروی اقبال شاهی بتصرف در امده جمیع قلاع متین حصین
آنولایت که مملو از مردان کاری و اسباب و ادوات قلعه داری بود بنوعی که در طی وقایع هر سال در رشتهٔ
تحریر در امد بقوت قاهرهٔ یزدانی و تائید آسمانی فتح فرموده ساحت فسیح المساحت آن مرز و بوم از خار تعرض
معاندان مصفی گردید و سفر بیساق بامتداد کشیده قریب پنجسال بود که لشکر قزلباش در رکاب نصرت انتساب

اشرف تبسخیر قلاع و حرب و قتال اشتغال نموده ارتکاب انواع شداید و محن نموده بودند و از زمان سلطنت
و کشورکشائی صاحبقران مغفور امیر تیمور گورکان الی الآن که قریب بدوصد و پنجاه سالست هیچ پادشاهی ذی شوکت
ارتکاب سفر و یساق پنجساله نکرده بود و چنین فتوحات پی در پی که بندگان اعلی را میسر گشت و در ازمنه سابقه
کمتر روی داده بود و عزم مراجعت بمقر سلطنت جزم فرموده امرا و ارکان دولت را امر فرمودند که در دار السلطنت
تبریز چند روز بسان عساکر نصرت نشان پرداخته بعد از ان هر یک بالکا و محال تیول خود روند و چون حضرت اعلی
این فتوحات را از پرتو حسن ارادت و صفای عقیدت و غلامی آستان عرش نشان شاه ولایت و ائمه معصومین
صلواة الله علیهم اجمعین خصوصا مجاورت و خدمت روضه مقدسه سپهر نشان حضرت امام ثامن ضامن میدانند
امامی که در بند خاک درش را خلایق بنزکان ملایک شهپر ازان روضه مقدسه استمداد همت فرموده بودند
بشکرانه این مواهب الهی عزم طواف و زیارت آن روضه مقدس نمودند که اختتام سفر بدین سعادت ابدی فرموده
رنج راه مشقت گاه و بیگاه را که لازمه سفر و یساقست از جاکبوسی آن کعبه آمال براحت و آسودگی مبدل سازند
و بعد از استسعاد آن سعادت عظمی بمقر سلطنت نزول فرمایند و با معدودی از مقربان متوجه آنصوب با صواب
شدند در دار السلطنه قزوین چراغان و آئین بندی کرده چند روز بخرمی و نشاط گذرانیده از انجا بتوافل
نیاز و رواحل اخلاص روی توجه بمطلب اصلی آوردند و در اندک روزی بآن سعادت عظمی مستفید گردیدند
حسین خان حاکم هرات و اکثر امرای خراسان در مشهد مقدس شرف ملازمت دریافته بنوازشات شاهانه سرافراز
شدند و بعد از فراغ از سپاس مواهب الهی و دعا و زیارت امام الجن و الانس بمستقر دولت روی آورده
تاریخ بیست و ششم رجب المرجب پرتو وصول بدار السلطنه اصفهان انداخته دیگرباره آن خطه فردوس مانند را
بفر طلعت همایون زیب و زینت افزودند و شهر بازار را آئین بسته چند روز براسم عیش و خرمی پرداخته
آسودگی بخش خلایق گشتند امرا و ارکان دولت حسب الامر اشرف در تبریز ملاحظه سان عساکر نصرت نشان
فرموده اسم باسم بقلم در آوردند و جمعی که درین پنجسال اصلا از موکب همیون تخلف نجسته همیشه ملازم رکاب
اشرف بودند مردانگیها و حسن خدمتی که درین سفر از هر کس بظهور آمده بود در تحت اسم آنکس ثبت نمودند
که فراخور آن مورد الطاف شاهی گشته از امثال و اقران ممتاز باشند و نسخهای عرض … بدار اشته بمستوفیان
سپردند و لشکریان اجازت یافته رو بمساکن و اوطان آوردند و امرای عظام بمحال تیول خود رفتند جناب
آصف صفات اعتماد الدوله مرحوم میرزا حاتم بیک رخصت رفتن اردوباد حاصل فرمود که چند روز بیمن

عواطف و الطاف شاهی بوطن اصلی بعشرت و کامرانی بسر برده بعضی عمارات دران بقعهٔ دلکشا طرح فرمایند و راقم حروف
چون اکثر اوقات بشرف مجالست آنجناب مشرف بوده همیشه در مدت ملازمت و معاشرت از ایشان مهربانی بیش از پیش
مشاهده مینمود و الحق بصحبت فیض بخش آنملک صفات انس تمام گرفته بود با وجود سیاق پنجاه و میلان خاطر بملاقات فرزندان
چون مفارقت ایشان بر طبیعت دشوار بود مع هذا التکلیف مرافقت و ترغیب تمام مینمودند رضاجوی خاطر شریف
آنصاحب دولت گشته فیض صحبت کثیر البهجت آنجناب را بر دیگر امور راجح دانسته بهمراهی ایشان روانهٔ اردوباد شد
و دران سفر بهجت اثر خلف الولاة العظام میر ناصر ولد سید مبارک والی عربستان حویزه و دورق که از عهد صبی تا
یومنا حب الامر الاعلی در سایهٔ تربیت و اشفاق پدرانهٔ آن عالیجاه نشو و نما یافته بود و حضرت صاحب سعادت
مصطفی پاشا که از امرای معتبر رومیه در سلک وزرا بوده و در جنگ جغال اغلی اسیر و دستگیر شده بود و مرد قابل خوش
صحبت نیکو اخلاق بود و بغایت عربی را خوب تتبع کرده شعر فارسی و ترکی را خوب می فهمید و منشی طبیعت بود و حضرت
اعلی مشار الیه را بنواب اعتماد الدوله سپرده بودند و نواب میرزا با خدمتش مصاحبانه اختلاط مینمودند و همیشه
جزو اعظم مجلس عالی آنجناب بود دیگر میر محمد حسین تفرشی که از سادات عالی درجات تفرش و بفضایل و کمالات علمی و عملی
آراسته در فن انشا و عبارات و استعارات با مزه سلیقهٔ درست و رتبهٔ عالی دارد چند سال بود که تعلیم
خلف صدق آنصاحب اقبال اعنی مخدوم زادهٔ جهانیان میرزا طالب خان اطال الله عمره قیام داشت و میر
عبد الغنی تفرشی که از اقوام مشار الیه و سید نیکو اخلاق خوش صحبت بود و مدتها باتفاق مشار الیه در مدرس
علامة العلما میرزا امیر همدانی باکتساب فضایل مشغولی نموده در ملازمت آنجناب بود و در نظم اشعار پایهٔ
عالی داشت و مولانا مطربی قزوینی که خلاصهٔ اهل ادوار و در حسن صوت و گویندگی سرآمد روزگار و تصانیف
قول و عملش دستور العمل نقشبندان نادرکار است و صاحب طبیعت نظم و ندیم و بذله گوی و خوش صحبت افتاده
و استاد حیدر قلی عودی بشرف ملازمت و مرافقت آنجناب مشرف بودند و جناب میرزائی همیشه در مجالس خاص
با اعزهٔ مذکور صحبت شعر میداشتند و بخواندن تاریخ و نقل و حکایات و روایات مسرت بخش خاطر همگنان بودند
بدوزال و کوردشت که دو موضع است از مواضع زمار وارد گشته سه روز توقف فرمودند و این دو موضع در
کنار رودخانهٔ ارس بر جانب جنوبی واقع شده و اقسام میوه خصوصاً انار شیرین که ارباب ذایقه و تمیز بر انار یزد
و ابرقوه و قم و کاسان و شاهوار و ساوه ترجیح میدهند و الحق جای آن دارد و اقسام انگورهای لطیف نازک
الوان در آنجا خوب میشود و در انموسم میوه‌ها در بار بسیار بود و بتخصیص انار که آن مقدار بحاصل می آید که تمامی شهر

اذربایجان بل شروان و ایروان و گرجستان نقل مینمایند و همه کس با کافیت مجملا این دو محل دو قطعه ایست
از ریاض جنانکه باغات آن بهم پیوسته و الیاس خلیفه ذرماری که اباعنجد در سلک خلفای ذرمار منسلک بوده
و اولاد عظام موسی بیک ذرماری دران هنگام بیمن شفقت حضرت شاهی و تربیت و اشفاق آن عالیجاهی
بحکومت و دارائی آنمملکت سرافراز گشته در قریه جنت مثال بدوزال منازل مرغوب و ایوانهای بلند اساس و رفعت
دلنشینی و دلکشائی ترتیب داده بودند و دران گوشه نزهت بخش خوان کرم گسترده بقدم متقدم و تفقد اهل آینده
و رونده نموده طریق مهمان نوازی مرعی میداشتند و اولاد موسی بیک مزبور سیما حیدر بیک که در سلک یوزباشیان
معتبر منسلک است و شاهرخ بیک که جوان قابل خوشنویس پرهیزکار و از مستعدان روزگار است و الیوم
در خدمت اشرف بوزارت قورچیان عظام رتبه سرافرازی دارد و الیاس خلیفه مذکور با همگی اقوام لوازم میزبانی
که درخور مهمانی چنان باشد قیام نموده تکلفات پیش از پیش نمودند و همگی آغره که برفاقت و همصحبتی جناب میرزای شرف
بودند ملازمان و منصوبان و اهل خدمت را حسب المقدور تواضعات تکلفات آدمیانه بظهور آوردند و عالیجناب
میرزائی بجناب خلافت پناهی و اولاد گرامی موسی بیک سوغات و ارمغانی لایق داده بهمگی اقوام و مردم آن سلسله
خلعتهای فاخره عطا فرمودند و بعد از آن متوجه خطه اردوباد شدند و بسعادت سعد داخل بلده مذکور شده
در منازل بهشت اساس آبا و اجداد نزول فرمودند و صواحب عظام آن بلده از بزرگ و کوچک و وضیع
و شریف بلوازم استقبال قیام نموده آثار بهجت و شادکامی بظهور آوردند و جناب آصف صفات میرزائی
بمقتضای عطوفت و اشفاق جبلی با کافه مردم آن بلده یارانه و برادرانه سلوک فرموده انواع مردمیها که
سزاوار بزرگی و بزرگ منشی بود بظهور آوردند منتسبان آن سلسله علیه نصیریه را بخلاع گرانمایه و ارمغانی
نواخته جمیع صواحب و اعیان و ریش سفیدان هر طبقه را از اهل حرفت و صناعت خلعتهای فاخره داده
با اهل صلاح و فقرا و درویشان و عورات مستحقه عطایا ارجمند فرموده تا بیست روز دران خطه طیبه توقف
فرموده همه روزه جشنهای ملوکانه و صحبتهای بزرگانه طرح میفرمودند و لوازم آن بر وفق دلخواه مجلسیان
از حد و قیاس مرتب و مهیا میگشت و دو سه روز اکلیس تشریف برده همیشه اوقات شریف را در کمال مسرت و شگفتگی میگذرانیدند
و در میان باغات آن بقعه شریفه کوه بلندی واقع شده که آنرا نظاره می نامند و سیرگاه مردم آنجاست و باغات
و بساتین شهر که در دامن آن افتاده و آب ارس که از جانب غربی می آید بغایت مط[illegible] بنظر درمی آید جناب
اعتماد الدوله آب از کوههای بلند آورده بفواره بالای نظاره برده و در سطح آن کوه عمارتی [که همه اطراف از ایوان] سیر مشتمل بر بیوتات مثمن

که بهمه طرف ایوان داشته باشد طرح فرموده بالای آنرا تالاری ساخته اند که آب بر دور آن عمارت میگردد و برابر ایوان
حوضی قرار داده اند و بر جانب جنوبی نظاره ده فرع پایین تر زمینی واقع شده که تخمیناً سه چهار جریب بوده باشد
اراده داشتند که آنرا هموار ساخته حوضی بزرگ در میان آن ترتیب داده دور آنرا باغچه نمایند و از بالای نظاره
آب را بفواره بحوض کوه برند که بطریق تخت صفه هرات که در آب و هوا مشهورهٔ آفاقست آب از فواره میان حوض دو گز
بالا می جسته باشد اما هنوز آنچه مکنون خاطر شریف ایشان بود بظهور نیامده بود که از گردش چرخ جفاکار و عادت
مالوفه روزگار آنجناب را واقعهٔ ناگزیر پیش آمد امید که خلف صدق آنحضرت که بیمن التفات شاهانه شاهنشاه زمان
مسندنشین اورنگ وزارت اند باتمام آن موفق گردند الحاصل تماشای آن مکان نزهت بخش غم پرواز کاشانهٔ
دل و نظارهٔ آن روشنی افزای دیده نظارگیان افلاک بود و این رباعی در آن هنگام از مطلع خاطر سر زده بود
و چون مناسب بود در وقت تحریر درین مقام ثبت افتاد رباعی این بقعه که آفتاب سیارهٔ اوست اوصاف بهشت
جمله درباره اوست صد چشم نهان بزیر فواره بن است روشن کن چشم حور نظارهٔ اوست بالجمله در اول ماه
رجب المرجب از آن مقام فرح انجام مراجعت واقع شده تا انتهای الکاء ذرنار جناب الیاس خلیفه و اقوام او همراه
بودند و از آنجا بدار الارشاد اردبیل آمده بمنازل جناب وزارت مآب خواجه محمد رضا وزیر آنجا در کنار رودخانه
و مکان خوب واقع شده محل نزول عالی گشت خواجه مشار الیه جوان مستعد شایسته عرشیه مطایبه دوست صاحب طبیعت است
مولد آنجناب باغچه موضع جوین من اعمال قزوین است پدرش خواجه ملک از اهل سیاق و ارباب قلم بوده در خراسان
بخدمت نویسندگی امراء عظام قیام داشت از حوادث روزگار و فتور خراسان از آنجا غارت زده و پریشان
بعراق آمده در موطن اصلی ساکن گشت و چون جناب خواجه زاده صاحب همت و بلند پرواز بود و از ده نشینی پر باز
زده به تنگ و دو و ملازمت در آمد و همت بر علو مرتبه کمال گماشته بعد از سعی و تکاپوی بسیار که دولت طلبان
روزگار را از آن چاره نیست بملازمت ذوالفقار خان قرامانلو اختیار نموده روز بروز در خدمت او اعتبار یافت
مرتبه مرتبه بدرجه وزارت ترقی کرده چند سال من حیث الاستقلال بر آن مهم پرداخت چون آثار رشد و کاردانی
از وجنات احوالش ظاهر بود در بالآخره در سلک وزراء و ارباب قلم دیوان اعلی انتظام یافته بخدمات آذربایجان
مامور گردید و در سفر گرجستان بحسن خدمات لایقه و فدویت جان سپاری که در طی آن سال مرقوم کلک بیان میگردد
لقب ارجمند فدوی یافته از زمرهٔ مقربان مجلس بهشت آیین گشت و در آن هنگام در دار الارشاد اردبیل بخدمات
مرجوع دیوانی مشغولی داشت و بصحبت شعرا و ارباب فضل و اهل استعداد انس و الفت تمام گرفته بقدر مقدور

همت بر تفقد احوال ایشان می گماشت الحق مردادمی بذله گوئی خوش صحبت و نکات شیرین و کلمات مطایبه آمیز
رنگین و لطایف و ظرایف بسیار از طبع موزونش سر میزند و شعر خوب میگوید این رباعی از منظومات او ثبت افتاد
رباعی آنم که حزین و خسته تن می آیم ⁂ جان بسته بتار پیرهن می آیم ⁂ مانند غباری که بهجد برباد ⁂ سجده بآه خویشتن
می آیم ⁂ در غزل ابیات عاشقانه و معانی رنگین بسیار دارد درین مقام زیاده از مناسب سیاق تاریخ نبود بالجمله جناب
اعتماد الدوله سه روز در انجا توقف فرموده بسعادت زیارت حظیرهٔ مقدسهٔ سلاطین اولیا مشایخ کرام عظام صفویه
که فی الواقع انوار تجرد و خداجوئی از مراقد منورهٔ آن محرمان خلوتسرای وحدت چون آفتاب تابان در لمعانست
مستسعد بودند و جناب فدوی الالقاب از فرط اخلاص و محبت در مقام خدمتکاری در امده در تفقد احوال همگنان
خود را معاف نداشت و از جانبین تواضعات بزرگانه بوقوع پیوست و از راه خلخال روانهٔ عراق گشته جناب
وزارت مآب چند منزل بمشایعت آمده در لوازم خدمت بجای آورده و در انجا طی منازل نموده بدار السلطنهٔ قزوین
رسیده بمنازل روح افزای عالی که در سمت خیابان باغ سعادت آباد واقع است نزول فرموده بعد از سه روز
از انجا روانه شدند و یک روز در ساوه مهمان حضرت سید ناصر ولد سید مبارک عرب بودند چه حکومت آن بلده
باو تعلق داشت و از انجا بقم در امده در آستانهٔ مقدسهٔ معصومه فرود آمدند و شرف زیارت آنحضرت دریافته سادات
و موالی و خدمهٔ آن روضهٔ مطهره را بعطایای ارجمند نوازش فرمودند در حضور اهالی قم که انارهای لطیف آبدار آورده
بودند انار در نار حاضر ساخته ارباب ذایقه و هوش تمیز کردند انار در نار شاداب تر و نازکتر بود اگرچه اهالی قم این معنی را
بهیچ وجه قبول نمیکردند اما نا انصافی میکردند و از انجا بمدینة المومنین کاشان رسیده یک روز در انجا توقف فرمودند
و متوجه دار السلطنهٔ اصفهان شدند و از دو یاد تا اصفهان در هر منزل بعد از استراحت و آسودگی از کوفت راه
همگی رفقا بمجلس عالی حاضر گشته بصحبت مشغول میشدند و اهل نغمه و ساز در مجلس عالی عشرت پیرا بوده بنغمات دلاویز
و ترنمات شکر ریز زنگ زدای خواطر بودند بمضمون این مقال مترنم شعر هر وقت خوش که دست دهد مغتنم شمار
کس را وقوف نیست که انجام کار چیست ⁂ تمامی آن سفر بمسرت و شادمانی و شگفتگی بسر آمده همگنان از شرف همصحبتی
و مجالست عالی آنصاحب فیض مآب بوده آن چند روز را خلاصهٔ عمر شمردند بالجمله بتاریخ هشتم شهر شعبان بدار السلطنه
اصفهان بسعادت کورنش همایون و ملازمت سدهٔ سنیه سر افراز شدند و از جانب اشرف تلطفات خسروانه
و نوازشات ظهور یافت و هرچند تحویل این احوال زیاده مناسبتی بسیاق تاریخ نداشت اما چون راقم حروف با جناب
اعتماد الدوله مرحوم رفیق آن سفر بود و در ازاء انواع اشفاق و ملاطفات که از ایشان مشاهده میشد بخاطر رسید که

حقایق حالات را در رشتهٔ تحریر کشیده که هم پاس حقوق نمک خوردگی داشته باشد و هم شیوهٔ ستودهٔ مردم نوازی آنجناب دستور العمل کارآگاهان دقایق مردمی گردد القصه حضرت اعلی چندگاه در دولتخانهٔ مبارکهٔ نقش جهان بعیش و عشرت و شادکامی گذرانیده بعد از فراغ از سیر و صحبت و شکار رود داد و دهی خلایق و انتظام مهمات عراق ارادهٔ سیر و شکار مازندران بهشت نشان از خاطر خطیر همایون سر بر زده جناب اعتماد الدوله و صدور عظام و امرا و ارکان دولت را جهت فیصل مهمات دیوانی در صفاهان گذاشته با معدودی از مقربان و مخصوصان بجانب مازندران توجه فرموده زمستان و بهار را در متنزهات آن دیار که از قطعات ریاض جنان نشان میدهد گذرانیده در فصل پائیز و بهار از کثرت ریاحین و ازهار و لاله و نرگس زار بهترین بلاد عالم و مردم آنولایت را همیشه از گلهای تازه و تر دماغ جان معطر است بخرمی و اقبال گذرانیده داد خوشدلی دادند از سوانح این سال آنکه در مشهد مقدس معلی میانهٔ میرزای عالمیان و محمد خان قاجار حاکم مشهد بافساد مفسدان و بیچوصلگی جناب آصف نشان که ظرف طبیعتش لبریز بادهٔ نخوت و غرور شده بود اسباب وحشت آماده گشته منجر بآن شد که از لجاجت و عناد میرزای عالمیان محمد خان از مقام ادب و خدمتکاری که تا غایت مسلوک میداشت عدول نموده باو خیره شد و چون صاحب جیش و لشکر بود میرزای عالمیان بجهتی از و متوهم شده باستانهٔ مقدسهٔ متبرکه تحصن جست و کسها باطراف و جوانب فرستاده تفنگچی بسیار جمع کرد و از جانبین حقیقت حال را بپایهٔ سریر جاه و جلال گردانیدند و حضرت اعلی از اعمال جناب میرزائی خبط دماغ و نشاء جنون فهمیده او را طلب داشتند و در مازندران بملازمت اشرف مشرف گشته زیاده التفاتی نیافت بجهة تخفیفی در نخوت و غرور او که مادهٔ جنون و خبط دماغ جز آن نبود مطلوب بود و جناب خواجه محمد رضا نیز که هنوز رتبهٔ وزارت آذربایجان نیافته بود در مازندران شرف بساطبوسی دریافته بوفور اخلاص و حسن خدمات لایقه و کفایت دیوان منظور انظار شفقت و تربیت گشته پرتو انوار عاطفت شاهی بر و جناب احوالش تافت و برتبهٔ وزارت و ممیزی کل ولایت آذربایجان ترقی کرده بین الاقران بدین پایهٔ والا سربلندی یافت و هم درین سال منصب صدارت اصفهان و بعضی محال که بمیر جلال الدین حسن صلاسی مفوض شده بود بعد از فوت او بمیرزا رضی برادرزادهٔ او که شایستهٔ آن منصب عالی بود تفویض یافت

ذکر وقف نمودن حضرت اعلی شاهی تمامی املاک خود را بر حضرات چهارده معصوم علیهم الصلوة والسلام

درین رای صوابنمای اشرف اعلی که مشعلهٔ خطایر غیبی و روشنی بخش دیدهٔ باریک بینان دلایق لاریبی آیاتست برهنمونی توفیقات یزدانی و تائیدات آسمانی که همیشه قرین حال خیر مآل آنحضرت است جمیع املاک و اموال و رقبات خاصهٔ خود را که در زمان دولت روزافزون از ابتیاع و اکتساب در حیطهٔ تملک و تصرف شرعی آنحضرت قرار گرفته بود

قیمت عادلهٔ آنها زیاده از پنجاه هزار تومان و حاصل آنها بعد از وضع مؤنات بسعیر وسط قریب بشش هزار تومان
تخمینا میشد وقف حضرات عالیات چهارده معصوم علیهم السلام فرمودند و بدین توفیق که سعادت ابدی در آن منطوی است
موفق گشته شش هزار تومان حاصل را منظور داشته چهارده حصه کردند بدین طریق که حصهٔ اول از حصهٔ ثانی بیشتر
و ثانی از ثالث و ثالث از رابع و همچنین تا بچهاردهم که حصهٔ اول مخصوص حضرت رسالت پناه محمد صلعم و حصهٔ چهاردهم
بترتیب مخصوص حضرت صاحب الامر صلواة الله علیهم اجمعین و آنچه بهریک از حضرات اختصاص یافته چند محل را
که حاصل آن بعد از وضع مؤنات زراعت و موازی آنمبلغ تواند بود مخصوص آنحضرت فرمودند و تولیت آن
مادام مدت الحیات که بزبان ظهور صاحب الامر متصل باد بذات اشرف خود و بعد از آن بپادشاهان کرامی نژاد
که در ممالک ایروان مسند نشین تخت شاهی و جالس سریر پادشاهی باشند تفویض فرمودند بشروطی که در وقفیهٔ معتبره
که علامة العلما مجتهد الزمانی شیخ بهاء الدین محمد مرقوم قلم افادت رقم کردانیده مبین و مسطور است و صارف
مصروف آنها را برای متولی منوط کردانیدند که بعد از وضع حق التولیه مصلحت وقت و اقتضای روزکار مصارف
هر سرکار و وجه معاش هر خدمه و مجاورین و زوار و ارباب فضل و صلاح و طلبهٔ علوم هر محل بطریقی که رای متولی
اقتضا نماید صرف کند و ثواب آنرا بارواح مقدسهٔ حضرات چهارده معصوم علیهم السلام هدیه فرمودند و چهارده مهر
بزرگ که هر کدام از دیگری کوچکتر باشد باسم حضرت عالیات بسرکاری اعتماد الدوله مرحوم و جناب میرزا
رضی صدر در پانزدهم شهر شوال که ساعت سعد بود در دار السلطنهٔ اصفهان ترتیب یافته آنچه در زمان
حیوة هریک از حضرات مقدسات نقش نگین مبارک بود و علماء اسلام در کتب مناقب اهل بیت ثبت نموده اند
نقش نموده بدر و یواقیت ترصیع داده بجناب میرزا رضی سپردند که داد و ستد هر سرکار بآن مهر مبارک میشده باشد
و همچنین بر جمیع متملکات سرکار خاصهٔ شریفه رقم وقفیت کشیده بنوعی درین باب مبالغه کردند که مکرر از زبان
الهام بیان آنحضرت شنیده شد که جمیع اشیاء سرکار من حتی این دو انگشتری که در دست دارم وقف است لیکن
مشروط بر آنست که بهترین رای صواب نمای اشرف که متولی آنهاست اقتضا کند صرف نماید امید از میمنت این
نیت صافی طویت آنکه در دنیا بمنتهی مقاصد عالیه فایز گشته بشرف ادراک ملازمت حضرت صاحب الامر
مشرف گردند و در عقبی از شفاعت شفیع روز محشر و دستگیری ساقی کوثر بهره یابند انشاء الله تعالی و از کتابخانهٔ
شریفه آنچه تصانیف کتب عربی و علمی بود از فقه و تفسیر و حدیث و امثال ذلک وقف روضهٔ مقدسهٔ امام
ثامن ضامن ابو الحسن علی ابن موسی الرضا علیه الصلواة و السلام فرموده مقرر شد که بر ظهر نسخ وقفیت

همایون قلمی نموده روانهٔ آستانهٔ مقدسه نمایند و آنچه کتب شعر و تاریخ و کتابهای فارسی بود با تمام چینی آلات از لنگرهای
بزرگ فغفوری و مرتبانها و باوو دیگر ظروف نفیسهٔ چینی و فغفوری که در چینی خانهٔ اشرف موجود بود وقف آستانهٔ متبرکه
صفیهٔ صفویه فرموده نقل بدان آستان سدره مکان فرمودند و همچنین ایلخیهای اسبان تازی اشقر نژاد و پاک
نژادان رومی و کرجی و یاتی و الشهای حصاری و بدخشی و ماوراءالنهری که در سرکار هیچ پادشاهی چنین فراهم
نیامده و گلهای شتر و گوسفند و سایر مواشی و اغنام که از دایرهٔ تفکر و اوهام بیرون است وقف فرموده جهت
هر یک مصرفی معین کردند و در ازمنهٔ ماضیه هیچ یک از پادشاهان صاحب تخت تاج و کمر توفیق این سعادت
عظمی نیافته اند و چون عقلاء دانشور و کارآگاهان خرده پرور که دقیقه شناسان مدارج ادراک و پیندکان متنبایک
شایج عناصر و افلاک اند بدیدهٔ تامل و انصاف نظر بر این امور خجسته اندازند در خاطرشان یقین پیوندد که در عالم
اسباب تعلق و مقتضی طبع بشریت و هوا پرستی که جزو اعظم سلطنت و فرمانروائیست وقوع اینحال از حوصلهٔ
خیال ارباب تعلق بیرون است و بی نشاء تجرد که شیوهٔ خلوت گزینان عالم معنیست صورت پذیر نیست اگرچه
ظاهر بینان عالم اسباب که تهی دستان خرد و تنگ مایگان رستهٔ بازار دانائی اند نظر بر امور متعارفهٔ زمان
انداخته اینمعنی را مستبعد میشمارند اما خرده بینکان دقیقه شناس و فکر اندیشان عالم مثال و قیاس دانند که ذات
اقدس همایون شاهی که از دودمان سیادت و ولایت اند در روشنائی همان نور عالم افروزی که از انوار
هدایت ازلی و ساحت قدس ساحت لم یزلی بر باطن فیض مواطن حضرت سلطان الاولیاء و المحققین شیخ
صفی الحق والدین طاب ثراه که جد ایشان آنحضرت و اولاد کرام عالیمقام او که بار یافتگان وحدتسرای قدس
و مرحله پیمایان بادیهٔ تجرید بدیر تو انداخته روشنی افزای مسالک اسرار غیبی شده بودند بدیدهٔ بصیرت نظر بر
شاهراه قویم تجرد انداخته در همان مسلک سلوک مینمایند و در عالم تعلق انتظام بخش کارخانهٔ بی تعلقی گشته
از جرعهای لبریز بیهوشی که دردآشامان خمخانهٔ سلطنت را از آن چاره نیست و هوا پرستان اقلیم فرمانروائی
از آن گزیر بادهٔ خوشگوار هشیاری مینوشند و در خراب آباد صورت بمعموری عالم معنی میکوشند و از حسن
ذات اقدس عالی فطرت که گوهریست شاهوار صدق بر در بحر عمیق روزگار که بغواصی دانش و بینش بساحل
ظهور آمده ظاهرش فروغ عالم بخش صورت و ضمیر انورش جمعیت آباد عالم معنیست وقوع این امور چه از دور نماید
رجا واثق است که زمان دولت این شاهنشاه زمان بظهور حضرت صاحب الزمان علیه صلوات الله الملک
الرحمان اتصال یافته عالمیان از سطوت جاه و جلالش در بستر آسودگی غنوده گلزار همیشه بهار آسودگی از نسمات

در نثار معدلت و انصاف نقش تازه تر باد شعر آلهی تو این شاه والا تبار که هست از کیهان و مهان یادگار بداریش

براورنگ فرماندهی که زیبالست بر تخت شاهنشهی وقایع سال [illegible] ئیل مطابق سنه [illegible] عشر و الف که سال

بیست و دویم جلوس همایون حضرت اعلی شاهی ظل اللهی است نوروز این سال خجسته آغاز سعادت انجام روز پنجشنبه سیوم ذی الحجه

الحرام بفرخی و فرخندگی اتفاق افتاد طراوت ایام بهار نزهت بخش گلشن روزگار گردید و عالم که از دم سردی

دی فسردگی تمام یافته بود نشاط جوانی از سر گرفت حضرت اعلی شاهی ظل اللهی در ولایت مازندران عشرت نشان

و مسرت پیرا بوده بسیر و شکار مشغولی داشتند و بعد از آنکه هوای مازندران از درجهٔ اعتدال تجاوز نموده روی بگرمی

آورد نشاط سیر و شکار حدود صفاهان در خاطر اقدس پدید آمده سایهٔ عاطفت بر مفارق متوطنان آن دیار

گسترده و از آنجا با تمامت امرا و اعیان به ییلاقات کهیر النگ و فریدون تشریف برده چند روز در آن حدود عشرت

پیرا بودند و در آن ایام اخبار مسرت آثار از جانب دار السلام بغداد رسید که موجب مسرت و شادکامی گشته

همگنان بفتح بغداد و بدست در آمدن آن بهشت آباد امیدوار [illegible] اما چون بمقتضای الامور مرهونة باوقاتها

هر امری را زمانی مقدر است و هنوز زمانه ادراک آن زمان نکرده بود قضیهٔ فتح بغداد در عقدهٔ تعویق افتاده بمنصهٔ

ظهور نرسید شرح این سرگذشت آنکه قبل ازین سمت گذارش یافت که بعد از فوت اوزن احمد محمد پاشا پسرش

شعار دولتخواهی دودمان عثمانی ظاهر ساخته ارکان دولت عثمانی بمصلحت وقت پسر او را باداء دولتخواهی

و گرفتاری پدر تربیت فرموده خاطر ایشانرا از اعمال سابق پدر اطمینان بخشیدند و منشور حکومت بغداد باسم

محمد پاشا و سنجاقی حله باسم برادرش مصطفی پاشا فرستاده خلعت و طبوز که رسم رومیانست ارسال داشتند

و ایشانرا بمتابعت و انقیاد دودمان آل عثمان راغب ساختند و محمد پاشا در طریق اطاعت و انقیاد

سلوک نموده تمامت آن سرحد را ضبط نموده کمال استقلال یافت و با بندگان حضرت اعلی ابواب ملایمت و آشنائی

مسدود ساخت اما بجهت آنکه لشکر بغداد را مغلوب خود سازد ملازم خاصه که در میان رومیان سکبان

مشهور است بسیار بهم رسانیده اکثر منافع و مداخل هوائی بغداد در علوفه و مرسومات ملازمان او مصروف

میگشت و بدین وجه علوفه و تیمار زعمای لشکریان بغداد نقصان پذیرفت و آقایان بغداد با او دل دیگرگون کرده

در مقام عذر شدند و در دفع و رفع او تدبیر اندیشیدند اکثر سکبانان و قدرت استقلالی که یافته بود مکنون خاطر

خود را بظهور نمیتوانستند آورد تا آنکه یکده نفر از چهرکان مواضعه نموده ایشان باغوای بعضی آقایان دربان

قلعه او را در کوشکی که خلوتخانهٔ خاص او بود در هنگام فرصت بقتل رسانیدند سکبانان بر سر مصطفی پاشا برادرش

جمعیت نموده بحکومت بغداد رقم اختصاص کشیدند و مشار الیه دست بخونریزی برآورده جمعی را که مظنهٔ فساد با فساد ایشان
داشت بقتل آورده اموال و اسباب ایشان را بسکبانان داد و قوت و قدرت تمام یافت و لشکریان بغداد از و
متوهم گشته میانهٔ ایشان چند روزی بوساطت مصلحان کرک آشتی روی نموده طوعاً و کرهاً قدم در دایرهٔ متابعت
او نهادند و در خلال این احوال سلطان احمد خان خواندکار روم مراد پاشا را که در زمان فرمانروائی سلطان مراد خان
امیر الامرای قراباغ بود و همراه عثمان پاشا سردار به تبریز آمده در معارک کارزار بدست لشکر قزلباش گرفتار شده
شش سال در قلعهٔ قهقهه محبوس بود در اوان جلوس حضرت اعلی که میانهٔ آنحضرت و سلطان روم صلح روی نمود
حضرت اعلی او را اطلاق فرموده باز فرستادند و هر چند گاه بیگلربیگی ولایتی بود چون مرد عاقل روزگار دیدهٔ
کاردان و تجربه روزگار مهذب گشته بود بوزارت اعظم و سرداری منصوب گردانیده انتظام ممالک عثمانی را
که از استیلاء فرنگیه و طغیان جلالی برهم زدگی سرحد قزلباش لگدکوب حوادث شده بود برای دوربین او حواله
فرموده درین هنگام او را بدفع جلالی و انتظام امور سرحد فرستاده بودند و او چنانچه در طی احوال جماعهٔ
جلالی رقمزدهٔ کلک بیان میگردد در حدود حلب خیمهٔ اقامت نصب نموده بتدابیر امور مملکت داری مشغول بود
و چون اخبار بغداد و استیلاء مصطفی پاشای بسر کوجک تر اوزن احمد استماع نمود محمود پاشا ولد جغال اغلی را
بحکومت بغداد نصب نموده با آقایان و لشکریان بغداد استمالت نامها نوشته فرستاد و حکام و سرداران
عرب را که در سواد عراق و جزایر می بودند بمعاونت و همراهی او ترغیب نموده مشار الیه بسواد عراق عرب در آمده
در بغداد کهنه نزول نموده قدرت آمدن بشهر نداشت اما آقایان و لشکریان بغداد چون از آمدن محمود
پاشا خبر یافتند سر از اطاعت و متابعت مصطفی پاشا پیچیده خیرگی آغاز نهادند و ابواب موافقت مسدود
نموده در مخالفت گشودند و محمود پاشا را طلب داشتند تا درین قلعه بغداد در دست مصطفی پاشا و طایفهٔ
سکبانان و شهر در دست لشکریان و آقایان بغداد بود مصطفی پاشا چون حال برین منوال دید توسل بدرگاه
جهان پناه شاهی جسته عرایض و کتابات بخدمت اشرف و امراء سرحد قلمرو علیشکر نوشته پیر امحان ولد
سولاغ حسین تکلو را که در زمان فترت ترکمان و تکلو ببغداد رفته در آنجا میبود روانهٔ پایهٔ سریر اعلی گردانید
و عرض نمود که هرگاه رایات جلال بدینصوب در حرکت آید یا جمعی از لشکر قزلباش بسرداری یکی از امراء
عظام بدینطرف متوجه گردند شهر و قلعهٔ بغداد را بمنسوبان آن درگاه سپرده خود به بندگی آنحضرت میآیم
حسن خان بیگلربیگی قلمرو علیشکر و امرای آن سرحد خصوصاً قاسم سلطان ایمانلو که بدینحال وقوف یافتند

اگرچه بی امر و اشارهٔ همایون شاهی جرأت رفتن نمی‌نمودند لیکن تا کنار آب ماهی دشت که سرحد قلمرو علیشکر است رفته در آنجا متوقف
شدند که هرگاه امر و اشارهٔ عالی صادر شود پیش روند بعد از وصول عرایض مصطفی پاشا بدرگاه جهان پناه شاهی همت عالی
نهمت بر تسخیر بغداد گماشته جهت مصطفی پاشا خلعتهای فاخره فرستاده احکام استمالت عز اصدار یافت که در مهم خود مردانه
بوده در نگهداشتن سعی نمایند که اینک موکب اقبال میرسد و با امرای آن سرحد امر شد که مستعد یورش بغداد گردند که
چون صاحب قلمرو علیشکر مضرب سرادقات جاه و جلال گردد ایشان پیشتر روانه شوند و میانهٔ جنود بغداد و سکبانان
و مصطفی پاشا نایرهٔ حرب و قتال اشتعال یافته همه روزه بین الجانبین کشش و کوشش بظهور می‌آمد و محمود پاشا عصیان
و طغیان ولد اوزن احمد و بی اعتدالی سکبانان و التجای او بدرگاه والا شان و آوازهٔ لشکر قزلباش شنیده با وجود
مبالغه و تحریک جنود بغداد جرأت آمدن نمی‌کرد و درین اثنا روزی سکبانان هجوم نموده از قلعه بشهر و محلات برآمده
شروع در قتل و غارت نمودند جنود بغداد که در شهر بودند آوازهٔ آمدن محمود پاشا و لشکر عرب شایع ساخته سر راه
بر سکبانان گرفته میانهٔ ایشان حربی در غایت صعوبت اتفاق افتاد و جنود بغداد غالب آمده جمعی کثیر از سکبانان
در کوچها و محلات عرصهٔ تیغ فنا گشته بقیة السیف رو بقلعه نهادند و محمود پاشا ازین خبر بفتح و ظفر امیدوار گشته بمعاونت
و استظهار میر ناصر ولد مهنا عرب که با جمعی کثیر بمعاونت او آمده بود از دجله گذشته ببغداد درآمده و لشکریان
بغداد قوت گرفته در محاصرهٔ نارین قلعه و تضییق محصوران ساعی گشتند و مصطفی پاشا چون ملاحظه نمود که بسیاری
از مردم او کشته شدند و محمود پاشا بشهر درآمده و لشکر بغداد قوت گرفته‌اند از قضیهٔ برادرش یاد آورده بر بسیاری
مردم خود بی اعتماد گشت و خوف و هراس بسیار باو راه یافته چند روزی صبر نکرد که فرستادگان او از درگاه
معلی عود نمایند و مدد لشکر قزلباش باو رسد کس نزد محمود پاشا فرستاده بتمهید معذرت پرداخته سخن صلح
بمیان آورد و قرار داد که چون حله حسب الامر پادشاهی سنجاق منست از جانبین مقرر دارند که لشکریان متعرض
یکدیگر نگردند که او بغداد را بپاشا گذاشته با اموال و اسباب و ملازمان خاصه بحله رود و محمود پاشا که مرد عاقلی بود
این مصلحت را غنیمت دانسته رضا باین معنی داد و از جانبین عهد و پیمان بمیان آمده مصطفی پاشا با مردم خود و اموال
و اسباب ملازمان خاصه از یک دروازه بیرون رفته روی بحله آورد و محمود پاشا از یک دروازهٔ دیگر بقلعه داخل
شده بحکومت مشغول گردید مقارن وصول پیرامخان و رفقا باردوی حسن خان و امرا خبر بدیشان رسید
رایات نصرت آیات در ییلاق آق النگ همدان بود که عرایض امرا رسیده حقیقت کماینبغی معلوم گشت رای
جهان آرا بر آن قرار گرفت که چون عزیمت تسخیر بغداد در خاطر تصمیم یافته چند روزی در ییلاقات همدان توقف فرمایند

که شاید شدت گرمای بغداد و سورت حرارت آفتاب روی بکمی نهد و بنفس شریف خود متوجه تسخیر آنولایت که سالها در ضمیر منیر
رسوخ یافته گردند و چند روز در حدود همدان و درجزین بانتظام امور مملکت و داد و دهی خلایق و سیاست دزد و قطاع
الطریق الوار و اکراد پرداخته بتدبیرات یورش بغداد مشغول بودند که اخبار آمدن جلالیان شایع گردیدو آن عزم لایق
عایق گشت **ذکر احوال جلالیان و بیان محاربات ایشان با رومیان و آمدن فوجی از ایشان بدرگاه سدره نشان**
برخردمندان تیزهوش و تیزهوشان سخن نیوش پوشیده نماند که مکرر ادرین نسخهٔ عالم آرا تخصیص در دیباجهٔ کتاب اشعاری
بآن شده که هرچند مراد از تسوید این اوراق شرح احوال ایرانیانست اما بنابر ارتباط سخن و اطلاع بر احوال نو و کهن
ناگزیر قلم وقایع نگار راست که اندکی از احوال هر طایفه که موقوف علیه مقصد اصلیست بر سبیل اجمال در طی تحریر وقایع
ایران نگاشتهٔ کلک بیان گرداند که پرتو شعور مطالعه کنندگان بر پیشگاه آن تافته اموری که ضروری دریافت مطلبست
مبهم نماید لهذا مجملی از احوال جلالیان بدستیاری کلک قضیه پرداز مرقوم صحیفهٔ راز میگرداند مجملا در میان رومیه
جماعتی را که بپادشاه زمان عاصی گشته بنهب و غارت و تخریب ولایت مشغول میگردند جلالی مینامند و وجه تسمیهٔ جلالی
آنچه بخاطر ناقص میرسد آنست که همانا اینطایفه مظاهر جلالند که عفو و صفح در ایشان نیست بالجمله اول کسی که در ولایت
روم شورانگیزی کرده جلالی گشت شخصی بود مشهور بقرا یازیجی که از نویسندگان فرومایهٔ روم بوده در اوان سلطنت
و پادشاهی سلطان محمد خان بن سلطان مراد خان در حوالی اماسیه و توقات آغاز شورش و فساد کرده جمعی از
اجامره و اوباش را ببذل اموال و ایثار درم و دینار که از قطع طریق و غارت مترددین و تجار بهم رسانیده بود
فریب داده آوازهٔ شجاعت و سخاوت در اطراف و جوانب آنولایت انداخت و جمعی بست رایان هرزه کار
و لوندان آشفته روزگار بطمع درم و دینار فراهم آمده هر چند روز ولایتی را میتاخت و هر چند در مقامی رحل
اقامت می انداخت و لشکریانش بچهار پنج هزار رسید درین اثنا یازیجی مذکور باجل طبیعی فوت شد و حسن بیک
نام برادرش قایم مقام گشت چون نام یازیجی در ولایت روم مشهور شده بلند آوازگی یافته بود او نیز بطریق
برادرش بیازیجی ملقب گردیده زیاده از برادر و لوله و آشوب در آنولایت انداخته کار نامها بظهور آورد
و ارکان دولت پادشاه و بیگلربیگیان ممالک روم در اول حال زیاده حسابی از یازیجی نگرفته در رفع فساد
او مساهله و اهمالی نمودند و چون ریاست طبقهٔ جلالی بر برادر او قرار گرفت آوازهٔ صلابت و مهابت و شجاعت
و سخاوت او زیاده از برادرش شیوع یافت آشفته رایان هر طبقه و تبه کاران هر طایفه که علاقهٔ تاهلی نداشتند
بر سر او جمع شده بقتل سپاهیان روم یعنی جماعتی که سمت ملازمت پادشاه دارند باخذ اموال ایشان دندان

طمع تیز کرده او بر خلاف برادر متعرض تجار و رعایا کم میشد اما در قتل و غارت رومیه چنان مبالغه میکرد که هر کس بچنگ او و مردم او
می افتاد امکان خلاصی نداشت و از قوافل تجار و مترددین هر کس با او باز گشت و آشنائی میکرد از و قول گرفته متوجه
بمقصد میشد و باندک پیشکشی از ایشان قناعت نموده متعرض مال ایشان نمیشد و همچنین اهالی هر ولایت که باو تحفه و پیشکش
میفرستادند از نهب لشکر او در امان بودند و مردم هر جا که با او در مقام تمرد و سرکشی در می آمدند آن عرصه را لگدکوب
نهب و تاراج میرفت اکثر حکام و پاشایان اطراف راه تردد مسدود دیافته در قلعها خزیده قدرت مدافعه او نداشتند
و مردم شهر و ولایت جز اطاعت امر او چاره نمییافتند عدد لشکریان او به بیست سی هزار کس رسیده مجملا حکمش
در اکثر ولایت جاری گشت و هر جهاتی که بعمال و دفترداران و اهالی هر ولایت نوشت بحصول موصول شد و بهر جا
رفت مال امانی گرفت امرا و پاشایان اطراف در مقام دفع فساد او در آمده یکمرتبه بقدر جمعیتی نمودند و مشار الیه
خبر یافته بیک نهضت سلک جمعیت ایشانرا متفرق و پراکنده ساخته غنیمت فراوان بدست آورد ارکان دولت
پادشاهی متوجه دفع آن حادثه گشته یکمرتبه سرداری از پاشایان معتبر که موسوم بود بخسرو پاشا تعیین نموده با جمعی
از ینکچریان و قاپوقولی که عبارت از ملازمان پای تخت پادشاهی بر سر او فرستادند و پاشای مذکور شکست یافته
کاری نساخت و بملاطیه گریخته و دیازیجی بعد از انهزام خسرو پاشا اساس سلطنت طرح انداخته در میان مردم خود
پادشاه شد امرا و بلوک باشیان تعیین کرد مرتبه دیگر حسن پاشا محمد پاشا را که در زمان سلطان سلیمان جد سلطان
وزیر اعظم بوده و خود از امرای روم بکثرت مال و منال و افزونی تجملات و احمال و اثقال امتیاز تمام داشت
و در ان حین با کمال حشمت و علو شان بیگلربیگی بغداد و باصابت رای و تدبیر و شجاعت و مردانگی محل اعتماد
بود سردار فرموده بیگلربیگیان ارزن الروم و ارزنجان و شریف پاشای بیگلربیگی ایروان و سایر پاشایان و حکام
آنحدود در همراهی او بدفع دیازیجی مامور گردانیدند حسن پاشا در کمال شوکت و اقتدار از بغداد بعزم دفع او بیرون
آمده بجانب توقات رفت و لشکریان با او پیوستند و اردوی خود و اغرق و خزاین و احمال و اثقال را گذاشت که
باهستگی آورند و با لشکری سبک روانه شد و دیازیجی در کمال نخوت و غرور زیاده حسابی از حسن پاشا و
لشکر روم که بارها آزموده بود نگرفته خود متوجه محاربه او نشد و امرا و بلوک باشیان خود را با لشکر جرار بمحاربه
او فرستاد و در حوالی توقات تلاقی فریقین روی داده محاربه عظیم بوقوع پیوست و حسن پاشا ظفر یافته
شکست بر جلالی افتاد در آن معرکه بسیاری از اوباش جلالی راه عدم پیمودند و بقیه سیف پراکنده شدند
دیازیجی خبر شکست مردم خود را شنیده با بقیه جنود جلالی از توقات بیرون آمده متوجه رومیان شد چون مقابل

دشمن رسیده مقاومت بان لشکر در خود قدرت خود ندید بعد از اندک تردد سالک طریق فرار شد و با سه چهار هزار کس که

با او بودند خود را بکوهستان دور دست کشید و حسن پاشا مظفر و منصور در توقات نزول نموده دست از تعاقب
جلالیان باز داشت و وجود و عدم آن قوم را علی السویه پنداشته دیگرباره حرکتشان را محال انگاشت اما یازیجی مذکور
چند روز در کوههای صعب المسالک بسر برده جمعی از پراکندگان جلالی با او پیوستند و خود را چنان بی نام و نشان
ساخت که اصلا از او و مردم او در انجهد و اثری ظاهر نشد اما در خفیه کسان بتوقات میفرستاد و تفحص احوال مینمود
حسن پاشا با معدودی از ملازمان خاص در قلعه اقامت داشت و سایر لشکریان در شهر بجا نهاد درامده اصحاب
ثروت و مکنت بعیش و عشرت مشغول بودند و اکثر مردم بی بضاعت جهت احتیاج خود و علیق اسپان باطراف
و جوانب متفرق شده بودند و چون یازیجی از احوال حسن پاشا و مردم او کما ینبغی خبر یافت عزیمت آن نمود که ایلغار
نموده علی الغفله بشهر توقات درآید و جمعی را بمحافظت دروب قلعه گماشته لشکریانی را که در شهر باشند بتیغ
انتقام بگذراند و دستبردی نماید تا هفت هزار کس که برسر داشت بدین عزیمت در حرکت آمده نخست اقبالی
که او را مدد کرد این بود که خانه کوچ حسن پاشا و مردم او با خزاین و دفاین و احمال و اثقال او که از عقب می آمدند
قریب یکهزار شتربار و موازی یکهزار نفر از سپاهی و خدمتکاران همراه بودند دوچار او شد یازیجی دایره کردار بر ایشان
محیط گشته سپاهیان را به تیغ انتقام گذرانیده تمامی نسا و صبیان و پسران صاحب جمال و خزاین و اموال و مرصع
آلات او که سالها اندوخته بحر و مکان بود بدست یازیجی درامده خاطر از ضبط آنها فارغ ساخته از برق و باد سرعت
سیر استعاره کرده بر سر توقات رفت خبر آمدن او و واقعهٔ راه چون بگوش پاشا رسید از غایت غیرت که از این
بی ناموسی برو غلبه کرده بود راه صواب گم کرده دیدهٔ بصیرتش از تدبیر آن حادثه پوشیده گشت و سراسیمگی تمام
بحال او و لشکر روم راه یافته فرصت جمعیت و قدرت مقابله نیافتند و نیز جماعتی حیات را غنیمت شمرده بطرفی بدر
رفتند و حسن پاشا جز تحصن و قلعه داری چاره نیافته در کمال بی سامانی در بارین قلعه متحصن گردید یازیجی بشهر
درامده هر کس را در آنجا یافت براه عدم فرستاد و غنیمت فراوان بدست جلالیان درامده و از روی قدرت
و اقتدار قلعه را احاطه نمودند و چون پیمانهٔ حیات حسن پاشا از بادهٔ عجب و غرور پر شده بود از قضای الهی گلولهٔ
تفنگی که از جانبی می آمد در برجی از بروج قلعه برو خورده قالب تهی کرد و سایر مردم ازو امان طلبیده قلعه سپردند
طبقه جلالی از اموال و اسباب حسن پاشا و جماعهٔ رومیه صاحب ثروت و مکنت گشته از تنگدستی رهائی یافتند
و حسن پاشا را که مرغ روحش از قفس بدن پرواز نموده بود از دروازهٔ قلعه از خلق آویخت که صیت قدرت و جلادت

او در ممالک روم انتشار یابد وجسد او چند روز عبرة للناظرین مصلوب بود و قلعه توقات مجددا بدست یازیجی درآمده آنرا
مأمن خود ساخته جماعتی تقریر کردند و حسن پاشا مرد غیوری بود از واقعهٔ مذکور بی آرام گشته از غایت غیرت و غلوی
غصه و الم قطع تعلق از حیات مستعار کرده خود را مسموم ساخت و بعد از ان یازیجی بطلب جسد او حکم کرد و
راقم حروف این قول را ضعیف میشمارد و علی التقدیرین چون یازیجی را فتحی چنین روی نمود دیگر باره رونقی در
کار و بار او پدید آمد و مدتی کامروای دولت بود اما بعد از وقوع اینحال تغیر بسیار بحال او راه یافته افعال ذمیمهٔ
خود را باعمال حسنه مبدل ساخت و نظر بر وخامت آن کار و شامت آن افعال انداخته از سفک دما و نهب
اموال خلایق بملالت تمام روی داد و بساط سلطنت که گسترده بود درهم نوردیده از انهمه خونریختن و فتنه انگیختن
در حصول مطلب عالی که پیش گرفته بود و از ان چارهٔ نبود و هنوز اندکی از بسیار بظهور نیامده بود پشیمان گردید
و چارهٔ تدارک اعمال و افعال قبیحهٔ خود را در ان دانست که از خدمت پادشاه ذی جاه روم استدعای عفو تقصیرات
خود نموده بمحافظت ثغری از ثغور اسلام مأمور گردد که بقیهٔ عمر بغزای کفار اشتغال نماید و هر کس بپایهٔ سریر سلطنت
مصیر سلطان محمد خان فرستاده اظهار ندامت کرده استدعای ایجاب ملتمس خود نمود و ارکان دولت پادشاهی
که در دفع فتنهٔ او تأمل بودند اینمعنی را فوزی عظیم دانسته او را بایالت و دارائی ولایتی از ولایات روم ایلی
که با ملکا فرنگ اتصال داشت منصوب گردانیدند و خلعت و طبوز فرستاده خاطر او را بمراحم پادشاهی مطمین
ساختند و یازیجی انقیاد امر نموده ترک آن طور ناهنجار کرده روانهٔ آن صوب گردید و از طایفهٔ لوندات که نزد او تجمیع
بودند بعضی رفاقت و همراهی او اختیار نموده جمعی دیگر از و متخلف شدند و او بدان ولایت رفته دو سال با کفرهٔ فرنگ
غزا نمود و شخصی روایت کرد که در میان کشتی که متوجه غزا بود فرمان یافت و از جماعهٔ متخلفان جان فولاد نامی
متکفل ریاست جماعت جلالی شده و در حدود حلب آغاز شور و شغب و فتنه انگیزی کرده همان شیوه پیش
گرفته بسیاری از مردم اوباش قلاش نزد او فراهم آمدند قراقاش نامی را نیز در حدود ارض روم این هوس
در دل پدید آمده همین اراده پیش گرفت و چون سلطان محمد خان تخت سلطنت را وداع نموده فرزند ارجمندش
سلطان احمد خان قایم مقام سریر دولت عثمانی گردید حضرت اعلی شاهی ظل اللهی علم ملک ستانی بصوب آذربایجان
افراخته قلعه تبریز و ایروان و نخجوان را فتح نمودند سلطان احمد خان سنان پاشا پسر جغال اغلی را چنانچه گذشت
سردار کرده بسر قزلباش فرستاد و او قراقاش را بدلایل و نصایح از ان شیوهٔ نا[illegible] آورده باطاعت
و انقیاد پادشاهی راغب ساخت و در ارض روم سردار را ملاقات نموده در سلک امرا انتظام یافت و در ان

سفر با سعد و دی همراه جغال اغلی بود اما جان فولاد را در حدود حلب ترقی دست داد از اعیان حلب و تجار و مترددین مسلمانان و ترکمان
مال بسیار گرفته بلشکریان داد و موعظه و نصایح سپه بجبر اطاعت در نمی آورد سال دیگر که جغال اغلی در روان از صولت سپاه
قزلباش فرار نموده بصحرای موش رفت ایالت ولایت حلب و توابع را بجان فولاد مذکور نامزد نموده بجهت او احکام
فرستاد و استمالت نامها ارسال داشته از و در دفع سپاه قزلباش استعانت نمود و او بدین مژده مسرور گشته ترک
مخالفت داد و وعده کرد که با قشون آراسته باردوی سردار بپیوندد و در روزی که میانه جغال اغلی و لشکر قزلباش
محاربه اتفاق افتاد و او با بیست هزار کس بطسوج رسیده بود بعد از انهزام چنانچه در محل خود سمت گذارش یافته
گریختگان لشکر بطسوج رسیدند جان فولاد نیز سالک طریق فرار گشت و در حدود وان با سردار ملاقات نمود
جغال اغلی با خود اندیشید که صیدی را که بدام افتاده از دست گذاشتن از عقل دور است در میان وان و
دیار بکر در مجلس مورد عتاب و خطاب گشته باشارهٔ جغال اغلی بقتل رسید پسر جان فولاد که بجان فولاد اغلی
مشهور گشت طبل مخالفت کوفته حلب را بحیطهٔ ضبط در آورد و جماعهٔ جلالی بر سر او مجتمع گشته و او از ولایت
حلب و آن حوالی مال و اسباب بی نهایت گرفته بلشکر داد و تا بیست و چهار هزار کس بر سر او جمع شده لوای
مخالفت پادشاه روم بلند گردانید محمد پاشا مشهور بقلندر اغلی نیز که در سلک چاوشان درگاه عالی منسلک
بود بغایت بزرگ منش و بلند پرواز بود و از جانب سردار حاکم حمص شد و حاکم سابق او را تمکین نکرده بلکه
در مقام قصد او در آمد او این معنی را از تحریک سردار دانسته سپر ممانعت در روی کشیده جلالی شد و چون جغال
در دیار بکر طبل رحیل کوفته بعالم آخرت شتافت محمد پاشا را درین امر ترقی عظیم دست داده بنهب و غارت
و تخریب ولایت مشغول گشت و تا بروسا که پای تخت سلاطین سابق عثمانی بود رفته آتش قهر بر مقبرهٔ پادشاهان
عثمانی زده تمامی صندوق پوشها و قنادیل طلا و نقره و حلی و زیور گورخانهٔ آل عثمان را تصرف نموده بدست
لوندات داد و رومیان بدفع او عازم گشته یکمرتبه لشکر از استنبول بر سر او آمده کاری نساخت و قبل ازین
تیرطویل نامی سرخیل گروهی از لوندان و ارباب طغیان گشته در مابین حلب و دیار بکر لوای مخالفت
برافراشته بود و او را نیز جمعیت تمام دست داده لوای بلندنامی بر می افراخت مجملا از حمله بر ساتار ارض
روم تمام ولایات اناطولی پایمال سم ستور جلالی گشته خرابی تمام بمملکتها راه یافت و سلطان احمد خان
خواندکار و ارکان دولت خاندان عثمانی دفع دشمن خانگی را از بیگانه اهم و اولی دانسته بفکر دفع جلالی
افتادند و مراد پاشا که مرد عاقل روزگار دیده صاحب رای و تدبیر بود و شمهٔ از احوال او گذشت وزیر اعظم

و سردار کرده بسرحد فرنکیه فرستاده بودند ازینحال خبر دادند و او بمصلحت وقت و اقتضای زمان فرنکیه مدارا کرده
با جمعی صلح بمیان آورد و مدتی معین کردانید که دران مدت متعرض مملکت جانبین نکردند و بر جمعی دیکر از فرنکیه
تاج نهاد و بحسب ظاهر رعایت ناموس پادشاهی منظور داشته باطنا بعضی مسامحات نموده مهمات سرحد فرنکیه را
بمقتضی عقل و دانش فی الجمله صورت ظاهر داده خاطر از آن سرحد جمع کرده معاودت نمود و لشکر عظیم از روم
ایلی و قاپو قولی و اناطولی و منتشا ایلی و طرابلس و سایر ممالک عثمانی مرتب داشته بدفع فتنه جلالی کمر همت بست
و نخست بجانب حلب و دفع فتنه جان فولاد اغلی توجه نموده پسر جان فولاد اغلی با بیست هزار کس از لوندات
بمقابله او درآمد مراد پاشا که مرد عاقل کاردان و مرحله پیمای نشیب و فراز روزکار بود در اول حال تن
بمحاربه در نداد و بموعظه و پند جنک را در حیز تاخیر انداخته از وعد و وعید سخن رانده و او این معنی را حمل بر ضعف
و زبونی لشکر روم کرده از شرایط حزم و احتیاط و ساختکی حرب غافل افتاد و مراد پاشا بفنون سپاهیکری
و رعایت نام و ننک بمرور آماده جنک شد و با فنون آراسته قدم در میان مبارزت نهاد جان فولاد اغلی
نیز سراسیمه وار خود را ساخته حرب کردانیده بمقابله او درآمد و بین الجانبین قتالی فاحش روی داده شکست
بجانب لوندات افتاد و بسیاری از آن طبقه در معرکه هیجا عرصه تیغ فنا کشتند جان فولاد اغلی روی از معرکه بر
تافته خود را بشهر حلب رسانید و در قلعه تحصن کشته بضبط برج و باره و استحکام دروازه مشغول کشته کریختکان
معرکه اکثر باردوی طویل رفتند و بر سر او جمع شدند و مراد پاشا در ظاهر حلب خیمه اقامت نصب نموده بتسخیر قلعه
مشغول کردید و بحسن سعی تدبیر و رای صایب قلعه را بدست آورده از جان فولاد اغلی و فولادیان اثر نکذاشت
و صاحب آن ولایت را از خار تعرض آن طبقه پاک کرده دامن همت بدفع سایر جلالیان بر میان زد از قضای
الهی طویل که سرکرده آن طبقه بود و قوت تمام کرفته بود رخصت حیات از اینجهان فانی بسرای آخرت کشید محمد بیک
نام برادر او که هنوز ملتحی نشده بود با دو سه هزار کس بمحمد پاشا قلندر اغلی پیوسته قرا سعید نیز که از اعراب بادیه
جلالی شده بود و آوازه شجاعت و جلادتش در روم منتشر شده باو ملحق کردید طایفه جلالی باردوی او مجتمع شدند
علم دولت قلندر اغلی بالا کرفته بهر شهر و ولایت که رسید آنچه خواست کرفت و بپای هر قلعه که وارد کشت
آنچه از سپاهی و رعیت طلب نمود جز دادن چاره نیافتند و مراد پاشا در اثنا اینها مدارا کرده در
همانجا و قشلاق نموده متوجه دفع ایشان نشده درین سال پیچی ئیل که موافق سنه سبع عشر و الف است لشکر
روم را جمع نموده بجانب جلالیان در حرکت آمد و قلندر اغلی نیز با امرا و سرداران و بلوک باشیان که متقدم

ایشان قرا سعید عرب و برادر طویل و کرد حیدر و آقا جدن پری و کلکچی محمد و حسین بیک از سادات و توما ل اغلی و غیر ذلک که بودند بمحاربه
او توجه نموده کوچ بر کوچ بجانب اردوی او روانه شدند و چون بارها با رومیه جنگ کرده باندک مردمی بسیاری از ایشانرا
شکسته بودند و درین مرتبه نیز زیاده حسابی از لشکر روم نگرفته در کمال نخوت و غرور مسافت می پیمودند تا بین الفریقین بعد
مسافت بقرب مبدل گردید و مراد پاشا از جلادت ایشان اندیشیده فراز کوهی را جهت نصب خیام اردوی رومیه اختیار
نموده خود را به بلندی کوه کشیده عرابه و زنجیر بر دامنهٔ کوه که پیش روی لشکر بوده کشیده و با خود قرار داد که با آن جماعت
بتدریج جنگ کرده بلطایف الحیل تفرقه در میان لشکر ایشان اندازد اما قلندر اغلی و اتباع او از سمعی زبونی و ضعف
تفرس نموده در جنگ تعجیل کردند و با بیست هزار کس از اردوی خود در کمال نخوت و غرور بعزم جنگ بیرون آمده بر سر
مراد پاشا راندند و او بر فراز همان بلندی صفوف آراسته مستعد قتال گشت اما مردم خود را رخصت پائین آمدن نمیداد و
جلالیان در دامنهٔ آن کوه تنگ و دود رامده دلیرانه یورش کردند چون بصف سپاه روم نزدیک شدند اسپان ایشان
در فراز و نشیب آن کوه از تک و دو خسته آمده بود و توپچیان و ینکچریان توپ و تفنگ بر ایشان ریختند و سلک
جمعیت ایشانرا از هم گسیختند درین اثنا مراد پاشا لشکریانرا رخصت محاربه داد اروام با اسپان آسوده
روی بمعرکه آوردند و جلالیان نیز داد مردانگی داده میانهٔ آن دو گروه حربی صعب اتفاق افتاده غلبه از جانب
رومیان بوقوع پیوست و بسیاری از جلالیان در آن معرکه بقتل آمدند آخر روز جلالیان ضعف لشکر خود مشاهده
نموده دست از محاربه کشیده بجانب اردوی خود در حرکت آمدند رومیه نیز دست از تعاقب باز داشته باردوی خود
رفتند قلندر اغلی و سرداران جلالی از جلادت و پیش دستی که کرده بودند پشیمان گشته چاره جوی شدند و دانستند
که دیگر مقابله و مجادله با آن لشکر از حیز قدرت ایشان بیرون است دیگر رومیه دست از صید زخم خورده خود نخواهند داشت
و از روی غلبه و قدرت بتفصیل مهم ایشان خواهند پرداخت در همانشب اردوی خود را بر جا گذاشته احمال و
اثقال را ریخته جریده و سبابی با دوازده هزار کس بطرف ارض روم روی آورده در آنشب تا ده فرسخ راندند مراد پاشا
روز دیگر از فرار ایشان اطلاع یافته از آن بلندی کوچ کرده در مکان مناسب خیام نصرت و فیروزی نصب کرد و
اردوی جلالیان عرصهٔ تاراج رومیان گردید و ابراهیم پاشا مشهور بالمکچی اغلی را با بیست هزار کس بتعاقب جلالیان
نامزد کرد و المکچی اغلی در عقب ایشان بحرکت آمده تا ارزن الروم در دو محل با ایشان رسیده بین الجانبین محاربه
بوقوع پیوست در مرتبهٔ اول غلبه از جانب جلالیان واقع شده رومیان کاری نساختند و چون جماعت
جلالی راه فرار پیموده اسپان ایشان زبون شده بود و مع هذا الخطه از ایوار و شبگیر نمی آسودند المکچی اغلی دست

از تعاقب ایشان باز نداشته مرتبه دیگر در حدود ارزن الروم بدان طایفه رسید آهنگ محاربه ساز داد و چون قوت
و قدرت محاربه در ایشان نمانده بود در حملهٔ اول جمعی کثیر از آن طایفه بر خاک هلاک افتادند بقیة السیف در محافظت حال
خود کوشیده جنگ کنان راه هزیمت پیمودند و خود را بسرحد الکای قزلباش رسانیدند و چون داخل الکای قزلباش
شدند رومیه قدم باز کشیدند و از آنجا احرام استلام عتبهٔ اقبال شاهی بسته کس نزد امیرگونه خان بایروان فرستادند
و از آمدن خود اعلام دادند و قلندر اغلی خود با ملازمان خاصه بر ساقهٔ لشکر ایستاده سرداران بلوک روانهٔ ایروان
گشتند و امیرگونه خان حقیقت حال بدرگاه سدره مثال عرض نمود و مقارن اینحال حسین بیک ازناوت از جانب
محمد پاشا قلندر اغلی و جماعهٔ جلالی آمده عرضه داشت او را که بپایهٔ سریر اعلی نوشته اظهار خلوص عقیدت و شاهی
سیونی کرده چنین نموده بود که اینهمه مخالفت که با رومیه نمودم بنابر محبت و دوستی شاه عالیجاه و دولتخواهی حضرت
بود و حضرت اعلی شاهی ظل اللهی رعایت آداب فرمان فرمایان عالم ظاهر نموده فرستادهای او را بخلع فاخره و انعامات
نوازش فرموده احکام استمالت باسم پاشا و سرداران فرستاده امر فرمودند که در آن حدود توقف داشته باشند
که یکی از امرا و ارکان دولت قاهره باستقبال ایشان مامور گردد که در آذربایجان تدارک احوال ایشان نموده چون
زمستان نزدیک رسیده لشکر را جابجا قشلاق تعیین نماید و پاشا و سردار را باعزاز و احترام نموده بپایهٔ سریر اعلی
رساند **ذکر رفتن جناب آصف شان اعتماد الدوله حاتم بیک بدار السلطنه تبریز باستقبال جلالیان و بیان
آوردن سرداران ایشان بدار السلطنه صفاهان جنت نشان بعتبه بوسی درگاه پادشاه جهان** طوطی شکر مقال
قلم در شکرستان قصه پردازی شرح آمدن جلالیان بدین ترانه ادا مینماید که چون حضرت اعلی از آمدن این طایفه
آگاه گشته فرستادهای ایشان را بنوازش فرمودند چون هنوز بر مکنون خاطر فساد اندوز آنطبقه اطلاع تمام حاصل
نشده بود و حزم و احتیاط مقتضی آن بود که آن قوم پریشان روزگار که بلوندی عادت کرده همیشه شورش طلب
و فتنه اندوز بوده اند محل اعتماد نبوده باشند رای عالم آرا اقتضای آن کرد که یکی از کاردانان بساط سلطنت
که بزیور عقل و تدبیر آراسته و بحلیه تهور و سخاوت و شجاعت پیراسته باشد باستقبال آن طایفه فرستند که بنظر دوربین
مشاهدهٔ احوال آن طبقه نموده اگر رایحهٔ اخلاصی از اطوار ایشان استشمام نماید درین سال در ولایت آذربایجان
جهت ایشان قشلاق تعیین نماید و محمد پاشا را با سرداران و بلوک باشیان و خواص ملازمان باردوی ظفر نشان
آورد و الا بد آنچه صلاح دولت قاهره داند بعمل آورد و بعد از امعان بجال هر یک از امرا و ارکان دولت و اعیان
حضرت جناب آصف صفات اعتماد الدوله را که متصف بصفات مذکور و جامع کمالات صوری و معنوی بود لایق

وسزاوار دیده بدین خدمت مامور فرمودند و چون مهمان لشکر قزلباش و الکاء ایشان شده بودند مبلغ دوازده
هزار تومان زر نقد و دوازده هزار راس گوسفند و بیست هزار خروار غله بجهت مدد خرج آنجماعت سامان و سرانجام
یافت و راقم حروف بمرافقت جناب آصفی مامور گردید که دران سفر در خدمت بوده بتحریر احکام و امثلهٔ ضروری پردازد
و توامیر بیاض بمهر مهر آثار مزین گردانیده بمعتمد الدوله مشار الیه سپردند و آنچه احتیاج افتد و آن دستور صاحب رای
مصلحت دولت قاهره داند در قلم آرد و جمعی از قورچیان عظام و ملازمان خاصهٔ شریفه بمرافقت مامور گردیدند و
مقرر شد که آقا سلطان مقدم حاکم زنجان نیز با قشون آراسته بانجناب ملحق گشته در موکب عالی او بخدمات قیام
نماید و جناب اعتماد الدوله در حدود همدان از اردوی ظفر نشان جدا شده متوجه دار السلطنهٔ تبریز گشت اما احوال
جلالیان آنکه چون آنطبقهٔ بیسر و سامان بایروان رسیدند امیر گونه خان جمعی از امرا و خواص ملازمان را باستقبال
فرستاده در اوچ کلیسیا که سه فرسخی قلعهٔ ایروانست محل نزول ایشان قرار داد و نزل و ساوری بقدر مقدور فرستاده خدمات
شایسته کرد و طرح ضیافت انداخته در خارج قلعه در عرصهٔ وسیع برابر درگاه خیمها و سایبانهای دیبای منقش افراخته
و فرشهای ملون گسترده مجلس ملوکانه آراست و جناب پاشا را با امرا و سرداران و بلوک باشیان و خواص ملازمان
طلب نموده در انمکان با ایشان ملاقات نمود و عذرخواهی کرد که چون قلعه خانهٔ پادشاهست و دستور نیست که حارسان
قلعه که امینان دولت اند بیرخصت پادشاه از قلعه بیرون روند از آنجهت استقبال واقع نشد بالجمله پاشا و سه هزار کس
از آنجماعت بضیافت امیر گونه خان حاضر شدند و او بنوعی بسامان و سرانجام اسباب ضیافت پرداخت و حلویات
و تنقلات و میوه های الوان و اطعمهٔ لذیذه حاضر ساخت که جمیع آن مردم محظوظ گشته زلهها برداشتند و تا سه روز را
تکلیف نمود که بحمام قلعه آمده خود را از غبار مکروهات محاربات پی در پی شست و شوی داده استراحتی نمایند و پاشا را
با سرداران و خواص ملازمان بخانهٔ خود برده بلوک باشیان هریک را مهمان یکی از امرا و تابین و آقایان و ملازمان
کرده مقرر داشت که بحمام برده اسباب پوشیدنی تکلف نمایند و در منزل خود مجلس عالی ترتیب داده با ایشان
صحبت ملوکانه داشت و صباح بعد از استحمام رخوت پوشیدنی فراخور حال هریک بر سر حمام آورده اصناف اطعمهٔ
لذیذه کشیده قرین اعزاز و احترام ایشانرا کسیل کرد قاعدهٔ جلالیان آنست که اکثر اوقات در مجالس و محافل
از شجاعت و مردانگی که از ایشان سرزده باشد سخن میگویند و فراخور آن بر یکدیگر تفوق میجویند و صحبت ایشان منحصر
برین گفتگوست و بزرگی و کوچکی میانهٔ ایشان زیاده مرعی نیست همانا در مجلس امیر گونه خان میانه پاشا و قرا سعید
در حالت مستی از احوالات گذشته و مبارزتها که واقع شده گفتگو میشود قرا سعید لب او بانه در معرض جواب در آمده

او را بجبن و بد دلی منسوب میسازد و چون از منزل امیر گونه خان بیرون آمده متوجه یورت خود میشوند پاشا و قراسعید بلدیلر را

بمبارزت میخوانند و آن هردو مجنگ بادۀ جهل و غرور سنانهای ثعبان مثال بدست گرفته با یکدیگر در نبرد آمدند و پاشا

بقراسعید زخمی زد کرد و حیدر و آقا جدن بیری بمیان در آمده ایشانرا جدا کردند قراسعید و برادر طویل با مردم خود

یکجوقه شدند و پاشا با ملازمان و جمعی که هواخواه او بودند یکجوقه کرد و حیدر و آغا جدن بیری یکجوقه بودند بعد از چند روز

که در اوج کلیسیا توقف نموده از رنج راه آسوده شدند و هر جوقی متقید برفاقت دیگری نشده باراده خود کوچ کرده همگی

در دار السلطنۀ تبریز جمع شدند یک روز پیر بوداقخان و یک روز جناب دستوری بلوازم ضیافت پرداختند و ایشان

در آمدن بپایۀ سریر اعلی تعجیل داشتند چنانچه بعضی از سرداران با مردم خود از تبریز بیرون آمده متوجه عراق و نهاوند

بودند که درین اثنا فرمان واجب الاذعان شاهی رسیده از آمدن جناب اعتماد الدوله واقف شدند و پاشا و جمعی

که در بیرون نیامده بودند در تبریز توقف نموده منتظر وصول آنجناب بودند و همه روزه باحتیاج ایشان تا آمدن جناب اعتماد

الدوله وزیر آذربایجان شامان میداد القصه چون جناب اعتماد الدوله سامان آنسفر بر وجه لایق سرانجام فرموده و ی

بمقصد آوردند تا دار السلطنۀ تبریز هر روز یکصد لنگری طعام الوان بر سبیل راتبه در مجلس عالی کشیده میشد و از امرا و

قورچیان و غلامان و یساولان هر کس همراه بود بمجلس عالی حاضر میگشت و حلوا و پالوده و میوه بدین دستور و اسباب

خلعتی از زربفت و مخمل و منقش و دارائی باف و کمخا و اطلس و قطنی و اقسام چهار ذرعی و مندیل الوان و سیر و شکر

و دستار سفید آنمقدار که باید و شاید سرانجام نموده همراه داشتند قند و نبات و آب لیمو و زعفران و سایر ضروریات

شربتخانه و مطبخ علی هذا القیاس و تا دار السلطنۀ تبریز جمعی از جلالیان که از شهر بیرون آمده بودند گروه گروه

در راه دوچار میشدند و در خود جائی قرا الاجین با پانصد نفر در قصبۀ زنجان گلیج محمد با پانصد نفر در نیک بی علی بیک

توما لی با سیصد نفر و قلی بیک کرد با یکصد و چهل نفر محمد بیک با سیصد نفر در میانج احمد یازیجی بلوک باشی با چهل نفر

دوچار شده ملاقات نمودند و جناب اعتماد الدوله نیز هر جماعت را ضیافت لایق نموده نصف مردم ایشان را

بیشتر خلعتهای فاخره و اکثر را قبا و بالاپوش و مندیل داده جهت هر جماعت محل قشلاق معین نمودند و از قورچیان

و یساولان یکی را مهماندار و یکی را تحصیلدار علوفه گردانیده مقرر نمودند که از جملۀ اقامت و ساوری که حضرت

اعلی تعیین فرمودند آنچه حصۀ ایشان میشده باشد از محل خود سامان داده تسلیم مهماندار نمایند که صرف معیشت

ایشان نمایند و قرار دادند که سرداران و بلوک باشیان بعد از نوروز سلطانی مردم خود را در ییلاق گذاشته

خود با دو سه نفر از خواص مردم خود بملازمت اشرف مشرف گردند و هرگاه جمعی از جلالیان وارد میشدند الطمه اینه

ضیافت ایشان اضافه تراتبه هر روز میشد و چون در قریه فهوسنج تبریز نزول واقع شد جناب وزارت مآب خواجه محمد رضائی وزیر
آذربایجان باستقبال موکب عالی بملاقات جناب میرزائی فایز گشت و شب توقف نموده جناب میرزائی مجلس خلوت خاص
آراسته با جناب وزارت مآب صحبت یارانه داشت روز دیگر بیربوداقخان حاکم تبریز با قشون آراسته باستقبال آمده
در قریهٔ مذکور بملاقات فایض گردید و از آنجا در کمال شوکت و اقتدار با گروه انبوه از امرا و قورچیان و غلامان
و یساولان که همراه بودند و ملازمان خاصه و سایر افواج قاهره روانه شهر شدند شهر و نواحی باستقبال بیرون آمده
جمعیتی عظیم در سر خیابان واقع شد چنانچه تمامت خیابان از افواج قاهره مملو بود و جماعت از سر خیابان تا شهر
که قریب نیم فرسخست از دو طرف سوار و پیاده صف کشیده جوق جوق پیش آمده دعا و تحیت بجامی آوردند و
سرداران ایشان از اسب پیاده میشدند و جناب میرزا نیز رعایت جانب مهمان کرده از اسب فرود آمده شرط
مصافحه و معانقه بجامی آوردند و جناب میرزائی بزبان عطوفت و اشفاق با ایشان در تکلم آمده نخست از جانب حضرت
اعلی شاهی پرسش حال و تفقد احوال میفرمودند و از جانبین تواضعات دوستانه بوقوع پیوست مجموع آن طایفه
از سوار و پیاده ده هزار کس بنظر رسید سواران ابر قرار پیاده ها تفنگ بر دوش داده بودند اگرچه بمیانه ده هزار جلالی
آشفته رای بی مآل که اعتماد بر دوستی و دشمنی ایشان نبوده باشد در آمدن موجب تفرقه خاطرها میگشت اما جناب
آصف صفات از غایت تهور اصلا از آن قوم اندیشه ناکرده بفراغ خاطر و اطمینان قلب میانهٔ آنجماعت در آمدند و
باتفاق بشهر در آمده جناب صاحبی در منزل میرزا عبدالحسین جهانشاهی نزول فرمودند و چون در راه بالسنه و افواه
مذکور میشد که المکلجی اغلی رفتن جلالیان را بالکاء قزلباش بسردار اعلام نموده و مقرر شده که او با جهان بیست هزار کس
که بر سردار و از راه ایروان و جمعی دیگر از راه وان بالکاء قزلباش آمده دستبردی نمایند اگرچه آوازهٔ وصول جناب
اعتمادالدوله به تبریز و کثرت ازدحام عساکر ظفر فرجام که در روز استقبال از خیابان تا شهر بنظر جلالیان در آمد
بارزن الروم رسید المکلجی اغلی جرأت آمدن نکرد اما جناب اعتمادالدوله بجهت احتیاط بیربوداقخان را مقرر نمودند
که با قشون خود تا خوی و سلماس رفته از سرحد وان خبردار باشند و سرحد ایروان به خبرداری و کارآگهی امیر
گونه خان منوط و متعلق گشت بالجمله چون جناب صاحب اعظم بشهر داخل شدند روز دیگر بدیدن محمد پاشا و برادرک
طویل و قراسعید و سرداران رفته پرسشهای رسمی و تواضعات عادتی بظهور آمد و بعد از آن کاتبان آنجماعت را
طلب نمودند که تفصیل اسامی آنجماعت را در قلم آورند که فراخور آن مددخرج و علوفه داده شود سوای پیش آمدگان
سیزده هزار و ششصد و پنج نفر بقلم آمد لشکر اکار آمدنی با آنجماعت از تفنگچی و سوار و پیاده بی زیادتی نقصان ده هزار نفر بودند

که دو هزار و ششصد نفر از پاشایان و تتمه از امرا و سرداران و بقیه مهتر و سایس ذات اعلائی بودند و جناب اصفی طرح ضیافت
انداخته قرار یافت که یک روز مجلس عام منعقد ساخته آن طبقه را ضیافت نموده بسرداران و بلوک باشیان و آقایان
و هرکس از آن طایفه اسمی و رسمی داشته باشد خلعت دهند و بعد از آن مجالس خاص ترتیب داده هر روز فوجی از سرداران
و اعیان هر طایفه را ضیافت نمایند نخست ضیافت عام در باغ جهان‌شاهی بوقوع آمد عرصهٔ باغ مذکور یکمیدان و ار
زمین را که محل جلوس دو هزار کس تواند بود هموار کرده خیمها و سایبانها برپای کرده فرشهای ملون گستردند
سرداران و بلوک باشیان و خواص آن طایفه تا هزار کس بمجلس طرب‌افزا داخل شده تتمهٔ مردم فوج فوج در هر گوشهٔ
باغ نشسته بصحبت مشغول شدند خوانسالاران سه چهار روز بترتیب اسباب ضیافت مشغول بوده شربت‌داران
سرکار خاصه جناب میرزا و امرا اعظام و جمیع قنادیان و حلوائیان شهر سه چهار شبانروز بنقل ریختن و ترتیب حلویات
و مربیات قیام داشتند و همچنین تا موازی یکصد نفر طباخ جمع کرده قزغان و ظروف چینی و مس و کاشی آنچه
در سرکار خاصهٔ شریفه و امرا و مردم شهر بود جمع آورده در روز ششم که داخل شهر شده بودند مجلس ضیافت عام
منعقد گشت و قرار یافت که سوای پاشا و سرداران و بلوک باشیان از هر یکصد نفر بیست نفر را خلعت دهند چنانچه
از ده هزار کس دو هزار کس مخلع گردیدند و آنرا اعلی و اوسط و ادنی کرده اعلی قبای مخمل زربفت و دارائی باف
و میلک و مطبق و بالاپوش مخمل ساده و مندیل الوان شیر و شکر و چند نفر را چهار ذرعی نیز اضافه نمایند و اوسط را
قبای میلک و بغلبند و خفتان مخمل و دستارهای سبز و زرد و ادنی را قبای دارائی و قطنی و دستار سفید دهند
بجهت پاشا قبای زربفت طلاباف و بالاپوش مخمل زربفت طرح عمل استاد غیاث و مندیل سراسر زرتاری
و چهار ذرعی زربفت و جقهٔ مرصع و اسب اعلی با زین که مجموع دویست تومان میشد و از بلوک باشیان و آقایان
و ملازمان او قریب پانصد کس را لقا عده مقرر خلعت دادند و برادر طویل را بدستور پاشا قبا و مندیل و بالاپوش
و جقه و اسب دادند که قیمت آنها تخمینا پنجاه تومان میشد و قرا سعید را قبا و بالاپوش زربفت و مندیل و چهار ذرعی
و اسب و جقه مع زلف داده کرد حیدر و آغاجدن پیری و کنعان آقا را و حسن کدخدا و کیل برادر طویل و سایر بلوک
باشیان را بدستور خلعتهای فاخره داده ملازمان ایشان را از هر یکصد نفر بیست کس را بدستور خلعتها دادند خلعت
پوشیدگان بمجلس ضیافت حاضر شده در آن عرصهٔ وسیع هرکس در مکانی مناسب قرار گرفتند و سایر مردم جوق جوق
و بلوک بلوک در حوالی و حواشی مجلس و خارج مجلس بصحبت مشغول شدند و چون مقارن وصول جناب اعتماد الدوله
سلطنت شعار عطا بیک خان ولد منوچهر خان گرجی که دخترزادهٔ سمیون خان بود با چند نفر از خویشان و ملازمان

بقصد ملازمت اشرف امده داخل شهر شده بود او رانیز طلب داشته بمجلس ضیافت حاضر گشت و بمشار الیه نیز خلعت لایق و خرجی

و منزل و ساوری دادند بعد از خوردن اقسام کیفیتها از مفرح و فلونیا و مخلصه و غیر ذلک قهوچیان پیالهای قهوه بگردش

در اوردند و تا موازی هزار و هفصد عدد خوان تنقل که چند عدد آنرا الفنون غریبه نخلبندی نموده بیکر اقسام میوها شکر

ریخته دران تعبیه کرده بودند کشیدند و جلالیان بعد از خوردن تتمه را بدستمالها و روپاکها خالی کرده زله بردار گشتند

و بعد از ان سه هزار ظرف حلوا و پالوده و میوه کشیده شد و خربزه و هندوانه و انگور و سایر میوها را در برابر مجلس

خرمن و انبار کردند مردمی که در خارج مجلس بودند جوق جوق آمده میبردند بعد از اکل انها شروع در کشیدن طعام

کردند و سه هزار قاب طعام بمجلس در اورده قریب یکهزار دیگر در خارج مجلس صرف شد و الحق عظیم مجلسی بود زبان

قلم از تحریر دقایق آن ضیافت و خصوصیات آنمجلس و بسیاری اطعمه و اشربه و حلویات و میوها بعجز و قصور اعتراف

دارد و دران مجلس عشرت افزا جناب دستوری خواجه محمد رضا و اکثر ملازمان خاصه شریفه که در انجا بودند ملازم دار

بپا ایستاده خدمت میکردند راقم حروف نیز بقدر مقدور بخدماتی که از دست می آمد قیام داشت بعد از انکه لوازم

مهمانی بعمل آورده مورد تحسین فلک و ملک گردید و زبانها بآفرین گویا گشت متوجه نظم و نسق مهمات ایشان شده

هر گروهی را در محل مناسب قشلاق تعیین کردند که لشکریان درین زمستان انجا قشلاق نمایند و سرداران با خواص

ملازمان بخدمت اشرف آیند در اول حال سرداران جلالی که در میانه قزلباش وحشی صفت بودند توهمات نموده

راضی نمیشدند که از لشکر خود جدا شوند جناب میرزا بدلایل معقوله و سخنان دلپذیر خاطر نشان ایشان کرد که چون

زمستان نزدیک شده وقت حرکت لشکر نیست و حضرت اعلی بدار السلطنه اصفهان بسیر و صحبت مشغول اند انقدر

مردم را بدرگاه معلی بردن موجب عسرت و تشویش و تعب لشکر است اولی انیست که لشکریان هر طبقه در انکا

که بقشلاق ایشان معین شده بعشرت و فراغت خود مشغول بوده در هنگام بهار که رایات جلال در ییلاق باشد

بکجا مجتمع گشته بنظر اشرف در ایند بعد از گفتگوی بسیار راضی شدند باشا و امرا و سرداران و بلوک باشیان کدام

چند نفر از خواص ملازمان و خدمتکاران خود را جدا نموده تتمه را بقشلاقات فرستادند و جناب میرزا در عرض سه روز

مهمات ایشانرا فیصل داده جهت هر گروهی محل مناسب قشلاق و آذوقه تعیین کردند و با مهماندار و تحصیلدار روانه

فرمودند راقم حروف احکام مطاعه در قلم آورده فوج فوج را روانه مینمود روز اوقات صرف مهمات ایشان

میشد و شب مجلس خاص ترتیب داده هر شب جمعی را طلب میفرمودند و پیر بوداقخان که تا سلماس رفته بود خاطر از جهت

جمع کرده چون مشخص شد که رومیه از آوازه ورود لشکر و آمدن وزیر اعظم با قزلباش بسیار ترک آن اراده نموده بازگشت

اونیز مراجعت نموده بشهر آمد روز دهم جناب اعتماد الدوله بعزم مراجعت از شهر بیرون آمده در شمس آباد نزول فرمودند
و دو روز بجهت بیرون آمدن پاشا و بدر کردن جلالیان بقشلاقات خود در شمس آباد توقف فرمودند و روز سیوم
کوچ کرده متوجه درگاه معلی شدند علوفه و مایحتاج سرکار پاشا و رفقا که پانصد نفر بودند تا دار السلطنهٔ اصفهان از سرکار
نواب میرزا داده میشد و همه روزه سوای راتبه مجلس عالی طعامهای الوان و حلویات علیحده ترتیب داده برسم تکلف و
یاد بود بمنازل جلالیان میفرستادند و هر روز یک قطار استر با حضری از اقسام مربیات و حلاوه و تنقلات و میوها و
سایر اسباب با حضر سامان می یافت که در اثنای راه بکار میرفت و چون رایات ظفر شعار بعد از اطمینان خاطر از امور
سرحد از محل اقامت کوچ کرده متوجه مقر سلطنت شده بود جناب اعتماد الدوله به بیست و دو کوچ باصفهان رسیدند
یک روز در کاشان توقف کرده دیگر باره جهت پاشا و سرداران رخوت پوشیدنی بر سر حمام فرستادند القصه از
ابتدا تا انتها دقیقه از دقایق مهمانداری و بذل و احسان فروگذاشت نشد یک روز در باغ تاج آباد نطنز مجلس علا
ترتیب داده صحبت بزرگانه انعقاد یافت همانا وقت سواری بعضی جلالیان که از پاشا آزردگی داشتند با ملازمان
او بدمستی آغاز نهاده یکدیگر را زخم زدند در منزل پاشا اطلاع بر این معنی یافته او نیز بدمستانه در مقام انتقام درآمد
و همچنانچه شیوهٔ نامحمود و رسم معهود آن طایفه است از هر طرف جمعی بحمایت برخاسته رفته رفته در یک لمحه کل آن طایفه
دو گروه گشته مکمل و مسلح شمشیر آخته بیکدیگر آمیختند و نزدیک بآن شد که فتنهٔ عظیم حادث گشته از طرفین خونها ریخته
شود جناب دستوری اطلاع یافته فی الفور متهورانه تا هفت هشت نفر از ملازمان که حاضر بودند سوار شده بمیان
آن گروه بدمست بی باکی درآمده بعضی را بعتاب و سرزنش و بعضی را بچوب و کتک تادیب نموده پاشا را از آن
جهل و بدمستی ملامت کرده آن فتنه را تسکین دادند و از انجا بدو کوچ بدولت آباد اصفهان آمدند آقا کمال دولت آبادی
خدمات لایقه بتقدیم رسانید روز دیگر که سیوم شهر شعبان المعظم بود روانهٔ شهر شدند امرا و ارکان دولت و مقربان
درگاه برحسب فرمان باستقبال آمده پاشا را قرین اعزاز و احترام بشهر درآوردند انجماعت در درگاه دولتخانهٔ
مبارکه نقش جهان سعادت رکاب بوس دریافته حضرت اعلی شاهی ظل اللهی با آنجماعت بزبان عطوفت و مرحمت
گستری و مهمان نوازی که ذات خجسته صفاتش بدان مجبولست تکلم فرموده نوازشات خسروانه بظهور آوردند انجماعت
بعد از تقبیل قوایم سریر سلطنت و مصیر و اظهار خشنودی از سلوک پسندیدهٔ دستور روشن ضمیر هر یک بمنازلی که تعیین
یافته بود فرود آمدند و نزل و اقامت لایق از سرکار خاصهٔ شریفه شفقت شده مطایای آمال ایشان از عطایای شاهی
گرانبار گردید خدمات آن دستور عالیجاه بحسن قبول موصول گشته مورد نوازش و الطاف [illegible] گردید و حضرت اعلی

دران زمستان در دار السلطنه اصفهان عشرت پیرا بوده صحبتهای پادشاهانه میداشتند و اکثر اوقات پاشا و امرای جلالی را بمجالس
خاص طلب داشته از نشاء التفات سرمست میگردانیدند و بتفقد و دلجوئی ایشان پرداخته تحقیق حالات مینمودند و بمضمون
این مقال که بیت عشق در هر مشربی کیفیتی دارد غریب یک شراب است این ولیکن نشاء دیگر گون دهد با هر یک بطرز خاص
پیش آمده نقد عقاید و اخلاص ایشان را بر محک تجربه و امتحان میزدند و هر کدام بمفحوای این کلام که از کوزه همان برون تراود
مکنون خاطر خود را بر طبق عرض مینهادند و چون از جانب پاشا آنچه اخلاص و راستی بیشتر استشمام میشد او را زیاده از رفقا
مورد تعظیمات و تکریمات گردانیده احترام تمام مینمودند و آن جماعت تا هنگام بهار بسعادت ملازمت فایز بودند
و همواره انوار عاطفت شاهی بر وجنات احوال ایشان می تافت تتمه احوال آن گروه در قضایای سال آینده نگاشته کلک
بدایع نگار خواهد شد ان شاء الله تعالی وقایع متنوعه که درین سال بظهور پیوست حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بعد از
استماع آمدن جلالیان و تعاقب نمودن الکهی اغلی بنا بر رعایت آداب حزم و احتیاط موازی یکهزار نفر از تفنگچیان رکاب
اقدس بسرکردگی لاچین بیک نام غلام خاصه شریفه بدار السلطنه تبریز فرستادند که اگر قضیه روی دهد بمعاونت امرای
سرحد قیام نمایند آن مقدمه خود از آوازه وصول جنود اقبال صورت وقوع نیافت و قشلاق مذکور درین سال در نواحی تبریز
قرار یافت و از سوانح این سال خبر فوت غازی گرای خان ابن دولت گرای خان تاتار است که از شعبه سلاطین تاتار و نژاد
جوجی خان بن چنگیز خان است و پدر بر پدر در دشت قبچاق پادشاه الوس تاتار بوده در اغچه سرای نشیمن دارند رسید
شرح احوال سلاطین آن طبقه که چه گونه مطیع امر و فرمان پادشاهان آل عثمان شده اند و محمد گرای و عادل گرای و غازی
گرای و برادران او بچه جهت بشروان آمدند و عادل گرای چه گونه در شروان گرفتار جنود ظفر نشان شد و شاهزاده سعید
شهید سلطان حمزه میرزا بچه سبب غازی گرای خان را که در قلعه الموت محبوس بود بیرون آورده و او در تبریز در چه
سال فرار نموده برومیه پیوست غالبا در صحیفه اول در طی احوال عادل گرای خان نگاشته کلک درر فشان گشته القصه
چون غازی گرای خان بروم رفته بخدمت سلطان مراد خان خوندکار روم رسید بعد از فوت محمد گرای خان خوندکار
سلطنت الوس تاتار را باو تفویض نمود و جنود تاتار بقدم انقیاد پیش آمده سلطنت او را که ارثا و اکتسابا استحقاق
آن داشت پذیرفتند و او در سلطنت و پادشاهی تاتار تمکین یافته با خوندکار در مقام اطاعت و انقیاد بوده قدم
از جاده متابعت بیرون ننهاد و در زمان سلطان محمد خان ابن سلطان مراد خان برحسب اشاره او چند مرتبه لشکر
بنگرستان کشیده با فرنگیه محاربات عظیم و نبردهای قوی کرد و یکسال در سبرنام محلی از سرحد قشلاق نموده بر طبق نام
خود غازی گردید و چون جلوس همایون شاهی ظل اللهی واقع شد و با رومیه صلح گونه وقوع یافت غازی گرای خان

تاتار نامهٔ صداقت آئین مصحوب حافظ قراقاش تبریزی که در تبریز چلبیں او بوده همراه رفته بود بخدمت اشرف نوشته تذکار
حقوق تربیت شاهزادهٔ مغفرت انتما سلطان حمزه میرزا و پاس نمکخوردگی این دودمان والا نموده اظهار اخلاص
و ارادت صمیمی کرده بود و بیرام قلی بیک فتحلوی استاجلو را که در قلعهٔ الموت نگهبان او بوده به نیکوئیها یاد کرده بود
طلب نمود حضرت اعلی نیز مکتوب محبت آمیز محتوی بر اظهار محبت و دوستی و عذر کم خدمتیهاء اعیان قزلباش که بعد از
بیرون آوردن قلعه بنا بر فترت آمد شد عسکر روم و حوادث هرگونه چنانچه باید و شاید با حوال او نپرداخته بودند قلمی فرموده
تحف و هدایا فرستادند و در طی آن محبت نامهٔ نامی اندراج یافته بود که مغایرت و بیگانگی فیمابین بالکلیه مرفوع بوده از
تحف این دیار آنچه خواهد بی تکلفانه طلب نمایند و بیرام قلی بیک مذکور در لباس تجار بکفه رفته از آنجا بخدمت خان رسید
و آوازهٔ ورود آن منشور عاطفت و ظهور الفت و دوستی بیش از پیش حضرت اعلی مسرور و شادمان گشته او را قرین اعزاز
و احترام روانه ساخت و نسبت بایستادگان پایهٔ سریر اعلی شاهی مخلصانه پیش آمده عریضهٔ اخلاص آئین بخط خود نوشته
بی تکلفانه حسب الاشارهٔ عالی بعضی اشیا طلب نموده بود در تتمه حضرت اعلی شاهی ابو القاسم بیک یوزباشی
ایواغلی را با مکتوب ملاطفت آئین و نفایس امتعه و هدایای این دیار و آنچه طلب نموده بود فرستادند و رسل و رسایل
تکرار یافته فیمابین عقد مصادقت انعقاد یافت در سنهٔ قوی ئیل ست عشر و الف که حضرت اعلی بتسخیر ولایت شروان
مشغول بودند حاجی بیرام نام معتمدی را چنانچه در وقایع آن سال تحریر یافته بخدمت اشرف فرستاد و متعاقب او ابو القاسم
بیک ایواغلی نیز عود نموده مکتوب صداقت اسلوب مخلصانه آورد و رومیه از ینجهت مندی اطلاع یافته با او بهانه جوئی
آغاز نهاده از اولاد دولتگرای سلامت گرای را که در استنبول بود بسلطنت الوس تاتار نوید داده در مقام تربیتش
در آمدند و در هنگامی که حضرت اعلی شاهی لشکر آذربایجان کشیده بتسخیر قلاع آنجا مشغول بودند وزرا و ارکان دولت عثمانی
بغازی گرای خان تکلیف کرده بودند که بجانب شروان لشکر کشیده در معاونت پاشایان و محاربهٔ جنود قزلباش سعی موفور
بظهور آورد و او بنا بر ارتباط مودت و دوستی نواب اعلی از ینمعنی سر باز زده بمعاذیر دلپذیر تمسک جست درین اثنا
اجل طبیعی او را دریافته عالم فانی را وداع نموده بجهان باقی شتافت امرا و اعیان تاتار توقتمش گرای پسر او را قایم
مقام گردانیدند اما ارکان دولت عثمانی اولاد غازی گرای را بنا بر آنکه پدرش بدوستی قزلباش متهم میداشتند
شایستهٔ دولت ندانسته سلامت گرای را ملقب بخانی گردانیده بکفه فرستادند و عظمای آن طایفه بوعده و وعید باطاعت
و انقیاد او ترغیب نمودند آن جماعت بی حقیقت حقوق رعایت و اصطناعات چندین ساله غازی گرای را کان لم یکن
انگاشته بنا بر عافیت و سلامت طلبی اولاد او را از مخالفت امر خوندکار و منازعهٔ عمزاده مانع آمده بجانب سلامت گرای رجعت نمودند

رغبت نمودند و اولی بامنع و منازعی تکیه بر مسند خانی زده دوازده دوماه غازیکرایخان برآورد و درین سال که سنه ییچی ییل سبع عشر

والف است بر سریر سلطنت و خانی الوس تاتار تمکن دارد و نسبت بخوندکار کمال اطاعت و متابعت مسلوک میدارد و در استنبول

از خدمت خوندکار تعهد نموده بود که لشکر بجانب شروان کشیده بمرافقت رومیه آن ولایت را از تصرف قزلباش بیرون

آرد اما چون بمقر سلطنت رسید ریش سفیدان قوم او را ازین خیال محال باز آورده خاطرنشان کردند که سفر شروان و

منازعه قزلباش بدودمان شما مبارک نیست زیرا که در اول حال که محمد کرای لشکر بشروان فرستاد و برادران خود را در آنجا

گذاشت عادل کرای گرفتار جنود قزلباش گشته بقتل رسید و بعد از آن غازیکرای نیز گرفتار شده چند سال محبوس بود

تو ثالث آنها مباش و از کلام مجرب مشهور لاتثنی شیء الا و قد ثلث احتراز نمای سلامت کرایرا این سخن در ضمیر جاگیر

آمده از آمدن اجتناب نمود اما قرار داد که موازی ده هزار کس از راه کفه و طرابلس بآناطولی فرستد که بلشکر سردار رومیان

ملحق گشته بخدمات قیام نمایند حسب الوعده شش هفت هزار کس فرستاده در جنگهای جلالیان همراه مراد پاشا بودند

سردار بودند بعد از آن سردار ایشان را بگرجستان قسق و اخسقه فرستاد که در آنجا بسر برند بتدریج جمعی از الطایفه

در معارک بقتل رسیده بعضی باوطان مراجعت نمودند و دو هزار نفری که ایشان در اخسقه مانده جل پاشا را حاکم

ایشان کردند خاتمت احوال ایشان و کشته شدن جل پاشا در طی وقایع سال ایت ییل تسع عشر والف که مراد پاشا به تبریز

آمد مرقوم کلک بیان خواهد گردید مدت سلطنت غازیکرای خان در الوس تاتار بیست و پنج سال بود و او پادشاه

قابل مجاهد غازی بود ترکی و فارسی بسیار دارد و غزالی تخلص میکرد این مقطع ترکی از وست بیت ای غزالی

نیه بو شعر در بار نک ایله موافقت ملکنی آل خسرو تاتار اوله کور آغاز سال سعادت انجام تخاقوی ییل ترکی بعضها

موافق سبع عشر والف و بعضها موافق ثمان عشر والف که سال بیست و سیوم جلوس اقدس همایون شاهی ظل اللهی

و سوانح و وقایع آن ایام مشاطگان نگارستان سخنوری و حجله آرایان شبستان نکته پروری عرایس ابکار سیر و شواهد

اخبار را بدینگونه زیب و آرایش داده اند که نوروز فیروز این سال همایون فال روز دوشنبه چهاردهم ماه ذی حجه الحرام

سبع عشر والف اتفاق افتاد و مهوشان ریاحین که از دستبرد سیاه دی پای در دامن خمول کشیده بودند جلوه گری

آغاز نهاده دماغ روزگار از نکهت بهار و شمیم شکوفه و ازهار عنبرآگین گردید باغ جهان آرای نقش جهان صفاهان

از نکهت گل و سرود بلبل رشک جنان و طراوت بخش روضه رضوان گشت پادشاه موید منصور در کمال بهجت و سرور

بطریق معهود در باغ مذبور جشن عالی طرح فرموده اطراف نهر آبی را که از میان باغ جاریست و حوض بزرگی بر مثال

دریاچه در میان آن ترتیب یافته سلاطین ماضیه خصوصا حضرت خاقان جنت آشیان ابوالبقا شاه اسمعیل علیه الرحمه

والرضوان عمارات دلکشا در کنار حوض و بالای نهر آب ساخته و پرداخته اند و فی الواقع آنمکان نزهت بخش نشانی
از روضهٔ دار القرار و مصداق جنات تجری من تحتها الانهار است باکابر و اعیان دار السلطنهٔ مذکور و بلوکات و امرا
خراسان و صواحب تبریز و تجار و اصناف خلایق که در پای تخت همایون بودند علی قدر مراتبهم قسمت فرمودند و هر طبقه
مجلسی طرح انداختند و اطراف اربعهٔ آن دریاچه را بامرا و وزرا و ارکان دولت و مقربان بارگاه سلطنت اختصاص
دادند و محافل فیض بخش بهجت فزا انعقاد یافته در برابر هر مجلس چهار طاقها افراشته استادان نجار و مهندسان
نادره کار بفنون غریبه انواع هیاکل پرداخته چراغدانها بران ترتیب و تعبیه کردند و همه شب تا بصبح روشنان
سپهر مینائی که مجلس آرایان عالم علوی و بزم افروزان عشرتسرای ملکوتیند بهزاران چشم حسرت بران چراغان و
مجالس بهشت نشان نگریستند و شهریار عشرت آئین محفل آرا همه شب دران مجالس روح افزا سیر فرموده در هر مقامی
که دلنشین خاطر انور میشد آرام گرفته صحبت پیرا بودند و نغمه سرایان خوش آهنگ و مغنیان تیز چنگ بنغمات دلاویز
و ترنمات شکر ریز غمزدای خواطر بوده گلرخان لاله عذار از بادهای خوشگوار دماغ مجلسیان را تازه و تر داشتند القصه
تا نه شبانروز محافل عیش و نشاط انعقاد یافته داد خوشی و خوشدلی دادند محمد پاشا و امرای جالی اکثر اوقات
در مجلس بهشت آئین بشرف مجالست و همصحبتی مشرف و سرافراز بودند از سوانح این سال که هنگام بهار و ایام
نشاط افروز نوروز بظهور آمد آمدن مصطفی پاشا برادرزن احمد است مفصل این مجمل آنکه در سال گذشته سمت
تحریر یافت که مصطفی پاشاء مذکور در بغداد بملازمان و مردم خود بی اعتماد گشته با محمود پاشا ولد جغال اغلی صلح
کرده حکومت بغداد را باو گذاشته بحله رفت و در انجا معلوم کرد که رومیه بدینجهت که او بپایهٔ سر اعلی بازگشت
نموده اراده داشت که ولایت بغداد را بمنسوبان این دولت روز افزون دهد با او عداوت دارند و همت
بر افنا و اعدام او میگمارند و به نزدیکان و محرمان خود نیز بی اعتماد گشته متوهم می بود خواست که خود را از بغداد
دورتر اندازد سنجقی کرکویه من اعمال شهرزور را التماس نموده از حله بانجا نقل نموده وکلا و ملازمانش تفرس
نمودند که مقصد او از آمدن کرکویه آنست که خود را بالکاء قزلباش اندازد با او در مقام غدر درآمدند و بر کید و
غدر انجماعت آگاه گشته از خوف جان ترک اموال و اسباب کرده حیات را غنیمت دانسته با چند نفر از معتمدان
خود را بیرون انداخته داخل قلمرو همایون شد اکثر جهات او را وکلا و ملازمان نا اعتماد متصرف گشته بدار السلام
بغداد رفتند و مصطفی پاشا بنیروی بخت بلند و طالع ارجمند عزیمت پایه سریر آسمان پیوند کرده بهمدان آمد و
از انجا متوجه ساحت سریر خلافت مصیر گشته در دار السلطنهٔ اصفهان در اثناء جشنهای باغ نقش جهان بآستان

سعادت آشیان رسید و بشرف بساط‌بوسی فایز گردید و منظور نظر التفات گشته بخلاع فاخره و انعام و اسب و زین و جیقهٔ مرصع و کمر

۳۶۸

و شمشیر و امثال ذلک و مبلغی زر نقد سرافرازی یافت و الکا سنقر من اعمال قلمرو علیشکر بتیول و اقطاع او مقرر گشت

دیگری از وقایع فرستادن جلالیانست بجانب کردستان شرح این واقعه آنکه بعد از انقضای ایام صحت و شادکامی

جشن نوروزی متوجه مهم جلالیان گشته بخاطر انور رسید که جمعی از امرا قزلباش را رفیق ایشان کرده بجانب کردستان

فرستند که چون سرخیلان اکراد مردم نااعتماد فتنه‌انگیز این فساد ند و بمقتضی وقت و زمان در سرحد باعمال ناشایست

اقدام مینمایند فی الجمله گوشمالی یافته از خواب غفلت بیدار گشته ترک اعمال ناهنجار نمایند و چون شمهٔ از اطوار جلالیان

و طبقه لوندات درین اوراق تسطیر یافته که مردم شورانگیز لی مال اندتا در میان مخالف باشند از خوف جان بایکدیگر

کمال خصومت و نفاق می ورزند حضرت اعلی شاهی ظل اللهی که مظهر دانش و آگاهی اند مکرر آن طایفه را بموافقت و دوستی

و رفع خصومت و نزاع بایکدیگر ترغیب نموده محمد پاشا را امیر الامرای آن طبقه گردانیده همگی را نصایح دلپذیر مشفقانه

فرمودند که او را بزرگ و مقدم خود دانسته برای و صوابدید او که متضمن مصلحت دولت باشد عمل نموده از سخن و صلاح

او تجاوز نکنند و گوش هوش ایشان از ابدر رآبدار نصایح گرانبار گردانیده از همگی عهد و میثاق گرفتند و مقرر داشتند که

روانهٔ آذربایجان گشته در ییلاقات مراغه رحل اقامت اندازند که مردم ایشان که در قشلاقات اند جمع شده جمعی از

امرا و سپاه قزلباش که بمرافقت ایشان مامور میگردند ملحق گشته روی توجه بمقصد آورند و همگی را بنوازش و الطاف

شاهانه سرافراز فرموده از نقود و یراق مایحتاج انعامات داده از دار السلطنهٔ اصفهان روانه نمودند و در حینی که رایات

جلال در دار السلطنهٔ قزوین نزول اجلال داشتند حکم معلی بنفاذ پیوست که حسن خان استاجلو بیگلربیگی همدان

و قلمرو علیشکر با یکهزار نفر از مردم خود و امرا قلمرو علیشکر اسکندر خان میر مقدم با یکهزار کس از ایل مذکور و نعمت الله

سلطان میر صوفی که صاحب چهارصد کس بود و خسرو سلطان میر لوی لوکران بازکی که هفتصد نفر بودند و قبان سلطان

بیگدلی شاملو حاکم کاورود و سارو قرخان که چهارصد کس داشت و خلیل سلطان میر سیل پیر که سیصد نفر بودند

بمراغه رفته بمحمد پاشا جلالی پیوندند و قباد خان مکری حاکم مراغه را نیز جلو دار ملحق ساخته از آن راه بولایت کردستان

تا دیار بکر و آنحدود روند هریک از امرا اکراد اظهار ایلی و انقیاد نموده با مردم خود بدیشان ملحق گردد با او و الکا

و عشیرت او متعرض نگردند و هر کس مخالفت ورزیده سر از اطاعت و متابعت قزلباش بپیچد اول بدفع او و نهب

و یغما عشیرتش پرداخته الکا او را متصرف شده با امرا جلالی دیده و از آن راه بجد و دار ص روم در آمده با میر گونه خان

بیگلربیگی چخور سعد و امرا که تا ساخت آن ولایت مامور میگردند ملحق گردند حکم اشرف باسم امیر گونه خان برادوست حاکم ارومی

عرض صدور یافت که چون او ارتنگ و بد معاملات کردستان و شوارع عبور لشکر واقف و آگاه است چرچی این لشکر بوده جدها
وجان سپاریهای دولتخواهانه بظهور آورد که موجب ازدیاد اعتماد و الطاف شاهانه گردد و آنجماعت حسب الفرمان همایون
اعلی روانهٔ الخدمت شدند شرح رفتن ایشان بدان طرف و مخالفت امیرخان و وقایعی که روی داد بعد از تحریر سوانح
و وقایعی که در هر طرف سمت ظهور یافته مرقوم قلم عنبرین رقم خواهد شد **ذکر ایلچی فرستادن بجانب هندوستان** بعد از رفتن
جلالیان چون سه سال بود که پادشاه مرحوم جلال الدین اکبر پادشاه فرمانفرمای هندوستان بعالم عقبی شتافته بود
و ولد ارشدش محمد سلیم قایم مقام پدر والا گهر گردیده بنا بر رابطهٔ دوستی و قاعدهٔ محبت که همیشه فیما بین این دو سلسله
مرعی و مسلوک بوده و همت ارادهٔ خاطر حقیقت مناظر آن بود که یکی از معتبران طایفهٔ جلیلهٔ قزلباش به پرسش تعزیه
پادشاه مغفور و تهنیت و مبارکبادی جلوس فرزند ارجمندش روانهٔ آن دیار گردانند بنا بر مشاغل عظیمهٔ یساق
آذربایجان و شروان فرصت آن نشد در توقف که در مقر سلطنت روز افزون اتفاق نزول افتاده بود مکنون خاطر
انور را بظهور آورده بعد از امعان نظر بحال هر یک از کارآگهان انجمن عزت و طرازندگان بساط سلطنت جناب
امارت مآبی یادگار علی سلطان طالش را که از میرزادهای طبقهٔ قزلباش و نبیرهٔ خلیفة الخلفا بود که در زمان حضرت
خاقان سلیمان نشان فردوس آشیان حاکم دار السلام بغداد بوده و بوفور دانش و سخندانی و چرب زبانی از اقران
و امثال امتیاز دارد و سزاوار این امر دیده برسالت و سفارت تعیین فرمودند و مکتوب محبت آمیز مشعر پرسش تعزیت
والد بزرگوار و تهنیت جلوس همایونش در قلم آورده جناب امارت مآبی بر وجه لایق بسامان و سرانجام آن سفر پرداخته
با پنجاه نفر از آقایان و ملازمان که همگی اسپهای بد و سواری و کوتل و جیقه و یراق و کمر پسندیده داشتند با آیین
شایسته و زیب و زینت تمام روانه شده از راه قندهار متوجه مقصد گردیدند از جملهٔ تحف و هدایا که برسم ارمغان
فرستاده شد پنجاه راس اسب توبچاق عربی و گرجی و بیاقی بود که در ایلخیهای خاصهٔ شریفه بهم رسیده بود ظن غالب
آنست که در سرکار هیچ پادشاه ذو شوکت صاحب مکنت یکی از آنها یافت نشود مع جلهای زربفت و مخمل و یراق
لایق و سه توپ پوستین ارسی سیاه درازمو که از ولایت اروس آورده مقومان صاحب درایت هر یک را
هشتاد تومان و نود تومان شاهی عراقی ابتیاع نموده بودند زیرا که چنان روباه سیاه رنگ درازمو نادر الوقوع
میشود و یکهزار و پانصد عدد اقمشهٔ نفیسه و سایر امتعه و اقمشهٔ یزد و کاشان از مخمل زربفت طلاباف و نقره باف
و زربفت و دیبای زیبای طلا و نقره و چهار ذرعی زرباف و اطلسها و مخملهای فرنگی و دیگر تحف و هدایای لایقه
از هر نوع که سزاوار رتبه و شان طرفین بود و تفصیل آن موجب اطناب میشد ارسال گردید

سوانح اقبال که

به نیروی دولت بیزوال درین سال بظهور پیوست اول قضیه گرفتاری محمد پاشا ولد زال پاشا رومیست که حاکم ارجیس
و عادلجواز بود کیفیت این واقعه آنکه محمد پاشا مذکور خود را از شجعان روزگار شمرده پیوسته ببال نخوت و غرور در هوای بلند
پروازی طیران مینمود و میخواست که در سرحد قزلباش دستبردی چند نموده آوازهٔ تسلط و اقتدار بلند سازد و در میان
رومیه بدان تفاخر نموده موجب تربیت و اعتبار او گردد و همیشه در کمین فرصت نشسته متعرض سرحد قلمرو همایون
میشد درین سال سلیمان سلطان سوباشی دنبلی که از جانب اشرف حاکم الکاء چورس است و با او قرب جوار دارد حقیقت
بی اندامی و بدسلوکی او را به پیربوداقخان حاکم تبریز که امیرالامراء آن سرحد است اعلام نموده استمداد کرده بود که
او را گوشمالی دهد پیربوداقخان دویست نفر از غازیان ترکمان مردم خود و یکصد نفر از ملازمان امراء آن سرحد بسرکردگی
یکی از معتمدان کاردیده فرستاد که بسلیمان سلطان ملحق گشته بتاخت و غارت الکاء ارجیس و عادلجواز و تنبیه و
تادیب پاشای شورانگیز فتنه ساز پردازند سلیمان سلطان با فرستادگان مذکور و مردم خود که مجموع پانصد
کس بودند ایلغار کرده تا حوالی ارجیس که مسکن و مقام محمد پاشا بود عنان بازکشید و در آنجا دویست کس را
بپای قلعهٔ او فرستاد و یکصد نفر را بکومک آن جماعت تعیین نمود که اگر محمد پاشا بیرون آمده جنگ صحرا افکند کومکیان
برآمده بمدافعه قیام نمایند و دویست نفر دیگر بتاخت و غارت مشغول گردیدند از جملهٔ پیش رفتگان چهل و پنجاه
نفری بپای قلعه رسیده بودند که پاشا خبردار گشته از جلادت و مردانگی که با خود قرار داده بود نظر بآن فوج قلیل
انداخته با اندک مردمی که حاضر بودند از قلعه بیرون آمده جلوریز خود را بآن گروه رسانید و دست بآلت قتال
گشود دلاوران قزلباش نیز شعلهٔ سنان آتش در خرمن وجود مخالفان انداخته فیما بین نیران قتال اشتعال
یافت غازیان شیرشکار پی در پی رسیده داد مردانگی دادند محمد پاشا تسلط غازیان و ضعف لشکر خود مشاهده نموده
بنفسه مباشر حرب گشته با یکی از ترکمانان درهم آویخت و آن شخص او را نشناخته بنوک سنان از صدر زین در
ربوده بر روی زمین افکند و خود را بر سر او انداخته خواست که باتمام کارش پردازد پاشا از بیم جان نام خود
برد و بنیروی دولت قاهره دستگیر گردید رومیه شکست یافته روی بهزیمت نهادند و تا پای قلعه اکثر طعمهٔ شمشیر
آبدار جنود ظفرشعار گردیدند و آن ناحیت نهب و غارت یافته غازیان سالماً و غانماً مظفر و منصور معاودت
نمودند پیربوداقخان او را بپایهٔ سریر اعلی فرستاد قبل از آن ولدان خندان آقا که در خدمت اشرف معزز و محترم
بودند مکرر در مجلس بهشت آئین زبان بتعریف و توصیف محمد پاشا گشوده تعریف قابلیت و شجاعت و اهلیت
و استعداد او بسیار کرده بودند حضرت اعلی شاهی ظل اللهی که معدن فتوحات و احسانند بنابر عاطفت جبلی

وقاعدهٔ معهود بنظر مرحمت والتفات متوجه حال او گشته امر فرمودند که او را بالطریق مهمان معزز و محترم نگاه دارند رفته رفته بسعادت
مجلس خلد آئین سرافراز گشته از جملهٔ حاضران حضور خاص و حریف بزم اختصاص گردید و چون ظرف طبیعتش لبریز بادهٔ
مرحمت والطاف شاهی گردید دماغش از نشأ نخوت و غرور پیشین گرم تر گشته بفکر خمار آن نمی افتاد و همان در عالم
بلند پروازی سیر نموده در مجلس سخنان بیصرفه از و سر میزد و از مضمون این مقال که مسلم الثبوت جمهور خردمندانست که
بیت سخندان پرورده پیر کهن : بیندیشد آنگه بگوید سخن : بحکایات ناخردمندانه که در چنین حال احتراز از انها کردن
مهر سکوت بر لب نهادن اولیست زبان میگشاد تا آنکه از خدمت اشرف التماس نمود که شخصی را بجانب روم فرستاده
که فرزندان و مردم خود را از سلامتی و فراغ بالی خود مخبر سازد بعد از استجازه و رخصت غلام خواجه سرائی را که همراه
او آمده بود فرستاد و کتابات که نوشته بود بنظر اقدس در آورد و چون حضرت اعلی عیار کار او گرفته بودند
بامرای سرحد اشاره شد که غلام مذکور را ببهانه آنکه بی عرض مکرر نمیتوانیم گذاشت توقیف نموده مکاتیب و مراسلاتی
که همراه او باشد گرفته همچنان سر بمهر بخدمت اشرف فرستند حکام سرحد حسب الفرموده عمل نموده چون مکاتبات
بنظر انور در آمد سوای آنچه بنظر اشرف در آورده بود سخنان لاطایل در باب قزلباش نوشته بود و بمخالفان
راه نمائیها کرده چون چنین خیانتی از و بظهور رسید و دیگر شایستگی سلوک سابق نداشت هنگامی که رایات
جلال از متوجه تبریز قراباغ بود او را در تبریز گذاشتند که با پیربوداق خان در قلعهٔ تبریز باشد چون عدم منش بر وجود
رجحان داشت در انجا بسعی خان مذکور راه عدم پیمود دیگر از سوانح و وقایع سرحدها گرفتاری پاشایانست در
چنداخسقه و قتل تاتاران در گرجستان مفصل این مجمل آنکه غالبا در مجلد اول این اوراق سمت تحریر یافته که در وقتی
که میانه حضرت شاه جنت مکان و سلطان سلیمان پادشاه روم صلح واقع شد و سنور و سرحد معین گشت گرجستان
قسق که والی آن پدر منوچهر خان داماد سیمون خان بود داخل سنور قزلباش گردید و ولایت اخسقه و قراجه
اردها که بسرحد ارض روم پیوسته از اعمال قسق است و در زمان نواب سکندر شان که لله پاشا لشکر بدیار عجم
کشیده از آن راه بشروان آمد اول ولایت اخسقه و توابع را بتصرف در آورده قلاع محکم کرد و تا آینه خانم که
زوجهٔ منوچهر خان و عورت صاحب غیرت بود با پسر طفلی که داشت و معدودی از ملازمان نمک پروردان
سلسلهٔ خود را در بیشها و کوهستان آن ولایت محافظت میکرد و در مدت بیست و پنج سال که گرجستانات
بالتمام تابع و خراج گذار رومیان بودند عورت مذکور سعی بسیار کرد که رومیه آن ولایت را بدستور سایر گرجستانات
که بولاة گرجی گذاشته خراج میگیرند بپسر او که اتابیک نام دارد گذاشته خراج بگیرند رومیان قبول نکردند لیکن

اقطاعی بمعاش او و مادرش در آن ولایت مقرر کردند او بسختی روزگاری میگذرانید در ایامی که نهضت همایون بجانب آذربایجان
اتفاق افتاده محاصره قلعه ایروان کرده بودند شاه یوسف که از میرزادهای اخسقه بود مسلمان شده از جانب خوندکار
روم مرتبه پاشائی یافته حاکم بعضی از آن ولایت بود دیگر تبه بعضی از جنود ظفر ورود قزلباش را ببرکردکی حسن خان استاجلو
چنانچه در ضمن وقایع آن سال سمت تحریر یافته بتاخت ولایت مذکور فرستادند و بعضی شکست جغال اغلی که امیرگونه خان
و جنود قزلباش در آن حدود تمکن و استقلال یافتند تا حدود ارزن الروم همیشه لکدکوب عساکر قزلباش بود و مکرر
قراجه اردهان و اخسقه را تاخت میکردند احوال شاه یوسف پاشا و رومیان که در اخسقه بودند اختلال پذیرفت
و زیاده قدرتی نداشتند آینه خانم استغاثه بدرگاه جهان پناه نموده استمداد نمود که بمعاونت منسوبان این دودمان
ولایت از دست رفته را بدست آورد و حضرت اعلی شاهی امراء شمس الدینلو و قراقلو و غیر ذلک را که در تفلیس و زکم
و اخستاباد و لوری بودند بکومک و همراهی او نامزد فرمودند و او در توشقان ئیل ست عشر و الف که حضرت اعلی شاهی تسخیر ولایت
شروان توجه فرموده بودند باتفاق امراء قزلباش و ملازمان قدیم سلسله منوجهر خانی تسخیر مملکت مذکور کمر بست بر سر
شاه یوسف پاشا رفته بر او ظفر یافت و او را بایکصد و پنجاه نفر از رومیان گرفته قلعه اخسقه را که معظم قلاع آن ولایت است
بدست در آورد و اکثر محال اخسقه را در حیطه تسخیر و تصرف در آورده و بتاریخ روز یکشنبه چهاردهم ربیع الثانی سنه
مذکور کسان آینه خانم و امراء در شماخی بدرگاه جهان پناه آمده حقیقت اینحال که به نیروی اقبال شاهی روی نموده بود
عرض کردند امراء قزلباش هر یک بمقر حکومت خود باز گشته آینه خانم با پسرش آتابیک خان که در آنوقت شانزده
ساله بود در آن ولایت بودند و چون بیگلربیگی ارزن الروم این اخبار را بمراد پاشا که بعد از جغال اغلی سردار شده
بدفع جلالی مشغول بود اعلام نمود مراد پاشا بعد از جلالیان چل پاشا نامی را حاکم لشکر غازیکر تاتار که سلامت
گرایخان چنانچه گذشت بعد خود سردار فرستاده بود نموده او را با فرهاد پاشا ولد محمد پاشا که از امیرزادهای گرجستان
مذکور بود و مسلمان شده در میان رومیان تربیت یافته بود باخسقه فرستاد و ایشان در اواخر ییچی ئیل سنه سبع عشر
و الف باخسقه آمدند و پسرش را که در حسن و ملاحت آفتی بود و مضمون این رباعی که میر شمس الدین صدر خبیصی که
در زمان سلطان حمزه میرزا بجهت لوارساب میرزا پسر سیمایون خان گفته بود بر او صادق بود رباعی ترسا بچه
آتش افروز گشت ‌‌ کاتش زده در خرمن صد حور سرشت ‌‌ چون هیمه کستان برای آتش کده اش ‌‌ رضوان همه شاخ
طوبی آرد ز بهشت ‌‌ بدرگاه جهان پناه شاهی فرستاد و در اوایل این سال امرای شمس الدینلو و قراقلو و غیر ذلک
با جمعی از لشکر گرجی اتباع لوارصاب خان بتاخت اخسقه رفته اسیر بسیار آورده بودند چل پاشا تا دو هزار کس از لشکر تاتار

وفرهاد پاشا و محمد پاشا که بمرافقت او آمده بودند بدفع ایشان و تاخت گرجستان کارتیل فرستاد و آنجماعت بمیان الکا درآمده
تاخت و غارتی چند کرده بمعاودت نمودند لشکر لوارصاب خان حاکم کارتیل در گذرهای تنگ و میان بیشه سر راه بر ایشان
بسته از یکطرف لشکر قزلباش و یکطرف گرجیان ایشانرا بمیان گرفتند و پاشایان هر دو گرفتار گشته لشکر تاتار که در آن ملک
بیگانه بودند چون بهر طرف میرفتند سر راه و گذرها را بسته میدیدند از غنیمت دست برداشته بمیان بیشه پراکنده
میشدند و گرجیان تیغ در ایشان نهاده تا موازی هفصد نفر تاتار طعمهٔ شمشیر آبدار شدند و بقیة السیف را که در جنگلها رعیت
گرجی برهنه کرده بودند پیاده و عریان خود را با حسقه رسانیدند و پاشایانرا بدرگاه جهان پناه فرستادند فرهاد پاشا
حسب الالتماس سلاطین گرجی مورد بخشش گشته لیکن محمد پاشا بیاسا رسید دیگر از سوانح اقبال که در ولایت شروان
قرین حال اولیای دولت بیزوال گردید جنگ ذوالفقار خانست با والی طبرسران و قلعه ساختن در آن حدود تبیین
اینمقال آنکه در زمان فترت شروان آن حدود ناحیه از نواحی شابران که بالکای طبرسران اتصال دارد و مردم آنجا
متصرف شده بودند و در زمان رومیه چون رومیان بامداد طبرسرانیان مستظهر بودند در مقام استرداد نشدند
درین اوقات که ولایت شروان مسخر اولیای دولت قاهره گشته مردم طبرسران بطمع خام افتاده آن ناحیه را چنانچه
باید بتصرف حاکم شابران نمیدادند و آمد شد ملازمان حاکم از آسیب طبرسرانیان در آن ناحیه دشوار بود رای
صواب‌نمای اشرف که همیشه در آینهٔ ضمیر جهان افروزش امروز صورت فردا جلوه‌گر است بنا بر رعایت حزم و احتیاط
اقتضای آن کرد که در آن ناحیه قلعه تربیت دهند ذوالفقار خانرا امر فرمودند که با امرای شروان تا حدود طبرسران
رفته در آن الکا قلعه در کمال استحکام ترتیب نموده ذخیره و یراق قلعه گذاشته جمعی از غازیان و تفنگچیان را
بمحافظت آن تعیین نماید که دست مردم داغستان از آن ناحیه کوتاه باشد و مردم قزلباش و شروانیان باستظهار
مردم آن قلعه مرفه و آسوده حال با آن ولایت تردد نموده از تعرض دیو صفتان داغستان مصون و محفوظ باشند ذوالفقار
خان حسب الفرمان متوجه انجام آن خدمت شد نخست کس نزد معصوم خان والی طبرسران فرستاده حقیقت
احوال بدو اعلام کرده از او در ترتیب قلعه استعانت جسته خاطرنشان کرد که اصلا از ترتیب این قلعه ضرری بشما
نمیرسد بلکه منتج انواع فواید است والی طبرسران رضا بآن نداده در مقام ممانعت شد که ذوالفقار خان
بآنجا رفته جای قلعه را تعیین نموده شروع در کار کرده بود والی طبرسران ده هزار پیاده [illegible] جمع آورده روی
بجانب ذوالفقار خان آورد چون ذوالفقار خان بمحاربهٔ او مامور و مرخص نبود دیگر رسولان فرستاده او را
از وخامت عاقبت و سوء خاتمت ممانعت و تحذیر نموده مفید نیفتاد تا آنکه بیکمنزلی لشکر قزلباش رسید روز دیگر

صف سپاه آراسته بمقابله لشکر منصور درآمده ذوالفقار خان بالضروره بترتیب مقدمات جنگ مشغول گشته قدم در صف
کارزار نهاد و چون از جانبین دست باستعمال آلت قتال بردند لشکر طبرسران تاب یکصدمه جرجیان لشکر قزلباش
نیاورده در حملهٔ اول سلک جمعیت ایشان از هم فرو ریخت و لطرفة العینی تا یکهزار نفر طبرسرانرا سر بباد بی‌نیازی رفت
و والی طبرسران هزیمت غنیمت شمرده خود را از معرکه بیرون انداخت ذوالفقار خان چون بفتح و ظفر اختصاص یافت
لشکریانرا از قتل و کشتن طبرسرانی منع نموده در تعاقب ایشان مبالغه ننمود چون ملاحظه داشت که چون بی امر اشرف
بدین محاربه قیام نمود مبادا اینصورت ملایم مزاج شهریاری نبوده باشد مجملا بقیة السیف در جنگلها و بیغولها خزیده نیم جانی
بسلامت بیرون بردند ذوالفقار خان در اندک روزی قلعه ترتیب داده آذوقه و یراق گذاشته حارسان تعیین کرده
مراجعت نمود و حقیقت حال را بپایهٔ سریر اعلی معروض داشت و با وجود آنکه معصوم خان پای از دایرهٔ ادب بیرون نهاده
بر سر قزلباش لشکر کشید اما چون صبیهٔ او در سلک پردگیان سرادق سلطنت انتظام داشت حضرت اعلی ظاهرا بر ان قضیه
انکار کرده [illegible] والفقار خانرا امر فرمودند که کس نزد معصوم خان فرستاده خاطر او را تسلی بخشد مشار الیه حسب الامر نموده
عمل نمود [illegible] طبرسران نیز از ان حرکت ناهنجار و جسارتی که کرده بودند نادم و پشیمان گشته در مقام اعتذار آمدند ذکر رفتن

امرای آذربایجان بقراجه‌داغ و تاخت و غارت آن ولایت و رفتن امیر گونه خان تا صحرای موش و منصور بازگشتن

سابقا مذکور شد که جل پاشا با خیل تاتار با اخسقه آمده امیر گونه خان از تاخت و غارت تاتار رانده شنیده جمعیت ایشانرا در
اخسقه موجب تفرقگی و پریشانی سرحد چخور سعد میدانست حقیقت بخدمت اشرف اقدس اعلی عرض کرد که پیشتر از انکه از الطاف ایشان
دست درازی بسرحد واقع شود در دفع شر ایشان کوشیدن اولیست بنا بر ان حکم قضا نفاذ بصدور پیوست که جمیع
امرای آذربایجان با تفنگچیان خاصه که در سال گذشته به تبریز فرستاده شده بود با بایروان رفته بعسکر دکی امیر گونه
خان تا قراجه‌اردهان اخسقه و حدود ارزن الروم رفته در دفع مخالفان و تاخت و غارت آن ولایت و سوختن
غلات دقیقه فروگذاشت نکنند و دو هزار نفر از جلالیانرا امر فرمودند که بسرداری قرا سعید و آغا جدن بری بخود
قزلباش پیوسته دران سفر همراه باشند و حسب الفرمان قضا جریان پیربوداق خان از جانب تبریز و محمد خان زیاد
اغلی از جانب قراباغ با سایر امرای عظام و جماعت جلالی از جانب مراغه بایروان جمع آمده لشکری مرتب گشت
که در ازمنهٔ سابقه کمتر اتفاق افتاده بود و امیر گونه خان چند روز بضیافت امرا و اعاظم و ملازمان درگاه که آمده بودند
پرداخته بآیین شایسته متوجه مقصد گشتند مخالفان رومیه و تاتار چون مقابله بان سپاه در حیز قدرت خود نمیدیدند
در قلعها خزیده پای در دامن عافیت کشیدند و جیوش منصوره بولایت گرج درآمده آتش نهب و تاراج در ان ولایت

زدند و بسیاری از نسا و صبیان کفرهٔ گرج را باسیری آورده الملکت را از حیز انتفاع انداختند و امیرگونه خان چون شنید که
جمعی از رومیه در صحرای موش جمعیت نموده خیال دستبردی دارند با قشون خاصهٔ خود و امرا تا بآنطرف توجه نموده
سلک جمعیت آنها پراکنده ساخته قرین نصرت و اقبال معاودت نمودند و پنج یک از اسیران و آنچه لیاقت سرکار
خاصهٔ شریفه داشت جدا کرده مصحوب علیخان بیک جوانشیر بدرگاه جهان پناه فرستادند و شوکت و اقتدار سپاه
منصور در حدود و ارزن الروم و آن ولایت بیشتر از پیشتر سمت ظهور یافته احدی از بیگلربیگیان و پاشایان رومیه قدرت
مقاتله با سپاه منصور نیافته بمحاربه و مدافعهٔ ایشان جرات و دلیری نتوانستند نمود و امرای عظام کامیاب و دستکام
مراجعت نموده هر یک بمقر حکومت خود شتافتند ذکر توجه موکب ظفرنشان بصوب آذربایجان و لشکر فرستادن بسر قلعهٔ
اورمی مشهور بقلعهٔ دمدم و قشلاق نمودن در قراباغ و آنچه دران ایام حادث شد چون حضرت اعلی شاهی ظل اللهی چندگاه در دار السلطنهٔ
اصفهان بمهمات ضروری سلطنت پرداختند و هوا روی بگرمی آورد و هنگام توجه ییلاقات شد رایات نصرت آیات بفیروزی و اقبال
متوجه ییلاق فریدون شده چند روزی که ییلاق مذکور مضرب خیام اقبال بود ارادهٔ خاطر اشرف بدان متعلق گشت که جریده
بجانب اصفهان عود نموده چند روز از مشاغل امور سلطنت آسایش یافته از راه کاشان و قزوین روانهٔ آذربایجان گردند
و امراء عظام را با اردوی معلی مقرر داشتند که از راه ییلاق باهستگی در حرکت آمده در چمن سلطانیه توقف نمایند و خود
با معدودی از ندما و مقربان و خواص ملازمان باصفهان تشریف برده در چهار باغ لوازم آب پاشان که در میانهٔ ملوک
فرس رسم بوده و آنحضرت هر سال شگون گرفته اند بعمل آورده از آنجا بکاشان تشریف برده از کاشان بدار السلطنهٔ
قزوین نزول اجلال فرمودند اردوی معلی و عساکر منصوره از راه ییلاقات همدان بحدود ابهر آمده از آنجا بچمن سلطانیه
رسیده آن عرصهٔ نزهت فزا مضرب سرادقات جاه و جلال شد و تا چهل روز حضرت اعلی شاهی در دولتخانهٔ مبارکهٔ قزوین
عشرت پیرا بوده اردوی ظفرنشان در سلطانیه توقف داشت در دار السلطنهٔ قزوین حکم معلی بنفاذ پیوست که حسن
خان بیگلربیگی همدان و قلمرو علیشکر با یکهزار کس از ملازمان خود و امراء سرحد قلمرو علیشکر باتفاق اسکندر سلطان
میر مقدم که صاحب یکهزار کس بود و نعمت الله سلطان صوفی که چهارصد کس داشت و خسرو بیک یوزباشی سرباز که
هفتصد کس داشت و قبان سلطان بیگدلی حاکم کاورود و ساروقرغان که چهارصد کس داشت و مراد پاشا چکنی
که سیصد کس داشت و خلیل سلطان میرسیل سبر که سیصد کس داشت بمراغه رفته بمجد پاشا جلالی پیوندند و قباد
خان مکری حاکم مراغه را ملحق بخود ساخته از راه اورمی بولایات کردستان تا دیار بکر و آنحدود در رفته بنوعی که مقرر
شده هر کس از امراء اکراد که مخالفت ورزیده سر از اطاعت و متابعت لشکر قزلباش بپیچد اول بدفع او پرداخته الکا

او را متصرف شده بجلالی دهد و از ان راه بجد و دار زن الروم آمده با میر گونه خان و امرا که بتاخت آن ولایت مأمور شده
بیوندند و حکم اشرف باسم امیر خان برادوست حاکم اورمی عز صدور یافت که چون او از نیک و بد معاملات کردستان
واقف است جرخچی این لشکر بوده خدمات بظهور آورد و آنجماعت حسب الفرمان قضا جریان روانه آن خدمت شدند درین اثنا
محمد بیک ولد حسین قلی خان روملو خلفا که بایلچیگری روم رفته بود مراجعت نموده خیر الدین حسین جاووش که از جمله
جاووشان معتمد درگاه اعلی خواندکار بود بهمراهی مشار الیه برسم رسالت بخدمت اشرف حضرت اعلی فرستاده بودند
باردوی معلی رسید حضرت اعلی از دار السلطنه قزوین تشریف آورده در چمن سلطانیه باردوی معلی ملحق گشته سراپرده
بارگاه دران چمن نزهت بخش باوج مهر و ماه برافراشتند و خیر الدین جاووش بوسیله امرای نامدار بعز عتبه بوسی
درگاه فلک مدار سرافرازی یافت و عرایض مکاتیب مراد پاشای وزیر اعظم و ارکان دولت عثمانی که بخدمت اشرف
اعلی و ارکان دولت شاهی نوشته بقاعده که قبل ازین بوساطت همایون خان کرجی و درویش پاشای وزیر اعظم
و مصطفی پاشای ابستانجی اغلی نوشته بود در باب قطع ماده خصومت و نزاع و مصالحه جانبین سخنان دولتمندانه
خیر خواهانه قلمی نموده بودند رسانید ماحصل فرستادن خیر الدین جاووش آنکه با حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بواسطه
دیگری تکلم نموده مافی الضمیر اشرف را در باب صلح و کیفیت آن قاعده که بچه وجه ممکن مرضی خاطر اشرف است معلوم
نموده معاودت نماید والتماس نموده بودند که چون در ان مرتبه محمد بیک نامه و مکتوبی از جانب اشرف بحضرت
پادشاه نداشت و بعز ملازمت پادشاهی فایز نگشت درین مرتبه هر کس آید مکتوب محبت طراز مشعر بر سخنان صلح
آمیز بحضرت پادشاه قلمی نمایند و چون تا غایت آثار تسلط و اقتدار از جانب حضرت شاه عالیجاه بظهور آمده
و ولایاتی که در زمان سلطان مراد خان جد حضرت سلطان احمد خان از حیطه تصرف قزلباش بیرون رفته بود
مسخر کرده اند و چندین هزار نفر از سپاهی و رعیت عثمانی قتل و غارت یافته با این حال ازینجانب صلح دادن
آیین فرمانروانی نیست و مع ذلک در نظر سلاطین فرنگ که همیشه با اهل اسلام در جدال و قتال اند موجب
کسر شوکت اهل اسلام میشود و همیشه فرمانروایان ممالک ستان آرامیدگی عالم و رفاهیت عالمیان را بر مطالب
عالیه رجحان داده درهای آسودگی بر روی خلایق گشوده اند اگر حضرت شاه عالیجاه بادی مقدمات صلح گشته
در نامه نامی استشعاری فرمایند بد نخواهد بود و هر آینه اینمعنی باعث رفع نقاب و حجاب گشته دولتخواهان را راه گفتگو
پدید می آید و خصومت و نفاق طرفین بر اینقدر ملایمت و اظهار دوستی بوفاق تبدیل می یابد حضرت اعلی که ذات
معدلت صفاتش بترفیه احوال خلایق و عباد الله مقصور و مجبول بود جاووش مذکور را اعزاز و احترام فرموده بسبب

بفرمان فرمای ممالک روم سخنان محبت آمیز بیان فرموده بزبان رفق وملایمت بایلچی اظهار فرمودند که چراغ دولت
دودمان آل عثمان بروغن غزا وجهاد روشنی یافته وبسعادت خدمت حرمین محترمین زادهما الله تعالی شرفا وتعظیما
مشرف اند بدین دو رتبهٔ گرامی بین السلاطین مفتخر وسرافراز وبر جمیع اهل اسلام معاونت ایشان لازمست وبنوعی
که مکرر اعلام شده مقصد اصلی بدست درآوردن مملکت موروثی بود که سلطان مراد خان انتهاز فرصت نموده بتحقیق
نقض عهد وپیمان پدران رضوان مکان نسل بعد نسل بایمان مغلظه تاکید یافته بود روا داشته بغصب متصرف
شده بود اکنون که بفیض فضل الهی احقاق حق شده هرگاه حضرت خواندکار مضایقه بآن نکرده بدستور اجداد ماضیه
در مقام الفت ودوستی باشند ما نیز بجهت رفاهیت مسلمین از نزاع وجدال گذشته از مسلک محبت ودوستی عدول
نخواهیم جست ورضا بصلح وصلاح بقاعدهٔ زمان شاه جنت مکان وسلطان سلیمان داده قرارداد نمودند که حسب الاستدعای
مراد پاشای وزیر اعظم وسایر دولتمندان خیراندیش که باعث امر خیر انجام مصالحه شده اند نامهٔ محبت آمیز خوندکار
نوشته ابواب مصالحه ودوستی مفتوح گردانند وشرح فرستادن او ونامه نوشتن وتمهید مقدمات صلح در سوانح
سال آینده رقمزدهٔ کلک وقایع نگار خواهد شد ان شاء الله تعالی بالجمله نواب اعلی چند روزی که در چمن نزهت بخش
سلطانیه رحل اقامت انداختند نهضت همایون بجانب آذربایجان اتفاق افتاده از میانج بعزم طواف مرقد
منور حضرت سلطان الاولیا والسالکین ومشایخ عظام صفویه بجانب دار الارشاد اردبیل در حرکت آمده بدان
سعادت عظمی سرافراز شده چند روز دار الارشاد مذکور مضرب سرادقات جاه وجلال بود در خلال این احوال از جانب
محمد پاشای جلالی خبر رسید که کرد حیدر را که از امرای جلالی وصاحب یکهزار کس بود با دو سه نفر از مردم او بقتل
آورده سبب قتل او آنکه کرد حیدر بزور بازوی شجاعت ومردانگی مغرور بوده همیشه با پاشا غائبانه اختلاط میکرد
وسخنان درشت میگفت پاشا اگرچه بحسب ظاهر او را وقعی نمینهاد اما باطنا از و در حساب بود وآثار فساد
وطغیان از ناصیهٔ احوال او مشاهده می افتاد روزی در منزل محمد پاشا مجلس شراب منعقد گشته چون سرهای حریفان
از بادهٔ نخوت گرم گردید کرد حیدر در اثنای محاوره کم ظرفی نموده بعضی سخنان تهدید آمیز که مخزون خاطر او بود
بزبان آورده و پاشا که همیشه باو بی اعتماد بود از سخنان تهدید آمیز او خوفی که داشت مضاعف گشته به پسران
اهل خدمت که رومیان ایچ اغلانی میگویند اشارهٔ قتل او مینمایند وایشان در ساعت شمشیر کشیده رشتهٔ حیات او را
با دو نفر از معتمدان که همراه او بودند بقطع رسانیدند ملازمان کرد چون او را کشته دیدند شورش بیفایده
کردند و پاشا همگی بخود منسوب گردانید واستمالت داد واسباب واموال او را با آقایان وبلوکباشیان او قسمت نمود

وبندگان اشرف پاشا را درین باب امتحان فرمودند متعاقب آن خبر مخالفت و عصیان ورزیدن امیرخان برادوست حاکم اورمی
رسید که با حسن خان و محمد پاشا مخالفت ورزیده نزد ایشان نیامده و بین الجانبین هم بجنگ و جدال انجامید و او در قلعه
تحصن جسته در اطاعت بسته ابواب خلاف گشوده است شرح احوال امیرخان که عبرت بخش عالمیانست لحظه مستمع بوده
جویای سخن بخش و کیفیت معامله او را دریابد امیرخان از عشیرت اکراد برادوستست و در زمان شاه جنت مکان قراتاج
نامی از آن طبقه شاهی سیون شده در سلک ملازمان این دولت منتظم بوده و شاه جنت مکان الکای مذکور را که بولایت
اورمی و اوشنی پیوسته است بآن طبقه ارزانی داشته بود و بعد از واقعه شاه جنت مکان که رومیه طمع در ملک آذربایجان
کردند و قبایل و عشایر اکراد تابع رومیه شدند شاه محمد بیگ نامی از میرزادهای برادوست بحکم خواندکار امیر عشیرت
و صاحب سنجق برادوست بود و امیرخان مذکور از بلندپروازی سر باطاعت او در نیاورده هر چندگاه بملازمت یکی
از امراء بزرگ اکراد مینمود و مدتی ملازم عمر بیگ حاکم نهروان بود و یکدست او در معرکه جنگی او را با خصمان دست داده
از بند [illegible] گشته بامیربیگ چولاق مشهور شد در سالی که طنطنه رایات جهان کشای شاهی در آذربایجان
بلند آوازگی یافته [illegible] کب همایون متوجه تسخیر نخجوان و ایروان بود مشارالیه بآستان اقبال آشیان شاهی آمده
اظهار شاهی سیونی و اخلاص کرد حضرت اعلی او را منظور نظر التفات گردانیده و امارت عشیرت برادوست و الکای
مذکور را باو عنایت فرمودند و بلقب ارجمند خانی سرافراز ساخته الکای اورمی و اوشنی را که از توابع آذربایجانست
و در زمان شاه جنت مکان همیشه حکومت آنجا بیکی از امراء اعظام قزلباش مفوض بود باو مرحمت نموده علاوه
الکاء قدیمی او فرمودند و حسب الامر الاعلی استادان زرگر خاصه شریفه دستی از طلاء احمر بجهت او ترتیب داده
بجواهر و لآلی ثمین مرصع ساختند که بساعد می بست چندگاه دست ارادت بر سینه اخلاص نهاده ملازمت
عتبه علیه شاهی و سده سنیه شاهنشاهی مینمود و بعد از آنکه رخصت یافته بولایت مذکور رفت از وفور رشد و
کاردانی باستظهار شفقت و التفات شاهی روز بروز بمدارج علیا ترقی نموده بر تمامی امثال و اقران سمت
برتری یافت و چند الکاء از ولایت امراء اکراد تابع روم بحیطه ضبط و تصرف در آورده در میانه حکام کردستان
بلندآوازه گردید و اکثر میرزادهای قبایل و عشایر اکراد بملازمت او تقرب جسته راه خدمت می سپردند او خود را صاحب
جیش و لشکر و مملکت دیده نخوت و غرور بکاخ دماغ او راه یافت بعد از جنگ جغال اغلی که اردوی معلی در سلماس
بود بپایه سریر اعلی آمده و بعز عتبه بوسی سرافراز شد و بندگان حضرت اعلی جهت تالیف قلوب ذکریا خان و سایر
امراء اکراد که وحشی صفتان طوایف انسانند او را نگاه نداشته فی الفور بهانه خدمتی رخصت الکاء دادند و او خود را

از جمله فدویان جان نثار میشمرد اما باطنا بجهت تعصب مذهب با امرای قزلباش که در سرحد بودند عداوت ورزیده
سودای استقلال و استبداد در سویدای خاطرش جایی گرفته بود تا آنکه بارکان دولت قاهره عرض کرده که قلعهٔ قدیم
ارومی انهدام و اندراس یافته قابل تعمیر نیست و اعتماد را نشاید و بنده را حصاری که از شر مخالفان صیانت مال
و محافظت اهل و عیال توان نمود لازمست اگر رخصت همایون باشد چهار دیواری در محل مناسب ترتیب نماید حضرت
اعلی نظر بر ظاهر حال او انداخته رخصت دادند و او در سه فرسخی بلدهٔ ارومی که داخل الکاء مذکور است در بالای
کوه رفیع طرح انداخت در میانهٔ اکراد چنین مذکور میشد که در قرون ماضیه قبل از ظهور اسلام در همان محل قلعه بود
که بقلعهٔ دمدم اشتهار داشته پیر بوداقخان حاکم تبریز که از اطوار نفاق آلود او خبردار بود و همیشه آثار عصیان
و طغیان از ناصیهٔ احوالش مشاهده مینمود بخدمت اشرف عرض کرد که امیرخان پای از جادهٔ اخلاص بیرون نهاده
هوای عصیان و طغیان در سر دارد و بدین جهت قلعهٔ بلند اساس طرح انداخته که روزی کار او را بکار آید و قلعه
ساختن او مصلحت دولت روزافزون نیست حکم اشرف بنفاذ پیوست که چون او بیگلربیگی آن سرحد است
و نیک و بد معاملات آن سرحد در عهدهٔ اهتمام اوست هرگاه صلاح دولت قاهره نبوده باشد از جانب خود کس فرستاده
امیرخان را از قلعه ساختن منع نماید پیر بوداقخان حسب الامر اعلی کس نزد او فرستاده اعلام کرد که او دعوی اخلاص
و غلامی حضرت شاه عالم پناه مینماید و در سلک امرای عظام شاهی منسلک گشته تربیت کردهٔ آنحضرت است اگرچه حضرت
اعلی او را در دعوی اخلاص و غلامی مصدق داشته محل اعتماد میدانند اما از قلعه ساختن او راه سخن بدگویان گشوده میشود
اگر سبب قلعه ساختن او بیم مضرت و آسیب رومیه است هرگاه رومیان بدین ولایت آیند از این قلعه تا قلعهٔ
تبریز و ایروان معلوم است که چه قدر مسافت بوده باشد هرگاه او را حادثه پیش آید ما غلامان درگاه شاهی
که بمحافظت سرحد مأموریم چگونه در رفع این حادثه اهمال جایز توانیم داشت و مع هذا او را همان حصار قدیمی
ارومی که چند روزی محافظت خود و قبیله را درست تواند نمود کافی است اولی آنست که زبان بدگویان را
بر خود دراز نکرده ترک قلعه ساختن نماید و در خدمت اشرف خود را تهمت زدهٔ عصیان نکند و این نصیحت ما را
که متضمن مصلحت دولت اوست قبول کند و فی الواقع نصیحت مشفقانه بود زیرا که بجهت آن قلعه مآل حال او بنکال
و وبال کشید القصه امیرخان اصلا گوش بدین سخنان نکرده ملازم پیر بوداقخان را بتحریک او اکراد نزد او دست بقتل
آوردند و او قلعه در کمال استحکام ترتیب داده و آذوقه و یراق بقلعه کشیده از ارومی بدان انتقال کرد و روز بروز
در استحکام قلعه و اسباب قلعه داری کوشید فی الحقیقه جهت خود اسباب ادبار سرانجام میداد و بدخواهی و اعمالی که منافی

دولتخواهی بوداقدام مینمود و از جمله خان ابدال بکری برادر شیخ حیدر که با حضرت اعلی یاغی بود و از بیم عساکر اقبال شاهی
در یورت و مسکن قدیم مجال اقامتش نمانده بی سر و سامان میگشت درینوقت با بیست نفر از خویشان خود با و پناه آورده
امیرخان او را در قلعه جا داده انیس و جلیس خود گردانیده رعایت مینمود اما بحیله و روباه بازی کسان خود را باعراض
اخلاص بخدمت اشرف فرستاده اظهار فدویت و یکجهتی میکرد در وقتی که از اصفهان جماعت جلالی را روانه میفرمودند
و پیر بوداقخان حاکم تبریز را سر کرده عساکر منصوره مذکوره فرموده بودند امیرخان این خبر استماع نموده بارکان
دولت قاهره اعلام کرد که میانه پیر بوداقخان غبار نقاری ارتفاع یافته و رفاقت من با او دشوارست لهذا
منشور استمالت باسم او در قلم آمد که چون بمقربان بارگاه عز و جلال نوشته بودی که رفاقت من با لشکری
که پیر بوداقخان سر کرده آن باشد متعذر است و سخنان غرض آلود در بارهٔ من معروض میدارد بملاحظهٔ خاطر
او پیر بوداقخانرا برطرف کرده حسن خانرا که از امراء عراق و مرد هموار خوش سلوک بیغرض است تعیین فرمودیم
مع هذا اگر رضا داشته باشد رفاقت حسن خان نماید و اگر بجهت موانع ضروری خود نتواند رفت یکی از پسران یا آقایان
خود را با دویست سیصد نفر همراه نماید که یکجهتی او نسبت بدین دولت بر امرا و حکام اکراد ظاهر گشته حمل بر نوع دیگر
ننمایند مشار الیه با اینهمه عنایت و التفات و مدارا و مواسا که از جانب اشرف بظهور رسید در عصیان و طغیان
اصرار نمود بالجمله چون حسن خان و امراء قزلباش بمحمد پاشا و لشکر جلالی ملحق گشته از مراغه روانه ارومی میشدند
امیرخانرا اخبار نمودند که حسب الفرمان قضا جریان اگر خود رفاقت مینماید کارسازی کرده آماده همراهی باشد
یا از پسران و آقایان با جمعی که صاحب وقوف معاملات کردستان بوده شایستگی مشاهده و محاوره داشته
باشد همراه نماید که چرخچی بوده باشند امیرخان دو راس اسب بر تحفه بجهت حسن خان و محمد پاشا ارسال داشت
و پیغام داد که آمدن من نزد ایشان بچند وجه متعذر است خلاصه آنها آنکه جماعت جلالی مردم خود رای بی آل و
اعتدال اند و اعتماد را نمیشایند و هر چند امرای عظام قزلباش رفیق اند اما مرا حوصلهٔ آن نیست که با لشکری که
هفت هشت هزار جلالی باشند همراهی نمایم ایشان از هر راه که صلاح دانند توجه نمایند که من جمعی را متعاقب
خواهم فرستاد امرا این نافرمانی و سرکشی را در بدایت سفر نه پسندیدند و بخود قرار دادند که بر حوالی قلعه او که بر سمت
راه واقع شده نزول نموده او را بهر طریق باشد رام سازند چه هرگاه امیرخان با منسوبان درگاه شاهی چنین بی ادبانه
پیراهه رود از دیگران چه توقع توان داشت و چه مهم از پیش توان برد فرستادهای او را گسیل کرده سخنان محبت
آمیز دوستانه پیغام نمودند و اعلام کردند که چون عبور از انجا واقع میشود مهمان پذیر باشند که یکشب در جوار او

خواهیم بود در مواجهه کنکاش نموده بدانچه صلاح او باشد عمل نمائیم امیرخان اصلا بان حکایت التفات نموده در طغیان

و سرکشی اصرار نمود روزی که مقدمهٔ لشکر بحوالی قلعهٔ او رسید اکراد برادوست مکمل و مسلح در برابر آمده با چند نفر

از مردم جلالی که در پیش بودند آغاز محاربه نمودند و بین الجانبین دست بازی واقع شده دو نفر از جلالیان

بقتل رسیدند و چند کس در میانه زخم دار شدند چون این خبر بحسن خان و امرا رسید کس فرستاده پیش رفتها باز

گردانیده از جنگ و جدال منع کردند و نیم فرسخی قلعه رسیده در محل مناسب نزول نمودند اکراد بعد از رسیدن

امرا خود را بقلعه کشیده ابواب قلعه مسدود ساختند و توپ و تفنگ بمعسکر امرا می انداختند حسن خان مرتبهٔ دیگر

کس نزد او فرستاده از سبب آن حرکت پرسید عذری چند گفته ابواب آشنائی مسدود ساخت و اکراد فوج

فوج از قلعه بیرون آمده بهر کس از جلالی و قزلباش که بجهت آوردن آذوقه و مایحتاج بمواضع تردد مینمودند

دوچار شده قتل و غارت مینمودند اینصورت تکرار یافته رفته رفته بین الجانبین جنگ و جدال قایم شد و محمد

پاشا نیز بجهت آنکه چند نفر جلالی در دست اکراد بقتل رسیده بود در مقام عناد و انتقام در[illegible] جلالیان

بقصد محاربه جوق جوق تا پای قلعه میرفتند و از آنطرف اکراد بمدافعه پیش آمده جمعی زخمدار و [illegible]ول میگشتند تا کار

از رفق و مدارا گذشته مخالفت و عصیان او وسعت ظهور یافت جماعتی از جلالیان که از گشتن کرد و جید[illegible] که از محمد پاشا

خایف و هراسان شده بودند خصوصاً محمد بیک برادر طویل و اتباع او دفعه دفعه روی گردان شده بقلعه رفته

تا سیصد چهارصد نفر از ایشان ملازمت امیرخان اختیار نمودند و مشار الیه از کثرت ایشان اندیشیده برادر[illegible]

با جمعی در قلعه نداشته تتمه را بقلعهای دیگر فرستاد و رعایت ایشان مینمود اینمعنی نیز علاوهٔ کدورت محمد پاشا

نبود شده بین الجانبین نیران خصومت اشتعال پذیرفت و محمد پاشا بر طبق فرمان قضا جریان که عموماً در باب

کل اکراد صدور یافته بود دخل نموده الکاء ارومی را تصرف نمود و حسن خان بالضروره در آن منزل توقف نموده

حقیقت حال با ستادگان پایهٔ سریر اعلی عرض کرد در هنگامی که حضرت اعلی از دار الارشاد اردبیل عازم

زیارت سلطان المحققین عارف ربانی شیخ زاهد گیلانی این اخبار رسید رای عالم آرای که روشنی بخش

عالم اعجاز است بران قرار گرفت که جناب اعتماد الدوله حاتم بیک وزیر را که رای عقیده گشایش مفتاح ابواب

دانش و ضمیر منیرش نور افزای دیدهٔ بینش است بجانب ارومی فرستند که بدیدهٔ بصیرت انظار احوال آن سرحد

انداخته اگر دفع فساد امیرخان و تسخیر قلعهٔ او بسهولت میسر باشد آتش طغیان او را بآب سیف و تادیب منطفی

گرداند و الکای او را در میان جلالی قسمت نماید که در آنجا اقامت نموده همت بر قلع و قمع سایر طاغیان

اکراد مصروف دارند و اکر صلاح دولت روزافزون دران نبوده باشد امیرخان از استمال شفقت شاهی کردانیده او را از
پردهٔ خجالت بیرون آورد و خاطر او را از وقوع اموری که بی اختیار واقع شده اطمینان دهد و چون پاییز نزدیک شده
جماعهٔ جلالی را از پای قلعه امیرخان کوچانیده در هر الکاکه مصلحت دانند بدستور سال کذشته قشلاق دهد و تنخواه از تومان
زر نقد از خزانهٔ معموره همراه او فرستادند که بمد خرج جماعت جلالی قسمت نمایند و جناب آصف شان اعتماد الدوله را
از اردبیل بجانب تبریز کیلیک کرده امام قلیخان حاکم لار را سر کردهٔ فوجی از عساکر منصوره بسلماس فرستادند که تا رسیدن
موکب همایون از آن سرحد خبردار باشند و خود بنفس نفیس متوجه زیارت قطب العارفین شیخ زاهد کیلانی شدند و ذوالفقار
خان بیکلربیکی شروان حسب الاستدعا رخصت آمدن به پایهٔ سریر اعلی یافته بدار الارشاد اردبیل آمده بسعادت
ملازمت مشرف کشت و در رکاب ظفرانتساب باستارا رفته چند روز در سیر و شکار قزل آغاج همراه بود و از آنجا مرخص شده
بشروان رفت و پیربوداقخان حاکم تبریز را امر فرمودند که بمرافقت اعتماد الدوله روانه آن صوب کردد و پانصد نفر از تفنکچیان
تبریز و با فقی و خراسانی و اصفهانی نیز همراه کردید و مسوّد اوراق نیز حسب الامر اعلی بمرافقت جناب آصفی مامور کردید
حسن خان و امرا حکایت آمدن اعتماد الدوله شنیده در الکای اورمی رحل اقامت انداختند القصه حضرت اعلی بعد از زیارت
حضرت قطب العارفین و سیر و شکار قزل آغاج بجانب دار السلطنهٔ تبریز آمده از آنجا از راه علی دره سی بجانب قراباغ
و حرکت آمده قشلاق همایون در آنجا قرار یافت کنجعلیخان را در تبریز کذاشته اکر اعتماد الدوله را بمدد و کومک احتیاج افتد
باورمی رفته باو ملحق کردد اکنون خامهٔ سخن پرداز مسوّد اوراق تحریر قضایایی که با جناب دستور اعظم رفیق بود ملتزم است
که خصوصیات آن سفر را که برای العین مشاهده نموده از اطالت و اطناب اجتناب نموده مشروحا در رشتهٔ تحریر
کشد والله المستعان **ذکر رفتن اعتماد الدوله حاتم بیک بر سر اورمی و سوانح ایام محاصرهٔ قلعهٔ دمدم** چون جناب اعتماد الدوله
آصف صفات از حضرت اشرف دستوری یافته از اردبیل به تبریز آمده تا ده روز در بلدهٔ تبریز بسامان و سرانجام ضروریات
سفر پرداخته باتفاق پیربوداقخان حاکم تبریز و برخوردار بیک انیس توپچی باشی و توپچیان و تفنکچیان که بمرافقت او
مامور بودند روانهٔ مقصد کشتند و دو هزار نفر از جلالیان که بسرکردکی قرا سعید و آتماجه بیری تاخت قراجه داغ
رفته بازکشته به تبریز آمده بودند همراه شدند و در راه خان امیر ولد غازی بیک کرد که حاکم سلماس بود و اولیا بیک
ولد کور سیف الدین قوام او که حاکم انزل و سوهای بود ملحق کشته بتاریخ روز سه شنبه بیست و هشتم شهر شعبان
داخل اورمی شدند و روز دیکر بپای قلعه رفته حسن خان و محمد پاشا و امرای عظام رفیع الشان که در حوالی قلعه نزول
داشتند باستقبال مبادرت نموده با یکدیکر ملاقات کردند و جهت نزول مکان مناسب که از یورت امرا القلعه

نزدیکتر بود اختیار فرموده فرود آمدند روز دیگر یکی از ملازمان را باتفاق ملک آقا محمد طسوجی که با امیرخان طریقهٔ آشنائی داشت
نزد او فرستاده بعد از نصایح مشفقانهٔ خیرخواهانه تکلیف کردند که در حریم قلعه بایکدیگر ملاقات کرده بما فی الضمیر اطلاع
یابند بنوعی که مقتضای خیراندیشی بوده باشد عمل فرموده خاطر رمیدهٔ او را آرام بخشند زیرا که غرض از فرستادن اعتماد
الدوله که از ارباب قلم و مرد دولتمند صلاح اندیش است جز رفع مادهٔ وحشت و نزاع نیست و امیرخان قبول این معنی نموده
از قلعه پائین آمد و جناب دستور اعظم نیز با چندی از ملازمان بحوالی قلعه رفته با او ملاقات نمود و لحظهٔ بایکدیگر نشسته
در هر باب سخنان بمیان آوردند و امیرخان ظاهر اظهار اخلاص و غلامی حضرت اعلی شاهی ظل اللهی کرده چنان نمود
که اطوار محمد پاشا و جلالیان توهم نموده نتوانستم با ایشان ملاقات کرد و انقدر وثوق و اعتماد بر حمایت و ممانعت
حسن خان نداشتم ناچار بدین چار دیوار تحصن نموده‌ام و محمد پاشا تحصن مرا بهانه ساخته مرا مخالف حضرت شاه بدنام گرد
و طمع در الکاء من نمود اکنون ملتمس آنست که خدام عالیمقام متکفل عذر تقصیرات من در خدمت اشرف شوند و اگر صلاح
در آمدن پایهٔ سریر اعلی باشد می‌آیم و اگر درین زمستان مرا ازین تکلیف معاف دارند یکی از پسران خود را با پیشکش در
مرافقت عالی میفرستم در ایام بهار که رایات نصرت آیات به ییلاق آید بدرگاه عالم پناه می‌شتابم و جناب اعتماد الدوله
متکفل مهمات او شده قرار دادند که جماعت جلالی را از انجا کوچانیده بهمان دستور آن ولایت را بر او مسلم دارند و
درین وقت تکلیف آمدن او بپایهٔ سریر اعلی ننموده بفرستادن پسر و پیشکش اکتفا نمایند مشروط بر آنکه چون خبر عصیان
و قلعه بندی او باطراف و جوانب رفته بملاحظه و دهشت بیرون آمده با خیل و حشم با امراء قزلباش ملاقات نماید و آوازه
مرافقت او در ولایت کردستان انتشار یابد و او قبول این معنی نموده قرار داد که روز دیگر مهمان اعتماد الدوله باشد
و بعد از آن اعتماد الدوله و امراء قزلباش بقلعه رفته روز دیگر مهمان او باشند و با امراء عظام آمیزش نموده از جانبین
بلوازم رسوم عادت پردازند و او پسر را با پیشکش رفیق اعتماد الدوله نماید که بپایهٔ سریر اعلی برند بعد از گفتگوی اینمعنی [illegible]
از یکدیگر جدا شده هر کدام بمنزل خود معاودت نمودند روز دیگر جناب اعتماد الدوله اسباب ضیافت بزرگانه
ترتیب داده مجلس عالی آراسته امراء عظام قزلباش را طلب داشت و چون امیرخان از صحبت محمد پاشا و جماعه
جلالی تحاشی مینمود ایشان را طلب نداشت و منتظر آمدن او بود چون اثری ظاهر نشد دیگر باره آقا محمد طسوجی را
بطلب او فرستادند از اطوار او چنین معلوم شد که آنچه در روز پیش مسکنت محض چاپلوسی و حیله اندوزی بود
باطنش را از آن خبری نیست و امروز خلاف آنها بظهور می‌آورد مجملاً بعد از قیل و قال ب[illegible] جواب گفت که جماعه
اکراد میگویند که ما را اعتمادی بامراء قزلباش و جلالی نیست و اگر با ما در مقام عذر درآیند [illegible] ورتبه علمیت اعتماد الدوله که مرد تاجیک

واهل قلعه چه می آید مانع آمدن من شده اند مجملا گریبان خود را بدست شما نمیدهیم اگر بفرستادن یکی از پسران و پیشکشی قناعت
مینمایند خدمت میکنیم و هرگاه خواهیم باراده خود بدرگاه معلی میآیم والا درین حصار خزیده بجز قلعه داری چاره ندارم
مجملا خبث باطن خود را ظاهر ساخته بمتانت و استحکام قلعه مغرور گشته سلوک طریق عناد و استکبار اختیار نموده جواب
صریح نفرستاد و جناب اعتماد الدوله و امرای عظام در مهم امیرخان مشورت نموده اینقدر مسامحه در معامله او جایز داشتن
اصلا مناسب دولت قاهره ندیدند چه با وجود انتشار مخالفت در قلعه بندی او و آمدن جناب دستوری که وزیر اعظم
و معتمد علیه دولت ابدقرین شاهیست و بی نیل مقصود بازگشتن منتج مفاسد عظیمه بود از اینجانب نیز خاطرها بر محاصره و
قلعه گیری قرار گرفت و حقیقت حال بپایه سریر اعلی شاهی عرض نموده شروع در محاصره و سرانجام قلعه گیری کردند قلعه
مذکور بر بالای کوه بلندی بر سنگ یکپارچه طولانی کم عرض واقع شده که سطح آن کاو دنبالست در طرف جنوبی و شمالی
دره عمیقی است که از زیر آن ببالا بجز نردبان خیال نتوان رفت و از غایت ارتفاع احتیاج بحصار نداشته و حصار
نکرده از دو طرف دیگر که عرض قلعه است و حصار کرده اند هر طرفی تخمینا یکصد ذرع باشد طرف شرقی آن بر بلندیست
و بجبال اتصال دارد و حصاری که مضبوط ساخته اند یک دوازده دار دو غربی آنکه بزمین نزدیکتر است دو حصار دارد
و در جانب جنوبی حصار پائین دروازه ساخته از آنجا تا پائین راهیست در میان سنگ در غایت تنگی که عبور یکسوار
از آنجا دشوار است مجملا سیبه پیش بردن بجز دو طرف شرقی و غربی میسر نیست و در جانب شرقی آن چون از پای حصار
تا یک تیر پرتاب سنگ و بعد از آن خاکست و بملاحظه آنکه در خاک جر میتوان زد یکصد قدم تخمینا بلکه بیشتر و دورتر از
دروازه در کنار دره برجی عظیم در کمال ارتفاع ترتیب داده اند فی الحقیقه آنهم قلعه ایست که باصل متصل شده و مستحفظان
بران گماشته اند که تا آن برج بدست در نیاید محالست که سیبه بپای قلعه توان برد و آب قلعه از حوضی است
که از آب باران پر میشود اما دران دره در جانب شمالی در جنب دیوار قلعه چشمه آب قلیلی است امیرخان در زیر آن چشمه
حوضی هفت ذرع طول و چهار ذرع عرض و دو ذرع و نیم عمق ساخته که از اول شب تا صبح پر میشود و روز صرف
شرب خواص اهل قلعه میشود و بر روی حوض گنبدی با آهک و آجر زده پشت آنرا با زمین هموار کرده اند که از بیرون
ظاهر نمیشود و آنرا اسوملق مینامند و بجهت محافظت آن حوضخانه برجی در جنب دیوار قلعه ساخته راه روی بجهت
آب بردن که به بیست پایه بالا میرود ترتیب داده اند و راه آن بر مردم بیرونی مخفی است و فی الحقیقه آن برج قلعه ایست
که در خارج قلعه واقع شده باصل قلعه اتصال دارد و در جانب جنوبی نیز یخ دانی در جنب قلعه ترتیب داده اند
که در زمستان پر یخ و برف میسازند و حوضی در زیر آن ساخته اند که هر چه در تابستان از یخ و برف آب میشود دران

حوض جمع شود و در وقت قلت آب بکار آید و این نجدانرا نیز قلعچه کرده اند و تفنگ انداز گذاشته کمال استحکام داده
بوزلق و قاریق نیز می نامند و راه آن نیز بطریق راه سولق بر مردم بیرونی مخفیست مجملا قلعهٔ مذکور مشتمل بر پنج قلعه است
یکی اصل و یکی قلعچهٔ پایین و یکی سولق و یکی بوزلق و یکی برج بزرگ قلعه که مذکور شد هر پنج در کمال استحکام که پیک تیز گام
اوهام را عبور و مورچهٔ خیال را مرور بران محال مینماید القصه جناب اعتماد الدوله بوفور عقل و دانش تکیه بر اقبال همایون
کرده کمند همت بر کنگرهٔ تسخیر آن قلاع انداخته بتدبیر امور قلعه گیری مشغول گشت درین اثنا موازی پانصد نفر از تفنگچیان
مازندران نیز از جانب اردوی معلی باتفاق سفرقلی بیک چکنی بکومک رسیدند و گنجعلیخان حاکم کرمان نیز که در تبریز بود
با قشون و لشکر آراسته کرمان بکومک نامزد شد حسن خان با بعضی از امرا که برفاقت او آمده بودند و تفنگچیان اصفهان
بجانب شرقی رفتند و جانب غربی را که بطرف قلعهٔ پایین است به پیر بوداقخان و امرای رفیق او و تفنگچیان خراسان
و باقی قرار گرفت و تفنگچیان تبریز را با مراد سلطان چکنی و میر خلیل سلطان سیل سپر بجانب جنوبی برابر قلعچهٔ بوزلق
فرستادن و محافظت قلعهٔ پایین بعهدهٔ گنجعلیخان نمودند و تفنگچیان مازندرانی را با صفیقلی بیک و قورچیان چکنی
بجانب شمال که برابر سولق است فرستادند و برخوردار بیک ایس را مقرر داشتند که دو توپ بزرگ و یک بالیمز ترتیب
دهد و قبان سلطان بیگدلی بخدمات توپخانه و سرکاری توپ تعیین فرمودند و عجالة الوقت توپ کوچکی که در قلعهٔ
گوگرچلق بود بکشتی از دریای سلماس آورده در سیبهٔ حسن خان در برابر برج نصب نمودند و محمد پاشا را در خلال اینحال ضعف
قلب و بیماری طاری گشته خود از خدمات معاف بود اما جمعی از جلالیان بکومک هر طرف تعیین نموده و مبلغ پنجهزار
تومان تبریزی که بجهت مدد خرج جلالیان آورده بودند در میانهٔ آن جماعت فراخور حال قسمت نمودند جهت هر جماعت
قشلاق در آنحدود تعیین یافت و عساکر منصوره طرح قشلاق انداخته خیام اقامت نصب نمودند و هر یک بر سر کار
خود رفتند امیرخان چون ازینحال خبر یافت در شبکهٔ اضطراب افتاده مکرر کسان بخدمت اعتماد الدوله فرستاده
اظهار ملایمت بیش از پیش نموده خواست که بلطایف الحیل شر آن جماعت را از خود دور کند چون مکر و
خدیعت او ظاهر شده بود سخنان روی اندود او بموقع قبول راه نیافت لاجرم در مدافعه و قلعه داری
کوشیدن گرفت و چند نفر از میرزادهای برادوست خود را از قلعه انداخته شاهی سیون شدند و هر کس از قلعه
می آمد تقریر میکرد که مردم قلعه از قلت آب در عذاب اند زیرا که درینوقت آن حوض کم شده و آنچه مانده
عفونت بهم رسانیده از آن بچهارپایان میدهند و مدار آب اهل قلعه بآب سولق است که ظرف ظرف بخواص
قلعه قسمت مینمایند و چون سولق در خارج قلعه است و نقب بزیر آن میتوان برد و هر گاه سولق اهل قلعه بدست آید زیاده از سه روز

اهل قلعه تعیش نمیتوانند نمود و جز استیمان و قلعه دادن چاره ندارند چون این سخن در نظر عقل پسندیده مینمود همت
مصروف این امر داشته اهتمام در بدست آوردن سولق نمودند چاهجوئی را که دران سولق کار کرده بود و سر چشمه را
میدانست آوردند او متعهد شد که تا یکماه از دهنه دره نقب بزیر سولق برده سر چشمه را بدست آورده آبرا از حوض
بگرداند و استادان چاهجوئی دیگر از اطراف و جوانب حاضر گردانیده رفیق او ساختند و او شروع در نقب زدن
کرد و حسن خان و امرا عظام نیز از طرف دروازه شرقی سیبها قسمت نموده تا زمین خاک بود جز زده پیش رفتند
و چون بسنگ رسیدند سبدها بافته در دو طرف می چیدند و خاک از راه دور آورده پر میکردند کوچه کوچه سر پوشیده
ترتیب دادند و بدین و تیره پیش میرفتند و پیر بوداق خان نیز از طرف غربی که جانب قلعه پائین است که سرابالامی بایست
رفت و بدین شیوه عمل مینمود و جماعه اکراد از هر شب تا صباح بر سر هر سیبه جنگهای مردانه میکردند و دمبدم از سهام
تیر پر اکراد پیام اجل بگوش غازیان میرسید و گلوله تفنگ بسان تگرگ بر سر اهل سیبه می بارید و دو سه مرتبه رو
بسیبهای امرا ریخته جنگهای مردانه کردند و غازیان نیز مردانه پای ثبات استوار داشته در مدافعه میکوشیدند
و از جانبین جمعی زخمدار و مقتول میشدند نوبتی بسیبه نعمت الله سلطان صوفی که در پهلوی سیبه حسن خان بود ریخته
جنگهای مردانه از جانبین واقع شد اکراد هجوم نمودند که داخل سیبه شوند پنج نفر از صوفیان در دهنه سیبه
در عقب یکدیگر کشته گشته اکراد را مجال وصول نداده هر کدام کشته شد دیگری بجای او استاده در آن روز از پهلوی
اهل سیبه مردانگیها بظهور آمد و اکراد کاری نساخته بقلعه باز گشتند و از زمره غازیان پنج هشت نفر مقتول
و ده پانزده نفر زخمدار شدند بعد از چند روز مردمی که از قلعه بیرون می آمدند تقریر میکردند که دران جنگ
از اهل قلعه تا بیست نفر مقتول و سی چهل نفر زخمدار شده بودند توپ کوچک که از قلعه گوکر چلیق آورده در سیبه
حسن خان برج بسته بودند بعد از بیست روز بلکه یکماه که اندک رخنه در جدار آن برج واقع شد و هنوز چنان نشده
بود که بران صعود توان نمود چون برج سد راه قلعه بود حسن خان بخودسری و بی پروائی و بی تدبیر و مشوره اعتماد
الدوله آخر روزی یورش بران برج نموده دوازده نفر از یکه جوانان دلیر بصد تشویش خود را ببالا رسانیده
چند نفر از ایشان در بالای برج تفنگ خورده بپائین غلطیدند و دیگران نیز زخم تیر رسیده کسی اراده صعود
نکرد و چند کس رفته بودند خود را پائین انداختند و تا دویست نفر از ملازمان حسن خان که بپای برج رسیده
بودند در همانجا توقف نموده شروع در کندن پایه برج کردند و تا نصف شب بین الجانبین جنگ و جدال
بود و در نصف شب کردان هجوم نموده غافل از پس سر ایشان درآمده جنگ شمشیر در پیوسته از بالای برج

و قلعه کلوله تفنگ می بارید و ازین جهت مددی بغازیان امیر سعید غازیان را دست از کار و کار از دست مانده باز
گردیدند و جوانان دلیر و مردم کارآمدنی از حسن خان و امرا درین یورش ضایع شده بسیاری زخمدار گشتند
و حسن خان ازان جلادت جاهلانه خجلت زده و پریشان حال گردید و چون امری واقع شده بود جناب اعتماد الدوله
خاطر او را تسلی داده چه در عالم سپاهیگری تسخیر قلعه بی انتها نمیشود و درین اثنا استا چاه جوئی که سر چشمه را میدانست
زخم تفنگ خورده مقتول شد و سایر چاه جویان بی بسر چشمه نمیبردند که نقب را بکدام طرف برند بالضروره هرچند
که نقب پیش میرفت سوراخی ببالا کرده علامتی نصب میکردند که روز معلوم شود که بکجا رسیده اگر اوزقضیه سولق
خبردار شدند و از قضای الهی درین دو سه ماه زمستان نیز اصلا برف و باران نبارید و در حوضها آب نمانده بود
چون ماهی در شبکه اضطراب افتاده طپیدن آغاز نهادند و نیم شب بر سر نقب ریخته با تفنگچیان مازندرانی و
صفر قلی بیک و تورچیان حکمی که سرکار و نگهبان نقب بودند جنگ پیوسته جنگهای عظیم میکردند و هیچ شبی از
از محاربه آسودگی نداشتند و فرصت کار بچاه جویان نمیدادند و در عرض سه ماه که رمضان و شوال و ذی قعده
باشد بدین و تیره زد و خورد میشد دو سه مرتبه از عورات و اطفال قریب بهزار نفر از قا[illegible]ن کردند و
انجماعت العطش زنان خود را بجوی آب رسانیده اکثر دو سه روز گذشته بود که آب نخورده بودند و امیر خان
و همگی اهل قلعه همت بر محافظت سولق گماشته فدائی وار میکوشیدند کار نقب بدو سه ماه کشیده و راه بسر چشمه
برده نمیشد جناب اعتماد الدوله را بخاطر رسید که از روی زمین سیبه بر بالای سولق برده گنبد سولق را سوراخ
نمایند و توپ بزرگ ریخته شده بود که بیست و پنج من سنگ می انداخت بر دیوار نردبان پایه راه رو آب
بسته آنرا فرو دارند که ره آن گشوده گشته مردم قلعه بسولق آمد و شد نتوانند نمود و نقب بران در زیر
زمین بدستور در کار باشند توپچیان حسب الفرموده عمل نموده و امرا یازکی و مقدم و صوفی مقرر شد که دست
از سیبها خود برداشته بر سر سولق سیبه آرند و حسن خان نیز مقرر شد که آقایان و ملازمان خود را در سیبه خود
گذاشته سرکاری امر مذکور مینموده باشند و پیر بوداق خان را نیز مقرر که از طرف سیبه خود یک سیبه بر سر سولق آورد
و امراء عظام حسب الفرموده عمل نمودند چون محل اقامت جناب دستوری تا توپخانه و سیبها مذکور راه دور
بود و همه روز آمد و رفت دشوار مینمود از غایت اهتمامی که در تسخیر قلعه سولق داشتند بتوپخانه آمده بیست و شش
در سیبه و توپخانه بسر برده همه روز از صبح تا شام بانداختن توپ و محافظت سیبها قیام مینمودند و شب نیز
خدمتی بهریک از امرا رجوع میشد صبح ملاحظه آن میکردند و اگر تقصیری شده بود صاحب آن سیبه را عتاب و سرزنش

مینمودند و اهل قلعه اهتمام امرا در تسخیر سولق که حیات مردم قلعه بود باین مرتبه مشاهده کردند یکپاس که از شب میگذشت
جوانان جلد اکراد مکمل و مسلح بیرون آمده در سر سولق جنگ آغاز نهاده داد دلاوری میدادند و از اینطرف مشاغل افروخته
شده در روشنائی مشاغل تفنکچیان بمدافعه کردان می پرداختند و هر شب جمعی از طرفین مقتول و زخمدار میشدند
در کمر کوه مغاره بود مشرف بر بام سولق اکراد از زیر آن مغاره نقبی میزدند که بآن مغاره آمده از انجا با غازیان
که سیبه بر سر سولق می آورند محاربه نموده مانع شوند بعد از اطلاع قرار یافت که پیش از انکه اکراد مغاره را متصرف
شوند سی چهل نفر از غازیان قزلباش و تفنکچیان خود را بمغاره رسانیده آنرا محافظت نمایند سی نفر از یکه
جوانان سرکذشته از ملازمان امرا و تفنکچیان متقبل اینخدمت شدند روز روشن مردانه وار این سی جوان
دلیر و مردانه از دهنه سیبه تا مغاره از برابر قلعه دویده خود را بمغاره انداختند مردم قلعه تفنک بسیار انداختند
زیاده از یک کس دران دویدن ضایع نشد اما چون شب شد امرای عظام تا نصف شد بر سر سیبهای خود ایستاده
محافظت مینمودند و بعد از نصف شب جماعه اکراد دو جوق بیرون آمده یک جوق از طرف بالا آمده با اهل سیبه
جنک در پیوستند و آنمردم را بخود مشغول ساختند و جوق دیگر از راهی که در زیر مغاره ساخته بودند بر سر مغاره
هجوم آورده با اهل مغاره محاربه مینمودند مردم مغاره تا گلوله تفنک و تیر داشتند با اکراد جنک کردند و مجال دخول
بدیشان ندادند و بعد از انکه یراق ایشان آخر شد تا ده نفر ایشان ضایع شده نزدیک بآن رسیده بود که کردان
داخل مغاره شوند لاعلاج شده بیست نفر دیگر دست بشمشیر یازیده خود را از مغاره بمیانه اکراد انداختند که
جنک کنان بیرون رفته در اجل هر کدام که تاخیری باشد خود را بسلامت بسیبها رسانند هشت نفر از انجماعت
زخمدار شده بیرون آمدند و هشت نفر کشته شده دو نفر اکه یکی تفنکچی اصفهانی و یکنفر بازکی بود زخمدار گرفته بقلعه
بردند امیرخان از مردانگی ایشان تعجب نموده راضی بقتل ایشان نشده چندگاه معالجه نموده بعد از انکه صحت یافتند
بیرون فرستاد و قریب بصبح این قضیه ظاهر گشته اجساد قتیلانرا که بر در مغاره افتاده بودند دیدند تزلزل
تمام بحال غازیان راه یافت و جناب اعتماد الدوله بغایت متاثر گشته با امراء مقدم و بازکی و صوفی عتاب
آغاز نهاده تهدیدات فرمودند اما در عالم سپاهیگری و رفع شماتت اعدا اغماض عین از ان قضیه نموده زیاده
از همه روز در کار خود اهتمام میکردند چهل نفر از غازیان استاجلو از ملازمان حسن خان از غیرت و مردانگی
متعهد نگاهداشتن مغاره شده اراده رفتن کردند جناب اعتماد الدوله در تجویز آن متردد و از قضیه شب
گذشته اندیشه ناک بودند حسن خان بمبالغه تمام متقبل شد که خود را امشب با سیصد کس تا صباح پاس انجماعت

داشته بدافعهٔ اکراد قیام نماید جناب دستور اعظم طوقماق و کرکها رضا دادند و قپان سلطان بیکدلی و امام قلی سلطان
آجرلو را نیز مقرر داشتند که با قشون خود امشب امداد حسن خان نموده پاس دارند و حسب الالتماس او ده نفر دیگر
از ملازمان تعیین شد که مجموع پنجاه نفر باشد همان لحظه با اسباب و یراق ضروری جنگ و ذخیرهٔ چند روزه با آیین شایسته
بالا دویده خود را بمغاره انداختند اکراد ازین دلیری تعجب نموده چون شب شنبه و پارهٔ از شب گذشته بیرون
آمده از همه طرف جنگ در پیوستند و درین شب جنگ عظیم فیمابین بوقوع پیوست و حسن خان و امرا و تفنگچیان
از بیرون و اهل مغاره از اندرون تا طلوع صبح نبرد آزمائی کرده بجنگ و جدال قیام داشتند درین شب اکراد
با وجود سعی بسیار کاری نساختند و خایب و خاسر بازگشتند و غازیان مردانه وار مغاره را نگاه داشتند و چند
نفر از اکراد که تا صبح از سولاق آب میکشیدند بزخم توپ و بادلیج و تفنگ نابود میشدند تا آنکه امرا سیبها را بر سر حوض سولاق
رسانیده سر حوض را سوراخ کردند و از آن سوراخ راه آب دیده پی بر چشمه بردند و اکراد چاره جوی گشته همه روز
از میان نقب بدم بیرونی جنگ کرده اراده داشتند که نقب را بر چشمه آورده آب را متصرف شوند امرای عظام در هژدهم شهر ذی حجه
وقت ظهر از سوراخ سولاق کاه بسیار بر انجا ریخته آتش زده کاه دود کردند و جماعت اکراد که در حوض خانه بودند تاب توقف
نیاورده از دود خود را بیرون انداخته حوض سولاق را متصرف شدند و راه آنرا تا ده پایه بالا رفته بخشت و گل مسدود کردند
و در آن روز غوغائی عظیم در پایین قلعه واقع شد و اکراد جنگهای مردانه کردند اما هیچ اثری بر سعی ایشان مترتب نگشت و
سولاق مسخر اولیای دولت قاهره گشته محافظت آن در عهدهٔ تفنگچیان مازندرانی شده امرا هریک بسیبهای قدیم خود
رفتند و جناب اعتماد الدوله نیز از سیبه بمنزل خود رفته و مردم قلعه تا پانزده روز بآب متعفن حوض بزرگ قلعه قناعت
کرده امیرخان و چند نفر از خواص او و آبی که در یوزلق از برف و یخ بهم میرسید روز گذرانیدند و از غایت تعصب اصلا
در مقام استیمان نشده همچنان در قلعه داری میکوشیدند همانا آب از بندگان خدا باز گرفتن پسندیدهٔ درگاه الهی
نیفتاده هرچند آن طبقه بر باطل باشند اما حضرت باریتعالی که پروردگار کافهٔ امم و اصناف بنی آدمست بر نسا و صبیان
و ضعفای آن قوم رحم کرده بارانهای عظیم باریدن گرفت و تا بیست روز یکماه باران انقطاع نیافت و چندان آب
در قلعه بهم رسید که اهل قلعه تا شش ماه از آب بی نیاز گشتند و سعی و اهتمامی که در عرض سه ماه در تسخیر سولاق واقع شده و
تا پنجاه شصت کس از جوانان خوب ضایع شدند بیفایده بود چون دفع تقدیر بدستیاری تدبیر از اندیشهٔ خرد بیرونست
نتیجه بر آن سعیها مترتب نشد و مردم قلعه خاطر از آب جمع کرده در قلعه داری بیشتر از بیشتر کوشش [illegible] گرفتند چون
در پای قلعه جمعیت جلالیان بی اعتمادی بتفرقگی روی اکنون مناسب سخن آنست که برخی از احوال جلالیان و عاقبت

کار ایشان و وقایع متنوعه که در اواخر این سال وقوع یافته نگاشته کلک نکته پرداز گشته شرح تسخیر قلعه و احوال امیرخان
در طی وقایع سال آینده سمت تحریر یابد انشاء الله تعالی **ذکر احوال طایفه جلالی و مآل کار ایشان** سابقا سمت
گذارش یافت که چون مراد پاشا بر جماعه جلالی ظفر یافته محمد پاشا و رفقای او روی ارادت بالکاء قزلباش آورده داخل
ممالک محروسه شاهی شدند و مراد پاشا در ولایت روم بتحقیق افراد جلالی پرداخته در بدست آوردن اتباع آنطبقه
بنوعی مبالغه نمود که هر کس یک روز با آنطبقه آشنائی کرده بود بدست آورده مسافر ملک نیستی گردانید و عرصه ولایت
روم را از وجود ایشان خالی کرده نام جلالی را از روم برانداخت و بیمن سعی و اهتمام مراد پاشا مهام سلطنت و پادشاهی
آل عثمان که از توزک افتاده بود رواج و رونقی تازه یافت و چون ازین مهمات فراغت یافته بخدمت پادشاه رسید
از حسن خدمات او راضی گشته استحسان نمود اما بعضی از اضداد در مقام تضییع او در آمده آمدن جلالی را بمیانه قزلباش
از سوی تدبیر او شمرده به پادشاه خاطرنشان کردند که آنچه از مراد پاشا واقع شد موافق مصلحت نبود و از تنظیم امور
دولت دور مینمود چنانچه سلطان احمد خان بمراد پاشا گفته بود که ای لله سعی بسیار در دفع ارباب عصیان و طغیان
کردی اما خوب واقع نشد که دوازده هزار سپاهی جرار خونخوار جلالی را بلشکر دشمن ملحق ساختی و بعد از تسلط و اقتدار
آنمقدار مبالغه در برانداختن آنطبقه نمی بایست کرد بلکه عموم آنطبقه را نوید عفو و بخشش داده خاطر ایشانرا مطمئن
می بایست ساخت که اگر معدودی از سرداران اعتماد نکرده میرفتند اما عموم سپاه که از کشته شدن اطمینان می
یافتند ترک اوطان نمیکردند بالجمله اضداد مراد پاشا خصوصا نصوح پاشا که بیگلربیگی دیاربکر بود و دران سرحد
اسباب بلندپروازی سرانجام میداد و آرزوی وزارت و سرداری داشت در مقام استمالت جلالیان در آمده
با امرا و سرداران آنجماعت استمالت نامهای پراکنده روانه ساخته بآمدن روم دلالت نموده بود و سوای محمد
پاشا و قرا سعید که نظر بر کردار خود انداخته امید نجات نداشتند سایر قوم بدمدمه و افسون رومیان فریفته گشته
دل دگرگون کردند و چون در روم بخودسری و خودرائی برآمده بمرتبه کاری معتاد شده بودند و در ولایت قزلباش
بیمن معدلت همایون شاهی بهوای نفس خود عمل نمیتوانستند کرد و از سلوک ناپسند محمد پاشا نیز آزردگی داشتند برفتن
روم راغب شده بودند القصه اول کسی که از جلالیان سالک طریق فرار گردید آغا جدن پیری بود که در الکای
اوشنی قشلاق نموده الکای مذکور باو نامزد شده بود با پانصد کس بجانب کرکویه رفت و چون خبر رفتن او بوضوح پیوست
جناب اعتماد الدوله با سایر جماعه جلالی بدگمان شده با محمد پاشا در باب تقیه جلالیان مشورت نمودند مشار الیه گفت که
بلکج محمد که هفتصد کس دارد مظنه فرار و فتنه انگیزی هست و از دیگران خاطر جمعیت و من کفیل همه ایشان میشوم جناب

اعتماد الدوله حقیقت بخدمت اشرف عرض نمود و حضرت اعلی رقمی فرستاده بکنج محمد را بشفقتهای پادشاهانه نوید داده بازدو
طلب داشتند و حکم عالی باسم جماعهٔ جلالی بنفاذ پیوست مضمون ایشان آنکه مردم غریب اند و باینولایت آمده مهمان ما شده اند
تا دراینولایت توقف دارند اما در لوازم مهمان داری تقصیر نداریم و هر کاه میل رفتن داشته باشند مانعی نیست اگرچه مهمان را
آمدن بارادت است و رفتن باجازت ما بآنهم مقید نیستیم هر کاه ارادهٔ رفتن دارند از جانب ما مرخص اند بعلانیه و ظاهر
رفته عار فرار بخود نه پسندند که مبادا اهل عالم را بخاطر رسد که از طایفهٔ قزلباش خوفناک شده رفتند و موجب بدنامی
ما کردد که آزار خاطر مهمان در مذهب فتوت جایز نیست بعد از ورود این منشور سعادت جناب اعتماد الدوله مجمعی ساخته
جمیع سرداران جلالی را طلب فرموده مضمون این عنایت نامهٔ نامی را خاطرنشان ایشان کردند و قرار دادند که هر کدام
میل رفتن داشته باشند بدرقه کرفته علانیه روانه شوند و مجموع آنطبقه از رفتن ابا نموده متفق اللفظ کفتند که تا باینولایت
آمده ایم غریق بحر نعم و احسان شاه عالم پناه شده بفراغت روزکار میکذرانیم سبب رفتن چیست جمعی بیدولتان که این
عمل کردند ما شرمندهٔ اعمال ایشانیم اگرچه ازین مقوله حکایات بسیار کفته شد اما پردهٔ شقاوت بر دیدهٔ ایشان کشیده
شده بود و اندیشهٔ فرار در خاطر صغار و کبار قرار کرفته محمد پاشا که بیماری اویوتا قیوتا اشتدادی یافت پریشان خاطر
و بدمزاج شده بود و با آنطبقه بدمزاجی آغاز نهاده تهدیدات میداد و درهمین اوقات چند نفر از بلوک باشیان تا دو هزار کس
باهم اتفاق نموده از راه سلماس و الباق بجانب دیاربکر بخدمت نصوح پاشا رفتند و آنجماعت ملاحظهٔ حق نمکخوردکی
کرده مضرت مالی و جانی باحدی از رعایا نمیرسانیدند و بعد از رفتن ایشان محمد پاشا از پای قلعه کوچ کرده بهانهٔ
جلاب خوردن به بلدهٔ اورمی رفت که چند روز در شهر بمعالجهٔ خود مشغول باشد اما بسخن اطبا عمل نمیکرد و برای خود
عمل مینمود از ضعف و ناتوانی قوت ضبط و ربط و تردد نداشت و جمعی که از او آزرده بودند مثل حسین بیک ازنا ورد کل
محمد و لومال اغلی و قراباش بلوک باشی و غیر ذلک را جناب اعتماد الدوله استمالت ساخته بسمت ملازمت و نوکری خاصهٔ شریفه
موسوم ساخته در پای قلعه نکاهداشته یراق و خرجی عنایت فرمودند چند روز که پاشا در شهر بود موازی یکهزار نفر
از ملازمان خاصهٔ او از راه مذکور رفتند ده روز از رفتن ایشان نکذشته بود که ابراهیم آقا وکیل پاشا که محل اعتماد او بود
با هفتصد هشتصد کس ارادهٔ رفتن نمودند و طویلهٔ خاصهٔ پاشا را صاحبی کرده از راه سلماس روانه شدند پاشا از رفتن
ایشان خبر یافته با دویست سیصد کس از ملازمان اعتمادی که از وجدا نمیشدند سوار شده ارادهٔ تعاقب ایشان نمود و
جون بدیشان رسید ایشان استاده آمادهٔ حرب و قتال کشتند و کس نزد پاشا فرستادند که چون نمک تو خورده ایم
محاربه ترا مکروه میشماریم اولی آنست که بازکردی و الا بالضروره بحرب و قتال می پردازیم جون پاشا تاب مقاومت نداشت

بازگشت اما از انجماعت در راه بی اندامی بسیار صدور یافت و اسب و شتر و اموال بی نهایت از قزلباش و تجار و تردد
دین که بپای قلعه می آمدند گرفته رفتند چون خبر رفتن ایشان و بردن اسبها پاشا بپای قلعه رسید جناب وزیر اعظم یکراس
اسب خوب بجهت پاشا فرستاده مبالغه نمودند که دیگر بودن او در شهر مصلحت نیست مبادا از بقیهٔ جلالیان و ملازمان او غدری
رسد لایق آنکه کوچ کرده بپای قلعه آید مشار الیه چند روز از نوروز گذشته بپای قلعه آمد ضعف جگر و درد معده داشت
آنرا اسیر زنان نهاده بمعالجات ترکانه عمل مینمود و در معاملات دنیا بغایت حریص بود و قرار موت بخود نمیداد تا آنکه
مرض بر او استیلا یافته در اواخر ماه صفر فوت شده بعد از فوت او تفرقگی در میان بقیهٔ انجماعت روی داده هر کس
بطرفی رفت نیک و بد از بلوک باشیان ملازمان او دویست سیصد کس کما بیش درین ولایت ماندند چون وارثی نداشت
نواب کامیاب اشرف جمیع اموال و اسباب او را از اسب و شتر و خیمه و یراق و مرصع آلات و زر نقد اشرفی شاهی
که تخمینا شش هزار تومان میشد بتو اسعید عنایت فرمودند و بعضی از مردم محمد پاشا بملازمت خاصهٔ شریفه اختصاص
یافتند و خواه مردم قراسعید و خواه کیخ محمد و غیر ذلک زیاده از پانصد نفر درین ولایت نماندند درین سال ایالت پناه
شاه نظر سلطان توکلی که حاکم جام بوده در دربند بمحافظت قلعه قیام داشت بمرتبهٔ ایالت و خانی رسیده حکومت
مشهد مقدس معلی بدو مفوض گشت و خواجه کمال الدین حسین اصفهانی وزیر مشهد شد ذکر متوفیات از اعیان
شاهی و در سال [illegible] اول عمهٔ اعلی شاهی علیا جناب مریم سلطان بیگم صبیهٔ شاه جنت مکان که در حبالهٔ خان
احمد والی گیلانی بود در اصفهان بجوار رحمت الهی پیوست و این خبر محنت اثر در ییلاق آق النک همدان بحضرت اعلی
و همشیرهٔ اعیانیه اش زینب سلطان بیگم و صبیه اش که از مخدرات استار سلطنت است رسید و حضرت اعلی تاسف
بسیار خورده قاضی سلطان متولی روضهٔ رضویه را که در اردو بود مقرر داشتند که نعش مطهر آن مریم عهد را بروضهٔ
مقدس نقل نمایند و مشار الیه بخدمت قیام نموده در حریم آن روضهٔ مقدس مدفون ساخت دیگری میرزای
عالمیان میرزا احمد شفیع است که شمه از احوال او گذشت وی از مشایخ کدکن من اعمال نیشابور است در عنفوان شباب
نزد وزرا و کتاب مرتضی قلیخان پرناک کسب نویسندگی نموده ملازمت کاظم قلیخان برادر او اختیار نمود و چون
کاظم قلیخان در سال اول جلوس همایون در قزوین فوت شد خواجه مشار الیه منصب وزارت ابراهیم خان ترکمان
حاکم ساوه یافت چون هنوز کوکب طالعش در حضیض وبال بود خان مشار الیه بعد از شش ماه از حکومت ساوه فوت
اختیار نمود و او در اردو بی سامان و سرگردان میگردید در اول توشقان ئیل سنه الف که فرهاد خان بسفر
خراسان و تسخیر نیشابور مامور بود مشار الیه بخدمت خان رفته عرض حال خود کرده التماس مرافقت و ملازمت

نموده چون نیشابوری بود رخصت ملازمت و همراهی یافت و دران سفر تحریر مکتوبات و جواب عرایض قیام نموده جوابی قابلیتش
ظاهر گشته رفته رفته اعتبار یافت و برشد کاردانی ظهور یافته خدمت استیفا یافت و بالآخره بمرتبهٔ وزارت ترقی کرده
روز بروز عزت و اعتبارش می افزود و چون مکرر افرهاد خان در خدمت اشرف زبان بتوصیف او کشوده از کاردانی او
اظهار خشنودی کرد در مجلس همایون نیز راه خدمت پیدا کرد و بعد از قضیهٔ فرهاد خان بوزارت کل کیلانات منصوب گشته
بدین پایهٔ والا ارجمندی یافت و دران منصب خدمات پسندیده بجا آورده قرب و منزلت تمام یافت تا آنکه بخطاب
عالی میرزای عالمیان سربلند گشته وزارت قزوین نیز علاوهٔ مهمات او شد تا در سنهٔ یونت ئیل سنهٔ مذکور وزارت
و رتق و فتق مهمات کل ولایت خراسان اضافهٔ مناصب سابق او گشت و ارقام مطاعه عز صدور یافت که عزل و نصب
جمیع وزرا و عمال و کلانتران خراسان منوط برای او بوده قول او را قول اشرف و رضای او را منوط برضای اشرف
و خلعت او را که بامراد هر کس دهد خلعت اشرف شمارند ظرف طبیعت او گنجایش اینهمه التفات نیاورده بامرا خراسان
خصوصاً محراب خان حاکم مشهد مقدس سلوک ناهنجار پیش گرفت و خاطر اشرف ازین حرکات بقدر انحراف یافته او را
طلب داشتند و در مازندران بشرف ملازمت رسیده زیاده التفاتی نیافت تاب اینهمه بی التفاتی نیاورده در ییلاقات
اصفهان مریض گشت و بیماری او اشتداد یافته بقزوین رفت و در اوایل ایت ئیل از مال و ملک و جاه و منصب دنیای
ناپایدار دل برداشته عزیمت سفر آخرت نمود و اصلان بیک وزیر قزوین و میر ابو القاسم قوم او وزیر مازندران
و خواجه کمال الدین حسین اصفهانی وزیر مشهد مقدس شد دیگری از مشاهیر متوفیان بکتاش خان استاجلو حاکم مروست
مشار الیه از اویماق مرانلو استاجلو است وکیل مرشد قلیخان یکان بود و در سال اول جلوس همایون که دار السلطنهٔ
اصفهان بدیوان مرشد قلیخان تعلق گرفت بکتاش خان از جانب او داروغهٔ اصفهان شد بعد از قتل مرشد قلیخان
چندگاه هرزه کار میگشت بعد از ان متصدی بعضی محال اصفهان شده و از ان مهم معزول شده مدتی پریشان
حال میگردید و در سال ایت ئیل سنهٔ الف که فتح خراسان شد و مشار الیه بمرتبهٔ امارت سرافراز شده حاکم قلعهٔ
مارو چاق شده و در تعمیر قلعه و ضبط آن سرحد مردانگیها از و بظهور آمد و روز بروز اعتبار یافته صاحب حشم و لشکر
شد و در سنهٔ شچقان ئیل ثمان الف که از نور محمد خان اوزبک عصیان بظهور آمده گرفتار گشت حکومت مرو شاهجهان
باو متعلق گردید و مکرر او را در حدود مرو با اوزبکیه محاربات قوی روی داده در جمیع معارک مظفر و منصور گشته
بیمن دولت قاهره و اقبال شاهی دران سرحد بلند آوازگی یافت و تا این سال همایون فال که تخاقوی ئیل ثمان عشر
و الف است ده سال بود که در کمال شوکت و اقتدار حکومت مرو مینمود و درین ولا باجل طبیعی برد و حکومت بقابغ اسلاح

سپرده حکومت آنولایت بمحرابخان قاجار که حاکم مشهد بود تفویض یافت دیگر از متوفیان محمد زمان سلطان بایندر که ابا عن جد از [illegible]

۳۸۰

بایندریه ترکمانست پدرانش همیشه از زمرهٔ ارباب عقیده و اخلاص این دودمان ولایت نشان بوده حق خدمت قدیمی داشته‌اند
مشار الیه در اول حال و آغاز جوانی در خطهٔ یزد بملازمت میرمیران ولد شاه نعمت الله بود و بعد از آن بملازمت شاهزادهٔ مغفور
سلطان حمزه میرزا رسیده در سلک مقربان انتظام یافت در ایام طغیان ترکمان و تکلو بخراسان رفته در هرات بملازمت
اشرف رسید و بملاقات علیقلیخان شاملو فایز گشته چندگاه در هرات بود همشیرهٔ او جان آغا خانم که عورت عفیفهٔ عاقلهٔ
روزگار است در حبالهٔ علیقلیخان لله و انکه حضرت اعلی شاهی و پرورندهٔ آن نور پرورد الهی بود والیوم نیز در حرم سرای
اقبال سعادت بخدمت پردگیان سرادق جلال مشرف بخطاب ننکی و بعز بلند رتبهٔ مادری سرافراز است برادرش بعد از
قضایای خراسان که بعراق آمد بخطهٔ یزد رفته چندگاه بزراعت و عمارات املاک خود مشغول بود و توفیق زیارت
بیت الله الحرام یافته از یزد متوجه سفر خیر اثر حجاز شد بعد از معاودت دیگر باره بخدمت اشرف آمده در سلک ندما
و مقربان خاص انتظام و تا حین فوت گاهی در کمال عزت و اعتبار و گاهی از ستم ظریفی و شوخی طبیعت مورد عتاب
و خطاب بود تا درین سال که در رکاب نصرت انتساب اشرف در قزوین سرمست بادهٔ التفات بود پهلو بر بستر ناتوانی
نهاده در روز ششم بیماری رخت هستی ازین جهان فانی بر بست مردی ندیم خوش صحبت شعر فهم سلیم النفس هموار بود و در ایام
تقرب در القای کلمهٔ الخیر تقصیر نمیکرد اما بعد از ادراک حج بیت الله الحرام بخواهش طبیعت یا حب جاه و دنیاپرستی دیگر
باره خود را بمعاصی آلوده گردانید امید که حضرت ارحم الراحمین از تقصیراتش گذشته مغفور گرداند دیگری از متوفیان
حسین قلی بیک برادر امیرگونه خان قاجار است که پسر گیلانی بتوهم آنکه دست درازی بجانب او نماید در حال مستی
دو سه زخم خنجر بر او زده بآن زخمها در گذشت و آن پسر نیز بجهت ضبط و نسق جاهلان بقصاص رسیده دیگری از مشاهیر
متوفیان حاجی ادهم بیک برادر اعتماد الدوله حاتم بیک است که در شیراز رحل اقامت انداخته مسکن داشت و شمهٔ از
اوصاف حمیدهٔ او در وقایع سال یونت ئیل خمس عشر و الف در طی احوال ملک بهرام والد مشار الیه و اولاد عظام
او در سلک تحریر درآمده بتکرار محتاج ندانست بالجمله در سال که از طواف مرقد منور حضرت امام الجن و الانس معاودت
نموده بشیراز آمده پهلو بر بستر ناتوانی نهاده مریض گشته و اطبا از معالجه و مداوا عاجز آمده عاقبت عزیمت سفر آخرت نمود
مردی قابل حمیدهٔ پاکیزه روزگار بود و مدتها بود که دامن از مهمات دیوانی در چیده در اماکن شریفه و کنج انزوا
بطاعت و عبادت میگذرانید و در دار الارشاد اردبیل این خبر محنت اثر ببرادر فرخنده سیرش حاتم بیک و خلف
صدقش میرزا عبد الحسین که بمنصب والای انشاء ممالک سرافراز است رسید و لوازم تعزیت بفعل آمده حضرت اعلی

خلعت لایق بهریک شفقت فرموده تسلی بخش خاطر باز ماندگان گردیدند چون قضایای سال تخاقوی ئیل اختتام پذیرفت اکنون وقت آنست
که کمیت خوش خرام قلم را در میدان تحریر وقایع سال ایت ئیل بجولان در آورد ومن الله الاعانة والتوفیق وقایع سال
ایت ئیل مطابق ترکی سنه تسع عشر و الف که مبداء سال بیست و چهارم جلوس شاهی ظل اللهی است باز نیر عالم افروز
که سلطان جهانبانی افلاک است از طول مکث در قشلاق جدی و دلو و حوت ملول گشته میل توجه بجانب بیت الشرف نمود
یعنی آغاز سال ایت ئیل ترکی بفرخی و فرخندگی شده کوس نوروزی در عرصهٔ جهان بلندآوازگی یافت و آفتاب جهانتاب
در روز یکشنبه بیست و پنجم شهر ذی حجة الحرام موافق ثمان عشر و الف هجری ببرج حمل تحویل نموده دماغ روزگار که از دم سردی
دی افسردگی داشت از مژدهٔ شمیم روح بخش بهار عطرسائی آغاز نهاده نزهت آباد جهان بتازگی خرمی بخش عالم جان گردید
و اردوی کیهان پوی در یورت قشلاق قراباغ نزول اجلال داشت و شهریار کامکار ایام نشاط انگیز بهار را در متنزهات
قراباغ بسیر و شکار گذرانیده بداد و دهی و کام بخشی خلایق مشغول بودند از سوانحی که در یورت قشلاق بظهور پیوست فرستادن
مقرب الحضرت قرچغای بیک است بجانب شروان که چون بعضی از حکام داغستان و وحشی صفتان طبرسران از قضیهٔ قلعه
ساختن در حدود طبرسران و استیلاء ذوالفقار خان رمیدگی یافته بمظنهٔ آنکه استیصال آنطایفه مکنون خاطر اشرف است
در اندیشهٔ تباه افتاده بیراهه میرفتند مقرب الحضرت مشار الیه را با فوجی از غلامان و عساکر نصرت نشان بشروان فرستادند
که ذوالفقار خان و امرای شروان را نیز بخود ملحق ساخته تا شابران برند و نخست استمالت نامها بحکام داغستان فرستاده
خاطر دغدغه آلود آن طبقه را اطمینان بخشند و هر کدام در مسلک یکجهتی و دولتخواهی ثابت قدم بوده باشند بایشان [illegible]
متعرض نشده چند نفر از پسران و برادران و اقربای ایشان همراه گرفته بدرگاه معلی آورد که ملازم رکاب اشرف
باشند و هر کدام سالک طریق خلاف و سرکشی باشد سزای او در کنارش نهد مقرب الحضرت مذکور حسب الفرموده متوجه
شروان گشته باتفاق ذوالفقار خان و امرای عظام عزیمت شابران نمودند و از سوانح آن سنه قضیهٔ عبرت بخش کشته
شدن ذوالفقار خانست که بی سببی ظاهر از موقف جلال حکم قضا نفاذ بقتل او نافذ گشت و قرچغای بیک ببهانهٔ
آنکه رقمی از جانب اشرف رسیده که باتفاق در خلوت گشوده بمضمون آن عمل نمائیم بخیمهٔ او رفت و بعد از ملاقات
و تواضعات رسمی خیمه را خلوت کردند قرچغای بیک بچند نفر از غلامان که همراه برده بود اشاره کرد که از چپ و راست
او را بشمشیر گرفته بقتل آوردند قرچغای بیک همگی از ملازمان و مردم او را که سراسیمه شده بودند مستمال گردانیده
اطمینان داد حکام داغستان که از ذوالفقار خان خایف و هراسان بودند از قضیهٔ قتل او [illegible] گشته بی خوف
و دهشت بقرچغای بیک آمد و شد نموده اظهار اخلاص و دولتخواهی کردند و کسان خود را با پیشکشهای لایق همراه

مشار الیه بدرگاه والا فرستادند و ایالت و دارائی شروان به یوسف خان میرشکارباشی که سابقا حاکم استراباد بود تفویض
یافت و خواص ملازمان ذو الفقار خان در سلک قورچیان عظام درآمدند و تتمهٔ قشون و لشکر او بدستور بملازمت
یوسف خان مامور شدند آنچه مردم ظاهربین از قتل او تفرس مینمودند بجز رضاجوئی حکام داغستان که از او رمیده بودند
سبب دیگر بخاطرها نمیرسید اما عقلا و مردم دوراندیش میدانستند که سبب قتل خان عظیم القدری چنین بی تزلزل و فتوری
نبود که در بنیان اخلاص او پدید آمده نقش خیالات باطله و اندیشهای تباه که بدستیاری دیو غرور و پندار در صفحهٔ خاطرش
رقم تصویرپذیرفته بود در آیینهٔ ضمیر اشرف اعلی شاهی ظل اللهی که مرآت تجلیات صور اشیاست انعکاس یافته سزای
بی اخلاصی در کنار خود دید لیبی مرد خردمند دوربین عاقبت اندیش می باید که در نشاء جاه و بزرگی و علو شوکت
و اجلال هوش افزا بوده از شراب نخوت و غرور بدمست نگردد و پای اندیشه اش از شاه راه خردمندی نلغزد بالجمله
بعد از نظم و نسق مهمات شروان چون اکراد شهرت داده بودند که حکام نهروان و عمادیه و غیر ذلک از نصوح پاشا
که در دیاربکر است استمداد کرده متوجه او میگردند و امیرخان را از تنگنای محاصره نجات دهند حضرت اعلی رعایت
حزم و احتیاط کرده امام قلیخان حاکم لار را با جمعی از امرا و عساکر قورچیان و غلامان بجانب سلماس فرستادند
که در آنجا بوده بهر خدمتی که از جانب اعتماد الدوله مامور گردند قیام نمایند چون این اخبار فروغی از پرتو صدق
نداشت مقرر شد که آن لشکر در صحرای سلماس رحل اقامت انداخته از سرحد آگاه و خبردار باشند که هر گاه
در پای قلعه احتیاجی بکومک افتد طلب دارند بعد از رفتن ایشان چون هوای قراباغ روی بگرمی آورده و هنگام
توجه به ییلاقات بود آن اراده تصمیم یافته بود که قضیهٔ فوت اعتماد الدوله حاتم بیک در پای قلعه وقوع یافته
بعرض اشرف رسید و حضرت اعلی از قضیهٔ فوت چنان وزیر عاقل دانا خیراندیش که فریدهٔ عهد و ارسطوی زمان بود
متاسف گشته بملاحظهٔ حقوق خدمت چندین سالهٔ آن سلسله که درین دولت دارند بتخصیص اعتماد الدولهٔ مذکور
که قریب بیست سال بود که در خدمت اشرف در کمال راستی و درستی و اخلاص بخدمات جان سپاری قیام
داشت میرزا ابوطالب خلف صدق او را که بزیور قابلیت و استعداد آراسته با وجود خوردسالی مصداق
کلام الولد سر لابیه بود بمنصب جلیل الاعتبار وزارت دیوان اعلی سرافراز گردانیده جای پدر باو ارزانی داشتند
از یورت قشلاق کوچ فرموده متوجه ییلاقات تبریز گشتند و مقرب الحضرت محمد بیک بیگدلی را که از نزدیکان
بساط قرب بود بمظنهٔ آنکه مبادا از قضیهٔ فوت اعتماد الدوله مهمات قلعه در معرض اختلال باشد بجانب اورمی
فرستادند که باتفاق امرای اخلاص پیشه در تسخیر قلعه اهتمام نمایند **ذکر قضایایی که در پای قلعهٔ اورمی بعضی**

پیش از واقعهٔ اعتماد الدوله و بعضی بعد از آن روی داده شرح تسخیر قلعه و قتل امیرخان بتقدیر حضرت یزدان خامهٔ وقایع
نگار صحیفهٔ اخبار را بدین عنوان آرایش میدهد که قبل ازین سمت گذارش یافت که بعد از تسخیر سولق و اضطرار محصوران از حکمت
بالغهٔ الهی سحاب نیسانی متواتر و متقاطر گشته مردم قلعه از آب بی نیاز گشتند و چون از ان امر مقصود بحصول نه پیوست
قرار دادند که همگی امرای عظام سیبها بکوچه سبد پیش رفته قلعه را بزور بازوی مردانگی و قهر و غلبه مفتوح سازند جناب
اعتماد الدوله از منزلی که داشتند کوچ فرموده بحوالی سیبهٔ حسن خان آمده در میان سیبهٔ نشیمن قرار داده رحل اقامت انداختند
و یک سیبه مخصوص ملازمان درگاه شاهی ساخته سرکاری آن بصفر قلی بیک چگنی رجوع شد و شب و روز سعی نموده
جمیع شتران اردو چوب سبد میکشیدند و سبد بافان سبد می بافتند و جمعی دیگر خاک و گل جهت سیبه میان سبد می آوردند
بجهت آنکه کارکنان از آسیب گلولهٔ ضربزن و تفنگ محفوظ باشند تختهٔ سطبری از آهن بر روی کشیده گردونی تعبیه
کرده در برابر کوچه سبد میداشتند و در عقب کار میکردند و بدین وتیره ذرع ذرع پیش میرفتند مع هذا هیچ شبه نبود
که در هر شب دو سه کس از آسیب ضربزن و تفنگ ضایع نمیشدند و شب کار میکردند و روز پاس آن میداشتند
تحت حسن خان و جماعت قراداغلو و تفنگچیان اصفهانی که سرکردهٔ ایشان میر فتاح توشمال بود بطریقی که مذکور شد
سیبه را بپای برج بزرگ خارج قلعه برده بدیوار برج رسانیدند و جماعهٔ اکراد محافظان آن برج که سرکردهٔ ایشان
قرابیک وکیل امیرخان بود در بالای برج بمحافظت مشغول بودند تفنگچیان دو سه روز در زیر برج کار کرده چوب بسیار
که جهت استحکام عمارت در میان خشت و گل کشیده بودند آتش زده سوختند تزلزل در ارکان آن برج بهم رسیده
قریب بظهری که تفنگچیان و کارکنان بجهت اکل و شرب بیرون آمده بودند یکجانب برج که بطرف دره بود متحرک گشته
فرو آمد جمعی از مستحفظان در میان خاک بپائین دره افتادند و چند نفر دیگر در خانها در زیر خاک ماندند چون این حالت
مشاهده افتاد جناب اعتماد الدوله کس نزد حسن خان فرستادند که دیگر چه جای ایستادن است ببرج یورش می باید
کرد حسن خان اهل سیبهٔ خود را بیورش امر کرد اول کسی که قدم بر بالای برج نهاده قرابیک را به تفنگ زده سرش را آورد
پهلوان محمد نامی از تفنگچیان خوررانی اصفهانی بود از پی او ده دوازده نفر متعاقب یکدیگر رفته برج را متصرف شدند
و شش هفت نفر را بر بالای برج بقتل آورده سر بریدند خواهرزادهٔ امیرخان که جوانی صبیح الوجه بود در کمال حسن و ملاحت
از بالای برج بزیر افتاده آسیبی چنان چنان باو نرسیده بود یکی از غازیان چگنی که در میان دره کشیک نگاه میداشتند
او را گرفته همان لحظه بقتلش پرداخته سرش را آورد جناب اعتماد الدوله تأسف بسیار خورده آن شخص را ملامت
نموده اصلا جایزه و جلدو ندادند مجملا برج بتصرف درآمد مستحفظانش اکثر بقتل رسیدند [illegible] روز که غازیان برج را

میشکافتند هفت هشت نفر دیگر ظاهر شد که در زیر خاک مانده بودند و تسخیر برج مذکور باعث افتتاح قلعه گشت چنانچه عنقریب
نگاشته کلک بیان خواهد گشت راقم حروف را که درین ترددات رفیق اعتماد الدوله بود این رباعی که از خاطر سر زده
بود بسمت تحریر یافت شعر این برج که یافتی بفتحش تائید از مطلع آن برآمدی چون خورشید کوتاه بدی ز رفعتش کیوان را
از دامن خاک زیر او دست امید بعد از تسخیر برج کار غازیان آسان گشته سیبها را در عرض ده روز بحوالی قلعه رسانیدند
و توپخانه نصب نموده توپها را بر بروج قلعه بالا و یک توپ بزرگ را در پائین سیبه پیربداق‌خان بسته شروع در توپ انداختن کردند
و کار بر محصوران تنگ گشته امیرخان سراسیمه شد و اکراد دل بر مرگ نهاده همگی مردانه میکوشیدند چون بسیاری از اعوان
و انصار او درین معارک بقتل رسیدند بعضی از اکراد و جلالیان که در قلعه بودند متزلزل گشته آغاز بیرون آمدن کردند
هر روز ده بیست کس خود را بسیبها انداخته اظهار شاهی‌سیونی مینمودند و جناب اعتماد الدوله دست به بذل و احسان
گشاده بیرون آمدها را بخلاع فاخره و انعامات می نواخت مجملا مهم بجائی رسید که دران دو سه روز قلعه مفتوح گردد
که بتقضای آسمانی قضیهٔ فوت اعتماد الدوله بی آنکه بیماری داشته باشد روی نمود و شرح این قضیه آنکه روزی اعتماد الدوله
و امرا مهمان گنجعلیخان بودند و تا شب در انجا صحبت داشتند آخر روز که اعتماد الدوله بمنزل آمد بتوپخانه رفته فرمود که
توپی چند انداختند و توپچیان را بنوازشات و انعامات و احسانات نمود وقت شام که چراغها روشن شد بدیوانخانه
آمده بادای نماز قیام نمود و مجلسیانش جمع شده تا نصف شب در کمال شگفتگی با یاران صحبت داشته و بعد از آنکه
اهل مجلس خواب آلوده شدند برخواسته بخوابگاه خود رفت و اهل مجلس نیز متوجه وثاقهای خود شدند راقم حروف که
رفیق ایشان بود هنوز بوثاق خود نرسیده بود که کس بطلب بنده آمد فقیر متحیر شدم که چه واقع شده باشد دیگری رسیده
گفت جناب میرزائی از هم گذشت همگنان را موجب استعجاب شد امرا عظام را اخبار نمودیم همگی جمع شده حقیقت
بخدمت اشرف عرض کردند در همانشب نعش او را از پای قلعه بزیر آورده بتغسیل و تکفین پرداخته آخر روز روانه جانب
تبریز کردند و کس نزد امام‌قلیخان و امرا و عساکری که در سلماس بودند فرستاده شد که بقدغن بپای قلعه حاضر شوند
و از وقوع این واقعه فی الجمله افسردگی دست داده کار قلعه که نزدیک رسیده بود بتعویق افتاد و مردم قلعه که فوج فوج
بیرون می آمدند استقامت ورزیدند تا آنکه محمد بیک بیگدلی شاملو که بسرداری موسوم گشته بود بپای قلعه رسید
و امرا عظام سابق و لاحق و قورچیان و غلامان از سر جد و اجتهاد شروع در پیش بردن سیبه و توپ انداختن کردند
در اندک روزی سیبهای طرف بالای دیوار شیر حاجی و سیبه طرف پائین بپای بروج رسیده بضرب توپ تزلزل
در بنیان بروج افتاده رخنها پدید آمد و از جانب بالا غازیان هجوم آورده دو سه برج متصرف شدند و از طرف

غربی غازیان ترکمان ملازمان بیرم‌الخان بپای مردانگی بر بروج قلعهٔ پائین که پسر بزرگتر امیرخان در آنجا می‌بود صعود
نمودند پسر امیرخان و محافظان آن قلعه از مصادمه عاجز شده دست از آن باز داشته بقلعهٔ بالا گریختند و آن قلعه
بتصرف غازیان درآمده از آنجا شروع در کندن دیوار اصل قلعه کردند و کار مردم قلعه باضطرار انجامیده محافظان
بوزلق کس نزد امرا فرستاده امان طلبیده بوزلق را بتصرف امرا دادند و چون قلعهٔ پائین بوزلق از دست رفت اکراد
از مدافعه و قلعه‌داری عاجز گشته همگی بخانهٔ امیرخان که آن را هم نادرین قلعه کرده بودند درآمده چاره‌جوی شدند و غازیان
از بالای برجها که رفته بودند بقلعه خود را انداخته سوای خانهای امیرخان بسایر خانها تسلط یافتند چون امیرخان از همه
طرف بلا را بر خود محیط یافت اکراد را از جنگ و جدال منع نموده کس نزد محمد بیگ فرستاده التماس نمود که او با غازیان
شاملو بقلعه درآمده او را از حسن خان و لشکریانش که خوف بسیار از ایشان داشت صیانت نماید که با پسران خود و
متعینان قلعه بیرون آمده همراه او بخدمت اشرف روند درین اثنا خان ابدال بکری با چند نفر از جماعهٔ بکری مردم خود
بیرون آمده ایشان نزد الیاس خلیفه قراداغلو فرستادند که مهمان او باشند بعد از آن محمد بیگ برادر طویل و جماعت
جلالیان که در قلعه بودند بیرون آمدند ایشان را بهر چند نفر را بجماعتی سپردند که مهمان ایشان باشند بعد از آن
محمد بیگ حسب التماس امیرخان بقلعه رفت امیرخان پسر بزرگ خود و آقایان عشایر برادوست و سایر ملازمان
تا موازی یکصد کس همگی زره‌پوش با شمشیر و تفنگ و یراق اسلحهٔ جنگ از خانهٔ خود بیرون آمده بمحمد بیگ ملاقات کردند
و با دویست نفر دیگر در قلعه گذاشته محمد بیگ جمعی را تعیین کرد که محارست اهل قلعه فرموده متعرض خانهای اکراد نشوند و او را با آن جماعت
برداشته بمنزل خود آورد و خیمه و الاجوق علیحده جهت ایشان نصب کرده کس نزد حسن خان و امرا فرستادند که حاضر شده
با امیرخان ملاقات نمایند که در هر باب بدانچه مصلحت دولت روزافزون باشد بصلاح امرا عمل نمائیم و محمد بیگ با برادران
خود نزد امیرخان و رفقا نشسته لوازم میزبانی بجا می‌آوردند و طعام کشیده می‌شد که حسن خان بحوالی خیمهٔ محمد بیگ رسیده
کس فرستاده او را بیرون طلبیده و از نیامدن حسن خان بمجلس و بیرون رفتن محمد بیگ اضطرابی در احوال آن جماعت پدید آمد
و حسن خان با محمد بیگ گفت که عجب از عقل و دانش تو که با آن جماعت را از یکدیگر متفرق ساخته امیرخان و پسران او را در خیمهٔ
خود نگاهدار و رفقاء او را بمردم بسپار تا حقیقت بخدمت اشرف عرض نمائیم و بدانچه حکم شود عمل کنیم محمد بیگ حسب الصلاح
حسن خان کس نزد امیرخان فرستاد که بودن شما و آن جماعت یکجا مناسب نیست شما و پسران در خیمه باشید و جماعت ملازمان را
امر نمایند که بیرون آمده در خیام متعدد اقامت نمایند و شما خود طعام خورده باستراحت مشغول شوید امیرخان رضا داد
اما رفقا راضی نشدند و امیرخان گفتند که ترا خاطر جمعیت که امرا برخصت حضرت شاه بقتل تو جرأت نمی‌نمایند و ترا نزد حضرت

اشرف میبرند اما کمتر از ما زنده نمیگذارند و معهود میانهٔ ما و تو این بود که بر سر یکدیگر کشته شویم حالا تو حیات دو روزه را غنیمت شمرده
از ما جدا میشوی ما جدا نمیشویم و اگر کشته باید شد بر سر یکدیگر کشته گردیم و جواب بیرون فرستادند درین رفت و آمد از منزل الیاس
خلیفه آواز شورش و غوغا برخواست و چنین معلوم شد که وقتی که خان بکیرا ابدال بمنزل خلیفه بردند مشار الیه در سیبه بود بملازمان
او بلوازم مهمانداری و تواضعات رسمی قیام نموده شربت آورده‌اند درین اثنا الیاس خلیفه که مرد صوفی ساده لوح صاحب
اخلاق بود با سه چهار خدمتکار از سیبه بخود میرسد و باندرون خرگاه درآمده با ایشان تواضعات رسمی نموده بملازمان
که در منزل بودند عتاب و خطاب آغاز مینماید که درین شدت گرما تا غایت چرا تکلیف کشودن اسلحه و یراق بیاران نکرده
که باستراحت مشغول شوند و بملازمی اشاره مینماید که شمشیر و یراق حضرات را کشوده مخفف سازید فی الفور خان ابدال و رفقا
از جا جسته شمشیرها کشیده در میان خرگاه دو سه زخم بر الیاس خلیفه و دو سه نفر از اقوام ملازمان او که بی یراق در میان
خرگاه بودند زدند غازیان قراداغلو خبردار شده از بیرون شمشیرها کشیده بخرگاه درآمدند الیاس خلیفه را با دو سه کس از اقوام
او مقتول یافتند خان ابدال و رفقا را پاره پاره کردند این قضیه مصدق قول حسن خان شد و لشکر قزلباش دست بشمشیر
کرده شروع در قتل مردم قلعه که درین روز بیشتر از امیرخان بیرون آمده بودند خواه کرد و خواه جلالی کردند تیغ یمانی سر افشاند
آغاز نهاده شورش و غوغای عظیم پدید آمد و امیرخان و رفقای او نیز از جای خود حرکت کرده ملاحظه نمودند که لشکر قزلباش
بر دور خیمه محیط گشته‌اند ایشان نیز سوراخها در اندرون خرگاه کرده شروع در تفنگ انداختن کردند چون کار باینجا رسید
ازین طرف نیز تفنگچیان آن خیمه و خرگاه را به تفنگ گرفته تفنگچیان درون تفنگ خورده مقتول گشتند تتمهٔ ایشان با شمشیرهای
آخته بیرون آمده جنگ کنان بقتل رسیدند و لشکر قزلباش بنوعی دست بقتل و غارت اکراد دراز کردند که چند نفر از
ایشان که شش ماه بود بیرون آمده شاهی سیونی شده بودند درین غوغا قتل و غارت یافتند بعد از وقوع اینحال جماعتی
که در نارین قلعه بر سر خانهٔ امیرخان مانده بودند بی تاب و توان رضا بقضا داده‌اند و از تقریر بعضی اکراد بتحقیق پیوست که
امیرخان و رفقا چنین کنکاش کرده بودند که قزلباش ما را زنده نخواهند گذاشت با یراق بسته با بیرون میرویم همه امرا
در انمجلس جمیع میشوند با دست شمشیرها کرده و با خبردار شدن مردم بیرون امرا را در میان خیمه بقتل می آریم و اگر توانیم
بیرون رفت فهو المطلوب و الا ماری خون خود را گرفته بمردی کشته شده باشیم و از انجهت از خان ابدال این جسارت
بظهور آمده الیاس خلیفه را بقتل آوردند و امرای عظام چون از اینحال خبر یافتند اعتماد بر احدی نکرده تمامی اکراد را که از
نارین قلعه و خانهٔ امیرخان بیرون آمدند معروض تیغ سیاست گردانیدند مجملا بر متنفسی از اکراد و جلالی ابقا نشد مگر کودکان
و بعد ازین واقعه اموال و اسباب پسران کوچک و عورات اهل خانهٔ امیرخان را بار کرده آوردند و سایر اموال اهل قلعه بغازیان

تعمیم یافت و حقیقت قتل امیرخان و فتح قلعه را در وقتی که اردوی گردون شکوه در پای قلعه کاودول نشسته غازیان قزلباش
بقتل عام اکراد مکری مشغول بودند بخدمت اشرف عرض کردند و مقرر شد که گنجعلیخان با جمعی تفنگچیان در پای قلعه بوده
بقیه لشکر باردوی ظفرقرین پیوندند و امرای عظام در چمن قراچوق آمده بموکب همایون پیوستند و ایالت و دارائی الکا
اورمی بقباد خان برادر محمد بیک تفویض یافته مبلغ سه هزار تومان زر نقد جهت ضروریات قلعه و مدد خرج غازیان باو
شفقت شد و مقرر شد که از حدود ساروقورغان و کاودول تا سلماس همگی امرا و حکام از سخن و صلاح او بیرون نرفته
بکار و ملکی را حاضر کردند و مشار الیه با قشون آراسته بدانجا رفته بتعمیر قلعه و آبادانی الکا پرداخت و گنجعلیخان
و تفنگچیان باردوی همایون آمده بموکب معلی ملحق شدند ذکر توجه رایات ظفرآیات شاهی ظل اللهی بالکای مراغه
و قتل عام طایفه مکری طبع سخن پرداز عنوان جراید اخبار و دیباچه حقایق آثار را بدستیاری اقلام عنبرفام که بلبل
نوایان چمن حکایات و نغمه سرایان انجمن روایات اند بدینگونه آرایش میدهد که عشیرت مکری از قدیم الایام در زمره
متابعان این دولت روزافزون منسلک بوده در حدود کاودول مراغه و سلدوز و میان دوآب اقامت داشتند
و در زمان شاه جنت مکان عرش آشیان امارت ایل و عشیرت مکری با امیربیک نامی متعلق بود و بعد از سنوح واقعه
شاه جنت مکان و اوان جلوس نواب سکندرشان سلطان محمد پادشاه که سلطان مرادخان فرمانفرمای روم
نقض عهد پیش نموده عالم آرمیده را بشورش آورد و اکراد سرحد که شورش طلب و فتنه انگیزند ابواب فتنه و فساد
گشوده دست درازی بمملکت قزلباش میکردند امیربیک مذکور که سالها نمک پرورده شاه جنت مکان بود شیوه
حرام نمکی و عصیان و طغیان پیش گرفته بدولتخواهی رومیان بقتل و غارت الوسات ساکن سلدوز و میان دوآب
و آمده و اقدام نمود و بر سر ایلخی قراچوق مراغه و ایلخی خاصه شریفه حضرت شاه جنت مکان که اسب قراچوق بخوبی
مشهور عالم است و جمعی کثیر از ایلخی چیان را بقتل آورده ایلخی خاصه را متصرف شدند مکرر با امرای قزلباش که حاکم مراغه
میشدند محاربات مینمود و دقیقه از دقایق بی اندامی و غارت و اسر عورات و اطفال قزلباش فروگذاشت نکردند
و بعد از فوت امیربیک شیخ حیدر ولد مشار الیه بوساطت یکی از بیگلربیگیان تبریز امارت ایل و عشیرت مکری یافته
زیاده از پدر مستقل گشت اما در زمان سلطان محمد خان با جعفر پاشا که بیگلربیگی تبریز بود فی الجمله سلوک میکرد و اطاعت
شایسته بتقدیم نمیرسانید و چند مرتبه کسان خود را با عرایض اخلاص آیین بخدمت اشرف [illegible] اظهار دولتخواهی
نمود در هنگامی که رایات همایون فال شاهی و چتر فلک فرسای شاهنشاهی بتسخیر ممالک آذربایجان بلندی یافت شیخ حیدر
بشرف آستانبوسی مشرف شده نوازش و تربیت یافته و حضرت اعلی زلات سابق طبقه مکری را بعفو و اغماض مقرون گردانید

والکای مراغه و توابع را که در زمان شاه جنت مکان همواره یکی از امراء عالیمقدار قزلباش حاکم آنجا می بود باو مرحمت فرمودند و او در رکاب
نصرت اعتصام شاهی در پای قلعه ایروان چنانچه در طی آن احوال تحریر یافت در معرکه رومیان بقتل رسید و حضرت اشرف بملاحظه
حق خدمت او امارت ایل مکری و الکای مراغه و توابع را بدستور بقباد خان پسر او که هنوز طفل بود تمشیت فرموده ریش سفیدان
ایل و عشیرت مکری را استمالت داده مقرر داشتند که بر سر قباد خان جمع آمده در خدمت او باشند و تا بزرگ شدن او از سخن
و صلاح والده او که از بنات اعیان قزلباش و عورت عاقله بود بیرون نروند و یک برادر دیگر شیخ حیدر که طالب امارت
ایل بود از تربیت طفل خورد سال طریق عصیان و طغیان پیش گرفته جمعی از قبایل مکری را بر سر خود جمع کرده آثار خلاف
بظهور رسانید و حضرت اعلی شاهی ظل اللهی جهت انتظام احوال قباد خان مکری لشکر بر سر او فرستادند و سلک جمعیت او
از هم گسیخته پراکنده شد و بالاخره او پناه بامیرخان برادوست برده چنانچه مذکور شد با او می بود و بهمین تربیت و التفات
شاهی قباد خان استقلال یافته کل عشیرت مکری باو تعلق گرفت اما در میانه سرخیلان مکری جمعی مفسد خباثت طینت
ثعالب طبیعت بودند که در بادیه خودسری نشو و نما یافته از طریق فرمانبرداری دور بودند و با طبقه قزلباش و ملازمان
درگاه شاهی که در مراغه و آنحدود املاک داشتند سلوک ناهموار پیش گرفته بطریق ارباب طغیان بعنف تمکین صاحبان
در املاک نمیدادند و آداب اطاعت و انقیاد از ایشان بظهور نمی آمد و قباد خان نیز که بسن رشد و تمیز رسید از غایت
جهل و خبث باطن باغوای مفسدان مکری رقم تملک بر کل ولایت مراغه کشیده با طبقه قزلباش سلوک ناهنجار پیش گرفته
و امرا و حکام پادشاهی را انقیاد نمینمود و هر چند درین چند سال نافرمانی و اطوار ناپسند از مفسدان مکری بظهور می آمد
و خاطر مبارک اشرف غبارآلوده میشد بمحض رفق جبلی و جان فشانی شیخ حیدر بعفو و اغماض شاهانه مقرون میگردانیدند
تا آنکه بدسلوکی و نافرمانی ایشان از حد اعتدال تجاوز نموده مکررا خلاف امر مطاع بظهور آوردند و چون مقرر شده بود
که او بخدمت اعتماد الدوله رفته در تسخیر قلعه امیرخان خدمات بتقدیم رساند از آن نیز تخلف جسته نرفت و چون میدانست
که در هنگام بهار رایات نصرت شعار بجهت مهم قلعه امیرخان متوجه ییلاقات مراغه و آنحدود خواهد شد بالضروره با جندی
از ملازمان متوجه قراباغ شده بخدمت اشرف رسید چون تنبیه و تادیب او و مفسدان مکری در خاطر انور رسوخ یافته بود
که چون بدالصواب نهضت همایون واقع شود دفع و رفع آن طایفه سرکش بدنهاد بظهور آید بنابر حکمتهای عملی و نظام
سلسله دولت التفات درباره او بظهور می آمد تا آنکه رایات جلال بجهت مهم امیرخان و انتظام معاملات
کردستان متوجه ییلاقات سهند گشته از آنجا بحدود مراغه نهضت واقع شد و او بجهت اسباب ضیافت و پیشکش
رخصت یافته بیورت و منزل خود رفت و درین اثنا بمسامع جلال رسید که قباد خان و ریش سفیدان مکری بملاحظه

انگه مبادا حضرت اعلی ایلچی قراچبوق را طلب دارند در مقام مکر و حیل در آمده اسبان خوب ایلچی را بجاهای دور دست
میفرستند و یابوی چند در حوالی خود نگاه داشته اند که اگر حکایت ایلچی بمیان آید همانرا بنظر رسانند و رفته رفته آن
شد که مفسدان بکری همیشه با سرداران روم و مخالفان این دولت بازگشت نموده کوس مخالفت میزده اند و با عجزه
و رعایای مراغه که شیعه مذهب اند بآئین ظلمه و ستمکاران سلوک نموده دود از نهاد مظلومان بکره اثیر رسیده و دست
تعدی ایشانرا از گریبان مظلومان کوتاه گردانیدن ببرحد وجوب کشیده مجملا آتش قهر و غضب پادشاهی درباره
آن طبقه بنوعی مشتعل گشت که جز بخون آن خون گرفتگان انطفا نمی پذیرفت و دفع سر آن قوم بدکیش که از مسلمانی خبر
نامی نداشتند بر ذمت همت خسروانه لازم آمده رفع قباد خان و قتل عام ایشان در خاطر معدلت آئین شاهانه بیشتر
از پیشتر رسوخ یافت چون موکب همایون فال بحوالی قلعه کاودول که مسکن او بود رسید قباد خان با صد و پنجاه
نفر از مردم معتبر خود بعزم پابوس اشرف متوجه اردو شده و دولتخانه همایون را در محل مرتفع نصب نموده بودند
حکم شد که چون قباد خان بسراپرده شاهی درآید غلامان خاصه او را در میان سراپرده گرفته بقتل آورند و بنابر
حکمت عملی که آسیبی از آن بدکیشان بملازمان رکاب اقبال نرسد علیقلیخان ایشک آقاسی باشی شاملو در بیرون ایستاده
آقایان و ملازمان او را یک یک بمجلس طلبدارند چون داخل سراپرده شوند فوجی از غلامان خاصه شریفه بقتل ایشان
پرداخته اجساد ایشانرا از عقب کوچه سراپرده کشند که هر کدام داخل شوند نظر ایشان بر اجساد قتیلان نیفتد و
حضرت اعلی از مجلس برخاسته در عقب خرگاه نظاره مینمودند القصه قباد خان قریب بنماز عصر باردوی معلی آمده چون
بخلوتخانه بارگاه سدره اشتباه رسید از اسب فرود آمده با سه چهار نفر از اقربای خود داخل سراپرده شده رکاب
داران بکشیدن موزه او مشغول شدند و امرا نخست بتعظیم او برخاسته در وقت موزه کشیدن غلامان او را
با رفقا بمیان گرفته پیکر ایشانرا به تیغ تیز ریزه ریزه کرده مجال حرکت و دم زدن ندادند و اجساد ایشانرا از عقب
کوچه سراپرده کشیده و ایشک آقاسیان بیرون آمده آقایان و ملازمان او را که بعضی سوار و برخی پیاده صف زده
ایستاده بودند یک یک را بطلب میداشتند و علیقلیخان ایستاده دفعه دفعه ایشان را باندرون میفرستاد
و سه کس داخل سراپرده میشد بیاران ملحق میگشت تا بیست سی نفر از اعیان بدین قاعده بقتل رسید سایر مردم
ازین جهت که هر دفعه زیاده از دو سه کس نمیگذاشتند اندکی بدگمان شدند تا آنکه یکی از ایشان که بمیان سراپرده درآمده
دید خون بسیار ریخته و قباد خان و پیش آمدگان درین مجلس نیستند فریادی کرده دست بخنجر برد و از حاضران
بارگاه معلی محب علی بیک شاملو را زخمی زده دو سه نفر دیگر که همراه او بودند خود را بس رسانیدند غلامان و قورچیان

در حریم سراپرده ایشان را بقتل آوردند بدین جهت سایر جماعت مکری خبردار شده بجانب اسپان خود شتافته پراکنده
شدند حضرت اعلی شاهی هم بدولت و اقبال سوار شده بر سر قلعهٔ کاودول توجه فرمودند و لشکر قزلباش چوقچوق
بقتل و غارت قبایل و عشایر مکری مامور گشته باطراف و جوانب رفتند و پاسی از شب گذشته بپای قلعه رسیدند
و هنوز این خبر بقلعه نرسیده بود که عساکر اقبال داخل قلعه شدند و هر کس در آنوقت بدست آمد بقتل رسید و علیقلیخان را بر قلعه
دیگر که در آنحوالی بود فرستادند و تا دویست نفر از مردم آن قلعه را دست و گردن بسته بدرگاه والی آورده در برابر
بارگاه باز داشتند و بیک اشارهٔ ابرو شمشیر در ایشان نهاده براه عدم فرستادند و بسیاری از آن طبقه را می آوردند
پیلداران بضرب پیل سر و مغز ایشان را در یکدیگر میکوفتند و چهل پنجاه نفر از آنجماعت که باتفاق امیرخان بیک برادر شیخ
حیدر سر کرم مرور بودند اسفندیار بیک اوجی باشی عرب کرلو بدفع ایشان مامور شد و او ایلغار کرده پیشتر از آنکه این خبر
انتشار یابد خود را رسانیده نقش وجود او را با اتباع از لوح حیات سترده کس بپای قلعه او رمی فرستادند که
حسین سلطان برادرزادهٔ شیخ حیدر که با جمعی در پای قلعه بود بقتل رسانیدند مجملا قتل عام آن طبقه بقلم تقدیر در صفحهٔ
روزگار ثبت شده بود و هفت هشت روز که در پای قلعهٔ کاودول بودند فوج فوج و گروه گروه را که می آوردند معروض
تیغ سیاست گشته بر احدی ابقا نمیشد و بسیاری از ایل و اویماقات در بادلی و غیر ذلک که در میان مکری مانده بودند
با آنجماعت می آوردند بجرم آنکه در میان آن طایفه توقف نموده در میان تسلط رومیه بمیانهٔ قزلباش نیامده گشته میشدند
و در آنروز بهرام نعوذ آشام لحظه از تیغ زدن و خون ریختن نمی آسود مجملا دود از دودمان مکری برآمده اکثر مردان طعمهٔ شمشیر
آبدار و نسا و صبیان بذل اسیری در قیت گرفتار آمدند بعد از چند روز که فی الجمله سورت غضب پادشاهی تسکین یافت
شیر بیک نامی را از آنجماعت که با حضرت اعلی دم اخلاص و دولتخواهی میزد و مقصود بیک برادرش در سلک ایشک
آقاسیان درگاه معلی انتظام داشت مورد عنایت شاهانه فرموده حکم کردند که هر کس از جماعت مکری بر سر او جمع
شود از غارت و قتل ایمن بوده باشد قلیلی از بقیة السیف مکری بر سر او جمع شدند و بعد از آن از پای قلعهٔ کاودول
بچمن قراچوق تشریف برده چند روز اوقات فرخنده ساعات بدیدن اسپان ایلخی قراچوق صرف شده الکاء مراغه
باقی سلطان مقدم تفویض یافت و درین اثنا اسکندر سلطان بانه بدرگاه جهان پناه آمده امراء اکراد و عشیرت
بانه که در زمان رومیه شاهی سیونی مشار الیه اختیار نموده با یک پسرش بدرگاه معلی شاهی آمده چند سال یکه سوار
ملازمت موکب همایون مینمودند بعد از فتح قلعهٔ ایروان الکای بانه را که از توابع مراغه است باو شفقت فرمودند و بعد از آن
آثار عصیان و طغیان از و بظهور آمده از ملازمت موکب همایون تقاعد ورزیده دیگر بار دو نیامد و خاطر مبارک اشرف

از اطوار ناپسند او منحرف گشته تنبیه و تادیب او مکنون خاطر انور شده بود درین وقت که آتش غضب پادشاهانه درباره طبقه اکراد
شعله افروز بود مشار الیه با تیغ و کفن بدرگاه معلی آمده شرف ملازمت دریافت با وجود آنکه دفع شر او از اکراد و متضمن
چندین مصلحت بود حضرت اعلی از جرأت این چنین آمدن تعجب فرموده بلفظ گهربار فرمودند که اعمال ناشایسته که از تو بظهور
آمده مستحق سیاست شده و ترا زنده از دست گذاشتن مشیع مفاسد عظیمه است اما چون خود آمده در این مرتبه از سیاست
تو گذشتیم و اگر من بعد عملی سوای دولتخواهی از تو بظهور رسد آماده سیاست باشی که عنقریب شعلهٔ غضب شاهانه
خرمن حیات ترا سوخته باد فنا خواهد داد مشار الیه در غایت خوف و دهشت روانه شد و از واهمه که برو غلبه کرده
بود دیگر آرزوی آمدن نکرد اما عاقبت بکفران نعمت گرفتار شد از سوانح این سال [illegible] سلطنت پناه ولی محمد خان
فرمان فرمای ممالک توران و ترکستان شاه محمد میرزای اوزبک خراجی را برسم رسالت و استحکام قواعد صداقت
و دوستی بپایهٔ سریر اعلی فرستاد از تاریخی که دین محمد خان برادر بزرگتر او در هرات با بندگان حضرت اعلی شاهی ظل اللهی
مصاف داده از معرکه کارزار زخمدار بیرون رفته بعالم بقا شتافت و باقیخان برادرش در ما وراء النهر و ترکستان
برتبه بلند سلطنت و فرمانروائی فایز گردید آن سلسله با این دودمان قدس نشان عداوت می ورزیدند تا آنکه
در سنهٔ بارس ئیل احدی عشر و الف بنوعی که سمت گذارش یافته سفر بلخ اتفاق افتاد ساحت آن ولایت بجاروب
نهضت و غارت رفته شد و بعد از آنکه باقیخان باجل طبیعی از هم گذشته سلطنت ما وراء النهر و ترکستان بولی محمد خان
برادر کوچکتر او قرار گرفت در سنهٔ توی ئیل خمس عشر و الف که جهانگیر خان بر سر بلخ رفته با یار محمد میرزا در معرکه بقتل رسید
و جهانگیر خان منهزم بغرجستان آمد حضرت اعلی شاهی ظل اللهی در یساق شروان بودند ولی محمد خان پای از دایرهٔ ادب
بیرون نهاده لشکر عظیم بجانب خراسان فرستاد اما بنوعی که مرقوم کلک بیان گردید لشکر او کاری نساخته خایب و
خاسر باز گردیدند ولی محمد خان از آن حرکت پشیمان شده اراده نمود که با اولیای دولت قاهره خصوصیت دوستی
ورزد کسان خود را نزد بیگلربیگیان عظام خراسان فرستاده ابواب آشنائی مفتوح ساخت و نسبت بحضرت اعلی
اظهار اخلاص و هواخواهی نمود امرای عظام حقیقت حال بپایهٔ سریر اعلی عرض نمودند و حضرت اعلی نیز بمضمون آنکه
بود دشمن دوستی ورزد و زنهاری توهم چون دوستان کن دوستداری که در باغ محبت آخر کار نهالش
دوستداری آورد بار بمشار الیه در مقام الفت و اتحاد در آمده نامهٔ محبت آمیز نوشته مصحوب میرزا کمی بیک
یوزباشی ترکمان فرستادند ولی محمد خان بنوید عاطفت و اشفاق مسرور و مباهی گشته شاه محمد میرزای خراجی را که از
مقربان بساط دولت او بود بنوعی که مرقوم گردید برسم رسالت بخدمت اشرف فرستاده تحف و هدایای لایقه ارسال

نموده و مشار الیه بشرف آستانبوسی سرافراز گشته بعواطف پادشاهانه اختصاص یافت حسب الامر الاشرف همگی امرا و ارکان دولت
در النگ قراچبوق ایلچی مذکور را طوی داده تکلفات دوستانه بظهور می آوردند و هر روز در منزل یکی از مقربان محفل والا
عشرت برپا بود **دیگر از سوانح اقبال** آمدن خلف السلاطین لوارصاب خان والی گرجستان نبیرهٔ سمایون خان که درین
سال احرام استلام این کعبهٔ آمال بسته با والدهٔ خود دیدی فال که صبیهٔ اش در سلک پردگیان سرادق سلطنت انتظام دارد
روانهٔ درگاه معلی گردید حسب الامر اعلی محمد بیک برادر فدوی القاب خواجه محمد رضای وزیر آذربایجان برسم استقبال
قیام نموده منزل بمنزل علوفه و اقامت داده معزز و محترم بپایهٔ سریر اعلی رسانید و در چمن مذکور سعادت آستانبوس دریافته
بانواع نوازشات و اصطناعات خسروانه اختصاص یافت از جملهٔ ولایت تفلیس را که از بلاد مشهورهٔ گرجستانست و قلعهٔ
آن از غایت رفعت و متانت محاذی آسمان و الکای موروثی او بود که بتصرف رومیه درآمده قریب بسی سال در تصرف
رومیان مانده بود و در یونت ئیل خمس عشر و الف چنانکه در طی سوانح آن سال سمت تحریر یافته بنیروی اقبال تصرف
اولیای دولت قاهره درآمده و تا حال محمد سلطان شمس الدینلو بر حسب فرمان قضا جریان بدارائی آن قیام داشت
درین سال در ازای حقوق دولتخواهی همایون احقاق حق فرموده آن الکا با لوارصاب خان مذکور عنایت فرمودند
مشار الیه جوان نیکو منظر خوش صورت با صباحت و در سن هفده سالگی بود که بشرف ملازمت اشرف سربلندی یافت
و تا شش ماه با والده اش ملازمت موکب همایون مینمودند الحق از لطایف هوای آن ولایت اکثر سلاطین زادهای گرجستان
بل عموم مردم آنجا از ذکور و اناث بحسب قد و عارض زیبا و حسن و جمال و آراستگی خط و خال بر طوایف انسان سمت
مزیت و رجحان دارند همه حور وشان یوسف لقا که انوار موسوی از ناصیهٔ حالشان پیدا است و اعجاز عیسوی از حسن
گفتار و لطف کردارشان هویدا هر چند دین ترسائی در آن ولایت شیوع دارد اما از حسن صورت آن مکان را نزهت بخشی
بر اقالیم عالم ترجیح میتوان نهاد و زبان حال نظارگیان انجمن خوبی در لطافت آن سرزمین این مقال ادا مینماید شعر
هر لحظه یکی عیسی از پرده برون آری   مریم کدها داری گوئی بحجاب اندر **دیگر از وقایع** این ایام خیر الدین چاوش که در سال گذشته
از روم همراه محمد بیک اروملو که بجهت گفتگوی صلح آمده بود رخصت انصراف یافته مشمول انواع تفقدات و نوازشات
روانه شد حسب الالتماس مراد پاشا درین مرتبه نیز محمد بیک مذکور را که سنجیدهٔ صلاح اندیش زبان دان است بخدمت پادشاه
والاجاه روم فرستاده نامهٔ محبت آمیز دوستانه در قلم آورده اظهار فرمودند که هرگاه از آن طرف طریقهٔ دوستی و محبت
مسلوک بوده باشد ازینجانب جز طریقهٔ وفاق و حسن اتفاق امری بظهور نخواهد پیوست محمد بیک را مرخص ساختند که بدستور
شاه جنت مکان و سلطان سلیمان خان قواعد مصالحه را استحکام دهد و مشار الیه بتبریز رفته بمرافقت چاوش مزبور از راه

وان و دیار بکر روانه شدند ذکر لشکر فرستادن بسرداری امیرگونه خان تا ولایت ارزن الروم و تخریب شهر و احوال آن
مرز و بوم و قضایایی که تا آمدن مراد پاشا بظهور پیوست چون آوازه آمدن سردار مسموع میشد و خاطر از مهم مصالح جمع نبود
و مکرر از رومیه عذر و نفاق بظهور آمده بود حضرت اعلی شاهی ظل اللهی احتیاط را از دست نداده امیرگونه خان قاجار بیگلربیگی
چخور سعد را با محمد خان زیاد اغلی بیگلربیگی قراباغ و لشکریان ایشان امر فرمودند که تا ارزن الروم که دوازده روزه راه
محل عبور لشکر روم است یکمن غله بدست نیاید و محصولات آن ولایت که بحصاد رسیده باتش قهر سوخته غله بقلاع نتوانند
برد و امرای عظام حسب الفرمان قضا جریان تهیه جمعیت لشکر پرداخته امیرگونه خان با فوج خود پیشتر روانه شده تا ارزن الروم
دقیقه از لوازم نهب و غارت و تضییع و تخریب زراعت فروگذاشت نکرده هنوز لشکر قراباغ نرسیده بود که بارزن الروم
رسیدند سپاه منصور جمعیت نموده بسرداری امیرگونه خان صف کشیده در محل مناسب ایستاده بودند لشکر ارزن الروم
مکمل و مسلح از شهر بیرون آمده صف سپاه آراسته بعزم قتال پیش آمدند و از انجانب نیز غازیان ظفر نشان دست بآلت
نبرد برده معرکه رزم گرم گردید و رومیان حملات متواتر نموده چون لشکر قراباغ بمعرکه قتال رسیدند نزدیک
رسیده بود که چشم زخمی بسپاه منصور رسد امیرگونه خان پای مردانگی استوار داشته غازیان را بمجادله تحریص مینمود لشکر
قراباغ نیز از یکطرف حمله نموده بصف مخالف تاختند و جمعی از غازیان پراکنده نیز گرد بر دو لشکر قراباغ را ملاحظه نموده
از اطراف و جوانب بمعرکه کارزار شتافتند و بصمصام بهرام انتقام دمار از نهاد مخالفان برآورده نسیم فتح و نصرت
بر پرچم رایات منصوره امرای عظام شاهی وزیده رومیه روی بانهزام آورده خود را بشهر و قلعه افکندند و خلاصه لشکر
ارزن الروم درین معرکه طعمه شمشیر آبدار غازیان گشته غنایم موفور بدست سپاه منصوره در آمد و امرای عظام در هم
آنجا خیام اقامت نصب نموده تا سه روز در کمال شکوه و اقتدار عساکر ظفر شعار بنهب و غارت و خرابی مملکت
قیام داشتند و بعد از سه روز مظفر و منصور طبل رحیل کوفته مراجعت نمودند و درین جنگ امیرگونه خان اندک تقصیری
بمحمد خان بیگلربیگی قراباغ اسناد میکرد و ناراضی بود اما بندگان اشرف که بحقیقت رسیدند محض نا التفاتی بود
و از ایشان دانسته تقصیری نشده بود القصه پاشای ارزن الروم فریاد جیان بمراد پاشای وزیر اعظم که سردار شده
بآمدن آذربایجان و دفع فساد قزلباش مامور شده بود و از استنبول بیرون آمده در اسکودار نشسته انتظار آمدن
ایلچی میکشید فرستاد و چنان نمود که قزلباش بتسخیر ارزن الروم آمده قلعه را محاصره کرده اند مراد پاشا ازین خبر
آرام گشته بسرعت و استعجال کوچ بر کوچ روانه شد چاوشان باطراف و جوانب فرستاده لشکر جمع کرده روی توجه
باین صوب نهاد و بندگان حضرت اعلی شاهی از قراچبوق حدود مراغه با جمعی مخصوصان متوجه تبریز شدند و امرای عظام

عساکر منصوره را امر فرمودند که میانج رفته بسان عساکر نصرت نشان قیام نمایند که چون زمستان نزدیک رسیده و دیگر
احتمال آمدن لشکر روم ندارد و بعد از سان بجانب عراق معاودت نمایند و امرا اعظام بقراچمن میانج آمده بعد از اتمام
سان یک کوچ بجانب عراق شده بود که آوازهٔ آمدن سردار شیوع یافته حسب الامر اعلی معاودت بجانب تبریز واقع شد
و حضرت اعلی شاهی در شهر توقف نموده امرا و عساکر را بجانب مرند فرستادند که در انجا توقف نموده آمدن سردار
از هر راه که بتحقیق پیوندد بمقتضای وقت و صلاح دولت قاهره عمل نمایند و شرح آمدن سردار و بازگشتن او در محل
خود سمت گذارش خواهد یافت انشاء الله تعالی دیگر از سوانح غریبه این سال طغیان محبوسان قلعهٔ قهقهه است کیفیت این
سرگذشت اینکه این قلعهٔ عالی اساس در الکاء یافت من اعمال قراجه داغ بر فراز قلهٔ کوهی رفیع آسمان پیوند واقع شده
از یکپارچه سنگ که ساکنانش با سکنهٔ فلک الافلاک دمساز و پاسبانانش با شب زنده داران فلک ثوابت همرازند از دکه
قلعه که دامنهٔ آن کوه است تا فراز قلعه نیم فرسخ راهیست سرابالا در غایت تنگی که عبور سواره از ان در کمال دشواری و
یکنفر تفنگچی مانع فوج کثیری میتواند شد و در زمان شاه جنت مکان که چند مرتبه از آمدن سلطان سلیمان خواندگار روم
در آذربایجان فترت بود بنا بر استحکام آن قلعه خزاین پادشاهی بآنجا نقل شده بود و اسمعیل میرزا و القاس میرزا و سام
میرزا و اولاد ایشان نیز در ان قلعه محبوس بودند و هیچ پادشاه ذوشوکت کمند همت بر کنگرهٔ تسخیر آن قلعهٔ عالی
بنیان نینداخته و آرزوی گرفتن آن در خیال هیچ یک از سلاطین کشورگیر صورت نبسته همیشه یکی از امراء عظام که
محل اعتماد بوده اند بامارت و کوتوالی آن قیام مینمودند درین هنگام کوتوالی قلعه را بالیاس خلیفهٔ قراداغلو حاکم
قراجه داغ که از جملهٔ صوفیان صادق العقیدهٔ این خاندان و سر حلقهٔ ارباب عقیده و محل اعتماد بود تعلق داشت
و چون مشار الیه خود با لشکر قراجه داغ برفاقت اعتماد الدوله مرحوم بتسخیر قلعهٔ اورمی مامور گشته بود و در انحدود
بخدمات قیام داشت منظور بیگ نامی از طایفهٔ قراداغلو که محل اعتماد او بود به نیابت او کوتوالی قلعه میکرد
و چند نفر از رومیان و اکراد که در معارک گرفتار شده بودند معظم ایشان مصطفی پاشا و احمد پاشا و کور حسن و دو
پسر غازیخان کرد و شاه قلی بیک و خالد بیک و محمد بیک ولد قوچی بیک عمزادهٔ ایشان درین قلعه محبوس بودند با یکدیگر
اتفاق نموده پنج شش نفر دیگر از مردم ترک و تاجیک آن ولایت در انجا بودند از جمله دو پسر و برادر حسن خان افشار
حاکم کوه گیلویه را طوعاً و کرهاً بخود متفق ساخته تمامی ایشان که تا بیست نفر بودند سر از جیب عصیان بر آورده
غافل بر سر کوتوال که چنین امری هرگز در مخیلهٔ اش نگذشته بود رفته او را بقتل آوردند و اسلحه و تفنگ و یراق ایشان را
متصرف شده چند نفر از ملازمان او را که در قلعه بودند بیرون کرده دروازه را بسته قلعه را متصرف شدند و اقوام

و ملازمان الیاس خلیفه که از آمدن خبر یافتند بر در قلعه جمعیت نموده هرچند سعی نمودند که دفع این حادثه بلطایف الحیل توانند
کرد صورت نیافت بالضروره حقیقت بخدمت اشرف عرض نمودند و درانوقت که خبر آمدن مراد پاشا و عساکر روم
در آذربایجان شیوع داشت این قضیه خالی از شناعت و بدنامی نبود و احتمال مفاسد عظیم داشت و جز برفق و ملایمت
آنجماعت را ازین جسارت و دلیری باز آوردن علاجی نبود و رومیان که مرتکب این امر شده بودند بموعظه و نصیحت
سر بخط اطاعت در نمی آوردند و در اول حال مطلب ایشان آن بود که شاید فرجه یافته خود را از حبس و قید خلاصی داده
بطرفی بیرون توانند رفت چون راه بدر رفتنی را مسدود یافتند آوازه آمدن سردار نیز بدیشان رسیده بود با خود
قرار محاربه و قلعه داری داده تا دو ماه خود را و قلعه را محافظت کردند و بهیچوجه فتح البابی نمیشد تا آنکه آمدن سردار
تحقیق گشته بحوالی الکاء قزلباش رسید حضرت اعلی خواجه مقصود علی که از مردم کوه کیلویه و مشرف مطبخ معموره است
و سابق از نویسندهای حسن خان افشار بود و با پسران و برادران او بکمال ربط و آشنائی داشت بقلعه فرستاده رقم
استمالت به پسران و برادران حسن خان نوشته تقصیر لاحق و سابق ایشان بعفو و اغماض مقرون گردانیده نوید
عاطفت بی نهایت دادند خواجه مذکور بپای قلعه رفته حقیقت آمدن خود را بایشان اعلام کرد چون کلید قلعه را
رومیان داشتند ایشان خواجه مقصود علی را بریسمان بالا کشیدند و او ایشان را بعواطف شاهانه امیدوار ساخته
مژدهٔ امن و امان و نوید لطف و احسان داد پسران و برادران حسن خان افشار چون صوفی زادهٔ قدیم و نمک پرورده
این دودمان بودند عن صمیم القلب مطیع و منقاد گشته در مدافعه رومیان چاره جوی شدند جماعت رومیه ازین حال
خبردار گشته چند روز منازعت آغاز نهادند و فیما بین بعد از قیل و قال بسیار مهم بجدال و قتال انجامید و چند نفر
دیگر از شاهی سیونی کرده و گروه شدند و از جانبین دست باستعمال آلت و قتال برده بایکدیگر لحظه زد و خورد
کردند و رومیان و اکراد که هفت هشت نفر بودند دل بر مرگ نهاده مردانه میکوشیدند آخر الامر شاهی سیونان
هجوم کرده به نیروی اقبال شاهی بر رومیان غالب آمده همگی را بجزای خود رسانیدند و قلعه بتصرف اولیای دولت
قاهره درآمده آن فتنه تسکین یافت و خواجه مقصود علی با پسران و برادران حسن خان بدرگاه معلی آمده خدمت او
مستحسن افتاده و پسران و برادران حسن خان در سلک قورچیان عظام اندراج یافته مورد شفقت و مرحمت
گشتند و نواب اشرف اعلی شاهی ظل اللهی بجهت حسن عقیده و حقوق خدمات الیاس خلیفه و جانسپاری او که در پای
قلعه ارومی بدست اکراد بقتل رسیده بود این خطای عظیم را که از بی پروائی ملازمان و سهل کاری او بظهور آمده بود
بمروت شاهانه و عفو و اغماض پادشاهانه مقرون گردانیده ازان سلسله گذرانیدند برهان الدین خلیفه ولد الیاس خلیفه را

بجای والد بسمت خلافت موسوم گردانیده در سلک خلفای قراجه داغ بمقصود سلطان یوم اوغلی عنایت فرمودند و حراست
و کوتوالی قلعهٔ مبارکهٔ قهقهه بدستور بآن سلسله تفویض یافت ذکر لشکر کشیدن مراد پاشای وزیر اعظم سردار روم بآذربایجان
و رسیدن بدار السلطنه تبریز و بی نیل مقصود باز گشتن سابقا مذکور شد که مراد پاشای وزیر اعظم را سلطان احمد
خان پادشاه روم سردار نموده بدفع فتنهٔ قزلباش و استرداد ممالک شروان و آذربایجان مامور ساخته صلاح و فساد
این امر را منوط برای او گردانیده و چون مرد مشار الیه مرد روزکار دیده کار آزموده بود و با طایفهٔ قزلباش چنانچه در صحیفهٔ
اول این دفتر نگاشتهٔ کلک نکته پرداز گردیده جنگ کرده از ته کار خبر داشت از وفور خیر اندیشی صلح را بهتر از جنگ دانسته
گفتگوی صلح بمیان آورد و بنا بر ترفیه حال مسلمانان و خیرخواهی عباد الله خواست که میانهٔ پادشاهان حوزهٔ اسلام قواعد
مصالحه را استحکام داده این نام نیک از آن وزیر صلاح اندیش بر صفحهٔ روزکار یادگار ماند لهذا خیر الدین چاووش را
بنوعی که رقم نگارش یافت همراه محمد بیک بجهت استمزاج و استعلال رضای خاطر اشرف اعلی شاهی ظل اللهی فرستاده بود
و خود را از استنبول بیرون آمده در اسکودر توقف نمود بکارسازی سفر مشغول بود و انتظار آمدن ایلچی نیز داشت
که فریادچیان از جانب ارزن الروم رسیده خبر آمدن لشکر قزلباش را بر سر ارزن الروم اظهار نمودند و او عساکر
آن مرز و بوم را که بمرافقت او مامور بودند جمع آورده کوچ بر کوچ روانه شده تا ارزن الروم عنان باز نکشید
و چون خیر الدین چاووش و محمد بیک ایلچی از راه وان بدیار بکر رفته بنصوح پاشا ملحق شده بودند که از آن راه روانهٔ
استنبول شوند در انجا آمدن سردار را استماع نموده باتفاق پاشای مذکور بار دوی سردار رفته در حوالی ارزن الروم
با او ملاقات کردند و مکتوب عنایت اسلوب شاهی که باسم سردار مذکور در قلم آمده بود باو رسانیدند و مراد پاشا
اظهار نموده بود که اگر شما تا ما در اسکودر بودیم میرسیدید این نهضت واقع نمیشد حالا که جمعیت عساکر روی داده
خزاین پادشاهی صرف لشکر شده و بسرحد رسیده ایم و تا به تبریز آمدن بملاحظهٔ دوست و دشمن ناچار است
انشاء الله چون بآن حوالی رسیم از جانبین معتمدان آمد شد نموده آنچه لایق حال و مناسب احوال طرفین باشد عمل نموده
خواهد شد و ایلچیان را همراه خود گرفته روانهٔ آذربایجان شد و از حدود قارص یکی از چاووشان معتبر را با صحیفهٔ کلمات
بخدمت اشرف فرستاده اعلام نموده بود که غرض اصلی ازین نهضت قرار و مدار امر مصالحه است و چون حضرت
خواندکار صلاح و فساد این امر منوط برای این دولتخواه گردانیده و همگی همت بران مصروف است که بوساطت خیر اندیشان
طرفین و سعی این خواه امر مصالحه فیما بین سمت وقوع یابد و ایلچی را بجهت آن نگاه داشت که بعد از تمهید مقدمات
صلح و قرار مدار که فیما بین داده شود او را همراه بخدمت حضرت خواندکار برد و نیز ایلچی را بی تحفه و هدایا بخدمت پادشاه

رفتن مناسب نیست و جاووش مذکور در دار السلطنه تبریز بوسیله امرا و مقربان لبساط و الا بوس باطبوسی محبت
مجلس بهشت آئین معزز گردیده بنوازشات پادشاهانه اختصاص یافت و جواب مکتوب مراد پاشای سردار بدین مضمون
نوشته شد که چون دستور اعظم خیر اندیشی نموده گفتگوی صلح بمیان آورده ما نیز بجهت رفاهیت مسلمانان و امنیت
و استقامت عالم بآن رضا دادیم و محمد بیک را با نامه صلح آمیز فرستادیم و سخن همانست که باو گفته ایم اگر مصالحه که فیمابین
سلطان سلیمان و شاه جنت مکان واقع شده و از جانبین بغلاظ ایمان تاکید یافته بود راضی اند ما نیز از خصومت
و نزاع گذشته صلح مینمائیم و الا آنچه در مشیت الهی بوده باشد بظهور خواهد آمد و اشعاری که در باب تحفه فرستادن
نموده بودند چون هنوز امر مصالحه قراری نیافته در اثنای خصومت و نزاع تحفه فرستادن مناسب وقت نبود
بلکه لایق نمینمود نخواستیم که در اول حال روانه نمائیم الحال که آن دستور اعظم پای در میدان مصالحه نهاده و صلاح
در تحفه فرستادن دیده یک شمامه عنبر اشهب اعلی بوزن یکهزار و هشتصد مثقال که استادان زرگر هندی آنرا
از ظرف مشبک که از هفت من طلا بفنون غریبه ترتیب داده اند و حضرت پادشاه عالیجاه سلیم پادشاه فرمان
فرمای هند برسم تحفه فرستاده الحق بمقدار عنبر اشهب خام آتش ندیده یکپارچه کمتر اتفاق افتاده و در خزانه
هیچیک از سلاطین کشورگشائی یافت نشده بجهت خالی نبودن مکتوب بخدمت پادشاه ذی جاه روم فرستادیم
که اگر از آنجانب نیز رایحه محبت استشمام رود امر مصالحه بر وجهی که مرقوم گشته صورت یابد ابواب الفت و آشنائی
که تا غایت مسدود داشت مفتوح گردد و بعد الیوم ایلچیان و فرستادگان از تحف و هدایای لایقه خالی نخواهند بود
و جاووش را نیز از تبریز روانه فرمودند و کس نزد امیرگونه خان و امرا تابین او که در چخور سعد بودند فرستادند که در استحکام
قلعه ایروان و سرانجام اسباب قلعه داری کوشند که اگر سردار باز بایروان آمده بمحاصره قلعه پردازد در لوازم
قلعه داری مردانه بوده باشند که ما نیز با جوش منصوره قزلباش کمر همت بدفع اعادی جست بسته ایم و آنچه مقدر الهی
بوده باشد جلوه ظهور خواهد نمود اما سردار چون بحدود قارص رسیده از جمعیت لشکر چخور سعد و استحکام قلعه و استعداد
قلعه داری امیرگونه خان خبر یافت عنان از آن راه پیچیده از راه جالدران روانه شد چون سردار که گفتگوی صلح
مینمود بحوالی می آمد و از یک فرسخی قلعه خوی گذشته بطرف سلماس که سمت راه تبریز است روی آورد چنان معلوم شد
که مطلب سردار ازین آمدن و عنان پیچیدن از راه متعارف آن بوده که بی آنکه باخذ قلاع [illegible] محاربه نماید بطایف الحیل
تا به تبریز آمده در خدمت خواند کار بجین و بد دلی منسوب نگشته خصما و اضداد او را بتقصیر متهم ندارند [illegible] چون آمدن
او از راه سلماس و طسوج به تبریز مشخص گشت حضرت اعلی امرا و عساکر منصوره را که در مرند اقامت داشتند به تبریز

طلب فرمودند و با امرا و دولتخواهان در قضیهٔ صلح و جنگ سردار مشوره نموده رایها بران قرار گرفت که قلعهٔ تبریز را استحکام
داده شهر و موضع قریب را که عبور رومیان از آنجا خواهد بود از رعیت خالی سازند و یکمن آذوقه در آنجا وانگذارند
و اردوی اعلی از مقابلهٔ اعدا یکسو شده جنگ روز جنگ را در حیز تاخیر اندازند که چون سردار به تبریز رسد کیفیت
و کمیت لشکر روم و ضعف و قدرت ایشان مشخص گردد بدانچه مصلحت وقت باشد بعمل آید و کس بر سر شوارغ فرستادند
که رعایا را از موضع قریب راه کوچانیده محصول آنچه نتوانند برد آتش زده یکمن غله دران محال نگذارند و رعایا و موضع
نزدیک شهر را حکم شد که غلهٔ خود را نقل انبار قلعه نموده قیمت واقعی از سرکار دیوان بازیافت نمایند و تمامی غازیان
ترکمان و تکلو را خواه ملازم امرا و خواه قورچیان عظام مقرر داشتند که برفاقت پیر بوداق خان در قلعهٔ تبریز توقف نموده
بلوازم قلعه‌داری قیام نمایند و جمعی از تفنگچیان قدرانداز رکاب اشرف نیز بدان خدمت مامور شدند چون عمارت
شنب غازان تبریز که ساخته و پرداختهٔ معمار همت پادشاه مرحوم سلطان غازانست و مدارس و خوانق بر دور آن
ساخته شده و گنبدی که مقبرهٔ آن پادشاه مرحوم است در رفعت و بلندی مشهور عالم و از غایت ارتفاع با گنبد اهرمان
مصر دعوی برابری میکند جای مستحکم است و شایستگی قلعه نمودن داشت بملاحظهٔ آنکه مبادا رومیه آنرا قلعه کرده آذوقه
و یراق گذاشته بازگردند و تسخیر آن بسهولت میسر نگردد با آنجا نیز آذوقه و توپ و تفنگ و یراق کشیده فوجی از تفنگچیان
اعتمادی موکب همایون را بمحافظت آن تعیین فرمودند و کس باحضار امیرگونه خان و امراء چخور سعد و محمد خان زیاد اغلی
و امراء عساکر قراباغ فرستاده ایشان را نیز طلب داشتند و چون سردار از طسوج و شبستر گذشته بشش فرسخی تبریز آمد سکنهٔ
شهر را باطراف و جوانب فرستاده شهر را از رعیت و آذوقه خالی کردند و موکب همایون از بلدهٔ تبریز کوچ کرده در عقب
کوه سرخاب کنار رودخانهٔ آجی محل اقامت اختیار فرمودند که چون سردار به تبریز رسیده مشخص شود که مکنون خاطر او چیست
بمقتضی آن عمل رود و درین اثنا ایلچی دیگر از جانب سردار و علی پاشای داماد او که بیگلربیگی روم ایلی بود رسیده عرایض
بخدمت اشرف و کتابات بامرا و ارکان دولت شاهی نوشته بودند رسانید مضمون آنکه غرض اصلی از آمدن آنست
که در قرب جوار اشرف تمهید مقدمات صلح برچه نهج خواهد شد نموده شود جنگ و جدال با لشکر قزلباش در خاطر نیست
و دلیل بر صدق این دعوی آنکه از سرحد روم تا تبریز چند قلعه از قلاعی که در تصرف امرای عظام رسیدیم و تعرض بهیچ
قلعه نرسیدیم و ضرری از لشکر روم باحدی از رعایا نرسید و صلاح دیده بودند که ایلچی دیگر تعیین شده با تحف و هدایا
لایقه فرستاده شود و خود بایلچی سفارش نموده بودند که چون ما در مقام جنگ نیستیم از حضرت اعلی شاهی ظل اللهی نیز
التماس نماید که لشکر قزلباش را از جنگ و جدال منع نمایند حضرت اعلی جواب مکتوب فرستاده برنهج سابق نوشته اعلا

نمودند که سخن بکیست و محمد بیک را که فرستاده ایم از معتبران طایفهٔ قزلباش است اگر حضرت خواندکار بمصالحه که فیما بین اجداد عظام
یعنی شاه جنت مکان جد همایون ما و سلطان سلیمان جد او علیه الرحمه و الرضوان واقع شده قایلست ما نیز رضا بآن دادیم و الا
از جانبین آنچه خدا خواسته باشد چنان خواهد شد و سفارشی که در باب ضبط لشکر قزلباش نمودند که با رومیه در مقام محاربه
نبوده دست درازی ننمایند لشکر قزلباش را حد و یارای آن نیست که بی امر و اشارهٔ همایون اسلحه توانند پوشید چه جای
جنگ و جدال اما جمعی از امرا و عساکر را بجهت صیانت احوال عجزه و رعایا اطراف و جوانب تعیین نموده ایم و لشکریان شما
که بجهت نهب و یغما و بدست آوردن ذخیره بمواضع میروند بالضروره جنگ واقع خواهد شد هرگاه ایشان سر جنگ ندارند
مردم خود را منع نموده نگذارند که از اردو بیرون روند و آنچه در باب فرستادن تحف و هدایا نوشته اند انشاء الله تعالی
چون مصالحه واقع شود و خصومت و نزاع بمحبت و دوستی تبدیل یابد آنچه لایق و شایان طرفین باشد بعمل خواهد آمد و چون
رعایای بعضی مواضع تبریز که در میان کوه جانب دست چپ رومیه واقع است هنوز کوچ نکرده بودند حسن خان استاجلو
حاکم همدان را با جمعی از عساکر و تفنگچیان جغتای و خراسان تعیین فرمودند که در آن حدود بوده اگر رومیه دست درازی
بمواضع و محال میان کوه مینموده باشند مانع گردند همچنین علیقلیخان شاملو و امام قلیخان و الله ویردیخان را با بعضی
از امرا و عساکر بمواضع جانب دست راست رومیه که طرف خسروشاه و آن حوالی باشد فرستادند که در کمینگاه نهان بوده
هر کس از رومیه بجهت نهب و غارت مواضع از اردوی خود بیرون رود بمدافعه قیام نمایند و سردار در روز بیست و چهارم
شهر شعبان المعظم بر کنار رودخانهٔ اجی کنار شهر آمده و در آن طرف آب نزول کرد و امرا اچور سعد و قراباغ و سایر عساکر
منصوره از اطراف و جوانب بموکب همایون پیوسته در اندک روزی آنچنان لشکری بمعسکر همایون فراهم آمد که هامون
و کوه از حمل آن بستوه آمدند و ذخیره در اردوی رومیه نایاب بود رومیان بجهت علیق اسپان فوج فوج و گروه گروه
بمواضع پراکنده میشدند و میانهٔ ایشان و لشکر قزلباش که بمحافظت آن محال مأمور بودند محاربات روی میداد همه روز
سر و زنده و اسیر بدرگاه معلی می آوردند و سردار که مرد عاقل روزگار دیده عاقبت اندیش بود از جمعیت لشکر قزلباش
و آسودگی اسپان و کثرت آذوقه و استحکام قلعهٔ تبریز با خود قرار مقابله با حضرت اعلی و جنود قزلباش نمیتوانست داد
و بمحاصرهٔ قلعهٔ تبریز نمی پرداخت از راه حیله و تواضع پیش آمده خواست که لشکر را سالماً و غانماً از چنگال شیران بیشهٔ
هیجا رهانیده بسلامت ببرد و بجهت دفع طعن اضداد خود را بهمین تسلی دهد که تا تبریز آمد چون قاسم کوبی قریب شده
وقت محاصرهٔ قلعه تنگ شده بود بالضروره بازگشت اما دغدغهٔ عظیم داشت که در هنگام ارتحال مبادا مبارزان
جنود اقبال عنان اشهب تیزگام اندیشه را از طریق مصالحه پیچیده بمضمار جنگ و جدال انعطاف دهند دیگر باره علی آقا نام

شخصی از رومیان اروم ایلچی را از جانب علی پاشا برسالت بخدمت اشرف و ارکان دولت قاهره فرستاده اظهار نموده بود که چی
حضرت خواندکار این دولتخواه را درین امر وکیل کرده ملتمس آنست که حضرت والاجاه نیز مرخص و مادون سازند که بمصلحت
طرفین امر مصالحه را استحکام دهد و محمد بیگ نیز عرضه داشت نوشته بود که مطلب مراد پاشا ازین حکایت آنست که در
تعیین امور سنور و سرحد و دیگر مقدمات از جانب اشرف مرخص باشد حضرت اعلی شاهی ظل اللهی فرمودند که سخن مردان
یکیست چون آن دستور اعظم اراده نموده که خصومت و نزاع طرفین بالخصوصیت و دوستی مبدل سازد و از جانبین
نعم الوکیل باشد رعایت ناموس هر دو طرف را کرده بنوعی که مکرر نوشته ایم قرار صلح دهد و ایلچی را رخصت داده در
سه چهار روز که سردار در کنار رودخانهٔ اجی و حریم شهر و قلعه اقامت داشت اصلا متوجه شهر و قلعه نشدند و از
سپاهیان هر کس بجهت بدست آوردن علیق اسپان بیرون میرفت بدست لشکر قزلباش افتاده قتیل و گرفتار
میگشت ناچار چند نفر از پاشایان و سنجق بیگیان را با طبل و علم و یراق جنگ با طایفه تات اغلانی همراه کرده بطلب ذخیره
فرستادند نوبت اول جمعی که بمواضع دست راست رومیان که طرف خسرو شاه و آن حدود باشد رفته بودند چون
یکدو سه فرسخ از اردو بیرون آمدند علیقلیخان و امام قلی خان و غازیان که بمرافقت ایشان رفته بودند از کمین
گاهها بیرون آمده بطرف مخالفان تاختند و رومیه تاب صدمات دلیران قزلباش نیاورده منهزم گشته بجانب اردوی
خود معاودت نمودند غازیان تا کنار رودخانه تعاقب نموده جمعی کثیر طعمهٔ شمشیر و برخی اسیر و دستگیر شدند و اسب و استر
بسیار و غنایم بیشمار بدست جیوش منصورهٔ قزلباش درآمد چند روز دیگر چل پاشا سرکردهٔ تاتار را که در میانهٔ رومیه
بشجاعت و دلاوری مشهور و اعتماد و استظهار رومیان بود سردار فوجی از جنود عثمانی کرده با اسب و الاغ بسیار
بمواضع دست چپ میان کوه فرستادند و چل پاشا دلیری کرده زیاده چپاولی از لشکر قزلباش نگرفته بمیان دره‌ها
و کوهها و جاهای خطرناک درآمد و حسن خان با رفقا و تفنگچیان بمقابلهٔ او درآمد فیمابین آتش حرب افروخته گشت
چل پاشا از تیز عنانی و شجاعتی که داشت پیشتر رانده بنفس خود بمحاربه مشغول گشت و چون پیمانهٔ اجلش لبریز شده بود بدست یکی
از تفنگچیان بقتل درآمد رومیه شکست خورده رو بانهزام آوردند تا کنار اجی رومیان را تعاقب نموده جمعی کثیر بقتل آوردند
و سر چل پاشا را با سرهای مقتولان و گرفتاران و اخترمه و یراق بسیار بنظر اشرف درآوردند و چون خبر کشته شدن
چل پاشا و انهزام لشکر باردوی سردار رسید سراسیمگی عظیم در میانهٔ لشکر رو نموده بجز کوچ کردن و خود را بامان
رسانیدن چاره نیافتند هنوز ایلچی ایشان که مرتبهٔ سیوم فرستاده بودند خبر بدیشان نرسانیده بود که کلمهٔ العود
احمد بر زبان آورده روز پنجم طبل ارتحال کوفته از حوالی شهر کوچ کرده در کمال پریشانی و اضطرار مراجعت نمودند جمیع

امرای عظام وریش سفیدان قزلباش هجوم نموده مصلحت دران دیدند که چون آمدن او به تبریز باعث خرابی مملکت و انواع خسارت
و پریشانی سپاهی و رعیت گردید حالا بهیأت اجتماعی تعاقب ایشان نموده در هر جا مصلحت باشد صفوف قتال آراسته
به نیروی اقبال همایون استیصال آن طایفه را وجهه همت سازیم چه ظاهر است که رومیه را با این اضطرار و پریشانی
لشکر و زبونی اسپان طاقت مقاومت با کوکبه اقبال شاهی نیست و هرگاه این لشکر را بتوفیق کردگار نابود گردانیم
معلوم نیست که دو سه سال دیگر رومیه را جمعیتی چنین دست دهد حضرت اعلی فرمودند که هر چند طبقه رومیه بمکر و حیل
مشهورند اما چون مراد پاشا از ابتدا تا انتها گفتگوی صلاح اندیشی بمیان آورده در الفت و آشنائی زده از جنگ
و جدال کناره جست ما نیز بنا بر نظام سلسله ظاهر از خبث باطن ایشان نظر پوشیده رضا بمصالحه داده ایم حالا
خلاف آنچه گفته و نوشته ایم جایز نمیداریم و نیز ماه مبارک رمضان که از اشهر حرام است در آمده هرگاه قدم در
میدان محاربه نهیم و این دو لشکر عظیم با یکدیگر قتال و جدال آغاز نمایند پیداست که چندین هزار نفس قایل کلمتین
از جانبین مقتول خواهد گشت نمیخواهیم که درین ماه مبارک که محاربه حرام است آلوده وبال اینهمه خونریزش گردیم
و الحق مروت و فتوتی که از اجداد عالیمقدار میراث دارند پیش آمده تجویز محاربه و خونریختن نفرمودند اما بملاحظه آنکه
مبادا در هنگام مراجعت آسیبی از ایشان بقلعه خوی رسد حاکم خوی را رخصت داده با بعضی تفنگچیان و فرستادند
و رایات نصرت آیات نیز با شبستر و طسوج چند کوچ متعاقب فرمودند اما لشکریان را منع فرموده حکم نمودند که احدی
بی رخصت بعزم دستبرد و اخذ غنیمت متعرض رومیه نگردد و مع ذلک مردم مجهول فوج فوج در سر کوچ بحوالی اردوی
رومیه رسیده سر و زنده و اختر مهامی آوردند و مراد پاشا در وقت بازگشتن سه چهار نفری از مردم مجهول را که درین
آمد و رفت بدست رومیه گرفتار شده بودند خلعت داده با کس خود و یکنفر ملازم محمد بیک باز فرستاده بود و تجدید
معامله صلح را تکرار نموده و اظهار کرده بود که نواب اشرف درین آمد و شد غباری بخاطر مبارک نرسانند که این
جسارت بجهت اطفای حرارت بعضی جهلای رومیه بود که سرمست باده نخوت و غرورانند تا غایت گوشمال حوادث
نخورده بودند اتفاق افتاد و انشاء الله تعالی من بعد قضیه صلح بآسانی و رضای اشرف صورت خواهد یافت و محمد بیک را
بدین جهت همراه برد که در خدمت حضرت خواندکار امر مصالحه را استحکام داده خاطر او را مطمئن فرموده باز فرستیم حضرت
اعلی نیز قریب چهل پنجاه نفر از رومیه که ینگچری بودند و غازیان در وقت مراجعت بدست آورده بودند آزاد
فرموده خلعت داده باز فرستادند و اعلام نمودند که سخن یکجهت بجهت اقراری که در اول حال برزده بودیم
خود را از جنگ و جدال باز آورده معذرت آن دستور معظم را که در آمدن تبریز القا نموده پذیرفتیم و چند روز در حوالی

طسوج توقف واقع شد لشکر روم از الیاق گذشته بحوالی وان رسیدند جمعی که از اکراد بار ابرده بودند باز آمده تقریر کردند که
مراد پاشا از حضرت اعلی بسیار منت دار بود هرچند میداند که خلاف اقرار از دودمان ولایت و کرامت بظهور نمی آید
اما در سر هر کوچ آوازهٔ رسیدن لشکر قزلباش بمیانهٔ اروام میرسید و باعث شورش و اضطراب آن طبقه میگشت مجملا
لشکر روم ازین سفر بغایت پریشان و بدحال معاودت نموده خلق بسیار و اسب و استر بیشمار تلف شد مراد پاشا
بدیاربکر رفته در آنجا قشلاق کرد و محمد بیک را با جاوشی معتبر همراه کرده بخدمت خواندکار باستنبول فرستاد و در باب
صلح بخواندکار عرضه داشت نموده مبالغه بسیار کرده بود که چون حضرت شاه از خصومت و نزاع گذشته اظهار محبت و
دوستی مینماید اولی آنست که مصالحه بدستور سلاطین ماضیه واقع شود که صلاح دولت خاندان عثمانی در آنست محمد بیک
بحضرت خواندکار ملاقات نموده مکتوب محبت اسلوب شاهی را با شمامهٔ عنبر که برسم یاد بود فرستاده شده بود گذرانید
و خواندکار بمراد پاشا نوشته بود که ما اختیار بتو داده ایم بهرچه مصلحت دولت داند عمل کند و جواب مکتوب نیز بدین طریق
نوشته بودند که آنچه مراد پاشا صلاح دیده ما را از آن تجاوزی نیست محمد بیک از استنبول مراجعت نموده نزد مراد پاشا
آمد و مراد پاشا جاوشی همراه یکنفر ملازم محمد بیک نموده بجهت تبلیغ این خبرها عاجلا بخدمت اشرف فرستاد در وقتی که رایات
نصرت آیات از سفر خیر اثر آذربایجان مراجعت نموده در دار السلطنهٔ اصفهان کامیاب عشرت بودند فرستادهای مذکور
آمده مقدمات صلح را عرض کردند و محمد بیک بجهت تعیین سنور و سرحد در دیاربکر نزد سردار بود و هنوز فرستادها
مراجعت نکرده بودند که از قضای آسمانی قضیهٔ فوت مراد پاشا روی نموده استقرار امر مصالحه بدین جهت در عقدهٔ تعویق افتاد
بالجمله رایات نصرت آیات بعد از تعاقب رومیان بدار السلطنهٔ تبریز نزول اجلال فرموده بندگان حضرت اعلی باستمالت
و رضاجوئی عجزه و رعایا پرداخته و بعضی از مواضع تبریز را که از عبور رومیه رعایا پا کنده شده بعضی از محصولات
ایشان ضایع و نابود شده بود آن سال و سال دیگر از مالوجهات و اخراجات دیوانی معاف فرمودند و رعایا
مستظهر و امیدوار شده بجا و مقام خود عود نموده شروع در زراعت و عمارت و آبادانی کردند چند روز در تبریز
بجهت سان عساکر نصرت نشان توقف نموده امرا سرحد را رخصت داده بالکاهای خود روانه فرمودند و طبقات حشم را
از قورچی و غلام و تفنگچی و غیر ذلک که دو سال بود که در یساق بودند فوج فوج ملاحظه فرموده مدعیاتی که داشتند
بانجاح مقرون ساخته رخصت میدادند که بمنازل خود روند در وقتی که بندگان حضرت اعلی شاهی ظل اللهی اراده فرمودند
که در تبریز قلعه ترتیب دهند چون رومیه در امور قلعه سازی و قلعه داری مهارت تمام دارند و عثمان پاشا
که مرد مدبر کاردان بود در زمان سلطان مراد خان تسخیر تبریز آمد اطراف و جوانب شهر را احتیاط نموده دولتخانهٔ قدیم را

مناسب یافته آنرا قلعه اختیار کرده بود و ارباب رای و تدبیر هم آنجا را مصلحت میدانستند حضرت اعلی نیز موافقت جمهور
نموده در آنجا قلعه ترتیب دادند اما همیشه میفرمودند که آب رودخانه مهرانرود که بشهر جاریست و از حریم قلعه میگذرد و بر قلعه
مشرف است اگر در پیش رودخانه بندی به بندند احتمال مضرت و ویرانی قلعه دارد و اکثر اوقات بزبان گهربار میگذشت
که چندان وثوق و اعتمادی برین قلعه نیست و در دامن کوه سرخاب ربع رشیدی را مناسب قلعه یافته بودند اما بملاحظه
آمدن لشکر روم فرصت ترتیب قلعه نمیشد درینوقت که مراد پاشا آمده بقاعده که گذشت معاودت نمود آن اراده از خاطر
خطیر سر بر زد و منوچهر بیک غلام خاصه شریفه را بسرکاری عمارت قلعه تعیین فرمودند و احکام مطاعه صادر شد که استادان
بنا و عمله و فعله عمارت از ممالک عراق به تبریز آیند تا نوروز سلطانی مصالح از عمارات شنب غازان بآنجا کشیده در اول
بهار شروع در قلعه و عمارت نمایند و مشار الیه حسب الفرمان قضا جریان بآن خدمت پرداخته بروجه احسن باتمام
رسانید بالجمله حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بعد از فراغ از سان لشکر و نسق ضروریات عمارت قلعه موکب جهانگشای بمقر
سلطنت در حرکت آمده از راه اردبیل روانه شدند در خلال این احوال طهمورث خان والی گرجستان کاخت که بجهت
آوازه آمدن سردار احرام ملازمت بسته روانه درگاه معلی شده بود وارد گشته بشرف آستانبوسی مشرف گشت
و حضرت اعلی متوجه او و لوارصاب خان والی گرجستان کارتیل و تفلیس که در ملازمت اشرف بوده شده هر دو را بنوازشات
شاهانه سرافراز گردانیده رخصت انصراف دادند و ایشان مقضی المرام هر یک بالکاء خود رفتند و چند روز در دار الارشاد
اردبیل بمراسم دعا و زیارت حضرت سلطان الاولیا پرداخته از راه خلخال و طارم بقزوین تشریف آوردند و در
قزوین نیز چند روز کامیاب عشرت بوده از آنجا بدار السلطنه اصفهان تشریف برده در مقر سلطنت نزول اجلال
فرموده بهشت ساز در منازل دلگشای دولتخانه مبارک نقش جهان بعشرت و شادکامی گذرانیدند امید که توفیق
رفیق و بخت مساعد گشته کمیت تیزخرام قلم را در میدان تحریر وقایع سال آینده بجولان در آورد ان شاء الله تعالی
وحده العزیز ذکر متوفیات از جمله مشاهیر و اعیان که درین سال بمقتضای آیه کریمه اذا جاء اجلهم لا یستاخرون ساعة و لا
یستقدمون شربت ناگوار موت چشیده در مضاجع خاک غنودند اول وزیر بی شبیه و نظیر حاتم بیک است که در شب
جمعه ششم ربیع الاول سنه ۱۰۱۹ در پای قلعه اورمی چنانچه در طی احوال قلعه سمت گذارش یافته مفاجا در گذشت و نعش
او را به تبریز برده از آنجا بمشهد مقدس معلی نقل نموده در گنبدی که پایین پای حرم مبارک ح[illegible]ام الجن و الانس
تعمیر یافته معمار همتش بود مدفون گشت و هر چند اوصاف حمیده و اطوار پسندیده آنحضرت از حیز احصا افزون
و از دایره تصور بیرونست اما چون شمه از حالات ستوده آنجناب قبل ازین سمت تحریر یافته از معایب تکرار اندیشیده

زبان قلم در کام خاموشی کشید دیگری از متوفیات محمد پاشای جلالیست که او نیز در پای قلعهٔ اورمی مریض و علیل گشته در اواخر
شهر مذکور ودیعت حیات را بمتقاضی اجل سپرد و احوال او نیز در طی حالات جلالیان بتفصیل مرقوم خامهٔ بلاغت نشان
گشته دیگری محمد سلطان بیات حاکم نشابور است وی ولد بابا الیاس که ابا عنجد ریش سفید ایل قرابیات خراسان که
از قبایل جغتای اند بود و از زمان خروج و ظهور خاقان فردوس آشیان سلیمان شان ایل مذکور رعیتی قزلباش
میکردند و در زمان نواب سکندرشان و ایام اقتدار مرشد قلیخان در خراسان محمود بیک نام برادر او را منصب
امارت ایل داده لقب سلطانی یافت و او در ایام اقتدار اوزبکیه با برادران و اقربا و بسیاری از ایل مذکور
بقتل رسیدند محمد پاشا با جمعی بملازمت اشرف رسیده منظور نظر شفقت گشت و در ازاء این جانسپاری کل ایل
بیات را از جمیع تکلیف دیوانی معاف گردانیده در سلک سپاهیان انتظام داده محمد سلطان بنوعی که در سالهای
پیش مرقوم قلم صواب اندیش شده بعضی اوقات حاکم اسفراین و سبزوار و درین هنگام دوازده سال بود که من
حیث الاستقلال حاکم نیشابور بود در اول این سال دعوت حق را اجابت نموده فرمان یافت و امارت ایل مذکور
والکاء نیشابور به بیرم سلطان ولد او شفقت شد دیگری از اعیان متوفیان میر فیض الله وزیر غلامانست وی ولد
میر مقصود است که از سادات عظام موسوی مشهد مقدس معلی است و بسیار بمشرب و بذله گوی و خوش صحبت بود
در فترت خراسان بعراق آمده بملازمت اشرف مشرف گشت بقدر حسن صوتی داشت و طنبور می نواخت و بدین
تقریب در مجلس بهشت آئین راه یافته مورد توجهات شاهانه گردید و حضرت اعلی ملتفت احوال او گشته بنابر حرمت
سیادت و آدمی زادگی و شفقتی که بعموم اهل خراسان داشتند بخدمت مجلس نویسی سرافراز گشت و مشار الیه نیز
مدتی مجلس نویس بود تا آنکه وزارت غلامان که درین عهد منصب بزرگیست به میر عبدالقادر موسوی قوم او تعلق
داشت و او در جنگ جغال اغلی بدست رومیه مقتول گشته بود باو تفویض یافته علاوهٔ مجلس نویسی گردید و روز بروز
عزت و اعتبار یافته محسود امرا و ارباب قلم و محل اعتماد شاهانه گردید در اواسط این سال در چمن قراچوق روزی
از منزل سوار شده که بدولتخانهٔ همایون رود بر سر اسب حال برو متغیر گشته تا بپایان آمدن بعلت فجاء در گذشت
و هم درین سال مناصب او بمیر ابو المعالی نطنزی که ابا عنجد درین دولت ابد پیوند حق خدمت دارد و خود
از عهد صبی الی یومنا هذا بملازمت اشرف و خدمت اشراف طویله قیام داشت مفوض گشت آغاز سال فرخ
فال تنکوزئیل ترکی بعضها موافق احدی و عشرین الف که سال بیست و پنجم جلوس اقدس شاهی
ظل اللهی است نوروز این سال خجسته مآل بفرخی و فیروزی در روز جمعه ششم شهر محرم الحرام سنهٔ هجری اول فروردین ماه

جلالی واقع شد یعنی شاهنشاه فلک چهارم که نیر اعظم و عطیه بخش عالم است از نهانخانه حوت باشرف گاه حمل بر آمده
فیض ده عالم نباتات گردید و کوس نوروزی آوازه عالم افروزی در کون و مکان انداخته نوعروسان گلستان بجلوه گری در آمدند
جهان را طراوتی تازه پدید آمد و حضرت خاقان فلک قدر گیتی ستان و شهریار کامبخش کامران اعنی فرمانروای ایران و شاهنشاه
زمان حضرت اعلی شاهی ظل اللهی که ز عدلش جهان منور باد تا جهان هست دادگستر باد در دار السلطنه اصفهان که
مقر دولت آن خسرو قضا قدرت قدر توان و بهمن معارت مصر جامع و خلاصه ملک ایران و از خلد برین نشانیست بفیروزی
و اقبال نزول اجلال داشتند و بجهت ایام عاشورا که شیعیان و موالیان اهل بیت در تعزیه سید الشهدا خامس آل
عبا لباس سوگواری پوشیده اندوه و ملال بر ضمایر مستولی بود بلوازم نوروز و مراسم جشن و سرور آن روز فیروزی
فرجام قیام ننمودند بعد از فراغ لوازم تعزیه عاشورا که طراوت بهار و ایام نزهت آثار آن بلده جنت نشان خضرت و نضارت
بخشید و بوی عنبرین شکوفه و ازهار در دماغ روزگار پیچیده مسرت بخش دلها و خرمی افزای خاطر همگنان گردید بدستور
معهود در باغ نقش جهان امر قضا نفاذ بترتیب جشن عالی نفاذ پیوست و امرا عالیمقدار و وزرا و مقربان درگاه و اهالی
و اعیان قلم و همایون که در مقر سلطنت ابد مقرون حاضر بودند مع تجار و طبقات اصناف بر حسب اشاره همایون
هر یک در محلی مناسب طرح جشن عالی انداختند و خیام زرنگار و سایبانهای اطلس و دیبای خطائی افراخته مجلس بهشت
نشان ترتیب دادند و چار طاقها در برابر هر مجلسی بفنون غریبه آراسته چراغان کردند و بر روی خلایق ابواب بهجت
و خرمی گشوده گشته و در مجالس ساقیان سیمین ساق جرعهای رواق در گردش آورده چند روزی داد خرمی دادند
در خلال اینحال کس از جانب محمد خان قاجار حاکم مرو آمده خبر آمدن ولی محمد خان پادشاه اوزبک فرمان فرمای
ممالک ماوراء النهر و ترکستان که بر مسند سلطنت و فرمانداری آنولایت من حیث الاستقلال تمکن داشت آورد که بتاریخ
هشتم شهر محرم از راه چهار جو بعزم ملاقات همایون اعلی داخل خطه مرو شده و رقعه محبت آمیز که خود بخدمت اشرف نوشته
بود رسانید و رود این خبر بهجت اثر موجب مسرت و شادمانی خاطر انور گشته جواب رقعه از روی اشفاق و اظهار اشتیاق
مشتمل بر لکات دلپذیر نوشته فرستادند و حکم شد که بالکاء هر یک از امرای خراسان که وارد گردد پیشکشهای لایق
کشیده منزل بمنزل هر روز اطعمه و اشربه و حلویات و اسباب تنعم و ما یحتاج او و ملازمان بر وجه لایق سرانجام نموده
بنوعی خدمت نمایند که مرضی و مستحسن باشد و حاکم مشهد مقدس تا نیشابور و حاکم نیشابور تا سبزوار و حاکم سبزوار
تا رباط الهاک منزل بمنزل بدین قاعده خدمت نمایند و فریدون خان حاکم استراباد و بسطام آمده تا چشمه الهاک
استقبال کند و در چمن بسطام بلوازم پیشکش و ضیافت پرداخته تا حدود سمنان که الکاء اوست منزل بمنزل ضیافتهای

لایق نموده رضاجوی خاطر شریف او باشد علیقلیخان ایشک آقاسی باشی شاملو را که از اعاظم امرا و معتمدان درگاه است باستقبال
آن پادشاه ذی جاه که برهنمونی قاید اقبال روانهٔ درگاه گردون بارگاه بود فرستادند که تا بلدهٔ سمنان استقبال نموده پیشکشهای
لایق گذرانیده تا دار السلطنهٔ اصفهان منزل بمنزل خدمات شایسته بتقدیم رسانیده مایحتاج سرکار عالی را بالتمام
بروجه لایق سامان و سرانجام نماید و اتمام صحبت باغ و جشن نوروزی را موقوف بآمدن او داشته تمامی بازارها و دکانات
قیصریه حوالی نقش جهان را مقرر شد که آیین بندند شرح آمدن ولی محمد خان و سبب فتور احوال او بچه کیفیت بوده عنقریب
در محل خود سمت گذارش خواهد یافت و داستان علیحده دران باب مرقوم قلم بیان خواهد گشت انشاء الله تعالی درخلال
این احوال جاو و شان از جانب مراد پاشا سردار که در دیار بکر قشلاق نموده بود بنوعی که در وقایع گذشته تحریر پیوست
آمده کتابات عرایض در باب صلح آورده جواب مکاتیب ایشان بر وفق مدعا نوشته فرستادند درین اثنا خاطر
اشرف همایون که صحیفهٔ تصویرات غیبی است متوجه آن شد که قلعهٔ نهاوند را تعمیر نموده استحکام دهند و مقرب الحضرت مهدی
قلی بیک جغتای بخدمت مذکور مامور شد و هم در اوایل این سال فرخنده آغاز خجسته انجام شهریار نصرت قرین ظفر فرجام
همگی نیت خیر بدان مصروف گشت که در حوالی نقش جهان بنای مسجد عالی که در بلاد ایران بل معمورهٔ جهان مثل آن نشان
نتوانند داد پردازند و چون دار السلطنهٔ اصفهان را از عمارات عالیه و منازل دلگشا و باغات روح افزا و انهار و بساتین
نمونهٔ خلد برین گردانیده‌اند اگرچه مسجد عالی و مدرسه در جانب شرقی و شمالی میدان نقش جهان ترتیب داده بودند اما
آنها در برابر همت بلند آنحضرت پست نموده میخواستند همچنانکه عمارات و باغات و قیصریه و اسواق آن بلدهٔ جنت مثال
رشک بلاد و مصدوقهٔ ارم ذات العماد التی لم یخلق مثلها فی البلاد است مسجد عالی و مدارس و بقاع خیر آنحضرت نیز ارفع
مساجد و بقاع ایران در زینت و صفا از بیت المعمور و مسجد اقصی نشان دهد و تا موازی سی هزار تومان رایج شاهی عراقی
در مصارف آن صرف شود و بعد از ملاحظه میدان نقش جهان جانب جنوبی آنکه در انجا خانی بزرگ ترتیب یافته تا موازی
پانصد تومان خرج آن شده نزدیک باتمام رسیده بود اختیار فرمودند و عمارات خان مذکور را کنده در ساعت سعد
که اهل تنجیم از زایچهٔ طالع همایون استخراج نموده طرح مسجد و مقصوره انداخته شروع در کار کردند از غرایب حالات و نوادر اتفاقات
پیدا شدن معدن سنگ مرمر است در حوالی اصفهان که در هیچ زمان کسی از ان نشان نیافته بود همانا که سنگهای
مذکور در امکان ودیعت نهادهٔ دست قدرت ازلیست که تا غایت بجهت زیب و زینت این معبد شریف از نظر خلایق پنهان
از میامن بخت بلند و نیت ارجمند این خسرو فیروزمند بود که درین عهد ظهور یافت و از همین معنی استدلال توان کرد که اظهار
این معنی آیتی است روشن و علامتی واضح بر صدق نیت و حسن اعتقاد بانی این بنا و قدر و منزلت در درگاه مبدع جهان آرا

که چنین سنگهای یک پارچه طویل عریض منقوش الوان را که مثل آن در معموره جهان نمیتوان یافت آرایش این بنای بیت المعمور گردانید
تاریخ این خجسته بنا خواستم ز دل ∴ از شوق گفت کعبهٔ ثانی بنا شده ∴ امید که این عمارت عالی بر وفق نیت آن پادشاه
خیر عادل باتمام رسیده سکنهٔ این بلدهٔ جنت نشان سالهای بسیار در ظل ظلیل دولت آن شهریار کامکار آسوده حال
و فارغ البال دران معبد کعبه مثال بطاعت و عبادت و تلاوت کلام ملک علام قیام و اقدام نمایند و مثوبات آن عاجلاً
و آجلاً بروزگار فرخنده آثار همایون عاید گشته موجب ازدیاد عمر و ثبات دولت ابد مقرون گردد و بر دیگر امور حسنه و آئین
خیر موفق گردند آمین یا رب العالمین و درین سال سید ناصر ولد سید مبارک والی عربستان که از عهد صبی پدرش پایهٔ سریر
والا فرستاده درین دولت نشو و نما یافته بود بشرف مصاهرت سرافراز ساخته همشیرهٔ معظمه خود مهد علیا شاه بیگم را باو تزویج فرمودند
و سید مبارک والد او بدین نسبت والا من الولاة امتیاز یافت و کسان اعتمادی با نثار و پیشکش مرغوب بدرگاه معلی
فرستاده سر افتخار و مباهات بچرخ برین افراشت **ذکر آمدن ولی محمد خان اوزبک پادشاه ماوراءالنهر و ترکستان
اختلال دولت او باراده تقدیر یک نشان** مجلهٔ آرایان ابکار معانی و پیرایه بندان انجمن سخندانی عشرتگاه سخن را بدینگونه آرایش
داده اند و دار الملک معنی را بدین نمط آئین بسته که چون ولی محمد خان ابن جانی بیک سلطان خواهرزادهٔ عبدالله خان بعد از
فوت برادرش باقیخان بر سریر سلطنت ماوراءالنهر و ترکستان جلوس نمود و امراء اوزبکیه پای در دایرهٔ متابعتش نهادند
و در امر سلطنت و فرمانروائی تمکن و استقلال یافت ولایت بلخ و اندخود و شبرغان و توابع و مضافات را که در طرف
آب آمویه است و در زمان برادرش بحکم یرلیغ باو تعلق داشت به برادرزادگان خود امام قلی سلطان و نذر محمد سلطان
ولدان دین محمد خان تفویض نمود و جهت هر یکی اتالیقی تعیین کرد و ایشان مدتها در اطاعت و فرمانبرداری
عم عالی مقدار ثابت قدم بوده سر از طوق طاعت گذاری نمی پیچیدند رفته رفته امام قلی سلطان که پسر بزرگتر بود در سمرقند
از نشاء غرور جوانی سرمست گشته بتحریک طبع جاه دوست هوا پرست و اغوای جمعی جاهلان فتنه انگیز که نزد او فراهم
آمده بودند اتالیق خود را بقتل آورده آثار خلاف بظهور آورد و ولی محمد خان از جسارت و خودرائی برادرزاده آزرده
شده اعمال و اطوار او موجب انحراف مزاج پادشاه گردید و بجهت تادیب و گوشمال برادرزاده و تفریق مفسدان عنان
عزیمت بصوب سمرقند معطوف داشت امام قلی سلطان تاب توقف نیاورده از انجا [illegible] بلخ شد و از آب
آمویه عبور کرده نذر محمد سلطان برادر کوچکتر خود هم که او نیز اقتدا به برادر بزرگ کرده اتالیق خود را که ناصح
برادران بود بقتل آورده هر دو برادر بمعاونت یکدیگر خیال استقلال کردند و با عم بزرگوار دل دگرگون ساخته و
کس بخدمت عم فرستاده معروض داشتند که حاصل ولایت بلخ و مضافات که بمخلصان عنایت شده بمرسوم لشکریان

واخراجات هر دو برادر کفاف نیست و التماس نمودند که آن ولایت را مخصوص او گردانیده ولایت حصار شادمان و قندز
و بقلان و توابع را که بولایت بلخ اقرب است ببرادر کوچکتر تفویض فرمایند ولی محمد خان چون از اطوار برادرزاده استشمام
رایحه خلاف و عناد نموده بود و نخواست که او را از باده مکنت سرخوش بوده باشد این التماس از حلیه قبول عاری ماند و آن ولایت را
بنور طاهر نامی از امرای اوزبکیه که نسبت بولی محمد خان بمزید اخلاص اختصاص داشت تفویض فرموده در حفظ و حراست قلاع
آنجا شرط مبالغه بجای آورد و از این جهت فیمابین غبار نقاری ارتفاع یافت و ولی محمد خان نیز به برادرزادگان بی اعتقاد
گشت و یکدو سه سال میانه ایشان بعضی اوقات رنجش و کدورت و بعضی اوقات دوستی و الفت ظاهری بود و هرگاه از جانب
امام قلی سلطان جسارت و بی ادبی ظهوری یافت ولی محمد خان بمصالح پدر و فرزندانه پیش آمده از آن اغماض مینمود و او نیز
بمعاذیر دلپسند بر تمسک جسته پرده از روی شاهد مطلوب بر نمیداشت تا آنکه جمعی کثیر از یکه جوانان اوزبکیه که هوای بزرگی
در سر داشتند و از تربیت ولی محمد خان مایوس شده بودند بتدریج نزد امام قلی سلطان جمع شده فتنه انگیزی کردند
و در وقتی که ولی محمد خان با بندگان حضرت اعلی شاهی ظل اللهی در مقام اخلاص و هواخواهی درآمده ابواب آشنایی مفتوح
ساخت و از جانب بندگان اشرف میرزا علی بیک یوزباشی ترکمان بایلچی گری نزد او رفته در بخارا بود مفسدان بدخاشجوی
او را اغوا نمودند که این مقدمه را بهانه کرده با عم بزرگوار اظهار خلاف و عناد نماید و باغوای جاهلان مفسد کس نزد عم بزرگوار
فرستاده بکنایه و صریح عرض کرد که اکثر امرای اوزبکیه بجهت الفت و آشنایی پادشاه قزلباش از آنحضرت رمیده در مقام
فتنه انگیزی اند و ولی محمد خان گوش بسخنان واهی ارباب جهل ننموده ایلچی مذکور را قرین اعزاز و احترام روانه نمود
و شاه محمد میرزای خراجی را چنانچه قبل از این گذشت برسم رسالت با نامه اخلاص آیین بخدمت اشرف فرستاد
اما سخنان وسوسه آمیز ارباب نفاق باعث شد که ولی محمد خان با بعضی امرا بدگمان شده در مقام آن شد که اهل نفاق
و شقاق را از ارباب اخلاص متمیز گرداند رفته رفته جمعی کثیر باو بدمظنه شده هر کس استشمام رایحه بی التفاتی مینمود در خفیه
کس نزد امام قلی سلطان فرستاده او را بمخالفت عم و آمدن ماوراءالنهر ترغیب و تحریص میکردند تا نوبتی چند نفر از امرای
نفاق سرشت با یکدیگر اتفاق نموده عرضه داشتی بامام قلی سلطان فرستاده بودند که هرگاه موکب سلطانی از
آب عبور نموده متوجه بخارا گردد ما بندگان کمر خدمتکاری بر میان بسته او را بر مسند سلطنت و پادشاهی که ارثاً
باو تعلق دارد متمکن میسازیم یکی از ارباب مواضعه این مقدمه را بولی محمد خان عرض نموده کس بر سر راه فرستاده کس
آنها را با عریضه مذکور که هر یک مهر خود بر پشت آن زده بودند بدست آورد و چون چند نفر از آن جماعت حاضر بودند و چند نفر
دیگر بجانب سمرقند که بهر طرف رفته بودند بلیغ باحضار غایبان فرستاد که بعد از آمدن همگی را بمعرض سیر غو حاضر ساخته

پرسش آن قضیه نماید چون اخفای این حکایت تا احضار الجماعت میسر نبود و احتمال شهرت داشت ولی محمد خان
تغییر نکرده وجمعی را که حاضر بودند بیهانه کنکاش طلب نموده اظهار این حکایت که ایشان انکار بلیغ نمودند غرض را حاضر
ساخته هر یک ملاحظه مهر خود کردند هر چند الجماعت معذرتها گفتند که ارباب غرض تقلید مهر کرده اند بجایی نرسید و تمامی آن مردم را
گرفته در همانجا محبوس کردند و بگرفتن غایبان نیز مردم معتمد ارسال داشت این خبر بالجماعت رسیده هر کس که داخل آن مواضعه بود با
اقربا و خویشان و هر کس با ایشان رابطه آشنائی بهم داشت احتیاط ورزیده از خوف جان فرار نموده نزد امام قلی
سلطان رفتند و چون امرای نفاق پیشه نزد او جمع شدند او را بلقب خانی که میانه اوزبکیه نشانه پادشاهیست
مخاطب ساختند و پادشاهم گفتن آغاز نهادند امام قلیخان که تا غایت سلطان لقب داشت از غلوی خوشامد
گویان خود را خان عالیشان و پادشاه نافذ فرمان تصور نموده بعلانیه کوس مخالفت ولی محمد خان کوفته پرده از
روی کار برداشته هر یک از امرا و اعیان اوزبکیه که با او شائبه نفاقی بود بر سر امام قلیخان جمع شده و او در بن سال
با هفت هزار کس از بلخ که مقر حکومت او بود عزیمت ماوراء النهر نموده و از آب آمویه گذشت تا حدود قرشی آمده ولی
محمد خان چون از عزیمت او خبر یافت او نیز با امرا و عساکر اوزبکیه که قریب سی هزار کس بودند از بخارا بیرون آمده بمقابله
طاغیان رفت اما با امرا و مقربان خود بغایت بدمظنه و بی اعتماد شده بود و امام قلیخان چون تاب مقاومت
با عم عالیشان نداشت در محل مناسب پشت بآب آمویه داده بر روی لشکر خندق کنده و کس بخدمت عم فرستاده و
حکایتهای شکایت آمیز و گله گذاریها بمیان آورد و امرای نفاق پیشه و مفسدان حیله اندیشه ابواب مکر و حیل گشودند
از مردم ثقه استماع شده که ولی محمد خان بالطبع میخواست که فیمابین بفساد انجامد و قرارداد خاطرش این بود که اگر امام
قلیخان از کرده نادم بوده مفسدان را که نزد او جمع آمده اند پراگنده ساخته در مقام اعتذار باشد و بهمان حکومت
بلخ قانع گشته بدستور سابق منقاد و مطیع عم گردد او نیز عذر پذیر گشته بدستور حکومت بلخ را باو ارزانی دارد از قضایای
فلکی و حوادث آسمانی شبی در کنار اردوی ولی محمد خان دو سه راس خوک از میان نی زاری بیرون آمده بحوالی اردو
میان خیمهها در می آیند و مردم واقف شده فریاد کنان از خیمهها بیرون دویده بجنگ خوک مشغول میگردند و غلغله و
غوغای مردم بیرون آمده تفحص حال می نماید بعضی هرزه گویان بی خرد نادان میگویند که گویا امام قلیخان و لشکر او دست
که شبیخون آورده اند چون خلایق از وسوسه شیطانی ناهنجار اراجیف بالطبع راغبند بیک لحظه این گفت و گوی در میان
اردو شایع میگردد و مردم بهم برآمده اسلحه و یراق پوشیده سوار و پیاده بر در سراپرده اعلی کاس پادشاهی جمع
میشوند و ولی محمد خان با امرا و لشکریان بدمظنه و بی اعتماد بوده ملاحظه داشته که مبادا ارباب نفاق او را در میان

خرگاه احاطه نمایند قبل از جمعیت لشکریان خود سوار شده با چند نفر از معتمدان که در آن وقت با او بودند از اردوی
اضطراب خود را بکنار کشیده در حوالی اردو بر بلندی برآمده نظاره‌گر شد بدان انجمن حوادث میکرد تا ببیند که صورت
حال چگونه است امرا و لشکریان که بر در خرگاه پادشاهی جمع میشوند اثری از و نمی یابند بعضی میگویند که پادشاه فرار نموده
و جمعی دیگر را زعم این بود که اوزبکیه او را ضایع کرده اند و امام قلیخان را پادشاه میکنند بالجمله معارف سپاه
بعد از یاس از دیدن پادشاه روی امید بدرگاه امام قلیخان آورده او تهنیت سلطنت میگویند و ولی محمد خان
تا صبح در آن بلندی ایستاده صباح مشخص میشود که مردم اردو طوعاً او کرهاً رو بدرگاه امام قلیخان نهاده اند این حکایت
تشخص بر اصلی نیافت که این قضیه از قضایای فلکی اتفاقی روی نمود یا جمعی مواضعه نموده تمهید این مقدمه کرده بودند بزعم
ولی محمد خان آن بود که این مقدمه میان خواص لشکر تمهید یافته و ساخته و پرداخته الجماعت بوده علی ای التقدیرین ولی محمد خان
در کمال یاس و حرمان با معدودی روی بجانب بخارا آورده داخل شهر شد و حاکم بخارا که در ارک می بود آمدن پادشاه را بدین
پریشانی و اضطرار معلوم نمود ارک را قایم کرده ملازمت پادشاه نکرد و کس فرستاده پیغام داد که عنقریب امام قلیخان چند
روز با غلبه تمام به بخارا می آید و پادشاه را محصور گشتن لایق نیست اولی آنست که از شهر بیرون رفته اندیشه بر اصلی
در مهمات خود فرمایند ولی محمد خان از شعبده بازیهای فلک کج رفتار و بیوفایی اهل روزگار متعجب گشته کس نزد کوتوال
ارک فرستاده از حرمها و متعلقان که در ارک می بودند هر کدام که تعلقی داشت طلب نمود کوتوال قلعه طلب کردها را بیرون
فرستاده بعد از سه روز پسر خود را با بعضی از متعلقان و چهارصد نفر از مقربان و ملازمان اعتمادی همراه گرفته بنوعیکه
بسمرقند بیرون آمد بعد از تامل چون در آنجا نیز معین و ناصری گمان نداشت و بمردم بدگمان بود فسخ رفتن سمرقند
و آمدن ایران و استمداد نمودن بخوقف اعلی شاهی در خاطر تصمیم داده از مرغاب گذشته بقلعه چهارجوی آمد
و پسر شش ساله رستم سلطان را با بعضی از بیابان سرخس بجانب مشهد مقدس معلی فرستاد که خود نیز متعاقب روانه شود و کس نزد
محرابخان حاکم مرو فرستاده از آمدن خود اعلام نمود محرابخان آمدن او را بمروالیق دانسته بتکلیف آمدن مرو نمود
و او متعلقان خود را در قلعه چهارجوی گذاشته قلعه را بیکی از اهل اعتماد سپرده با بقیه رفقا و ملازمان که عمده
ایشان خواجم بردی اتالیق بود و بیک بد بد دولت نفر زیاده نمیرسید متوجه مرو شد محرابخان استقبال نموده
او را در کمال اعزاز و احترام بشهر آورده همان ساعت کس بپایه سریر اعلی شاهی ظل الهی فرستاده حقیقت قدوم
شریف پادشاه اوزبک را عرض کرد و ولی محمد خان نوعی بمردم خود بی اعتماد شده بود که روزی بمحرابخان گفته بود
که دو سه روز است که از واهمه ارباب غدر و نفاق خواب نکرده ام با آنکه چند روزی در مرو استراحت نموده محرابخان

بخدمت میزبانی پرداخته پیشکشهای لایق گذرانیده و ضیافتهای پادشاهانه کرده از انجا روانه مشهد مقدس معلی گردید
و در چهار باغ مشهد نزول فرموده و میرزا عرب برادر شاه نظر خان توکلی که از جانب برادر داروغه مشهد بود و امرای
عظام که در ان حوالی بودند بلوازم خدمت پرداخته قریب بیست روز در مشهد مقدس توقف کرده از رنج راه
و محنت گاه و بیگاه آسوده گشت و از مشهد مقدس عزیمت عراق نموده امرای عظام که در سمت راه بودند بموجبی
که امر اشرف صادر شده بود هر یک بجز لایق پیشکش کشیده منزل بمنزل خدمات نموده ضیافت میکردند و چون بولایت
بسطام رسید فریدون خان حاکم استراباد حسب الامر اعلی از استراباد بانجا آمده چشمه الهاک باستقبال نموده تحف
و هدایا گذرانیده خدمات شایسته بتقدیم رسانیدند تا دخول سمنان فریدون خان و وکلای او خدمت میکردند
از خوار علیقلی بن ایشک آقاسی باشی شاملو که حسب الفرمان قضا جریان چنانچه اشاره بان شده باستقبال او رفته
بود بملازمت رسید بعد از کورنش و آداب خدمات اول از جانب حضرت اعلی شاهی ظل الهی پرسش نموده سخنان
اشفاق آمیز عرض کرد و بعد از ان رخصت مهمانی طلبیده روز دیگر بلوازم ضیافت پرداخت و پیشکشهای لایق گذرانید
بمقربان و مخصوصان او و سایر ملازمان او و توابعات آدمیانه بظهور آورد و از انجا منزل بمنزل خدمات
نموده تا بکاشان آوردند و اهل کاشان [illegible] چراغان کرده خدمات لایق بتقدیم رسانیدند
و آنحضرت دو سه روز در کاشان استراحت نموده از انجا روانه دار السلطنه اصفهان گشت

گفتار در آمدن ولی محمد خان بدار السلطنه اصفهان و ملاقات نمودن او با پادشاه عالیجاه جمشید ایران و قهرمان زمان و بازگشتن [illegible]

داستان سرایان انجمن قصه پردازی پیشگاه ایوان تبیینه پایه سخن را بدین نمط آیین بسته اند
که چون وصول ولی محمد خان بخطه کاشان بمسامع جاه و جلال رسید امر فرمودند که موازی
شصت هزار تفنگچی از بلده و بلوکات اصفهان و محال قریبه شهر آماده در روز استقبال
از دروازه شهر تا موضع دولت آباد که سه فرسخ است دو رویه صف زده ایستاده
باشند و اهل صفاهان حسب الفرمان قضا جریان بسرانجام این خدمت مشغول گشته
در اندک روزی شصت هزار تفنگچی حاضر کردند و تمامت کوچه بازار از نقش جهان و قیصریه تا خانات
و قهوه خانها را آیینه بندی کرده شهر و بازار چون نوعروس حجله نشاط آرایش یافت و در روزی که ولی محمد خان
داخل شهر میشد حضرت اعلی شاهی ظل الهی باتفاق امرا و ارکان دولت که در پایه سریر اعلی حاضر بودند سپاه الله

و قورچی باشی و بدر خان مهردار و سایر امرا و اعیان استقبال فرمودند در زمان شاه جنت مکان که پادشاه مغفور همایون
پادشاه از هندوستان از صولت سپاه افغان بایران آمده در سورلق سلطانیه فیمابین اتفاق ملاقات افتاد در روز
استقبال بعد از امرا و ارکان دولت برادران کرام شاه جمجاه سام میرزا و بهرام میرزا باستقبال سوار شدند و شاه
جنت مکان در دولتخانهٔ مبارک توقف داشت تا وقتی که همایون پادشاه سواره بحوالی سراپرده پادشاهی رسید
فرود آمده داخل دولتخانهٔ مبارک شد چون بحواشی مجلس رسید شاه جنت مکان از خرگاه بیرون آمده پیاده تا در طناب
خیمهٔ مبارک استقبال نموده با پادشاه مصافحه و معانقه کردند و همچنین سلطان بایزید ولد سلطان سلیمان خواندگار
با ده هزار کس بایران آمده در دار السلطنهٔ قزوین بملاقات شاه جنت مکان فایز گردید شاه جنت مکان بدستور
چون او بکنار مجلس رسید از مسند مبارک برخاسته چند قدم استقبال کردند و زیاده از آن بفعل نیاوردند اما
حضرت اعلی شاهی ظل اللهی از غایت بی تعینی و مهمان نوازی آداب پادشاهانه را منظور نداشته از بی تکلفی باستقبال
سوار شده تا دولت آباد که سه فرسخست تشریف بردند بلکه آداب پادشاهانه این بود که از آنحضرت بظهور آمد و از غایت
عطوفت جبلی و اخلاق حمیده موروثی از دولت آباد چند گام پیشتر نهاده با او ملاقات کردند اگرچه سلاطین چنگیزی
که بحسب اقتضاء روزگار بدین دیار آمد بخدمت اشرف توسل جسته کامروائی یافتند تخصص از حاجی محمد خان پادشاه
خوارزم و نور محمد خان پادشاه اورگنج بزرگی و بزرگ منشی داشت و تملق و حجب ربانی که در چنین حال از مقتضیات
عقل دوربین و شرایط خرم خرد سعادت گزین بهره نداشت و در وقتی که با حضرت اعلی قریب شد از غایت تکبر
و تجبر راکب جهل و نادان بوده از بیدانشی پیاده نشده همچنان در سر اسب فیمابین ملاقات واقع شده بلوازم مصافحه
و معانقه پرداختند بالجمله چون ملاقات سراسبی واقع شد امرای عظام قزلباش نیز در سر اسب ملاقات نمودند
و آداب مصافحه و دستبوس مسلوب گشت اما حضرت اعلی از غایت مهمان نوازی انواع اشفاق و مهربانی اظهار
فرموده پرسشهای دوستانه و تواضعات یارانه بی تکلفانه بظهور آوردند و احوال یکیک از امرا پرسیده حضرت اعلی
صدارت حمی فرمودند آقا کمال دولت آبادی از خدمت اشرف رخصت مهمانی او طلبیده بسرانجام اسباب ضیافت
پرداخته آنچه لایق دانست بمصلحت همایون پیشکش کرد و از دولت آباد سوار شده متوجه شهر شدند تا نقش جهان
از جانب همایون اعلی اقمشه و اجناس برسم پای انداز گسترده شده بود و از دو طرف تفنگچی پیل بسته ایستاده بودند
حضرت اعلی آهسته آهسته طی مسافت مینمودند و با ولی محمد خان کمال مهربانی بظهور آوردند تا دروازهٔ شهر چند
جا توقف فرموده جرعهای شادکامی نوشیدند و صحبت سراسبی میداشتند کثرت مردم و ازدحام خلایق بنوعی بود

که عرصهٔ خیال گنجایش نداشت چون بحوالی دروازه دیوار بست بیرون شهر رسیدند از کثرت خلق و ضیق طرق عبور شاد
با سپاه یکسان بود و اقمشه های انداز در زیر دست چهار پایان و سم ستوران پایمال گشت و حضرت اعلی با ولی محمد خان
بعد تشویش باندرون دروازه رسیده چون داخل شهر شدند امر شد که دروازه ها را به بندند لحظهٔ دروازه را بستند
تا از کوچهای شهر و بازار گذر توانند کرد یساولان خاصهٔ شریفه که بضبط اقمشه های انداز مامور بودند آنچه بحیطهٔ ضبط در آمد
بملازمان سرجلو ولی محمد خان سپردند و منازل مرغوب جهت نزول او تعیین شد علیقلیخان بهمان دستور مهماندار او بود
ضروریات سرکار او همه روزه از سرکار خاصهٔ شریفه سرانجام می یافت شعرای بلاغت آثار در آمدن او تواریخ مرغوب
یافته در سلک نظم کشیدند از الجمله خواجه شعیب جوشقانی که از اکابر و اعیان جوشقانست و درین هنگام در سلک وزرا
و متصرفان مهمات دیوانی منسلک است و بسیار شیرین کلام و صاحب طبیعت عالیست این تاریخ گفت قطعه چون ز
گردشهای چرخ منقلب گشت پیدا در بخارا انقلاب شاه ترکستان ولیخان آنکه هست زیب بخش مسند افراسیاب
رهنمون شد دولت او را تا نهاد رو بدرگاه شه مالک رقاب شاه عباس قدر قدرت که هست کامران و کامبخش و کامیاب
این قران سعد را تاریخ جوی چونکه شد از عالم علوی خطاب ساخت روشن شمع مجلس را و گفت ماه شد مهمان بزم آفتاب
این مصرع هزار و نود است موافق تاریخ توجه او ست بایران اما چون بخدمت اشرف رسید هزار و بیست شده بود و آن
نیز بتعمیه حاصل میشود که مراد از روشن ساختن شمع مجلس بعمل تشبیه تحصیل الف است تاریخ دیگر فرزندی ارجمندی محمد
صالح برادر زادهٔ معنوی راقم گفت موافق هزار و بیست آن نیز ثبت افتاد عباس شه آن سپهر احسان کز پرتو
او ست زیب ایران آمد بدرش بروی اخلاص بر دست گرفت تحفهٔ جان خاقان زمان ولی محمد او رنگ نشین
ملک توران جستم ز خرد چو سال تاریخ گفت آمده پادشاه توران روز دیگر حضرت اعلی بمنزل او تشریف برده بآئین
بزرگی و مهمان نوازی پیش آمده مکرر آثار پرسشهای مشفقانه و تواضعات دوستانه بظهور آورد جناب خانی از ساده لوحی
و نادانی یا از بزرگ منشی که در چنین هنگام زیاده از دیگر ایام بد نما و بیمزه است هر چند سرد اختلاطی مینمود حضرت اعلی
شاهی ظل اللهی از برای قبض خاطر و کدورت و ملالی که از گردش چرخ ستمکار داشت حمل نموده شگفتگی و کرم اختلاطی
بیشتر فرمودند چون یکدو روز از رنج راه آسایش یافت روز رسیم تکلیف مهمانی نموده در خلوتخانهٔ خاص مجلس پادشاهانه
آراستند و جناب خانی با چند نفر از خواص و مقربان و ملازمان بآن محفل ارم تزیین در آمده بندگان اشرف بنفس نفیس
دران انجمن بهجت افزای تکلفانه بلوازم خدمت و مجلس آرائی قیام مینمودند و پری چهرگان لاله عذار دران عشرت سرای
از شادمانی بادهای دوستکامی بگردش در آورده مطربان خوش آهنگ و مغنیان نیز چنگ بنوای دلگشا زنگ زدای خاطر گشته

نوعروسان

نوعروسان عراقی و خراسانی برقاصی درآمده خرامش و جلوه گری آغاز نهادند مجملاً در آن فرخنده بزم خلوت خاص
همی بودی ز شادی زهره رقاص ٭ بهر گوشه خرامان دلستانی ٭ بهر بزم روان آرام جانی ٭ ز گلها بود مجلس چون گلستان
گلستان چه که بودی بوستان ٭ ولی محمد خان از مشاهدهٔ آن مجلس بهشت نشان و نظارهٔ چندین حور و غلمان حیرت
افزا بوده ظاهراً آثار بهجت و خرمی بظهور می آورد اما باطناً چون خاطر شریفش از گردش فلک کجرفتار بقدر ملالی داشت
قبض خاطری معلوم میشد و حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بفراست وافی دریافته بسخنان دلکش و مهربانی که درچنین اوقات
پسندیدهٔ عالمیانست تسلی بخش خاطر اند و همچنین او بودند امرا و مقربان اورا انجمن عهد و وفاداری و رعایت
حق نمک خوارگی ستوده وعدهای جمیل میدادند و تا نزدیک صبح صحبت پادشاهانه انعقاد یافته نواب اشرف دقیقه
از دقایق مهمان نوازی فروگذاشت نکردند و روز دیگر اقامت و ساوری از نقد و اجناس و انواع ملبوس و مأکول
و ضروریات بیوتات و غیر ذلک آنمقدار که شایستهٔ مهمانی چنان و درخور همت عالی میزبان چنین باشد ارسال داشتند
چون تفصیل آنها موجب تطویل میشود و مناسب سیاق تاریخ نیست عنان قلم از تحریر آن کشیده داشت روز دیگر
وعدهٔ صحبت میدان نقش جهان چوگان بازی و قبق اندازی فرموده قرار دادند که چهار بازار قیصریه و کاروانسراها را
که آئین بندی نموده اند چراغان نمایند و چون شام شود از چوگان بازی و قبق اندازی فارغ گردند در میدان
آتشبازی کرده قلعها و اقسام اسباب آتشبازی را که موشک سازان و آتشبازان بفنون غریبه ترتیب داده بودند
آتش داده بعد از آن بتماشای چراغان پردازند در روز موعود حضرت اعلی بمیدان نقش جهان تشریف آورده با
مقربان و یکه سواران قزلباش و غلامان شروع در چوگان بازی و قبق اندازی کردند و نظارگیان تماشائی از
ذکور و اناث حوالی میدان فرو گرفته نظارهٔ آن صحبت عالی مینمودند و حضرت اعلی شاهی ظل اللهی حسب الوعده ساعت
بساعت انتظار آمدن او میکشیدند تا آنکه روز بآخر رسیده صحبت چوگان بازی و قبق اندازی بانتها انجامید
و شام شد و بازارهای قیصریه و خانات را چراغان کردند و آتشبازیها و قلعها و اسباب آتشبازی بمیان میدان
آورده مستعد آن کار شدند و چون حضرت اعلی منتظر آمدن ولی محمد خان بودند تا خیر در انها میکردند آخر الامر علیقلی خان را
فرستاده طلب فرمودند خان قباحت نافهم بهانهٔ کوفت صداع از آن انجمن کناره جسته از آمدن بدان انجمن که
رشک گلشن جنان بود تقاعد ورزیده نیامد هر چند این گونه سلوک بطبع همه کس خصوصاً پادشاهان گران می آید
اما حضرت اعلی از فراخ حوصلگی عذر پذیر گشته با مخصوصان و مقربان بزم عشرت آن صحبت را منعقد ساخته از میدان
بقیصریه تشریف آورده تا نصف شب سیر چراغان کرده خرمی بخش بزم ناهید و بهجت افزای انجمن دلها بودند و روز دیگر

از اطبای مسیحا نفس حکیم سلمان شیرازی را که بحذاقت و دانائی بقراط زمان و نادرهٔ دوران است بجهت تفحص حال و استمزاج
مزاج او فرستادند که اگر فی الواقع کوفتی عارض شده باشد بمداوا پردازد و انواع مهربانیها بظهور آورند مجملا هر چند از
از جناب خانی اطوار ناهنجار در ایام معاشرت بظهور می آمد سلوک او بر نهج طبع اشرف نبود حضرت اعلی در بی تکلفی و تواضع
می افزودند و کرم اختلاطی و حسن خلقی بیشتر از بیشتر بظهور می آوردند اما مشار الیه هر چند روز یکمرتبه بشرف ملاقات
در می یافت یکمرتبه در میدان نقش جهان اعادهٔ صحبت چوگان بازی و قبق اندازی فرموده آتشباران چابک دست
آتشبازیهای غریب کردند و بعضی از اسباب آتشبازی در فیل بزرگی از اقبال پادشاهی تعبیه کرده بودند و در
وقت آتش دادن و توپ انداختن آتش بآن فیل افتاده حرکات عجیب و حملهای مهیب از آن فیل مشاهده گشته موجب
انبساط خاطر جناب خانی و حاضران بساط اقدس گردید و مکرر صحبت چراغان قیصریه و مجلسهای باغ نقش جهان بوقوع
انجامیده در اول تحویل سرطان که بعرف اهل عجم و شگون کسری و جم روز آب پاشانست باتفاق در چهار باغ اصفهان
تماشای آب پاشان فرمودند و در آن روز تا ده پانزده هزار نفر در خیابان چهار باغ جمع آمده بر یکدیگر آب می پاشیدند
از کثرت خلایق و بسیاری آب پاشی زاینده رود خشکی پذیرفته در آن رودخانه دریا مثال آب نماند و فی الواقع تماشای
غریبیست بالجمله چون چندگاه از آمدن او گذشت و لوازم سیر و صحبت بفعل آمد تدابیر امور سلطنت و جهانداری بمیان
آمده حضرت اعلی از ارادهٔ خاطر و ما فی الضمیر او استطلاع فرمودند مشار الیه قصهٔ خود و فتوری که بسبب طغیان برادر
زاده باغوای مفسدان و بدعهدی ملازمان باقتضای قضا باحوال او راه یافته بود بتفصیل باز نموده چاره جوی
گشت که بیمن معاونت و معاضدت نواب کامیاب اشرف بولایت خود باز گشته دیگر باره بر تخت سلطنت و پادشاهی
تمکن یابد حضرت اعلی شاهی ظل اللهی فرمودند که چون اعانت و امداد حضرت خانی بر ما و کل طبقهٔ قزلباش لازم شد
و طریق امداد آنست که موکب همایون در مرافقت عالی بجانب خراسان در حرکت آمده از خراسان شما را با لشکر
گران روانهٔ ما وراء النهر گردانیم و اگر بنهضت همایون ما احتیاج افتد زودتر لوازم مدد و کومک بظهور توانیم آورد و لیکن
درین سال سفر خراسان ما را میسر نیست بسبب آنکه سردار روم که در سال گذشته باذربایجان آمده بود و گفت و گوی
صلح بمیان آورده بازگشت با لشکر عظیم در دیار بکر که سرحد ملک ماست قشلاق نموده صدق و کذب اقوال رومیان
معلوم نیست و ایلچی ما که بجهت مقدمهٔ صلح بخدمت پادشاه روم رفته در آنجاست و هنوز سخن صلح را استقراری
نیافته و ما را نیز با لشکر قزلباش بآذربایجان می باید رفت که در مقابل لشکر روم ایستاده آمادهٔ صلح و جنگ باشیم
اکنون مناسب آنست که خانهٔ ما را خانهٔ خود دانسته از ممالک محروسه هر جا اختیار نمایند رحل اقامت انداخته چندگاه

بآسایش و استراحت پردازند که ما باذربایجان رفته بحفظ تمشیت مهمات جناب خان و معاونت و همراهی او هرگونه مداهنه و
مسامحه که در قضیه صلح رومیان باید کرد بفعل آورده ان شاء الله تعالی معامله صلح را قرار و استقراری داده نوعی نمائیم که دیگربار
ما را بسرحد آذربایجان گرفتاری نباشد و در سال دیگر که خاطر از جانب رومیان جمع شده باشد باستظهار تمام بمرافقت
و همراهی ایشان بر آن صوب نهضت نمائیم مشار الیه اظهار کرد که این معنی نزد اینجانب وضوح تمام دارد که حضرت اعلی شاهی در این
سال بجهت انجام مهمات سلطنت و مصلحت دولت نهضت آذربایجان ضروریست و فسخ آن لایق دولت قاهره نیست
اما توجه اینجانب بجانب ماوراء النهر بکنکاش اتالیقان و بهادران رفیق که مرحله پیمایان فراز و نشیب حوادث اند بزودی
لازم است و تاخیر و تعویق مناسب وقت نیست زیرا که اکثر امرا و حکام اوزبکیه که در اطراف و جوانب ماوراء النهر و ترکستان
اند گماشته و نصب کرده اینجانب اند و تا غایت نزد اماقلیخان نیامده چشم انتظار بر شاهراه اینطرف دارند و تا هنوز
او را شوکت و قدرت تمام حاصل نشده و هواخواهان اینجانب سر بخط اطاعت او در نیاورده اند معاودت بسرعت و استعجال
بنیروی اقبال مناسب دولت مینماید و چون از آثار سلف و اخبار ماضی بتحقیق پیوسته که تا غایت هر کس از سلاطین
اوزبکیه و جغتای بدین دودمان قدس که از خاندان ولایت و امامت منشعب اند توسل جسته بر حسب دلخواه کام
روا گشته اند مخلص نیز تیمنا و تبرکا بدین صوب آمده بسعادت ملاقات اشرف فایض گردید که کمر همت ازین دولت بسته
روی بمقصد آورد و رجا واثق است که بیمن توسل این دودمان ولایت و کرامت بر حسب مقصود کامیاب دولت گردد
و بندگان اشرف را در مرافقت اینجانب بطرف خراسان در حرکت آمدن لازم نیست چرا که تا غایت میانه اوزبکیه
و طبقه قزلباش موافقت و دوستی نبوده و بجهت مغایرت مذهب تعصب بمرتبه متعصبان اهل سنت التیام این دو گروه
با یکدیگر ممکن نیست هرگاه لشکر قزلباش با من همراه باشد موجب رمیدگی اوزبکیه بالکلیه میگردد و تمامی در آن دیار
با من خصومت و نزاع خواهند کرد مناسب وقت آن مینماید که از خدمت اشرف رخصت یافته بهمراهی جنود توجه و
همت باطن روانه گردد که اگر ادبار روی باختلاط آورده باشد و اقبال یاری نماید چون بحدود ماوراء النهر رسیم امید است
که هواخواهان و ملازمان جان سپار که در اطراف و جوانب اند جمعیتی روی دهد و اهل بغی و طغیان که هنوز استقامتی نیافته اند
متزلزل گشته جمعیت ایشان روی به پراکندگی آورد و اگر آنچه بکنون خاطر است بفعل نیاید و کومک امرای قزلباش
لازم باشد همان امرا و لشکریان خراسان کافی اند امر فرمایند که بیگلربیگی خراسان با جنود ظفر ورود قزلباش مستعد
و آماده کومک بوده هرگاه از جانب مخلص اشاره شود از جانب بلخ روانه گردند و بندگان حضرت اعلی شاهی ظل اللهی
راضی باین معنی نمیشدند و ملاحظه داشتند که مبادا اقرار داد خاطر جناب خانی و رفقا صورت نبندد و کس مطلوب نتیجه دهد

رضا خاطر اشرف آن بود که در تدارک اختلال احوال او که امریست عظیم و کاریست بزرگ بتامل و تانی فکری بصواب اندیشیده
تعجیل دران صایب نمیشمردند چه اگر فحوای کلام او و رفقا و گفتار و رفتار دین چنین معلوم کرده بودند که اوزبکیه عقاید خود را
نسبت باو فاسد گردانیده اند و وثوق و اعتمادی بر اقوال و افعال ایشان نمانده تا آنکه چند مرتبه مجالس کنکاش انعقاد یافته
ریش سفیدان و معتمدان که همراه داشت رفتن او را باستعجال بلشکر قزلباش صایب شمرده مبالغه بسر حد افراط رسانیدند
و از جانب خراسان نیز اخبار رسید که جمعی کثیر از جنود اوزبکیه بهواخواهی جناب خان بسرحد خراسان آمده انتظار آمدن او
دارند این اخبار تحریک مادهٔ رفتن نموده جناب خانی نیک و بد این امر بگردن خود گرفته جانب رفتن را ترجیح دادند و
با چند نفر از اعیان اوزبکیه که رفیق او بودند بدمظنه بود و آن جماعت نیز فهمیده از طرفین دغدغه ناک بودند از خدمت
اشرف رخصت حج طلبیده مرخص گشتند اما کفران نعمت دامن گیر گشته بمطلب نرسیدند و حضرت اعلی رضاجوی گشته
قرار رفتن او دادند و اسباب و احتیاج سرکار او و ملازمان از اسب و شتر و یراق و بیوتات و سایر ضروریات
پادشاهانه بر وجه لایق از سرکار خاصهٔ شریفه سرانجام داده فرستادند در روزی که بندگان حضرت اعلی شاهی ظل اللهی
ساعت سعد بجهت یساق آذربایجان اختیار فرموده خیام اقبال در کنار زاینده رود نصب فرموده از شهر بانجا
نقل نموده بودند جناب خانی را طلب فرموده آن شب با یکدیگر صحبت مخصوصانه داشتند و بسیاری از سخنان حقیقت پیرا
بر زبان الهام بیان آورده در امور ملک داری و تالیف قلوب ملازمان و عفو نمودن از جرایم لشکریان اعلام نمودن
حقایق یومی و سوانح غیبی سفارشات بلیغ فرمودند و جمعی که با ایشان بدمظنه بودند بر رفتن حج عزیمت فرموده تجویز
مرافقت ایشان نکردند و از سایر همراهان خصوصاً خواجم بردی اتالیق و جمعی که اظهار اخلاص و دولتخواهی مینمودند
در باب خدمت و جانسپاری عهد و میثاق گرفته یکدیگر را وداع کردند و حضرت اعلی زینل خان بیکدلی شاملو را که
از عظمای آن طایفه است تعیین فرمودند که در خدمت آنحضرت بوده بلوازم خدمات و مهمانداری قیام نماید تا جناب
خانی در قلمرو همایون باشد روز بروز نزل و ساوری داده مراسم خدمت بتقدیم رسانند و مبلغ پنجهزار تومان تبریزی
زر نقد بجهت مدد خرج ملازمان او برخراسان نوشته شد که حسین خان حاکم هرات سرانجام نموده تسلیم نماید و جناب خانی
بعد از وداع حضرت اعلی شاهی ظل اللهی دو روز دیگر در شهر توقف نموده روانه شدند **ذکر توجه نمودن ولی محمد خان
از اصفهان بجانب خراسان و ماوراء النهر و تمکن یافتن بر سریر سلطنت توران** چون ولی محمد خان بنوعی که نگاشتهٔ قلم وقایع نگار
گردید از خدمت اشرف جدا شده روانه گشت ملازمان و مردم او خلاف و ناهمواری پیش گرفته و تعصب مذهب
بر متعصبان جاهل الطبقه مستولی گشته در مقام آزار و اضرار شیعیان شدند چنانچه چند کس از مردم درویش و فقرا بیگان را

که دران ایام بمراعات خاطر اوزبکیه که مهمان شده بودند بالکلیه مسلوب بود رحم زده بی اعتدالی را بسر حد افراط رسانیده چنانچه
چند کس بقتل رسیدند و مردم بملاحظه آنکه مبادا ناپسندیده خاطر اشرف نباشد صبر نموده در مقام انتقام و تادیب ایشان برنیامدند
القصه ولی محمد خان از حوالی اصفهان کوچ کرده از راه سیاه کوه کاشان روانه خراسان گردید اکنون سخن را در اینجا گذاشتن
و برخی از احوال امام قلیخان و سوانح ماوراء النهر نگاشتن مناسب دانست شمه از احوال مشار الیه آنکه چون ولی محمد خان از موافقت لشکریان
مایوس گشته از بخارا بیرون آمده بچهارجوی آمد و عموم سپاه که در حوالی قرشی در موکب ولی محمد خان بودند از رفتن او آگاه گشته
روی توجه بخدمت امام قلیخان آوردند مشار الیه بدولت و اقبالی که بیکران باو روی آورد امیدوار گشته بجانب بخارا در حرکت
آمده در دار السلطنه بخارا پای بر مسند سلطنت و پادشاهی نهاده خطبه و سکه بنام و لقب خود مزین ساخت و کوتوال ارک بخارا
مفاتیح دروب و خزاین تسلیم کرده پای در دایره متابعت نهاد و ولایت بلخ و مضافات را به نذر محمد سلطان تفویض نموده
او را بدان صوب فرستاد چون مسموع او گشت که ولی محمد خان متعلقان خود را با یک پسر کوچک در چهارجوی گذاشته رفته است
اراده تسخیر آن قلعه نموده جمعی از لشکریان و معتمدان خود را بر سر چهارجوی فرستاد و کوتوال آن قلعه بقدم انقیاد پیش آمده طوعا
و کرها قلعه را بدست داد و متعلقان و مردم ولی محمد خان را کوچانیده به بخارا بردند و قلعه را بیکی از اهل اعتماد سپردند امام قلیخان
بعد از ملاقات متعلقان عم بزرگوار یکی از ازواج او که بغایت جمیله و محبوبه او بود تعشق آغاز نهاده اراده معاشرت و مباشرت
نمود و عفیفه بمباشرت حرام راضی نشد اما قلیخان دست در دامن قاضی و مفتی زده از ایشان چاره جوی گشت چنین استماع
رفت که متشرعان بخارا همگی ازین مقدمه کناره جستند اما قاضی دین بباد داده دنیا پرست بخارا بر وفق رضای امام قلیخان
فتوی نوشت که چون ولی محمد خان شعار رفضه گرفته از جریده اهل سنت و دایره مسلمانی بیرون رفت حکم کفر برو جاری
و ازواج برو مطلقه اند و ایشان را بحباله دیگری در آمدن جایز قاضی شریعت شعار مذکور بجهت تجویز عقد مناکحه مذکور
مورد شفقت و التفات گشته از امام قلیخان رعایت و تربیت یافت و آن جمیله را بوجه شرع تسلی داده میان او و امام
قلیخان عقد مناکحه و تزویج انعقاد یافت و ارتکاب این عمل شنیع که نزد خدا و خلق مذموم است نموده تصرف در زوجه
عم کرد وای بر حال خلقی که این شیوه در میانه ایشان موافق ملت و مطابق شریعت باشد آری هیچ عیب اکثابی دکرات
در خلال این احوال سلاطین زادهای قزاق که در آرزوی چنین روزی بودند طمع در ملک ترکستان و ماوراء النهر کرده تاشکند را
بحیطه ضبط در آورده بر سر سمرقند لشکر کشیدند و امام قلیخان بجهت دفع لشکر قزاق بجانب سمرقند در حرکت آمده نذر محمد
سلطان برادرش را مقرر داشت که لشکرهای بلخ و آنحدود را جمع آورده در سمرقند باو بپیوندد و چون مشار الیه
بسمرقند رسید سلاطین زادهای قزاق طرح دوستی انداخته ترک آشتی کردند و ولایت تاشکند و آنحدود تا قریب بسمرقند

بدین‌سان باز گذاشت و ریش سفیدان طرفین حکایت صلح بمیان انداخته از جانبین حرب و نزاع را در باقی گذاشتند و متعرض
یکدیگر نشدند و چون اعتمادی بر اقوال آن طایفه نبود جنود ما وراء النهر در سمرقند رحل اقامت انداخته بودند درین اثنا خبر بیماری والدهٔ
امام قلیخان رسید و او را شوق معاشرت محبوبه غالب بود و بعضی امرا و لشکریان را در سمرقند گذاشته بعیادت والده با معدودی
از خواص به بخارا رفته روزی بفراغت میگذرانید که طنطنهٔ رایات نهضت ولی محمد خان در آن ولایت بلندی گرفته موجب
تفرقهٔ خاطر و پریشانی ضمیر امام قلیخان گردیده در بخارا مجال اقامتش نماند و سه روز قبل از آمدن ولی محمد خان از بخارا بیرون
رفته والده و متعلقان و محبوبه عم را برداشته بتوشی رفت اکنون بر سر تتمه احوال ولی محمد خان باز گردیم چون جناب خانی
روانهٔ مقصد گردید اراده داشت که بدار السلطنهٔ هرات رفته پسرش را که در هرات بود بجنود ملحق ساخته حسین خان شاملو حاکم
هرات را و جنود قزلباش که در آنجا اند کومک خود گردانیده بجانب بلخ در حرکت آید و نخست آن ولایت را که درین وقت
از صاحب وجودی خالیست تحت تصرف در آورد و لشکریان آنجد و را جمع آورده علم ملک ستانی بصوب بخارا افرازد
اما چون قدم بملک خراسان نهاده فوج فوج از هواخواهان و ملازمان او که از بخارا و آنجد و بطلب او آمده بعضی در مرو
و بعضی در مشهد مقدس توقف نموده انتظار آمدن او داشتند روز بروز میرسیدند و رفتن او را از مرو و چهارجوی
صواب میشمردند و برفتن بخارا ترغیب کرده میگفتند که چون امام قلیخان با لشکریان در سمرقند است و بخارا خالی اگر از
مرو برویم امید هست که دار السلطنهٔ بخارا که تختگاه سلاطین اوزبکیه است بآسانی بدست در آید و چون آنحضرت را
مجدداً در تخت سلطنت و مقر دولت خود جلوس اوزبک اتفاق افتد و آوازهٔ وصول موکب عالی در ماوراء النهر شیوع
یابد موجب تفرقه و پراکندگی مخالفان گشته مهمات بر وفق دلخواه دوستان صورت پذیر خواهد شد جناب خانی بدین
کنکاش عمل نموده از مشهد مقدس بمرو تشریف بردند و مهراب خان نیز رفتن ولی محمد خان را بی کومک قزلباش کاره بود و صلاح
نمیدانست رفقا بدلایل معقوله او را تسکین دادند فی الجمله مهراب خان جنود اوزبک را در بیرون شهر جا داده او را
در قلعه فرود آورد و خدمات شایسته بتقدیم رسانید و بعضی از جنود اوزبک که در قلعهٔ چهارجوی بسیار بودند نیکویه
قلعه الملاعی داشتند خصوصاً کمال خواجه متقبل تسخیر آن قلعه شدند ولی محمد خان بصوابدید مهراب خان آن جماعت را با فوجی
از اوزبکیه بسرکردگی خواجم بردی اتالیق بهادر بر سبیل ایلغار بر سر چهارجوی فرستاده خود نیز متعاقب در حرکت آمد
و مهراب خان چند فرسخ مشایعت نموده بجهت آنکه بالکلیه موکب از کومک قزلباش خالی نبوده باشد موازی پانصد نفر از
غازیان قزلباش و تفنگچیان خود را ملازم موکب عالی ساخت که تا هر جا صلاح دولت باشد و نواب خانی خواهد رفاقت
نموده بلوازم خدمت و جانسپاری قیام نمایند و هرگاه مرخص سازد باز گردند و پیش آمده ایلغار نموده قریب

بصبح بپای قلعه چهارجوی آمدند و از رخنه که میدانستند جمعی بالا رفته بقلعه درآمدند و دروازه‌ها گشوده چهارجوی نزول کرد حاکم
چهارجوی بتصرف ایشان درآمد و اگر بود جز اطاعت چاره نیافت و جناب خانی چهارجوی را بمعتمدان سپرده چند نفر از تفنگچیان
محرا نجا را در انجا گذاشته بر سبیل تعجیل روانه کنار آب شد و کمال خواجه را پیشتر فرستاده شد و او از معبر چهارجوی گذشته
روی توجه بنجارا آورد و چون آوازه وصول موکب پادشاهی در حدود بخارا شیوع یافت جمعی از هر طرف باو پیوستند
امام قلیخان که جریده و سپاهی بنجارا آمده بعیش و عشرت مشغول بود از آمدن موکب پادشاهی خبر یافته مضطرب
گشت و قوت مقابله در خود نیافته با والده و متعلقان چنانچه بتحریر پیوست از بخارا بیرون رفته بجانب قرشی
گریخت و ولی محمد خان از فرار او خبر یافته خواجم بردی اتالیق را پیشتر فرستاده خود متعاقب در حرکت آمده روز پنجشنبه ۱۶
شهر جمید الثانی داخل بخارا گشته روز دیگر کافه خلایق استقبال موکب خانی نمودند و در جمعه اجناب خانی بفراغ بال
و سرور قلب داخل دار السلطنه بخارا گشته دیگر باره در مقر سلطنت خود پای بر مسند جهانبانی نهاد و خطبه و سکه بنام
و لقب او مزین گشت سادات و علما و ارباب و اهالی بخارا بخدمت آمده بکورنش عالی استسعاد یافتند و آثار بهجت
و کامرانی و شادکامی بظهور آمد اما ولی محمد خان بجهت آنکه برادرزاده‌اش زوجه معقوده او را که کمال تعلق باو داشت
تصرف نموده همراه برده بود بغایت مشوش و پریشان خاطر گردید و مسرت و شگفتگی که درینوقت از لوازم بود
پیرامون خاطرش نمیگشت و قاضی را که تکفیر نواب خانی کرده زوجه او را بعقد امام قلیخان در آورده بود بمعرض یرغو
حاضر کردند از آن امر ناپسند استفسار نموده در مقام سیاست و انتقام قاضی درآمد جناب قاضی سر خجالت
در پیش انداخته عذرهای ناموجه میگفت و آتش غضب خانی درباره قاضی بنوعی مشتعل گشته بود که جز بسوختن خرمن
حیاتش منطفی نمیشد غایتش بجهت حفظ شریعت و رعایت مسائل مذهب اهل سنت و تعظیم قضات و علما متعرض
نتوانست شد خفت و خواری بسیار کشید و همچنین از طبقه اوزبکیه و اعیان بخارا جمعی که باو غدر و بیوفائی
کرده بودند بمعرض یرغو در آورده از غایت آزردگی که داشت با لجاجت بمقتضای عقل عمل نکرده و صبر و بردباری
و فرصت هر کار جستن که در امور سلطنت از مقتضیات عقل و لوازم حزم و احتیاط داشت منظور نداشته اکثر
ایشان را گیرانید و این معنی بر طبایع القوم گران آمده باعث آن شد که عوام الناس بجهت عداوت قزلباش که معاون
او شده بودند و اوزبکیه خصوصاً جمعی که باو بد ظنگی داشتند از بیم سیاست و عقوبت و انتقام بیشتر از پیشتر
در مقام غدر در آمده از سلطنتش متنفر گشتند اگرچه بظاهر دعوی اخلاص و فدویت مینمودند اما بباطن در مقام
نفاق بوده خطا را در نظر او صواب شمرده آنچه خیر و صلاح او نبود اصرار میکردند تا آنکه مکنون خاطر خود را بظهور

آورده عاقبت از بدعهدی و اعمال نفاق آمیز اوزبکیه رشتهٔ حیات او از یکدیگر گسیخت چنانچه از کلام آینده بوضوح می‌پیوندد

ذکر نهضت ولی محمد خان از بخارا بسمرقند بجانب و محاربهٔ او با امام قلیخان و اختتام احوال آن پادشاه برگشته بخت بی سامان

چون منشی دیوان قضا و طغرا کش مضمون یفعل الله ما یشاء طغرای غرای تؤتی الملک من تشاء و تنزع ممن تشاء و تعز من تشاء
از منشور دولت ولی محمد خان بکلک تقدیر منشی ساخته برقم تذل من تشاء مرقوم و مختوم گردانیده بود سعی و کوشش
فایده نداد و هیچ تدبیرش موافق تقدیر نیفتاد و آنچه بظاهر خیر او مینمود عاقبت شر نتیجه داد بالجمله چون ولی محمد خان
بمقر سلطنت و مستقر خلافت قرار گرفته گلشن دولت او که از خشک سال حوادث و نوایب روی به پژمردگی آورده
بود سرسبزی آغاز نهاد و امرا و دولتخواهان از اطراف و جوانب رسیده تهنیت تجدید جلوس عالی بجای آوردند و غلبه
و ازدحام تمام در پایهٔ سریر سلطنت مصیر بهم میرسید آمد و مشخص نبوده که امام قلیخان بکدام طرف رفته جمعی ناقص خردان
خوش آمدگویان چنین نمودند که امام قلیخان را در ماوراء النهر مجال اقامت نمانده ملجا و مقری ندارد و بجانب بلخ بمظنه
آنکه برادر کوچک اطاعت او نخواهد کرد نمیتواند رفت و سوای آنکه بکابل رفته از آنجا عزیمت هندوستان نماید
نوعی دیگر محتمل نیست و لشکریانی که در سمرقند اند هرگاه نزول موکب عالی را در بخارا دانند و فرار امام قلیخان استماع
نمایند فوج فوج روی امید بدرگاه اعلی آورده غاشیهٔ بندگی بر دوش خواهند گرفت و اصلا طریق دیگر را
احتمال نمیدادند و ولی محمد خان نیز از هجوم خوش آمدگویان و سخنان نفاق آمیز اوزبکیه بظاهر شعار دولتخواهی
بظهور آورده و بباطن اسباب ادبار او را سرانجام میدادند راه صواب گم کرده از طریق حزم و دور اندیشی غافل
افتاده خود را پادشاه مستقل مطلق العنان تصور کرده و نامهٔ اخلاص آمیز محتوی بر تمکین و استقلال خود بر سریر
سلطنت و فرار امام قلیخان و اطاعت و انقیاد جنود اوزبک بخدمت اشرف نوشته ارسال داشت و از طبقهٔ
قزلباش جمعی را رخصت انصراف داده معدودی را نگاه داشت که چون امرا و اعیان اوزبکیه در سمرقند آمده
بکورنش عالی استسعاد یابند و خاطر از آن ممر جمع کرده ایشان مشاهده نموده باز گردند و در آن چند روز که در
بخارا رحل اقامت انداخته بود اکثر مردم از بیم تهدید سیاست او خایف و هراسان گشتند درین اثنا بوضوح
پیوست که امام قلیخان بقلعهٔ قرشی در آمده در آنجا توقف کرده ولی محمد خان از شنیدن این خبر بی آرام گشته
مرکز دولت را خالی گذاشته با موازی هفده هزار کس که در موکب او جمع آمده بودند از آنجا بیرون آمده راه قرشی
پیش گرفت که اگر امام قلیخان محصور گردد قلعهٔ قرشی را محاصره نموده او را بدست آورد و اگر از آنجا فرار نماید
یکبارگی از درجهٔ اعتبار ساقط گردد بعد از آنکه دو سه کوچ بجانب قرشی رفت ریش سفیدان و بهادران موکب عالی

صلاح دران دیدند که اول بجانب سمرقند روند چون بادشاهی درمیان ایشان نیست طوعا و کرها قدم در دایرهٔ متابعت
خواهند نهاد بعد ازانکه لشکر را بخود ملحق ساخته باشیم از روی استظهار و استقلال بدفع امام قلیخان بپردازیم ولی محمد خان
بریش سفیدان قزلباش خصوصا بوداق بیک قاجار که همراه بودند مشورت نموده ایشان گفتند که درینوقت امام قلیخان
با قلیلی در قرشی است و اعوان و انصار او در سمرقند بسرعت و استعجال خود را بقرشی رسانیده او را بدست می باید آورد
و اگر او به لشکر سمرقند پیوندد کار مشکل میشود هرچند ولی محمد خان خواست که زودتر خود را بقرشی رساند ریش سفیدان
اوزبکیه مانع آمده رفتن جانب سمرقند را صواب شمرده دران باب غلو کردند جناب خانی نیز بآن رای خطا که از روی
مکر و حیله اندیشیده بودند عمل نموده عنان ازراه قرشی بجانب سمرقند منعطف ساخته روانه شدند و ولی محمد خان مکتوب
محبت آمیز بسلاطین زادهای قزاق نوشته ایشانرا بطریق سلوک موافقت دلالت نموده وعدهای جمیل داد امرا
و اعیان اوزبکیه که در سمرقند بودند در اوایل حال که خبر آمدن ولی محمد خان و تمکن و استقلال او در بخارا و فرار امام قلیخان
استماع نمودند بعضی بر اطاعت و انقیاد ولی محمد خان دل نهاده در مقام اعتذار بودند و بعضی دیگر که ازو خایف
و هراسان بودند در مخالفت و موافقت متردد بوده درمیان خوف و رجا روزی بشب می آوردند بعد ازانکه بودن
امام قلیخان در قلعه قرشی و عطفه عنان ولی محمد خان از قرشی بسمرقند نزد ایشان محقق گشت آنمردم بدو گروه گشته
فوجی شعار دولتخواهی ولی محمد خان و برخی مخالفت انجماعت ورزیده هواخواهی امام قلیخان پیش نهاد همت ساختند
و چند نفر از هواخواهان امام قلیخان در سمرقند بسرعت برق و باد بجانب قرشی رفته امام قلیخانرا از موافقت
لشکر خبر داده او را برداشته ازراه غیر معهود ایلغار نموده بسمرقند رسانیدند و چون امام قلیخان بسمرقند رسیده
بلشکر ملحق شد دیگر باره بدولت و اقبال خود امیدوار گشته کمر محاربه عزم جست بر میان بست و گروه امام قلیخان
بر گروه ولی محمد خان تسلط یافتند و ایشانرا از سمرقند بیرون کرده متفرق و پریشان ساختند ولی محمد خان غافل
ازین مقدمات بتانی روانهٔ جانب سمرقند بود و ریش سفیدان و بهادران که در ملازمت خانی بودند عرض کردند
که اگر موکب اعلی باستعجال درحرکت آید موجب زیادتی دهشت آنمردم گشته اکثر سالک طریق فرار میگردند
صلاح دولت آنست که ایشانرا استمال گردانیده آهسته آهسته طی مسافت نمایند که خوف و دهشت از آنمردم
زایل گشته استقبال موکب عالی آیند و جناب خانی بصواب دید ایشان عمل نموده آهسته آهسته میرفت لحظه
فلحظه منتظر ورود امرا و ریش سفیدان سمرقند بود و بخاطرش خطور نمیکرد که حرف خلاف بر زبان احدی جاری
توانند شد و چمن دولت بادشاهی خود را از خار تعرض معاندان پاک و مصفی تصور نموده از حیله و نفاق اوزبکیه

غافل بود که جمعی از جانب سمرقند رسیده جناب خانی را از وصول امام قلیخان و اتفاق آن مردم را در مخالفت و عصیان و تفرق بر بساط
هواخواهان آگاه کردند و نواب خانی از وصول امام قلیخان از خواب غفلت بیدار گشته اندکی از حیلهٔ نفاق ملازمان موکب عالی
که او را از رفتن قرشی باز آورده صیدی که پابستهٔ دام گرفتاری شده بود رها نیدند آگاه شده با ایشان خطاب و عتاب آغاز نهاد و
آن جماعت او را بچرب زبانی و حروف و حکایت تسلی داده چنان نمودند که مردم سمرقند را که اندک مایه مردمی اند چه حد و یارای
آنکه در مقابله توانند در آمد بلکه باعث آوردن امام قلیخان دولتخواهی پادشاهی است که بتلافی تقصیرات او را دست آویز
ساخته بخدمت عالی آورند و عنقریب او را گرفته خواهند آورد اگر چنین نشود جمعی که تهمت زده خلاف و عصیان شده اند از قهر و غضب
پادشاهی ایمن نیستند امام قلیخان نیز ابر داشته بجانب مغلستان فرار خواهند کرد و سایر لشکر بملازمت عالی میرسند و نوعی
دیگر احتمال نمیدادند و خاطر ولی محمد خان اگرچه ازین سخنان اطمینان نمی یافت اما علاجی نمیداشت مگر راکسان فرستاد
که بکیفیت و کمیت آن لشکر رسیده خبر جزم آورند فرستادگان آمده نقل مینمودند که آن جماعت از نیک و بد زیاده از ده
نیستند و خندق در پیش روی خود کنده جرأت پیش آمدن ندارند و ولی محمد خان با امرا انگاش نموده اراده کرد که
که چون لشکری در موکب عالی اند زیاده از لشکر مخالفت بملاحظه بر سر ایشان رفته این قضیه را بنوک ناوک دلدوز
و شعلهٔ تیغ جانسوز بقطع رسانند درین اثنا خبر رسید که سلاطین زادهای قزاق که دو برادر بودند با پنجهزار کس بکومک
و امداد پادشاهی میان بسته متوجه ملازمت عالی اند امرا او زبکیه متفق اللفظ عرض کردند که امام قلیخان و اتباع او بمعاونت
سلاطین زادهای قزاق مستظهر و امیدوار بودند حالا ایشان بحکومت پادشاهی ملحق میگردند موجب یاس و نا امیدی امام
قلیخان گشته سلک جمعیت او ازین مقدمه پریشان میگردد صلاح درین است که تا آمدن سلاطین زادهای قزاق صبر
نموده بعد از وصول ایشان بدانچه مصلحت باشد عمل نمائیم تا آنکه ولی محمد خان بحوالی سمرقند رسیده تلاقی فریقین بمقاتلت
انجامید در روزی که ولی محمد خان محاربهٔ دشمنان را در خاطر تصمیم داده مستعد قتال و جدال گشته بود خبر وصول سلاطین زادها
رسیده جناب خانی جمعی را باستقبال فرستاد یک برادر با سیصد کس پیشتر آمده بملازمت عالی رسید و بملاحظهٔ یوره و آداب
چنگیزی نزد ولی محمد خان زانو زده کورنش نموده جناب خانی نیز او را در آغوش مهربانی کشیده رسم معانقه بجای آورد
مشار الیه عرض کرد که چون شوق ملازمت پادشاهی غالب بود مقید بلشکر نشده از روی اخلاص با اندک مردمی آمدم
و برادرم فردا با پنجهزار کس آمده بموکب ظفر ورود پادشاهی ملحق میگردد ریش سفیدان و اتالیقان بنواب خانی عرض
کردند که چون برادر شما ایلغار از راه دور نموده آمده است و کوفت راه دارد امروز جنگ را در حیز تاخیر انداخته
با و صحبت دارند که امروز و امشب او نیز از رنج راه آسایش یافته فردا که برادرش با لشکر باو ملحق گردد متوجه مخالفان

کشته معامله ایشانرا فیصل دهیم جناب خانی درانروز فسخ عزیمت محاربه نموده بمجلس آرائی و ترتیب اسباب ضیافت پرداخته
با سلاطین زاده قزاق صحبت ملوکانه داشت روز دیگر که روز پنجشنبه هفتم شهر رجب سنه بود قراولان خبر رسانیدند که در
اردوی امام قلیخان شورش و غوغای عظیم افتاده لشکریان فوج فوج جبه و یراق پوشیده سوار میشوند امرا عرض کردند
که چون تاب توقف در برابر صولت پادشاهی ندارد و از کومک و مدد قزاق مایوس شدند اراده فرار دارند و اکثر مردم
همین لحظه بظلال اعلام پادشاهی استظلال میجویند ولی محمد خان نیز رعایت حزم و احتیاط نموده جنود موکب عالی امر
فرمود که جبه و یراق پوشیده حاضر گردند بعد از اجتماع سوار شده میمنه و میسره صف سپاه آراسته آماده حرب و قتال
گردید دیگری از قراولان آمده اظهار نموده که لشکر امام قلیخان یکجا جمع شده سپاهی عظیم بنظر در می آید و اصلا تفرقه
و پراکندگی از اطوار ایشان معلوم نمیشود بلکه داعیه حرب دارند چون تا غایت هر کس در می آمد عدد لشکریان سمرقند را
زیاده از ده هزار نشان نمیدادند جناب خانی از تهور و مردانگی که داشت حسابی از ایشان نمیگرفت و هیچکس نمیگفت
که میانه این دو گروه جنگ خواهد شد تزلزل و اختلال ناصیه احوال او پدید آمده یکی از اتالیقان جنگ دیده کار آزموده
خود را فرستاد که از دور آن لشکر را بنظر احتیاط در آورده از کیفیت و کمیت آن آگاهی بخشد و چون مکرر از گفتهای
او زبکیه خلاف ظاهر شده و بر قول ایشان زیاده اعتماد نداشت بوداق بیک قاجار ملازم محرا انجا نیز اکه مرد جنگ دیده
کار آزموده بود همراه اتالیق مذکور کرد که ملاحظه لشکر کرده خبر واقعی رساند صحیح القولی از بوداق بیک مذکور نقل نمود
که میگفت چون همراه اتالیق بیشتر بر بلندی بر آمده ملاحظه لشکر نمودم زیاده از بیست هزار کس بنظر در آمد که مکمل و مسلح
گردیده و صف سپاه آراسته بآئین شایسته بجنگ پیش می آمدند ساعت بساعت آثار پیش آمدن ظاهر میگشت
با تالیق گفتم که خانه شما خراب شود و نمک این پادشاه بر شما حرام باد که با او عذر کردید و در نمیدت با او یک سخن راست
نگفتید که فراخور آن فکری اندیشد اتالیق گفت که ما هم این معامله را چنین تصور نکرده بودیم حالا واقع شده
اگر خبر واقع بگوئیم موجب خوف و هراس لشکر میگردد مجملا اتالیق باز گشته مزاج گوئی چند کرد اما من حقیقت واقعی
عرض کرده گفتم که اینجماعت با تو عذر میکنند و مخالفان بعدد و عدت از ما زیاده اند کاش جماعت قزلباش را رخصت
نمیدادی اگرچه اندک مردمی بودند اما در معرکه محافظت پادشاه کرده اگر شکستی واقع میشد پادشاه را از معرکه بسلامت
بیرون توانستیم برد حالا بهر حال جمعی را از قزلباش تفنگچی که همراه اند از حوالی خود دور مسازید که بجز حراست ذات شریف
بخدمتی دیگر مامور نگردند جناب خانی از این خبار مضطرب گشته بوداق بیک را با قزلباش امر کرد که از حوالی جنیبهای خانی
دور نشوند و موکب خانی بعزم جنگ پیش رفت و مخالفان نیز پیش می آمدند در دست چپ حصار خرابی بنظر در آمد

اتالیقان گفتند که مبادا جمعی از مخالفان باین خرابه در آمده کمین گاه سازند چون ما پیشتر رویم از عقب قول بزرگ در آمده
دست بردی نمایند اولی آنست که از جنود پادشاهی جمعی بمحافظت این خرابه تعیین کردند از الصندیم اوزبکیه بدین خدمت مأمور شدند
اتالیقان گفتند که چون جنود قزلباش بندوق انداز ند و حصارداری بهتر از اوزبکیه میکنند قزلباش را همراه می باید کرد نواب
خانی راضی باینمعنی نبود اما ریش سفیدان اصرار نموده درین باب مبالغه بسرحد افراط رسانیدند جناب خانی بوداق بیک را طوعاً
وکرهاً طلب نموده بدین خدمت فرستاد بوداق بیک با دویست نفر از قزلباش تفنگچی و پانصد نفر از اوزبکیه متوجه حصار شده اسپها را
در پای حصار گذاشته پیاده ببالای حصار در آمدند و چون جنود امام قلیخان نزدیک شدند دو سه هزار کس بآنحصار فرستادند
قزلباشیه با آنجماعت جنگ عظیم کرده بضرب گلوله تفنگ جمعی کثیر را در پای حصار بخاک هلاک انداخته مجال مداخلت ایشان
نداده باز گردانیدند مرتبه دیگر دو سه هزار کس آمده کاری نساختند درین زد و خورد خبر بولی محمد خان رسید که برادر کوچک
نواب خانی می آمدند بدلالت یکی از خواجهای نقشبندیه که مرشد طبقه اوزبکیه اند و سلاطین زادهای مذکور دست ارادت
باو داده بودند مدد امام قلیخان نزد ایشان نهاده همت ساخته بلشکر او ملحق گردید جناب خانی از کومک و مدد مایوس گشته قوت
و قدرت لشکر مخالف و بی اتفاقی لشکر خود مشاهده نموده در شبکه قلق و اضطراب افتاد و کس فرستاده بوداق بیک را
طلب نمود که با جماعت قزلباش در آمده از موکب عالی جدا نشوند اوزبکیه که در حصار بودند بهانه آنکه اگر شما بیرون
روید مخالفان دلیر گشته بر ما ظفر می یابند و در معرض تلف قیم مانع شده نگذاشتند که قزلباش از حصار بیرون روند بوداق
بیک خبر بخان فرستاده از مخالفت ایشان معلوم کرده مقرر شد که قزلباشیه را در آنجا گذاشته خود با چند نفر که همراه
تواند آورد بیاید بوداق بیک با هفت هشت نفر از حصار بیرون آمده خود را بموکب خانی رسانید خان را مضطرب
و بغایت اندوهناک یافته پادشاهزاده قزاق که با سیصد نفر همراه بود عرض کرد که چون لشکر امام قلیخان
در سر راه بودند برادرم راه باینطرف نیافته بی اختیار بمخالفان ملحق گشته عنقریب صف سپاه مخالفان را ویران
کرده باینطرف خواهد آمد درین اثنا یکی از مردم قزاق اسب تازان آمده بخدمت پادشاهزاده رسید و در گوش او
سخنی گفته باز گردید مشار الیه عرض کرد که برادرم پیغام کرده که اینک باینطرف می آیم اگر انقراب خانی باشد با جمعی پیشتر
بروم که اگر مخالفان تعاقب برادرم نمایند مدافعه قیام نمایم هر چند خان میدانست که این حکایت فروغی از صدق
ندارد لاعلاج رخصت داده مشار الیه با جنود قزاق چون اندکی از موکب پادشاهی جدا شد تکاور بهتر بیوفائی تیز
کرده بمخالفان پیوست و باینمعنی برهم زدگی قول و تفرقه سپاه خانی گردیده متقارن اینحال ده پانزده هزار کس از سپاه
امام قلیخان یکبار فدائی وار تاختند و ولی محمد خان که مشاهده اینحال نموده عنان بهزیمت و فرار نتوانست داد تیغ مردانگی

از غلاف کشیده بنفس خود بمقابله آن جماعت تاخت و لشکر قول و اکثر اعیان اوزبکیه که با او بودند عنان از محاربه پیچیده خود را
پس کشیده رفاقت او نکردند و او با دویست سیصد نفر خود در ابلشکر دشمن زده در دریای هیجا غوطه خورد و از کثرت گرد و
غبار غالب از مغلوب متمیز نمیشد چون غبار فرونشست یکی از لشکریان امام قلیخان در معرکه خان را شناخته دید زخمی
افتاده قدرت حرکت ندارد از اسب پائین آمده او را برداشته بنظر امامقلیخان رسانید امرا اوزبکیه که با او مخالفت
کرده خمیرمایه فساد بودند در قتل او تعجیل نموده همان لحظه نقش وجود آن پادشاه عالیجاه را از لوح حیات ستردند و بقایای
لشکر که خویش و تبار یکدیگر بودند با هم درآمیخته درین معرکه زیاده از دویست سیصد کس اوزبکیه بقتل رسیده بوداق بیک
قاجار و رفقا بعد از مشاهده اینحال از حیات بقیه قزلباش که دران حصار بودند نومید گشته سر خویش گرفته جنگ کنان
خود را از جنگ اوزبکیه رهانیده چون شب درآمد اسبها را انداخته تغیر لباس کرده شب طی مسافت نموده روز مخفی
میگشتند تا آنکه خود را پیاده بصد فلاکت بنجار رسانیدند و از آنجا با سوداگران مروی رفیق شده در لباس تجار بمرو
رسیدند و بتدریج از آن جماعت که دران حصار مانده بودند سی چهل نفری یکیک و دو دو بلطایف الحیل سلامت بمرو رسیدند
و بقیه شربت هلاک چشیدند بوداق بیک مذکور در دار السلطنه تبریز بخدمت اشرف رسیده حقایق حالات را بنوعی که
در رشته تحریر درآمده تقریر نمود نواب اشرف تاسف بسیار خورده کس نزد رستم محمد سلطان پسر او که در هرات بود فرستاده
لوازم پرسش بجای آوردند و خلعتهای فاخر پادشاهانه جهت او فرستاده بحسین خان شاملو حاکم هرات امر شد که
نزل و ساوری و مایحتاج او و ملازمان او را سامان داده او را از قضیه پدر تسلی بخشد که انشاء الله تعالی چون خاطر
اشرف از مهمات رومیه جمع گردد و لطف الهی شامل حال باشد امداد و همراهی که نسبت بپدرش کمنون خاطر انور بود نسبت
با او بسمت ظهور خواهد یافت **ذکر توجه موکب همایون نصرت نشان بصوب آذربایجان و بازگشتن و قشلاق نمودن در دار السلطنه
بهشت توامان و سوانح ایام مخالفت بنیان** درین سال همایون فال شهریار بی همال اعنی حضرت اعلی شاهی ظل اللهی سه ماه بهار
در دار السلطنه اصفهان بعشرت و شادکامی گذرانیده بعد از روانه نمودن پادشاه اوزبک رایت نصرت پیکر بعزم
توجه آذربایجان در حرکت آمده از راه ییلاق فریدون و آق النک روانه شدند از آق النک اردوی کیهان پوی
را بجانب سلطانیه فرستاده با معدودی از مقربان و ندیمان رکاب قدسی نشان بنهاوند تشریف بردند و قلعه نهاوند را
که بسعی میرحسن خان و مهدیقلی بیک میراخور چغتای تعمیر یافته بود ملاحظه نموده چند روز در تنزهات نهاوند و تویسرکان
و آنحدود سیر فرموده در چمن سلطانیه باردوی ظفر قرین ملحق گشته ایالت پناه الله وردیخان با امرا و عساکر فارس در
چمن سلطانیه بموکب همایون پیوستند و چندی از جهت اجتماع لشکر ظفر اثر در چمن مذکور توقف فرموده بعد از اجتماع امرا

و عساکر ممالک و قورچیان و غلامان و تفنکچیان خاصهٔ شریفه از آنجا کوچ فرموده اردوی کردون شکوه بجانب اوجان تبریز در
حرکت آمد و بندکان حضرت اعلی ارادهٔ طواف مرقد منور حضرت سلطان الاولیا و مشایخ عظام صفویه فرموده با مخصوصان
و مقربان از اردوی نصرت نشان جدا شده بدار الارشاد اردبیل تشریف بردند و بعد از شرایط طواف و زیارت تشریف
آورده در ییلاق اوجان باردوی ظفر نشان پیوستند و قبل از آن خبر رسیده بود که مراد پاشای سردار که در دیاربکر قشلاق
نموده بود و پای در میدان مصالحه نهاده میانهٔ این دو پادشاه ارادهٔ صلح داشت پهلو بر بستر ناتوانی نهاده عالم فانی را
وداع فرمود درین هنکام خبر فوت او تحقیق پیوست و بعد از فوت او نصوح پاشا مهم سرداری را از پیش خود کرفته بقطع و فصل
مهام سرحد مشغول است و از جانب پادشاه روم نیز امر سرداری بدو تفویض یافته بعد از چند روز یکی از علمای آن طبقه که
قاضی باردین بود از جانب نصوح پاشا برسم رسالت بخدمت اشرف آمد خلاصهٔ سفارت آنکه از جانب حضرت خواند
کار امر سرداری و اختیار صلح و جنک قزلباشیه بنوعی که بمراد پاشا مفوض بود باین خیرخواه تفویض یافته و سخن همانست که
مراد پاشا کفته و تعهد نموده بود و این بنده بجهت حصول نیکنامی و نیکخواهی مسلمین طرفین آن عزیمت را با مضامین سابق
و بشکرانهٔ آنکه این نام نیک در صفحهٔ روزکار از من باقی ماند دامن در میان زده معاملهٔ صلح را استحکام میدهم لیکن ملتمس
آنست که چون محمد بیک ایلچی سابق بجهت استمزاج مصالحه آمده بود و از جانب حضرت خواندکار استرضا حاصل کرده حالا یکی
از امرای ذی شان قزلباش با هدایا و تحف لایقه بجهت استحکام این امر عظیم و استقرار این کار بزرک بفرستند و چون
ایلچی مذکور از اهل شرع بود نواب اشرف امر فرمودند که در منزل عالیجناب صدارت پناه اسلام ملاذی قاضی خان الحسینی
که بعالی رتبهٔ صدارت عظام و تقدم ارباب عمایم ممالک محروسه سرافراز است فرود آورند و ایلچی مذکور که مرد فاضل
سنجیده کاردان بود بعد از تقبیل قوایم سریر سلطنت مصیر کما ینبغی ادای رسالت و سفارت نموده بعواطف پادشاهانه
مفتخر و مباهی کشت و رایات نصرت آیات در اول ماه رجب از اوجان کوچ نموده در دار السلطنت تبریز نزول
اجلال واقع شده کافهٔ خلق آن دیار استقبال موکب نموده زبان صدق بیان بدعا و ثنای شهریار کامکار کامران
کشادند و قاضی خان را که صدر ایران و سید بزرک عالیشان متعالی مکان و صاحب ثروت و مکنت بود برسالت
روم تعیین فرمودند موازی سه هزار تومان زر رایج شاهی عراقی نقد و بعضی امتعه و احتیاجات ضروری آن سفر
باو انعام فرمودند تحف و هدایای لایقه برسم ارمغان بجهت پادشاه ذی جاه روم از امتعهٔ حریر و اجناس طلاباف
بانواع مختلف و سایر امتعهٔ ممالک عجم که درخور همت بلند شاهی و یا شایان رتبهٔ قیصری بود تعیین فرموده بدر روم
بیک ملازم خاصهٔ شریفه که از سادات عظام مرعشی و مرد فاضل سنجیده سخندان بود سپرده رفیق قاضی کردند

ومکتوب محبت اسلوب پادشاه روم قلمی شده بعضی از سخنان حکمت آمیز دلاویز و نکات دلپذیر حقیقت پیرا که مشعر بر مطالب عالیه
دنیا و عقبی بود دران درج فرمودند و بتقضات متشرعه پایه سریر عثمانی مناشیر اقبال اصدار یافت که چون حضرت واهب العطایا
کافه اهل اسلام را بمناهج شریعت غرای احمدی و مسلک ملت بیضای محمدی هدایت فرموده و سلاطین عدالت آئین را بحفظ ثغور
اسلام و صیانت احوال مسلمین مامور گردانیده نظام مهام عالم بقانون شرع قویم و قواعد ملت مستقیم منوط و مربوطست
بنابرین سید مشار الیه را که از افاضل دیار عجم است بدانصوب فرستادیم که باتفاق علما و افاضل آن دیار قانون شرع را
منظور داشته در هر باب آنچه موجب تقویت اسلام و انکسار لوای کفر و ظلام و طرفیه حال مسلمین باشد از طرفین بعمل آورده
شود ازان عدول نجویند و از افاضل این دیار قاضی معز اصفهانی و مولانا سلطان حسین بردشتی یزدی که از دانشمندان
روزگارند و قاضی مومن اصفهانی که سابقا قاضی اصفهان بوده و حکیم عبدی اردبیلی را با چند نفر از جوانان قزلباش
رفیق قاضی خان فرمودند که در سفر روم همراه بوده بلوازم صحبت و همصحبتی او قیام نمایند و او بنوعی که سزاوار رتبه او
و لایق صدارت بود بسامان و سرانجام آن سفر پرداخته با موازی یکصد نفر از رفقا و ملازمان بآئین شایسته روانه
مقصد گردید و حضرت اعلی شاهی ظل اللهی ماه رجب و ماه شعبان و رمضان الخرمی و شادکامی در خطه دلپذیر تبریز گذرانیده
همه روزه بعد از فراغ از امور ضروری دولت و انجاح مقاصد و مهام ارباب حاجات و داددهی سپاهی و رعیت
و سیر و شکار چوگان بازی و قبق اندازی نشاط افزا بودند چون ماه رمضان باختتام رسید چند روز بسان عساکر ظفرنشان
و عرض ملازمان رکاب اقدس و یساقیان پرداخته معدودی از ملازمان و مقربان بزم اشرف را نگاهداشته
سایر عساکر را رخصت دادند که بمنازل و مساکن خود روند و دیوانیان اعلی و ارباب مناصب را امر فرمودند که
بدار السلطنه اصفهان رفته علوفه و مرسومات لشکریان سرانجام دهند و خود بنفس نفیس اراده سیر و شکار گیلان
و مازندران بهشت نشان فرموده از راه اهر و طوالش روانه شدند از سوانح که در دار السلطنه تبریز بظهور پیوست
تخریب قلعه سابق آنجاست که قبل ازین مذکور شد که در ربع رشیدی جانب شرقی تبریز قلعه مجدد طرح فرمودند
چون باتمام رسیده بود حکم تخریب قلعه عتیق صادر شد اطراف و جوانب آن را بر امرای عظام و ملازمان رکاب
مقدس و طبقات حشم نصرت شیم تقسیم فرمودند در عرض ده روز قلعه بآن متانت و ارتفاع بسعی غازیان انهدام
پذیرفته با زمین یکسان شد آب رودخانه را بمیان قلعه بستند و سوای دولتخانه قدیم که منازل مرحوم حسن پادشاه بود
د[illegible]بت مکا[illegible]ات بران افزودند از [illegible]ایر عمارات میان قلعه و منازلی که درین چند سال ترتیب یافته
بود آثار نماید ذکر توجه شاه گیتی ستان [illegible] بهشت نشان پر گل و ریحان چون حضرت اعلی شاهی ظل اللهی

از تبریز بعزم سیر و شکار با جمعی از مخصوصان و مهمانان و مقربان و ندما و ارباب طرب و قوشچیان و سایر ملازمان درگاه
که بمرافقت موکب همایون مامور بودند بجانب مازندران روانه شد بهر محل از محال طوالش و گیلانات که میرسیدند چند روز
در آن مقام آرام گرفته در کمال فرح و انبساط نشاط سیر و شکار پرداخته مسرت بخش خاطر همگنان بودند با جمعی که در آن سفر
بعزم ملازمت اشرف و همعنانی رکاب اقدس سرافراز بودند بدستور سایر مهمانان سلوک فرموده متکفل مایحتاج ایشان شدند
و فرمان بران حسب الفرموده قضاجریان روز بروز و منزل بمنزل ساوری و اقامت هر کس را فراخور حال از سرکار خاصه سرانجام
مینمودند تا در آن ولایت دلگشا اقامت داشتند کل رفقا از تنعم وافره پادشاهی بهره مند بودند و بدین طریق طی مسافت فرموده
در کمال شگفتگی و انبساط قدم بولایت دلپذیر مازندران نهاده در خطه ارم بنیاد فرح آباد که در کنار دریای خزر واقعست
و قبل از آن بطاهان موسوم بود لنگر اقامت انداختند و در منازل بهشت آسا و فردوس نما که معمار همت آنحضرت
در آن مکان نزهت بخش طرح فرموده بودند مسکن گرفته بعیش و خرمی پرداختند و چون مکان نزهت بخش لیاقت
شهرت و استعداد تربیت داشت زیرا که رودخانه تجنه رود از میان آن میگذرد مصداق روضة ما بها سلسال
آن بقعه ارم تمثال و نهر کوثر مثال اوست و آب دریا همیشه منظور نظارگیان بدایع صنایع حضرت ذو الجلال است اراده
خاطر اشرف بآن متعلق گشت که در آن دولتخانه همایون طرح انداخته آنرا شهر نمایند و چون در مدت اقامت
آنجا همیشه فرح و سرور در خاطر نزدیک و دور افزایش داشت آن خطه فرح بخش را بفرح آباد موسوم گردانیدند
و در کنار تجنه رود دولتخانه مبارک طرح فرموده همگی همت بترتیب آن بلده مصروف داشتند و هر سال در عمارات
عالیه آن افزوده بارگاه و حمامات و مساجد و کاروانسراها بنا فرموده باتفاق آنها موفق گردیده اند خیابانی
از فرح آباد تا بلده ساری که چهار فرسخ است طرح فرموده بجهت بارندگی و کثرت گل و لای که از خواص امکنه
دریا کنار بتخصیص ولایت دار المرز است خیابان مذکور را سنگ بست قرار داده اند که از معایب گل و لای
مبرا باشد و جمیع امرا و ارکان دولت و اعیان حضرت منازل مرغوب در اطراف و جوانب خیابان و کنار
شهر ترتیب دادند بتصاریف ایام از اطراف و جوانب طبقات انام و اصناف خلایق روی امید بدان صوب
آورده در آنجا اقامت گزیده هر طبقه و طایفه در یک محله منازلی گرفته اند تا لارها ترتیب داده اند بنوعی
که آب تجنه رود از میان حقیقی شهر میگذرد و الیوم بتوجه عالی همایون اعلی آن بلده طیبه از بسیاری عمارات
و باغات و بساتین فردوس نما و کثرت خلایق مصر جامع است در ممالک ایران بلکه در کافه جهان شهری بآن
عظمت نشان نمیتوان داد و در سایر قصبات آن ملک خصوص آمل و ساری و بارفروشده که هر یک از ایشان

نشانی از روضهٔ رضوان و هر قلعه رشک فزای قطعات جنان است عمارات دلکشا و باغات فرح افزا طرح فرموده در کمال زیب
و بها و نهایت خوبی و صفا اتمام یافته و عموم سکنهٔ آن دیار در ظلال معدلت شاهانه آسوده حال روزگار میگذرانند و از میمنت
قدوم مسرت لزوم منافع بسیار و فواید بیشمار فایض میگردند القصه حضرت اعلی زمستان از دران بلدهٔ فردوس مقام بپایان
رسانیده ایام نشاط انگیز بهار دران روضهٔ جنت آثار اقامت داشتند که کوکبهٔ رایت نوروزی و طنطنهٔ جهان افروزی
غلغله در زمین و زمان انداخت از مشاهیر متوفیان که درین سال از جام اجل شربت ناخوشگوار ممات چشیدند
یکی ملک بیک وزیر قورچیان عظام است که چند ماه قبل از فوت مرض مثانه بهم رسانیده بود بعد از مدت بسیار
دو سنگ بزرگ بهمن بهیات باقلا از مجری بول او افتاده بعد از ان سلسل بول بهم رسانیده بود اما با قوت ضعف از
حرص بشربیت بدستور سابق متردد و بلوازم خدمت قیام مینمود و چون از تبریز بیرون می آمد در راه ضعف قوی بر مزاج
او طاری شده در هر منزل الم سواری علاوهٔ آن شده ضعف قوت میگرفت تا در میانج بی تاب و توان شده در رباط
دو در دنیا سفر عقبی اختیار نمود مشار الیه ابا عن جد از ملکان سعد آباد من اعمال همدان و مقدم و اعیان آن ولایت است
و در آغاز جوانی بخراسان رفته بعد از ترددات روزگار در مشهد مقدس در سلک ارباب قلم حضرت اعلی منسلک گشته
مستوفی قورچیان عظام شده بود و بعد از قتل مرشد قلیخان در عراق بوزارت قورچیان سرافراز شد مرد آدمی نیکو اخلاق
بود و با شعار ترکی و فارسی ربط تمام داشت دو سال قبل ازین متوجه سفر خیر اثر حجاز گشته بسعادت ادراک حج بیت الله
الحرام و زیارت روضهٔ حضرت خیر الانام سرفراز گشته بود نعش او را بمشهد مقدس برده دران روضهٔ متبرکه مدفون
گشت دیگر میر ابو القاسم ترشیزی که داماد میرزای عالمیان بود و بعد از فوت او وزیر مازندران شده بود درین سال
متوجه عالم بقا گردید و خواجه کمال الدین حسین اصفهانی وزیر مشهد مقدس معلی بود درین سال بجوار رحمت ایزدی
پیوست دران آستان عرش آشیان مدفون گردید دیگری از متوفیان شاه ویردی سلطان محمودیست که حاکم
کیچ و مکران شده بود درین سال در هنگامی که از بن فهل می آمد در حوالی اصفهان بعالم بقا پیوست شیرازی سلطان
برادرش بجای او بحکومت بن فهل منصوب گشته متوهم شد که گنجعلیخان حاکم کرمان با آن ولایت کشد و قلعهٔ بن فهل را
مسخر نموده با او بسپارد آقا ابو الفتح اصفهانی نیز که عمدهٔ ارباب قلم مدقق محاسب و مستوفی سرکار خاصهٔ پادشاهی بود در
رکاب نصرت انتساب روانهٔ مازندران بود در گیلان مریض شده بعالم عقبی شتافت آغاز سال بهجت مآل ستیجان ئیل
ترکی مطابق سنه احدی عشرین و الف که سال بیست و ششم جلوس اعلی حضرت است نوروز این سال میمنت مآل در روز سه شنبه ۱۲ محرم الحرام
اتفاق افتاده یعنی آفتاب عالمتاب که مربی عالم و مرتب احتیاج بنی آدم است بحکمت بالغهٔ الهی ببرج حمل تحویل نمود

طراوت ایام بهار عرصهٔ جهانرا چون دل اخوان الصفا نور و ضیا بخشید دیگر باره شاهدان چمن که حجله نشینان عالم خاک بودند
بحکم آفریننده انجم و افلاک از زیر مغاک سر بر آورده جهان از طراوت بهار و ترشح امطار تازه تر گردید و از نکهت عنبر آمیز
ریاحین دماغ جهانرا معطر شد و حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بدستور در ولایت بهشت نشان مازندران بسیر و شکار مشغولی داشتند
چون ایام نشاط افروز بهار سپری گشته هوای آن دیار روی بگرمی آورد نشاط تماشای جشن و سور چنانچه که معتاد مردم
گیلانست از خاطر خطیر سر زده از فرح آباد بجانب گیلان توجه فرمودند رسم مردم گیلانست که در ایام خمسه مسترقه که بحساب
اهل تنجیم آنملک بعد از انقضای سه ماه بهار قرار داده اند و در ان پنج روز را بدین طرب و خرمی میگذرانند و الحق تماشائی
غریبی القصه حضرت اعلی بقصبهٔ رودهسر از اعمال رانکوه گیلان که این صحبت بهجت افزا منعقد شده بود رسیده تماشای
آن سور و سرور نمودند بهزاد بیک وزیر آنجا بجهت بعضی تقصیرات سابق و لاحق مواخذه و مغضوب گشته تحصیل بقایا
و تحقیق اموال دیوانی ایام عمل او بشاه ویردی بیک یساول صحبت بلبیری دلو و لطیف خان بیک دوات دار مرجوع
شد و از انجا اراده دار الموحدین قزوین فرموده از راهی که چون دل بدخواهان تنگ بود عبور فرموده بقزوین داخل
شده در دولتخانهٔ همایون نزول اجلال فرمودند چند گاه در انمکان دولت افزا بتخصیص عمارت دلپذیر موسوم بعمارت
نو که احداث کرده معمار همت والا نهمت شاهی است عشرت پرداز و در میدان سعادت بچوگان بازی و قبق اندازی نشاط
افزا بودند درین سال حکومت قزوین بسلیمان خان ولد شاه قلی میرزای استاجلو که همشیره زادهٔ شاه جنت مکان
و خود بمصاهرت این دودمان سرافراز بود مرجوع گشت اما مشار الیه باغوای ملازمان خسیس نادان عمل اعمال را اجاره
کرده دخل در کل مهمات قزوین کرده در اندک روزی مردم از بدسلوکی و قوت طامعهٔ او بفریاد آمدند و مورد مواخذه
و مصادره گشته تا دو سال بجزای سوی اعمال در قید سلاسل و اغلال بود القصه موکب همایون فال از انجا بفیروزی
اقبال بدماوند تشریف برده از راه ییلاق لار و فیروزکوه بقصد زیارت حضرت امام الجن و الانس متوجه مشهد مقدس معلی
گردیدند و نه روز در ان روضهٔ مقدس بدعا و زیارت و لوازم خدمت پرداخته حسین خان شاملو بیگلربیگی خراسان
از هرات با معدودی بقصد ادراک ملازمت اشرف آمده در حین مراجعت موکب همایون که حوالی مزار متبرکهٔ خواجه
ربیع الخثیم مخیم دولت و اقبال بود در رسیده دیگر باره دیدهٔ اخلاص بکحل الجواهر تراب اقدام شاهی ظل اللهی روشنائی
افزود چند روز در ملازمت اشرف گذرانید حضرت انصراف یافت در ان سفر خواجه (خواجه اصغر بزرگوار) جلال الدین اکبر غوریانی خدمات
شایسته بتقدیم رسانیده بنا بر ظهور کم طمعی و کاردانی حسن و سلوک بوزارت کل خراسان منصوب گشت و خاطر
خطیر جهان آرا که بمعموری اقطاع و آبادانی اصقاع و تعمیر بقاع و رباع مفطور و همت عالی بر ان مقصور است بتعمیر ا

خواجهٔ بزرگوار متعلق گشته عمارت مرغوب طرح انداخته در زیب و زینت آن مبالغهٔ تمام فرمودند و همچنین خاطر فیض مآثر بتوسیع
صحن مبارک روضهٔ مقدس متعلق گشته چون صحن سابق در نظر همت والانهمت تنگ و حقیر مینمود و ایوان امیر علی شیر که در گاه
روضهٔ مقدس است در جانب جنوبی صحن واقع شده روی بشمال دارد در یک گوشهٔ صحن افتاده بغایت بدنما بود
حکم فرمودند که صحن را توسیع کنند بنوعی که ایوان مذکور در میان حقیقی واقع شود و ایوانی دیگر در برابر آن جانب شمالی
صحن که روی بجنوب داشته باشد و دو ایوان دیگر در جانب شرقی و غربی عمارت کنند و خیابانی از دروازهٔ غربی
تا شرقی طرح فرمودند که از هر طرف بصحن مبارک رسیده از میان ایوانها بگذرد و معماران مهندس و استادان چابک دست
شروع در کار کرده بسرکاری شاه نظر خان حاکم مشهد مقدس در اندک وقتی که مکنون خاطر مبارک بود در کمال زینت و
بها باتمام رسید چون ساکنان مشهد مقدس معلی از قلت آب در عذاب بودند انهار و قنوات مجدد احداث کرده مقرر داشتند که نهر را
از میان خیابان بشهر آورده حوض بزرگ در میان صحن موسع مذکور ساخته از آنجا بمنازل و باغات و باغچها جاری باشد و الیوم
اولا از فیض مرقد منور حضرت امام ثامن ضامن ثانیاً بتوجه خاطر اکسیر تأثیر حضرت اعلی مشهد مقدس معلی معمورترین بلاد
خراسان و رشک روضهٔ رضوان است امید که مثوبات آن بر روزگار فرخنده آثار همایون عاید گشته موجب افزونی
عمر و استدامت دولت گردد آمین یا رب العالمین القصه روز دهم عنان عزیمت بصوب مراجعت انعطاف داده از راه
دشت بخراسانیان سیر کنان و شکار افکنان بدار المؤمنین استراباد رسیدند و چند روز بانجاح مطالب ارباب
حاجات آنملک توجه فرموده فریدون خان حاکم آنجا کما ینبغی بلوازم ضیافت و خدمت پرداخت و از آنجا بعزم
قشلاق مازندران داخل ارم بنیاد فرح آباد شدند **ذکر عمارت قصبهٔ شریفهٔ اشرف مازندران بهشت نشان**
درهمین سال معمار همت والا حضرت اعلی شاهی ظل اللهی که دست آموز چندین صنایع و بدایع کارخانهٔ ایزدیست
در قصبهٔ شریفهٔ اشرف از قصبات مازندران که فی الحقیقه به نزاهت و خرمی اشرف امکنهٔ آن دیار است عمارت
عالی جهت نزول همایون طرح انداخته حمامات و بیوتات و بازارها بران افزودند استادان چابک دست
دران سرزمین بلند و پست حسب الامر فرمان ده زمان شروع در کار کردند مولانا محمود بهشتی گیلانی این قطعه
در تاریخ بنای عمارت اشرف بنظم آورده **قطعه** سرور آفاق شه کامیاب ◦ آن محک باطن هر خوب و زشت ◦ کرد چو در
اشرف مازندران ◦ طرح بنائی بصفا چون بهشت ◦ از ره اقبال ز فیض قدم ◦ آب و گلش با گل و عنبر سرشت ◦
دست سعادت پی تاریخ آن ◦ بر در آن دولت اشرف نوشت ◦ چون آن مکان شریف را از جمیع جهات
مسمائی اسمش سمت ظهور دارد و قابل تربیت بود رفته رفته بتوجهات اشرف شرافتش افزوده باغات و بساتین

جنت آئین مشتمل بر عمارات و حوض خانها در کمال زیبائی و دلکشائی ترتیب یافته آبهای خوشگوار از کوه بلند بحیاض کوثر آئین در ریاض ارم تزئین آورده فوارها بفنون غریبه و صنایع بدیعه از میان هر حوض بسان شعله نار که سر بگردون کشد و چون گل عریان که آتش بازان از باروت سازند در فوران است و چون اکثر اوقات در مازندران آن قصبهٔ لطیفه مسکن شهریار کامران است مقربان و ملازمان رکاب اقدس نیز منازل مرغوب ساخته اند و اکنون آن قصبه نیز شهری بزرگ بیمن تربیت آنحضرت از بلاد مشهوره است از سوانح که درین سال بظهور پیوست کشته شدن محمدخان قزاقلر حاکم توری و چند نفر از آقایان معتبر اوست بدست ازناوران گرجی ملازم لوارصاب خان حاکم کارتیل سبب قتل او آنکه همیشه طایفهٔ قزاقلر نهب و غارت گرجستان کارتیل نموده گاهی بر علانیه و ظاهر و گاهی بر سبیل دزدی نسا و صبیان گرجیانرا اسیر نموده میفروختند و بدین جهت عموم گرجیان از قزاقلر کینهٔ دیرینه در دل داشتند در زمان رومیه که جعفر پاشا بر سر سیمون خان بگرجستان آمده نظر سلطان و محمدخان که کهنه گرگ آن سرزمین بودند قلاوزی لشکر روم کرده سیمون خانرا گرفته بجعفر پاشا بردند بود و فیما بین بمضمون الحب یتوارث والبغض یتوارث کلفت و عناد موروثی بود درین اوقات که محمدخان بخدمت اشرف آمده از تقصیرات و زلات او اغماض شده بود قرار یافته بود که با یکدیگر صلح نموده من بعد طریق موافقت و دوستی مسلوک دارند لوارصاب خان حسب الاشاره همایون با او گفت و گو در میان آورده طرح ضیافت انداخت و او را با خواص و معتبران طلب داشت و مشار الیه دعوت او را اجابت نموده بمجلس خاص مهمانی رفت لوارصاب خان و گرجیان با و غدر نموده در مجلس بقتل او و رفقا اقدام نمودند هر چند محمدخان مستحق قتل بود زیرا که طبیعت او بنفاق سرشته از صدق و راستی بهره نداشت و قدر شفقتهای شاهی را ندانسته همواره میان او و سردار روم مراسلات دوستانه واقع میشد و لهذا بجزای عمل رسید اما لوارصاب خان و گرجیان نیز عاقبت بشامت غدری که با دوست و دشمن مذموم است گرفتار آمدند و حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بنا بر رعایت سلسلهٔ ظاهر و اقتضای مصلحت اندیشی که بهین شیوهٔ فرمانروایان عالم صورتست مصطفی بیک برادر او را برتبهٔ خانی و امارت طایفهٔ قزاقلر سرافراز فرمودند و ایل مذکور باین عطیهٔ ارجمند مسرور و بشفقت شاهانه مستظهر و امیدوار شدند دیگر از سوانح رفتن سارو سلطان بیکدلی شاملوست که حاکم سار و غرفان و کاورود بود بر سر اکرادمانه قبل ازین مذکور شد که سکندر مانه در چمن قراچبوق از خدمت اشرف رخصت انصراف یافته بالکاء خود رفت بدستور طریق بغی و عصیان مسلوک داشته از اکرادمانه دست [illegible] اعتدالی در الحدود واقع میشد سارو سلطان با فوجی از مبارزان جنود شاملو و غیرهم متوجه تنبیه و تادیب آن گروه مخذول شده اکرادمانه بعد از ستیز و آویز از مقاومت عاجز آمده راه انهزام پیمودن گرفتند و سارو سلطان در قلعهٔ سکندر را بدست

آورده تا موازی هفتصد نفر از آن قوم برگشته روزگار را روانه دیار عدم ساخت و بقیة السیف آواره دیار ادبار شدند در این سال
رستم محمد خان ولد ولی محمد خان بی اجازه و رخصت حسین خان بیگلربیگی خراسان پوشیده و پنهان بغرجستان رفت و سبب رفتن او اینکه
جمعی از اوباش اوزبکیه که در هرات بر سر او جمع شده بودند چون اعتمادی بجانب ایشان نبود و پادشاهزاده از مردم خود جدا نمیشد
حسین خان ایشان را در بیرون شهر جا داده بود دیگر دو مرتبه اراده رفتن نمودند حسین خان از غدر و بیوفائی اوزبکیه اندیشیده
تجویز رفتن پادشاهزاده نمی نمود و بخود سر بی رخصت نواب همایون اعلی شاهی ظل اللهی لشکر قزلباش همراه نمی توانست کرد
تا آنکه جنود اوزبکیه شبی پادشاهزاده طوغ و کرنا بر داشته بطریق فرار ایلغار نموده بطرف غرجستان رفتند و حسین خان
از بیم عتاب و خطاب شاهی که مبادا رفتن او محمول بر غفلت مشارالیه گردد اندیشه ناک گردید اما چون شاهزاده بغرجستان
رسید مردم غرجستان بر حسب فرمان همایون که در باب خدمت و رعایت او بایشان رسیده بود مقدم او را گرامی
داشتند و اطاعت و انقیاد بظهور آوردند و بر سر جمعی که بدولتخواهی نذر محمد سلطان والی بلخ با او مخالفت نموده رفته تاخت
و غارت کرده اموال فراوان بدست آوردند و بجهت حسین خان الوش یغما فرستاده مجددا اظهار اخلاص و دولتخواهی
و پاس حقوق نمک شاهی نموده عذر رفتن خواسته بود که چون جناب خانی بنا بر رعایت حزم و احتیاط تجویز رفتن نمی نمودند
و بهادرانی که در موکب عالی جمع آمده بودند در تردد و سواری که معتاد اوزبکیه است مبالغه داشتند بنا بر ان مقید برخصت
و بطلب کومک نشده رفتیم هرگاه حادثه روی نماید که اقامت درین دیار نتوانیم نمود باز مرجع و ملجا درگاه عرش اشتباه
شاهی و مامن ممالک محروسه پادشاهیست خاطر حسین خان فی الجمله اطمینان یافته حقایق اشعار مذکور را بدرگاه
جهان پناه عرض نمود از سوانح که در اواخر این سال بظهور آمد مغضوب گشتن اسد قلی بیک قورچی باشی قاجار است
مشارالیه بسیار معتبر و معتمد شده بود و بشفقتهای بیش از حد و قیاس شاهی و جان سپاریهای خود تکیه کرده سخنان
گستاخانه در خدمت اشرف بسیار میگفت و ظرافتهای بلند میکرد و حضرت اعلی بشگفته طبعی و کوچکدلی و بی تکلفی
گذرانیده بشاشت و خرمی بیشتر میفرمودند چون علانیه خطا و گناهی از و بظهور نیامده بود همگنان سبب انحراف
مزاج اشرف گستاخیهای او را میپنداشتند اما آنچه بزبان مبارک اشرف در باب او مکرر جاری گشت لفظ نمک حرامی
بود چنین معلوم میشد که با مرشد و ولی نعمت بد دل شده در مقام تربیت یکی از شاهزاده در آمده بود فی الجمله در فرح آباد
او را به بیری [illegible] مشهور بقرا ابری قراماملو گیرانیده اموال و اسباب او بحیطه ضبط در آمده موازی سی هزار تومان از اموال
و اسباب و املاک او و الاته او سوی مرصع آلات و نقره آلات [illegible]تر و یراق که بجنس ضبط شده بود بحصول موصول گشت
و چون سیاست و قلع و قمع سلسله او در خاطر مبارک رسوخ یافته بود بعد از قید و شکنجه بسیار چشم او و برادرانش را کنند

بالآخره عبرة للناظرین در زیر چوب محصلان کشته شد آری شعر باولی نعمت از برون آیی که سپهری که سرنگون آید وهم درین
سال عیسی خان ولد سید بیک ابن معصوم بیک صفوی که برتبهٔ ولای مصاهرت اشرف سرافراز و از مرتبهٔ یوزباشیگری بدرجهٔ
ایالت ترقی نموده بود و بعد از مغضوب شدن اسد قلیخان قاجار منصب قورچی باشیگری بدو تفویض یافت و الحق جوان
خلیق آدمی شایسته سزاوار دولت و بزرگیست دیگر از سوانح این سال کشته شدن علیخان بیک جوانشیر و میرزا حسین برادر او است
ایل جوانشیر از تراکمات قراباغ است که چون سی و دو قبیله اند باتورایکی موسوم و اباعنجه میر کل عشیرت مذکور ایشان
بوده اند در زمان رومیه میرزا حسین بیک اطاعت رومیان کرده با ایل و عشیرت در قراباغ مانده بعد از چند سال علیخان
بیک مذکور بدرگاه معلی آمده از زمرهٔ مقربان گردید بواجبی رعایت و تربیت یافت و در وقتی که موکب جهان کشای
شاهی تسخیر آذربایجان در حرکت آمد چون وقت مقتضی بازخواست اعمال سابق نبود بدستور ایالت ایل باو تفویض
یافت و بین الاخوان بر سر امارت و بزرگی بفساد انجامیده در وقتی که علیخان بیک حسب الامر اعلی به تعمیر قلعهٔ گنجه مامور شده
در آنجا بود و روزی که محمد خان زیاد اغلی حاکم گنجه بسیر رفته در شهر نبود فرصت یافته قصد کشتن برادر نمود و او گریخته
خود را بمنزل محمد خان زیاد اغلی انداخت علیخان از عقب رفت او خود را از اضطراب بحرم سرای محمد خان انداخت
علیخان حرمت حرم خان نگاه نداشته از عقب او رفته او را بقتل آورد چند نفر از غازیان قاجار ملازمان سلسلهٔ
زیاد اغلی ازین بیحرمتی بیتاب و توان شده همان لحظه علیخان را بیک شمشیر تیز تادیب نموده قطع رشتهٔ حیاتش کردند
او بغایت رشید و خودرای و زیاده از حد بلند پرواز بود چون هر دو قضیه موافق مصلحت دولت قاهره واقع شده
بود در بازخواست آنها اهتمامی نشد ع چه خوش بود که برآید بیک کرشمه دو کار مشاهیر متوفیات که درین سال
سفر عالم بقا اختیار نمودند اول تور محمد خان اوزبک ولد ابو المحمد خان ابن دین محمد خان بن الوس خان که از نژاد جوجی
بن چنگیز خان بود چنانکه سبق ذکر یافته در شیراز اقامت داشت در ظل رافت عاطفت شاهانه روزگاری
بعافیت و فراغت میگذرانید و هر روز دو تومان شاهی عراقی بمدد خرج او شفقت شده بود درین سال عالم فانی
را وداع نموده در سرای آخرت منزل گزید دیگری افضل العلماء والمجتهدین مولانا عبد الله شوشتری که چند سال بود
که از نجف اشرف بولایت عجم آمده در دار السلطنت اصفهان اقامت داشت همواره انوار توجه و التفات
شاهانه بر وجنات احوالش می تافت در روز جمعه بیست چهارم محرم الحرام اندک عارضهٔ او را طاری شده روز سه شنبه
بیست و ششم میر محمد باقر داماد و شیخ لطف الله میسی که مدتی بود جهت مباحثات علمی و مسائل اجتهادی فیما بین ایشان غبار
نقار ارتفاع یافته بود بعیادت او رفتند جناب مولانا با ایشان معانقه کرد در کمال شگفتگی صحبت داشته شب یکشنبه

بیست و ششم قریب بصبح بعد از اقامت نماز تهجد و نوافل بیرون آمد که ملاحظهٔ وقت نماید چون عود مینماید در رفتن از پای افتاده بی آنکه
مهلت سخن گفتن یابد دعوت حق را اجابت نموده مرغ روحش از قفص بدن پرواز نمود جناب مولانا در کمالات نفسانی و تقوی
و پرهیزکاری و بی تعلقی دنیا درجهٔ عالی داشت از اشربه و اغذیه و تنعمات دنیا بسد رمقی قناعت نموده اکثر اوقات صایم
بود و بشوربای بی گوشت افطار میکرد مدت سی سال در نجف اشرف و کربلای معلی ساکن گشته در خدمت مجتهد مغفور
مولانا احمد اردبیلی استفادهٔ علوم دینیه مینمود و از مولانای مذکور اجازهٔ نماز جمعه و جماعت و تلقین مسایل اجتهادی
یافته بود در روز فوت او آواز ناله و نفیر صغیر و کبیر خلایق باوج آسمان میرسید اشراف و اعیان آرزو میبردند که بجهت
تیمن و تبرک دستی بزیر جنازهٔ مغفرت اندازه اش رسانند از غلوی خلایق میسر نمیشد نعش او را در آستانهٔ امامزادهٔ
واجب التعظیم والتبجیل امامزاده اسماعیل گذاشته از آنجا نقل کربلای معلی نمودند ارباب نظم و استعداد تاریخ مرغوبه
در سلک نظم کشیدند میر صحبتی تفرشی این تاریخ یافته بود ع آه آه ای مقتدای شیعیان دیگری گفته بود ع حیف
از مقتدای ایران حیف و شیخ محمود عرب جبایری مات مجتهد الزمن یافته بود دیگری از متوفیات محمد بیک بیگدلیست
که از زمرهٔ مقربان و مجلسیان اشرف بود در مازندران بیمار شده حکیم سلمان بمعالجهٔ او اشتغال داشت اما او
اصلا پرهیز نمیکرد و غایبانه حکیم بسخن ترک طبیبان عمل نموده اغذیهٔ نامناسب بکار میبرد رفته رفته مرض او اشتداد
یافت در اول زمستان بجوار رحمت ملک منان پیوست حضرت اعلی شاهی ظل اللهی متوجه تکفین و تجهیز او شده
نعش او را بمشهد مقدس معلی فرستادند و در پرسش برادران و بازماندگان او نوازشات شاهانه بظهور آوردند
مشار الیه صاحب ثروت و مکنت بود و املاکی که داشت وقف خیرات نموده و سایر اموال و متروکات او چون
فرزندان نداشت حسب الاشاره به برادر اعیانی او حیدر سلطان که ایشک آقاسی حرم علیه بود تعلق گرفت
گفتار در قضایای او دیل ترکه که مطابق سنه اثنی عشرین و الف که سال بیست و هفتم جلوس همایون است نوروز سعادت
افروز این سال در روز چهارشنبه بیست و هفتم محرم الحرام سنه ۲۲ اتفاق افتاد خورشید جهان آرا بعد از انقضای
نه ساعت و ده درجه و دوازده دقیقه روز مذکور از برج حوت بمنزل عز و شرف یعنی برج حمل تحویل نموده آغاز
بهار خجسته آثار شد شعر جهان تازه گشت از نسیم بهار ٭ در و دشت شد سر بسر لاله زار ٭ ز گلزار گلگشت عنبر سرشت
زمین و زمان شد چو باغ بهشت ٭ حضرت اعلی شاهی ظل اللهی در روز جمعه بیست و نهم که سه روز از نوروز گذشته
خروج الشعاع شده بود بسعادت و اقبال از بلدهٔ طیبهٔ فرح آباد بجانب دار السلطنت اصفهان در حرکت آمده
در ساعت سعد وارد آن بلدهٔ جنت نشان شدند و اکابر و اهالی بسعادت سجدهٔ اشرف سرافراز گشته دیده امید

ایشانرا از مشاهده طلعت همایون روشنی افزود و اهل حرفت و ارباب صناعت و تجار بازار و قیصریه و چهار سوق را آیین بستند و جشن نوروزی
بآیین مقرر در نقش جهان وقوع یافته چند روز کافهٔ خلایق بعشرت و شادکامی گذرانیدند حضرت اعلی در ازاء خدمات اهل
اصفهانی که مستحسن طبع همایون شده بود مال سه ساله اربابی و رعیتی آنولایت و ده یک کل محصولات دیوانی که مجموع قریب پانزده
هزار تومان عراقی میشد بارباب و رعایا و رای املاک دیوانی باهل اصفهان انعام فرمودند این عطیه والا علاوه سایر
مواهب و عطایای ارجمند شاهی گشته موجب دعای خیر کافهٔ خلق آندیار گردید از سوانح اقبال که در اوایل این سال بظهور پیوست
فتح قلعه بن فهل من اعمال کیچ و مکران است که گنجعلیخان حاکم کرمان بآن مامور شده بود حسب الفرمان قضا جریان با لشکر کرمان
و سرداران قبایل آنولایت رفته قلعهٔ بن فهل را محاصره نموده در هنگام فرصت از اطراف و جوانب قلعه هجوم آورده
یورش کردند و ملک شمس الدین ولد ملک دینار والی آنولایت و سایر محصوران از مصادمه عاجز گشته دست از محاربت
قلعه کوتاه کردند غازیان زیک بر قلعه استیلا یافته مسخر و مفتوح گردانیدند و ملک شمس الدین با فرزندان و متعلقان بدست آمده
مصحوب معتمدان بدرگاه سدره نشان فرستاده شد در دار السلطنه اصفهان بنظر اشرف در آوردند عموم مردم آنولایت
حنفی مذهب و بعضی شافعی مذهب اند چون مشار الیه دعوای سیادت میکرد و خود شیعه مذهب بود حضرت اعلی از جهت
آزار و اضرار او در گذشته مقرر فرمودند که بدار الامان کرمان رفته با فرزندان و متعلقان در آنولایت بفراغت
روزگار گذرانند اما چون بکرمان رسید دست از حراست ملک بدن کوتاه کرده سفر آخرت اختیار نموده بدار الامان ملک
عقبی شتافت آن طبقه از پادشاهان جهان جز نامی نشنیده بودند و هرگز از آن ملک بیرون نیامده دست حوادث زمان
بر گریبان دولت ایشان نرسیده بود از سفاهت و بیعقلی تصور مینمودند که خلاصهٔ معمورهٔ جهان ولایت کیچ و مکران است
و ایشان پادشاه بزرگ و رفیع الشأن اند که سایر سلاطین عالم را با ایشان رتبهٔ برابری نیست و لهذا شاه شاهان شمس الدین
نقش نگین او بود اما پدرش ملک دینار از خرد بهره داشته از مقام تکبر و بزرگی فروتر آمده این بیت را نقش نگین خود
کرده بود شعر خداوند جهانرا اگر نبودی ملک بسیاری ندادی کیچ و مکران را چنین ارزان بدیناری دیگر از سوانح آن ایام
آمدن پادریان و ایلچیان فرنگست که از جانب پادشاه اسبانیه که بزرگترین پادشاه فرنگست بپایهٔ سریر اعلی آمده در نقش
جهان اصفهان بسعادت بساطبوس شاه جهان سرافراز شدند و تحف و هدایا گذرانیدند چون سلاطین مسیحیه همگی با حضرت
اعلی شاهی ظل اللهی ابواب الفت و آشنائی مفتوح داشته فیمابین طریق مراسله و آمد شد مسلوک [illegible] از بندگان
بیک یوزباشی ارومیلو که مرد چرب زبان و سخندان بود برسم رسالت بجانب فرنگستان فر[illegible]ده بودند و جهت [illegible]
وقوف طامعه اعمال زشت که مرضی خاطر اشرف نیست از و صدور یافته بعرض اشرف رسیده بود در یوقتیکه با ایلچیان

مذکور عود نموده بملازمت اشرف رسید همان لحظه مغضوب گشت هرچند خواست که بسخن درآمده بچرب زبانی عذر خطاهای خود
گوید او را بسخن نگذاشته شحنهٔ سیاست قهرمان قهر پادشاهی گوش و بینی او را بریده سرنگون بدار عبرت آویخت و بعقوبت و رسوائی
که کس مبیناد بعالم عقبی شتافت و مایعرف او را بیکی از پادریان فرنگی بخشیدند از اعمال قبیحهٔ او یکی آن بود که در کوه تکلیف انوده
که حاکم آنجا بود مهر اشرف از سر کتابت پادشاهی برداشته او را از مضمون آن آگاه کرده بود و این بی دیانتی در خدمت سلاطین
خطای عظیم است و زبان باسرار پادشاهان گشودن گناه بزرگ دیگر آنکه رسم قدیمست که ایلچیان طبقات سلاطین عصر بهر
ولایت که روند ملبس بلباسی که عرف و عادت مألوفهٔ خود است بوده در کل مواد بطور خود سلوک مینمایند و در هیچ عصر و
زمان پادشاهان جهان ایلچیان را بتغییر عرف و عادت لباس مستمرهٔ خود تکلیف نکرده اند در وقتی که دنگیز بیک در پای تخت
پادشاه اسپانیه بود زوجهٔ پادشاه فوت شد و پادشاه با معارف در عزای ملکه بعرف عادت خود سیاه پوش شده بودند
او نیز بنا بر خوش آمد پادشاه بی آنکه تکلیف نماید لباس سیاه پوشیده بود و طریق آن بود که اگر او را مکلف بآن سازند جواب
گوید که سر مبارک پادشاه و ولی نعمت من سلامت است مرا چه لایق که سیاه پوش گردم و این عذری بود لایق و مستحسن بمحض
امساک و قوت طامعه و اخذ یکدست لباس فاخره این عمل زشت از و بظهور آمده بود دیگر آنکه مکتوبی که حضرت اعلی بریم
پاپا که خلیفهٔ ملت مسیحی است نوشته مصحوب او فرستاده بودند بیکی از تجار داده مبلغی از و گرفته بود و آن تاجر خود را
دنگیز بیک نام نهاده مکتوب را رسانیده رعایت یافته بود اما اعظم خطایا که موجب سیاست بود آنست که با ملازمانی که
همراه بودند چندانی بدسلوکی نموده و آزار میکرده که چند نفر راضی بدین ترسائی شده بجهت آنکه از جور او خلاصی یابند ملت
مسیحی اختیار نموده در ولایت فرنگیه مانده بودند آری از جور بود که مرد بدین گردد ذکری از سوانحی مراجعت قاضی خان
از ایلچی روم و آمدن مصطفی پاشا مشهور بانجلو جاووش باتفاق او شرح این واقعه آنکه حسب الاستدعای نصوح پاشای
وزیر اعظم قاضی خان بجهت تاکید امر مصالحه بنوعی که در قضایای سال تنکوزییل نوشته شد فرستاده شده بود و او در دیار
بکر بنصوح پاشا رسیده و پاشا با او بکمال اعزاز و احترام بجای آورده بعد از تقدیم تواضعات رسمی که از طرفین بفعل آمده باتفاق
روانهٔ استنبول شدند و نصوح پاشا پیشتر بشهر داخل شده بخدمت سلطان احمد خان پادشاه روم رسیده حقایق
حالات عرض کرده روز دیگر جمیع پاشایان و امرا و اعیان رومیه و عموم لشکریان باستقبال قاضی خان بیرون آمده
باعزاز و احترام تمام بشهر در آوردند باستصواب نصوح پاشای وزیر اعظم بخدمت سلطان احمد خان رسیده او و رفقا
بنوعی که رسم و قاعده بود ادراک حضور پادشاه کرده ادای رسالت و سفارت نموده تحف و هدایا گذرانیده اند و از جانب
پادشاه نیز لوازم تعظیم و تکریم بظهور آمده چندگاه که قاضی خان در استنبول بود وزرا و پاشایان و مفتیان و علما و قضات

بدیدن او آمده در باب قرار مصالحه گفتگو مینمودند بعد از قیل و قال بسیار امر مصالحه بر نهجی که قانون زمان شاه جنت مکان و سلطان
سلیمان بود قرار یافته انجیلو جاووش را برسم رسالت تعیین نموده با مکتوب محبت آمیز و تحف و هدایای لایقه باتفاق قاضی
خان روانه نمودند و ایشان در دار السلطنت اصفهان وارد گشته بسعادت خدمت اشرف سرافراز شدند و انجیلو جاووش
منظور نظر عواطف و التفات شاهانه گردیده و چون از جانب خواندگار تعیین سنور و سرحد آذربایجان بعهده محمد پاشای بیگلربیگی
وان و سنور طرف عراق عرب بعهده محمد پاشای بیگلربیگی بغداد ولد جغال اغلی شده بود باتفاق تعیین کردهای اشرف اعلی
بدستور زمان مذکور بقطع رسانند از اینجانب نیز حضرت اعلی شاهی ظل اللهی امیرگونه خان بیگلربیگی چخور سعد را جهت تعیین سنور آذربایجان
و مقرب الحضرت مهدیقلی بیگ میراخورباشی جغتای را بجانب بغداد مامور فرموده فرستادند چون از صلح زمان شاه جنت مکان
و سلطان سلیمان چندین سال گذشته بتصاریف زمان و انقلاب دوران اختلاف بسیار در ان شده بود از جمله گرجستان
قبق و قلاع اخسقه که در زمان شاه جنت مکان داخل سنور اینطرف بوده الیوم در تصرف رومیه است تا غایت تسخیر نشده
بعضی قلاع محال طرف بغداد و عربستان داخل سنور رومیه بوده که الیوم در تصرف منسوبان این درگاه است و تخلیه
و تسلیم آنها از طرفین دشوار اولی اینست که در حین عقد مصالحه آنچه در تصرف منسوبان هر طرف باشد کما کان مستمر بوده
از جانبین مضایقه در انها نشود و بفرستادها سفارش فرمودند که اینطریق را منظور داشته سنور و سرحد برین قاعده
قرار دهند و امیرگونه خان حسب الفرمان قضا جریان بسلماس رفته محمد پاشا نیز آنجا آمده و تا دو ماه اوقات درین گفتگو صرف
نموده بر نهجی که مسطور گشت سنور و سرحد تعیین یافت و سنورنامه نوشته شده بمحمد پاشا و سنجق بیگیان سرحد و اعیان رومیه
با امیرگونه خان دادند یکی بمهر امیرگونه خان و امرای اینطرف بمحمد پاشا سپرده از یکدیگر جدا شدند اما محمود پاشا چون در جانب
بغداد و عربستان اختلاف بسیار واقع شده بود جرات تشخیص آن نتوانست نمود و بعرض پادشاه موقوف داشت
بنابران سنور آنطرف تعیین نیافت و بالاخره با فساد گرجیان و اکراد و سفر بی اختیار گرجستان قضیه صلح برهم خورده
دران هنگام صورتی نیافت دیگر باره از طرفین نیران فتنه اشتعال پذیرفت چنانچه از سیاق کلام آینده بظهور می پیوندد

ذکر رفتن رستم محمد خان ولد ولی محمد خان از غرجستان بر سر بلخ و منهزم باز گشتن با شورش طبع و مذاق بلخ

در اول سال ایام
قلیجان پادشاه اوزبک از بخارا بجهت دفع لشکر قزاق که بر تاشکند مستولی شده متعرض حواشی مملکت سمرقند میشدند متوجه
سمرقند شد و برادرش نذر محمد سلطان را از بلخ بمعاونت طلب داشت و او بهانه آنکه رستم محمد سلطان در غرجستان
نشسته در کمین بلخ و منتهز فرصت است معذرت گفته از رفتن ابا نمود اما امام قلیجان در طلب او مبالغه بسیار نمود فرمان
رسانیده نذر محمد سلطان بتکلیف برادر با جمعی از لشکریان بلخ بکومک او روانه سمرقند گردید رستم محمد خان خبر رفتن نذر محمد سلطان

در غرجستان اجتماع نموده باموازی سه هزار کس که بر سر داشت بایلغار متوجه بلخ شد و والی بلخ قوت مدافعه و فرصت استحکام باره
شهر نیافته بارک متحصن شد و شهر را باو گذاشته بزبان رفق و ملایمت پیغام داد که چون خانه کوچ و متعلقان در ارک اند
محافظت آن از لشکر بیگانه لازم بود و الا مملکت بشما تعلق دارد و در میانه جدائی نیست والدهٔ نذر محمد خان که همشیرهٔ
میرزا ابوطالب رضوی مشهدی عورت عاقله ایست از خوف آنکه مبادا بقهر و غلبه ارک را مسخر سازد رسولان چرب زبان
نزد رستم محمد خان فرستاده اظهار اشفاق و مهربانی مادر فرزندانه گفت که صبیهٔ خود را که همشیرهٔ سلطانست بتو میدهم
و میانهٔ تو و عمزادها قرار داده مملکت را سه حصه مینمائیم که هر چه برادرانه با یکدیگر سلوک نمائید و اینصورت بهتر از خصومت
و جنگ و جدالست و او را مطمئن ساخته در خفیه کسان باطراف و جوانب فرستاده لشکر جمع نموده در دفع فتنهٔ او ساعی
بودند رستم محمد خان بدمدمه و افسون ایشان فریفته گشته سه ماه در کمال غفلت میگذرانید و مردم او در مملکت متفرق گشته
بداد و ستد معاملات مشغول بودند که بی خبر لشکر بر سر او ریخت و فرصت جمعیت و مدافعه نیافته و مردم او هر کس سر خود گرفته
رستم محمد خان با بیست کس که پیش سوار شده بجانب باروجاق در حرکت آمده در راه چند نفر از اوزبکیه با او غدر نموده اراده
کردند که او را گرفته ببخارا برند و چند نفر دیگر که معتمد و دولتخواه او بودند با آنجماعت مخالفت کرده منجر بجنگ و جدال گردید
و ارباب غدر و نفاق مغلوب اهل اتفاق گردیده چند نفر از آنجماعت بقتل رسیده رستم محمد خان با ده نفر بسلامت
از آن مخاطرات نجات یافته چون بآنحال بغرجستان نتوانست رفت بدار السلطنت هرات آمد متعاقب وصول
از جانب ماوراء النهر خبر بهرات رسید که سلاطین ماوراء النهر در تاشکند از لشکر قزاق منهزم گشته پریشان حال
بازگشتند و در روز سه شنبه چهاردهم ربیع الثانی ملازم حسین خان شاملو بدار السلطنت اصفهان آمده اخبار مذکور را
بعرض اشرف رسانید

ذکر وقایع متنوعه که در این سال قبل از توجهات رایات بگرجستان سمت وقوع یافت

چون سلاطین عظیم الشان
دکن از قدیم الایام نسبت ارادت و اخلاص بدین عتبهٔ علیهٔ گردون مناص دارند قبل ازین عادلشاه والی بیجاپور
میر خلیل خوشنویس را که از سادات عظام ولایت باخرز خراسانست و در حسن خط نستعلیق سرآمد زمان و نادرهٔ
دوران است و بحسب تقدیر بولایت دکن رفته با او می بود و محمد علی قطبشاه والی گلکنده و ملک عنبر سپهدار سلسلهٔ نظام
شاهیه هر یک ایلچیان سخندان با تحف و هدایا و پیشکشات لایقه بدرگاه جهانبانیان فرستاده از تعدی لشکر جغتائی که
حسب الفرمان فرمانروای هندوستان متعرض مملکت ایشان میشدند استغاثه نموده بودند و چون در میان دودمان
قدسی نشان صفویه و سلاطین عالیشان سلسلهٔ علیهٔ تیموریه همواره طریق محبت و وداد مرعی و مسلوک بوده فیمابین
حضرت اعلی شاهی ظل اللهی و حضرت پادشاه والاجاه گردون بارگاه سلیم شاه فرمان فرمای ممالک هند زیاده از بدران

جنت آشیان طریقهٔ مصادقت و دوستی و شیوهٔ محبت و برادری مرعی است نخست نامهٔ محبت آمیز بخدمت آنحضرت نوشته سفارش
سلاطین دکن نمودند آنحضرت حسب الاشارهٔ همایون ترک مخاصمت ایشان نموده برنهج دلخواه سلاطین مذکور عمل فرمودند و حضرت
اعلی شاهی ظل اللهی حسین بیک تبریزی قبچاجی را بایلچیگری قطب شاه و درویش بیک مرعشی را بایلچیگری نظام شاه و ملک
عنبر سپهدار سلسلهٔ نظام شاهیه و شاهقلی بیک زیک را بایلچیگری عادل شاه تعیین فرموده مکاتیب عطوفت آمیز
سعادت افزا که منشور عنایت و اقبال ایشان تواند بود قلمی فرموده جهت هریک خلعت فاخره و اسپان تازی
و تنسوقات لایقه عنایت فرموده ارسال داشتند و چون محمد قلی قطبشاه بجوار رحمت الهی پیوسته سلطان محمد قطبشاه
برادرزادهٔ او بر سریر قطبشاهی تمکن یافته بود لوازم پرسش و مبارکباد تقدیم یافته ایلچیان مذکور در اصفهان از خدمت
اشرف مرخص گشته باتفاق ایلچیان ایشان روانه مقصد شدند اما درویش بیک چون بشیراز رسید فوت شد و محمدی
بیک پسرش بجای پدر بدین خدمت مامور گشت و شاهقلی بیک نیز چون چند روزی بجهت اختیار ساعت تاخیر
و تعلل در رفتن نموده بود موسم سفر دریا نتوانست رسید درین سال بدین جهت رفتن ایشان بتعویق افتاده حسین
بیک با خواجه قنبر علی ایلچی قطبشاه روانه دکن شدند میر خلیل خوشنویس ایلچی عادلشاه از شیراز بازگشته بملازمت
اشرف رسید شرح رفتن ایشان در محل خود رقمزدهٔ کلک بیان خواهد گشت درین سال میانهٔ عفت قباب کابلیه
بیگم صبیهٔ محمد حکیم میرزا ابن محمد همایون پادشاه ابن ظهیر الدین محمد بابر پادشاه با پادشاهزادهٔ عالی تبار سلطان
علی میرزای مکحول ولد شاه جنت مکان عقد مناکحه و ازدواج انعقاد یافت شرح این واقعه آنکه عفت قباب مشار الیها
در حبالهٔ نکاح شاهرخ میرزا نوادهٔ شاه سلیمان ابن سلطان اویس میرزای مشهور بخان میرزا ابن سلطان محمود
میرزای ابن سلطان ابوسعید بن سلطان محمد بن میرزا میرانشاه بن امیر تیمور گورکان بود شاهرخ میرزا در هند
فوت شد او نعش شوهر خود را برداشته بقصد آنکه در مدینهٔ مشرفه دفن نماید سفر حجاز اختیار نموده از بیم ضرر
و آسیب اعراب بادیه همانا مقصودش بحصول نپیوسته بود و نعش را بجماعهٔ مکاریان داده روانه نموده خود
برحسب تقدیر آسمانی به بصره آمد و از آنجا رو بدار الامن و الامان ایران کرده بشیراز آمد الله ویردیخان او را باعزاز
و احترام بجا آورده باصفهان فرستاد زیاده از یکسال در اصفهان بود درین سال که موکب همایون فال بدار السلطنت
اصفهان رسید عفت قباب موحی الیها بملاقات حجله نشینان سرادق اقبال فایز گردید حضرت اعلی او را با شاهزادهٔ
مذکور عم بزرگوار خود نسبت فرمودند اما میانهٔ او و شاهزاده صورت الفتی روی ننموده اکثر بکمال افسردگی بسر برد

ذکر نهضت همایون به نیت غزو المغضوب کرجستان و تنبیه و تادیب کرجیان [illegible] و قضایایی که در آن یورش [illegible]

دولت قرین روی داد قبل ازین مرقوم قلم وقایع رقم گشته که طهمورث خان ولد داود خان ابن الکسندر خان والی ولایت
کاخت و لوارصاب خان ولد کرکین خان بن سیمون خان والی ولایت کارتیل که هر دو نصب کرده و تربیت یافته همایون
اعلی اند و همشیرهای هر دو در سلک پردگیان سرادق اقبال انتظام دارند در سال ایت ئیل که مراد پاشا به تبریز آمده مراجعت
نمود هر دو در ملازمت اشرف بودند در حین انصراف از خدمت اشرف التماس نمودند که چون اوصاف مازندران بهشت
نشان و شکارگاههای آن بلده بسیار استماع شده خاطر بسیر و شکار آنجا مایل است هرگاه حضرت اعلی متوجه بسیر و شکار
مازندران باشند ایشان را مخبر سازند که جریده و سپاهی خود را بموکب همایون رسانیده در سیر و شکار آن ولایت
در رکاب اقدس باشند و قرار داد ایشان در خدمت اشرف بود که هرگاه رای جهان آرا اقتضا حضور ایشان نماید
برید سریع السیری فرستاده طلب نمایند همان لحظه عزم توجه جزم نموده جریده و سپاهی همعنان صبا و شمال خود را
بموکب معلی رسانند بنابران در زمستان سال گذشته که رایات جلال متوجه آن صوب بود حسب المعهود حکم معلی بطلب
ایشان اصدار یافت مدتها امیر قلی نام جلوداری را که رفته بود نگاه داشته به لیت و لعل میگذرانیدند و هر کدام آمدن
خود را با آمدن یکدیگر موقوف داشته آنمقدار تعلل کردند و هوای مازندران گرم شد و حضرت اعلی از آن ولایت بیرون
آمدند و جلودار را بی نیل مقصود باز گردانیده بشرف ملازمت مشرف شد و چنین معلوم شد که با فساد چند نفر از گرجیان
خصوصاً شرمزان نامی با یکدیگر وصلت نموده عهد و شرط کرده اند که من بعد با هم متفق بوده تا ممکن باشد از جا
و مقام خود حرکت نکنند و گریبان بدست قزلباش ندهند و فی الحقیقه آنجماعت در تخریب دولت ایشان کوشیده
اسباب بیدولتی و ادبار ایشان را سرانجام دادند القصه این معنی بغایت بر مزاج اشرف گران آمده خاطر اقدس بنوعی
غبارآلوده گشت که مطلقا بصیقل حرف و حکایت و معاذیر انجلائی نپذیرفت رای صوابنما بدان قرار گرفت که چون
سلاطین زادهای مذکور راکب جهل و غرور اند و هنوز سیلی روزگار نخورده مؤدب حادثه در مکتب عقل گوش نصیحت
نیوش ایشان را بسرپنجه تادیب برنتافته بتجربه روزگار مهذب نگشته اند بعزم تادیب و گوشمال ایشان متوجه قراباغ
گشته که اگر ولاة گرجستان بقدم اعتذار پیش آمده استقبال موکب همایون نمایند و غبار آیینه ضمیر اشرف را بصیقل
رکاب بوسی و خدمات مرغوبه پاک و مصفی سازند و بشیوه ارباب اخلاص عمل نمایند با ایشان بمقتضی مروت و
احسان شاهانه سلوک فرمایند و اگر بمقتضی الخائن خائف قرین وحشت و دهشت بوده بسعادت کورنش همایون
مستسعد نگردند ایشان را از خواب غفلت بیدار سازند چند روزی که هوای دارالملک صفاهان گرمی داشت به ییلاقات
فریدون و برجلیس تشریف برده چون هوا رو باعتدال آورد بمقر دولت و مستقر سلطنت باز گشته بتاریخ روز پنجشنبه

دویم ماه مبارک رمضان از دار السلطنه اصفهان در حرکت آمده عنان عزیمت بصوب غزای گرجستان معطوف داشتند
و انچیلو جاووش ایلچی روم را مقرر داشتند که تا قرار سنور سرحد بغداد از اصفهان آسایش نماید که چون سنور ناموجات
سرحد آذربایجان و بغداد و عربستان برسد و خاطر از ان ممر جمع کرده او را بروجه لایق روانه نمایند و با آهستگی
طی مسافت نموده در هر مرحله فوجی از جنود ظفر ورود رسیده بموکب مسعود ملحق میشدند و بسعادت و اقبال بدار الارشاد
اردبیل رسیده چند روز انجا بزیارت مرقد منور حضرت سلطان الاولیا و قطب الاصفیا شیخ صفی الحق والحقیقة والدین
طاب ثراه و مشایخ کرام رضوان مقام قیام نموده از انجا سلطان محمد بیک طالش را برسم رسالت بجانب روم
نزد نصوح پاشای وزیر اعظم فرستاده حقیقت عزم سفر گرجستان را باو اعلام دادند که مبادا اهل غرض و ارباب فساد
بعنوان دیگر که منافی مصالح باشد مذکور سازند و در تهییج فتنه سعی نمایند و از دار الارشاد روانه شده تکاوران
و نخجیر افکنان بقراباغ رسیدند چون دیده بصیرت ایشان خصوصاً طهمورث بد دولت را که پرده وحشت و غفلت
پوشیده بود از طریق مستقیم منحرف گشته راه صواب گم کردند چون دل اخلاص گزین نداشتند بحصانت بیشه و جنگل
مغرور گشته به بساط بوسی فایز نگشتند و حضرت اعلی شاهی ظل اللهی پیر بوداق خان حاکم تبریز را با بعضی امرا و قلاوزی
و سرکردگی دلو محمد شمس الدینلو که از امرای قراباغست و بجهت قرب جوار از شوارع و مضایق گرجستان و نیک و بد آنمکان
آگاه بود از جانب تفلیس فرستادند که در ما بین الکا کاخت و کارتیل بوده شوارع را نیکو ضبط نماید که طهمورث
بد دولت از کاخت بکارتیل و محل دیگر نتواند رفت و یوسف خان بیگلربیگی شروان را امر فرمودند که با عساکر آن ولایت
از طرف شروان بکاخت آمده طهمورث را شکاری وار در میان گیرند و موکب معلی با عساکر ظفر انتما در قومین
الملی از آب که عبور فرموده بگرجستان کاخت در آمده در کنار رودخانه قبری نزول اجلال واقع شد طهمورث خان
چون از ورود موکب مسعود خبر یافت اندکی از بیهوشی بهوش آمده سراسیمه گردید و جنود نامحمود خود را از پیاده و سوار
جمع آورده از میان جنگل و بیشه و محل مضبوط جبر بریده صعوه آسا در میان آشیان گرفت که چند روزی خود را
از جنگل شهباز و عنقای بلند پرواز قاف اقبال صیانت نماید و چون مشار الیه در ظل تربیت همایون اعلی
شاهی ظل اللهی نشو و نما یافته بود بندگان اشرف اعلی بالطبع راغب نبودند که تربیت کرده خود را یکبار از نظر
اعتبار اندازند ذکر آقای توشبجی را که در درگاه معلی با طهمورث مربوط بود نزد او فرستادند و او را نصیحت نموده
پنبه غفلت از گوش او برآرد و بادراک سعادت بساط بوسی ترغیب نماید که معاودت موکب همایون بدون آنکه صورت
ندارد و او عجز و بیچارگی خود اظهار کرده عرض کرد که خوف و دهشت بر من مستولی شده از بیم قهر و غضب پادشاهانه

حوصلهٔ آن ندارم که خود بملازمت رسم والدهٔ خود را با دو پسر که داشت و چند نفر ازناوران معتبر و کشیشان و رهبانان کرجی فرستاد
که شفیع تقصیر و گناه او بوده باشند استدعا نموده که درین مرتبه حضرت اعلی از جریمهٔ او درگذشته معاودت فرمایند که وقت
دیگر که شفقت شاهی و عفو و اغماض پادشاهی بظهور آید فی الجمله اطمینانی حاصل شده باشد بآستان اقبال آشیان آید
و آنچه امر حضرت اعلی باشد بعمل آید شعر با در چنین گفت کای نیک زن تو خواهی بکن عذر تقصیر من ندانی که اینها ز نادانی است
سرانجام نادان پشیمانی است فرستادگان مذکور در کنار آب قبری رسیده والدهٔ طهمورث و مخدرات آن سلسله بعز عتبه
بوسی مشرف گشته مورد توجهات شاهانه شدند و حضرت اعلی حسب الاستدعای مخدرهٔ مذکوره در مقام عطوفت و عفو
تقصیرات او درآمدند و درین اثنا کتابت ناهنجاری که از روی جهل و نادانی به بکرات میرزا عمزادهٔ لوارصاب خان والی
کارتیل که همواره ملازم رکاب اشرف و از زمرهٔ مقربان بساط اقدس است بخط کرجی نوشته بعضی سخنان که منافی آن
گفت و گو و مناسب آن وقت نبود درج نموده بود و او چون از بیم نفاق ارباب شقاق اخفای آن نتوانست نمود بخدمت
اشرف آورد از مضمون مکتوب نایرهٔ غضب شاهانه چنان مشتعل گشت که بضراعت اهل شفاعت انطفائی نپذیرفت والدهٔ
طهمورث را با پسران او و جمعی خدمه که همراه او بود با معتمدان روانهٔ عراق فرمودند و ازناوران و مردم کاردیده سپرده
بر سر او کوچ کردند طهمورث این خبر شنیده تاب توقف در محل اقامت خود نیاورده با کوچ و متعلقان خود با قلیلی
ازناوران و کرجستان عظما که کماپیش بالقصد ششصد نفر بودند بجانب کارتیل گریخت و در آنجا بلوارصاب خان ملحق شده
او نیز از واهمه که از بیم آسیب عساکر منصوره برو مستولی شده بود در الکای خود توقف نتوانست کرد باتفاق یکدیگر
افسرده و پریشان حال بجانب باشی اچوق رفته بلبرکین خان والی آنجا که از تبعهٔ پادشاه روم است پناه بردند تتمهٔ
احوال ایشان و وقایع کرجستان بعد از تحریر بقیهٔ سوانح این سال که در طی سفر کرجستان بظهور پیوست و ذکر متوفیات
سنهٔ مذکوره در سال آینده رقم زدهٔ کلک بیان میگردد از سوانح این سال که در اثنای سفر روی داد فرستادن سید
ناصر ولد سید مبارک است بجانب عربستان و خان احمد خان ولد هلو خان اردلان بجانب کردستان شرح این واقعه آنکه
سید ناصر را مدتی مدید بود که پدرش بپایهٔ سریر اعلی فرستاده در رکاب مقدس اعلی نشو و نما یافته بشرف مصاهرت
چنانچه گذشت سرافراز شده بود و سید مبارک مکرر التماس نموده بود که او را رخصت دهند که بعربستان آمده با
عهد ملاقات تازه نموده چندگاه با او بوده باشد و دیگری از فرزندان او در عوض او بدرگاه والا فرستد و این مسئول تا
غایت درجهٔ قبول نیافته در عقدهٔ تعویق مانده بود درین سال خبر رسید که پسران بزرگ سید مبارک سید بدر و سید برکه
هر دو فوت شدند درینوقت رای جهان آرا اقتضای آن کرد که چون سید مبارک بسیار پیر شده صلاح دولت قاهره

در انست که سید ناصر را بانجا فرستند که هر گاه قضیه ارتحال سید مبارک که ناگزیر هر برنا و پیر است روی دهد مشار الیه در انجا حاضر باشد که فتوری
در ملک عربستان واقع نشود و لهذا او را مرخص فرمودند خان احمد خان اردلان نیز از اوان طفولیت در ملازمت اشرف نشو و نما
یافته همگی همت والا نهمت بتربیت او مصروف بود و مخزون خاطر اشرف آن بود که بجای والد بر مسند حکومت عشیر اردلان تمکن
یابد او را نیز نزد پدر فرستاده اعلام دادند که چون پیر و ناتوان شده ممد و معاونی در میانه قبایل و عشایر بداری بکار است پسر را
فرستادیم که من بعد در خدمت پدر بوده باشد و هر دو در گنجه از خدمت اشرف جدا شده روی بمقصد آوردند باقی احوال
ایشان در سال آینده از مساعدت بخت با مولت متوفیات در ایام بهار این سال نونهال گلشن سلطنت و اقبال اعنی
شاهزاده مغفور اسمعیل میرزا که دوازده مرحله از مراحل زندگانی طی کرده بود در دار السلطنه اصفهان مریض گشته در روز جمعه
۲۰ شهر جمید الثانی که رایات جلال در ییلاق بود برحمت ملک غفور پیوست نعش مطهرش را در مزار امامزاده واجب التعظیم
والتبجیل امامزاده اسمعیل بامانت گذاشته بعد از چند روز که هوا روی باعتدال آورد بمشهد مقدس معلی نقل نموده در ان
آستان ملک آشیان مدفون گشت که بقای عمر والد نامدارش پایدار باد و دست حادثه با ذیال دولت بیزوالش مرساد
بمحمد و آله الامجاد دهم در اوایل این سال الله‌وردیخان از فارس باصفهان آمد در روزی که موکب همایون از مازندران
بدار السلطنه اصفهان تشریف آورده داخل شهر میشدند باستقبال موکب همایون آمده بسعادت رکاب بوسی سرافراز گشت
اندک ضعفی از بشره او ملاحظه میشد حضرت اعلی همان روز بالهام ملهم غیبی و کرامت لاریبی که از اولیاء عظام میراث دارند از
فوت او خبر دادند بالجمله بعد از چند روز که در ملازمت اشرف بسر برد مریض گشته در روز دوشنبه چهاردهم شهر ربیع الثانی
که روز چهاردهم بیماری بود دعوت حق را اجابت نمود بجوار رحمت اللهی پیوست و حضرت اعلی شاهی ظل اللهی مبلغ یکصد
تومان زر حلال جهت اخراجات دفن و کفن و سایر ضروریات تکفین و تجهیز او از خزانه معموره مرحمت فرموده تا مغل
تشییع جنازه او فرموده بتوقیر و احترام تمام نعش او را بمشهد مقدس فرستادند که تا در گنبدی که در جوار روضه مقدسه
حضرت امام الجن و الانس بنا نموده با تمام آن موفق گشته بود مدفون سازند از نوادر اتفاقات آنکه در ان چند روز
ملازمی که سرکار آن عمارات بود و آمده خان از او تحقیق عمارت و زیب و زینت آن نمود و آن ترک ساده لوح گفت که گنبد
عالی و ایوانی که جهت مدفن ترتیب یافته بود در کمال تکلف و نهایت زیب و زینت اتمام پذیرفته منتظر ورود مقدم
جناب خانیست حضار مجلس او را بنادانی طعن کردند خان فرمود که از غیب بر زبان او جاری شد [illegible] تا هنگام ارتحال او
و در همان روز امامقلیخان پسر او که حاکم لار و امیر دیوانی بود بجای پدر بایالت و [illegible] گشته علاوه
الکاء سابق او شد روز دیگر بمنزل او تشریف برده دلجوئی بازماندگان فرمودند و انواع شفقت و مرحمت بظهور آوردند

مشار الیه از امرا و خوانین آن سلسلهٔ علیه بازدیاد شوکت و افزونی جاه و حشمت و تجملات بزرگانه منفرد و ممتاز بود و سخاوتی
بکمال داشت و داد و دهش را بر طاق بلندی نهاده بود که دست هیچ یک از اقران با آن نمیرسید و سکان اماکن شریفه و
مشاهد مقدسه از ادرارات و احسان او بهره‌ور بودند و بترتیب عمارات عالیه و بناهای خیر موفق گشته بغایت صاحب حلم
و حیا و پاکیزه روزگار بوده رحمة الله علیه دیگری از متوفیات شاه ویردی بیگ یساول صحبت باسر دلو است که از زمرهٔ مقربان
درگاه بتقدم خدمت و مزید تقرب و اعتماد اختصاص داشت در سال گذشته در گیلان بیمار شده او را بمازندران آوردند
بعد از نوروز که رایات جلال متوجه اصفهان شد او بجهت اشتداد مرض همراه نتوانست آمد در فرح آباد ماند روز بروز
ضعف او قوی تر گشته اوایل این سال بجوار رحمت لایزال انتقال نمود مشار الیه صاحب مکنت و ثروت بود تمامت
متروکات او حسب الاشارت بفرزندان او تعلق گرفت و مذکور شد که در گیلان یکی از درویشان بی سر و پای مجذوب
نزد او رفته سخن ناهمواری گفته بود مشار الیه آن درویش را آزار بلیغی کرده آن مجذوب دلشکسته از روی درد و ناله او را
حواله بخدا کرد در همان روز بپهلوی بستر ناتوانی نهاد و قضیه فوت مشار الیه موجب ازدیاد اعتقاد گیلانیان نسبت بآن درویش
مجذوب شد والله اعلم **ذکر قضایای پارس ئیل ترکی مطابق سنه ثلاث عشرین والف که سال بیست و هشتم جلوس است** چون فصل شتا بنهایت
انجامیده کوکبهٔ بهار خجسته آثار و مقلای سپاه خسرو ثوابت و سیار نمایان گردیده جنود افسردهٔ دی انهزام یافت و رایت
فیروز نوروز در عرصهٔ گیتی افراخته سایهٔ تربیت بر مفارق نوخطان بساتین جهان انداخت یعنی در روز جمعه دهم شهر
صفر سنهٔ مذکوره آفتاب عالمتاب از خلوتکدهٔ حوت بیرون خرامیده بایوان بلند ارکان حمل که خانهٔ شرف و اقبال است
برآمد و جهان از فر مقدم نوروز چون عارض خوبان نور افروز گردیده طراوت بهار و ترشح امطار نزهت افزای گلشن
روزگار گشت نظم دگرباره بهار عالم افروز * بآبان ماه و دی گردید فیروز * شده از مقدم نوروز سلطان * جهان
عشرتکده عالم گلستان * همه روی زمین از لاله و گل * چو روی گلرخان از نشاه مل * هوا از بوی گل چون عنبر تر *
دماغ قدسیان کرده معطر * اردوی کیهان پوی در روز پنجشنبه شب نوروز از آب رودخانه قانق که ثالث دجله و جیحون گشت
عبور نموده در مکانی از الکاء قسق نزول نموده روز دیگر در آن سرزمین نزهت بخش بلوازم جشن نوروزی و سور
و سرور پرداختند و چون طهمورث بیدولت چنانچه مرقوم شد از صولت سپاه ظفر پناه روی بجانب فرار آورده باشی
اچوق گریخت لطف پیکران شهریار جهان ایالت و دارائی گرجستان بعیسی خان ولد گرگین میرزا نواسهٔ الکسندر خان
عمزادهٔ طهمورث که در اوان کودکی بخدمت اشرف آورده بودند در ظل تربیت شاهانه نشو و نما یافته بشرف اسلام
مشرف شده بود تفویض فرموده داود بیک که معظم از ناوران گرجی بود بوکالت او معین گشت در رسم و آئین گرجستان

اورا بر مسند ایالت نشانیده زر نثار کردند و امرا و اعیان قزلباش با گرجیان موافقت نموده نقود ابیض و احمر با طاس زرین
و سیمین نثار و ایثار نمودند و عظما و اعیان گرجیه سوای جمعی که بمرافقت طهمورث اختیار کردند بر سر او جمعیت نموده اطاعت
و انقیاد بظهور آوردند و سطوت قاهرهٔ خسروانه بنوعی حراست و صیانت اموال گرجیان فرمود که هیچ صاحب کلاهی را قدرت
تصرف برگ کاهی از خرمن رعایا نبود و چند نفر از جهلا و بیدولتان که در وقت عبور بمنازل گرجیان که خالی از صاحبان بود
رسیده دست درازی بشیر انجامهٔ ایشان کرده بودند شکم پاره کردند و آن گونه سیاست موجب عبرت دیگران گردید و رعایا
باعجزه گرجی که از بیم ضرر و آسیب لشکر قیامت اثر پراکنده گشته در گوشه هر بیشه خزیده بودند و از آوازهٔ معدلت شاهی
بیورت و مقام خود آمده مستمال عنایت پادشاهی شدند و از ولایت قسق کوچ کرده بقصبهٔ گیرم که نشیمن و حکومت گاه سلاطین
که جست نزول اجلال فرمودند و الحق آن قصبه مکانی خرم و نمونهٔ ریاض ارم است و در آنجا کلیسیای است در غایت
تکلف و صفا و نهایت زینت و بها که از مبدا ظهور اسلام تا غایت صدای بانگ مسلمانی بگوش ساکنان آن مقام نرسیده بود
و سکنهٔ آن سرزمین جز رهبانان ضلالت آئین کسی دیگر ندیده و اکثر قوم شقاوت فرجام از شعار اسلام و کیش مسلمانی
جز نامی نشنیده و پادشاه دین پناه بجهت اعلای کلمهٔ لا اله الا الله بکلیسیای مذکور تشریف برده موذنان خوش الحان موکب
سعادت قرین بر فراز آن معبد ضلالت آئین برآمده کلبانگ محمدی بلند آوازه گردانیدند و همچنین بهر کلیسیائی که میرسیدند
اقامت و اذان فرموده ندای فرح افزای کلمهٔ طیبهٔ لا اله الا الله محمد رسول الله علیاً ولی الله بمسامع کروبیان عالم
بالا رسانیدند و از آنجا کوچ کرده کلیسیای الاورد که معظم معابد و کلایس نصاری گرجیان و فی الواقع عمارت عالی و گنبد
متعالیست محل نزول اردوی گردون شکوه گردید بمسامع جلال رسید که در قلعهٔ طراغا گروهی از گرجیان تحصن نموده تا
غایت اطاعت عیسی خان نکرده اند و بعضی از احمال و اثقال طهمورث در آن قلعه است جمعی از عساکر نصرت نشان را
بسرکردگی محمد تقی بیک تبریزی امین باشی و تفنگچیان آذربایجان بر سر آن قلعه فرستادند محصوران بعد از جنگ و جدال
از مصادمه عاجز آمده راه فرار پیمودند و قلعه بتصرف اولیاء دولت قاهره در آمده تمامی اموال و اسباب بحیطهٔ ضبط
در آمد از جملهٔ غنایم قلعه تاجی بود مرصع و مکلل بدرر و یواقیت که شیخ و مقتدای نصاری که منصب الاوردی داشت
و متولی کلیسیای الاورد بود در ایام متبرکه و اعیاد بزرگ و هنگام عبادات پوشیده در معبد مذکور بکیش ترسائیان امامت
قوم اقامت مینمود و نصاری بدان تیمن و تبرک میجستند و صیرفیان جوهرشناس بصد تومان عراقی قیمت
کردند بخاطر انور خطور نمود که حصاری بر دور آن ترتیب دهند و جمعی از تفنگچیان عساکر اقبال همیشه در آن حصار مسکن
داشته باشند اطراف و جوانب آنرا بر امرای قزلباش و طبقات لشکر قسمت کردند و سنگ و آهک که در آن حوالی نایاب بود

از محال رور آورده در عرض بیست روز قلعهٔ مذکور اتمام یافت و اسمعیل بیک تفنکچی باشی با دویست نفر تفنکچی آذربایجان بحراست
آن مامور شدند و چون طهورث خان و لوارصاب خان الکا، باشی اجوق را از محکمی جا و جبال صعب المسالک آن و اینکه والی آنجا تابع
خواندکار است مامن و ملجا خود تصور نموده باستظهار آن پناه بدانجا بردند غیرت شاهانه و حمیت خسروانه اقتضای آن میکرد
که تا ایشانرا بدست نیاورند دست از طلب نداشتند از انجا عنان عزیمت بجانب کارتیل که عبور لشکر از انجا دشوارست
معطوف داشتند و آن راهیست در درهٔ تنک که نشیبش بسم کاو زمین و فرازش با منازل قمر قرین است از ضیق طرق
و صعوبت راه هرکز حکام کرجستانرا با خیل و حشم عبور از انجا میسر نشده تخصیص در ایام بهار که شبان روز چشم سحاب از اشک
فشانی باز نمی ایستاد و از انبوهی درختان نور آفتاب هرکز بران نتافتی و اکر کثرت کل و لای افیال قوی هیکل خیال از انجا
مجال عبور نیافتی هرچند اردوی کیهان پوی و جنود نامعدود در زمجوی آن راه در نظر خاص و عام دشوار بلکه محال مینمود اما رای
عالم آرای اشرف اعلی بعبور نمودن از انراه که متضمن چندین مصلحت و تدابیر کلیه دران منطوی بود مصمم کشته طبقات حشم فوج فوج
و جوق جوق کوچ کرده در عرض سه چهار روز از ان درهٔ تنک کذشته در نشیب و فراز آنراه پر وحل شتر و الاغ بسیار از
عساکر ظفر شعار و مردم اردو بازار بکو هلاک فرو رفتند و در کمال صعوبت از ان کدوک کذشته در کنار رودخانه که منبع
آب قانق و قبری است نزول نمودند و آن سرزمینی بود از نزاهت و خرمی و بسیاری شقایق و ریاحین و تازکی کلهای
عنبر آکین رشک فردوس برین که بموجب حدیث الدنیا سجن المومن و جنت الکافر مسکن و ماوای کرجیان بی ایمان شده
بود و چون مردم از راد و بیابانات که در مابین کاخت و کارتیل واقع شده اند دلیل طهورث کشته او را از راه غیر معهود بیرون
برده امرا و عساکر منصوره را که بسرکردکی محمد خان شمس الدینلو بتعاقب او راه او را اکرفته بودند مطلع نساخته بودند و عظمای آن طایفه
سرشتی کرده بعیسی خان بازکشت نموده بودند آتش غضب پادشاهی دربارهٔ آن طایفه که سر از ربقهٔ فرمان برداری و اطاعت
لشکر اسلام پیچیده بودند التهاب یافته عساکر منصوره بتاخت و غارت آن الکا رخصت یافته فوج فوج به بیشه و جنکل درامده
قریب بسی هزار اسیر و چهل هزار کاو و کوسفند بدست درامد بعد از قرار خمس که بسرکار پادشاهی متعلق تتمه بعساکر منصوره
تعلق کرفت و ثواب عظیم آن امر رحیم که سی هزار کافر بی دین شرف اسلام دریافتند و بلاشبه موجب استدامت دولت
و رستکاری آخرت است که بروزکار فرخنده آثار همایون عاید کردید و چون کنار رودخانه غرک جائی که فاصلهٔ الکاء کاخت
و کارتیل است محل نزول موکب مسعود کردید رای جهان آرای بدان متعلق کشت که یکی از کاردانان بساط عزت را برسم رسالت
نزد کرکین خان حاکم باشی اجوق فرستند خلاصهٔ پیغام آنکه میان نواب همایون ما و حضرت خواندکار روم قواعد مصالحه
و دوستی استحکام یافته و یکی از شرایط صلح آنست که منسوبان طرفین حمایت نموده نکاه ندارند و او توابع حضرت خواندکار است

وطهمورث خان ولوارصاب خان که منسوبان این طرف‌اند گریخته باینجا آمده‌اند طریق آنست که ایشان را نگاه نداشته باز فرستند والا
لشکر قیامت اثر قزلباش جهت گرفتن ایشان روی توجه بدان صوب دارند وملاحظه داشتند که مردم گرجستان وحشی صفتان
نادان وطهمورث ولوارصاب هردو جاهلان فتنه پرست وناهلان بدمست‌اند مبادا صورتی روی نماید که بالضروره مشاغل عظیمه
پیش آید خواجه محمد رضای وزیر آذربایجان از روی اخلاص ویکجهتی استدعا نموده که این خدمت باو رجوع شود حسب الاستدعا
روانه مقصد شده وبا والی باشی اچوق وسلاطین زادهای مذکور ملاقات نموده لوارصاب خان که بجهت خود را شریک عصیان
طهمورث کرده بود نصایح ارجمند نموده وبعد از گفت وگوی بسیار که گهی در تواضع گهی در تنبیه بحرب زبانی وحکمت پژوهی
آن وحشی صفتان بی‌مآل را از مقام جهل ونفاق گذرانیده بشیوه وفا ووفاق راغب ساخت وگرگین خان نیز در مقام عجز
درآمده گفته بود که راه ندادن بایشان با قرابت وخویشی ونسبت هم‌کیشی از مروت دور بود واکنون استدعای تقصیر دو دام
وجناب دستوری جواب داده بود که گاهی زلات ایشان بعفو مقرون میگردد که هر دو روی ارادت بدرگاه عرش اشتباه
آورده بنده‌وار طریق چاکری مسلوک دارند وایشان نیز معذرتی چند القا نموده گفته بودند که اگر یجان از بابت وسخط شاهانه
ایمن باشیم سرقدم ساخته باستان اقبال آشیان می‌آییم وهر یک معتمدان همراه کرده بدرگاه فلک بارگاه فرستادند جناب
دستوری نیز مصلحت در مراجعت دانسته در یورت حوالی گوری بعتبه علیه رسیده فرستادهای سلاطین مذکور بشرف
آستانبوسی سرافراز شدند وخدمت او مستحسن افتاده از وفور عقیدت وجان سپاری که دران سفر ازو بظهور رسید بلقب
ارجمند فدویت فایز گشته مقرر شد که منشیان دیوان اعلی من بعد در مناشیر واحکام در القاب او فدوی دودمان
خلافت مکان افزایند در خلال این احوال سلطان محمد بیک طالش که بایلچیگری روم رفته بود مراجعت نموده مذکور
ساخت که توقف اینچلو چاوش ونهضت موکب همایون بجانب گرجیان مفسدان سرحد باختلال امر مصالحه حمل نموده
سخنان غیر واقع عرض نموده‌اند واز جانب گرجیان نیز عرایض چاکرانه رسیده خود را از منسوبان دولت آل عثمان شمرده
بودند واین معنی موکد اقوال مفسدان گردیده چون حضرت اعلی زبان صدق بیان بقبول مصالحه گویا گردانیده بودند بمقتضای
آیه کریمه ولا تنقضوا الایمان بعد توکیدها بنقض عهد وپیمان رضا نمیدادند کس فرستادند که حسین بیک مهماندار اینچلو
چاوش را از اصفهان بگرجستان آورد که از آنجا روانه روم گردانند وذاکر آقای قوشچی را نیز همراه برسم رسالت
بخدمت خواندکار فرستاده مکتوب محبت آمیز مشعر بر استقرار مصالحه ورسوخ عهد وپیمان در قلم آمد وبعد از تواضعات
دوستانه وتحریر رسوم عادات شاهانه مرقوم گشت که چون احراز سعادت غزا وکسب مثوبات [illegible] در خاطر حقیقت
نبیان رسوخ داشت جمعی از کفره گرج که از قدیم الایام تابع وخراجگزار این دودمان بودند سر از جیب عصیان وطغیان

برآورده بودند بمحض اعلاء لوای اسلام و تنبیه و تادیب گرجیان شقاوت فرجام بدانصوب نهضت نموده بسعادت جهاد فایز شدیم
و بسیاری از کنایس و معابد نصاری مساجد اهل ایمان گردید و از غنایم گرجیان تاج مکلل مرصع را که مذکور شد با دیگر تحف و هدایا
بجهت خواندکار فرستادند و در اندک روزی اینجیلو چاووش در حدود گوری و تفلیس گرجستان باردوی نصرت نشان رسید و
قاسم بیک سپهسالار مازندران مشهور به برون قاسم بایلچیگری روم تعیین نمودند و تحف و هدایای لایقه سرانجام یافته اورا
با نامهٔ مصالحه آیین روانه نمودند و از اسارای رومیه هر کس در حیات بود و ارادهٔ رفتن داشت مثل مصطفی پاشا ولد ضیه
خاتون و محمد امین بیک ولد محمد پاشای وزیر اعظم سابق که بسر سبیبی علی پاشا بود و جمع کثیر که در اردو و هر محل قدیم بودند تا یکهزار نفر رفیق
مذکور کرده روانه دیار روم گردانیدند و چون سنور سرحد آذربایجان تعیین یافته سنورنامه بهرام او ریش سفیدان سرحد که از
جانبین بدین خدمت مامور بودند رسیده بود صورت آنرا نیز فرستادند درین اثنا خبر رسید که در استنبول اضداد نصوح
پاشا او را ببعضی امور که منافی دولتخواهی بوده متهم ساخته بقتل آوردند و محمد پاشا نامی را که بیکلربیکی مصر بود باستنبول آورده وزیر
اعظم کرده اند و در گرجستان کارتیل بخاطر اشرف مبارک خطور نمود که دو قلعه یکی در سوران که قریب اخسقه و باشی اچوق است
و یکی در گوری که از قدیم الایام حکومتگاه سلاطین کارتیل است بنا نهند فرمان بران حسب الفرمان قضا جریان قلعه‌ها را
بنا نموده در اندک روزی هر دو را باتمام رسانیدند در خلال این احوال بعرض رسید که اوس نام ولایتی است از توابع باشی
اچوق و کفرهٔ آنجا ملاحدهٔ ملت حضرت عیسی علیه السلام اند به تضیق طرق و استحکام مکان و ارتفاع جبال که با لبرز کوه اتصال
دارد مرغ اوهام جز ببال خیال در هوای آن طیران نتواند نمود و پیک سریع السیر نظر آن مسافت بعیده را بدشواری تواند طی
نمود مغرور گشته اطاعت حاکم باشی اچوق نمینمایند رای شرع آرا بغزا و جهاد آن طایفهٔ ضاله راغب و مایل گشته فوجی از عساکر
اسلام را بسرکردگی پیکور دی بیک ملازم امام قلیخان بیکلربیکی فارس که با فوجی از مردم او در رکاب سعادت انتساب بود
بر سر ایشان فرستادند عساکر منصوره از صعوبت راه و درها پر برف در راه رفت آنجا زحمت بسیار کشیده و جمعی که بجنگ
پیش آمده بودند از سیف و سنان غازیان جان نبرده بدار البوار شتافتند و موازی سه هزار و پانصد نفر اسیر و دوازده هزار
گاو و گوسفند بدست آورده مظفر و منصور بپایهٔ سریر اعلی عود نمودند از سوانح اقبال که درین حین بظهور آمد آمدن شاهین
گرایخان بن سعادت گرایخان پادشاهزادهٔ تاتار است که در استنبول بوده ارکان دولت عثمانی او را السلطنت موروثی
قوم تاتار وعده داده بودند و چون خبر رسید که قبایل تاتار بسلطنت جانی گرای عمزادهٔ او اتفاق نموده رومیان با او در مقام
عذر در آمده ارادهٔ حبس و قید او داشته اند مشار الیه از اطوار ایشان [illegible] تفرس نموده خود را در هنگام مجال بیرون انداخته
بقصد ملازمت اشرف بطریق فرار بولایت عجم ایلغار نموده در حدود گوری باردوی گردون شکوه رسیده بسعادت

کورنش و مجالست مجلس همایون استسعاد یافت حضرت اعلی بمقتضای طبع سلیم و شیوهٔ مهمان نوازی که جبلی ذات حمیده صفات
برادرانه با او سلوک نموده انواع تعظیم و تکریم و تکلفات لایقه بظهور آوردند دیگری از سوانح آن سفر گریختن محمد بیک و یونس بیک
پسران خندان آقاست قبل ازین رقمزده کلک بیان گردیده که پسران خندان آقا منظور نظر عنایت و التفات شاهی و از زمرهٔ
مقربان بساط اقدس بمزید توجهات پادشاهی ممتاز بودند و در اصفهان منازل بهشت نشان برای ایشان شفقت شده هر دو
درینولایت متاهل گشته صاحب فرزند شده بودند و هر روز لطفی تازه و مرحمتی بی اندازه شامل حال ایشان شده بانعامات
وافره از اسپان تازی نژاد و اسباب تجملات مرصع آلات و ظروف و اوانی طلا و نقره بهره ور گشته بودند اکثر از مقربان
و بزرگان اردو با ایشان یارانه و دوستانه مصاحبت و اختلاط مینمودند هرگز در متخیلهٔ احدی قرار نمیگرفت که ایشان
اینهمه عواطف و التفات شاهانه را بعقوق عصیان مقابل داشته ارادهٔ فرار نمایند درین اوقات که قصبهٔ گوری مخیم خیام
سعادت و اقبال بود روزی بعزم سیر و شکار سوار شده دو سه نفری از ملازمان را که محل اعتماد نبوده اند از صحرا الجند متی مأمور ساخته
بازمیگردانند و با دو سه خدمتکار رومی هر یک با رکاب و سایس خانه و اسب کوتل از اسپان خاصهٔ شاهی که بایشان عطا
فرموده بودند فرزندان و اهل و عیال را که در اردو همراه بودند با احمال و اثقال انداخته راه فرار پیش گرفته بطرف اخسقه رفته
خود را بقلعهٔ اخسقه انداخته از آنجا روانهٔ دیار روم شدند روز دیگر فرار ایشان معلوم شده همگنان را موجب استعجاب گشت
و حضرت اعلی فرمودند که اگر ایشان بیوفائی کردند ما نمیکنیم خدمتکاران و عمله و فعلهٔ سرکار ایشان بدستور با کوچ متعلقان
ایشان بوده باشند و عیسی خان بیک قورچی باشی را که با ایشان مصاحب بود فرمودند که از احوال فرزندان ایشان غافل نشود
که هر گاه کس بطلب ایشان آید فرستاده شود دیگری از سوانح این سفر مغضوب شدن فرهاد بیک توشمال باشی جرکس است و او از زمرهٔ
مقربان بساط اقدس و در کمال عزت و اعتبار میر شکار بود جمعی او را بنمک حرامی متهم ساختند که با جناب محمد باقر میرزا که بصفی میرزا
اشتهار یافته بود در خفیه اختلاطی داشت و او را بعقوق و عصیان نسبت بوالد عالیشان ترغیب مینمود نایرهٔ غضب شاهانه
دربارهٔ او اشتعال یافته در مجلس او را کیرانیدند و سیاست او بجناب میرزا مرجوع شد ملازمان جناب میرزا الغ موده او
بقتلش پرداختند و مایعرف او بسرکار جناب میرزا تعلق گرفت و بمضمون آنکه ع که محرم بیک نقطه مجرم شود دربارهٔ او
سمت ظهور یافت دیگری از سوانح این سال که در سفر گرجستان روی داد آنکه چون در ایام فتور رومیه جمعی کثیر از رعایای شروان
و قراباغ بگرجستان کاخت رفته آنجا را مأمن ساخته تا غایت در آنولایت بودند درینوقت مقرر شد که رعایای متوقف
گرجستان از شروانی و قراباغی و یهود و ارمنی چون رعیت الاصل گرجستان نیستند کوچ کرده بجانب زندان بهشت
نشان رفته در بلدهٔ طیبهٔ فرح آباد اقامت نمایند دیگری از سوانح آنکه شاه نظر بیک یساقچی باشی در سفر گرجستان مریض شده و

معالجه و مداوا مفید نیفتاد و عاقبت بمقتضیهٔ ناگریز دل نهاده بعالم بقا پیوست چون فرزندی نداشت که جانشین پدر گردد منصب او بیادگار
بیک توش تفویض یافت **ذکر قضایایی که درین سال در خراسان روی داد** درین سال چون سفر گرجستان بامتداد کشیده
گرفتاری لشکر قزلباش دران سرحد بر اوزبکان ظاهر شد یالنک توش بهادر با بیست هزار کس از جنود اوزبک بی سر و سامان نغایی
جمع آمده بودند از آب جیحون از معبر چهارجوی گذشته بمرو آمدند و محراب خان حاکم مرو از آمدن جنود اوزبک خبر یافته جمعی از غازیان را
که بقراولی فرستاده بود بقراولان جنود اوزبک دوچار شده فیمابین قتال و جدال روی داد و غازیان آثار جلادت و مردانگی بظهور
آورده قراولان اوزبکیه را مغلوب میسازند و در اثنای جنگ جنود اوزبک فوج فوج متعاقب یکدیگر نمایان میشوند و غازیان تاب
توقف نیاورده راه انهزام می پویند و جمعی درجهٔ شهادت یافته بقیهٔ ایشان جنگ کنان بازگشته بمرو آمدند و محراب خان از
کثرت جنود اوزبک مطلع شده در استحکام قلعه کوشیده تفنکچیان قدرانداز ببرج و باره در آمدند یالنک توش بهادر بمرو
آمده چند روز در حوالی مرو اقامت نموده لشکریان را بتاخت و غارت فرستاد و از مرو تا حد و د مشهد مقدس آمده بعضی
احشامات سیما اعراب بیچاره را تاخت و غارت کرده چون خبر نزول رایات اجلال در مازندران مسموع او گشت طبل
رحیل کوفته معاودت نمود و بسیاری از رعایای مرو را کوچانیده همراه برد **دیگر از سوانح** این سال تقتل آمدن چند از خلیفها
و صوفیان قراجه داغست شرح این واقعه آنکه جمعی از مردم ولایت قراجه داغ از قدیم الایام دعوی ارادت و اخلاص
سلسلهٔ علیهٔ صفویه نموده و مینمایند در زمانی که حضرت خاقان سلیمانشان ابوالبقا شاه اسمعیل نور الله مرقده از بیم اعادی
بگیلان تشریف بردند و چند سال در لاهیجان اقامت گزیدند صوفیان این سلسله بخدمت آنحضرت آمده و تشنه منسوب شدند
جمعی از صوفیان قراجه داغ نیز آمده و شده داشته اند و الیوم آن طبقه در میانهٔ هواخواهان این سلسله بصوفی قدیم لاهیجان
معروفند و بدین لقب بر سایر صوفیه تفوق میجویند و در هنگام خروج آنحضرت و آغاز نشو و نمای این دولت صوفیان
مذکور بمعافیات و سیورغالات سرافرازی یافته اند و در زمان فترت رومیه که جعفر پاشا در دار السلطنت تبریز تمکن داشت
شاه وردیخان ولد خلیفه انصار که از زمرهٔ خلیفه زادگان در آن وقت حاکم قراجه داغ بود ذیل بیدولتی بر رخسارهٔ سلسله
خود کشیده بطرف رومیان پوشیده بعرض اقدس رسیده بود که در وقتی که مشار الیه ارادهٔ اطاعت رومیه نموده بود
پسر خود را نزد جعفر پاشا فرستاده و فرستادهای پاشا جهت اخذ بیعت اعیان قراجه داغ نزد شاه وردیخان آمدند مشار الیه
اکثر اعیان صوفیه را دران مجمع طوغا و کرها حاضر ساخته تکلیف بیعت نموده و جمعی از آن گروه موافقت نموده بی تاج بآن
مجمع آمده بودند و چون طریق و آداب پیری و مریدی آنست که ارباب اخلاص در شدت و رخا دست از دامن مرشد کامل
باز نداشته بانواع بلایا صابر باشند و رضای مرشد کامل را بر اغراض دنیویه ترجیح دانند شاه وردیخان که بادی این امر شنیع

گشت چنانچه در قضایا سالها گذشته گذشت مکافات بدطینتی یافته بجزا رسید درین سال حکم شد که بتحقیق و تشخیص موافقان بو
بر دازند مقصود سلطان که از زمره ارباب عقیدت و حلکم قراجه داغ بود باتفاق محمد قلی خلفای روملو که منصب خلیفة الخلفا
داشت تمیز و تحقیق اینمقدمه کرد اکثر آنجماعت که در آنوقت روسیاهی کرده بودند و روی از مرشد کامل برتافته بجزای
عمل یافته بدیار عدم رفته بودند جمعی بدین علت از خلیفها و صوفیان که در حیات بودند بقتل آمده بجزای عمل رسیدند و غرض
اصلی آن بود که من بعد الطبقه از دایره صوفیگری خارج بوده صوفی از ناصوفی متمیز بوده باشد سانحه دیگر آنکه در حین مراجعت
سوکرجستان در قصبه شمکور قراباغ مصطفی خان قراقلر بدست دلو محمد سلطان شمس الدینلو بقتل آمد حسب قتل او آنکه نظر
سلطان پدر او با طایفه قراقلر ازین دولت روگردان شده برومیان توسل جسته مرتبه پاشائی یافته بود و بعد از فتح
آذربایجان محمد خان برادر مصطفی خان قلعه گوری نگاهداشته کوس مخالفت قزلباش و دولتخواهی رومیان زده بدرگاه
معلی نیامد و بعد از تسخیر گنجه و قلاع الخدود و انحفاظ استیلاء رومیان ضرورة بدرگاه معلی آمد با آنکه مشمول عنایات
شاهانه گشته از اعمال سابقه اغماض شده پیوسته آثار نفاق از اطوارش مشاهده می افتاد تا آنکه بدست گرجیان چنانچه
سبق ذکر یافت بقتل آمده مکافات نکحرامی یافت و بدینجهت مصطفی خان نیز محل اعتماد نبوده حزم و احتیاط مقتضی آن بود
که من بعد کل طایفه قراقلر و دونوک نا اعتماد در آن سرحد نباشند بالجمله بعد از قتل مصطفی خان عمارت کل ایل مزبور
شمسی خان قراقلر که در سال اول یورش آذربایجان که هنوز قلعه ایروان بدست در نیامده بود و از روی اخلاص
بدرگاه گردون مناص آمده محل اعتماد شده بود قرار یافت و او حسب الفرمان همایون ایل مذکور را از سرحد قراباغ
کوچانیده بجانب دار الحجر و فارس که باقطاع او و تیول او مرحمت شده بود برد دیگری از سوانح آنکه در حین معاودت
گرجستان در کنار رود ارس میر محمد امین مشهور بمیر جمله که از هند دکن آمده بود بشرف رکاببوسی اشرف سرافراز گشته اعزاز
و احترام یافت وی از سادات عظام شهرستان اصفهان و عم میرزا رضی صدر است که چند سال قبل ازین بجانب
دکن رفته بحسب تقدیر ملازمت قطبشاه والی مملکت گلکنده اختیار نموده بود بنا بر ظهور کاردانی بمرتبه وزارت که بعرف
آنجا میر جمله مینامند رسیده صاحب ثروت و مکنت شده بود چون محمد قلی قطبشاه بجوار رحمت الهی پیوست سلطان محمد
برادرزاده و دامادش جانشین سریر قطبشاهی گردید میر مذکور از و فور رشد و بلند پروازی استقلال سابق نیافته
میانه او و پادشاه طرح بد نشست آنچه از جناب میر استماع افتاد این بود که میگفت حب وطن و آرزوی آمدن ایران
و خوشیها اصفهان و ادراک پابوس شهنشاه زمان در دل رسوخ تمام داشت بالعرف خود را بالطوع والرغبة نکش
کرده رخصت آمدن یافتم و چون به بیجاپور رسیدم ابراهیم عادلشاه والی آنجا مانع آمدن گشته تکلیف توقف میکرد تا موازی

دو هزار تومان مرصع آلات و جواهر و سایر مخزونات طوعا و ضرورتا بعادلشاه داده بیرون آمد والعلم عند الله الی اصل ملکش
لایق از جواهر و اسباب گذرانیده چندگاه در اردو بود از بسیار بیکاری رشد و بلند پروازی سخنان گزاف آمیز از و سر میزد که مستحسن
طبایع سلیمه نبود و جز وزارت دیوان اعلی و وکالت نفس همایون بهیچ منصبی از مناصب دیوان راضی نمیشد بالجمله مطالب
او دران اوقات بحصول نپیوست و در مازندران رخصت یافته باصفهان آمد و با آنکه در وطن اصلی منازل خوب و املاک
مرغوب داشت و اسباب معیشتش بزرگانه آماده بود مرغ طبعش در هوای منصب عالی و حب جاه پرواز میکرد دیگر باره
جلاء وطن اختیار نموده فرزندان و متعلقانرا در صفاهان گذاشته از راه بیابان بقصد ادراک ملازمت حضرت پادشاه
والا جاه شاه سلیم فرمانفرمای ممالک هندوستان روانه آندیار گردید و حضرت اعلی اغماض پادشاهانه فرموده اصلا از
فرار او اظهار نقاری نفرمودند و فرزندانش در سایهٔ معدلت شاهانه آسوده حال روزگار میگذرانیدند از سوانح غریبه
این سال که در قصبهٔ رشت گیلان بظهور آمد قضیهٔ کشته شدن محمد باقر میرزای مشهور بصفی میرزاست که از تقدیرات الهی
وقوع یافت شرح واقعه آنکه مدتی بود که جمعی هرزه درایان خوشامدگوی و خوش آمدگویان تقرب جوی غدر و نفاق
نسبت به پدر بزرگوار با او اسناد نموده بعرض اشرف میرسانیدند و خاطرنشان اشرف نموده بودند که جناب شاهزادگی
باغوای جمعی بیدولتان فتنه انگیز که در خفیه با او آمیزش مینمایند العلم عند الله با پدر بزرگوار دل دگرگون کرده از
جهل و غرور خیالات فاسده در سر دارد و آنحضرت از فرط تهور و فراخ حوصلگی آن حکایات را وقعی ننهاده این
مقوله بکنایه و صریح با او اظهاری نفرموده این مقدمه را بمشیت ایزدی باز گذاشته بتغافل پادشاهانه و اغماض
میگذرانیدند تا آنکه در سفر گرجستان همان خوش آمدگویان خانه برانداز که بظاهر ادعای نمک حلالی نموده در باطن
اسباب فتنه و فساد سرانجام میدادند خصوصا یکدو نفر از خدمه و منسوبان و ملازمان میرزا مکرر در خفیه حکایاتی
که مشعر بر صدق این اقوال باشد بعرض رسانیدند و قضیهٔ فرهاد چرکس چنانچه تحریر پیوست وقوع یافت معهذا آنحضرت
بفرزند ارجمند اظهار نفرموده همان تغافل پادشاهانه را شیوه و شعار ساخته بودند از زمرهٔ غلامان چرکس بهبود
بیک با دعای حقیقت درزی و پاس حقوق ولی نعمت با خود اندیشهٔ قتل او مخمر ساخته در تاریخ سیوم شهر
محرم الحرام این سال در خطهٔ رشت بحسب اتفاق یا عمدا علی ای تقدیرین در حینی که میرزا بقصد ادراک ملازمت
اشرف متوجه دولتخانهٔ همایون تنها بود در کوچه باو دوچار گشته علی الغفله در آویخت و زخمهای مهلک بر و زده
جناب میرزائی بآن درگذشت و چون خود سر بچنین امری دلیری کرده بود از خوف و بیم عقوبت شاهی پناه باستانهٔ
عزو جاه که بهشت و ملجاء هواخواهان این دودمانست برده بطریق سایر ارباب جرایم از واهمه بطویلهٔ خاصه تحصن جسته

اظهار نمود که چون حرف غدر و خیانت نسبت بولی نعمت با مسموع گردید بنا بر نمک حلالی و رفع تهمت غلامان چرکس باین امر دلیری کرد
القصه در همان شب میرزا رضی صدر بفرمودهٔ حضرت اعلی متوجه تکفین و تجهیز شده نعش او را حسب الامر بدار الارشاد اردبیل فرستادند که در
حظیرهٔ مقدسه و جوار آبا و اجداد مدفون سازند و چون بهبود ادعای نمک حلالی داشت بنا بر چندین مصلحتهای صوری و معنوی که
بر عقلای دهر و خردمندان روزگار دیدهٔ سعادت بهر ظاهر و روشن است جانب عفو و اغماض راجح آمده بازخواستی نشد و
بهبود مذکور بتدریج اطمینان یافته حقیقت این واقعه بر عامه که ظاهربینان عالم صورت و از جهان معنی بیخبر پوشیده بود اما
ظاهر حال بدین نوع است که تحریر پیوست و شایبهٔ خلافی دران نیست و در وقوع این گونه امور دانشوران روزگار و ژرف نگاهان
تجربه کار را جز حکمت بالغهٔ الهی امری در خاطر خطور نمینماید امید که ذات مقدس همایون اعلی از جمیع آفات و عاهات در حفظ امان
ملک منان بوده خلایق و عباد الله در ظل دولت و سایهٔ معدلتش آسوده حال باشند آمین یا رب العالمین متوفیات سفر گرجستان
شاهرخ بیک ولد گنجعلیخان حاکم دار الامان کرمان که از زمرهٔ امرای ذی شان و سفید ریشان دولت ابد بنیان است روزی
که از عقبهٔ مابین کاخت و کارتیل عبور واقع میشد از اسب در گشته بمیان درهٔ آن عقبه افتاد و جگرش قصور یافته بعالم عقبی
شتافت دیگر ملک علی بیک چارچی باشی تاجی بیوک است که مریض و علیل متعاقب اردوی معلی بگرجستان آمده او نیز دران
عقبه رخت هستی ببرای آخرت کشید مشار الیه اصفهانی الاصل و مرد هزال شیرین گوی شیرین زبان مطایبه دوست بود هرگز گرد
کدورت و الم پیرامن خاطرش نگشتی هر کس را غنچهٔ ضعف دلتنگ یافتی بسخنان دل آویز و ظرافتهای مطایبه انگیز در کمال انبساط
و خرمی چون گل خندان ساختی و هرگاه بجهت امری از امور منادی کردی آن مدعا را بکلمات رنگین و حکایات ملیح شیرین
ادا نمودی و اگر بقتل و سیاست مجرمی مامور شدی تا سیاستگاه با آن مجرم خندان هزل و مطایبه کردی که آن سیاست را
چون لعب کودکان بر و آسان نمودی با کمال شکسته طبعی خالی از مهابتی نبود گاهی که تاج مرصع مکلل که مخصوص او بود بر سر نهاده
گوشوارهٔ بزرگ مرصع از دو طرف آویزان کرده با جماعت تاجی بیوک و اتباع خود که هر یک خود را بصورت خاص و لباس
غیر متعارف آراسته بدربار پادشاهی حاضر میشد چنان بهیئت منظر نظارگیان در می آمدند که از مشاهدهٔ آن هیاکل غریب
رعب و هراس بدل ها راه می یافت و حضرت اعلی از فوت چنان ملازمی که نادرهٔ زمان بود اظهار تاسف بسیار فرموده
در ادای حقوق خدمات چندین ساله منصب او را بصفی قلی بیک پسرش که جوان مستعدیست ارزانی داشتند اما ع کجا گیرد مس[?]
بای روغن ⁂ عاقبت از جهالت و خودسری ار رسید باو آنچه رسید و عنقریب در محل خود گذارش خواهد یافت دیگری طهماسب قلی
بیک قورچی کهنهٔ شمشیر شاملو است که از زمرهٔ مقربان بود چند روزی بدر گرجستان مریض گشته بعالم بقا پیوست و فرزندی نداشت
که جانشین پدر گردد منصب او بقراخان بیک قوم او متعلق گردید ذکر قضایای توشقان ئیل مطابق سنهٔ اربع عشرین و الف که سال

بیست و نهم جلوس شاهی است درین سال بهجت آغاز خجسته انجام سلطان چهار بالش ایام که مسندنشین تخت چهارم فلک مینا
فام است یعنی خورشید جهان آرا از مسکن افسرده دی بیل طربخانهٔ عز و شرف نموده یازده ساعت شب شنبه بیست و یکم ماه صفر
ختم الله بالخیر والظفر ببرج حمل تحویل نمود و نوروز فیروز جهان افروز روز شنبه اتفاق افتاد و بهار دل آرا خرمی افزای گلشن روزگار
گشته مهوشان ریاحین چون سیه چشمان زهره جبین فتنه گری آغاز نهادند و لاله و گل چون خورشید رخان خطا و چین با نکهت
عنبرین صحن چمن زمانه را رنگین ساخته درهای آرزو و بر روی خلایق باز کردند و هوسناکان بادهٔ نشاط مستعد کشیدن
جرعهای شادکامی از پیاله و لاله شدند نسیم اردی بهشتی با شمیم گل و سنبل آمیخته در ریاض جهان وزیدن گرفت چو گشت
رایت نوروز آسمان فرسای زمانه لاله ستان گشت و دهر لاله ستای شمیم سنبل و گل در دماغ جان بپیچید بهار نافه گشا گشت و
عطر غنچه گشای کشید جرعه بکر از پیاله و لاله که گشت شاهد گل بیحجاب چهره نمای درچنین هنگام نشاط افزا حضرت اعلی شاهی ظل اللهی
در دار السلطنهٔ فرح آباد و سایر امکنهٔ لطیفهٔ مازندران جنت نهاد که از سایهٔ ابر و ترشح هوا نضارت و تازگی دشت و کوهش در
بهار و خریف یکسان و اعتدال هوا و هوای دریا همیشه صحرای دلگشایش پر گل و ریحان بعیش و سرور و مسرت و حضور میگذرانیدند
و چون رستم محمد خان ولد ولی محمد خان بنوعی که گذشت در بلخ منهزم گشته پریشان حال بدار السلطنت هرات آمده آرزوی آمدن
بدرگاه معلی داشت و حضرت اعلی زمان بیک غلام خاصهٔ شریفه را که از زمرهٔ مقربان بساط اقدس است بایلغار بطلب مشار الیه
فرستادند که درین ایام بهار که هنگام لطافت اظهار است او را بپایهٔ سریر اعلی آورد که هم در مازندران رفیق موکب نصرت
نشان بود از تماشای شکارهای دار المرز بتخصیص شکار گوزن و حیالگان مازندران و رانکوه گیلان بهره ور بوده باشد و هم
چندگاه معاشر حضور اقدس بود بر جوهر ذات او اطلاع حاصل شود زمان بیک مذکور از فرح آباد ایلغار نموده در عرض هفت
روز بیست مرحله را طی نموده بدار السلطنت هرات رسیده بادشاهزادهٔ اوزبک را در اندک دوری بفرح آباد رسانید و ایام
نشاط انگیز بهار را در کمال فرح و انبساط خاطر میگذرانیدند که فلک شعبده باز انگیز فتنه و فساد کرده ایام چون زلف مهوشان
پریشان گردیده و چشم زخم زمانه ابواب فراغت و عافیت مسدود ساخته چشم فتنه باز شد و جهان آرمیده برهم خورده و لوله
و آشوب از سر گرفت دست حادثه درازی نموده مفسدان سرحدها دیگر باره فساد انگیخته خیالات فاسده بکاخ دماغ شان راه یافته

پریشان شد ایام چون زلف یار ❊ برآشوب شد عرصهٔ روزگار ❊

امّا بیمن اقبال همایون و مساعدت اختر تخت میمون هرگونه
فتوری که روی نمود عنقریب باصلاح مقرون گشت چنانچه هر یک بمحل خود سمت گذارش خواهد یافت

ذکر وقایع قلعهٔ دم دم در اوایل این سال بظهور پیوست

از سوانح غریبه عجیبه تسلط اکراد برادوست است بحیله و تزویر بر قلعهٔ اورمی مشهور بقلعهٔ دمدم
کیفیت آن سرحد و سرگذشت اینکه ایالت ولایت اورمی و محارست قلعهٔ مذکور بنوعی که سبق ذکر یافت و پرتو شعور بران تافته

بقبان خان بیکدلی برادر محمد بیک متعلق و مرجوع بود یکی از ازواج امیرخان بجولاق و جمعی مردم مجهول اکراد دران قلعه مانده خدمتکاری
قزلباش مینمودند و قبان خان را غفلتی دست داده بخاطرش رسید که از طبقهٔ اکراد هرچند مجهول و خدمتکار باشند دران قلعه
کسی را نگذارد و کاهی بشکار میرفت الغ بیک برادوست که قوم امیرخانست چون بوم چند روز در ویرانهای آن حدود بسر میبرد بان
عورت و جماعت اکراد مراسله و پیغام مواعظه مینماید که در هنکامی که خان در قلعه نبوده باشد او را خبردار نمایند روزی قبان خان
بیرون رفته بود شب الغ بیک بانهای آنجماعت با چهل پنجاه نفری از کردان بپای قلعه آمده اهل مواضعه را خبردار کردانیده
ایشان سوراخی در یک برج سولق که در جنب قلعه است نموده الغ بیک و مردم او یکیک بآن برج داخل شده علی الغفله حارس آن برج را
که در خواب بوده بقتل آورده وازان راه بقلعه درآمدند و هرکس در هر برج که خوابیده بود براه عدم فرستادند و بنقارخانه رفته
نقاره بنام خود بنوازش درآوردند و از اکراد هرکس در هر برج قلعه بود بر سر او جمع شدند اهل قلعه را خبر شده صورتی که هرکز
در پردهٔ خیال شان رخ نمینمود مشاهده نموده سراسیمه بازکشتند و چون شب دیجور غلغله و آشوب در قلعه افتاده طایفهٔ قزلباش
بر کیفیت و کمیت مخالفان اطلاع نیافتند و از خوف و بیم هر یک دلیری و نیم از اطراف و جوانب قلعه خود را بیرون انداخته
میکریختند چون صبح طلوع نمود از قزلباشیه کسی در قلعه نبود اکراد بر قلعه مستولی شده خانهای قزلباش را قسمت کرده مایعرف
ایشان را بتصرف درآوردند و از مخالفان اکراد آنحوالی بقدغن کروهی طلب نمودند این خبر موحش بقبان خان رسید انکشت
ندامت بلب کزیده جمعی را جهت تحقیق خبر فرستاد آقا سلطان مقدم نیز در مراغه این خبر شنیده بپای قلعه ایلغار نموده از
مویدات اقبال و اتفاقات حسنه در وقتی که یکصد پنجاه اکراد بکومک می آمدند آقا سلطان و مردم قبان خان دوچار شده فیمابین
جنک در پیوست و اکراد شکست یافته و جمعی بقتل آمده بقیة السیف راه فرار پیمودند پیر بوداق خان حاکم تبریز و شیر سلطان
مکری نیز این خبر شنیده ایلغار نموده بپای قلعه رسیدند و قبان خان در کمال خجلت و انفعال بایشان ملحق شده مشخص شده
که زیاده مردمی در قلعه نیستند باهتمام تمام در اندیشه یورش بودند که آتش فتنهٔ ایشان بزلال اقبال منطفی کشت الغ بیک
روزی در قلعه باروت بتفنکچیان خود قسمت مینمود شرارهٔ بمیان باروت جسته شعله کشیده یکطرف روی او سوخته مجروح
و ناتوان کردید و کروه اکراد ملاحظه نمودند که لشکر فیروزی اثر قزلباش اطراف و جوانب قلعه را فرو کرفته اند و سردار
ایشان سوختهٔ آتش یاس و حرمان کردید از تردد عاجز کشت و احوال کومک ایشان معلوم کشته از کومک دیکر مایوس
بودند و قدرت قلعه داری در خود ندیده خوف و هراس بیقیاس برایشان مستولی کشته چاره بجز [illegible] نیافته در شبی مظلم
که چون دل اهل ادبار تیره و تار بود احمال و اثقال قلعه آنچه توانستند بر اسبان قزلباش که در قلعه بود بار کرده سردار خود را
بر اسبی بسته علی الغفله دروازه کشوده راه فرار پیش کرفتند چون امرای عظام اطلاع یافتند جمعی را بتعاقب ایشان فرستادند

اما برایشان نرسیدند دیگر باره قلعهٔ مذکور که متانت و استحکام با قلعهٔ چرخ اخضر برابر است بدست عساکر اقبال آمد و شت روز اکراد در قلعه
بودند چون خبر تسلط اکراد بسمع اشرف رسید موجب اکراه خاطر انور شده بود متعاقب این خبر بهجت اثر رسید برادران قبادخان
در خدمت اشرف خجل زدهٔ غفلت بر ادر گشتند و حضرت اعلی شاهی ظل الٰهی از فراخ حوصلگی این خطای عظیم را از ان سلسله گذرانیده
در مقام مکافات نشدند اما قبادخان از ایالت آن ولایت معزول گشته به ببربوداق خان شفقت شده بالاخره باقا سلطان
مقدم قراریافته جمعی از توپچیان و تفنگچیان خاصهٔ شریفه خراسانی بسرداری مجنون بیک یوزباشی بکوتوالی معین گشتند ذکر

عصیان و طغیان گرجیان و جمعی از تراکمهٔ شروان و آمدن طهمورث گرجی بالکای کاخت بسبب آوازه آمدن سردار سلطان روم
و فتنه‌هائی که در آنحین در آن طرف بظهور آمد گشت

چون عهد و پیمان رومیان بر مثال خانهٔ اطفال که بر رهگذر سیل بنا نهند نا استوار است ارکان دولت
عثمانی بعد از قتل نصوح پاشا که مرد عاقل صلاح اندیش کاردان بود بسخنان دروغ جاهل نادان گرجی و اغوای مفسدان
اکراد خصوصاً اولاد شاه قلی بلبلان از جادهٔ مستقیم صلح و صلاح منحرف گشته با آنکه قاسم بیک سپهسالار مازندران بایلچیگری
رفته در استنبول بود محمد پاشای وزیر اعظم را سردار کرده بجانب عجم فرستادند و چون پرتو این خبر بر پیشگاه ضمیر انور تافت هنوز
حقیقت صدق آن یعنی وضوح تمام نداشت و امری که موجب اختلال امر مصالحه باشد صدور نیافته بود بنا بر رعایت حزم
و احتیاط علیقلیخان ایشک آقاسی باشی شاملو را از درگاه معلی بجانب دار السلطنهٔ تبریز فرستادند که باتفاق امرای عظام
آذربایجان در تبریز اقامت نموده از سرحد خبردار باشد و کس فرستاده قلعهٔ گنجه را که اعتمادی بران نبود خراب نموده محمدخان
بیگلربیگی قراباغ را امر فرمودند که بقلعهٔ تفلیس نقل نموده من بعد در انجا اقامت نمایند این اخبار بشروان و گرجستان و کردستان
رسیده مفسدان هر طایفه را هوای عصیان و طغیان در سر افتاد داود بیک گرجی را که وکیل عیسی خان شده بود هوس
یاغیگری در دل پدید آمده گرجیان کاخت در روزی که عید نصاری بوده بجهت اقامت نماز و عبادتی که رسم و قاعدهٔ
ایشان بود بکلیسیای آلاوردی آمده بودند تفنگچیان مستحفظ قلعهٔ غلغلک و زنیده شرط تیقظ و آگاهی بجا نیاورده بودند
و خلق بسیار از طبقهٔ گرجی را بکلیسیا راه دادند گرجیان بعد از ادای لوازم عید دست تطاول دراز کرده باغوای داود
بیک شروع در گرفت و گیر تفنگچیان قزلباش نموده اکثر آن بیچارگان را شربت شهادت چشانیدند داود بیک مسرعی
نزد طهمورث فرستاده او را بآمدن کاخت تحریک نموده جمعی از مردم شروان نیز که متهم بموافقت رومیان گشته مجدد از حکم
براجلاء ایشان شده بود خصوصاً حلگم بیری سرخیل تراکمهٔ قبله و فارستان که بدلو ملک اشتهار دارد عصابهٔ عصیان
بر سر بسته طرف داغستان را مأمن خود ساخت و جمعی بیدولتان اوباش و فتنه انگیزان بدمعاش شروان بر سر او جمع شده
دست تطاول بحواشی مملکت دراز کردند و مردم شروان که همیشه خواهان فتنه و آشوب اند آغاز شیخی نموده حکام را زیاده

اقتداری نماند دلو ملک نیز کس نزد طهمورث فرستاده اظهار دولتخواهی او کرد طهمورث بی دولت نادان باغوای جمعی از ناوران
کرجی که همراه او بودند بتحریک باغیان مذکور غافل از انکه کوزن نیز شاخ هر چند قوی باشد با شیر ژیان پنجه نتواند زد بدولت دو روزه
فرنفیه گشته بالکای کاخت درامده تکیه بر مسند حکومت زد و طایفهٔ کرجی بر سر او جمعیت نمودند داود بیک را با جمعی بر سر بکتاش
بیک یوزباشی فرستادند و قورچیان که در زکم بودند فوجی قلیل بودند صرفه در جنگ ندیده باراده بیرون آمدن گریبان بدست
کرجیان دادند آن گروه بی ایمان یوزباشی مذکور را که علیل و مریض بود با همگی رفقا بدرجهٔ شهادت رسانیدند دلو ملک
نیز با طاغیان شروانی بر سر محمد حسین سلطان که در ارش بود آمد محمد حسین سلطان در حینی که مملکت شروان بر هم خورده ارباب
بغی و عصیان بود و سر از جیب طغیان بر آورده بودند از جهل و غرور از قلعه بیرون آمده با معدودی باستقبال خانه کوچ
خود بکنار کر رفته بود لشکر شروان غافل بر سر او ریختند و او با اندک مردمی که همراه داشت دست جلادت از آستین تهور
بر آورده تلاشی که مقدور ایشان بود کرده همگی مردانه وار جرعهٔ شربت فنا نوش کرده سرخ روی دنیا و آخرت گشتند و آنچه
از اموال و اسباب محمد حسین سلطان و غازیان قورغلو و ملازمان او در بیرون قلعه بود بتصرف باغیان درامد بعد از
واقعهٔ مذکور سایر ملازمان محمد حسین سلطان چون راه بیرون شدن مسدود یافتند خود را بقلعه کشیدند که چند روزی خود را
ضبط نموده شاید بعهد و پیمان از جنگ بدخواهان خلاصی یافته خود را بمامنی رسانند دلو ملک با اتباع خود بارش آمده
در برابر قلعه رحل اقامت انداخت و غازیان قورغلو که قوت و قدرت قلعه داری نداشتند در بحر تحیر افتاده چاره
جوئی میکردند که خبر رسیدن لشکر قزلباش به باغیان رسیده سراسیمه کوچ کردند و غازیان نجات یافته سر خویش گرفتند
کیفیت این واقعه آنکه چون اخبار آمدن طهمورث بگرجستان و قتل قزلباشیه و فتور و برهم زدگی شروان در بارندان بمسامع
جاه و جلال رسید و موعد سفر و میعاد گذشته تحقیق پیوست که سردار درین سال در دیار بکر قشلاق اختیار کرده که
در سال آینده لشکر بر سر قزلباش کشد و لهذا آنحضرت اعلی مقرب الحضرت اسفندیار بیک اوجی باشی عزه بکر نورا با گروهی
از تفنگچیان رکاب اقدس از درگاه معلی بدانصوب فرستاده حکم همایون بنفاذ پیوست که علیقلیخان شاملو از تبریز متوجه
متوجه قراباغ گردد و تمامی قورچیان و غلامان آذربایجان و محمد خان زیاد اغلی و امرای قراباغ با و ملحق گشته بسرداری
علیقلیخان لشکر بگرجستان کشیده درین زمستان بدفع فتنه و فساد طهمورث و شروانیان پردازند و علیقلیخان حسب
الفرمان قضا جریان بسرعت و استعجال تمام متوجه آنصوب گردید و اسفندیار بیک صلاح در توقف ندیده از راه تفلیس
قدم بولایت گرجستان نهاد و قریب پانزده هزار کس از امرا و قورچیان و غلامان جریک آذربایجان جمعیت نموده
درکنار رودخانهٔ غرک جائی که ما بین گرجستان کاخت و کارتیل است خیام اقامت نصب نمودند

ذکر محاربهٔ طهمورث با علیقلیخان

و عساکر منصوره و شکست یافتن لشکر قزلباش بحکمة بالغهٔ ملک منان چون مشیت امور عالم و مصالح احوال بنی آدم در قبضه
قدرت حی قدیر و سرپنجهٔ اقتدار خالق هر صغیر و کبیر است هرگاه حکمت بالغهٔ الهی اقتضای امری نماید که از حیز قوت بفعل آمده از پردهٔ خفا
بجلوه گاه ظهور آید اسباب آن که هزاران مصلحت در ضمن آن منطوی است بدستیاری کارفرمایان قضا و قدر سرانجام می یابد
و بسعی عقلای روزگار و تدبیر مدبران تجربه کار تغیر بران راه نیابد مصداق این سیاق محاربه طهمورث بیدولت است با جنود اقبال
که از جهالت و نادانی جرأت نموده خود را عاقبت در ورطهٔ هلاک و بوار انداخت چنانچه در محل خود سمت گذارش خواهد یافت
القصه چون علیقلیخان و امرای عظام در کنار غرک جائی نزول نموده رحل اقامت انداختند و سر راهها را مضبوط ساختند
طهمورث با حشری از جنود گرجیه که بر سر داشت بعزم محاربهٔ قزلباش بدانطرف در حرکت آمده امرای عظام شوارع را مسدود
ساخته بغرور موفور در محل اقامت آسوده نشسته بودند که خبر آمدن طهمورث بعزم رزم رسید محمد خان زیاد اغلی بیگلربیگی
قراباغ را با فوجی چرخچی نموده از امرای قراباغ پیکر سلطان ایگرمی دورت و دلو محمد شمس الدینلو را بمعاونت چرخچی مامور گردانیدند
و اردو را در جای خود گذاشته سپاهی بعزم رزم سوار شده در محل مناسب صف سپاه آراسته و میمنه و میسره جنود اقبال آثار
با مرای نامدار و عساکر نصرت شعار استوار گردانیده مستعد محاربه گردیدند بعضی از گرجیان که اظهار دولتخواهی پادشاه
جهان نموده در خدمت امرا بودند خبر رسانیدند که طهمورث هنوز دور است و درین روز باین حدود نمیرسد بعد از
انتظار بسیار چون اثری از و ظاهر نشد بازگشته هرکس در محل خود قرار گرفته لشکریان پراکنده شده بودند که از جانب
قراولان خبر رسید که اینک مخالفان نمودار شدند دیگر باره امرای عظام و عساکر بهرام انتقام سوار شده بعرصه گاه
نبرد آمدند درین مرتبه فرصت صف آرائی و تورک لشکر بر نهج دلخواه نشد هنوز از لشکریان بعضی در اردو مانده بودند که
طهمورث با خیل و سپاه خود که قریب پنج شش هزار کس بودند با اسلحه و یراق مکمل رسیده بهیئت اجتماعی خود را بر فوج چرخچی
زدند و چرخچیان تاب صدمهٔ آن گروه انبوه نیاورده منهزم گشته پیکر سلطان ایگرمی دورت و دلو محمد خان فرصت
معاونت نیافته هریک با فوج خود بطرفی افتادند و محمد خان زیاد اغلی با چند نفر از طایفهٔ قاجار بزخم سیف و سنان
گرجیان بر خاک هلاک افتاده درجهٔ شهادت یافتند و اینمعنی موجب دلیری کفرهٔ گرجی و دلشکستگی جنود اسلام گردید
و گرجیان همچنان بهیئت اجتماعی دلیرانه جلوه ریز بر سر قول راندند میمنه و میسره سپاه قزلباش از انهزام چرخچیان
و کشته شدن محمد خان سراسیمه شده بودند از حملهٔ دلیرانهٔ سپاه کفر و ضلال بهم برآمده بی آنکه دست باستعمال آلت
حرب برند راه انهزام پیمودند و فوجی از میان مبارزان جنود مسعود و طایفهٔ شاملو و ملازمان علیقلیخان که در قلب بودند
مجال مدافعه و محاربه نیافته گرجیان چون بلای آسمانی بهرکدام که رسیدند از پای در آوردند لشکر قول نیز بهم برآمده هرکس

سر خویش کرفت علیقلیخان و اسفندیار بیک که هریک در شجاعت و دلیری یکانهٔ روزکار بودند چون پراکندکی لشکر مشاهده نمودند
لحظهٔ بملاحظهٔ نام و ننک در معرکه درنک نمودند چون چون [illegible] فایده بود بالضروره عنان از معرکه پیچیده بطرف تفلیس در حرکت
آمدند و کفره کرجی بخون دلیران دلیرتر شده تیغ انتقام از نیام بر اوردند و چشم زخمی چنین بجنود اسلام رسیده درین معرکه
کروهی بدرجهٔ شهادت فایض شدند طهمورث نادان که مست بادهٔ غفلت بود از غلبهٔ که او را دست داد مسرور و شادمان
کشته باردوی قزلباش درامده و خود در خیمهٔ علیقلیخان فرود آمده منازل هریک از امرا و اعیان را بیکی از عظما و اعیان
خود داده اموال و اسباب اهل اسلام نصیب ارباب کفر و ظلام کردید و ازین معنی غافل افتاده که کلنک تیز منقار هرچند
بلند پرواز باشد از چنکل شاهین اوج اقبال باز نتواند رست بدین بی ادبی که کرد عاقبت در معرض قهر قهرمان زمان درامده
خود و الکا و مملکت خود را بباد بی نیازی داد القصه علیقلیخان و اسفندیار بیک و سایر امرای عظام بی سر و سامان بقلعهٔ
تفلیس رسیده پراکندکان لشکر بانجا جمع آمدند از امرا و معارف سپاه محمدخان زیاداغلی و حسین خان حاکم کوهدم کیلان
کشته کشته اسحق سلطان صوفی زخمی کشت و مرتضی قلیخان که با مردم خود در یکطرف معرکه ایستاده بود بعد از کشتن جنود
کرجیه از عقب ایشان درامده چهل پنجاه نفر را بقتل آورده در عقب امرا بتفلیس رسیده علیقلیخان توقف خود را در تفلیس
صلاح ندیده قلعه را بمرشدقلی ولد محمدخان زیاداغلی و فوجی از تفنکچیان سپرده بکنجه آمده در خرابهای کنجه نزول نموده در انجا
طرح قشلاق انداختند و حقایق حالات بعرض عاکفان شده جلال رسانیدند هرچند طبع آتش خوی اشرف اعلی ازین اخبار
وحشت انکیز چون آتش سوزان و دریا مثال بجوشان و خروشان کردید از فراخ حوصلکی رعایت سلسلهٔ ظاهر فرموده
منشور عاطفت مبنی بر استمالت بعلیقلیخان و رفقا فرستادند که در طریق سپاهیکری و آیین حرب و قتال از ازل الآزال
هزیمت و ظفر قرین یکدیکر اند از چشم زخمی که با قتضای قضا و تقدیر آسمانی بجنود اسلام رسیده باشد اندوهناک نبوده منتظر
ورود موکب مسعود بوده باشند که اینک عنان عزیمت بدانصوب معطوف کشته عنقریب بتوفیق الهی صمصام زیر جدفام از نیام
انتقام آخته جزای بی ادبان بدکیش و بدکیشان عاقبت نااندیش در کنار ایشان نهاده خواهد شد چون از نوازشات
خسروانه خاطر دغدغه آلود ایشان اطمینان یافته در قشلاق کنجه بی سر و سامان میکذرانیدند که طنطنهٔ رایات فیروزآیات
جاه و جلال درانولایت بلندی کرفته اعلام کشورستانی ارتفاع آسمانی یافت شرح آن در آغاز سال همایون فال آینده
نکاشتهٔ قلم سحرساز و مرقوم کلک نکته پرداز میکردد انشاءالله تعالی و تقدس تصدق ماه مبارک رمضان درین سال
حضرت اعلی شاهی ظل اللهی که مصدر آثار خیر و مظهر جود و احسان و مطرح اشعهٔ انوار فیوضات ملک منان [illegible] بالهام آسمانی و توفیق
ربانی مال و خراج دیوانی و مستقلات یکماه هر سال شهر رمضان المبارک را که بمنطوق شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن خلاصهٔ

ایام و اعظم شهور و اعوام و هنگام طاعات و عبادات حضرت ملک العلام است بشیعیان کل مملکت ایران تصدق فرمودند
که از مطالبات دیوانی معاف بوده دران ماه مبارک دست تعدی طلبکاران از گریبان زیردستان کوتاه باشد و هیچکس
دیده بر غله دهقان مسکین چون خوشه پروین نتواند افکند و خرمن گاه مزارعان بر مثال کهکشان فلک از آسیب محصلان
ایمن بوده جز بچشم حسرت بآن نگاه نتواند کرد تا بفراغ بال و اطمینان قلب ماه صیام را باختتام رسانیده بطاعت و عبادت
پروردکار عالمیان مشغول باشند و درین باب مناشیر مرحمت تاثیر بممالک محروسه ارسال یافت و این عطیه والاکه اعظم
عطایاست علاوه سایر بخششها و تصدقات کردید و همچنین وجود احداث جمیع ممالک که در دفاتر دیوان اعلی ابواب
جمع قانونی بود و در سنوات سابقه سلاطین عدالت آیین ماضیه غافل افتاده بودند که ماخذ وجوه احداث پرسش قضایا جریمه
مجرمانست و آنرا خود داروغکان بعمل آورده حاصل احداث را می یابند و علیحده جمیع قانونی احداث بدستور مال از رعایا
کرفتن موهم شایبه تکرار است در حین عرض مهمات دفتری حضرت اعلی شاهی ظل اللهی این نکته را بفطرت عالی دریافته
خاطرنشان محاسبان دیوان فرمودند حکم بتصدیق کرده زبان بدعا و ثنای آنحضرت کشودند و آن وجه نیز در قلم همایون
و ممالک محروسه تخفیف مقرر کشته حکم همایون نافذ کردید که مستوفیان عظام هردو وجوه را که در ممالک محروسه بعمل عمال و تیول
داران تخمینا قریب بمبلغ سی هزار تومان شاهی عراقی میشد در دفاتر خلو و تخفیف اعتبار نموده شایبه تغیر و تبدیل مصون و
محروس شناسند امید که مثوبات آن پروردگار فرخنده آثار همایون عاجلا و اجلا عاید کردد بالنبی و آله المعصومین ذکر
سوانحی که درین سال در خراسان سمت ظهور یافت درین سال از سرداران جنداوزبک قرا تقمه نام که در حدود بلخ ترقی نموده
کروهی از طایفه المانجی بر سر خود جمع کرده بر هر طرف می تافت رفته رفته چهار پنج هزار اوزبک غارتکر خونخوار بر سر او جمعیت
نمودند یکمرتبه بولایت خراسان آمده جام و خواف و باخرز را تاخت نموده غنیمت بسیار بدست آورده بود و بحسب اتفاق
کسی با او مقابله نموده درین سال نیز هوس تاخت خراسان نموده با جنود شقاوت ورود بجانب قلعه کرخ آمده میانه
جماعت جمشیدی محافظان قلعه مذکور و اوزبکیه اندک محاربه واقع شده از طرفین جمعی مقتول شدند و از انجا کاری نساخته
بطرف هرات رو آمدند و از اطراف و جوانب غنایم بدست آورده بطرف کهدستان رفتند حسین خان شاملو حاکم هرات
جمعی از لشکریان بی سر و سامان را که اسم و رسمی نداشتند قریب ششصد هفتصد نفر بسر کردکی بیرام بیک شاملو بر سر ایشان فرستاد
که منتهز فرصت بوده در هنگام مجال دستبردی نمایند بعد از رفتن آن کروه بخاطر آورده که انجماعت هرچند مردم مجهول اند
اما اگر شکستی بدیشان رسد موجب بدنامی اوست دویست جوان بهادر نامی کار دیده را بسرکردکی خسرو بیک که الحال
حسب الامر اعلی بخسرو سلطان موسوم شده حاکم مارو چاق است بمدد ایشان فرستاد بیرام بیک خبر اوزبکیه کرفته بطرف

ایشان در حرکت آمده شب از پهلوی آن جماعت که در کهدستان فرود آمده بودند گذشتند قریب بصبح با ایشان قرب یکهزار نفر
از جماعهٔ جمشیدی که از محل نزول اوزبکیه خبر داشتند دوچار شدند ایشان قلاوزی آن لشکر کرده وقتی که جنود اوزبک بعضی
بیدار شده و بعضی هنوز در خواب بودند بکنار اردوی ایشان رسیدند و اوزبکیه از شیههٔ اسپان ایشان خبردار شدند بیرام
بیک از قلت مردم خود و کثرت مخالفان اندیشیده بخاطر آورد که چون صبح طلوع نموده جهان روشن گردد و آن جماعت بیدار شده
مستعد محاربه گردند یکتن از سپاه قزلباش را مجال خلاصی نخواهد بود توکل بر کرم الهی کرده بر سر آن گروه ریختند هفتصد هشتصد نفر
از اوزبکیه سراسیمه بطرف اسپان دویده سوار شدند که قزلباش ملاقی گشته در حملهٔ اول بسیاری از آن طبقه را بطعن سنان
جان ستان و ضرب بلارک آبدار آتش فشان بر خاک هلاک انداختند و در اثنای جنگ و جدال و گرمی حرب و قتال خسرو سلطان
با بهادران نامی که متعاقب می آمدند بمعرکه رسیده از طرف دیگر کرنای نواختند و چون بلای آسمانی بسر وقت ایشان رسیدند
اوزبکیه آواز کرنای را بآمدن حسین خان حمل نموده مجال اقامت نیافته روی بوادی فرار آوردند تیغ یمانی غازیان از قفای
آغاز نهاده بهر کس که رسیدند از پای در آوردند بقیة السیف پیاده و سوار بدشت و کوه پراکنده گشته بسیاری از آن گروه
در بیابان از گرسنگی و تشنگی هلاک شدند قریب یکهزار سر و زنده و تا دو هزار اختر مه بدست غازیان در آمده با غنایم موفور
معاودت نمودند قرا اتغمه معلوم نشد که بقتل رسید یا بطرفی دیگر بیرون رفته نام و نشان او پدید نیامد از فتح مبین که غازیان را
روی داد اوزبکیه پای در دامن ادبار پیچیده مدتها آرزوی آمدن خراسان از دل ایشان بیرون رفت ذکری از سوانح
کشته شدن قزاق خان ولد حسین خان بیگلربیگی خراسان که حاکم ماروچاق بود کیفیت این قضیه آنکه جمعی از طایفهٔ ارلات
که همراه چلمه سلطان بدین دودمان ولایت نشان آمده در راوه و محولات می بودند چلمه سلطان با دعای آنکه از اطوار ایشان صورت خلاف
و نفاق مشاهده نموده از بدی و دولتخواهی جمعی از عظمای آن طایفه را بقتل آورد و از این قضیه بقیهٔ ایشان خایف و هراسان گشته روی
بوادی فرار آوردند حسین خان بیگلربیگی خراسان در هرات از قضیهٔ قتل ایشان آگاه گشته آن جماعت را که رو بوادی فرار
آورده بودند از رفتن مانع آمد ایشان اظهار عناد چلمه سلطان نسبت بخود کرده برائت ذمهٔ خود را از شایبهٔ خلاف پاک کردند
چون مردم سپاهی کارآمدنی بودند حسین خان ایشان را استمالت کرده بماروچاق فرستاد که در ملازمت قزاق خان پسر او بوده
بحراست سرحد قیام نمایند و ایشان مدتی آنجا قیام نموده محل اعتماد شده بودند پسر ساده رویی از آن قوم پیش خدمت
قزاقخان بود دیگران دست درازی بخود داده به تعلیم مدبر و اقوام العلم عند الله که شبی او از افراط ما بی شعور افتاده بود
و مجلس از غیر پرداخته شده هر کس بخوابگاه خود رفته بودند آن پسر با بوکده الماسکون بسر او آمده بضرب [illegible] مبادرت
نموده و بمنزل خود رفته و اقربا و عشیرت خود را از قضیهٔ قتل قزاقخان خبر داد همگی آن قوم مستعد فرار شده دروازهٔ قلعه را گشوده راه [illegible]

پیش گرفته بمیانهٔ اوزبکیه انجا رفتند و اهل قلعه ازان واقعهٔ عبرت بخش آگاه گشته انگشت حیرت برلب گرفته غلغله و اشوب
بقلعه افتاده دران شب دیجور اهل قلعه بخود درمانده کس تعاقب ایشان ننموده فی الفور خبر بحسین خان فرستادند و او از فوت
فرزند دلبند اندوهناک شده چون قلق و اضطراب سودی نداشت دست در دامن شکیبائی زده خسرو سلطان را با جمعی
مردم کاردیده بجانب قلعه فرستاد که مبادا فتوری بران سرحد واقع شود و او بسرعت برق و باد بقلعه رسیده بحراست
مشغول گردید و چون حقیقت بعرض اشرف رسید حکومت آن ولایت و کوتوالی قلعه حسب الامر اعلی بخسرو سلطان تعلق
گرفت سانحهٔ دیگر انست که هنگامی که دار السلطنهٔ اصفهان از فر نزول موکب همایون رشک جنان گردید میر عماد خوشنویس
قزوینی بقتل آمد وی از سادات حسینی و مقیم دار الموحدین قزوین است که بسادات سیفی مشهور و معروف اند در خط نستعلیق
ترقی عظیم کرده رقم نسخ بر خطوط استادان با تقدم کشیده در نزاکت قلم و قدرت کتابت ید بیضا و درجهٔ اعلی داشت
خطش بی اصلاح و خوش اندام و بامزه بود و میر عبد الغنی تفرشی این رباعی در شان او گفته رباعی تا کلک تو در نوشتن
اعجاز نماست ⁘ بر معنی اگر لفظ کند ناز رواست ⁘ هر دایرهٔ ترا فلک حلقه بگوش ⁘ هر مد ترا مدت ایام بهاست ⁘ و او
بین الجمهور بتسنن مشهور بود از اهل قزوین استاد مقصود بیکر از غلوی تشیع یا رفع مظنهٔ تسنن که عامهٔ مردم آن ولایت بدان
متهم اند مرتکب قتل او گردید ذکر آغاز سال لوی ئیل ترکی مطابق سنه خمس عشرین و الف که انجام کمترین سعادت قرین ابتدا
از جلوس اقدس شاهی ظل اللهی و توجه موکب بحر جریان بصوب گرجستان و قلع و قمع کفرهٔ ضلالت نشان توفیق برود کارها
چون ارادهٔ ازلی و مشیت لم یزلی بتخریب ولایت کاخت و قلع و قمع کفرهٔ آنجا و بجلیهٔ اسلام در آمدن صد هزار نفس از نساء و
صبیان آن بیدینان تعلق گرفته بود و ظهور شتبه روزگار از بخت برگشتگی اسباب ادبار خود بر قتل و آوارگی آن گروه
مخذول سرانجام داده بنوعی که مذکور بمحاربهٔ جنود مسعود جرائت و جسارت نمود چون پرتو این خبر در بازندران بر پیشگاه
ضمیر اشرف اقدس تافت نایرهٔ حمیت شاهانه و شعلهٔ غضب پادشاهانه بنوعی التهاب یافت که شراری ازان برق خرمن
عالمی بود لهذا عزیمت گرجستان و بر انداختن بیدینان آنجا که بقتل مسلمانان دلیری کرده بودند در ضمیر انور رسوخ یافته
حکم معلی بنفاذ پیوست که امرای عظام و عساکر نصرت فرجام بسرعت و استعجال تمام متوجه یساق گرجستان گشته آمادهٔ غزا
و جهاد کفار آن دیار گردند چندین هزار تفنگچیان قدر انداز از اصفهان و سایر محال عراق تعیین یافت که بجار و ملحق معین
حاضر گشته بموکب نصرت قرین شهریار زمان و زمین پیوندند چون صلاح دولت در موافقت سلاطین زادهای گرجی
بنو دلوارصاب خان زا لغر بیدون حاکم استراباد سپرده عیسی خان را بدنبال او فرستادند که هر دو در آنجا تا معاودت همایون
بوده باشند و در ساعت سعد از دار السلطنهٔ فرح آباد در حرکت آمده از راه گیلان و دریا کنار روانه شدند دریای لشکر

چون بحر اخضر متموج در آمده در هر مرحله گروهی از عساکر ظفر شعار بموکب فیروزی آثار می پیوست موسم خجسته آثار بهار وجود ریاحین
و ازهار چون فتح و نصرت از یمین و یسار استقبال موکب جاه و جلال مینمودند و در روز سه شنبه دهم ربیع الاول سنه خورشید
جهان آرا با شکوه اقبال و طنطنه جاه و جلال بمنزل عز و شرف خرامید کوس نوروزی آوازه فتح و فیروزی در گنبد خضرا انداخت

شعر

جهان رونق ارجمندی گرفت * ز نوروز فیروزمندی گرفت * ببزم دلارای سلطان باغ * ز لاله بگردش در آمد ایاغ
دگرباره دهقان اردی بهشت * بصحن چمن سنبل و لاله کشت * نسیم عنبر آثار بهار چون مشک تاتار در وزیدن آمده عرصه جهان را
چون دل اهل ایمان معطر گردانید و هوای فرح افزای ماه فروردین عطرسائی آغاز نهاده چون شعله جمال لاله رخان و عارض
سیمین خوبان صفابخش اقلیم جهان و ضیارسان عرصه دوران گردیده شهریار کامکار مجلس بزم نوروزی را بگلشن رزم
و سور بر سرور فتح و فیروزی مبدل ساخته بلوازم جشن و سرور پرداختند و کوچ بر کوچ روانه شدند و در حدود گنجه
گنجعلیخان و امرا استقبال رایات ظفر آیات نمودند و بسعادت رکاب بوسی سرافراز شدند حضرت اعلی پیر بوداقخان
را با امراء رفیق او که از تبریز آمده بودند رخصت دادند که بجانب تبریز رفته از آن سرحد خبردار باشند گنجعلیخان حاکم
کرمان را نیز مرخص نمودند که با لشکر و خیل خود که متعاقب می آیند بر سر او رفته بمدد و کومک امرا قیام نمایند و چون بلده
تفلیس محل نزول موکب برجیس باسیس گردید عنایت خسروانه شامل حال بکرات میرزای ابن داود خان که در زمان
جنت مکان شرف اسلام دریافته بود گردیده بلقب ارجمند خانی و خطاب مستطاب عمی سرافراز گردانیده ولایت کارتیل را
باو ارزانی داشتند و از آنجا ساحت ولایت گرجستان مضرب سرادقات عز و اقبال گشت طهمورث بجهت آمدن سردار روم
که در دیار بکر قشلاق نموده بود گمان نداشت که درین سال لشکر قزلباش را فرصت آمدن گرجستان باشد چون از
نهضت موکب همایون خبر یافت سراسیمه و حیران در کمال یاس و حرمان وداع گرجستان کرده با معدودی چند بطرف
باشی اچوق گریخت و در میان گرجیان علامت روز قیامت ظاهر گشته مفهوم یوم یفر المرء من اخیه بسمت ظهور یافت
حضرت اعلی عساکر منصوره را بچند گروه منقسم ساخته هر گروهی را بسر کردگی یکی از امرای عظام از یکطرف فرستادند
یوسفخان و امرای شروان را امر فرمودند که از آن طرف بگرجستان آیند و اردوی کیهان پوی نیز با فوجی از افواج قاهره
از یکطرف در حرکت آمده مقرر شد که مساکن گرجیان را از چهار طرف احاطه کرده شکاری وار در میان گیرند و بهر گروهی
که رسند مردان ایشان را که با اهل اسلام جنگ کرده کافر حربی اند بمقتضای اقتلوا المشرکین کافة عرصه تیغ غزا و جهاد
گردانیده بر متنفسی از آن بدنیان ابقا نکنند و زنان و کودکان را اسیر نموده اموال و اسباب غنیمت ایشان از غازیان
باشد طایفه گرجی از همه طرف خود را بسته دام بلا دیده چون ماهی در شبکه اضطراب بدره و کوه و بمیان جنگلها

و بیشهها پر درخت و جاهای مستحکم که یکراه پیش نداشت در رفته سغناق کرده بر اطراف و جوانب خود هر جا که امکان عبور داشت
خندق کنده آب انداختند و رعیت و سپاهی با خانکوچ و اموال بسغناقها درآمده همگی اسلحه و یراق جنگ مرتب داشتند
و بحفظ حال خود پرداختند چون اکثر سغناقها در آنطرف آب قانق و در ایام بهار بارندگی و طغیان آب بود و عبور از آنجا جز بکشتی
میسر نمیشد و گرجیان تمامی زورقها و کشتیها را پنهان کرده بودند حضرت اعلی شاهی ظل اللهی اردوی اغرق را در اینطرف آب
گذاشته بندرخان ذوالقدر مهردار را اردوبیگی و کلبعلی بیک یساول صحبت شاملو را حارس دولتخانه همایون کرده از آب
عبور فرمودند بجهت فقدان کشتی عساکر منصوره زحمت بسیار کشیده اسب و استر و شتر بیشمار از راه آب بچراگاه عدم شتافتند
القصه عساکر منصوره حسب الفرمان قضا جریان گروه گروه و فوج فوج بمیان بیشه و جنگل درآمدند بهر سغناقی که میرسیدند
بزور بازوی مردانگی از هم پاشیده همه روز سرهای قتیلان و اسیران گرجی بنظر همایون درمی‌آوردند حسین بیک یوزباشی
ذوالقدر که از جانب قورچی باشی با فوجی از افواج قاهره در بیشه و جنگل بجست و جوی نصاری مامور بود بسغناق بزرگی رسیدند
که قریب دو هزار خانه‌وار گرجی و جمعی کثیر از سپاهیان و ارباب جلادت در آنجا اقامت داشتند و آن مکان مستحکم قلعه مثال
خندقی داشت پر آب جز یک راه تنگ و تاریک که از چوب بر روی آن بسته بودند نداشت گروهی از قورچیان و غلامان
و تفنگچیان بی آنکه بر کیفیت و کمیت اهل سغناق مطلع گردند و صلاح و فساد آن را منظور احتیاط دارند تا موازی سیصد
چهارصد نفر اسبان خود را در بیرون گذاشته از آن راه تنگ و تاریک پیاده بمیان سغناق درآمدند در کمال غفلت و
بی پروائی هر گروهی بطلب غنیمت بطرفی دویدند چون گرجی خبردار شده فوج فوج با اسلحه و یراق بجنگ پیش آمدند و خبر هجوم کفار
بنوم رزم پیکار بحسین بیک رسیده در رفتن و مدد و کومک فرستادن تعلل کرد و گروهی از گرجیان از عقب غازیان درآمده
راهی را که قزلباش آمده بودند خراب کرده اطراف و جوانب ایشان را گرفته جنگ در پیوستند غازیان قزلباش و تفنگچیان
که هر فوجی در طرفی بودند فرصت جمعیت نیافته تا تیر در ترکش و گلوله و باروت با خویش داشتند دست و پا میزدند بعد از آنکه
از یراق خالی شدند گرجیان هجوم آورده ایشان را مغلوب کرده هر کدام راه فرار پیش گرفتند چون راه خراب شده بود
راه دیگر بجهت بیرون شدن نیافتند و بیرونیان نیز بمدد نتوانستند رفت چون اراده ازلی بشهادت آن گروه تعلق گرفته بود
اکثر ایشان بدرجه شهادت فایض گشتند و قلیلی از غایت اضطراب مجروح و زخمدار خود را بر آب زده چند نفر بیرون آمدند
این خبر بعرض اشرف اعلی رسیده موجب افروختگی آتش غضب شاهانه گشته اول حسین بیک را طلب نموده در معرض
یرغو و عتاب و خطاب درآوردند که تو بجنگ سغناق مامور نبودی چون بسغناق رسیدی میبایست سپاهیانه
تحقیق نیک و بد و آن کثرت و قلت آن مردم نموده و حقیقت بقورچی باشی که ریش سفید اوست و او را بدین خدمت مامور

ساخته ایم عرض نمائی مردم بی سر را از یک راه بمیان بیشه و جنکل که سقناق دشمن باشد بی آنکه از اوضاع ایشان خبر یافته باشی

چرا کذاشتی و اکر مقید برخصت تو نشده بسر خود رفتند احتیاط مقتضی آن بود که بر سر راه آمده از چند جا محل معهود عبور ترتیب

دهی و جمعی را بمحافظت راهها تعیین نموده با باقی لشکر بسقناق در آمده مردم را بقاعده و آداب جنک ترغیب نمائی

که آنجماعت دل بتو قوی داشته جنک کنند و اکر صلاح در جنک نباشد العیاذ بالله اکر شکستی روی نماید راه بیرون شدن

متعدد بوده باشد که بسلامت بیرون توانند رفت مشار الیه اراده نمود که لب بمعذرت کشاید حضرت اعلی او را سخن نکذاشته

بعقوبت و رسوائی که بمنیاد سیاست فرموده جدا او را در تمام اردو بمیان لشکر کردانیدند که عبرت دیکران کشته در

امثال اینکونه مخاطرات عظیمه غفلت و بی پروائی نکنند بعد از سیاست آن مقرب الحضرت قورچی باشی را با جمعی کثیر از عساکر

ظفر رهبر بر سر سقناق مذکور فرستادند قورچی باشی بآنجا رفته اطراف و جوانب آن بیشه را احتیاط نموده چند جا را

که مناسب راه یافت بچوبهای قوی ترتیب داد و غازیان را بآئین شایسته بمیان سقناق فرستاده چند جا را کرجیان

نیز جبر بسته از عقب جبر تیر و تفنک می انداختند مردم را از جنک جبر مانع آمده از اردو توپ طلب نموده توپچیان جبرها

بضرب کلوله توپ و ضربزن از هم پاشیدند و کرجیان نیز مردانه بجنک ایستاده کوششهای مردانه مینمودند تا آخر روز

بحرب و قتال اشتغال داشتند آخر روز کرجیان از ستیز و آویز عاجز آمده ترک محاربه نموده یکجا جمع آمده بلوازم پاس

قیام نمودند سپاهیان اهل سقناق چهارصد پانصد نفر که یابوی سواری و باری داشتند بعضی سپاهی و بعضی رعیت

عیال خود را پس سر کرفته از عقب سقناق راهی کشوده بدامنه کوه داغستان رفتند سایر مردم که بر جا مانده

بودند که روز دیکر که لشکر ظفر اثر هجوم کردند طاقت محاربه در خود ندیده هر طرف که دویدند بکروهی از لشکر ظفر اثر

دوچار شدند تیغ یمانی غازیان آغاز سر افشانی کرده مردان همه طعمه شمشیر آبدار و زنان و کودکان بذل رقیت

کرفتار آمدند و غنایم موفور در آن سقناق بدست لشکر ظفر منصور آمد و تمامت آن سقناق صورت قاعا

صفصفا کزدید و همچنین هر جا سقناقی بود بتوفیق الهی و نیروی اقبال بیزوال شاهی بسرپنجه قوت و قدرت سپاه

اسلام از هم پاشیده شد القصه تا بیست روز موکب همایون در کنار آب قانق توقف فرموده مجاهدان نصرت

قرین بقطع و قمع کفره بدین اشتغال داشتند یوسف خان و امرای شروان که از طرف زکم می آمدند بهمین قاعده عمل

میکردند روزی در کنار رودخانه فرود آمده بودند که نصاری زکم که بطایفه انل معروفند جمعیت عظیم نموده بآیین

جنک بر سر لشکر شروان آمدند مبارزان جنود شروان نیز پای جلادت بمعرکه دلاوری نهاده فیما بین جنک عظیم

در پیوست و نصرت الهی شامل حال اهل اسلام کشته آنجماعت مغلوب شدند و بسیاری از آن کروه معرض جهاد تیغ کشتند

قلیلی بصد فلاکت باطراف وجوانب پراکنده شدند وغازیان مساکن آنطایفه را ویران نموده در شهر زکم از آبادانی اثر نگذاشتند
و در کل ولایت کاخت باین شیوه عمل شد آنچه بشومی بی ادبی وعصیان طهمورث از قتل ونهب واسر وخرابی در الکای نصاری
کاخت آمده معلوم نیست که از زمان ظهور اسلام الی غایت در زمان هیچ پادشاه ذی شوکت بعمل آمده باشد ومملکت بجانرا
چنین ویران کرده باشند دختران زلیخا طلعت صاحب جمال وپسران یوسف لقای آراسته بزیور خط وخال که بقید ذل اسیر
گرفتار آمدند از تحریر محاسبان خیال بیرون بودند تمامت اسیران که از نظر خجسته اثر همایون میگذشت قریب یکصد هزار بقلم
درآمد اما باعتقاد راقم حروف زیاده از سی در گوشه وکنار اسیر شد که بنظر درنیامد وجنود قتیلان از پنجاه هزار متجاوز بود
وچون سه ماه از نوروز سلطانی گذشته سردار روم در صحرای موش خیمهٔ اقامت نصب نموده بجمع آوردن لشکر ویراق
سفر مشغول بود زیاده ازین توقف در گرجستان لایق دولت نمینمود فی الجمله سورت غضب شاهانه تسکین یافته بود عنان
عزیمت بصوب مراجعت انعطاف داده از راه مرداتقوب بطرف کارتیل آمده چند روز در بلدهٔ تفلیس اقامت نموده بنظم
ونسق قلعه ومهمات وتبکرات خان پرداختند واز راه اخستاباد به ییلاق مید الحوق توجه نمودند وچون اسپان قزلباش از کثرت
تردد در کل ولای گرجستان زبون وناتوان شده بودند قریب بدو ماه در ییلاق مذکور توقف نموده از آنجا به ییلاق
کوکچه تنگیز تشریف بردند وتا هنگامی که محمد پاشای سردار آمد ییلاقات مذکور مضرب سرادقات لشکر منصور بود شرح
آمدن سردار وقضایا وسانحه در ذیل دفتر ثانی از مساعدت بخت مامولست ذکر محاربه که در سلماس میان امرا وقزلباش
وتکلو پاشای بیگلربیگی وان وسنجق اکراد بوضوح پیوست وکشته شدن پیربوداقخان بتقدیر ملک منان قبل ازین مرقوم
قلم وقایع نگار رقم گردید که در حدود گرجستان پیربوداقخان حاکم تبریز را با امرای آنسرحد رخصت دادند که به تبریز رفته
بمحافظت آنسرحد قیام واقدام نمایند وگنجعلیخان حاکم کرمانرا نیز بمدد ایشان مامور ساختند وپیربوداقخان بجهت دفع فتنه
اکراد خصوصا اولاد غازی بیک بن شاهقلی بیک بیگیلان که بقلعهٔ قارنیارق درآمده دست درازی بسلماس مینمودند
بانطرف نهضت نموده از امرای آنسرحد مقصود سلطان کنگرو سلمان سلطان سوباشی وابراهیم بیک برادر فدوی
دودمان ولایت نشان وزیر آذربایجان باچریک آنولایت ومحمد تقی بیک مین باشی تفنگچیان آذربایجان باگروه
تفنگچی باو ملحق گشته بطرف قارنیارق در حرکت آمدند اکراد کس بجانب وان فرستاده از محمد پاشای بیگلربیگی وان
مشهور بتکلو پاشا وامرای کرد استمداد نمودند تکلو پاشا با جنود رومیه وزینل خان محمودی حاکم خوشاب وسایر امرای
کرد تا موازی شش هفت هزار کس بدفع گروه قزلباش بسلماس آمدند چون خبر آمدن مخالفان به پیربوداقخان وامرا
که کماهیش قریب به پنجهزار کس بودند رسیده تخمین مراحل راه کرده بقرینه وقیاس معلوم کردند که مخالفان در چه روز

بلماس میرسند و جماعتی نیز که بخبرگیری فرستاده بودند موافق آن تقریر کردند پیربوداقخان کس بطلب گنجعلیخان تعجیل فرستاد
که دران روز بالشکر ملحق گردیده آمادهٔ حرب و قتال باشند اتفاقا یک روز پیشتر از روز معهود امرا که آمادهٔ جنگ نشده پراکنده
فرود آمده بودند و گنجعلیخان بطسوج رسیده بود قراولان خبر آوردند که طلیعهٔ لشکر مخالفان نمایان شده امرا در کمال
اضطراب سوار شده مقصود سلطان کنگرلو با جمعی بچرخچی گری مامور شدند تا آراستن صف سپاه قول و ترتیب دادن
میمنه و میسره لشکر مخالف چرخچیان را مغلوب ساخته بهیئت اجتماعی رسیدند مقصود سلطان و چرخچیان بیک طرف
افتاده خود را بقول نتوانستند رسانید جماعت چریک که برفاقهٔ لشکر بودند تاب حملهٔ مخالفان نیاورده پشت بر معرکه
کردند ازینجهت لشکر قول بهم برآمده متفرق و پراکنده گشته راه انهزام پیمودند سلمان سلطان سوباشی و محمد تقی بیک
مین باشی با تفنگچیان و جمعی از غازیان که قریب بمحوطهٔ باغی فرود آمده بودند راه فرار مسدود یافته از روی اضطرار
بمحوطه درآمده رخنهای باغ را گرفته شروع در انداختن تفنگ کردند پیربوداقخان که مشاهدهٔ اینحال نموده از غایت
غیرت و ننگ و بدنامی عار فرار بخود قرار نتوانست داد و معرکه ثبات قدم ورزیده بعد از شکست لشکر قزلباش دو نفر
ملازم عنان او را گرفته باز گردانیدند درین اثنا زینل خان محمودی با جمعی از عقب او درآمده بی آنکه مجال او شناسا گردد
زخمی منکر باو زد یکی از ملازمان خود را بر سر خان انداخت اکراد آن ملازم را نیز بقتل آوردند و پیربوداقخان بزخم زینل خان
کشته گردید رومیه و اکراد را چنین فتحی دست داده اموال و اسباب قزلباش آنچه در بیرون محوطه بود همه نصیب
مخالفان گشت روز دیگر بر سر حصار هجوم آوردند و اهل حصار بضرب گلولهٔ تفنگ ایشانرا باز گردانیده جمعی را بر خاک
انداختند و دو سه مرتبه زور آوردند کاری نتوانستند ساخت و هر مرتبه جوانان کارآمدنی ضایع شدند صرفه در جنگ
حصار ندیدند و آوازهٔ بیرون آمدن موکب همایون نصرت نشان از گرجستان و نهضت رایات اجلال بطرف
آذربایجان برایشان رسید طبل ارتحال کوفته باز گشتند و اهل حصار نجات یافته بجانب تبریز کوچ کردند گنجعلیخان
طسوج این خبر شنیده ابراهیم بیک و منهزمان لشکر باو رسیدند چون مددی باهل حصار از و متصور نبود و در برابر
شش هزار کس رفتن او را لایق نمینمود بازگشته بشهر آمد و خبر کشته شدن پیربوداقخان و استیلای مخالفان بشهر
رسیده مردم شهر بنوعی بهم برآمده سراسیمه گشتند که دست از پای نمی شناختند و همگی بدست اهل و عیال گرفته
ارادهٔ فرار داشتند که گنجعلیخان بشهر رسیده مردم فی الجمله آرام گرفتند و منتظر ورود مخالفان بودند که متعاقب
خبر بازگشتن ایشان رسیده خاطر تبریزیان بالکلیه اطمینان یافت حقیقت اینحال در حینی که را[illegible] از اختاباد
بجانب ییلاقات میرفت باردو رسیده موجب کدورت خاطر اشرف گشت اما حوصلهٔ پادشاهانه ندرانیده اظهار

ملالت نفرمودند شاه بنده بیک پسر پیر بوداقخان را بجای پدر امیر الامرای تبریز فرموده بلقب ارجمند خانی سرافراز گردانیدند
سلمان سلطان سوباشی که در جنگ مردانگی بظهور آورده بود مورد شفقت شاهانه شده او نیز بلقب خانی سرفراز گشت و محمد
تقی بیک مین باشی مشمول شفقت شاهانه گردید چون آوازهٔ آمدن سردار شیوع داشت بنابر رعایت حزم و احتیاط کلب علی
بیک یساول صحبت شاملو را به تبریز فرستادند که امرا و عساکر آنطرف را با قشون و لشکر آراسته جمع نموده از الخد و خبردار
باشند حسن خان بیگلربیگی قلمرو علیشکر را نیز با قشون آراسته بدانجا فرستادند که باتفاق امرای آذربایجان بخدمت
آنسرحد قیام نمایند و ایشان جمعیت نموده بطرف سلماس رفته رحل اقامت انداختند و بعد از آنکه آمدن سردار بطرف
خجور سعد بتحقیق پیوست باز گشته چند گاه در شهر می بودند تا وقتی که حاکم همایون بطلب ایشان بغراصدار یافت
و در حدود ایروان بلشکر ظفر قرین پیوستند و از سوانحی که درین سال در حدود گنجه بظهور پیوست مغضوب شدن و سیاست
یافتن مرشد قلیخان زیاد اغلی بیگلربیگی قراباغ که پدرش محمد خان در راه دین و دولت بدرجهٔ شهادت رسیده بود حضرت اعلی
را که همواره احقاق حقوق خدمت گذاران جان سپار و رعایت بازماندگان ذو الحقوق جبلی ذات اشرف است ارادهٔ
خاطر انور بدان متعلق بود که جاه و منصب او را بیکی از پسران او تفویض فرمایند در وقت مراجعت درین باب با ریش سفیدان
ایل و عشایر قاجار و اکدران آن سلسله مشورت فرمودند که بهر یک از پسران که راضی باشند داده شود زیرا که مرشد قلیخان
اگرچه پسر بزرگتر و جوان نمایان خوش سیما و بحسب ظاهر شایستهٔ تربیت بود اما جنونی بر طبیعتش غالب بود چون بدمستان
بادهٔ غرور اعمال و افعالی که از شیوهٔ مردمی دور است با ایل و عشیرت و منتسبان آن خانواده از و بظهور می آمد و سخنان بی ادبانه
و بیخردانه از و سر میزد و هرگاه جهل و جنون بدمستی در یک طبیعت جمع آید و غرور جاه و حکمرانی با آن منضم گردد هر آینه جز اعمال
زشت بیخردانه از و از و سر نزند بدان جهت حضرت اعلی شاهی ظل اللهی رضاجوی خاطر منتسبان آن سلسله شدند و
چند روز آنجا با یکدیگر کنکاش کرده آخر الامر رعایت توره منظور داشته چون پسر بزرگتر بود بحکومت او راضی شدند
حسب الرضای ایشان بدین رتبهٔ والا سربلندی یافت روزی با امرای قراباغ مجلس شراب منعقد ساخته صحبت میداشت
میانهٔ بیگر سلطان ایکرمی دورت حاکم بردع و خلیل سلطان قرامانلو حاکم اختاباد گفتگوی میشود بیگر سلطان از
مجلس بیرون میرود خلیل سلطان خود را باو رسانیده زخم کاردی باو میزند و مرشد قلیخان که بیگلربیگی ایشان بود
تغافل ورزیده در مقام تادیب در نیامده بنابران بیگر سلطان و همگنان این عمل را بتحریک و انگیز او حمل نمودند
و چون اینگونه جسارت و دلیری در اردوی همایون نمودن در میزان طبع عدالت سرشت همایون اعلی سنجیده نیست
و در قانون سپهداری ضبط و ربط لشکر جای تغافل نه از ظهور این بدمستی نایرهٔ خشم شاهانه اشتعال یافته حکم شد که

اول مرشد قلیخان قطع ید خلیل سلطان که کار دزد ده نماید و بعد ازان مرشد قلیخان نیز از چشم کندن و دیدهای او را از مشاهده مصنوعات
الهی که بدترین عقوبات است عاطل ساخته سیاست فرمودند و ایالت گنجه و امیر الامرای قراباغ بمحمد قلیخان برادر کوچکتر او که
گوهر دانش از آیینه صفاتش نمایان بود تفویض یافت گفتار در لشکر کشیدن محمد پاشای وزیر اعظم و سردار روم بجانب
آذربایجان و محاصره نمودن قلعه ایروان و بنیل مقصود بازگشتن سپه آرایان معرکه سخنوری صفوف و از خط محفوف
سخن را در مضمار بلاغت بدین نمط آراسته اند و شقه لوای آسمان فرسای حدیث را بدینگونه پیراسته اند که سلطان احمد
خان ابن سلطان محمد خان ابن سلطان مراد خان پادشاه روم بعد از قرار مصالحه و پیمان که میان او و حضرت اعلی شاهی ظل اللهی
وقوع یافته از طرفین ایلچیان سخندان آمد و شد نمودند و هنوز قاسم بیک سپهسالار مازندران که ازینطرف با نامه محبت
نشان بایلچیگری رفته در استنبول بود بمجرد آنکه فتوری که در مملکت شروان و گرجستان چنانچه که بتحریر پیوست وقوع یافته
جمعی بیدولتان جاهل و نادان و فرومایگان خسیس مثل طهمورث گرجی و دلو ملک شروانی و دیگران سر از جیب عصیان
و طغیان بر آورده فتنه انگیخته بودند بسخنان دروغ و اخبار کاذب بی فروغ ارباب فساد بیحوصلگی کرده باغوای چندی
از نزدیکان خود که در حریم دولت و سرای عزت نشو و نما یافته از سرنجه حادثه سیلی روزگار نخورده اند و از مرحله پیمائی تقلیب
و فرار فتور و فتن آبله پای نگشته از عالم بیخبرند معاهده و پیمان سست بنیان خود را بر طاق نسیان نهاده در سال گذشته
محمد پاشا را که حاکم مصر بود وزیر اعظم و سردار کرده بر سر قزلباش فرستاده و او چنانچه اشارتی بدان رفت در دیاربکر قشلاق
نموده درین سال بر حسب فرمان لشکرهای مملکت روم از ارزروم ایلی و اناطولی و میان ایلی و مصر و شام و حلب و طرابلس
و بلاد قرامان و موصل و دیاربکر و سایر بلاد جزیره و ارزن الروم و میران سنجق و قبایل و عشایر اکراد با او پیوسته جمعیت
عظیم دست داد که در هیچ عصر و زمان سپاه روم باین کثرت و استعداد بایران نیامده بودند تمامی وزرا و پاشایان
و ارکان دولت حضرت عثمانی حتی ینگچری آقاسی که قانون ایشان نیست که از موکب پادشاه جدا شوند همراه شده
لشکر گران و عساکر بیکران و توپهای کوچک و کلان و عراده بسیار و ضربزن و بادلیج بیشمار روی توجه بدین دیار آورده
از روم بطرف ایران در حرکت آمدند و رایات جلال در ییلاق گوکچه تنگیز اقامت داشت که خبر آمدن سردار بوضوح
پیوست حضرت اعلی شاهی ظل اللهی که باطن فیض مواطن خود را بزیور توکل آراسته بحسب و من یتوکل علی الله فهو حسبه لطف
الهی را کافل مهام خاص و عام میدانند رعایت سلسله ظاهر نموده متوجه استحکام قلعه ایروان و انتظام مهام قلعه داری
شده قورچیان عظام قاجار و جمعی کثیر از تفنگچیان جلادت آثار رکاب اقدس صفاهانی و خراسانی و بافقی و غیرهم
بسرکردگی سرداران هر طبقه سیما میر فتاح مین باشی تفنگچیان اصفهانی که مرد کار دیده و جنگ آزموده قلعه دار بود و احمد

سلطان محکی خراسانی و ملازاده باقی و امثال ایشان بحراست قلعه مامور شدند و از جماعت کوینکلوی شجاعان لشکر قزلباش
یعنی گروهی که بطیب خاطر هوس مردانگی دارند بوعده‌های جمیل شاهانه مستمال و امیدوار گشته روانهٔ قلعه شدند ۳۰۵ و ضروریات
قلعه داری از سرب و باروت و فتیله و نفط وغیره ترتیب داده ارسال نمودند مجملا قلعهٔ ایروان بعد از حفظ الهی بمردانگی
و دلیران معارک کارزار و اسباب و ادوات قلعه داری استحکام یافت و سردار در عشر ثالث ماه شعبان بپای قلعهٔ ایروان
رسیده تسخیر آنرا باغوای ینکچری آقاسی و ینکچریان قلعه گیر و ترکچه بیلمز حاکم اخسقه که همیشه درین سرحد لافهای گزاف میزد سهل و
آسان انگاشته بمحاصرهٔ قلعه پرداخت رای جهان آرا بدان متعلق گشت که عساکر منصوره را چند گروه کرده هر گروهی را
بسرکردگی یکی از معتمدان کاردیده ارسال دارند که از دو سه طرف اردوی مخالفان سیاهی نموده در هنگام فرصت
دستبردها می نموده باشند و رومیه از خوف دستبرد مبارزان جنود قزلباش بهیئت اجتماعی تسخیر قلعه نتوانند پرداخت
و بطلب ذخیره بطرفی نتوانند رفت لهذا فوجی از عساکر نصرت نشان را بسرکردگی مقرب الحضرت قرچغای بیگ بیکطرف
فرستاده و جمعی دیگر را بسرکردگی خلف بیگ سفرچی باشی بجانب کنه گیر که موضعی در دامن کوه یک فرسخی طرف شمالی
قلعه و بر سمت راه اردو واقع شده فرستادند که آنرا مضبوط نگاه داشته هرگاه از اردوی معلی کسی بقلعه رفتنی باشد
یا از قلعه باردو آید بمیان ایشان درآمده بعد از انتهاز فرصت خود را بسلامت بمقصد رسانند اما مقلیخان بیگلربیگی
فارس را که نیز در همان ایام از فارس آمده بود از طرف شرقی روانه فرمودند و دلو محمد شمس الدینلو را با قشون لشکر
خود بجانب غربی ایروان که طرف ارزن الروم است فرستادند که راه بر متردّدین اردوی رومیه تنگ دارند که
از عقب ذخیره جهت ایشان آورند و امرای عظام را که باتفاق کلب علی بیگ یساول صحبت شاملو در تبریز بودند حکم
شد که آمده با امام قلیخان ملحق گردند و سرداران لشکر هر روز در جانبی بلکه هر لحظه در مکانی مناسب اقامت نموده قراولان
کاردیده را تعیین نمایند که زبان گیری کرده اخباری که معلوم ایشان گردد بیکدیگر اعلام نموده همواره از یکدیگر خبردار
باشند و از دستبرد خالی نبوده هر لحظه رومیه را آسوده و فارغبال نگذارند و چون هوای ییلاق سرد شده بود اردوی
کیهان پوی از کوکچه تنگیز کوچ کرده بدار الاکر که محل خوش هوائیست نزول اجلال فرمودند و سرداران جنود اقبال حسب
الفرمان قضا جریان کمر بکین اعدا البته شب و روز از احوال هم خبردار بودند و رومیه دو گروه شده گروهی همه روز
بر سر اسب مستعد محاربه گردیده بکار قلعه نمیتوانستند پرداخت و گروهی قلعه را احاطه کرده در امور قلعه گیری کوشش
مینمودند و فیمابین محاربات عظیم در اطراف و جوانب بوقوع می پیوست چون آذوقه در میان لشکر روم کم و
نایاب بود گروهی از میران سنجق و الای بیگیان سرکرده جماعت آت اغلانی شده تا موازی سی هزار اسب و شتران

قطار و الاغ بطرف کرنی که سمت راه نخجوانست بطلب ذخیره رفتند امام قلیخان با لشکر فارس خبر یافته بر سر آنجماعت رفته در حینی
که لشکریان اکثر بنجا بها در آمدند و قلقچیان بطلب ذخیره مشغول بودند رسیده فیما بین جنگ در پیوست و به نیروی اقبال شاهی
آنجماعت را مغلوب ساخته تا یکهزار و پانصد سر و زنده و دو سه هزار راس اسب و استر و الاغ و اخترمه فراوان بدست
آوردند و بقیة السیف فرار نموده بی حصول مقصود بعسکر پیوستند مرتبه دیگر و امرای عظام که از تبریز آمده با ولیعهد ملحق شده بودند
و در حدود کرنی اقامت داشتند جنود رومیه قرب چهل هزار کس با پنجاه شصت آلای بعزم محاربه ایشان در حرکت آمدند
جاسوسان و قراولان قرچغای بیک خبر باو رسانیدند او فوراً بامام قلیخان اخبار نموده امرا احتیاط و زبده اردوی
خود را از آنجا کوچانیده بالاتر فرستادند و لشکر سبابی ایستاده پیل بستند که طلیعه سپاه مخالف نمایان شد جرچیان
جنود اقبال خصوصاً گنجعلیخان حاکم کرمان و پیک وردی بیک با جماعتی از قشون آراسته امام قلیخان و سایر دلیران
پای جلادت در میدان مبارزت نهاده در حمله اول تا بیست سی نفر از جرچیان سپاه روم قتیل و دستگیر شدند درین اثنا
لشکر قول رومیه با غلبه و ازدحام تمام جلو ریز بمعرکه در آمدند گنجعلیخان که کهنه سپاهی جنگ دیده و کار آزموده بود
صرفه در جنگ ندیده خود را پس کشیده بقول ملحق شد و امام قلیخان سپاه قول را از پیش رفتن مانع آمده خود را بدامنه
کوه کشیدند اما پیک وردی بیک از غرور شجاعت و خودرائی با گروهی بجنگ ایستاده تاب مقاومت آن گروه انبوه
نیاورده منهزم گشتند و پیک وردی بیک بنکم تا چهل پنجاه نفری از تفنگچیان پیاده و مردم مجهول بقتل آمده بقیه لشکر بسلامت
بقول پیوستند رومیان نیز صرفه در پیش آمدن ندیده بهمان اکتفا کرده باز گشتند دیگر آنکه خلف بیک سفرچی باشی و
رفقا که حسب الفرمان قضا جریان در گنجه کیر بودند کوزچی و قراول و دیده بآن تعین نموده از آمد و شد قلعه خبردار
بودند از مردم رومیه دلاور پاشا و مردم او که در آن سمت بود از آمد و رفت قزلباش واقف گشته مکرر با مردم
ایشان و مبارزان جنود اقبال دست بازی واقع میشد یکمرتبه رومیان دلیری کرده بیشتر آمدند و جنگ جویان جنود
مسعود نیز تیز عنانی کرده بمیان آن گروه در آمده جنگ در پیوستند جهانگیر خان بختیاری که با دویست نفر از مردم
خود همراه بود دلیرانه با اندک مردمی بجنود رومیه حمله نموده نزدیک بآن شده بود که گرفتار گردد بزور بازوی دلاورانه
بر طبق نام قبیله خود بختیار گردیده دفع نکایت خصمان نموده بسلامت بیرون آمد و از عساکر منصوره مردانگیها بظهور
رسیده غالب آمدند و چون جنود رومیه فوج فوج بمدد میرسیدند غازیان بعد از غلبه دست از محاربه
باز داشته سپاهیانه خود را پس کشیدند رومیان نیز جرأت بپیش آمدن نکرده هریک بمقام خود باز رستند دیگر آنکه
جمعی از رومیان و طایفه اکراد از طرف وان و کردستان می آمدند مقصود سلطان کنگرلو حاکم خوی و نخجوان که

بخبرداری آن راه مامور بود با آن گروه دوچار شده بعد از حرب و قتال جمعی کثیر طعمهٔ شمشیر گشته احمال و اثقال بسیار غنیمت و عساکر ظفر
شعار شد شتران سرکار حافظ احمد پاشا که از انجا ذخیره می آوردند بدست درامده داخل غنایم مذکور بود دیگر انکه هنگام
ارتحال رومیه دلاور پاشا و جمعی دیگر از رومیهٔ وان و دیاربکر اغرق خود را با فوجی از رومیان و اکراد از پای قلعه بطرف
وان میفرستادند تیمور بیک یساول صحبت ایواغلی با جمعی از دلاوران بر خاشجوی بر سر ایشان رفته بعد از محاربه ظفر یافته
غنایم بسیار بدست آوردند و دلو محمد شمس الدینلو که بخبرگیری و ضبط راه ارزن الروم و قارص مامور بود مکرر در ان راه
بمتردین رومیه برخورده محاربات بوقوع پیوست و دستبردها نموده جاوشان که از روم آمده احکام از جانب
خواندکار بسردار می آوردند و جمعی که از نزد سردار عرایض و مکاتیب می بردند بدست آورده مردم او مجموع آنهارا
بنظر اشرف درمی آوردند الحاصل سپاه ظفر پناه در مدت محاصرهٔ قلعه از دستبرد خالی نبود رومیه را آسوده نمیگذاشتند
و همه روز سر و زنده و اختر مه بنظر اشرف درمی آوردند اما جمعی که بتسخیر قلعه کمر بسته بودند خصوصاً اینکچری آقاسی و طایفه
دیگر چند جا سیبها و توبها ترتیب داده توبهای قلعه کوب نصب نموده بجهد تمام از طرف دیگر خاک پیش آورده سعی
غیر محصور در لوازم قلعه گیری میکوشیدند و غازیان قاجار و بیات و تفنگچیان و سایر محافظان قلعه سپر ممانعت
بر روی کشیده نهایت جانسپاری و مردانگی بظهور می آوردند و حضرت اعلی شاهی ظل اللهی همه روز کسان عیار پیشه
کارآگاه فرستاده از احوال قلعه خبر میگرفتند و در اوایل حال که قلعه محصور گردید چون زیاده از سیصد هزار نفر از جنود
اشرار ایشان امر کزوار در میان گرفتند اهل قلعه اندک خوفی و تزلزلی داشتند اما رفته رفته دل قوی کرده دلیر شدند
القصه رومیان و توپچیان رومی و فرنگی شبانروز از توپ انداختن خالی نبودند دو سه برج دروازه قلعه را بضرب
سنگ توپ و گلولهٔ بالیمز منهدم ساخته روزی جمعیت عظیم نموده بجانب قلعه دویدند از جانب قلعه نیز توپچیان
و تفنگچیان قدرانداز که فی المثل اگر چشم مور را نشانه سازند تیر مراد شان بر هدف مقصود راست آمده خطا نمی افتد
گلولهٔ ضربزن و تفنگ بر مثال تگرگ آتشین که از گردهٔ اثیر بار د بر ان گروه میریختند هر چند بپای سعی دویدند دست
امید شان بخاک ریز مقصد نرسید جمعی کثیر بضرب تیر و تفنگ اهل قلعه بر خاک هلاک افتادند و کاری نساخته
خایب و خاسر بازگشتند حضرت اعلی شاهی ظل اللهی احتیاط و رزیده موازی یکهزار تفنگچی از تفنگچیان رکاب اقدس
همایون جدا فرستادند که از طرف کنه کیر رفته در کمین فرصت نشسته در هنگام مجال مردانه خود را در قلعه اندازند
و ایشان حسب الفرموده بد انحدود رفته عیار صفت شب کس بقلعه فرستاده امیر گونه خان را خبر کردند او صبح
تاریک دروازهٔ شمالی کنه کیر را گشوده تفنگچیان چون برق لامع بقلعه درامدند و نقارهای شادمانی بنوازش درآوردند

و بیرونیان از این معنی خبردار گشته بیشتر از بیشتر در توپ انداختن و سیبه پیش آوردن اهتمام میکردند روزی ینگچری آقاسی و ترکجه بیلمز
با چند نفر از باشایان که زیاده از دیگران بقلعه گیری غلو داشتند بتوپخانه آمده در توپ انداختن سعی مینمودند از تقدیرات آسمانی
و تائیدات اقبال شاهنشاهی توپی از قلعه بتوپخانه انداختند و گلوله توپ بر ینگچری آقاسی خورده ازو گذشته بترکجه بیلمز و ازو
بینگچری رسیده تا هفت نفر از باشایان و معتبران رومیه بضرب یک گلوله توپ ضایع شده خرمن حیاتشان باتش حادثه سوخت
و جمعی که خاک پیش می آوردند و بخندق رسانیده خندق را انباشته میکردند اکثر اوقات غازیان قاجار مبارزان معرکه
گیرودار چون شیر خشمناک از قلعه بیرون دویده بران مخاذیل حمله آورده از خاک بست سیبها متفرق ساخته تفنگ و اسلحه
و یراق بسیار بدست آورده بقلعه می آوردند همه روز بین الجانبین جنگ و جدال واقع شده جمعی از رومیان بقتل می آمدند
و روز بروز اهل قلعه دلیرتر شده خوف و هراسی که مردم قلعه را می باشد بالکلیه از ایشان زایل گشت و بیرونیان را یاس
و نومیدی می افزود چند کس را که بزبانگیری آورده بودند تقریر کردند که چون چند برج بضرب توپ انهدام یافته
و رخنها پدید آمده قرار یافته که در روز معین جنگ سلطانی انداخته یورش بقلعه نمایند حضرت اعلی این قلعه را خبردار
گردانیدند که در آن روز غافل نبوده مردانه باشند و امرای عظام نیز در آن روز از محل اقامت خود حرکت کرده آواز نقاره
و نفیر بلند گردانیدند القصه در روز معهود رومیان چون مور و ملخ بپای قلعه شتافته و توپها بقلعه انداخته بجانب
قلعه دویدند مستحفظان توکل بر حفظ و حمایت ملک منان نموده دست تیر و تفنگ گشادند از صباح تا چاشتگاه
از جانبین تلاش نموده اجساد قتیلان بزخم تیر و تفنگ قلعه داران بر زیر یکدیگر افتاده از کشته پشتها پدید آمده رومیان را
چهره آرزو در آینه مراد روی ننموده بی نیل مطلوب و حصول مقصود باز گشتند رومیان بخاطر آوردند که چون اهل قلعه
دفع نکایت خصم کرده از مجادله و تلاش بسیار بستوه آمده اکنون فارغ بال نشسته اند درین غفلت و فرسودگی یورش
دیگر می باید که شاید مقصود بحصول پیوندد شعر وقت پیشین و استوای نهار * که بجان فتنه خواستی زنهار * دیده حادثات
نغنوده * پای سعی فلک نفرسوده * رومیان با سنان آتشبار * حمله آور شدند دیگر بار * غازیان را از تردد بسیار ضعف بر زور
غالب گشته هنوز بمساکن خود نرسیده بودند که آواز غلغله و آشوب برخاسته دیگر باره از اطراف و جوانب یورش
عظیم کردند غازیان و تفنگچیان بر بروج فی الفور عروج نموده دست بآلت مدافعه گشودند و صدمات دلیران کشور روم را
که هجوم آورده بودند بضرب گلوله تفنگ دفع نموده درین مرتبه نیز خلقی کثیر هدف سهام تقدیر شدند و کاری از پیش نبرده
باز گشتند و چون بذل جهد خود نمودند و اثری بر سعی ایشان مترتب نگشت و مدت محاصره بامتداد کشید و آذوقه در میان
لشکر تنقیص پذیرفت بلکه نایاب گشت و جنود سرما نیز هجوم آورده بیماری در میانه ایشان پدید آمده در جمعی کثیر راه عدم شتافتند

می شتافتند سردار که از تسخیر قلعه مایوس شده راه خلاص و نجات میجست گفتگوی صلح بمیان آورده مکرر ایلچیان سیما خلیل آقا
نامی از معتبران رومیه را بخدمت اشرف فرستاده و شرایط صلح سابق را اعاده نموده عذری چند درین آمدن القا
نموده ازینجانب سارو بیک بیکدلی بایلچیگری رفت و آمد شد طرفین تکرار یافته بعد از آمدن سارو بیک چراغ سلطان
گرامپا استاجلو بایلچیگری رفت سردار اظهار نموده بود که بعضی از شرایط صلح که میانهٔ نصوح پاشا و قاضی خان صدر
قرار یافته بود از جانب شما بفعل نیامد رفعاً للخجالة سست پیمانی را باینطرف اسناد مینمود حضرت اعلی فرمودند که هرگز
آبا و اجداد ما نقض پیمان و عهد روا نداشته و ازینجانب شرایط صلح کماینبغی بود ایشان بجهت نقض پیمان کرده دیگر
باره آتش فتنه را مشتعل ساختند تصور نمایند که درین نهضت بجز ریختن خونهای خلایق که درین ماه مبارک رمضان
بوقوع پیوست بجز خسران دنیا و آخرت چه منفعت بدان دولت رسید اکنون که در مقام اصلاح در آمده اند ما را سخن
یکی و آنچه در باب شرایط صلح اظهار نموده اند که میانهٔ نصوح پاشا و قاضی خان قرار یافته اگر نصوح پاشا در حیات نیست
قاضی خان را بنویسیم که در حضور جمعی دیگر که کماهی حالات اطلاع دارند مثل داور پاشا و باقی پاشا و دیگران مواجهه شده
آنچه در خدمت اشرف قرار یافته بود خاطرنشان نماید و حسب الاستدعا قاضی خان را روانه نمودند در تاریخ بیست و پنجم
شهر شوال که هنوز قاضی خان بایشان نرسیده بود سردار کس بقلعه فرستاده اعلام نموده بود که میانهٔ ما و قزلباش
صلح واقع شد بدینجهت کوچ کرده نفیر و طبل ارتحال کوفته بجانب ارزن الروم بازگشت قاضی خان در راه باو رسیده
سردار و پاشایان اعزاز و احترام او نموده از بیم تعاقب قزلباش سلامت خود را در مرافقت او دیده تا ارزن الروم
باو تکلیف همراهی نموده و در آنجا بعضی مطالب پیش گرفته قاضی خان را بقبول آنها مجبور ساختند که سردار آنرا دست
آویز خود کرده در خدمت پادشاه سعی خود را ظاهر سازد قاضی خان چون مبادی حال امر مصالحه را که میانهٔ دو پادشاه
والاجاه امری عظیم و کاری بزرگست سرانجام داده بود بنابر خیرخواهی مسلمانان و ترفیه حال خلایق و آسودگی اهل
اسلام و اینکه ساخته و پرداختهٔ او استقرار یافته نقصان نپذیرد بعضی مطالب ایشان را تعهد نموده بود که در خدمت
اشرف صورت دهد و سردار نیز متعهد شده بود که در خدمت خواندکار امر مصالحه را بنوعی که فیمابین گفت و گو شده
فیصل پذیر گرداند و قاضی خان را از ارزن الروم روانه نموده خود با خواص و اعیان متوجه استنبول گردید و درین
آمد و رفت قریب بچهل هزار کس از جنود رومیه چه در پای قلعه و چه در محاربات که در خارج قلعه روی میداد
و چه از سرما و بیماری رخت بسوی آخرت کشیدند اسب و استر که در فقدان علیق سقط شده از حساب و شمار بیرون
در هنگام مراجعت از خوف تعاقب قزلباش در هیچ مرحله یک روز مجال توقف و آسودگی نداشتند قاضی خان

و رفقای او نقل مینمودند که در هر مرحله از مدفن بیماران اردو که فوت میشدند قبرستانی بنظر در می آمد در وقت کوچ از عدم
باربردار چندان خیمه و خرگاه بر جا میگذاشتند که گویا اردو کوچ نکرده نصف لشکر بلکه بیشتر پیاده میرفتند القصه
چون خبر کوچ رومیان باردوی معلی رسید و ده هزار نفس شیعه از ذکور و اناث که محصور بودند از میامن الطاف الهی
و امداد بواطن حضرت رسالت پناه محمدی صلی الله علیه و آله و حضرات ائمه معصومین صلواة الله علیهم اجمعین از آسیب
دشمنان نجات یافتند موجب سرور خاطر خواهان دودمان اقدس نشان صفویه گردیده فی الحقیقه آن روز سعید عید
شیعیان گشت ارباب نظم و اصحاب طبع تواریخ یافته در سلک نظم کشیدند از انجمله خواجه محمد یوسف قزوینی
که از ارباب قلم اهل و استعداد است این تاریخ گفته ∴ چون که سردار لشکر رومی ∴ وارد ملک ایروان [illegible]
دو سه ماهی بدور قلعه نشست ∴ مهرها بر بساط عربده چید ∴ دید کز تیغ شیعیان علی ∴ همه لشکرش بقتل رسید
کمر بکر بر میان بر بست ∴ چاره جز فرار خویش ندید ∴ ماه شوال چون ز بیست گذشت ∴ دهه آخرین بنصف رسید
دولت شاه دین مساعد شد ∴ لشکر روم منهزم گردید ∴ بی تاریخ آن خرد گفتار ∴ آمد امروز شیعیان را عید ∴ در اول
حال و گرمی حرب و قتال خواجه علی اکبر اصفهانی که از ارباب قلم و مستوفی خاصه سرکار حضرت اعلی است شبی در عالم رویا مشاهده
نموده بود که از شخصی سوال مینماید که فتنه عظیمی حادث شده و دو لشکر قرین یکدیگر گشته اند آیا مآل حال بکجا میرسد و
فتح و نصرت ∴ کدام طرف روی مینماید جواب میگوید که فتح از پسر علی روزی صاحب واقعه واقعه خود را نقل نموده ام
حروف فکر میکرد که آیا این عبارت که در عالم رویا القا شده بوزن در اید و تاریخ فتح تواند بود دیانه باضافه
عالی و لی بوزن درامده موافق تاریخ افتاد و از تنگی قافیه بدینطریق در سلک نظم درامد ∴ آمد ز دیار روم از بهر ستیز
سرکرده اخراب بکر و دغلی ∴ آوا است ز بهر دفع او شاه جهان ∴ فوجی ز جنود حق بصد زیب و علی ∴ بربست کمر بکینش از لطف اله
برزد بمیان خویش دامان یلی ∴ میخواست یکی ز بندگان در شاه ∴ در واقعه بیند از قضای ازلی ∴ تا زین دو گروه فتح از جانب کیست
کین راز خفی شود باو نیک جلی ∴ بشنید ز هاتفی که میگفت ز غیب ∴ فتح از پسر علی عالی و لی ∴ این نادره تر که این ندای غیبی
تاریخ فنای او شد از لطف علی ∴ بعد از هزیمت رومیان چون در سنه هزار و بیست و پنج قلعه ایروان که مجدد التعمیر یافته
بود چنانچه حضرت اعلی شاهی مشاهده نفرموده بودند اردوی اغرق را بجانب برکشاط فرستاده خود بنفس نفیس با جمعی
از مقربان بساط اقدس بایروان تشریف بردند و خرابی قلعه و نیک و بد آنرا بنظر احتیاط در آوردند امیر گونه خان
بخطاب سارو اصلان معزز گشت جماعت رومیه بقلعه داری و قلعه گیری شهره جهان اند در زمان دولت ابد
مقرون شاهی ظل اللهی مبارزان جنود قزلباش هم در قلعه گیری برایشان فایق آمده دفعه ایروان و گنجه و شماخی را

چنانچه مشروحا درین دفتر مسطور است از ایشان گرفتند و هم در قلعه داری راجح آمده و هم در دو ماه و نیم با سیصد هزار
مرد دلیر قلعه گیر جدل نموده صیانت قلعه نمودند الحق در قرون ماضیه کمتر اتفاق افتاده که از طوایف قزلباش چنین قلعه داری
بظهور آمده باشد که از جنود قلعه گیر روم صیانت نموده باشند رومیان مکرر انصاف داده زبان تحسین و آفرین گشودند القصه
بعد از مشاهده قلعه عنان عزیمت بصوب مراجعت انعطاف داده در حدود نخجوان بسان عساکر ظفر نشان پرداخته لشکرهای
ممالک را رخصت مراجعت باوطان خود دادند و از راه دره علی به بر کشاط آمده باردوی اغرق پیوستند و از آنجا شکار
کنان بقراباغ و کنار آب کر آمدند چون مهم گرجستان و قلع و قمع گرجیان ضلالت نشان چنانچه مکنون خاطر غیرت سرشت
اشرف بود تمشیت نیافته بود ولایت دانقی را از اعمال شکی که دهنه گرجستانست مناسب قشلاق دیده از آب کر عبور
فرموده در ان زمستان در دانقی قشلاق فرمودند قاضی خان صدر در دانقی باردوی همایون رسیده بشرف بساطبوس
معزز گشت اما احوال سردار انگه در ارزن الروم لشکرهای ممالک را رخصت معاودت بالکای خود داده روانه استنبول
شد جمعی از ارکان دولت عثمانی که اضداد محمد پاشا بودند او را در محاربه قزلباش و قلعه گیری بتقصیر متهم داشتند
بدینجهت سلطان احمد خان پادشاه روم او را از منصب وزارت و سرداری عزل نموده خلیل پاشا وزیر اعظم و سردار
کرده در سال دیگر که ئیلان ئیل سته عشرین و الف باشد او را فرستادند و او در انسال در دیار بکر قشلاق نمود که در بهار
یونت ئیل سبع عشرین و الف لشکر بر سر قزلباش کشد و جانی بیک کرایخان پادشاه تاتار را که بمعاونت طلب نموده
بود با بیست هزار کس از جنود تاتار بولایت روم در آمده بود باو نیز در دیار بکر و آنحوالی جای قشلاق دادند که در سال
آینده در سفر یاق قزلباش رفیق سردار باشند و از انجماعت خرابی بسیار در مملکت روم واقع شد در خلال این حال
از قضای ملک متعال سلطان احمد خان پهلو بر بستر ناتوانی نهاده رخت بسرای آخرت کشید   رفت تا عالم دگر گردد
چون دو پسر کوچک خورد سال داشت ریش سفیدان آن سلسله بالضروره سلطان مصطفی برادر سلطان احمد خان را که
تا غایت بجهت خفت عقل و جنون بحمایت مخدرات سلسله عثمانی رض سالم مانده بقتلش نپرداخته بودند بپادشاهی
اختیار کردند و خبر جلوس او را باطراف و جوانب ممالک روم فرستادند انمعنی پسندیده طبع خلیل پاشای سردار
نشده بسلطنت سلطان عثمان ولد سلطان احمد که دوازده ساله بود اتفاق نمودند بعد از ششماه که سلطان مصطفی
پادشاه بود او را خلع کرده سلطان عثمان بر سریر دولت عثمانی جلوس نموده شرح آمدن خلیل پاشا و پادشاه تاتار
و محاربه نمودن با لشکر فیروزی اثر قزلباش و مغلوب شدن اگر عمر باقی باشد و توفیق رفیق گردد در مجلدی علیحده
که آغاز قرن دویم است از جلوس اقدس شاهی ظل اللهی در رشته تحریر انتظام یابد انشاء الله تعالی اکنون وقایع ایام

قشلاق را در صحیفهٔ بیان می نگارد بتوفیق الله وعونه ذکر لشکر فرستادن بتنبیه السیف گرجیان کاخت و تاخت آنولایت از صامت
و ناطق برداختن چون غیرت شاهانه و حمیت خسروانه مقتضی آن بود که در ازاء جسارت و بی ادبی طهمورث و گرجیان کاخت آنولایت
شعلهٔ غضب قیامت لهب چنان سوخته کرد که بالکلیه از حیز انتفاع افتاده کفرهٔ آنجا بنوعی معروض تیغ سیاست و انتقام کردند
که دران دیار از آبادانی آثار و از صامت و ناطق نشان نبوده باشد در اول سال بجهت آوازهٔ آمدن سردار روم فرصت
آن نشد که مکنون خاطر اشرف بظهور آید درین هنگام بمسامع جلال رسید که دلو ملک شروانی و داود بیک و طهماسب قلی بالکا
کاخت آمده جمعی از پراکندگان گرجی را از سپاهی و رعیت جمع آورده در هر موضع چند خانواده جمع آمده رحل اقامت انداختند
حضرت اعلی شاهی ظل اللهی جمعی از قورچیان و غلامان و تفنکچیان را بسرکردگی عیسی خان بیک قورچی باشی بر سر ایشان فرستاد
وجنود اقبال بمساکن گرجیان درآمده تخت ولایت قبق را پاک کرده مردان طعمهٔ شمشیر آبدار و زنان و کودکان اسیر غازیان
ظفر شعار شدند بعد از آن خبر داود بیک و رفقا گرفته بر سر ایشان ایلغار نمودند و از صعوبت راه و بیشه و جنگل که شوارع را
برف پوشیده بودند شواری بمکان آن بخت برگشتگان رسیدند ایشان یک لحظه پیشتر از ورود لشکر واقف گشته احمال
و اثقال انداخته با معدودی عورات خود را بر پس اسپان گرفته از راه تنگ پر برف بجبال طرف داغستان گریخته بودند هنوز سیاهی
ایشان از غایب نشده بود که طلیعهٔ لشکر نمایان شد و غازیان دست از تعاقب باز نداشته بجائی رسیدند که در میان برف
از تنگی راه رفتن دو سوار میسر نبود و یکیک می بایست رفت داود بیک گرجی و طهماسب قلی و رفقا اکثر اسپان خود را با عورات
پیش انداخته خود جنگ کنان پیاده میرفتند حسین بیک عمگی برادر بیکر سلطان ایکرمی دورت که در تعاقب ایشان بر دیگران
پیشی گرفته بود بزخم تفنگ ایشان از پای درآمد میرفتاح مین باشی نیز تفنگ خورده تسلیم شد چون باین روش رفتن موجب
تضییع جوانان کارآمدنی میشد و آفتاب نیز غروب کرده و شب بمیان درآمد عنان باز کشیدند القصه درین مرتبه نیز آن جماعت
از جنگ اجل جان بردند اما درین یورش موازی ده هزار اسیر کارآمدنی که زبده و خلاصهٔ گرجیان بود در مرتبهٔ اولی خود را
حفظ نموده بدست در نیامده بودند درین مرتبه از شدت سرما و بسیاری برف که شوارع را گرفته بود مجال حرکت و فرار
نیافته بدست درآمدند و غنیمت بسیار بدست عساکر ظفر شعار درآمده مظفر و منصور باز گشتند و از گرجیان دران دیار
دیار نماند چون طرف شمالی گرجستان مذکور بداغستان پیوسته است همیشه مردم داغستان بطریق دزدی بآنولایت
آمده اسیر می بردند درین وقت که فتوری چنین بآنولایت راه یافت و حارس و نگاهبانی در ... نشد بیشتر از پیشتر آمده
بتفحص و تجسس اسیری می پرداختند اگر در گوشه و کنار میان بیشه و جنگل قلیلی مانده بودند از طهمورث خان و مردم لزکی و مردم داغستان
خود را بولایت دیده او و باشی اجوق و کاتیل انداختند مجملا بوئی از آبادانی در آنولایت بمشام نمیرسید و بمحض جهالت

طهمورث نادان ولایتی که بهر سال آلاف والوف منافع و مداخل آن بود ویران گشته صفت قاعاً صفصفا گرفت گروهی
از طایفه اتیمل و جمعی از کرجیه که در زکم و آنحدود می بودند تا دو سه هزار خانوار از بیم جان و اسر و غارت بجلا راضی شده اراده
رفتن دار الامان مازندران و اقامت نمودن در فرح آباد نمودند و حسب الفرمان قضا جریان آن گروه عزیمت راه کرده
بسلامت بفرح آباد رسیده رحل اقامت انداختند وقایع متنوعه چون بمسامع جلال رسید که از مردم و انقی که از رعایای
حاکم گنجه اند در زمان فترت طهمورث عصیان بظهور آمده جمعی مرافقت او اختیار نمود چند نفر از ملازمان محمد خان زیاد اغلی حاکم
گنجه را که در میان ایشان بودند بقتل آورده بودند لهذا درینوقت که الکای مذکور محل نزول و قشلاق شهریار مظفر منصور
بود سرکشان و بیدولتان آنطبقه را بمعرض بر غور در آورده بعد از ظهور عصیان و ثبوت گناه ملک انجا با سی هزار نفر از
عظماء اهل عصیان مورد سخط و غضب شاهانه گشته بیاسا رسیدند و جمعی دیگر که محل اعتماد نبودند از انجا اخراج نموده بفرح آباد
فرستادند و دیگر در یورت قشلاق حکام داغستان و طبرسران کسان خود را با پیشکشهای لایقه بدرگاه جهان فرستاده
بخلاع فاخره و نوازشات وافره سرافراز شدند و مهمات ضروریه آنحدود بر حسب دلخواه سرانجام یافت و در ستارا در یورت
قشلاق بعافیت و فراغت گذرانیدند درین سال چون فتوحات عظیمه قرین حال منتسبان دولت بیزوال گشته
اعادی مخذول العاقبت منکوب گشته چندین هزار کافر بی دین بتیغ انتقام مجاهدان معرکه جهاد را عدم پیموده بدار البوار
شتافتند و لشکر بیشمار روم چنانچه مذکور شد که با لشکری از حد و حصر افزون هجوم آورده بودند به نیروی اقبال
و مساعدت بخت فرخ فال کاری نساخته راه انهزام پیمودند چشم زخمی که از اصابت عین الکمال لازم بود در خراسان
وقوع یافت شرح این سرگذشت آنکه در اواخر این سال قریب یکهزار و دویست نفر اوزبک خونخواره بسر کردگی محمد
قلی دومین از امرای اوزبکیه بسارو یازی مابین سرخس و هرات آمدند و خسرو سلطان حاکم مارو جاق با جمعی از
مبارزان رزم آزمای مارو جاق بمدافعه ایشان کمر بسته روانه شد ابن حسین خان حاکم سرخس ابن میر حسین سلطان
فیروز جنگ مشهور با فوجی از طایفه جغتای که همیشه در آنحدود با اوزبکیه نبرد آزمائی کرده مردانگیها بظهور آورده بخسرو
سلطان ملحق گردیده باتفاق باوزبکیه رسیدند و از جانبین دست بآلت قتال برده فیما بین حرب در پیوست
خسرو سلطان از جهالت و غرور و شجاعت و خودرائی بیتابی کرده در محل نامناسب طرح جنگ انداخت اگرچه
کوششهای مردانه نموده اما عاقبت مغلوب گشته از معرکه بیرون رفت ابن حسین خان که کهنه سپاهی کار دیده جنگ
آزموده بود عار فرار بخود قرار نتوانست داد بر ایشان حمله نموده در اثنای گیر و دار میر سلطان حسین نام پسرش بقتل
رسید از استماع واقعه پسر بی آرام گشته نخواست که خرمن حیات قرة العین خود را بباد داده خود را بسلامت جوید چندان

تلاش کرد که با چند نفر از غازیان جغتای ارکاس اجل شربت والپسین شهادت نوشیدند غازیان جغتای بعد از قتل این حسین خان
خود را بطرف جوئی که از جنگ گاه برکنار بود کشیده آنجا را خندق و حصار خود ساخته تا آخر روز خود را حفظ نموده مردانه از آن معرکه
بامن سلامت رسیدند در قشلاق وانقی چون حقیقت بعرض اشرف رسید عاطفت شهریاری که همواره با حقایق حق خدمت
گذاران جان نثار متوجه احوال بازماندگان است مظفر حسین خان پسر دیگرش را بجای پدر برتبهٔ ایالت و خانی سرافراز نموده
الکای اقطاع پدر را بدستور سابق باو ارزانی داشته بخلاع فاخره سرافراز گردانیدند متوفیات درین سال علامة العلماء
فی الزمانی میرزا ابراهیم حسین همدانی که شمهٔ از اوصاف حمیده و فضایل و اخلاق پسندیدهٔ آن سید دانشمند در صحیفه
اول این دفتر در تحت اسامی شریفهٔ سادات و علماء زمان شاه حضرت جنت مکان رقم تحریر یافته جهان فانی را وداع نموده
کتب خانهٔ حیات را از صحیفهٔ هستی پرداخت میر فانی کرمانی در تاریخ واقعهٔ میرزا گفته مرغ روح روان ابراهیم
کرد پرواز سوی باغ نعیم آن نبی و ولی سرشت فطرت که عدیلش بدهر بود عدیم گفتمش سال فوت با دل ریش سدره باشد بلند
مقام ابراهیم مراد از دل ریش تحصیل عدد یاست که تتمیه هزار و بیست و پنج است دیگر از متوفیات سید مبارک خان والی
عربستان حویزه است که درین سال باجل طبیعی درگذشت وی سید شیعه مذهب پاک اعتقاد بود و بعد از ارتحال شاه جنت
مکان بزور بازوی مردانگی آن ولایت را بحیطهٔ تصرف در آورده لوای حکومت برافراخت قبل از جلوس و ایام فترت
بعضی اوقات با امراء قزلباش در مقام خلاف در آمده اما بعد از جلوس همایون غاشیهٔ فرمان برداری بر دوش گرفته
اثمار عقیدت و اخلاص بظهور می آورد و سید ناصر پسر خود را در اوان کودکی جهت ازدیاد مراتب اخلاص بپایهٔ سریر اعلی
فرستاده در ظل تربیت شاهانه نشو و نما یافت درین سال حسب الالتماس میر او را رخصت عربستان دادند و بعد از
فوت والد حسب الامر اعلی جانشین پدر و متصرف ملک موروث گردید اما او نیز در اواخر این سال مریض گشته
در عالم جوانی وداع عمر و زندگانی کرده از دولت و کامرانی تمتعی نیافت و حکومت عربستان حسب الالتماس عظمای
قبایل بسید راشد برادرزادهٔ سید مبارک تفویض یافت شرح حال او انشاء الله تعالی در وقایع قرن ثانی مرقوم
میگردد دیگر از متوفیات میر فتاح مین باشی اصفهانیست که در گرجستان چنانچه مذکور شد زخم تفنگ خورده چون
او را باردو آوردند عمر سپری گرد عنایت شهریاری پسر رشید او را بجای پدر نصب نموده میر فتاح ثانی لقب دادند
خطاب در ختم یک مجلد ازین کتاب حجله آرایان عرایض سخنوری و مشاطگان ابکار نکته پروری که از سوالف دوران
و سوابق ازمان صور ابکار معانی و چهرهٔ شاهدان الفاظ را در نظر خواهندگان عالم شوق و آرزومندان شواهد ذوق
بصد غنج و دلال و آرایش خط و خال بجلوه در آورده چون یغمائیان تتاری رفت و روب عرصهٔ (جهان معنی) صورت و غارت

جهان معنی کرده اند ❁ سخن هرچه آن گفتنی گفته اند ❁ بر و بوم معنی همه رفته اند ❁ خاصه راقمان صحایف انشا و اخبار و مورخان

حدیث آرای سخن گذار که جرعهٔ اقلام عنبرفامشان از بادهٔ خوشگوار معنی لبریز و هوای سخن سرائی از شمیم انفاس قدسیهٔ ایشان

عبیرآمیز لآلی طبع دُرر نثارشان آویز گوش و گردن مستعدان روزگار و صنایع بدایع کلک گهرسلک آن هنرمندان نادره

کار در عرصهٔ جهان یادگار است هرچند دست آرزوی طالبان نکات معنی از دامان سرادق اقبال کوتاه است

و عقل انصاف گزین از اسرار نکات حکمت آیین ایشان خسرو آگاه اما طبع سلیم و ذهن مستقیم مضمون این مقال که

گویند بکیتی سخن تازه نمانده است ❁ این نکته نه مقبول دل نکته گذار است ❁ در عرصه خریدار نماند است و اگرنه ❁

در پردهٔ غیب است هنوز آنچه بکار است ❁ راقم این خطاب مشکین نقاب از پردهٔ حجاب برون آمده میگوید که ابواب

فیوضات الهی همواره بر چهرهٔ آمال طالبان جواهر معنی گشوده است و مخزن لآلی بحر سخن سرای هرگز از جواهر زواهر نکته پرانی

خالی نبوده ❁ کس نپرداخت در جهان هرگز ❁ معدن از لعل و بحر از مرجان ❁ هرگاه طبع سخن گذار در بادیهٔ جویائی

اخبار بقدر خواهش و آرزو تکاپو درانده خود را مستعد فیضان مکرمت ازلی گرداند و چون سایلان کوی امید

دریوزه هر مقصد اعلی و مطلب اقصی نماید بلا سابقه بحصول مطلب و وصول مقصود واصل گردد ❁ تو مستعد نظر

شو کمال و قابل فیض ❁ که منقطع نشود فیض هرگز از فیاض ❁ ماحصل این ارقام آنکه راقم حروف در دیباچهٔ این نسخهٔ عالم

آرا القلم جبارت رقم نموده که صادرات احوال فرخنده مآل گرامی حضرت پادشاه والاجاه گردون بارگاه سلطان

سلاطین زمان زبده و خلاصهٔ فرمان روایان عرصهٔ جهان که از روی نور اخلاص خود را غلام خاص باخلاص حضرت

امیر المومنین و امام المسلمین علی ابن ابی طالب سلام الله علیه و اولاده المعصومین میداند بلکه از خلوص عقیدت

و پاک اعتقادی کلب آستان ملایک آشیان آنحضرت می شمارد و بدان افتخار دارد بطریق رموز بی التزام تفنن عبارات

و سلاست الفاظ و استعارات بقید کتابت درآورده بر صحیفهٔ بیان نگارد که مستعدان روزگار و مورخان بلاغت

شعار را مصالح و دست افزاری باشد بحمد الله و المنه که توفیق تسوید آن یافته وقایع زمان فرخنده نشانش را از روز

ولادت با سعادتش که ساحت ملک خراسان از پرتو انوار سلطنتش فروغ بخش عرصهٔ جهان بود تا زمان جلوس فرمانروائی

ایران که در ولایت خراسان نشو و نما یافته در صحیفهٔ اول و از اوان جلوس همایون که در مسند جهان آرائی ممالک

فسیح المسالک ایران و تخت فیروزبخت اجداد عالیمکان بوجود شریفش زیب و زینت پذیرفته تا غایت که سنین

هجری بخمس عشرین و الف رسیده یک قرن سعادت اقترانست از ایام فرماندهی درین اوراق که یک مجلد از صحیفه

ثانی است در رشتهٔ تحریر کشیده رقم اختتام پذیرفت که چون سلاطین زمان و فرمانروایان عرصهٔ جهان نظر بر بن

دیباجهٔ اقبال اندازند کارنامهای سنجیده و قوانین پسندیده اش را دستور العمل کردار و شعار خود سازند امید میدارد
که اولا مقبول طبع همیون آنحضرت افتاده دست ارباب حقد و جحد و هرزه درایان بیخرد از اذیال طاهرهٔ آن کوتاه
کشیده باشد و ثانیا پسندیدهٔ طبع مطالعه کنندگان اخبار و طالبان آثار بوده از مضامینش محظوظ و از فحاوی آن
مبتهج و مسرور گردند شعر مکرر شد بدوران معانی کهن افسانهای باستانی کنی تا کی بگفتار سخن گوش ز کلکم
نکتهای تازه بنیوش انشاء الله تعالی از آغاز قرن دویم جلوس همیون که بزبان حضرت صاحب الامر صلوات الله
وسلامه علیه متصل باد اگر عمر وفا کند مجلدی علیحده ترتیب داده خاتمهٔ کتاب را که در صدر دفتر ایمائی شده
بآن مجلد انضمام دهد یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید شعر
خداوندا ز لطف بیکرانت ⁂ بده جا در حریم آستانت
شب بخت سیاهم روز گردان ⁂ بدین مقصد دلم فیروز گردان
وتمت الکتاب بعون الله الملک الوهاب

۲۲۲
۱۲۲